تفسیر مردان

(آیاتُ الرِّجال فی القُرآن)













۱-۲

بررسی مجموعه آیات مربوط به مردان

دکتر محمد بیستونی

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر مردان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر مردان (آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقرآن) بررسی‌مجموعه‌آیات مربوط به «مردان» درقرآن کریم

مشخصات کتاب

تفسیر مردان (آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرآن) بررسی‌مجموعه‌آیات مربوط به «مردان» درقرآن کریم

گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی

به اهتمام : دکتر محمد بیستونی

(۱)

بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ –

/ به اهتمام محمد بیستونی .

قم: بیان جوان، ۱۳۸۵ .

ص. ISBN:

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا .

۴ق ۹۵ب/۴/۶۵ BP۱۵۹/۲۹۷.

کتابخانه‌ملی‌ایران ۴۴۷۰۷ ـ ۸۵ م

عنوان: تفسیر مردان (جلد ۱)

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی

تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی،سهیلا شاکری

امور رایانه و IT: روح اللّه کریمیان

چاپ و صحافی: چاپخانه دکتر سلیمان زاده

نوبت و تاریخ چاپ: اول ـ بهار ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات بیان جوان

(ناشر تخصصی گروه مؤسسات

قرآنی تفسیر جوان)

شابک: ISBN:

نشانی: تهران ـ خیابان‌پاسداران ـ بین گلستان هشتم‌ونهم (روبروی‌پمپ بنزین) ـ

شماره ۴۵۱ ـ طبقه همکف ـ واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶

www.Tafsirejavan.com

(۲)

جلد اول

فهرست مطالب

(۶۳۲)

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِالْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةِاللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّلِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَالْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَمَعالِمِ الدّینِ،
الْحُجَّةِبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَّ الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۳)

متن تأییدیه حضرت آیهٔ‌اللّه العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم
یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن‌گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود.

در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیرکودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت‌علمای‌برجسته‌حوزه‌های‌علمیه‌تألیف ومنتشرنموده وچندین کتاب‌ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان‌شناسی، هنرهای دستی، دنیای‌حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج‌البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت‌شناسی و مفاهیم قرآن کریمو... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجماز فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد.

برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزّت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند.

قم ـ جعفر سبحانی

۴/۸/۸۸

(۴)

متن تأییدیه حضرت آیت‌اللّه محمد یزدی

رئیس شورایعالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است ؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می گیرند.

ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است.

کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند ؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

(۵)

متن تقریظ حضرت آیهٔاللّه سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری

بسم اللّه الرحمن الرحیم

وَ الَّـذینَ جاهَدوُا فینـا لَنَهْدِیَنَّهُـمْ سُبُلَنـا وَ اِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ (۶۹ / عنکبوت)

خداونـد را بنـدگانی است که در راه او تلاشـگر و نیکوکارند و همانها هسـتند که از هدایت و نصـرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نورچشم گرامی و عزیزم جناب‌آقای دکتر محمد بیستونی در مسجدالرّضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیّه تعهّد، اخلاص و فـداکاری ایشان آشـنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشـگام در مبارزات بوده و مکرّر بازداشت و زنـدانی می‌شدنـد و پس از پیروزی، خطیرتریـن کارهـا را در صـحنه‌های مختلـف بـا توکّل به‌خـدا و بعنوان انجام وظیفـه به عهـده می‌گرفتنـد. اینجـانب مـوفقیّت‌های چشـمگیـر و ارزشـمند آقـای دکتـر بیسـتـونی از جملـه تحقیقـات و تـألیفات جالب و جذّاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. نکته قابل توجّه اینکه مشارالیه فرصت جوانی را مغتنم دانسته و در راه خدا گذرانیدند. و اکنون بحمـداللّه جوانان عزیز میهن اسـلامی از نتایـج کار و تلاش مسـتمر وی بنحو شایسـته‌ای بهره‌مند می‌باشـند. امید است اقشار مختلف خصوصـا نسـل جوان بـا اسـتفاده از آثار این وجود گرانمایه، معارف دینی خود را ارتقاء بخشـند و مسـئولین محترم فرهنگی جامعه با حمایت بی‌دریغ خود گام مؤثری در اشاعه فرهنگ قرآنی و اسلامی بردارند. شیراز ـ سید علی اصغر دستغیب ۲۸/۱۲/۸۴

(۶)

مقدمه

قرآن‌کریم درآیات ۸۲ سوره اِسراء و ۴۴ فُصِّلَت و ۵۷ یُونس خود را به عنوان نسـخه شـفابخش معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان این کتاب آسـمانی را همچون داروخانه‌ای فرض کرد که بیماران و نیازمندان متنـاســب با نـوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سراغ آن رفته و برنـامه زنـدگی و نجـات خـود را از این گنجینـه معنـوی و مـادی انتخاب کننـد تا پرنـده زیبای خوشبختی را در آغوش گرفته و در ساحل امن و آرام آن طـی مسیـر نمـوده و دنیـا و آخرت خود را در سـایـه عمـل بـه محتـوای قـرآن آباد سازند.

در همیـن راسـتا گروه مؤسـسات قرآنی تفسـیر جـوان کـه تشـکلی مردمی و غیرانتفـاعی است ۱۱ مؤســسه تخصصـی‌قرآنی را تأسیس‌نموده‌است تاهریک‌از مؤسـسات‌متناسب‌با «مخاطب‌خاص» یا «موضوع خاص» منـدرج در اساسـنامه رسـمی خود، گروههای سِنّی گونـاگون را بـا آیات مرتبط با همان گروه مأنوس ساخته و درك و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لـذا براساس فلسـفه وجودی تأسیس هر مؤسـسه، شـش نوع تفسیر موضوعی بر اساس شش جمعیت هدف در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از:

۱ - «تفسـیر کودك» ویژه کودکان پیش دبسـتانی تا پایان دبسـتان که حـدود «۲۰۰ آیه مورد نیـاز» برای کودکـان عـزیـز به صورت گرافیکی، مفهومی و به ۴ زبان فارسـی، عربی، انگلیسی و فرانسه در ۲۰ جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضـی را در خود جای داده است.

۲ - «تفسـیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایـان دبیرسـتـان است که حـدود «۲۰۰۰ آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با اسـتفاده از تفسـیر نمونه در ۳۰ جلد را دربرگرفته و با اسـتفاده از ۹ رنگ جـذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی‌شده و به دلیل دارابودن فهرسـتواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می‌سازد تا بدون نیاز به استاد حدودا ۴۰۰۰موضوع‌از قرآن‌کریم را به‌سادگی فیش‌برداری و تحقیق‌نموده و درقالب‌مقاله‌یاکتاب‌ارائه دهند.

۳ - «تفسـیر جوان» ویژه جوانـان دانشـجو و بزرگسالاـن می‌باشـدکه کـل آیـات قرآن را با اسـتفاده از تفسـیرنمونه در ۳۰جلد به‌خود

اختصاص‌داده‌است و جوانان‌عزیز بااستفاده‌از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود ۰۰۰/۱۰ موضوع مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند.

۴ – «تفسیرزنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه‌تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیهٔاللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین‌الاسلام مرحوم آیهٔاللّه طبرسی (متوفّی به سال ۵۴۸ ه.ق) و «تفسیر المیزان» نوشته مرحوم آیهٔاللّه علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع‌آوری و در پایان کتاب درج شده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۲۷۵ آیه» می‌باشد.

۵ – «تفسیر مردان» که دربردارنده آیات مربوط به آقایان می‌باشد. نظیر آیاتی که وظایف و

(۷)

تعهدات مردان نسبت به خانم‌ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش‌شده در این تفسیر «۳۵۰ آیه» می‌باشد.

۶ – «تفسیر خانواده» مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۴۲۵ آیه» می‌باشد.

ذکر چند نکته را در خصوص تفسیرمردان ضروری می‌دانم:

۱ ـ در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس دو تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیهٔاللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین‌الاسلام مرحوم آیهٔاللّه طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه.ق) درج شده است.

۲ ـ اشخاص نامبرده شده در ذیل مطالبِ گزینش شده از تفسیر مجمع البیان، مفسّرین‌مشهور قبل از مرحوم طبرسی بوده‌اند که آن بزرگوار از آنها نقل قول نموده است. ضمنا منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر جناب حجهٔ‌الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که فراز «پرتویی از آیات یا روایات» و تیترهای موضوعی در شروع مطالب، در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده یاد شده می‌باشد. ۳ ـ سعی شده است تا برای هر آیه یا گروه آیات مورد بحث یک تیتر موضوعی انتخاب شود، لذا اگر در شروع برخی آیات تیتر موضوعی وجود ندارد به این دلیل است که این قبیل آیات در ادامه آیه‌ای است که در طلیعه آن قبلاً یک تیتر مناسب لحاظ شده است.

۴ – صفحه‌آرایی و چینش کتاب براساس سیاق ترتیبی قرآن‌کریم‌می‌باشد، لذا در برخی موارد برای پرهیز از تقطیع ناموزون آیات، به ناچار تفسیر فرازهایی از آیه انتخابی که با موضوع مورد نظر ارتباط مستقیم ندارد نیز درج شده‌است.لذا چنین مواردی را به عنوان شیرینی و شکلات بحث اصلی تلقی فرمائید.

۵ – برخی موضوعات به طور صریح درباره مردان نیست. علت گزینش چنین مباحثی آن است که بسیاری از آقایان در زندگی روزمره خود با موضوعات یاد شده مواجه شده و دانستن پاسخ قرآن‌کریم به این قبیل موضوعات برای آن‌ها بسیار مفید خواهد بود.

در خاتمه از همه صاحبنظران و اهل تفسیر و تحقیق استدعا دارم هرگونه پیشنهاد در خصوص این اثر قرآنی یا سایر آثار گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان را منعکس نمایند تا بتوانیم به کمک چنین نظراتی آثار کاربردی، عمیق و تأثیرگذار به علاقمندان مباحث و رفتار قرآنی تقدیم نماییم .

امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیرجوان

در جوار بارگاه ملکوتی سلطان قلب‌ها علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام ـ بهار ۱۳۸۹

(۸)

با سحر و جادوگری نمی‌توان بین مردان و همسران آن‌ها اختلاف و جدایی ایجاد کرد

وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْكِ سُلَیْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَیْمانُ وَلكِنَّ الشَّیاطینَ كَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَ ما اُنْزِلَ عَلَی الْمَلَكَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّی یَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارّینَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلّا بِاِذْنِ اللّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ مایَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَریهُ مالَهُ فِی الْاخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ

(یهود) از آن‌چه شیاطین درعصر سلیمان برمردم می‌خواندند، پیروی می‌کردند ، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن‌چه بردو فرشته بابل" هاروت "و" ماروت "نازل شد، پیروی کردند، (آن‌ها طریق سحرکردن رابرای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند ، مگر این‌که قبلاً به او می‌گفتند : ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این‌تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آن‌ها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این‌که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچ‌گاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند ، آن‌ها قسمت‌هایی را فرامی‌گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلّما می‌دانستند هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد ، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن‌چه خود را به آن می‌فروختند ، اگر علم و دانشی می‌داشتند. (۱۰۲ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« خَلاق » در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می‌کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می‌باشد . از احادیث چنین برمی‌آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند ، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آن‌ها را جمع‌آوری کرده ، در محلّ مخصوصی نگه‌داری کنند (این نگه‌داری شاید به خاطر آن بوده که

تفسیر مردان (۹)

مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آن‌ها وجود داشته است) . پس از وفات سلیمان گروهی آن‌ها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحرکردند ، بعضی از این موقعیّت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلّط شد و امور خارق‌العاده انجام می‌داد . گروهی از بنی‌اسرائیل هم از آن‌ها تبعیّت کردند و سخت به جادوگری دل بستند ، تا آن‌جا که دست از تورات نیز برداشتند . هنگامی‌که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود ؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است ، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند : از محمّد تعجّب نمی‌کنید که می‌گوید : سلیمان پیامبر است ، در صورتی که او ساحر بوده ؟ این گفتار یهود علاوه براین‌که تهمت و افترای‌بزرگی نسبت به این پیامبرالهی محسوب می‌شد ، لازمه‌اش ، تکفیر حضرت سلیمان بود ، زیرا طبق گفته آنان ، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را

به دروغ ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است ، که آیه فوق به آن‌ها پاسخ می گوید .(۱) آیه مورد بحث ، فصل دیگری از زشت‌کاری‌های یهود را معرّفی می‌کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند . منظوراز « شَیاطین » نیز ممکن است ، انسان‌های طغیان‌گر و یا جنّ و یا اعمّ از هر دو باشد . « آن‌ها (یهود) همچنین از آن‌چه بر دو فرشته بابل ، هاروت و ماروت نازل گردید ، پیروی کردند » (وَ ما اُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ) . آری آن‌ها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند ، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت ، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. درحالی‌که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا « به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند ، مگر این‌که قبلًا به او می گفتند : ما وسیله آزمایش تو هستیم ، کافر نشو (و از این تعلیمات سوءاستفاده نکنید) » (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ اَحِدٍ حَتّی یَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلاتَکْفُرْ). خلاصه ، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران ، آن‌ها مردم را به

۱- « سیره ابن هشام » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹۲ .

طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ، ولی از آن‌جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آنرا یاد بگیرد ، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلًا شرح دهند . ولی سوءاستفاده‌کنندگان یهود ، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هرچه بیشتر سحر و تا آن‌جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی ، سلیمان را نیز متّهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است ، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود ، بزرگان را متّهم به پیروی از آن می کنند . به هرحال آن‌ها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند « از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن ، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند » (فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ) . ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت‌ها است ، « آن‌ها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند » (وَ ما هُمْ بِضارّینَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاّ بِاِذْنِ اللّهِ). « آن‌ها قسمت‌هایی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت » (وَیَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ). آری آن‌ها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند، به جای این‌که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند ، آن را وسیله فساد قرار دادند ، « با این‌که می‌دانستند هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد ، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت » (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَریهُ ما لَهُ فِی الْاخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ). « چه زشت و ناپسند بود ، آن‌چه خود را به آن می‌فروختند ، اگر علم و دانشی می‌داشتند » (وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ) .

چگونه فرشته معلم انسان می‌شود ؟

در این‌جا سؤالی باقی می‌ماند و آن این‌که ؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیّت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند ، آیا به راستی فرشته می‌تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال ، در همان احادیث ذکر شده است و آن این‌که خداوند آن‌ها را به صورت انسان‌هایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند ، این حقیقت را می‌توان از آیه ۹

سوره انعام نیز دریافت ، آن‌جاکه می گوید : « وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکا لَجَعَلْناهُ رَجُلًا : اگر (پیامبر) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتما او را به صورت مردی جلوه گر می‌ساختیم ».

هیچ‌کس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند ، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد ، بلکه اشاره به یکی‌از اصول اساسی توحید است که همه قدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتّی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد ، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدودنماید، بلکه‌این‌ها خواصّ و آثاری‌است‌که او درموجودات مختلف قرارداده، بعضی از آن ، حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده ، و این آزادی و اختیار که خدا به انسان‌ها داده ، نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آن‌ها .

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است ؟

در این‌که « سحر » چیست و از چه تاریخی به وجود آمده ، بحث فراوان است ، این‌قدر می‌توان گفت که : سحر از زمان‌های قدیم در میان مردم رواج داشته است ، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد ؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت : سحر ، نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسان‌ها به جا می‌گذارد و گاهی یک‌نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.
سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است ؛
۱ ـ به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر « قاموس اللُّغَهْ » سحر ، یعنی خدعه کردن.
۲ ـ « کُلُّ ما لَطُفَ وَ دَقَّ : آن‌چه عوامل آن ، نامرئی و مرموز باشد » .
در«مفردات راغب»که مخصوص واژه‌های قرآن است، به‌سه‌معنی اشاره‌شده‌است ؛
۱/ : خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیّت ، همانند شعبده و تردستی .
(۱۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن
۲/ : جلب شیطان‌ها از راه‌های خاصّی و کمک گرفتن از آنان .
۳/ : معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این‌که ؛ ممکن است با وسایلی ماهیّت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد ، مثلاً انسان را به وسیله آن، به‌صورت حیوانی درآورد، ولی این نوع خیال‌وپنداری بیش‌نیست و واقعیّت‌ندارد .(۱) ازبررسی حدود ۵۱ کلمه « سحر » و مشتقات آن در سوره‌های قرآن ، از قبیل؛ طه ، شعراء ، یونس ، اعراف و ... ، راجع به سرگذشت پیامبران خدا ؛ موسی ، عیسی و پیامبراسلام علیهم‌السلام به‌این‌نتیجه‌می‌رسیم که سحر از نظرقرآن، به دوبخش‌تقسیم می‌شود؛
الف ـ آن‌جا که مقصود از آن ، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد ، چنان‌که می‌خوانیم : « فَاِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ اِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّها تَسْعی: ریسمان‌ها و عصاهای جادوگران زمان موسی ، در اثر سحر ، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند » (۶۶ / طه) و در آیه دیگر آمده است : « فَلَمّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْیُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ: هنگامی که ریسمان‌ها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و آن‌ها را ارعاب نمودند » (۱۱۶ / اعراف) .
از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی کند و اثری بگذارد ، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن‌چنان جلوه می‌دهند .
ب ـ از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد ، مانند آیه فوق که می‌گوید : آن‌ها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ) ، یا به تعبیر دیگر

که در آیات فوق بودکه آن‌ها چیزهایی‌را فرامی گرفتند که به حالشان مضرّ بودو نافع نبود (وَ یَتَعَلَّمُونَ مایَضُرُّهُمْ وَ لایَنْفَعُهُمْ) . ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این‌که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد ؟ در آیات بالا اشاره‌ای به‌آن نشده ولذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است. نکته دیگری که در این‌جا تذکّر آن لازم است ، این‌که ؛ به نظرمی‌رسد قسمت قابل توجّهی از سحرها

۱- « مفردات راغب » ، ماده" سحر ."

به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده‌لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می‌خوانیم که آن‌ها درون ریسمان‌ها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند ، به حرکت درآمدند و تماشاکنندگان خیال می کردند آن‌ها زنده شده‌اند. این گونه سحرها حتّی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام ، همه می گویند : یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری ، حرام است . در این قسمت ، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده ، از جمله این‌که ؛ امام علی می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَیْئا مِنَ‌السِّحْرِ قَلیلًا اَوْ کَثیرا فَقَدْ کَفَرَ وَ کانَ اخَرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ...: کسی‌که سحر بیاموزد، کم یا زیاد ، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود ... » .(۱) اما همان‌طور که گفتیم ، چنان‌چه یادگرفتن آن ، به منظور ابطال سحر ساحران باشد ، اشکالی ندارد ، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدّعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند ، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدّعی را فاش سازند. شاهد این سخن‌که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می‌باشد، بی‌مانع است، حدیثی‌است که‌از امام‌صادق نقل شده ، در این‌حدیث می‌خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که دربرابر انجام عمل سحر، مزد می گرفت، خدمت حضرت امام‌صادق رسید و عرض کرد: «حرفه من، سحر بوده‌است و در برابرآن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیزاز همین‌راه تأمین می‌شد و با همان‌درآمد ، حج خانه خدا را انجام داده‌ام ، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام ، آیا برای من راه نجاتی هست » ؟ امام صادق در

۱- « وَسایلُ الشّیعَه » ، باب ۲۵ ، من ابواب مایُکْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۷ .

پاسخ فرمود:« عقده سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزن ».(۱) از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است.

سحـــــــــر در عصـــــــر مـــا

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آن‌ها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند ؛

۱ ـ استفاده از خواصّ ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، همان‌طور که در داستان ساحران موسی آمده است که آن‌ها با استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند . البته استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست ، بلکه باید هرچه بیشتر از آن‌ها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد ، ولی اگر از خواصّ مرموز آن‌ها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه‌های غلطی سوق داده شوند ، یکی از مصادیق

سحر محسوب خواهد شد .

۲ ـ استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله‌پاتی (انتقال افکار از فاصله دور) . البته این‌علوم نیزاز علوم‌مثبتی‌است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آن‌ها را به کاری می‌گرفتند . اگر امروز هم کسی از آن‌ها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند ، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این‌که سحر ، معنی وسیعی دارد که همه آن‌چه در این‌جا گفتیم و در سابق اشاره شد ، نیز در بر می‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قویّ‌تر شود ، کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می‌گذارد، همان‌گونه که مرتاضان براثر ریاضت

۱- « وسایل الشیعه » ، باب ۲۵ من ابواب مایُکْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۱ .

تفسیر مردان (۱۵)

اقدام به‌کارهای خارق‌العاده‌می‌کنند. این نیزقابل‌توجه‌است‌که ریاضت‌ها‌گاهی مشروع‌است و گاهی‌نامشروع ، ریاضت‌های مشروع در نفوس پاک ، نیروی سازنده ایجاد می‌کند و ریاضت‌های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اوّلی مثبت و سازنده و در دوّمی مخرّب است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِتَّبَعُوا»: پیروی کردند.

«تَتْلُوا»: دنبال می‌کردند، تلاوت می‌کردند.

«فِتْنَهٌ»: آزمایش، آزمون.

«مَرْء»: مَرْدْ.

«اِذْن»: آگاهی، فرمان، اجازه، دستور.

«خَلّاق»: بهره و برخورداری شایسته.

در آیات پیش، از بی‌پروایی یهود و عدم پایبندی آنان به کتابهای آسمانی و ترسیم بازیگری‌های آنان سخن بمیان آمد. و در این آیه، ناسپاسی دیگری از آنان به تصویر کشیده می‌شود؛ می‌فرماید: «وَاتَّبَعُوا ماتَتْلُواالشَّیاطینُ»

از آنچه شیطانها در روزگار فرمانروایی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند

در این که این پیروی کنندگان چه کسانی بودند، مفسّران نظرهایی ارائه داده‌اند:

۱. عدّه‌ای برآنند که منظور، یهود عصر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

۲. گروهی دیگر بر این اعتقادند که منظور، یهود روزگار سلیمان علیه‌السلام است.

۳. و برخی نیز گفته‌اند: منظور، همه یهود است؛ چرا که پیروان افسون و جادو، از زمان سلیمان علیه‌السلام تا بعثت آخرین پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و روزگاران پس از ظهور اسلام نیز در میان آنان بسیار بوده‌است و اینک نیز موجودند.

«درباره واژه» شیاطین نیز نظرها متفاوت است:

۱. عدّه‌ای‌ازمفسّران برآنند که منظور، شیطانهای جن است؛ زیرا هنگامی که این واژه بدون قرینه بکارمی‌رود، برآنها دلالت می‌کند.

۲. امّا دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که منظور، «شیطان صفتان» است که در گمراهی و سرکشی غوطه‌ورند.

۳. و گروهی نیز گفته‌اند: هم شیاطین و هم شیطان‌صفتان منظور نظر بوده‌است.

(۱۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

«عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ»

برخی واژه «عَلی» را در این جمله از آیه شریفه به‌معنای «فی» گرفته‌اند. دراینصورت ممکن است گفته شود: در زمان فرمانروایی سلیمان و یا در زمان خود آن حضرت، از آنچه شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند، پیروی می کردند.

«وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا»

و سلیمان هرگز کفر نورزید؛ ولی شیطانها به کفر گراییدند

از آیه شریفه این واقعیت بروشنی دریافت می‌شود که آنچه را شیطانها و یا شیطان‌صفتان می‌خواندند و یهود از آنان پیروی می کردند، کفر بود، آن هم کفر از نوع سحر و افسونگری؛ چرا که خدا سلیمان پیامبر را از آن پاك و منزّه اعلان می کند و شیطانها و پیروان آنها را کافر می‌خواند.

صراحت آیه شریفه دراین‌مورد، بدان‌دلیل است که یهود، نسبت سحر و افسونگری به سلیمان پیامبر می‌دادند و می گفتند که فرمانروایی گسترده و پرشکوه او، برپایه جادو و جادوگری است و او به کمك آن، جنّ و انس و پرنده و باد را رام ساخته است.

ابوبصیر از ششمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده است که: آنگاه که سلیمان علیه‌السلام جهان را بدرود گفت، شیطان سحر و افسون را اختراع کرد و آن را در کتابی نوشت و در پوششی قرار داد و فریبکارانه بر روی آن پوشش نوشت: این چیزی است که آصِف بن بَرْخِیا برای فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام ابداع کرد و این از گنجینه‌های دانشها و فنون است؛ سپس آن را زیر تخت سلیمان پیامبر پنهان کرد؛ و بعد هم‌خودآن‌رابرای‌مردم‌بیرون‌آورد.باوسوسه‌آن‌موجودپلید،کافران گفتند: سلیمان از اینطریق بر همه ما چیره شده بود؛ امّا مردم باایمان گفتند: از خدا بترسید، زیرا سلیمان بنده شایسته خدا و پیامبر او بود.

آری؛ به‌سبب این اغواگری شیطان و پیروی کافران از آن بود که قرآن می‌فرماید: «وَ اتَّبِعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ...».

درمورد «وَلکِنَ‌الشَّیاطینَ‌کَفَرُوا»:

بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیاطین نسبت به آنچه از راه سحر به آن پی‌بردند، راه انکار را در پیش گرفتند.

تفسیر مردان (۱۷)

«یُعَلِّمُونَ‌النّاسَ‌السِّحْرَ»

که به مردم سحر و افسون می‌آموختند

در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای گفته‌اند: منظور این است که شیطانها سحر و افسون را به مردم می‌آموختند و آنان را به آموزش آن وسوسه می کردند. و گروهی گفته‌اند: منظور این است که آنان را راه نمودند تا کتابهای افسون را از جایی که سلیمان علیه‌السلام آنها را نگاهداری می کرد، استخراج کنند.

«وَ ما اُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ»

و [یهودیان] از آنچه بر دو فرشته هارُوت و مارُوت، در بابل فرو فرستاده شد [، پیروی کردند]

بدینسان، روشن می‌شود که یهودیان از دو سو افسونگری آموختند: ازسوی شیطانها و از طریق تعالیمی که برای مبارزه با افسونگران، بر دو فرشته نازل شد.

در تفسیر این جمله از آیه شریفه بیشتر مفسّران گفته‌اند: منظور این است که شیطانها افسون و هر آنچه بعنوان مبارزه با آن، بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود، همه را به مردم آموختند؛ و آنگاه بداندیشان و شیطان‌صفتان از آن آموزشها تنها در راههای ظالمانه و تفرقه‌افکنانه بهره گرفتند.

بابِل کجاست؟

در مـــورد واژه «بـــابِـل» در آیــه شـریفـه نیـز نظـرهایی ارائـه شـده اسـت:

۱. بعضی برآنند که منظور، شهر «بابِل» درعراق‌است.

۲. بـرخـی گفتـه‌اند: منظـور، «بـابِـل» دماوند است.

۳. و پـاره‌ای نیز آن را منطقــه وسیعی از نَصیبَیْن تا رَأْسُ‌الْعَیْن عنوان ساخته‌اند.

هاروت و ماروت

درباره این دو واژه نیز عـدّه‌ای معتقدنـد که نام دو فرشـته است، که خداونـد آنها را بصورت انسان گسـیل داشت تا مردم را به‌طرف خود بکشاننـد و راههای مبارزه با آفت جنون‌آمیز سـحر و افسون را که در آن روزگاران زنـدگی را بر مردم تلـخ و دردناك ساخته بود، به آنـان بیاموزنـد و سـحر و جـادو را از معجزه‌ای که سـند صـداقت و درستی پیامبران خـداست، بازشـناسانند و مردم را دربرابر جادوگران یاری کنند. امّا گروهی دیگـر بر این پنـدارنـد که آنـان دو انسـان عادی از انسانهای آن روزگار بودند، نه

دو فرشتـه از فرستادگان خـدا.

«وَ ما یُعَلِّمـانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّی یَقُـولا اِنَّمـا نَحْـنُ فِتْنَـةٌ فَـلا تَکْفُرْ»

و آن دو فرشـته، به هیچکس سـحر و جـادو نمی‌آموختنـد، جز اینکه پیش از آموزش آن، به او می‌گفتنـد: هشـدار که ما تنها وسـیله آزمونی برای تو هستیم؛ مبادا کفر بورزی!

علّت آنکه گفتنـد: مـا تنهـا وسیله آزمونی هستیم، این بود که آنـان راه سـحر و باطل ساختن آن را به مردم آموزش می‌دادنـد و در همانحال بـه آنـان هشـدار می‌دادنـد کـه مبـادا بـا سوءاسـتفاده از این آگـاهی که برای مبـارزه بـا بدانـدیشان و جـادوگران به آنـان آموختـه‌شـده‌بود، خود به کفر و خیانت گرایش یابنـد؛ چراکه هدف از آموزش، شـناخت آفت سـحر و پیکار با ساحران بود، نه بکار گرفتن آن. روشن است که شناخت گناهان و آمـوزش راههای مبـارزه با گنـاهکـاران، گناه نیست، بلکه ارتکاب آنها گناه است.

درمورد واژه «لاتَکْفُر»، یکی از سه نکته زیر مورد نظر است:

۱. آن دو فـرشتـه می‌گفتند: مبـادا با انجام سحـر وافسون، به خدا کفر بورزی.

۲. برخی گفته‌انـد: از آنجـا که سـحر و جادوگری در آن زمان بسیار گسترش یافته بود، آموزش سـحر، نوعی گرایش به کفر بود و نیاموختن آن، نشان ایمان؛ ازاین‌رو، آن دو فرشته می‌گفتند: ما تنها آزمونی برای شما هستیم، مبادا که سحر بیاموزید، زیرا این خود، نوعی کفر ورزیدن است. و نظیر این معنا، در آیه شریفه زیر نیز آمده است: «... فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنّی ...»(۱)

۳. به‌عقیده پاره‌ای، منظور این‌است‌که بایادگرفتن و عمل به‌آن، به خدایت‌کفرنورز.

کــه به نظـر ما، دیـدگاه نخســت بهتـر بنظـر می‌رسـد.

«فَیَتَعَلَّمُــــونَ مِنْهُمــــا»

امّا آنــان از آن دو فـرشتـه [چیــزهــایی [می‌آمــوختند

درمورد ضـمیر «مِنْهُما»، بیشتر مفسّـران اعتقاد دارنـد که منظور، آن دو فرشـته‌اند؛ امّا برخی نیز گفته‌اند: منظور، سـحر و کفر است. و پـاره‌ای نیز برآننـد که منظور، بـدل از چیـزی است که آن دو فـرشتــه به مـردم آمـوزش می‌دادنـد و آن عبارت است از نهـی از سحـــر و باطل‌ساختن آن.

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

«ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ»

تا به کمک آن، بین مرد و همسرش جدایی افکنند

در این که آنان با سحر و افسون، بنیاد خانواده‌ها را متلاشی ساختند، نظرهایی ارائه شده است:

۱. عدّه‌ای می‌گویند: منظور این است که آنان به کمک افسون، گاه میان مرد و همسرش مهر و محبّت پدید می‌آوردند و گاه کینه‌توزی و دشمنی، تا به جدایی و از هم گسیختن خانواده می‌انجامید.

۲. گروهی دیگر می‌گویند: منظور این است که یکی از دو عضو اصلی خانواده ــ زن یا مرد ــ را گمراه می‌ساختند و به کفر می‌کشاندند؛ درنتیجه، درگیری عقیدتی در خانواده پدید می‌آمد و خانواده ازهم می‌پاشید.

۳. و پاره‌ای نیز برآنند که جادوگران با سخن‌چینی، آتش درگیری را میان زن و مرد شعله‌ور می‌ساختند و آنقدر بر آن می‌دمیدند تا نظام خانواده ازهم می‌گسیخت.

«وَ ما هُمْ بِضارّینَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلّا بِاِذْنِ اللّهِ»

و آنان جز به فرمان [و خواست] خدا نمی‌توانستند به کسی گزند و زیانی برسانند

این جمله از آیه شریفه، نوعی هشدار به افسونگران است که: خدا به تبهکاری آنان داناست و باید بدانند که به کیفر گناه خویش خواهند رسید. همچنین نوعی اعتماد و امید بخشیدن به انسانهای باایمان است که: خدای توانا هر که را اراده کند، از آفت سحر و افسون دَجّالها دور نگه می‌دارد و گزند و آسیبی به او نمی‌رسد و به زیان سحر گرفتار نمی‌آید.

«وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ»

و آنچه را به ایشان زیان و گزند می‌رسانید و برایشان سودی ببار نمی‌آورد، فرامی گرفتند

این آموزش سحر و بکارگیری آن در راههای نادرست و ظالمانه، گرچه به پندار آنان منافع زودگذری در این جهان برای آنان داشت، اگر درست می‌اندیشیدند، این سود، واقعی نبود؛ بویژه آنکه در روز رستاخیز سخت برایشان زیانبار خواهد بود.

«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَریهُ مالَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ»

و بی‌گمان جماعت یهود دریافته بودند که هر که خریدار این کالا باشد و به این

(۲۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شیوه زشت و ظالمانه روی آورد، در آخرت بهره‌ای از پاداش خدا نخواهد داشت؛ چرا که این کار، پشت کردن به کتاب خدا و پیروی از شیطانها و شیطان‌صفتان و روی‌آوردن به سحر و رها کردن مقرّرات دینی است.

با این توضیح، ضمیر در «اِشْتَریهُ» به سحر باز می‌گردد.

«وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ»

و به راستی چه بد است آنچه خویشتن را دربرابر آن فروختند، اگر به راستی می‌دانستند!

در تفسیر آخرین جمله این آیه شریفه، نظرهایی ارائه شده است:

۱. منظور این است که آنان دو گروه بودند: گروه نخست، شیطانها یا یهودیانی که کتاب خدا را پشت سر افکندند و به آن عمل نکردند؛ و گروه دوّم کسانی که سحر آموختند و آن را ظالمانه بکار بستند.

۲. منظور این است که دانا و نادان یک گروه بودند؛ چرا که آنان می‌دانستند کسی که دین خدا را وانهد و سحر بیاموزد و بکار بندد، در روز رستاخیز بهره‌ای از پاداش نخواهد داشت، امّا در همان حال به چگونگی حرمان از پاداش خدا و عذاب او آگاهی نداشتند.

۳. علّت آن که این جمله از آیه شریفه پس از اثبات دانش و آگاهی برای آنان، آن را نفی می‌کند، این است که: آنان

بر اساس آگاهی و دانش خود عمل نکردند و عالمان بی عمل و کردار شایسته بودند.

پیام آیه شریفه

از جمله پیامها و درسهای آیه شریفه این است که میزان درستی یا نادرستی اعمال، هدفهایی است که درنظر گرفته می‌شود؛ بعنوان مثال، اگر فراگیری سحر و افسون به نیّت مبارزه با آن و افسونگران و برطرف‌ساختن شبهات و روشن‌ساختن فرق میان سحر و اعجاز پیامبران و زدودن آثار شوم آن باشد، هماهنگ با تقوا و ایمان و درستی است و کاری است عادلانه؛ امّا چنانچه به‌قصد گسترش آن آفت اجتماعی و اخلاقی و بکار گرفتن آن در مسیر ظالمانه باشد، کفر به خدا است.

تفسیر مردان (۲۱)

ممنوعیت ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و زنان مؤمن با مردان مشرک

وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْـرِکاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ وَ لَاَمَـةٌ مُؤْمِنَةٌخَیْـرٌ مِنْ مُشْـرِکَةٍ وَ لَوْ اَعْجَبَتْکُمْ وَ لاتُنْکِحُواالْمُشْرِکینَ حَتّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْاَعْجَبَکُمْ اوُلئِکَ یَدْعُونَ اِلَیالنّارِ وَاللّهُیَدْعُوااِلَی الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ وَ یُبَیِّنُ ایاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ

و با زنان مشرک و بت‌پرست تا ایمان نیاورده‌اند ، ازدواج‌نکنید (اگرچه جزبه ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز باایمان، از زن آزاد بت‌پرست، بهتراست، هرچند (زیبایی یا ثروت یا موقعیّت او) شما را به شگفتی آورد و زنان‌خود را به ازدواج مردان بت‌پرست تا ایمان نیاورده‌اند ، درنیاورید (اگرچه ناچار شوید آن‌ها را به همسری غلامان باایمان درآورید، زیرا) یک‌غلام باایمان،ازیک مرد آزاد بت‌پرست بهتر است، هرچند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به شگفتی آورد، آن‌ها دعوت به‌سوی آتش می‌کنند و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به‌فرمان خود می‌نماید و آیات خویش رابرای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکّر شوند. (۲۲۱ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه نیز درواقع پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است ، می‌فرماید : « با زنان مشرک و بت‌پرست مادام که ایمان نیاورده‌اند ، ازدواج نکنید » (وَ لا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ) . سپس در یک مقایسه می‌افزاید : « کنیز باایمان از زن آزاد بت‌پرست بهتراست، هرچند زیبایی او شما رابه اعجاب وادارد » (وَ لَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَ لَوْ اَعْجَبَتْکُمْ) . درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصا کنیزانی که بهره چندانی از زیبایی و مال ندارند) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست ، به خصوص این‌که در مقابل آن‌ها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ، ولی ارزش ایمان کفّه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان سنگین‌تر می‌کند ، چراکه هدف از ازدواج ، تنها کام‌جویی جنسی نیست ، زن شریک عمر انسان و مربّی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می‌دهد ، با این حال چگونه می‌توان شرک و عواقب شوم آن‌را با زیبایی ظاهری و مقداری مال و ثروت مبادله کرد؟ سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته ، می‌فرماید : « دختران خود را نیز به مردان بت‌پرست مادامی که ایمان

(۲۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

نیاورده‌اند ، ندهید (هرچند ناچار شوید آن‌ها را به همسری غلامان باایمان درآورید ، زیرا) یک غلام باایمان از یک مرد آزاد بت‌پرست بهتر است ، هرچند (مال و موقعیّت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد » (وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکینَ حَتّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ اَعْجَبَکُمْ) . بنابراین همان‌گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت‌پرست نهی شده ، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است حتّی غلامان باایمان بر آن‌ها ترجیح و اولویّت دارند و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهرا با شخصیت کافر ، برتر و شایسته‌تر ، بلکه مسأله در این بخش از حکم ، سخت‌تر و مشکل‌تر است ، چرا که

تـأثیـر شـوهـر بر زن معمـولاً از تـأثیـر زن بر شـوهـر ، بیشتر است.

فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان

آیه فوق در یک جمله کوتاه ، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم ، چنین می‌شود : ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزنـدان و گسترش جامعه است و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزنـدان ، فوق‌العاده مؤثر است ، از یک‌سو آثارقطعی وراثت و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیّت ، زیرا نوزادان بعـد از تولـد غالبـا در دامـان پـدر و مـادر پرورش می‌یابند و درسال‌هایی که سخت شکل‌پذیرند، زیرنظر آن‌ها هستند. از سوی سوم شرک ، خمیرمایه انواع انحرافات و در واقع آتش سوزانی است ، هم در دنیا و هم در آخرت ، لذا قرآن اجازه نمی‌دهد که مسلمانان خود یافرزندانشان رادر این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند ، اگر از طریق ازدواج به خانه‌های مسلمانان راه یابند ، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشـمنان داخلی می‌شود ، ولی این تـا زمـانی‌است که آن‌هـا بر مشـرک بودن پافشـاری می‌کننـد، امـا راه به روی آن‌هـا باز است ، می‌توانند ایمان بیاورند و در صـفوف مسـلمین قرار گیرند و به اصـطلاح کُفْو آن‌ها در مسأله ازدواج شوند . ضـمنا واژه « نِکاح » در لغـت هـم به معنـی آمیزش جنسـی آمـده، هم به معنی عقـد ازدواج و در اینجـا منظـور ، عقـد ازدواج است ، هر چنـد « راغب » در « مفردات » می‌گوید": نکاح "در اصل به معنی عقد است، سپس مجازا در آمیزش جنسی به کار

تفسیر مردان (۲۳)

رفته است.

مشـــرکان چـــه اشخـــاصی هستنـــد ؟

واژه « مُشْرِک » در قرآن غالبا به بت‌پرستان اطلاق شـده ، ولی بعضـی از مفسّـِران معتقدنـد که « مشـرک » ، شامل سایر کفار مانند یهود و نصـارا و مجوس (و به طور کلّی اهـل کتاب) نیز می‌شود ، زیرا هرکـدام از این طوایف برای خداونـد شـریکی قائل شدنـد ؛ نصـارا قائـل به خـدایان سه‌گـانه (تثلیث) و مجـوس قائل به خـدایان دوگانه اهورامزدا و اهریمن (ثنویّت) هسـتند و یهود ، عُزَیْر را فرزنـد خدا می‌دانسـتند ولی این عقاید گرچه شـرک‌آور است ، اما با توجّه به این‌که در آیات متعدّدی مشـرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته‌اند و باتوجّه به این‌که یهود و نصارا و مجوس در اصل متّکی به نبوّت راستین و کتاب آسـمانی هستند ، معلوم می‌شود که منظور قرآن از « مُشْـرِک » ، همان" بت‌پرست "است . حدیث معروفی که از پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود : « مشـرکان را از جزیرهٔ العرب بیرون کنیـد » ، شاهـد این مـدّعی است ، چراکه به طور مسلّم اهل کتاب از جزیرهٔ‌العرب اخراج نشدند ، بلکه به عنوان یک اقلیّت مذهبی طبـق دسـتـور قـرآن با دادن جـزیـه در پناه اسلام زندگی می‌کردند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لاـتَنْکِحُوا»: ریشه این واژه، در اصل به‌معنای «آمیزش» است؛ امّا بـدان دلیل که در عقـد و ازدواج بکـار رفته است، امروز آن را به همین مفهوم می‌گیرند؛ بنابراین، واژه «لا تَنْکِحُـوا» یعنـی ازدواج و نکـاح نکنیـد.

«اَمَةٌ»: کنیز.

شـأن نـزول

در شأن نزول آیه مورد بحث نقل کرده‌اند که:

پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله ، مرد شـجاع و پرتوانی به‌نام «مَرْثَـد» را به‌سوی مکّه گسـیل داشت تـا گـروهـی از مردم باایمـان را

که تحت فشار شرک‌گرایان آنجا قرار داشتند، با تدبیری نجات دهد و با خود به مدینه ـ مهد آزادی و ایمان ـ برساند.

«مَرْثَد» درحین اجرای مأموریت خود، با زن زیبارویی که در روزگار پیش از اسلام با او آشنا بود، برخورد کرد. آن زن او را نزد خود فراخواند؛ امّا او بخاطر ایمان به

(۲۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

خدا، دعوت گناه‌آلود وی را رد کرد.

آن زن از مرثد خواست تا با وی ازدواج کند و مَرْثَد پاسخ داد که در این مورد باید از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه بگیرد و مقرّرات اسلام را راجع به پیوند با زنان مشرک جویا شود. و هنگامی که پرسش خود را برای پیشوای نور مطرح کرد؛ این آیه فرود آمد.

تفسیـــــر

قرآن مجید، پس از ترسیم چگونگی رعایت حقوق کودکان بی‌سرپرست و پدر ازدست‌داده و هشدار از پایمال‌ساختن حقوق آنان، اینک در این آیات، به پاره‌ای از مسائل خانواده اشاره می‌کند.

«وَلاتَنْكِحُواالْمُشْرِكاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ»

و زنان مشرک را به همسری برنگزینید، مگر آنکه ایمان بیاورند

به اعتقاد ما، مفهوم این آیه شریفه روشن و عبارت است از حرمت ازدواج با زنان غیرمسلمان. امّا مفسّران در این مورد، نظرهای متفاوتی دارند:

۱. عدّه‌ای معتقدند که واژه «مُشْرِك»، تنها شرک‌گرایان را شامل می‌شود، نه اهل کتاب را؛ چرا که این دو گروه در قرآن شریف، هرکدام جداگانه ذکر شده‌اند؛ برای نمونه: «لَمْ یَكُنِ الَّذینَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ‌الْكِتابِ وَالْمُشْرِكینَ...»(۱) و «ما یَوَدُّالَّذینَ كَفَرُوا مِنْ اَهْلِ‌الْكِتابِ وَ لاَالْمُشْرِكینَ...»(۲).

و با این بیان، حرمت ازدواج با زنان شرک گرا، ربطی به زنان اهل کتاب ندارد.

۲. امّا جمعی بر این عقیده‌اند که واژه «مشرك»، اهل کتاب را نیز دربر می‌گیرد؛ چرا که آنان نیز با انکار رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و معجزات و کتاب او، درواقع به خدا شرک ورزیده‌اند.

۳. و پاره‌ای از مفسّران می‌گویند: درست است که این آیه شریفه آنان را هم شامل می‌شود، امّا آیه دیگری از قرآن شریف، این حکم کلّی حرمت را نسخ می‌کند و اهل کتاب را از این فرمان خارج می‌سازد. مضمون آن آیه چنین است:

۱. سوره بیّنه، آیه ۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۵.

تفسیر مردان (۲۵)

«... وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُوا الْكِتابَ...»(۱) (...ازدواج با زنان پارسا و پاکدامن اهل کتاب بر شما جایز شد...).

به هرحال، گروهی از مفسّران برآنند که این حکم کلّی حرمت ازدواج، ویژه شرک‌گرایان و غیر زنان اهل کتاب است؛ امّا ما بر این عقیده‌ایم که ظاهر آیه شریفه، نشانگر حرمت پیوند خانوادگی با تمامی زنان غیرمسلمان است و هیچگونه تخصیص و یا نسخی نیز بر این دستور وارد نشده است.

«وَ لاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ»

و براستی که کنیزی باایمان و تقواپیشه و آگاه، از زنی آزاد از قید بردگی امّا شرک گرا، هرچند زیبایی و ثروت او شما را شگفت‌زده سازد، بهتر و بالاتر است.

از این جمله از آیه شریفه برمی‌آید که ازدواج با کنیزان رواست، گرچه انسان دارای امکانات باشد؛ و آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «پس هر که از شما بخاطر تنگنای اقتصادی و اجتماعی نتوانست با زنان پاکدامن آزاد ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان عفیف و پاکدامن پیمان زندگی مشترک بندد»(۲)، در مقام تحریم ازدواج صاحبان امکانات با کنیزان نیست و برآن نیست که شرط ازدواج با آنان، تنگدستی و فقر است.

«وَ لا تُنْکِحُوا الْمُشْرِکینَ حَتّی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ وَ لَوْ اَعْجَبَکُمْ»

و به مردان شرک گرا زن ندهید، مگرآنکه ایمان آورند؛ و براستی که برده‌ای تهیدست امّا برخوردار از ایمان و ارزشهای معنوی و انسانی، از مرد آزاد از قید بردگی امّا در اسارت شرک و کفر ـ گر چه ثروت و جمال و ارزشهای مادّی او شما را به حیرت وادارد ـ بهتر است.

این جمله از آیه شریفه نیز بسان صدر آیه، بیانگر حکم کلّی و عمومی است و همه مردان مشرک و کافر را شامل می‌شود، خواه اهل کتاب باشند یا نه.

«اُولئِکَ یَدْعُونَ اِلَی النّارِ»

اینان شما را به سوی آتش فرامی‌خوانند

منظور از آتش، شرک و ارتجاع است که سرانجام انسان را طعمه آتش می‌سازد؛ و

۱. سوره مائده، آیه ۵.

۲. سوره نساء، آیه ۲۵.

نیز بیانگر دلیل این حکم؛ چرا که بطور طبیعی، مردان هستند که به جهاتی زنان و فرزندانشان را به راه و رسم خود می‌کشانند؛ و از این رو، ازدواج زن مسلمان با مرد شرک گرا ناروا است.

«وَ اللّهُ یَدْعُوا اِلَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهِ»

و خداست که به خواست و فرمان خود، شما را به بهشت [پرطراوت و زیبا] و آمرزش [خود] فرا می‌خواند و از شما می‌خواهد که باایمان و عمل و رعایت مقرّرات او در همه میدان‌های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی، بهشت و نعمتهای او را از آن خود سازید.

واژه «اِذْن» در آیه به‌مفهوم فرمان و یا اعلام است.

«وَ یُبَیِّنُ آیاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ»

و آیات حیاتبخش خود را برای مردم بروشنی بیان می‌کند؛ باشد که به خود آیند و پند گیرند.

منظور از آیات در اینجا، مقرّرات خداست؛ و آنچه را روا و شایسته و حلال و نیز آنچه را که ضدّارزش و حرام است، روشن می‌سازد.

زن وسیله هوس‌رانی مرد نیست

نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوالِاَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِالْمُؤْمِنینَ

زنان شما، محلّ بذرافشانی شما هستند، پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آن‌ها آمیزش کنید و (سعی نمایید ازاین فرصت بهره گرفته ، با پرورش فرزنـدان صالـح) اثر نیکی برای خود از پیش بفرستیـد و از خـدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان بشارت ده. (۲۲۳ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حَرْث » مصـدر است و به معنی بـذرافشانی است و گـاهی به خـود مزرعه نیز اطلاـق می‌شـود . « اَنّی » به معنی «هر وقت» از اسـماء شرط است و غالبا به معنی « مَتی » که به معنی زمان است ، استـعمال می‌شود و در این‌صورت آن‌را « اَنّی » زمانیّهٔ می‌گویند و گاهی نیز به معنی مکان است یعنی «از کجا» ، ماننـد آن‌چه در آیه ۳۷ سوره آل‌عمران آمـده : « قالَ یا مَرْیَمُ اَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ : زکریـا گفت : ای مریم ، این غـذا(ی بهشتـی) را از کجـا آورده‌ای ؟ گفت : از نزد خـدا » . اگر « اَنّی » در آیه فـوق ، زمـانیّهٔ باشد، توسـعه زمانی مسأله آمیزش جنسـی را بیان می‌کند ، یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید و اگر مکانیّهٔ باشد ، توسعه در مکـان و چگـونگی انـواع آمیزش اسـت . ایـن احتمـال نیز وجـود دارد کـه اشـاره بـه هر دو جنبه باشـد و به این ترتیب دو همسر می‌تواننـد هرگونه و در هر زمان و مکان از لـذت جنسـی بهره گیرنـد(جز آن‌چه در قانون‌شـرع ممنوع شـده است) . در این‌جا زنان تشبیه به مزرعه شده‌اند و این تشبیه ممکن است برای بعضـی سـنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر ، چنین تعبیری کرده است در حالی که نکته باریکی در این تشبیه نهفته شـده ، در حقیقت قرآن می‌خواهد ضـرورت وجود زن در اجتماع انسانی را نشان دهد که زن وسـیله اطفاء شهوت و هوس‌رانی مردان نیست ، بلکه وسیله‌ای است برای حفظ حیات نوع بشر، این سخن در برابر آن‌ها که نسبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسیله هوس‌بازی

(۲۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

می‌نگرنـد، هشـداری محسوب می‌شود. سـپس در ادامه آیه می‌افزایـد : « با اعمال صالـح و پرورش فرزندان صالح ، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستیـد » (وَ قَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ) . اشاره به این‌که هدف نهایی از آمیزش جنسـی، لذّت و کام‌جویی نیست بلکه باید از این موضـوع برای ایجـاد و پرورش فرزنـدان شایسـته اسـتفاده کرد و آن را به عنـوان یـک ذخیره معنـوی برای فردای قیـامت از پیش بفرستید،این سخن هشدار می‌دهد که باید در انتخاب همسر ، اصولی را رعایت کنید که به این نتیجه مهمّ یعنی تربیت فرزندان‌صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود . در حدیثی‌از پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم‌که فرمود: « اذا ماتَ الْاِنْسانُ انْقَطَعَ اَمَلُهُ اِلاّ عَنْ ثَلاثٍ ؛ صَدَقَهٍٔ جارِیَهٍٔ وَ عِلْمٍ یُنْتَفَعُ بِهِ وَ وَلَدٍ صالِحٍ یَدْعُوا لَهُ : هنگامی که انسان می‌میرد ، امید او جز از سه چیز قطع می‌شود؛ صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتّبا بهره‌گیری می‌شود) و علمی که از آن سود می‌برنـد و فرزنـد صالحی که برای او دعا می‌کنـد » .(۱) به این ترتیب فرزنـدان صالـح در کنـار آثـار علمی و تـألیف کتاب‌هـای هدایت‌کننـده و تأسیس بناهـای خیر همچون مسـجد و بیمارسـتان و کتابخـانه قرار گرفتهانـد . و در پایـان آیه دسـتور به تقوا می‌دهـد و می‌فرمایـد : « تقوای الهی پیشه کنیـد و بدانیـد او را ملاقـات خواهیـد کرد و به مؤمنـان بشارت دهیـد » ، بشارت رحمت الهی و سـعادت و نجات در سایه تقوا (وَ اتَّقُوا اللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ). از آن‌جـا که مسـأله آمیزش جنسـی ، مسأله‌ای مهمّ است و بـا پرجـاذبه‌ترین غرایز انسـان سـر و کار دارد ، خداونـد در این جمله‌هـای‌آخر، مؤمنـان را به دقّت در این امر پرهیز از هرگـونه گنـاه و انحراف ، دعـوت فرموده و به آن‌هـا هشـدار می‌دهد که بدانید همگی به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات ، ایمان و تقوای در سایه ایمان است .

۱- « مجمـع البیـان » ، جلـد ۱ ، صفحه ۳۲۱ .

تفسیر مردان (۲۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث گفته‌اند:

یهود براثر تحریف تورات و دستکاری در کتاب آسمانی خویش، در بسیاری از مسائل ازجمله درمورد زن و حقوق و شخصیت او و چگونگی برخورد با او به انحراف افتاده و خرافات زیادی را در بین خود رایج کرده بودند. این پندارهای خرافی و پوچ آنان درباره زنان و چگونگی آمیزش با آنان، در عصر نزول قرآن، همچنان در میان مشـرکان شـایع بود؛ تا با فـرود این آیه شریفه، خرافات آنان رد و آمیزش با زنان به‌صورت‌های مختلف، جایز اعلام شد.

تفسیر

«نِسـاؤُکُـمْ حَـرْثٌ لَکُـمْ»

زنانتان کشتزار شمایند

در این آیه شریفه نیز سخن از زنان است؛ امّا روی سخن از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم بـاایمـان برمی‌گـردد.

در تفسیـر این جملـه ـ که جملـه نخست این آیـه شریفه است ـ نظرهایی چنـد ارائـه شـده است:

۱. عدّه‌ای از مفسّران می‌گویند: منظور این است که زنان کشتزار شمایند و نسل شما با آنـان ادامـه می‌یـابد.

۲. گروهی دیگر برآنند که مقصود این است که زنان شـما صاحبان کشت و باغبان و حافظ حیثیت شمایند؛ از طریق آنان، نسل شما تداوم می‌یابد و شما در کنار آنان آرام می‌گیرید.

۳. پـاره‌ای نیـز گفته‌اند: منظـور این است که زنـان بسـان کشت برای شمایند.

«فَأْتُوا حَرْثَکُمْ اَنّی شِئْتُمْ»

(۳۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پس هـرگـاه که خـواستیـد یا هـرگـونه که خواستید، به کشتـزار خویش درآیید.

دسـته‌ای، ازجمله «مالک»، با اسـتدلال بر این آیه شـریفه می‌گوینـد: آمیزش با زن در دوره عادت ماهانه از راه غیرعادی رواست. امّا بسیاری ایـن مطلب را نپذیرفته‌انـد؛ چرا که قرآن شـریف از زنـان به «حرث» (کشـتزار) تعبیر می‌کنـد، بنـابراین، آمیزش بایـد از راه باروری آنان صورت گیرد.

«وَ قَـدِّمُـوا لِاَنْفُسِکُـمْ»

و بـرای خویشتـن زاد و تـوشـه‌ای بفـرستیـد

منظور این است که با رعایت مقرّراتی که به آنها موظّف شده‌اید و نیز با دوری‌جسـتن از گناهان و لغزشهایی که از آنها هشدار داده شده‌اید، زاد و توشه شایسته‌ای برای خود فراهم آورید و از پیش بفرستید.

در تفسیـر ایـن جملـه از آیه شـریفـه، دیدگـاههای متفـاوتی مطـرح است:

۱. بعضـی معتقدنـد که مفهوم این جمله، درخواست فرزنـد شایسـته کردار است که برای انسان ذخیره دنیا و آخرت است؛ همانگونه که پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اِذا ماتَ‌الْاِنْسانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ اِلاّ مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٌ جارِیَةٌ وَ عِلْمٌ یُنْتَفَعُ بِهِ، وَ وَلَدٌ صالِحٌ یَدْعُو لَهُ.» هنگـامی که انسان از دنیـا می‌رود، برنـامه عمـل او تمـام می‌شود، مگر در سه مورد: صـدقه جـاریه یـا آثار خیر و شایسـته‌ای که به‌یادگـار گذاشـته باشـد؛ آثـار گرانبهـای علمی و فرهنگی که از او برجای مانـده باشـد و از آن بهره‌برداری شود؛ و فرزنـد شایسـته کرداری کـه از او باقی مـانـده باشد و با رفتـار و اعمال نیک خود برای او آمرزش بخواهد.

۲. بـرخـی گفتـه‌اند: منظـور این است که فـرزند خردسالی از او بمیرد و بـاعـث نجـات او شـود.

۳. جمعی می گویند: مقصود آن است که به هنگام آمیزش «بسم‌اللّه» بگوید.

۴. دسته‌ای را اعتقاد بر آن است که در آن هنگام دعا بخوانند. این دیدگاه را روایتی از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله تأیید می کند که فرمود: هنگامی که فردی خواست با همسر

تفسیر مردان (۳۱)

خویش بیامیزد، این دعا را بخواند:«بِسْمِ‌اللّهِ، اَللّهُمَّ جَنِّبْنِی‌الشَّیْطانَ وَ جَنِّبِ‌الشَّیْطانَ مارَزَقْتَنا.» به‌نام خدا! بار خدایا! شیطان را از من دورساز و نیز شیطان و وسوسه آن را از فرزندی که روزی ما می‌سازی، دور کن.

۵. گروهی نیز بر این عقیده‌اند که منظور این است که زنان پاک و پاکدامن‌را به همسری برگزینند تا فرزندانی شایسته به او ارزانی کند.

«وَ اتَّقُوا للّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِالْمُؤْمِنینَ»

و پروای خدا را پیشه سازید و بدانید که در روز رستاخیز، [پاداش و کیفر درخور] او را خواهید دید؛و [توای پیامبر!]مردم‌باایمان را به‌بهشت و نعمتهای خدانوید ده مقصود از «مُلاقُوه» (دیدار خدا) این است که پاداش شکوهمند او را در صورتی که بنده‌ای شایسته کردار بودید، خواهید دید، نه خود او را؛ چرا که واژه «لِقاء» به‌معنای «یافتن» است، مثلاً وقتی گفته می‌شود: «لَقِیَ جَهْدَهُ»، یعنی «ثمره تلاش خود را یافت». افزون بر این، هیچکس‌وهیچ گروهی‌نمی گوید:خدادیدنی‌است و همه‌او راخواهند دید.

(۳۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

مبارزه با نوعی از بداخلاقی مردان

لِلَّذینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ فَاِنْ فاؤُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

کسانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند (سوگند یاد می کنند که با آن‌ها آمیزش جنسی ننمایند) حقّ دارند چهار ماه انتظار بکشند (و در ضمن این چهار ماه، وضع خود را با همسر خویش از نظر ادامه زندگی یا طلاق روشن سازند) اگر (در این فرصت) بازگشت کنند، (چیزی بر آن‌ها نیست، زیرا) خداوند آمرزنده و مهربان است.(۲۲۶ / بقره)

وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَاِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ

و اگر تصمیم به‌جدایی گرفتند، (آن‌هم با شرایطش، مانعی‌ندارد) خداوند شنوا و دانا است.

(۲۲۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« ایلاء » از ماده « اَلْو » آمده که به معنی قدرت‌نمایی و تصمیم است و از آن‌جا که سوگند نمونه‌ای از آن می‌باشد ، این واژه بر آن اطلاق شده است . در دوران جاهلیّت زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت برای جدایی از او یا تحت فشار قراردادن زن ، طرق زشتی وجود داشت که یکی‌از آن‌ها، « ایلاء » ــ به معنی سوگند خوردن بر ترک زناشویی ــ بود ، به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود مُتَنَفِّر می‌شد ، سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و با این راه غیرانسانی همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می‌داد ، نه او را رسما طلاق می‌داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند و نه بعد از این سوگند حاضر می‌شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد ، البته خود مردان غالبا تحت فشار قرار نمی گرفتند ، چون همسران متعدّدی داشتند . آیات مورد بحث با این سنّت غلط مبارزه کرده و طریق گشودن این سوگند را بیان می کند، می‌فرماید : « کسانی که از زنان خود ایلاء می کنند (سوگند بر ترک آمیزش جنسی می‌خورند) حق دارند چهارماه انتظارکشند »(لِلَّذینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ). این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش با همسر خود را روشن‌کنند و زن را ازاین‌نابسامانی

نجات‌دهند . سپس

تفسیر مردان (۳۳)

می‌افزایـد : « اگر (در این فرصت) تصـمیم به بازگشت گرفتنـد ، خداونـد آمرزنـده و مهربان است »(فَاِنْ فاؤوُا فَاِنَ‌اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ). آری‌خداوندگذشـته اورا درایـن مسـأله و همچنین‌شکسـتن‌سوگندرا براو می‌بخشـد، هرچنـد کفّاره‌آن بـه قـوّت خـود بـاقی‌است. «و اگرتصـمیم به‌جدایی‌گرفتند (آن‌هم با شـرایطش ، مانعی ندارد) خداوند شـنوا و دانا است » (وَ اِنْ عَزَمُوا الطَّلاقَ فَاِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ). و هرگـاه‌مرد هیـچ‌یک ازاین دوراه را انتخاب‌نکنـد، نه به‌زنـدگی سالم‌زنـاشویی بـازگردد و نه زن‌را با طلاق رها سازد ، در این‌جا حاکم شـرع دخالت‌می‌کند و مردرا به‌زندان می‌اندازد و بر او سخت می‌گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کنـد و زن را از حال بلاتکلیفی درآورد . به این ترتیب با این‌که اسلام حکم « ایلاء » (سوگنـد خوردن بر ترک آمیزش جنسـی) را به کلّی ابطال نکرده ، اما آثار سوء آن را از بین برده ، زیرا به کسـی اجازه نمی‌دهد که از این راه همسرش را سرگردان سـازد و اگر می‌بینیم مـدت چهـار مـاه به عنـوان ضـرب‌الاجل تعیین کرده نه به خـاطر این است که می‌توان از این طریق مقـداری از حقوق زناشویی را باطل کرد، بلکه از این نظر است که آمیزش جنسـی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مـدّت به گناه نیفتـد ، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه باشد، لازم است این فاصله کمتر شود) .

ایـــلاء یک حکــم استثنـــایی است

در آیات گذشـته سـخن از سوگندهای لغو و بی‌اثر بود و گفتیم هر سـخنی که برای کار خلافی باشد، جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکسـتن آن هیـچ محـذوری نـدارد و مطـابق ایـن حکـم بایـد سوگنـد بر ترک وظیفـه زنـاشویی مطلقـا اثری نداشـته باشـد، درحالی‌که در اسـلام برای آن کفّاره قرار داده شـده (۱) (همـان کفاره شکسـتن قسم که در بحث سابق گفته شـد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج که به‌این شیوه‌ناجوانمردانه برای ابطال حقوق‌زن متوسّل نشوند و این کار را تکرار نکنند .

۱- اگر مرد قبـل از ۴ ماه ، آمیزش جنسـی کنـد ، کفاره آن مسـلم و اجماعیّ است و اگر بعـد از ۴ ماه باشـد ، این حکــم در میــان فقهــاء مشهــور است ، هر چند بعضی کفّاره را در این صــورت انکــار کــرده‌اند .

(۳۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجه این‌که دربسیاری‌از آیات قرآن، اوصافی‌از خداوند پایان‌گر بحث‌ها است ، این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد و چنان نیست که انتخاب آن بدون رابطه نزدیکی صورت گرفته باشد . از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سـخن از ایلاء و تصمیم بر شکستن این قسم گناه‌آلود می‌گوید ، آیه به جمله «غَفُورٌ رَحیمٌ» ختم می‌شود، اشاره‌به این‌که این حرکت صحیح ، سبب می‌شود که گذشـته گناه‌آلود مشـمول غفران رحمت الهی گردد و هنگامی که سـخن از تصـمیم بر طلاق در میان است ، روی اوصاف « سَـمیعٌ عَلیمٌ » تکیه می‌شود ، یعنی خداوند سـخنان شـما را می‌شـنود و از انگیزه‌طلاق و جدایی آگاه است و شما را بر طبق آن جزا می‌دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«یُـؤْلُـونَ»: ســوگنــد می‌خورند. این واژه از «ایلاء» به‌معنای «سوگند یاد کردن» گـرفتــه شـــده اســت.

«تَرَبُّص»: انتظاربردن.

«فـاؤُا»: بـازگشتنـد. ایـن واژه از «فَـیْ» گـرفتـه شده است؛ و درمورد غنائم نیـز بکـار مـی‌رود.

«لِلَّذینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ»

بـرای آنـان که سـوگنـد یـاد می‌کننـد دیگـر با همسـران خویش رابطه جنسـی نداشته باشند و از آنان ببرّند، چهار ماه فرصت اندیشه درست و تصمیم‌گیری و تجـدیـد نظـر است

در ایـن آیـه مبارکه از نـوعی خـاص از سوگنـدها سخن بمیان می‌آید و حکم آن تـرسیـم می‌شـود.

به اعتقاد بسیاری، این سوگند که ازطریق آن «ایلاء» تحقّق می‌یابد، در صورتی درست است که به ذات خدا یا صفتی از صفات او انجام پذیرد که ویژه اوست؛ و بصورت خشم و ناراحتی و اعتراض، زبان به چنین سوگندی بگشاید. امّا برخی می‌گویند: سوگند در حال خشـم و ناراحتی و به انگیـزه رساندن زیـان به‌طرف و

تفسیر مردان (۳۵)

با اندیشـه «ایـلاء??در ردیـف این سـوگنـد قرار می‌گیرد.

سعیـدبن جبیر می‌گویـد: این سوگنـد تنهـا درمورد ترک آمیزش نیست، بلکه اگر سـوگنـد یـاد کنـد که دیگـر بـا همسـر خود حـرف نـزنـد، هم تحقّق می‌یابد.

«فَـاِنْ فـاؤُا فَاِنَّ اللّهَ غَفُـورٌ رَحیـمٌ»

پس اگر از تصـمیم جاهلانه خویش بازگشتند و به دستور خدا و پیامبرش سرفرود آوردند، خـدا از گنـاه آنان می‌گـذرد؛ چـرا کـه او بسیار آمرزنده و مهربان است

در مفهوم «فَاِنْ فاؤُا»، دیدگاههای مختلفی ارائه شده است:

بعضـی می‌گوینـد: اگر به گفتـار خود درمورد ترک آمیزش با همسرش پشت کرد و در صورت توان به آمیزش با او بازگشت و در صورت نـاتوانی بر عمـل در گفتار به حق بازگشت، خداونـد از گناه او می‌گـذرد. امّا برخی گفته‌انـد در صورت ناتوانی از آمیزش، نیّت آن هـم کـافی است، لیکـن باید بر این شکستن سوگند بیهوده و بازگشت به حـقّ و عدالت، گـواهـانی بگیرد.

به اعتقاد ما دیدگاه نخست درست است و گواه گرفتن در صورت دوّم نیز درواقع شاهد گرفتن در مورد ناتوانی جنسی است؛ وگرنه بازگشت از سوگند بیهوده که موجب «ایلاء» شده است، نیاز به گواه ندارد.

در این که آیـا چنین کسـی پس از بـازگشت، کفّاره هم باید بدهد یا نه و آیا کیفـری دارد یـا نه، بحـث هست:

به‌نظر ما، باید کفّاره بدهد، امّا کیفری برایش نخواهد بود. لکن به اعتقاد عدّه‌ای، نه کفّاره دارد و نه کیفر؛ چرا که خدا او را بخشیده است، پس کیفر و عقوبتی ازپی بـازگشـت او نخـواهـد بـود.

یادآور می‌شود که: اگر فردی سوگند یاد کرد که کمتر از چهار ماه با همسرش نیامیزد و یا از بیم باردارشدن همسر شیردهنده‌اش و آسیب‌رسیدن به کودک، سوگند بخورد که مدّتی از آمیزش با همسرش خودداری ورزد، «ایلاء» محسوب نمی‌شود.

«عَزَمُوا» از عـزم است به‌معنای قصد؛ و «عَزائِم قرآن» آیاتی است که بر بیماران خـوانـده می‌شـود تا شفـا یابند.

(۳۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

«طَلاق»: گشودن و بهـم‌زدن پیوند خانوادگی.

«وَ اِنْ عَزَمُواالطَّلاقَ»

اگر مردی که سوگند یاد کرده است با همسرش آمیزش نکند، بعداز چهار ماه باز هم به حق برنگشت، حاکم عادل او را به شکستن این سوگند بیهوده و پرداختن کفّاره وامی‌دارد و یا وی را به رهاساختن همسرش طبق مقرّرات و بر اساس عدالت ناگزیر می‌سازد؛ و در صورت نپذیرفتن حکم، او را به زندان می‌افکند تا حق را بپذیرد.

امّا اگر آهنگ جدایی کردند و این قصد را بزبان آوردند، تا آنگاه که صیغه طلاق به صورتی که در فقه اسلامی و حقوق خانواده آمده است، درست و حساب‌شده و با همه شرایط جاری نشود، این پیوند گسسته نمی‌شود.

به هر حال، این مشکل به این طریق حل می‌شود که مرد چهار ماه فرصت دارد تا بیندیشد و از تصمیم خود بازگردد؛ و اگر بازنگشت، حکومت عدل اسلامی او را زیر فشار می‌نهد تا یکی از این دو راه را برگزیند: بازگشت از سوگند بیهوده و ادامه زندگی خانوادگی یا جدایی شرافتمندانه.

«فَاِنَ‌اللّٰهَ سَمیعٌ عَلیمٌ»

و بیقین که خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر مردان (۳۷)

حق رجوع مرد به زن در عده طلاق رجعی

وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لایَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ یَكْتُمْنَ ماخَلَقَ اللّٰهُ فی اَرْحامِهِنَّ اِنْ كُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی ذٰلِكَ اِنْ اَرادُوا اِصْلاحا وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللّٰهُ عَزیزٌحَكیمٌ

زنان مطلّقة باید به مدّت سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (و پاك شدن) انتظار بکشند (عدّه نگه دارند) و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آن‌ها حلال نیست که آن‌چه را خدا در رَحِم‌هایشان آفریده ، کتمان کنند و همسرانشان برای بازگرداندن آن‌ها (و از سر گرفتن زندگی زناشویی) در این مدّت، (ازدیگران) سزاوارترند، در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند و برای زنان ، همانند وظایفی که بردوش آن‌ها است، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان‌بر آنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است. (۲۲۸ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قُرُوء » جمع « قُرْء » هم به معنی عادت ماهیانه و هم پاك شدن از آن گفته شده ، ولی این‌دو معنی را می‌توان در یك مفهوم كلّی جمع كرد و آن انتقال از یكی از دو حالت به حالت دیگر است ، « راغب » در « مفردات » معتقد است كه « قُرْء » در حقیقت اسم برای داخل شدن از حالت حیض به پاكی است و چون هر دو عنوان در آن مطرح است ، گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاكی اطلاق می‌شود ، از بعضی از روایات و بسیاری از كتب لغت نیز استفاده می‌شود كه « قُرْء » به‌معنی جمع‌است و چون در حالت پاكی زن خون عادت در وجود او جمع می‌شود، این واژه به پاكی اطلاق شده است ، به هر حال در روایات متعدّدی تصریح شده كه منظور از « ثَلاثَةَ قُرُوءٍ » كه حدّ عدّه است ، سه مرتبه پاك شدن زن از خون حیض است .(۱) و از آن‌جاكه طلاق باید درحال پاكی‌كه باشوهر خود آمیزش جنسی نكرده باشد ، انجام گیرد ، این پاكی یك‌مرتبه

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱ .

(۳۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

محسوب می‌شود و هنگامی كه بعد از آن دو بار عادت شد ، عدّه تمام شده و ازدواج او در همان حالت جایز است ولی‌علاوه براین روایات ، این حقیقت را از خود آیه نیز می‌توان استفاده كرد ، زیرا ؛ اولاً : « قُرْء » دو جمع دارد ، یكی "قُرُوء "و دیگری "اَقْراء" وبعضی تصریح كرده‌اند كه « قُرْء » به معنی پاكی ، جمعش "قُرُوء "و « قُرْء » به‌معنی حیض ، جمعش "اَقْراء "است ، بنابراین « قُرُوء » درآیه فوق به معنی ایام پاكی زن می‌باشد نه ایام حیض .(۱) ثانیا : همان‌گونه كه در بالا اشاره شد ، « قُرْء » اصلاً به معنی جمع شدن است و جمع شدن با حالت طهر و پاكی ، تناسب بیشتری دارد ، زیرا در این حالت خون در رَحِم تدریجا جمع می‌گردد و در هنگام عادت بیرون می‌ریزد و پراكنده می‌شود .(۲) دوّمین حكم ، این است كه « برای آن‌ها حلال نیست كه آن‌چه را در رَحِم آنان

آفریده شده ، کتمان کنند ، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند » (وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فی اَرْحامِهِنَّ اِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الاْخِرِ) . قابل توجّه این‌که مسأله آغاز و پایان ایّام عدّه را که معمولاً خود زن می‌فهمد نه دیگری ، بر عهده او گذارده و گفتار او را سند قرارداده، لذا امام صادق در تفسیر آیه فوق می‌فرماید : « قَدْ فَوَّضَ اللّهُ اِلَی النِّساءِ ثَلاثَةَ اَشْیاءٍ الْحَیْضَ وَ الطُّهْرَ وَ الْحَمْلَ: خداوند سه‌چیز را به‌زنان واگذار کرده؛ عادت ماهیانه ، پاک شدن و حامله بودن » .(۳) از آیه فوق نیز می توان این معنی را اجمالاً ـ استفاده کرد، زیرا می‌فرماید : برای زن جایز نیست آن‌چه را خداوند در رَحِم او آفریده ، کتمان کند و بر خلاف واقع سخن گوید ، یعنی سخن او مورد قبول است . جمله « ما خَلَقَ اللّهُ فی اَرْحامِهِنَّ » به گفته جمعی از مفسّران ، دو معنی می‌تواند داشته باشد" ؛ فرزند "و" عادت ماهیانه ، "زیرا هر دو را خداوند در رَحِم زن آفریده است ، یعنی نباید حمل را مخفی کند و بگوید : به عادت ماهیانه مبتلا می‌شود تا مدّت عدّه را کمتر کند (زیرا عدّه زن باردار ، وضع حمل او است) و در مورد عادت ماهیانه ، چه

۱- « قاموس اللغة » ، ماده " قُرْء ."

۲- « لسان العرب » ، ماده " قُرْء ."

۳- « مجمع البیان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۲۶ .

از نظر شروع و چه از نظر پایان نیز نباید خلاف گویی کند ، استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی‌رسد . سوّمین حکمی که از آیه استفاده می‌شود ، این است که شوهر در عدّه طلاق رجعی، حقّ رجوع دارد، می‌فرماید: «همسران آن‌ها برای رجوع به آن‌ها (و از سر گرفتن زندگی مشترک) در این مدت عدّه(از دیگران) سزاوارترند، هرگاه خواهان اصلاح باشند» (وَ بُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فیذلِکَ اِنْ اَرادُوا اِصْلاحا). در واقع در موقعی که زن در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می‌تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد، با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد، این معنی حاصل می‌شود، منتها باجمله «اِنْ اَرادُوا اِصْلاحا» این‌حقیقت‌را بیان‌کرده که باید هدف از رجوع و بازگشت ، اصلاح باشد نه همچون دوران جاهلیّت که مردان با سوءاستفاده از این‌حقّ، زنان‌را تحت‌فشار قرارداده و درحالتی میان‌داشتن شوهر و مطلقّة بودن، نگه می‌داشتند. این حقّ در صورتی است که به راستی ازکار خودپشیمان شده و بخواهد به‌طور جدّی‌زندگی‌خانوادگی را ازسر گیرد و هدفش ایجاد ضرر و بلاتکلیف ساختن زن نباشد . ضمنا ازاین‌که در ذیل‌آیه مسأله رجوع‌مطرح شده، استفاده‌می‌شودکه حکم عدّه نگه داشتن در آغاز آیه نیز مربوط به این گروه از زنان است و به تعبیر دیگرآیه به‌طورکلی ازطلاق رجعی‌سخن می گوید، بنابراین مانعی‌نداردکه بعضی‌از اقسام‌طلاق، اصلاً عدّه نداشته باشد. سپس به بیان چهارمین حکم‌پرداخته، می‌فرماید: «و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آن‌ها است ، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آن‌ها برتری دارند» (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ). به گفته مرحوم«طبرسی» در «مجمع‌البیان» این‌جمله ازکلمات‌عجیب و جالب و جامعی می‌باشدکه فوایدبسیاری را دربردارد (۱) و در واقع بحث‌را به‌مسائل مهم‌تری‌فراترازطلاق و عدّه‌کشانیده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و زنان، اشاره می کند و می گوید : « همان‌طور که

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۲۷ .

مردان حقوقی بر زنان دارند ، همچنین زنان نیز حقوقی بر مردان دارند که آن‌ها موظّف به رعایت آنند ، زیرا در اسلام هرگز حقّ یک‌طرفه نیست و همیشه به صورت متقابل می‌باشد . واژه «مَعْرُوف» که به معنی کار نیک و شناخته شده و معقول و منطقی است ، در این سلسله آیات دوازده بار تکرار شده (از آیه مورد بحث تا ۲۴۱) تا هشداری به مردان و زنان باشدکه هرگز از حقّ خود

سوءاستفاده نکنند ، بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.

بحثی پیرامون تساوی مرد و زن از نگاه قرآن کریم

جمله « وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ » در واقع مفهومش این است که مسأله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آن‌ها در همه‌چیز برابرند و همراه یکدیگر گام بردارند ، آیا به راستی لازم است آن‌دو در همه‌چیز مساوی باشند ؟ با توجّه به اختلاف دامنه‌داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد ، پاسخ این سؤال روشن می‌شود ، جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده و به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد ، قانون آفرینش وظیفه حسّاس مادری و پرورش نسل‌های نیرومند را برعهده او گذارده ، به همین دلیل سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است ، در حالی که طبق این قانون ، وظایف خشن و سنگین‌تر اجتماعی برعهده جنس مرد گذارده شده و سهم بیشتری از تفکّر به‌او اختصاص یافته، بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجراکنیم ، باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمّل شداید دارد ، بر عهده مردان گذارده شود و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می‌طلبد ، بر عهده زنان و به‌همین‌دلیل مدیریّت خانواده برعهده مرد و معاونت آن ، بر عهده زن گذارده شده است و به هر حال این مانع از آن نخواهد بودکه زنان در اجتماع، کارها و وظایفی راکه باساختمان جسم و جان آن‌ها می‌سازد ، عهده‌دار شوند و در کنار انجام وظیفه مادری ، وظایف حسّاس دیگری را نیز انجام دهند . و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر

تفسیر مردان (۴۱)

مقامات معنوی و دانش و تقوا ، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته‌تر باشند . این‌که بعضی از روشنفکران اصرار دارند که این دو جنس را مساوی در همه‌چیز قلمداد کنند ، اصراری است که با واقعیّت‌ها هرگزنمی‌سازد و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می‌کند ، حتّی در جوامعی که شعار مساوات و برابری در تمام جهات ، همه‌جا را پر کرده ، عملاً غیر آن دیده می‌شود ، مثلاً مدیریّت سیاسی و نظامی تمام جوامع بشری ـ جز در موارد استثنایی ـ همه در دست مردان‌است ، حتی درجوامع غربی که شعار اصلی ، شعار مساوات است ، این معنی به وضوح دیده می‌شود . به هر حال قوانینی همچون بودن حقّ طلاق یا رجوع در عدّه یا قضاوت ، به دست مردان (جز در موارد خاصّی که به زن یا حاکم شرع حقّ طلاق داده می‌شود) از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد و نتیجه مستقیم همین واقعیت است . و بالاخره در پایان آیه می‌خوانیم : « خداوند توانا و حکیم است » (وَ اللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ) . و در واقع پاسخی است برای آن‌ها که در این زمینه ایراد می‌گیرند و اشاره‌ای است به این‌که حکمت و تدبیر الهی ایجاب می‌کند که هرکس در جامعه به وظایفی بپردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است و با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است ، حکمت خداوند ایجاب می‌کند که

در برابر وظایفی که بر عهده زنان گذارده ، حقوق مسلّمی قرار گیرد تا تعادلی میان وظیفه و حق برقرار شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرُوء» جمع «قُرْء» است و «قُرْء» دو معنا دارد: پاکی از و آلودگی به عادت ماهانه.

«بُعُولَه» جمع «بَعْل» به‌معنای «شوهر» است.

«رِجال» جمع «رَجُل» به معنای «مرد» است.

در این دو آیه شریفه و چند آیه دیگری که پس از این خواهد آمد، از مسئله طلاق و وظایف و حقوق زنان طلاق‌داده‌شده سخن بمیان می‌آید.

«وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ»

(۴۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

زنان طلاق‌داده‌شده‌ای که آمیزش با آنان صورت نگرفته است و ایّام عادت ماهانه خود را می‌گذرانند، باید تا سه بار عادت‌شدن و پاک‌شدن از آن، از ازدواج مجدّد خودداری ورزند.

در این آیه شریفه گرچه مطلب بصورت خبر بیان شده، امّا روشن است که فرمان است و باید زنان تا پایان سه پاکی انتظار بکشند و آنگاه ازدواج کنند.

«ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» از دیدگاه پیروان مذهب اهل بیت، بپایان‌رسیدن سه پاکی است. و افزون بر علمای ما، بسیاری دیگر نیز «قُرْء» را به‌معنای «پاکی» گرفته‌اند.

امّا در بعضی از مذاهب، واژه «قُرُوء» در آیه شریفه، به «حیض و آلودگی عادت ماهانه» معنا شده است؛ و «ثَلاثَةُ قُرُوءٍ» نیز به‌معنای «سه حیض» است.

کسانی که «قُرْء» را به «حیض» معنا کرده‌اند، می‌گویند: امیرمؤمنان علیه‌السلام به بانویی که از عادت ماهانه و وظیفه عبادی خویش سؤال می‌کرد، فرمود: «دَعِی‌الصَّلوةَ اَیّامَ اِقْرائِکَ» (نمازت را در روزهای عادتهای زنانه رها کن). و روشن است که در بیان آن حضرت واژه «اِقْراء» به معنای «عادتهای زنانه» است؛ چرا که نماز تنها در آن شرایط خوانده نمی‌شود.

دلایل دیدگاه نخست

۱. کسانی که واژه «قُرْء» را به‌معنای «پاکی» گرفته‌اند، به این آیه شریفه استدلال می‌کنند که می‌فرماید: «... فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ...»(۱) (... زنان را به‌هنگام عدّه آنان طلاق دهید ...) و این واقعیت را مدّ نظر قرار داده‌اند که طلاق باید در آن پاکی که آمیزش هم صورت نگرفته است، داده شود.

ظاهر آیه شریفه نیز روشنگر این نکته است که طلاق باید در آغاز عدّه صورت گیرد؛ بنابراین، منظور از «قُرْء»، «پاکی» و منظور از «ثَلاثَة قُرُوءٍ»، «سه پاکی»

۱. سوره طلاق، آیه ۱.

تفسیر مردان (۴۳)

ـ یعنی ایّام عدّه زنان ـ است.

۲. علاوه بر این آیه شریفه، روایت کرده‌اند که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در این‌باره به «عبداللّه‌بن عمر» که همسرش را در ایّام عادت ماهانه طلاق داده بود، فرمود: «باید از طلاق خود بازگردی و به همسرت رجوع کنی؛ و اگر ناگزیر از طلاق باشی، باید او را در ایّام پاکی طلاق بدهی»؛ و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «... اذا طَلَّقْتُمُ‌النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ...» (... زنان را به‌هنگام عدّه آنان طلاق بدهید...)، نه پیش از عدّه یا پاک‌شدن آنان؛ و این روشن می‌سازد که عدّه همان «سه بار پاکی» است، نه حیض، چرا که طلاق تنها درصورت پاک‌شدن زن که وارد عدّه می‌شود، صحیح است. و اگر «قُرْء» را به‌معنای حیض بگیریم و طلاق در حیض گفته شود، بر عدّه وارد نمی‌شود، مگر پس از تمام‌شدن روزهای عادت ماهانه.

۳. از «زُراره» آورده‌اند که یکی از دانشمندان به‌نام «رَبیعه» می‌گفت: به‌نظرمن، منظوراز «ثَلاثَةُ قُرُوءٍ» که در قرآن شریف راجع به طلاق آمده، «سه پاکی» است و «قُرْء» به معنای «حیض» نیست...

زراره در ادامه می‌افزاید: به محضر پنجمین امام نور علیه‌السلام شرفیاب شدم و سخن «رَبیعه» را نقل کردم. آن حضرت فرمود: «این دیدگاه امیرمؤمنان علیه‌السلام است، نه «رَبیعه» که این را به خود نسبت داده است». پرسیدم: «سرورم! آیا نظر امیرمؤمنان علیه‌السلام درمورد «ثَلاثَةُ قُرُوءٍ» اینگونه بود؟» فرمود: «آری». به حضرت گفتم: «سرورم! مردی همسرش را در حال پاکی و بدون آمیزش در

آن، طلاق داد و دو شاهد عادل نیز بر این طلاق گواه گرفت». فرمود: «هنگامی که زن وارد عادت ماهانه سوّم شد، عدّه‌اش پایان می‌پذیرد و می‌تواند ازدواج کند». گفتم: «برخی از دانشمندان عراق می گویند که امیرمؤمنان علیه‌السلام دراین‌باره فرموده است که تا وقتی زن از عادت سوّم پاک نشده، شوهرش می‌تواند او را به همسری خویش بازگرداند». فرمود: «این سخن، بی‌اساس است و امیرمؤمنان علیه‌السلام چنین نفرموده است».

(۴۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

با توجّه به آیه شریفه و دو روایتی که ذکر آنها رفت، درستی دیدگاه نخست روشن می‌شود.

«وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ اَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فی اَرْحامِهِنَّ»

بر زنانی که طلاق داده شده‌اند و لازم است عدّه نگاه دارند، روانیست که آنچه را خدا در رحم آنان آفریده است، پوشیده دارند و وضعیت و شرایط خود را نهان کنند

در تفسیر این جمله بحث است که منظور از آنچه خدا در رحمهای آنان آفریده، چیست؟

۱. بعضی گفته‌اند: منظور پنهان کردن عادت ماهانه است.

۲. و برخی دیگر می گویند: مقصود، نهان داشتن کودکی است که در رحم دارند.

۳. و پاره‌ای نیز برآنند که منظور، عادت ماهانه و بارداری آنان است.

دیدگاه سوّم از ششمین امام نور علیه‌السلام نیز روایت شده است.

و دلیل ناروابودن این کتمان آن است که هم نوعی پایمال‌ساختن حقّ شوهر است و هم پنهان داشتن فرزندی که از اوست.

«اِنْ کُنَّ یُؤمِنَّ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ‌الْآخِرِ»

اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارند

واژه «اِن» در اینجا، بیان شرط نیست؛ بلکه منظور این است که ایمان به خدا، اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. این فرموده خدا به زبان ساده، همانند این است که فردی به دوست خود بگوید: «اگر ایمان داری، ستم مکن» که درواقع او را به‌سبب ستم‌کردن نکوهش می کند، عملی که با ادّعای ایمان از او سرزده است.

«وَ بُعُولَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی ذلِکَ»

و شوهرانشان در دوران آن سه پاکی که عدّه آنان محسوب می‌شود، به رفتن به‌سوی آنها و باز گردانیدنشان به خانه و زندگی و همسری خویش و حالت نخستین، از همه سزاوارترند؛ چرا که در این مدّت، حقّ بازگردانیدن و نجات زندگی مشترک

تفسیر مردان (۴۵)

برای مرد هست. امّا به مجرّد پایان یافتن عدّه، دیگر این حق از بین می‌رود.

از این جمله از آیه شریفه دریافت می‌شود که شوهر به‌تنهایی می‌تواند زن را بازگرداند و نیازی به عقد جدید یا رضایت مجدّد زن هم نیست. البتّه این حق در طلاق رِجْعِی است، گرچه آیه در آغاز مطلق بنظر می‌رسد و همه طلاقها را دربر می گیرد.

«اِنْ اَرادُوا اِصْلاحاً»

حقّ رجوع و باز گردانیدن زنان به زندگی مشترک، در صورتی است که مردان در این کار خویش درپی سامان‌دادن به زندگی و نیکی و درستکاری باشند، نه زیان‌رساندن به زنان و اذیّت و آزار آنان؛ آنگونه که در جاهلیت چنین بود، بدینصورت که مردان، زنان را طلاق می‌دادند و به‌محض بپایان‌رسیدن عدّه آنان، رجوع می کردند.

قرآن هشدار می‌دهد که نیّت مردان از این کار باید سامان‌بخشیدن به زندگی و اخلاق خویش باشد، نه اذیّت و آزار.

«وَ لَهُنَّ مِثْلُ‌الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

و برای زنـان حقـوقی شایسـته و پسـندیده و عـادلانـه در برابر شـوهـرانشان مقرّر شـده است؛ درست بسـان وظـایـف و مسئـولیتهایشان در قبـال شـوهـرانشـان.

این جمله، بسیار جالب و پرمعنا و از درسهای انسانساز قرآن شریف است که دنیایی از پیام در آن هست و نشانگر آن است که زنان نیز حقـوقی دارنـد و مردان بـه فرمـان قرآن شریف، موظّف بـه نیکی و خوشـرفتاری در زنـدگی، احـترام متقابـل و رعـایت شـئون، منظورداشـتن اصـل برابری در ابعـاد گونـاگون طبق مقرّرات، فراهم‌آوردن مخـارج زنـدگی و لبـاس و رعـایت دیگر حقوق مـادّی و معنوی و جسـمی و روحی آنانند؛ درست به همان اندازه که خود حقوقی برعهده آنان دارند و همسرانشان باید دربرابر ادای وظیفـه از سـوی مـردان، حقـوق آنـان را پـاس دارنـد، از همسـران باایمـان و آگـاه خـویش در چـارچـوب مقـرّرات خـدا اطـاعـت کنند و در خـروج از منزل و حفـظ حـرمت خانـواده و فـرزندان، با شوهران خود هماهنگ و همـدل باشند.

(۴۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

نقـل کرده‌انـد که همسـر «مَعـاذ» به محضـر پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله شـرفیاب شـد و پرسـید: «ما حَقُّ الـزَّوْجَهِ عَلـی زَوْجِهـا؟» (حقـوق زن برعهده همسرش چیست؟)

«قالَ اَنْ لایَضْرِبَ وَجْهَها وَلایُقَبِّحَها وَ اَنْ یُطْعِمَها مِمّا یَأْکُلُ وَ یُلْبِسَها مِمّا یَلْبَسُ وَلایَهْجُرَها.»

پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ازجمله حقوق او این است که مرد خـانه‌اش بر چهره او نزنـد و با او آنگـونـه که پسـنـدیـده است، حـرف بـزنـد و حرمت او را نگـاه دارد؛ از غـذایی که خود می‌خورد، بـا احترام به او بخورانـد و لبـاس مناسب و در شأن او و خود بـرای وی فـراهـم آورد؛ با او بی‌مهـری نکنـد و از او دوری نگـزیند.

و نیز آوردەانـد کـه فرمـود: «اِتَّقُـوااللّهَ فِی‌النِّساءِ فَاِنَّکُمْ اَخَذْتُمُوهُنَّ بِاَمانَهِ‌اللّهِ ...» (در رعـایت حقـوق و حرمت زنـان، پروای خـدا را پیشه‌سازید؛ چرا که آنان از طرف خداوند، به امانت نزد شـمایند و به کلام خدا بر شما حلال شده‌اند ازجمله حقوق شما بر آنان این است که حرمت شـما را نگاه دارنـد و بی‌همـدلی و هماهنگی شـما گامی برندارنـد؛ و اگر جز این انجام دهنـد، حقوق آنان به‌خطر خواهد افتاد...).

«وَ لِلـرِّجـالِ عَلَیْهِـنَّ دَرَجَـهٌ»

و مردان را بر آنان منزلتی است

در مـورد ایـن درجـه و منـزلـت، میـان مفسّـران بحـث هست:

۱. بعضـی معتقدنـد که مقصود از آن، مـدیریت آنـان در امور خـانه و خانواده و دوبـرابـر بودن ارث برای آنها و این نکته است که جهاد ویژه آنان است.

۲. و برخی بر این عقیده‌انـد که زن و مرد هرکدام مایه آرامش و آسایش یکدیگرند و از جسم و روح یکدیگر بهره می‌برند؛ امّا این برتری به‌سبب آن است که مرد امور اقتصـادی خـانـه و خـانـواده و مـدیـریـت آن را بعهـده دارد.

۳. پـاره‌ای گفته‌انـد: تفسیر آیه شـریفه این است که مردان درنتیجه رعایت بیشتر حقـوق زنـان و کـوتـاه‌آمـدن از حقوق خویش به‌سود آنان، این برتری را دارند.

۴. علی‌بن ابراهیم در تفسیر خویش می‌نویسد: حقوق مردان بر زنان بیشتر است و

تفسیر مردان (۴۷)

منـزلت و برتری آنـان نیز از همین روست.

روایت کـرده‌انـد که بانـویـی مسلمـان به محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و پرسید: «مـا حَـقُّ الـزَّوْجِ عَلَی‌الْمَرْأَهِ؟» (ای پیامبر خدا! حقّ شوهر بر همسر خود کدام است؟)

«فَقالَ صلی‌اللهعلیه‌وآله : لَها اَنْ تُطیعَهُ وَلاتَعْصِیَهُ وَلاتَتَصَدَّقَ مِنْ بَیْتِها بِشَیْءٍ اِلاّ بِاِذْنِهِ وَلاتَصُومَ تَطَوُّعاً اِلاّ بِاِذْنِهِ وَلاتَمْنَعَها نَفْسَها... وَلاتَخْرُجَ مِنْ بَیْتِها اِلاّ بِاِذْنِه...» (پیامبر ـ ص ـ پاسخ داد: از حقوق او این است که زن درقلمرو مقرّرات خدا، از او اطاعت کند؛ بدون رضایت او از خانه بیرون نرود و بدون اجازه او از دارایی و مال او چیزی انفاق نکند؛ بدون میل او روزه استحبابی نگیرد؛ و در صورت نیاز جسمی او به همسرش، خواسته او را محترم شمارد...).

آن بانوی مسلمان پرسید: «مَنْ اَعْظَمُ‌النّاسِ حَقّاً عَلَی‌الْمَرْأَةِ؟» (حقوق چه‌کسی در برابر زن بیشتر است؟)

پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله فرمود: «زَوْجُها.» (همسر زن).

«وَاللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ»

و خدا پیروزمند و فرزانه است

از این رو می‌تواند بندگانش را از هر آنچه مصلحت دید، باز دارد و هیچکس نمی‌تواند دربرابر خواست او بایستد، چرا که او بر هر کاری تواناست.

گروهی از دانشمندان درباره آیه شریفه‌ای که تفسیر شد، می‌گویند: حکم کلّی آیه درخصوص زنان طلاق‌داده‌شده، درمورد دو دسته از زنان نسخ شده است: زنی که پیش از آمیزش طلاق داده شود؛ و زن بارداری که همسرش در ایّام بارداری او را طلاق دهد.

و خاطرنشان می‌سازند که این نسخ در دو آیه شریفه ذکر شده است:

۱. «یا اَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا اِذا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها...»(۱)

۱. سوره احزاب، آیه ۴۹ .

(۴۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که زنان باایمان را به همسری خویش درآوردید و آنگاه پیش از آمیزش با آنان طلاقشان دادید، دیگر عدّه‌ای که آن را بشمارید، برعهده آنان نیست؛ پس، مهریه آنان را بدهید...

۲. «... وَ اُولاتُ الاَحْمالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ...»(۱)

و عدّه‌زنان باردار آن است که کودک خویش را بدنیا بیاورند ...

عدّه‌ای از دانشمندان دربرابر این گروه گفته‌اند که این دو دسته آیه و حکم کلّی آیه مبارکه این بحث تخصیص خورده‌اند؛ و نسخ در کار نیست.

۱. سوره طلاق، آیه ۴ .

تفسیر مردان (۴۹)

تذکری به مردان در ارتباط با مسئله طلاق

اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ فَاِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَأْخُذوُا مِمّا اَتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئا اِلاّ اَنْ یَخافا اَلاّ یُقیما حُدُودَاللّهِ فَاِنْ خِفْتُمْ‌اَلاّیُقیما حُدُودَ اللّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ

طلاق ، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد ،) دو مرتبه است ؛(و در هر مرتبه) باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود) و برای شما حلال نیست که چیزی از آن‌چه به آن‌ها داده‌اید، پس بگیرید، مگر این‌که دو همسر بترسند که حدودالهی‌را برپا ندارند ، اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آن‌ها نیست که زن، فدیه و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد) ، این‌ها حدود و مرزهای الهی‌است، از آن تجاوزنکنید و هرکس‌از آن

تجاوز کند، ستمگر است.(۲۲۹/بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در تفسیر آیه قبل به این‌جا رسیدیم که قانون « عدّه » و « رجوع » برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است ، ولی بعضی‌از تازه‌مسلمانان مطابق دوران جاهلیّت ، از آن سوءاستفاده می‌کردند و برای این‌که همسر خود را تحت فشار قرار دهند ، پی‌درپی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عدّه رجوع می‌کردند و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می‌دادند . آیه فوق نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد ، می‌فرماید : « طلاق (منظور طلاقی است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است » (اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ) . سپس می‌افزاید : « در هریک از این دو بار یا باید همسر خود را به طور شایسته نگهداری کند و آشتی نماید یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود » (فَاِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ) . بنابراین طلاق سوّم ، رجوع و بازگشتی ندارد و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت ، باید کار را یکسره کرد و به تعبیر دیگر اگر در این

(۵۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

دو بار ، محبّت و صمیمیّت از دست رفته ، بازگشت ، می‌تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا درآید ، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد ، دیگر حقّ رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد . باید توجه داشت « اِمْساك » به معنی نگهداری و « تَسْریح » به معنی رها ساختن است و جمله «تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ» بعد از جمله « اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ » ، اشاره به طلاق سوّم می‌کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق ، از هم جدا می‌سازد (در روایات متعددی آمده است که منظور از « تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ » ، همان طلاق سوّم است) .(۱)

یا زنـــدگی زنـــاشویی معقــول یا جدایی شایسته

بنابراین منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی ، این است که حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدایی ، ضرر و زیانی به او نرساند و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید و مردم را به او بدبین نسازد و امکان ازدواج مجدّد را از او نگیرد . بنابراین همان‌گونه که نگهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیّت همراه باشد ، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد . و لذا در ادامه آیه می‌فرماید : « برای شما حلال نیست که چیزی را از آن‌چه به آن‌ها داده‌اید ، پس بگیرید » (وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَأْخُذُوا مِمّا اٰتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئا) . بنابراین شوهر نمی‌تواند هنگام جدایی ، چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است ، بازپس گیرد و این یک مصداق جدایی بر پایه احسان است (در ۲۰ و ۲۱ / نساء ، این حکم به طور مشروح‌تر بیان شده است) . جالب توجّه این‌که در مورد رجوع و آشتی ، تعبیر به « معروف » یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد ، شده ولی در مورد جدایی ، تعبیر به « احسان » آمده است که چیزی بالاتر از معروف است تا مرارت و تلخی جدایی را برای زن به این وسیله جبران نماید .(۲) در ادامه آیه به مسأله طلاق « خُلْع » اشاره کرده و می‌گوید : تنها در یک

۱- « تفسیر عَیّاشیّ » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۱۶ .

۲- « المیزان » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۴ .

تفسیر مردان (۵۱)

فرض ، بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد و « دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی حدود الهی را برپاندارند » (اِلاّ اَنْ یَخافا اَلاّ یُقیما حُدُودَاللّهِ). سپس‌می‌افزاید: « اگر بترسیدکه حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیه‌ای (عوضی)بپردازد » و طلاق بگیرد (فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاّ

یُقیما حُدُودَ اللّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فیمَا افْتَدَتْ بِهِ). در حقیقت در این‌جا سرچشمه جدایی ، زن است و او باید غرامت این کار را بپردازد و به‌مردی که مایل است با او زندگی کند، اجازه دهد باهمان مهر، همسردیگری انتخاب کند. قابل توجّه این که ضمیر در جمله « اَلّا یُقیما » به صورت تثنیه اشاره به دو همسر آمده است و در جمله « فَاِنْ خِفْتُمْ » به صورت جمع مخاطب ، این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکّام شرع بر این گونه طلاق‌ها باشد و یا اشاره به این که تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی به عهده زن و شوهر گذارده نشده است . زیرا بسیار می‌شود که آن‌ها بر اثر عصبانیّت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیّت می‌شمرند ، بلکه بایداین‌مسأله‌از نظرعرف عامّ و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند، ثابت گردد که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است.

لزوم تعدّد مجالس طلاق

از جمله « اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ » استفاده می‌شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی‌شود و باید در جلسات متعدّدی واقع شود ، به خصوص این که تعدّد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد ، شاید بعد از کشمکش اوّل، صلح و صفا برقرار گردد. و اگر در مرحله‌نخست صلح و سازشی‌نشد، در دفعه دوّم، ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت ، این راه را به کلّی مسدود می‌سازد و آنان را برای همیشه از هم جدامی گرداند و تعدّدطلاق را عملاً بی‌اثرمی کند. این‌حکم‌از نظرشیعه مورد قبول است ولی در میان اهل تسنّن اختلاف نظر وجود دارد، اگرچه بیشتر آنان‌معتقدند

سه‌طلاق در یک‌مجلس واقع‌می‌شود، ولی نویسنده « تفسیر المَنار » از « مُسْنَد احمد بن حَنْبَل » و « صحیح مسلم » (دو کتاب‌اصیل اهل سنّت) نقل می کند : « این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی‌شود ، از زمان پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا دو سال‌از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ، ولی از آن زمان خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس ، سه طلاق واقع می گردد.

مفتی اعظم اهل تسنّن و نظر شیعه در مسأله طلاق

بااین که معروف این‌است که خلیفه دوّم نیز چنان حکم کردکه سه‌طلاق در یک مجلس جایز است ولی مسأله مورد اتفاق اهل سنّت نیست، ازجمله کسانی که برخلاف علمای‌دیگر اهل‌سنّت در این‌مسأله نظر شیعه‌را انتخاب‌نموده، رئیس سابق‌دانشگاه اَلْاَزْهَر و مفتی بزرگ‌عالم تسنن، «شیخ محمود شَلْتُوت» بود، او می‌نویسد: «از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب پرداخته‌ام، بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه‌های مختلف مذاهب در پاره‌ای از مسایل مراجعه کرده‌ام و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده‌ام، در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده‌ام ». سپس چند نمونه از آن را نقل می کند که یکی از آن‌ها همین مسأله تعدّد طلاق است، در این‌باره می‌نویسد: «سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت، از نظر مذاهب چهارگانه عامّه، سه طلاق محسوب می‌شود ولی طبق عقیده شیعه امامیه ، یک طلاق بیشتر به حساب نمی‌آید و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حق است، دیگر نظریه عامّه ارزش فتوایی خود را از دست داده است» .(۱)

۱- پاورقی « کَنْزُ الْعِرْفان » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۷۱ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَرَّةٌ و مَرَّتان»: یک بار و دو بار.

«اِمْسـاک» نگـاهـداری شایسـته، خودداری. متّضـاد این واژه، «اِطْلاـق» به‌معنی «رهـا سـاختن» است؛ و به بخیـل نیـز از همین بـاب ممسـک گفته‌اند.

«تَسْریح» مأخوذ از واژه «سَراح» به‌معنای «رها کردن»؛ و به درخت بلند هم که در رشـد آزاد و رهـاست، «سَـرْحَـه» گفته‌اند.

«یَخافا» از «خَوْف» به‌معنای «ترس» گرفته شده است؛ امّا به‌عقیده برخی در اینجا به‌معنای پندار و گمان یا یقین و آگاهی است.

شأن نزول

در شـأن نـزول و داسـتـان فـرود آیـه مـورد بحث برخی از مفسّران گفته‌اند:

زن مسـلمانی بـه‌نزد یکی از همسـران پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله آمـد و از شـوهرش شـکایت کرد کـه بـه انگیزه زیـان‌واردآوردن و آزاررسانـدن به او، پی‌درپی او را طلاـق می‌دهـد و پس از پایان‌یافتن عـدّه‌اش، دگر باره او را به همسری خود درمی‌آورد؛ و بر آن است که با این شیـوه مـرسـوم جـاهلیت، جـوانـی و زنـدگی وی را تبـاه سـازد.

همســر پیـامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت آن زن را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگو کرد. و پس از آن بود که این آیه شـریفـه در حمـایت از مـوقعیت و حقـوق زن فرود آمـد و این راه و رسم ظالمـانه جـاهلیت را که به مـردان زورگـو حق می‌داد نه زنـدگی شرافتمنـدانه مشترک با زن داشته باشـند و نه او را رها سازنـد، بـرانـداخت و روشن ساخت که بعد از دوبار طلاق‌دادن، یا زندگی شـایسته و یا جـدایی شـرافتمنـدانه: «فَـاِنْ طَلَّقَهـا فَلا تَحِلُّ لَـهُ مِـنْ بَعْـدِ حَتّـی تَنْکِـحَ زَوْجـاً غَیْـرَهُ».

نقـل کرده‌انـد که از پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدند: دو بار طلاق از آیه شـریفه دریافت می‌شود؛ پس، طلاق سوّم در کجا ذکر شده است؟ و آن حضرت در پاسخ فرمود: از جملـه «اِمْسـاکٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ».

(۵۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

همچنین در شأن نزول این آیه مبارکه آورده‌اند که: بخشـی از این آیه شریفه درمورد «ثابت بن قیس» و همسرش «جمیله» است؛ چرا که زنـدگی مشـترک آن دو نیز به بن‌بست رسیده بـود. ثـابت همسـرش را دوست داشت، امّـا «جمیله» به او علاقه‌منـد نبود و بـا وی ناسازگاری می‌کرد. تا اینکه کارشان نزد پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله کشید؛ و پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله پس از اینکه خیرخواهی و اندرز، سودی نبخشید، به آن زن فرمود: «آیـا حاضـری بوسـتان «ثابت» را که مهریه تو است، به او بـدهی تا تو را طلاق دهـد؟» پاسخ داد: «فزون بر آنهم حاضرم!» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: « نه، همان بس است». و آنگاه به ثابت فرمود: «بوستانت را بگیر و او را طلاق بده». و این نخستین طلاق خلع در اسلام بود.

تفسیر

«اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ» طلاق دوبار است

در این آیه شـریفه، خداونـد شـمار و چگونگی طلاق را بیان می‌کنـد و می‌فرمایـد طلاقی که در آن، حقّ رجوع و بازگرداندن زن و سامان‌بخشیدن‌به‌زندگی‌مشترک‌برای مـرد وجـود دارد، دوبـار اسـت.

در تفسیر این جملـه از آیـه شـریفه، دو نظر ارائه شده است:

۱. جمعی برآننـد که این آیه شریفه طلاق «سنّت» را بیان می‌کند و آن عبارت از این است که: مرد زن خویش را در هنگام پاکی که بـا او نیـامیخته است، طلاق می‌دهـد و بر آن تصـمیم می‌مانـد تا عـدّه او بپایان می‌رسـد؛ یا اینکه بعـد از پاکی از عادت دوّم، او را به همسـری خویش برمی‌گـرداند و آنگـاه پس از رجـوع، بار دیگر طلاق می‌دهد.

۲. و عدّه‌ای می‌گویند: این آیه شـریفه شـمار طلاقهایی را که به جدایی منتهی می‌شود و نیز طلاقهایی را که به جدایی ختم نمی‌شود

و می‌توان رجوع کرد، هر دو را بیان می‌کند؛ و گرچه این نکته بصورت خبر ترسیم شده، امّا درحقیقت دستور است.

«فَـــاِمْســـــاکٌ بِمَعْـــرُوفٍ اَوْ تَسْـــریـــحٌ بِــاِحْســـــانٍ»

اگر مرد بعد از دو بار طلاق‌دادن همسر، باز هم او را به زندگی مشترک بازگردانید،

تفسیر مردان (۵۵)

این بار دیگر یا زندگی شرافتمندانه و نگاهداری خوب و پسندیده و یا برای آخرین بار جـدایی شـایستــه و بـــرگشــت‌نـاپذیر.

در تفسیـــر جملـه دوّم ـ «اَوْ تَسْـریـحٌ بِاِحْسـانٍ» ـ دو دیـدگـاه مطرح است:

۱. بعضی از مفسّـران می‌گویند: منظور، طلاق سوّم است.

۲. و برخی در تفسیر آن گفته‌اند که پس از طلاق سوّم، باید او را رها کند تا با پایان‌یافتن عدّه، به‌دنبال زندگی جدید خویش برود؛ که در تأیید این نظر، روایتی هم از دو امــام نـور ـ حضرت باقر و صادق ـ علیه‌السلام رسیده است.

«وَ لا یَحِـلُّ لَکُـــمْ اَنْ تَـأْخُــــذُوا مِمّا آتَیْتُمُـوهُـنَّ شَیْئــاً»

در اینجـا روی سـخن بـا مرد است که: برای شـما روا نیست از آنچه بعنوان مهریه به زنـان داده‌ایـد، با زیرفشار قراردادن آنان، چیزی بازپس بگیرید.

«اِلّا اَنْ یَخـــافـا اَلّا یُقیمـــا حُـــدُودَ اللّــهِ»

در این جمله و جمله قبل، یک نوع طلاق از آن حکم و دستور کلّی جدا می‌شود؛ می‌فرماید: بر مردان جایز نیست چیزی از مهریه را از زنان باز گیرند، مگراینکه هیچیک از آن دو امید به زندگی مشترک و سازش شـرافتمندانه نداشته باشند و هر دو نگران آن باشند که حدود و مقرّرات الهی را در زندگی مشترک رعایت نکنند؛ که در این صورت گناهی نیست اگر با توافق شرافتمندانه، زن چیزی از مهریه خویش یا همه آن را بــه شــوهــرش واگـــذارد و شــوهــر نیــز او را رهـا سازد و از هم جدا شوند.

در مفهــوم تـرس و نگـرانی از عــدم ســازش ـ «اِلّا اَنْ یَخافا ...» ـ بحث هست:

۱. ابن عبّاس می‌گویـد: اگر به‌دلیل عـدم تمایل قلبی زن به همسـرش، نشانه‌های «نُشُوز» پدیـدار شود، مثلاً زن با کنایه نشان دهد که دیگر از شـوهر خـود دل بریـده است و حاضـر به فرمـانبرداری از او نیست، در اینصـورت طلاق خلع پیش می‌آیـد؛ چرا که بیم آن مــی‌رود مقــرّرات خــدا ترک شود و آن دو به گناه افتند.

۲. امّا «شَعْبی» بر آن است که مفهوم این جمله از آیه شریفه، نشوز و سرپیچی هردو از مقــرّرات و حقــوق زنـدگی مشترک است.

«فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا یُقیما حُدُودَاللّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما»

آیه شریفه بیانگر این نکته است که درصورت بیم از شکسته‌شدن مقرّرات خدا و

(۵۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

عدم رعایت حقوق و احترام متقابل در زندگی خانوادگی، مرد می‌تواند بخشـی از مهریه یا همه آن را با توافق همسـرش از او بگیرد و شـرافتمندانه از هم جدا شوند. این موضوع که مرد مهریه را می‌گیرد، بروشـنی از آیه دریافت می‌شود؛ امّا در اینکه چرا ضمیـــر در آیــه مبارکه بصورت «عَلَیْهِما» آمده و به هردو برمی‌گردد، بحث هست:

۱. عدّه‌ای از مفسّران می‌گویند: بکاررفتن این ضمیر نشانگر آن است که گرچه گیرنده پول مرد است، امّا زن در این مورد گناهکار نیست و توافق طرفین محترم است؛ بنابراین ضمیر به هر دو برگردانده شده است.

۲. و جمعی نیز برآننـد کـه مرجع ایـن ضـــمیر تنهـا مرد اسـت؛ چرا کـه او پـول را می‌گیرد و طلاـق می‌دهـد. و تثنیه‌آمـدن ضـــمیر، نشان‌دهنده توافق و همراهی زن است. نظیر این آیه شـریفه، در قرآن هست که ضـمیر به‌دلیل مقارنت، به دو نفر برمی‌گردد، با اینکه منظور یکی است. ازجمله در ماجرای دو پیامبر بزرگ خدا ـ موسـی و خضـر علیهم‌السـلام ـ می‌فرماید: «فَلَمّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا

حُوتَهُما...»(۱) (پس هنگامی که آن دو به جایی رسیدند که دو دریا به هم رسیده بودند، ماهی خود را فراموش کردند ...). در این آیه، فراموش‌کردن ماهی به یکی از آنها مربوط بوده است، نه هر دو؛ امّا به‌سبب مقارنت، ضمیر به هر دو برمی‌گردد. همچنین در آیه شریفه «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجانُ.»(۲)، ضمیر به هر دو دریا بازمی‌گردد، در صورتی که لؤلؤ و مرجان، از دریای شور خارج می‌شوند، نه از دو دریا.

شیخ طوسی از این دو دیدگاه، معنای دوّم را به مذهب خاندان رسالت نزدیکتر می‌داند؛ زیرا آنچه باعث روابودن طلاق خلع می‌شود، این است که خوف سرکشی و نافرمانی زنی در میان است که از شوهر خویش به دلایلی متنفّر است و با او سرآشتی و زندگی ندارد.

به‌نظر مؤلّف نیز همان گمان سرکشی و نافرمانی زن دربرابر شوهر است که به جایز بودن طلاق خلع منجر می‌شود و جمله «فَلاجُناحَ عَلَیْهِما فیمَاافْتَدَتْ بِهِ» هم به خود طلاق خلع ناظر است، نه سبب آن. با این بیان، دیدگاه نخست درست است و دیدگاه دوّم صحیح نمی‌نماید؛ چرا که بکار رفتن ضمیر مفرد بجای مثنّی، از قاعده

۱. سوره کهف، آیه ۶۱.

۲. سوره رحمان، آیه ۲۲.

زبانی بدور است.

«فیمَاافْتَدَتْ بِهِ»

بر آن دو گناهی نیست، در اینکه زن دربرابر آزادی خود از زندگی مشترک، مهریه یا مال و ثروتی به شوهرش بدهد.

در مقدار مالی که زن برای طلاق خلع می‌دهد، بحث هست:

۱. از دیدگاه پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت، بر مرد رواست که اگر تنها همسرش خواهان جدایی است، مهریه یا بیشتر از آن را از او بگیرد و وی را طلاق دهد؛ امّا اگر هر دو خواهان جدایی هستند، نباید فراتر از مهریه‌ای که به همسرش داده است، بازپس گیرد، بلکه باید کمتر از آن را بگیرد و او را طلاق دهد.

۲. امّا برخی همچون ابن عبّاس و عبداللّه‌بن عمر و ... معتقدند که مرد در هر دو صورت مجاز است که بیشتر از مهریه نیز بگیرد و آنگاه زن را طلاق دهد.

۳. و گروهی دیگر، با نقل روایتی از امیرمؤمنان علیه‌السلام برآنند که مرد در هر دو صورت فقط می‌تواند مهریه‌ای را که داده است، بازپس گیرد.

طلاق خُلْع

طلاق خُلْع یا طلاقی که زن ثروتی می‌دهد تا مرد او را طلاق دهد، در یکی از سه صورت زیر ممکن است پیش آید:

۱. گاه به‌دلیل پیری یا زیبا و باطراوت‌نبودن زن، مرد او را زیر فشار قرار می‌دهد تا مال و ثروتی به وی بدهد و طلاق بگیرد؛ که این، عملی است ظالمانه و گرفتن یک درهم نیز در این حالت بر مرد روانیست؛ چرا که قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «وَ اِنْ اَرَدْتُمُاسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ اِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً ...»(۱) اگر خواستید همسری [جدید] بجای همسر [پیشین خود] برگزینید و به یکی از آنان مال بسیاری داده‌اید، چیزی از او بازپس مگیرید...

۲. گاه زشتی کردار زن بر مرد محرز می‌شود؛ به همین دلیل، او را زیر فشار قرار می‌دهد تا بی‌آنکه ادّعایی داشته باشد، چیزی هم بدهد و جان خویش را آزاد سازد؛ در اینصورت، اگر براستی زن زشت کردار و آلوده باشد، گرفتن پول و طلاق‌دادنش روا

۱. سوره نساء، آیه ۲۰ .

است. قرآن شریف در این مورد می‌فرماید: «... وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْض ِ ما آ تَیْتُمُوهُنَّ اِلّا اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ...»(۱) ... و آنان را زیر فشار نگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان پرداخته‌اید و مهرشان کرده‌اید، از چنگ آنان بدر آورید؛ مگر آنکه به زشتکاری آشکاری دست یازند...

۳. و گاهی زن و مرد، هر دو از یکدیگر ناخشنودند و می‌ترسند که براثر رفتار ناشایسته اخلاقی یا نبودِ امکانات برای مرد جهت نگاهداری از همسر خویش، به دستور خدا درباره رعایت حقوق یکدیگر عمل نکنند و هر دو خواهان جدایی هستند. که در اینصورت بر هر کدام رواست که چیزی بدهد و از همدیگر جدا شوند.

«تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ»

این‌ها مقرّرات و مرزهای دین خداست؛ به آنها تجاوز نکنید؛ و هر که به مرزهای دین خدا تجاوز کند، ستمکار است

آری؛ آنچه درمورد انواع طلاق ــ ازجمله طلاق خُلْع، رِجْعیّ، عِدَدَة و... ــ ذکر شد، همه مقرّرات خدا برای آسایش و تأمین سعادت و حقوق شماست. از این رو، کسانی که با مخالفت با این دستورات، از آنچه بیان شد، تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند.

گفتنی است که دانشمندان ما از سه تعبیر آیه شریفه درمورد طلاق ــ که گاه می‌فرماید: «اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ» و گاه می‌فرماید: «اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ» و گاه می‌فرماید: «فَاِنْ طَلَّقَها» ــ این نکته را دریافت داشته‌اند که طلاق واقعی و صحیح باید در سه مرحله و تعبیر انجام شود و در یک یا دو نوبت یا با یک یا دو لفظ درست بنظر نمی‌رسد؛ همانگونه که در مسئله «لِعان» چهاربار شهادت لازم است و اگر یک نفر چهار بار شهادت را یک بار و با یک بیان بیاورد، صحیح نیست؛ و نیز همانند رمی‌جمرات که باید هفت سنگ را در هفت نوبت بزند و نه همه را با هم و در یک نوبت. آری؛ در طلاق نیز اگر هر سه به یک لفظ باشد و در یک بیان و نوبت انجام گیرد، درست نیست.

۱. سوره نساء، آیه ۱۹ .

جدایی مشروط مرد و زن

فَاِنْ طَلَّقَها فَلاتَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجا غَیْرَهُفَاِنْ طَلَّقَها فَلاـ جُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یَتَراجَعا اِنْ ظَنّا اَنْ یُقیما حُدُودَ اللّهِ وَ تِلْکَ حُدُودُاللّهِ یُبَیِّنُها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

اگر (بعد از دو طلاق و رجوع ، بار دیگر) او را طلاق داد ، از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود ، مگر این‌که همسر دیگری انتخاب کند (و با او آمیزش جنسی نماید، در این‌صورت) اگر (همسر دوّم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند (و با همسر اوّل دوباره ازدواج نمایند) در صورتی که امید داشته باشند که حدودالهی را محترم می‌شمرند، این‌هاحدودالهی‌است‌که (خدا) آن‌را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌نماید. (۲۳۰/بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه قبل سخن از دو طلاق به میان آمده که بعد از طلاق دوم ، دو همسر یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند . این آیه درحقیقت حکم تبصره‌ای داردکه به‌حکم سابق ملحق می‌شود ، می‌فرماید : « اگر (بعد از دو طلاق و رجوع ، بار دیگر) او را طلاق داد ، زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد مگر این‌که همسر دیگری انتخاب کند ، (و با او آمیزش جنسی نماید ، در این صورت اگر همسردوّم) او را طلاق داد ، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند (و آن زن با همسر اوّلش بار دیگر

ازدواج نماید) مشروط بر این‌که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند » (فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجا غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یَتَراجَعا اِنْ ظَنّا اَنْ یُقیما حُدُودَ اللّهِ) . و در پایان‌تأکید می‌کند: « این‌ها حدود الهی است که برای افرادی که آگاهند ، بیان می‌کند » (وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ یُبَیِّنُها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ). از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده ، استفاده می‌شود که اولاً ازدواج با شخص دوّم باید دایمی باشد و ثانیاً به دنبال اجرای عقد ، عمل زناشویی نیز انجام گیرد ، این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است ، اجمالاً ـ استفاده کرد ، اما این‌که عقد دایمی باشد ، به خاطر این‌که جمله «فَإِنْ طَلَّقَها» گواه بر آن است ، زیرا طلاق

تنها در عقد دایم تصوّر می‌شود و اما انجام عمل زناشویی را می‌توان از جمله «حَتّی تَنْکِحَ زَوْجا غَیْرَهُ» استفاده کرد ، زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب ، هنگامی که گفته شود: « نَکَحَ فُلانٌ فُلانَةً » به معنی عقد بستن است و اما هرگاه گفته شود: «نَکَحَ زَوْجَتَهُ» به‌معنی انجام‌آمیزش جنسی‌است (زیرا فرض سخن درجایی‌است‌که او زوجه باشد، بنابراین به‌کار بردن‌نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی غالبا نمی‌تواند باشد) .(۱) علاوه بر این مطلق منصرف به فرد غالب می‌شود و غالبا عقد ازدواج با آمیزش همراه‌است و از همه این‌ها گذشته، همان‌گونه که بعدا اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه‌ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد، حاصل نمی‌شود .

مُحَلِّل ، عامل بازدارنده مردان از طلاق دادن مکرّر زنان

اشاره

معمول فقها این است که همسر دوّم را در این‌گونه موارد « مُحَلِّل » می‌نامند ، چون باعث حلال شدن زن (البتّه بعد از طلاق و عدّه) با همسر اول می‌شود و به نظر می‌رسد که منظور شارع مقدّس این بوده است که با این حکم جلوی طلاق‌های پی‌درپی را بگیرد . توضیح این‌که ؛ همان‌گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری‌است، طلاق هم در شرایط خاصی ضرورت پیدا می‌کند و لذا اسلام برخلاف مسیحیّت تحریف‌یافته ، طلاق را مجاز شمرده ولی از آن‌جا که ازهم‌پاشیدن خانواده‌ها ، زیان‌های جبران‌ناپذیری برای فرد و اجتماع دارد ، با استفاده از عوامل مختلفی ، طلاق را تا آن‌جا که ممکن است ، محدود ساخته و احکامی تشریع نموده که باتوجّه به آن‌ها طلاق به حداقلّ می‌رسد . موضوع الزام به ازدواج مجدّد یا مُحَلِّل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است ، یکی از آن عوامل محسوب می‌شود ، زیرا ازدواج رسمی زن بعداز سه طلاق با مرد دیگر مخصوصا با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد ، سدّ بزرگی برای ادامه طلاق و طلاق‌کشی است.

۱- « تفسیر کبیر » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۰۴ .

به کسی‌که می‌خواهد دست‌به طلاق سوّم بزند، هشدار می‌دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود ، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دایم با مرد دیگری می‌گذرد و همسر دوّم ممکن‌است او را طلاق ندهد وبه‌فرض که طلاق دهد، این جریان می‌تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه‌دار سازد و لذا تا مجبور نشود ، دست به چنین کاری نخواهد زد . در حقیقت موضوع محلّل و به تعبیر دیگر ازدواج دایمی مجدّد زن با همسر دیگر ، مانعی بر سر راه مردان هوس‌باز و فریبکار است تا زن را بازیچه هوا و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است . شرایطی که در این ازدواج قید شده ، مانند دایم بودن ، می‌فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به

هم رسیدن زن به شوهر اول هموار کند ، زیرا چه بسا شوهر دوّم حاضر به طلاق نشود ، ازدواج موقّت نیست که زمان آن پایان یابد ، بنابراین از این قانون نمی‌توان سوءاستفاده کرد . باتوجّه به آن‌چه در بالا آمد ، می‌توان گفت : هدف این بوده است که مرد و زن بعد از سه مرتبه طلاق ، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هریک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد و مسأله ازدواج که امر مقدّسی‌است ، دستخوش تمایلات شیطانی همسر اوّل نشود ، ولی در عین حال اگر از همسر دوّم جدا شد ، راه بازگشت را به روی آن دو نبسته است و نکاح آن‌ها مجدّدا حلال می‌شود و لذا نام مُحَلِّل به همسر دوم داده‌اند .

(۶۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث گفته‌اند:

بانویی به‌حضور پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و گفت: ای پیامبر خدا! من همسر «رَفاعَه» بودم. او مرا طلاق داد. و من پس از سپری‌شدن عدّه‌ام، با «عبدالرّحمن» پیمان ازدواج و زندگی مشترک بستم. امّا او نیز پیش از آنکه با وی همبستر شوم، مرا طلاق داد. اینک برآنم که به شوی اوّل خویش «رَفاعَه» که مرا به زندگی پیشین فرا خوانده است، باز گردم. آیا ممکن است؟

پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نه؛ این کار نشاید، جز اینکه با شوهر جدیدی ازدواج کنی و پس از ازدواج و انجام دادن عمل ویژه زناشویی، او به دلخواه شما را طلاق دهد؛ و آنگاه است که می‌توانی به «رَفاعَه» همسر پیشین خود بازگردی.

سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود.

تفسیر

آفریدگار هستی در آیات پیشین، پاره‌ای از مقرّرات انحلال خانواده و پیمان زندگی مشترک را بیان فرمود؛ و اینک در این آیات شریفه، طلاق سوّم و حکم آن را ترسیم می‌کند.

«فَـاِنْ طَلَّقَهـا فَلا تَحِـلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ»

پس اگر زن خویش را برای بار سوّم طلاق داد، دیگر آن زن بر او حلال نخواهد شد، مگر آنکه با شوهری دیگر زناشویی کند؛ آنگاه اگر شوهر جدید او را طلاق داد، درصورتیکه زن و شوهر نخست او فکر کنند که می‌توانند مرزهای مقرّرات خدا را در زندگی مشترک جدید برپا دارند و حرمت و حقوق یکدیگر را رعایت کنند، بر آن دو گناهی نیست که طبق مقرّرات به‌سوی یکدیگر باز گردند.

از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: منظور از «فَاِنْ طَلَّقَها ...» طلاق سوّم است؛ امّا بعضی از مفسّران برآنند که این آیه شریفه، بیان جمله «اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ...» است که شرح آن در آیه قبل گذشت.

در تفسیر جمله «فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ»، تمامی مفسّران معتقدند که اگر مردی همسرش را برای بار سوّم طلاق داد، دیگر نمی‌تواند او را به همسری

تفسیر مردان (۶۳)

خویش درآورد، مگر اینکه آن زن با مردی دیگر ازدواج و زناشویی کند و آنگاه آن مرد او را طلاق دهد و شوهر نخست دگرباره او را به عقد خویش درآورد. در این نکته همگان توافق دارند؛ امّا در اینکه آیا این مطلب از خود آیه شریفه دریافت می‌شود یا به همراه روایات رسیده، دو نظر ارائه شده است:

۱. برخی برآنند که ازدواج زن با مرد دیگر، از آیه دریافت می‌شود، امّا عمل خاصّ زناشویی از روایات رسیده؛ و آیه در این مورد ساکت است.

۲. امّا بیشتر مفسّران معتقدند هر دو نکته از آیه شریفه دریافت می‌شود؛ چرا که واژه «نِکاح»، دربردارنده هر دو معنا است. افزون بر آن، اصل ازدواج، از ترکیب «زَوْجاً غیره» استنباط می‌شود و عمل خاصّ زناشویی از «حَتّی تَنْکِحَ». و این قانون بدان دلیل ازجانب خدا آمده است که حقوق و کرامت زن و خانه و خانواده را پاس دارد و زنان را از بازیچه‌شدن به‌دست مردان هوسباز ــ که یک روز آنان را طلاق دهند و روز دیگر رجوع کنند ــ حفظ کند؛ زیرا وقتی مردی دریافت که طلاق سوّم اگر بدون تدبّر و مطالعه کافی صورت پذیرفت، دیگر زن او از دستش می‌رود و با بهای سنگینی ممکن است او را به خانه آورد، در تصمیم خود بر انحلال خانواده بطور جدّی خواهد اندیشید.

«فَاِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یَتَراجَعا اِنْ ظَنّا اَنْ یُقیما حُدُودَاللّهِ وَ تِلْکَ حُدُودُاللّهِ»

و اگر آن مرد جدید زن را طلاق داد، چنانچه زن و شوهر پیشین می‌دانند که حدود خدا را رعایت خواهند کرد، بر آن دو گناهی نیست که پس از پایان‌یافتن عدّه ازدواج دوّم، با عقد جدید، پیمان زندگی مشترک ببندند.

یکی از مفسّران می‌گوید: جمله «فَلاجُناحَ...»، براستی از شگفت‌انگیزترین و رساترین جملات و آیات قرآن شریف است که مفهوم بسیاری را در چند واژه جا داده است.

«اِنْ ظَنّا» به اعتقاد عدّه‌ای، یعنی «اگر فکر می‌کنند»؛ و به عقیده گروهی دیگر: «اگر یقین دارند»؛ و پاره‌ای نیز آن را به «اگر براستی باور دارند» معنا کرده‌اند.

منظور از «اَنْ یُقیما حُدُودَ اللّهِ»، این است که حدود و حقوق و حرمت خویش را که خدا روشن و مقرّر ساخته است، در زندگی مشترک پاس می‌دارند.

واژه «تِلْکَ» به مقرّراتی اشاره دارد که بیانگر حقوق خانه و خانواده

(۶۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

است و چگونگی پیوند و جدایی را بصورت شرافتمندانه ترسیم می‌کند.

و مقصود از «حُدُوداللّهِ»، دستورها و مقرّرات و هشدارهای خداست که حلال و حرام و ارزشها و ضدّارزشها را بیان می‌کند.

«وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ یُبَیِّنُها لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»

و اینها حدود و مرزهای مقرّرات خداست که آنها را برای مردمی که می‌دانند، بروشنی بیان می‌کند.

و راز این نکته که می‌فرماید «این مقرّرات را برای مردم دانا و آگاه بیان می‌کند»، این است که: مقرّرات انسانساز خدا را تنها دانشمندان ژرف‌نگر درمی‌یابند و بدانها عمل می‌کنند، نه دیگران؛ و ممکن است منظور از آن، بهادادن بیشتر به دانشمندان باشد، همانگونه که در آیات دیگر، ازمیان فرشتگان، دو فرشته گرانقدر جبرئیل و میکائیل با نام و نشان ویژه تکریم می‌شوند.

بیان روشن آیه شریفه

از این آیه شریفه، نکات زیر دریافت می‌شود:

الف ــ نخست اینکه اگر مردی زن خود را سه بار طلاق داد، با این شرایط همسرش بر وی حلال می‌شود:

۱. مرد دیگری با او ازدواج کند؛

۲. عمل خاصّ زناشویی انجام گیرد؛

۳. این ازدواج بصورت دائم و صحیح باشد؛

۴. شوهر جدید، رشید و بالغ باشد؛

۵. و پس از ازدواج و آمیزش، به‌دلخواه او را طلاق دهد؛

۶. ازدواج بعد از پایان یافتن عدّه مربوط به شوهر جدید صورت گرفته باشد.

ب ـ در خصوص شوهر جدید که به «مُحَلِّل» معروف است و مسائل مربوط به او، دیدگاهها متفاوت است:

۱. عدّه‌ای معتقدند که شوهر جدید نباید به این نیّت ازدواج کند که تنها محلّل باشد و بعد زن را طلاق دهد؛ زیرا ازدواج با این نیّت، عقد را تباه می کند و هرگز زن بر

شوهر نخست حلال نمی‌شود. روایات رسیده نیز این کار را مورد نکوهش و لعنت قرار داده‌اند: «لَعَنَ اللّهُ الْمُحَلِّلَ وَ الْمُحَلَّلَ لَهُ».

۲. دسته‌ای دیگر بر این اعتقادند که اگر شوهر دوّم با این قصد که تنها محلّل باشد، با آن زن ازدواج نکند، عقد درست است و پس از آن هم می‌تواند او را طلاق دهد؛ امّا اگر در عقد شوهر دوّم، نیّت این باشد که وی تنها محلّل باشد و یا این موضوع با او شرط شود، عقد و ازدواج تباه است؛ چرا که شرط فاسد است.

۳. جمعی نیز می گویند: در صورت دوّم، شرط فاسد است، امّا عقد درست است. و این، دیدگاه دانشمندان عراق است.

۴. و گروهی برآنند که با این شرط ازدواج زن با شوهر جدید صحیح است؛ امّا به شوهر پیشین، درصورت طلاق شوهر دوّم نیز حلال نمی‌شود.

ج ـ ازدواج دوّم زن، نیازی به اجازه ولی ندارد؛ چرا که در آیه شریفه به خود او نسبت داده شده است: «فَاِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ...».

پس اگر مردی برای بار سوّم همسرش را طلاق داد، دیگر آن زن بر او حلال نمی‌شود، مگر آنکه با شوهری جز او ازدواج کند.

دوّمین آیه شریفه این بحث ـ آیه ۲۳۱ ـ نیز بسان آیه‌ای که تفسیر آن گذشت، محدودیتهایی را که قرآن برای جداییها و طلاقهای نسنجیده اندیشیده است، بیان می کند.

توصیه تکمیلی به مردان در ارتباط با طلاق

وَ اِذاطَلَّقْتُمُ‌النِّساءَفَبَلَغْنَ‌اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِکوهُنَ‌بِمَعْرُوفٍ‌اَوْسَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِرارا لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا ایاتِ اللّهِ هُزُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْوَ ما اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ

و هنگامی که زنان را طلاق داده‌اید و به آخرین روزهای‌عدّه رسیدند ، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگاه دارید (وآشتی کنید) و یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدّی کردن ، آن‌ها را نگاه‌ندارید و کسی که چنین کند ، به خویشتن ستم کرده است (و با این اعمال و سوءاستفاده از قوانین الهی ،) آیات خدا را به‌استهزاء نگیرید و به‌یادبیاورید نعمت‌خدا رابرخود و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده و شما را با آن‌پند می‌دهد و از خدا بپرهیزید و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیّات کسانی که از قوانین او سوءاستفاده می کنند ،باخبر است).(۲۳۱ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز اشاره به محدودیّت‌های دیگری در امر طلاق می کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری کند . در آغاز می گوید : « هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عدّه رسیدند (باز می‌توانید با آن‌ها آشتی کنید) یا به‌طرز پسندیده‌ای آن‌هارا نگاه دارید و یا به‌طرز پسندیده‌ای رها سازید» (وَ اِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) . یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی‌بینید ، با نیکی از هم جدا شوید نه با جنگ و جدال و اذیّت و آزار و انتقام‌جویی . سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده ، می‌فرماید : « هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدّی کردن ، آن‌ها را نگه ندارید » (وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرارا لِتَعْتَدُوا). این جمله در حقیقت تفسیر کلمه «مَعْرُوف» است ، زیرا در جاهلیّت گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقام‌جویی قرار می‌دادند ، لذا با لحن قاطعی می گوید : « هرگز نباید چنین فکری در سر بپرورانید » .

تفسیر مردان (۶۷)

«چراکه هرکس چنین کند، به خویشتن ظلم و ستم کرده» (وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ). پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست ، بلکه ظلم و ستمی است که شما بر خود کرده‌اید ، زیرا ؛ اولاً ـ رجوع و بازگشتی که به‌قصد حقّ‌کشی و آزار باشد ، هیچ‌گونه آرامشی در آن نمی‌توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنّم سوزانی می‌شود . ثانیا از نظر اسلام زن و مرد در نظام خلقت ، عضو یک پیکرند، بنابراین پایمال کردن حقوق زن ، تعدّی و ظلم به خود خواهد بود . ثالثا مردان با این ظلم و ستم در واقع به استقبال کیفر الهی می‌روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر. سپس به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: « آیات خدا را به استهزاء نگیرید » (وَ لا تَتَّخِذوُا اياتِ اللّهِ هُزُوا). این تعبیر نیز می‌تواند اشاره به کارهای خلاف عصرجاهلیّت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود. در حدیثی آمده است که در عصر جاهلیّت بعضی از مردان هنگامی که طلاق می‌دادند، می گفتند : هدف ما بازی و شوخی بود و همچنین هنگامی که برده‌ای‌را آزاد یا زنی‌را به‌ازدواج خود درمی‌آوردند. آیه فوق نازل شد و به آن‌ها هشدار داد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : هرکس زنی را طلاق دهد یا برده‌ای را آزاد کند یا با زنی ازدواج کند یا به ازدواج دیگری درآورد ، بعد مدّعی شود که بازی و شوخی می کرده، از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدّی پذیرفته می‌شود.(۱) بنابراین نباید با چشم‌پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن‌به ظواهر خشک و قالب‌های بی‌روح ، آیات الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر و مجازاتش دردناک‌تر است.

سپس می‌افزاید : « نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و آن‌چه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده و شما را با آن پند می‌دهد » (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ) . « و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خداوند به هر چیزی دانا است » (وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَليمٌ) . این هشدارها به خاطر آن است که اوّلاً توجّه داشته باشند که خداوند آن‌ها را از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیّت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهایی بخشیده و به احکام حیاتبخش

۱- « تفسیر قرطبی » ، جلد ۲ ، صفحه ۹۶۴ .

(۶۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اسلام راهنمایی کرده ، قدر آن را بشناسند و حقّ آن‌ها را ادا کنند و ثانیا در مورد حقوق زنان ، از موقعیّت خود سوءاستفاده نکنند و بدانند که خداوند حتّی از نیّات آن‌ها آگاه است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَ اِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»

هنگامی که زنان را طلاق دادید و آنان به روزهای پایان عدّه خود رسیدند،یابه‌سبکی‌نیک و پسندیده‌آنان‌رانگاه دارید و شرافتمندانه بـا آنان زنـدگی کنیـد و یا به شیوه‌ای پسـندیده آنها را رها سازیـد؛ چرا که در نگرش قرآنی، یا بایـد درست و شایسته و با رعایت حقوق و حرمت زنـان، با آنان زنـدگی مشترک خانوادگی داشت و یا درصورت ممکن‌نبودن زنـدگی شایسـته و بایسـته‌مشترک، از آنان جدا شد، تا زن و مرد هـر یک ازپی زندگی جـدیـد خویش بروند.

«وَلاتُمْسِـکُوهُنَّ ضِـراراً لِتَعْتَـدُوا وَ مَنْ یَفْعَـلْ ذلِـکَ فَقَـدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلاتَتَّخِـذُوا آیـاتِاللّهِ هُزُواً وَاذْکُـرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ مـا اَنْـزَلَ عَلَیْکُـمْ مِنَ الْکِتـابِ وَالْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ»

و هرگز برای زیان‌رسانیـدن به آنـان نگاهشـان مداریـد تـا به حقوق آنان تجاوز کنیـد؛ و بر این انـدیشه نباشـید که بر ایّام عـدّه آنان افزوده شود یا در هزینه زنـدگی برآنان سـخت گیریـد و از اینطریق برآنان سـتم کنیـد؛ و هرکه چنین کنـد، براستی بر خود ستم روا داشـته و خویشـتن را درخور کیفر دردناک خـدا ساخته است؛ و هشدارتان باد از اینکه با بهاندادن به مقرّرات خدا، آیات او را به‌باد استهزا گیرید. پس، نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته و آنچه از کتاب و حکمت بر شما فرو فرستاده است و به وسیله آن شما را اندرز می‌دهد و حلال و حرام و حقـوق و حـدود را روشن می‌سازد، همه را بیاد آوریـد و سپـاس آنهـا را بگـزاریـد.

« وَاتَّقُوااللّهَ وَاعْلَمُوا اَنَاللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»

و پروای خـدا را پیشـه سـازید و بدانید که او به هر چیزی دانا است.

تفسیر مردان (۶۹)

وَ اذا طَلَّقْتُمُ النِّسـاءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُـلُوهُـنَّ اَنْ یَنْکِحْنَ اَزْواجَهُنَّ اذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذلِکَ‌یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ ذلِکُمْ اَزْکی لَکُمْ وَ اَطْهَرُ وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ

و هنگامی که زنان را طلاق داديـد و عـدّه خود را به پایان‌رسانیدنـد ، مانع آن‌ها نشوید که با همسـران (سابق) خویش ازدواج کنند، اگر درمیان آنان به طرز پسـندیده‌ای تراضـی برقرار گردد، این دسـتوری است که تنها افرادی از شـما که ایمان به خـدا و روز قیامت دارنـد، از آن پند می گیرند (و به آن عمل می کنند)، این (دسـتور) برای رشد (خانواده‌های) شـما مؤثّرتر و برای شسـتن آلودگی‌ها مفیدتراست و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۳۲ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در زمان جاهلیّت زنان در زنجیر اسارت مردان بودندو بی‌آن‌که به اراده و تمایل آنان توجّه شود ، مجبور بودند زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند. ازجمله درمورد انتخاب همسر، به خواسـته ومیل زن هیچ‌گونه اهمیتی داده نمی‌شد، حتی اگر زن بـا اجـازه ولیّ ازدواج می کرد ، سپس از همسـرش جدامی‌شـد، باز پیوسـتن ثانوی او به همسـر اوّل بسـتگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می‌شـد با این‌که زن و شوهر بعدازجـدایی علاقه به‌بازگشت داشـتند، مردان خویشاوند روی‌پندارها و موهوماتی مانع می‌شدنـد. قرآن صـریحا این روش را محکوم کرده، می گویـد: « هنگامی که زنان را طلاق دادیـد و عـدّه خودرا به پایان رسانیدنـد، مانع آن‌ها نشوید که با همسـران (سابق) خویش ازدواج کنند ، اگر در میان آن‌ها رضایت به طرز پسـندیده‌ای حاصل شود » (وَ اذا طَلَّقْتُمُ النِّسـاءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُـلُوهُنَّ اَنْ یَنْکِحْنَ اَزْواجَهِنَّ اذا تَراضَوْا بَیْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ). این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیـاء و مردان خویشاونـد باشـند، ولی این احتمال نیز داده شـده است که مخاطب در آن ، همسـر اوّل باشـد ، یعنی هنگامی که زنی را طلاق دادید ، مزاحم ازدواج مجدّد او با شوهران دیگر نشوید ، زیرا بعضـی از افراد لجوج هم در گذشـته و هم در امروز بعد از

طلاق دادن زن، نسـبت به ازدواج او با همسـر دیگری حسّاسیّت به خرج می‌دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست. ضمنا در

آیه سابق بلوغ اجل، به معنی رسیدن به روزهای آخر عـدّه بود، در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدّد، منظور پایان کامل عدّه است. بنابراین از آیه استفاده می‌شود که زنان « ثَیِّبَهْ » (آنان که حدّاقّل یک بار ازدواج کرده‌اند) در ازدواج مجدّد خود هیچ‌گونه نیازی به جلب موافقت اولیاء ندارنـد، حتّی مخالفت آن‌ها نیز بی‌اثر است . سـپس در ادامه آیه بار دیگر هشـدار می‌دهد و می‌فرمایـد: « این دسـتوری است که تنها افرادی از شـما که ایمان به خـدا و روز قیامت دارنـد، از آن پند می‌گیرند » (ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الاْخِرِ). و باز برای تأکید بیشتر می‌گوید : « این برای پاکی و نموّ (خانواده‌های شما) مؤثّرتر و برای شسـتن آلودگی‌ها مفیدتر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید » (ذلِکُمْ اَزْکی لَکُمْ وَ اَطْهَرُ وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ). این بخش از آیه در واقع می‌گویـد : این احکام همه به نفع شـما بیان شده ، منتهی کسانی می‌توانند از آن بهره گیرند که سـرمایه ایمان به مبدأ و معـاد را داشـته باشـند و بتواننـد تمایلات خود را کنترل کننـد. و به تعبیر دیگر این جمله می‌گویـد: نتیجه عمل به این دسـتورها صـد درصـد به خود شـما می‌رسـد ، ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات، به فلسـفه این احکام واقف نشویـد ، اما خـدایی که از اسـرار آن‌هـا آگـاه است، به خـاطر حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده‌های شـما ، این قوانین را مقرّر فرموده است. قابل توجه این‌که عمل به ایـن دسـتورها، هـم مـوجب تزکیـه و هـم مـوجب طهـارت معرّفی شـده است (اَزْکی لَکُمْ وَ اَطْهَرُ). یعنی هم آلودگی‌هـا را که بر اثر غلط‌کـاری دامنگیر خانواده‌هـا می‌شـود، برطرف می‌سـازد و هـم مـایه نمـوّ و تکامـل و خیر و برکـت است (فرامـوش نبایـد کرد که "تزکیه "در اصل از" زکات "به معنی نموّ گرفته شده است) . بعضـی از مفسّـران جمله «اَزْکی لَکُمْ» را اشاره به ثواب‌هایی می‌دانند که با عمل به این دسـتورها حاصل می‌شود و جمله «اَطْهَرُ» را اشاره به پاک شـدن از گناهان . بـدیهی است حوادثی پیش می‌آید که دو همسر با تمام علاقه‌ای که به یکدیگر دارند،

تفسیر مردان (۷۱)

تحت‌تأثیر آن ازهم جدا می‌شوند، بعدکه آثار مرگبار جدایی را باچشم خود می‌بینند، پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می‌گیرند ، سختگیری و تعصّب در برابر بـازگشت آن‌هـا ، ضـربه سـنگینی به هردو می‌زنـد و ای بسـا مـایه انحراف و آلودگی آن‌ها شود و اگر فرزنـدانی در این وسط باشـند ــ که غالبـا هسـتند ــ سـرنوشت بسیار دردنـاکی خواهنـد داشت و مســؤول این عواقب شوم کسانی هستندکه ازآشتی آن‌ها جلوگیری می‌کنند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«فَلاتَعْضُـلُوهُنَّ»: پس آنـان را زیر فشـار نگذاریـد و مانع آنان نشویـد. این واژه از «عَضْل» به‌معنای «بازداشـتن و یا در تنگنا و سـختی قراردادن» برگرفته‌شده است؛ و به همین دلیل نیز به کار سخت «مُعْضِل» و «مُعْضِلَه» می‌گویند.

شأن نزول

در شــأن نــزول آیــه مــورد بحـث آورده‌انــد کــه:

مردی به‌نام «عاصِم» همسـر خویش «جَمْلاء» را طلاق داد و پس از پایان‌یافتن عدّه او، از کار خویش پشیمان شد و برای بازگردانیدن همسر، به او مراجعه کرد، امّا برادر همسرش که «مِعْقَل» نام داشت، با این کار مخالفت ورزید؛ و آیه درمورد او فرود آمد.

پـاره‌ای نیز گفته‌انـد که این آیه درمورد جـابربن عبـداللّه انصـاری فرود آمـد؛ چرا که او دخـترعموی خویش را از ازدواج بـا کسـی بازمی‌داشت و با پیوند آنان مخالف بود.

به‌اعتقـاد مترجم ، مخاطب این آیه شـریفه، مردانی است که زنان خویش را طلاق می‌دهنـد؛ آنگاه برای جلوگیری از ازدواج مجـدّد آنان، هنگامی که عدّه رو به پایان است، رجــوع می‌کننــد؛ و بدینوسـیله با سرنوشت زن بازی می‌کنند. و ارتباطی با اجازه «ولیّ» در ازدواج ندارد؛ بویژه که از دیدگاه مذهب اهل بیت، برادر و عموزاده ولایتــی نــدارنــد تــا مــانــع از ازدواج بـانـویی شوند.

(۷۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

تفسیر

«وَ اذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ اَنْ‌یَنْکِحْنَ اَزْواجَهُنَّ اِذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ»

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و آنان به پایان عدّه خویش رسیدند، مانع از ازدواج آنان با همسران پیشین یا دلخواه و جدید خویش نشوید اگر به گونه‌ای پسندیده با هم کنار آمده و به زندگی مشترک با یکدیگر رضایت داده‌اند.

در عصر نزول قرآن شریف و برانگیخته‌شدن پیامبر مهر و عدل، زنجیرهای ستم و خرافات بر دست و پای انسانها پیچیده شده؛ و در این میان، آزادی و کرامت زن بیش از همه پایمال شده بود، به گونه‌ای که در خانه پدر در اسارت پدر و برادر بود و در خانه همسر در اسارت شوهر و هیچ اختیار و ارزشی برای او به‌رسمیت نمی‌شناختند. و این آیه شریفه که درپی آیات پیشین آمده، در اندیشه احیای حقوق و کرامت زنان است.

در مفهوم «فَلاتَعْضُلُوهُنَّ»، دیدگاهها متفاوت است:

۱. بعضی گفته‌اند: منظور این است که ازسر بیدادگری و زورمداری، از ازدواج آنان جلوگیری نکنید.

۲. برخی دیگر معتقدند: مقصود این است که آنان را در انتخاب راه زندگی آزاد بگذارید.

۳. به اعتقاد عدّه‌ای، روی سخن با اولیای زنان است که از ازدواج آنان جلوگیری نکنند.

۴. و به‌نظر گروهی دیگر، روی سخن با شوهرانی است که زنان خود را طلاق می‌دادند و آنگاه با شگردها و زورمداریها، از ازدواج مجدّد آنان ممانعت بعمل می‌آوردند.

منظور از «اَنْ یَنْکِحْنَ اَزْواجَهُنَّ» در آیه شریفه این است که آنان را آزاد بگذارید تا تصمیم بگیرند که با شوهران جدید ازدواج کنند و یا در صورت تمایل، طبق

مقرّرات به شوهران پیشین خود بازگردند.

و مفهوم «اِذا تَراضَوْا...» این است که «اگر آگاهانه و آزادانه و براساس عدالت و تقوا با هم توافق کرده‌اند». جمعی نیز آن را بدینصورت معنا کرده‌اند: «اگر آن دو درمورد کم یا زیاد بودن مهریه، با هم کنار آمدند».

«ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ‌الْآخِرِ ذلِکُمْ اَزْکی لَکُمْ وَ اَطْهَرُ وَاللّهُ یَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ»

[تنها] کسی از شما به این دستور اندرز داده می‌شود که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشد. [آری؛ رعایت] این [مقرّرات] برای شما پربارتر و پاکیزه‌تر است؛ و خدا [نیک‌بختی و صلاح شما را] می‌داند و شما نمی‌دانید

واژه «ذلِکَ» در این جمله از آیه شریفه، به دستورات و هشدارهای خدا در این آیات اشاره دارد؛ و بدان دلیل این دستورات را تنها برای ایمان‌آوردگان اثربخش و درس‌آموز خوانده است که کسانی این مقرّرات و هشدارها را می‌پذیرند که به خدای فروفرستنده آیات ایمان داشته باشند.

و «ذلِکُمْ اَزْکی لَکُمْ وَ اَطْهَرُ» بیانگر این حقیقت است که این مقرّرات و رعایت آنها، درون و برون و زندگی شما را پاکیزه می‌سازد و برایتان بهتر و مؤثّرتر و پربرکت‌تر است؛ همچنین برای تزکیه دلهای شما از لغزشها مؤثّرتر است، چرا که درصورت جلوگیری از ازدواج زن با مرد دلخواه خویش و بعکس، ممکن است آنان به گناه کشیده شوند. بنابراین، موانع را برطرف سازید و به زنان در بنای زندگی خانوادگی خود، آزادی انتخاب بدهید.

پنداری بی‌اساس

اگر کسی با استناد به این آیه مبارکه، اجازه ولی را در ازدواج شرط پندارد و ازدواج بدون اجازه او را نادرست بداند، دریافت او از آیه شریفه اشتباه است و اساسی ندارد؛ زیرا همانطور که گفته شد، مفهوم واژه «عَضْل»، بازداشتن است و روی سخن آیه نیز

شوهران پیشین است. با این بیان، دیگر جایی برای این پندار نمی‌ماند و تفسیر درست آیه، همان است که ذکر شد.

احیای هویت و حقوق زنان (۱)

به‌هنگام بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرود قرآن شریف، ستم و زورمداری، زندگی را برای همه انسانها تلخ و دردناک ساخته بود؛ و در این میان، زنان بیش از همه پایمال هواها و هوسها شده بودند؛ آن چنان که هیچگونه آزادی و حقوقی برای آنان به رسمیت نمی‌شناختند.

زنان پیش از ازدواج، در اسارت پدر و برادر بودند و بسان گوسفندی خرید و فروش می‌شدند و آنگاه که به خانه شوهر می‌رفتند، به‌مثابه کالایی معامله می‌شدند.

رسواتر اینکه اگر طلاق داده می‌شدند، شوهر پیشین آزاد بود طبق شیوه جاهلی، با رجوع مکرّر و پایان‌ناپذیر، سرنوشت آنان را به تباهی کشاند و از ازدواج مجدّد آنها جلوگیری کند.

در این شرایط حقارت و اسارت زن بود که قرآن به احیای هویت و حقوق او پرداخت و این گامهای بلند در این آیات برداشته شد:

۱. قرآن در اندیشه افشاندن بذر دل‌انگیز محبّت در مزرعه دلها و خانواده‌ها و گستره جامعه بزرگ انسانی است؛ از این رو، همه جا به پیوند و استحکام پیوندها براساس مهر و عدالت دعوت می‌کند و از جدایی و گسستن پیوندها، ازجمله پیوند خانوادگی، بیزار است؛ امّا گاه شرایطی پیش می‌آید که جدایی نیز بسان پیوند، یک پدیده حیاتی می‌شود؛ و آن هنگامی است که ادامه زندگی مشترک، نه امکان‌پذیر است و نه مفید و شرافتمندانه. اینجاست که قرآن شریف، تدبیری شایسته برای جدایی شرافتمندانه می‌اندیشد و می‌فرماید: «... فَاَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...» (... زنان را یا بشایستگی برای ادامه زندگی مشترک نگاه دارید یا

۱. مترجم .

شرافتمندانه رها سازید).

۲. پس از این تدبیر، برای آنکه جدایی تنها به همان مواردی که ادامه زندگی مشترک به بن‌بست رسیده است، محدود شود و برای استواری و استحکام کانون خانواده و آزاد ساختن زنان از فشاری که مردان خودکامه در جاهلیت دیروز و امروز بر آنان وارد می‌آوردند، به تدابیری می‌اندیشد که از جداییهای بیمورد جلوگیری کند. یکی از این تدابیر خردمندانه و خیرخواهانه، همان قانون حکیمانه‌ای است که طبق آن هیچ مردی پس از سه بار طلاق دادن همسرش، دیگر نمی‌تواند او را به زندگی مشترک دعوت کند، مگر اینکه زن با مرد دیگری ازدواج کند و بعد از آن، چنانچه شوهر جدید به دلخواه آن زن را طلاق داد، برای شوهر پیشین حلال می‌شود.

با این بیان، برخلاف پندار برخی مادهٔ اندیشان و یا غرض‌ورزان، موضوع «مُحَلِّل» راه‌حلّی برای جلوگیری از پایمال‌شدن حقوق زن و مانعی برسر راه مردان هوسباز است تا زن را با طلاق‌دادنها و رجوع کردنهای مکرّر، بازیچه هوسهای خویش نسازند.

۳. بـا نگاهی نه‌چنـدان ژرف به اوضاع اجتماع، می‌توان به این واقعیت رسـید که متأسّـفانه مقرّرات خانوادگی مورد نظر قرآن، نه در پیونـدها رعـایت می‌شود و نه در جـداییها و طلاقهـا... تنهـا در روزگـاران جاهلیت نبود که زنان را زیرفشار می‌نهادنـد تا تن به ستم سپارنـد و به انگیزه ظالمانه آنان را آزار می‌دادنـد و با سـرنوشت آنان بازی می‌کردنـد؛ بلکه امروز نیز بسیاری چنین می‌کننـد، نه با زنان خود شـرافتمندانه زنـدگی می‌کننـد و نه از آنان جـدا می‌شونـد. قرآن شـریف هشـدار می‌دهد که درصورت به‌بن‌بست‌رسـیدن زندگی مشترک، مبادا زنان را زیر فشار بگذارید و برآنان ستم روا دارید که گناهی است بزرگ و به‌بازی گرفتن مقرّرات خداست؛ و به هرحال باید حقوق آنـان رعـایت شـود تـا بتوانند آگاهانه و آزادانه راه زندگی خویش را برگزینند.(۱)

۱. مترجم .

یک توصیه به مردانی که می‌خواهند با زنان بیوه ازدواج کنند

وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما عَرَّضْـتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِاَوْ اَکْنَنْتُمْ فی اَنْفُسِـکُمْ عَلِمَ‌اللّهُ‌اَنَّکُمْ‌سَـتَذْکُرُونَهُنَّ وَلکِنْ لاتُواعِدُوهُنَّ سِـرّا اِلّا اَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفا وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاحِ حَتّی یَبْلُغَ الْکِتابُ اَجَلَهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ ما فی اَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلیمٌ

و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه (از زنانی که همسرانشان مرده‌اند) خواستگاری کنید و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید (بدون این که آن را اظهار کنید)، خداوند می‌دانست که شـما به یاد آن‌ها خواهید افتاد (و با خواسـته طبیعی شما به شکل معقول، مخالف نیست) ولی پنهانی با آن‌ها قرار زناشویی نگذارید، مگر این‌که به طرز پسندیده‌ای (به طور کنایه) اظهار کنید، (ولی در هر حال) اقـدام به ازدواج ننماییـد تا عـدّه آن‌ها سـرآید و بدانیـد خداونـد آن‌چه را در دل داریـد، می‌دانـد، از مخالفت او بپرهیزید و بدانید خداوند آمرزنده و بردبار است (و در مجـازات بندگان، عجله نمی‌کند). (۲۳۵ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به « عَرَّضْتُمْ » از ماده « تَعْریض » به گفته « راغب » در « مفردات » ، به‌معنی سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد ، راست و دروغ یا ظاهر و باطن . و به‌گفته مفسّـر بزرگوار مرحوم «طبرسـی» در «مجمع‌البیان»، تعریض ضد تصریح است، در اصل از « عَرْض » گرفته شده که به معنی کناره و گوشه چیزی است .(۱) « لا تَعْزِمُوا » از ماده « عَزْم » به معنی قصد است و هنگامی که می‌فرماید : « وَ لاـ تَعْزِمُوا عُقْـدَةَ النِّکـاحِ » در واقع نهی از انجـام عقـد ازدواج به صورت مؤکّـد است ، یعنی حتّی نیّت چنین کـاری را در زمان عـدّه نکنیـد . این دسـتور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شـده باشد و هم زنان بیوه از حقّ تعیین سـرنوشت آینده خود محروم نگردند ، دستوری

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱ و ۲ ، صفحه ۳۳۸ .

که هم عادلاـنه است و هم توأم بـا حفـظ احـترام طرفین . در حقیقت این یـک امر طـبیعی است که بـا فوت شوهر ، زن به سرنوشـت آینده خود فکر می‌کند و مردانی نیز ممکن است ــ به خاطر شـرایط سـهل‌تر که زنان بیوه دارند ــ در فکر ازدواج با آنان باشـند ، از طرفی بایـد حریم زوجیّت سـابق نیز حفظ شود ، آن‌چه در بالا آمـد ، دسـتور حساب‌شـده‌ای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است. جمله « وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِـرّا » می‌فهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواسـتگاری آشکار ، نباید در خفا و پنهانی با چنین زنانی در مدّت عدّه ملاقات کرد و باصراحت خواستگاری نمود ، مگر این‌که صحبت به گونه‌ای باشد که با آداب اجتماعی و موضـوع مرگ شـوهر سـازش داشـته باشـد ، یعنی در پرده و باکنـایه صـورت گیرد. در روایـات اسـلامی در تفسـیر ایـن آیـه برای خواسـتگاری کردن به طـور سربسـته و به اصـطلاح‌قرآن «قَـوْلٌ‌مَعْرُوفٌ» مثال‌هـایی‌ذکر شـده، به‌عنـوان نمونه درحـدیثی ازامام‌صـادق

می‌خوانیم که فرمود : « قول معروف این است که مثلاً مرد به زن مورد نظرش بگوید" : اِنّی فیکَ لَراغِبٌ وَ اِنّی لِلنِّساءِ لَمُکْرِمٌ فَلا تَسْبِقینی بِنَفْسِکَ: من به تو علاقه دارم ، زنان را گرامی می‌دارم ، در مورد کار خود از من پیشی مگیر ».("۱) همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقهاء آمده است . نکته قابل توجه این‌که گرچه آیه فوق بعد از آیه عدّه وفات قرار گرفته ، ولی فقهاء تصریح کرده‌اند که حکم بالا ـ مخصوص عدّه وفات نیست ، بلکه شامل غیر آن نیز می‌شود . مرحوم صاحب « حدائق » ، فقیه و محدّث معروف می‌گوید : اصحاب ما تصریح کرده‌اند که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عدّه رجعی است، حرام است، اما نسبت به زن مطلّقه غیررجعیه هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است، ولی تصریح به آن ، برای هیچ‌کدام جایز نیست ... . اما در عدّه بائن ، تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری ، شرح بیشتر این

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۳۲ ، حدیث ۹۰۵ .

(۷۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

موضوع‌رادرکتب فقهی‌مخصوصادرادامه‌کلام‌صاحب «حدائق» مطالعه‌فرمایید .(۱) سپس در ادامه آیه می‌فرماید : « (ولی درهرحال) عقد نکاح را نبندید تا عدّه آن‌ها به سر آید » (وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاحِ حَتّی یَبْلُغَ الْکِتابُ اَجَلَهُ) . و به طور مسلّم اگر کسی در عدّه ، عقد ازدواج را ببندد ، باطل است ، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام‌دهد، سبب می‌شود آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد. و به دنبال آن می‌فرماید: «بدانید خداوند آن‌چه در دل دارید، را می‌داند، از مخالفت او بپرهیزید و بدانید که خداوند آمرزنده دارای حِلم است» و در مجازات بندگان عجله نمی‌کند (وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ ما فی اَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلیمٌ) . و به این ترتیب خداوند از تمام نیّات و اعمال بندگانش آگاه است و متخلّفان را به سرعت مجازات نمی‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَرَّضْتُمْ»: از باب «تَعریض» است که به گفتار توأم با اشاره و کنایه گفته می‌شود، درست در برابر گفتار صریح؛ و ریشه آن «عَرْض» به معنای «جانب» است.

«خِطْبَه»: خواندن و دعوت کردن برای عقد. این واژه از «خِطاب» برگرفته شده و «خُطبَه» نیز که از همین باب است، به‌معنای «اندرز مرتّب و منظّم و هدفدار» است.

«اَکْنَنْتُمْ» : پوشیده داشتید. «اِکْنان» به‌معنای «پنهان کردن و نهان‌داشتن چیزی در درون» است.

«سِرّاً»: بطور نهانی و محرمانه و پشت پرده.

«وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِالنِّساءِ اَوْ اَکْنَنْتُمْ فی اَنْفُسِکُمْ»

و بر شما [مردان نیز] گناهی نیست که در عدّه وفات، به گونه‌ای سربسته [و محترمانه [از این زنان برای زندگی مشترک درآینده، خواستگاری کنید، همچنانکه می‌توانید تصمیم و علاقه قلبی خود را در ازدواج با آنان، تا پایان آن مدّت،در

۱- « حدائق » ، جلد ۲۴ ، صفحه ۹۰ .

تفسیر مردان (۷۹)

ژرفای دل خویش پوشیده دارید و در وقت خود، با آنان درمیان گذارید.

قرآن کریم پس از ترسیم عدّه وفات و وظایف زنان در این مورد، مقرّرات و وظایف مربوط به مردان را برمی‌شمارد.

در این آیه شریفه، خواستگاری علنی در دوران عدّه وفات، بروشنی نهی شده، امّا خواستگاری با کنایه و اشاره و سربسته روا است.

امّا در اینکه خواستگاری سربسته چگونه باید انجام گیرد، دیدگاهها متفاوت است:

۱. بعضی گفته‌اند: مرد می‌تواند به زن بگوید: من در اندیشه ازدواج با زنی با این ویژگیها هستم؛ و سپس پاره‌ای از

خصوصیـات را که در آن زن هست، بازگوید.

۲. و برخی می گویند: خواستگاری سربسته این است که بگوید: راستی که شما بانوی شایسته‌ای هستی. یا بگوید: به‌نظر من، شما بانوی جذّاب، زیبا و پسندیده‌ای هستی؛ امّا حقیقت این است که خـدا هر چـه بخواهد، همان خواهد شد.

۳. و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که جز خود عقد و ازدواج و خواستگاری صریح، خـواست قلبـی را می‌تـوان بـه هر صـورت با کنـایه و اشـاره ابراز داشت.

«عَلِمَ‌اللّهُ اَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ وَلـکِنْ لاتُواعِدُوهُنَّ سِرّاً اِلّا اَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً»

خـدا می‌دانـد که شـما به پیونـد بـا آنـان می‌اندیشید و آنـان را یـاد خواهیـد کرد و در این مورد پیشگام خواهیـد بود تا دیگری در خواستگاری از آنـان، از شـما سبقت نگیرد. آری؛ خـدا این را می‌دانـد و بر شـما روا شـمرده است؛ امّـا مبادا که با آنان قول و قرار نهانی‌بگذارید، مگراینکه‌سخنی‌پسندیده‌و در چهارچوب مقرّرات میان شما مبادله شـود و همـانگـونه که ذکر شد، خواست خود را با کنایه و محترمانه بازگویید و تمـایـل خـویش را بدین طـریق نشان دهید.

یـادآور می‌شـود کـه واژه «اِلاّ» در اینجـا معـادل «لکِنْ» اسـت؛ چرا کـه دسـتور قبـل حـرمـت اسـت و بـا ایـن واژه جـواز اینگـونه خواستگاری سربسته و شرافتمندانه اعـلان می‌شود.

(۸۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

در تفسیر جمله «وَلکِنْ لا تُـواعِـدُوهُنَّ سِـرّاً»، نظـرهایی چنـد ارائـه شده است:

۱. گروهی از مفسّـِران معتقدنـد منظور این است که چون این زنان با شـما بیگانه و نامحرم هستند، نباید با آنان قرار نهانی گذارید؛ چرا که ممکن است این قرار به فرجام زشتـــی بینجــامـد.

۲. و عـدّه‌ای دیگر برآننـد از آنجا که در جاهلیت با انگیزه گناه بر زنان بی‌شوهر وارد می‌شدنـد، قرآن این شـیوه زشت را دربسته و سربسته مردود می‌شمارد.

۳. سعیدبن جُبَیر و ابن عبّاس می گویند: منظور این است که با آنان پیمان نبندید که با دیگری ازدواج نکنند.

۴. «مُجـاهِـد» می گوید: به آنـان نگـوییـد که من با شمـا ازدواج خواهم کـرد، پس آماده باش.

۵. جمعـی از مفسّـِران را اعتقـاد بر آن است که واژه «سِرّاً» کنـایه از بسیاری آمیزش اسـت و منظـور این است که خـود را به این صفت وصف نکنید.

۶. و پـاره‌ای نیـز بر این عقیـده‌انـد که منظور این است که با آنـان بطور نهـانی ازدواج نکنیـد.

۷. و از ششمین امام نور علیه‌السلام روایتی نقل کرده‌اند که همه دیدگاههای فوق را دربردارد؛ می‌فرماید: «آهنگ ازدواج خویش با آنان را بصراحت اعلان نکنید، بلکه تمایل قلبی خود را دربسته و خداپسندانه نشان دهید». و آنگاه در ترسیم پیمان نهانی و سرّی که آیه شـریفه از آن هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «پیمان سرّی ازجمله این است که بـه آن زن گفتـه شود: قـرار ما برای دیدار، ساعت چند و کجا؟»

«و لا تَعْـزِمُـوا عُقْـدَةَ النِّکـاحِ حَتّی یَبْلُـغَ الْکِتـابُ اَجَلَـهُ»

و آهنگِ بستنِ عقد و زناشویی نکنید، تا آن مدّت مشخّص سرآید

روشن است که مقصود از این جمله، تحریم تصمیم بر ازدواج با اینگونه زنان نیست؛ زیرا قصد و نیّت مانعی ندارد و روابودن آن در همین آیه ذکر شده است. بلکه

تفسیر مردان (۸۱)

منظـــور، ازدواج کـــردن است کـه در عـدّه وفــات نــارواست.

واژه «کِتاب» در اینجا به‌معنای «عِدّه» است، گرچه پاره‌ای آن را قرآن معنا کرده و گفته‌اند: منظور این است که تا وقتی آن عدّه‌ای را که قرآن تعیین کرده، سر نیامده، با آنان ازدواج نکنید. دسته‌ای نیز این واژه را به‌معنای «واجب» و «وجوب» گرفته و گفته‌اند: منظور این است که «عِدّه وفات» مقرّر شده و ثابت شده است. و جمعی دیگر برآنند که واژه «کتاب» بدان جهت در این مورد بکار رفته که «عِدّه» بسان وام مـدّت‌داری است که مـدّت آن نـوشتـه شـده است؛ و همانسان که در اینگونه وامهای مـدّت‌دار، طلبکار پس از پایان مدّت معلوم، طلب خویش را می‌خواهد، اینجا هـم بعـد از سرآمـدن آن مـدّت معیّن، زمـان ازدواج فرا می‌رسد.

«وَاعْلَمُوا اَنَ‌اللّهَ یَعْلَمُ ما فی اَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا اَنَ‌اللّهَ غَفُورٌ حَلیمٌ»

و بـدانید که خـدا از آنچـه در درون شما نهفته، آگاه است؛ از این رو، از نافـرمانی او بتـرسید و بـدانید که خدا بسیار آمرزنده و بردبار است

پـروردگـار در کیفر گناهکـاران شـتاب نمی‌کنـد؛ بلکه ازسر مهـر و بخشـایش خـود، بـرای بیـداری و بـازگشـت، بـه آنـان مهلـت می‌دهـد.

(۸۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

چگونگی ادای مَهریه توسط مردان

لاجُناحَ عَلَیْکُمْ اِنْطَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْتَمَسُّوهُنَّ اَوْتَفْرِضُوا لَهُنَّ فَریضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعا بِالْمَعْرُوفِ حَقّا عَلَی الْمُحْسِنینَ

اگر زنـان را قبـل از آمیزش‌جنسـی یا تعیین مهر ، (به عللی)طلاق دهیـد ، گناهی بر شـما نیست (و در این‌موقع) آن‌هارا(با هـدیه‌ای منـاسب) بهره‌منـد سازیـد، آن‌کس‌که توانایی دارد، به انـدازه توانایی‌اش و آن‌کس که تنگـدست است ، به انـدازه خودش هـدیه‌ای شایسته (که مناسب حال دهنـده و گیـرنده بـاشـد)بـدهـد و ایـن بر نیکوکاران الزامی است. (۲۳۶ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مَسّ » در لغت به معنی تماس پیـدا کردن و در این‌جـا کنایـه از عمل زناشویی است و « فَریضَهٔ » به معنی واجب است و در این‌جا منظور، مهریه است. « مُوسِع » به معنی توانگر و « مُقْتِر » به معنی تنگـدست است (ازمـاده « قَتْر » به معنی بُخل و تنگ‌نظری نیز آمـده است) مانند ؛ « وَ کانَ الْاِنْسانُ قَتُورا » (۱۰۰ / اسراء). بنابراین توانگران باید به اندازه خود و تنگدستان نیز در خور توانایی‌شان این هـدیه را بپردازنـد و شؤون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شـده است. البتّه این در صورتی است که مرد یا زن و مرد بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی، متوجّه شونـد که به جهاتی نمی‌تواننـد باهم زنـدگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند، زیرا در مراحل بعد کار مشکل‌تر می‌شود. و به هر حال این تعبیر پاسخی است برای آن‌ها که تصوّر می‌کردند طلاق قبل از عمـل زنـاشویی یا قبل از تعیین مهر، صـحیح نیست، قرآن می‌گویـد: چنین طلاقی گناهی نـدارد و صـحیح است (و ای بسا جلوی مفاسـد بیشتری را بگیرد). سـپس به بیان حکم دیگری در این رابطه می‌پردازد و می‌فرمایـد: « درچنین حالی بایـد آن‌ها را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید » (وَ مَتِّعُوهُنَّ). بنابراین اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشـی حاصل گشـته ، شوهر باید هدیه‌ای که مناسب با شؤون زن باشد، بعد از طلاق به او بپردازد ولی در پرداخت این هدیه، قدرت و توانایی شوهر نیز باید در نظر

تفسیر مردان (۸۳)

گرفته شود و لذا در دنباله آیه می‌گوید: « بر آن‌کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییش و بر آن‌کس که تنگدست است ، به اندازه خودش هدیه شایسـته‌ای لازم است و این حقّی است بر نیکوکاران » (عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعا بِالْمَعْرُوفِ حَقّا عَلَی الْمُحْسِنینَ). بنابراین توانگران بایـد به انـدازه خود و تنگدسـتان نیز درخور تواناییشان هدیه را بپردازند و شؤون زن نیز در این جهت

در نظر گرفته شـده است. جمله «مَتاعـا بِـالْمَعْرُوفِ» می‌توانـد اشـاره‌ای به همه این‌هـا باشـد ، یعنی هـدیه‌ای به طور شایسـته و دور از اسـراف و بُخل و مناسب حال دهنـده و گیرنـده . از آن‌جاکه این هدیه اثر قابل‌ملاحظه‌ای در جلوگیری‌از حس انتقام‌جویی و رهایی زن از عقده‌هایی‌که ممکن‌است براثر گسستن پیوند زناشویی حاصل شود ، در آیه فوق آن را وابسـته به روحیه نیکوکاری و احسان کرده و می‌گویـد: «حَقّا عَلَی الْمُحْسِنینَ: این عمل بر نیکوکاران لازم است »، یعنی بایـد آمیخته با روح نیکوکاری و مسالمت باشـد. نـاگفته پیـدا است که تعبیر به « نیکوکـاران » نه به خاطر این است که حکم مزبور جنبه الزامی نـدارد ، بلکه برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه انجام این وظیفه است وگرنه همان‌طور که اشاره شد، این حکم جنبه الزامی دارد. نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می‌شود، این است که ؛ قرآن از هـدیه‌ای که مرد بایـد به زن بپردازد ، تعبیر به «مَتاع» کرده است و « مَتاع » در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آن‌ها بهره‌منـد و متمتّع می‌شود و غالبا به غیر پول و وجه نقـد اطلاق می‌گردد، زیرا از پول به طور مستقیم نمی‌توان استفاده کرد، بلکه بایـد تبـدیل به متاع شود، روی همین جهت قرآن از هـدیه تعبیر به « مَتاع » کرده است. و این موضوع از نظر روانی اثر خاصّی دارد، زیرا بسیار می‌شودکه هدیه‌ای‌از اجناس قابل‌استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشخاص برده می‌شود، هرچند کم‌قیمت باشد، اثری در روح آن‌ها می‌گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند، هرگز آن اثر را نخواهد داشت و لذا در روایاتی‌که در این زمینه به ما رسیده، می‌بینیم غالبا ائمه اطهار علیهم‌السلام نمونه‌های هدیه را امثال لباس و

(۸۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

موادغـذایی و یـا زمین زراعـتی ذکر کرده‌انـد. ضـمنا از آیه به خوبی استفاده می‌شود که در ازدواج دائم ، تعیین مهر از قبـل ، لازم نیست و طرفین می‌تواننـد بعـد از عقـد روی آن توافق کنند (۱) و نیز اسـتفاده می‌شـود که اگر قبـل از تعیین مهر و آمیزش جنسـی ، طلاق صورت گیرد ، مهر واجب نخواهـد بود و « هـدیه » مزبور جانشـین « مهر » می‌شود . بایـد تـوجّه کـرد که زمـان و مکـان در مقدار « هدیه مناسب » مؤثّر است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مُوسِع»: کسـی که از نظـر مـادّی و مـالی، دستش بـاز و دارای امکانات است.

«مُقْتَـــــر»: تنگـــدســت.

«لا جُنـاحَ عَلَیْکُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْـرِضُوا لَهُنَّ فَریضَـةً»

اگـر زنـان را پیش از نـزدیکی با آنان، یا مقرّر ساختن مهـریه، طـلاق دادیـد، بـر شمـا گنـاهـی نیسـت.

آفریـدگار هستی در این آیه شـریفه، مقرّرات طلاق زنان را پیش از نزدیکی با آنان ترسیم می‌کنـد؛ و نشان می‌دهـد که اگر کسـی زنی را به عقـد خویش درآورد، امّـا پیش از نـزدیکی بـا او و یـا مقـرّر سـاختـن مهـریـه، تصـمیـم به جـدایی گرفت، گنـاهی مرتکب نشـــده اســت.

از این آیه مبـارک چنین برمی‌آیـد که دو نکته و دو حکم در آن بیـان شـده است؛ چرا که حرف ربط «اَوْ» در آن بکار رفته، نه «وَ». این دو صورت و حکم آنها عبارتند از:

۱. مهریه معلوم شده، امّا عمل خاصّ زناشویی صورت نگرفته است.

۲. مهریه معلوم نشده است ...

۱– البته اگر در ازدواج دائم تعیین مهر نکننـد ، مهر ساقـط نمی‌شود ، بلکه مَهْرُ الْمِثْـل (مهری معـادل زنـان شبیه او) تعلّق می‌گیرد ، مگر این‌که قبل از آمیزش جنسی ، طلاق داده شود ، در این صورت تنها هدیه‌ای که در بـالا اشـاره شده ، واجب می‌گردد .

تفسیر مردان (۸۵)

که در هر دو صورت، جدایی و طلاق بناگزیر روا و جایز است.

چرا؟

بـا اینکـه طـلاـق پیش از نـزدیکـی یـا پس از آن، طبـق مقرّرات روا اسـت، چرا از قیـد «مـا لَـمْ تَمَسُّـوهُـنَّ» در جـواز آن استفـاده شـده است؟

پاسخ

به این پرسش، دو پاسخ داده‌انـد:

۱. روابودن طلاق درصورت ازدواج کامل، یعنی عقـد و نزدیکی، روشن است؛ ابهام فقط آنجاست که عقـد انجام شـده، امّا آمیزش صورت نگرفته است. و آیه، این نقطـه ابهـام را روشـن مـی‌سـازد.

۲. درصورت آمیزش با زن، طلاق‌دادن او تنها درحال پاکی وی، آنهم نوعی از پاکی که آمیزش صورت نگرفته باشد، جایز است؛ و این با زنی که بطور کلّی دست شوهر به او نخورده است، فرق می‌کنـد، چرا که در این حالت، طلاق او بـدون قیـد زمان روا است و شرایط زن نخست را ندارد.

«وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعَاً بِالْمَعْرُوفِ»

درصورت تصـمیم‌به طلاـق‌دادن‌این دو گروه از زنـان، بر شـما زیبنـده است که آنـان را بـا هـدیه‌ای درخور شأن خود و آنان، بطور عادلاـنه و پسـندیده بهره‌منـد سازیـد. ایـن هـدیـه منـاسب، بر تـوانگـر به‌انـدازه تـوان و امکانـات او و بر تنگـدست نیز بـه‌قـدر تـوانـایی‌اش لازم اسـت.

واژه «مَتاع» در آیه شـریفه، به‌مفهوم کالا و چیزی است که در زنـدگی بکار می‌آیـد، از پول، طلا، باغ، ملک، اتومبیل، کالا، لباس و خوراک گرفته تا خدمتگـذار. همین معنا با اندک تفاوت، از دو امام گرانقدر ـ حضـرت باقر و صادق ـ علیه‌السـلام نیز روایت شده است. امّا ابـوحنیفـه و گروهی از یارانش برآنند که منظور، نیمی از مهریه زن، درصـورت معلـوم بـودن آن است.

(۸۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

درهمین باب، این بحث نیز مطرح است که پرداخت یا بهره‌ورساختن‌آنچه ذکرآنها رفت، بر کدام گروه از زنان واجب است؟

در پاسخ به این پرسش:

۱. بعضـی گفته‌انـد: زنـانی که به‌هنگام عقـد، مهریه‌ای برایشان مقرّر نشـده است. و ایـن دیـدگـاه را مفسّـر گرانقـدر سعیـدبـن جُبَیْـر از دو امـام نور ـ حضرت باقر و صـادق ـ علیهم‌السلام روایـت کـرده است.

۲. و برخی برآننـد که شایسته است این دستور، در مورد همه زنـانی که طلاـق داده می‌شـونـد، جـز آنهـا که بـا طـلاق خلـع و مبـارات و لعـان جدا می‌شوند، به مـرحلـه اجـرا درآیـد.

۳. و پـاره‌ای نیز بر این عقیده‌انـد که این دستور، همه زنان را دربرمی‌گیرد، جز آنها که مهرشان مقرّر شـده است و پیش از نزدیکی طلاـق داده می‌شونـد؛ چرا که در اینصورت بایـد نیمی از مهریه مقرّر آنـان پرداخت شود و بهره‌ورساختن آنان به فراتر از آن، عملی انسانی و اخلاقی است و واجب نیست. در این مورد روایتی نیز نقل کرده‌اند کـه از آن بـه «اِسْتِحْباب» حمل می‌شود.

قیـد «بِالْمَعْرُوف» در این جمله از آیه شـریفه، نشـانگر آن است که بهره‌ورساختن آنان بایـد به گونه‌ای پسـندیده و بـدور از افراط و تفریط انجام گیرد؛ و این شـیوه، معروف و مقبول است. امّا جمعی می‌گوینـد منظور این است که مرد بایـد به امکانات خود بنگرد و مطابق آن عمل کنـد. و گروهی نیز برآنند که هم باید امکانات مرد مدّ نظر قـرار گیرد و هم موقعیت و شخصـیت واقعی زن؛ چرا که همه زنان با هم برابر نیستند.

در اینکه چگونه باید به این تکلیف جامه عمل پوشانید نیز بحث هست: دسـته‌ای معتقدند که این کاری شایسـته و اخلاقی و برعهده مرد است، امّـا نمی‌تـوان او را برای انجـام‌دادن آن زیـرفشـار نهـاد. لکـن بـه‌نظـر مـا بـایـد آنـان را وادار ساخت تـا ایـن کـار

خداپسندانه را انجام دهند.

تفسیر مردان (۸۷)

«حَقّاً عَلَی الْمُحْسِنینَ»

و انجام دادن این کار شایسته و انسانی، بر نیکوکاران مقرّر شده است

گرچه رعایت حقوق و حرمت زنان ـ ازجمله زنانی که در این بحث از آنان سخن رفت ـ برای شایسته کرداران زیبنده‌تر است و قرآن شریف نیز بدان جهت که اینان شریفترین انسانها هستند، عمل به این دستور را به آنان اختصاص داده است، امّا این بدان معنا نیست که دیگران از اجرای این فرمان معاف هستند، هرگز؛ بلکه قرآن مجید همه مردان باایمان را به عمل به این دستور انسانی و اخلاقی و حقوقی موظّف می‌سازد و از همه می‌خواهد که حقوق و حرمت زنان را پاس دارند و آنگونه که ذکر شد، با آنان رفتار کنند. این آیه شریفه نظیر این آیه است که قرآن را هدایتگر پرواپیشگان عنوان می‌سازد: «... هُدیً لِلْمُتَّقینَ»(۱)؛ و نشانگر این حقیقت که پروای از خدا برای همگان لازم است. و پاره‌ای نیز گفته‌اند: منظور این است که هر که بخواهد نیکوکاری کند، این راه و حکم آن است.

امّا آنچه بیان شد، درمورد زنان طلاق‌داده‌شده بود؛ و درخصوص بانویی که شوی خویش را ازدست داده، اگر مهریه‌ای برای او مقرّر نشده باشد، حکم خدا این است که هم باید عدّه وفات را نگاه‌دارد و هم از شوهر ارث برد؛ و از دیدگاه فقها، بجای مهریه باید «مَهْرُالْمِثْل» به او پرداخت شود، گر چه از دید برخی، این گروه از زنان مهریه ندارند؛ و این بهتر بنظر می‌رسد؛ چرا که از اصحاب ما در این مورد روایت و نصّی نرسیده است.

در آیه شریفه بعد نیز سخن از طلاق است و در آن، نوعی حکم طلاق ترسیم می‌شود که عمل خاصّ زناشویی انجام نشده امّا برای زن مهریه مقرّر شده است.

۱. سوره بقره، آیه ۲.

(۸۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ اِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَریضَهً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ اِلاّ اَنْ یَعْفُونَ اَوْ یَعْفُوَا الَّذی بِیَدِهِ عُقْدَهُ النِّکاحِ وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لاتَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ اِنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ

و اگر زنان را پیش از آن‌که با آنها تماس بگیرید و (آمیزش جنسی کنید ،) طلاق دهید، درحالی‌که مهری برای آنها تعیین کرده‌اید، (لازم است) نصف آن‌چه‌را تعیین‌کرده‌اید، (به آنها بدهید) مگر این‌که آنها (حقّ خود را) ببخشند، یا(در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولیّ آنها، یعنی) آن‌کس که گره ازدواج به دست او است، آن را ببخشد و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزکاری نزدیک‌تراست و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید، بینا است.(۲۳۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه حکم قانونی است که به زن حقّ می‌دهد نصف تمام مهریّه را بدون کم و کاست بگیرد ، هرچند آمیزشی حاصل نشده باشد . ولی بعدا به سراغ جنبه‌های اخلاقی و عاطفی می‌رود و می‌فرماید : « مگر این‌که آنها حقّ خود را ببخشند (و یا اگر صغیر و سفیه هستند ، ولیّ آنان یعنی) آن کسی که گره ازدواج به دست او است ، آن را ببخشد » (اِلّا اَنْ یَعْفُونَ اَوْ یَعْفُوَا الَّذی بِیَدِهِ عُقْدَهُ النِّکاحِ) . کاملاً روشن است که ولیّ در صورتی می‌تواند از حقّ صغیر صرف‌نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید . بنابراین حکم پرداخت نصف مهر ، صرف‌نظر از مسأله عفو و بخشش است . از آنچه گفتیم ، روشن می‌شود که منظور از « اَلَّذی بِیَدِهِ عُقْدَهُ النِّکاحِ » (کسی که گره ازدواج به دست او است) ولیّ صغیر یا سفیه است ، زیرا او است که حقّ دارد اجازه ازدواج بدهد. آری

در جمله بعد می گوید : « عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزکاری نزدیک‌تر است و نیکوکاری و فضل را درمیان خود فراموش نکنید که خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید، بینا است » (وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَلا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ اِنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ) . به طور مسلّم مخاطب در این جمله شوهران هستند و

تفسیر مردان (۸۹)

در نتیجه در جمله قبل ، سخن از گذشت اولیاء و در این جمله سخن از گذشت شوهران است . و جمله « وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ » ، خطابی است به عموم مسلمانان که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند . جمله « وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوی » (عفو و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیک‌تر است) ، وظیفه مردان در برابر زنان مطلّقه خود را بیان می کند که اگر تمام مهر را پرداخته‌اند ، چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته‌اند ، همه آن‌را بپردازند و از نیمی که حقّ آن‌ها است ، صرف‌نظر کنند ، زیرا مسلّم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی ، از شوهر خود جدا می‌شود ، ضربه سختی می‌خورد و از نظر اجتماعی و روانی ، مواجه با مشکلاتی است و بی‌شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر ، تا حدّی مرهم بر این جراحات می گذارد . لحن مجموعه آیه بر اصل اساسی « مَعْرُوف » و « اِحْسان » ، در این مسائل تأکید می کند که حتّی طلاق و جدایی آمیخته با نزاع و کشمکش و تحریک روح انتقام‌جویی نباشد ، بلکه بر اساس بزرگواری و احسان و عفو و گذشت قرار گیرد ، زیرا اگر مرد و زنی نتوانند باهم زندگی کنند و به دلایلی ازهم جدا شوند ، دلیلی ندارد که میان آن‌ها عداوت و دشمنی حاکم گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَ اِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَریضَةً فَنِصْفُ مافَرَضْتُمْ اِلاّ اَنْ یَعْفُونَ اَوْ یَعْفُوَا الَّذی بِیَدِهِ عُقْدَةُالنِّکاحِ»

و شما مردان باایمان! اگر پیش از نزدیکی با زنان، درحالیکه مهری برای آن مقرّر داشته‌اید، طلاقشان دادید، بر شماست که نیمی از آنچه را بعنوان مهر تعیین کرده‌اید، به‌سبکی شایسته به آنان بپردازید؛ مگر اینکه این گروه از زنان رشیده و آزاده، از حقوق خویش با کرامت بگذرند و یا کسی که از سوی آنان گره و کار ازدواج آنها به دست اوست و بر آنان ولایت شرعی دارد، آن را ببخشد.

این دیدگاه با روایتی که از دو امام نور ـ حضرت باقر و صادق ـ علیهم‌السلام نقل شده،

(۹۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

هماهنگ است. شافعی نیز با همین نظر موافق است. تنها نکته‌ای که در اینجا می‌ماند، این است که از دید دانشمندان شیعه، «وَلِیّ» و «صاحب اختیار» دختر، فقط پدر و یا جدّ اوست و دیگری نمی‌تواند حقوق او را ببخشد و یا در کار او دخالت کند.

پاره‌ای برآنند که منظور از «بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاح»، شوهر است. که با این بیان، تفسیر آیه چنین می‌شود که او باید همه مهر را بپردازد و سپس آن دو بصورت شرافتمندانه‌ای از هم جدا شوند. این سخن از بسیاری ـ از جمله امیر مؤمنان علیه‌السلام ـ نیز روایت شده است ...

امّا دیدگاه نخست، با آیه و ظاهر آن سازگارتر است.

حقّ ولایت

چنانچه دیدگاه نخست را درمورد حقّ ولایت پدر و جدّ بپذیریم، این پرسش مطرح می‌شود که «وَلِیّ» چه اختیاراتی دارد؟ آیا می‌تواند همه مهریه یا بهره زن را ببخشد یا فقط حقّ بخشیدن پاره‌ای از سهم زن را دارد؟

پاسخ

همفکران ما در این مورد بر این اعتقادند که «وَلِیّ» نمی‌تواند همه مهریه یا سهم زن را ببخشد؛ بلکه درصورتیکه براستی مصلحت باشد، تنها می‌تواند بخشی از حقّ او را ببخشد و زن نمی‌تواند در این خصوص اعتراض کند. امّا چنانچه فراتر از بخشی از سهم زن را ببخشد، یا مصلحت درمیان نباشد، زن می‌تواند اعتراض کند و از بخشش خودداری ورزد و همه حقوق خویش را باز ستاند.

«وَ اَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوی»

و اگر بگذرید [و چیزی افزون بر حقوق آنان بپردازید، این کار شما] به پروایپشگی نزدیکتر است.

به اعتقاد ابن عبّاس، در این جمله از آیه شریفه، قرآن با هر دو تن ـ یعنی هم زن و

هم مرد ـ سخن دارد؛ امّا برخی برآنند که روی سخن تنها با شوهران است و به همین دلیل هم فعل بصورت جمع بکار رفته است.

در اینکه این بخشش و گذشت، چگونه و چرا به پرواپیشگی نزدیکتر است، دو پاسخ ارائه شده است:

۱. کسی که از حقوق خویش می‌گذرد و آن را نادیده می‌گیرد، بی‌تردید بهتر می‌تواند از پایمال‌ساختن حقوق دیگران پرهیز کند و حرمت مال و حقوق مردم را بیشتر پاس دارد؛ و این به تقوا نزدیکتر است.

۲. کسی که‌از حقوق‌قانونی و شرعی و اخلاقی خویش می‌گذرد، به پروا و احتراز از گناه و بردن آنچه از آن او نیست، نزدیکتر است.

«وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ اِنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ»

و به هر حال، بزرگ‌منشی و نیکوکاری را درمیان همنوعان خود ازیاد نبرید [و با حسابگری کامل و سرسختی از هم حساب نکشید؛ باگذشت و کرامت رفتار کنید،] که خدا به آنچه انجام می‌دهید، بینا است.

عّده‌ای از مفسّران گفته‌اند که این آیه شریفه، دستور آیه پیشین را که فرمود: «... وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ...»، نسخ می‌کند؛ امّا پاسخ داده شده است که این دو هر کدام پیام و دستور جداگانه‌ای دارند و ارتباطی بین آن دو نیست تا یکی، دیگری را نسخ کند: این آیه درمورد زنانی است که مهریه آنان مقرّر شده، امّا با آنان نزدیکی نشده است؛ درحالیکه آیه قبل درباره بانوانی است که مهریه آنان تعیین نشده ونزدیکی نیز با آنان صورت نگرفته است. با این بیان، آیه پیش ممکن است یک حکم عام را بیان کند و دستور دهد که «هان ای ایمان‌آوردگان! همه زنان را به‌هنگامی که طلاق دادید، بطور شایسته بهره‌ور سازید، چه آنان که مهرشان مقرّر شده و چه آنان که مقرّر نشده است»؛ امّا با توجّه به اینکه این دستور زنانی را که مهرشان مقرّر شده است، دربر نمی‌گیرد، بناگزیر باید گفت که این آیه شریفه و حکم عام آن یا تخصیص خورده و یا

حذف و تقدیری در آن صورت گرفته؛ و اصل آن بدینصورت بوده است: «زنانی را که مهرشان مقرّر نشده است...»؛ و قرینه این برداشت و تقدیر همین آیه، این است که می‌فرماید: «وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَریضَةً...» که در آیه بعد از آن آمده است.

برداشت اخیر از آیه شریفه، دریافت مؤلّف است و از مفسّران کسی چنین نگفته است.

راز پافشاری بر رعایت حقوق(۱)

اسلام دین حق است و قرآن کتاب عدالت و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله پیام‌آور رعایت حقوق و الگوی عملی و نمونه بی‌نظیر آن؛ چرا که راز حیات و رشد و شکوفایی و پایندگی فرد و خانواده و هر جامعه و تمدّنی را درگرو عدالت و رعایت حقوق می‌نگرند و به همین دلیل هم بر این اصل سرنوشت‌ساز اینگونه پای می‌فشرند و برآنند که در کانون خانه و خانواده و پیوندها و

جداییها و در کران تا کران جامعه، حقّ و عدالت فراتر از گفتار و نوشتار، در میدان عمل حاکم باشد؛ چه، برای سخن گفتن از حق، میدان بسیار گسترده و بیکرانه است و آنچه مهم است، عمل به آن است: «...فَالْحَقُّ اَوْسَعُ الْاَشْیاءِ فِی التَّواصُفِ وَ اَضْیَقُها فِی التَّناصُفِ...»(۲). آری؛ با دقّت در آیاتی که تفسیر آنها ازنظرتان گذشت، این پیام و درس دریافت می‌شود که هم در پیوندها و هم در جداییها باید حقوق را رعایت کرد.

۱. مترجم .

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶.

مقرّرات اخلاقی(۱)

قرآن شریف برای تأمین آسایش و آرامش انسان و سعادت و نیک‌بختی خانه و خانواده، دو دسته مقرّرات ارائه می‌کند: حقوقی و اخلاقی. در مقرّرات حقوقی، قرآن درپی این حقیقت است که حق بی‌هیچ افراط و تفریط، همانگونه که هست، در میدان عمل رعایت شود و همه اعضای خانواده ــ ازجمله زن، مرد و کودکان و پدر و مادر ــ در امنیت و سلامت، راه تعادل را درپیش گیرند و اگر جدایی هم اتّفاق افتاد، باز هم بر اساس حقّ و عدالت، هر که راه خود را درپیش گیرد. امّا از آنجا که قانون و حقوق و مقرّرات به‌تنهایی خشک و انعطاف‌ناپذیر است، با یک سلسله مقرّرات عاطفی و اخلاقی و انسانی، زندگیها و پیوندها و جداییها را انسانی‌تر می‌سازد. درنتیجه، نخست حقوق و حدود زن و مرد، هر یک را بیان می‌کند و آنگاه آنان را به گذشت و ایثار و فداکاری و بخشش فرا می‌خواند: «و ان تعفوا اقرب للتّقوی...».

۱. مترجم .

توصیه به مردانی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود باقی می‌گذارند

وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ اَزْواجا وَصِیَّةً لِاَزْواجِهِمْ مَتاعا اِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ اِخْراجٍ فَاِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فی ما فَعَلْنَ فیاَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللّهُ عَزیزٌ حَکیمٌ

و کسانی از شما که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی‌از خود به جا می‌گذارند، باید برای همسران خود وصیّت کنند که تا یک سال آن‌ها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره‌مند سازد، به شرط این‌که آن‌ها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدّد نکنند) و اگر بیرون روند،(حقّی در هزینه ندارند، ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آن‌چه درباره خود به طور شایسته انجام می‌دهند و خداوند توانا و حکیم است. (۲۴۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه بار دیگر به مسأله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه بازمی‌گردد و نخست درباره شوهرانی سخن می‌گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جای می‌گذارند، می‌فرماید: « و کسانی از شما که می‌میرند (یعنی در آستانه مرگ قرار می‌گیرند) و همسرانی از خود باقی می‌گذارند، باید برای همسران خود وصیّت کنند که تا یک سال آن‌ها را بهره‌مند سازند و از خانه بیرون نکنند »، در خانه شوهر باقی بمانند و هزینه زندگی آن‌ها پرداخت شود (وَ الَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ اَزْواجا وَصِیَّةً لِاَزْواجِهِمْ مَتاعا اِلَی الْحَوْلِ غَیْرَ اِخْراجٍ). البته این در صورتی است که آن‌ها از خانه شوهر بیرون نروند « و اگر بیرون روند ، (حقّی در هزینه و سکنی ندارند، ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آن‌چه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدّد بعداز

تمام‌شدن عدّه) انجام دهند » (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاجُناحَ عَلَيْكُمْ فيما فَعَلْنَ فيأَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ). در پایان آیه گویا برای این‌که چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند ، آن‌ها را دلداری داده، می‌فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از

فقدان شوهر پیشین در برابر آن‌ها بگشاید و اگر مصیبتی به آن‌ها رسیده ، حتما حکمتی در آن بوده است، زیرا « خداوند توانا و حکیم است » (وَ اللّهُ عَزيزٌ حَكيمٌ) . اگر از روی حکمتش دری را ببندد، به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست. برطبق آن‌چه دربالا گفته‌شد، معلوم می‌شود جمله « يُتَوَفَّوْنَ » در این‌جا به معنی مردن نیست، بلکه به قرینه ذکر « وصیّت »، به معنی قرار گرفتن در آستانه مرگ است. جمله «فَاِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فی ما فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ» مطابق تفسیر بالا، دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال، از حقوق زن بر ورثه شوهر می‌باشد و هرگاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند و از نفقه استفاده کند ، کسی مسؤولیّتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج تازه کند ، مانعی ندارد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیات شریفه این بحث درمورد زنان است؛ که در اوّلین آنها توصیه می‌کند مردانی که خود را در آستانه مرگ می‌بینند و همسرانی برجای می‌گذارند، باید سفارش کنند که بازماندگان تا یک سال آنان را از خانه شوی خود خارج نسازند و هزینه زندگی آنان را نیز بپردازند.

«وَ الَّذينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ اَزْواجا وَصِيَّةً لِاَزْواجِهِمْ مَتاعًا اِلَى‌الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْراجٍ»

روشن است که واژه «يُتَوَفَّوْن» در آیه شریفه به‌معنای «کسانی که جانشان گرفته شده» نیست، بلکه منظور کسانی است که در آستانه مرگ قرار دارند؛ زیرا انسان مرده نه می‌تواند وصیت کند و نه دستوری و هشداری بدهد. و مقصود از هزینه یک سال، عبارت است از هزینه خوراک، پوشاک، مسکن و دیگر ضروریات زندگی؛ گرچه عدّه‌ای برآنند که منظور از بهره‌ورساختن آنان، همان چیزی است که در طلاق زن، بر مرد مقرّر شده است و او باید به‌اندازه توان و در شأن خود و آن زن، وی را بهره‌مند سازد. آری؛ درمورد زنان شوهرمرده نیز بهره‌ورساختن به همان صورت است که از مال شوهر خویش تا یک سال تأمین شوند.

«فَاِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فی ما فَعَلْنَ فی اَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ»

امّا اگر خود آنان بیرون رفتند، درمورد کار پسندیده‌ای که راجع به سرنوشت و زندگی آینده خویش انجام می‌دهند، بر شما گناهی نیست.

چنانکه ذکر شد، مرد باید در آستانه رحلت وصیت کند که بازماندگان تا یک سال او را از خانه شوهر بیرون نکنند و هزینه زندگی او را نیز بپردازند.

درمورد «فَاِنْ خَرَجْنَ»، بعضی معتقدند که «اِنْ» در اینجا به‌معنای «اذا» است؛ بنابراین، مفهوم جمله بدینصورت می‌شود که «اگر خود آنان پیش از پایان سال بیرون رفتند، بر شما گناهی نیست».

در تفسیر «لاجُناحَ» میان مفسّران بحث هست که کدام وظیفه را از ورثه برمی‌دارد و به آنان می‌فرماید بر شما گناهی نیست:

۱. گروهی برآنند که با بیرون‌رفتن زن از خانه پیش از پایان یک سال، هزینه زندگی او، دیگر بر شما واجب نیست و ندادن آن گناه بشمار نمی‌رود.

۲. دسته‌ای دیگر می‌گویند: منظور این است که بعد از مرگ شوهر، مستحب است که زن یک سال در خانه بماند و حرمت او را نگه دارد؛ پس از آن، اگر خواست، ازدواج کند. و بر بازماندگان آن مرد نیز ازنظر اخلاقی و انسانی واجب است که هزینه زندگی

او را در این مـدّت بدهنـد. امّا اگر زن به‌دلخواه خود زودتر رفت، بر شـما لازم نیست که مانع او شویـد و او را از رفتن بازداریـد. در این حالت، نه بر شـما گناهی است و نه بر خود آنان؛ چرا که کار آنان در مانـدن در خانه به‌مدّت یک سال، کاری اخلاقی و انسانی است، نه حقـوقی و واجب. بنـابراین می‌تـواند زودتر برود.

۳. و پاره‌ای را نیز اعتقاد بر آن است که اگر این زنان پس از گـذشت آن مـدّت مقرّر، از عـدّه خـارج شدند و ازدواج کردنـد، نه بر شمـا گناهی است و نه بر خود آنان.

به‌نظر مؤلّف، دیدگاه سوّم از دو دیدگاه دیگر بهتر و با مفهوم آیه شریفه هماهنگ‌تر است. واژه «مَعْروف» نیز نشان‌دهنده آن است که اگر آنان بعد از خروج از عـدّه، بطور پسندیده آرایش کردند و یا ازدواج کردند، بر آنان و شما گناهی نیست.

«وَ اللّه عَـــزیــــزٌ حَکیــــــمٌ»

و خــــدا پیروزمنـد و فرزانه است

تفسیر مردان (۹۷)

نه چیــزی او را نـاتـوان می‌ســازد و نــه کــاری جز بنا به مصلحت و حکمت انجام می‌دهد.

بیشـتر مفسّـِران بر این اعتقادنـد که دستور این آیه شریفه، بـا آیه ۲۳۴ از سوره بقره و نیز آیـه‌ای کـه بیـانگر مقرّرات ارث زنـان از شوهران خویش، به نسبت ۴۱ یا ۸۱ است، نسخ شده است.(۱)

در این باره از ششـمین امام نور علیه‌السـلام نقل کرده‌ند که فرمود: در آغاز اسـلام، دسـتور این بود که پس از مرگ مرد مسلمان، تا یـک سال هزینه زنـدگی همسـرش را از اصل مال شوهر برمی‌داشـتند و به زن می‌پرداختنـد و بعـد از پایان این مـدّت، آن زن بـدون داشـتن ارث و یا حقـوقی، به ســراغ آینــده خـویش می‌رفـت. تا این کــه آیه ارث فرود آمـد و روشـــن ســاخت که زنان طبــق مقــرّرات، از شوهرانشان ارث می‌بــرنــد.

همچنین از آن حضرت روایت کرده‌اند که فرمود: این آیه شریفه که عدّه وفات را یک سال عنوان می‌سازد و مقرّراتی برای آن بیان می‌کند، تا آیه ۲۳۴ سوره بقره نسـخ و از آن پس مقرّر شـد که زنان بجای یک سال، چهار ماه و ده روز عـدّه نگاه دارنـد: «وَالَّذینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ اَزْواجا یَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَ عَشْراً...».

۱. یـادآور می‌شود دیـدگاهی که طبق آن، این آیه شـریفه نسـخ شـده است، قابـل قبول نیست؛ چرا که وقـتی می‌توان آیه را منسوخ پنـداشت که این واقعیت از آن دریـافت شود که تـا یک سال عِدّه‌نگاه‌داشـتن برای زن «وظیفه» است؛ درحالیکه به عقیـده ما، آیه از آغاز چنین چیزی را نمی‌رسانـد، بلکه می‌گوید این «حقّ» زن است که بعد از مرگ شوهرش، تا یک سال تأمین شود؛ و بازماندگان وظیفه دارند هزینه زندگی و مسکن وی را بپردازند؛ امّا اگر زن خود از حقّش گذشت و رفت، نه بر او گناهی است و نه بر دیگران. بـا این بیـان، عدّه‌نگاه‌داشـتن زن به‌مـدّت یـک سال، وظیفه نیست؛ وظیفه همان چهار ماه و ده روز است که آیه ۲۳۴ سوره بقره بیان می‌کنـد. از این مدّت بیشتر، به اختیار زن است؛ می‌تواند تا یک سال بماند و در طیّ آن، بازماندگان شوهرش مکلّفند هزینه زندگی وی را تـأمین کننـد؛ یـا اینکه از حقّ خود بگـذرد و در پایـان چهـار ماه و ده روز برود، که در اینصورت نه بر او گناهی است و نه بر دیگران. و با این بیان، آیه نسخ نشده است. ـ مترجم .

(۹۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقّا عَلَى الْمُتَّقینَ

و بــرای زنــان مطلّقــه ، هــدیــه منــاسـبــی لازم اســت (کــه از طرف شــوهر پرداخــت گــردد) این حقّی است بــر مـــردان پــرهیــز کـار. (۲۴۱ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه ظاهر آیه همه زنان مطلّقه را شامل می‌شود ، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ در همین سوره، این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آن‌ها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از آمیزش طلاق داده می‌شوند و در حقیقت تأکیدی است بر حکم مزبور تا مورد غفلت واقع نشود . به هر حال این هدیه طبق روایاتی که از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده ، بعد از پایان عدّه و جدایی کامل پرداخت می‌شود ، نه در عدّه طلاق رجعی و به تعبیر دیگر ، هدیه خداحافظی است ، نه وسیله‌ای برای بازگشت .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث برخی از مفسّران گفته‌اند: بعد از آنکه آیه ۲۳۶ از دوّمین سوره قرآن فرود آمد که «اگر زنان را پیش از نزدیکی با آنان یا مقرّرساختن مهریه طلاق دادید، بر شما گناهی نیست؛ ولی آنان را با هدیه‌ای شایسته و بطور پسندیده و محترمانه بهره‌مند سازید و فراموش نکنید که این هدیه بر توانگران به‌اندازه توان آنان و بر تنگدستان نیز به‌اندازه امکانات مالی آنان خواهد بود»، جمعی از پول‌پرستان گفتند: اگر خواستیم، چنین می‌کنیم؛ و چنانچه نخواستیم، نه هدیه‌ای به آنان می‌دهیم و نه بهره‌ای. و اینجا بود که خدای فرزانه و عادل برای حفظ حقوق و تأکید بر رعایت حرمت زنان، این آیه شریفه را فرو فرستاد.

«وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ»

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۴۰ ، حدیث ۹۵۶ و ۹۵۷ .

تفسیر مردان (۹۹)

برای زنان طلاق داده شده، به گونه‌ای پسندیده و شایسته، هدیه و بهره‌ای است.

در این آیه شریفه نیز از رعایت حقوق و حرمت زنان سخن بمیان می‌رود؛ به این قصد که به‌هنگام انحلال خانواده و گسستن پیوند آن، از هرگونه بدرفتاری و خشونت و کینه‌توزی ممانعت بعمل آید و اصل انسانساز اسلامی در خانه و خانواده ــ که عبارت است از زندگی یا جدایی شرافتمندانه ــ براستی رعایت شود. بر این مبناست که دگرباره به مردان باایمان و غیرتمند توصیه می‌شود که چنانچه ناگزیر از انحلال خانواده و جدایی هستند، هدیه و بخششی درخور شأن خود و همسرانشان به آنان تقدیم دارند و هر کدام از پی سرنوشت خویش بروند.

در خصوص بهره و واژه «مَتاع» در آیه شریفه، میان مفسّران بحث هست:

۱. عدّه‌ای از جمله سعیدبن جُبَیْر می‌گویند: منظور از «متاع»، بهره‌ورساختن زنان از همه وسایل ضروری و لازم زندگی است؛ و بر مردان است که به‌هنگام انحلال خانواده و طلاق، آنان را از این مایحتاج زندگی بهره‌مند سازند.

۲. بعضی معتقدند که منظور از آن، همان هزینه یک ساله زندگی آنان است‌که درآیه قبل آمده است.

۳. و برخی بر این عقیده‌اند که دستور این آیه شریفه با حکم آیه ۲۳۷ همین سوره نسخ شده است که می‌فرماید: اگر پیش از نزدیکی با زنان، طلاقشان دادید، درحالیکه مهری برایشان مقرّر داشته‌اید، بر شماست که نیمی از آنچه را معیّن کرده‌اید، به آنان بدهید (... فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ...).

امّا به اعتقاد ما، هزینه زندگی و مسکن، تنها از آنِ زنانی است که پیش از نزدیکی با آنان، بی‌آنکه مهری برایشان مقرّر شده باشد، طلاق داده شوند؛ ولی زنی که با او نزدیکی نشده است، در صورت مقرّر شدن مهریه‌اش، باید نیمی از آن را دریافت دارد؛ و چنانچه با وی نزدیکی صورت گرفته باشد، همه مهریه باید به او

(۱۰۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پـرداخـت شود؛ هم چنان که در صورت نزدیکی با او و مشخّص‌نبودن مَهْرِیّه، مَهْـرُالْمِثْل باید به او داده شود.

بـا این بیـان، از چهـار گروه زنـان طلاـق داده شـده‌ای که وصف آنـان رفت، فقـط یک گروه از هزینه زنـدگی و مسکن برخوردار می‌شونـد و سه گروه دیگر به‌سبب دریـافت مهریه کامـل یـا مهرالمثل یا نیمی از مهریه به گونه‌ای که گـذشت، حقّ واجب و لازمی برعهده شوهران خویش ندارند، مگر اینکه آنان خود ازنظر اخلاقی و انسانی، آنها را با هدیه‌ای درخور بهره‌ور سازند.

بر این اسـاس، اگـر آیه ۲۳۷ سوره بقـره به‌همراه این آیه فرود آمده باشد، آن آیه شـــریفـه، مخصِّص این آیه است؛ و اگر پس از آن فرود آمده باشد، می‌تواند ناســخ حکـم این آیــه باشد.

یــادآور می‌شـود که جمعـی از مفسّـران نیـز این دیـدگـاه را بـر گـزیده‌اند.

«حَقّـــا عَلَـــی الْمُتَّقیــــــنَ»

و ایــن کـــار شـایستــه بـر پـرواپیشگـان مقــرّر و لازم شـــده اســت.

تفسیر مردان (۱۰۱)

کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ اياتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می‌دهد، شاید اندیشه کنید. (۲۴۲ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بـدیهی است که منظور از « اندیشه کردن و تعقّل » ، آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد ، وگرنه اندیشه تنها درباره احکام ، نتیجه‌ای نخواهـد داشت . از مطالعه در آیات و روایات اسـلامی ، به دست می‌آید که غالبا « عقل » در مواردی به کار می‌رود که « ادراک » و فهـم بـا « عواطف و احساسات » آمیختـه گردد و بـه دنبـال آن عمـل باشـد ، مثلاًـ اگر قرآن در بسـیاری از بحث‌هـای خداشناسی نمونه‌هایی از نظام شگفت‌انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می‌گوید : ما این آیات را بیان می‌کنیم ، «لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» (تا شما تعقّل کنید) ، منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید ، زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تأثیر قرار ندهد و هیچ‌گونه تأثیری در ایجاد محبّت و دوستی و آشـنایی با آفریدگار جهان نداشته باشد ، ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسـی نخواهد داشت. و همچنین است اطّلاعاتی‌که جنبه‌عملی‌دارد، درصورتی «تعقّل» به آن‌ها گفته می‌شود که « عمل » هم داشته باشد و در تفسیر « المیزان » (۱) می‌خوانیم که": تعقّل "در زمینه‌ای استعمال می‌شود که به دنبال درک و فهم ، انسـان وارد مرحله عمـل گردد و آیـاتی ماننـد ؛ « وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْـمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فی اَصْحابِ السَّعیرِ: دوزخیان می‌گوینـد: اگر گوش شـنوا داشتیم و تعقـل می‌کردیم،در صف اهل‌جهنم نبودیم » (۱۰ / ملک)، یا آیه « اَفَلَمْ یَسیرُوا فِی‌الاَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها: آیا در زمین سیاحت‌نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که به وسیله آن‌بفهمند »؟ (۴۶ / حج) ، شاهد این گفتار است . زیرا اگر مجرمین روز قیامت آرزوی تعقّل در دنیارا می‌کنند، منظور تعقّلی‌است که آمیخته

۱- « المیـزان » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۹ و ۲۵۰ .

(۱۰۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

باعمـل باشـد و یـا اگر خـدا می‌گویـد : مردم سـیر و سیاحت کننـد و بـا نظر و مطـالعه بـه اوضـاع جهـان چیزهایی‌بفهمنـد، مقصـود درک‌وفهمی‌است‌که به‌دنبال آن مسیرخودرا عــوض کــرده و به راه راست گــام نهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن مجید پس از ترسیم یک سلسله مقرّرات حقوقی و اخلاقی درباره نظام خانه و خانواده و حقوق زنان و کودکان و نیز سفارش به اهمیت‌دادن به نماز و رعایت آداب و شرایط آن و بجاآوردن شایسته و بایسته‌اش در وقتهای مقرّر خود، اینک می‌فرماید: خداوند آیـات خود را اینگونه برای شـما انسانهـا بروشـنی بیـان می‌کنـد؛ باشـد که خرد خویش را بکـار گیریـد؛ چه، در آنصورت است که

می‌کوشید به مقرّرات او عمل کنید و از آنچه هشدار داده است، دوری گزینید.

مقصود این است که مقرّرات و آداب و رسوم مترقّی و شایسته و درخور یک زندگی شرافتمندانه و عادلانه و انسانی را که بدانها نیازمندید و نیز برهانها و دلیلهایی که حق را از باطل و داد را از بیداد جدا می‌کند، همه را برای شما بیان می‌دارد.

و منظور از «لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» به عقیده برخی، یعنی «باشد که خرد خویش را بکار گیرید». و بعضی می‌گویند: منظور این است که «باشد که خرد شما کامل شود»؛ چرا که خرد فطری و طبیعی تنها در پرتو خرد اکتسابی و تجربی رشد می‌یابد و می‌شکفد. و پاره‌ای نیز معتقدند: منظور این است که «خرد خویش را با دانش و آگاهی به آن نعمت گرانبهای خدا بکار گیرید»؛ زیرا هرکه خرد خویش را بکار نگیرد، بسان کسی است که از آن بی‌بهره است؛ درست نظیر این آیه شریفه که در آن، مردمی را که خرد خویش را وانهاده‌اند و از هوا و هوس خود پیروی می‌کنند، نادان می‌خواند، تو گویی از نعمت دانش و بینش بی‌بهره‌اند:

تفسیر مردان (۱۰۳)

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ...»(۱)

توبه به بارگاه خدا، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می‌شوند و آنگاه بیدرنگ توبه می‌کنند و رو به جانب خدا می‌آورند...

توصیه مکرر قرآن کریم به خردورزی و خردمندی (۲)

با ژرف‌نگری در آیاتی که واژه «عَقْل» و مشتقّات آن بکار رفته است، این نکته ظریف و سرنوشت‌ساز دریافت می‌شود که قرآن شریف اگر نه همیشه، در بیشتر موارد از این واژه و مشتقّات آن استفاده می‌کند؛ تا به طریقی انسان را به خردورزی و خردمندی فراخواند، چرا که خرد و درک از یک سو و عواطف و احساسات از سوی دیگر، او را به راه دلخواه خویش راه می‌نمایند و انسان در کشاکش این دو نیروی شگرف در سازمان وجود خویش، ناگزیر از تصمیم‌گیری و انتخاب است و در این میان، افزون بر دریافت یک سلسله آگاهی و اطّلاعات، به گاه عمل نزدیک می‌شود؛ برای نمونه: در آیات همین بحث که قرآن شریف مسئله مقرّرات عادلانه و انسانی انحلال خانواده را طرح می‌کند، روشن است که از یک سو خرد و وجدان، انسان را به عدالت و آزادگی و بشردوستی و رعایت حقوق و مهر و لطف در حقّ انسانی دعوت می‌کنند که روزگاری با او زندگی کرده و اینک ناچار است از او بگسلد و به او ندا می‌دهند که این جدایی باید شرافتمندانه باشد و علاوه بر حقوق او، به‌نوعی موجبات خشنودسازی وی را نیز فراهم آورد تا هر کدام با رضایت پی سرنوشت خویش بروند؛ امّا از دیگرسو عواطف و احساسات، انسان را به‌طرف خودبینی و جلب منافع و خودخواهی و تصمیم‌گیری شتابزده و کینه‌توزی و بدرفتاری سوق می‌دهند. و درست در این بحران مبارزه خرد و احساسات است که قرآن شریف انسان را به خردورزی و خردمندی فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که با همه وجود به مقرّرات خدا بنگرد و

۱. سوره نساء، آیه ۱۷.

۲. مترجم .

(۱۰۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

عقل خویش را بکار گیرد و آنگاه با ژرف‌نگری و پروایپیشگی وارد عمل شود و عادلانه عمل کند، که این همان بکارگیری عقل و نعمت گرانبهایی است که انسان را به توحید و تقوا و پرستش واقعی خدا اوج می‌بخشد و بهشت پرطراوت و زیبا را برایش به ارمغان می‌آورد: «اَلْعَقْلُ ماعُبِدَ بِهِ‌الرَّحْمنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ‌الْجَنانُ».

در این مورد همچنین می‌توان به آیه ۱۰ از سوره ملک، آیه ۴۶ از سوره حج، آیه ۴۶ از سوره بقره، آیه ۶۲ از سوره یس

و آیه ۱۵۱ از سوره انعام، آنگونه که شایسته است، اندیشید و برای تقرّب به خدا و عمل به دستورات او و آراستگی به ارزشهای والای انسانی درس گرفت.

تفسیر مردان (۱۰۵)

پاسخ پروردگار به سؤال مردی صالح

اَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ اَنّی یُحْیی هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَاَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ اِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلی حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ ایَةً لِلنّاسِ وَ انْظُرْ اِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْما فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف‌ها فروریخته بود (و اجساد و استخوان‌های اهل آن در هر سو پراکنده بود ، او با خود) گفت: چگونه خدا این‌ها را پس از مرگ زنده می‌کند؟ (در این هنگام) خدا او را یک‌صد سال میراند ، سپس زنده کرد و به او گفت : چه‌قدر درنگ کردی ؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز ، فرمود : نه ، بلکه یک‌صد سال درنگ کردی ، نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سال‌ها) هیچ‌گونه تغییری نیافته است، (خدایی که یک‌چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت حفظ کرده ، بر همه‌چیز قادر است) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده ، این زنده شدن تو پس از مرگ هم برای اطمینان خاطر تو است و هم) برای این‌که تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم ، (اکنون) به استخوان‌ها(ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آن‌ها را برداشته ، به هم پیوند می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم ، هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد ، گفت: می‌دانم خدا بر هر کاری تواناست. (۲۵۹ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

داستان شگفت‌انگیز " عُزَیْر "

واژه «عُرُوش» جمع « عَرْش » در این‌جا به معنی سقف است و «خاوِیَة» در اصل به معنی خالی است و در این‌جا کنایه از ویران شدن است ، زیرا خانه‌های آباد معمولاً مسکونی‌است و خانه‌هایی که خالی می‌شود یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی

(۱۰۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

بودن ، تدریجا ویران خواهد شد. «لَمْ یَتَسَنَّه» از ماده « سَنَه » به معنی سال است ، یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در این‌جا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است. «نُنْشِزُها» از ماده « نُشُوز » به معنی مرتفع و بلند شدن است و در این‌جا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آن‌ها به یکدیگر است. آیه اشاره به‌سرگذشت کسی می‌کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت ، از کنار یک آبادی گذشت ، در حالی که به شکل وحشتناکی درهم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوان‌های پوسیده ساکنان آن به چشم می‌خورد ، هنگامی که این منظره وحشت‌زا را دید ، گفت : چگونه خداوند این مردگان را زنده می‌کند؟ البتّه این سخن از روی انکار و تردید نبود ، بلکه از روی تعجّب بود ، زیرا قرائن موجود در آیه نشان می‌دهد که او یکی از پیامبران علیهم‌السلام بوده که در ذیل آیه می‌خوانیم : خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تأیید می‌کند ، چنان‌که بعدا اشاره خواهیم کرد. در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یک‌صد سال بعد او را زنده کرد ، از او سؤال نمود : چه‌قدر در این بیابان بوده‌ای ؟ او خیال می‌کرد مقدار کمی بیشتر در آن‌جا درنگ نکرده ، فورا در جواب عرض کرد : یک روز یا کمتر. به او خطاب شد که : یک‌صد سال در این‌جا بوده‌ای ، اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری

بیفکن و ببین چگونه در طول این مدّت به فرمان خداوند هیچ‌گونه تغییری در آن پیدا نشده است ، ولی برای این‌که بدانی یک‌صد سال از مرگ تو گذشته است ، نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرّق ساخته‌است ، سپس نگاه‌کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع‌آوری کرده و زنده می‌کنیم ، او هنگامی که این منظره را دید ، گفت : می‌دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است ، یعنی هم‌اکنون آرامش خاطر یافتم و مسأله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسّی به خود گرفت. اکنون به تفسیر آیه برگردیم ؛

نخست می‌فرماید : « یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد ، در حالی که دیوارهای آن به روی سقف‌ها فروریخته بود (و اجساد و استخوان‌های اهل آن در هرسو پراکنده بود ، او از روی تعجّب با خود) گفت : چگونه خدا این‌ها را بعد از مرگ زنده می‌کند» (اَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ اَنّی یُحْیی هـذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها). جمله «وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها» چنین معنی‌می‌دهد که خانه‌های آنان ویران شده بود ، به این صورت که نخست سقف آن‌ها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آن‌ها افتاده بود ، این نوع ویرانی ، ویرانی کامل و تمام‌عیار است ، زیرا به هنگام ویرانی معمولاً نخست سقف آن ویران می‌گردد و بعد دیوارها مدّتی سرپا می‌ایستد، سپس روی ویرانه‌های سقف فرومی‌غلتد. بعضی تصریح کرده‌اند که مفهوم « عَرْش » با « سَقْف » متفاوت است، سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می‌شود، ولی عَرْش عبارت از سقفی است که همراه با پایه‌ها باشد. از قرائن چنین استفاده می‌شود که در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبود و هنگامی که چشمش به استخوان‌های متلاشی شده اهل‌قریه افتاد، به آن‌ها اشاره کرد و این سؤال را از خویشتن نمود که چگونه خداوند این‌ها را بعد از مرگشان زنده می‌کند؟ در ادامه آیه می‌فرماید : « خداوند او را یک‌صد سال میراند ، سپس او را زنده کرد و به او گفت : چه‌قدر درنگ کردی ؟ گفت : یک روز یا قسمتی از یک روز ، فرمود : (نه) بلکه یک‌صد سال درنگ کردی » (فَاَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ). اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده‌اند که خداوند جان آن پیامبر را گرفت و بعد از یک‌صد سال از نو زنده کرد و جمله « اَماتَهُ » که از ماده « مَوْت » به معنی مرگ است ، همین مفهوم را می‌بخشد. ظاهر آیه این است که پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یک‌صد سال زندگی را از سر گرفت ، البتّه چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملاً خارق‌العاده است ، ولی در هر حال مُحال نیست و از طرفی حوادث خارق‌العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تأویل کنیم. جمله

«لَبِثْتُ یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» نشان می‌دهد که آن پیامبر ، موقع مرگ و زنده شدنش در دو ساعت مختلف از روز بوده ، مثلاً مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده‌شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که آیا یک شبانه‌روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز به همین دلیل با تردید گفت یک روز یا قسمتی از یک روز ، ولی به زودی به او خطاب شد که نه بلکه یک‌صد سال در این‌جا مانده‌ای. سپس برای این‌که آن پیامبر ، اطمینان بیشتری به این مسأله پیدا کند ، به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین مرکب سواریش نگاهی بیفکند که اوّلی کاملاً سالم مانده بود و دوّمی به کلّی متلاشی شده بود تا هم گذشت زمان را مشاهده کند و هم قدرت خدا را بر نگهداری هرچه اراده داشته باشد ، می‌فرماید : به او گفته شد : « پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنیت (که همراه داشتی ببین که با گذشت سال‌ها) هیچ تغییری نیافته » (فَانْظُرْ اِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهُ). یعنی به آن‌ها نگاه کن که با گذشت آن همه سال ، گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده ، اشاره به این‌که خدایی که می‌تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتا باید زود فاسد گردد ، به حال اوّل نگه دارد ، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست ، زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسدشدنی که عمر آن معمولاً بسیار کوتاه است ، در این مدّت طولانی ساده‌تر از زنده

کردن ، مردگان نیست. در این‌که این غـذا و نوشـیدنی چه بوده ، در آیه منعکس نیست ، بعضـی غذای او را انجیر و نوشـیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده‌اند و می‌دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می‌شوند و بقای آن‌ها در مدت طولانی موضوع مهمّی است ، بعضـی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده‌انـد. سـپس می‌افزاید : « ولی نگاه به الاغ خود کن (که چگونه از هم متلاشـی شده ، برای این‌کـه اطمینـان بـه زنـدگی پس از مرگ پیـدا کنی) و تـو را نشـانه‌ای برای مردم قرار دهیـم » ، آن را زنـده می‌سـازیم (وَ انْظُرْ اِلی حِمـارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ ایَهً لِلنّاسِ). البته قرآن بیش از این چیزی درباره مرکب آن پیامبر نگفته ، اما از جمله‌های بعـد اسـتفاده می‌شود که مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و

تنها اسـتخوان‌های پوسیده‌ای از آن باقی مانـده بود ، زیرا در غیر این صورت هیـچ‌گونه نشانه‌ای برای گـذشت یک‌صـد سال وجود نـداشت و این خود عجیب است که حیوانی که امکان عمر نسبتا طولانی دارد ، این‌چنین از هم متلاشـی شود، اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت بایـد فاسـد شود ، کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد و این نهایت قدرت‌نمایی خدا در امر حیات و مرگ است. به هر حـال در تکمیـل همین مسأله می‌افزایـد : « به اسـتخوان‌ها نگـاه کن (که از مرکب سواریت بـاقی مانـده) و ببین چگونه آن‌هـا رابرمی‌داریم و به‌هم پیونـد می‌دهیم و گوشت بر آن می‌پوشـانیـم » (وَ انْظُرْ اِلَـی الْعِظامِ کَیْـفَ نُنْشِـزُها ثُمَّ نَکْسُـوها لَحْمـا). و این‌که بعضـی از مفسّـران احتمـال داده‌انـد منظور ، اسـتخوان‌های خـود آن پیـامبر اسـت ، بسـیار عجیـب و بعیـد به نظر می‌رسـد ، زیـرا این گفتگوهـا بعـد از زنـده شـدن او می‌باشـد ، همچنین احتمال اراده استخوان‌هـای پوسیـده اهـل آن آبـادی (۱)، زیـرا قبـل از ایـن جملـه، سخـن از حِمـار و مرکـب سواری بوده نه مردم قریه. در پایان آیـه می‌فرمایـد: « هنگامـی که با مشاهده این نشانه‌هـای واضـح (همه‌چیز) برای او روشـــن شـد ، گفت : می‌دانم که خـدا بر هر کاری قادر است » (فَلَمّـا تَبَیَّـنَ لَـهُ قالَ اَعْلَـمُ اَنَّ اللّـهَ عَلی کُـلِّ شَـیْءٍ قَـدیرٌ). یعنی علم و آگـاهی من کامـل شـد و به مرحله شـهود رسـید و قابل توجّه این‌که نگفت : الآن دانسـتم (ماننـد گفتـار زلیخا در موردیوسف ؛ «اَلْانَ حَصْحَصَ الْحَقُّ : الآن حق آشکار گشت»(۲))، بلکــه گفت: می‌دانم، یعنــی اعتــراف به علـم و آگـاهی خــود می‌کنم .

۱- « کَشّاف » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۰۷ .

۲- ۵۱ / یوسف .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَرْیهٔ»: در اصل به‌معنای جمع و جامعه است و به روستا و آبادی نیز بدان دلیل که مردم در آنجا گرد آمده‌انـد، «قریه» می‌گویند.

«خــاوِیَهٔ»: تهـی و خـالی، فـاصلـه میـان دو چیـز؛ همچنیـن به خـانه‌ای که ســاکنـانش از بیـن رفتـه و خـانـه خـالـی شـده است، «خاوِیهٔ» گفته می‌شود. این واژه از «خَـواء» گرفته شـده است و به همین جهت، به گرسـنگی نیز که بر اثر آن معـده خالی از غذا می‌شود، «خَوَی» گفته‌اند.

«عُروش»: جمع «عَرْش» به معنای «ساختمان بلنـد و برافراشـته» است. این واژه درمورد تخت بلنـد نیز بکار می‌رود و به سـقف خانه نیز «عَرْشُ الْبَیْت» گفته‌اند.

«اَنّی یُحْیِی»: از کجا و چگونه زنده می‌سازد.

«عام»: سال. جمع این واژه، «اَعْوام» و اصل آن «عَوْم» به‌معنای «شنا» است.

«لَبِثْتُ»: درنگ کردم.

«حِمــار»: بــه الاغ مــی گــوینــد، چه وحشــی بــاشــد، چــه اهلــی.

«نُنْشِزُها»: این واژه که از «نَشَزَ» برگرفته شده، هم با نقطه بکاررفته است و هم بدون نقطه. درصورت نخست، به‌معنای زمین مرتفع و بلند است و مفهوم آن این می‌شود که «چگونه آن را برمی‌داریم و به‌هم می‌آوریم!»؛ و درصورت دوّم، به‌معنای پراکندگی است و مفهوم جمله این می‌شود که: «چگونه آن را پخش و پراکنده می‌سازیم!».

نمونه‌ای از رستاخیز در قالب یک داستان شنیدنی

در آیه‌ای که گذشت قرآن داستان درس‌آموزی از رویارویی ابراهیم با نمرود را بیان فرمود؛ اینك به داستان هدفدار و سازنده دیگری از یك پیامبر دیگر می‌پردازد و نمونه‌ای از رستاخیز را در قالب آن بدین صورت در برابر دیدگان حقجو قرار می‌دهد؛
در این آیه روی سخن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کند و می‌فرماید: «ای پیامبر! به سرگذشت آن پیامبر ما بنگر که با نمرود به مناظره برخاست و او را دربرابر رگبار دلایل و براهین خویش وامانده و بهت‌زده ساخت؛ یا بر داستان پیامبر دیگر ما نظر افکن که از کنار دهکده‌ای گذر کرد». «اَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ»
تفسیر مردان (۱۱۱)
به باور برخی از مفسّران، قهرمان این داستان (که از کنار دهکده‌ای عبور کرد) پیامبری به‌نام «عُزَیْر» بود که نامش در قرآن آمده است. این مطلب از ششمین امام نور نیز روایت شده است. امّا به‌عقیده بعضی دیگر، او «اِرْمِیا» بوده است و برخی نیز گفته‌اند که این پیامبر، «خِضْر» نام داشته است.
و درباره قریه‌ای که آن حضرت از آن گذشته، گروهی می‌گویند «بَیْتُ المَقدِس» بوده است؛ جمعی دیگر آن را «اَرْض مقدّس» می‌دانند؛ و پاره‌ای نیز می‌گویند: قریه مذکور، همان شهر و دیاری است «که هزاران تن از بیم مرگ، جان خود را برداشتند و از آنجا پا به فرار نهادند؛ امّا مرگ آنان را امان نداد»(۱).
«وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها»
این جمله را به چند صورت تفسیر کرده‌اند:
۱. بعضی گفته‌اند: منظور این است که آن دهکده از ساکنانش خالی شده بود.
۲. برخی دیگر می‌گویند: منظور این است که قریه مزبور ویران شده بود.
۳. و گروهی نیز برآنند که سقف خانه‌هایش فروریخته و دیوارهایش بر روی ساکنان آن خراب شده بود.
«قالَ اَنّی یُحْیی هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها»
او بعد از نظاره بر آن ویرانی و خالی‌شدن دهکده از ساکنانش‌و پس از دیدن اجساد پوسیده و استخوانهای پراکنده و پیکرهای متلاشی‌شده، گفت: چگونه خداوند این روستا و یا مردم آن را دگرباره زنده خواهد ساخت؟
روشن است که منظور گوینده این سخن، نه بیان تعجّب بود، نه انکار و یا حتّی تردید؛ بلکه او درپی حقیقت خالص و بدون ابهام بود و دوست داشت خود زنده‌شدن مردگان را بنگرد تا افزون بر ایمان درپرتو دلایل عقلی، با دیدن زنده‌شدن مردگان، به اوج شهود و یقین پر کشد.
«فَاَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ»
خدا او را میراند و پس از گذشت یکصدسال دگرباره او را برانگیخت و به وی
۱ . سوره بَقَرَه، آیه ۲۴۳.
(۱۱۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن
زندگی بخشید. آنگاه از او پرسید: «چند وقت در اینجا درنگ کردی؟» گفت: «یك روز یا بخشی از یك روز».

در این که این پرسش از چه کسی است، میان مفسّران بحث است:

۱. پاره‌ای می گویند: پیامبری به او چنین گفت.

۲. و پاره‌ای دیگر برآنند که این سؤال از ناحیه فرشته‌ای طرح شد.

۳. برخی عقیده دارند که ندایی طنین‌افکن شد.

۴. برخی نیز گفته‌اند: برخی کهنسالان آن منطقه که شاهد این رویداد شگفت‌انگیز بودند، این پرسش را طرح کردند.

علّت آنکه پیامبری که سرگذشت آن در این آیه بیان شده، گمان کرد که یک روز یا بخشی از یک روز را در آنجا درنگ کرده، این است که خدا او را در آغاز روز میراند و بعد از گذشت یک قرن، درغروبی فراموش‌نشدنی وی را زنده ساخت؛ به همین جهت، او نخست تصوّر کرد که یک روز به‌خواب عمیق رفته است، امّا پس از کمی دقّت، هنگامی که دید خورشید هنوز در سینه مغرب ناپدید نشده است، گفت: نه؛ گویی پاره‌ای از روز را به‌خواب رفته‌ام.

«قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ»

گفت: نه؛ بلکه یکصد سال در اینجا مانده‌ای.

«فَانْظُرْ اِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ‌یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلی حِمارِکَ» به خوراکی و نوشیدنی همراهت بنگر که گذشتِ یک قرن اثری در آن خوراکیهای فاسدشدنی بجا نگذارده و آنها را دگرگون نکرده است. امّا به مرکبت نگاه کن که چسان استخوانهایش نیز پخش و پراکنده شده است.

دلیل مفرد بکار رفتن ضمیر در «لَمْ یَتَسَنَّهْ» آن است که منظور جنس خوردنی و نوشیدنی بوده است و برخی نیز این ضمیر را تنها به «شَراب» باز گردانده‌اند.

علّت پراکنده ساختن اعضا و استخوان‌های حیوان، این بوده که آن مرد حق‌طلب به آسانی دریابد که مدّتی بس طولانی به خواب عمیق رفته است.

«وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّاس »

قرآن روشن می‌سازد که: «پذیرش درخواست تو و پدید آوردن این شرایط برایت،

تفسیر مردان (۱۱۳)

برای آن بود که هم خودت پاسخ خویش را درمورد رستاخیز بیابی و هم تو را نشانه و دلیلی برای مردم قرار دهیم تا بدانند و بنگرند که خداوند چگونه مردگان را زنده می‌سازد».

«وَانْظُرْ اِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْماً»

و اینک نیک بنگر که چگونه استخوانها را از مکانی که در آن پراکنده‌اند، گرد می‌آوریم و همه را در سر جای خود در سراسر بدن حیوان پیوند می‌زنیم و آنگاه بر آنها گوشت می‌پوشانیم.

برخی برآنند که منظور از این استخوانها که او به نظاره گردآمدن آنها دعوت شد، استخوانهای مرکب سواری او بود؛ امّا پاره‌ای نیز بر این باورند که خدا نخست چشمهای او را به وی بازگردانید؛ آنگاه به او فرمود: «به استخوانهای پوسیده و گوشتهای بدن خویش که هر ذرّه‌ای از آنها در نقطه‌ای پراکنده است، بنگر» و سپس همه آنها را دربرابر دیدگان حیرت‌زده وی گردآورد و بصورت کامل پدیدار ساخت.

«فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ»

پس، هنگامی که قدرت خدا بر او آشکار شد...

مفسّران برآنند که او از دو راه به خوابِ عمیقِ یکصد ساله خویش پی برد:

۱. با دیدن مرکب سواری خود که استخوانهایش نیز پوسیده بود؛ همچنین با پیام خدا بر او و نمایش چگونگی زنده‌شدن مردگان به وی.

۲. پس از بازگشت به شهر خود و مشاهده دگرگون‌شدن همه‌چیز آن؛ چرا که خوب بیاد آورد فرزندانش را در حالی ترک کرده بود که جوان و شاداب و در بهاران عمر خود بودند و اینک نه تنها آنان، که نوّادگانش نیز پیر شده‌اند.

از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده‌اند که: وقتی این پیامبر خدا از خانه بیرون رفت، همسرش باردار بود و خود در پنجاهمین بهار زندگی خویش می‌زیست و پس از خواب عمیق یکصد ساله‌اش، به خواست خدا، او در همان سنّ و سال و شرایطی که صبح از خانه بیرون رفته بود، بازگشت؛ در حالی که پسرش آن روز یکصد سال عمر کرده و پنجاه سال از او بزرگتر بود و این هم از نشانه‌های قدرت خداست.

بعضی گفته‌اند: این پیامبر خدا هنگامی که به شهر خویش باز آمد، دید «بُخْتُ

النّصر» همه نسخه‌های تورات را گردآورده و به آتش کشیده است و او بار دیگر آیات و مطالب تورات را که حفظ داشت، به‌نگارش درآورد. بعد از نگارش او، نسخه‌ای از تورات را که در باغی مدفون شده بود، پیدا کردند و وقتی آن را با نوشته «عُزَیْر» تطبیق دادند، در کمال شگفتی دیدند که دو نسخه بدون یک واژه کم یا زیاد، با هم هماهنگ‌اند و از اینجا بود که برخی افراطکاران به او پسر خدا گفتند؛ چرا که پنداشتند خدا، تورات را در قلب او نگاشته است.

«قالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ»

گفت: اینک یقین پیدا کردم خدا بر هر کار و هر چیزی تواناست و آنچه گفتم، هرگز بر اساس تردید نبود.

پاره‌ای، واژه «اَعْلَم» را امر گرفته‌اند؛ امّا بیشتر مفسّران برآنند که این واژه، متکلّم است و آن پیامبر خدا این جمله را پس از زنده شدن خود و نظاره بر زنده شدن استخوانهای پوسیده و اوج گرفتن از ایمان و توحید عقلی و استدلالی به شهود و یقین، بر زبان آورد.

توصیه ویژه به آقایان برای تنظیم اسناد تجاری

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ اَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئا فَاِنْ کانَ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفیها اَوْ ضَعیفا اَوْ لا یَسْتَطیعُ اَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَاِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ اَنْ تَضِلَّ اِحْدیهُما فَتُذَکِّرَ اِحْدیهُمَا الْاُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ اذا ما دُعُوا وَ لا تَسْأَمُوا اَنْ تَکْتُبُوهُ صَغیرا اَوْ کَبیرا اِلی اَجَلِهِ ذلِکُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ وَ اَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ اَدْنی اَلاّ تَرْتابُوا اِلاّ اَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ اَلاّ تَکْتُبُوها وَ اَشْهِدُوا اذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهیدٌ وَ اِنْ تَفْعَلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوااللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که بدهی مدّت‌داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید ، آن را بنویسید وباید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند را) درمیان شما بنویسد و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد ، نباید از نوشتن همان‌طور که خدا به او تعلیم داده، خودداری کند، پس باید بنویسد و آن‌کس که حقّ بر عهده او است ، باید املاء کند و از خدا که پروردگار او است ، بپرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید و اگر کسی که حقّ بر ذمّه او است ، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است ، یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املاء کردن ندارند ، باید ولیّ او (به جای او) با رعایت عدالت ، املاء کند و دو نفر از مردان (

عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که موردرضایت و اطمینان شما هستند ، انتخاب کنید (و این دو زن باید باهم شاهد قرار گیرند) تا اگر یکی انحرافی یافت ، دیگری به او یادآوری کند و شهود نباید به هنگامی که آن‌ها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یابزرگ، ملول نشوید (هرچه باشد، بنویسید)، این در نزد خدا به عدالت

(۱۱۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد، مگر این‌که داد و ستدی نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید . در این صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید ، ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید ، شاهد بگیرید و نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حقّ‌گویی) زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند) و اگر چنین کنید ، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید ، از خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد ، خداوند به همه‌چیز دانا است.(۲۸۲ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گزینش این آیه شریفه در کتاب «تفسیر مردان» از آن جهت است که عمده فعالیت‌های تجاری توسط آقایان انجام می‌شود و آشنایی آن‌ها با چنین آیاتی باعث تضمین موفقیت و سلامت فعالیت‌های اقتصادی مردان است. (۱)

«وَ لْیُمْلِلْ» در اصل از ماده « مِلَّة » به معنی دین و احکام الهی است و بعضی گفته‌اند: از ماده « مَلال » است و چون در املاء کردن ، تکرار ملالت‌انگیز می‌باشد ، به آن گفته می‌شود (گاهی به صورت اِمْلاء و گاهی به صورت اِمْلال). در این آیه که طولانی‌ترین آیه قرآن است ، احکام و مقرّرات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده تا سرمایه‌ها هرچه بیشتر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و بن‌بست و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد. در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل بیان شده است .

۱ ـ در نخستین حکم می‌فرماید : « ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، هنگامی که بدهی مدّت‌داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید ، آن را بنویسید » (یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ). ضمنا از این تعبیر هم مسأله مجاز بودن قرض و وام روشن می‌شود و هم تعیین مدت برای وام‌ها .

۱ . مؤلف «تفسیر مردان».

تفسیر مردان (۱۱۷)

۲ و ۳ ـ سپس برای این‌که جلب اطمینان بیشتری شود و قرارداد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند ، می‌افزاید : « باید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند بدهکاری را) بنویسد » (وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ). بنابراین این قرارداد باید به وسیله شخص سوّمی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد ، گرچه ظاهر این جمله و جمله سابق این است که نوشتن چنین قراردادهایی واجب است ، زیرا « امر » دلالت بر وجوب دارد و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنّت ، این کار را واجب می‌دانند ولی مشهور میان بزرگان علمای شیعه و اهل سنّت به خاطر دلایل دیگر ، استحباب آن است (با این‌که « امر » جنبه ارشادی و راهنمایی برای پیش‌گیری از نزاع و درگیری دارد) . از آیه بعد که می‌فرماید: «فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضا فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ اَمانَتَهُ: اگر به یکدیگر اطمینان داشته باشید ، آن کس که حقّی بر گردن او است ، باید به موقع حقّ را بپردازد (گو این‌که نوشته‌ای در کار نباشد) » ، استفاده می‌شود که این حکم مربوط به جایی است که اطمینان کامل در بین نباشد و احتمال بروز اختلافاتی باشد. این نکته نیز قابل ملاحظه است که عدالت در عبارت فوق ، وصفی برای کتابت است ولی‌از آن معلوم می‌شود که باید نویسنده عادل باشد تا نوشتنش از روی عدالت صورت گیرد .

۴ ـ « کسی که قدرت بر نویسندگی دارد ، نباید از نوشتن خودداری کند ، همان‌طور که خدا به او تعلیم داده است ، باید بنویسد » (وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ اَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللّهُ فَلْیَکْتُبْ). یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده ، نباید از نوشتن قرارداد شانه خالی کند ، بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهمّ کمک نماید (مخصوصا در محیط‌هایی مانند محیط نزول آیه که افراد باسواد کم باشند). جمله «کَما عَلَّمَهُ اللّهُ» مطابق تفسیر فوق، برای تأکید و تشویق بیشتراست ولی احتمال‌دارد که اشاره به‌حکم‌دیگری باشد و آن رعایت نهایت امانت در نوشتن است ، یعنی آن‌چنان که خدا به او تعلیم داده ، سند را دقیقا تنظیم نماید .

۵ ـ « و آن کس که حق بر ذمّه او است ، باید املاء کند » (وَ لْیُمْلِلِ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ).

مسلّما یکی از طرفین معامله باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد ، اما کدام‌یک از طرفین ؟ آیه می گوید : آن کس که حقّ بر گردن او است ، باید املاء کند ، اصولاً همیشه امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است و هنگامی که با املای او انجام بگیرد ، جلوی هرگونه انکاری را خواهد گرفت .

۶ ـ « بدهکار باید از خدا بپرهیزد و چیزی را فروگذار نکند » (وَ لْیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئا)

۷ ـ « هرگاه کسی که حقّ‌بر ذمّه او است (بدهکار)، سفیه یا (ازنظر عقل) ضعیف (و مجنون) باشد ویا (به‌خاطر لال‌بودن) توانایی بر املاء کردن ندارد ، باید ولیّ او املاء کند » (فَاِنْ کانَ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفیها اَوْ ضَعیفا اَوْ لا یَسْتَطیعُ اَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ). بنابراین در مورد سه طایفه ، « ولیّ » باید املاء کند ، کسانی که سفیهند و نمی‌توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سروسامان بخشند (هرچند دیوانه نیستند) و کسانی که از نظر فکری ضعیفند یا مانند کودکان کم‌سنّ و سال و پیران فرتوت و کم‌هوش یا دیوانه و افراد گنگ و لال و یا کسانی که توانایی املاء کردن ندارند ، هرچند گنگ نباشند .

۸ ـ « وَلِیّ » نیز باید در املاء و اعتراف به بدهی کسانی که تحت ولایت او هستند ، « عدالت را رعایت کند » (بِالْعَدْلِ) .

نه چیزی بیش از حقّ آن‌ها بگوید و نه به زیان آن‌ها گام بردارد .

۹ ـ سپس‌می‌افزاید: « علاوه‌براین، دو شاهد بگیرید » (وَ اسْتَشْهِدُوا شَهیدَیْنِ).

۱۰ و ۱۱ ـ این دو شاهد باید « از مردان شما باشند » (مِنْ رِجالِکُمْ).

یعنی هم بالغ ، هم مسلمان باشند (تعبیر به «رِجال» ، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه کردن آن به ضمیر «کُمْ»، اسلام را ، زیرا مخاطب در این‌جا گروه مسلمین است).

۱۲ ـ « و اگر دو مرد نباشند ، کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند » (فَاِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ) .

۱۳ ـ«از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند» (مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ) .

از این جمله مسأله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود ، استفاده می‌شود که در روایات اسلامی نیز به‌طور گسترده به آن اشاره شده است. ضمنا بعضی از این تعبیر استفاده کرده‌اند که شاهد باید متّهم نباشد (مانند کسی که در آن دعوا منافع خاصّی دارد) .

۱۴ ـ درصورتی که شهود مرکّب از دو مرد باشند ، هرکدام می‌توانند مستقلاً شهادت دهند ، اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند ، باید آن دو زن به اتّفاق یکدیگر اداء شهادت کنند « تا اگر یکی انحرافی یافت ، دیگری به او یادآوری کند » (اَنْ تَضِلَّ اِحْدیهُما فَتُذَکِّرَ اِحْدیهُمَا الاُْخْری). زیرا زنان به خاطر عواطف قویّ ممکن است تحت تأثیر واقع‌شوند و به‌هنگام اداء شهادت به‌خاطر فراموشی یا جهات دیگر ، مسیر صحیح را طی نکنند و لذا یکی ، دیگری را یادآوری می کند، البتّه این احتمال درباره

مـردان نیز هست ولـی در حـدی پـاییـن‌تر و کمتر .

۱۵ ـ یکی دیگر از احکام این باب این است که « هرگاه شـهودرا (برای تحمّل شهـادت) دعـوت کنند، خـودداری ننمایند » (وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ اذا ما دُعُوا)؟. بنابراین «تحمّل شهادت» (۱)به هنگام دعوت برای این کار ، واجب است .

ایـن احتمـال نیز داده شــده کـه هم پــذیـرفتن دعـوت برای تحمـل شـهادت (دیــــدن واقعـه) لازم اســت و هــم بــرای اداء شهــادت .

۱۶ ـ بـدهی کم باشـد یا زیاد ، بایـد آن را نوشت ، چراکه سـلامت روابط اقتصادی که موردنظر اسـلام است، ایجاب می کنـد که در قراردادهای مربوط به بدهکاری‌های کوچک نیز از نوشـتن سند کوتاهی نشود و لذا در جمله بعد می‌فرماید : « و از نوشتن (بدهی) کوچک یا بزرگی که دارای مدّت است ، ملول و خسته نشوید »

۱- مشاهده حضوری واقعه توسط شهود.

(۱۲۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

(وَ لا تَسْأَمُوا اَنْ تَکْتُبُوهُ صَغیرا اَوْ کَبیرا اِلی اَجَلِهِ). سـپس می‌افزاید : « این درنزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شـهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از شـکّ و تردیـد بهتر است » (ذلِکُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ وَ اَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ اَدْنی اَلاّ ـ تَرْتابُوا). در واقع این جمله اشاره به فلسـفه احکام فوق در مورد نوشـتن اسناد معاملاتی است ، می گوید : تنظیم اسناد و دقّت در آن از یک‌سو ضامن اجرای عدالت و از سوی دیگر ، موجب تقویت و اطمینان شـهود به هنگام ادای شـهادت و از سوی سوّم مانع ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه می‌شود. این‌جمله به‌خوبی نشان می‌دهد که اسناد تنظیم‌شده می‌تواند به عنوان شاهد و مدرکی مورد توجّه قضّات قرار گیرد.

۱۷ ـ سپس یک مورد را از این حکم استثناء کرده ، می‌فرماید : « مگر این‌که داد و ستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست به دست کنیـد ، در آن صورت گنـاهی بر شـما نیست که آن را ننویسـید » (اِلاّ ـ اَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُـدیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیسَ عَلَیْکُمْ جُنـاحٌ اَلاّ تَکْتُبُوها). « تِجارَةً حاضِرَةً » به معنی معامله نقـد می‌باشـد و جمله « تُـدیرُونَها بَیْنَکُمْ » (در میان خود دست به دست بگردانید) ، تأکیدی بر نقد بودن معامله است. ضمنا از « فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ » (مانعی ندارد) ، استفاده می‌شود که درصورت معامله‌نقـدی هم اگر سـندی تنظیم کننـد، به‌جا است، زیرا بسیار می‌شود که در معاملات نقدی نیز کشـمکش‌هایی درمسأله پرداختن وجه معامله و مقدار آن یا مسایل مربوط به خیارات، پیدا می‌شود که اگر سندکتبی در میان باشد، به آن‌ها پایان می‌دهد.

۱۸ ـ در معــاملــه نقــدی ، گــر چــه تنظیــم ســنــد و نوشـتن آن لازم نیست، ولـی شاهـد گرفتن برای آن بهـتر است ، زیرا جلـوی اختلافـات احتمـالی آینـده را می گیرد ، لـذا می‌فرمایـد : « هنگـامی کـه خریـد و فروش (نقـدی) می کنیـد ، شاهـد بگیــریــد » (وَ اَشْهِـدُوا اذا تَبـایَعْتُمْ) .

۱۹ ـ در آخرین حکمی که در این‌آیه ذکرشده، می‌فرماید: « هیچ گاه نباید نویسـنده سـنـد و شـهـود (بـه خـاطـر بیـان حـقّ وعدالت) موردضرر و آزار

تفسیر مردان (۱۲۱)

قرارگیرند » (وَ لا یُضارَّ کاتِبٌ وَ لاشَهیدٌ). « که‌اگر چنین کنید ، از فرمان خداوند خارج شده‌اید » (وَ اِنْ تَفْعَلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ). و به این ترتیب قرآن به کاتبان و شاهـدان ، مصونیّت و امنیّت می‌دهـد و مؤکّدا از مردم می‌خواهدکه متعرّض این اقامه‌کنندگان حقّ و عـدالت نشونـد. و در پایان آیه بعـد از ذکر آن‌همه احکام ، مردم را « دعوت به تقوا و پرهیزکاری و اطاعت فرمان خدا می کند » (وَ اتَّقُوا اللّهَ). و سپس یادآوری می‌نماید که : « خداوند آن‌چه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است، به شما تعلیم می‌دهـد » (وَیُعَلِّمُکُـمُ اللّهُ). « و او از همــه مصــالــح و مفاسد مردم آگاه است و آن‌چه خیر و صلاح آنان است ، برای آنــان مقــرّر می‌دارد »(وَاللّهُ بِکُـلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ) .

توجـه عمیـق قـرآن به امور اقتصادی

احکام دقیقی که در این آیه درمورد تنظیم سند برای معاملات ذکر شده است ، آن‌هم با ذکر جزئیّات در تمام مراحل ، در «طولانی‌ترین آیه قرآن مجید» ، بیان‌گر توجّه عمیقی است که قرآن نسبت‌به امور اقتصادی مسلمین و نظم کار آن‌ها دارد، مخصوصا با توجّه به این‌که این کتاب آسمانی در جامعه عقب‌مانده‌ای نازل گشت که حتّی سواد خواندن و نوشتن در آن بسیار کم بود و حتّی آورنده این قرآن ، درسی نخوانده بود و به مکتب نرفته بود و این خود دلیلی‌است برعظمت قرآن ازیک‌سو و اهمیّت نظام اقتصادی مسلمین از سوی دیگر. « علیّ بن ابراهیم » در تفسیر معروفش می‌گوید : در خبر آمده است که : « در سوره بقره ، پانصد حکم اسلامی است و در این آیه پانزده حکم به خصوص وارد شده است » .(۱)

۱- « تفسیر قُمّی » ، جلد ۱ ، صفحه ۹۴ .

(۱۲۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَدایَنْتُمْ»: به یکدیگر وام دارید.

«اِمْلال»: همان «املاء» به معنای «دیکته کردن و اظهار کردن» است.

«فَلْیُمْلِلْ»: باید گواهی را به زبان آورد و حقیقت را بگوید.

«لایَبْخَس»: کم نکنید. اصل این واژه به‌معنای «کاهش و نقصان» است و «ثَمَن بَخْس» یعنی «بهای اندک».

«سَفیه»: کم‌خرد، نادان. اصل این واژه، «سَفَه» به‌معنای «سبکی» است.

«لایَأبَ»: دریغ ندارد و از انجام دادن آن سرپیچی نکند.

«تَضِلَّ»: فراموش کرد، از یاد برد. این واژه از «ضَلال» به‌معنای «نابودی و هلاکت» برگرفته شده است. پاره‌ای نیز این واژه را به‌معنای «ازدست‌رفتن چیزی» گرفته‌اند «که دیگر بدست نمی‌آید».

«لا تَسْأَموا»: آزرده نشوید.

«اَقْسَط»: عادلانه‌تر.

تنظیم اسناد و قراردادهای اقتصادی

در آیه پیش خدای پرمهر و فرزانه دستور داد که طلبکاران باید به وامداران تنگدست فرصت دهند تا بعد از آنکه گشایشی در کارشان پدید آید، طلب خویش را بگیرند و اینک در این آیه شریفه، مقرّرات خرید و فروش و دادوستد و وام مدّت‌دار را ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ اِلی اَجَلٍ مُسَمّیً فَاکْتُبُوهُ»

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه در خرید و فروش یا دریافت و پرداخت وام، بدهی و دَیْنی مدّت‌دار به یکدیگر پیدا کردید، آن را بنویسید.

در علّت تکرار واژه «دَیْن» بعد از «تَدایَنْتُم»، دو نظر ارائه شده است:

۱. بعضی معتقدندکه این واژه برای تأکید آمده‌است تاپیام‌ومفهوم‌آیه‌روشنتر شود.

۲. امّا برخی دیگر می‌گویند: دلیل این است که واژه «تَدایَنْتُمْ» هم درمورد قرض بکار می‌رود و هم درمورد پاداش آن؛ و از این رو واژه «دَیْن» تکرار شده تا روشن سازد

تفسیر مردان (۱۲۳)

کـه معنـای وام مـورد نظـر است نه پاداش وام.

«اِبْنِ عَبّاس» بر آن است که این آیه شریفه، تنها بیانگر دادوستد به صورت «سَلَم» است و بس و می‌افزاید: گواهی می‌دهم که خداوند دادوستد «سَلَمی» را هنگامی که مدّت آن مقرّر شد، روا شمرده و طولانی‌ترین آیه کتاب خود را درمورد آن فرو فرستاده است و آنگاه به تلاوت این آیه پرداخت...

امّا ظاهر آیه، نشانگر عمومیت آن است و هر گونه تجارت و دادوستدی را بیان می‌کند؛ همچنانکه مفسّران و کارشناسان فقه اسلامی نیز همین مطلب را دریافته‌اند.

واژه «فَاکْتُبُوه» در آیه شریفه، نشان‌دهنده آن است که «قَرْض» را باید در سندی نوشت تا با گذشت زمان، اشتباه و انکاری در آن پیش نیاید و این سند، پشتوانه وام باشد. ناگفته پیداست که تنظیم سند، هم به سود بدهکار است و هم به نفع طلبکار و هم گواه همگی است؛ چرا که از سویی حقّ وام‌دهنده به آن بسته است و با گواهی آن سند، پایمال نمی‌شود، از سوی دیگر به‌نفع وام‌گیرنده است، زیرا راهی برای وسوسه و انکار حقّ مردم نمی‌ماند تا باعث نگونساری او در سرای آخرت شود و سرانجام به سود گواه معامله است، چه، وقتی سندی حاضر باشد، گواه نیز با آرامش و اطمینان خاطر گواهی می‌دهد و به‌تردید نمی‌افتد.

در این‌که تنظیم چنین نوشته یا سندی واجب است یا مستحب، دو نظر ارائه شده است:

۱. به باور بیشتر مفسّران، تنظیم سند در روابط تجاری و اقتصادی پسندیده است امّا واجب نیست.

۲. امّا برخی نیز آن را واجب شمرده‌اند.

به‌نظر ما، دیدگاه نخست بهتر است؛ و دلیل آن، دوّمین آیه شریفه این بحث ـ آیه ۲۸۳ ـ است که می‌فرماید: «...فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ اَمانَتَهُ...» (...پس اگر به یکدیگر اعتماد و اطمینان داشتید، دریافت گرویی لازم نیست امّا بر او که امین شمرده شده، واجب است بدهی را که بسان امانتی نزد اوست، انکار نکند و بپردازد). که در این آیه شریفه بوضوح اعلام شده است که اگر طرف خود را درستکار و امانتدار می‌دانید، سند و مدرکی لازم نیست.

«وَلْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ اَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللّهُ»

(۱۲۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و باید نگارنده‌ای، سند آن معامله را براساس عدل و داد، میان فروشنده و خریدار، یا وام‌دهنده و گیرنده، بنگارد؛ چیزی از آن کم و یا به آن زیاد نکند؛ همه شرایط را بروشنی به دو طرف باز گوید؛ و از آن شیوه عادلانه‌ای که خداوند در تنظیم قراردادها به وی آموخته است، سرباز نزند.

پاره‌ای نیز برآنند که منظور آیه شریفه این است که چون خدا موهبت دانش و نوشتن را به او ارزانی داشته است، نباید از نوشتن سند خودداری کند.

نگارش سند

در اینکه آیا نوشتن این سند بر نگارنده حاضر واجب است یا نه، دیدگاهها متفاوت است:

۱. گروهی از مفسّران بر این عقیده‌اند که نگارش سند، واجب کفایی است... و برخی افزوده‌اند که بر نگارنده و گواه روا است که اجرت کار خویش را نیز بگیرند؛ امّا مرحوم شیخ طوسی (ره) می‌گوید: گرفتن اجرت درست نیست؛ و پرداخت پول سند و کاغذی که در آن قرارداد تنظیم می‌شود، با طلبکار است، چرا که مال مورد معامله و حقّ مورد مطالبه از آنِ اوست و سند هم باید در دست او باشد.

۲. دربرابر این گروه، برخی برآنند که نگارنده درصورتِ داشتنِ فرصت، لازم است که سند را بنویسد.

۳. پاره‌ای می‌گویند: اگر کسی از نگارنده‌ای درخواست کرد تا سندی را تنظیم کند، بر او واجب است که پاسخ مثبت دهد.

۴. بعضی برآنند که اگر نویسنده دیگری نباشد ـ و درصورتِ ننوشتنِ او، بر طلبکار زیان می‌رسد ـ بر او واجب است که سند را بنویسد؛ امّا اگر نویسنده دیگری باشد و بنویسد واجب نیست.

۵. و برخی نیز معتقدند که نوشتن سند، نخست با این آیه شریفه واجب شد؛ اما پس از آن با جمله «وَ لا یُضارَّ کاتِبٌ وَلا شَهیدٌ» نسخ شد؛ چرا که وجوبِ نوشتنِ سند بر کسی، آن هم بدون دریافت پاداش، زیان آشکار است.

«فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِلِ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلایَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً»

پس قرارداد را بروشنی و عادلانه بنویسید و کسی که وامدار است و حق بر گردن اوست، سند را دیکته کند و از خدای خود بترسد و چیزی از آن نکاهد.

در این جمله به نویسنده فرمان داده می‌شود که بر اوست سند را برابر مقررات و بر اساس عدالت بنویسد. مفسّران برآنند: از آنجا که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرود این آیه شریفه نویسنده کم بود، پیام و رهنمود موردنظر در قالب فعل امر آمده شده است تا اهمیت موضوع را روشن سازد؛ چرا که در دستور زبان، برای نشان‌دادن اهمیت انجام‌شدن یک کار یا وانهادن آن، از قالب امر و نهی بهره می‌گیرند.

این آیه شریفه، در دنباله، چگونگی تنظیم سند را به نویسنده نشان می‌دهد و می‌فرماید: بدهکار باید متن سند را با زبان خویش دیکته کند و خود بگوید که چه مبلغی بدهکار است و شرایط پرداخت آن چگونه است؛ و در این دیکته کردن، از پروردگار خویش پروا کند و به هیچ وجه چیزی از شرایط معامله، اوصاف کالا یا اندازه و مبلغ آن نکاهد.

«فَإِنْ کانَ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفیهاً اَوْ ضَعیفاً اَوْ لایَسْتَطیعُ اَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بَالْعَدْلِ»

اما اگر بدهکار کم‌خرد یا ناتوان بود و توان دیکته‌کردن متن قرارداد و امضای آن را نداشت، سرپرست و کارگزار او باید براساس عدالت آن را دیکته کند.

منظور از واژه «سَفیه» در آیه شریفه، کسی است که نتواند متن سند را بروشنی بیان کند؛ و برخی نیز برآنند که منظور، کودک و ناتوان یا نادان و احمق است.

درباره واژه «ضَعیف» هم، پاره‌ای می‌گویند: منظور کسی است که کم خرد یا دیوانه باشد و برخی برآنند که منظور کهنسالی است که دیگر توان دریافت درست را ازدست داده است.

و در مورد «کسی که خود نمی‌تواند دیکته کند»، برخی گفته‌اند: منظور فرد نادانی است که توانایی بیان نظر خود را در مورد قرارداد ندارد و پاره‌ای نیز می‌گویند: مقصود، فرد گنگی است که نمی‌تواند سخن بگوید.

پاره‌ای از مفسّران نیز گفته‌اند: برای اینکه تکراری پیش نیاید، باید برای هر کدام از سه تعبیر، پیام و مفهومی بیابیم؛ از این رو، برخی واژه «سَفیه» را به دیوانه و «ضَعیف» را به کودک و «ناتوانِ بر دیکته» را به گنگ و نظیر آن معنا کرده‌اند و بعضی می‌گویند: «سَفیه»، کسی است که دارایی خویش را بی‌دلیل و بیهوده ازمیان می‌برد؛ «ضَعیف» کودکی است که هنوز به مرز نوجوانی نرسیده؛ و «ناتوانِ بر دیکته»، فردی است که مغز و فکر او درست کار نمی‌کند.

به هر حال، در هر یک از این سه حالت باید سرپرست، کارگزار یا وکیل آنان، موضوع بدهی را براساس حقّ و عدالت دیکته و پس از اعتراف به آن، سند را امضا کند؛ چرا که آنان به خصوصیات کار و بدهی آنان، از دیگران آگاهترند.

«وَاسْتَشْهِدُوا شَهیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ»

و دو مـرد از همـدینـان خـود را بر موضوع گـواه بگیرید.

در اینجا مقصود این است که دو مرد آزاد و دانا و بالغ و مسلمان را بر قرض خویش گواه بگیریـد؛ و بـدین‌سان، کفرگرایان را به گواهی نمی‌پذیرد، چرا که مسلمان‌بودن گواهان و رعایت عدالت ازسوی آنان، برای این امر، شرط است.

برخی از مفسّران بر این باورنـد که روی سخن در این جمله بـا قاضی و دستگاه قضایی است؛ و به آنان خاطرنشان می‌سازد که به هنگام قضاوت، اگر کسی که برضد او ادّعایی صورت گرفته است، ادّعا را نمی‌پذیرد و آن را انکار می‌کند، بایـد برای اثبـات حقـوق مـدعی، دو تـن گـواه از او خـواسـت.

«فَاِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَاَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ»

پس اگـر دو مـرد بـرای گواهی نبود، یک مرد و دو زن از کسانی که گواهی آنان را از نظر درستکاری و عـدالت می‌پذیرید، به گـواهـی بگیـرید.

از این جمله چنین برمی‌آید که برای گواهی‌دادن، عدالت و درستکاری لازم است. همچنین از این بخش از آیه شریفه که می‌فرماید «کسانی را که خود می‌پسندید، به گـواهی بگیریـد»، این نکته دریـافت می‌شـود که در گزینش گـواه، همـواره نمی‌تـوان فردی را برگزید که بطور کامل مورد قبول آفریدگار آگاه و دانای به نهانها باشد؛ از این رو، ناگزیریم کسـی را انتخاب کنیم که خود پروا و امانتـداری و رفتار او را می‌پـذیریم، گرچه ممکن است که در باطن آنگونه هم نباشـد. شاهد این نکته، خودِ آیه است که می‌فرماید: «مِمَّنْ تَرْضَوْن» (از کسانی که خود می‌پسندید)؛ و نفرمود «مَرْضِیّینَ»، که اگر این بود، گواهـان منتخب بایـد موردرضا و پسندخدا باشند.

«اَنْ تَضِـلَّ اِحْـداهُمـا فَتُـذَکِّـرَ اِحْـداهُمَـا الْاُخْـری»

کـه اگر یکی از آن دو فراموش کرد، دیگری بیـادش آورد و نحوه ایـن یـادآوری بـدین صـورت است که به او بگویـد: «آیـا بیـاد نمی‌آوری که آن روز، گواه تنظیم آن سند بودیم و درحضور فلان شخصیت این سند نوشته شد...؟» و علّت آنکه این یادآوری

درمورد زنان شرط شده، این است که زنان بیشتر از مردان فراموشکارند.

چرا؟

چراواژه«اِحْداهُما» در آیه شریفه تکرار شده و بجای آن «الْاُخْری» بکار نرفته است؟

۱ـ در پاسخ به این پرسش، دو نکته درخور تأمّل و دقّت وجود دارد:

نخست اینکه این تکرار به‌جهت رعـایت یـک قانون ادبی است که مطابق آن، فاعل را بـر مفعـولْ مُقـدَّم می‌دارد و اگر غیـر از این بود، میان فعل و فاعل جدایی می‌افتاد و این ازنظر ادبی پسندیده نیست.

۲ـ دیگر اینکه مفهوم دو واژه «اِحْداهُما» در آیه شریفه یکی نیست؛ بلکه مقصود از بکـاررفتن این واژه در مرتبه نخست، فراموشـی یکی از دو «گواه» است و منظور از بکـاررفتن آن برای بـار دوّم، نِسْیان یکی از آن دو «زن گواه» است و دلیل تـذکّر این مطلب آن است که واژه «ضَلَّ» اصولاً درمورد فراموش کننده بکار نمی‌رود؛ پس، منظورِ آیه شـریفه، فراموش‌شدن و ازمیان‌رفتنِ خودِ «گواهی» است و ضـمیر به «گواهی» برمی‌گردد، نه به دو زن گواه. همین معنـا در آیه دیگری از قرآن شـریف، دربرابر واژه «ضَلُّوا» بکار رفته اسـت. در آنجا قرآن بیـان می‌دارد کـه شـرک‌گرایان در روز رسـتاخیز در پاسخ بـه خـدا کـه از خـدایان دروغیـن آنـان می‌پرسـد، می‌گویند: «... ضَلُّوا عَنّا...»(۱) (... از برابر دیدگانِ ما ناپدید شدند...).

«وَلایَأْبَ الشُّهَـداءُ اِذا مـا دُعُوا»

در معنـای این جملـه از آیه شـریفه، دیدگـاهها متفـاوت است:

۱. گروهی، ازجمله «سَعید بن جُبَیْر»، برآننـد که معنای آیه این است که: «آنان که برای گواهی دادن فرا خوانـده می‌شونـد، نباید از شهادت‌دادن به حق سـرباز زننـد» و روشن است که این وظیفه هنگامی خواهد بود که آنان از موضوع آگاه باشـند و ترس و زیـانی نیـز آنان را تهدید نکند.

۲. برخی این جمله را بدین صورت معنا کرده‌اند: «هنگامی که آنـان را دعـوت کردند تا گـواه تنظیم سـند باشند، نبـاید از گـواه شدن سربـاز زنند».

۳. پاره‌ای نیز در مفهوم این جمله از آیه شریفه گفته‌اند: «وقتی آنان را به گواه‌بودن

۱ . سوره اَعْراف، آیه ۳۷.

بر تنظیـم سنـد و نیز برای ادای گواهی به‌هنگام لزوم فرا خواندند، حضور یابند و سرباز نزنند».

به‌نظر ما، دیدگاه سوّم از دیگر دیدگاهها بهتر و با ظاهر آیه هماهنگ‌تر است. از ششمین امام نور نیز همین معنا روایت شده است.

«وَ لا تَسْأَمُوا اَنْ تَکْتُبُوهُ صَغیراً اَوْ کَبیراً اِلی اَجَلِهِ»

و شـما دو طرف معامله و نیز نویسـنده نبایـد از تنظیم سـند و نوشـتن آن بدهی مـدّت‌دار ـ کـم بـاشـد یا زیـاد ـ تا سررسـید آن، آزرده خـاطر و ناراحت شوید.

پـاره‌ای از مفسّـران بـرآننـد که روی سـخـن در این جملـه، گواهان سند است؛ و خطـاب به آنـان می‌گویـد: شما گـواهـان، نبـایـد از اینکه گواهی عادلانه و درست خود را بنویسید، افسرده و دلتنگ شوید.

و برخی نیز می‌گویند: «اِلی اَجَلِهِ»، نه به مفهوم «تا سر آمد مدّت قرض» است؛ بلکه منظوراین‌است‌که شـما گواهان از نوشتن گواهی تا هنگامی که لازم است، آزرده نشوید.

امّابه‌نظرما،معنای‌نخست ـ یعنی «سرآمد قرض» ـ بهتر است.

«اِلی اَجَلِهِ ذلِکُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّهِ وَ اَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ اَدْنی اَلّا تَرْتابُوا»

تفسیر این جمله از آیه شریفه آن است که تنظیم سند برای شما مردم، سه فایده بـزرگ دارد:

نخسـت اینکه در پیشـگاه خـدا به عـدل و داد نزدیکـتر است؛ چرا که خـدا به این کـار فـرمـان داده و روشـن است که پیـروی از دستورات پروردگار، به عدل و داد نزدیکتر است.

دوّم اینکه برای گواهی‌دادن درست و عادلانه و بدورمانـدن از اشـتباه و فراموشـی و کـم یـا زیـاد شـدن بـدهی و پایمـال نشـدن حقـوق مـردم، بهتر و مـؤثّرتر است.

و سـوّم آن کـه برای مصون ماندن از آفت تردید در مقدار بدهی و سررسید آن، لازم اسـت.

«اِلّا اَنْ تَکُـونَ تِجـارَةً حـاضِـرَةً تُدیرُونَهـا بَیْنَکُـمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُـمْ جُنـاحٌ اَلّا تَکْتُبُوها»

پس، بر شـماست که در معاملات، نوشـته و سند تنظیم کنید، مگر اینکه دادوستد شما نقدی انجام گیرد و در همان لحظه‌ای که پول دردست فروشنده است، کالا نیز دردسـت خریـدار بـاشـد.

آری؛ در این صورت بر شـما گناهی نیست که برای تجارت خود سـند ننویسـید؛ چراکه ازجمله فلسـفه‌های تنظیم سـند آن است که اعتماد پدید آید و روشن است که این موضوع در دادوستد نقدی چندان جایی ندارد.

«وَ اَشْهِـدُوا اِذا تَبـایَعْتُـمْ»

و به هنگـام خریـد و فـروش، گـواه بگیرید.
و این‌دستور گواه‌گرفتن‌از دیـد فقهـا، امری استحبابی است. امّا کسانی که بیشتر پیرو ظاهر آیاتنـد، بر این عقیده‌انـد که فرمان قرآن برگرفتنِ گواه درتنظیم سند، واجب است.
«وَ لا یُضارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهیدٌ»
این جمله با توجّه به دو گونه قرائت در واژه «یضارّ» به دو صورت معنا شده است:
گروهی این واژه را از «یُضـارِر» ــ که فعـل معلوم است ــ گرفته‌انـد که در این صورت معنـای این جمله از آیه شریفه چنین می‌شود: «نویسنده و گواه نباید با خودداری از نوشتنِ واقعیتِ معـامله و گواهی‌دادن به هنگـام لزوم، به صاحب حق زیان برسانند».
و اگر واژه «یُضارَّ» را فعل مجهول بـدانیم، مفهوم جمله چنین می‌شود: «نویسـنده و گواه سـند نبایـد درصورتِ معذوربودن از نوشـتنِ سند و گواهی‌دادن بر آن، زیر فشار قـرار گیـرند و زیـان ببینند».
«زَجّاج» بر آن است که قرائت نخست با توجّه به ادامه آیه شـریفه بهتر می‌نمایـد؛ چرا که می‌فرمایـد: «وَ اِنْ تَفْعَلُوا فَاِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ» (و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید) و این تعبیر از کسانی که بر اساس عدل و داد رفتار نکرده و واقعیت را تحـریف کـرده باشند، مناسبتر بنظـر می‌رسـد.
امّا دیگـر مفسّـران، قـرائت دوّم را برگزیـده و جمله را بـدین‌گونه معنـا کرده‌انـد: «اگر به نـویسـنـده و گـواه سنـد، زیـان وارد آوریـد، خـدا را نافرمانی کـرده‌ایـد».
«وَ اتَّقُـوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُـمُ اللّهُ وَاللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»
و درآنچه خـدا شـمارا رهنمود و هشـدارداده‌است،پروای‌اورا پیشه‌سازید و پروردگار آنچه را که برایتان سـرنوشت‌ساز است، به شـما می‌آموزد؛ و خداوند به هر چیزی دانا است «علی‌ابن‌ابراهیم» درتفسیر خویش گفته‌است: درتمامی سوره مبارکه بَقَرَه، پانصد حکم از احکام خدا بیان شده؛ که پانزده حکم آن، فقط در همین آیه شریفه است.
(۱۳۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ادامه سخن در تنظیم اسناد تجاری (وثیقه‌گذاری)

وَ اِنْ کُنْتُـمْ عَلـی سَـفَـرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا کاتِبا فَرِهانٌ مَقْبُـوضَــةٌ فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضـا فَلْیُـؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِـنَ اَمانَتَـهُ وَ لْیَتَّـقِ اللّهَ رَبَّـهُ وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَـنْ یَکْتُمْهـا فَـاِنَّهُ اثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ
و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید ، گروگان بگیرید (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد) و اگر به یکدیگر اطمینان (کامـل) داشته باشـید ، (گروگان لازم نیست و) بایـد کسـی که امین شـمرده شـده (و بـدون گروگان ، چیزی از دیگری گرفته)، امـانت (و بـدهی خود را به موقع) بپردازد و از خـدایی که پروردگار او است ، بپرهیزد و شـهادت را کتمان نکنیـد و هرکس آن را کتمـان کند ، قلبش گنـاهکـار است و خـداوند به آن‌چه انجام می‌دهید ، دانا است.
(۲۸۳ / بقره)
شرح آیه از تفسیر نمونه
ایـن آیـه در حقیقـت بـا ذکـر چنـد حکـم دیگـر در رابطه بـا مسـأله تنظیـم اسـنـاد تجـاری مکمّـِل آیـه قبل است و آن‌ها عبـارتنـد از ؛
۱ ـ « هرگاه در سفر بودید و نویسـنده‌ای نیافتید (تا اسـناد معامله رابرایتان تنظیم‌کند و قرارداد را بنویسد) گروگان(۱) بگیرید » (وَ اِنْ کُنْتُمْ عَلی سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا کاتِبا فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ). گرچه از ظاهر آیه در بدو نظر چنین اسـتفاده می‌شود که تشریع « قانون رهن »

مخصوص سفر است ، ولی با توجّه به جمله « وَ لَمْ تَجِدُوا کاتِبا » (نویسنده‌ای پیدا نکردید) ، به خوبی استفاده‌می‌شود که منظور مواردی است که تنظیم‌کننده سند پیدا نشود ، بنابراین هرگاه در وطن هم دسترسی به تنظیم‌کننده سند، کار مشکلی باشد ، اکتفا کردن به گروگان ، مانعی ندارد ، هدف این‌است که‌معاملات برپایه و اساس محکمی باشد ، خواه‌اطمینان از نظر تنظیم سند و گرفتن شاهد حاصل

۱- وثیقه .

تفسیر مردان (۱۳۱)

شود یا از طریق رهن و گروگان. در تفاسیراهل‌بیت علیهم‌السلام نیز به‌این حقیقت‌اشاره شده ، از جمله در منابع معروف حدیث شیعه و همچنین اهل سنّت آمده است که؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زره خود را در مدینه به عنوان گروگان نزد شخص غیرمسلمانی گذاشت و مبلغی به عنوان وام از او گرفت.(۱)

۲ ـ گروگان حتما باید قبض‌شود و در اختیار طلبکار قرار بگیرد تا اثر اطمینان‌بخشی را داشته باشد ، لذا می‌فرماید : «گروگانی گرفته شده» (فَرِهانٌ مَقْبُوضَهٌ). در تفسیر « عیاشی » از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: « لا ـ رَهْنَ اِلاّ مَقْبُوضَ: رهنی وجود ندارد مگر آن‌که طلبکار او را تحویل بگیرد ».(۲)

۳ ـ سپس به عنوان یک استثناء در احکام فوق می‌فرماید : « اگر بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می‌تواند بدون نوشتن سند و رهن با او معامله کند و امانت خویش را به او بسپارد) ، در این صورت کسی که امین شمرده شده است، باید امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار او است، بپرهیزد » (فَاِنْ اَمِنَ بِعْضُکُمْ بَعْضا فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ اَمانَتَهُ وَ لْیَتَّقِ اللّه رَبَّهُ) .

قابل‌توجّه این‌که در این‌جا طلب طلبکار به عنوان یک امانت ، ذکر شده که خیانت در آن گناه بزرگی است .

۴ ـ سپس همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می‌کند و می‌فرماید : « شهادت را کتمان نکنید و هرکس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است » (وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَهَ وَ مَنْ یَکْتُمْها فَاِنَّهُ اثِمٌ قَلْبُهُ). بنابراین کسانی که از حقوق دیگران آگاهند ، موظّف هستند به هنگام دعوت برای اداء شهادت آن را کتمان نکنند ، بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز باید اداء شهادت کرد .

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۲۰ .

۲- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۰۱ .

(۱۳۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رِهان»: گروگان یا چیزی که به گرو سپرده می‌شود. این واژه از «رَهْن» برگرفته شده و هنگامی که گفته می‌شود: «رَهَنْتُ عِنْدَ فُلانٍ رَهْناً»، معنایش این است که «من نزد فلان شخص، چیزی را به رهن سپرده‌ام».

در ادامه سخن در این مورد راه دیگری برای برقراری اعتماد و اطمینان درصورت عدم امکان تنظیم سند و نیافتن گواه بر معامله و بدهی ترسیم و موضوع رهن و گروگان قراردادن را مطرح می‌کند و می‌فرماید:

«وَ اِنْ کُنْتُمْ عَلی سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا کاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَهٌ»

و اگر در سفر بودید و نگارنده‌ای برای تنظیم سند و گواهی برای گواه معامله نیافتید، می‌توانید بجای سند وگواه وثیقه‌ای مقرّر دارید که از بدهکار دریافت شود.

همه کارشناسان حقوق اسلامی برآنند که درست‌بودن رهن یا گرویی، هنگامی است که گروگان دراختیار وام‌دهنده باشد، وگرنه

عقد و معامله رهن تحقّق نمی‌یابد.

«فَـاِنْ اَمِـنَ بَعْضُکُـمْ بَعْضـاً فَلْیُـؤَدِّ الَّـذِی اؤْتُمِـنَ اَمـانَتَـهُ وَلْیَتَّـقِ اللّـهَ رَبَّـــهُ»

امّا اگر طلبکار به درستکاری و امانتدای بدهکار اطمینان و اعتماد داشت و سند یا گروگانی از او نگرفت، بر بدهکار لازم است که طلب او را که درحقیقت امانت است، انکار نکند و بی‌ذرّه‌ای کم و کاست و در هنگام مقرّر بپردازد؛ همچنین نباید سررسید بدهی خود را با بهانه‌جویی و عذرتراشی بتأخیر افکند، بلکه پروای خدا را پیشه سازد و به عهد خود وفا کند.

«وَ لا تَکْتُمُـوا الشَّهـادَةَ وَ مَـنْ یَکْتُمْهـا فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»

خطاب این جمله از آیه شریفه، گواهان دادوستد یا وام است و به آنان توصیه می‌شود که: «و مبادا هنگامی که برای گواهی‌دادن فراخوانده شدید، گواهی را پوشیده دارید و حق را بیان نکنید و هر که آن را مخفی دارد و با علم و یقین بر ضرر و زیان یکی از طرفین معامله، گواهی به حق نکند، براستی که قلب او گناهکار است».

تفسیر مردان (۱۳۳)

چرا؟

بااینکه گناه پوشیده‌داشتن گواهی در پایمال‌ساختن حق، با همه سازمان وجود انسان ارتباط دارد، چرا این عمل تنها به قلب نسبت داده شده است؟

پاسخ: علّت آن است که آهنگ هر کاری از قلب سرچشمه می گیرد و نیز برخاسته از پنهان‌داشتن گواهی است که از دل برمی‌خیزد؛ افزون بر این، خدای جهان‌آفرین در قرآن شریف، ایمان را به قلب نسبت داده است، آنجا که می‌فرماید: اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْایمانَ». «وَاللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ»

و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: «لایَنْقَضی کَلامُ شاهِدِ زُورٍ مِنْ بَیْنِ یَدَیِ الْحاکِمِ حَتّی یَتَبَوَّءا مَقْعَدُهُ مِنَ النّارِ.»(۱)

هر که نزد قاضی و داوری، گواهی دروغی دهد و یا آن را پوشیده دارد، گفتارش بپایان نمی‌رسد، جز اینکه خدا جایگاه نشستن او را در دوزخ آکنده از آتش می‌سازد.

از این آیه شریفه، دو نکته دریافت می‌شود:

۱. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، تنظیم سند و گرفتن گواه در معاملات و روابط اقتصادی، تنها برای اطمینان و اعتماد است و برنامه واجب و لازمی نیست، چرا که می‌فرماید: «فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ اَمانَتَهُ ...».

۲. خداوند به همه امور بندگان خویش عنایت کامل دارد؛ آنان را در همه ابعاد فردی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی راه می‌نماید و در سرگردانی و نادانی نمی‌گذارد.

آری؛ در این آیات، برای تعالی خواهان و سعادت‌طلبان و کسانی که در اندیشه کسب بینش و آگاهی‌اند، تمامی وسایل تکامل فراهم شده است.

۱ .اَلْفَقیه، ج ۳ ص ۳۷.

(۱۳۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

چهارده رهنمود امنیت آفرین در دو آیه ۲۸۲ و ۲۸۳ (۱)

از هدفهای بلند و اساسی قرآن شریف، ایجاد توازن اقتصادی و توزیع ثروتها بسان خون سالم و مفید در سراسر پیکر جامعه است؛ و

این مقصود تحقّق نمی‌یابـد، مگر در سـایه امنیت اقتصـادی و اجتمـاعی و درست در این راسـتا است که قرآن کریم از سویی بخل و احتکار، اسـراف و اسـتثمار، بریز و بپاش و تجمّل گرایی، رباخوارگی و هر نوع قرارداد ظالمانه و استعماری را مردود اعلان می کندو از سوی دیگر، ضـمن دعوت به تلاـش سالم و مفیـد تجاری و اقتصادی و تولیـد و توزیع درست، مقرّرات دقیقی را بـدیـن منظـور تنظیـم می کنــد. برای نمونه، در دو آیـه‌ای کـه تفسیر آنهـا گـذشت، بیش از بیست و چنـد دسـتـور ارزشـمنـد و امنیت آفـرین اقتصــادی و روانی و اجتمــاعی به تــابلو رفته است که به برخی از آنها اشاره می‌رود:

۱. همگان باید در روابط اقتصادی و تجاری خود، اسنادی صحیح و روشن و عادلانــه تنظیــم کنند.

۲. برای تنظیم عــادلانه‌تر و بی‌طـرفانه‌تر اسنــاد، فـرد سوّمی آن را تنظیم کند.

۳. تنظیم‌کننده سند باید سند را براساس عدالت تنظیم کنـد.

۴. آنکـه از نعمت دانش و بینش برخوردار است، از نوشتن سنــد ســربــاز نــزند.

۵. بــدهکــار باید متــن ســنــد را بروشنــی و گویــا بــرای یادداشت بیان کند.

۶. بــدهکــار باید به‌هنگــام امضــای سنــد، پروای خدا را پیشه سازد و حقّ دیگـری را پایمال نکند.

۷. اگر بدهکار، کم‌خرد یا ناتوان یا گنگ بود، کسی که حافظ منافع اوست، باید وظیفه وی را انجام دهد.

۸. ولّی یا کــارگــزار بدهکــار نیــز بایــد سنــد را براساس عــدالت امــلا کند.

۱ .مترجم .

تفسیر مردان (۱۳۵)

۹. درتنظیم‌سند شاهدبگیرند.

۱۰. گــواهــان بــایــد از میــانِ افــراد امیــن و مــورد اعتمــاد انتخاب شوند.

۱۱. نــوشتــن مقــدار بــدهــی ـ کم باشد یا زیاد ـ از بــروز مشکــلات آتــی جلــو گیـــــری مــی کنـــد.

۱۲. تنظیم کننده سنــد و یا گــواهان آن نبــاید به سبب بیــان حق، مورد بــی‌مهـــــری قــرار گیـــرنــد.

۱۳. و آنان نیز نباید به‌هنگام لزوم از بیان حق خودداری کنند.

۱۴. و در کلّیه این امور، همه آنهایی که نقشی دارند باید پروای خدا را پیشه سازند و از مقــرّرات الهی خارج نشوند.

(۱۳۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

توجه به شانس و اقبال از سوی آقایان، مبنای دینی و قرآنی ندارد

لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسـا اِلاّ وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا اِنْ نَسینا اَوْ اَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا اِصْرا کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا اَنْتَ مَوْلینا فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ

خداونـد هیچ‌کس را جز به‌انـدازه توانـایی‌اش تکلیف نمی‌کنـد (انسـان) هر کـار (نیکی) را انجام دهـد ، برای خود انجام داده و هرکار (بـدی) کنـد، به‌زیان خود کرده‌است، (مؤمنان می‌گوینـد:) پروردگارا ، اگر ما فراموش یا خطا کردیم ، ما را مؤاخـذه مکن. پروردگـارا ! تکلیـف ســنگینی بر مـا قرار مـده، آن چنـان‌که (به‌خـاطر گنـاه و طغیـان،) بر کسـانی‌که پیش از مـا بودنـد قرار دادی ! پروردگـارا، آن‌چه طاقت تحمل آن را نـداریم، بر ما مقررمـدار و آثار گناه‌را ازما بشوی، مارا ببخــش و در رحمــت خــود قــرارده، تو مولا و سرپرست مــایی، پس ما را بر جمعیّت کــافران پیــروز گردان. (۲۸۶ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اِصْر » در اصل به معنی نگهـداری و محبوس ساختن است و به هر کار سـنگین که انسان را از فعالیّت بازمی‌دارد ، گفته می‌شود و

نیز به‌عهد و پیمان‌هاکه آدمی را محدودمی‌سازد، اطلاق می‌گردد ، به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی « اِصْر » می‌گویند. « عَفْو » در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است و غالبا به معنی محو آثار گناه می‌آید که هم شامل آثار طبیعی آن می‌شود و هم شامل مجازات آن ، در حالی که « مغفرت » تنها به معنی پوشاندن گناه است. « وُسْع » از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است ، لذا آیه این حقیقت عقلی را تأیید می‌کند که وظایف و تکالیف الهی ، هیچ‌گاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست ، بنابراین باید گفت: تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقیید می‌گردد و به مواردی که تحت قدرت انسان است ، اختصاص می‌یابد، بدیهی است یک قانون‌گذار حکیم و دادگر

تفسیر مردان (۱۳۷)

نمی‌تواند غیر از این قانون وضع کند .

سپس می‌افزاید: «هر کار (نیکی) انجام دهد ، برای خود انجام داده و هرکار (بدی) کند ، به زیان خود کرده است» (لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ). آری هرکسی محصول عمل نیک و بد خود را می‌چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبه‌رو خواهد شد.

آیه فوق با این بیان مردم را به مسؤولیّت خود و عواقب کار خویش متوجّه می‌سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده‌اند ، خط بطلان می‌کشد. و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است و هرکسی مسؤول اعمال خویش است) از زبان مؤمنان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می‌کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند. نخست می‌گوید : « پروردگارا ، اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم، ما را مؤاخذه مکن » (رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا انْ نَسینا اَوْ اَخْطَأْنا). آن‌ها چون می‌دانند مسؤول اعمال خویش هستند، لذا با تضرّعی مخصوص ، خدا را به عنوان" رَبّ "و کسی که لطف ویژه‌ای در پرورششان داشته و دارد ، می‌خوانند و می‌گویند : زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست ، ما می‌کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم ، اما خطاهاو لغزش‌هارا تو بر ما ببخش. بحثی که در این‌جا مطرح می‌گردد ، این است که ؛ مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجّه سرچشمه گرفته ، مجازات نماید تا زمینه‌ای برای این درخواست بماند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت : گاهی فراموشی ، نتیجه سهل‌انگاری خود انسان است که مسلما این‌گونه فراموشی‌ها از انسان سلب مسؤولیّت نمی‌کند، مانند این‌که در قرآن آمده‌است ؛ « فَذُوقُوا بِما نَسیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا : بچشید عذاب خدا را در برابر آن‌که این روز را فراموش کردید » (۱۴ / سجده). بنابراین فراموش‌کاری‌هایی که زاییده سهل‌انگاری است ، قابل مجازات است. موضوع دیگری

(۱۳۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

که باید به آن توجّه داشت ، این است که « نسیان » و « خطا » با یکدیگر فرق روشنی دارد. « خطا » معمولاً به کارهایی گفته می‌شود که از روی غفلت و عدم توجّه از انسان سرمی‌زند ، مثل این‌که کسی به هنگام شکار ، تیری را می‌زند و به انسانی بدون قصد اصابت می‌کند و او را مجروح‌می‌نماید، ولی « نسیان » درجایی گفته می‌شود که‌انسان با توجّه دنبال کار می‌رود ، ولی مشخّصات‌حادثه را فراموش‌کرده ، مثل این‌که فرد بی‌گناهی را مجازات کند به گمان این‌که گناهکار است ، زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است. سپس‌به‌بیان‌دوّمین درخواست‌آنان‌پرداخته، می‌گوید:« پروردگارا ، بار سنگینی بر دوش ما قرار مده ، آن‌چنان‌که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی » (رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا اِصْرا کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِنا). دراین جمله مؤمنان از خداوند تقاضا دارند از تکالیف سنگین که گاهی موجب تخلّف افراداز اطاعت پروردگار می‌گردد، آن‌ها را معاف دارد و این همان چیزی است که درباره دستورات اسلام از زبان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده : «بُعِثْتُ بِالْحَنیفِیَّةِ السَّمْحَةِ السَّهَلَةِ: به آیینی مبعوث شدم که عمل به آن برای همه سهل و آسان است » .(۱) در سوّمین

درخواست می گویند : « پروردگارا ، مجازات‌هایی که طاقت تحمّل آن را نداریم ، برای ما مقرّر مدار » (رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ). این جمله ممکن است اشاره به آزمایش‌های طاقت‌فرسا یا مجازات‌های سنگین دنیا و آخرت و یا هردو باشد و شاید تعبیر به « لا تَحْمِلْ » در جمله قبل و « لا تُحَمِّلْ » (با تشدید) در این جمله به خاطر همین است ، زیرا تعبیر اول اشاره به مسایل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسایل طاقت‌فرسا است. و در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می گویند : « ما را ببخش و گناهان مارا بپوشان و مشمول رحمت خود قرار بده » (وَ اعْفُ عَنّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا). بنابراین مؤمنان هم از خدا می‌خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۶۵ ، صفحه ۳۱۹ .

بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد و سپس از او می‌خواهند رحمت واسعه‌اش که همه‌چیز را دربرمی گیرد ، شامل حال آنان شود. و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می گویند : « تو مولی و سرپرست مایی : پس ما را بر جمعیّت کافران پیروز گردان » (اَنْتَ مَوْلینا فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ). به‌این‌ترتیب تقاضای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزی‌های فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می گردد و این تقاضایی بسیار جامع می‌باشد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تناسب تکلیف و توانایی

قرآن کریم در آیه پایانی سوره مبارکه بَقَرَه، این نکته را ترسیم می کند که «خدا مردم را تنها به کارهای شایسته‌ای که در توان و امکانِ آنان است، فرمان می‌دهد و از آنچه فراتر از قدرت آنان نیست، هشدار می‌دهد و هیچگاه آنان را به بیشتر از قدرت و تواناییشان مکلّف نمی‌سازد.

«لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً اِلّا وُسْعَها»

خداوند به هیچکس جز به‌اندازه توانایی و امکاناتش تکلیف نمی کند و یا به‌بیان بعضی از مفسّران: «پروردگار، انسان را به آنچه که انجام‌دادن آن برای او آسان است، مکلّف می‌سازد و او را به کاری که برایش سخت و رنج‌آور است، موظّف نمی‌سازد».

پیام این آیه شریفه، دیدگاه سست جبرگرایان را مردود اعلان می کند؛ زیرا آنان بر این پندارند که خدا آدمی را به کارهایی فرمان می‌دهد که توان انجام‌دادن آنها را ندارند.

گروهی از جبرگرایان در مفهوم این جمله از آیه شریفه گفته‌اند که «خداوند، انسان را فقط به کارهایی که درخور شأن آنان و برایشان حلال و روا است، فرمان می‌دهد»؛ و بدین ترتیب، واژه «وُسْع» را به‌معنای «روا و حلال» می گیرند. امّا این پندار بیهوده‌ای است؛ چرا که این سخن، بسان سخن کسی است که به فرمانبردار خویش بگوید: «من

تو را به کارهایی فرمان می‌دهم که فرمان داده‌ام» و پیداست که این شیوه سخن گفتن، نادرست و بیهوده گویی است.

«لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ»

هر که کار شایسته‌ای انجام دهد و خدای را اطاعت کند، پاداش عملش از آنِ خودِ اوست و هر کس بدی کند و نافرمانی خدا را درپیش گیرد، گناهانش دامانِ خودِ او را خواهد گرفت.

در این آیه شریفه، از عملکرد شایسته و ناشایسته انسان، به «کَسْب» تعبیر شده است. علت آن است که هر پاداش و کیفری که انسان دریافت می‌دارد، ثمره و نتیجه عمل اوست.

«رَبَّنا لاتُؤاخِذْنااِنْ‌نَسینا اَوْاَخْطَأْنا»

پروردگارا! اگر وظایف خویش را ازیاد بردیم و یا در ادای مسئولیتها به‌خطا افتادیم، بر ما سخت مگیر.

این جمله از آیه شریفه را برخی دعا و برای آموزش شیوه نیایش دانسته‌اند؛ و بعضی برآنند که در مقام ستایش بندگان شایسته کردار است.

در مفهوم جمله «اِنْ نَسینا اَوْ اَخْطَأْنا»، دیدگاهها متفاوت است:

۱. برخی جمله را بدین صورت معنا کرده‌اند: «در آنچه وانهادیم و گناه کردیم، بر ما سخت مگیر». به عبارت دیگر، واژه «نِسْیان» را به معنای «وانهادن» گرفته‌اند؛ همچنانکه در آیه‌ای دیگر هست: «... نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ...»(۱) و یا: «اَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ...»(۲)؛ که در هر دو آیه، این واژه به معنای «وانهادن» بکار رفته است: در آیه نخست، «وانهادن فرمانبرداری خدا» و در آیه دوّم، «وانهادن نیکی و نیکوکاری». همچنین واژه «اَخْطَأْنا» را به «گناه کرده‌ایم» معنا کرده‌اند و از آنجا که گناه دربرابر درستی و راستی است، از آن به «خطا» تعبیر می‌شود. از این رو، مؤمنان نیایشگرانه از

۱ . سوره توبه، آیه ۶۷.

۲ . سوره بَقَرَه، آیه ۴۴.

پروردگارشان تقاضا می‌کنند که آنان را ببخشاید و از گناهانشان، گرچه آگاهانه و آزادانه بدانها دست یازیده باشند، درگذرد. کوتاه‌سخن اینکه خداوند در این جمله از آیه مبارکه، به ایمان‌آوردگان دستور می‌دهد که از وظایف و مسئولیتهایی که وانهاده و در مورد گناهانی که بدانها دست یازیده‌اند، آمرزش بخواهند.

۲. و به باور برخی دیگر منظور این است که: «پروردگارا! اگر در زندگی خویش، به اعمالی روی آورده‌ایم که با انجام‌دادن آنها، تو را فراموش ساخته و از فرمانبرداری‌ات غفلت ورزیده و به گناه و اشتباه درافتاده‌ایم، ما را ببخش». یادآور می‌شود که هم پوزش‌خواهی از گناه و لغزش و هم دعا و نیایش برای آمرزش گناه پسندیده است.

۳. پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که پیام آیه شریفه این است که: «پروردگارا! اگر وظایف خود را فراموش کرده و براثر اشتباه و غفلت، کاری را که انجام‌دادن آن بر ما لازم بوده، انجام نداده و یا دستخوش خطا شده و کاری را که کناره‌گیری از آن واجب بوده، ناخودآگاه انجام داده‌ایم، ما را ببخش» و این طریق نیایش با پروردگار، از آنجا که شتافتن به سوی او و بریدن از دیگران و بردن نیاز به بارگاه اوست، کاری بسیار پسندیده است؛ گرچه آفریدگار هستی بدون دعا و درخواست بندگان نیز آنان را به سبب اشتباه و فراموشی، کیفر نمی‌کند.

به هر حال، جمله پیش، همانند این جمله است که می‌فرماید: «رَبَّنا وَ لاتُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ» (پروردگارا! بار گرانی از وظایف و مسئولیتها را بر دوش ما بندگان ناتوان مگذار). ناگفته پیداست که آفریدگار عادل و فرزانه، بدون درخواست بندگان نیز چنین بار گرانی را بر دوش آنان نخواهد نهاد و نیز همانند این جمله و دعاست که: «... رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ...»(۱) (پروردگارا! براساس حق و عدالت داوری فرما).

۴. و سرانجام برخی ازجمله «ابن عبّاس» معتقدند که تفسیر آیه شریفه این است که: «پروردگارا! اگر از روی نادانی و یا دانسته و آزادانه، مرتکب گناهی

۱ . سوره اَنبیاء، آیه ۱۱۲.

شدیم، بر ما ببخشای و ما را گرفتار کیفر گناهانمان مساز».

«رَبَّنـا وَ لا تَحْمِـلْ عَلَيْنـا اِصْـراً كَمـا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِنا»

پروردگارا! همانطور که بار گران وظایف و مسئولیتها را بر دوش جامعه‌های پیش ازما ننهادی، بر دوش ما نیز مگذار

در تفسیر این جمله از آیه شریفه نیز نظرهایی ارائه شده است:

۱. برخی گفته‌اند: منظور این است که: «پروردگارا! ما را به کاری که انجام دادن آن سخت و طاقت‌فرساست، مکلّف مساز؛ آنچنانکه فرزندان بهانه‌جو و عهدشکن اسرائیل را موظّف ساختی که برای پذیرفته‌شدن توبه آنان، باید دست به شمشیر ببرند و به جان هم بیفتند، تاجامعه از پلیدی‌وجود آلودگان پاک شود».

۲. بعضی دیگر برآنند که مقصود این است که: «بار خدایا! ما را به آنچه که توان انجام‌دادن یا تحمّل کیفر ترک آن را نداریم، مکلّف مفرما».

۳. و پاره‌ای نیز براین باورند که این جمله از آیه شریفه، نیایشی است انسانساز با آفریدگار هستی؛ گرچه بر نیایشگر روشن است که خدای عادل و فرزانه، هیچگاه بندگان را به این امور مکلّف نمی‌سازد. «وَاعْفُ عَنّا وَاغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا اَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرينَ».

بار خدایا! و از ما بندگان گناهکار خود درگذر؛ بر ما ببخشای و باران مهر خود را بر ما بباران؛ و با ارزانی داشتن نعمتهای خود بر ما در این سرا، مهر و بخشایش خود را نصیبمان کن و ما را به بهشت درآور. تویی سرپرست و سررشته‌دارِ ما؛پس ما را به گروه کافران و ناسپاسان پیروزی بخش.

تفسیر مردان (۱۴۳)

پرتوی از روایات در مورد دو آیه پایانی سوره بَقَرَه

۱. از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که در شکوه و عظمت این نیایش قرآنی فرمود:

«اِنَّ اللّهَ سُبحانَهُ قالَ عِنْدَ كُلِّ فَصْلٍ مِنْ هذَا الدُّعاءِ: فَعَلْتُ واسْتَجَبْتُ. وَ لِهذَا اسْتَحَبَّ الْاِكْثارُ مِنْ هذَا الدُّعاءِ.»(۱)

خدای پرمهر بعد از هر بخش از این دعا پاسخ می‌دهد که خواسته‌ات را پذیرفتم و انجام‌دادم ای‌بنده نیایشگرم.پس زیبنده‌است‌که این‌آیات و این دعابسیارتلاوت شود.

۲. همچنین از آن حضرت است: «مَنْ قَرَأَ الْآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فى لَيْلَتِهِ كَفَتاهُ.»(۲) هر که دو آیه پایانی سوره مبارکه بَقَرَه را هر شب با جان و دل تلاوت کند، به‌اندازه این است که آن شب برای نیایش بیدار مانده است. چرا که همان پاداش شب‌زنده‌داری و عبادت را دارد.

۳. و نیز روایت کرده‌اند که آن حضرت در سیر آسمانی معراج، هنگامی که به «سِدْرَةُ المُنْتَهى» رسید، دوسوّم نمازهای پنجگانه و آیات پایانی سوره مبارکه بَقَرَه در آن مقام پرفراز به آن گرانمایه جهان هستی ارزانی شد و خداوند گناهان امّت او ـ جز گناه شرک‌گرایان و گناهان کبیره ـ را، مورد بخشایش قرار داد.

۴. همچنین آورده‌اندکه فرمود: «فى آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ آياتٌ اِنَّهُنَّ قُرْآنٌ وَ اِنَّهُنَّ دُعاءٌ و اِنَّهُنَّ يُرْضينَ الرَّحْمنَ.»(۳) در آیات پایانی سوره بَقَرَه، آیات جانبخشی است که هم قرآن است و هم دعا و نیایش با خدا؛ و هم خشنودی و مهر آفریدگار بخشاینده را جلب می‌کند.

۵. و نیز نقل کرده‌اند که: روزی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله صدایی از آسمان شنید. سر به‌سوی

۱ . صَحيح مُسْلِم، ج۱، ص۱۱۶ ؛ سُنَن تِرمِذى، ج ۵، ص ۲۲۱ ؛ حِلْيَةُ الأَوْلياء، ج ۷، ص ۱۰۴.

۲ . بُخارى، ج ۶، ص ۲۳۱، صَحيح مُسْلِم، ج ۱، ص ۵۵۵ ؛ سُنَن ابى‌داوود، ج ۲، ص ۵۷، روایت ۱۳۹۷

۳ . فَضائِلُ الْقرآن، ابی عُبَیْده، ص ۱۲۴، روایت ۲۲ ؛ فَضائِلُ الْقُرآن، ابی فَریس، ص ۹۰، روایت ۱۸۴

(۱۴۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آسمان برداشت که دید دری از آسمان گشوده شد و فرشته‌ای فرود آمد و گفت: «اِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِنُورَیْنِ لَمْ‌یَعِظْهُما نَبِیّاً قَبْلَکَ: فاتِحَةُ الْکِتابِ وَ خَواتیمُ سُورَةِ الْبَقَرَةِ لا یَقْرَأهُما اَحَدٌ اِلاّ اَعْطَیْتُهُ حاجَتَهُ.»(۱)

ای پیامبر خدا! مژده‌ات باد به دو نور روشنگر که به هیچ پیامبری پیش از تو ارزانی نشده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: «کدامین دو نور روشنگر؟» فرمود: «سوره مبارکه حمد و آیات پایانی سوره بَقَرَه». آنگاه افزود که خدا می‌فرماید: «این دو نور روشنگر را هر که با اخلاص و ایمان تلاوت کند، خواسته‌اش را می‌پذیرم و برمی‌آورم».

آری؛ شکوه و معنویت این سوره مبارکه و این آیات به گونه‌ای است که به بیان یکی از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، هر که این سوره را به قصد عمل کردن به آن می‌آموخت، در جامعه نوبنیاد اسلامی از موقعیت بهتر و بیشتری برخوردار بود.

۱ . صَحیح مُسْلِم، ج ۱، ص ۵۵۴ ؛ سُنَن نِسائی، ج ۲، ص ۱۳۸ ؛ فَضائِلُ القرآن، نِسائی، ص ۴۴ و ۴۶ ؛ التَّرغیب وَ التَّرْهیب، ج ۲، ۳۶۹

تفسیر مردان (۱۴۵)

«زنان و فرزندان» و «مال و ثروت»، میدان بزرگ آزمایش مردان

زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الاَْنْعامِ وَالْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَئابِ

محبّت امور مادّی ، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن ، آزمایش و تربیت شوند، ولی) این‌ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند ،) سرمایه زندگی پست (مادّی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان) ، نزد خدا است.

(۱۴/آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شَهَوات» جمع « شَهْوَة » به معنی علاقه شدید به چیزی است ، ولی در آیه بالا، به معنی «مُشْتَهَیات» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است .

درست است که بدون این وسایل ، نمی‌توان زندگی کرد و حتّی پیمودن راه معنویّت و سعادت نیز بدون وسایل مادّی ،غیرممکن است ، اما استفاده کردن از آن‌ها در این مسیر ، مطلبی است و دلبستگی‌فوق‌العاده‌وپرستش آن‌ها وهدف نهایی بودن، مطلب دیگر.

جمله «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده ، می‌گوید : علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت‌ها در نظر مردم زینت داده شده است ، در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که ؛ زینت‌دهنده چه کسی است؟ آن‌چه‌درتفسیرآیه صحیح به‌نظر می‌رسد،این‌است‌که زینت‌دهنده ، خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد ، همان‌طورکه در آیه ۷ سوره کهف آمده : «اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الاَْرْضِ زینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً: ما آن‌چه را در روی زمین هست ، زینت برای آن قرار دادیم تا آن‌ها را بیازماییم که

(۱۴۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

کدام‌یک عملشان بهتر است ». یعنی از این عشق و علاقه تنها درمسیر خوشبختی و سازندگی بهره گیرند نه در مسیر فساد و ویران‌گری. آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن ، هیچ‌گاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش

نمی کنـد ، زیرا پیش‌برد اهـداف معنوی بـدون وسایـل مـادّی ، ممکن نیست ، به علاـوه قانون شـریعت هرگز بر ضـدّ قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد ، آن‌چه مورد نکوهش است، عشـق و عـلاقـه افـراطی و به عبارت دیگر، پرستش این موضوعات است .

منظــور از « اَلْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَه » و « اَلْخَیْلِ الْمُسَوَّمَه » چیست ؟

واژه « قَناطیر » جمع « قِنْطار » به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می کنیم" پل "را « قَنْطَرَه » و " اشـخاص باهوش "را « قِنْطِر » می گویند ، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکّر آن‌ها است، « مُقَنْطَرَه » نیز اسم‌مفعول از همان مادّه به معنی مضاعف و مکرّر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه ، پشت سر هم ، برای تأکید است ، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می گوینـد : « فلاـن‌کس صـاحب " آلاـف "و " اُلُوف "می‌باشـد » ، یعنی ثروت زیادی دارد. واژه « خَیْل» اسم جمع است وبـه‌معنی اسب‌هـا یـا اسب‌سـواران، هردواسـت، البتّه درآیه مـورد بحـث منظـور، همـان معنی اول اســت. کلمه « مُسَـوَّمَه » در اصـل به‌معنی‌نشـان‌دار است و نشـان داشـتن آن ، یـا به خـاطر برازنـدگی انـدام و مشـخّص بودن چهره و یـا به خاطر تعلیم و تربیت آن‌ها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین‌آیه موردبحث به‌شـش چیزاز سـرمایه‌های مهمّ زندگی که‌عبارتنداز؛ زن، فرزند، پول‌های‌نقـد، مرکب‌های‌ممتـاز، چهارپایـانی که در دام‌داری مورد اسـتفاده هسـتند (اَنْعـام) و زراعت‌ها (حَرْث) اشاره می کنـد که ارکان زندگی مادّی انسان را تشکیل می‌دهند .

تفسیر مردان (۱۴۷)

منظور از " متاع حیات دنیا " چیست ؟

«مَتاع» به چیزی می گوینـد که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و « حیات دنیا » به معنی زندگی پایین و پست است ، بنابراین معنی جمله «ذلِکَ مَتاعُ الْحَیوةِ الـدُّنْیا»، چنین می‌شــود کــه ؛ اگــر کســـی تنهــا به این امور شش‌گانه به عنوان هـدف نهایی عشق ورزد و از آن‌هـا به صـورت نـردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد ، چنین کسی تـن به زنــدگی پستــی داده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شَـهَوات»: جمع «شَـهْوَت»؛ و به‌معنای خواستنیها و تمایلاتی است که برای ادامه زنــدگــی جـانداران ضروری است و خدای فرزانه به همین دلیل در سازمان وجودشان آفریده است.

«قَناطیر»: جمع «قِنْطار» به‌معنای «دارایی هنگفت». اصل این واژه، به‌معنای «محکــم‌کــاری» است.

«مُقَنْطَرَة»: از «قَنْطَرَة» برگرفته شـده، که صـیغه مفعولی است؛ و در اینجـا برای تأکیـد بکـار رفته است، بسان «حِجْراً مَحْجُوراً» یا «نَسْـیاً مَنْسِیّاً».

«خَیْل»: به نژادی خاص از اسب گفته می‌شود. اصل این واژه از «خیال» است؛ و بـدان جهت به این اسم نامیـده شده است که سوار بر آن، شکوه و عظمتی را در خــویشتن می‌پنــدارد.

«مُسَوَّمَة»: از «سَـوَّمَ» به معنای «چـرانیـد» برگرفته شده؛ و «سیما» نیز به مفهوم «نیکـو» است و گــاه به نشانه و علامت گفته می‌شود.

(۱۴۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

مــــوانـع شنــاخــت و بینش

در آیه‌ای که ـ تفسیر آن گـذشت ـ از بینش و خداونـدگاران بینش سـخن به میـان آمـد؛ و اکنون در این آیه شـریفه، پیرامون موانع بینش و مهمـترین چیزهـایی بحث می‌شـود که مردم را از راه درست و دریـافت و شـناخت حق بـازمی‌دارد و آنـان را به‌سوی دنیـا و

ارزشهای مادّی آن سوق می‌دهد.

«زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَالْبَنینَ وَالْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالاْنْعامِ وَالْحَرْثِ»

عشـق ورزیـدن به خـواستنیهـا ـ از عشق به زنـان گرفته تا فرزنـدان، گنجینه‌های آکنـده از طـلا و نقـره، اسبهـای نشـانـدار و چهـارپایان دیگـر و کشتزارها ـ بـرای مـردم آراسته شده است.

در پـاسخ به این پـرسش که این زینت‌دهنده زنان، فرزندان و اموال کیست، دیـدگـاهـها متفـاوت است:

۱. به بـاور پـاره‌ای این زینت‌دهنـده، شیطان است؛ چرا که هیچکس بیش از آفریـدگار هستی دنیا و ارزشـهای مادّی آن را نکوهش نکرده و از هدف‌ساختن و دلبستگی به آنها هشـــدار نـــداده اســـت.

۲. امّا گروهی برخلاف طرفداران دیدگاه نخست، برآنند که آفریدگار جهان و انسان، خود ریشه این عشق و خواستن را ـ که همان تمایلات باشـند ـ در نهـاد بشر سرشـته است؛ تـا تکلیف کردن آنان و آزمودنشان را در دنیا مقرّر دارد. این گروه بر آیه شـریفه زیر استناد می‌کننـد: «اِنّا جَعَلْنـا مـا عَلَی الاْرْضِ زینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً.»(۱) مـا هرچـه را کـه برروی زمیـن است، زینت آن ساختیم؛ تا آنان را بیازماییم که کدامین آنـــان نیکـوکـردارتـرند.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۷.

تفسیر مردان (۱۴۹)

۳. و برخی نیز بر ایـــن اعتقادنـــد کـــه ایـــن زینت‌دهنـــده، هـــم خـــدا اســـت و هـــم شـــیطان؛ بدین‌صورت که آفریدگارهستی،زینت‌دهنده‌نیکیهاوشایستگیهاوارزشهای‌والای‌انسانی و معنـوی است و شیطان دلفریب‌سازنده زشتیها و گناهان درنظر بنـدگان خداست.

علّت آن کـه در این آیـه شـریفـه، پیش از همـه، از زنـان نـام برده شـده، این است که به‌نظر بسیاری، فریبنـدگی آنـان از همـه بیشتر است و ازپی آنان از فرزندان یاد می‌شود؛ چرا که دوستی به آنان، گاه انسان را به آلودگی به حرام و گناه سوق می‌دهد.

روایـت کرده‌انـد کـه پیـامبر گـرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله ، روزی بـه «اَشْـعَث» ـ دامـاد «حَمْـزة» ـ فرمـود: آیـا از دختر «حَمْزة» فرزنـدی نـداری؟ پاسخ داد: چرا ای پیـامبر خـدا! از او پسری دارم و ای کـاش ثـروت بسـیاری داشـتم و در راه سـلامت و مـوفّقیّت او انفـاق می‌کردم.

پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری؛ چرا این گونه نباشـد؟ مگر نه اینکه فرزنـدان، روشـنی چشم پـدران و مـادرانند و در همانحال مایه ترس و بخل و حزن و اندوه آنان؟

درمورد واژه «قَناطیر» و اندازه آن نیز نظرهای مختلفی ارائه شده است:

۱. بعضی آن را هزار و دویست «اَوْقِیَة» گفته‌اند؛

۲. و برخی یکهـزار و دویست مثقال زر و سیم.

۳. جمعـی آن را هـزار دینـار و یا دوازده هـزار درهـــم دانستـه‌اند؛

۴. و پـــاره‌ای دیگـــر، هشتـاد هـزار درهـــم یـــا صـد رطـــل.

۵. عـــدّه‌ای گفتـه‌انـد: انـدازه «قَنـاطیر»، یکهـــزار دینـــار است؛

۶. و گروهی دیگر آن را به اندازه پوست گاوی آکنده از طـلا دانسته‌اند.

دیدگاه آخر، از دو امام راستین: حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است.

همچنین در مفهوم واژه «مُقَنْطَرَة» و اندازه آن، دیدگاهها متفاوت است:

۱. بعضی آن را دوبرابر «قَنـاطیـر» دانسته‌اند؛

۲. و برخی دیگر، نه قِنْطار.

۳. عدّه‌ای آنرا به «ثروتهای انباشته و روی هم‌چیده شده» معناکرده‌اند؛

(۱۵۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

۴. گروهی دیگر آن را به مفهوم «ثروت و دارایی گرد آمده در یکجا» گرفته‌اند.

۵. و جمعی نیز معتقدند که «مُقَنْطَرَة» عبارت است از انبوهی از زر و سیم.

پاره‌ای هم گفته‌اند که «قِنْطار» تنها به طلای انباشته شده گفته می‌شود؛ که این نظر، درست نیست؛ چرا که خداوند در این آیه شریفه طلا و نقره را با هم آورده است.

به باور مؤلّف، وجه مشترک همه این دیدگاهها، این واقعیت است که «مُقَنْطَرَة» به ثروتی سرشار و فراوان گفته می‌شود.

واژه «مُسَوَّمَه» را نیز به‌صورتهای زیر معنا کرده‌اند:

۱. اسبان دونده.

۲. اسبان خوب؛ چرا که واژه «مُسَوَّمَة» از «سیمیاء» که به همین معناست، گرفته شده است.

۳. اسبان تربیت شده.

۴. اسبان مهیّا و آماده شده برای جهاد و پیکار.

منظور از «اَنْعام» ـ چهارپایان ـ در این آیه شریفه، شتر، گاو و گوسفند است؛ و مقصود از «حَرْث» ـ کشتزار ـ مزارع و بوستانها و باغها است.

تمامی آنچه برشمرده شد، از ارزشهای مادّی و چیزهای دوست‌داشتنی و موردپسند انسان است و آدمی بطور طبیعی خواهان آنهاست و در زندگی از آنها بهره می‌برد؛ گرچه پس از زمانی از او بازپس گرفته می‌شود، چرا که بازگشت همه به‌سوی خداست.

بنابراین، زیبنده است که درمورد آنها پارسایی پیشه کرد و به آنچه نزد خداست، روی آورد.

«ذلِکَ مَتاعُ الْحَیوةِ الدُّنْیا وَاللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»

و این جمله، هشدار است که: اینها همه، کالاهای ناچیز زندگی این دنیایند و پس از اندک زمانی از دست می‌روند؛ و سرانجام نیک و حسن عاقبت، تنها نزد خداست.

تفسیر مردان (۱۵۱)

قُلْ اَؤُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ

بگو : آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادّی) بهتر است ؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند (و از این سرمایه‌ها ، در راه مشروع و حقّ و عدالت، استفاده می‌کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر) باغ‌هایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد ، همیشه در آن خواهند بود و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند (نصیب آن‌ها است) و خدا به (امور) بندگان بینا است.(۱۵ / آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری این باغ‌های بهشتی برخلاف غالب باغ‌های این جهان ، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی‌شود و برخلاف مواهب مادّی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است ، جاودانی و ابدی است. همسران آن جهان ، برخلاف بسیاری‌از زیبارویان این جهان، هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آن‌ها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه‌اند ، همه این‌ها در یک طرف و مسأله خشنودی خداوند (رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ) که برترین نعمت‌های معنوی است ، یک طرف ، آری این نعمت معنوی ، مافوق تصوّر نیز

در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. در واقع قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذّات نامشروع و هوس‌های سرکش و ظلم و ستم به دیگران بپرهیزند، خداوند لذّاتی برتر و بالاتر در جهت مادّی و معنوی که از هرگونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آن‌ها خواهد کرد. در این‌جا سؤالی مطرح است و آن این‌که ؛ آیا در بهشت، لذّات مادّی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می‌پندارند که لذایذ مادّی، منحصر به این جهان است و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغ‌های بهشتی و انواع میوه‌ها و آب‌های جاری و همسران خوب آمده، کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «کَلِّمِ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو) ، به این صورت تعبیر شده است. ولی در برابراین پندار باید گفت: هنگامی‌که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم" ، معاد جسمانی "را

(۱۵۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

قبول کردیم ، باید برای هردو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آن‌ها ، منتهی در سطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتّفاقا در این آیه اشاره به هردو قسمت شده ، هم آن‌چه شایسته معاد جسمانی است و هم آن‌چه شایسته روح و رستاخیز ارواح می‌باشد. در واقع آن‌ها که تمام نعمت‌های مادّی آن جهان را کنایه از این نعمت‌های معنوی می گیرند، تحت تأثیر مکتب‌های التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده ، معاد جسمانی و لوازم آن را به کلّی فراموش نموده و منکر شده‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن شریف پس از تحقیر دنیا و ارزشهای مادّی و رهنمود به‌سوی زهد و پارسایی، اینک به وصف شکوه و عظمت سرای دیگر می‌پردازد و مردم را به فراهم‌آوردن زاد و توشه معنوی و انجام‌دادن کارهای شایسته تشویق می‌کند.

«قُلْ اَؤُنَبِّئُکُم بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ»

ای پیامبر! به مردم بگو: آیا شما را به بهتر از اینها ــ دوست داشتنیها و ارزشها و لذّتها و فریبندگیهای مادّی و دنیوی ــ خبر بدهم؟ برای آنان که پروا پیشه ساخته و از ضدّارزشها دوری گزیده‌اند، نزد پروردگارشان بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویهای آب زلال و شفّاف جاری است .

پاره‌ای از مفسّران معتقدند که پرسش در این آیه شریفه، با «عِنْدَ رَبِّهِمْ» خاتمه می‌یابد و خبرِ از آنچه بهتر است، از «جَنّاتٌ تَجْری» آغاز می‌شود. امّا گروهی دیگر برآنند که پایان استفهام، «بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ» است و خبرِ از آنچه بهتر است، از «لِلَّذینَ اتَّقَوْا» شروع می‌شود.

«خالِدینَ فیها وَ اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ»

آنان در آن بوستانهای بهشت جاودانه‌اند؛ و زنانی که از هر گونه آلودگی ظاهری و صفات ناپسند اخلاقی و انسانی پاک و پاکیزه‌اند و نیز خشنودی خدا برای آنان خواهد بود؛ و خدا به حال و روز و رفتار و عملکرد بندگان بینا است.

تفسیر مردان (۱۵۳)

اَلَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا اِنَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ

همان کسانی که می‌گویند : پروردگارا ، ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب آتش نگاهدار.(۱۶ / آل‌عمران)

اَلصّابِرینَ وَ الصّادِقینَ وَ الْقانِتینَ وَ الْمُنْفِقینَ وَ الْمُسْتَغْفِرینَ بِالاَسْحارِ

آن‌ها که (در برابر مشکلات و در مسیر اطاعت و ترک گناه ،) استقامت می‌ورزند، راستگو هستند، (دربرابر خدا) خضوع و (در

راه او) انفاق می‌کنند و در سحرگاهان استغفار می‌نمایند.

(۱۷ / آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قانِتینَ » از ماده « قُنُوت » به‌معنی خضوع در برابر پروردگار و هم به‌معنی مداومت بر اطاعت و بندگی تفسیر شده است. واژه « سَحَر » در اصل‌به‌معنی پوشیده و پنهان بودن است و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصّی برهمه‌چیز حکومت می‌کند، نام آن سحر گذاشته شده است، لغت « سِحْر » نیزاز همین‌مادّه‌است ، زیرا شخص ساحر دست به کارهایی می‌زندکه اسرار آن از دیگران پوشیده و پنهان است ، عرب به ریه و شُش نیز گاهی « سَحَر » می‌گوید و این‌هم به خاطر پوشیده بودن درون آن می‌باشد. در این دو آیه به معرّفی بندگان پرهیزکار که در آیه قبل به آن اشاره‌شده‌بود، پرداخته‌و شش صفت ممتاز برای‌آن‌هابرمی‌شمرد .

۱ ـ نخست این‌که آنان با تمام دل و جان متوجّه پروردگار خویشند و ایمان قلب آن‌ها را روشن ساخته و لذا در برابر اعمال خویش به‌شدّت احساس مسؤولیّت می‌کنند، می‌فرماید: « همان کسانی که می‌گویند : پروردگارا ، ما ایمان آورده‌ایم ، گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگهدار » (اَلَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا اِنَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ) .

۲ ـ « آن‌ها که صبر و استقامت دارند » و در برابر حوادث سخت که در مسیر اطاعت پروردگار پیش می‌آید و همچنین در برابر گناهان و به‌هنگام پیش‌آمدن شداید و گرفتاری‌های فردی و اجتماعی، شکیبایی و ایستادگی به‌خرج می‌دهند (اَلصّابِرینَ).

۳ ـ « آن‌ها که راستگو و درست کردارند » و آن‌چه در باطن به آن معتقدند ، در

(۱۵۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ظاهر به آن عمل می‌کنند و از نفاق و دروغ و تقلّب و خیانت دورند (وَ الصّادِقینَ) .

۴ ـ « آن‌ها که خاضع و فروتن هستند » و در طریق بندگی و عبودیّت خدا بر این کار مداومت دارند (وَ الْقانِتینَ) .

۵ ـ « آن‌ها که در راه خدا انفاق می‌کنند » ، نه‌تنها از اموال، بلکه از تمام مواهب مادّی و معنوی که در اختیار دارند ، به نیازمندان می‌بخشند (وَ الْمُنْفِقینَ) .

۶ ـ « و آن‌ها که سحرگاهان ، استغفار و طلب آمرزش می‌کنند » (وَ الْمُسْتَغْفِرینَ بِالاَْسْحارِ) .

در حدیثی از امام صادق در تفسیر آیه اخیر می‌خوانیم که فرمود : «هرکس در نماز وَتر (آخرین رکعت نماز شب) هفتاد بار بگوید"؛ اَسْتَغْفِرُاللّهَ رَبّی وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ "و تا یک‌سال این عمل را ادامه دهد، خداوند او را از استغفارکنندگان در سحر (اَلْمُسْتَغْفِرینَ بِالاَْسْحارِ) قرارمی‌دهد و اورامشمول عفو و رحمت‌خودمی‌سازد» .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به‌معنای «دنباله» است، چرا که کارهای زشت انسان همراه به دنبال اوست؛ و جُرْم در اصل به معنای «بریدن» است و بدان تناسب به گناه، جرم می‌گویند که آدمی با ارتکاب آن از خدا بریده و پیوند بندگی‌اش گسسته می‌شود.

«اَلأَْسْحار»: جمع «سَحَر»؛ که به هنگامه پیش از طلوع صبح یا سپیده دم گفته می‌شود. واژه «سَحَر» در اصل به معنای «خفا» و «پنهانی» است؛ و از آنجا که پدیده‌ها در آن هنگام که هوا هنوز روشن نشده است، از دیدگان نهانند، به این وقت، «سَحَر» گفته می‌شود.

همانان که در اجرای تکالیف آراستگی به ارزشها و دوری از ضدّارزشها، یا فرمانبرداری از خدا و پروای از نافرمانی او شکیبایند و در گفتار و ایمان، راستگو و درستکار؛ همانان که فروتن و فرمانبردارند و دارایی خود را در کارهای شایسته و راههای واجب و مستحب انفاق می‌کنند؛ و آمرزش خواهان در سحرگاهانند.

۱ـ « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۷۳ .

تفسیر مردان (۱۵۵)

در مفهـــــوم واژه «قـانِتیـن»، دیـدگـاههـا متفـــاوت اسـت:

۱. پـــاره‌ای آن را بـــه «فـرمـانبــرداران» معنـــا کـرده‌انـد.

۲. پـــاره‌ای به مفهـوم «پـایداران در فـرمانبرداری خـدا» گرفته‌اند.

۳. و گـروهی نیـز بـه «قیام‌کنندگان به اجرای تکالیف» تفسیر کرده‌اند.

در معنــای «والمُسْتَغْفِـرینَ بِالْأسْحـارِ» نیـز نظرهایی ارائه شده است:

۱. بعضـی آن را به «نمـازگـزاران در سپیـده‌دمان» معنـا کرده‌انـد و این مفهوم از ششـمین امـام نـور، در بیـانی از حضـرت رضا علیه‌السلام ، نیز روایت شده است.

۲. بـرخـی آن را به «کسـانـی که در هنگـامـه‌های سحر، طلب آمرزش می‌کنند» تفسیـر کـرده‌انـد.

۳. گــروهــی می‌گـوینـد: منظـور از این ترکیب، کسانی است که نماز بامدادی را بـه جمـاعت می‌خــوانند.

۴. و پاره‌ای نیز برآنند که اینان کسانی هستند که به‌هنگام سحر نماز می‌گزارند و آنگاه آمرزش خدا را می‌طلبند.

از ششمین امــام نــور در این مـورد نقـل کـرده‌انـد که فـرمــود:

«مَنِ اسْتَغْفَرَ اللّهَ سَبْعینَ مَرَّةً فی وَقْتِ السَّحَرِ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ هذِهِ الْآیَةِ.»(۱) هر که به‌هنگام سحـر، هفتـاد بار خـالصـانه و با همـه وجود استغفارکند و آمرزش بخواهد، از چهـره‌هـای شـایسته و بایسته این آیـه شـریفـه خـواهـد بــود.

و از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که: «اِنَّ اللّهَ یَقُولُ اِنّی لَاَءهُمُّ باَهْلِ الأرْضِ عَذاباً فَاِذا نَظَرْتُ اِلی عُمّارِ بُیُوتی و اِلَی المُجْتَهِدینَ و اِلَی الْمُتَحابّینَ فِیَّ و اِلَی المُسْتَغْفِرینَ بِالاْسْحارِ صَرَفْتُهُ عَنْهُمْ.»(۲) آفریـدگار هستی می‌فرماید: هنگامی که آهنگ کیفر زمینیـان را می‌کنم، می‌خـواهم به کیفر گنـاهی که در زمین می‌شـود، آنـان را زیر تازیـانه عـذاب بگیرم؛ امّا وقـتی به آبادکننـدگان مسجدها، شب‌زنده‌داران مخلص و آمرزش خواهان در سحــرگــاهان نظــر می‌کنــم، عـــذاب خـود را از آنـان برمی‌دارم.

۱ . تفسیر تِبیان، ج ۲، ص ۴۱۶. تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲ . شُعَـــبُ الْایمـــــان، ج ۶، ص ۵۰۰، حـدیـث ۹۰۵۱.

(۱۵۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

خیانت در اموال یتیمان ممنوع

وَ آتُوا الْیَتامی اَمْوالَهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبیثَ بِالطَّیِّبِ وَلا تَأْکُلُوا اَمْوالَهُمْ اِلی اَمْوالِکُمْ اِنَّهُ کانَ حُوبا کَبیرا

و اموال یتیمـان را (هنگـامی که به حـدّ رشـد رسـیدند)به آن‌ها بدهیـد و اموال بـد (خود) را به امـوال خـوب (آن‌هـا) عـوض نکنیـد و امـوال آنـان را همـراه امـوال خـودتان (بـا مخلـوط کـردن یا تبدیل نمودن)نخورید ، زیرا این گناه بزرگی است. (۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَلْحُوبَهُ» در اصل به معنی احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می‌کشاند و از آن‌جا که تجاوزهای سرپرسـتان به اموال یتیمان ، غالبـا بر اثر نیـاز و یـا به بهـانه احتیـاج صورت می‌گیرد ، در آیه فوق به جای کلمه «اِثم» (گناه) کلمه «حوُبْ» به کار رفته است ، تا اشاره‌ای به این حقیقت بوده است. در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پـدرانی از دنیا می‌روند و فرزندان صغیری از آن‌ها باقی می‌ماننـد ، منتها در جوامع ناسالم که گرفتار جنگ‌های داخلی هستند ، مانند جامعه عرب در زمان جاهلیّت تعداد این‌گونه کودکان یتیم بسیار زیادتر است ، که باید از طرف حکومت اسلامی و فرد فرد مسلمـانـان ، تحت حمـایت قـرار گیـرند ، در آیه فوق سه

دستور مهم درباره اموال یتیمان داده شده است .

۱ ـ نخست دستور می‌دهد که : « اموال یتیمان را (به هنگامی که رشد پیدا کنند) به آن‌ها بدهید: وَ آتُوا الْیَتامی اَمْوالَهُمْ ».

یعنی تصرّف شمادر این‌اموال تنها به‌عنوان امین و ناظراست نه به‌عنوان یک مالک.

۲ ـ دستور بعد برای جلوگیری از حیف و میل‌هایی است ، که گاهی سرپرست‌های یتیمان به بهانه تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد و یا اگر بماند ضایع می‌شود ، اموال خوب و زبده یتیمان را برمی‌داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند . قرآن می گوید : « و هیچ گاه

اموال پاکیزه آن‌ها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید : وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبیثَ بِالطَّیِّبِ » .

۳ ـ « و اموال آن‌ها را با اموال خود نخورید : وَ لا تَأْکُلُوا اَمْوالَهُمْ اِلی اَمْوالِکُمْ » .

یعنی اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید به طوری که نتیجه‌اش تملّک همه باشد و یا این که اموال بد خود را با اموال خوب آن‌ها مخلوط نسازید که نتیجه‌اش پایمال شدن حقّ یتیمان باشد. در پایان آیه، برای تأکید و اثبات اهمیّت موضوع می‌فرماید: « این گونه تعدّی و تجاوز به اموال یتیمان گناه بزرگی است : اِنَّهُ کانَ حُوبا کَبیرا ». بررسی آیات مختلف قرآن نشان می‌دهد که اسلام اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای این موضوع قائل شده و با شدّت تمام خیانت‌کنندگان در اموال یتیمان را به مجازات‌های شدید تهدید می کند و با عباراتی محکم و قاطع سرپرستان را به مراقبت کامل ازاموال یتیمان دعوت می کند ، که شرح آن در همین سوره در چند آیه بعد و در ذیل آیات ۱۵۳ / انعام و ۳۴ / اسراء خواهد آمد. لحن شدید این آیات به قدری در قلوب مسلمانان مؤثرواقع شد که حتّی می‌ترسیدند غذای مشترکی برای خودشان و یتیمان درست کنند ، به‌همین جهت‌غذای آن‌ها رااز غذای خود و فرزندان خویش جدامی‌ساختند و این امر موجب ناراحتی هردوطرف می‌شد لذا درآیه ۲۲۰ / بقره به آن‌ها دستور داده شده که اگر هدفشان از مخلوط ساختن اموال یا غذای یتیمان با اموال یا غذای خود ، خیرخواهی و اصلاح بوده باشد مانعی ندارد .(۱)

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، ذیل آیه فوق .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

رعایت حقوق یتیمان

در آیه‌ای که گذشت، پروردگار جهانیان، بندگانش را به رعایت دو اصل انسانساز تقوا و پیوند با خویشاوندان فرمان داد؛ اینک در این آیه، بخش دیگری از پروا را که رعایت حقوقِ کودکانِ بی‌سرپرست است مورد توجه قرار داده و می‌فرماید:

«وَ آتُوا الْیَتامی اَمْوالَهُمْ»

و دارایی یتیمان را به آنان باز پس دهید.

این دستور برای کسانی است که سرپرستی کودکان یتیم را برعهده دارند. قرآن آنان را موظّف می‌سازد که هزینه زندگی کودکان بی‌سرپرست را در دوران خردسالی آنان، از دارایی خودشان بدهند و هنگامی که به مرحله بلوغ رسیدند و از رشد فکری و انسانی برای حفظ دارایی خود برخوردار شدند، ثروت آنان را به خودشان باز پس دهند.

«وَ لا تَتَبَدَّلُوا الْخَبیثَ بِالطَّیِّبِ»

و دارایی پاک و پاکیزه و مرغوب آنان را با مال ناپاک و وامانده خود عوض نکنید .

مقصود این است که دارایی کودکان بی‌سرپرست و یتیم را که خداوند بر شما حرام کرده است، با اموال حلال خود عوض نکنید؛ و این جمله نشانگر آن است که برخی چنین می کردند.

پاره‌ای نیز در تفسیر این جمله گفته‌اند: خدا روزی شما را از راه روا و حلال برای شما مقرّر فرموده است؛ بنابراین، شتاب نورزید و با دست تجاوز گشودن به مال یتیمان، روزی حلال خود را به حرام آلوده نسازید و با حرام عوض نکنید.

«ابن زید»، در این باره گفته است: منظور آیه شریفه این است که شما همانند مردم عصر جاهلیت که زنان و خردسالان را از ارث محروم می‌ساختند، رفتار نکنید؛ بلکه حقّ همه صاحبان حقوق را محترم بشمارید.

درمیانِ این سه دیدگاه درباره مفهوم این جمله، دیدگاه نخست بهتر است؛ چرا که

تفسیر مردان (۱۵۹)

این جمله پس از بحث درمورد یتیمان آمده، از این رو معنای آن این است که «اموال باارزش یتیمان را برای خود برندارید و آنگاه بجای آن، اموال بی‌ارزش و وازده خود را قرار دهید؛ که با این عمل، شمار و ظاهر اموال آنان را حفظ کرده‌اید، امّا ازنظر ارزش و محتوا، حقوق آنان را تباه ساخته‌اید».

«وَ لاتَأْکُلُوا اَمْوالَهُمْ اِلی اَمْوالِکُمْ»

و اموال آنان را به همراه دارایی خویش نخورید.

از این جمله چنین برمی‌آید که به‌هم‌آمیختن مال یتیمان با دارایی خویش و به‌مصرف شخصی رساندن و خوردن آن، کاری ناپسند است؛ امّا اگر در این سهیم‌شدن و مخلوط ساختن اموال، حقوق و حدود آنان رعایت شود، ناروا نخواهد بود.

آورده‌اند که بعد از نزول این آیه شریفه، مردم از شرکت با یتیمان و آمیختن دارایی خود با مال آنان خودداری می‌کردند و این کار برایشان خوشایند نبود؛ درنتیجه، اوضاع بر کودکان بی سرپرست مشکل شد، به گونه‌ای که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت بردند و آنگاه بود که آیه مبارکه فرود آمد که:

«...وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْیَتامی قُلْ اِصْلاحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَ اِنْ تُخالِطُوهُمْ فَاِخْوانُکُمْ...»(۱)

و از تو ای پیامبر در مورد یتیمان می‌پرسند؛ بگو: به سامان آوردن کار آنان و به سود و صلاح آنان عمل کردن، بهتر است و اگر با آنان همزیستی عادلانه کنید، برادران دینی و عقیدتی شما هستند...

این تفسیر برای آیه شریفه، از دو امام نور ـ حضرت باقر و صادق ـ نیز روایت شده است.

«اِنَّهُ کانَ حُوباً کَبیراً»

که این کار گناهی بزرگ است.

منظور از کاری که گناهی بزرگ به شمار آمده، خوردن مال یتیمان است.

۱ . سوره بقره آیه ۲۲۰.

(۱۶۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

چگونگی ازدواج مجدد برای آقایان

وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلاّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ ذلِکَ اَدْنی اَلاّ تَعُولُوا

و اگر می‌ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم ،) عدالت را رعایت نکنید ، (از ازدواج با آنان ، چشم‌پوشی کنید و) و با

زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید ، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید ، تنها یک همسر بگیرید و یا از زنانی که مالک‌آن‌هایید استفاده کنید،این کار،از ظلم‌وستم بهترجلو گیری می کند. (۳/نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَثْنی» در لغت به معنی « دوتا دوتا » و «ثُلاثَ» به معنی « سه تا سه تا » و « رُباعَ » به معنی « چهار تا چهارتا » می‌باشد. خطاب در آیه متوجه به سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آن‌ها داده شده بود و در این آیه درباره ازدواج با یتیمان سخن می گوید که همان‌گونه که باید مراعات عدالت را درباره اموال آن‌ها بنمائید در مورد ازدواج با دختران یتیم نیز با نهایت دقّت رعایت مصلحت آن‌ها را بکنید ، در غیر این‌صورت از ازدواج با آن‌ها چشم بپوشید و زنان دیگری انتخاب کنید. از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می‌سازد آیه ۱۲۷ از همین سوره است که در آن صریحا مسئله رعایت عدالت را درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده است و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد. سپس می‌فرماید : « از آن‌ها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید : مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ ». ازآن‌جاکه روی سخن درآیه به‌همه مسلمانان است معنی آیه چنین می‌شود که شما برای دوری از ستم کردن در حق دختران یتیم می‌توانید از ازدواج با آن‌ها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمایید که موقعیّت اجتماعی و فامیلی آن‌ها به شما اجازه ستم کردن را نمی‌دهد و می‌توانید از آن‌ها دونفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید . منتها چون مخاطب ، همه مسلمانان بوده است تعبیر به

دوتا دوتا و مانند آن شده است. وگرنه جای تردید نیست که حداکثر تعدّد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرایط خاصّش) بیش از چهار نفر نیست. ذکر این نکته نیز لازم است که « واو » در جمله بالا ـ به معنی « اَوْ » (یا) می‌باشد نه این‌که منظور این باشد که شما می‌توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آن‌ها نه نفر می‌شود انتخاب کنید . زیرا اگر منظور این بود که باید صریحا عدد نُه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده ، به علاوه از نظر اسلام این مسئله جزو ضروریّات است که زاید بر چهار همسر مطلقا ممنوع است. به هر حال آیه فوق دلیل صریحی است بر مسئله جواز تعدّد زوجات منتها با شرایطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد. سپس بلافاصله می گوید : این در صورت حفظ عدالت کامل است « امّا اگر نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفا نمایید » تا از ظلم و ستم بر دیگران برکنار باشید . (فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً). « و یا (به جای انتخاب همسر دوم) از کنیزی که مال شما است استفاده کنید » زیرا شرایط آن‌ها سبک‌تر است (اگرچه آن‌ها نیز باید از حقوق حقّه خود برخوردار باشند) (اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ). «این کار (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز) از ظلم و ستم و انحراف از عدالت ، بهتر جلوگیری می کند » (ذلِکَ اَدْنی اَلاّ تَعُولُوا). درباره مسئله‌بردگی و نظراسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث کافی خواهیم کرد .

منظور از عدالتِ مردان درباره همسران چیست ؟

اکنون پیش از آن‌که فلسفه حکم تعدّد زوجات را در اسلام بدانیم لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزء شرایط تعدّد همسر ذکر شده است چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم‌خوابگی و مسایل زندگی و رفاه و آسایش است یا منظور از عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست ؟ شک نیست که « عدالت » در محبّت‌های قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی می‌تواند محبّت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل

درآورد ؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه ۱۲۹ همین سوره می‌فرماید : « وَ لَنْ تَسْتَطیعُوا

اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ : شما هرقدر کوشش کنید نمی‌توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید ». بنابراین‌محبّت‌های‌درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظّف به آن است رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است. از این بیان روشن می‌شود: کسانی که خواسته‌اند از ضمیمه کردن آیه فوق « فَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً » به آیه ۱۲۹ « وَ لَنْ تَسْتَطیعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ » چنین نتیجه بگیرند که تعدّد زوجات در اسلام مطلقا ممنوع است ، زیرا در آیه‌نخست آن‌را مشروط به عدالت‌کرده و درآیه‌دوّم عدالت را برای مردان در این مورد محال دانسته است ، سخت در اشتباهند . زیرا همان‌طور که اشاره شد عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون‌است عدالت درتمایلات قلبی‌است و این از شرایط تعدّد زوجات نیست و آن‌چه از شرایط است عدالت در جنبه‌های عملی است. گواه بر این موضوع ذیل آیه ۱۲۹ همین سوره می‌باشد آن‌جا که می گوید : « فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ » یعنی « اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل در محبّت میان همسران خود رعایت کنید لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آن نسازید که دیگری را به صورت بلاتکلیف درآورید » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عَوْل: ستم و بیداد. از این واژه، فعل‌های «عالَ»، «یَعُولُ» و «عالَ»، «یَعیلُ» مشتق می‌شود؛ و مصدر آن «عَیْلَه»، به معنای «نیاز» است.

پاره‌ای «اَنْ لا تَعُولُوا» را، «اینکه نیاز پیدا نکنید» ترجمه کرده‌اند که درست نیست. همچنین عدّه‌ای آن را، «تا عیالوار نشوید» معنا کرده‌اند که این نیز نادرست است؛ چرا که این معنا با «اَلّا تُعیلُوا» ـ که اسم فاعل آن «مُعیل» است ـ سازگار است، نه با واژه مورد بحث.

تفسیر مردان (۱۶۳)

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث و چگونگی نظم و پیوند آن با آیات پیش، دیدگاهها متفاوت است:

۱. گروهی برآنند که این آیه شریفه درباره دختر پدرمرده‌ای فرود آمد که سرپرست او به ثروت و زیبایی وی چشم دوخته و بر آن بود که به طمع مال و جمالش و با سوء استفاده از موقعیت خود، او را بدون مهریه به عقد خویش درآورد و آفریدگار هستی با نزول این آیه بر قلب پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روشن ساخت که کسی نباید با دختران یتیم پیمان زندگی مشترک ببندد، مگر آنکه براساس عدالت رفتار کند و مهریه‌ای مناسب برای آنان مقرّر دارد. در غیر این صورت نباید با آنان ازدواج کرد؛ بلکه می‌توان با زنان دیگر پیوندزندگی‌بست و در صورت رعایت عدالت و انصاف در محیط خانه و خانواده، ازدواج با یک، دو، سه و یا چهار زن نیز روا است.

گفتنی است که این مطلب از «عایشه» نقل شده و در تفاسیر شیعه هم آمده است.

در بیان این دیدگاه‌و این شأن نزول، برخی بر این عقیده‌اند که آیه مورد بحث با آیه ۱۲۷ همین سوره پیوند دارد و ترکیب آن دو چنین است: « وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفْتیکُمْ فیهِنَّ وَ مایُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ فی یَتامَی النِّساءِ اللاّتی لاتُوءْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ اَنْ تَنْکِحُوهُنَّ ... وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ...»

و نظر تو را درمورد زنان می‌پرسند. بگو: خدا درباره آنان و نیز درمورد آنچه در این کتاب آسمانی بر شما تلاوت می‌شود، به شما فتوا می‌دهد: درخصوص دختران و زنان یتیمی که حقوق مقرّر آنان را نمی‌دهید و با این نیّت و انگیزه به ازدواج با آنان تمایل دارید، پاسخگوی شماست که با همه آنان بر اساس عدل و داد رفتار کنید... و اگر از آن بیم دارید که در مورد آنان به

عدل و داد رفتار نکنید، به ازدواج با یک زن ...بسنده کنید...

ایـن دیــــدگــــاه از «حَسَـــن»، «جُبّــائی» و «مُبَـــرَّد» اســت.

۲. دسـته‌ای از جمله «ابن عبّاس» بر این باورنـد که آیه شـریفه در مورد مردی فرود آمـد که با زنان متعدّدی ازدواج کرده و ثروت و دارایی خویش را در این راه ازدست داده بود و آنگاه بناگزیر به دارایی یتیمی که سرپرستی وی را بر عهده داشت و باید از حقوق او محافظت می‌کرد، دست تجاوز گشود. در پی این ماجرا، خداوند مردم را به اعتدال فرا خواند و از آنان خواست که با بیشتر از چهار زن پیمان زنـدگی مشترک نبنـدنــد تا در نتیجـه هـزینـه سـنگین زندگی، نیازمند شوند و چشم طمع به مال نــاتـوانان و یتیمــان بــدوزند؛ و اگــر لازم بــود، به یــک زن بســنــده کنند و زنــدگــی شـرافتمنـدانه‌ای را در پیــش گیرند.

۳. به‌نظر جمعی از مفسّران، این آیه شریفه درمورد کسانی نازل شد که حقوق یتیمان را رعایت می‌کردند، امّا حقوق زنان را پایمال می‌ساختنـد؛ و به آنـان هشـدار داد که: «همانسان که درمورد یتیمان می‌ترسید که مبادا حقوقشان را پایمال سازیـد و از مرز عـدالت بگذرید، درباره زنان و حقوق آنان نیز همینگونه باشید. پس، به شـما اجازه داده شده است که فقط درصورت رعایت عدل و داد و مراعات کامل حقوق زنان، با یک تا چهار زن پیمان زندگی مشترک امضا کنید».

۴. و از دیدگاه برخی: «مردم باایمان سرپرستی کودکان یتیم را دشوار می‌پنداشتند و از سر احساس مسئولیت و ایمان عمیق، از آن کـار وحشت داشتند. بـه همیـن جهـت، آفریـدگار هستی بـه آنـان هشـدار می‌دهـد کـه همانسـان کـه از نزدیـک شـدن به حقـوق بی‌سرپـرسـتـان و محـرومـان بیــم داریــد، از بی‌عفّتی و آلوده‌دامنی نیز بترسید و بـرای حفـظ عفّت عمـومی، در چهـارچـوب مقــرّرات و برمبنای عدالت، با یک تا چهار زن ازدواج کنید».

۵. بعضـی،آیه شـریفه‌رابدینصورت‌معنا کرده‌انـد: «اگر از ازدواج با دختر یتیمی که سرپرست او هستید، بیم داریـد که مبادا براساس عدالت رفتار نکنید، با دختران یتیم دیگر پیمان زناشویی ببندید».

۶. و پـاره‌ای معتقدنـد منظور آیه شـریفه این است که: «همـانگونه که از خوردن مال یتیمان بیمناک هستیـد، از ازدواج با چنـد زن و آنگاه رفتار ناعادلانه با آنان نیز بترسید؛ از ایــن رو، با زنانی پیمان زنـدگی مشترک امضا کنیـد که می‌دانید درمورد آنان می‌توانید عــادلانــه رفتار کنید».

از دیدگاه «قاضی ابوعاصم»، دیدگاه نخست از همه دیدگاهها بهتر و با معنی واژه‌ها و نظــم آیــه منــاسب‌تر است.

ازدواج مجدد تنها در پرتو رعایت عدالت مجاز است

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

«وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتـامی فَانْکِحوُا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ»

و اگر از اجرای عـدالت و رعایت انصاف درمیانِ دخترانِ یتیم که سـرپرستی آنان را بعهـده دارید، بیمناک هستید، از ازدواج با آنان بگذریـد و از میـانِ زنـان پاک و حلال که مورد پسـندتان قرار گرفت، دو یا سه یا چهار همسـر برگزینیـد؛ و این کار مشـروط بر آن است کــه با آنــان شرافتمندانه و صــادقــانه و برمبنــای عــدالـت و مهر رفتار کنید.

در جمله «فَانْکِحوُا ما طابَ لَکُمْ»، بـدان دلیل بجای «مَنْ»، «ما» مصدریه بکار رفته که معنای جمله در حقیقت «فَانْکِحُوا الطَّیِّبَ» است؛ یعنی: بـا زنـان پـاک و پاکیزه‌ای که ازدواج با آنها برای شـما روا و حلال شـده و در ردیف زنانی نیسـتند که ازدواج با آنان تحـریم شــده است، پیمـان زناشویی ببندید.(۱)

با این توضیح، معنای این جمله از آیه شریفه چنین است: و چنانچه در ازدواج با دختران بی سرپرست، از اجرای عدالت و رفتار خداپسندانه و عادلانه درمیانِ آنان بیمناک هستید، با دختران و زنان پاک و حلال و رشدیافته ازدواج کنید؛ چرا که درمورد اینان، اگر رفتاری ناعادلانه روی داد، ممکن است با پوزش و جلب رضایت آنان، آن رفتار ظالمانه جبران شود، امّا درمورد دختران یتیم که هنوز به رشد اجتماعی و اقتصادی شایسته نرسیده‌اند، این کار نشاید.

مفهوم عبارت «مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» منظور این است که با دو، سه یا چهار زن پیوند

۱ . رجوع کنید به آیه‌های ۲۳۳ و ۲۴ از همین سوره مبارکه.

زندگی مشترک ببندید، نه اینکه با دو و سه و چهار ـ یعنی نُه نفر ـ ازدواج کنید؛ زیرا هنگامی که گفته می‌شود «دو دو ، سه سه و چهار چهار وارد اطاق شوید»، منظور این است که دو نفری، سه‌نفری و چهار نفری داخل شوید، نه ۹ نفری.

به علاوه اگر مقصود آیه شریفه جز آنچه بود که ترجمه و تفسیر شد، چرا قرآن شریف این مطلب را بروشنی عنوان نساخت؟ و چرا ششمین امام نور فرمود: «برای مرد، ازدواج و همسری با بیشتر از چهار زنِ آزاد، روا نیست»؟

«فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ»

پس اگر بیم آن را داشتید که با آنان براساس عدالت رفتار نکنید، به ازدواج با یک زن آزاد یا به آنچه از کنیزان که مالک شده‌اید، بسنده کنید.

منظور این است که اگر بیم آن دارید که در تأمین عادلانه هزینه زندگی و برآوردن نیازهای جسمی، روحی، عاطفی و حقوق و حدودِ دیگرِ آنان، به عدل رفتار نکنید، دراین صورت به ازدواج با یک زن آزاد، یا به بستن پیمان زناشویی با کنیزان خویش بسنده کنید؛ چرا که زندگی مشترک با اینان، مقرّرات ساده‌تری دارد و خطر بیدادگری، کمتر شما را تهدید می‌کند.

«ذلِکَ اَدنی اَلّا تَعُولُوا»

این خودداری از چند همسری و ازدواج با یک زن درصورت ترس از عدم اجرای عدالت در میانِ آنان، به عدالت و دوری جستن از بیداد و انحراف نزدیکتر است.

جمعی گفته‌اند منظور این است که «با ازدواج با یک همسر، عائله شما زیاد نمی‌شود و در زندگی به مشکلات اقتصادی برنمی‌خورید و به پیمودن راه انحراف و درپیش گرفتن ستم ناگزیر نمی‌شوید»؛ امّا همانگونه که اشاره شد؛ این معنا نه با ریشه لغوی واژه و نه با خود آیه سازگار است، به علاوه اگر منظور این بود، باید رابطه همسری با کنیزان نیز بشدّت کنترل می‌شد تا سر از عائله سنگین درنیاورد.

گروهی نیز برآنند که پیش از نزول قرآن شریف و احکام ازدواج و مقرّرات خانواده، مردان در انتخاب همسر حدّ و مرزی برسمیّت نمی‌شناختند؛ به همین دلیل این آیه شریفه برای سامان بخشیدن به این هرج و مرج و بی‌عدالتی‌خانوادگی‌نازل‌شد.

چرا پرداخت مَهریه به عهده مردان گذاشته شده است؟

وَاتُوا النِّساآءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ‌شَیْءٍ‌مِنْهُ نَفْسا فَکُلُوهُ هَنیآئا مَّرآیئا

و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک عطیّه (الهی) به آنان بپردازید (ولی) اگر آن‌ها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شماببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید. (۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« صَدُقاتِهِنَّ » جمع « صَداق » به‌معنی مهر است. « نِحْلَهً » در لغت به معنی بخشش و عطیّه آمده است ، « راغب » در کتاب مفردات می گوید : به عقیده من این کلمه از ریشه « نَحْل » (به معنی زنبور عسل) آمده زیرا بخشش و عطیّه شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

بنابراین تفسیر آیه چنین خواهد شد : « مهر را که یک عطیه الهی است و خدا به خاطر این که زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد به او عطا کرده است ، به طور کامل ادا کنید ». سپس در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می گوید : « اگر زنان‌با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است : فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْسا فَکُلُوهُ هَنِیآئا مَّرِ آیئا ». تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقرّرات خشک حکومت نکند بلکه به موازات آن عاطفه و محبّت نیز حکم‌فرما باشد .

مَهْریّه یک پشتوانه اجتماعی برای زن

درعصر جاهلیّت نظربه این‌که برای زنان ارزشی قایل نبودند ، غالبا مهر راکه حّق مسلّم زن بود در اختیار اولیای او قرار می‌دادند و آن را ملک مسلّم آن‌ها می‌دانستند گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می‌دادند به این گونه که مثلاً برادری ، خواهر خود را به ازدواج دیگری درمی‌آورد که او هم متقابل ، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد و مهر این دو زن همین بود. اسلام بر تمام این رسوم ظالمانه خط

بطلان کشید و مهر را به عنوان یک حّق مسلّم به زن اختصاص داد و در آیات‌قرآن کرارا مردان رابه رعایت کامل این حقّ توصیه کرده است. در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده‌است و بسته به توافق دو همسر است اگر چه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر راسنگین قراردهند ولی این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی به‌طور یکسان بهره می گیرند و پیوند زناشویی پیوندی است ، بر اساس منافع مقابل طرفین ، با این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان مهر به زن بپردازد؟ وانگهی آیا این موضوع به شخصیّت زن لطمه نمی‌زند و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی‌دهد؟ روی همین جهات است که بعضی به شدّت با مسئله مهر مخالفت می کنند ، مخصوصا معمول نبودن مهر در میان غربی‌ها برای غرب زده‌ها به این فکر دامن می‌زند در حالی که نه تنها حذف مهر ، به شخصیّت زن نمی‌افزاید بلکه وضع او را به مخاطره می‌افکند

توضیح این که : درست است که مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی به‌طوریکسان سودمی‌برند، ولی نمی‌توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد ، زن متحمّل خسارت بیشتری خواهد شد زیرا :

اولاً مرد طبق استعداد خاص بدنی معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلّط بیشتری دارد و هرچند بعضی می‌خواهند ، به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می‌بینیم حتی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می‌دهد که ابتکار اعمال پردرآمد ، بیشتر در دست مردان است. به علاوه مردان برای انتخاب همسر مجدّد امکانات بیشتری دارند ولی زنان بیوه مخصوصا با گذشت قسمتی از عمر آن‌ها و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی ، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است. باتوجه به این جهات روشن می‌شود که امکانات و سرمایه‌ای را که زن با ازدواج از دست می‌دهد

بیش از امکاناتی است که مرد از دست می‌دهد و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده او و علاوه مسئله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدایی و طلاق محسوب می‌شود. درست است که مَهْر از نظر قوانین اسلام با برقرارشدن پیمان ازدواج‌به ذمه‌مرد تعلّق‌می گیرد و زن فورا حقّ مطالبه آن را دارد ، ولی چون معمولاً ـ به صورت بدهی در ذمه مرد می‌ماند ، هم اندوخته‌ای برای آینده زن محسوب می‌شود و هم پشتوانه‌ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد ولی آن‌چه گفتیم در غالب موارد صادق است). و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده‌اند و آن را یک نوع « بهای زن » پنداشته‌اند ارتباط به قوانین اسلام ندارد ، زیرا در اسلام مهر به هیچ‌وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسما « مرد » و « زن » به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده‌اند و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است . به همین دلیل اگر در صیغه عقد اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست ، درحالی که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود مسلّما باطل خواهد بود (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود شوهر موظّف است که در صورت آمیزش جنسی « مَهْرُالْمِثْل » یعنی مهری همانند زنانی که هم طراز او هستند بپردازد ». از آن‌چه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه « جبران خسارت » و « پشتوانه برای احترام به حقوق زن » دارد ، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به « نِحْلَهً » به معنی « عَطِیَّهً » در آیه اشاره به همین باشد) .

(۱۷۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

رعایت حقوق زنان

در ادامه آیات، قرآن در راه تأمین و تضمین حقوق و امنیت زن می‌فرماید:

«وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً»

و مهر زنان را که بخششی است از سوی خدا، با رضایت خاطر به عنوان هدیه‌ای به آنان بدهید.

روشن است که زن و مرد با توافق و برمبنای نیاز طبیعی به یکدیگر، پیمان زندگی مشترک بسته‌اند و هردو نیز در زندگی مشترک از هم بهره‌ور شده‌اند، بنابراین دیگر برای زنان حقّی به عنوان مهر نمی‌ماند؛ امّا آفریدگار مهربان و فرزانه هستی، این حق را برای زن قرار داده است تا در صورت بهم خوردن زندگی مشترک، از این هدیه بهره‌مند شود.

عدّه‌ای واژه «نحله» را به معنای «فریضه‌ای مقرّر» گرفته‌اند «که باید از سوی مرد پرداخت شود» و گروهی نیز آن را به «دین» تفسیر کرده‌اند.

روی سخن با کیست؟

در اینکه روی سخن در این جمله از آیه شریفه با کیست، دو نظر ارائه شده است:

۱. جمعی از مفسّران ازجمله «ابن عبّاس» برآنند که روی سخن با، شوهران است؛ و خدا به آنان فرمان می‌دهد که مهریه همسرانشان را در صورتیکه با آنان آمیزش کرده‌اند، به طور کامل و در غیراین صورت به میزان ۲۱ مهریه مقرّر ، با اخلاقی شایسته و بدون کشمکش بپردازند و از آنان چیزی نخواهند و آنان را نیازارند که در آن صورت دیگر، هدیه و بخشش مورد نظر آیه محسوب نمی‌شود.

۲. امّا برخی نیز بر این اعتقادند که روی سخن با سرپرستان یتیمان است؛ چرا که در آن روزگاران ، هرگاه دختر بی سرپرستی ازدواج می کرد ، سرپرستش مهر او را می گرفت و چیزی به او نمی‌داد و آیه شریفه، از آن حق‌کشی هشدار می‌دهد.

یادآور می‌شود که این دیدگاه از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است.

به هر حال، به عقیده ما دیدگاه نخست بهتر و با آیه شریفه مناسب‌تر است.

«فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً»

پس، اگر همسران شما با رضایت قلبی چیزی از مهر خود را به شما بخشیدند، می‌توانید آن را حلال و گوارا بخورید چر که آنان به میل خویشتن پاره‌ای از حق خود را به شما واگذار نموده‌اند.

در تفسیر عَیّاشی، نقل شده است که:

مردی نزد امیرموءمنان، از درد شکم نالید. آن حضرت فرمود: آیا همسر داری؟ گفت: آری. فرمود: از او قدری پول بخواه و خاطرنشان ساز که با رضایت قلبی آن را به تو ببخشد. آنگاه با آن پول، مقداری «عسل» تهیّه کن و آن را با آب باران مخلوط ساز و بنوش؛ که خدای تو را شفا خواهد داد، چرا که آفریدگار هستی فرموده است : «وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً...»(۱). همچنین فرمود: «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ فیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ...»(۲) و نیز: «...فَاِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنیئاً مَریئاً» و بدین‌سان، باران را مبارک و پربرکت، عسل را شفابخش و هدیه و بخشش قلبی همسر را گوارا و مفید اعلان فرمود؛ پس، اگر این سه با هم گرد آیند، به لطف و خواست خدا، تور اشفا خواهند بخشید.

آن مرد رفت و دستور آن حضرت را با اخلاص و ایمان عمل کرد و از آن بیماری نجات یافت.

گفتنی است که بعضی از مفسّران، از واژه «فَانْکِحُوا» که در آیه شریفه بکار رفته است، وجوب ازدواج را دریافت داشته‌اند؛ امّا دلایلی وجود دارد که ازدواج ـ بویژه آنگاه که خطر غلطیدن به گناه در میان نباشد ـ واجب نیست.

۱ .سوره ق، آیه ۹.

۲ . سوره نَحْل، آیه ۶۹.

اموال خود را در اختیار افراد کم عقل و غیررشید قرار ندهید

وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاآءَ اَمْوالَکُمُ الَّتی جَعَلَ اللّهُ لَکُمْ قِیاما وَ ارْزُقُوهُمْ فیها وَ اکْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفا

اموال خودرا، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرارداده، به دست سفیهان نسپارید و از آن ، به آن‌ها روزی دهید و لباس بر آنان بپوشانید و با آن‌ها سخن شایسته بگویید. (۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« راغب » در کتاب مفردات می گوید « سَفَه » در اصل یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است به‌طوری که به هنگام راه‌رفتن تعادل حفظ نشود و به همین جهت به افسار که ناموزون است و دایما در حال حرکت است « سَفیه » گفته می‌شود و سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند به کار رفته است خواه سبکی عقل آن‌ها در امور مادّی باشد یا در امور معنوی. ولی روشن است که منظور از سفاهت در آیه فوق عدم رشد کافی درخصوص امور مالی است به‌طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را به عهده گیرد و در مبادلات مالی منافع خود را تأمین‌نماید و به‌اصطلاح کلاه سرش برود، شاهد بر این سخن در آیه دوم است که می گوید: «فَاِنْ اَنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدا فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ: اگر آن‌ها را رشید یافتید اموالشان را به دست آن‌ها بسپارید ». بنابراین آیه فوق با این‌که درباره یتیمان بحث می کند ، یک حکم کلّی و عمومی برای همه موارد در بر دارد ، که انسان نباید درهیچ‌حال و درهیچ مورد ، اموالی که تحت سرپرستی او است و یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد به دست افراد کم عقل و غیر رشید

بسپارد و در این موضوع فرقی درمیان اموال شخصی و اموال عمومی (اموال حکومت اسلامی) نیست ، گواه بر این موضوع علاوه بر وسعت مفهوم آیه و مخصوصا کلمه « سَفیه » روایاتی است که از پیشوایان اسلام در این زمینه نقل شده است. مثلاً در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که : « شخصی به نام ابراهیم بن عبدالحمید می گوید : از امام تفسیر آیه « وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ اَمْوالَکُمُ » را

پرسیدم فرمود : « شراب خواران سفیهند و نباید اموالتان را به آن‌ها بسپارید » .(۱) در روایت دیگری نیز از انتخاب « شارِبُ الْخَمْر » به عنوان امین امور مالی نهی شده است ، خلاصه توصیف شراب‌خواران به سفاهت کرارا در روایات دیده می‌شود و این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که شخص شراب‌خوار هم سرمایه مادّی خود را از دست می‌دهد و هم سرمایه معنوی را ، چه سَفاهَتی از این بالاتر که انسان پول بدهد و عقل و هوش خود را نیز بدهد و دیوانگی خریداری کند ، قوای مختلف بدنی را نیز بر سر این کار بگذارد و زیان‌های اجتماعی فراوانی ببار آورد؟ در روایت دیگری تمام افرادی که به جهتی از جهات قابل اعتماد نیستند « سَفیه » نامیده‌شده‌اند و از سپردن اموال (شخصی و عمومی) به آن‌ها نهی شده است : « یونس بن یعقوب » می گوید : از امام‌جعفر صادق تفسیرآیه « وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ اَمْوالَکُمُ » را پرسیدم فرمود: « مَنْ لا تَثِقُ بِهِ: سفیه کسی است که مورد اعتماد نباشد ».(۲) ازاین‌روایات برمی‌آیدکه « سَفیه » معنی‌وسیعی‌دارد و ازسپردن اموال عمومی و خصوصی به آن‌ها نهی شده است ، منتهی این نهی در بعضی از موارد به عنوان تحریم است و در پاره‌ای از موارد که درجه سَفاهت شدید نیست به معنی کراهت است .در این‌جا یک سؤال پیش می‌آید و آن این‌که اگر آیه در مورد اموال یتیمان است چرا «اَمْوالَکُمْ» (ثروت‌های شما) می گوید : نه « اَمْوالَهُمْ » (ثروت‌های آن‌ها)؟ ولی ممکن است نکته این تعبیر بیان این مسأله مهمّ اجتماعی و اقتصادی باشد که اسلام همه افراد را یکی می‌داند ، به‌طوری که مصلحت و منفعت یک فرد نمی‌تواند از منافع دیگران جدا باشد ، همچنین زیان یک فرد عین زیان یک جامعه است . بنابراین به‌خاطر همین موضوع به جای « ضمیر غایب » « ضمیر مخاطب » به کار رفته است ، یعنی این اموال در حقیقت فقط متعلّق به ایتام نیست ، بلکه به شما هم مربوط است و

۱- تفسیر « برهان » ، جلد ۱ ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- تفسیر « برهان » ، جلد ۱ ، ذیل آیه مورد بحث « نُورُالثَّقَلَیْن » .

اگر زیانی به آن متوجّه شود به‌طور غیر مستقیم متوجّه شما شده است ، لذا در نگهداری آن باید مراقبت کامل داشته باشید. درباره این تعبیر تفسیر دیگری هم هست و آن این‌که مقصود از « اَمْوالَکُمْ » اموال خود سرپرستان است نه اموال یتیمان ، یعنی اگر شما می‌خواهید به افراد یتیم که هنوز رشد کافی نیافته‌اند ، کمک کنید لازم نیست تحت تأثیر عواطف حساب نشده اموالی به‌دست آن‌ها بسپارید و آن‌ها را به کارهایی بگمارید که از آن‌ها ساخته نیست ، بلکه به جای این کار غیر عاقلانه بهتر است که غذا و لباس و مسکن آن‌ها را تأمین کنید تا بالغ و رشید شوند. و در واقع این یک درس بزرگ اجتماعی است که قرآن به ما می‌دهد که افراد « قاصر و ناتوان » را به خاطر کمک به شخص آن‌ها به کارهایی که قدرت انجام آن را ندارند نگمارید زیرا اگر این کار منفعت جزیی برای آن‌ها داشته باشد ممکن است که زیان‌های کلّی برای اجتماع به بارآورد . بلکه باید از طریق کمک‌های بلاعوض و کارهای سبک و کوچک آن‌ها را اداره کرد. در جمله بعد قرآن‌تعبیرجالبی دربارهٔ‌اموال و ثروت‌هاکرده و می گوید: « این‌سرمایه‌های شماکه قوام‌زندگانی و اجتماع‌به آن است و بدون آن نمی‌توانید کمر راست کنید » به‌دست سفیهان و اسراف‌کاران نسپارید (الَّتی جَعَلَ‌اللّهُ لَکُمْ‌قِیاما). از این تعبیر به خوبی اهمیّتی را که اسلام برای مسایل مادّی و اقتصادی قایل است روشن‌می‌شود و به عکس آن‌چه را در انجیل کنونی (۱) می‌خوانیم که « شخص پولدار هرگز وارد ملکوت آسمان‌ها نمی‌شود » اسلام می گوید ملّتی که فقیر باشد هرگز نمی‌تواند کمر راست کند و عجب این است که آن‌ها باآن تعلیمات غلط به‌کجا رسیده‌اند و ما با این تعلیمات

عالی در چه مرحله‌ای سیر می‌کنیم ، در حقیقت آن‌ها از آن خرافات فاصله گرفته‌انـد و به جایی رسـیده‌اند و ما هم از این تعلیمات عالی دور ماندیم و چنین سرگردان شدیم. در پایان آیه دو دستور مهم درباره یتیمان می‌دهد :

نخست این‌که « خوراک و پوشاک آن‌ها را از طریق اموالشان تأمین کنید : وَ ارْزُقُوهُمْ

۱- « انجیل متی » ، باب ۱۹ ، آیه ۲۳ .

فیها وَ اکْسُوهُمْ ». تا با آبرومنـدی بزرگ شونـد و به حدّ بلوغ برسـند. جالب این‌که در این آیه تعبیر به « فیها » (در اموالشان) شـده است نه « مِنْها » (از اموالشان) و مفهوم این تعبیر این است که زنـدگی یتیمان را از درآمـد اموال و سـرمایه‌های آن‌ها تأمین نمایید ، زیرا اگر گفته بود زنـدگی آن‌ها را از سـرمایه‌هایشان تأمین کنیـد مفهومش این بود که از اصل سـرمایه تدریجا برداشته شود و طبعا هنگـامی که به بلـوغ می‌رسیدند شایـد قسـمت مهم سـرمایه خـودرا از دست‌داده بودنـد ولی قرآن بـا همین عـوض کردن تعـبیر ، به سرپرسـتان توصـیه کرده که کوشـش کننـد برای اموال یتیمـان ، منافع و درآمـدی حـدّاقل به انــدازه نیــازمنــدی‌های آن‌ها درسـت کننــد تا سرمایه اصلــی آن‌ها حفظ گردد.

دیگر این‌که آیه می‌گویـد : «بـا یتیمـان به‌طور شایسـته سـخن گوییـد: وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفا». یعنی بـا عبارات و سخنان‌دلنشـین و شایسـته هم کمبود روانی آن‌هـا را برطرف سازیـد و هم به « رشـد عقلی » آن‌هـا کمـک کنیـد تـا به موقع بلوغ از رشـد عقلی کافی برخوردار باشند و به این ترتیب برنامه سازندگی شخصیّت آن‌ها نیز جزء وظایف سـرپـرسـتـان خـواهد بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

موقعیت ارزشهای مـــادّی

در آیات گذشته، آفریدگار هستی فرمان داد که دارایی یتیمان را به آنان بدهید؛ و اینك پس از آن دستور عادلانه و انسانی، روشن می‌سازد که: اموال آنان را که از رشـد فکری و خرد زنـدگی برخوردارند، به دست خودشان بدهید؛ امّا دارایی انسانهای کـم‌خـرد یا بیخـرد را، نــه.

در ایــن مــورد می‌فرماید:

«وَ لا تُوءْتُوا السُّفَهـاءَ اَمْوالَکُم»

و داراییهــایتــان را بــه بیخــردان نــدهیــد.

در تفسیر واژه «سَفیه»، دیدگاهها متفاوت است:

۱. گروهی برآنند که مقصود، زنان وکودکان می‌باشند. این دیدگاه از ششمین امام نور نیز روایت شده است.

«ابن‌عبّاس» گفتــه است: هــر گــاه کســی بدانـد که همســر و فــرزنــدش از فکر اقتصــادی بی‌بهـره‌انـد و دارایی خـود را تبـاه می‌کنند، نباید مال آنان را در اختیارشان نهــد تــا نــابود کنند.

۲. جمعی بر ایـن اعتقادنـد که منظـور از این واژه، تنهـا زنـان می‌باشـند. از «اَنَس‌بن مالـك» نقـل کرده‌انـد که: بـانویی سـیاه‌پوست و خوش‌سخن به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و گفت: «بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا رَسُولَ اللّهِ! قُلْ فینا خَیْراً...»

(پـدر و مادرم به فـدایت باد ای رسول خـدا! در سـخنان خود با مردم، از خوبی زنان و در جهت حقــوق و منــافع آنـان بیشتر سـخن بگو!).

پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله ضمن سخنانی، فرمود: «أَما یَکْفی إِحْداکُنَّ اَنَّها اِذا حَمَلَتْ کانَ لَها کَاَجْرِ الْمُرابِطِ فی سَبیلِ اللّهِ...؟»(۱)

آیا این افتخار برای شما بس نیست که هر گاه یکی از شما باردار می‌شود، پاداشش بسان پاداش مرزبانی است که درراهِ خدا پیکار می‌کند و مرزها را پاس می‌دارد؟ و هنگامی که کودکش را بدنیا می‌آورد، پاداشش بسان پاداش کسی است که درراه حقّ و عدالت به خون خویش غلطیده است؟ و زمانی که کودک خود را شیر می‌دهد، دربرابر هر جرعه از شیرش، پاداشی بسان پاداش آزادساختن برده‌ای از فرزندان اسماعیل دارد؟ و هنگامی که برای پرستاری کودکش از خواب برمی‌خیزد، پاداش بسیاری دارد...؟ آری؛ این است پاداش بانوان باایمان، خداترس و شکیبایی که با درایت و درستکاری عمل می‌کنند و پاداش خویش را تباه نمی‌سازند.

آن زن پس از شنیدن سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: آری؛ اگر این شرایط را بدنبال نداشت، چه مقام والایی بود!

۳. و پاره‌ای گفته‌اند: واژه «سفیه» در آیه شریفه، کودک، دیوانه، بیخرد و نیز هر که

۱ . تفسیر رَوْح الجَنان، ابوالفُتوح رازی، ج ۳، ص ۳۱۳.

را که به‌سبب افراط و تفریط در مصرف مال و ندانم کاریهای زیانبار، از تصرّف در مالش ممنوع می‌شود، دربر می‌گیرد.

روایت کرده‌اند که حضرت صادق علیه‌السلام مشروبخوار و کسانی را که در مصرف مال خویش افراط و تفریط می‌کنند، سفیه خواند؛ و فرمود: «اِنَّ السَّفیهَ شارِبُ الْخَمْرِ وَ مَنْ جَری مَجْراهُ»(۱).

و این دیدگاه که هر سبک مغز و ندانم کار و بیخرد اقتصادی را «سَفیه» بنگریم، بهتر و با مفهوم آیه شریفه سازگارتر است.

«اَلَّتی جَعَلَ اللّهُ لَکُمْ قِیاماً»

و دارایی خود را که خدا آن را مایه برپایی و پایداری زندگی شما قرار داده است، به دست بی‌خردان ندهید.

برخی در تفسیر این جمله گفته‌اند: مقصود این است که آنچه از دارایی‌تان را به فرزند بیخرد خود می‌دهید، تباه می‌شود؛ چرا که او آنها را در راههای نادرست و زیانبار هزینه می‌کند.

«وَارْزُقُوهُمْ فیها وَاکْسُوهُمْ»

امّا از ره‌آورد و درآمد آن ثروت، به آنان خوراک و پوشاک مناسب بدهید.

منظور این است که دارایی شخصی خود را به دست آنان نسپارید؛ و اگر اداره آنان بر شما لازم است، خودتان برای آنان خرج کنید و لباس و غذای مناسب برایشان فراهم سازید.

بعضی از مفسّران نیز معتقدند که آیه شریفه هشدار می‌دهد که دارایی خود را ـ بدان امید ـ به همسر و فرزندانتان ندهید که آنان شما را تأمین کنند.

به هر صورت، قرآن شریف اعلام می‌دارد که ثروت، نعمت خداست؛ و انسان، باید آن را با تدبیر و بر مبنای عدالت نگاهداری و هزینه کند و از افراط و تفریط بپرهیزد.

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۲۲۰.

چرا که قرآن در آیه دیگری می‌فرماید:

«... لا تَأْکُلُوا اَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ...»(۱)

... دارایی یکدیگر را به باطل و ناروا نخورید...

و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«نِعْـمَ الْمـالُ الصّالِحُ لِلـرَّجُـلِ الصّالِـحِ.»(۲)

مـال و ثـروت شـایسته و حـلال، برای مرد شایسته کردار بسیار خوب است.

گفتنی است که در این روایت، هم به ارزش ثروت اشاره رفته و هم به شایستگی و درسـت کـرداری صـاحب ثـروت و امکانات. پاره‌ای از مفسّران، واژه «اَمْوالَکُمْ» در آیه شـریفه را معادل «اَمْوالَهُمْ» گرفته و گفته‌اند: منظور این است که دارایی بیخردان را به آنان ندهیـد که تباه می‌سازنـد و در تأییـد دیدگاه خود، آیه‌ای از قرآن را شاهد گرفته‌اند که می‌فرماید: «... وَ لاتَقْتُلُوا اَنْفُسَـکُمْ...»(۳). در این آیه شریفه نیز به‌اعتقاد مفسّر بزرگوار «سعیدبن جُبَیر»، «اَنْفُسَکُمْ» معادل «اَنْفُسَهُمْ» است.

امّا به باور ما، بهتر این است که مفهوم و منظور آیه شـریفه را محـدود نسازیم و آیه را بـدینصورت تفسیر کنیم که: نعمتِ دارایی و ثروت را، نه به‌دست بیخردی که آن را تبـاه می‌سـازد، بدهیـد و نه دراختیار کودکی بگذاریـد که به رشد شایسـته اقتصادی بـرای حفظ این نعمت خـدا نرسیده است؛ خواه این دارایی از آنِ خود آنان باشد و خـواه از آنِ دیگـری.

و علّت آنکه در این آیه مبارکه، مال کودکان و بیخردان، ثروت سرپرسـتان آنان شـمرده شده ـ با توجّه به واژه «اموالکم» ـ آن است که سرپرست چنین افرادی، وارث آنهـا اسـت و این نکتـه از حضـرت صـادق علیه‌السلام نیـز روایـت شـده اسـت.

۱ . سوره نساء، آیه ۲۹.

۲ . مُسْنَد احمد بن حَنْبَل، ج ۴، ص ۲۰۲.

۳ . سوره نساء، آیه ۲۹.

«وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً»

و با آنان، سخنـی شایسته و پسنـدیـده بگویید.

آری؛ با آنان با تندی و خشونت حرف نزنید؛ بلکه به‌گونه‌ای سخن بگویید که آنان را درراهِ رشد و بالندگی و صلاح دنیا و آخرت رهنمون شوید، آنچنانکه وقتی به دوران رشد و جوانی رسیدند، در پرتو گفتار و کردار و تربیت شایسته شما، آمادگیهای لازم برای یک زندگی مستقل و انسانی را کسب کرده باشند.

از آیه شـریفه، چنین برمی‌آید که اگر کودک یتیم بعد از رسیدن به مرحله جوانی نیز به رشد شایسته و بایسته فکری برای اداره امور اقتصـادی خـویش نرسـید، می‌تـوان از تصـرّف او در امـوالش جلـوگیری کرد، چرا کـه قرآن می‌فرمایـد: و دارایی خویشـتن را به بیخـــردان نسپارید!

همچنین این مطلب از آیه دریـافت می‌شود که اگر کسـی وارث یـا وارثانی بیخرد داشت، بـر اوست که وصیت کنـد و برای آنـان سرپرستی بگمـارد؛ چـه، در غیر این صـورت، همـاننـد کسـی می‌شود که دارایی خویش را به سفیهان سپرده است.

یادآور می‌شود که بیخرد یا سبک‌مغز را بـدان جهت «سـفیه» گفته‌انـد که سـفاهت، نوعی بی‌تدبیری و شـتابزدگی و نداشـتن حلم و حوصـله لازم در تصـمیم‌گیریهاست؛ و انسان گناهکار و فاسق را نیز بدان سبب «سفیه» و بیخرد خوانده‌اند که او هم به دلیل رفتـار و عملکـرد ناشایسته‌اش، وزن و اعتبـاری نزد خردمندان و دینداران ندارد.

حقوق یتیمان را پاس دارید!

وَابْتَلُوا الْیَتـامی حَتّی اِذا بَلَغُوا النِّکـاحَ فَـاِنْ اَنَسْـتُمْ مِنْهُمْ رُشْـدا فَـادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ وَلاتَأْکُلُوهـا اِسْـرافا وَ بِـدارا اَنْ‌یَکْبَرُوا وَمَنْ کـانَ غَنِیّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقیرافَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَاِذادَفَعْتُمْ اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ فَاَشْهِدُواعَلَیْهِمْ وَکَفیبِاللّهِ حَسیبا

و یتیمان را چون به حدّبلوغ برسند ، بیازمایید ، اگر در آن‌ها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آن‌ها بدهید و پیش از آن‌که بزرگ شوند، اموالشان را از روی اسراف نخورید ، هرکس که بی‌نیاز است (از برداشت حقّ‌الزحمه) خودداری کند و آن کس که نیازمند است ، به‌طور شایسته (و مطابق با زحمتی که می‌کشد ،) از آن بخورد و هنگامی که اموالشان را به آن‌ها بازمی‌گردانید ، شاهد بگیرید (اگرچه) خداوند برای محاسبه کافی است. (۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه دستور دیگری درباره یتیمان و سرنوشت اموال آن‌ها داده و می‌فرماید : « یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حدّ بلوغ برسند : وَابْتَلُوا الْیَتامی حَتّی اذا بَلَغُوا النِّکاحَ ». « و اگر در این موقع در آن‌ها رشد کافی برای اداره اموال خود یافتید ، ثروت آن‌ها را به آن‌ها بازگردانید : فَاِنْ انَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدا فَادْفَعُوا اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ ». در این آیه چند نکته است که باید به آن توجّه داشت :

۱ ـ از تعبیر به « حَتّی » استفاده می‌شود که باید آزمایش یتیمان ، پیش از رسیدن به حدّ بلوغ و به صورت مکرّر و مستمر انجام شود ، تا هنگامی که در آستانه بلوغ قرار گرفتند ، وضع آن‌ها کاملاً از نظر رشد عقلی برای اداره امور مالی خود روشن گردد. ضمنا چنین استفاده می‌شود که منظور از آزمایش ، پرورش تدریجی یتیمان است ، یعنی نگذارید آن‌ها به حدّ بلوغ برسند و سپس اقدام به سپردن اموالشان به آن‌ها بکنید بلکه آن‌ها را قبل از بلوغ با برنامه‌های عملی ، برای زندگی مستقل آماده کنید. و اما این‌که چگونه باید یتیمان آزمایش شوند راه آن این است که مقداری مال در اختیار آن‌ها گذارده شود و به خرید و فروش و تجارت بپردازند ، اما اعمال آن‌ها با نظارت

تفسیر مردان (۱۸۱)

« ولیّ » به‌طوری که استقلال عملی را از آن‌ها سلب نکند انجام شود هنگامی که معلوم شد از عهده این کار برمی‌آیند و در معامله گول نمی‌خورند ، باید اموالشان را به دستشان سپرد وگرنه با تربیت و پرورش‌های مستمرّ باید آن‌ها را چنان آماده کرد که بتوانند در آینده زمام امور زندگی خود را به‌دست گیرند .

۲ ـ تعبیر به « اذا بَلَغُوا النِّکاحَ » اشاره به این است که آن‌ها به سرحدّی برسند که قدرت بر ازدواج داشته باشند و روشن است کسی که قدرت بر ازدواج دارد قدرت بر تشکیل خانواده خواهد داشت و چنان کسی بدون سرمایه نمی‌تواند به اهداف خود برسد ، بنابراین آغاز زندگی زناشویی باآغاز زندگی‌اقتصادی مستقلّ همراه‌است و به عبارت دیگر ، ثروت آن‌ها موقعی به دستشان داده می‌شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیاز آن‌ها به مال شدید شود و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانایی برای حفظ مال داشته باشند .

۳ ـ تعبیر به « انَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدا » اشاره به این است که رشد آن‌ها کاملاً مسلّم شود زیرا « انَسْتُمْ » از ماده « ایناس » به معنی مشاهده و رؤیت می‌باشد و این مادّه از مادّه انسان که یکی از معانی آن مردمک چشم است گرفته شده (در حقیقت هنگام رؤیت و مشاهده از « انسان » یعنی مردمک چشم مدد گرفته می‌شود و به همین جهت از مشاهده کردن تعبیربه ایناس‌شده است). سپس بار دیگر به سرپرستان تأکید می‌کند که به هیچ عنوانی اموال یتیمان‌را حیف و میل نکنند و پیش از آن‌که بزرگ شوند سرمایه آن‌ها را از بین نبرند (وَ لا تَأْکُلُوها اِسْرافا وَ بِدارا اَنْ یَکْبَرُوا). و دیگر این‌که : « سرپرستان ایتام اگر متمکّن و ثروتمند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتام استفاده کنند و اگر فقیر و نادار باشند تنها می‌توانند (در برابر زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمّل می‌شوند) با رعایت عدالت و انصاف ، حقّ‌الزحمه خود را از اموال آن‌ها بردارند : وَ مَنْ کانَ غَنِیّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقیرا فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ ».

دراین‌زمینه روایاتی‌نیز واردشده و مضمون‌آیه را چنان که گفته‌شد توضیح داده‌است،ازجمله‌در

(۱۸۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

روایاتی‌ازامام صادق می‌خوانیم : « فَذلِکَ رَجُلٌ یَحْبِسُ نَفْسَهُ عَنِ الْمَعیشَةِ فَلا بَأْسَ اَنْ یَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ اِذا کانَ یُصْلِحُ لَهُمْ فَاِنْ کانَ

الْمـالُ قَلیلًا فَلا یَأْکُلْ مِنْهُ شَیْئا : منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم ، او را از رسیدگی به زندگی خویش بازداشته ، در این صورت می‌تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند و این در صورتی است که به صلاح یتیم باشد ، امّا اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعا سرپرستی آن ، نیز وقت زیادی را اشغال نمی‌کند) در این صورت چیزی از مال یتیم برندارد ». سپس به آخرین حکم درباره اولیاء ایتام اشاره کرده و می‌فرماید : « هنگامی که می‌خواهید اموال آن‌ها را به دست آن‌ها بسپارید گواه بگیرید » تا جای اتّهام و نزاع و گفتگو باقی نماند (فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ فَاَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ). در پایان آیه می‌فرماید : اما بدانید که حساب کننده واقعی خدا است و مهم‌تر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، او است که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی ماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد : (وَ کَفی بِاللّهِ حَسیبا) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ایناس: مشاهده، دیدن. این واژه، از مادّه «اِنسان» که یکی از معناهای آن «مردمک چشم» است، گرفته شده؛ و واژه «آنَسْتُمْ» نیز از ین ریشه است.

اِسراف: تجاوز از حدّ و مرزِ مباح و روا؛ خواه این تجاوز از افراط کاری ببار آید یا از تفریط؛ امّا درمورد افراط، بیشتر «اِسراف» بکار می‌رود و درمورد تفریط، «سَرَف».

بِدار: مبادرت، شتاب، پیشدستی در کار.

حَسیب: بسنده. این واژه را به‌معنای «مُحاسِب» نیز گرفته‌اند.

در آیاتی که گذشت، انسان با ایمان از سویی فرمان می‌یابد که دارایی یتیمان را به آنان بدهد؛ و از دگر سو به او هشدار داده می‌شود که از دادن مال بیخرد به او خودداری ورزد و آن را به‌سود وی و جامعه حفظ کند تا ثروتها تباه نشود؛ و اینک برای اینکه این انسان وظیفه خویش را بداند و شایسته عمل کند و دریابد که چه زمانی

تفسیر مردان (۱۸۳)

باید دارایی یتیم را به او بدهد و ثروت چه کسی را دراختیارش قرار ندهد، بلکه برای او حفظ و به سود او هزینه کند، قرآن شریف در این آیه می‌فرماید: «وَابْتَلُوا الْیَتامی حَتّی اِذا بَلَغُوا النِّکاحَ»

و یتیمان را بیازمایید تا آنگاه که به مرحله زناشویی برسند و بتوانند تشکیل خانواده دهند.

سرپرستان یتیمان باید خرد و رشد فکری آنان را بیازمایند و چنانچه در آنان رشد فکری و دینی و اقتصادی یافتند، دارایی‌شان را به خودشان تحویل دهند.

درباره رسیدن به مرحله زناشویی که در این آیه مبارکه از آن سخن بمیان آمده، میان مفسّران بحث هست:

۱. بیشتر مفّسران معتقدند: مقصود این است که آنان ازنظر رشد جسمی و روحی، به مرحله‌ای رسیده باشند که بتوانند تشکیل خانواده دهند و مسئولیتهای آن را بدوش کشند، نه اینکه تنها به مرحله بلوغ جنسی برسند؛ چرا که این به‌تنهایی نه نشان‌دهنده رشد جسم است، نه روح و عدم آن نیز به‌تنهایی بر چیزی دلالت نمی‌کند و گاه انسانهایی یافت می‌شوند که این پدیده در آنها به تأخیر می‌افتد و یا روی نمی‌دهد.

۲. برخی دیگر برآنند: منظور این است که دارایی یتیم را وقتی باید به او داد که فکرش رشد کرده و توان اداره خویش را داشته باشد.

۳. عدّه‌ای گفته‌اند: تنها رشد فکری کافی نیست، بلکه باید به پانزده‌سالگی نیز برسد.

۴. و به باور همفکران و یاران ما، مرحله بلوغ در پسران، یا رسیدن به پانزده سالگی است و یا رسیدن به بلوغ جنسی و آمادگی برای تشکیل خانواده و یا روییدن موی «زهار» در آنان.

«فَـاِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُـمْ رُشْداً فَـادْفَعُـوا اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ»

پس اگر درآنان خردورشدی برای‌زندگی‌یافتید، دارایی‌شان‌را به آنان بازپس دهید.

(۱۸۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

واژه «رشد» را به صورتهای مختلف معنا کرده‌اند:

۱. دسته‌ای اعتقـاد دارنـد که منظـور بـرخـورداری از خـردمنـدی و دینـداری و صلاحیت است.

۲. گروهی معتقدنـد که مقصود از آن، صـلاحیت در دین و دینـداری و آمادگی لازم بـرای اداره امـوال و امـور زنـدگی خـویش است.

۳. پاره‌ای گفته‌اند: منظور از «رُشْد» در آیه شریفه، «خرد» است؛ و اگر کسی از رشد فکـری برخوردار نبـاشـد، حتّی اگر به مرحله پیری هم برسد، نباید ثروتش را دراختیـار او نهـاد، چرا که آن را تبـاه می‌سـازد.

به‌نظر مـا، ازمیـانِ دیـدگاههای سه گـانه، دیـدگاه نخست که از «ابن عبّاس» نیز روایت شـده است، قـوی‌تر می‌نمایـد؛ بویژه آنکه از پنجمین امام نور هم روایتی به همین مضـمون رسیده است. با این توضیح، کسی که از صلاحیت دینی و رشد فکری برای اداره امور مـالی خـود برخوردار بود، حتّی اگر ازنظر اخلاقی بی‌بنـدوبار باشـد، بایـد دارایی‌اش را در اختیـار او نهـاد و نمی‌تـوان وی را از تصـرّف در مالش بازداشت.

از آیه شـریفه این نکته دریـافت می‌شود که اگر انسـان خردمنـدی هم بخواهـد ثروت خویش را تباه سازد، می‌توان از تصـرّف او در اموالش جلوگیری کرد؛ زیرا وقتی ما موظّفیم ثروت کودک رشـدنیافته و ناتوان از اداره صـحیح امور مالی را به او نسپاریم و برایش حفـظ کنیم تـا به مرحله رشـد برسـد، چرا نتـوانیم از تصـرّف تبهکـارانه فرد بـالغ جلوگیری کنیـم؟ مضـاف بر اینکه این مطلب در روایـات ما نیـز ذکر شده است.

به هر حال، آیه شریفه، سپردن دارایی یتیم به او را در گرو تحقّق دو شرط می‌داند:

۱. رسیدن به مرحله بلوغ؛

۲. رشـــد فکـــری.

و به سرپرسـتان یتیمان فرمان می‌دهـد که پیش از این مرحله نبایـد ثروت آنان را دراختیارشان نهنـد؛ و بعد از رسـیدن به این مرحله، باید در نهایت امانت و صداقت،

تفسیر مردان (۱۸۵)

دارایی آنـان را به خـودشان بسپارند.

«وَ لاتَأْکُلُوها اِسْرافاً وَ بِداراً اَنْ یَکْبَرُوا»

و دارایی آنـان را از بیـم آنکـه مبادا بزرگ شوند و بخواهند آن را از شما بگیرند، بـه اســراف و شتـاب نخـوریـد.

جمعی از مفسّـران گفته‌انـد: مقصـود ایـن اسـت که «شـما سرپرسـتان یتیمـان! بیشـتر از انـدازه نیـاز از دارایی آنـان نخوریـد؛ چرا که سرپرست یتیم حق دارد در صورت نیاز، اجـرتی عـادلانه برای خویش برگیرد».

و عـدّه‌ای نیـز گفتـه‌انـد: «هرگونه بهره‌وری شخصی از مال یتیم، اسراف محسـوب می‌شـود و نـاروا اسـت».

که‌به‌نظرما، دیدگاه نخست با مذهب اهل بیت سازگارتر است.

«وَ مَـنْ کـانَ غَنِیّاً فَلْیَسْتَعْفِـفْ وَ مَنْ کانَ فَقیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»

و از سرپرستان یتیمان، هر کدام که ثروت و امکاناتی دارند، باید از مال آنان چشم بپـوشنـد و چیـزی نخورند و کسانی که نیازمند باشنـد، می‌تواننـد دربرابر حفظ امـوال آنان به انـدازه برطرف ساختن نیاز خویش به صورت وام از ثروت آنان برگیرنـد و آنگاه وام

خویش را برگردانند.

این دیدگاه از گروهی از مفسّران از جمله «سعیدبن جُبَیر» روایت شده است؛ همچنین از حضرت‌باقر علیه‌السلام نیز روایتی به‌این مضمون نقل کرده‌اند.

امّا برخی برآنندکه سرپرست یتیم می‌تواند به اندازه رفع نیاز ضروری خویش برای خوراک و پوشاک،از مال‌یتیم‌برگیرد، امّا نه‌به عنوان اجرت و یا به‌اندازه اجرت عادلانه.

و از روایات چنین برمی‌آید که سرپرست یتیم می‌تواند اجرت کار خویش را به صورت عادلانه بردارد؛ خواه پاسخگوی نیازش باشد یا نباشد.

از ابن عبّاس پرسیدند که «آیا سرپرست یتیم می‌تواند از شیر شتر او بهره‌مند شود؟»

او پاسخ داد: «اگر آن شتر را نگاهداری کنی و زخم آن را پماد نهی، می‌توانی از شیر آن ـ به‌اندازه‌ای که به بچّه‌اش زیان نرسانی و در دوشیدن شیر اسراف نکنی ـ بهره‌مند گردی».

«فَاِذا دَفَعْتُمْ اِلَیْهِمْ اَمْوالَهُمْ فَاَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ»

پس، هنگامی که داراییشان را به آنان باز گرداندید، بر آنان گواه بگیرید.

در این بیان خدای فرزانه به سرپرست یتیم دستور می‌دهد که: هرگاه یتیمان به رشد فکری رسیدند و بر آن شدید که دایی آنان را به خودشان بسپارید، برای احتیاط و دوری از هر پیامد ناروا، بر آنان گواه بگیرید، تا پس از آن، نه بتوانند دریافت ثروت خویش را انکار کنند و نه بر شما اتّهام بندند.

راستی که در آیه شریفه، خدای پرمهر کمال لطف و مهر خود را، هم شامل حال یتیمان و هم سرپرستان ایتام ساخته است؛ و به هر کدام دستوری داده و درباره این موضوع مقرّراتی بیان فرموده است که صلاح همه در آنهاست، چرا که او می‌خواهد تمامی انسانها از نظر معاش و معاد، به راهِ نیک بختی و نجات رهنمون شوند و به‌لغزش و گرفتاری درنیفتند.

«وَ کَفی بِاللّهِ حَسیباً»

به‌هر حال، گواهی خدا و علم او به این واقعیت که شما دارایی یتیم را به او داده‌اید یا نه، برای شما بسنده است.

به‌عقیده بعضی از مفسّران، منظور این است که: همچنانکه از بزرگ‌شدن یتیم و از حساب کشیدن او بیم دارید، از حساب سرای آخرت نیز بترسید و ذرّه‌ای گناه نکنید!

سفارش یتیمان و محرومان(۱)

در هر جامعه و تمدّنی همیشه پدرانی ـ دیر یا زود ـ جهان را بدرود می گویند و فرزندان خردسالی برجای می گذارندکه برای رسیدن به زندگی مستقل، به یاریِ خیرخواهان و رهنمود مربّیان شایسته کردار و درست‌اندیش نیاز دارند. آیات مورد بحث این درس را می‌دهد که مردم باایمان و پرواپیشه باید هم برای خدا و آرامش وجدان خویش و هم برای ساختن جامعه سالم و درست، به گروههای آسیب‌پذیر، از جمله یتیمان، برسند و آنان را ازنظر مادّی و معنوی و فکری و فرهنگی و عاطفی و انسانی از یاد نبرند.

۱ . مترجم .

چنـد تـوصیـه کلیدی به آقایان برای رعایت حقوق خانم‌ها

چنـد تـوصیـه کلیدی

یاآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْها وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما اتَیْتُمُوهُنَّ اِلّا اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیآ اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خَیْرا کَثیرا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آن‌ها) ارث ببرید و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آن‌چه را به آن‌ها داده‌اید (از مَهر)، تملّک کنید، مگر این‌که آن‌ها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان به طور شایسته رفتار کنید و اگر از آن‌ها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فورا تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد.

(۱۹ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیـه مـورد بحـث به چنـد عادت ناپسند دوران جاهلیت اشاره گردیـده است و بـه مسلمانان هشـدار داده شـده که آلـوده آن‌هـا نشـونـد .

۱ـ زنان‌را به‌خاطراموالشان زندانی‌نکنیـد، همان‌طورکه درشأن نزول گفته شـد یکی از رفتارهای ظالمانه مردان ، در دوران جاهلیّت ، این بود که‌بازنان ثروتمندی که‌از زیبایی بهره‌ای نداشتند، ازدواج می‌کردند ، سپس آن‌ها را به‌حال خود وامی‌گذاردند ، نه آن‌ها را طلاق می‌دادنـدونه همچون‌یک‌همسربا‌آن‌هارفتارمی‌نمودندبه‌امید این‌که‌مرگشان‌فرارسد و اموالشان‌راتملّک‌کنند، آیه‌فوق می‌گوید: «ای افراد باایمان برای شما حلال نیست که از زنان‌از روی اکراه و ایجاد ناراحتی، ارث ببرید: یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسآءَ کَرْها». و به‌این ترتیب عمل فوق را محکوم ساخته است.

۲ـ زنـان را برای حلال کردن مهر خود تحت فشـار قرار ندهیـد ، یکی دیگر از عادات نکوهیـده آن‌ها این بود که زنان را با وسایل گوناگون ، تحت فشار می‌گذاشتند ، تا مهر خود را ببخشند و طلاق بگیرند ، این کار مخصوصا بیشتر در موقعی بود که زن

تفسیر مردان (۱۸۹)

مهریه سـنگینی داشت ، آیه فوق این کار را ممنوع ساخته و می‌فرمایـد : « آن‌ها را تحت فشـار قراراندهید به‌خاطر این که قسمتی از آن‌چه را به آن‌ها پرداخته‌ایـد تملّک کنیـد : وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما اتَیْتُمُوهُنَّ ». ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله بعـد به آن اشاره شـده است و آن این که اگر آن‌ها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردنـد شوهران می‌توانند آن‌ها را تحت فشار قرار دهنـد ، تا مهر خودرا حلال کردوو طلاق‌بگیرند: « اِلّا اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ ». در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر کارهـای نـاروای این‌دسته از زنان‌است. آیامنظور از « فاحِشَـةٍ مُبَیِّنَـةٍ » (عمل زشت آشـکار) در آیه فوق ، خصوص اعمـال منـافی عفّت است یـا هرگونه ناسازگـاری شدیـد ؟ در میـان مفسّـران گفتگواست، ولی در حـدیثی که از امـام باقر نقل شـده تصـریح گردیـده کـه هرگـونه مخـالفت شدیـد زن و نافرمـانی و ناسازگـاری او را شامـل می‌شـود (۱) (البتّـه منظـورهر مخـالفت جزیی‌نیست زیرامفهوم‌کلمه «فاحِشَة» از اهمیّت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و ذکر کلمه « مُبَیِّنَةٍ » نیز آن را تأکید می‌کند) .

۳ـ سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می‌کند و می‌فرماید : « با آن‌ها به‌طور شایسته معاشرت کنید : وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ». و به دنبال آن اضافه می‌کند : « حتّی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آن‌ها در نظر شـما ناخوشایند باشـند (فورا تصمیم به جدایی نگیرید و تا آن‌جا که در قدرت دارید مدارا کنید) . زیرا ممکن است شـما در تشـخیص خود گرفتار اشـتباه شده باشـید و آن‌چه را نمی‌پسندید خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده

باشد » (فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیآَنْ تَکْرَهُوا شَیْئا وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خَیْرا کَثیرا). بنابراین تا کارد به استخوان شما نرسد سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید ، به خصوص این که چه‌بسا همسران درباره یکدیگر گرفتار سوءظن‌های بی‌دلیل و حبّ و بغض‌هایی بی‌جهت می گردند و

۱– تفسیر « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۵۷ .

(۱۹۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

قضاوت‌های آن‌ها در این حال غالبا نادرست می‌باشد ، تا آن‌جاکه خوبی‌ها در نظرشان بدی و بدی‌ها در نظرشان خوبی جلوه می کند ، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن ، تدریجا حقایق آشکار می‌شود. ضمنا باید توجه داشت تعبیر به « خَیْرا کَثیرا » که در آیه به همسرانی که مدارا می کنند نوید داده شده مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و با لیاقت و ارزشمند است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَضْل»: این واژه در اصل به‌معنای فشار و دشواری و امتناع است؛ امّا در آیه شریفه به‌مفهوم زیرفشارقراردادن و درتنگنانهادن زن به‌قصد جلوگیری از ازدواج اوست که قرآن از آن نهی می کند.

«فاحِشَة»: این واژه همانند دو واژه «عاقبت» و «عافیت» مصدر است و به‌معنای زشتی و زشتکاری آمده است. عدّه‌ای نیز آن را به مفهوم ننگ و زشت گرفته‌اند.

«مُعاشَرَت»: رفتار، نشست و برخاست، زندگی کردن، دوستی.

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث روایت کرده‌اند که:

۱. مردی به‌نام «ابوقیس» ازدنیا رفت. بعد از درگذشت او، پسرش که از همسر دیگر وی بود، مطابق شیوه مرسوم عصر جاهلیت، لباس خود را بر روی زن پدرش افکند تا او را به تیول خویش درآورد. امّا بعد از رسیدن به مقصود، نه او را رها می‌ساخت تا ازپی زندگی خویش برود، نه هزینه زندگی‌اش را می‌داد و با او درست رفتار می کرد. آن زن به‌حضور پیشوای بشردوست اسلام شرفیاب شد و گفت: «ای پیامبر خدا! نه از شوهرم ارثی برده‌ام و نه رهایم می‌سازند تا ازدواج کنم. اینک شما بفرمایید که تکلیف من چیست؟» و در اینجا بود که این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرودآمد که: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّسّاءَ کَرْهاً...

۲. و نیز آورده‌اند که:

تفسیر مردان (۱۹۱)

در روزگاران جاهلیت، هنگامی که مردی ازدنیا می‌رفت، پسر او، که از همسر دیگرش بود و یا وصی و صاحب اختیار او، لباسی بر روی بیوه وی می‌افکند و او را همانند دیگر داراییهای برجای مانده، به‌ارث می‌برد. آنگاه، اگر تمایل داشت، با او ازدواج می کرد امّا مهری برایش مقرّر نمی‌ساخت و چنانچه رغبتی به ازدواج با او نداشت، او را به دیگری می‌سپرد و مهرش را می گرفت. پس، این آیه شریفه برای دفاع از حقوق‌وشخصیت زن فرودآمد و مردم‌را از این ستم جاهلی درمورد زنان هشدار داد.

گفتنی است که این موضوع را افزون بر گروهی از مفسّران، از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایت کرده‌اند.

۳. ابن عبّاس نیز روایت کرده است که: مردی همسری داشت که او را دوست نمی‌داشت؛ از این جهت، بر او سخت گرفته بود تا حقوق خویشتن را رها سازد و جان خود را نجات دهد. که خدا با فرود این آیه شریفه، مردم باایمان را از این ستمکاری هشدار

داد.

۴. و از «زُهَری» آورده است که: مردی زنی را ـ بی‌آنکه به او نیاز و یا احساسی داشته باشد ـ زندانی کرده بود تا مرگش فرا رسد و مال و ثروتش را به‌ارث برد. که این آیه شریفه فرود آمد تا مردان را از این بیداد در حق زنان هشدار دهد. لازم به یادآوری است که این موضوع از پنجمین امام نور نیز روایت شده است.

دفاع راستین از حقوق زن

در آیات پیش آفریدگار هستی با بیان مقرّرات انسانسازش از حقوق کودکان یتیم و بی‌سرپرست پاس داشت و اینک در این آیات، از حقوق زنان دفاع می‌کند و شیوه‌های زشت و ظالمانه جاهلیت درمورد آنان را مردود می‌شمارد.

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِسّاءَ کَرْهاً»

هان ای ایمان‌آوردگان! بر شما روا نیست که زنان را بسان کالاـ و دارایی بر جای مانده از پدرتان به ارث برید! و یا بدون رضایتشان بخواهید آنان را

(۱۹۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

به عقد خویش درآورید.

در تفسیر این جمله برخی برآنند که: شما حق ندارید زنان را به انگیزه طمعی که در ارث‌بردن از آنان دارید، زندانی کنید تا بمیرند و مالشان را بخورید و نیز بر شما روا نیست که آنان را در تنگنا قرار دهید تا دارایی خود را به شما ببخشند یا از «مهریه» خویشتن بگذرند و بروند.

«وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ»

و آنان را زیر فشار قرار ندهید تا بخشی از آنچه را به عنوان مهر و هدیه به آنان پرداخته‌اید، بازستانید.

جمعی معتقدند که مقصود این است که «آنان را زندانی نکنید»؛ و دسته‌ای نیز گفته‌اند: منظور این است که آنان را از ازدواج باز ندارید.

درباره مخاطب این سخن، دیدگاهها متفاوت است:

۱. به‌عقیده بعضی از مفسّران، روی سخن با شوهران است که یا باید با زنان شرافتمندانه زندگی کنند و یا محترمانه و عادلانه از آنان جدا شوند؛ و آنان را در تنگنا نگذارند که حقوقشان را رها کنند و بروند. این نکته در روایتی از حضرت صادق علیه‌السلام نیز عنوان شده است.

۲. امّابرخی می‌گویند: روی سخن با شوهرانی است که زنانشان را طلاق گفته‌اند، امّا از او دست برنمی‌دارند و با آنان به‌مانند دوران جاهلیت رفتار می‌کنند؛ چرا که در جاهلیت برخی با زن شرافتمندی پیمان زناشویی می‌بستند آنگاه که زن از ادامه زندگی خسته می‌شد، اوراطلاق‌می‌دادندامّا شرط می‌کردند که برای ازدواج مجدد باید رضایت شوهر پیشین را جلب کند؛ و بدینوسیله آنان را زیر فشار می‌نهادند و قرآن این شیوه جاهلیت را مردود اعلان می‌کند.

۳. گروهی از مفسّران نیز اعتقاد دارند: روی سخن آیه شریفه، با مردم عصر جاهلی است که زن را از ازدواج بازمی‌داشتند.

تفسیر مردان (۱۹۳)

۴. و دسته‌ای دیگر معتقدند. روی سخن با ولیّ و سررشته‌دار اوست و به باور ما، در میان این دیدگاهها، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد.

«اِلّا اَنْ یَـأْتیـنَ بِفـاحِشَـةٍ مُبَیِّنَةٍ»

مگـر ایـــن کــه عمـل زشــت آشکــاری از آنــان سر زنـــد.

در این مورد، دو نظر آمده است:

۱. عـدّه‌ای معتقدنـد: مقصود این است که: مگر اینکه عمل مُنافی با عفّت انجام دهـد؛ در این صورت شوهر می‌توانـد او را زیر فشار گذارد و با دریافتِ خسارت وی را رها کند، چرا که پیش از فرود حدّ زنا، کیفر چنین کار زشتی، مالی بود.

۲. امّا «ابن عبّاس» گفته است: منظور از زشتکاری آشکار، نه «زِنا» بلکه سرکشی زن از رعایت مقرّرات همسری است.

به باور ما بهتر است آیه را محدود نسازیم و همانگونه که از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند و طبـری نیـز آن را پـذیـرفته است، آن را به هر نوع ناسازگاری و نافرمانی و سرکشی زن معنا کنیم.

«وَ عـاشِـرُوهُنَّ بِالْمَعْـــرُوفِ»

و باآنان به‌شایستگی‌رفتار کنید.

به‌باور بعضـی از مفسـران، منظور این است که با آنان به گونه‌ای پسندیده رفتار کنید، هم ازنظر عواطف و احساسات و مهر و محبّت و هم ازجهت ادای حقوق جسـمی و تأمیــن هــزینــه زنــدگی آنــان. امّا برخی بر این باورند که با آنان به‌تندی رفتار نکنید، بلکه با مهر و گشـاده‌رویی بـا آنـان روبـرو شـویـد و پاره‌ای نیز گفته‌انـد: تفسیـــر آیـــه این است که بــه سبــک خــودشـــان با آنان رفتار کنید.

«فَاِنْ کَرِهْتُمُـوهُنَّ فَعَسـی اَنْ تَکْـرَهُـوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خَیْراً کَثیراً»

و اگر آنان را به دلایلی خوش نمی‌دارید و از ظاهر و باطن و یا گفتار و رفتارشان ناراحت هستید، با شتاب آهنگ جدایی نکنید و یا سیاست خشونت و تندی را پیشه

نسازیـد بلکه راه سازش و مهر را درپیش گیریـد؛ چرا که چه بسیار چیزی را خوش نمی‌دارید، امّا خدا خیر و صـلاح شـما را در آن قرار می‌دهد؛و یا با ارزانی‌داشتن فرزندی، مهر او را در گستره دل شما می‌افکند.

در ایـن آیه شـریفه، به مردان سـفارش‌شده است که همسـرانشان را به دیـده کرامت بنگرنـد و اگر مهر و عشـقی از آنـان در ژرفای دلشان نمی‌یابنـد و یا ادامه زنـدگی با آنان برایشان خوشایند نیست، چنانچه زیان معنوی و مادّی آنان را تهدید نمی‌کند، شـکیبـایی پیشـه سازند و با آنان زندگی کنند.

بعضـی بر آنند که ضمیر «فیه» به آنچه ناخوشایند است، برمی‌گردد؛ که در این صورت معنای آیه چنین می‌شود: «شاید خدا در آنچه برایتـان ناخوشاینـد اسـت، خیر و صـلاح بسـیاری قرار دهـد» وبرخی نیز ایـن آیه را نظیر: «وَ اِنْ یَتَفَرَّقـا یُغْنِ اللّهُ کُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ ...»(۱) عنـوان سـاختـه و چنین معنـــا کــــرده‌اند: «شاید خـــدا در جدایی شمـــا از آنـــان، خیـــر بسیـــاری قرار دهد».

به‌اعتقاد «قاضـی»، این سـخن درست نیست؛ زیرا خداوند به مردان سـفارش می‌کند که با همسـرانشان خوشـرفتار باشـند و آنان را به ادامه زندگی مشترک توصـیه می‌کند. با این وصف، چگونه می‌توان پذیرفت که جدایی زن و مرد و از هم‌پاشیدن کانون خـانــواده را می‌پسنـــدد و به اندک مشکلاتی، این راه را پیش پای آنان می‌گذارد؟!

۱ . سوره نساء، آیه ۱۳۰.

وَ اِنْ اَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَ اتَیْتُمْ اِحْدیهُنَّ قِنْطارا فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئا اَتَأْخُذُونَهُ بُهْتانا وَ اِثْما مُبینا

و اگر تصـمیم گرفتیـد که همسـر دیگری به جای همسر خود انتخاب‌کنیـد و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی‌از

آن‌را پس نگیرید، آیا برای بازپس گرفتن مهر زنان ، به تهمت و گنـاه آشکـار متوسّل می‌شوید؟ (۲۰ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قِنْطـار » به معنی مـال و ثروت زیـاد است . « راغب » در کتـاب « مفردات » می گویـد اصل « قِنْطار » از « قَنْطَرَهْ » به معنی پل است و چون اموال زیاد همچون پلی هستند که انسان در زندگی می‌تواناز آن‌ها استفاده کند، از این جهت به آن «قِنْطار» گفته‌اند .(۱) این آیه نیز برای حفظ قسـمت دیگری از حقوق زنان نازل گردیده و به عموم مسلمانان دستور می‌دهد که به هنگام تصمیم بر جدایی از همسر و انتخاب همسـر جدیـد حقّ ندارند چیزی از مهر همسـر اوّل خود را کم بگذارند و یا اگر پرداخته‌اند پس بگیرند ، هـرقـدر هم مهـر زیـاد بـاشـد. زیرا فرض این است که طلاـق در این‌جا به خاطر منافع شوهر صورت می گیرد نه به‌خـاطـر انحراف زن از جاده عفّت ، بنابراین دلیلی ندارد که حقّ مسلّم آن‌ها پایمال شـود. سپس اشاره به طرز عمل دوران جاهلیّت در این باره که همسر خود را متّهم به اعمـال منـافی عفّت می کردنـد نموده ، می‌فرمایـد : « آیـا بـرای بـازپس گـرفتن مهر زنـان متوسّل به تهمت و گناه آشکار می‌شوید : اَتَـأْخُـذُونَـهُ بُهْتـانـا وَ اِثْما مُبینا » .

۱- « تفسیر نمـونه » ، جلـد ۲ ، صفحه ۳۴۰ .

(۱۹۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

هشـــدار از تجـــاوز بـــه حقـــوق زن

در آیه پیش آفریـدگار انسـان، مردم را به خوشـرفتاری بـا زنان سـفارش کرد؛ و اینک به مردانی که در انـدیشه جـدایی از همسـران خویش و ازدواج جدید هستند، هشدار می‌دهد که به حقوق زنان خود تجاوز نکنند.

«وَ اِنْ اَرَدْتُـمُ اسْتِبْـدالَ زَوْجٍ مَکـانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُـمْ اِحْـداهُـنَّ قِنْطـاراً فَـلا تَـأْخُـذُوا مِنْهُ شَیْئاً»

و اگـر خـواستیـد بجای همســر پیشیــن خود، همسر جدیدی بگیرید و به یکی از آنان گنجینـه‌ای از زر و سیم به عنـوان مهریه و هـدیـه بخشیـده‌اید، دیگـر چیـزی از آن را بازپس مگیرید.

«اَتَـأْخُـذُونَهُ بُهْتاناً وَ اِثْماً مُبیناً»

این استفهام، از نوع انکاری است و بدین معناست که: بهوش باشید! آنچه از آنان می گیرید، ناروا و ظالمانه و گناهی آشکار است و یا به اعتقاد برخی به این مفهوم است که: آیا با انکار حقّ زن، مال او را به ستم می‌بریـد؟ این انکار شـما بهتانی آشکار است، چـرا کـه شمـا درحقیقت مالکیت زن بر حقوق خودش را بیدادگرانه انکار می کنید و به او دروغ می‌بنـدید.

یـک پرسـش: می‌دانیم که گرفتن مال زن و پایمال‌ساختن حقوق او در هر صورت نـاروا و گناه است، خـواه مـرد او را طلاق دهد و همسر دیگری بر گزیند یا نخواهد، بـا ایـن وصف چرا در آیه شـریفـه تنهـا یکـی از این دو مـورد نهی شده است؟

پاسخ: پاسخ این است که آری در هر صورت گرفتن دارایی زن، نـاروا و گنـاه است؛ امّـا به‌هنگام جـدایی از همسـر اوّل و گزینش همسـر دیگر، این پنـدار پیش می‌آیـد که گویی شوهر قصـد دارد مال زن را بگیرد و با آن همسـر دیگری به خانه بیاورد؛ از این رو، قرآن این مورد را بویژه ناروا اعلان فرمود و هشدار داد که اگر خواستید از همسـرتان جدا شوید، خواه همسر دیگری بر گزینید یا نه، به هر صورت باید آنچه را به او داده‌ایـد، بازپـس نگیـریـد.

تفسیر مردان (۱۹۷)

وَ کَیْـفَ تَـأْخُـذُونَـهُ وَ قَـدْ اَفْضـی بَعْضُکُمْ اِلیبَعْضٍ وَ اَخَذْنَ مِنْکُمْ میثاقا غَلیظا

و چگونه آن را بازپس می گیرید ، درحالی که شـما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته‌اید ؟ و (از این گذشته ،) آن‌ها (هنگام

ازدواج ،) از شما پیمان محکمی گرفته‌اند. (۲۱ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اِفْضاء » در اصل از ماده « فَضا » به معنی توسعه است ، بنابراین اِفْضاء به‌معنی توسعه دادن می‌باشد و هنگامی که کسی با دیگری تماس کامل می‌یابد درحقیقت وجود محدود خود را به وجود وسیع‌تری تبدیل کرده است و لذا اِفْضاء به‌معنی تماس گرفتن آمده است .

این درست همانند تعبیری است که ما در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آن‌ها می‌گوییم شما سال‌ها بایکدیگر نان و نمک خورده‌اید چرا نزاع می‌کنید ؟ در حقیقت ستم کردن در این‌گونه موارد به شریک زندگی ، ستم بر خویشتن است .

ضمنا باید توجه‌داشت که این آیه گرچه در مورد طلاق دادن همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده ولی اختصاص به آن ندارد ، بلکه منظور این است در هر مورد که طلاق و جدایی به پیشنهاد مرد صورت گیرد و زن تمایلی به جدایی ندارد باید تمام مهر پرداخت‌شده چیزی از آن بازپس نگیرند ، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشند یا نه ، بنابراین جمله « اِنْ اَرَدْتُمُ‌اسْتِبْدالَ زَوْجٍ: اگربخواهید همسر دیگری انتخاب کنید » در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیّت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد. ذکر این نکته نیز لازم است که « استبدال » به معنی طلب تبدیل کردن است بنابراین معنی طلب و اراده در آن نهفته است و اگر مشاهده می‌کنیم که با « اَرَدْتُمُ » (بخواهید) ضمیمه شده به‌خاطر این است که می‌خواهد این نکته را گوشزد کند که به هنگام مقدّمه‌چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدّمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید .

(۱۹۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَ کَیْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ اَفْضی بَعْضُکُمْ اِلی بَعْضٍ»

و چگونه پس از این همه زندگی مشترک و نزدیکی و پیوند با یکدیگر و آمیزش با هم و کامیابی از هم، دارایی آنان را می‌ستانید؟ و با آنان به ستم رفتار می‌کنید؟

به‌اعتقاد برخی ازجمله «ابن عبّاس»، واژه «اِفْضاء» اشاره به آمیزش است؛ امّا بعضی آن را به «خلوت کردن» معنا کرده‌اند، خواه رابطه همسری هم در میان باشد یا نه؛ و بدان دلیل این واژه را به‌معنای «خلوت» گرفته‌اند که در آن شرایط، هیچ مانعی برای آمیزش دو همسر نیست.

گفتنی است که اصحاب ما، هر دو مفهوم را روایت کرده‌اند.

در تفسیر «کَلْبی»، از «ابن عبّاس» نقل شده است که: این واژه به‌مفهوم «قرارگرفتن زن و مرد در یک بستر» است، خواه کامیابی هم‌درکارباشدیانه؛ ودر هر دو حال باید «مهریه» او پرداخت شود.

«وَ اَخَذْنَ مِنْکُمْ میثاقاً غَلیظاً» و آنان از شما پیمانی سخت و استوار گرفته‌اند.

در مورد این پیمان، دیدگاهها یکسان نیست:

۱ـ گروهی برآنند که منظور از این پیمان، همان عهدی است که مرد به هنگام ازدواج می‌بندد که با همسرش به شایستگی زندگی کند و در صورت ناگزیر شدن از جدایی، به شیوه‌ای پسندیده رهایش سازد.

این دیدگاه از پنجمین امام نور نیز روایت شده است.

۲ـ و دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که مقصوداز «پیمان استوار»، همان «عقدی» است که این زن را بر آن مرد حلال ساخته است.

۳ـ و از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرمود: زنان نزد شما امانتیالهی‌اند؛ و با دستور و سخن خداست که آنان بر شما روا شدند.

درباره دو آیه شریفه ۱۹ و ۲۰ که تفسیر آنها از نظرتان گذشت، دیدگاهها متفاوت است:

تفسیر مردان (۱۹۹)

۱ـ به‌نظر انبوهی از مفسّران، مفهوم این دو آیه نسخ نشده است. از این رو، چنانچه مرد تصمیم بگیرد از همسرش جدا شود، نمی‌تواند چیزی از دارایی او بخواهد و یا چیزی را که به او داده است، بازستاند؛ امّا اگر زن در اندیشه جدایی بود و مرد را ناگزیر ساخت تا او را طلاق دهد، اینجا موضوع فرق پیدا می‌کند و به همین دلیل هم مرد می‌تواند چیزی از او بگیرد و وی را طلاق بدهد. بنابراین حکم دو آیه مورد بحث، با حکم طلاق خُلْع ناسازگار نیست و حکم این دو آیه با حکم آن، نسخ نشده است.

۲ـ امّا «مُزَنی» معتقد است: دستور هر دو آیه مورد بحث باقی است و مرد به هیچ عنوان و بهانه‌ای نمی‌تواند از دارایی زن چیزی بخواهد. نامبرده ، گرفتن مال از زن را، در طلاق خلع نیز درست نمی‌داند.

۳ـ و جمعی بر این اعتقادند که حکم دو آیه مورد بحث، با این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید: «... فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا یُقیما حُدُودَ اللّهِ فَلاجُناحَ عَلَیْهِما فیمَاافْتَدَتْ بِهِ...»(۱) ... پس اگر بیم دارید که زن و مرد در زندگی مشترک حدود و مقررات خدا را بر پای ندارند و به کشمکش خود ادامه دهند، در آنچه زن برای گرفتن طلاق و رهایی خویش از دارایی‌اش به مرد بدهد، گناهی بر آن دو نیست...

۱ . سوره بقره، آیه ۲۲۹.

(۲۰۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَلاتَنْکِحُواماَنَکَحَاباآؤُکُمْ مِنَ‌النِّساآءِ اِلّاماقَدْسَلَفَ‌اِنَّهُ‌کانَ‌فاحِشَةًوَمَقْتا وَساآءَسَبیلاً

با زنانی که پدران شما با آن‌ها ازدواج کرده‌اند ، هرگز ازدواج نکنید ، مگر آن‌چه درگذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است ، زیرا این کار ، عملی زشت و تنفّرآور و راه نادرستی است. (۲۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیّت می‌کشد و می‌گوید : « با زنانی که پدران شما با آن‌ها ازدواج کرده‌اند ازدواج نکنید : وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ اباآؤُکُمْ مِنَ النِّساآءِ ». امّا از آن‌جا که هیچ قانونی شامل گذشته نمی‌شود ، اضافه می‌فرماید: « مگر ازدواج‌هایی که پیش از این انجام شده است: اِلّا ما قَدْ سَلَفَ». سپس برای تأکید مطلب ، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می‌فرماید : نخست این‌که می‌گوید : « این عمل ، کار بسیار زشتی است : اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً ». و بعد اضافه‌می‌کند: « عملی است که موجب تنفر » در افکار مردم است یعنی طبع بشر آن را نمی‌پسندد (وَ مَقْتا). و در پایان می‌فرماید : « روش نادرستی است : وَ ساآءَ سَبیلاً ». حتی در تاریخ می‌خوانیم که مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را « مَقْت » (تنفرآمیز) و فرزندانی را که ثمره آن بودند « مَقیت » (فرزندان مورد تنفر) می‌نامیدند. روشن‌است که این حکم به خاطر مصالح و فلسفه‌های مختلفی مقرّر شده ، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است چون نامادری در حکم مادر دوّم محسوب می‌شود . و از همه گذشته ، این عمل ، تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می‌پاشد زیراممکن است برسرتصاحب نامادری میان‌آن‌هااختلاف واقع‌شود حتّی میان پدر و فرزند ایجاد رقابت می‌کند زیرا معمولاً میان همسر دوّم و همسراول رقابت و حسادت وجود دارد ، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر (پس از طلاق نامادری) انجام گیرد دلیل حسادت آن روشن است و اگر بعد از مرگ او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت ، نسبت به پدر از دست رفته خود پیدا کند. تعبیرات سه‌گانه‌ای که درباره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه بالا باشد .

تفسیر مردان (۲۰۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که:

۱ـ در جاهلیت مردم با همسرانِ پدرِ خویش ازدواج می‌کردند؛ برای نمونه، پیش از فرود این آیه شریفه «صنوان» با همسرِ پدرش «فاخته» و «منظور» با زن پدرِ خود «ملیکه» ازدواج کردند و این آیه‌شریفه برای برافکندن این‌شیوه‌زشت جاهلی فرود آمد.

۲ـ و نیز آورده‌اند که: بعد از درگذشت «ابوقیس» که انسانی درستکار و از انصار بود، پسرش که از همسر دیگر او بود، از وی خواستگاری کرد. زن گفت: پدرت مرد شایسته‌ای بود و خودت نیز درستکاری و من ترا فرزند خود می‌دانم. اینک که به خواستگاریم آمده‌ای، اجازه بده تا با پیامبر خدا در این باره مشورت کنم. آنگاه به‌حضور آن حضرت شرفیاب شد و موضوع را طرح کرد. پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به خانه‌ات برگرد و شتاب مکن، تا بنگرم خدا چه می‌فرماید و آنگاه بود که این آیه شریفه فرود آمد و مردم باایمان را از این شیوه نفرت‌انگیز برحذر داشت.

برخی ازدواجهای ممنوع

در آیات گذشته پاره‌ای از مقررات ازدواج و تشکیل خانواده ترسیم شد اینک در این آیه شریفه می‌فرماید:

«وَ لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ مِنَ النِسّاءِ»

و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند، پیمان زندگی مشترک نبندید؛ و آنان را به همسری نگیرید.

عدّه‌ای معتقدند که مقصود از همسر پدر، همسری است که پدر با او رابطه جنسی داشته است؛ امّا جمعی بر این اعتقادند که منظور همسر پدر است، گرچه فقط عقد شده باشد.

«طَبَری» عقیده دارد مقصود آیه شریفه این است که از ازدواج با همسر پدر و هرگونه ازدواج به شیوه جاهلیت بپرهیزید و «ما» در آیه شریفه را «مصدری» می‌گیرد که در حقیقت این‌گونه می‌شود: « لا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ»؛ چرا که اگر منظور هشدار از

(۲۰۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ازدواج با همسرِ پدر بود، باید می‌فرمود: «وَلا تَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ».

امّا طرفداران دیدگاه نخست، «ما» را «موصوله» گرفته و در پاسخ «طَبَری» می‌گویند: در این آیه شریفه، «ما» بر جنس دلالت دارد، چنانکه «مِنَ النِّساءِ» نیز بیانگر همین مطلب است؛ بسان این جمله که گفته می‌شود: «لا تَأْخُذْ ما اَخَذَ اَبُوکَ مِنَ الْاِءماءِ» کنیزانی را که پدرت گرفته است، مگیر.

«اِلّا ما قَدْسَلَفَ» مگر آنچه که پیش از فرود این آیات شریفه روی داده است.

در تفسیر این جمله، نظرهایی آمده است:

۱ـ به باور برخی منظور این است که: ازدواجهایی که پیش از این انجام گرفته، بر شما رواست و جداشدن دو همسر لازم نیست.

۲ـ امّا به باور برخی، این بیان نه با دیدگاه بیشتر مفسّران هماهنگی دارد و نه با اجماع امّت و دین.

۳ـ پاره‌ای برآنند که منظور این است که: در مورد آنچه گذشته است، بگذرید و از این پس آن شیوه را مردود بدانید.

۴ـ و به‌نظر جماعتی دیگر از مفسّران، استثنای آنچه پیشتر روی داده، بدین جهت است که روشن شود این روشِ ناپسند درگذشته نیز روا نبوده است.

«اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً» چرا که اینگونه ازدواج، زشتکاری و مایه خشم خدا است.

ضمیر در واژه «اِنَّهُ»، به‌عقیده عدّه‌ای، به ازدواجی برمی‌گردد که تحریم شده است و قرآن روشن می‌سازد که ازدواج با همسر پدر، حرام و نوعی زشتکاری و عمل منافی با عفّت است؛ و از دید جمعی دیگر، به ازدواجی برمی‌گردد که در جاهلیت رواج داشت؛ و بدینوسیله روشن می‌سازد که آن شیوه زشت، درحقیقت «زنا» و مایه خشم پروردگار بوده است و پیام‌آوران خداوند ناروابودن آن را همواره به شما خاطرنشان ساخته‌اند.

باید گفت که معنای نخست بهتر بنظر می‌رسد. «جُبّائی» نیز ضمن تأیید این مطلب، بر این اعتقاد است که سلامت و نجات از گذشته این است که توبه کنند و از زن پدر خویش جدا شوند.

«بَلْخی» می‌گوید: ازدواج با همسر پدر حرام است، امّا «زنا» محسوب نمی‌شود؛ چرا که «زنا» عبارت است از رابطه جنسی زن و مرد از راهی خارج از آداب و مقرّرات

مورد قبول آن جامعه و مردم و به همین دلیل هم نمی‌توان درمورد مردم روزگار جاهلیت نسبت «زناکار» و یا درمورد فرزندانشان نسبت «زنازاده» بکار برد، همانگونه که به پیروان کتابهای تحریف‌شده نمی‌توان چنین نسبتی داد؛ چرا که هر کدام از این گروهها و جامعه‌ها نیز درمیان خود آداب و شیوه‌ای متفاوت برای تشکیل خانواده و پیوند دو همسر دارند که بر اساس آن ازدواج می‌کنند.

«وَ ساءَ سَبیلاً»

و ازدواج به این سبک و شیوه، بد رسم و راهی است.

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌شود که با همسر پدر ـ خواه فقط در عقد او بوده باشد و یا رابطه جنسی هم داشته باشند ـ نمی‌توان ازدواج کرد. در این دریافت، همه اتّفاق‌نظر دارند؛ امّا در این مورد که اگر مردی با زنی زنا کرد، آیا آن زن بر فرزند آن مرد حرام می‌شود یا می‌تواند با او ازدواج کند، دو نظر است.

از آیه شریفه چنین برمی‌آید که ازدواج فرزند، با زنی که پدرش با او زنا کرده است نیز جایز نیست؛ چرا که حکم آیه، عام است و واژه نکاح نیز در اصل به‌معنای «آمیزش جنسی» است و بکاررفتن آن درمورد ازدواج فرع است.

و آخرین نکته در این‌باره آن است که: همانگونه که ازدواج با زنِ پدر، بر فرزند حرام است، ازدواج با زنِ پدربزرگ و ... نیز بر پسر و پسرِ پسر و ... حرام است و این حکم را همه قبول دارند.

تحریم ازدواج آقایان با محارم

حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ اَخَواتُکُمْ وَ عَمّاتُکُمْ وَ خالاتُکُمْ وَ بَناتُ الاَخِ وَ بَناتُ الْاُخْتِ وَاُمَّهاتُکُمُ اللاّتیآ اَرْضَعْنَکُمْ وَاَخَواتُکُمْ مِنَ‌الرَّضاعَةِ وَ اُمَّهاتُ نِسائِکُمْ وَ رَبائِبُکُمُ اللاّتی فی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُمُ اللاّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ وَ حَلائِلُ اَبْنائِکُمُ الَّذینَ مِنْ اَصْلابِکُمْ وَ اَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ اِلاّ ما قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما

حرام شده است بر شما ، مادرانتان و دختران و خواهران و عمّه‌ها و خاله‌ها و دختران برادر و دختران خواهر شما و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران همسرانتان و دختران همسرتان که در دامان شما پرورش یافته‌اند از همسرانی که با آن‌ها آمیزش جنسی داشته‌اید و چنانچه با آن‌ها آمیزش جنسی نداشته‌اید، (دختران آن‌ها) برای شما مانعی ندارد و (همچنین)

همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (نه پسر خوانده‌ها) و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید ، مگر آن‌چه در گذشته واقع شده ، چراکه خداوند، آمرزنده و مهربان است. (۲۳ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به محارم یعنی زنانی که ازدواج با آن‌ها ممنوع است اشاره شده است و بر اساس آن محرمیّت از سه راه ممکن است پیدا شود .

۱ ـ ولادت که از آن تعبیر به « ارتباط نَسَبی » می‌شود .

۲ ـ از طریق ازدواج که به آن « ارتباط سَبَبی » می گویند .

۳ ـ از طریق شیرخوارگی که به‌آن « ارتباط رضاعی » گفته می‌شود .

نخست‌اشاره به‌محارم نسبی که هفت‌دسته هستند کرده و می‌فرماید : « مادران شما و دخترانتان و خواهرانتان و عمّه‌ها و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده‌اند: حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْوَ اَخَواتُکُمْوَ عَمّاتُکُمْوَ خالاتُکُمْ وَ بَناتُ الْاَخِ وَ بَناتُ الْاُخْتِ ». باید توجّه داشت که منظور از مادر فقط آن زنی که انسان بلاواسطه از او تولد شده ، نیست بلکه جدّه و مادر جدّه و مادر پدر و مانندآن‌ها را شامل می‌شود . همان‌طور که منظور از دختر ، تنها دختر بلاواسطه نیست بلکه دختر

و دختر پسر و دختر دختر و فرزندان آن‌ها را نیز دربر می گیرد و همچنین در مورد پنج‌دسته دیگر. ناگفته پیدا است که همه افراد طبعا از این‌گونه ازدواج‌ها تنفّر دارند و به‌همین دلیل همه اقوام و ملل (جز افراد کمی) ازدواج با محارم را ممنوع می‌دانند و حتّی مجوسی‌ها که در منابع اصلی خود قایل به جواز این‌گونه ازدواج‌ها بوده‌اند ، امروز آن را انکار می کنند. گرچه‌بعضی کوشش‌دارندکه این موضوع‌را ناشی‌از یک‌عادت و رسم کهن بدانند ولی می‌دانیم عمومیّت یک قانون در میان تمام افرادبشر ، درقرون و اعصارطولانی، معمولاًحکایت ازفطری بودن آن می کند ، زیرا رسم و عادت نمی‌تواند عمومی و دایمی گردد. از این گذشته امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرات فراوانی دارد یعنی بیماری نهفته و ارثی را آشکار و تشدید می کند (نه این که خود آن تولید بیماری کند) حتّی بعضی ، گذشته از محارم ، ازدواج با اقوام نسبتا دورتر را مانند عموزاده‌ها را با یکدیگر خوب نمی‌دانند و معتقدند خطرات بیماری‌های ارثی را تشدید می‌نماید . ولی این مسأله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند (همان‌طور که غالبا نمی کند) در خویشان نزدیک‌که « همخونی » شدیدتراست مسلما تولید اشکال خواهد کرد. به‌علاوه در میان محارم جاذبه و کشش جنسی معمولاً وجود ندارد زیرا محارم غالبا با هم بزرگ می‌شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی و معمولی هستند و موارد نادر و استثنایی نمی‌تواند مقیاس قوانین عمومی و کلی گردد و می‌دانیم که جاذبه جنسی، شرطاستحکام‌پیوند زناشویی است ، بنابراین اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود. سپس به محارم رضاعی اشاره کرده و می‌فرماید : « و مادرانی که شما را شیر می‌دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند : وَ اُمَّهاتُکُمُ اللاّتیآ اَرْضَعْنَکُمْ وَاَخَواتُکُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ ». گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده ولی طبق روایات فراوانی‌که در دست است ، محارم رضاعی منحصر به این‌ها نیستند ، بلکه طبق حدیث معروف که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده : « یَحْرُمُ مِنَ الرِّضاعِ ما یَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ : تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند از نظر شیرخوارگی نیز حرام می‌شوند ». البتّه مقدار شیرخوارگی که تأثیر در محرمیّت می کند و همچنین شرایط و کیفیّت آن ، ریزه کاری‌های فراوانی

دارد که در کتاب‌های فقهی آمده است. فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت و استخوان آن‌ها با شیر

شخص معینی شباهت به فرزندان او پیدا می کند ، مثلاً ـ زنی که کودکی را به اندازه‌ای شیر می‌دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می کند یک نوع شباهت درمیان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می‌شود و در حقیقت هرکدام جزیی از بدن آن مادر محسوب می گردند و همانند دو برادر نسبی هستند. و در آخرین مرحله اشاره به دسته سوم از محارم کرده و آن‌ها را تحت چند عنوان بیان می کند .

۱ ـ « و مادران همسرانتان : وَ اُمَّهاتُ نِسائِکُمْ »

۲ ـ « دختران همسرانتان که در دامان شما قراردارند به شرط این که با آن همسر آمیزش جنسی پیدا کرده باشید : وَ رَباآئِبُکُمُ اللاّتی فی حُجُورِکُمْ مِنْ نِساآئِکُمُ اللاّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ ». یعنی تنها با عقد شرعی یک زن « دختران او » که از شوهر دیگری بوده‌اند بر شوهر حرام نمی‌شوند ، بلکه مشروط بر این است که علاوه بر عقد شرعی با آن زن هم بستر شده باشند . وجود این قید در این مورد تأیید می کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می کند. گرچه ظاهر قید « فی حُجُورِکُمْ » (در دامان شما باشند) چنین می‌فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست ولی به قرینه روایات و مسلم بودن حکم ، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست بلکه در واقع اشاره به نکته تحریم است زیرا این گونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می کنند معمولاً در سنین پایین هستند و غالبا در دامان شوهر جدید همانند دختر او پرورش می‌یابند ، آیه می گوید این‌ها در واقع همچون دختران خود شما هستند ، آیا کسی با دختر خود ازدواج می کند ؟ و انتخاب عنوان «رَبائِبْ» که جمع «رَبیبَه» به‌معنی تربیت شده‌است نیز به‌همین جهت می‌باشد. به دنبال این قسمت برای تأکید مطلب اضافه می‌کند که : « اگر با آن‌ها آمیزش جنسی نداشتید دخترانشان بر شما حرام نیستند : فَاِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ »

۳ ـ « و همسران فرزندانتان که از نسل شما هستند : وَ حَلائِلُ اَبْنائِکُمُ الَّذینَ مِنْ اَصْلابِکُمْ ». در حقیقت تعبیر « مِنْ اَصْلابِکُمْ » (فرزندانی که از نسل شما باشند) برای این

تفسیر مردان (۲۰۷)

است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیّت خط بطلان کشیده شود ، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند ، یعنی کسی که فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می‌خواندند و فرزند خوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود و به همین دلیل با همسران فرزند خوانده خود ازدواج نمی کردند . فرزند خواندگی و احکام آن در اسلام به کلّی بی اساس است .

۴ ـ «و برای شما جمع در میان دو خواهر ممنوع است: وَ اَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ».

یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست ، بنابراین اگر با دو خواهر یابیشتر در زمان‌های مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد ، مانعی ندارد. و از آن‌جا که در زمان جاهلیّت جمع میان دو خواهر رایج بود و افرادی مرتکب چنین ازدواج‌هایی شده بودند ، قرآن بعد از جمله فوق می گوید: « مگر آن‌چه درگذشته واقع شده : اِلاّ ما قَدْ سَلَفَ ». یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف بر گذشته نمی‌شود و کسانی که قبل از نزول این قانون ، چنین ازدواجی انجام داده‌اند کیفر و مجازاتی ندارند ، اگرچه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرد و دیگری را رها کنند. در پایان آیه می‌فرماید : « خداوند آمرزنده و مهربان است : اِنَّاللّهَ کانَغَفُورارَحیما». رمز این که اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده شاید این باشد ، که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدید دارند ، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند ، طبعا نمی‌توانند علاقه سابق را حفظ کنند و به این ترتیب یک نوع تضادّ عاطفی در وجود آن‌ها پیدا می‌شود ، که برای زندگی آن‌ها زیان‌بار است ، زیرا دائما انگیزه « محبّت » و انگیزه « رقابت » در وجود آن‌ها در کشمکش و مبارزه‌اند. بعضی از مفسّران احتمال داده‌اند که جمله « اِلاّ ما قَدْ سَلَفَ »

به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد یعنی اگر قبل از نزول این آیه اقدام به ازدواج با یکی از محارم فوق طبق قوانین متداول آن زمان کرده باشید ، حکم تحریم شامل آن ازدواج‌ها نمی‌شود و فرزندان آن‌هافرزندان مشروع خواهند بود ، البتّه پس از نزول این آیه لازم بوده فورا جدا شوند. پایان آیه یعنی جمله « اِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما » نیز متناسب با این معنی می‌باشد .

(۲۰۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

رعایت مقرّرات در تشکیل خانواده

رعایت مقرّرات در تشکیل خانواده

در آخرین آیه مورد بحث قرآن شریف گروههای دیگری از زنان را که ازدواج با آنان ناروا و حرام است برمی‌شمارد:

«حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ» ازدواج با مادرانتان بر شما حرام شده است.

در آیه شریفه، چیزی حذف شده است؛ چرا که حرمت با خود مادر معنا ندارد، پس منظور این است که ازدواج با مادرانتان بر شما تحریم شده است، همانگونه که در آیه شریفه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَالدَّمُ...»(۱) نیز خوردنِ خون و مردار حرام شده است، نه خود آن دو چیز. با این بیان، هر زنی که نسب انسان از راه ولادت به او می‌رسد، مادر انسان شمرده می‌شود و ازدواج با او تحریم شده است؛ خواه به طور بیواسطه مادر انسان باشد و یا به‌واسطه پدر و مادر.

«وَ بَناتُکُمْ وَ اَخَواتُکُمْ وَ عَمّاتُکُمْ وَ خالاتُکُمْ وَ بَناتُ الْاَخِ وَ بَناتُ الْاُخْتِ»

و نیز ازدواج با این شش گروه بر انسان تحریم شده است:

با دخترانتان، خواه دختر خود شما باشد و یا دختر فرزندانتان؛

با خواهرانتان، خواه از یک پدر و مادر و یا از یک پدر و یا از یک مادر؛

با عمّه‌هایتان، خواه عمّه خودتان باشد و یا عمّه پدر یا عمّه مادر یا...؛

با خاله‌هایتان، خواه خاله خودتان باشد و یا خاله پدر و یا مادرتان؛

با دخترانِ برادرونیزبادخترانِ‌خواهر.

علّت تحریم ازدواج با این هفت گروه (مادران، دختران، خواهران، عمّه‌ها، خاله‌ها، دخترانِ برادر و دخترانِ خواهر)، خویشاوندی است.

روی سخن در این آیه شریفه، با مردم است که با واژه جمع بیان شده. مادران و خواهران و ... نیز ضمیر جمع بکار رفته است تاهمه‌به رعایت این قانون موظّف شوند و روشن‌شودکه هرانسان باایمانی‌باید درتشکیل خانواده به‌این نکات‌کلیدی توجّه کند.

«ابن عبّاس» در اشاره به حرمت ازدواج با این هفت گروه، این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد که: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ...»؛ سپس می‌افزود: «خدا ازدواج با این هفت گروه را

۱ . سوره مائده، آیه ۳.

تفسیر مردان (۲۰۹)

به‌جهت داشتن رابطه نسبی تحریم کرد؛ و ازدواج با هفت گروه را نیز به‌دلیل داشتن رابطه سببی حرام کرده است». آنگاه این آیه شریفه را قرائت می‌کرد که: «وَ لاتَنْکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُمْ مِنَ النِّساءِ...» (و با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند، پیوند زندگی مشترک مبندید...).

قرآن شریف پس از روشنگری پیرامون دسته‌ای از زنان که ازدواج با آنان به جهت نسب تحریم شده است، در ادامه آیه به ترسیم گروههایی که ازدواج با آنان به‌دلیل سبب ممنوع است، می‌پردازد.

«وَ اُمَّهاتُکُمُ اللاّتی اَرْضَعْنَکُمْ»

و نیـز ازدواج با مـادرانی که به شـما شیر داده‌اند، خواه خودتان را شیر داده باشند و خواه پدر و مادر و یا ... شما را؛ و نیز مادرِ زنی که به انسان شیر داده است؛ و مـادرِ مـردی که پـدر انســان را شیـر داده است؛ همه اینهـا مادر بشـمار می‌آینـد و ازدواج با آنــان حــرام است.

«وَ اَخَـواتُکُـمْ مِنَ الرَّضـاعَةِ»

و نیـز ازدواج با خــواهــران شیــری و دختــران زنــی که به شما شیرداده است.

این دسته خود به سه گروه تقسیم می‌شوند:

۱ـ دختری که از مادر واقعی انسان شیـر خورده و مادر به‌هنگام شـیردادن به آن دختر، همسـر پدر انسان بوده است. این دستور، خواه مادر پیش از فرزند پسر خود به آن دختـر شیـر داده بـاشـد یا پس از شیرخوارگی پسر، در هر صورت یکسان است.

۲ـ دختری که از مادر واقعی فردی شیر خورده، امّا مادر به‌هنگام شیردادن به او، همســر مـردی غیـر از پــدرش بــوده است.

۳ـ و دختــری که از زن پـــدر انســـان شیــر خــورده است، نــه مــادر او.

روشن که مادر و خواهر شیری، به‌دلیل شیرخوردن ـ با شرایطی که در فقه اسلامی آمده است ـ حرمت پیدا می‌کنند؛ و اگر این عامل درمیان نباشد، ازدواج با آنان رواســت. بــه هــر حــال، همــه گروههایی که ازدواج با آنان به‌دلیل نسب تحریم شــده است، از راه شیــر نیــز تحــریــم می‌شــود؛ چرا که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

(۲۱۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

«اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الرَّضاعَةِ ما حَرَّمَ مِنَ النَّسَبِ.»(۱)

خداوند آنچه را که از راه خویشاوندی نسبی تحریم فرموده، از راه شیرخوارگی نیز تحــریـــم کرده است.

بــا این بیــان، ازدواج با مادر، خواهر، دختر، عمّه و خاله شیری و نیز دختر برادر و دختــر خــواهــر شیــری، حرام شده است.

در موضــوع «رِضــاع» یا پیـونـد خویشاوندی از راه شیرخوارگی، سه بحث است:

۱ـ مدّت شیرخوارگی

در ایــن بــاره، دیــدگــاهها یکسان نیست:

به عقیده بسیاری، پیوند شیری هنگامی تحقّق می‌یابد که کودک به مدت دو سال شیـرِ زنــی را بخــورد.

دیــدگــاه اصحــاب ما و نیـز «شـافعـی» و «ابویوسف» و دیگران نیز همین است.

«ابــوحنیفــه» این مــدّت را دو سال ونیم و «مالک» آن را دو سال و یک ماه، عنــوان ســاخته است.

گفتنی است که اثر این شیـر و پیوند شیرخوارگی زمانی تحقّق می‌یابد که به کودك شیــرخــوار، در همـان دوران شیـرخوارگی‌اش شیـر داده شود، نه آنگاه که بزرگ شد.

۲ـ میــزان شیـــر

در خصـــوص میـزان شیــر نیـز نظــرهـای متفــاوتی ارائــه شــده است:

۱ـ به عقیــده «ابـوحنیفـه»، انـدازه‌ای در کـار نیسـت و کـم و یـا زیـاد شیر، بـاعـث حرمت می‌شود.

همین نظر از «ابن عمر»، «ابن عبّاس» و «مالک» نیز روایت شده است.

۲ـ گروهی از جمله «شافعی» و «سعید بن جبیر» بر این عقیده‌اند که پنج بار شیرخوردن باعث حرمت می‌شود.

۱ . سُنَن تِرْمِذی، ج ۳، ص ۴۵۲. مُسْنَد احمدبن حَنْبَل، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳ـ امّا از دیدگاه دانشمندان ما، «رِضاع» زمانی باعث حرمت می‌شود که کودک آنقدر از زنی شیر بخورد که گوشت را برویاند و استخوانها را استحکام بخشد؛ و این تنها در صورتی ممکن است که کودک در شبانه‌روز تنها با شیر یک زن تغذیه کند و دیگر هیچ چیزی به او خورانده نشود و یا پانزده بار به صورت پیاپی از پستان زنی شیر بنوشد، بی‌آنکه در فاصله این پانزده بار، از زن دیگری شیر بخورد.

برخی نیز براین باورند که اگر این شمار به ده بار نیز برسد، باعث حرمت می‌شود.

۳ـ چگونگی شیرخوردن

به‌اعتقاد دانشمندان ما، «شیرخوردن» هنگامی باعث حرمت ازدواج می‌شود که کودک شیر را بی‌هیچ واسطه‌ای از پستان زن بنوشد و از راه دهان بخورد؛ بنابراین، اگر از راههای دیگری آن شیر را به معده کودک برسانند، حرمت ازدواج در این مورد از میان می‌رود. همچنین شیرخوردن از زن زنده، باعث حرمت می‌شود نه از زن مرده. یادآور می‌شود که این، بحث دارای ریزه‌کاریهای فقهی و فنّی است و دیدگاهها در آن یکسان نیست. از این رو، برای آگاهی بیشتر باید به کتابهای فقهی مراجعه کرد.

«وَ اُمَّهاتُ نِسائِکُمْ» و نیز مادرانِ همسرانتان بر شما حرام شده‌اند.

خواه این مادر، مادرِ همسرتان باشد و یا مادربزرگ او، ازسوی پدرش باشد و یا مادرش. همچنین، این حکم درمورد مادر واقعی و یا شیری، یکسان است و نیز این حکم با عقد دختر تحقّق می‌یابد؛ خواه رابطه خاصّ زناشویی هم باشد یا نه.

«وَ رَبائِبُکُمُ اللاّتی فی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُمُ اللاّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ‌تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ»

و نیز ازدواج با دختران همسرانتان که در دامان شما و درقلمرو تربیت شما هستند، تحریم شده است؛ و این در صورتی است که، با همسرتان آمیزش جنسی کرده باشید.

مقصود آیه شریفه، دختر همسر، از شوهر دیگر است که در خانه فرد مورد نظر زندگی می‌کند و به‌همراه مادرش آمده است. گفتنی است که عبارت «در دامان شما و خانه شما هستند»، شرط حرمت نیست. بنابراین، دخترِ زن از شوهر دیگر و نیز دخترِ

پسرِ زن و دخترِ دخترِ او و ...، بر شوهر آن زن حرام هستند؛ خواه در دامان او پرورش یابند یا نه و نیز خود آیه نشانگر این نکته است که «اگر آمیزشی در کار نباشد، حرمت هم نیست». به همین دلیل هم تصریح می‌شود که: اگر آمیزش جنسی صورت نگرفته باشد، پیوند با دخترانشان حرام نیست؛

امّا برخی برآنند که:

«مِنْ نِسائِکُمُ اللاّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ» وصف «اُمَّهاتُ نِسائِکُمْ» می‌باشد و منظور این است که: و مادران آن زنانتان که با آنان آمیزش کرده‌اید بر شما حرام هستند نه آن زنانی که تنها به عقد خود درآورده‌اید، چرا که اگر جز این باشد، آنگاه است که دختر زن از شوهر دیگر به مجردعقد مادرش، بر انسان حرام می‌گردد.

«عَیّاشی» در تفسیر خود، از حضرت صادق علیه‌السلام و او از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده است که: «اَلرَّبائِبُ عَلَیْکُمْ حَرامٌ مِنَ الْاُمَّهاتِ اللاّتی قَدْدَخَلْتُمْ بِهِنَّ کُنَّ فِی الْحُجُورِ اَوْ غَیْرِ الْحُجُورِ...»(۱) دختران همسرانتان از شوی دیگر، چه در خانه شما باشند و چه

درقلمرو تربیت شما نباشند، درصورتیکه با همسرانتان آمیزش کردید، بر شما حرام می‌شوند. امّا درمورد مادران همسران انسان، چیزی نفرموده و روشن نساخته است که به‌محض عقد دخترشان حرام می‌شوند، یا پس از آمیزش با آنان. بنابراین، آنچه را خدا تحریم فرموده است، شما نیز حرام بدانید و آنچه را وانهاده است، شما هم واگذارید.

در مفهوم واژه «دُخُول» دو نظر آمده است:

۱ـ «ابن عبّاس» آن را به «آمیزش جنسی» معنا کرده است.

۲ـ امّا «عطاء» آن را به‌مفهوم «آمیزش و مقدّمات آن نظیر دست‌زدن و درآوردن لباس او» گرفته است.

که به نظر ما، دیدگاه دوّم درست‌تر است.

۱ . تفسیرعَیّاشی، ج ۱، ص ۲۳۱.

«وَ حَلائِلُ اَبْنائِکُمُ الَّذینَ مِنْ اَصْلابِکُمْ»

و نیز ازدواج با همسران فرزندانی که از نسل شما یا فرزند شیری شما هستند بر شما حرام شده است امّا ازدواج با همسرانِ پسرخوانده مانعی ندارد.

از «عطاء» آورده‌اند که این آیه شریفه و نیز دو آیه ۴ و ۴۰ از سوره احزاب در ترسیم این حقیقت نازل شد که پسرخوانده، پسرِ انسان نیست و ازدواج با همسرش هنگامی که پسر خوانده او را طلاق دهد، مانعی ندارد.

بعد از فرود این آیات، پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله به منظور برانداختن این پندار جاهلی به دستور خدا، با همسر پیشین «زید» که پسرخوانده‌اش بود، ازدواج کرد.

«وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ »

و ازدواج با دو خواهر در یک زمان و داشتن هر دو برای شما ممنوع است و نیز نمی‌توان به طور همزمان با دو کنیز که خواهر هستند، رابطه همسری داشت؛ و چنانچه فردی با یکی از آن دو آمیزش کرد، ازدواج بادیگری براو حرام می‌شود.

«اِلّا ما قَدْ سَلَفَ»

این استثنا منقطع است و بیانگر این واقعیت که: «امّا خدا شما را بر آنچه در گذشته در این مورد روی داده است، بازخواست نخواهد کرد».

در تفسیر این نکته، دو نظر آمده است:

به‌اعتقاد بعضی از مفسّران، منظور این است که آنچه انجام شده است، مانعی ندارد؛ ولی از این پس انجام ندهید. امّا برخی دیگر برآنند که منظور، گذشته دور است؛ آن زمان که یعقوب با دو خواهر ازدواج کرد و اینک با فرود این آیه شریفه، اگر کسانی دو خواهر را به عنوان همسر در خانه دارند، باید یکی را رها کنند.

«اِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحیماً»

به یقین خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است؛ و شما را بخاطر کارهایی که پیش از فرود قرآن انجام داده‌اید، کیفر نخواهد کرد.

گفتنی است که حرمت ازدواج با تمامی زنانی که در این آیه شریفه نکاح با آنان تحریم شده، جز یک مورد، همیشگی است؛ و آن اینکه درمورد دو خواهر می‌توان

چنانچه یکی را طلاق دهند یا از دنیا برود، با خواهر دیگر ازدواج کرد.

و نیز ممکن است بـا اسـتدلال به این آیه شـریفه، به کنیزی گرفتن آن گروه از زنـان که به دلیل خویشاونـدی، ازدواج با آنان تحریم شده است ـ مادر، خواهر، عمّه، خاله، مـادر زن و ... ـ را نیـز نـاروا شمـرد؛ چـرا که تحریم عمومیت دارد.

نکته دیگر در این مورد آن است که در اصطلاح به این زنان که حکم تحریم ازدواج بـا آنـان همیشگـی است، «مُبْهَمـات» گفتـه می‌شود و منظور این است که در هیچ شـرایط و روزگـاری، هیچ راهـی برای ازدواج بـا آنـان وجود ندارد.

پـــرتــــــوی از آیــــات(۱)

پـــرتــــــوی از آیــــات

افـزون بـر آنچـه در آیـات ۱۹ تا ۲۳ آمـد، نکـات ارزنـده و درسـهای انسانسـازی وجـود دارد کـه به پـاره‌ای از آنهـا به طـور فشـرده اشاره می‌شود:

دفـاع از حقـوق و کرامت زن

۱ـ پیش از طلوع اسـلام و فرود قرآن شـریف، دیدگاه جامعه‌ها درباره «زن» که نیمی از پیکر جامعه انسانی را تشـکیل می‌دهد، بسیار منفی و بیدادگرانه بود. زن را نه انسانی برخوردار از کرامت و شخصیت و آزادی و حقوق انسانی، بلکه کالایی می‌پنداشتند که باید به هر حال دراختیار مرد باشد و طعمه او شود و همواره در کمند قدرت و اسارت او بماند و به او خدمت کند.

بر اساس همین پنـدار بیـدادگرانه بود که مردان، زنان ثروتمنـدی را که از زیبایی و تناسب انـدام بهره‌ای نداشـتند، با حیله و فریب به عقد خویش درمی‌آوردند و آنگاه با آنان، نه بسان یک همسـر و یک انسان رفتار می‌کردند و نه شرافتمندانه رهایشان می‌سـاختنـد کـه از پی زنـدگی خویش بروند؛ گـاه آنـان را بعـد از گرفتن همه دارایی‌شـان آزاد می‌کردنـد و گـاه هماننـد جنایتکـاری زنـدانی می‌کردند تا بمیرند و سپس امـوالشـان را با عنـوان ارث ببلعند.

۱ . مترجم .

۲ـ بیـداد دیگر درمـورد زنـان این بـود که پس از این که زن طـراوت و شـادابی خـویش را در خـانه شــوهـر از دســت مــی‌داد، بـرای رانـدن او و آوردن همسر جدیـد، وی را زیر فشـار می‌نهادنـد تا نه تنها از حقوق خـویش بگـذرد، بلکه چیزی هم بـدهـد و جان خویش را نجات بخشد.

۳ـ شیوه دیگر مردنمایان فرومایه در پایمال‌ساختن حقوق و کرامت زنان، این بود که با کمترین تحرّکی ازسوی زن برای دفاع از حقّ و زنـدگی خویش، ناجوانمردانه به او مارک بی‌عفّتی می‌زدند و می‌کوشـیدند با این تهمت شـکننده، به گونه‌ای او را لکّه‌دار سازند که دیگر نه خود بتواند سربلند کند و نه دیگری جرأت دفاع از او را داشته باشد.

و متأسّفانه این شیوه‌های زشت جاهلی و رسوبات آن، هنـوز هم بیداد می‌کند و قـربـانیـان بیشمـاری از زنـان می‌گیرد.

۴ـ نکته مهم دیگر، در آیـاتی که تفسیر آنهـا گـذشت، این است که زن را انسـان و دارای حقـوق و آزادی و امنیـت و اسـتقـلال اقتصــادی می‌نگرد و از سـتم و فشـار در مـورد او هشـــدار می‌دهـد. در ایـن آیــات، نـه تنهـا بـه مردان بـه هیـچ عنوان اجـازه داده نمی‌شـــود که آن شیــوه‌های جــاهلــی را درمورد زن بکار گیرنـد، بلکه به آنان دسـتور داده می‌شود که در زنـدگی زناشویی، بـا زنـــان براساس عدالت و انصاف و مهر و خُلـقِ و خــوی پسندیده رفتــار کنند.

تحریم ازدواج با زنان شوهردار

وَالْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ اِلاّ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ کِتابَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَراءَ ذلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوابِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ فَمَااسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَریضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَریضَةِ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما حَکیما

و زنان شوهر دار (بر شما حرام است) مگر آن‌ها را که (از راه اسارت) مالک شده‌اید، (زیرا اسارت آن‌ها درحکم طلاق‌است) این‌ها احکامی است که خداوند بر شما مقرّر داشته است. اما زنان دیگر غیر از این‌ها (که گفته شد) برای شماحلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید، در حالی که پاکدامن باشید و از زنا ، خودداری نمایید وزنانی را که متعه (ازدواج موقّت) می‌کنید ، واجب است مَهر آن‌ها را بپردازید و گناهی بر شما نیست در آن‌چه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید، (بعدا می‌توانید با توافق ،آن را کم یا زیاد کنید) خداوند ، دانا و حکیم است. (۲۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُحْصَنات » جمع « مُحْصَنهٔ » از ماده « حِصْن » به معنی قلعه و دژ است و به همین مناسبت به زنان شوهردار و همچنین زنان عفیف و پاکدامن که‌از آمیزش‌جنسی بادیگران خود را حفظ می‌کنند و یا در تحت حمایت و سرپرستی مردان قراردارند گفته می‌شود. گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده ، زیرا آزادی آن‌ها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آن‌ها کشیده شده است و دیگری حق نفوذ در حریم آنان بدون اجازه آن‌ها ندارد ، ولی روشن است که منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است. این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد بلکه زنان شوهردار از هر مذهب و ملّتی همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آن‌ها ممنوع است. تنها استثنایی که به این حکم خورده است در مورد زنان غیرمسلمانی است‌که به‌اسارت مسلمانان در جنگ‌ها درمی‌آیند، اسلام اسارت آن‌ها را به منزله « طلاق » از شوهران سابق تلقی کرده و اجازه می‌دهد ، بعد از تمام شدن عدّه آن‌ها با آنان ازدواج

تفسیر مردان (۲۱۷)

کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود (اِلّا ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ). ولی استثناء به اصطلاح ، « استثنای منقطع » است ، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرارگیرند رابطه آن‌ها به مجرد اسارت با شوهرانشان قطع خواهد شد ، درست همانند زن غیرمسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر) قطع می‌گردد و در ردیف زنان بدون قرار خواهد گرفت. از این‌جا روشن می‌شود که اسلام به هیچ‌وجه اجازه نداده است که مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند و به همین جهت ، عدّه برای آن‌ها مقرر ساخته و در دوران عدّه از ارتباط زناشویی با آن‌ها جلوگیری نموده است. فلسفه این حکم در حقیقت این است که این‌گونه زنان یا باید به محیط « کفر » بازگشت داده شوند و یا بدون « شوهر » همچنان در میان مسلمانان بمانند و یا رابطه آن‌ها با شوهران سابق قطع شود و از نو ازدواج دیگری نمایند ، صورت اول برخلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوّم ظالمانه است ، بنابراین تنها راه همان راه سوم است. از پاره‌ای از روایات که سند آن به « ابوسعید خُدْرِیّ » صحابی معروف می‌رسد برمی‌آید که آیه فوق درباره اسرای غزوه اَوْطاس (۱) نازل گردیده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از اطمینان به این‌که زنان اسیر باردار نیستند ، به آن‌ها اجازه داد که با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آن‌ها قرارگیرند ، این حدیث تفسیر بالا را نیز تأیید می‌کند. در جمله بعد برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده می‌فرماید : « این‌ها اموری است که خداوند برای شما مقرّر داشته و نوشته است : کِتابَ اللّهِ عَلَیْکُمْ ». بنابراین به هیچ وجه قابل تغییر و عدول نیست. سپس می‌گوید : غیراز این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد می‌توانید با سایر زنان ، ازدواج کنید مشروط بر این‌که طبق قوانین اسلام باشد و توأم با عفت و پاکدامنی و دور از بی‌عفتی و ناپاکی صورت گیرد. «اما زنان دیگر غیر از این‌ها (که گفته شد ،) برای شما حلال است که با

۱- اَوْطاس نام محلی است که یکی از جنگ‌های اسلامی در آن جا واقع شده است .

(۲۱۸) آیاتُ الرِّجال فِی الْقُرْآن

اموال خود ، آنان را اختیار کنید ، درحالی که پاکدامن باشید و از زنا ، خودداری نمایید: و اُحِلَّ لَکُمْ ما وَراآءَ ذلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ ». بنابراین «مُحْصِنینَ» در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی عفیفان و « غَیْرَ مُسافِحینَ » تأکید آن است زیرا ماده سِفاح به معنی زنا می‌باشد و در اصل از « سَفْح » به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی‌رویه گرفته شده است و چون قرآن ، در این گونه امور همیشه از الفاظ کنایی استفاده می کند آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است. جمله « اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ » اشاره به این است که رابطه زناشویی یا باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت. ضمنا تعبیر « غَیْرَ مُسافِحینَ » در آیه فوق ، شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسأله ازدواج تنها هوسرانی و ارضای غریزه جنسی باشد بلکه این امر حیاتی برای هدف عالی‌تری می‌باشد که غریزه نیز در خدمت آن قرارگرفته و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگی‌ها است. در قسمت بعد ، اشاره به مسأله ازدواج موقّت و به اصطلاح « متعه » کرده و می گوید: « زنانی را که متعه می کنید مهر آن‌ها را به عنوان یک واجب باید بپردازید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فاتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَریضَةً». از جمله فوق استفاده می‌شود که اصل تشریع ازدواج موقّت ، قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آن‌ها توصیه می کند. بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر اشاره به این مطلب می‌فرماید که : « اگر طرفین عقد ، با رضایت خود مقدار مهر را بعدا کم و زیاد کنند مانعی ندارد : وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَریضَةِ ». بنابراین مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است . (در این موضوع تفاوتی میان عقد موقّت و دایم نیست اگرچه آیه همان‌طور که مشروحا گفتیم درباره ازدواج موقّت بحث می کند). احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق نیز هست و آن این که : مانعی ندارد که پس از انجام ازدواج موقّت ، طرفین درباره اضافه کردن مدت ازدواج و همچنین مبلغ مهر با هم توافق کنند ، یعنی ازدواج موقّت حتی قبل از پایان مدت ، قابل تمدید است به این ترتیب که زن و مرد با هم توافق

تفسیر مردان (۲۱۹)

می‌کنند که مدت را به مقدار معینی در برابر اضافه کردن مهر به مبلغ مشخصی بیفزایند . (در روایات اهل بیت : نیز به این تفسیر اشاره شده است). احکامی که در آیه به آن اشاره شد ، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا : « خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانون گذاری خود حکیم است : اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیما حَکیما » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه پیش گروههایی از زنان که ازدواج با آنان تحریم شده است بیان گردید، اینک در ادامه بحث می‌فرماید:

وَالْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ اِلاّ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ

ازدواج با زنان شوهردار نیز بر شما تحریم شده است مگر آنانی را که مالک شده‌اید.

در مورد تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاهها یکسان نیست:

۱ - به باور گروهی از مفسران منظور آیه شریفه این است که ازدواج با زنان دارای همسر حرام است؛ مگر زنان مشرکی که اسیر شده‌اند. از امیر مؤمنان نیز در این مورد روایت آورده‌اند.

در این مورد برخی به روایت «ابوسعید خِدری» استدلال نموده‌اند که در پیکار «اَوطاس» گروهی از زنان شرک گرایان تجاوزکار به اسارت گرفته شدند و برخی از مسلمانان با برخی از آنان ازدواج کردند؛ در حالی که آنها به هنگام اسیرشدن همسر داشتند. وقتی این آیه شریفه بر پیامبر گرامی نازل شد فرمود ندا دهند که با زنان اسیری که باردار هستند پیش از زایمان و با زنان غیر باردار پیش از گذراندن یک عادت ماهانه و پاک شدن، ازدواج ننمایید.امّا گروهی این روایت را ضعیف شمرده و گفته‌اند: زنانی که در جنگ

«اَوطاس» اسیر شدند شرک‌گرا بودند و ازدواج با آنان درست نبود؛ و پاسخ داده‌اند که این ازدواج پس از اسلام‌آوردن زنان اسیر بوده است.

۱- در مورد بحث ازدواج موقّت به صفحه ۳۷۳ تا ۳۸۴ جلد سوم « تفسیر نمونه » ، مراجعه فرمائید.

(۲۲۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

۲ ـ اما به باور گروهی دیگر، منظور این است که نمی‌توان با زنان شوهردار ازدواج کرد، مگر با کنیزان شوهردار؛ چرا که خریدن آنان به منزله طلاق از سوی صاحبانشان و ازدواج خریدار با آنان است.

«ابن عبّاس» می‌گوید: طلاق کنیز به یکی از این شش مورد است: اسیرشدن او، خریدن، آزاد کردن، بخشیدن، به ارث بردن و دیگر طلاق همسرش. گفتنی است که از روایات ما نیز همین نکته دریافت می‌گردد.

«عمربن خطّاب» و «عبد الرّحمن بن عَوْف» آورده‌اند که خریدن کنیز، طلاق او به شمار نمی‌رود؛ بلکه طلاقش بسان طلاق زنِ آزاد است و تنها در زنان اسیر از کافران تجاوزکار است که نیازی به طلاق از سوی شوهرانشان نیست؛ چرا که پیامبر گرامی هنگامی که عایشه، کنیزش «بریره» را آزاد کرد، به وی حقّ انتخاب داد که می‌تواند با همسرش ادامه زندگی دهد و یا می‌تواند از او جدا گردد. با این بیان اگر کنیز با آزاد شدن، دیگر نیازی به طلاق شوهر نداشت، این بیان پیامبر چه مفهومی داشت؟

در پاسخ این دو تن گفته‌اند که همسر «بریره» برده بود و اگر او آزاد بود دیگر پیامبر گرامی او را بر سر دو راهی انتخاب قرار نمی‌داد.

۳ ـ و دسته‌ای از مفسّرین از جمله «سعید بن جُبَیْر» می‌گوید: منظور از «مُحْصَنات» زنان پاکدامن‌اند. با این بیان، آیه شریفه اعلان می‌کند که زنان پاکدامن بر شما حرام هستند، مگر از دو راه، یا از راه ازدواج و یا از راه خریدن کنیز می‌توانید با آنان زندگی مشترک تشکیل دهید.

کِتابَ اللّه عَلَیْکُمْ این قوانین و مقرّرات را خداوند در کتاب خود بر شما نوشته است.

در این بیان روشن می‌سازد که آنچه در مورد حرمت زنان و یا حلال بودن ازدواج با آنان و دیگر دستورات آمد، همه آنها مقرّراتی است که آفریدگار شما برایتان مقرّر داشته است. بنابراین به آنها عمل کنید و با هیچ بهانه‌ای مخالفت نورزید.

وَ اُحِلَّ لَکُمْ ماوَراءَ ذلِکُمْ اَنْ تَبْتَغُوا بِاَمْوالِکُمْ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ

در مفهوم این فراز دیدگاهها یکسان نیست:

۱ ـ به‌باور «عَطا» منظور این است که جز خویشاوندانی که محرم شما هستند و بر شمردیم، دیگر زنان را می‌توانید بر اساس مقررات به

تفسیر مردان (۲۲۱)

همسری بگیرید.

۲ ـ امّا به باور «سُدی» منظور این است که برای شما رواست که به وسیله دارایی‌هایتان تا چهار همسر برای خویش برگزینید.

۳ ـ «قَتاده» می‌گوید: معنای آیه شریفه این است که جز آنچه برشمردیم از کنیزان برای شما رواست.

۴ ـ و برخی برآنند که: جز آنچه برشمردیم که محرم شما هستند و نمی‌توانید با آنان ازدواج نمایید، می‌توانید تا چهار زن آزاد و هر آنچه بخواهید بر اساس مقررات کنیز خریداری کنید.

به باور ما میان دیدگاه‌های چهارگانه ناسازگاری نیست و دیدگاه چهارم بهتر به نظر می‌رسد.

«ابن عبّاس» می‌گوید: جمله «ان تبتغوا باموالکم...» بیانگر این است که جز زنانی که بر شما تحریم شده‌اند، می‌توانید با دیگر زنان پاکدامن که به وسیله دارایی‌تان مهریه آنان را می‌پردازید ازدواج کنید و یا با پرداخت قیمت کنیزان ، آنان را مالک شوید؛ و در هر

دو صورت شرط این است که آنان را با انگیزه عفت و پاکدامنی بخواهید و نه از راه آلودگی و بی‌عفتی و هوسرانی.

در ادامــه آیــه شـریفــه مـی‌فـرمـایــد:

فَمـا اسْتَمْتَعْتُمْ بِـه مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ فَریضَةً

و زنـانی را کـه بـا آنـان ازدواج موقّت نموده‌اید، مهریه‌هایشان را که بایسته است بـه آنان بدهید.

ازدواج موقت یا طرحی دیگر برای حفظ عفت عمومی

به بـاور گروهی واژه «اِسْتِمْتاع» به مفهوم آمیزش و کامیابی جنسـی و لـذّت‌خواهی است. بـا این بیان معنای این فراز از دیـدگاه این گروه این است که: زنانی را که با انگیزه پاکـدامنی به وسیله دارایی‌تان از آنان بهره‌ور شدید، مهرشان را بدهید. اما به باور گروهی از بزرگـان صـدر اسـلام از جمله «ابن عبّـاس» و نیز دانشـمندان شـیعه، منظور این است که: زنـانی را که بـا عنوان ازدواج موقّت ، با انگیزه پاکدامنی و لذت‌خواهی به

همسری خویش بر می‌گزینید، مهریه آنان را بدهید. با این بیان، خود عقد موقّت، موجب مهریه می‌گردد، نه کامیابی جنسی.

گروهی از یاران پیامبر از جمله «ابن عبّاس» و «ابن مسعود» آورده‌اند که: آنان این آیه شریفه را این‌گونه تفسیر کردند: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهنّ فَآتُوهُنّ اُجُورَهُنَّ فَریضَـةً، که در این صورت به ازدواج موقّت تصریح شـده است. و «ثعلبی» نیز در تفسـیر خویش از «حَبیب بـن ابی ثـابت» آورده اســت کـه «ابن عبّـاس» قرآنی به من داد و گفت این نسـخه بر اسـاس قرائت پـدرم می‌باشـد و در آن جـا آیه شریفه «اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی...» داشت.

و نیز از «ابونَصره» آورده است که: در مورد ازدواج موقّت از «ابن عبّاس» پرسیدم؛ گفت: مگــر سـوره «نساء» را نخوانده‌ای؟ گفتم: چرا! گفت: مگر نخــوانــده‌ای کــه: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی...»؟

پـاسـخ دادم: نــه؛ این گــونه نخواندم.

او گفت: به خدای سوگند این آیه شریفه سه بار به همین صورت فرود آمده است.

و نیــز از «سعیــد بــن جُبَیْر» آورده است که او نیز به همین صورت و با «اِلی اَجَلٍ مُسَمًّی » تـلاوت می‌کـرد.

و نیز از «شعبه» آورده است که: از «حکم بن عتیبه» در مورد آیه پرسیدم که آیا دستور آن نسخ شده است؟

«حکـم» در پـاسـخ گفت: امیـرمـؤمنـان می‌فرمود:«لَـوْلا اَنَّ عُمَـرَ نَهـی عَـنِ الْمُتْعَـةِ مـا زَنی اِلّا شَقِیٌّ».(۱)

اگــر عمــر از ازدواج موقّت باز نمی‌داشت، جز انسان شقاوت پیشه کسی دامان به زنـا آلـوده نمی‌سـاخـت.

و نیز از «عِمران بن حَصین» آورده است که: آیه ازدواج موقّت یا «مُتعه» بر پیامبر

۱ . تفسیر طَبَری، ج ۵، ص ۹.

فرود آمـد، امّـا پس از آن آیه‌ای که آن قـانون را نسخ نمایـد فرود نیامـد. پیـامبر گرامی مـا را به این‌گونه ازدواج راه نمود و مـا در روزگار او ازدواج موقّت نمودیم، امّا پس از رحلت پیـامبر مردی خودسرانه هرچه خواست گفت.

و نیز در روایت صـحیح از «عطا» آورده‌اند که گفت: «جابربن عبدالله» از عمره بازگشته بود که ما به دیدارش شتافتیم. در آن نشست از چنـد موضـوع، از جمله در مـورد «مُتعه» سـخنی رفت که «جـابر» گفت: مـا در عصـر پیـامبر و پس از آن در روزگـار «ابـوبکـر» و «عمـر» نیز ازدواج مـوقت می‌نمودیم.

از دلا-یلی کـه نشـانگر این نکته است که واژه «اِسْتِمْتاع» به مفهـوم آمیزش و کامیـابی از زن نیست، بلکه به معنـای «مُتعه» یـا ازدواج

موقّت می‌باشد این حقیقت است که اگر به آن مفهوم بود می‌بایست پرداخت همه مهریه زن، مشروط به کامیابی باشد و بدون آن مهریه بر عهده مرد لازم نشود، با این که می‌دانیم اگر مردی پیش از آمیزش با همسرش او را طلاق داد، باید نیمی از مهریه را بپردازد؛ در حالی که همه فقها برآنند که به عقد، تنها نیمی از مهریه واجب می‌شود نه پرداخت همه آن؛ امّا در «مُتعه» با خوانده شدن صیغه عقد، همه مهریه واجب می‌شود، چرا که آیه شریفه می‌فرماید: «... فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ...»

گواه دیگر این مطلب روایتی است که از «عمر» آورده‌اند که گفت: مُتْعَتانِ کانَتا فی عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ حَلالاً ـ اَنَا اُنْهی عَنْهُما...».(۱)

دو «مُتعه» در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال بود و من از آن دو باز داشتم و در برابر آن کیفر می‌کنم.

با این بیان «عمر» اقرار می‌کند که «مُتعه» در عصر رسالت روا بوده و او مردم را از آن بازداشته و خودسرانه رأی داده است؛ چرا که اگر این دستور را پیامبر نسخ

۱ . سُنَن بیْهقی، ج ۷، ص ۲۰۶.

(۲۲۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

نموده و یا مردم را از آن بازداشته بود و یا زمانی روا شمرده و زمانی دیگر به دستور خدا، آن را ناروا عنوان می‌ساخت، نباید «عمر» به خودش نسبت دهد، بلکه می‌بایست به آن حضرت نسبت می‌داد.

افزون بر این «عمر» از «متعه زنان» و «متعه حج» سخن می‌گوید و همه بر این باورند که «متعه‌حج» نسخ‌نشده‌است؛بنابراین «متعه‌زنان» یاازدواج‌موقت نیز بایدچنین باشد.

وَ لاجُناحَ عَلَیْکُمْ فیما تَراضَیْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَریضَهِْ

و بر شما گناهی نیست در مورد آنچه در ازدواج موقّت پس از تعیین مهر، به صورتی شرافتمندانه و انسانی با هم توافق نمایید و مدت عقد یا مهریه را تغییر دهید؛ به یقین خدا همواره دانا و فرزانه است.

در مورد این فراز از آیه، کسانی که واژه «اِسْتِمْتاع» را به معنای آمیزش گرفته‌اند، می‌گویند: منظور این است که در کم و زیاد ساختن مهریه یا بخشش آن و یا به تأخیر افکندن پرداخت آن، به هر صورتی با هم توافق نمایید، بر شما گناهی نیست. امّا به باور «سُدی» منظور این است که پس از پایان مدت «مُتعه» اگر با هم توافق کنید که عقد را تجدید نمایید بر شما گناهی نیست.

در این مورد روایات بسیاری از امامان نور رسیده و عقیده دانشمندان شیعه نیز همین است.

اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیماً حَکیماً

به یقین خدا بر تدبیر امور مردم داناست و کارها را بر اساس حکمت و مصلحت تدبیر می‌نماید و او برای نظام زندگی بشر و تشکیل خانواده نیز مقرراتی فروفرستاده است که تضمین کننده سعادت و حافظ مال و جان و نسب آنان است.

تفسیر مردان (۲۲۵)

سلامت اجتماع وابسته به سلامت اقتصاد است

یاآ اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوآا اَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ اِلاّ اَنْ تَکُونَ تِجارَهًْ عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ وَ لا تَقْتُلُوآا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُمْ رَحیما

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! اموال یکدیگر را به باطل(و از طرق نامشروع) نخورید، مگر این‌که تجارتی بارضایت شماانجام‌گیرد و خودکشی نکنید ، خداوند نسبت به شما مهربان است.

(۲۹ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه در واقع زیربنای قوانین اسلامی را در مسایل مربوط به « معاملات و مبادلات مالی » تشکیل می‌دهد و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام‌ابواب معاملات به آن استدلال می کنند ، آیه خطاب به افراد با ایمان کرده و می گوید : « اموال یکدیگر را از طرق نا به‌جا و غلط و باطل نخورید : یآ اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوآا اَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ» . به این ترتیب هر گونه تصرّف در مال دیگری که بدون حقّ و بدون یک مجوّز منطقی و عقلایی بوده باشد ممنوع شناخته شده و همه راتحت عنوان « باطل »که مفهوم وسیعی دارد قرار داده است. می‌دانیم « باطل » در مقابل « حقّ » است و هرچیزی را که ناحقّ و بی‌هدف و بی‌پایه باشد دربرمی گیرد. در آیات دیگری از قرآن نیز با عبارتی شبیه عبارت فوق ، این موضوع تأکید شده ، مثلاً به هنگام نکوهش از قوم یهود و ذکراعمال زشت آن‌ها می‌فرماید: « وَ اَکْلِهِمْ اَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ : آن‌ها در اموال مردم بدون مجوز و به ناحقّ تصرّف می کردند » .(۱) و در آیه ۱۱۸ / بقره، جمله « لا تَأْکُلُوا اَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ » را به عنوان مقدمه‌ای برای نهی از کشاندن مردم به وسیله ادعاهای پوچ و بی‌اساس به سوی دادگاه‌ها و خوردن اموال آن‌ها ذکر فرموده است. بنابراین هر گونه تجاوز ، تقلّب ، غِشّ ، معاملات رِبَویّ ، معاملاتی که حدّ و حدود آن کاملاً نامشخص باشد ، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلایی در آن نباشد ، خرید و فروش وسایل فساد و گناه ، همه در تحت این قانون کلّی قرار دارند و اگر در روایات متعددی ، کلمه « باطل » به قمار و ربا و مانند آن تفسیر شده در

۱- (۱۶۱ / نساء) .

حقیقت معرفی مصداق‌های روشن این کلمه است نه آن که منحصر به آن‌ها باشد. شاید نیاز به تذکّر نداشته باشد که تعبیر به « اَکْل » (خوردن) کنایه از هر گونه تصرّف است خواه به صورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا غیر آن و این تعبیر علاوه بر زبان عربی در فارسی امروز نیز کاملاً رایج است. در جمله بعد به عنوان یک استثنا می‌فرماید : « مگر این که تصرّف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستدی باشد که از رضایت باطنی دوطرف سرچشمه بگیرد : اِلاّ اَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تراضٍ مِنْکُمْ ». این جمله ، استثنایی است از قانون کلّی سابق ، ولی به اصطلاح « استثناء منقطع » است یعنی آن‌چه در این جمله آمده مشمول قانون سابق ، از آغاز نبوده است و تنها به عنوان یک تأکیدو یادآوری ذکر شده، آن‌هم به نوبه خود یک قانون کلّی است. طبق این بیان ، تمام مبادلات مالی و انواع تجارت‌ها که در میان مردم رایج است چنانچه‌از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد از نظر اسلام مجاز است (مگر در مواردی که به خاطر مصالح معیّنی ، نهی صریح از آن شده است). سپس در پایان آیه ، مردم را از قتل نفس بازمی‌دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین جمله آیه نهی از خودکشی و انتحار کرده و می‌فرماید: «و خودکشی نکنید ، خداوند نسبت به شما مهربان است : وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُمْ رَحیما». یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمی‌شود دیگری شما را به قتل برساند بلکه به خود شما هم اجازه نمی‌دهد که با رضایت خود ، خویشتن را به دست نابودی بسپارید. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز آیه فوق به همین معنی « اِنْتِحار » تفسیر شده است .(۱) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه ارتباطی میان مسأله « قتل نفس » و « تصرّف باطل و ناحقّ دراموال مردم » وجود دارد ؟ پاسخ این سؤال روشن است و در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهمّ اجتماعی کرده است و آن این که اگر روابط مالی مردم براساس‌صحیح استوارنباشد و اقتصادجامعه به‌صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحقّ تصرّف کنند ، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد و علاوه بر این که انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است.

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه و « نُورُالثَّقَلَیْن » جلد ۱ ، صفحه۴۷۲ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در راه سلامت اقتصادی جامعه

در آیات گذشته پرتوی از مقررات در مورد تشکیل خانواده و تحریم ازدواج با محارم ترسیم گردید؛ اینک آفریدگار انسان در این آیه شریفه به منظور تأمین سلامت جامعه از راه سلامت اقتصادی، به تحریم راه‌های ظالمانه کسب مال می‌پردازد و می‌فرماید:

یـا اَیُّهَـا الَّـذینَ آمَنُـوا لاتَـأْکُلُـوا اَمْـوالَکُـمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دارایی‌هایتان را در زندگی خویش و در میان جامعه به نـاروا نخـوریـد.

دلیل این نکته که از میان همه راه‌های بهره‌وری از ثروت تنها به «خوردن ناروای آن» انگشت اشاره می‌رود این است که عنوان «خوردن» به هر نوع هزینه ثروت و بهره‌وری از آن گفته می‌شود، چه به صورت خوردن و نوشیدن و چه هزینه‌های دیگر. بنابراین منظور این است که ثروت‌های یکدگر را ظالمانه نبرید.

واژه «باطِل»

واژه «باطِل» دربرابرحق است. و به هر چیز بی‌اساس، ناشایسته و ناپایدار و ظالمانه گفته می‌شود؛ امّا در تفسیر این واژه در آیه شریفه دیدگاه‌ها اندکی متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی منظور از آن، ربا و بهره‌کشی ظالمانه، قمار، فریب خریدار به هنگام داد و ستد و هرگونه ستم اقتصادی است. این دیدگاه از پنجمین امام نور نیز روایت شده است.

۲ ـ امّا به باور برخی منظور این است که دارایی یکدیگر را بدون پرداخت قیمت یا عوض آن و بی آن که در خور آن باشید، هزینه نکنید. به باور ما، دیدگاه نخست بهتر است؛ چرا که مال و ثروتی را که انسان بر اساس موازین اخلاقی از دیگری بخورد و مصرف کند، بدون عوض و استحقاق است امّا خوردن به باطل نیست.

۳ ـ به باور ما منظور این است که ثروت کسی را با یکی از راه‌های نامشروع و ظالمانه نگیرید و در راهی که روا نیست مصرف ننمایید.

(۲۲۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اِلّا اَنْ تَکُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْکُمْ

مگر این که داد و ستد شما با همدیگر، تجارتی عادلانه و با خشنودی متقابل باشد و سود عادلانه هر دو طرف در آن رعایت گردد.

در مورد «تَراضی» در داد و ستد، دو نظر آمده است:

۱ ـ بیشتر مفسّران از جمله مفسران شیعه بر آنند که منظور آیه این است که با جدا شدن فروشنده و خریدار از یکدیگر معامله امضا شود و از اختیاراتی که برای به هم زدن معامله دارند بگذرند.

روایت است که فروشنده و خریدار تا آن گاه که ا ز هم جدا نشده‌اند حقِّ به هم زدن معامله را دارند؛ و پس از آن نیز اگر این حق را برای خود محفوظ داشته‌اند می‌توانند در صورت دلخواه به هم زنند.

۲ ـ امّا در برابر دیدگاه نخست، «ابوحنیفه» و «مالک» بر آنند که منظور از تراضی در تجارت، تنها عقد معامله است.

وَ لاتَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ

در مـــورد ایـن فـراز از آیه نیـز دیـدگـاه‌ها یکسـان نیسـت:

۱ ـ به باور گروهی منظور این است که: یکدیگر را نکشید؛ چرا که همه شما پیرو یک دین هستید و جان‌های همه شما بسان یک جان به شمار می‌رود؛ و این، بسان این جمله است که گفته شود: «سَلِّمُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ» به یکـدیگـر سلام کنید.

۲ ـ امّا به بـاور برخی، آیه شریفه از انتحار و خودکشی هشدار می‌دهد.

۳ ـ پـاره‌ای می گـوینـد: منظـور این اســت که با دست یازیدن به گناهان رنگـارنگ و افشـانـدن بـذر دشـمنی با حق‌کشـی و حرامخوارگی، وسایل نگونساری و نـابـودی خـویش را فـراهـم مسازیـد و خود را در خور کیفر نکنید.

۴ ـ و روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌انـد که: با کسانی که از شما نیرومندترنـد به پیکار برنخیزید و بدون نیرو و امکانات لازم، خویشتن را به خطر میفکنید.

اِنَّ اللّـهَ کـانَ بِکُـمْ رَحیمـــاً

چرا که خدا هماره نسبت به شما مهربان است و نشان مهر و رحمت او این است که کشتـــن انســان‌ها و تبـاه نمــودن دارایـی‌هـا را تحـریـم می کنـــد.

تفسیر مردان (۲۲۹)

وَ مَـنْ یَفْعَـلْ ذلِـکَ عُدْوانا وَ ظُلْما فَسَوْفَ نُصْلیهِ ناراوَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرا

و هرکس این عمـل را از روی تجاوز و ستم انجام دهـد ، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم سـاخـت و ایـن کار برای خـدا آســان است. (۳۰ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« صَیلْی » در اصل به معنی نزدیک شدن به آتش است ، اما گرم شدن و برشته شدن و سوخته شدن به آتش رانیز « صَلْی » می گویند و درآیه فوق به‌معنی واردشـدن و سـوختن در آتش است. در آیه مورد بحث به مجازات کسـانی که از قوانین الهی سـرپیچی کنند اشـاره کرده و می‌فرمایـد : « و هرکس ازاین فرمـان سـرپیچی کنـد و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحقّ سازد و یادست به انتحار و خودکشی زند ، نه تنها به آتش این جهان می‌سوزد، بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامـه آیـات در این مـورد می‌افـزایـد:

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلیهِ ناراً

به بـاور برخی، آیه شـریفه، به خوردن ظالمانه حقوق مردم و کشـتن انسان‌ها اشاره دارد؛ امّا به باور برخی دیگر به همه آنچه در آیه شریفه ... لا یَحِلُّ لَکُمْ اَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً... تحریم شده است.

پـاره‌ای نیـز می گـوینـد: به همـه نـارواهـا و محرّمـاتی که از آغاز سوره تا این آیه شـریفه نهی شـده است اشاره دارد؛ و پاره‌ای هم برآننـد که تنها اشاره به کشتن خـود یا دیگـری است.

در مـــورد دو واژه «عُـــدْوان» و «ظُلْـــم» نیـــز دیـــدگـــاه‌ها متفـاوت است:

۱ ـ برخی هر دو واژه را به یک مفهوم دانسته و می گویند از نظر معنا تفاوتی ندارند.

۲ ـ امّا برخی برآنند که واژه «عُدْوان» به مفهوم تجاوز از مرزهای مقررات خداست

(۲۳۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و واژه «ظُلْـــم» بـه معنـــای گـــرفتـــن چیـــزی بـــدون استحقـــاق اســـت.

۳ ـ و پاره‌ای نیز می گوینـد: بـدان دلیل در آیه شـریفه حرامخوارگی و بردن مال دیگران به ناحق و کشـتن انسان‌ها به ستم و تجاوز

مقیّد شده است که در جاهلیت این کارها را حـلال می‌شمـردند. بنابراین می‌تـوان آیه شـریفه را این‌گـونه معنا کرد:

هر کسی از روی تجاوز و بیداد چنین کارهای زشت و ظالمانه‌ای انجام دهد، به زودی حرارت آتشی شعله‌ور را به او خواهیم چشانید.

وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیراً

و افکندن چنین تجاوزکاری به آتش دوزخ و چشاندن حرارت آن به او، برای خدا آسان است؛ نه کسی می‌تواند خدا را از کیفر او باز دارد و نه بدون اجازه آفریدگار هستی او را شفاعت نماید و به فریاد او برسد.

پرتوی از آیات (۱)

پرتوی از آیات (۱)

در آیات ۲۹ و ۳۰ درس‌ها و پیام‌های روح‌بخش و زندگی‌سازی برای بندگان خداست که به برخی از آنها اشاره می‌رود:

۱ ـ امنیّت اقتصادی

قرآن در آیه فوق این درسِ آموزنده را می‌دهد که انسان در نگرش اسلامی از امنیت اقتصادی برخوردار است؛ چرا که ارزش‌های مادی و اقتصادی هر انسانی در صورتی که از راه‌های عادلانه به دست آید، ثمره تلاش و کوشش و بخشی از وجود اوست که با صرف عمر و انرژی و سرمایه‌های جسمی و روحی به دست آورده است.

بنابراین تجاوز به مال فرد یا جامعه، نوعی تجاوز به حق حیات و زندگی اوست و این تجاوز به هر صورتی که باشد، مرئی یا نامرئی،

۱ . مترجم .

تفسیر مردان (۲۳۱)

کاری ظالمانه و نارواست.

قرآن از سویی مردم را به عدالت اقتصادی و رعایت قسط و انصاف در کیل و وزن و داد و ستد و رعایت حقوق متقابل در تجارت فرا می‌خواند؛ و از دیگر سو از هرگونه خوردن و بردن مال دیگران هشدار می‌دهد و همه راه‌های نامشروع ثروت‌اندوزی، همچون سرقت، غش، کلاه‌برداری، کم‌فروشی، باجگیری، رشوه‌خواری و بردن اموال عمومی را مردود اعلان می‌کند و می‌فرماید: هان‌ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دارایی‌های یکدیگر را به باطل و بیداد و از راه‌های نامشروع نخورید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَأْکُلُوا اَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ...»..

و پیامبر گرامی در این مورد فرمود:

«اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ عَلَی الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ».(۱)

خداوند تجاوز به خون و مال و آبروی مسلمانان را حرام کرده است.

۲ ـ تحریم انتحار

اسلام دین حیات عادلانه و انسانی و قرآن کتاب زندگی شرافتمندانه و پرافتخار است؛ و از همین زاویه است که افزون بر تحریم تجاوز به حق حیات و آزادی دیگران، به خود صاحب حق نیز اجازه تجاوز به زندگی خود را نداده و انتحار و خودکشی را سخت تحریم می‌کند؛ و به کسانی که به جای اندیشه‌وری و به کارگیری خرد برای حلّ مشکلات و گشودن راه‌های تعالی و نیک‌بختی، زبونانه تن به خودکشی می‌سپارند، وعده آتش می‌دهد:

«... وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ اللّهَ بِكُمْ رَحیماً وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلیهِ ناراً...»

و خویشتن را به علت یأس و نومیدی و هراس و فشار زندگی مکشید؛ چرا که خدا نسبت به شما مهربان است. و هر کس از روی ستم و تجاوز دست به این گناه زند

۱ . اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاء، ج ۵، ص ۲۴۸.

(۲۳۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

بی‌گمان او را در آتش جای خواهیم داد...

پنجمین امام نور در این مورد فرمود:

«اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَبْتَلی بِكُلِّ بَلِیَّةٍ وَ یَمُوتُ بِكُلِّ میتَةٍ اِلاّ اَنَّهُ لایَقْتُلُ نَفْسَهُ».(۱)

انسان با ایمان ممکن است به هر فشار و گرفتاری دچار گردد و به هر مرگی بمیرد، امّا خودکشی نمی‌کند.

و ششمین امام نور فرمود:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مُتَعَمِّداً فَهُوَ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِداً فیها».(۲)

هر کس خواسته و آگاهانه، خویشتن را بکشد، پیوسته در آتش دوزخ خواهد سوخت.

۱ . ثَوابُ الاَعمال، ص ۶۳۰؛ وَسائلُ الشِّیعَة، ص ۱۳ تا ۱۹.

۲ . همان منابع.

تفسیر مردان (۲۳۳)

اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبآئِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَیِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَریما

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید ، پرهیزکنید ،گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاه‌خوبی وارد می‌سازیم. (۳۱ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از تعبیر « كَبائِر » و « سَیِّئات » استفاده می‌شود که گناهان بر دو دسته‌اند ، دسته‌ای که قرآن نام آن‌ها را « کبیره » و دسته‌ای که نام آن‌ها را « سَیِّئَة » گذاشته است و در آیه ۲۲ سوره نجم به جای « سَیِّئَة » تعبیر به « لَمَمْ » نموده است و در آیه ۴۹ سوره کهف در برابر کبیره « صَغیرَة » را ذکر فرموده است آن‌جا که می گوید : « لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا كَبیرَةً اِلاّ اَحْصاها : این نامه عمل هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر این‌که به شماره درآورده است ». ازتعبیرات فوق‌به روشنی ثابت می‌شود که گناهان بر دو دسته مشخّص تقسیم می‌شوند که گاهی از آن دو به « کبیره » و « صغیره » و گاهی « کبیره » و « سَیِّئَة » و گاهی « كَبیرَة » و « لَمَم » تعبیر می‌شود. اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست؟ بعضی‌می گویند: این دو از امور نسبی هستند ، یعنی به هنگام مقایسه کردن دوگناه به یکدیگر آن که اهمیّتش بیشتر است کبیره و آن‌که کمتر است صغیره می‌باشد و بنابراین هرگناهی نسبت به‌گناه بزرگ‌تر، صغیره و نسبت به گناه کوچک‌تر ، کبیره است. ولی روشن است که این معنی به هیچ‌وجه با آیه فوق نمی‌سازد ، زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده‌است و پرهیز ازیکی‌را موجب بخشودگی دیگری می‌شمارد. ولی اگر به معنی لغوی « كَبیرَة » بازگردیم ، کبیره هرگناهی است که ازنظر اسلام بزرگ و پراهمیّت است و نشانه اهمیّت آن می‌تواند این باشد که در قرآن مجید ، تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است ، مانند قتل نفس و زنا و رباخواری و امثال آن‌ها و لذا در روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌خوانیم : « اَلْكَبائِرُ الَّتی اَوْجَبَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهَا النّارَ : گناهان کبیره گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای

(۲۳۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آن‌ها مقرّر داشته است » .(۱) مضمون این حدیث از امام باقر و امام‌صادق و امام علیّ بن موسی الرّضا نقل شده است. و بنابراین به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آن‌ها با توجه به ضابطه فوق کارآسانی است و اگر ملاحظه می کنیم ، در پاره‌ای از روایات تعداد کبائر ، هفت و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد، ذکر شده منافات با آن‌چه در بالا گفته شد ندارد، زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به گناهان کبیره درجه دوم و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می کند .

اشکال : ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می گوید : با ترک گناهان کبیره ، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد .

پاسخ : از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می‌شود زیرا قرآن می گوید : « نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ : گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم » یعنی پرهیز از گناهان بزرگ مخصوصا با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها ، یک نوع حالت « تقوای روحانی » در انسان ایجاد می کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق همانند آیه « اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ : حسنات ، سیئات را از بین می‌برند » (۲) می‌باشد و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می‌ماند که می گوییم اگر انسان از مواد سمّی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می‌تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را به واسطه سلامت مزاج از بین ببرد. و یا به تعبیر دیگر : بخشش گناهان صغیره یک نوع « پاداش معنوی » برای تارکان گناهان کبیره است و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک کبائر دارد .

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۷۳ .

۲- (۱۱۴ / هود) .

تفسیر مردان (۲۳۵)

چگونه گناه صغیره تبدیل به کبیره می‌شود؟

ولی نکته مهمّی که در این‌جا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره ، در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی‌اعتنایی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند ، زیرا صغائر طبق آن‌چه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود در چند مورد تبدیل به کبیره می گردد :

۱ـ «در صورتی که تکرار گردد» همانطور که از امام صادق نقل شده که فرمود: «لا صَغیرَةَ مَعَ الْاِصْرارِ: هیچ گناهی با تکرار صغیره نیست » .(۱)

۲ـ « درصورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند » چنان‌که در نهج‌البلاغه می‌خوانیم : « اَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهانَ بِهِ صاحِبُهُ : شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمرد » . (۲)

۳ـ « در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود » این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً ـ می‌توان استفاده کرد از جمله آیه ۳۷ سوره نازعات : « اما آن‌ها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدّم بشمرند جایگاهشان دوزخ است » .

۴ـ در صورتی که از افرادی سربزند که موقعیّت خاصّی در اجتماع دارند و لغزش‌های آن‌هابا دیگران برابرمحسوب نمی‌شود، چنان‌که قرآن درباره همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیه ۳۰ سوره احزاب می گوید : « اگر شما کار زشتی انجام دهید ، مجازات آن را دو برابر خواهید دید » .

و از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود : « مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً فَعَلَیْهِ وِزْرُها وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها لا یَنْقُصُ مِنْ اَوْزارِهِمْ شَیْئا

: هر کس سنّت بدی بگذارد گناه آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند ، بدون این که از گناه آن‌ها چیزی کاسته شود » .(۳)

۵ـ در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به‌آن افتخارکند چنان‌که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود : « مَنْ اَذْنَبَ ذَنْبا وَ هُوَ ضاحِکٌ دَخَلَ النّارَ وَ

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۸۸ .

۲- « نهج البلاغه » کلمات قِصار .

۳- « مَحَجَّةُ الْبَیْضاء » ، جلد ۷، صفحه ۱ .

هُوَ باکٍ : هرکس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می‌شود در حالی که گریان است » .

۶ـ در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند ، چنان‌که قرآن در آیه ۸ سوره « مُجادِلَهٔ » از زبان بعضی از گناه‌کاران مغرور نقل می‌کند که آن‌ها در پیش خود می‌گویند : « چرا خداوند ما را مجازات نمی‌کند » و سپس قرآن اضافه می‌کند که : « آتش دوزخ برای آن‌ها کافی است » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِجْتِناب»: دوری گزیدن و کناره‌گرفتن از چیزی رامی گویند. واژه «اَجْنَبِیّ» و «جِنابَت» نیز از همین ریشه و به همان اعتبار دوری است.

«تَکْفیر»: به مفهوم پوشاندن، زدودن و دور ساختن است که همه به یک واقعیت برمی گردد.

تشویق به ترک گناه

در آیات پیشین به برخی از گناهان و کیفر آنها اشاره رفت، اینک در این آیه شریفه مردم به ترک گناهان تشویق می‌شوند.

اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ

اگر از گناهان بزرگی که شما را از نزدیک شدن به آنها هشدار داده‌اند دوری گزینید، بدی‌ها و گناهان کوچک شما را از پرونده عمل شما می‌زداییم.

گناه کبیره چیست؟

در مورد گناه کبیره دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ـ به باور برخی، از جمله «سعید بن جُبَیْر» گناه کبیره آن گناهی است که در این سرا برایش کیفری معلوم مقرر شده و در سرای آخرت نیز برای انجام دهنده آن وعده عذاب داده شده است.

۲ـ و به باور «ابن عبّاس» هر گناهی که خدا از انجام آن هشدار داده، گناه کبیره است دیدگاه دانشمندان نیز همین است؛ چرا که همه گناهان از نظر زشتی و پلیدی گناه

محسوب می گردند، جز این که برخی از برخی دیگر زشت‌ترند و به همین تناسب کیفری سهمگین‌تر دارند. به عبارت دیگر، گناه

را نمی‌توان کوچک شمرد؛ و اگر این گونه دسته‌بندی می کنیم، این کوچکی و بزرگی به تناسب بزرگ‌تر بودن برخی از گناهان از برخی دیگر است، وگرنه هر گناهی زشت است و کیفری در پی خواهد داشت. یادآوری می گردد که این دو دیدگاه به یکدیگر نزدیک‌اند.

۳ـ گروه معتزله برآنند که گناه کوچک، آن گناهی است که کیفر آن از پاداش کارهای شایسته انسان کمتر باشد. با این بیان، گناه کبیره عکس آن خواهد بود و آن گناهی است که کیفر آن از پاداش کارهای شایسته انسان بیشتر و بزرگ‌تر است. بدین ترتیب به باور آنان گناه صغیره، گناه کوچک شناخته نمی‌شود، چرا که هر گناهی ممکن است نسبت به کارهای شایسته انسان کوچک و یا بزرگ محسوب شود؛ و ما هنگامی که بیاییم و گناه را بر دو بخش کبیره و صغیره تقسیم کنیم، در حقیقت مردم را به انجام آنها تشویق می‌نماییم، چرا که وقتی مردم چنین فهمیدند که در انجام بخشی از گناهان زیان و کیفری دامانشان را نمی گیرد، در صورت تمایل و طغیان غرایز، به گناهان کبیره نیز دست می‌زنند.

نوید بخشایش و آمرزش

آیا به راستی با دوری گزیدن از گناهان کبیره، گناهان کوچک مورد بخشایش قرار می گیرد؟

بسیاری برآنند که آری، ما با اجتناب از گناهان بزرگ، بر گناهان صغیره بازخواست نخواهیم شد. از ظاهر آیه شریفه نیز همین نکته دریافت می گردد؛ چرا که بنا به روایت «کَلْبی» از دیدگاه «ابن عبّاس» معنای آیه این است که: «اگر از گناهانی که در دنیا حد و در آخرت کیفر دارند،دوری جوییـد، از غیر آنها، از این نماز تا نماز دیگر و یا از این جمعه تا جمعه دیگر و از ماه رمضان تا رمضان دیگر، می گذریم و همه را از پرونده عمل شما می‌زداییم. برخی گفته‌اند آیه شریفه می‌فرماید: اگر از گناهان بزرگ همانند

زنا، حرامخوارگی و دیگر گناهانی که در آیات آمده است و تا کنون قرآن شما را از انجام آنها بازداشته است دوری گزینید، از گذشته شما می گذریم و شما را می‌بخشیم.

«ابن‌مسعود» می گوید: همه آنچه را خدا از آغاز سوره تا آیه ۳۰ نهی فرموده، از گناهان کبیره است؛ چرا که قرآن می‌فرماید: قُلْ لِلَّذینَ کَفَرُوا اِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ ما قَدْ سَلَفَ ... هان ای پیامبر، به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو: اگر از کفر و بیداد خویش بازایستند، آنچه گذشته است برایشان آمرزیده می‌شود.(۱)

و می‌فرماید: با زنانی که پدرانتان به همسری گرفته‌اند، ازدواج مکنید، مگر آنچه پیش از این روی داده است(۲).

وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَریماً

و شما را در جایگاهی پر ارج در خواهیم آورد.

گناهان کبیره در روایات

«عبدالعظیم حَسَنی» از دهمین امام نور آورده است که: «عمرو بن عُبَید» به حضور حضرت صادق علیه‌السلام شرفیاب شد و پس از سلام نشست و این آیه شریفه را تلاوت کرد: «وَ الَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْاِثْمِ وَ الْفَواحِشَ...»(۳) و آن گاه ساکت شد. حضرت پرسید: چرا سکوت برگزیدی؟ گفت: آمده‌ام تا مفهوم گناهان کبیره را از کتاب خدا دریافت دارم. آن حضرت فرمود:

اَکْبَرُ الْکَبائِرِ الشِّرْکُ بِاللّهِ لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ : «اِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ...»(۴)

وَ بَعْدَهُ، الْیَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: «لایَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ اِلَّا الْقَوْمَ الْکافِرونَ».(۵)

ثُمَّ الأَمْنُ مِنْ مَکْرِ اللّهِ، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلَّا الْقَومُ الْخاسِرونَ».(۶)

و مِنْها عُقُوقُ الْوالِدَیْنِ، لِأَنَّ اللّهَ جَعَلَ الْعاقَّ جَبّاراً شَقِیّاً فی قَوْلِهِ: وَ بَرّاً بِوالِدَتی وَ لَمْ یَجْعَلْنی

۱ . سوره اَنْفال، آیه ۳۸؛ سوره نساء، آیه ۳۱.

۲ . سوره نساء، آیه ۲۲.

۳ . سوره شُوری، آیه ۳۷.

۴ . سوره نِساء، آیه ۴۸.

۵ . سوره یوسف، آیه ۸۷.

۶ . سوره اَعْراف آیه ۹۹.

تفسیر مردان (۲۳۹)

جَبّارا شَقِیّا.(۱)

وَ مِنْها قَتْلُ النَّفْسِ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ...، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنا مُتَعَمِّدا فَجَزائُهُ جَهَنَّمُ خالِدا فیها.(۲)

وَ قَذْفُ الْمُحْصَناتِ، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: اِنَّ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا....(۳)

وَ اَکْلُ مالِ الْیَتیمِ ،لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: اِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ اَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً... (۴)

وَ الْفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ...، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ... فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ...(۵)

وَ اَکْلُ الرِّبا...، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: اِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا...(۶)

وَ الزِّنا لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنا اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبیلًا(۷)

وَ الْیَمینُ الْغَمُوسُ، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: اِنَّ الّذینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَاَیْمانِهِمْ ثَمَنا قَلیلًا...(۸)

وَ الْغُلُولُ...، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ...(۹)

وَ مَنْعُ الزَّکاةِ الْمَفْرُوضَةِ، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ...(۱۰)

وَ شَهادَةُ الزُّورِ وَ کِتْمانُ الشَّهادَةِ...، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: وَ مَنْ یَکْتُمْها فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ...(۱۱)

وَ شُرْبُ الْخَمْرِ... لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: اِنَّمَا الْخَمْرُ...(۱۲)

وَ تَرْکُ الصَّلوةِ مُتَعَمِّداً...، لِأَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قالَ: مَنْ تَرَکَ الصَّلوةَ مُتَعَمِّدا فَقَدْ بَریءَ مِنْ ذِمَّةِاللّهِوَ ذِمَّةِرَسُولِهِ.(۱۳)

وَ نَقْضُ الْعَهْدِ، لِأَنَّ اللّهَ یَقُولُ: ...اُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ.(۱۴)

۱ . سوره مریم، آیه ۳۲.

۲ . سوره اَنْعام، آیه ۱۵۱.

۳ . سوره نور، آیه ۲۳.

۴ . سوره اَنْعام، آیه ۱۵۲.

۵ . سوره اَنْفال، آیه ۱۶.

۶ . سوره بَقَرَه آیه ۲۷۵ و ۲۷۹.

۷ . سوره اِسْراء، آیه ۳۲.

۸ . سوره آل عِمْران، آیه ۷۷.

۹ . سوره آل عِمْران، آیه ۱۶۱.

۱۰ . سوره توبه، آیه ۳۵.

۱۱ . سوره بَقَرَه، آیه ۲۸۳.

۱۲ . سوره مائده، آیه ۹۰.

۱۳ . کافی، ج ۲، ص ۱۷.۲

(۲۴۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ قَطیعَـةُ الرَّحِم.(۱)

سهمگین‌ترین آنها، شرک ورزیدن به خداست؛ چرا که خدا می‌فرماید: بی‌گمان، خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید. نیز می‌فرماید: هر کسی به خدا شرک ورزد، بی‌تردید خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود.

پس از شرک به خدا، نومیدی از مهر و رحمت اوست؛ چرا که می‌فرماید: جز گروه کفرگرایان، کسی از رحمت خدا نومید نمی‌گردد.

و پس از آن، مصون دانستن خود از کیفر و تدبیر خدا؛ چرا که می‌فرماید: جز گروه زیانکاران کسی خود را از کیفر و تدبیر خدا در امان نمی‌نگرد.

و پس از آن، بدرفتاری با پدر و مادر؛ چرا که از چنین کسی به زورمند و شقاوت پیشه تعبیر شده است.

و پس از آن، قتل نفس؛ چرا که خدا می‌فرماید: و هر کسی انسان با ایمانی را به عمد بکشد کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود...

و دیگر، نسبت ناروا دادن به زنان پاکدامن است؛ چرا که خدا می‌فرماید: به یقین، کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر از همه جا و با ایمان، نسبت ناروا می‌دهند، در این سرا و سرای آخرت لعنت شده و برایشان عذابی سهمگین خواهد بود.

و دیگر، خوردن مال یتیمان است؛ چرا که خدا می‌فرماید: به یقین کسانی که دارایی یتیمان را به بیداد می‌خورند، جز این نیست که آتشی شعله‌ور در شکم خویش فرو می‌برند...

و نیز فرار از جهاد عادلانه و در راه خدا؛ چرا که می‌فرماید: و هر کسی در روز پیکار به دشمن تجاوزکار پشت کند ـ مگر این که هدف او کناره‌گیری برای پیکاری دیگر یا پیوستن به گروهی دیگر از مجاهدان راه حق باشد ـ بی‌تردید به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه وی دوزخ است و چه بد فرجامی است.

و دیگر رباخواری است؛ چرا که می‌فرماید: کسانی که ربا می‌خورند، از گور خویش برنمی‌خیزند مگر بسان برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس او را آشفته حال ساخته است ...

۱. سوره رعد، آیه ۲۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۱۷، ح ۲۴.

تفسیر مردان (۲۴۱)

و می‌فرماید: و اگر از رباخوارگی باز نایستید و آن‌گونه که دستور رسیده است عمل نکنید، بدانید که به پیکار با خدا و پیام‌آورش برخاسته‌اید...

و نیز از گناهان کبیره، یکی هم زناست؛ چرا که خدا می‌فرماید: و هر کسی این زشتی را مرتکب شود کیفرش را دریافت خواهد کرد...

دیگر از گناهان بزرگ سوگند بی‌اساس یاد کردن است؛ چرا که خدا می‌فرماید: کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویشتن را به بهایی ناچیز می‌فروشند، برای آنان در سرای آخرت بهره‌ای نخواهد بود...

و دیگر خیانت و خیانتکاری است؛ چرا که قرآن می‌فرماید: هر کسی خیانت ورزد، در روز رستاخیز با خیانت خویش

خــواهـد آمد.

و دیگر سرباز زدن از پرداخت زکات است؛ چرا که می‌فرماید:

روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگذارند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ نهند...

و دیگر شهادت دروغ و کتمان گواهی است؛ چرا که می‌فرماید: کسی که گواهی و شهــادت را کتمـان کنـد، چنیـن کسی قلبش گنــاهکار است.

و دیگــر میخــوارگی است؛ چــرا که خـدا این کار ناپسند را در ردیف بت‌پرستی قرار می‌دهد...

و دیگر سـرباز زدن از نمـاز و پرسـتش خـــدا یـا سرپیچی از انجــام هر دستور واجــب الهــی است؛ چــرا که پیــامبر گــرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«وَ مَنْ تَرَکَ الصَّلوةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَریءَ مِنْ ذِمَّةِ اللّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِه».(۱)

کســی که نماز را به طور عمد ترک کند، از بندگی خدا و پناه پیامبرش بیگانه است.

و دیگــر عهــدشکنی و گسســتـن پیونـد خویشاونـدی است؛ چرا که خـدا می‌فرمایـد: و کسانی که پیمان خـدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیــوستن آن فــرمــان داده می‌گسلند... برایشان لعنت است...

سخنان ششمین امام نور که به این جا رسید، عمروبن عبید، آن مرد دانش‌پژوه با

۱ . کافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

سوز و گـداز و ناله و گریه خداحافظی کرد و در حالی که از محضـر آن حضـرت می‌رفت، می‌گفت: راستی که هر آن که به هوای دل خویش سخن گفت و دیدگاه خود را پسندید و در دانش و کمال با شما به کشمکش پرداخت، نابود گردید.

و نیــز از پیــامبــر گــرامــی آورده‌انــد کــه فــرمـود:

اَلْکَبـائِرُ سَـبْعٌ: اَعْظَمُهُنَّ الْاِشْراکُ بِـاللّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ الْمُؤْمِنَةِ وَ اَکْلُ الرِّبا وَ اَکْلُ مالِ الْیَتیمِ وَ قَـذْفُ الْمُحْصَـنَـةِ وَ عُقُـوقُ الْـوالِـدَیْنِ وَ الْفِــرارُ مِنَ الزَّحْفِ...(۱)

گناهان کبیره هفت گناه است که سـهمگین‌ترین آنها شرک به خداست؛ دیگر کشتن انسان بی‌گناه است؛ سپس رباخواری، خوردن مـال یتیم، نسبت نـاروا دادن به زن پاکـدامن، نافرمـانی پـدر و مادر و فرار از برابر دشـمن تجاوزکار در میـدان جهاد است. هر کس خـدای را در حالی دیـدار کند که پرونده عمل وی از این گناهان پاک باشد، چنین کســی در بهشت پر طـراوت و زیبای خدا با من خواهد بود.

۱ . خِصال صدوق، ج ۲، ص ۳۶۴؛ صَحیح مُسلِم، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱۴۵.

چرا سهم ارث مردان با زنان تفاوت دارد؟

وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّـلَ اللّـهُ بِـهِ بَعْضَـکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصـیبٌ مِمَّا اکْتَسَـبُوا وَ لِلنِّساآءِ نَصیبٌ‌مِمَّااکْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوااللّهَ مِنْ فَضْلِهآ اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیما

برتری‌هایی را که خداوند برای بعضـی از شما بر بعضی دیگرقرارداده آرزو نکنید (این تفاوت‌های‌طبیعی و حقوقی ، برای‌حفظ نظام زندگی شـما و بر طبق عدالت است ، ولی با این حال ،) مردان نصـیبی از آن‌چه به دست می‌آورند دارند و زنان نیزنصـیبی (و نباید حقوق هیچ یــک پــایمــال گردد) . و از فضــل (و رحمــت و برکت) خدا ، (برای رفع تنگناها) طلــب کنید و خـداونـد بر هــر

چیز دانـاست. (۳۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤال درآمده بود ، آن‌ها گویا توجّه نداشتند که این تفاوت به خـاطر آن است که هزینه زنـدگی عموما بر دوش مردان می‌باشـد و زنـان از آن معـاف هسـتند ، به علاوه هزینه خود آن‌ها نیز بر دوش مردان است و همان‌طور که سابقا اشاره شد سهمیّه زنان عملاً دوبرابر مردان خواهد بود ، لذا آیه فوق می گوید : « تفاوت‌هایی را که خداوند برای بعضـی از شـما نسبت به بعض دیگر قایل شده هرگز آرزو نکنید : وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ‌اللّهُ بِهِ‌بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ ». زیرا این تفاوت‌هـا هرکـدام اَسْـراری دارد که از شـما پوشـیده و پنهان است چه تفاوت‌هایی که از نظر آفرینش و جنسیّت و صـفات جسـمی و روحی داریـد و پـایه نظـام اجتمـاعی شـما است و چه تفاوت‌هـایی که از نظر حقوقی به خاطر موقعیّت‌های مختلف همانند ارث قرارداده شـده است ، تمـام این تفاوت‌ها بر طبق عـدالت و قانون الهی می‌باشـد و اگر غیر از آن مصلحت بود ، برای شـما قائل می‌شـد ، بنـابراین آرزوی تغییر آن‌هـا یـک نـوع مخالفت‌بـا مشیّت پروردگـار که عین حـقّ و عـدالت است می‌باشـد. لـذا بلافاصـله می‌فرماید: «مردان و زنان هرکدام بهره‌ای‌از کوشـش‌ها و تلاش‌ها و موقعیّت خود دارند : لِلرِّجالِ نَصـیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّسآءِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ ».

(۲۴۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

خواه موقعیّت طبیعی باشـد (ماننـد تفاوت دو جنس مرد و زن بایکدیگر) و یا تفاوت به‌خاطر تلاش‌ها و کوشـش‌های اختیاری. قابل توجه این‌که کلمه « اِکْتِساب » که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است ، مفهوم وسیعی دارد ، هم کوشش‌های اختیاری را شامل می‌شود و هم آن‌چه را که انسان به وسیلـه ساختمـان طبیعی خود مـی‌تـوانـد به دست بیاورد. سپس می‌فرماید : « به جای آرزو کردن این گـونه تفاوت‌هـا ، از فضـل خـدا و لطـف و کرم او تمنّـا کنیـد کـه بـه شـمـا از نعمت‌هـای مختلـف و موفقیّت‌هـا و پاداش‌های‌نیک ارزانی‌دارد » (وَ اسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ). و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید خواه مرد باشید یا زن و خواه از این نژاد یا نژاد دیگر و در هر حال آن‌چه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آن‌چه شما خیال می کنید و تعبیر به « مِنْ فَضْلِهِ » اشـاره به همین معنی می‌باشـد . البتّه روشن است که تقاضـای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هرچیز نرود ، بلکه‌بایـدفضل و رحمت‌را در لابلای اسبابی که او مقرّر داشته است جسـتجو کرد. « چون خداوند به همه چیز دانـا است » (اِنَّ اللّهَ کـانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمـا). و می‌دانـد برای نظام اجتماع چه تفاوت‌هایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است و بنـابراین در کـار او هیـچ‌گونه تبعیض ناروا و بی‌عـدالتی نیست و نیز از اسـرار درون مردم باخبر است و می‌دانـد چـه افرادی آرزوهای نادرست در دل می‌پرورانند و چه افرادی به آن‌چه مثبـت و سـازنـده است می‌انـدیشنـد .

آیا وجود «تفاوت‌های طبیعی» با اصل عدالت پروردگار سازگار است ؟

بسـیاری از خود می‌پرسـند چرا بعضـی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر ، بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی ، کم بهره‌اند ، بعضـی از نظر جسـمانی فوق‌العاده نیرومنـد و بعضـی‌معمولی هسـتند، آیـا ایـن « تفاوت‌هـای طبیعی » بـا اصـل عـدالت پروردگـار سازگاراست؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت :

تفسیر مردان (۲۴۵)

۱ ـ قسـمتی از تفاوت‌هـای جسـمی و روحی مردم با یکـدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سـهل‌انگاری‌های مردم است که هیچ‌گونه ارتباطی به دسـتگاه آفرینش ندارد ، مثلاً بسـیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمانی

قوی‌تر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته‌ترند ، به دلیل این‌که آن‌ها از تغـذیه و بهـداشت کافی بهره‌مندند درحالی که این‌ها در محرومیّت قرار دارند و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل‌انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می‌دهند این‌گونه اختلاف‌ها را بایـد « اختلاف ساختگی و بی‌دلیل » دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عـدالت اجتماعی از میان خواهد رفت و هیچ‌گاه اسلام و قرآن بر این‌گونه تفاوت‌ها صحّه نگذاشته است .

۲ ـ قسمتی دیگر از این تفاوت‌ها ، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است ، یعنی یک جامعه اگر هم از عـدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعا با هم تفاوت‌هایی خواهند داشت ، ولی بایـد دانست که معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسان‌ها آن‌چنان تقسیم شده است که هرکسی قسمتی از آن را دارد ، یعنی کمتر کسی پیدا می‌شود که این مواهب را یک جا داشته باشد ، یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد ، یک ذوق شعر و دیگری عشق به تجارت و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی و بعضی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند ، مهمّ این است که جامعه یا خود اشخاص ، استعدادها را کشف کننـد و آن‌ها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه قوّت خویش را آشکار سازد و از آن بهـره‌برداری کند.

(۲۴۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَمَنّی»: آرزوی چیزی که نیست و آرزوی نبودنِ آنچه هست.

شأن نزول

۱ ـ در مورد شأن نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که گروهی از بانوان به حضور پیامبر نور شرفیاب شدند و گفتند: ای پیامبرخدا! آیا نه این است که آفریدگار هستی، خدای ما زنان و مردان جامعه است و شما نیز پیام‌آور او به سوی زنان و مردان عصرها و نسـل‌ها؟ پرسیدند: اگر چنین است، پس چرا خـدا بیشتر از مردان نـام می‌برد و از زنـان کمتر یاد می‌کنـد؟ ما نگران آن هستیم که مبادا در ما شایستگی و خیری بسان مردان نباشد و خدا به بندگی ما کاری نداشته باشد. این‌جا بود که برای رفع نگرانی آنان این آیه شـریفـه فـرود آمـد: «لِلرِّجـالِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ...».

۲ ـ و نیز برخی آورده‌انـد که بانو «ام سَلَمه» خـدمت پیامبر شـرفیاب شـد و گفت: ای پیامبر خـدا! برای مردان جهاد مقرر شـده و در ارث، هر کدام بهره دو زن دارند؛ از این رو ما هـم آرزو می‌کنیـم کـاش مـرد بـودیـم تا از ایـن دو امتیاز بهره‌ور می‌شدیم.

در پاسخ او این آیه شریفه بر قلب پاک پیامبر گرامی فرود آمد: «وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَکُـمْ عَلی بَعْـضٍ لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّسـاءِ نَصیـبٌ مِمَّا اکْتَسَبْـنَ».

۳ ـ و برخی از جمله «قَتاده» آورده‌انـد که: هنگامی که آیه ارث فرود آمـد، مردان گفتنـد: ما بر آن امید هستیم که در سرای آخرت نیز بهره مـا بسان ارثمان افزون‌تر باشـد؛ و زنان در برابر آنان گفتنـد: ما بر آن امیـدیم که کیفر سرای آخرت ما نیز بسان ارثمان به اندازه بهره نیمی از مردان باشد؛ و این جا بود که آیه شریفه فرود آمد که: وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ...

تفسیر مردان (۲۴۷)

تفسیـــــر

آرزوهای درست و نادرست

در آیات پیش، آفریدگار انسان، مقررات میراث را بیان فرمود و برخی را در ارث بر برخی دیگر به دلایل حکیمانه‌ای برتری بخشید؛ اینک برای این که خدا آروزهای دور و دراز را که مایه کینه و کینه‌توزی است بگیرد، می‌فرماید:

وَ لاتَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلی بَعْضٍ

و آنچه را که خدا به وسیله آن، برخی از شما را بر برخی دیگر برتری داده است آرزو نکنید.

به باور برخی منظور این است که: نباید گفت کاش من نیز بسان فلان شخصیت، از نعمت دارایی و زن‌زیبا و... بهره‌ور بودم؛ چرا که این‌گونه سخن گفتن نشان از آفت حسد دارد؛ بلکه باید گفت: پروردگارا! به من نیز از این نعمت‌های ارجدارت ارزانی فرما. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز این معنا روایت شده است. امّا به باور «بَلْخی» منظور این است که نباید مرد آرزو کند که کاش من زن بودم و یا زن آرزو نماید که کاش من مرد بودم؛ چرا که آفرینش براساس حکمت و مصلحت است و چنین آرزویی خلاف آن است. و برخی برآنند که اگر در چنین آروزهایی تباهی و مفسده نباشد مانعی ندارد.

لِلرِّجالِ نَصیبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصیبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ

مردان جامعه از آنچه از راه‌های مشروع و عادلانه به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند و برای زنان نیز از آنچه کسب نموده‌اند بهره‌ای است.

در مورد این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ـ به باور برخی منظور این است که برای هریک از زن و مرد در برابر وظایف و مسئولیت‌هایی که از سوی آفریدگار هستی برایشان تدبیر شده است در صورتی که به شایستگی به انجام رسانند، پاداشی است؛ بنابراین برخلاف تدبیر حکیمانه خدا آرزو نکنید و چیزی نخواهید، که از پاداش شایسته محروم خواهید شد.

۲ـ و به باور برخی دیگر منظور این است که هر کدام از زنان و مردان جامعه، از تجارت، کشاورزی و دیگر راه‌های عادلانه درآمد، بهره‌ای دارند؛ بنابراین باید به

روزی خویش قناعت ورزند و از اندازه‌گیری خدای جهان آفرین ناخشنود نباشند.

۳ـ و «ابن عبّاس» می‌گوید: تفسیر آیه این است که هر کدام از زن و مرد، از ارث و داراییِ بر جای مانده، طبق مقررات خدا بهره‌ای دارند. با این بیان واژه «اکتساب» به مفهوم بهره‌ورشدن و نایل آمدن است.

وَاسْاَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ

و از فزون‌بخشی خدا درخواست نمایید.

آری، هرگاه به نعمت‌هایی که دیگران دارند، نیاز پیدا کردید و آنها را خواستید، از خدا و فزون‌بخشی او بخواهید تا به شما نیز ارزانی دارد؛ با این شرط که برای شما و دیگری تباهی در بر نداشته باشد؛ چرا که خواستن هر نعمتی از ارزانی دارنده نعمت‌ها با همین شرط نیکوست و بس.

از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود: «وَاسْاَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَفْضَلُ الْعِبادَةِ انْتِظارُ الْفَرَجِ».(۱)

از فزون‌بخشی خدا هر چه شایسته است بخواهید؛ چرا که خواستن نعمت‌ها از خدا لازم است و برترین عبادت‌ها انتظار گشایش است.

یکی از دانشوران در این مورد می‌گوید: خدا ما را به دعا و تقاضا از بارگاهش فرمان نداد مگر بدان دلیل که خواسته‌های ما را برآورد.

اِنَّ اللّهَ كانَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلیماً

چـرا که خـدا همـاره بر هـر چیـزی دانـاست.

منظور این است که شما هر آنچه را که آشکار سازید و یا کینه و حسدی را در دل نهان کنید، خدا از هر چیز آگاه است و روزی‌ها و نعمت‌ها را بر اساس حکمت و مصلحت و طبق مقررات خویش ارزانی می‌دارد. با این بیان نباید به نعمت دیگری و بهره دیگری چشم بدوزید و آن را آرزو نمایید، چرا که چنین آرزویی مایه اندوه و گناه می گردد.

۱ . سُنَن تِرْمِذی، ج ۵، ص ۵۶۵، ح ۳۵۷۱.

تفسیر مردان (۲۴۹)

وَ لِکُلٍّ جَعَلْنا مَوالِیَ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الاَقْرَبُونَ وَالَّذینَ عَقَدَتْ اَیْمانُکُمْ فَاتُوهُمْ نَصیبَهُمْ اِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدا

برای هرکس، وارثانی قراردادیم ، که از میراث پدر و مادر ونزدیکان‌ارث ببرند و (نیز) کسانی که با آن‌ها پیمان بسته‌اید، نصیبشان را بپردازید خداوند بر هر چیز، شاهد و ناظر است.

(۳۳ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مَوالی » جمع « مَوْلی » در اصل از ماده « وِلایَت » به معنی ارتباط و اتصال است و به تمام افرادی که با یکدیگر به نوعی ارتباط دارند اطلاق می‌شود ، منتها در پاره‌ای از موارد به معنی ارتباط « سرپرست » با « پیروان » می‌باشد و در آیه فوق به معنی وارثان است. این که در آیه از پیمان ، تعبیر به عَقْد یَمین (گره زدن با دست راست) شده به‌خاطر آن است که انسان معمولاً برای هر کار بیشتر از دست راست استفاده می کند و پیمان نیز شبیه به یک‌نوع گره زدن است. اکنون ببینیم « هم پیمان‌ها »یی که باید سهم ارث آن‌ها را پرداخت چه اشخاصی هستند ؟

آن‌چه به مفهوم آیه نزدیک‌تر است همان پیمان « ضَمان جَریرَة » می‌باشد که قبل از اسلام وجود داشت و اسلام آن را اصلاح کرد و چون جنبه سازنده داشت بر آن صحّه گذاشت و آن چنین بود که : « دو نفر با هم قرار می‌گذاشتند که در کارها" برادروار "به یکدیگر کمک کنند و در برابر مشکلات یکدیگر را یاری نمایند و به هنگامی که یکی از آن‌ها از دنیا برود ، شخصی که بازمانده است از وی ارث ببرد » اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیّت شناخت ، ولی تأکید کرد که ارث بردن چنین هم پیمانی منحصرا در زمینه عدم وجود طبقات خویشاوندان خواهد بود ، یعنی اگر خویشاوندی باقی نماند ، شخصی که با او « وِلاء ضَمان جَریرَة » پیدا کرده و چنان معاهده‌ای را بسته است از وی ارث می‌برد ، شرح بیشتر این موضوع در کتب فقهی در کتاب ارث آمده است . سپس در پایان آیه می‌فرماید : اگر در دادن سهام صاحبان ارث

(۲۵۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

کوتاهی کنید و یا حقّ آن‌ها را کاملاً ادا ننمائید در هرحال خدا آگاه است «زیرا او شـاهـد و ناظـر هرکـار و هر چیزی می‌بـاشد: اِنَّ اللّهَ کـانَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدا» .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَوالی»: این واژه با جمع «مَوْلی» به مفهوم آزاد کننده، آزادشده، پسرعمو، ورثه، فرمانروا، همسوگند و هم‌پیمان، سزاوارتر از دیگران نسبت به چیزی و یا کاری و به مفهوم پیوند و ارتباط آمده است. اصل معنا در همه این‌موارد همان سزاوارتر و زیبنده‌تر بودن کسی از دیگری نسبت به چیز و یا کاری است، اما در آیه شریفه به مفهوم ورثه آمده است.

«قَریـن»: نـزدیـک

عمـومیت قانون ارث

در آیـه شریفه، خـدا دگربـاره به مقـررات ارث پـرداختـه و می‌فـرمـایـد:

وَ لِکُلٍّ جَعَلْنا مَوالِیَ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الاْقْرَبُونَ

و بـرای هـر کس وارثـانی قـرار دادیـم که از آنچـه پـدر و مـادر و نـزدیکـان بر جـای نهـاده‌انـد ارث بـرنـد.

در تفسیـر آیـه شـریفـه دو نظـر است:

۱ ـ به باور برخی منظور این است که برای هر مرد و زنی، ورثه‌ای قرار داده‌ایم که در ارث بـردن از آنـان، از دیگران سزاوارترند.

۲ ـ امّا بـرخـی بـرآننـد کـه منظورِ آیـه شـریفـه «عُصْبَـه» و اطـرافیـان و نـزدیکـان میـت هستنـد.

بـه بـاور ما دیـدگـاه نخسـت بهتـر به نظـر می‌رسـد؛ چرا که خدا در آیه دیگـری می‌فرمـایـد:

«فَهَـبْ لی مِنْ لَـدُنْـکَ وَلِیّاً یَـرِثُنـی وَ یَـرِثُ مِـنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً»(۱).

۱ . سوره مریم، آیه ۵ و ۶.

پس از نزد خود جانشینی به من ارزانی دار که وارث من و دودمان یعقوب باشد و او را مـورد رضـایت و پسنـد خود قرار ده.

در این آیه شـریفه وارث را بـدان دلیـل «وَلِیّ» شـمرده است که در ارث بردن از میّت، از دیگران سـزاوارتر است. به صاحب برده نیز بدان دلیل «مَوْلی» گفته می‌شود که نسبت به برده‌اش از دیگران سزاوارتر است.

وَ الَّـذینَ عَقَـدَتْ اَیْمانُکُـمْ فَآتُوهُمْ نَصیبَهُمْ

و به کسانی که با آنها پیمان بسته‌اید نیز سهمشان را بپردازید، چرا که خدا هماره بر هر چیزی گواه است.

برخی این جمله را عطف گرفته و می‌گوینـد: منظور این است که هم - پیمانـان شـما نیز وارثانی دارنـد که در ارث بردن از آنان، از دیگران سـزاوارترند؛ پس به هر یـک از وارثان سـهم مقررش را بدهیـد. امّا بیشتر مفسـران این جمله را مسـتقل شـناخته و می‌گـویند منظـور ایـن است که بـایـد بهـره هم پیمـانـان نیـز پرداخت گردد.

هم‌پیمان کیست؟

در مورد هم‌پیمانی که در آیه شریفه از آن سخن رفته است دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ گروهی از جمله «سعیدبن جُبَیْر» برآنند که منظور، هم‌پیمان جاهلیت است؛ چرا که در آن روزگار برای تأمین امنیّت، هر کسی با دیگری نوعی پیمـان دفاعی می‌بست و می‌گفت: از این پس خون من، خون تو و جنگ و صـلح من، جنگ و صـلح تو خواهـد بود؛ من از تو ارث می‌برم و تو از من و من از تو نگهبـانی و حفـاظت خواهم نمود و تو از من. با این پیمان، به هنگام تقسـیم دارایی یکی از آنـان، یک شـشم از مال به هم‌پیمانش که زنـده بود پرداخت می‌گردیـد. نمونه چنین هم پیمانی، شخصـی بود که با ابوبکر پیمان بسته بـود و هنگـامی کـه او از دنیـا رفـت، ابـوبکر از او ارث برد. پس از طلـوع اسـلام، قرآن نیز نخست برای هم‌پیمـان ارث در نظر گرفت، امّا پس از مدتی با فـرود آیـه شریفه «... وَ اُولُوا الاْرْحـامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللّهِ...».(۱) آن

۱ . سوره اَنْفال، آیه ۷.

دستور را نسخ کرد.

«مُجاهِـد» می‌گوید: برای هم‌پیمان ارثی نیست، بلکه منظور این است که آنان را یاری کنید و در محافظت آنان بکوشـید. با این بیان آیه مورد بحث نسخ نشده است؛ چـرا کـه هم قـرآن تـوصیـه به رعـایـت پیمان‌ها می‌کند و می‌فرماید: به عهدها و پیمـان‌های خـویش وفا کنید؛ و هم پیـامبـر گـرامی در روز فتـح مکـه فرمود:

«ما کانَ مِنْ حِلْفٍ فِی الْجاهِلِیَّةِ فَتَمَسَّکُوا بِهِ...»

هر پیمان عادلانه‌ای که پیش از طلوع اسلام بسته شده است، آن را پاس دارید؛ چرا که اسلام بر احترام به پیمان‌ها و وفای به عهدها می‌افزاید؛ امّا پیمان تازه‌ای جز در پرتو مقررات خدا پدید نیاورید.

و نیز در یاد از «حِلْفُ الْفُضُول»، یا پیمان جوانمردان برای دفاع از حقوق بشر فرمود: «من هنگام نوجوانی، به همراه عموهایم بر بستن پیمانی گواه بودم و در آن جا حضور داشتم که اینک هر گز دوست ندارم شتران سرخ‌مو، یا بهای بسیاری بگیرم و آن پیمان انسانی را بشکنم».

۲ـ گروهی دیگر از جمله «ابن عبّاس» می گویند: منظور از هم پیمان در آیه شریفه، دو گروه مهاجر و انصارند که پیامبر میان آنان پیمان برادری برقرار ساخت. آنان نخست از یکدیگر ارث نیز می‌بردند که پس از مدتی آن حکم به وسیله آیات دیگر نسخ شد.

۳ـو برخی نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه، پسرخواندگان است که در جاهلیت آنان را پسر می‌پنداشتند و به آنان ارث می‌دادند؛ همان‌گونه که به «زید» فرزند محمد خطاب می‌کردند؛ امّا در اسلام دستور داده شد که برای آنان هنگام وصیت چیزی در نظر نگیرند؛ و این همان معنای «فَآتُوهُمْ نَصیبَهُمْ» است که در این آیه آمده است.

اِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیداً

به یقین خداوند همواره بر هر چیزی گواه است.

تفسیر مردان (۲۵۳)

سرپرستی مردان در نظام خانواده

اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساآءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْعَلی بِعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُقانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ وَ اللّاتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُواهُنَّ فِی‌الْمَضاجِعِوَ اضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند ، به‌خاطر برتری‌هایی که‌خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی‌دیگر قرارداده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند و زنان صالح زنانی هستند که‌متواضعند و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان‌قرارداده، حفظ می کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم‌دارید ، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد ،) در بستر ازآن‌ها دوری نمائید و (اگر هیچ راهی جز شدّت عمل ، برای وادارکردن آن‌ها به انجام وظایفشان نبود ،) آن‌ها را تنبیه کنید و اگر ازشما پیروی کردند ، راهی برای تعدّی بر آن‌ها نجویید (بدانید) خداوند ، بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست).

(۳۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« نُشُوز » از « نَشْز » به معنی زمین مرتفع و بلند است و در این‌جا کنایه از سرکشی و طغیان می‌باشد. خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد ، زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد و در نتیجه مرد یا زن ، یکی باید « رئیس » خانواده و دیگری « معاون » و تحت نظارت او باشد ، قرآن در این‌جا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود . « مردان سرپرست و نگهبان زنان هستند : اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساآءِ ». البتّه مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تَعَدّی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظّم با توجّه به مسؤولیّت‌ها و مشورت‌های

(۲۵۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتّی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو « رئیس » و دیگری « معاون یا عضو » باشد وگرنه هرج و مرج در کار آن‌ها پیدا می‌شود ، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است. و این موقعیّت به خاطر وجود خصوصیّاتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکّر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار و عواطف بیشتر بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اوّلی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دوّمی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. به‌علاوه‌تعهّد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند ، این حقّ را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البتّه ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلّی را درنظر می‌گیرد و شکّی نیست که‌از نظر کلّی ، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیّت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اوّل می‌فرماید : « این سرپرستی به‌خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش ، روی مصلحت نوع بشر میان آن‌ها قرارداده » (بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَ هُمْ عَلی بِعْضٍ). در قسمت دیگر می‌فرماید : « و نیز این سرپرستی به‌خاطر تعهّداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند » (وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ). ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیّت انسانی آن‌ها است و نه سبب امتیاز آن‌ها در جهان دیگر، زیرا آن صرفا بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد ، همان‌طور که شخصیّت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محوّل شده از

تفسیر مردان (۲۵۵)

معاون شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته‌اند:

دسته اول : « صالحان و درستکاران و آن‌ها کسانی هستند که خاضع و متعهّد دربرابر نظام خانواده می‌باشند و نه‌تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او ، حِفْظُ الْغَیْب می‌کنند » (فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ). یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر شخصیّت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آن‌ها قایل شده و با جمله (بِما حَفِظَ‌اللّهُ) به‌آن اشاره گردیده‌وظایف ومسؤولیت‌های‌خودرابه‌خوبی‌انجام‌می‌دهند. بدیهی است که مردان موظفند در برابر این‌گونه زنان نهایت احترام و حقّ‌شناسی را انجام دهند .

شدّت عمل نسبت به زنان متخلّف

دسته دوم : زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آن‌ها دیده می‌شود ، مردان در برابر این‌گونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت ، تجاوز نکنند ، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است : مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آن‌ها آشکار می‌گردد که قرآن از آن‌ها چنین تعبیر می‌کند : « زنانی را که از طغیان و سرکشی آن‌ها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید » (وَ اللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). به این ترتیب آن‌ها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هرچیز باید به‌وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء این‌گونه کارها آنان‌را به‌راه‌آورد و متوجّه مسؤولیّت خود نمود. سپس می‌فرماید : « در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد ، در بستر از آن‌ها دوری کنید » (وَاهْجُرُواهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ). و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهرکردن ، عدم رضایت خود را از رفتار آن‌ها آشکار سازید شاید همین « واکنش

خفیف » در روح آن‌ها مؤثر گردد. در صورتی که سرکشی و

(۲۵۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پشت‌پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حدّ بگذرد و همچنان در راه قانون‌شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند ، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی بخشد و راهی جز « شدّت عمل » باقی نماند « آن‌ها را تنبیه بدنی کنید : وَ اضْرِبُوهُنَّ ». در این‌جا اجازه داده شده که از طریق « تنبیه بدنی » آن‌ها را به انجام وظایف خویش وادار کنند. ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسّل به تنبیه بدنی شوند ؟

جواب این ایراد با توجّه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا :

اولاً : آیه ، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه‌نشناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آن‌ها مفید واقع نشود و اتّفاقا این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد ، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادارکردن افراد به انجام وظیفه ، مؤثر واقع نشود ، متوسّل به خشونت می‌شوند ، نه‌تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قایل می‌شوند که تا سرحدّ اعدام پیش می‌رود .

ثانیا : « تنبیه بدنی » در این‌جا همان‌طور که در کتب فقهی نیز آمده است ، باید ملایم و خفیف‌باشد به‌طوری‌که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثا : روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام « مازوشیسم » (آزار طلبی) هستند که این حالت در آن‌ها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است ، بنابراین ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی درمورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلّم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حقّ

تفسیر مردان (۲۵۷)

ندارد بهانه‌گیری کرده ، درصدد آزار زن برآید ، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: « اگر آن‌ها اطاعت کنند به آن‌هاتعدّی نکنید : فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً ». و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید ، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گوییم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلّف از وظایف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی ، منتها چون این کار غالبا از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظّف است که مردان متخلّف را از طرق مختلفی و حتّی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشنا سازد. داستان مردی‌که به همسرخود اجحاف‌کرده‌بود و به‌هیچ‌قیمت حاضر به‌تسلیم دربرابرحقّ نبود و علی او را باشدّت عمل‌وحتّی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است. و در پایان مجددا به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیّت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است: اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیّا کَبیرا».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث سه روایت آمده که بیانگر یک داستان است و تفاوت در چهره‌هاست:

۱ ـ برخی آورده‌اند که آیه شریفه در مورد مردی به نام «سَعْد بن رَبیع» و همسرش «حبیبه» فرود آمد؛ چرا که آن دو، که خاندانشان از یارانِ «مَدَنی» پیامبر بودند، در زندگی مشترک دستخوش کشمکش شدند؛ و آن مرد همسرش را به خاطر سرکشی و نافرمانی‌اش

??àزد. آن زن به همراه پـدرش «زیـد» نزد پیـامبر شـکایت برد و آن حضـرت پس از رسیدگی، دسـتور قصـاص داد. آنان را برای اجرای دسـتور بردند که درست در همان لحظات این آیه شـریفه بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد و پیامبر پس از تلاوت آیه شـریفه فرمود: ما چیزی را خواستیم و خدا دستوری دیگر داد و آنچه

(۲۵۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

۷خـدا مقـرر فـرموده بهتـر است و آن‌گـاه حکم خویش را برداشت.

۲ـ «کَلْبی» در این مورد آورده است کـه: آیـه شـریفه در مورد «سَعد» و همسرش «خُـولَـه» فـرود آمـد و داسـتـان فـرود آن همـان‌گـونه اســت.

۳ـ برخی دیگر آورده‌انـد که آیه شـریفه درمورد «جمیله» و شوهرش «ثابت» فرود آمـد؛ و آن‌گاه داستان فرود آن را همان‌گونه که گذشت روایت کرده‌اند.

مـدیـریـت در خـانـواده

در دو آیه پیش، ضمن بیان برابری زن و مرد در اصل انسانیت، به پاره‌ای از تفـاوت‌های ظـاهـری و حقـوقـی آنان اشاره رفت، اینک در این آیه شریفه می‌فرماید:

اَلـرِّجـالُ قَـوّامُـونَ عَلَـی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ

مردان در نظام خانواده کارگزار و تدبیرگر امور زنانند و سرپرستی و مدیریت جـامعـه کـوچـک خانواده را به عهده دارند؛ و این به خاطر تفاوت‌ها و برتری بـرخی از انســان‌ها بر برخی دیگر است که دستگاه حکیمانه آفرینش بر اساس مصلحت در نظر گـرفته است.

راز مـــدیــــریــت مـرد در خــــانـــواده

در این فراز از آیه شـریفه، نخستین رمز کـارگزار بودن مردان را در جـامعه کوچـک خانواده بیان می‌کنـد و خاطر نشان می‌سازد که دلیل این کار این است که مردان به طور عادی از نظر دانش و خرد و اسـتواری دیـدگاه و تصـمیم بر کارها، بر زنان برتری دارند؛ و دیگر بـدان جهـت است کـه از دارایی و ثمره تلاـش خـود، هـم به زنـان مهریه می‌پردازنـد و هم هـزینـه خـانـه و خـانواده را تـأمین می‌کنند.

فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ

به باور برخی از مفسران، منظور این است که زنانِ شایسته، فرمانبردار خدا و همســران خـویــش‌انــد؛ و ایــن آیــه را گـواه دیدگاه خود آورده‌اند که می‌فرماید:

یـا مَـرْیَـمُ اقْنُتـی لِرَبِّکِ...»(۱)

۱ . سوره آل عِمْران، آیه ۳۴.

تفسیر مردان (۲۵۹)

هـان ای مـریـم! در زندگی هماره فرمانبردار پروردگار خویش باش!

و نیـز، در غیــاب همسـرانشـان عفت خـویـش را پـاس می‌دارند.

و به باور برخی، حقوق و دارایی و حرمت شوهران را نگاهبانند. به باور ما همه این مفـاهیـم در آیـه موجود است و هیچ ناسازگاری میان دو دیدگاه نیست.

و این پاس‌داشتن حقوق همسر و عفت خویش از سوی زنان بدان دلیل است که خدا حقوق آنان را که از جمله آنها پرداخت مهریه

و تأمین هزینه زندگی و رفتار عادلانه با آنان است برایشان پاس داشته و همه را بر عهده شوهرانشان نهاده است. برخی بر آنند که به برکت پاس‌داشتن خدا از این حقوق و حدود است که زنان می‌توانند آنها را پاس دارند.

وَاللاّتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ

منظور این است که: آن زنانی که شما شوهران از سرکشی و حق‌ناپذیری‌شان بیم دارید و به راستی می‌ترسید و می‌دانید که در اندیشه سلطه‌جویی در جامعه کوچک خانه و خانواده هستند و با شما به ناسازگاری می‌پردازند، با مِهر و صفا اندرزشان دهید؛ و اگر گفت‌گو و خیرخواهی سود نبخشید، در بستر و خوابگاه از آنان دوری گزینید.

به باور «سعیدبن جُبَیْر» پیام این جمله این است که از آمیزش با آنان خودداری ورزید؛ امّا به باور گروهی، از نزدیکی و همخوابگی با آنان خودداری کنید. در این صورت روشن می‌شود که آنان از نظر مِهر به شما و ادامه زندگی مشترک چگونه‌اند؛ اگر به راستی شما و زندگی با شما را دوست دارند، این جدایی شما بر آنان گران می‌آید و راه عادلانه و رعایت حقوق و حدود را برمی‌گزینند، وگرنه به دوری گزیدن شما نیز بها نمی‌دهند. و در روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام دراین مورد رسیده است که به این‌گونه زنان سرکش، به هنگام خواب پشت کنید و توجّه ننمایید؛ به‌همین مفهوم تفسیر شده است.

«فَرّاء» بر آن است که در آیه شریفه، «بیم از نافرمانی» به مفهوم آگاهی از نافرمانی و سرکشی آمده است و واژه خوف گاه به مفهوم علم به کار می‌رود.

از«ابن عبّاس» آورده‌اند که: زنان را در صورت سرکشی با بهره‌وری از کتاب خدا اندرز دهید و به آنان خاطر نشان سازید که از خدا بترسند و در قلمرو مقررات نظام

خانواده با شما سازگار و فرمانبردار باشند؛ اگر نپذیرفتند، با آنان اندکی درشتی کنید؛ و اگر سود نبخشید به گونه‌ای که زخم و شکستگی پدید نیاید، آنان را تنبیه نمایید.

و از ششمین امام نور آورده‌اند که منظور از تنبیه، زدن با ساقه گیاه یا نی است.

فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلاً

و اگر آنان از سرکشی خویش بازگشتند و راه سازگاری و انجام وظایف برگزیدند، دیگر راهی برای زیان رساندن به آنان برای شما نخواهد بود.

به باور برخی منظور این است که دیگر هیچ راهی برای دوری گزیدن و یا هشدار وتنبیه نمی‌ماند. و به باور برخی دیگر، هنگامی که آنان سرسازگاری و انجام وظایف داشتند، دیگر به ژرفای جان آنان کار نداشته باشید و آنان را به مهر و محبت قلبی مکلّف نسازید.

اِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیًّا کَبیراً به یقین خدا بلند مرتبه و بزرگ است.

او برتر از آن است که کسی را به کاری فراتر از توان و امکاناتش موظّف سازد.

به باور برخی منظور از بیان دو وصف از اوصاف خدا در آخر آیه شریفه این است که به مردان هشدار می‌دهد که مراقب رفتار خویش باشند؛ چرا که خدا می‌تواند زنان را در صورتی که به آنان ستم کنید، یاری نماید وبر شما پیروز سازد. و به بارور برخی منظور این است که: هان ای مردان با ایمان! خدا شما را به اندازه توانتان مکلف ساخته است؛ بنابراین شما نیز از زنان چیزی فراتر از توان آنان و مقررات و حقوق خویش نخواهید.

محکمـــه صلـح خـــانوادگـــی

وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ وَحَکَما مِنْ اَهْلِها اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقِ اللّٰهُ بَیْنَهُمااِنَّ اللّٰهَ کانَ عَلیما خَبیرا

و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته‌باشید ، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده‌زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند) . اگر این دو داور ، تصمیم به اصلاح داشته باشند ، خداوند به توافق آن‌ها کمک می کند ، زیرا خداوند ، دانا و آگاه است (و از نیّات همه باخبر است). (۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به مسأله اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده ، می گوید : « اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد (برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن صلح و سازش) یک نفر داور و حکم از فامیل مرد انتخاب کنید » (وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَما مِنْ اَهْلِهِ). و از آن‌جا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می‌افزاید : « و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید » (وَ حَکَما مِنْ اَهْلِها). سپس می‌فرماید : « اگر این دو حکم با حسن نیّت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد ، خداوند کمک می کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد » (اِنْ یُریدا اِصْلاحا یُوَفِّقُ اللّٰهُ بَیْنَهُما). و برای این که به « حَکَمَیْن » هشدار دهد که حسن نیّت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید : « خداوند از نیّت آن‌ها با خبر و آگاه است » (اِنَّ اللّٰهَ کانَ عَلیما خَبیرا). محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمـه امتیـازاتی دارد که سایر محـاکم فاقد آن هستند ، از جمله :

۱ ـ محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیطها متفاوت است ، یعنی همان‌گونه که در « دادگاه‌های جنایی » نمی‌توان با مقیاس محبّت و عاطفه کارکرد ، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقرّرات بی‌روح گام برداشت ، در این‌جا باید حتی‌الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد ، لذا دستور می‌دهد

(۲۶۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آن‌ها را در مسیر اصلاح تحریک کنند ، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند .

۲ ـ در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود ، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند . مسلّم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن‌چنان جریحه‌دار می کنند که اگر با اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند ، دیگر از آن صمیمیّت و محبّت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند ، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن‌گونه محاکم شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا این‌گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است ، آن اثر سوء را نخواهد داشت .

۳ ـ داوران در محاکم معمولی ، در جریان اختلافات غالبا بی‌تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آن‌ها تأثیری ندارد ، دو همسر به خانه بازگردند ، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند ، برای آن‌ها فرقی نمی کند. محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند و جدایی یا صلح آن دو ، در زندگی این عدّه هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤولیّت‌های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آن‌ها نهایت کوشش را به خرج می‌دهند که صلح و صمیمیّت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد.

۴ـ از همه این‌ها گذشته چنین محکمه‌ای هیچ یک از مشکلات و هزینه‌های سرسام‌آور و سرگردانی‌های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ‌گونه تشریفاتی طرفین می‌توانند در کمترین مدّت به مقصود خود نائل شوند. ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افرادپخته و باتدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند. با این امتیازاتی که شمردیم معلوم می‌شود که شانس موفقیّت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

تفسیر مردان (۲۶۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

طرح حکیمانه برای ایجاد سازش

در آیه شریفه آفریدگار انسان، مردان جامعه را راه نمود که به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های سرکشی و وظیفه‌ناشناسی همسرانشان چگونه رفتار کنند؛ اینک در این آیه راه می‌نمایدکه اگر آن تدابیرسودی‌نبخشید و خطرجدایی‌احساس گردید،چه‌باید کرد.

وَ اِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ اَهْلِها

و اگر نشانه‌های دشمنی و شکاف پدید آمد و از ناسازگاری آن دو بیمناک شدید، داوری‌از خاندان مرد و داوری نیز از خانواده زن برانگیزید تا میان آنان سازش پدید آورند.

در این مورد که روی سخن در آیه شریفه با کیست، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ برخی بر آنند که مخاطب آیه همان کسی است که سرپرستی نظام خانواده به عهده اوست.

۲ـ امّا برخی از مفسّران و بیشتر فقها بر این عقیده‌اند که روی سخن با کسی است که این کشمکش خانوادگی در برابر او طرح می‌گردد و توانایی حلّ آن را دارد. روایات رسیده از حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز بیانگر این دیدگاه است.

۳ـ به باور پاره‌ای از مفسران نیز روی سخن با دو عضو اصلی خانواده، یعنی زن و مرد و بستگان نزدیک آنان است.

یک پرسش

آیا دو داوری که برای ایجاد سازش و رفع کشمکش برگزیده می‌شوند، در صورت نیافتن راه ادامه زندگی مشترک، می‌توانند آن دو را ازهم جدا کنند و به گونه‌ای شرافتمندانه زن را طلاق بدهند و انحلال خانواده را اعلان کنند؟

پاسخ

از روایات رسیده از امامان نور چنین دریافت می‌گردد که آنان تنها با رضایت زن و مرد می‌توانند انحلال خانواده و جدایی زن و مرد را اعلان کنند؛ امّا برخی بر آنند که

(۲۶۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

می‌توانند؛ و روایتی نیز از امیر مؤمنان در این مورد آورده‌اند. طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌اند که دو داور از سوی زن و مرد وکالت دارند. بنابر این در صورت عدم امکان سازش و راه نبودن برای ادامه زندگی مشترک می‌توانند جدایی آنان را اعلان کنند.

اِنْ یُریدا اِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیماً خَبیراً

به باور برخی منظور این است که اگر آن دو داور به راستی در اندیشه سازش آن زن و مرد و یافتن راه حلّ مشکل آنان باشند، خداوند میان آنان سازش پدید می‌آورد تا بر اساس عدالت و مصلحت داوری کنند؛ امّا برخی بر آنند که اگر دو داور در اندیشه

ایجاد سازش میان زن و شوهرش باشند، خدا میان آن زن و مرد سازش پدید می‌آورد و دشمنی و شکاف را از میان بر می‌دارد؛ چرا که او به نیت‌های قلبی و خواسته‌های آن دو، دانا و به مصالح و منافع خانواده و جامعه آگاه است.

تفسیر مردان (۲۶۵)

ده دستور درباره حقوق و آداب معاشرت

وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَالْمَساكینِ وَالْجارِ ذِی‌الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبیلِ وَ ما مَلَكَتْ اَیْمانُكُمْ اِنَّ اللّهَ لایُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالاً فَخُورا

و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به‌پدر و مادر ، نیکی كنید، همچنین به‌خویشاوندان و یتیمان‌و مسكینان و همسایه نزدیك و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر و بردگانی كه مالك آن‌هاهستید ، زیرا خداوند ، كسی راكه متكبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند ،) دوست نمی‌دارد. (۳۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

باید توجه داشت كه « مُخْتال » از ماده « خِیال » به معنی كسی است كه با یك سلسله « تَخَیُّلات » خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب « خَیْل » گفته می‌شود نیز به خاطر آن است كه هنگام راه رفتن شبیه متكبّران گام برمی‌دارد و « فَخُور » از ماده « فَخْر » به معین كسی است كه فخرفروشی می‌كند ، بنابراین تفاوت میان این دو كلمه در این‌جا است كه یكی اشاره به تخیّلات كبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تكبرآمیز خارجی است. آیه فوق یك سلسله از حقوق اسلامی اعم از حقّ خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت بامردم را بیان داشته است و روی هم رفته ، ده دستور از آن استفاده می‌شود :

۱ ـ نخست مردم‌را دعوت به‌عبادت و بندگی پروردگار و ترك شرك و بت‌پرستی‌كه ریشه اصلی تمام برنامه‌های اسلامی است می‌كند ، دعوت به توحید و یگانه‌پرستی روح را پاك و نیّت را خالص و اراده را قوی و تصمیم رابرای انجام هر برنامه مفیدی محكم می‌سازد و از آن‌جا كه آیه بیان یك رشته از حقوق اسلامی است، قبل از هرچیز اشاره به حقّ خداوند بر مردم كرده است و می‌گوید : « خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریك او قرارندهید : وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَیْئا » .

۲ ـ سپس اشاره به حقّ پدر و مادر كرده و توصیه می‌كند كه نسبت به آن‌ها نیكی كنید (وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا). حقّ پدر و مادر از مسایلی است كه در قرآن مجید زیاد روی آن تكیه شده و كمتر موضوعی است كه این‌قدر مورد تأكید واقع شده باشد و در چهار

(۲۶۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

مورد از قرآن ، بعد از توحید قرار گرفته است .(۱) از این تعبیرهای مكرّر استفاده می‌شود كه میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ‌ترین نعمت ، نعمت هستی و حیات است كه در درجه اول از ناحیه خدا است در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد ، زیرا كه فرزند ، بخشی از وجود پدر و مادر است ، بنابراین ترك حقوق پدر و مادر ، هم دوش شرك به خدا است. درباره حقوق پدر و مادر بحث‌های مشروحی داریم كه در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد .

۳ ـ سپس دستور به نیكی كردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (وَ بِذِی الْقُرْبی).

این موضوع نیز از مسایلی است كه در قرآن تأكید فراوان درباره آن شده است ، گاهی به عنوان « صله رحم » و گاهی به عنوان « احسان و نیكی » به آن‌ها ، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی كه درمیان تمام افراد بشر به‌وجود آورده ، پیوندهای محكم‌تری درمیان واحدهای كوچك‌تر و متشكّل‌تر ، به نام « فامیل » و « خانواده » به وجودآورد تا در برابر مشكلات و حوادث یكدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع كنند .

۴ ـ سپس اشاره به حقوق « ایتام » کرده و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حقّ آن‌ها می‌کند (وَ الْیَتامی). زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آن‌ها نه فقط وضع آن‌ها را به خطر می‌افکند ، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد ، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبّت اشباع نشوند ، افرادی هرزه ، خطرناک و جنایت‌کار بارمی‌آیند ، بنابراین نیکی در حقّ یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع .

۵ ـ بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می‌کند (وَ الْمَساکینِ). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کارافتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آن‌ها برخلاف تمام اصول انسانی است و اگر

۱- (۸۳ / بقره) ، (۱۵۱ / انعام) ، (۳ / اسراء) .

فقر و محرومیّت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست .

۶ ـ سپس توصیه به«نیکی در حقّ همسایگان نزدیک می‌کند» (وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی).

در این‌که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسّران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند ، ولی این تفسیر با توجه به این‌که در جمله‌های سابق ، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد ، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.

۷ ـ سپس درباره « همسایگان دور سفارش می‌کند » (وَ الْجارِ الْجُنُبِ). و منظور از آن دوری مکانی است ، زیرا طبق پاره‌ای از روایات تاچهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند. (۱) که در شهرهای کوچک تقریبا تمام شهر را در برمی‌گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد ، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع خانه‌های اطراف آن را تقریبا پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد که مسلما شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند). جالب توجه این‌که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر « همسایگان نزدیک » ، تصریح به حقّ « همسایگان دور » کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را دربرمی‌گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحا برده شود. و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور ، همسایگان غیر مسلمان باشد ، زیرا حقّ جِوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می‌شود . (مگر آن‌هایی که با مسلمانان سرجنگ داشته باشند). « حقّ جِوار » دراسلام به‌قدری اهمیّت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می‌خوانیم : « ما زالَ (رَسُولُ اللّهِ) یُوصی بِهِمْ حَتّی ظَنَنّا اَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ : آنقدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آن‌ها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۰ .

یکدیگر ارث ببرند ». این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است ، در « تفسیر المَنار » و « تفسیر قُرْطُبی » از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است. در حدیث دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: « وَ اللّهِ لا ـ یُؤْمِنُ : به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد ... » یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « اَلَّذی لا یَأْمَنُ جارُهُ بَوائِقَهُ : کسی که همسایه او ازمزاحمت او در امان نیست » .(۱)

۸ ـ سپس قرآن درباره « کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند ، توصیه می‌کند » (وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ). ولی باید توجه داشت که « الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ » معنای وسیع‌تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هرکسی راکه به نوعی با انسان نشست و برخاست

داشته باشد ، دربرمی گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقّت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می گردد و اگر می‌بینیم که در پاره‌ای‌از روایات « وَالصّاحِبِ بِالْجَنْبِ » به رفیق سفر (رَفیقُکَ فِی‌السَّفَرِ) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید (اَلْمُنْقَطِعُ اِلَیْکَ یَرْجُوْ نَفْعَکَ) تفسیر شده ، منظور اختصاص به آن‌ها نیست ، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز دربرمی گیرد و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلّی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد ، اعم از دوستان واقعی و همکاران و همسفران و مراجعان و شاگردان و مشاوران و خدمتگزاران .

۹ ـ دسته دیگری که در این‌جا درباره آن‌ها سفارش شده ، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می کنند (وَابْنِ السَّبیلِ). با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکّنی باشند ، در سفر به علّتی وامی‌مانند و تعبیر جالب « ابْنِ‌السَّبیلِ » (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آن‌ها هیچ گونه آشنایی نداریم تابتوانیم آن‌ها رابه قبیله یا فامیل یاشخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند .

۱۰ ـ در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وَ ما مَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ). در حقیقت آیه با حقّ خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم

۱- « تفسیر قُرْطُبی » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷۵۴ .

تفسیر مردان (۲۶۹)

می گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده ، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمنا اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به « آزادی مطلق » آن‌ها می‌انجامد و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب ، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می گوید : « خداوند افراد متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد » (اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُورا). به این ترتیب هرکس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر ، یتیمان ، مسکینان ، ابن‌السّبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد ، از هر خیر و سعادتی محروم است. گواه بر این معنی روایتی است که درذیل این آیه وارد شده : یکی از یاران پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله می گوید: « در محضرش این آیه را خواندم ، پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله زشتی تکبّر و نتایج سوء آن رابرشمرد به حدّی که من گریه کردم ، فرمود : « چرا گریه می کنی » گفتم : من دوست‌دارم‌لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزو متکبران باشم فرمود : « نه تو اهل بهشتی و این‌ها علامت تکبر نیست ، تکبر آن است که انسان در مقابل حقّ ، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آن‌ها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آن‌ها سرباز زند) ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«جار»: همسایه

«جُنُب»: دور

«مُخْتال»: خودخواه، خودبزرگ بین، کسی که با پندارهای پوچ و بی‌اساس برای خویش مقام و موقعیتی می‌پندارد که فاقد آن است.

«فَخُور»: فخرفروش و کسی که امتیازات و نقاط قوّت خویش را به‌منظور خودنمایی به رخ دیگران می کشد و به انگیزه خودبزرگ بینی بر می‌شمارد؛ امّا به کسی که گاه نعمت‌های خدا را به خود بر می‌شمارد و سپاس می گزارد، سپاسگزار گفته‌اند.

(۲۷۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

زنجیره‌ای از کارهای شایسته

قرآن پس از سفارش به عدالت و نیکوکاری در مورد یتیمان و توصیه به رعایت ارزش‌های انسانی و اخلاقی در نظام خانواده و میان دو همسر، اینک به بیان یک سلسله امور معنوی و شماری از کارهای شایسته و پسندیده که از ضروریات زندگی اسلامی و انسانی است پرداخته و در آغاز از توحیدگرایی و یکتاپرستی شروع می‌کند و می‌فرماید:

وَاعْبُدُوا اللّهَ وَ لاتُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً

خدای را به یکتایی بپرستید و او را به شکوه و عظمت یاد کنید و در عبادت و پرستش، شریکی برای او مگیرید؛ چرا که پرستش و بندگی تنها در خور اوست که آفریدگار توانای جهان و انسان و ارزانی دارنده نعمت‌هاست.

وَ بِالْوالِدَيْنِ اِحْساناً وَ بِذِى الْقُرْبى وَالْيَتامى وَالْمَساكينِ

و به پدر و مادر، هم خودتان نیکی کنید و هم دیگران را در مورد آنان جز به نیکی و احترام سفارش نکنید و به همه نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیز احسان کنید و بدانید که نیکی واقعی در مورد یتیمان، حراست از حقوق و شئون و تربیت درست آنان است؛ و نیکی به بینوایان این است که حقوق آنان را پایمال نسازید و در رفع گرفتاری و محرومیت آنان بکوشید.

وَالْجارِ ذِى الْقُرْبى وَالْجارِ الْجُنُبِ

به باور گروهی منظور از این دو تعبیر، همسایه خویشاوند و بیگانه است؛ امّا به باور برخی منظور همسایه توحیدگرا و غیر مسلمان است.

از پیامبر گرامی در این مورد آورده‌اند که فرمود:

اَلْجيرانُ ثَلاثَةٌ: جارٍ لَهُ ثَلاثَةُ حُقوقٍ،

حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْقَرابَةِ وَ حَقُّ الْاِسْلامِ،

وَ جارٍ لَهُ حَقّانِ: حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْاِسْلامِ؛

وَ جارٍ لَهُ حَقُّ الْجِوارِ، الْمُشْرِكُ مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ.(۱)

همسایگان انسان سه گروهند: دسته‌ای از آنان از حقّ همسایگی، خویشاوندی و

۱ - حِلْيَةُ الْاَوْلياء،ج ۵، ص ۲۰۷ با اندك تفاوت؛ اَحكام القرآن، جَصّاص، ج۲، ص ۱۹۵.

تفسیر مردان (۲۷۱)

مسلمانی برخوردارند؛ و دسته‌ای از حقّ همسایگی و همدینی؛ و گروه سوم تنها از حقّ همسایگی و انسانی، چرا که خویشاوند یا همدین نیستند.

«زَجّاج» بر این باور است که منظور از همسایه نزدیك، کسی است که از نظر مسافت به شما نزدیك است و او را می‌بینید و می‌شناسید؛ و همسایه دور به عکس آن است.

در روایت است که مرز همسایگی تا چهل منزل است؛ و نیز روایت آورده‌اند که تا حدود چهل متر است. با این بیان، به باور ایشان منظور از همسایه نزدیک، خویشاوند نیست؛ چرا که قرآن شریف در مورد خویشاوندان در صدر آیه سفارش فرموده است. امّا ممکن است در پاسخ گفته شود که خویشاوند در صورتی که همسایه انسان گردید، حقّ دیگری نیز پیدا می‌کند. با این بیان در آیه تکراری به چشم نمی‌خورد.

وَالصّاحِبِ بِالْجَنْبِ

و به یار همراه و یا همنشین نیز نیکی کنید.

در مورد این فراز، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ گروهی از جمله «ابن عبّاس» برآنند که منظور رفیق راه است و نیکی به او برخورد درست و رعایت حقوق و حدود و مواسات با

او است.

۲ ـ و گـــروهی بر این بـاورند که منظور همسر انسان است.

۳ ـ پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی است که به شما روی آورده و انتظار یاری دارد.

۴ ـ و پـاره‌ای نیز می‌گوینـد منظور کـارگر و خـدمتگزار انسـان است. به باور ما آیه همه این‌ها را در بر می‌گیرد و نیکی به همه اینها سفارش شده است.

وَ ابْــنِ السَّبیــــلِ

در این مورد برخی بر آننـد که منظور این است که به در راه‌مانـدگان نیز نیکی کنیـد. و برخــی دیگــر می‌گــوینــد منظــور نیکــی به میهمان است.

ابن عبّاس می‌گــویــد: میهمــانی سه روز است و فراتر از آن نیکی است و هر نیکــی نیز صدقه است.

«جابر» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود: هر نیکوکاری صـدقه محسوب می‌گردد و یکی از آن نیکی‌ها این است که با برادرت با چهره‌ای باز روبه‌رو گردی و آب ظـرف خـویش را به ظـرف او و به ســود او بــریــزی.

وَ مـامَلَکَتْ اَیْمانُکُمْ

(۲۷۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و به بردگان خویش نیز نیکی کنید و با تأمین نیازهای آنان از واگذار نمودن کارهای سخت و طاقت‌فرسابه آنها خودداری نمایید.

اِنَّ اللّـهَ لایُحِــبُّ مَــنْ کــانَ مُخْتــالاً فَخُوْراً

و بهوش باشید که خدا مردم متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد.

ابن عبّاس می‌گویـد: دلیـل بیـان دو صـفت منفی تکبر و فخرفروشـی این است که مردم متکبر و فخرفروش از بسـتگان و همسایگان نیازمند خویش متنفّرند و با آنان رفتــار شایستــه ندارند.

گفتنی است که آیه شـریفه در بردارنـده همه محتوا و ارکـان اسـلام است و انسان را به سوی ارزش‌های انسانی راه می‌نمایـد؛ و اگر کسـی دربـاره ایـن آیه شـریفه درست بیندیشـد، از هر نـوع پنـد و انـدرز سـخنوران بی‌نیـاز است و به علـوم و دانش‌هـای گونـاگون دانشـوران دست می‌یابد.

پــرتــوی از آیات (۱)

پــرتــوی از آیات

در آیاتی که گـذشت، قرآن شـریف یک سلسـله تـدابیر ظریف و سازنده را برای اسـتحکام و اسـتواری نظام خانواده و حلّ بحران‌ها ترسیم می‌کند که اگر به هنگام پدیدارشدن نشانه‌های بحران در روابط خانواده و به صدا در آمدن زنگ خطر، این تدابیر به شیوه‌ای شایسـته مورد عمل قرار گیرد، بسـیاری از بحران‌ها و زیان‌های برخاسـته از آن به خوبی برطرف شـده و یا به صورت شـرافتمندانه‌ای انحلال آن اعلان و به انبوهی از بدبختی‌ها خطّ پایان خواهد کشید. این تدابیر عبارتند از:

۱ ـ اصـل مدیریت در جــامعــه کوچک خـــانــواده

جــامعــه جهــانی از جامعه‌های گــونــاگــون و هر کــدام از این جامعه‌ها از واحــدهــای خــانــواده پــدیــد آمده‌اند.

اگر خـانواده بزرگ بشـری یـا جامعه‌هـای کوچـک‌تر برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌برنامه گی و انحطاط و از هم گسیختگی و

پیدایش راه تکامل و پیشرفت، نیازمند به اداره و مدیریت وکارگزارند، به همان دلیل جامعه کوچک خانه و خانواده نیز برای اوج

۱ . مترجم.

گرفتن به پرفرازترین قله تکامل مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی و مبارزه با آنها و از هم‌گسیختگی خانواده نیازمند به نظام و مدیریت و مدیر و معاون و مشاور است.

ضرورت مدیریت در جهان کنونی به‌گونه‌ای روشن است که پیش از شکل‌گیری هر حزب و گروه در هر واحد اقتصادی و اجتماعی و اداری و خدماتی، نخست به مدیریت آن می‌اندیشند و امیرمؤمنان قرن‌ها پیش فرمود: «لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ...»(۱) مردم هر جامعه و تمدنی، ناگزیر از مدیریّت و اداره و کارگزارند.

و نخستین درس این آیات این است که جامعه کوچک خانواده نیاز به مدیریت و مدیر و مشاور و معاون دارد.

۲ – مدیر و معاون در این جامعه کوچک

در گام دوم از این آیات این پیام را دریافت می‌داریم که ضمن رعایت احترام و حقوق متقابلِ دو رکن اساسی این جامعه کوچک که زن و مرد می‌باشند و با در نظر گرفتن شرایط جسمی و فکری و عاطفی هر کدام از یک‌سو و تعهدات اقتصادی مرد بر تأمین هزینه خانواده و پرداخت مهریه به زن، مناسب‌ترین و طبیعی‌ترین راه این است که مدیریت این جامعه کوچک را به شایسته‌ترین و کارآمدترین و لایق‌ترین آن دو بسپاریم.

با این بیان اگر مرد شایسته‌ترین آن دو بود، مدیریت را بر اساس شایسته‌سالاری به مرد بسپاریم و معاونت آن را به زن، تا با به هم پیوستن نیروی بیشتر جسمی و فکری و قدرت شگرف هنری و عواطف سرشار و زندگی ساز انسانیِ زن و مرد در نظام خانواده، هم برای آن برنامه و نقشه تکامل ترسیم می‌گردد و هم هزینه این پیشرفت تأمین شود و هم در فراز و نشیب‌ها به شایستگی از آن دفاع گردد.آری، اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ...

۱ . نَهْجُ البَلاغَه، خ ۴۰.

۳ ـ رعایت حقوق متقابل

در هر جامعه‌ای دو اصل اساسی جدایی ناپذیرند:

۱ ـ انجام وظیفه

۲ ـ ایجاد وظیفه

هنگامی که مدیریت در نظام خانواده به انجام شایسته وظایف مادی و معنوی و اقتصادی و عاطفی و انسانی خویش قیام کرد و حقوق معاونت را که در دین، رکن این جامعه کوچک است پاس داشت، در برابر این انجام وظیفه برای او تکلیف ایجاد می‌کند و این جاست که حقوق متقابل در خانه و جامعه بشر شکل می‌گیرد و از هم گسست ناپذیر می‌گردد؛ و این سومین درس در پرتو این آیات است که می‌فرماید:

«فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ...».

و زنان شایسته زندگی و درستکار، آنانی هستند که در برابر حقوقی که خدا برای آنان مقرر داشته است در برابر مدیریت خانه فروتن هستند و نه سرکش و ماجراجو و در غیاب مردِ خانه یا حضور او، اسرار و حقوق و عفت خویش و آبروی خانواده را

پاس می‌دارند.

۴ ـ راه رویارویی با بحران‌ها

راه رویارویی با بحران‌ها

هرجامعه‌ای در فراز و نشیب‌های‌زندگی ممکن است به آفت‌ها و بحران‌هایی گرفتار آید که بقا و حیات آن در گرو رویارویی شایسته مدیریت و معاونت آن با آفت‌هاست.

درس دیگری که ازآیات موردبحث می گیریم این‌است که در صورت بروز نشانه‌های بحران‌وسرکشی زن‌یا مرد و پایمال ساختن حقوق‌ونادیده گرفتن وظایف چه باید کرد؟

اینک در این جا چگونگی رویارویی مرحله به مرحله با قانون‌شکنی زن یا معاونت نظام خانواده طرح می گردد که به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ اندرز و گفت‌گوی شایسته و انسانی برای حلّ مشکل.

۲ ـ مبارزه منفی و قطع رابطه محدود.

۳ ـ و آخرین راه برای مدیریت،اندکی «شدت‌عمل» با رعایت همه مقررات انسانی.

۴ ـ و پس‌ازآن‌مراجعه‌به‌محکمه‌خانوادگی‌وفامیلی‌تاداوری‌نمایند و راه‌ادامه زندگی مشترک و نظام‌خانواده‌را ارائه و موانع همکاری را بر طرف یا انحلال آن را اعلان کنند.

تفسیر مردان (۲۷۵)

تحریم نماز در حال مستی

یااَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا لاتَقْرَبُواالصَّلوةَ وَ اَنْتُمْ سُکاریحَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُبا اِلاّ عابِری سَبیلٍحَتّی تَغْتَسِلُوا وَ اِنْ کُنْتُمْ مَرْضی اَوْ عَلی سَفَرٍ اَوْ جاآءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ اَوْ لمَسْتُمُ النِّساآءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماآءً فَتَیَمَّمُوا صَعیدا طَیِّبا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ اَیْدیکُمْ اِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوّا غَفُورا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گویید و همچنین هنگامی که جنب هستید، مگر این که مسافر باشید، تا غسل کنید و اگر بیمارید، یا مسافر و یا «قضای حاجت» کرده‌اید و یا با زنان آمیزش جنسی داشته‌اید و در این حال، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید ، با خاک پاکی تیمم کنید (به این طریق که) صورت‌ها و دست‌هایتان را با آن مسح نمایید .خداوند بخشنده و آمرزنده است. (۴۳ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

افراد مست نمی‌توانند مشغول ادای فریضه نماز شوند و نماز آن‌ها در این حال باطل است ، فلسفه آن هم روشن است ، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افرادمست از این‌مرحله دور و بیگانه‌اند. ممکن است در این‌جا کسانی سؤال کنند که آیا مفهوم آیه فوق این نیست که نوشیدن مشروبات الکلی فقط در صورتی ممنوع است که مستی تا حال نماز باقی بماند و دلیل ضمنی بر جواز آن در سایر حالات می‌باشد؟ پاسخ این سؤال ، به خواست خدا به طور تفصیل در تفسیر آیه ۹۰ / مائده خواهد آمد اما به‌طور اجمال این است که اسلام برای پیاده کردن بسیاری از احکام خود ، از روش « تدریجی » استفاده کرده مثلاً همین مسأله تحریم مشروبات الکلی را در چند مرحله پیاده نموده است ، نخست آن را به عنوان یک

نوشیدنی نامطلوب و نقطه قابل « رِزْقا حَسَنا » (۶۷ / نحل) مطرح و سپس در صورتی که مستی آن در حال نماز باشد جلو گیری کرده (آیه فوق) و بعد منافع و مضار آن را با هم مقایسه نموده و غلبه زیان‌های آن ، بیان شده است (۲۱۹ / بقره) و

در مرحله آخرنهی قاطع و صریح ازنوشیدن آن نموده‌است (۹۰ / مائده). اصولاً ـ برای ریشه‌کن ساختن یک مفسده‌اجتماعی و اخلاقی که محیط به‌طورعمیق به‌آن آلوده‌شده راهی بهتراز این نیست که افراد را تدریجا آماده کنند و سپس حکم نهایی اعلام گردد. ضمنا بایدتوجه‌داشت که آیه‌فوق به‌هیچ‌وجه دلالت بر اجازه‌نوشیدن خمرنداردبلکه تنها درباره مستی در حال نماز سخن گفته و در مورد غیرنماز سکوت اختیارکرده تا مرحله نهایی حکم فرا رسد. البتّه باتوجه به این که اوقات پنجگانه نماز مخصوصا در آن زمان که معمولاً در پنج وقت انجام می‌شد ، فاصله چندانی با هم ندارند ، خواندن نماز در حال هشیاری لازمه‌اش این است که در فاصله اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلّی صرف نظر شود ، زیرا غالبا مستی آن تا موقع نماز ادامه می‌یابد و حالت هوشیاری پیدا نمی‌شود ، بنابراین حکم آیه فوق شبیه یک تحریم همیشگی و مستمرّ است. این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعدّدی که در کتب شیعه و اهل تسنّن وارد شده آیه فوق به « مستی‌خواب » تفسیر شده یعنی در حالی که هنوز کاملاً بیدارنشده‌اید ، شروع به نماز نکنید تا بدانید چه می گویید .(۱) ولی چنین به نظر می‌رسد که این تفسیر از مفهوم جمله «حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ» استفاده شده است اگرچه در معنی «سُکاری» داخل نباشد. به عبارت دیگر از جمله « تا بدانید چه می گویید » استفاده می‌شود ، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است ، خواه حالت مستی باشد یا باقیمانده حالت خواب . ضمنا از این جمله نیز می‌توان استفاده کرد که بهتر است در حال کسالت و کمی توجّه نیز انسان نماز نخواند ، زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او وجود دارد و شاید به همین جهت است که در روایتی از امام باقر نقل‌شده‌که فرمود: « در حالتی که کسل هستید یا چرت‌آلود یا سنگین ، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤمنان را از نماز

۱- « نورالثقلین » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۳ و « تفسیر قُرْطُبی » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷۷۱ .

خواندن در حال مستی نهی کرده است » .(۱)

باطل بودن نماز در حال جنابت

جمله «وَ لا جُنُبا» اشاره‌به بطلان‌نماز در حال‌جنابت است. سپس‌استثنایی برای این حکم بیان فرموده و می گوید : « مگر این‌که مسافر باشید : اِلاّ عابِری سَبیلٍ ». و درمسافرت گرفتاربی‌آبی‌شوید که دراین‌حال نمازخواندن به‌شرط تیمّم که درذیل خواهدآمد جایزاست.ولی درروایات و اخبار تفسیردیگری نیز برای‌آیه آمده‌است (۲) و آن‌این‌که منظوراز «صَلوة» درآیه‌محل‌نمازگزاردن و مسجد است یعنی در حال جنابت وارد مساجد نشوید، سپس کسانی راکه عبورازمسجد می گذرند، استثناءفرموده و می گوید: «اِلاّ عابِری سَبیلٍ» یعنی‌می‌توانید درحال جنابت عبورا از مسجد بگذرید و ازبعضی‌روایات استفاده‌می‌شودکه جمعی از مسلمانان و صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خانه‌هایی در اطراف مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ساخته بودند که درهای‌آن به مسجد گشوده می‌شد و به‌آن‌ها اجازه داده شد که در حال جنابت از مسجد بگذرند بدون این که در آن توقّف کنند. ولی باید توجه داشت که لازمه تفسیر فوق این‌خواهد بودکه کلمه «صلوة» درآیه به دو معنی آمده باشد، یکی به معنی خود « نماز » و دیگر به معنی « محل نماز » زیرا دوحکم مختلف درآیه فوق بیان‌شده ، یکی خودداری از نماز در حال مستی و دیگری خودداری جنب از ورود در مساجد (البتّه استعمال یک لفظ در دو معنی یا بیشتر چنان‌که در اصول گفته‌ایم مانعی ندارد ولی خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست اما روایات فوق می‌تواند قرینه آن باشد). ضمنا باید توجه داشت که نماز خواندن یا عبور از مسجد بعد از غسل کردن

باجمله «حَتّی تَغْتَسِلُوا» بیان شده بلامانع است.

۱- « نُورُالثَّقَلَیْن » ، جلد۱ ، صفحه ۴۸۳ شبیه‌این‌مضمون‌در « صحیح بخاری » آمده است .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد۱ ، صفحه ۴۸۶ .

تیمّم برای معذورین

در جمله بعد که در حقیقت تمام موارد تشریع تیمّم جمع است ، نخست به موردی که آب برای بدن ضرر داشته باشد اشاره کرده و می‌فرماید : « اگر بیمار باشید و یا در سفر : وَاِنْ کُنْتُمْ مَرْضی اَوْ عَلی سَفَرٍ ». سپس به‌مواردی‌که انسان دسترس به آب (یا استعمال آب) ندارد اشاره کرده می‌فرماید : « هنگامی که از قضای حاجت برگشتید و یا با زنان آمیزش جنسی داشتید: اَوْجآءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ اَوْ لمَسْتُمُ النِّسآءَ».

« و دسترسی به آب نداشته باشید : فَلَمْ تَجِدُوا مآءً » .« در این موقع با خاک پاکیزه‌ای تیمّم کنید : فَتَیَمَّمُوا صَعیدا طَیِّبا ». سپس طرز تیمّم را بیان فرموده ، می گوید : « سپس صورت و دست‌های خود را مسح کنید : فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَاَیْدیکُمْ » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لا تَقْرَبوا»: نزدیک نشوید.

«سُکاری»: این واژه جمع «سَکْران»، صفت مرد مست است و «سَکْری» به زن مست گفته می‌شود. واژه «سُکْر» به مفهوم مسدود ساختن راه آب و بستن آن است و به همین مناسبت در مستی که بستن راه خرد و شناخت است، نیز به کار می‌رود.

و «سَکْرَه» نیز به مفهوم آخرین لحظات زندگی و حالت احتضار است.

«جُنُب»: به فردی گفته می‌شود که باید غسل جنابت کند.

«عابِر»: راهگذر.

«غائِط»: آبریزگاه و نقطه‌ای دور از چشم‌دیگران؛ امّا امروزه به مدفوع گفته می‌شود.

«لَمْس»: این‌واژه‌دراصل‌به‌مفهوم مالیدن دست‌است، امّااینک توسعه‌یافته و برهرنوع تماس بدنی گفته می‌شود.

«تَیمُّم»: به «آهنگ» گفته می‌شود، امّا در فقه اسلامی به مفهوم خاصی است که مشهور و معروف است.

«صَعید»: به سطح زمین، به ویژه نقاط بدون آب و گیاه که خاک آن هویداست گفته

می‌شود؛ و بدان دلیل به سطح زمین «صعید» می گویند که اگر بخواهیم از ژرفای آن به سوی خارج از آن بالا بیاییم، پایانِ مرحله صعود است.

پاکیزگی جسم و جان

در آیه پیشین آفریدگار انسان به بندگانش دستور پرستش و عبادت داد؛ اینک درباره بزرگ‌ترین و پرشکوه‌ترین عبادت‌ها که نماز است می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَاَنْتُمْ سُکاری

به باور گروهی از مفسّران از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که: ای مردم با ایمان! در حال مستی نماز نخوانید.

امّا به باور برخی دیگر منظور این است که به جایگاه نماز همچون مسجدها نزدیک نشوید. این دیدگاه به خود قرآن استدلال می‌کند که هم واژه «صَلَوات» را به مفهوم مکان‌های نماز و عبادت به کار برده است و هم در خود آیه شریفه می‌فرماید: «اِلاّ عابِری‌سَبیلٍ»،مگراین‌که‌راهگذرباشید و از یک‌سو وارد و ازسوی‌دیگرخارج گردید.

درباره دو واژه «وَ اَنْتُمْ سُکاری» نیز دو نظر آمده است:

۱ ـ به باور برخی منظور، مستی برخاسته از مشروبات مست کننده است.

در این جا این پرسش طرح می‌گردد که چگونه می‌توان انسان مست را هشدار داد؟ مگر نه این که یکی از شرایط تکلیف داشتن خرد است و انسان مست، خردمند به شمار نمی‌آید؟

در این مورد برخی برآنند که گاه فردی مست می‌گردد، امّا نه به‌گونه‌ای که خرد خویش‌رااز دست‌بدهدودستوروهشداررا درک‌نکند؛ و برخی‌می‌گویند:منظوراین است که انسان باایمان نباید به‌هنگام نزدیک‌شدن وقتِ‌نمازخودرا درمعرض‌مستی‌قرار دهد.

و «ابوعلی» بر آن است که: هرگاه در حال مستی نماز بخواند باید دگرباره آن را به جاآورد.

پرسش دیگر در این مورد این است که اگر انسان در حالت مستی مکلّف باشد،

چگونه می‌توان او را از انجام نماز بازداشت؟

در پاسخ گفته‌اند: این دستور نسخ شده است؛ و نیز برخی می‌گویند: آنان نباید نماز را ترک کنند، بلکه لازم است که آن را در خانه بخوانند و به منظور تعظیم شعائر(۱) و رعایت حرمت پیامبر در آن حال، در مسجد و نماز جماعت حضور نیابند.

۲ ـ و به باور برخی دیگر، منظور از «وَ اَنْتُمْ سُکاری» نه مستی شراب که مستی خواب است.

از پنجمین امام نور نیز روایت شده است که دیدگاه دوم را تأیید می‌کند؛ و نیز از پیامبر گرامی روایتی آورده‌اند که فرمود: هرگاه در هنگام نماز دستخوش چرت و کسالتِ خواب شده‌اید، با آن حال نماز نخوانید؛ مبادا که بی‌توجه به واژه‌هایی که به کار می‌برید به جای دعا، خویشتن را نفرین کنید.

حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ

تا آن‌گاه‌که به خود آیید و بدانیدکه چه‌می‌گویید و گفتارخویش‌را سنجیده و درست امتیاز دهید. پاره‌ای نیز گفته‌اند: تا بتوانید آیاتی را که تلاوت می‌کنید حفظ کنید.

وَ لا جُنُباً اِلاّ عابِری سَبیلٍ حَتّی تَغْتَسِلُوا

در تفسیر این فراز دو نظر است:

۱ ـ به باور گروهی منظور این است که در حال جنابت به نماز نزدیک نشوید، مگر این که در سفرباشید و امکانات غسل در دسترس شما نباشد؛اگر چنین بود می‌توانید نماز خود را با تیمّم بخوانید؛ چرا که تیمّم اگر چه جنابت را برطرف نمی‌سازد، امّا به انسان اجازه خواندن نماز می‌دهد. این دیدگاه از امیرمؤمنان نیز روایت شده است.

۲ ـ و گروهی دیگر می‌گویند: منظور این است که در حال جنابت وارد مسجد نشوید، جز این که رهگذر باشید. این دیدگاه از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است.

۳ ـ به باور ما این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد؛ چرا که خدا مقررات مربوط به جُنُب

۱ . سوره حَجّ، آیه ۴۰.

و جنابت را در فراز آخر آیه شریفه بیان می‌کند و اگر بخواهیم این جمله را هم بر اساس دیدگاه نخست تفسیر نماییم تکراری

بیهوده لازم می‌آید.

وَ اِنْ کُنْتُمْ مَرْضی اَوْ عَلی سَفَرٍ اَوْ جاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ اَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباً

و اگر بیمار هستید یا در سفرید یا یکی از شما از آبریزگاه آمده است و یا با زنان آمیزش نموده‌اید و آب برای غسل نیافته‌اید، بر خاکی پاک و تمیز تیمّم کنید و صورت و دست‌هایتان را مسح نمایید.

در داستان فرود آیه شریفه آورده‌اند که: این آیه درباره مردی از یاران پیامبر که بیمار بود و توان برخاستن و وضو گرفتن نداشت فرود آمد.

به باور گروهی بیماری‌هایی که به انسان اجازه می‌دهند که به جای وضو و غسل تیمّم کند، عبارتند از: شکستگی و زخم و دمل‌هایی که آب به آنها زیان می‌رساند؛ اما به باور پاره‌ای منظور مشکلاتی است که یا به انسان اجازه نمی‌دهد تا از آب استفاده کند و یا نمی‌تواند آب فراهم آورد و کسی هم نیست که او را در این راه یاری رساند.

برخی تیمم را برای مجروحان درست نمی‌دانند؛ اما روایات رسیده از دو امام گران‌قدر حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام - که درود خدا بر آنان باد ـ در همه مواردی که آمد، تیمّم را درست و روا نشان می‌دهد.

برخی از مفسّران در آیه شریفه، «اَوْ» را به معنای «واو» گرفته‌اند؛ چرا که آمدن از آبریزگاه‌از جنس‌بیماری‌ومسافرت‌نیست تاپیوندآن برآن دو درست‌باشد؛ آری بیماری و مسافرت مجوّز تیمّم است در حالی که آمدن از آبریزگاه باعث لزوم آن می‌گردد.

در مورد: «اَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ» نیز دو نظر آمده است:

۱ ـ به باور گروهی، از جمله امیرمؤمنان، ابن عبّاس و ابوحنیفه، منظور آمیزش جنسی با زنان است.

۲ ـ و به باور گروهی دیگر از جمله عُمَر و ابن مسعود و شافعی، هرگونه تماسی را

(۲۸۲) آیاتُ الرِّجال فِی الْقُرْآن

می‌گیرد، خواه با آمیزش و یا دست‌وپا.

به باور ما، دیدگاه نخست درست است؛ چرا که خدا مقررات مربوط به انسان جُنُب را به هنگام بودن آب، با این جمله بیان فرمودکه: در حال جنابت نیز به نماز نزدیک نشوید، مگر این که راهگذر باشید، تا غسل کنید «وَ لا جُنُبا اِلاّ عابِرِی سَبیلٍ حَتّی تَغْتَسِلُوا...»؛ و از پی آن، حکم جنب به هنگام نبودن آب را بیان می‌کند؛ و نمی‌توان گفت که آیه از بیان مقررات مربوط به جُنُب به هنگام نبودن آب صرف نظر نموده و بدون بیان روشن مقررات آن می‌گذرد.

با این بیان، منظور از «لامَسْتُمُ النِّساءَ» آمیزش جنسی است. و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که منظور از آن،آمیزش است؛ و بدان دلیل به آن «لَمْس» گفته شده است که از این راه انسان به آمیزش کشیده می‌شود.

فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباً

منظور این است که اگر به خاطر سفر به آب دسترسی نداشتید و یا این که دسترسی به آب بود امّا رسانیدن آن به بدن برایتان زیان‌بار بود، پس خاکی جست‌جو کنید و به آن خاکِ پاک تیمم نمایید.

واژه شناسان همگی برآنند که واژه «صعید» به مفهوم سطح زمین است و این با مذهب ما که تیمم بر سنگ را نیز جایز می‌نگرد هماهنگ است.

واژه «طَیِّب» به معنای پاک است و پاره‌ای نیز آن را به «روا» معنا کرده‌اند. و برخی می‌گویند: منظور خاک زمین مزروعی است و نه شوره‌زار و بی‌آب و گیاه؛ و این بسان آن آیه شریفه است که می‌فرماید:

«وَالْبَلَدُالطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ...»(۱)

زمین پاک و پاکیزه و آماده، گیاه و دانه‌اش به اذن پروردگارش بر می‌آید و آن زمین که ناپاک و نامناسب است، گیاهش جز

اندك و بی‌فایده برنمی آید.

۱ - سوره اَعْراف، آیه ۵۸.

تفسیر مردان (۲۸۳)

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ اَيْدِيكُمْ

در این فراز چگونگی تیمم را بیان می کند که در مورد آن دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ بیشتر فقها و ابوحنیفه و شافعی و گروهی از دانشمندان ما بر این عقیده‌اند که تیمّم عبارت است از این که انسان یک‌بار دو دست را برخاك زند و با آنها چهره را مسح نماید و یک‌بار نیز بر خاك زند و دست‌ها را تا مرفق مسح کند.

۲ ـ برخی از جمله «عمّار یاسر» آورده‌اند که تیمم عبارت است از این که یک‌بار برای صورت و یک‌بار برای دست‌ها تا مچ، دست‌ها را بر خاك زند و مسح نماید. دیدگاه طبری نیز همین است. مذهب ما نیز در تیمم بدل از غسل همین است؛ اما در بدل از وضو یک بار زدن دست‌ها بر خاك برای مسح چهره از رویشگاه موی پیشانی تا انتهای بینی و مسح دست‌ها از مچ تا آخر انگشتان کافی است.

۳ ـ اما پاره‌ای چون «زُهَری» می گویند: باید تا زیر بغل مسح شود.

اِنَّ اللّهَ كانَ عَفُوّاً غَفُوراً

به یقین خدا درگذرنده است و به جای وضو، تیمم را می‌پذیرد و لغزش‌ها و گناهان را می آمرزد.

آیه شریفه نشانگر آن است که نماز انسان مست درست نیست. از دیدگاه فقها نیز کسی که در حالت مستی نماز خوانده، باید قضای آن را به جا آورد. عقد مست نیز درست نیست؛ چه نکاح باشد و چه معاملات. در طلاق دادن و آزاد نمودن برده نیز همین را گفته‌اند؛ گرچه ابوحنیفه می گوید: طلاق او درست است. و از شافعی آورده‌اند که می گوید درست نیست.

اگرانسان‌درحال مستی به‌کارهایی‌که باعث حدّمی‌شود. دست‌زند،کیفرحدّ درمورد او به اجرا گذاشته می‌شود؛ با این بیان اگر در آن شرایط دست به سرقت زد، یا مرتکب زشتی و بی‌عفتی گردید و یا به زن پاکدامنی نسبت ناروا داد، حدّ بر او زده می‌شود؛ چرا که فرمان‌های قرآن در این مورد عمومیت دارد؛ و مذهب نیز همین را می گوید.

(۲۸۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ضرورت آماده باش دائمی مسلمانان خصوصا مردان مسلمان

ضرورت آماده باش دائمی مسلمانان خصوصا مردان مسلمان

یاۤ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ اَوِانْفِرُوا جَميعا

ای کسانی‌که ایمان‌آورده‌اید آمادگی خودرا (دربرابر دشمن)حفظ کنید و در دسته‌های متعدد یا به صورت دسته واحد(طبق شرایط موجود) به سوی دشمن حرکت کنید. (۷۱ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حِذْر » به معنی بیداری و آماده باش و مراقبت در برابر خطر است و گاهی به معنی وسیله‌ای که به کمک آن با خطر مبارزه می‌شود نیز آمده است. « ثُبات » جمع « ثُبَة » به معنی دسته‌جات پراکنده است و در اصل از ماده « ثَبْی » به معنی « جَمْع » گرفته شده . در آیه فوق قرآن خطاب به عموم مسلمانان کرده و دو دستور مهم، برای حفظ موجودیت اجتماعشان به آن‌ها می‌دهد. بعضی از مفسران « حِذْر » را در آیه فوق تنها به معنی اسلحه تفسیر کرده‌اند ، در حالی که « حِذْر » معنی وسیعی دارد و مخصوص « اَسْلِحَة »

نیست به علاوه در آیه ۱۰۲ همین سوره دلیل روشنی است که حذر با اسلحه تفاوت دارد آن‌جاکه می‌فرماید : « ...اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَکُمْ وَ خُذُوا حِذْرَکُمْ ». « مانعی ندارد که به هنگام ضرورت ، در موقع نماز در میدان جنگ سلاح خود را به زمین بگذارید ، ولی حِذْر یعنی مراقبت و آماده باش را از دست ندهید ». این آیه دستور جامع و همه جانبه‌ای به تمام مسلمانان ، در همه قرون و اعصار ، می‌دهد که برای حفظ امنیّت خود و دفاع از مرزهای خویش ، دائما مراقب باشند و یک نوع آماده‌باش مادی و معنوی به طور دائم بر اجتماع آن‌ها حکومت کند. جالب این‌که معنی « حِذْر » به قدری وسیع است که هر گونه وسیله مادّی و معنوی را دربرمی‌گیرد ، از جمله این‌که مسلمانان باید در هر زمان از موقعیّت دشمن و نوع سلاح و روش‌های جنگی و میزان آمادگی و تعداد اسلحه و کارایی آن‌ها با خبر باشند ، زیرا تمام این موضوعات در پیشگیری از خطر دشمن و حاصل شدن مفهوم « حِذْر » مؤثر است. و از طرف دیگر برای دفاع از خویشتن نیز هر گونه آمادگی از نظر روانی و معنوی و از نظر بسیج منابع فرهنگی ،

تفسیر مردان (۲۸۵)

اقتصادی و انسانی و همچنین استفاده از کامل‌ترین نوع سلاح زمان و طرز به‌کار گرفتن آن را فراهم سازند. ضمنا از کلمه «جَمیعا» استفاده‌می‌شود که برای مقابله با دشمن همه مسلمانان بدون‌استثناء باید شرکت‌جویند و این حکم‌اختصاص به دسته معیّنی ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آمادگی دفـــاعی در برابر دشمـــن

درآیه‌موردبحث‌آفریدگارهستی‌مردم‌باایمان‌رابه‌جهادوآمادگی‌رزمی فرامی‌خواند.

یـا اَیُّهَـا الَّـذینَ آمَنُوا خُـذُوا حِـذْرَکُـمْ

هان ای کسانی که ایمـان آورده‌ایـد! ساز و بـرگ خویش را برای دفاع بر گیرید.

در تفسیر این فراز از آیه دو نظر است:

۱ ـ به باور برخی منظور این است که: با بر گرفتن ساز و بر گ دفاع، از خطر نیرنگ دشمن برحذر باشید و در آماده باش کامل به سر برید.

۲ ـ اما به باور برخی دیگر منظور این است که: سلاح خویش را بر گیرید، چرا که «سِلاح» وسیله‌ای است که انسان با آن خویشتن را از خطر، مراقبت می کند. این دیـدگاه از حضرت بـاقر علیه‌السلام نیـز روایت شده است.

بـه بـاور مـا دیـدگـاه دوم بهتـر بـه نظر می‌رسـد؛ چرا کـه بـا شـیوه و معیـار کلام عـرب همـاهنـگ‌تر اسـت و در حقیقـت «مُضـاف» حـذف شـده؛ و در اصل ایـن‌گـونـه اسـت: «خُذُوا آلاتِ حِذْرِکُمْ».

فَـانْفِـرُوا ثُبـــاتٍ اَوِ انْفِـرُوا جَمیعـاً

و آن‌گاه گروه گروه، یا همه با هم و به طور یکپارچه برای کارزار روانه میدان گردید.

از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: واژه «ثُبات» به مفهوم «سَرِیّه‌ها» یعنی پیکـارهـایی است که پیـامبـر به همراه لشکر نبود؛ و «جَمیعا» به مفهوم لشکر است.

(۲۸۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ اِنَّ مِنْکُـمْ لَمَـنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَـاِنْ اَصابَتْکُمْ مُصیبَةٌ قالَقَدْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیَّ اِذْ لَمْ اَکُنْ مَعَهُـمْ شَهیدا

در میان شـما افرادی (منافق) هستند که هم خودشان سستندو هم دیگران را سست می‌نمایند ، اگر مصیبتی به شما برسد می گویند : خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد (آن مصیبت) باشیم.(۷۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« لَيُبَطِّئَنَّ » از مـاده « بُطْؤ » به معنی کنـدی در حرکت می‌باشـد و چنـان‌که جمعی از اهل لغت و مفسـران در این‌جا ذکر کرده‌انـد هم معنی لازم و هم متعدّی دارد یعنی هم خودشـان در حرکت کندنـد و هم دیگران را تشویق به این کار می‌کننـد و شایـد با توجّه به این‌که جمله از باب تفعیل است فقط معنی متعدی را دارد منتها گاهی خود را وادار به کندی می‌کند و گاهی دیگران را. این‌که در آیه فوق خطاب به مؤمنان شـده ولی سـخـن از منـافقـان بـه میـان آمـده و در عیـن حـال با تعبیر « مِنْكُمْ » آن‌ها را جزء مؤمنان شمرده به خاطر آن است که منافقان همیشه در لابلای مؤمنان حقیقی بـوده‌انـد و ظـاهرا جـزء جمعیّت آن‌ها محسوب می‌شدند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

به بـاور برخی از مفسـران دومین آیه مورد بحث دربـاره مردم با ایمان فرود آمـده، چرا که خـدا روی سـخن را متوجه آنان ساخته و میان مردم باایمان و منافق، با این بیان که نه شما از آنان هستید و نه آنان از شما، امتیاز قرار داده است. اما به باور گروهی دیگر، آیه در مورد منافقان است و بدان دلیل هر دو گروه را روی سـخن قرار داده است که میانشان پیوند نسبی و نوعی بود و نه پیوند عقیدتی و عملی.

آیه پیش، تشویق به جهاد بود، اینک از تخلف کنندگان سخن دارد و می‌فرماید:

تفسیر مردان (۲۸۷)

وَ اِنَّ مِنْكُـــمْ لَمَـــنْ لَيُبَطِّئَـــــنَّ

هان ای مردم باایمان! در جامعه شما کسانی یافت می‌شوند که در رفتن به میدان کـــارزار کنـــدی مـــی‌ورزنـــد.

منظور آیه شـریفه نفاق پیشـگان‌اند. آنان هسـتند که برای مصون‌ماندن مال و جان و ارث و خاندانشان، در ظاهر باشـما هستند و در میدان خطر و عمل با شما نیستند و از حـرکت با پیـامبر برای کـارزار سستـی و کندی می‌ورزند.

فَاِنْ اَصابَتْكُمْ مُصيبَةٌ قالَ قَدْاَنْعَمَ اللّهُ عَلَيَّ اِذْ لَمْاَكُنْ مَعَهُمْ شَهيداً

پس اگر در میدان نبرد به شـما آسیب و مصیبتی برسد و به شهادت نایل آیید یا دستخـوش ضعـف و شکست گـردیـد، با انگیـزه سرزنش شـما و از روی شادمانی از تخلف خود می‌گوینـد: خدا بر ما منّت نهاد و نعمت داد کـه آن روز بـه همـراه آنان نبـودیـم که بسـان آنها کشتـه شـویـم یا آسیب ببینیم.

حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَـوْ اَنَّ اَهْـلَ السَّمـــاءِ وَ الْأَرْضِ قـالُـوا قَـدْ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْنا اِذْ لَمْنَكُنْ مَعَ رَسُولِ اللّهِ لَكـانُـــوا بِـذلِكَ مُشْـــرِكيـــنَ».

اگر همه آسمانیان و زمینیان بگویند: خدا به ما منّت نهاد که در جهاد به همراه پیـامبـر نبـودیـم، بر اثـر این پنـدار، همه به آفـت شـرك گرفتار خواهند شد.

(۲۸۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ لَئِنْ اَصابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّهِ لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يالَيْتَنى كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاعَظيما

و اگر غنیمتی به شـما برسـد ، درست مثل این‌که هرگز میان‌شـما و آن‌ها مودّت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کـاش ما هم با آن‌ها بـودیـم و به رستگاری و پیروزی بزرگی نائل می‌شدیم.

(۷۳ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه در آیه فوق سخنی از غنیمت به میان نیامده ولی روشن است کسـی که شـهادت در راه خدا را یك نوع بلا می‌شـمرد و عدم

درک شهادت را یک نعمت الهی می‌پندارد ، پیروزی و فوزعظیم و رستگاری‌بزرگ‌ازنظر او چیزی جز پیروزی مادّی و غنایم جنگی نخواهد بود.
این افراد دو چهره که متأسّفانه در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر پیروزی و شکست‌های مؤمنان واقعی فورا قیافه خود را عوض می‌کنند ، هرگز در غم‌ها با آن‌ها شریک نیستند و در مشکلات و گرفتاری‌ها همکاری نمی‌کنند ، ولی انتظار دارند در پیروزی‌های آنان سهم بزرگی داشته باشند و همانند مؤمنان و مجاهدان واقعی امتیازاتی پیدا کنند.
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
کَاَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ
این فراز از آیه شریفه که میان فعل و فاعل، یعنی «لَیَقُولَنَّ» و مفعول آن «یا لَیْتَنی...» فاصله افکنده است، در حقیقت به آیه پیش پیوند دارد و منظور این است که آن انسان بی‌ایمان و پروا می‌گوید: خدا به من منّت نهاد که به همراه آنان نبودم؛ چنان که گویی میان شما و او پیوند دوستی و عقیدتی نبوده است. آری، شما را در پیکار با دشمن یاری نمی‌رساند و پیمانی که با شما دارد نادیده می‌گیرد.
پاره‌ای نیز برآنند که این جمله، به فراز بعد پیوند می‌خورد و این گونه
تفسیر مردان (۲۸۹)
است که: کاش به همراه آنان بودم و از پیروزی و غنایم بهره‌ور می‌شدم، گویی میان شما و او هیچ پیوندی نیست که در آرزوی حضور در میدان، نه برای یاری شما که برای رسیدن به هواهای دل خویش است.
اما به باور برخی نیز در آیه شریفه هیچ تقدیم و تأخیری نیست و همه اجزای آن همان‌گونه که بوده در جای خود قرار دارد و منظور این است که: اگر پیروزی و غنایمی به شما رسید، این عنصر خلافکار، به گونه‌ای که میان شما و او هیچ پیوندی نیست، سخن می‌گوید؛ تو گویی با شما پیمان عقیدتی نداشته و به شما اظهار دوستی نکرده است؛ آرزو می‌کند که از غنایم بهره‌ور گردد، بدون آن که به همراه شما کارزار نماید.
و این سبک سخن گفتن و اندیشیدن، شیوه مردم با ایمان و با اخلاص نیست.
«جُبّائی» می‌گوید: این فراز از آیه شریفه در حقیقت بیان حال منافقان است که به کسانی که با وسوسه آنان از رفتن به میدان جهاد تخلف ورزیده بودند می‌گفتند: گویی میان شما و پیامبر پیوند عقیدتی و عاطفی نبود که به همراه او بروید و از غنایم بهره‌ور گردید؛ و بدین وسیله در اندیشه افشاندن بذر دشمنی پیامبر دردل و ذهن آنان بودند. و تخلف کنندگان در پاسخ می‌گفتند: کاش به همراه آنان بودیم تا هم بهره‌ای از غنایم داشتیم و هم رستگاری سرای آخرت نصیب ما می‌شد.
(۲۹۰) آیاتُ الرِّجال فِی الْقُرْآن

آماده ساختن مؤمنان برای جهاد

فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یَشْرُونَ الْحَیوةَ الدُّنْیا بِالْاخِرَةِ وَ مَنْ یُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ فَیُقْتَلْ اَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْرا عَظیما
آن‌هاکه زندگی‌دنیارا به آخرت فروخته‌اند باید در راه خداپیکار کنند و آن کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شودیا پیروز گردد پاداش بزرگی به او خواهیم داد. (۷۴ / نساء)
شرح آیه از تفسیر نمونه
تنها کسانی می‌توانند جزء مجاهدان واقعی باشند که آماده چنین معامله‌ای گردند و به‌راستی دریافته باشند که زندگی جهان مادّه آن چنان که از کلمه دنیا (به معنی پست و پایین‌تر) برمی‌آید در برابر مرگ افتخارآمیز در مسیر زندگی جاویدان اهمیّتی ندارد ،

ولی آن‌ها که حیات مادّی را اصیل و گرانبها و بالاتر از اهداف مقدّس الهی و انسانی می‌دانند هیچ‌گاه مجاهدان خوبی نخواهند بود. سپس در ذیل آیه می‌فرماید : « سرنوشت چنین مجاهدانی کاملاً روشن است ، زیرا از دوحال خارج‌نیست یا شهید می‌شوند و یا دشمن را درهم می‌کوبند و بر او پیروز می‌گردند ، در هر صورت پاداش بزرگی به آن‌ها خواهیم داد ». مسلّما چنین سربازانی شکست در قاموسشان وجود ندارد و در هر دو صورت خود را پیروز می‌بینند ، چنین روحیه‌ای به تنهایی کافی است که وسایل پیروزی آن‌ها را بر دشمن فراهم سازد ، تاریخ نیز گواهی می‌دهد که یکی از عوامل پیروزی سریع مسلمانان بر دشمنانی که از نظر تعداد و تجهیزات و آمادگی رزمی ، به مراتب بر آن‌ها برتری داشتند ، همین روحیه شکست‌ناپذیری آن‌ها بوده است. قابل توجّه این‌که در آیه فوق همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، جهادی مقدّس شمرده شده است که « فی سَبیلِ اللّهِ » ، در راه خدا و نجات بندگان خدا و زنده کردن اصول حق و عدالت و پاکی و تقوی باشد ، نه جنگ‌هایی که به خاطر توسعه‌طلبی ، تعصّب ، توحّش ، استعمار و استثمار صورت گیرد.

تفسیر مردان (۲۹۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«یَشْرُونَ»: به مفهوم فروختن است؛ چرا که از «شِراء» آمده و «اِشْتِراء» به مفهوم خریدن است.

فرمان جهاد و دفاع

پس از بیان حال تخلف‌کنندگان از جهاد، اینک به مردم با ایمان فرمان جهاد می‌دهد و می‌فرماید:

فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یَشْرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ یُقاتِلْ فیسَبیلِ اللّهِ فَیُقْتَلْ اَوْ یَغْلِبْ

در آیه مبارکه، فعل «اَمْر» به کار رفته که معنای لزوم و وجوب می‌دهد و منظور این است که: کسانی که زندگی دنیا را به سرای آخرت و نعمت‌های پاینده آن سودا می‌کنند، باید در راه خدا کارزار کنند. و کسی که در راه دین خدا و یا در راه فرمانبرداری از او، با نثار مال و جان، در برابر سرای آخرت به جهاد پردازد و آنها را در راه خشنودی خدا بدهد و آن‌گاه به افتخار شهادت نایل آید و یا بر دشمن خیره‌سر چیره گردد، به زودی چندین و چند برابرِ عملکرد شایسته‌اش به او پاداش خواهیم داد.

فَسَوْفَ نُؤْتیهِاَجْراًعَظیماً

و به باور برخی از مفسران، به او پاداش پرشکوه و بی‌رنج و ناراحتی ارزانی خواهیم داشت.

و بدین‌سان در آیه شریفه، مردم را به جهاد در راه حق و دفع تجاوز و مهار بیداد تشویق می‌کند و جهادگر در راه حق و عدالت را در میان یکی از دو پاداش پرشکوه قرار می‌دهد تا دل محکم‌داردونهراسدو در هر صورت،چه شهادت‌وچه‌پیروزی ظاهری،خودرابرنده‌بداند.

(۲۹۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

استمـــداد از عواطف انسانی

وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساآءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَةِ الظّالِمِ اَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرا

چرا در راه‌خدا و در راه‌مردان و زنان و کودکانی که (به‌دست‌ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید ؟ همان افراد (ستمدیده‌ای) که می‌گویند خدایا ما را از این شهر (مکّه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست‌قرار بده و از برای ما از طرف خود یار و یاوری تعیین فرما.(۷۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُسْتَضْعَف » با « ضعیف » فرق روشنی دارد ، ضعیف کسی است که ناتوان است ولی مستضعف کسی است که بر اثر مظالم و ستمهای دیگران تضعیف گردیده است خواه این تضعیف از نظر فکری و فرهنگی باشد یا از نظر اخلاقی و یا از نظر اقتصادی و یا از نظر سیاسی و اجتماعی و به این ترتیب تعبیر جامعی است که تمام انواع استعمار را دربرمی گیرد. جهاد اسلامی برای بدست آوردن مال و مقام و یا منابع طبیعی و موادّ خام کشورهای دیگر نیست ، برای تحصیل بازار مصرف و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی‌باشد ، بلکه تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم‌دیدگان و زنان و مردان بال و پر شکسته و کودکان محروم و ستمدیده است و به این ترتیب جهاد دو هدف جامع دارد که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی « هدف الهی » و دیگری « هدف انسانی » و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیّت بازمی گردند. از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به عقیده صحیح خود عمل نمود ، اما محیطی که خفقان آن را فراگرفته و حتّی انسان آزاد نیست بگوید مسلمانم ، قابل زیست نمی‌باشد و افراد باایمان آرزو می کنند که از چنین محیطی خارج شوند، زیرا چنین محیطی مرکز فعالیّت ستمگران است .

تفسیر مردان (۲۹۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جهاد آزادی‌بخش

در آیات پیش سخن از آمادگی رزمی برای دفاع و جهاد بود، اینک مجاهدان راه حق و عدالت را به جهاد آزادی‌بخش در راه نجات محرومان و ناتوانان و گرفتاران، ترغیب می کند و می‌فرماید:

وَ ما لَكُمْ لاتُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ

شما را چه شده است و چه عذری دارید که در راه انجام فرمان خدا و برچیدن موانع از سر راه دین او و عزت و اقتدار و گسترش‌یافتن راه و رسم پیامبرش به کارزار بر نمی‌خیزید،درحالی که‌همه‌شرایط‌جهادرا دارید وهمه‌امکانات‌برایتان‌فراهم‌شده‌است؟

وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ

چرا در راه یاری‌رسانی به مردان و زنان و کودکان ناتوان که به دست استبدادگران خودکامه به ناتوانی و ذلت محکوم شده‌اند، کارزار نمی کنید؟

به باور برخی، روی سخن با مسلمانان عصر رسالت است و آنان را به کارزار برای نجات کسانی تشویق می کند که در مکه و در بند استبدادِ جاهلی بودند و همواره در نیایش با خدا، نجات خویش را می‌خواستند؛ چرا که توان و امکان هجرت به سوی مدینه را نداشتند.

اَلَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَةِ الظّالِمِ اَهْلُها

همان مردم در بند و گرفتاری که در دعا و راز و نیاز خویش می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر مکه که مردم و حکومت آن، بیدادگر و خودکامه‌اند، در پرتو مهر و لطف خود بیرون بر و نجات‌بخش.

منظور از بیدادگری جامعه و حکومت مکه این بود که مردم با ایمان و توحیدگرا را به خاطر اندیشه و عقیده، زیر فشار نهاده و از رفتن به مدینه که کعبه آمال آنان بود باز می‌داشتند.

(۲۹۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِیّاً وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ نَصیراً

و برای ما از سوی خود یار و یاوری که ما را رهایی بخشد قرار ده!

برآمدن خواسته‌ها

آن‌گاه بود که دعای خالصانه آنان پذیرفته شد و مکه از سلطه استبداد و جاهلیت آزاد گردید و پس از فتح آن شهر، خدا پیامبر برگزیده‌اش را سالار و یار آنان قرار داد. آن حضرت، «عَتاب» را که جوانی کاردان و دانشمند و اصلاح طلب بود به استانداری مکه گماشت و به او دستور داد تا آنان را یاری کند و در پرتو عدالت اسلامی، حق ناتوانان را از توانگران و زورمندان باز ستاند. بدین‌سان به مهر خدا و فریادرسی او ناتوانان به عزت و سرفرازی رسیدند.

ارزش دعا

این آیه شریفه ارزش و نقش سرنوشت‌ساز دعا را روشن می‌کند و پنداری را که دعا را بی‌ثمر و نیایش را بی‌فایده می‌نگرد، مردود اعلان می‌کند؛ چرا که اگر دعا و نیایش بی‌ثمر بود، آفریدگار هستی از یک سو دعای آنان را ترسیم نمی‌فرمود و از سوی دیگر به هدف رسیدنِ دعای آنان را در چشم انداز عصرها و نسل‌ها قرار نمی‌داد.
تفسیر مردان (۲۹۵)

پیکار با یاران شیطان

اَلَّذینَ امَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوآا اَوْلِیاآءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا
آن‌ها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند و آن‌ها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آن‌ها نهراسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است.(۷۶ / نساء)
شرح آیه از تفسیر نمونه
در هر حال زندگی خالی از مبارزه نیست منتها جمعی در مسیر حقّ و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند. طاغوت و قدرت‌های طغیان‌گر و ظالم هرچند به ظاهر بزرگ و قوی جلوه کنند ، امّا از درون ، زبون و ناتوانند ، از ظاهر مجهّز و آراسته آن‌ها نهراسید ، زیرا درون آن‌ها خالی است و نقشه‌های آن‌ها همانند قدرت‌هایشان سست و ضعیف است ، چون متّکی به نیروی لایزال الهی نیست ، بلکه متّکی به نیروهای شیطانی می‌باشد (اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا). دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است ، زیرا از یک سو افراد باایمان در مسیر اهداف و حقایقی گام برمی‌دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد آن‌ها در راه آزاد ساختن انسان‌ها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می‌کنند ، در حالی که طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و برخلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می‌نمایند و از سوی دیگر افراد باایمان به اتّکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آن‌ها را تضمین می‌کند و به آن‌ها قوّت می‌بخشد در حالی که افراد بی‌ایمان تکیه‌گاه محکمی ندارند.
(۲۹۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
«طاغُوت»: بت، شیطان، انسان یا هر موجود سرکش و کسانی که به چیزی جز مقررات خدا حکم کنند و حکم برانند.
«کَیْد»: مکر، نیرنگ، تدبیر، چاره‌اندیشی، تلاش در راه تباهی وزیان‌رسانی.
در ادامه سخن، از جهاد و دفاع به ترسیم جهت و هدف خداپسندانه و انسانی آن می‌پردازد و می‌فرماید:
اَلَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطّاغُوتِ

آن کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا پیکار می کنند، اما آنانی که کفر ورزیده‌اند در راه فریبکاران و بت‌های رنگارنگ جان می‌دهند.

در این آیه شریفه، باز هم جهادگرانِ در راه خدا، به این کار بزرگ تشویق می گردند و به آنان خاطرنشان می‌شود که: کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا و ارزش‌های والای آسمانی و انسانی پیکار می کنند و بدون ذرّه‌ای خودستایی یا طمع در غنایم و ارزش‌های مادّی، یا خودخواهی و خودپرستی، تنها یاری دین خدا و بالابردن کلمه حق و به دست آوردن خشنودی او را هدف خویش می‌سازند؛ اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، در راه انجام فرمان عناصر سرکش و استبدادگر و فریبکار و در جهت ضدّ ارزش‌ها می‌جنگند.

فَقاتِلُوا اَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفاً

پس شما ای توحیدگرایان، با دوستان شیطان، قهرمانانه به کارزار برخیزید و از آنان نهراسید که نیرنگ شیطان همواره سست و نقشه و اقتدارش پوشالی است.

آیه شریفه نشانگر آن است که یکی از معانی «طاغوت»، شیطان است.

تفسیر مردان (۲۹۷)

اقتدار پوشالی شیطان

چرا نیرنگ شیطان در برابر ایمان‌آوردگان سست و اقتدارش پوشالی است؟ در این مورد دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ به باور برخی بدان جهت نیرنگ شیطان سست است که یاری خدا شامل حال مردم با ایمان است و اگر فرد و جامعه‌ای به راستی دارای ایمان باشند شیطان نمی‌تواند آنان را به گناه و استبداد افکند.

۲ ـ اما به باور برخی دیگر: بدان دلیل که خدا از پیروزی مؤمنان بر یاران شیطان خبر داده است.

۳ ـ و برخی نیز می گویند: بدان دلیل که انگیزه یاران شیطان در پیکار سست و ضعیف است، آنها در کارشان نه بینشی ژرف دارند و نه دانش و هدفی درست و اساسی و پیکار آنها برخاسته از وسوسه و پندارهایی است که در کار دین دارند؛ درحالی که مردم با ایمان براساس دانش و بینش و هدف و دلیل و برهانِ درست به جهاد برمی‌خیزند.

(۲۹۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

تظاهر به ایمان معیار صلاحیت اشخاص نیست

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوآ اَیْدِیَکُمْ وَ اَقیمُواالصَّلوةَ وَ اتُوا الزَّکوةَ فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ اِذافَریقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَةِ اللّهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَاالْقِتالَ لَوْلاآ اَخَّرْتَنا اِلی اَجَلٍ قَریبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ وَ الْاخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی وَ لا تُظْلَمُونَ فَتیلاً

آیا ندیدی کسانی‌راکه (در مکّه) به‌آن‌ها گفته شد (فعلًا)دست از جهاد بدارید و نماز رابرپا کنید و زکات بپردازید، (اما آن‌ها از این دستور ناراحت بودند) ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آن‌ها داده شد جمعی از آنان از مردم می‌ترسیدند همان‌گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیشتر و گفتند پروردگارا چرا جهاد را برما مقرّر داشتی؟ چرا این فرمان را کمی تأخیر نینداختی؟ به آن‌ها بگو سرمایه زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است و کوچک‌ترین ستمی به شما نخواهد شد. (۷۷ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فَتیل » رشته باریکی است که در شکاف وسط هسته خرما قرار دارد. نخستین سؤالی که پیش می‌آید این است که چرا از میان تمام دستورهای اسلامی تنها مسأله نماز و زکات ذکر شده‌است ، در حالی که دستورهای اسلام منحصر به این‌ها نیست. پاسخ سؤال این است که « نماز » رمز پیوند با خدا و « زکات » رمز پیوند با خلق خدا است ، بنابراین منظور این است که به مسلمانان دستور داده شد با برقراری پیونـد محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا ، جسم و جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند و به اصـطلاح خودسازی نماینـد و مسـلما هر گونه جهادی بـدون آمادگی‌های روحی و جسـمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شـکست خواهـد بود ، مسـلمان در پرتو نماز و نیایش با خـدا ایمان خود را محکم و روحیّه خویش را پرورش می‌دهـد و آماده هرگونه فداکاری و از خود گذشتگی می‌شود و به‌وسیله زکات شکاف‌های اجتماعی پر می‌گردد و از نظر تهیه نفرات آزموده و ابزار

تفسیر مردان (۲۹۹)

جنگی که زکات یک پشـتوانه اقتصادی برای تهیه آن‌ها می‌باشـد بهبود می‌یابـد و به هنگام صـدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشـمن خواهنـد داشت. می‌دانیم که قانون زکات در مدینه نازل شد و در مکّه زکات بر مسـلمانان واجب نشده بود ، با این حال چگونه می‌توانـد آیه فوق اشاره به وضع مسـلمانان در مکّه بوده باشد؟ مرحوم شـیخ طوسـی در تفسیر تبیان در پاسخ این سؤال می‌گویـد که منظور از زکات در آیه فوق (زکات مسـتحبّ) بوده که در مکّه وجود داشـته است ، یعنی قرآن ، مسـلمانان را (حتّی در مکّه) تشویق به کمک‌هـای مـالی به مسـتمندان و سر و سامـان دادن به وضع تـازه مسـلمان‌ها می‌نمود. آیه فوق ضـمنا اشـاره به حقیقت مهمّی می‌کنـد و آن این‌که مسـلمانان در مکّه برنـامه‌ای داشـتند و در مـدینه برنامه‌ای دیگر ، دوران سـیزده ساله مکه دوران سازندگی انسانی مسـلمانان بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کوشید با تعلیمات پی در پی و شبانه روزی خود از همان عناصر بت‌پرست و خرافی عصـر جـاهلیّت ، آن‌چنـان انسان‌هـایی بسـازد که در برابر بزرگ‌ترین حوادث زنـدگی ، از هیـچ‌گونه مقاومت و فـداکاری مضایقه نکنند ، اگر دوران مکّه وجود نداشت هیچ‌گاه آن پیروزی‌های چشـمگیر و پیاپی در مدینه نصیب مسـلمانان نمی‌شد. دوران مکّه دوران دانشـگاه و ورزیدگی و آمادگی مسـلمانان بود و به همین دلیل حدود نود سوره از یکصد و چهارده سوره قرآن در مکّه نازل شـد که بیشتر جنبه عقیده‌ای و مکتبی داشت ، ولی دوران مدینه دوران تشـکیل حکومت و پایه‌ریزی یک اجتماع سالم بود و به همین دلیل نه جهاد در مکّه واجب بود و نه زکات ، زیرا جهاد از وظایف حکومت اسـلامی است همان‌طور که تشکیل بیت‌المال نیز از شئون حکومت می‌باشد .

(۳۰۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در مـورد داسـتان فرود آیه مـورد بحث آورده‌انـد که: این آیه شـریفه دربـاره گروهی از مسـلمانان، از جمله عبـدالرحمان بن عوف، مِقـداد و سـعدبن ابی وَقّاص فرود آمد، چرا که اینان پیش از هجرت به مدینه، از شـرک‌گرایان بسـیار اذیت دیدند و به همین جهت نزد پیامبر رفتند و اجازه جهاد خواستند؛ اما پس از آمدن فرمان جهاد در مدینه و پس از هجرت، این فرمان برایشان خوشایند نیفتاد و در رفتن به میدان کندی ورزیدند که این آیـه فـرود آمـد: اَلَـمْ تَـرَ اِلَـی الَّـذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ...

نخست خـــودسازی

اینـک در این آیـه شریفه سخن از کسانی است که جهاد و پیکار را خوش نمی‌دارند و می‌فرماید:

اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَ اَقیمُوا الصَّلاهَٔ وَ آتُوا الزَّکاهَٔ

آیا به کسانی ننگریستی که در مکه و پیش از هجرت به آنان گفته می‌شد که اینک هنگام جهاد نرسیده است، از این رو از پیکار با شرک‌گرایان دست بدارید و به خودسازی و نماز و پرداخت حقوق مالی خویش بپردازید و آنان این کار برایشان ناخوشایند بود؟

فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ اذا فَریقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النّاسَ کَخَشْیَهِٔ اللّهِ اَوْ اَشَدُّ خَشْیَهًٔ

اما هنگامی که پیکار با دشمن بر آنان مقرر گردید، گروهی از آنان از مردم شرک‌گرا می‌هراسیدند، همان‌گونه که از خدا می‌ترسند و بلکه بیشتر از آن.

به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان می‌ترسند که به دست مردم شرک‌گرا کشته شوند؛ همان‌گونه که از مرگ طبیعی خویش می‌ترسند. اما به باور پاره‌ای دیگر، آنان از آزار و کیفر شرک‌گرایان فراتر از کیفر خدا می‌ترسند. ذکر این نکته لازم است که «اَوْ» در آیه شریفه به مفهوم «واو» است؛ گرچه پاره‌ای به مفهوم «یا» گرفته‌اند.

تفسیر مردان (۳۰۱)

در این مورد در سوره بَقَرَه بحث و گفت‌گو شد.

وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتالَ

و گفتند: پروردگارا! چرا جهاد را بر ما نوشتی؟

گروهی برآنند که این جمله را نه به خاطر ناخوشایند شمردن فرمان خدا بر زبان آوردند، بلکه به خاطر ترسی که دل آنان را پرکرده بود بر زبانشان آمد و ترس نیز کم و بیش برای بشر طبیعی است. اما گروهی می‌گویند: این جمله در حقیقت پرسشی بود و نه به انگیزه انکار، چرا که آنان در مدینه کم کم به دنیا دل بسته و فشارهای مکه را فراموش می‌ساختند. با این بیان در پرسش آنان انکار نیست؛ گرچه اگر چنین پرسشی نمی‌کردند بهتر بود.

لَولا اَخَّرْتَنا اِلی اَجَلٍ قَریبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلیلٌ وَ الْآخِرَهُٔ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی وَ لاتُظْلَمُونَ فَتیلاً

پروردگارا! چرا این فرمان را تا زمانی نزدیک به تأخیر نیفکندی و به ما مهلت ندادی تا با مرگ طبیعی جهان را بدرود گوییم و نه با تیزی شمشیر؟

در پاسخ اینان خدای پرمهر روشن می‌سازد که دنیا و همه ارزش‌های مادّی و زرق و برق آن، در برابر نعمت‌های ماندگار سرای آخرت بسیار ناچیز است و آن جهان و نعمت‌های جاودانه‌اش برای کسانی که پروای خدا پیشه سازند بهتر است. و بدانید که به هیچ یک از شما حتی به اندازه رشته شکاف خرمایی ستم نخواهد رفت.

واژه «فَتیل» را برخی به رشته‌ای که در هسته خرما قرار دارد معنا کرده‌اند؛ و برخی نیز به چرک و آلودگی میان انگشتان و زیر ناخن که با شست‌شو از میان می‌رود.

(۳۰۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پرتوی از آیات (۱)

پرتوی از آیات

آیاتی که گذشت، درس‌ها و پیام‌های انسانسازی در مورد آمادگی دفاعی برای رویارویی با تجاوزکاران، تشویق مردم باایمان به جهاد خالصانه در راه حق و عدالت و پیکار برای رهایی توده‌های دربند و خودسازی و تزکیه نفس پیش از رویارویی با دشمن

می‌دهد. اما در این درس‌ها دو نکته از همه بیشتر در خور تعمق و تدبر است:

۱ـ خودسازی پیش از ساختن دیگران

از درس‌های ارزشمندی که در پرتو این آیات باید گرفت این است که انسان پیش از رویارویی با دیگران برای دعوت به حق و هشدار از باطل و بیداد و پیش از اقدام برای رهایی و نجات دیگران، باید خویشتن را بسازد و آن گونه که می‌باید از نظر اندیشه و عقیده، ایمان و قلب و عواطف و احساسات، خود را بپرورد و به ارزش‌های اخلاقی آراسته گردد؛ تنها در این صورت است که می‌تواند اصلاح طلب و آزادی بخش باشد و دیگران را از چنگال گرگ‌ها و کرکس‌ها و لاشخورهای استبداد و استعمار نجات بخشد. اگر جز این باشد نخواهد توانست؛ چرا که او خود اسیر خودکامگی و خودپرستی و خودبزرگ بینی خویش است و در صورت قبضه قدرت و امکانات، همه را بیش از دیگران به اسارت و بند ابلیسی خویش می‌کشد. به همین دلیل است که قرآن شریف پیش از پیکار با ستم و استبداد، به خودسازی در پرتو ایمان و نماز و تزکیه نفس و ادای حقوق دیگران توصیه می‌کند: «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ قیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَ اَقیمُوا الصَّلوةَ وَ آتُوا الزَّکوةَ...».(۲)

۲ـ قهرمانان شعار و ادعاهای میان تهی

بسیارند که به هنگام سخن و طرح شعار و گفتار، خوش می‌گویند و زیبا می‌سرایند و انسانی شعار می‌دهند و از حقوق انسان‌ها و آزادی بندگان خدا و نجات محرومان

۱. مترجم.

۲. آیه ۷۵ از همین سوره.

گوش‌ها را پر می‌کنند و وعده‌های طلایی از دموکراسی و حقوق بشر و عدالت و آزادی و آزادمنشی امیرمؤمنان می‌دهند؛ اما اگر خدای فرزانه برای آزمون، چند روزی آنان را بر اریکه قدرت نشاند و امکانات را برایشان فراهم آورد، با رفتار ناشایسته و ضد انسانی خویش و خشونت و بی‌رحمی و پایمال ساختن حقوق بشر در سطحی گسترده و دهشتناک، هم عِرض و آبروی خود را می‌برند و هم زحمت بندگان خدا می‌دارند.

امیرمؤنان علیه‌السلام می‌فرمود: «اَلْحَقُّ اَوْسَعُ الاْشْیاءِ فِی التَّواصُفِ وَاَضْیَقُها فِی التَّناصُفِ».(۱)

حق و عدالت برای گفتار و شعار، گسترده‌ترین میدان‌ها را دارد و برای عمل و دادگرانه رفتارنمودن، ظریف‌ترین و دقیق‌ترین مرزها را.

و نیز بسیارند کسانی که در شرایط نامناسب و جو نامساعد، با شور و حرارت فراوان، آمادگی خویش را برای انجام کاری اعلان می‌کنند؛ اما زمانی که برای عمل فرصت پیش آمد کندی ورزیده و بهانه‌ای برای فرار می‌جویند. آری این آیات از این شیوه‌های ناصواب هشدار می‌دهند.

۱. نَهْجُ البَلاغه، خ ۲۱۶.

سرچشمه همه خوبی‌ها از سوی خداست، ولی بدی‌ها بازتاب رفتار افراد است

اَیْنَ ما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِه مِنْ عِنْدِاللّهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هذِه مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فَمالِ هؤُلاآءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثا

هر کجا باشید مرگ شما را می گیرد اگرچه در برج‌های محکم‌باشید و اگربه‌آن‌ها (منافقان) حسنهٔ (و پیروزی) برسد می گویند

از نـاحیه خـدا است و اگر سیّئهٔ (و شـکستی) برسـد می گوینـد از نـاحیه تو است،بگو همه این‌هـا از نـاحیّه خـدا است پس چرا این جمعیّت حاضر نیستنـد حقـایق را درک کنند.(۷۸ / نساء)

ماآ اَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍٔ فَمِنَ اللّهِ وَ ماآ اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍٔفَمِنْ نَفْسِکَ وَ اَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللّهِ شَهیدا

آن‌چه از نیکی‌هـا به تو می‌رسـد از ناحیه خـدا است و آن‌چه از بـدی به تو می‌رسـد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این‌باره کافی است.

(۷۹ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُشَیَّدَهٔ » در اصل از ماده « شید » به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند و از آن‌جاکه در آن عصـر و زمـان معمولاًـ محکم‌ترین مـاده برای اسـتحکام بنـا گـچ بوده بیشتر به این مـادّه اطلاق می‌شـده است ، بنابراین «بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٔ» به معنی قلعه‌هـای محکم است و اگر می‌بینیم مُشَیَّدَهٔ به معنی مرتفع و طولانی آمـده آن هم نیز به خاطر این است که بـدون اسـتفاده کردن از گـچ و مانند آن هیچ‌گاه نمی‌توانسـتند بناهای مرتفع و طولانی بسازند. در آیات متعددی از قرآن مجید هماننـد آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مُدَّثِّر از مرگ تعبیر به « یَقین » شده است ، اشاره به این‌که هر قوم و جمعیّتی ، هر عقیده‌ای داشـته باشـند و هرچیز را بتوانند انکار کنند ، این واقعیّت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن‌جا که افراد

تفسیر مردان (۳۰۵)

انسـان به خـاطر عشق به حیـات و یـا به گمـان این‌که مرگ را بـا فنـا و نـابودی مطلق مساوی می‌داننـد همواره از نام آن و مظاهر آن گریزاننـد ، این آیات هشـداری به آن‌ها می‌دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر « یُدْرِکْکُم » به آن‌ها گوشـزد می کند که فرار کردن از این واقعیّت قطعی عـالم هستی بیهـوده است ، زیرا معنی مـادّه « یُـدْرِکْکُم » این است که کسـی از چیزی فرار کنـد و آن به دنبـالش بـدود. با توجّه به این واقعیّت عاقلانه است که انسان خود را از صـحنه جهاد و نیل به افتخار شـهادت کنار بکشـد و در خانه در میان بستر بمیرد ؟ به فرض که با عدم شـرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکرّرات را تکـرار نمـاید و از پاداش‌های مجاهدان راه خـدا بی‌بهره شود ، به عقل و منطق نـزدیک است؟ اصــولاً مـرگ یک واقعیّت بــزرگ است و بایـد برای اسـتقبال از مـرگ تـوأم با افتخـار آماده شد .

سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سـخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می گوید : « آن‌ها هر گاه به پیروزی برسـند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند می گویند از طرف خدا است » یعنی ما شایسته آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَـهٌٔ یَقُولُوا هذِه مِنْ عِنْدِ اللّهِ). ولی هنگامی که شـکستی دامنگیر آن‌ها شود و یا در میدان جنگ آسـیبی ببینند می گویند: « این‌ها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و عدم‌کفایت نقشه‌های‌نظامی‌او بوده‌است » و مثلًا شـکست جنگ احد را معلول همین موضوع می‌پنداشـتند (وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌٔ یَقُولُوا هـذِه مِنْ عِنْـدِکَ). در هر حال قرآن به آن‌ها پاسخ می‌گوید که از نظر یـک موحّـد و خـداپرست تیزبین « همه این حوادث و پیروزی‌هـا و شـکست‌ها از ناحیه خـدا است » که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آن‌ها داده می‌شود (قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِاللّهِ). و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکّر و تعمّق آن‌ها در موضوعات مختلف زندگی می گـویـد : « پس چـرا این‌هـا حـاضــر نیستنـد حقـایق را درک کنند » (فَمالِ هؤُلاآءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَـدیثا).

(۳۰۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بُرُوج»: این واژه جمع «بُرْج» به مفهوم آشکارشدن است؛ و اگربه زن گفته می‌شود: «تَبَرَّجَتِ الْمَرْئَةُ»، منظور این است که آن زن زیبایی‌های خود را آشکار و جلوه گر ساخت. به همین تناسب به معنای «برج و بارو» که از دیگر ساختمان‌ها بلندتر و آشکارتر است به کار می‌رود.

«مُشَیَّدَه»: به ساختمانی که با گچ‌بری آراسته شده است گفته می‌شود. واژه «شید» به مفهوم «گچ» است.

«فِقْه»: به مفهوم فهم و درک و دریافت؛ و فقیه نیز به معنای دانای به فقه و حقوق و مقررات اسلامی است.

در آیات پیش سخن از تخلف‌ورزان از جهاد و دفاع بود، در این آیه شریفه نیز روی سخن با آنان است که می‌فرماید:

اَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ

شما در هر کجا باشید و هر کجا پناه برید، گرچه به پندار خودتان در دژهای تسخیرناپذیر و استوار هم پناه گیرید، باز هم مرگ شما را درخواهد یافت.

واژه «بُروج»

در مورد معنای این واژه، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد»، منظور از «برج‌ها»، کاخ‌های سر به آسمان ساییده‌اند.

۲ ـ اما به باور گروهی دیگر، منظور برج‌هایی است که در آسمان‌ها پدید آمده‌اند.

۳ ـ پاره‌ای می گویند: منظور برج‌های آسمانی‌است که خورشید درآنها قرار می گیرد.

۴ ـ و پاره‌ای‌می گویند:منظورخانه‌هایی‌است که ازهرسودر دژهایی‌استوارقراردارند.

۵ ـ و «ابن عبّاس» نیز بر این عقیده است که منظور دژها و قلعه‌هاست.

در مورد واژه «مُشَیَّده» نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست:

تفسیر مردان (۳۰۷)

۱ ـ پاره‌ای آن را به مفهوم «ساختمانی که گچ کاری شده است» معنا کرده‌اند.

۲ ـ و پاره‌ای به مفهوم «آراسته شده به وسیله گچ‌بری».

۳ ـ و برخی نیز گفته‌اند: منظور از آن، ساختمان‌های بلند و چند طبقه است.

وَ اِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِکَ

و اگر پیروزی یا رویداد خوشایندی به آنان رسد، می گویند: این پیشامد از سوی خداست؛ اما اگررویداد بدو یاشکستی گریبانگیرشان گردید،می گویند:ازجانب توست.

منطق عناصر زبون و فریبکار

در مورد گویندگان این سخن و ماهیت آنان دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور برخی، این سخن از یهود است و آنان با اشاره به پیامبر می گفتند: از روزی که این مرد به شهر و دیار ما گام نهاد، مزرعه‌ها و درختان و میوه‌های ما دچار نوعی کاهش گردید.

با این بیان، منظور آیه شریفه این است که اگر آنان به فراوانی نعمت برسند، می گویند: این نعمت‌های بسیار از سوی خداست و نه هیچ کس دیگر؛ اما اگر دچار خشکسالی و قحطی گردند، ناجوانمردانه می گویند این از شومی وجود پیامبر است؛ و این شگرد این

تبهکاران، سابقه‌ای دیرین دارد؛ چرا که در مورد پیامبرشان موسی علیه‌السلام نیز همین پندار بی‌اساس را می‌بافتند: «... وَ اِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ...».(۱)

۲ـ و به باور برخی دیگر از جمله «ابن عبّاس» گوینده این سخن بی‌اساس، «عبدالله بن اُبَیّ» و یارانش بودند که در پیکار «احد» تخلّف ورزیدند و برای فریب خود و دیگران می‌گفتند: اگر آنان که کشته شدند، نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند(۲). با این بیان منظور آیه شریفه این است که: اگر به آنان پیروزی و بهره‌ای از غنایم برسد، با شادمانی می‌گویند: این از جانب خداست؛ اما اگر بر اثر

۱ . سوره آل عِمْران، آیه ۱۵.

۲ . سوره آل عِمْران، آیه ۱۵۶.

(۳۰۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

عملکرد نادرست آنان شکست و ناکامی گریبانشان را گرفت، می‌گویند: این، از نادرستی تدبیر پیامبر است.

۳ـ پاره‌ای برآنند که آیه شریفه شامل هر دو گروه می‌گردد؛ چرا که هم یهود به پیامبر خویش چنین اهانتی می‌نمودند و هم نفاق‌پیشگان به پیامبر اسلام؛ و به باور ما این دیدگاه درست است.

۴ـ و پاره‌ای نیز براین عقیده‌اند که این سخن بیانگر وصف کسانی است که در آیه پیشین از آنان سخن رفت؛ همانان که می‌گفتند: «پروردگارا، چرا پیکار را بر ما مقرر داشتی...؟»(۱)

دو واژه «حَسَنَه» و «سَیِّئَه»، به باور مفسّران، به مفهوم هر رویدادی است که در آشکار و نهان برای انسان پیش آید و در آنها آسایش و سختی و نعمت و مصیبت و فراوانی و قحطی باشد. برخی نیز برآنند که منظور از واژه نخست پیروزی و غنیمت است و منظور از واژه دوم شکست و کشته شدن.

قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوم لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً

هان ای پیامبر! به آنان بگو: مرگ و زندگی و فراوانی و قحطی و شکست و پیروزی، همه از جانب خداست و براساس تدبیر و تقدیر آفریدگار هستی خواهد آمد و کسی توان جلوگیری ندارد. او با این فراز و نشیب‌ها و رخدادهای خوشایند و ناخوشایند، هم به کسانی که سپاس نعمت‌هایش را می‌گزارند پاداش می‌دهد و هم به کسانی که در برابر رویدادهای ناگوار و مصیبت‌ها شکیبایی می‌ورزند. بنابراین چرا این گروه نفاقگرا حاضر نیستند مفاهیم بلند و انسانساز قرآن را آن‌گونه که شایسته است دریابند و بخاطر روی برتافتن از حق و آیات خدا از کتاب او دور شده‌اند؟

و به باور برخی چرا اینان حقیقت پیام خدا را – که همه چیز از جانب اوست ـ در نمی‌یابند.

۱ . سوره نِساء، آیه ۷۷.

تفسیر مردان (۳۰۹)

سرچشمه خوبی‌ها و پیروزی‌ها

در ادامه سخن در همین مورد، قرآن به سرچشمه نیکی‌ها و سرفرازی‌ها و پیروزی‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید:

ما اَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ

هر آنچه از نیکی‌ها و پیروزی‌ها به تو رسد، از جانب خداست؛ اما هر آنچه از شکست‌ها و بدی‌ها دامنگیرت گردد، از سوی خودت به تو رسیده است.

به باور برخی در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است، اما منظور از محتوای آن، امّت آن حضرت است؛ اما به باور گروهی

روی سخن با انسان است و منظور از واژه «حَسَنَهٔ» نیز نعمت گرانبهای دین و دیگر نعمت‌های خداست.

وَ ما اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ

در مورد دو واژه «حَسَنَه» و «سَیِّئَه» که در آیه شریفه آمده، دیدگاه‌ها یکسان نیست.

۱ ـ «ابن عبّاس» بر آن است که منظور از واژه نخست، غنایم پیکار «بَدْر» و منظور از واژه دوم شکست و ناراحتی روز «اُحُد» است.

۲ ـ اما «ابومُسلِم» بر این عقیده است که منظور آیه شریفه و پیام آن این است که: مردم مسلمان در پیکار «بدر»، با ایمان و اخلاص تلاش کردند و فرمان خدا و پیامبر را به جان خریدند و خدا نیز پیروزی را به آنان هدیه کرد، اما در پیکار «اُحُد» خدا و پیام‌آورش را نافرمانی نمودند و در نتیجه دستخوش پراکندگی و شکست شدند.

۳ ـ به باور برخی منظور از واژه «حَسَنَه»، اطاعت و فرمانبرداری است و منظور از «سَیِّئَه» نافرمانی خدا و پیامبر.

۴ ـ اما به باور برخی دیگر این آیه شریفه بسان آن آیه است که می‌فرماید: «وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها...».(۱) کیفر بدی و گناه، بسان آن، بدی و کیفر خواهد بود...

۵ ـ و گروهی نیز می‌گویند: منظور از واژه نخست، نعمت و پیروزی و آسایش است و منظور از واژه دوم، خشکسالی و قحطی و گرفتاری‌هایی است که به خاطر نافرمانی

۱ . سوره شُوری، آیه ۴۰.

خدا و بیدادگری دامانگیر انسان‌ها می‌گردد؛ گرچه برخی از بلاها و مشکلات نیز از لطف و حکمت خداست تا انسان آزمون گردد و پاداش سپاسگزاران و شکیبایان را بگیرد و همیشه جنبه کیفری ندارد.

و بلاها را بدان دلیل «سَیِّئَه» نامیده است که انسان به طور طبیعی از آنها گریزان است و گرنه آنها پسندیده هستند و زشتی ندارند. با این بیان تفسیر آیه شریفه این می‌شود که: همه سلامتی‌ها، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی که نصیب شما می‌گردد، از جانب خداست، اما رنج‌ها و فشارها و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که بر اثر نافرمانی خدا گریبانگیر شما می‌گردد، ثمره عملکرد نادرست خود شماست.

نظیر این هشدار درآیه دیگری‌نیز آمده است که می‌فرماید: «وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ...».(۱) و هر مصیبتی به شما برسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید.

به باور «بَلْخی» تفسیر این آیه این‌گونه است: هر رنج و مصیبتی که به انسان برسد، کفّاره گناهان صغیره و یا کیفر گناهان کبیره و یا هشداری است که به خاطر کوتاهی در انجام وظایف دامنگیرش شده است.

پیامبر گرامی می‌فرماید:

«ما مِنْ خَدْشٍ بِعُودٍ و لَااخْتِلاجِ عِرْقٍ وَ لاعَثْرَةِ قَدَمٍ إلّا بِذَنْبٍ وَ ما یَعْفُو اللّهُ عَنْهُ اَکْثَرُ».

هر خراشی که در بدن شما به وسیله خاری پدید می آید، یا رگی از رگ‌ها پاره می‌گردد و یا هر لغزش پایی پیش می آید، همه آنها بر اثر گناه و نافرمانی خداست؛ و تازه آنچه خدا در پرتو مهرش نادیده می‌گیرد و می‌بخشد بیشتر است.

«علیّ بن عیسی» می‌گوید: آیه شریفه نشانگر آن است که آفریدگار پرمهر و فرزانه هیچ رنج و گرفتاری برای انسان پیش نمی‌آورد، جز این که به یکی از دو دلیل است: یا به خاطر مهر اوست تا انسان به خود آید و به پاداش سپاس و شکیبایی برسد و یا به

۱ . سوره شُوری، آیه ۳۰.

خاطر کیفر اشتباهاتی است که از او سرزده است، چرا که رنج‌ها و گرفتاری‌ها، هر گاه براثر گناه گریبان انسان را بگیرد، یا کیفر

گناه است و یا جنبه هشـــدار و تأدیب دارد.

وَ اَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً

و مـا تو را برای مردم به عنوان پیـام آوری فرسـتادیم؛ و این کـار مـا، خود بزرگ‌ترین نعمت و نیکـی است و مخـالفت با پیـام تو، گنـاه و زشتکـاری و بیدادگری است.

در مـورد چگـونگی پیونـد این فراز از آیه به فرازهـای پیشـین گفته‌انـد: منظور این است که هر چه به آنـان برسـد از شومی گناهـان آنهـاست و تو پیـام آوری هستی که فرمانبرداری از تو، بسان فرمانبرداری از خـدا و نافرمانی‌ات بسان نافرمانی اوست. با این بیان تــو سرچشمه خوبی‌ها هستی و نباید شومی گناهانشان را به تو نسبت دهند.

وَ کَفـــی بِاللّـــهِ شَهیـداً

و گواهی خـدا بر رسـالت و صـداقت تو بسـنده است. و به باور برخی خـدا برای گـواهـی بر نیـک و بـد بنـدگان و عملکرد آنان کافی است. با این بیان هدف این فـراز از آیــه ایــن است که مـردم را به نیکـی‌ها تشـویق و از بدی‌ها هشدار دهد.

(۳۱۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

انگیزه جهاد اسلامی منفعت‌طلبی نیست

یاآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوآا اذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللّهِفَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقی اِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیوةِ الـدُّنْیا فَعِنْدَ اللّهِ مَغانِمُ کَثیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُـمْ مِنْ قَبْـلُ فَمَـنَّ اللّهُ عَلَیْکُـمْ فَتَبَیَّنُـوآا اِنَّ اللّهَ کـانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که در راه خدا گام‌برمی‌دارید (و به سـفری برای جهاد می‌روید) تحقیق کنید و به‌کسـی که اظهار صلـح و اسـلام می‌کند نگویید مسلمان نیستی به‌خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) بدست آورید، زیرا غنیمت‌های بزرگی در نزد خدا (برای شـما) است، شـما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شـما منت گذارد (و هدایت نمود) بنابراین (به‌شـکرانه این نعمت‌بزرگ) تحقیق کنید، خداوند به آن‌چه عمل می‌کنید آگاه است.

(۹۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« عَرَضْ » به معنی چیزی است که ثبات و پایـداری نـدارد بنابراین « عَرَضَ الْحَیوةِ الـدُّنْیا » به معنی سـرمایه‌های زنـدگی دنیا است که همگی بـدون اسـتثناء ناپایدارنـد. آیه فوق به خوبی این حقیقت را روشن می‌سازد که هیچ مسـلمانی نباید برای هدف مادّی گام در میـدان جهاد بگـذارد و به همین دلیل بایـد نخستین اظهار ایمان را از طرف دشـمن بپـذیرد و به ندای صـلح او پاسخ گوید اگرچه از غنایم مادّی فراوان محروم گردد زیرا هدف از جهاد اسـلامی توسعه‌طلبی و جمع غنایم نیست ، بلکه هدف آزاد شدن انسان‌ها از قید بندگی بندگان و خداوند زر و زور است و هر زمان که روزنه امیدی به سوی این حقیقت گشوده شد باید به سوی آن شـتافت ، آیه فوق می‌گوید : « شـما یک روز چنین افکار منحطّی داشتید و به خاطر سرمایه‌های مادّی خون‌هایی را می‌ریختید، اما امروز آن برنامه به کلّی دگرگون شده است ، به علاوه مگر خود شـما به هنگام ورود در اسـلام غیر از اظهار ایمان چه برنامه دیگری داشتید ، چرا از قانونی که خـــود از آن استفـاده کـرده‌ایـد دربـــاره دیگـران دریـــغ می‌نمـاییـــد ؟ » .

تفسیر مردان (۳۱۳)

سؤال : ممکن است با توجّه به مضـمون آیه چنین ایراد شود که‌اسلام با قبول ادّعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به آیین زمینه را برای پرورش « منافق » در محیط اسـلامی آماده می‌کند و با این برنامه ، ممکن است عده زیادی از آن سوء اسـتفاده کرده و با استتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضداسلامی‌بزنند .

پاسخ : شاید هیچ قانونی در جهان نیست که راه سوء استفاده در آن وجود نداشته باشد ، مهمّ این است که قانون دارای مصالح قابل ملاحظه‌ای باشد ، اگر بنا شود اظهار اسلام به بهانه عدم آگاهی از مکنون قلب طرف ، قبول نگردد ، مفاسد بسیاری به بار می‌آید که زیان آن به مراتب بیشتر است و اصول عواطف انسانی را از بین خواهد برد ، زیرا هر کس با دیگری کینه و خرده حسابی داشته باشد می‌تواند او را متّهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست و به این ترتیب خون‌های بسیاری از بی گناهان ریخته شود. از این گذشته در آغاز گرایش به هر آیین ،افرادی هستند که گرایش‌های ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آیین محکم و ریشه‌دار می‌شوند، این دسته را نیز نمی‌توان طرد کرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَرَض»: به کالاهای این جهان گفته می‌شود.

هشدار در مورد خون‌ها و جان‌ها!

در آیات گذشته، خدای فرزانه از کشتن انسانها و کیفر انواع قتل سخن گفت و مقررات هرکدام را بیان فرمود؛ اینک در این آیه شریفه به مردم مسلمان هشدار می‌دهد که مبادا در مورد جان‌ها و خون‌ها داوری شتابزده کنند که گرفتار حسرت و ندامت خواهند شد.

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فی سَبیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُوا

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا به جهاد و یا مأموریت‌های

(۳۱۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

دفاعی می‌روید، در مورد مسائل و رویدادها تحقیق کنید و عناصر کفر گرا و تجاوز کار را از مردم با ایمان و کسانی که خواهان زندگی مسالمت آمیز هستند باز شناسید و در یابید که کدامین آنان در خور کیفرند و کدام یک بی گناه، تا مبادا خون کسی به ناحق ریخته شود.

وَ لاتَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُوْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا

و به خاطر به دست آوردن سرمایه ناچیز و ناپایدار این جهان و گرفتن غنایم یا غرض و مرض، به کسی که اعلان صلح و مسالمت نموده و دورد نثارتان می کند نگویید: تو مسلمان نیستی و ایمان و اسلامت دروغین و تنها برای حفظ جان و امنیت است. برخی نیز بر آنند که نگویید: تو در امان نخواهی بود.

فَعِندَ اللّهِ مَغانِمُ کَثیرَةٌ

به باور گروهی از مفسران، منظور این است که: اگر خدا را فرمان برید و دستوراتش را به کار بندید از قدرت بی کران او نعمت‌ها و رزق و روزی بیشتری می‌توان امید و انتظار داشت. و برخی برآنند که: اگر از کشتن عناصر صلح طلب و با ایمان خود داری کنید، نزد خدا پاداش‌های پرشکوهی برایتان ذخیره شده است.

کَذلِکَ کُنْتُم مِن قَبْلُ

در مورد این فراز دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ «سعیدبن جُبَیْر» می گوید: منظور این است که همان سان که این مؤمن مقتول ایمان خود را از مردم پوشیده می‌دارد تا مبادا از سوی آنان آسیبی به او برسد، شما نیز پیش‌تر، از ترس شرک گرایان ایمان خود را پوشیده می‌داشتید.

۲ ـ و برخی بر آنند که: همان گونه که این مقتول، کفرگرا بود و خدا او را به ایمان و اسلام راه نمود، شما نیز پیش‌تر کافر بودید و به وسیله قرآن و پیامبر و به لطف خداوند به حق راه‌یافتید.

۳ـ پاره‌ای نیز می گوید: منظور این است که شما نیز روزگاری تنها و ناتوان و در

ذلّت بودید، به گونه‌ای که هرگاه تنها به جایی می‌رفتید در هراس بودید که مبادا به اسارت دشمن روید و خدا این قدرت و شوکت و آزادی را به شما ارزانی داشت.

فَمَنَّ اللّهُ عَلَیْکُمْ

به باور «سعیدبن جُبَیْر»منظور این است که: خدا بر شما منّت نهاد وبا پیروز ساختن راه و رسم خود، به دین باوران، عزت و آزادی ارزانی داشت، واینک شما پس از مدت‌ها مخفی داشتن عقیده و ایمان خود از شرارت شرک گرایان، آن را با آزادی و امنیت آشکار می‌سازید. اما به باور برخی منظور این است که خدا توبه شما را پذیرفت.

فَتَبَیَّنُوا إنَّ اللّهَ کَانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً.

بنابراین، هم در مورد کسی که اظهار اسلام و مسالمت می کند، در صورت تردید، به طور شایسته تحقیق کنید و هم در مورد دیگر رویدادها و مسائل؛ و هرگز دستخوش شتاب و تصمیم گیری‌های حساب نشده مگردید؛ چرا که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

لاـ یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدینَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَةً وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجْرا عَظیما

افراد باایمانی که بدون‌بیماری و ناراحتی از جهاد بازنشستندبا مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند، خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برتری بخشیده و به هر یک از این‌دو دسته (به‌نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است.

(۹۵ / نساء)

دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کانَ اللّهُ غَفُورارَحیما

درجات (مهمّی) از ناحیه خداوند و آمرزش و رحمت(نصیب آنان می گردد) و (اگر لغزش‌هایی داشته‌اند) خداوند آمرزنده و مهربان است. (۹۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور از « قاعِدُون » در این‌جا افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام ، بر اثر نداشتن همّت کافی ، در جهاد شرکت نکرده‌اند ، در صورتی که جهاد بر آن‌ها واجب عینی نبوده ، زیرا اگر واجب عینی بود ، قرآن با این لحن ملایم درباره آن‌ها سخن نمی گفت و در آخرآیه به‌آن‌ها وعده پاداش نمی‌داد، بنابراین حتّی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن « مجاهدان » بر « قاعدان » قابل انکار نیست .

و به هر حال آیه کسانی را که از روی نفاق و دشمنی از شرکت در جهاد خودداری کرده‌اند شامل نمی‌شود ، ضمنا باید توجّه داشت تعبیر « غَیْرُ اُولِی الضَّرَرِ » مفهوم وسیعی دارد که تمام کسانی‌راکه به‌خاطر نقص عضو ، یا بیماری و یا ضعف فوق‌العاده و مانند آن‌ها قادر به شرکت در جهاد نیستند ، استثناء می کند. سپس برتری مجاهدان را بار دیگر به صورت صریح‌تر و آشکارتر بیان کرده می‌فرماید : « خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در

میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده » (فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدینَ بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَةً). ولی در عین حال چون

همان‌طور که گفتیم نقطه مقابل این دسته از مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آن‌ها واجب عینی نبوده و یا این‌که به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده‌اند ، لذا برای این‌که پاداش نیّت صالح و ایمان و سایر اعمال نیک آن‌ها نادیده گرفته نشود به آن‌ها نیز وعده نیک داده و می‌فرماید : « به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است » (وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی). ولی بدیهی است میان وعده نیکی که به این دو دسته داده شده است فاصله بسیار است ، در حقیقت قرآن با این بیان نشان می‌دهد که سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش‌نشدنی است ، به خصوص این‌که سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده‌اند و آن را یک هدف عالی و مقدّس می‌دانستند ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقّق بخشیدن به این هدف عالی شده است ، آن‌ها نیز به اندازه علاقه‌ای که به این کار داشته‌اند پاداش خواهند داشت ، همچنین افراد اُولِی الضَّرَرِ (کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو در میدان جهاد شرکت نکرده‌اند) در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می‌ورزیده‌اند نیز سهم قابل ملاحظه‌ای از پاداش مجاهدان خواهند داشت ، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که به سربازان اسلام فرمود : « لَقَدْ خَلَفْتُمْ فِی الْمَدینَةِ اَقْواما ماسِرْتُمْ مَسیرا وَ لا قَطَعْتُمْ وادِیا اِلّا کانُوا مَعَکُمْ وَ هُمُ الَّذینَ صَحَّتْ نِیّاتُهُمْ وَ نَصَحَتْ جُیُوبُهُمْ وَ هَوَتْ اَفْئِدَتُهُمْ اِلَی الْجِهادِ وَ قَدْ مَنَعَهُمْ عَنِ الْمَسیرِ ضَرَرٌ اَوْ غَیْرُهُ : افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر با شما بودند (و در پاداش‌های الهی شرکت داشتند) آن‌ها کسانی بودند که نیّتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیرخواهی کردند و قلب‌های آن‌ها مشتاق به جهاد بود ولی موانعی همچون بیماری و زیان و غیر آن آن‌ها را از این کار بازداشت » .(۱)

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه فوق .

ولی از آن‌جا که اهمیّت جهاد در منطق اسلام از این هم بیشتر است بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تأکید می‌کند که : « خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است » (وَ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجاهِدینَ عَلَی الْقاعِدینَ اَجْرا عَظیما). این اجر عظیم در آیه بعد چنین تفسیر شده : « درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او » (دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً). و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزش‌هایی شده‌اند و از کرده خویش پشیمانند خدا به آن‌ها نیز وعده آمرزش داده و در پایان آیه می‌فرماید : (وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«ضَرَر»: زیان، آسیب و هر چیزی که برای انسان صدمه و کمبودی چون کوری و بیماری پدید آورد.

«دَرَجه»: مقام و مرتبه

شأن نزول

در داستان فرود آیه مورد بحث «ابوحمزه ثُمالی» در تفسیرش آورده است که: این آیه شریفه در مورد گروهی از جمله: کعب بن مالک، مَرارة بن ربیع، عَمْرو بن عَوْف و هِلال بن اُمَیّه فرود آمد و آنان را به خاطر تخلف از کار زار تبوک و نرفتن به همراه پیامبر نکوهش کرد و «عبدالله بن اُمّ مَکتوم» را که نابینا بود از رفتن به جهاد معاف شناخت و عذرش را پذیرفت.

«زید بن ثابت» در این مورد آورده است که: من در حضور پیامبر بودم که این آیه شریفه فرود آمد و دو واژه «اُولِی الضَّرَر» در آن نبود. «عبد اللّه» که مرد نابینایی بود گفت: ای پیامبر خدا! من نابیناهستم و توان پیکار ندارم؛ وظیفه من چیست؟

درست در آن لحظات بود که فرشته وحی دگر باره بر پیامبر گرامی فرود آمد و این دو واژه را نیز آورد. پیامبر پس از دریافت وحی و باز گشت به حالت طبیعی فرمود:

تفسیر مردان (۳۱۹)

بنویسید... و آن گاه این آیه را خـواند کـه: لا یَسْتَوِی الْقاعِدونَ...(۱)

برتری مجاهدان توحیدگرا و پر اخلاص

در آیات گذشته، خدا بندگانش را به جهاد در راه حق و عدالت فراخواند، اینک در این آیـه شـریفه فضیلت و پاداش آن را به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

لایَسْتَوِی الْقـاعِـدُونَ مِنَ الْمُوءْمِنِینَ غَیْـرُ أُولِـی الضَّرَرِ وَالْمُجاهِدُونَ فِی سَبیلِ اللّهِ بِـأَمْـوالِهِـمْ وَ أَنْفُسِهِـمْ

ایمان آوردگانی که بـدون آسیب دیـدگی و رنـج، از جهاد در راه خـدا وانشسته و از رفتن به میـدان کارزار سـرباز می‌زنند، با آن مجاهدانی که با نثار مال و جان خویش در راه خدا جهاد می‌کنند تا دین خدا برتری یـابد، هـرگـز این دو گـروه یکسان نیستند.

فَضَّلَ اللّهُ الْمُجـاهِدینَ بِأَمْـوالِهِـمْ وَ أَنْفُسِهِـمْ عَلَـی الْقاعِدینَ دَرَجَةً

خـدا جهـادگران بـا اخلاـص را که بـا نثار مال و جان خویش در راه او پیکار می‌کننـد، بر کســانی که از جهـاد سربــاز می‌زنند برتری پرشکوهی بخشیده است.

وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الْحُسْنی

و خــدا به هــر دو گــروه، مجــاهــدان و کسانی که به جهاد نرفته‌اند وعده بهشـــت داده اســت.

با این بیان روشن می‌شود که جهاد، واجب کفایی است؛ چرا که اگر عینی بود، آنان که بـدون عـذر واقعـی سربـاز زده بودند نه تنها پاداشی نداشتند که در خور نکـوهش و کیفـر بودند.

وَ فَضَّـــلَ اللّـــهُ الْمُجـاهِـــدیـــنَ عَلَـــی الْقـــاعِدینَ أَجْراً عَظیماً

و خـدا مجـاهــدان را بر وانشستگـانِ بـدون عـذر، به پـاداشی پرشکوه برتـری بخشیـــده است.

۱ . آیه ۹۵.

(۳۲۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آنگاه در ترسیم این پاداش پرشکوه می‌فرماید:

با درجاتی والا از نزد خود و با آمرزش و مهر و رحمتی مجاهدان را از کسانی که به میدان کار زار نرفته اند، برتری بخشیده است. و خدا هماره آمرزنده و مهربان است.

به بـاور گروهی منظور این است که درجه و مقـام برخی از این جهـاد گران از برخی دیگر برتر و بالاـتر است. برخی نیز می‌گوینـد: منظـور از «دَرَجـات» کارهـای شایسته است، همـان‌گونـه که گفتـه می‌شـود. اسلام آوردن، خود درجه‌ای است و فقه و شـنـاخت عمیق و نواندیشانه دین درجه‌ای دیگر؛ هجرت در راه خدا، مقامی است و کشتـه شـدن در راه هجـرت مقـامـی دیگــر.

«عبـدالله بن زیـد» برآن است که منظور، درجـات و مقامـات نه گـانه‌ای است که در سوره مبـارکه توبه آمـده است. «... ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لایُصیبُهُمْ ظَمَؤٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فی سَبیلِ اللّهِ وَ لایَطَؤُونَ مَوْطِئاً یَغیظُ الْکُفّارَ وَ لایَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا اِلاّ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ...اَحْسَنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»(۱).

مردم مـدینه و صـحرا نشـینانِ پیرامون آنان را نرسدکه از فرمان پیامبر خدا سـرباز زنند و جان خویشـتن را گرامی‌تر از جان او بدانند؛ چرا که هیـچ تشـنگی و رنـج و گرفتگی و سـختی در راه خـدا به آنان نمی رسـد و آنان در هیچ نقطه‌ای که کفرگرایان را به خشم آورد گام نمی گذارنـد و از دشـمن خیره سری غنیمتی به دست نمی آورند مگر این که به خاطر آن، کار شایسته‌ای برای آنان در کارنامه زندگی‌شان نوشته می‌شود؛ چرا که خـدا پاداش نیکو کاران را ضایع نمی سازد.

و نیز آنان هیچ دارایی و مال کوچک و بزرگی را در راه خدا انفاق نمی کنند و هیچ سرزمینی را برای جهاد در نمی‌نوردند، مگر این که برای آنان نوشته می‌شود، تا خدا آنان را به بهتر از آنچه انجام می‌دادند پاداش دهد.

منظور از جمله «وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحیماً» این است که نعمت‌های سرای آخرت، خالص و از رنج و ناراحتی پاک و پیراسته است؛ از این رو خدا گناهان بندگان را می‌آمرزد تا در آن جا در آسایش و نعمت باشند. وبدین‌سان آفریدگار هستی

۱ . سوره توبه، آیه ۱۲۱ ـ ۱۲۰.

به بندگان جهادگر و با اخلاص خود را مورد مهر و رحمت خود قرار می‌دهد.

آیا این آغاز و فرجام سازگارند؟

چرا در آغاز آیه ۹۵ می‌فرماید: خدا کسانی را که با مال و جانشان در راه خدا جهاد می کنند بر وانشستگانِ بدون عذر، به درجه‌ای پرشکوه برتری داده است، اما سرانجام در این آیه می‌فرماید: خدا، جهاد گران را به پاداشی پرشکوه و درجاتی از سوی خود برتری ارزانی داشته است؟ آیا این آغاز و فرجام با هم سازگار است؟

پاسخ

۱ ـ به باور برخی، آغاز و ادامه آیات باهم سازگارند، چرا که نخست جهاد گران را به یک درجه بر وانشستگانِ دارای عذر، برتری می‌بخشد و در ادامه آیه، جهاد کنندگان را به درجاتی چند نسبت به کسانی که بدون عذر از کار زار سرباز زدند برتری ارزانی می‌دارد و آیه نشان می‌دهد که تخلف ورزان، گناهکار نیستند، بلکه کار بهتر وپاداش پرشکوه تر را از دست داده‌اند.

۲ ـ «ابوعلی» می گوید: منظور از درجه و مقام در آغاز آیه شریفه، برتری مقام است و خدا می‌خواهد آنان را به خاطر جهادشان تحسین و ستایش کند؛ همان‌گونه که گفته می‌شود: درجه و منزلت «حسن» نزد «خلیفه» از «حسین» بالاتر است. اما منظور از درجات در ادامه آیه شریفه عبارت است از درجات مردم با ایمان و جهادگر در بهشت خدا؛ و این برتری برخی بر برخی دیگر در آن جا تفاوت درجات ایمان و اخلاق و عملکردهاست.

۳ ـ پاره‌ای نیز برآنند که در آیه شریفه واژه «فضل» تکرار شده و این نشانگر آن است که منظور از برتری نخست، برتری در دنیا و منظور از برتری دوم، برتری در سرای آخرت و بهشت پرطراوت و زیبای خداست.

در روایت آمده است که خدا جهادگران را بر کسانی که از جهاد در راه خدا سرباز می‌زنند به هفتاد درجه که فاصله هرکدام از این درجات هفتاد سال راهپیمایی مرکب تیز تک و پرتوان است. برتری بخشیده است.

رعایت حقوق خانمها از سوی آقایان

وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساآءِ قُلِ اللّهُ یُفْتیکُمْ فیهِنَّ وَ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ فی یَتامَی النِّساآءِ اللّاتی لاتُؤْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ اَنْ تَنْکِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الْوِلْدانِ وَ اَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامیبِالْقِسْطِ وَ ماتَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلیما

ازتو درباره زنان سؤال می کنند، بگو خداوند دراین زمینه‌به شماپاسخ می‌دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوق آنها را به آنها نمی‌دهید و می‌خواهید با آنها ازدواج کنید و همچنین درباره کودکان صغیر و ناتوان‌برای شما بیان شده است (قسمتی از سفارش‌های خداوند در این زمینه می‌باشد و نیز به‌شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید و آنچه از نیکی‌ها انجام می‌دهید خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش مناسب می‌دهد).

(۱۲۷ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق به پاره‌ای از سؤالات و پرسش‌هایی که درباره زنان (مخصوصا دختران یتیم) از طرف مردم می‌شده است پاسخ می گوید و می‌فرمایـد: «ای پیامبر از تو دربـاره احکـام مربوط به حقوق زنان، سؤالاتی می کننـد بگو خداونـد در این زمینه به شـما فتوا و پاسـخ می‌دهد». (وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسآءِ قُلِ اللّهُ یُفْتیکُمْ فیهِنَّ).

سپس اضـافه می کنـد: «آنچه در قرآن مجیـد دربـاره دختـران یـتیمی کـه امـوال آن‌هـا را در اختیـار می گرفتیـد، نه بـا آن‌هـا ازدواج می کردیـد و نه اموالشان را به آن‌ها می‌سپردیـد که با دیگران ازدواج کننـد، به قسـمتی دیگر از سؤالات شـما پاسخ می‌دهد و زشتی این عمـل ظالمـانه را آشـکار می‌سازد». (وَ مـا یُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتـابِ فی یَتـامَی النِّسآءِ اللاّتی لاتُـؤْتُـونَهُـنَّ مـا کُتِـبَ لَهُـنَّ وَ تَـرْغَبُـونَ اَنْ تَنْکِحُـوهُـنَّ).

سپس دربـاره پسـران صـغیـر کـه طبـق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودنـد توصیه کرده و می‌فرمایـد: «خداوند به شـما توصـیـه می کنـد که حقوق کودکان ضعیـف را رعـایـت کنیـد». (وَ الْمُسْتَضْعَفیـنَ مِـنَ الْـوِلْـدانِ).

بار دیگر درباره حقوق یتیمان به طور کلی تأکید کرده و می گوید: «و خدا به شما

تفسیر مردان (۳۲۳)

توصیه می کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار کنید». (وَ اَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامیبِالْقِسْطِ).

و در پایان به این مسئله توجه می‌دهد که «هرگونه عمل نیکی مخصوصا درباره یتیمان و افراد ضعیف، از شما سرزند از دیدگاه علم خـداونـد مخفـی نمی‌ماند و پـاداش منـاسب آن خـواهیـد یـافـت». (وَ مـاتَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِه عَلیما).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تأمین حقـــوق دو گــــروه آسیب‌پــذیر (زنان و یتیمان)

در این آیـات، قرآن شریف بـاردیگر به‌موضوع زنـان و یتیمان که دو گروه آسیب‌پذیر جـامعــه‌انـد پـرداختــه و تـأمیـن حقوق و حدود آنان را یادآور شده و می‌فرماید:

وَ یَسْتَفْتُـونَـکَ فِـی النِّسـآءِ

هان ای پیامبر! از تو در مورد حقوق بانوان فتوا می‌خواهند و دیدگاه و نظر تو را می‌پرسند و می‌خواهند که مقررات و احکام مشکل را در مورد آنان و برای آنان بیان نمایی و حقـوق و وظایف آنان را ترسیم کنی.

از آیه شریفه چنین دریافت می‌شود که پرسش آنان در مورد بانوان در قلمرو دین، پیرامون حقوق و حدود آنان بر عهده مردان و نیز حقوق متقابل مردان بر عهـده آنـان و یـا بر محور حقوق و وظـایـف متقـابل در نظـام خانواده است، تا همه رواها و نـارواهـا در مـورد آنـان روشـن شـود.

قُـلِ اللّـهُ یُفْتیکُـمْ فیهِـنَّ

در پـاسخ پرسش آنـان، پیام می‌رسد که هان ای پیامبر! بگو: خدا آنچه را شما در مورد بانوان می‌پرسید، برایتان بیان می کند.

وَ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ

و نیـز در آیـات قـرآن شـریـف که بر شما تلاوت می گردد، هم حقوق و هم وظایف آنان ترسیم می‌شود.

فی یَتامَی النِّساءِ اللاّتی لا تُوءْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ

در مورد دختران یتیمی که حقوق مقرر آنان را به آنها نمی‌دهید و از پیوند با آنان بـرای زنـدگی مشتـرک روی می گـردانیـد.

(۳۲۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور آیاتی است که در باره ارث دختران یتیم در آغاز سوره تلاوت شده است. در بیان این موضوع آورده‌اند که در جاهلیت ارث دو گروه را نمی‌دادند و به صورت‌های گوناگون حق آنان را پایمال می‌نمودند. گروهِ نخست کودکانی بودند که از پرداخت حقوق آنان و رعایت حدودشان به این بهانه که کودک هستند و باید صبر کنند تا بزرگ شوند، سرباز می‌زدند؛ و گروه دوم زنان بودند که اینان را نیز به بهانه عدم توانایی در پیکار و شرکت در جنگ، ارثشان را نمی دادند و آنان را محروم‌ساختند؛ از این رو خداوند آیات ارث را برای احیا و تأمین حقوق این دو گروه فرو فرستاد؛ و این جمله اشاره به آیات ارث دارد. ذکر این نکته لازم است که از پنجمین امام نور علیه‌السلام نیز روایتی در این مورد رسیده است.

۲ ـ از «عایشه» در این مورد آورده‌اند که گفت: منظور از جمله «لاـ تُؤْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ» مهریه زنان است، چرا که در جاهلیت مهریه دختران یتیم را می‌خوردند؛ از این‌رو خداوند به آنان در مورد این حق کشی هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

اگر می‌ترسید که در مورد یتیمان به دادگری رفتار نکنید، با زنان پاک و پاکیزه دیگری ازدواج کنید. با این بیان، منخظور از «وَ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ...» همین آیه شریفه «وَ اِنْ خِفْتُمْ...» است.

یادآوری می گردد که «طَبَری» دیدگاه نخست را پذیرفته و بر دیدگاه دوم اشکال کرده است که مهریه از چیزهایی نیست که بدون ازدواج از حقوق زنان شناخته شود؛ از این رو بانویی که ازدواج نکرده است مهریه‌ای نخواهد داشت و این با آیه نمی سازد، پس دیدگاه نخست بهتر است.

۳ـ و گروهی نیز بر آنند که منظور از جمله «لا تُؤْتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ» عبارت از ازدواج است که در سوره مبارکه نور، خدای فرزانه در مورد آن فرمان می‌دهد و می‌فرماید: «وَ اَنْکِحُوا الْایامی مِنْکُمْ...»(۱) (جوانان بی همسر خود و غلامان و کنیزانِ درستکارتان را

۱ . سوره نور، آیه ۳۲.

تفسیر مردان (۳۲۵)

همسردهید.) و این تأکید و یادآوری بدان دلیل است که سرپرستان دختران یتیم از ازدواج آنان به دلایلی جلوگیری می کردند.

دو نمونه از ظلم به دختران

آورده‌اند که فردی سرپرستی دختر یتیمی را به عهده داشت و دخترک از زیبایی و جمال چندان بهره‌ای نداشت، اما ثروتی بسیار به از راه ارث رسیده بود. او را در خانه زندانی ساخته بود تا بمیرد و ثروتش را ببلعد.

و نیز آورده‌اند که «جابربن عبدالله» دختر عمویی داشت که نابینا بود و در همان حال ثروت هنگفتی به ارث برده بود. «جابر» نه خود تمایلی به ازدواج با او داشت و نه اجازه می‌داد تا او با دیگران ازدواج کند؛ چرا که می ترسید ثروت او را همسرش تصاحب کند؛ از این رو موضوع را با پیشوای گران‌قدر توحید در میان نهاد و آن جا بود که این آیه شریفه فرود آمد.

وَ تَرْغَبُونَ اَنْ تَنْکِحُوهُنَّ

با عنایت به دیدگاه اول و سوم معنای این فراز از آیه شریفه این است که:

شما تمایلی به ازدواج با آنان ندارید و دارایی‌شان را نیز در اختیارشان قرار نمی‌دهید تادیگری بر پیوند با آنان تمایل پیداکند. و بدین‌سان دو ستم بزرگ در حقّ دختران یتیم روا می‌دارید:

۱ ـ نخست این که دارایی آنان را نمی‌دهید تا دیگری با آنان ازدواج کند.

۲ ـ دیگر این که آنان را در خانه نگاه داشته و خود هم با آنان ازدواج نمی کنید.

اما با توجه به تفسیر دوم، معنای آیه این است که: شما به خاطر زیبایی آنان و یا دارایی‌شان میل دارید با آنان ازدواج کنید.

وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الْوِلْدانِ

و نیز خدا به شما فرمان می‌دهد که حقوق کودکان و ناتوانان را به آنان بدهید. این دستور بدان دلیل آمد که در جاهلیت ارث پسران و دختران صغیر را نمی دادند. و این فراز از آیه یاد آور همان فرمان صریح است که می‌فرماید:

(۳۲۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

«وَ آتُوا الْیَتامی اَمْوالَهُمْ...».(۱)

و دارایی یتیمان را به آنان بدهید...

وَ اَنْ تَقُومُوا لِلْیَتامی بِالْقِسْطِ

و نیز خدا فرمان می‌دهد که در مورد حقوق یتیمان و پرداخت ارث آنان، خواه دختر باشند و یا پسر، در هرحال و در همه امور و شئونشان بر اساس دادگری و عدالت رفتار کنید.

ذکر این نکته لازم است که این آیه شریفه اشاره به سومین سوره مبارکه دارد که می‌فرماید: «وَ اِنْ خِفْتُمْ اَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ...»(۲)

اگر بیم آن دارید که در صورت ازدواج با دختران یتیم نتوانید بر اساس عدل و انصاف رفتار کنید، با زنان دیگری که برای شما حلال شده‌اند ازدواج نمایید...

وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلیماً

و هرکار شایسته‌ای که انجام دهید و هرگامی در تأمین حقوق زنان و یتیمان بردارید و بدین وسیله به انجام فرمان خدا همّت گمارید، خدا به آن کار شما همواره داناست. بنا براین به شما بر اساس اندیشه و عملکردتان پاداش خواهد داد و هیچ کارشایسته‌ای نزد او تباه و بدون پاداش نخواهد ماند.

۱ . سوره نساء، آیه ۲.

۲ . سوره نِساء، آیه ۳.

تفسیر مردان (۳۲۷)

وَ اِن امْرَاَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزا اَوْ اِعْراضا فَلاجُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحا وَالصُّلْحُ‌خَیْرٌ وَاُحْضِرَتِ الاَنْفُسُ الشُّحَّ وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا

و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش ، بیم داشته‌باشد ، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از پاره‌ای ازحقوق به خاطر صلح صرف‌نظر کنند) و صلح بهتر است، اگرچه مردم (طبق غریزه حبّ‌ذات در این‌گونه موارد) بخل می‌ورزند واگر نیکی کنید و پرهیزکاری پیشه سازید (و به خاطر صلح ،گذشت نمایید) خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است(و پاداش شایسته به شما خواهد داد).(۱۲۸ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« نُشُوز » در اصل از ماده « نَشْز » به معنی زمین مرتفع می‌باشد و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می‌رود به معنی سرکشی و طغیان است ، در آیات قبل احکام مربوط به نُشُوز زن بیان شده بود ، ولی در این‌جا اشاره‌ای به مسئله نُشُوز مرد کرده و می‌فرماید : « هر گاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد ، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیّت ، از پاره‌ای از حقوق خود صرف‌نظر و با هم صلح نمایند ». از آن‌جا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود ، روی رضایت و طیب خاطر انجام شده و اکراهی در میان نبوده است ، گناهی ندارد و تعبیر به « لا جُناحَ » (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است. ضمنا از

آیه دو مسأله فقهی استفاده می‌شود : نخست این‌که احکامی مانند تقسیم ایام هفته در میان دو همسر ، جنبه حقّ دارد نه حکم و لذا زن می‌تواند با اختیار خود از این حقّ به‌طورکلی یابه‌طورجزیی صرف‌نظرکند، دیگراین‌که عوض صلح، لازم‌نیست مال‌بوده باشد، بلکه می‌تواند «اسقاط حقّی» عوض صلح واقع‌شود. سپس برای تأکید موضوع می‌فرماید : « به هر حال صلح کردن بهتر است » (وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ). این جمله کوتاه و پرمعنی گرچه در مورد اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده ولی بدیهی است یک‌قانون کلّی و عمومی و

(۳۲۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

همگانی را بیان می‌کند که در همه جا اصل نخستین ، صلح و صفا و دوستی و سازش است و نزاع و کشمکش و جدایی برخلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام بخش او است و لذا جز در موارد ضرورت و استثنایی نباید به آن توسّل شد ، برخلاف آن‌چه بعضی از مادّی‌ها می‌پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر همانند سایر جانداران ، تنازع بقا و کشمکش است و تکامل از این راه صورت می‌گیرد و همین طرز تفکّر شاید سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌های قرون اخیر شده است ، در حالی که انسان به خاطر داشتن عقل و هوش ، حسابش از حیوانات درنده جدا است و تکامل او در سایه تعاون صورت‌می‌گیرد نه تنازع (۱) و اصولاً تنازع بقاء حتی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست. و به‌دنبال آن اشاره به سرچشمه بسیاری از نزاع‌ها و عدم گذشت‌ها کرده و می‌فرماید: « مردم ذاتا و طبق غریزه حبّ ذات ، در امواج بخل قرار دارند و هر کسی سعی می‌کند تمام حقوق خود را بی‌کم و کاست دریافت دارد و همین سرچشمه نزاع‌ها و کشمکش‌ها است » (وَ اُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ) .

بنابراین اگر زن و مرد به این حقیقت توجّه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است ، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت پیشه کنند، نه‌تنها ریشه اختلافات‌خانوادگی ازبین می‌رود، بلکه بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی نیز پایان می‌گیرد. ولی در عین حال برای این‌که مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند ، در پایان آیه روی سخن را به آن‌ها کرده و توصیه به نیکوکاری و پرهیزکاری نموده و به آنان گوشزد می‌کند که مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند ، زیرا خداوند از همه اعمال آن‌ها آگاه است (وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیرا) .

۱- توضیح‌بیشتردرباره این‌موضوع درجلد۲«تفسیرنمونه» صفحه ۱۲۰ تحت‌عنوان‌تنازع‌بقاءمطرح شده‌است.

تفسیر مردان (۳۲۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

۱ـ در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث آورده‌اند که یکی از مسلمانان به نام «رافِع» دو همسرداشت که یکی سالخورده بود و دیگری جوان و با نشاط. او همسر سالخورده‌اش را طلاق گفت، اما در روزهای پایانی عدّه به او گفت: اگر دوست دارد در خانه شوی خویش بماند و نرود، او حاضر است دگرباره رجوع نماید، با این شرط که اگر زن جوان را در پاره‌ای از اوقات بر او مقدم داشت اظهار ناخشنودی نکند.

همسر سالخورده‌اش پذیرفت و با هم آشتی کردند و این صلح و آشتی همان است که در موردش این آیه شریفه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که:

«اِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً اَوْ اِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَیْهِما اَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحاً وَالصُّلْحُ خَیْرٌ...»

اگر زنی از شوی خویش بیم ناسازگاری یا روگردانی داشته باشد، بر آن دو تن گناهی نیست که از راه صلح عادلانه و انسانی با یکدیگر طرح آشتی بریزند و راه سازش در پیش گیرند که صلح و سازش بهتر است.

۲ ـ اما «ابن عبّاس» آورده است که «سُودَه» همسر پیامبر می‌ترسید که پیامبر او را طلاق دهد؛ از این رو به آن حضرت پیشنهاد نمود که مرا بسان دیگر همسرانت نگاه‌دار و این افتخار پیوند با خود را از من سلب مکن، اما هیچ ناخشنود نخواهم بود که از حقوق خویش به سود «عایشه» بگذرم؛ و این بود که این آیه شریفه فرود آمد که: وَ اِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً اَوْ اِعْراضاً

باز هم صلح و همزیستی

در آیات گذشته پیرامون حکم سرکشی و نافرمانی زن در کانون خانواده سخن رفت؛ اینک سخن از سرکشی مرد و کجروی او در زندگی مشترک است که می‌فرماید:

وَ اِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً اَوْ اِعْراضاً فَلاجُناحَ عَلَيْهِما اَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً

اگر زنی یقین پیدا کند و یا چنین بپندارد که شوهرش به خاطر زشتی یا عدم زیبایی او و یا بالا بودن سنّ و سالش و یا به دلیل دیگری خویشتن را از همسر خود برتر و

بالاتر دانسته و به همسردیگری می‌اندیشد و یابه زن دیگرش توجه قلبی بیشتری نشان می‌دهد... و یا در یافت که شوهرش از ادای پاره‌ای از حقوق او سرباز می‌زند و یا با ترک او و ستم در حق او، به سوی زن دیگری می‌رود و در این اندیشه است که او را جایگزین این همسرش سازد، در این صورت بر آن دو تن هیچ گناهی نیست که به گونه‌ای خردمندانه و منصفانه میان خود صلح و سازش پدید آورند؛ و در این راه مانعی ندارد که زن امتیازی به شوهرش بدهد و با گذشت از پاره‌ای از حقوق خویش عواطف و احساسات او را به سوی خود جلب نماید، تا رشته زندگی و کانون خانواده از هم نگسلد.

وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ

اگر بدین صورت و از این راه میان زن و شوهر صلح و سازش پدید آید، چنین کاری بی‌گمان بهتر از این است که دوستی و صفا و پیوند و یگانگی خانوادگی از هم گسسته شود و جدایی و دشمنی پدید آید.

روشن است که چنین صلح و سازشی که زن از پاره‌ای از حقوق مادّی و اقتصادی و یا جسمی خویش بگذرد، به خشنودی و تمایل و رضایت زن بسته است ، وگرنه مرد موظف است که یا شرافتمندانه با او زندگی کند و حقوق او را ادا نماید و یا شرافتمندانه و با پرداخت کلیه حقوق او، از وی جدا شود. این دیدگاه از یاران پیامبر و تابعین، همچون «سعید بن جُبَیْر» و دیگران رسیده و از امیرمؤنان نیز روایت شده است.

آنگاه در اشاره به یکی از بناهای فردی و خانوادگی و اجتماعی که آفت صلح و سازش و آسایش و آرامش است می‌فرماید:

وَ اُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ

در تفسیر این فراز از آیه مبارکه دو نظر آمده است:

۱ ـ گروهی از جمله «ابن عبّاس» برآنند که: زنان در چشم پوشی از پاره‌ای از حقوق در راه جلب عواطف شوهر خویش بخل می‌ورزند و در پی آنند که هماره همه حقوق

خویش را به دست آورند.

۲ ـ اما گروهی می‌گویند: منظور این است که هردو تن در مورد حقوق خویش سرسخت و بدون انعطاف و گذشت هستند؛ زن از این که از بخشی از هزینه زندگی و یا دیگر حقوق خویش چشم پوشی نماید، بخل‌ورزد و مرد نیز در پرداخت حقوق همسرش

آن گونه که خدا مقرر فرموده است بخل می‌ورزد.

وَ اِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً

در این فراز از آیه روی سخن با مردان است و می‌فرماید: اگر شما درباره زنانی که به آنان چندان علاقه قلبی ندارید، شکیبایی پیشه سازید و به آنان نیکی کنید و از ستم و بیداد در حق آنان بپرهیزید وهمه حقوق آنان را به شایستگی ادا کنید و به صورت پسندیده با آنان زندگی کنید، خدا به کردار و رفتار شما آگاه است و به همه آنها پاداش خواهد داد.

(۳۳۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

عدالت شرط تعدد همسر

وَ لَنْ تَسْتَطیعُوآا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساآءِ وَ لَوْحَرَصْتُمْ فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما

و هرگز نمی‌توانید (ازنظر محبّت قلبی) در میان زنان، عدالت کنید، هرچند کوشش نمایید، ولی به کلّی تمایل خودرا متوجّه یک‌طرف نسازید که دیگری را به صورت بلاتکلیف درآورید و اگر راه اصلاح و پرهیزکاری پیش گیرید ، خداوند آمرزنده و مهربان است. (۱۲۹ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله‌ای که در پایان آیه قبل گذشت و در آن دستور به احسان و تقوی و پرهیزکاری داده شده بود ، یک نوع تهدید در مورد شوهران استفاده می‌شود ، که آن‌ها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند ، این‌جا است که این توهّم پیش می‌آید که مراعات عدالت حتّی در مورد محبت و علاقه قلبی امکان‌پذیر نیست ، بنابراین در برابر همسران متعدّد چه باید کرد؟

آیه مورد بحث به این سؤال پاسخ می گوید که « عدالت از نظر محبّت ، در میان همسران امکان‌پذیر نیست ، هرچند در این زمینه کوشش شود » (وَ لَنْ تَسْتَطیعُوآا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساآءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ) .از جمله وَ لَوْ حَرَصْتُمْ استفاده می‌شود که در میان مسلمانان ، افرادی بودند که در این زمینه سخت کوشش می کردند و شاید علت کوشش آن‌ها دستور مطلق به عدالت در آیه ۳ همین سوره بوده است ، آن‌جا که می‌فرماید : (فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً). بدیهی است قانون آسمانی نمی‌تواند برخلاف فطرت باشد و یا تکلیف به « مالایُطاقُ » کند و از آن‌جا که محبّت‌های قلبی ، عوامل مختلفی دارد که بعضااز اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن نشده است ، ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق درمیان‌همسران که برای انسان، امکان‌پذیراست روی عدالت تأکید شده است. در عین حال برای این‌که مردان از این حکم ، سوء استفاده نکنند به دنبال این جمله می‌فرماید : « اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را از نظر محبّت ، میان همسران خود ، رعایت کنید لااقلّ تمام تمایل

تفسیر مردان (۳۳۳)

قلبی خود را متوجّه یکی از آنان نسازید ، که دیگری به صورت بلاتکلیف درآید و حقوق او نیز عملاً ضایع شود » (فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ). و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم ، در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده‌اند هشدار می‌دهد که « اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند خداوند آن‌ها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد » (وَ اِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَاِنَّ اللّهَ کانَ غَفُورا رَحیما). در روایات اسلامی مطالبی درباره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده که عظمت این قانون را مشخص می‌سازد ، از جمله این‌که: درحدیثی می‌خوانیم علی در آن روزی‌که متعلق به‌یکی از دو همسرش بود، حتی وضوی خود را در خانه دیگری نمی گرفت (۱)و درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که

حتی به هنگام بیماری در خانه یکی از همسران خود ، توقّف نمی‌کرد(۲) و درباره معاذ بن جبل نقل شده که دو همسر داشت و هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند ، او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد ، تا کاری برخلاف عدالت انجام نداده باشد .(۳)

تعدد زوجات و عدم‌امکان تحقق عدالت کامل چگونه قابل جمع است؟

همان‌طور که در ذیل آیه ۳ همین سوره یادآور شدیم بعضی از بی‌خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه می‌گیرند که تعدّد زوجات مشروط به عدالت است و عدالت هم ممکن نیست ، بنابراین تعدّد زوجات در اسلام ممنوع است. اتفاقا از روایات اسلامی برمی‌آید که نخستین کسی که این ایراد را مطرح‌کرد ابن‌اَبِی‌الْعَوْجاء از مادّیّن معاصر امام‌صادق بود که این ایراد را با هشام بن حکم دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت ، او که جوابی برای این سؤال نیافته بود از شهر خود که ظاهرا کوفه بود به سوی مدینه (برای یافتن پاسخ همین سؤال) حرکت کرد و به خدمت امام صادق رسید ، امام صادق از آمدن او در غیر وقت حج

۱ و ۲ و ۳ ـ« تفسیر تبیان » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۵۰ .

و عمره به مدینه تعجّب کرد ، ولی او عرض کرد که چنین سؤالی پیش آمده است، امام در پاسخ فرمود : منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء عدالت در « نَفَقَه » (و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار) است و اما منظور از عدالت در آیه ۱۲۹ (آیه مورد بحث) که امری محال شمرده شده ، عدالت در « تمایلات قلبی » است (بنابراین تعدّد زوجات با حفظ شرایط اسلامی نه ممنوع است و نه محال) هنگامی که هشام از سفر بازگشت و این پاسخ‌را دراختیار ابن‌اَبِی‌الْعَوْجاء گذاشت او سوگند یادکردکه این‌پاسخ از خودتو نیست .(۱) معلوم است که اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می‌کنیم به خاطر قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد ، زیرا در ذیل آیه مورد بحث ، صریحا می‌گوید : تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده منتها به شرط این‌که عملاً درباره یکی از آن دو ظلم‌نشود اگرچه ازنظر تمایل قلبی نسبت به آن‌ها تفاوت داشته باشد و در آغاز آیه ۳ همین سوره صریحا اجازه تعدّد را نیز داده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عدالت در نظام خانواده

در آیه پیش، قرآن در باره ناسازگاری در نظام خانواده و چگونگی صلح و سازش نکات ظریف و رهنمودهای دقیقی ارائه فرمود؛ اینک در این آیه هشدار می‌دهد که هرگونه گذشت و همکاری در راه صلح و سازش در نظام خانواده و میان دو عضو اصلی آن، زن و مرد، باید در حدود امکانات و توانایی آنان باشد؛ و اصل عدالت باید بر روابط میان آن دو حاکم گردد.

وَلَنْ تَسْتَطیعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ

در تفسیر این فراز دو نظر است:

۱ ـ به‌باور گروهی منظورآیه این است که: شما مردان هرگز نمی‌توانید از نظر مهر و

۱ـ « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۲۰ .

محبت قلبی در میان زنان خویش برابری را بر قرار سازید اگر چه در این راه و بر این کار نهایت تلاش و کوشش خویش

را به کار گیرید؛ چرا که این کار، گاه از اختیار انسان خارج است و به عوامل گوناگون ظاهری و قلبی بستگی دارد؛ از این رو شما در مورد آن باز خواست نخواهید شد.

۲ـ و گروهی بر آنند که منظور آیه شریفه این است که: شما نمی توانید در همه ابعاد، همچون هزینه زندگی زنان، لباس ، بخشش، مسکن، معاشرت، گشاده‌رویی و اظهار مهر و دوستی، نیکی و محبت و... در مورد زنان خود برابری را برقرار سازید؛ این کاری است سخت مشکل؛ چرا که تمایل قلبی شما به هرکدام به دلایل گوناگونی مختلف است.

فَلا تَمیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ

بنابراین تمایلات و مهر و محبت خویش را یکسره از آن زنانی که ازدواج نموده‌اید، اما چندان مورد علاقه شما نیستند برنگیرید؛ چرا که این روش، شما را نسبت به آنان به راه ستم و بیداد می‌کشاند و در نتیجه از رعایت حقوق مادی و جسمی و عاطفی و معاشرت خداپسندانه با آنان سر باز می‌زنید و آن‌گاه آنان را بسان زنی که شوهرش را از دست داده است وامی گذارید که نه به راستی شوهر دار است و نه بی‌شوهر که آزاد به دنبال تشکیل خانواده برود.

این تفسیر برای آیه شریفه از گروهی از جمله از دو امام پنجم و ششم نیز روایت شده است.

چرا؟

«علی ابن ابراهیم» در تفسیرش آورده است که مردی از بداندیشان و زنادقه(۱) از ابوجعفر پرسید: چرا دو آیه «...فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً...»(۲) و آیه «وَ لَنْ تَسْتَطیعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ...»(۳) با هم ناسازگار به نظر می‌رسند؟ زیرا در آیه نخست می‌فرماید:

۱ . واژه زَنادِقه جمع «زِندیق» است که در تاریخ اسلام در مورد بداندیشانی به کار می‌رفت که به ظاهر و زبان از اسلام و ایمان سخن می گفتند، اما در درون وباطن کفر گرا بودند.

۲ . سوره نساء، آیه ۳.

۳ . سوره نساء، آیه ۱۲۹.

(۳۳۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اگر در اجرای عدالت.... بیمناک بودید .... و بدین وسیله گواهی می‌کند که رعایت عدالت در حق چند همسر بسیار مشکل اما ممکن است، ولی در آیه دوم آن را ناممکن عنوان می‌سازد.

در پاسخ او «ابو جعفر» ناتوان گردید. او این پرسش را به هنگام تشرف به مدینه و محضر مبارک حضرت صادق علیه‌السلام از آن گرامی پرسید.

ششمین امام نور علیه‌السلام در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آیه نخست، رعایت دادگری در تأمین هزینه زندگی همسر از سوی شوهر است؛ و در آیه دوم مهر و عشق قلبی. در مورد حقوق مادّی رعایت عدالت مشکل، اما ممکن است، ولی در مهر و محبت قلبی کار، گاه به ناممکن می‌رسد؛ چرا که کسی نمی تواند میان چند همسر خویش که از نظر برازندگی اخلاقی و انسانی و گفتار و کردار و تناسب جسمی و زیبایی باهم متفاوت هستند، برابری بر قرار سازد و همه را به یک چشم بنگرد، که این خود با عدل و داد بیگانه است.

«ابوجعفر» می گوید: هنگامی که به مدینه بازگشتم و این پاسخ را برای آن «زندیق» آوردم با اطمینان خاطر گفت: این پاسخ از آنِ تو نیست، بلکه از مدینه با خود آورده‌ای!

از پیامبر گرامی آورده‌اند که آن پیشوای عدالت در کانون خانه و خانواده فرصت‌ها را عادلانه میان زنان تقسیم می کرد و آن‌گاه فرمود: «اَللّهُمَّ هذِهِ قِسْمَتی فیما اَمْلِکُ فَلاتَلُمْنی فیما تَمْلِکُ وَ لا اَمْلِکُ»(۱).

بار خدایا! این تقسیم بندی من و رعایت انصاف و عدالت از سوی من در خانه و نظام خانواده است که در توان خویش می‌نگرم؛ بنا

بر این مرا بر آنچه در توان ندارم نکوهش مکن.

وَ اِنْ تُصْلِحُــوا وَ تَتَّقُـــوا فَـــاِنَّ اللّـهَ کـانَ غَفُـوراً رَحیماً

۱. سُنَن تِرمِذی، ج۳، ص۴۴۶، ح ۱۱۴۰؛ سُنَن ابی‌داوود، ج۲، ص۲۴۲، ح۲۱۳۴؛ سُنَن نِسائی، ج۷، ص۶۴.

تفسیر مردان (۳۳۷)

و اگر در تقسیم ساعات فراغت و فرصت‌ها میان همسران خویش و رعایت اصل برابری میان آنان در ادای حقوق مادّی همچون هزینه زندگی، مسکن و معاشرت شایسته، راه صلاح و شایستگی در پیش گیرید و پروای خدا پیشه سازید و از انحراف و بیدادی که خدا شما را آن هشدار می دهد، پروا کنید و توبه نمایید و عدالت را پیشه سازید، در این صورت خدا گناهان گذشته شما و کوتاهی‌هایتان در این مورد را خواهد بخشید و از کیفر شما خواهد گذشت؛ همان‌گونه که با پیشینیان نیز چنین کرد.

در روایت است که امیر مؤمنان هنگامی که پس از رحلت دخت فرزانه پیامبر دو همسر برگزید، به گونه‌ای عدل و داد را در نظام خانواده رعایت می‌فرمود که در نوبت یکی از آن دو، حتی وضوی خویش را در کنار او و در خانه او می گرفت.

و نیز آورده‌اند که «مُعاذ» دو همسر داشت که براثر بیماری مرگبار «طاعون» هردو باهم جان سپردند و او برای دفن آن دو، قرعه افکند که کدام یک را پیش از دیگری به خاک سپارد.

(۳۳۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ اِنْ یَتَفَرَّقا یُغْنِ اللّهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ کانَ اللّهُواسِعا حَکیما

و اگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند و) ازهم جدا شوند ،خداوند هرکدام‌از آن‌هارا از فضل و کرم خود، بی‌نیاز می کند و خداوند صاحب فضل و کرم و حکیم است. (۱۳۰ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه مورد بحث به این حقیقت اشاره می‌کند : اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرسا است و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آن‌ها تیره و تار است و به هیچ‌وجه اصلاح‌پذیر نیست ، آن‌ها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند و تا پایان عمر با تلخ کامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند بلکه می‌توانند از هم جدا شوند و در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند و از آینده وحشت نکنند ، زیرا « اگر با چنین شرایطی از هم جدا شوند خداوند بزرگ هر دو را با فضل و رحمت خود بی‌نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر و زندگانی روشن‌تری در انتظار آن‌ها باشد » (وَ اِنْ یَتَفَرَّقا یُغْنِ اللّهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ). زیرا خداوند فضل و رحمت وسیع آمیخته با حکمت دارد (وَ کانَ اللّهُ واسِعا حَکیما) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ اِنْ یَتَفَرَّقـا یُغْـنِ اللّـهُ کُـلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَ کـانَ اللّـهُ واسِعاً حَکیمـاً

و اگر راهی برای صلح و آشتی و زندگی شرافتمندانه برای خود نیابند و از گذشت برای دیگری سرباز زنند، به طوری که زن برای دریافت حقوق خویش پای فشارد و هزینه زندگی و معاشرت خداپسندانه را بدون ذره‌ای گذشت بخواهد و مرد نیز از رعایت حقوق و حدود زن سرباز زند و کار به گسستن بپیوندد و به انحلال خانواده بینجامد، باز هم خدا از فزون بخشی و روزی دهی بی کران خود هردو را بی‌نیاز می‌سازد؛ و خدا همواره گشایشگر و فرزانه است.

تفسیر مردان (۳۳۹)

پرتوی از آیه شریفه

پرتوی از آیه شریفه

آیه مبـارکه نشانگر این واقعیت سازنـده است که همه نعمت‌ها و روزی همه انسان‌ها و دیگر موجودات به دست آفریـدگار هستی و گردانـنده آن است. آری اوست که به حکمت خویش روزی رسانی به همه موجودات را به عهـده گرفته و اگر در برخی موارد این کار را به وسیله دیگری انجام می دهد وهزینه زندگی زنان و کودکان را به عهده همسر وپدر آنان قرار می دهد، براساس حکمت و مصلحت است و این شوهر و پدر تنها وسیله ظاهری هستند و روزی رسان حقیقی خداست.

(۳۴۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

خوردن غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان

اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُو الْکِتابَ مِنْ‌قَبْلِکُمْ اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الْاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ

امروز چیزهای‌پاکیزه برای شـما حلال شـد و (همچنین) غـذای اهـل کتاب برای شـما حلال است و غـذای شـما برای آن‌ها حلال می‌باشـد و (نیز) زنـان پـاکـدامن از مسلمانان و زنـان پاکـدامن از اهـل کتـاب حلال هسـتند هنگـامی که مهر آن‌ها را بپردازیـد و پاکـدامن باشید نه زناکار و نه دوست پنهانی و نامشـروع گیریـد و کسـی که انکار کنـد آن‌چه را باید به آن ایمان بیاورید اعمال او باطل و بی‌اثر می گردد و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود. (۵ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَخْدان » جمع « خِدْن » در اصـل به معنی دوست و رفیق است ولی معمولاً به دوست پنهانی از جنس مخالف و به عنوان نامشـروع گفته می‌شود. منظور از « اَلْیَوْم » (امروز) به عقیـده جمعی از مفسـران روز عرفه و به عقیـده بعضـی بعـد از فتح خیبر است ولی بعید نیست که همان روز غدیر خمّ و پیروزی کامل اسـلام بر کفّار بوده باشد (توضیح این سخن را به زودی خواهیم گفت). ذکر حلال بودن « طَیِّبات » با این‌که قبل از این روز هم حلال بوده ، به خاطر این است که مقـدّمه‌ای برای ذکر حکم « طعام اهل کتاب » باشـد. منظور از « طعام اهل کتاب » که در این آیه حلال شـمرده شده است چیست؟ بیشتر مفسّران و دانشمندان اهل سنّت ، معتقدند که هر نوع طعـامی را شامـل می‌شود ، خواه گوشت حیوانـاتی باشـد که به دست خود آن‌هـا ذبـح شـده و یـا غیـر آن ، ولی اکـثریّت قـاطع مفسّران و فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که منظور از آن غیر از گوشت‌هایی است که ذبیحه آن‌ها باشد ، تنها عدّه کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اوّلنـد. روایات متعـدّدی که از ائمّه اهل‌بیت علیهم‌السـلام نقل شده این مطلب را تأکید می کند که منظور از طعام در این آیه ، غیر ذبیحه‌های اهل کتاب است. در تفسیر علی بن ابراهیم

تفسیر مردان (۳۴۱)

از امام صادق نقل شـده که درباره آیه فوق چنین فرمود : «عَنی بِطَعامِهِمْ هاهُنَا الْحُبُوبَ وَ الْفاکِهَةَ غَیْرَ الذَّبائِحِ الَّتی یَذْبَحُونَ فَاِنَّهُمْ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللّهِ عَلَیْها : منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه‌ها است ، نه ذبیحه‌های آن‌ها زیرا آن‌ها هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی‌برنـد » .(۱) و روایات متعـدد دیگری که در جلـد ۱۶ وسائل الشـیعه در باب ۵۱ از ابواب اطعمه و اشـربه صـفحه ۳۷۱ مذکور است ، دقّت در آیات گذشـته نشان می‌دهـد که تفسـیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیک‌تر است ، زیرا همان‌طور که امام صادق هم در روایت فوق اشاره فرموده ، اهل کتاب غالب شـرایط ذبح‌اسـلامی را رعایت نمی‌کننـد، نه نام خدا را می‌برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبـح می‌کننـد و همچنین پایبنـد به رعـایت سـایر شـرایط نیسـتند چگونه ممکن‌است در آیـات قبل چنین

حیوانی صریحا تحریم شده باشد و در ایـن آیـه حـلال شمـرده شـود. در این‌جا چند سؤال پیش می‌آید : نخست این‌که اگر منظور از طعام غـذاهایی غیر از گوشت است این‌ها که قبلاً حلال بوده است ، آیا قبل از نزول آیه خریـدن گنـدم و یا حبوبات دیگر از اهل کتاب مانعی داشـته ؟ در حالی که همواره داد و سـتد در میان مسـلمانان و آنها وجود داشـته است؟ پاسخ این سؤال با توجّه به یک نکته اساسـی در تفسیر آیه روشن می‌شود و آن این‌که آیه در زمانی نازل شـد که اسـلام بر شـبه جزیره عربسـتان مسلّط شده بود و موجودیّت و حضور خود را در سراسـر شـبه جزیره اثبات کرده بود ، به طوری که دشـمنان اسـلام از شکست مسلمین مأیوس بودند، در این‌جا محـدودیت‌هایی را که در معاشـرت مسـلمانان با کفّار قبلاً وجود داشت و به خاطر همان‌ها ، رفت و آمد با آنان ، میهمانی کردن آن‌هـا و یـا میهمـان شـدن نزد آنـان ممنوع بود ، می‌بـایست برطرف گردد ، لـذا آیه نـازل شـد و اعلاـم داشت امروز که شـما موقعیّت خود را تثبیت کرده‌ایـد و از خطر آن‌هـا بیم نداریـد محـدودیّت‌های مربوط به معاشـرت با آنان کم شـده است می‌توانیـد به میهمانی آن‌ها برویـد و نیز می‌توانیـد آن‌ها را میهمان کنیـد و همچنین می‌توانیـد از آن‌ها زن بگیریـد (هرکدام با شـرایطی که اشاره خواهد شد). ناگفته نماند کسانی که اهل کتاب را پاک نمی‌دانند می گویند در صورتی می‌توان

۱- « وسـائل الشّیعَـهٔ » ، جلــد ۱۶ ، صفحــه ۲۹۱ .

بـا آن‌هـا هم غـذا شـد که غـذای آن‌ها از قبیل غـذاهای غیرمرطوب باشـد و یا در صورت مرطوب بودن با دست آن‌ها تماس نگرفته باشـد و اما آن دسته از محقّقان که معتقد به طهارت اهل کتاب هسـتند ، می گویند هم غذا شدن با آن‌ها در صورتی که غذاهایشان از گوشت‌های ذبیحه خودشان تهیّه نشده باشد و یقین به نجاست عَرَضـی (نجس شدن با مثل شـراب یا آبجو و مانند آن‌ها) نداشته باشیم می‌توان با آن‌ها هم غذا شد. خلاصه این‌که آیه فوق در اصل ناظر به رفع محدودیت‌های پیشین درباره معاشرت با اهل کتاب است ، گواه بر آن این است که می‌فرمایـد : « غـذای شـما هم برای آن‌ها حلال است » یعنی میهمانی کردن آن‌ها بی‌مانع می‌باشـد و نیز بلافاصله در آیه بعد حکم ازدواج با زنان اهل کتاب را بیان کرده ، بدیهی است حکومتی می‌تواند چنین توسـعه‌ای به اتباع خود بدهـد که بر اوضـاع محیط کاملاً مسـلّط گردد و بیمی از دشـمن نداشـته باشـد ، چنین شـرایطی در واقع در روز عیـد غـدیر خم و به عقیـده بعضـی در روز عرفه در حجّهٔ الوداع یـا بعـد از فتـح خیبر حاصل گشت، اگرچه روز غـدیر خُمّ از هر جهت برای این موضوع مناسب‌تر به نظر می‌رسد. اشکال دیگری که در تفسیر « المَنار » درباره تفسیر آیه فوق آمده است این است که می گوید : کلمه طعام در بسـیاری از آیـات قرآن به معنی هر گونه غـذایی است و حتّی گوشت‌ها را هم شامل می‌شود ، چگونه ممکن است در آیه فوق ، محدود به حبوبات و میوه‌ها و مانند آن باشد، سپس می‌نویسد: من این‌ایراد را در مجلسی که جمعی ازشیعیان بودند مطرح کردم (و کسـی پاسـخ آن‌را نـداشت). به عقیده ما پاسخ ایراد فوق نیز روشن است ، ما انکار نمی‌کنیم که طعام یک مفهوم وسیع دارد، ولی آیـات سابق که درباره گوشت‌ها بحث نموده و مخصوصا گوشت حیواناتی را که به هنگام ذبـح نام خـدا بر آن نبرنـد تحریم کرده، این مفهوم وسـیع را تخصـیص می‌زنـد و محـدود به غیر گوشت می‌کند و می‌دانیم هر عامی یا مطلقی قابل‌تخصـیص و تقیید است و این‌را نیز می‌دانیم‌که اهل کتاب مقیّد به ذکر نام خدا بر ذبیحه نیستند ، از آن گذشته سایر شرایطی را هم که در « سنّت » آمده است ، مسلّما رعایت نمی‌کنند .

آیه فوق بعد از بیان حلیّت طعام اهل کتاب ، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می گوید و می‌فرماید : « زنان پاکدامن از مسلمانان و از

اهـل کتـاب برای شـما حلاـل هسـتند و می‌توانیـد باآن‌ها ازدواج کنیـد به شـرط این که مهر آن‌ها را بپردازیـد » (وَ الْمُحْصَـناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَنـاتُ مِـنَ الَّـذینَ اُوتُـو الْکِتـابَ مِـنْ قَبْلِکُمْ اِذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ). به شرط این که از طریق ازدواج مشروع باشد نه

بـه صـورت زنـای آشـکار و نه به‌صـورت دوست‌پنهـانی انتخـاب‌کردن (مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسـافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ). درحقیقت این‌قسـمت‌از آیه نیز محدودیّت‌هایی‌را که در مورد ازدواج مسـلمانان با غیرمسلمانان بوده تقلیل می‌دهد و ازدواج آن‌هـا را با زنـان اهـل کتـاب بـا شـرایطی تجـویز می‌نمایـد. امـا این‌که آیـا ازدواج بـا اهـل کتـاب به هر صورت ، خواه ازدواج دائم باشـد یـا موقّت ، مجازاست و یا منحصرا ازدواج موقّت جایزاست در میان فقهای اسلام اختلاف نظر است. دانشمندان اهل تسنّن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی‌گذارنـد و معتقدنـد آیه فوق تعمیم دارد ، ولی در میـان فقهـای شـیعه جمعی معتقدنـد که آیه منحصـرا ازدواج موقّت را بیان‌می‌کنـد و بعضـی‌ازروایات که از ائمّه اهـل‌بیت علیهم‌السـلام در این زمینه وارد شـده ، این نظر را تأییـد می‌نمایـد. قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد ، نخست این‌که می‌فرماید : « اذا اتَیْتُمُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ » (به شرط این‌که اجر آن‌ها را بپردازیـد) درست است که کلمه « اَجْر »، هم در مـورد « مهر عقـد دائم » و هم در مـورد « مهر ازدواج مـوقّت » گفته می‌شـود ، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقّت ذکر می‌گردد یعنی با آن تناسب بیشتری دارد و دیگر این‌که تعبیر به «غَیْرَ مُسافِحینَ وَ لا مُتَّخِذی اَخْدانٍ » (به شـرط این‌که از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشـروع وارد نشویـد) نیز با ازدواج موقّت مناسب‌تر است ، چه این‌که ازدواج دائم هیـچ‌گونه شـباهتی با مسأله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشـروع نـدارد ، که از آن نهی شود ، ولی گاهی افراد نادان و بی‌خبر ازدواج موقّت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشـتباه می‌کنند و از همه گذشته این تعبیرات عینا در آیه ۲۵ سوره نساء دیده می‌شود و می‌دانیم آن آیه دربـاره ازدواج موقّت است. ولی بـا این همه جمعی دیگر از فقهـا ازدواج بـا اهل کتاب را مطلقا مجاز می‌داننـد و قرائن فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی‌بیننـد و به بعضـی از روایات نیز در این زمینه اسـتدلال می‌کنند (شـرح بیشتر در این باره باید از کتب فقهی مطالعه شود). ناگفته نماند که در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکّر به وجود آمده که

(۳۴۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

انتخـاب دوست زن یـا مرد برای افراد مجرّد بی‌مانع است نه تنها به شـکل پنهانی ، آن‌گونه که در زمان جاهلیّت قبل از اسـلام وجود داشت ، بلکه به شـکل آشکار نیز هم. در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی‌بند و باری جنسی از زمان جاهلیّت پا را فراتر نهاده ، زیرا اگر در آن زمـان تنهـا انتخـاب دوست پنهـانی را مجـاز می‌دانسـتند ، این‌هـا آشـکارش را نیز بی‌مـانع می‌داننـد و حتّی بـا نهایت وقاحت به آن افتخار می‌کننـد ، این رسم ننگین که یک فحشای آشـکار و رسوا محسوب می‌شود از سوغات‌های شومی است که از غرب به شـرق انتقال یافته و سرچشـمه بسیاری از بدبختی‌ها و جنایات شده است. ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب ، هم اجازه داده شـده که از طعام آن‌ها خورده شود (به شـرایطی که ذکر شـد) و هم به آن‌ها اطعام شود اما در مورد ازدواج تنهـا گرفتن زن از آنـان تجویز شـده ولی زنان مسـلمان به هیـچ وجه مجاز نیسـتند که با مردان اهل کتاب ازدواج کننـد و فلسـفه آن ناگفته پیدا است زیرا زنـان به خاطر آن‌که عواطف رقیق‌تری دارند زودتر ممکن است عقیده همسـران خود را بپذیرند تا مردان. و از آن‌جـا که تسـهیلات فوق دربـاره معاشـرت بـا اهـل کتاب و ازدواج با زنان آن‌ها ممکن است مورد سوءاسـتفاده بعضـی قرار گیرد و آگاهانه یا غیر آگاهانه به سوی آن‌ها کشـیده شونـد در پایان آیه به مسـلمانان هشدار داده ، می‌گوید : « کسـی که نسبت به آن‌چه بایـد به آن ایمـان بیـاورد کفر بورزد و راه مؤمنـان را رهـا کرده ، در راه کـافران قرار گیرد ، اعمال او بر باد می‌رود و در آخرت در زمره زیانکـاران خواهـد بود » (وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْایمـانِ فَقَـدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِـی الْاخِـرَهِْ مِنَ الْخاسِـرینَ). اشـاره به این‌که تسـهیـلات مـزبـور عـلاوه بـر ایـن کـه گشـایشـی در زنـدگـی شمـا ایجـاد می‌کنـد بـایـد سبـب نفـوذ و تـوسعـه اسـلام در میـان بیگانگان گـردد ، نـه ایـن کـه شما تحـت تـأثیـر آن‌ها قرار گیرید و دست از آیین خود بردارید‌که دراین صورت مجازات شما بسیار سخـت و سنگیـن خـواهد بـود .(۱)

۱– در مورد حَبْط و اِحْباط به جلد ۲ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۶۹ ذیل ۲۱۷ / بقره مراجعه فرمائید.

تفسیر مردان (۳۴۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه بحث از غذاهای حلال و تشکیل خانه و خانواده می‌فرماید:

الْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ

امروز چیزهای پاک و پاکیزه بر شما حلال گردیده است. این فراز نشانگر آن است که هر غذایی، تا هنگامی که دلیل روشنی بر حرام بودن آن نداشته باشیم، حلال است.

در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: و نیز غذای کسانی که اهل کتاب هستند برای شما حلال و غذای شما نیز برای آنان حلال است.

در این مورد دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ به باور بیشتر مفسّران، منظور، حیوانات و یا پرندگان حلال گوشتی است که اهل کتاب آنها را ذبح می‌کنند و نیز بیشتر فقها و گروهی از همفکران ما نیز بر این عقیده‌اند.

۲ ـ امّا به‌باور گروهی ازجمله «ابن عبّاس»، منظورْ ذبح‌شده به دست پیروان تورات و انجیل است و این گروه، بهره‌وری از ذبح شده مسیحیان را حلال می‌دانستند.

۳ ـ برخی از «شافِعی» آورده‌اند که حیوانات و پرندگانی که به وسیله آن گروه از پیروان تورات و انجیل، که این کتاب‌ها بر خود یا نیاکانشان فرود آمده، شکار شود حلال است؛ امّا از کسانی که به کیش آنان وارد شده و با آنان درآمیخته‌اند و نیز از مسیحیان «بَنی تَغْلِب» حلال نیست. از «سعید بن جُبَیر» و امیر مؤمنان نیز این دیدگاه روایت شده است.

۴ ـ گروهی از جمله «طَبَری» و «مُجاهِد» و...، برآنند که منظور از غذای اهل کتاب در آیه شریفه، همه غذاهای گوشتی و دیگر خوردنی‌های آنان است.

۵ ـ وپاره‌ای‌براین‌باورند که‌منظور،حبوبات‌ودانه‌های‌خوراکی‌وغذاهایی‌است که نیاز به «تَذکِیه» ندارد.

و این مطلب را از پنجمین امام نور نیز روایت کرده‌اند. بنابراین دیدگاه، غذاهای گوشتی آنان حلال نیست.

وَطَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ و غذای شما نیز بر آنان حلال است و می‌توانید به آنها غذا بدهید.

(۳۴۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ازدواج با زنان اهل کتاب

پس از بیان حکم غذای اهل کتاب، اینک به تشکیل خانواده و ازدواج با زنان آنان پرداخته و می‌فرماید: وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ

و برای شما رواست که با زنان پاکدامن باایمان، پیوند زندگی مشترک ببندید.

به باور برخی از جمله «ابو علی» و «مُجاهِد»، منظور روابودن ازدواج با زنان آزاد است که در این صورت، هنگامی که کسی توان ازدواج با زنان آزاد را دارد، باید از ازدواج با کنیزان خودداری کند.

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ

و ازدواج با زنان پاکدامن از پیروان کتاب‌های آسمانی نیز بر شما حلال شده است.

در تفسیر این آیه شریفه نیز نظراتی آمده‌است:

۱ ـ به‌باور گروهی، منظور زنان پاکدامن‌اهل‌کتاب‌می‌باشند، خواه آزاد باشند، یا برده، در پناه اسلام باشند و یا در قلمرو کفرگرایانِ

تجاوزکار و در حال پیکار با مسلمانان.

۲ـ و به بـاور بـرخـی، منظـور زنـان آزاد آنـان است، خواه در پناه اسلام بـاشنـد و یـا در اردوگـاه دشمن و در قلمرو آنان.

۳ـ همفکـران مـا بـر این عقیـده‌انـد کـه بـا زنـان یهودی و مسـیحی نمی‌توان ازدواج دائـم نمـود؛ چـرا کـه قـرآن می‌فـرمایـد: «وَلاتَنْکِحُوا الْمُشْرِکاتِ حَتّی یُؤْمِنَّ»(۱)

و با زنان شرک‌گرا ازدواج نکنید تا ایمان آورند...

و نیز می‌فرماید: «...وَلاتُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوافِرِ...(۲)

و به پیوندهای‌پیش‌ازاسلام‌که بازنان کفرگراداشته‌اید بهاندهید و پای‌بند نباشید....

۴ـ پاره‌ای با تأویل دو آیه مورد اشاره می‌گویند: منظور، آن گروه از زنان یهودی و مسیحی است که اسلام آورده باشند و منظور از زنان پاکدامن با ایمان، آن زنانی می‌باشـند که هم خود مسـلمان هستند و هم از پدر و مادرِ مسلمان و خانواده با ایمان برخاسته‌اند. و بـدان دلیل که گروهی از مردم به ازدواج با تازه مسـلمانان تمایل نشان نمی‌دادنـد، خـدا به منظور تشویق به ازدواج با آنان از آنها به صورت جداگانه یاد می‌کند.

۱ – سوره بقره، آیه ۲۲۱.

۲ – سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

۵ـ دانشمندان‌ما می‌گویند: می‌توان آیه موردبحث راکه ازدواج با زنان اهل کتاب را اجازه می‌دهد، به مفهوم اجازه ازدواج موقّت با آنان، نیز گرفتن کنیز از آنها تفسیر کرد؛ چرا که به باور ما این دو کار حلال است.

افزون بر این، از حضرت باقر آورده‌اند که دو آیه مورد اشاره که از ازدواج با زنان شـرک‌گـرا بـاز مـی‌دارد، نسـخ شـده‌انـد.

اِذا آتَیْتُمُـوهُـنَّ اُجُـورَهُـنَّ مُحْصِنینَ غَیْرَ مُسافِحینَ وَلامُتَّخِذی اَخْدانٍ

و بر شـمـا رواسـت کـه با زنـان اهل کتاب ازدواج کنید، به شرط این‌که مهریه آنـان را بـدهیـد، در حـالی که خود پاکدامنی پیشه سازید و از زنا بپرهیزید و نیز از دوستـی نهـانی بـا آنـان پـروا کنیـد.

وَ مَنْ یَکْفُـرْ بِـالْایمـانِ فَقَـدْ حَبِـطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ

و هر کس در ایمـان خـویش، بـه یکتـایی خـدا و عـدل او و به رسـالت پیـامبرش کفر ورزد، کـاری را که برای تقرّب به خـدا انجام می‌دهد تباه گشته، بدون پاداش می‌گردد؛ و چنین کسی در سرای آخرت از زیانکاران و نگونساران خواهد بود.

به بـاور برخی، منظور از: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْاِیمـانِ فَقَـدْحَبِطَ عَمَلُهُ...»، اهـل کتـاب هسـتند و معنـای آیه این است که: اگر اینـان از ایمان آوردن به قرآن و پیـامبر سـرباز زننـد، عملکردشـان تبـاه می‌گردد. با این بیان، جمله «فَقَـدْحَبِطَ عَمَلُهُ»، نشانگر این نکته است که تباه شدن کار و حبط عمل، در گرو این نیست که پاداشی باشد تا پس از آن تباه گردد؛ چرا که کافر عمل شایسته و پاداشی ندارد، بلکه عمـل او ظـاهری و بی‌روح است و در خور پاداش نیست و کفر او مانع در خور پاداش شـدن کار او می‌باشـد، با این وصف خـدا، از همیـن معنـا به «حَبْط عَمَل» تعبیر نموده و معنای حقیقی آن نیز همین است.

پاک سازی جسم و جـان

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِذا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْوَاَیْدِیَکُمْ اِلَی‌الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَ اَرْجُلَکُمْ اِلَی‌الْکَعْبَیْنِ وَ اِنْ کُنْتُمْ جُنُبا فَاطَّهَّرُوا وَ اِنْ کُنْتُمْ مَرْضیاَوْ عَلیسَفَرٍ اَوْجاآءَ اَحَدٌمِنْکُمْ مِنَ الْغاآئِطِ اَوْ لَمَسْتُمُ النِّساآءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماآءً فَتَیَمَّمُوا صَعیدا طَیِّبا فَامْسَحُوا

بِوُجُوهِکُمْ وَ اَیْدیکُمْ مِنْهُ ما یُریدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُریدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت و دست‌ها را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشویید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و ازآن بر صورت (پیشانی) و دست‌ها بکشید، خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجاآورید. (۶ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه حدود صورت ، که باید در وضو شسته شود توضیح داده‌نشده ولی در روایات ائمه اهل بیت علیهم‌السلام که وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مشروحا بیان کرده‌اند.

۱ ـ حدّ صورت از طرف طول از رستنگاه مو تا چانه و از طرف عرض آن‌چه در میان انگشت وسط و ابهام (انگشت شست) قرارمی گیرد، ذکر شده و این در حقیقت توضیح همان معنایی است که از کلمه «وَجْه» در عرف فهمیده می‌شود، زیرا وجه همان قسمتی است که انسان به هنگام برخورد بر دیگری با آن « مُواجِه » می‌شود.

۲ ـ حدّ دست که باید در وضو شسته شود، «تا آرنج» ذکرشده، زیرا مَرافِق جمع «مِرْفَق» به معنی «آرنج» است و چون هنگامی گفته شود دست را بشوید ممکن‌است به ذهن چنین برسد که دست‌ها را تا مچ بشویید، زیرا غالبا این مقدار شسته می‌شود، برای رفع این توهّم می‌فرماید: « تا آرنج بشویید » (اِلَی الْمَرافِقِ). و بااین توضیح روشن می‌شود ، کلمه « اِلی » در آیه فوق تنها برای بیان حدّ شستن است نه کیفیّت شستن ، که

تفسیر مردان (۳۴۹)

بعضی توهّم کرده‌اند و چنین پنداشته‌اند که آیه می گوید: باید دست‌هارا ازسر انگشتان به‌طرف آرنج‌بشویید (آن‌چنان‌که در میان جمعی‌از اهل تسنّن رایج است). توضیح این‌که این درست به آن می‌ماند که انسان به کارگری سفارش می‌کند دیوار اتاق را از کف تا یک متر، رنگ کند، بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود نه بیشتر و نه کمتر. بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود در آیه ذکر شده و اما کیفیت آن در سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که به‌وسیله اهلبیت به ما رسیده است آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سرانگشتان .

۳ ـ کلمه «ب» که در«بِرُؤُسِکُم» می‌باشد طبق‌صریح بعضی‌از روایات و تصریح‌بعضی ازاهل‌لغت به‌معنی «تبعیض» می‌باشد، یعنی « قسمتی » از سر را مسح‌کنیدکه در روایات ما محل آن به‌یک چهارم پیش سر، محدودشده و بایدقسمتی از این یک‌چهارم‌را هرچند کم‌باشد بادست مسح کرد، بنابراین آن‌چه درمیان بعضی‌از طوایف اهل‌تسنّن معمول‌است‌که تمام سر و حتّی گوش‌ها را مسح می‌کنند ، با مفهوم آیه سازگار نمی‌باشد.

۴ ـ قرار گرفتن «اَرْجُلَکُم» در کنار «رُؤُسِکُم» گواه بر این است که پاها نیز باید مسح شود نه این‌که آن را بشویند (و اگر ملاحظه می‌کنیم «اَرْجُلَکُم» به فتح لام قرائت شده به خاطر آن است که عطف بر محل « بِرُؤُسِکُم » است نه عطف بر « وُجُوهَکُم ») .

۵ ـ کَعْب در لغت به معنی برآمدگی پشت پاها و هم به معنی مفصل یعنی نقطه‌ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط می‌شود آمده است. سپس به توضیح حکم غسل پرداخته و چنین می‌فرماید : « و اگر جنب باشید غسل کنید » (وَ اِنْ کُنْتُمْ جُنُبا فَاطَّهَّرُوا). روشن است که مراد از جمله « فَاطَّهَّرُوا » شستن تمام بدن می‌باشد ، زیرا اگر شستن عضو خاصی لازم بود می‌بایست نام آن برده شود ، بنابراین هنگامی که می گوید خود را شستشو دهید ، مفهومش شستشوی تمام بدن است ، نظیر این در سوره نساء آیه ۴۳ نیز آمده است که می گوید : « حَتّی تَغْتَسِلُوا ». « جُنُب » ، همان‌طور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء اشاره

شده ، مصدری است که به معنی « اسم فاعل » آمده و در اصل به معنی « دور شونده » است زیرا ریشه اصلی آن

« جَنابَت » به معنی « بُعْد » و دوری است و اگر شخص « جُنُب » به این عنوان نامیده می‌شود به خاطر آن است که باید در آن حال ، از نماز و توقّف در مسجد و مانند آن دوری کند و این کلمه (جُنُب) هم بر مفرد ، هم بر جمع و هم بر مذکر و هم بر مؤنث اطلاق می‌شود ، اطلاق « جار جُنُب » بر همسایه دور به همین مناسبت است . ممکن است ضمنا از این‌که قرآن در آیه فوق می گوید به هنگام نماز اگر جُنُب هستید غسل کنید استفاده شود که غسل جنابت جانشین وضو نیز می‌شود. سپس به‌بیان‌حکم تیمّم پرداخته و می گوید : « و اگر از خواب برخاسته‌اید و قصد نماز دارید و بیمار یا مسافر باشید و یا اگر از قضای حاجت برگشته‌اید و یا آمیزش جنسی با زنان کرده‌اید و دسترسی به آب ندارید با خاک پاکی تیمم کنید » (وَ انْ کُنْتُمْ مَرْضیاَوْ عَلی سَفَرٍ اَوْ جاآءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغاآئِطِ اَوْ لَمَسْتُمُ النِّساآءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماآءً فَتَیَمَّمُوا صَعیدا طَیِّبا). نکته‌ای که باید به آن توجّه داشت آن است که جمله اَوْ جآءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ‌الْغاآئِطِ و جمله اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسآءَ ، عطف بر آغاز آیه یعنی جمله « اذا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلوةِ » است، درحقیقت درآغازآیه‌اشاره به مسأله خواب شده و در ذیل آیه‌اشاره‌به‌دوقسمت دیگرازموجبات وضو یا غسل گردیده‌است. و اگر این دو جمله را عطف به « عَلی سَفَرٍ » بگیریم دو اشکال در آیه تولید خواهد شد ، نخست‌این‌که از قضای حاجت برگشتن نمی‌تواند نقطه مقابل مرض یا مسافرت باشد و لذا مجبوریم «اَوْ» را به معنی « واو » بگیریم (همان‌طور که جمعی از مفسّرین گفته‌اند) و این کاملاً بر خلاف ظاهر است ، به علاوه ذکر خصوص قضاء حاجت از میان موجبات وضو ، بدون دلیل خواهد بود ، اما اگر آن‌طور که گفتیم آیه را تفسیر کنیم هیچ‌یک از این دو اشکال متوجّه نخواهد شد (اگرچه ما هم مانند بسیاری از مفسران در جلد سوّم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء « اَوْ » را به معنی « واو » ذکر کردیم ولی آن‌چه در این‌جا گفته شد به نظر نزدیک‌تر می‌باشد). موضوع دیگر این‌که در این آیه مسأله جنابت دو بار ذکر شده و ممکن است برای تأکید باشد و نیز ممکن است کلمه جنب به معنی جنابت و احتلام در خواب و اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسآءَ کنایه از جنابت به وسیله آمیزش جنسی باشد و اگر قیام در آیه را به معنی برخاستن از خواب تفسیر کنیم (همان‌طور که در روایات ائمه اهلبیت : وارد شده و در خود آیه نیز قرینه‌ای برآن وجود دارد) گواهی بر این معنی خواهد بود (دقّت کنید). سپس طرز

تیمّم را اجمالاً بیان کرده، می‌گوید: « به‌وسیله آن صورت و دست‌های خود را مسح کنید » (فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ اَیْدیکُمْ مِنْهُ). روشن‌است‌که منظوراین نیست که چیزی از خاک بردارند و به صورت و دست بکشند ، بلکه منظور این است که پس از زدن دست بر خاک پاک ، صورت و دست‌ها را مسح کنند ، ولی بعضی از فقها به خاطر همین کلمه « مِنْهُ » گفته‌اند باید حداقل غباری هر چند مختصر باشد به دست بچسبد .(۱) تنها چیزی که در این‌جا باقی می‌ماند معنی صَعیدا طَیِّبا است : بسیاری از دانشمندان لغت برای صعید دو معنی ذکر کرده‌اند ، یکی خاک و دیگری تمام چیزهایی که سطح کره زمین را پوشانیده ، اعم از خاک ، ریگ ، سنگ و غیره و همین موضوع باعث اختلاف نظر فقهاء در چیزی که تیمّم بر آن جایز است شده که آیا فقط تیمّم بر خاک جایز است و یا سنگ و شن و مانند آن نیز کفایت می‌کند ، ولی با توجّه به ریشه لغوی کلمه «صَعید» که همان « صعود و بالا قرار گرفتن » می‌باشد ، معنی دوّم به ذهن نزدیک‌تر است. طَیِّب به چیزهایی گفته می‌شود که با طبع آدمی موافق باشد و در قرآن به بسیاری از موضوعات اطلاق شده است (اَلْبَلَدُ الطَّیِّبُ ـ مَساکِنَ طَیِّبَةً ـ ریحٌ طَیِّبٌ ـ حَیاةٌ طَیِّبَةٌ و ...) و هر چیز پاکیزه را نیز « طَیِّب » می‌گویند زیرا طبع آدمی ذاتا از اشیاء ناپاک متنفّر است و از این‌جا روشن می‌شود که خاک تیمّم باید کاملاً پاک و پاکیزه باشد. مخصوصا در روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده روی این موضوع کرارا تکیه شده است، در روایتی چنین می‌خوانیم : «نَهی اَمیرُالْمُؤْمِنینَ اَنْ یَتَیَمَّمَ الرَّجُلُ بِتُرابٍ مِنْ اَثَرِ الطَّریقِ : علی از تیمّم کردن به روی خاک‌های آلوده که در جادّه‌ها است نهی فرمود » قابل توجّه این‌که تیمم اگرچه

در قرآن و حدیث به معنی همین وظیفه مخصوص اسلامی است ولی در لغت به معنی قصد کردن است ، در حقیقت قرآن می گوید : به هنگامی که می‌خواهید تیمّم کنید باید تصمیم بگیرید قطعه زمین پاکی را از میان قطعات مختلف زمین انتخاب‌نموده و برآن تیمّم کنید، قطعه‌ای که طبق مفهوم «صَعِید» که ازماده صُعُوداست روی زمین قرارگرفته و در معرض ریزش باران‌ها و تابش آفتاب و وزش‌باد باشد، روشن‌است چنین خاکی که زیر دست و پا نبوده و دارای این

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۲ ، صفحه ۹۶۹ .

صفات است نه تنها استفاده از آن برخلاف بهداشت نیست بلکه همان‌طور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۳ سوره نساء شرح دادیم طبق گواهی دانشمندان اثر میکرب‌کشی قابل ملاحظه‌ای دارد .

فلسفه وضو و تیمّم

درباره فلسفه «تیمّم» در جلدسوم تفسیرنمونه به‌اندازه‌کافی بحث شده‌است، اما درباره فلسفه « وضو » ، شک نیست که وضو دارای دو فایده روشن است: فایده‌بهداشتی و فایده اخلاقی و معنوی، از نظر بهداشتی شستن صورت و دست‌ها آن هم پنج بار و یا لااقل سه بار در شبانه روز ، اثر قابل‌ملاحظه‌ای در نظافت بدن دارد، مسح‌کردن بر سر و پشت‌پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است ، سبب می‌شود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم و همان‌طور که در فلسفه غسل اشاره خواهیم کرد تماس آب با پوست بدن اثر خاصی در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک دارد. و ازنظراخلاقی و معنوی چون با قصدقربت و برای خدا انجام می‌شود اثر تربیتی دارد مخصوصا چون مفهوم کنایی آن این است که از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام برمی‌دارم مؤیّد این فلسفه اخلاقی و معنوی است. در روایتی‌از امام علی‌بن‌موسی‌الرضا می‌خوانیم: « اِنَّما اَمَرَ بِالْوُضُوءِ وَ بَدَءَبِه لاَنْ یَکُونَ‌الْعَبْدُ طاهِرا اِذاقامَبَیْنَ یَدَیِ‌الْجَبّارِ، عِنْدَمُناجاتِه اِیّاهُ ، مُطیعا لَهُ فیما اَمَرَهُ، نَقِیّا مِنَ‌الاْدْناسِ وَالنَّجاسَةِ، مَعَ مافیهِ مِنْذَهابِ الْکَسَلِ وَ طَرْدِالنُّعاسِ وَ تَزْکِیَةِالْفُؤادِ لِلْقِیامِ بَیْنَ‌یَدَیِ الْجَبّارِ: برای این‌دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی‌که در پیشگاه خدا می‌ایستند و با او مناجات می‌کنند پاک باشند و دستورات او را به کار بندند ، از آلودگی‌ها و نجاست‌ها برکنار شوند ، علاوه بر این وضو سبب می‌شود که آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفایابد ».(۱) از توضیحاتی که درباره فلسفه غسل خواهیم گفت نیز فلسفه وضو روشن‌تر می‌شود .

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۵۷ .

فلسفه غسل

بعضی می‌پرسند : چرا اسلام دستور می‌دهد که به هنگام جُنُب شدن تمام بدن را بشویند در حالی که فقط عضو معیّنی آلوده‌می‌شود و آیا میان بول‌کردن و خارج‌شدن منّی تفاوتی هست که در یکی فقط محلّ را باید شست و در دیگری تمام بدن را؟ این سؤال یک پاسخ اجمالی دارد و یک پاسخ مشروح : پاسخ اجمالی آن این است که خارج شدن منّی از انسان ، یک عمل موضعی نیست (مانند بول و سایر زواید) به دلیل این‌که اثر آن در تمام بدن آشکار می‌گردد و تمام سلول‌های تن به دنبال خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو می‌روند و این خود نشانه تأثیر آن روی تمام اجزاء بدن است توضیح این‌که : طبق تحقیقات دانشمندان در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی وجود دارد که تمام فعالیت‌های بدن را کنترل می‌کنند « اعصاب سمپاتیک » و « اعصاب

پاراسمپاتیک » این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاه‌ها و جهازات داخلی و خارجی گسترده‌اند ، وظیفه اعصاب سمپاتیک « تند کردن » و به فعالیّت واداشتن دستگاه‌های مختلف بدن است و وظیفه اعصاب « پاراسمپاتیک » « کند کردن » فعالیت آن‌ها است ، در واقع یکی نقش « گاز » اتومبیل و دیگری نقش « ترمز » را دارد و از تعادل فعالیّت این دو دسته اعصاب نباتی ، دستگاه‌های بدن به طور متعادل کار می‌کند. گاهی جریان‌هایی در بدن رخ می‌دهد که این تعادل را به هم می‌زند ، از جمله این جریان‌ها مسأله « ارگاسم » (اوج لذّت جنسی) است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد. در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیک (اعصاب ترمز کننده) بر اعصاب سمپاتیک (اعصاب محرک) پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد. این موضوع نیز ثابت شده است که از جمله اموری که می‌تواند اعصاب سمپاتیک را به کار وادارد و تعادل از دست رفته را تأمین کند تماس آب با بدن است و از آن‌جا که تأثیر « ارگاسم » روی تمام اعضای بدن به‌طور محسوس دیده می‌شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن به هم می‌خورد دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی ، یا خروج منی ، تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد. البته فایده غسل منحصر به این نیست بلکه غسل

کردن علاوه بر این یک نوع عبادت و پرستش نیز می‌باشد که اثرات اخلاقی آن قابل انکار نیست و به همین دلیل اگر بدن را بدون نیّت و قصد قربت و اطاعت فرمان خدا بشویند غسل صحیح نیست در حقیقت به هنگام خروج منی یا آمیزش جنسی ، هم روح متأثر می‌شود و هم جسم ، روح به سوی شهوات مادّی کشیده می‌شود و جسم به سوی سستی و رکود ، غسل جنابت که هم شستشوی جسم است و هم به علت این‌که به قصد قربت انجام می‌یابد شستشوی جان است ، اثر دوگانه‌ای در آن واحد روی جسم و روح می‌گذارد تا روح را به سوی خدا و معنویت سوق می‌دهد و جسم را به سوی پاکی و نشاط و فعالیّت. از همه این‌ها گذشته ، وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت ، در طول زندگی است زیرا بسیارند کسانی که از نظافت خود غافل می‌شوند ولی این حکم اسلامی آن‌ها را وادار می‌کند که در فواصل مختلفی خود را شستشو دهند و بدن را پاک نگاه دارند ، این موضوع اختصاصی به مردم اعصار گذشته ندارد ، در عصر و زمان ما نیز بسیارند کسانی که به علل مختلفی از نظافت و بهداشت تن غافلند . (البتّه این حکم به صورت یک قانون کلی و عمومی است حتی کسی را که تازه بدن خود را شسته شامل می‌شود). مجموع جهات سه گانه فوق روشن می‌سازد که چرا باید به هنگام خروج منی (درخواب یا بیداری) و همچنین آمیزش جنسی (اگرچه منی خارج نشود) غسل کرد و تمام بدن را شست. در پایان آیه ، برای این‌که روشن شود هیچ‌گونه سخت‌گیری در دستورات گذشته در کار نبوده بلکه همه آن‌ها به خاطر مصالح قابل توجّهی تشریع شده است ، می‌فرماید : « خداوند نمی‌خواهد شما را به زحمت بیفکند ، بلکه می‌خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند تا سپاس نعمت‌های او را بگویید » (ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ). در حقیقت جمله‌های فوق بار دیگر این واقعیّت را تأکید می‌کند که تمام دستورهای الهی و برنامه‌های اسلامی به خاطر مردم و برای حفظ منافع آن‌ها قرار داده شده و به هیچ‌وجه هدف دیگری در کار نبوده است ، خداوند می‌خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود. ضمنا باید توجه داشت که جمله « ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ : خداوند نمی‌خواهد تکلیف طاقت فرسایی بر دوش

شما بگذارد » گرچه در ذیل احکام مربوط به غسل و وضو و تیمم ذکر شده ، اما یک قانون کلی را بیان می‌کند ، که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاقّ و طاقت فرسا نیست بنابراین اگر مشاهده کنیم که پاره‌ای از تکالیف در مورد بعضی از

اشخاص صورت مشقّت باری به خود بگیرد و غیرقابل تحمّل می‌شود آن حکم در مورد آن‌ها ، به دلیل همین آیه ، استثناء می‌خورد و ساقط می‌شود ، مثلاً اگر روزه برای افرادی همچون پیرمردان و پیره زنان ناتوان و امثال آن‌ها مشقّت بار گردد ، به دلیل همین آیه روزه بر آن‌ها واجب نیست. البتّه نباید فراموش کرد که پاره‌ای از دستورات که ذاتا مشکل است و باید به خاطر مصالح مهمّی کـه در کـار است آن مشکلات را تحمل کـرد هماننـد حکـم جهـاد بـا دشمنـان حـقّ. این قانون کلی در فقه اسلامی تحت عنوان قاعـده « لا ـ حَرَجَ » به عنـوان یـک اصـل اساسـی در ابواب مختلف مورد استناد فقهـا می‌باشـد و احکـام زیادی را از آن استنباط کرده‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاکسازی درون و برون

در آیاتی که گـذشت، آفریـدگار هستی به مردم فرمان داد که به پیمان‌های خویش وفا کنند. اینک در این آیه شـریفه، به پاکسازی جسم و جان که یکی از شرایط نماز است و نماز نیز یکی از عهدها و پیمان‌های الهی است پرداخته، می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلاهِٔ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ

هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که برای نماز و بـه آهنـگ انجام آن بـه پـاخـاستیـد، صـورت‌ها و دسـت‌هایتان را تـا آرنـج‌ها بشـویید.

در تفسیـر نخستیـن فـراز آیـه شـریفـه، دیـدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی از مفسّران از جمله «ابن عبّاس»، منظور این است که هرگاه خواستید نماز بخوانید و فاقد طهارت هستید... و بدان دلیل که سبک گفتار نشانگر مطلب است، دیگـر «اِراده» نیـامـده است؛ درست نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید:

«فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ...»(۱)

۱ – سوره نحل، آیه ۹۸.

پس هنگـامی که خـواستـی قـرآن را تـلاوت کنـی، از شیطـان رانده شده بـه خـدای توانا پناه ببر.

و نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: «وَاِذا کُنْتَ فیهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوهَٔ...»(۱)

و هـرگـاه در میـان آنـان بودی و خواستی نماز را برایشان به پاداری...

۲ ـ امّا به‌باور برخی، منظوراین‌است‌که: هرگاه آهنگ نماز نمودید ـ خواه طهارت داشته باشید یا نداشته باشید ـ باید وضو بسازید. این دیـدگاه از «عِکرِمَه» و «داوود» رسیده، آورده‌انـد که امیر مؤمنان برای هر نمازی وضو می‌ساخت و این آیه را تلاوت می‌کرد، و خلفا نیز برای هر نمازی وضو می‌ساختند؛ امّا به باور ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسـد و همـه فقها نیز آن را پسندیده، عمل امیر مؤمنان را به استحباب معنی کرده‌اند.

۳ ـ برخی بر این باورنـد که در آغـاز طلوع اسلام، برنـامه این بود که برای هر نمـازی وضـو می‌سـاختنـد، آن‌گـاه به منظور آسان شدن کار، این حکم نسخ گردید.

در این مورد آورده‌انـد که: پیـامبر گرامی به «عبـد اللّه بن حَنظَلِه» فرمـان داد برای هر نمـازی یک وضو سازد، و این کار بر او دشوار آمـد؛ از این رو دسـتور رسـید که پیش از هر نمـازی مسواک کنـد و اگر فاقـد طهارت بود وضو سازد. امّا خود «عبـداللّه» از کسانی است کـه می‌گفـت: به باور من برای هر نمازی لازم است وضو گرفته شود و خود، این کار را انجـام می‌داد.

و نیز آورده‌انـد که پیامبر گرامی، نخست برای هر نمازی وضو می‌ساخت، امّا در فتـح مکّـه دیـدنـد کـه آن حضـرت نمـازها را

با یـک وضــو خـواند.

عُمَـر گفـت: ای پیـامبـر خـدا! کـار امروزتـان بی‌سـابقـه بـود.

فـرمـود: آری، ایـن کـار را بـه قصـد و عمـد انجـام دادم.

۴ـ و پـاره‌ای نیـز گفتـه‌انـد کـه این آیه مبارکه اعـلام می‌دارد کـه وضــو، تنهـا برای نمـاز واجب است و بس؛ چرا که پیامبر گرامی همارہ با وضو بود و این

۱ – سوره نساء، آیه ۱۰۲.

تفسیر مردان (۳۵۷)

باعث آن شد که برخی این کار را همارہ و در همه کارها لازم بدانند؛ از این رو آیه اعلام می‌کنـد که وضـو تنها بـرای نماز لازم، و برای دیگر کارها مستحبّ است.

فَـاغْسِلُـوا وُجُـوهَکُـمْ

در این فراز از آیه دسـتور به شسـتن صـورت می‌دهـد. شسـتن صورت آن است که آب به گونه‌ای بر نقطه مورد نظر ریخته شود که جریان یابد؛ و «مَسْح» آن است که نقطه مورد نظر را به گونه‌ای تر کند، بی آن که آب جریان یابد.

مرز صورت برای وضو

۱ـ از امامان اهل بیت روایت آورده‌انـد که: مرز صورت برای وضو، از سویی از محل روییدن موی سر تا آغاز سـرازیری چانه، و از دگر سو میان عرض دو انگشت اِبهـام و سَبّـابه است.

۲ـ به باور گروهی از جمله «ابو حَنیفِه»، مرز چهره از نظر طول، از نقطه موی سر تا چانه، و از عرضْ میان دو گوش است؛ امّا بخشی از چانه و نیز بخش‌های دیگری که از مو پوشیده شده است، همچنین دهان و بینی و چشم‌ها، جزو چهره محسوب نمی‌گـردد؛ چـرا کـه چهـره و صورت آن است که به هنگام رویارویی با کسی، در بـرابـر بیننـده قرار می‌گیرد و برای او آشکار می‌شود.

۳ـ و امّـا به بـاور گروهی‌دیگر، از جمله «عَمّـار»، چهره از یـک‌سو از رویشـگاه مـوی سـر تـا چـانه، و در عرض از گـوش تـا گـوش می‌باشـد، خواه این بخش مشـخّص در برابر چشم بیننده قرار بگیرد یا نه و خواه به وسـیله موی پیشانی و ریش پوشـیده شود یا مویی نباشد. با این بیان، درون دهان و بینی و بخشی از گوش‌ها که رو به چهره قرار دارد، از چهـره محسـوب می‌گـردد. «شـافعـی» نیـز این دیـدگاه را برگزیده است.

وَ اَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید.

واژه «مَـرافِـق» جمـع مِرفَق است و بـه آن بخـش از دسـت گفتـه می‌شود که انسـان بـه آن اتکا می‌کند و نقطه خم شدن دست است.

«واحِدی» می‌گوید: بسیاری از دانشورانِ علم نحو، «اِلی» را در این جا به مفهوم «مَعَ» گـرفتـه‌انـد؛ بـر ایـن اسـاس، شستـن «مِـرْفَـق» را نیـز لازم و واجـب شمـرده‌اند.

«زَجّاج» می‌گویـد: اگر منظور این است که شسـتن دو دست با دو مرفق واجب است، در این صورت بیان «مَرافِق» بی‌فایـده می‌نماید؛ چرا که شستن همه دست لازم است،

(۳۵۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

امّـا از آن جـایی که مرز شسـتن دست‌هـا را تـا مرفق‌هـا مقرّر نموده، بایـد تا آن‌جا شسـت و مِرفق‌ها را انتهای مرز شسـت‌شو دانست. بـدین‌سان، آغـاز شسـت‌شو از سـر انگشـتان و انتهـای آن مرفق‌هاست؛ امّا امّت اتفاق نظر دارنـد که هر کس وضو را از مرفق‌ها آغاز

کرده، بـه سر انگشـتان پایـان دهـد، وضـوی او درست است و اختلاف نظر، در مـورد شـروع شسـتن دو دست از انگشـتان به طرف مرفق‌هاست.

نیز اجماع کرده‌اند که هر کس به هنگام شسـتن دو دست مرفق‌ها را نیز بشوید، وضویش درست است؛ و اختلاف در این مورد است که اگر کسی دو مرفق را نشوید، وضـوی او چگـونه خواهد بود؟ درست است یا باطل؟

«شافِعی» می گوید: در این نکته که شستن دو مرفق در وضو واجب است، دیدگاه مخـالفی سـراغ نـدارم.

و در قرآن شـریف نیز «اِلی» به مفهوم «مَعَ» آمـده است؛ از جمله در این آیه شـریفه که می‌فرمایـد: وَ لا تَأْكُلُوا اَمْوالَهُمْ اِلی اَمْوالِهِمْ(۱) دارایی آنان را به همراه دارایی خویش نخورید.

وَامْسَحُـوا بِـرُؤُسِكُـمْ

این فراز از آیه شـریفه، به مَسْـحْ فرمـان می‌دهـد و منظور از مَسْـحْ، این است که انسـان دسـتان خود را به چیزی بکشـد، بسان دسـت کشـیدن بر پیشـانی که به منظور گرفتن عَرَق انجام می‌شود. از ظاهر آیه شـریفه، مَسحِ تمام سر دریافت نمی گردد؛ چرا که به مَسحِ بخشـی از آن نیز صدق می کند؛ و دانشـمندان مذهب اهل‌بیت نیز بر این باورند که باید بخشـی از سر را که در عُرف مردم، مَسْحْ بر آن صـدق می کنـد، مَسْـحْ نمود. انبوهی از دیگر دانشـمندان نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند، امّا «مالِك» بر این عقیده است که باید همه سـر را مَسْحْ نمود. «ابو حَنیفه» می گوید: باید یک چهارم سـر را مسح کرد؛ چرا که پیامبر گرامی، «ناصِیَه» را، که در حدود یک چهـارم سر است، مَسْـحْ می‌فرمود. روایـاتی هـم در ایـن مـورد آمـده اسـت که به علت طولانی شـدن بحث، ذکر آنها لازم بـه نظـر نمی‌رسد.

وَ اَرْجُلَكُـمْ اِلَی الْكَعْبَيْنِ

۱ – ســـــوره نســـاء، آیه ۲.

تفسیر مردان (۳۵۹)

در مـورد این جملـه نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ به باور بیشتر فقهای اهل سنّت، منظور این است که شستن پاها در وضو واجب است.

۲ ـ امّا به باور دانشـمندان مذهب اهل بیت، تنها مَسْحْ نمودن دو پا واجب است. انبوهی از یاران پیامبر و تابعان، همچون «اَنَس»، «ابن عبّاس» و دیگران نیز بر این باور بـودنـد که تنهـا مسح پاها در وضــو واجــب است.

۳ ـ «حَسَـن بَصْـری» بر ایـن عقیـده بود که: فرد می‌تواند دو پا را در وضو بشوید و یا مسح کند.

۴ ـ برخی از پیشوایان «زیدیه»، هم شستن پاها و هم مسح آنها را واجب شمرده‌اند.

پرتوی از روایـات

پرتوی از روایـات

۱ ـ از «ابن عبّاس» آورده‌انـد که وضـوی پیـامبر را این گـونه وصف می‌نمود که: «فَمَسَـحَ عَلی رِجْلَیْهِ»(۱)، آن حضـرت روی دو پای خویـش را در وضـو مسـح می‌فرمود.

۲ ـ و از آن حضــرت آورده‌انــد کــه فـرمــود: «اِنَّ فـی کِتابِ اللّهِ الْمَسْحَ وَیَأْبَی النّاسُ اِلاّ الْغُسْـلَ»(۲).

در کتاب خدا، فرمان مسح پـاهـا آمـده، امّا مـردمْ پـاهـا را در وضو می‌شویند.

۳ ـ و نیز فرمود: «اَلْوُضُوءُ غَسْلَتانِ وَ مَسْحَتانِ»(۳)

وضو، دو شست‌شو و دو مسح می‌باشد؛ که منظور از دو شست‌شو، شستن دو دست و چهره، و منظور از دو مسح نیز، مسح سر و دو پاست. و «قَتادَه» با الهام از این سخن می گـویـد: خـدا دو شستـن و دو مسـح را در وضـو واجـب ساخته است.

۴ـ از «موسی بن اَنَس» آورده‌انـد که در حضـور گروهی به «اَنَس» گفت: «حَجّاج»، در سخنانی که در اهواز برای مـا ایراد کرد، از جمله در مورد وضو گفت: صورت و دست‌ها را بشویید و سـرتـان را مسـح کنیـد. و از آن جـایـی که بـرای انســان چیـزی از پاها به آلودگی نزدیک‌تر نیست، پس ظاهر و باطن و پشت پاها را بشویید.

«اَنَس» گفت: «حَجّاج» عنصری تبهکار و دروغ‌پرداز است؛ خدا در این مورد می‌فرماید:

۱ – تهذیب شیخ طوسی، ج ۱، ص ۶۳، ح ۱۷۳.

۲ – همان، ح ۱۷۴.

۳ – همان، ح ۱۷۶.

وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ اَرْجُلَکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْنِ.

و سـر و پـاهـای خـودتـان را تا برآمـدگی پیشین هر دو پـا مسـح نمـاییـد.

یادآوری می گردد که بنا بر گزارش گزارشگرِ این خبر، «اَنَس» به هنگام وضو، دو پا را تنهـا بـه عنـوان مَسْـحْ تـر می کـرد.

«شَعبی» آورده است که: فرشته وحی در مورد «مَسْحْ» بر پیامبر گرامی فرود آمد و گفت: به هنگام تیمّم، اعضایی که باید در وضو شسته شوند «مَسْحْ» می گردند، و اعضایی که باید در وضو مسح شوند به حال خود رها می‌شوند.

در این مورد روایات بسیاری از امامان اهل بیت رسیده است که دو نمونه را می‌آوریم:

۱ـ از پنجمین امام نور در مورد مَسح دو پا در وضو سؤال شد؛ که فرمود: مَسح پاها همان چیزی است که فرشته وحی در مورد آن فرود آمد: «هُوَالّذی نَزَّلَ بِهِ جِبْرِئیلُ»(۱).

۲ـ و نیز از هفتمین امام معصوم در این مورد سئوال شد، که آن حضرت دست مبـارک را بـر انگشتـان پـا نهـاد و تا برآمدگی آن مسح نمود.

سـؤال شـد: اگر کسـی با دو انگشت دست، تا برآمدگی پـاهـا را مسح کند، چگـونـه خواهد بود؟ فرمود: باید با همه کف دست مسح کند.

«سَـأَلْـتُ اَبَا الْحَسَـنِ علیه‌السـلام عَنِ الْمَسْحِ عَلَی الْقَدَمَیْنِ، کَیْفَ هُوَ؟ فَوَضَعَ علیه‌السـلام بِکَفِّهِ عَلَی الْاَصابِعِ ثُمَّ مَسَحَها اِلَی الْکَعْبَیْـنِ، فَقُلْـتُ لَهُ: لَوْ اَنَّ رَجُلًا قالَ بِاِصْبَعَیْنِ مِـنْ اَصابِعِـهِ هکَـذا اِلَی الْکَعْبَیْـنِ؟ قـالَ علیه‌السلام : لا اِلّا بِکَفِّـهِ کُلِّها...»(۲)

ریشه اختلاف

در مورد عطف واژه «أَرْجُلَکُمْ» سه نظر است و ریشه تفـاوت دیـدگاه‌ها در بـاره مسح پاهـا، یا شسـت‌شوی آنها و یا هم مسـح و هم شست‌شو از همین جا سرچشمه می گیرد:

۱ـ گروهی از دانشوران که در وضو به جای مسح، شستن دو پا را واجب می‌دانند، واژه «أَرْجُلَکُـمْ» را بـه واژه «بِرُؤُسِـکُـمْ» عطف کرده، آن را مجرور می‌خوانند و می گـوینـد: منظـور از مسح، شستن است.

۱ –تهـــــذیـــــب، ج ۱، ص ۶۳، ح ۱۷۶؛ تفسیـــر طَبَـری، ج ۶، ص ۸۲.

۲ – تهـذیـب، ج ۱، ص ۹۱، ح ۲۴۳؛ اِستِبصـار، ج ۱، ص ۶۲، ح ۱۸۴؛ کـافـی، ج ۳، ص ۳۰، ح ۶؛

از «ابن زِیْد» آورده‌انـد که: مَسْـح، همان شـست‌شوی خفیف است. بنابر این، هنگامی که گفته شود: او برای نماز مَسْـح نمود، منظور این است که به صورت سَبُکی شست‌شو کرد.

افزون بر این، محدود و موقّت ساختن چیزی به این صورت در آیه شریفه، با شست‌شو مناسب است نه با مَسْح، چرا که آیه، مَسْح را تا برآمدگی پاها محدود ساخته است و اینْ نشانگر مرز شست‌شو است.

«زَجّاج» ضـمن سـخنانی در این مورد می‌گوید: برخی از گذشـتگان خاطرنشان ساخته‌اند که فرشـته وحی در مورد بیان مسح پاها بر پیامبر فرود آمد و سنّت درباره پـاهـا، در وضـو شسـتـن سبـک آنهـاست.

و می‌افـزایـد: مجـرور خـوانـدن واژه مورد بحث به خاطر نزدیکی به واژه مجرور در قرآن شـریف، درسـت به نظـر نمی‌رسد، امّا مفهوم مَسْح با آن بیان حدودی کـه در آیـه آمـده، بـه معنای شستن است.

۲ ـ امّـا به بـاور انبوهی از دانشـمندان، قرائت مشـهورِ واژه مورد بحث، به نَصْب است؛ چرا که به بـاور این گروه، به «اَیْدِیَکُم» پیوند می‌خورد. و فقهای جهان اسلام نیز به بـاور این دیـدگـاه، به مَسـح پـاهـا در وضـو بسنـده نکرده، آنها را می‌شویند.

از پیامبر آورده‌انـد که گروهی را در حـال وضو نظاره کرد که پشت پاها را شـست‌شو ندادنـد؛ و حضـرت در نکوهش از وضـوی آنـان فرمود: «وَیْـلٌ لِلْعَـراقیبِ مِنَ النّارِ»(۱)

وای بر این پشت پـاهـا از آتـش دوزخ!

۳ـ و برخی نیز بر این عقیده‌انـد که هم باید پاها را در وضو شـست و هم مَسح نمود؛ و اینان واژه مورد بحث را به دو صورت «جَـرّ» و «نَصْـب» خـوانـده، برآننـد که می‌تـوان ایـن واژه را بـه ظـاهـرْ عَطـف نمـود و مجـرور خـوانـد و یـا بر محـلّ آن عطـف نمـود و «منصـوب» دانسـت؛ و آن‌گـاه از اشعـار عرب نیز برای دیـدگـاه خـود نظیـر آورده‌انـد.

۱ – صحیح مُسلِم ج ۱، ص ۲۱۵؛ مُسنَد احمد، ج ۲، ص ۲۰۱؛ اَلْحُجَّةُ لِلْقُرّاءِ السَّبْعَة، ج ۳، ص ۲۱۶.

ارزیـابی دیدگاه نخست

به بـاور دانشـمندان، دیـدگاه نخست که مَسـح دو پـا را در وضـو به مفهوم شسـتن آنهـا می‌گیـرد و شست‌شـو را واجـب می‌دانـد درست نیسـت؛ چرا کـه:

۱ ـ خـدا در آیـه شـریفـه، اعضایی که بایـد در وضـو شسـتـه شونـد و نیز اعضایی که بایـد مسـح گردنـد، هر کـدام را مشخّص فـرمـوده است؛ اگر منظـور از مَسْح شستن بـود، ایــن دو دستــه ســاختــن اعضــا چــرا؟

افزون بر این، از دیـدگاه واژه‌شـناسان و فقهـا نیز دو واژه «مَسْـح» و «غُسْـل» با هم تفـاوت دارنـد. با این بیـان چگـونه می‌تـواننـد یکـی بـاشنـد؟

۲ ـ اگر واژه «اَرْجُلَکُمْ» به واژه «بِرُؤُسِـکُمْ» عطف باشد، آن‌گاه در مورد سر، تنهامَسْح لازم باشد و نه شست‌شوی آن، پس باید حکم پاها نیز همان‌گونه باشد نه شستن؛ چرا کـه واقعیت پیـوند دو واژه به وسیله حرف عَطفْ نباید جز این باشد.

۳ـ اگر به راستی «مَسح» به مفهوم شسـتن است، معنای این روایت چیست که می‌گوید: پیامبر وضو گرفت و پاهای خود را شست‌شو داد؟ بایـد گفته شود: پیـامبر وضو گرفت و تمام؛ و از کجا که پیامبر پس از وضو، دو پای خود رامسـح نکرده باشـد و آن‌گاه برخی «مسح» را شستن تصور نموده باشند؟

مرحوم «سیّد مُرتضی» در این مورد می‌فرماید:

اینکه محـدود شـدن دو پـا در آیه شـریفه، دلیل بر وجوب شسـتن آنها باشـد درست نیست؛ چرا که مسـح دو پا، بسان شسـتن اعضـا

واجب شده است و مشکلی نخواهد بود که همان‌سان که شستن اعضا در وضو مقرّر و محدود می گردد، مَسْح اعضا نیز محدود گردد. با این بیان، این دستور خدا که پاهای خود را در وضو تا برآمدگی آنها مسح کنید، هرگز دلیل شستن آنها نخواهد شد.

دو پرسش و پاسخ آنها

۱ ـ آیا همان‌گونه که مقرر و محدود شدن دو دست تا آرنجْ دلیل شستن آنهاست، محدود شدن مَسْح پاها تا برآمدگی پا، دلیل وجوب شست‌شوی آنها نخواهد بود؟

پاسخ این است که ما شستن دو دست را در وضو، نه به دلیل محدود شدن آنها واجب می‌دانیم، بلکه در این مورد آیه شریفه دلیل ماست،

تفسیر مردان (۳۶۳)

در صورتی که در مورد پاها، تصریح نشده است.

۲ ـ آیا عَطفِ محدود، که «پاها» باشد، بر یک محدود دیگر یعنی «دست‌ها»، برای رعایت ترتیب سخن در آیه شریفه بهتر نیست؟

پاسخ این است که به باور ما در آیه شریفه، «دست‌ها» که محدود هستند، بر صورت که نامحدود است، عَطف شده است. با این بیان، عَطفِ واژه «أَرْجُل» که محدود است، بر واژه «رُؤوس» که نامحدود می‌باشد، بجاست و آن‌گاه است که هم در سر مَسْحْ لازم می گردد و هم در دو پا. و این شیوه و نکته، از بیان آنان بهتر است چرا که آیه شریفه به باور ما، نخست «صورت» را که شستن آن واجب و حدود آن مقرر نشده است، بیان می کند و آن‌گاه عنصری را که شستن آن واجب و حدود آن نیز مقرر شده است، بر آن عطف می کند. پس از آن، به عضوی که حدود آن بیان نشده است و باید مَسْح شود، یعنی به مَسح «سر» می‌پردازد، و از پی آن، عضو مَسح شدنی محدود، یعنی پاها را بر آن عطف می‌نماید؛ و بدین‌سان، دو جمله به صورت جالب و زیبایی در برابر یکدیگر قرار می گیرند، که در جمله نخست عضوی که باید شسته شود و محدود و مقرّر نیز می‌باشد، بر عضوی که نامحدود و شستنی است پیوند می‌خورد، و در فراز دوّم، دو عضو مسح شدنی محدود و مقرّر بر عضو مسح شدنی نامحدود عطف می گردد. با این بیان، سستی و نادرستی دیدگاه نخست روشن می‌شود.

دیدگاه کسانی که واژه «اَرْجُل» را مجرور دانسته، دلیل آن را قرار گرفتن این واژه در کنار واژه «رُؤوس» می‌دانند نیز، درست نیست؛ چرا که:

۱ ـ به بیان «زَجّاج»، یکی از چهره‌های ادبی جهان عرب، این دیدگاه در مورد قرآن روا نیست.

۲ ـ افزون بر این نکته، این پندار در جایی ممکن است که عبارت و کلام، حرف جَرّ نداشته باشد و یا نظر گوینده روشن باشد، نه جایی که اشتباه‌آفرین گردد؛ و در آیه شریفه اشتباه‌آفرین است.

۳ ـ نکته دیگر این‌که محققان علم نَحْو، اِعراب یک واژه را به خاطر نزدیکی آن به واژه دیگر نپذیرفته‌اند، و اگر در برخی اشعار نیز آمده است، آن را توجیه نموده و بدان پاسخ داده‌اند.

(۳۶۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ارزیابی دیدگاه دوّم

در پاسخ دیدگاه دوّم که نصب «أَرْجُل» را به خاطر عَطفِ آن به «اَیدِیکم» می‌نگرد، مرحوم «سیّد مُرتَضی» می گوید:

اگر اثرپـذیری واژه و کلام را به واژه نزدیک‌تر به آن بـدانیم، بهتر از این است که به دورتر بنگریم؛ به همین دلیل نصب «اَرْجُل» به خاطر عطف به محل «رُؤوس»، بهتر از عطف به یک واژه دورتر است، به ویژه که جمله پیش ـ که به شستن چهره و دو دست فرمان می‌دهـد ـ پایان یافته و جمله دیگری آغاز شـده است که دستور مَسحِ سر و دو پا را می‌دهد؛ و آن‌گاه پس از پایان جمله نخست و آوردن جمله دیگر، عطف فرازی از آیـه به جمله پیش از آن درست نیست؛ و اگر از نظر ادبی هم ممکن باشـد، دیـدگاه مـا بهتـر است؛ چـرا که بدین صـورت، میـان دو بخش و دو فراز آیه هماهنگی و تـوازن جـالبـی بـرقـرار مـی گـــردد.

در بـاره روایـاتی که بیـانگر این سـخن است که پیامبر وضو می‌گرفت و آن‌گاه پاهای مبارک را شـست‌شو می‌داد و یا روایاتی نظیر آنها، باید خاطرنشان ساخت که ما نمی‌توانیم با چنین سـخنانی که اطمینان‌بخش به نظر نمی‌رسند،از صراحت قرآن و ظاهر آن دست برداریم، و این در حالی است که در کتاب‌های اهل سنّت، روایات بسیاری نیز هست که در برابر روایات مورد اشاره هستند و مفهوم دیگری دارند و نشـانـگر آنـند که پیـامبر، پـاهـای خود را پس از وضو مسح می‌فرمود. برای نمونه:

۱ ـ اَوْس بن اَوْس آورده است کـه: پیـامبـر گـرامی را دیـدم که وضو ساخت و بـر پـای خــود مسـح نمود، آن‌گـاه بـه نمـاز ایستـاد. «رَأَیْتُ النَّبِیَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله تَـوَضَّـأَ وَ مَسَـحَ نَعْلَیْهِ ثُـمَّ قامَ فَصَلّی»(۱).

۲ ـ و «حُذَیْفِه» می‌گوید: پیـامبر گـرامی برای وضو آبی خواست و پس از وضـو پـاهـای خـود را مسـح نمـود.

«اِنَّ رَسُولَ اللّهَ صلی‌الله‌علیه‌وآله دَعا بِماءٍ فَتَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلی قَدَمَیْهِ»(۲).

۱ – سُنَـن بِیْهَقـی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ تفسیـــر طَبَـــری، ج ۶، ص ۸۶.

۲ – تفسیــر طَبَــری، ج ۶، ص ۸۶؛ مُسنـد احمـد، ج ۵، ص ۳۸۲.

ذکـر ایـن نکتـه لازم اسـت کـه ایـن گـونـه روایات بسیـارنـد و ایـن دو بـه عنـوان نمـونـه ارائـه شـد.

و در مـورد روایـتی کـه می‌فرمایـد: «وَیْلٌ لِلْعَراقیبِ مِنَ النّارِ»، وای بر این پشت‌پاهـا از آتش دوزخ!، نیز بایـد خاطرنشـان گردد که گروهی بر سر پـا ایستاده، ادرار می‌کردنـد و بـدون ایـن کـه پـاهـای خـود را بشـوینـد، بـرای نمـاز بـه مسجد می‌آمدنـد و پیـامبــر بــه آنان هشـدار داد.

بر آمدگی پشت پا یا «کَعْب»

در مورد «کَعْبِ» پـا، دانشوران مـذهب اهـل بیت بر‌آننـد که منظورْ اسـتخوان برجسـته‌ای است که در پشت دو پـا قرار دارد. برخی از پیروان «ابو حَنیفه» نیز در این نظر بـا اینـان هستند، گرچه می‌گوینـد دو پـا را در وضو بایـد تا «کَعْب» شـست‌شو داد. امّا بیشتر فقها و مفسّـِران اهل سنّت، کَعْبِ پا را استخوان ساق پا گرفته‌اند و بر دانشمندان شیعـه اشکـال کـرده‌انـد که اگر «کَعْب» برآمدگی پشت پاها باشد، باید قرآن مـی‌فـرمـود: «اِلَـی الْکِعـابِ» چـرا کـه هـر پـا دو «کَعْب» دارد.

پــاکیــزگی درونی و برونی

در ادامه آیه شریفه، قرآن می‌فرماید: وَ اِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا

و اگر به هنگام نماز، جُنُب باشـید، بر شـماست که به وسـیله غسل به پاکیزگی جسم و جان نایل آیید و خود را پاک سازید. روشـن است که «جَنابَت»، بر اثر بیرون آمدن منی در خواب یا بیداری، خواسته و یا ناخواسته و یا به وسیله آمیزش با زن پدید می‌آید.

وَ اِنْ کُنْتُمْ مَرْضـی اَوْ عَلی سَـفَرٍ اَوْجـاءَ اَحَـدٌ مِنْکُـمْ مِـنَ الْغائِطِ اَوْلامَسْـتُمُ النِّسـاءَ فَلَمْ تَجِـدُوا مـاءً فَتَیَمَّمُـوا صَـعیـداً طَیِّباً فَـامْسَـحُـوا بِوُجُـوهِکُـمْ وَاَیْـدِیکُـمْ مِنْـهُ

و اگر بیمار یا در مسافرت بودید، یا یکی از شما از آبریزگاه بازگشت و یا با زنان آمیزش داشته‌اید و آبی برای غسل نیافتید، پس آهنگ خاک و یا زمینی پاک کنید و تیمم نمایید، و با آن صورت و دست‌هایتان را مسح کنید.

(۳۶۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ

خدا بر آن نیست که بر شما سخت بگیرد و در تنگنای مقررات قرارتان دهد، و به هنگام نبودن آب یا عذر داشتن شما از به کار بردن آن، دچار سختی و رنجتان کند، بلکه می‌خواهد به وسیله غُسل و وضو و انجام آنها با آهنگ تقرب به خدا و فرمانبرداری از او، شما را پاک و پاکیزه سازد.

از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود:

«اِنَّ الْوُضُوءَ یُکَفِّرُ ما قَبْلَهُ.»(۱)

وضو با آهنگ اخلاص و با ایمان به خدا و برای انجام نماز، لغزش‌های گذشته را می‌پوشاند.

وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.

و خواست خدا این است که به وسیله وضو و غسل و یا انجام تیمّم در جای خود، نعمت خود را بر شما تمام گرداند و این آسان ساختن انجام وظیفه را، یکی از نعمت‌های خود بر شما قرار دهد؛ باشد که شما از راه انجام دستورات او، او را سپاس گزارید.

یادآوری می‌گردد که آیه شریفه، چهارچوب کلّی چگونگی‌انجام غُسل و وضو و تَیَمُّم را بیان می‌کند که شرح کامل هر کدام آنها، نیاز به کتاب‌های فقهی و مراجعه به آنها دارد.

۱ - مُسنَد احمد، ج ۵، ص ۲۵۱، و ۲۶۱؛ تفسیر طَبری، ج ۶، ص ۸۸.

تفسیر مردان (۳۶۷)

داستان نخستین مرد قاتل

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبا قُرْبانا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاخَرِ قالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قالَ اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ

داستان دو فرزند آدم را به حقّ بر آن‌ها بخوان ، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند ، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت : به خدا سوگند تو را خواهم‌کشت (برادر دیگر) گفت: (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. (۲۷ / مائده)

لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما اَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ‌اِلَیْکَ لِاَقْتُلَکَ اِنّی اَخافُ اللّهَ رَبَ‌الْعالَمینَ

اگر تو برای‌کشتن من‌دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی‌گشایم ، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. (۲۸ / مائده)

اِنّی اُریدُ اَنْ تَبوءَ بِاِثْمی وَ اِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اَصْحابِ‌النّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمینَ

من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. (۲۹ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« تَبوءَ » از ماده « بَوْأً » به معنی بازگشت است. ذکر کلمه « بِالْحَقّ » ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در « عهد قدیم » (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است ، اما آن‌چه در قرآن آمده عین واقعیّتی است که روی داده است ، شک نیست که منظور از کلمه « آدم » در این‌جا همان آدم معروف پدر نخستین نسل‌های کنونی است و این‌که بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن

مردمی به نام « آدم » از قبیله بنی اسرائیل بوده بی‌اساس است ، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در این‌جا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه‌ای ذکر شود ، اما آیه « مِنْ اَجْلِ ذلِکَ ... » که تفسیر آن به زودی خواهد آمد ، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنان‌که خواهیم گفت. سپس به شرح داستان می‌پردازد و می گوید : « در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند ، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد » (اِذْ قَرَّبا قُرْبانا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاخَرِ). و همین موضوع سبب

شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید به قتل کند و « سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت » (قالَ لَاَقْتُلَنَّکَ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجّه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزکاری همراه نبوده است و « خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد ». در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم‌نه در این‌جا و نه درجای دیگر برده‌نشده ، ولی طبق آن‌چه در روایات اسلامی آمده است نام یکی « هابیل » و دیگری « قابیل » بود ، اما در سِفْر تَکْوین تورات باب چهار نام یکی « قائن » و دیگری « هابیل » ذکر شده و به طوری که مفسر معروف « ابوالفتوح رازی » می گوید : « در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی" هابیل "یا" هابِل "یا" هابِن "بوده و نام دیگری" قابیل "یا"قابین "یا" قابِل "یا" قابِن "و یا "قَبَن "بوده‌است و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام" قابیل "بازگشت به اختلاف لغت می کند و مطلب مهمّی نیست ». ولی شگفت آور این‌که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن به جای « قائن » ، « قابیل » گفته است ؟ در حالی که اولاً ، این‌گونه اختلاف در لغت و حتّی در ذکر نام‌ها فراوان است مثلًا تورات « ابراهیم » را « ابراهام » و قرآن او را « ابراهیم » نامیده و ثانیا اساسا اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است.(۱) می‌دانیم که « قربان » به معنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می‌شود ، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات‌اسلامی و آن‌چه در تورات سفرتکوین باب چهار آمده است « هابیل » چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فرآورده‌های آن را برای این کار انتخاب نمود و « قابیل » که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد. دراین‌که فرزندان آدم‌از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل

۱- علامه فقید شیخ محمد جواد بلاغی رساله‌ای در این زمینه به نام « اَلْاَکاذیبُ الْاَعاجیب » (دروغ‌های شگفت‌انگیز) نوشته است که در آن دروغ‌هایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده . این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است .

دیگری مردود ، باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها دربعضی‌از روایات‌اسلامی می‌خوانیم که آن دو فرآورده‌های خود را به بالای کوهی بردند ، صاعقه‌ای به نشانه قبولی به فرآورده هابیل خورد و آن را سوزاند امّا دیگری به‌حال خود باقی‌ماند و این‌نشانه سابقه نیز داشته است. اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی و ردّ عمل دیگری ، از طریق وحی به آدم به آن‌ها اعلام گشت و علّت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و باگذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریک‌دل و حسود و لجوج بود و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می کند به‌خوبی روشنگر چگونگی روحیّه آن‌ها است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسأله حسد بوده و این موضوع ما را به اهمیّت این رذیله اخلاقی و اثر فوق‌العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرْبان»: این واژه مصدر و از ریشه «قُرْب» گرفته شده است؛ بسان «فُرْقان» که از «فَرْق» گرفته شده و یا همانند «شُکْران» و «کُفْران» که

از «شُکْر» و «کُفْر» آمده‌اند، و به معنای تقرّب جستن به خدا و نزدیک شدن به بارگاه او با انجام کارهای شایسته است.

حق حیـــات و زنـــدگی انسان

روی سخن در آیه مبارکه با پیامبر خداست و می‌فرماید:

وَ اتْـلُ عَلَیْهِـمْ نَبَـأَ ابْنَـیْ آدَمَ بِالْحَـقِّ اِذْ قَـرَّبـا قُـرْبـاناً

هـان، ای پیـامبر! سـرگذشت دو پسـر آدم را به راستی و بر اساس حق برای مردم بازگو نما؛ هنگامی که هر یک از آن دو تن کاری انجام دادند و هر کدام، یک قربانی به بارگاه خدا هدیه کردند تا به وسیله آن کار شایسته و آن قربانی، به خدا تقرب جویند.

از دیـدگاه همه مفسّـِران، منظـور از فرزنـدان آدم ـ هابیـل و قابیـل ـ می‌باشـند؛ امّـا بـرخـی بر آننـد که منظـور، دو تـن از فرزنـدان اسرائیل‌اند.

فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاَخَرِ

(۳۷۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پس قربانی و یا کار شایسته یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

در این مورد آورده‌اند که نشانه پذیرفته شدن این بود که آتشـی شعله‌ور پدیدار می‌شد، و قربانی پذیرفته شده را فرامی‌گرفت، و آن را که پذیرفته نشده بود، رها می‌ساخت؛ و برخی نیز برآنند که پذیرفته شده را رها می‌ساخت و پذیرفته نشده را می‌ســوزانیـد؛ امّــا بــه بــاور مــا، دیــدگــاه‌نخســت بهتــر به نظــر می‌رسد.

قالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قالَ اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ

آن کسی که‌قربانی‌اش پذیرفته‌نشده‌بود،به‌دیگری گفت:«بی گمان‌توراخواهم کشت».

پرسید:«چرا؟» پاسخ داد:«به‌این‌خاطر که کارتوپذیرفته شد،امّااز من پذیرفته نشد».

او گفت: «گناه من چیست؟ خدا کار شایسته را تنها از پرواپیشـگان می‌پذیرد؛ از کســانی کـه با نیّتِ خداپسندانه و هدف و شیوه خداپسندانه کار شایسته انجام دهند و از گنـــــاه و زشتـــی بپـــرهیـــزنـــد».

گرچه در آیه شـریفه تصـریح نشـده است که از چه چیز و چه کاری پروا شود، و واژه «تقوا» قیدی نخورده، امّا موضوع روشن است؛ چرا که زیبنده‌ترین چیزی که باید از آن پـــروا گـردد، گنــاه و نافرمانی خــداست.

«ابن عبّاس» می‌گویـد: منظور این است که خـدا قربانی را از انسان‌های پاکـدل می‌پـذیرد و نه آلودگان، و تو از آن جایی که در دل پاک‌اندیش نیستی، قربانی‌ات پــذیــرفتــه نشــد.

برداشت نادرست

برخی به این آیه اسـتدلال کرده‌انـد که گویی اطـاعت و فرمانبرداری انسانِ نافرمان و گناهکار پـذیرفته نیست، و اگر کار شایسـته‌ای انجـام دهـد، دیگر نه کیفر ترک آن را نـدارد و نه فراتر از آن که در خور پـاداش گردد؛ امّـا به بـاور مـا، این برداشت از آیه شـریفه نـادرست است؛ چرا که آنچه از اسـلام دریافت می‌گردد، این است که هر کس با نیّت و انگیزه‌ای خـدایی و برای تقرّب به او کاری انجام دهد، در خور پاداش می‌گردد و نه با انگیزه و هدفی دیگر. با این بیان، اگر گناهکاری عمل شایسته را تنها برای خدا انجام

تفسیر مردان (۳۷۱)

دهد، چرا در خور آن کار نگردد؟

شـــرط پـــذیرفته شدن کارها

گروهی از مفسّران در این مورد آورده‌اند که: همسر حضرت آدم هر بار پسری و دختری به دنیا آورد که مرتبه نخست، «قابیل» و خواهرش دیده به جهان گشودند، و مرتبه دوّمْ «هابیل» و همزادش که خواهر او بود.

هنگامی که هر چهار تن به اوج جوانی رسیدند، فرمان رسید که قابیل با همزاد برادرش «هابیل» ازدواج کند، و او نیز با همزاد و خواهر «قابیل»؛ امّا «قابیل» نپذیرفت؛ چرا که بر این باور بود که خواهر و همزاد خودش بسیار زیبا و همزاد برادرش زشت است و خدا این فرمان را نداده، بلکه این برنامه، ساخته اندیشه و اراده اصلاح‌طلبانه و خیرخواهانه پدرش آدم است.

به همین جهت آدم به آن دو دستور داد هر کدام یک قربانی شایسته به بارگاه خدا ببرند تا شایستگی و یا نادرستی آنان روشن شود، و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند.

«هابیل» که گوسفندان بسیاری داشت، بامداد روز موعود بهترین گوسفند خود را برگزید، و با قلبی آکنده از ایمان و اخلاص به بارگاه دوست تقدیم داشت؛ امّا «قابیل» که مزرعه‌ای گسترده داشت، بخشی از دانه‌های وامانده و غیر مرغوب را برای قربانی و هدیه انتخاب کرد، و هر کدام قربانی خود را در جایگاه آن قرار دادند و در انتظار نشستند. درست در این هنگام بود که آتشی فرود آمد و در دم، قربانی «هابیل» را فرا گرفت و سوزانید و به قربانی «قابیل» نزدیک نشد.

«قابیل» به جای اصلاح خویشتن، با گستاخی بسیار نعره کشید که: «اینک که چنین است تو را خواهم کشت و اجازه نخواهم داد که با خواهر زیباروی من پیمان زندگی ببندی».

«هابیل» آرام و شکیبا پاسخ داد: «گناه من چیست؟ این خداست که قربانی و اطاعت پرواپیشگان را می‌پذیرد، تو هم بیا و پروای خدا پیشه ساز».

در این شرایط بود که «قابیل»، دیوانه‌وار سنگی از زمین برداشت و با کوبیدن آن بر سر برادرش، او را نقش زمین ساخت.

(۳۷۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و نیز آورده‌اند که دلیل پذیرفته شدن قربانی «هابیل» و پذیرفته نشدن قربانی «قابیل» آن بود که وی پاکدل و درست‌اندیش نبود، و بی‌ارزش‌ترین بخش از دارایی خویش را به عنوان قربانی آورده بود، در حالی که برادرش، هم بهترین ثروت خویش را برای قربانی‌برگزیده‌بود، و هم پروای خدا پیشه‌ساخته و به داوری خدا خشنود بود.

و پاره‌ای نیز آورده‌اند که بدان دلیل قربانیِ پذیرفته شده را آتش فرا گرفت و سوزانید که در آن جا، بینوا و نیازمندی نبود تا از آن بهره‌ور گردد.

«بَسْط»: گشودن، گستردن و دراز کردن.

قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت، منطق انسانی و خداپسندانه «هابیل» را در برابر گستاخی و تهدید برادرش ترسیم می کند که:

لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما اَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ اِلَیْکَ لِاَقْتُلَکَ

اگر تو برای کشتن من دست به سوی من بگشایی، من دست خویش به آهنگ کشتن تو به سویت دراز نخواهم کرد.

در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ به باور مفسّران، در آن روزگاران، کشتن مهاجم و متجاوز به عنوان دفاع از حقّ حیات نیز روا نبود؛ بلکه افراد موظّف به اندرزگویی و شکیبایی بودند و خدا انتقام ستمدیدگان را می‌گرفت.

۲ ـ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس»، معنای آیه شریفه این است که: اگر تو از راه ستم و بیداد بخواهی مرا بکشی، من از این راه تو را نخواهم کشت. به باور این گروه، «قابیل» برادرش را به طور ناگهانی و هنگامی که او در خواب بود مورد حمله قرار داد و

بـا سنگـی کـه بر سـر او زد، وی را از پـای درآورد.

۳ـ مرحوم «سیّد مُرتَضی» در این مورد آورده است که: این دو دیدگاه با ظاهر آیه مبارکه هماهنگی نـدارد؛ چرا که قرآن منطق «هابیل» را ترسیم می‌کند که گفت: اگر برادرش بخواهد حقّ حیات او را پایمال سازد، وی به کشتن او برنخواهد خاست و آهنگِ کشتن او نخواهد کرد؛ چرا که قصد کشتن نیز گناه است؛ و کسی که برای دفاع از خویشتن و با رعایت همه مقررات ناگزیر به کشتن متجاوز می‌گردد، قصد کشتن او را

تفسیر مردان (۳۷۳)

ندارد. او تنها از خود برای حفظ جانش دفاع می‌کند، و ناخواسته گاه کار به کشتن مهاجم می‌انجامد. بنابراین «هابیل» می‌گوید: اگر تو در حقّ من ستم کنی، من در حقّ تو ستـم روا نخواهم داشت.

اِنّی اَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمینَ

من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم و دست تجاوز به سوی تو نخواهم گشود.

در ترسیم ادامه این سرگذشت می‌افزاید:

من می‌خواهم که تو بـا گنـاه من و گنـاه خودت به سوی خـدا بـازگردی، و همه گناهـان را به دوش خود بکشـی. امّا به باور برخی، منظور این است که می‌خواهم تو گناه کشـتنِ من و کشـتن همه کسانی که در آینده کشـته خواهند شد، همه را تو به گردن بگیری؛ چرا که تو این‌شیوه‌بیدادگرانه‌راپی‌می‌نهی و توبنیانگذار ترورو‌شقاوت‌وخشونت می‌گردی.

منظور از به دوش گرفتن بار گناه، پـذیرش کیفر آن است؛ چرا که کسـی نمی‌توانـد برای دیگری نیّت گناه کند و گناه به حساب او نوشته شود، امّا می‌تواند کیفر دیگری را به خـاطـر ارتکـاب گنـاهش اراده نماید.

چگونه؟

«هابیل» به برادرش گفت: اگر مرا بکشـی گناه پایمال نمودن حقّ حیات مرا به دوش خواهی کشـید و کیفر آن را خواهی دید. اینک جای این پرسش است که چگونه می‌تـوان بار گنـاهی را که انجـام نشـده است به دوش کشید و کیفر آن را پذیرفت؟

پاسخ

در آیـه شـــریفـه پـذیـرش کیفـر و بـه دوش کشیــدن بـار گنــاه، در گرو انجام آن است. به عبارت دیگر، هنگامی که «هابیل» احساس کرد که برادرش به طور جدّی در اندیشه کشـتن اوست، به او هشدار داد که اگر دست سـتم و تجاوز به سوی من دراز کنی و زندگی مرا به خطر افکنی، در برابر این جنایت کیفر خواهی شد. این هشـــدار و گفتـــار چـه مـانعـی دارد؟

(۳۷۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

فَطَّوَعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ

نفـس سرکش تـدریجا او را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشـت و از زیانکاران شـد.

(۳۰/مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به این‌که « طَوْع » در اصل به معنی رام شدن چیزی است ، از این جمله چنین استفاده می‌شود که بعد از قبولی عمل « هابیل » ، طوفانی در دل « قابیل » به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید و او را به انتقام‌جویی دعوت می‌کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیـدادگری و قتل نفس ، او را از این جنایت باز می‌داشت ، ولی سـرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنده چیره شد و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به‌زنجیر کشید و برای کشـتن برادر آماده ساخت. جمله « طَوَّعَت » در عین کوتاهی اشاره‌ای پرمعنی به همه این‌ها است ، زیرا می‌دانیم رام کردن چیزی در

یک لحظه صورت نمی گیرد ، بلکه به طور تدریجی و پس از کشمکش‌هایی صورت می گیرد. سپس می گوید : « و بر اثر این عمل زیانکار شد » (فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ). چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید. بعضی از کلمه « اَصْبَحَ » خواسته‌اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع‌شده درحالی‌که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست ، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانندآیه ۱۰۳ آل عمران « فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِه اِخْوانا : به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید ». به‌طوری که از بعضی از روایات اسلامی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده استفاده می‌شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی‌دانست چه کند ؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشارشدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید ، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند و در این

تفسیر مردان (۳۷۵)

انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می‌افکند تا به آن حمله ور شوند .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«طَوَّعَتْ»: فعل ماضی از باب تَفعیل و به مفهوم «رغبت نشان داد» آمده است، امّا در آیه شریفه مُتَعَدّی شده است؛ چرا که اَفعال، برخی به فاعِل هم متعدی می‌شوند و معنای آن این است که: پس نفس سرکش او، وی را به کشتن برادرش ترغیب کرد.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ

در تفسیر این جمله نیز دو نظر آمده است:

۱ ـ به باور برخی، منظور این است که نفس سرکش او کشتن برادرش را در نظرش آراست.

۲ ـ امّا به باور برخی دیگر، نفس سرکش او، وی را در ریختن خون برادر یاری کرد. بنابر این دیدگاه، حرف جرّ، حذفْ و مجرورْ منصوب شده است؛ و در اصل این‌گونه بوده است: «عَلی قَتْلِ اَخیهِ».

فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ

و وی را کشت و آن‌گاه از زیانکاران گردید.

«مُجاهِد» می‌گوید: قاتل آماده کشتن برادرش شده بود، امّا نمی‌دانست چگونه او را از پای درآورد. درست در اوج حیرت بود که شیطان به صورت مرغی پدیدار شد و پرنده‌ای را آورد و سرش را در میان دو سنگ قرار داد و کوبید و کشت. «قابیل» نیز شیطان را سرمشق قرار داد و برادر را از پا درآورد، و بدین سان، «هابیل» نخستین ستمدیده و قربانی تاریخ بشر گردید.

برخی با توجّه به واژه «اَصْبَحَ» پنداشته‌اند که این جنایت، در سیاهی شب اتفاق افتاد که این پندار درست نیست؛ چرا که در فرهنگ عرب، هرگاه کسی کار زیانباری انجام دهد، این‌گونه تعبیر می‌گردد، و این واژه نشانگر زمان جنایت نیست.

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه .

(۳۷۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

فَبَعَثَ اللّهُ غُرابا یَبْحَثُ فِی الاْرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْاَةَ اَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَاُوارِیَ سَوْاَةَ اَخی فَاَصْبَحَ مِنَ النّادِمینَ

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می‌کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او گفت: وای برمن آیا من نمی‌توانم مثل این‌زاغ‌باشم و جسدبرادرخودرادفن کنم‌وسرانجام (ازترس رسوایی و بر اثرفشاروجدان از کارخود) پشیمان شد.

(۳۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قـابیـل و پرده‌پوشی بر جنایت

« یَبْحَثُ » از ماده « بَحْث » به طوری که در مجمع البیان آمده در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است ، ولی بعدا به هرگونه جستجو حتّی در مباحث فکری و عقلی آمده است و « سَوْأَة » در اصل به معنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می‌باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود. البته این موضوع جای تعجّب نیست که انسان مطلبی را از پرنده‌ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آن‌ها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است ، حتی در بعضی از کتب طبّی می‌نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبّی خود مدیون حیوانات است. سپس قرآن اضافه می‌کند در این موقع قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و « فریاد برآورد که ای وای بر من ، آیا من بایداز این زاغ هم‌ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم »(قالَ یا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَاُوارِیَ سَوْأَةَ اَخی). اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همان‌طور که قرآن می‌گوید : «فَاَصْبَحَ مِنَ النّادِمینَ». آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً بر برادران دیگر آشکار خواهد شد و او را شدیدا سرزنش خواهند کرد و یا به خاطر این بود که

چرا مدّتی جسد برادر را بر دوش می‌کشید و آن را دفن نمی‌کرد و یا به خاطر این بوده که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک‌نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می‌کند ، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه‌گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود ، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود ، اما هیچ‌گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد ، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود : « لا ـ تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْما اِلاّ کانَ عَلَی ابْنِ آدَمَ الاْوَّلَ کِفْلٌ مِنْ دِمِها لاَِنَّهُ کانَ اَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ : خون هیچ انسانی به ناحقّ ریخته نمی‌شود مگر این‌که سهمی از مسؤولیّت آن بر عهده قابیل است که این سنّت شوم آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد » .(۱) ضمنا از این حدیث به خوبی برمی‌آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این « سرگذشت واقعی » نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمرّی که همیشه در زندگانی بشر بوده است : در یک سو مردان پاک و باایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری ، قرار داشته‌اند و چه بسیار از افراد پاک که به دست آن‌ها شربت شهادت نوشیده‌اند. ولی سرانجام آن‌ها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد و آن‌ها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد .

۱- « تفسیر فی ظِلال » ، جلد ۲ ، ذیل آیه ، صفحه ۷۰۳ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بَحَثَ»: در اصل به مفهوم کند و کاو و جست‌جوی در خاک آمده، امّا اینک به مفهوم جستجو در همه میدان‌ها به کار می‌رود.

«سَوْأَة»: به مفهوم ناپسندی و ناخوشایندی است، امّا در آیه منظور، پیکر بی‌جان بـرادر می‌بـاشـد.

«وَیْل»: وای. این واژه به هنگام فاجعه و نابودی گفته می‌شود.

«عَجْز»: ناتوانی.

نخستین جنایت در تاریخ بشر

در ادامـه داستان می‌فـرماید:

فَبَعَثَ اللّهُ غُـرابـاً یَبْحَثُ فِی الْاَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْاَةَ اَخیهِ

«هابیـل» نخستین قربـانی جنـایت بشـر بود. به همین جهت «قابیـل» نمی‌دانست اینک پس از جنایت، چگونه پیکر او را از نظرها پنهان کند. او سرگردان بود که آفریدگار هستی دو کلاغ برانگیخت و یکی از آنها در برابر چشم او، همنوع خود را کشت و آن‌گاه زمین را گود کرد و به خـاکش سپرد. «قابیـل» این درس را نیز از آن پرنـده آموخت و پیکر برادرش را به خـاک سپرد؛ امّـا به باور برخی، خدای فرزانه پرنده‌ای را برانگیخت تا با افشاندن خاک بر پیکر بی‌جان «هابیل»، به قابیل آموزش دهد که می‌تواند پیکر مقتول را در خـاک نهـان سـازد، و او که بـا پـذیرفته شـدن قربانی برادر در بارگاه خـدا و مأموریت پرنـده بر خاکسـپاری پیکرش، به مقام معنوی برادرش در بارگاه پـروردگـار پی برد، فریاد سـر داد که: ای وای بر من! و برخی بر آنند که آن پرنده در حقیقت فـرشتـه‌ای بـود که به صــورت کـلاغ پـدیـدار شد.

از آیــه شــریفــه این نکتـه به روشنی دریافت می‌گردد که کار آن پرنـده، یک رویـداد تصادفی و بی‌هدف نبود، بلکه یک کار هدفدار و درس‌آموز بود؛ و آن پرنده به الهــام از جـانب آفریدگـارش بـه این کــار دســت یــازیــد.

«ابو مُسلِم» از برخی آورده است که این کار، نظیر داستـان «هُدْهُدْ»، و رساندن نامه سلیمان به فرمانروای «یَمَن»، و آوردن پاسخ نامه او بود، که به خواست خـدا و به صورت اُعجاز انجام گرفت. و هیـچ مانعی نـدارد که آفریـدگار هستی، درک و فهم آن پرنده را به گونه‌ای رشد بخشیده باشد که خودش این کار را انجام داده باشد، درست

همان‌گونه که ما وقتی کودکان خویش را برای انجام کاری برمی‌انگیزیم، خود راه انجام درست آن را می‌یابند.

لِیُــرِیَــهُ کَیْــفَ یُــوارِی سَــوْاَةَ اَخیــهِ

از دیدگاه برخی از مفسّران، منظور این است که مأموریت آن پرنده این بود که به قابیل نشان دهد که چگونه فراز و نشیب‌های بدن برادر را بپوشانـد؛ امّـا بـه بـاور برخی دیگر، آن پرنـده می‌خـواست نشـان دهـد که چسـان پیکر برادر را که در حـال متلاشـی شـدن وتباه‌گشتن‌بود،به‌خاک سپارد.که‌بااین‌بیان‌به‌پیکربی‌جان «سَوأة» گفته‌شده است.

قالَ یا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَاُواریَ سَوْاَةَ اَخی.

هنگـامی که آن پرنـده چگونگی خاکسپاری جسـد را به او آموخت، از ژرفـای دل فریـاد برآورد که: وای بر من! آیـا به انـدازه این پرنده هم دانش و آگاهی ندارم تا بتوانم پیکــر بی‌جــان برادرم را به خاک سپارم؟

فَاَصْبَحَ مِنَ النّادِمینَ

و آن‌گــاه از ریختــن خــون بــرادر نــدامت زده گــردید.

«جُبّائی» می‌گوید: این ندامت، به گونه‌ای که بتوان آن را توبه شمرد، نبوده است. او بسان کسی بود که پس از خوردن شراب، بر اثر ناراحتی برخاسته از آن، از خوردنش پشیمان می‌گردد و به همین دلیل هم این ندامت و پشیمانی برایش سودبخش نبود.

پـاره‌ای بر ایـن عقیده‌انـد که او از به دوش کشیـدن پیکر بی‌جـان برادر، پس از آمـوختن راه به خاکسـپاری آن، پشـیمان گردیـد؛ و

پاره‌ای نیز بر آنند که از ریختن خون برادر ندامت‌زده شد، نه از گناه و کیفر سهمگین جنایت خویش.

داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل»

محدثان اهل سنّت از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: «قابیل» پس از کشتن «هابیل»، پیکر بی‌جان او را در روی خاک رها کرد، و درندگان و پرندگان برای دریدن و خوردن آن جسد بی‌جان گرد آمدند. او به ناگزیر جسد را در کیسه‌ای قرار داد و بر دوش خویش افکند و همچنان سرگردان بیابان‌ها بود تا جسد بی‌جان برادر رو به تباه شدن نهاد. وی نمی‌دانست که با آن چه کند؟ این جا بود که خدا دو پرنده را برانگیخت و آن دو در برابر چشم او به پیکار برخاستند. یکی دیگری را از پای

(۳۸۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

درآورد و آن‌گاه با منقار خود گودالی حفر نمود، و جسد پرنده را در آن گودال پنهان کرد. «قابیل» نیز چگونگی به خاکسپاری پیکر بی‌جان را از پرنده آموخت.

«ابن عبّاس» در این مورد آورده است که:

پس از ریخته شدن نخستین خون بر زمین، هوا مه‌آلود و زمین تیره و تار گردید، درختانِ سرسبز و پرطراوت، به خزان نشستند و طعم میوه‌ها و غذاها دگرگون شد. «آدَم» که دور از منطقه وقوع جنایت بود، گفت: به باور من در روی زمین رویدادی ناگوار روی داده است. آن‌گاه پس از آگاهی از مرگ «هابیل»، در سوگ او مرثیه‌ای سرود و گریست و به بیان برخی، به مدّت یک سال خنده بر لبانش ننشست.

«آدَم» در سوگ فرزندش بود و عمرش به یکصد و سی سال می‌رسید که خدا فرزند شایسته‌کرداری به او ارزانی داشت که نام او را «شَیث» نهادند؛ و همو بود که پس از رشد و رسیدن به کمال، جانشین پدر شد. «قابیل» هم به خاطر آن جنایت، مورد لعن و نفرت قرار گرفت و رانده شد.

او از پدر و مادر جدا شد و به منطقه «عَدَن» رسید و آن جا با وسوسه شیطان و فریب به انگیزه احترام به آتش، آتشکده‌ای ساخت و کیش آتش‌پرستی را پی‌نهاد؛ چرا که شیطان به او گفت: علّت پذیرفته شدن قربانی برادرت که آتش قربانی او را فراگرفت، این بود که او آتش را می‌پرستید؛ بنابر این تو هم برای تقرّب به خدا، آتش‌پرستی را رواج ده. بدین سان او گمراه شد و نسل او نیز به گناه و زشتی و هوسبازی روی آوردند، و افزون بر بی‌بند و باری و هرزگی، آتش‌پرستی را به جای یکتاپرستی و توحیدگرایی، راه و رسم خویش ساختند، تا سرانجام در طوفان نوح نسل تبهکار «قابیل» نابود شد و نسل «شَیث» باقی ماند.

تفسیر مردان (۳۸۱)

حقیقت توسّل

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسیلَةَ وَ جاهِدُوا فی سَبیلِه لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرّب به‌خدا انتخاب نمایید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید. (۳۵ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

موضوع مهمّی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که درباره انتخاب « وسیله » در این آیه به افراد باایمان داده شده است. « وَسیلَة » در اصل به معنی تَقَرُّب جستن و یا چیزی است که باعث تقرّب به دیگری از روی علاقه و رغبت میشود می‌باشد. بنابراین وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدّس

پروردگار می‌شود شامل می گردد که مهم‌ترین آن‌ها ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صله رحم و انفاق در راه خدا اعمّ از انفاق‌های پنهانی و آشکار و همچنین هرکار نیک و خیرمی‌باشد. همان‌طور که علیّ علیه‌السلام در « نهج البلاغه » فرموده است : « اِنَّ اَفْضَلَ ما تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ اِلَی اللّهِ سُبْحانَهُ وَ تعالَی الْایمانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ وَالْجِهادُ فیسَبیلِه فَاِنَّهُ ذِرْوَةُالْاِسْلام وَ کَلِمَةُ الْاِخْلاصِ فَاِنَّها الْفِطْرَةُ وَ اِقامُ الصَّلاةِ فَاِنَّهَا الْمِلَّةُ وَ ایتاءُ الزَّکاةِ فَاِنَّها فَریضَةٌ واجِبَةٌ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضانَ فَاِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقابِ وَ حَجُ‌الْبَیْتِ وَاعْتِمارُهُ فَاِنَّهُما یَنْفِیانِ الْفَقْرِ وَ یَرْحَضانِ الذَّنْبَ وَ صِلَةُ الرَّحِم فَاِنَّها مَثْرَأَةٌ فِی الْمالِ وَ مَنْسَاَةٌ فِی الْاَجَلِ وَ صَدَقَةُ السِّرِّ فَاِنَّها تُکَفِّرُ اَلْخَطیئَةِ وَ صَدَقَةُ الْعَلانِیَةُ فَاِنَّها تَدْفَعُ مَیْتَةَ السُّوءِ وَ صَنائِعُ الْمَعْرُوفِ فَاِنَّها تَقی مَصارِعَ الْهَوانِ: بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّه کوهسار اسلام است و همچنین جمله اخلاص (لا اِلهَ اِلاَّ اللّه) که همان فطرت توحید است و برپا داشتن نماز که آیین اسلام است و زکوة که فریضه واجبه است و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی و حجّ و عمره که فقر و پریشانی را دور می کند و گناهان را می‌شوید و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می کند و

(۳۸۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

انفاق‌های پنهانی که جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکارکه مرگ‌های‌ناگوار و بدرا دورمی‌سازد و کارهای‌نیک‌که انسان را از سقوط نجات می‌دهد» .(۱) و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرّب به پروردگار می گردد ، در مفهوم وسیع توسّل داخل است و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آن‌ها زیرا همه این‌ها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد حتّی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آن‌ها و اهمیّت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد جزء این مفهوم وسیع است. و آن‌ها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچ‌گونه دلیلی بر این تخصیص ندارند ، زیرا همان‌طور که گفتیم « وسیله » در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرّب می گردد. لازم به تذکّر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاًّ تقاضا کنند ، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام ، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آن‌ها (که خود یک‌نوع احترام و اهتمام به موقعیّت آن‌ها و یک نوع عبادت است) از خداوندچیزی‌را بخواهند این‌معنی نه‌بوی شرک‌می‌دهد و نه برخلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می‌باشد .

قرآن و توسّل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده می‌شود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او ، به هیچ وجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد ، در آیه ۶۴ سوره نساء می‌خوانیم : « وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاۤئُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّابا رَحیما : اگر آن‌ها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می‌آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می کردند و تو نیز برای آن‌ها طلب عفو می کردی ، خدا

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۱۰ .

تفسیر مردان (۳۸۳)

را توبه‌پذیر و رحیم می‌یافتند ». و نیز در آیه ۹۷ سوره یوسف می‌خوانیم که : برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آن‌ها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت. درآیه ۱۱۴ سوره‌توبه نیزموضوع استغفارابراهیم درمورد پدرش آمده که تأثیر دعای پیامبران را درباره‌دیگران تأیید می کند و همچنین در آیات متعدّد دیگر قرآن این موضوع منعکس است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِتَّقُوا»: این واژه از بـاب «اِفْتِعال» و مصـدرش «اِتِّقاء» بوده، در اصل به مفهوم ایجاد مانع میان دو چیز است. با این بیان، معنای آن این است که میان خود و کیفر خدا مانع و سپـری پـدیـد آوریـد.

«وَسیلَه»: واسطه و وسیله تقرّب و نزدیک شدن را می گویند.

وسیله نجات

در آیات گذشـته، مقررات الهی در مورد آدمکشـی و تبهکاری و فتنه‌انگیزی و ستیزه‌جویی ترسیم گردید؛ اینک قرآن مجید در این آیه شریفه به پند و اندرز پـرداختـه، مـردم را به پرواپیشگی فرامی‌خواند و می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ

هـان، ای کسـانی که ایمـان آورده‌ایـد! پروای خدا پیشه سازید و از گناه و نافرمـانی او دوری جـویید!

وَابْتَغُـوا اِلَیْـهِ الْـوَسیلَـةَ

در تفسیـر این فـراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ گروهی از جمله «مُجاهِد» بر آنند که منظور این است که به وسیله اطاعت خدا و فرمانبرداری از او، به بارگاهش تقرّب جویید و کاری کنید که خشنودی او را فراهم آورده، نـزدیکـی بـه او را به وسیلـه اطاعـت از مقـررات او بخواهید و بیابید.

۲ ـ امّا برخی بر این باورند که منظور از «وَسیلَه» که در آیه شریفه آمده، پرفرازترین

(۳۸۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و والاترین درجـات بهشتِ پرطـراوت و پرمعنـویت خداست.

از پیـامبـر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کـرده‌انـد که فرمود: از خدا برای من «وَسیلَه» را که درجه‌ای است در بهشت، بخواهید که تنها یکـی از بندگان خاصّ خدا به آن جا پر می کشـد؛ و من امیـدوارم کـه آن بنـده بـر گـزیـده بـاشـم.

«سَلُـوا اللّهَ لِیَ الْوَسیلَـةَ فَـاِنَّهـا دَرَجَـةٌ لایَنالُها اِلاّ عَبْدٌ واحِدٌ وَارْجُوا اَنْ اَکُونَ اَنَا هُوَ.»(۱)

از امیر مؤمنان در این مورد آورده‌انـد که فرمود: در بهشتِ پرطراوت و زیبای خـدا، دو لؤلؤ در زیر عرش است که یکی زردرنگ و دیگری سپیـد می‌نمایـد و در هر یک از آنها هفتادهزار غرفه می‌باشد که درها و ظروف آن از یک ماده و حقیقت‌اند. آن لؤلؤ سپید همان «وَسیلَه» است که از آنِ پیامبر گرامی اسلام و خاندان پاک و پاکیزه اوست، و دیگری از آنِ ابراهیم و خاندانش می‌باشد.

وَ جـاهِـدُوا فی سَبیلِـهِ لَعَلَّکُـمْ تُفْلِحُــونَ

و در راه دیـن خــدا با دشمنـانش کـارزار کنید، باشد که رستگـار گـردیـد.

آیه شـریفه بیانگر آن است که جهاد در راه خدا و دین و آیین او نیز وسیله‌ای برای رسیدن به پاداش پرشکوه خداست؛ چرا که نشان و راهنمای هر چیزی، وسیله آگاهی یافتن به آن است، و انجام هر کاری و یا دست زدن به هر چیزی، وسیله رسیدن به آن چیز است و مهر و لطف خـدا نسبت به انسـان، راهی برای فرمانبرداری از اوست و فـرمانبـرداری از او نیـز راهی بـرای نجات و کامیابی، که جهاد از جمله آنهاست.

و جهـاد ممکن است به دست یـا زبـان انجـام گیرد که انسان با توجه به مقررات خـدا، حقایق را بگویـد و بنویسـد؛ و ممکن است با دست و به وسیله شمشیر ستم‌سوز و یا با انکار سـتم و بیداد و گناه به وسیله قلب و دل، انجام گیرد. و باید همه کارهای شایسته، با انگیـزه فرمـانبـرداری از خــدا و به امیـد نجات و رستگـاری انجـام شود.

پاره‌ای از دانشمندان بر آنند که دو واژه «لَعَلَّ» و «رَجاء»، از سوی خدا، نشانگر لزوم

۱ - تفسیر تِبیان، ج ۲، ص ۵۵۶.

و تحقّق است و با این بیان، مفهوم آخرین فراز از آیه شریفه این است که:

کارهای شایسته انجام دهید تا رستگار گردید.

در انــدیشــه وسایل نجات(۱)

آیه مورد بحث، این درس انسانساز را می‌دهـد که فلاح و رسـتگاری این جهان، و نیکبختی و نجات از آتش دوزخ و پر کشیدن به بهشت زیبا و پرطراوت خدا در گرو این گام‌های بلند و بنیادی است:

الف: نخست بایـد آگاهـانه و عاشـقانه ایمان به خـدا آورد و با همه وجود کوشـید تا در شـمار ایمان‌آوردگان و در صف آنان جای گرفت.

ب: در گـام دوّم، بایـد پروای خـدا را به راستی پیشه سـاخت و بـا دوری گزیـدن از گناه و زشتی و نادرستی، با همه وجود، کران تا کرانِ گستره جان و دل را پاك و پاکیزه ساخت و از نقاط منفی و میکروب آلودگی به ضد ارزش‌ها پیراست و پاکسازی کرد.

ج: باید در انــدیشـــه وسیلــه و یا وســایل مطمئــن و مــورد اعتماد و شایسته‌ای برای تقرّب به بارگاه خدا بود و در پرتو آن وسایل به اوج کمال پرکشید و از آفت‌های دنیـا و آخرت رست.

این وسایـل دو دسـته‌اند: نخست مقررات خـدا و پای‌بنـدی آگاهـانه به آنهـا، رعـایت حلال و حرام و روا و ناروای او، آراسـتگی به ارزش‌های والای اسلامی و انسانی، دوری از ضـد ارزش‌هـا و رعـایت حقـوق و حرمت بندگـان خـدا ...

و دیگر، مهر و محبّت و عشق به پیشوایـان راسـتین و معصوم، الگـو و سرمشق و نمـونه و سـمبـل قـرار دادن آنــان در زنـدگی، گـام سپـردن در راه پرافتخـار آنان و تقـاضـای نجـات از بـارگـاه خـــدا بــه حـرمـت آنـــان...

امیـر مـؤمنـــان در ایـــن مـورد می‌فرمـاید:

«اِنَّ اَفْضَـلَ مـا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ اِلَی اللّهِ سُبْحانَهُ، الإِیمـانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهـادُ فی سَبیلِهِ فَـاِنَّهُ ذُرْوَةُ الْاِسْـلامِ وَکَلِمَـةُ الْاِخْلاصِ فَاِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَاِقامُ الصَّلوةِ فَاِنَّهَا الْمِلَّةُ وَإِیتاءُ الزَّکوةِ

۱ - مترجم.

فَـاِنَّهـا فَریضَــةٌ واجِبَــةٌ وَصَـوْمُ شَهْرِ رَمَضانَ، فَاِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقابِ...»(۱)

بهترین وسیله و چیزی که می‌توان به یاری آن به بارگاه خدا تقرّب یافت و نزدیک شد، ایمان به خدا و پیامبر اوست. و دیگر تلاش و جهاد در راه دین و آیین خداست که این کـار اوج گـرفتـن به پرفرازترین قلّه کوهسار اسلام است. و نیز اخلاص به بـارگـاه او که الهـام گـرفتـن و پیـروی از فطرت توحیدی است.

و برپـا داشتن نمـاز و یاد خـدا که سمبـل آیین اسـلام اســت،

و پرداخت حقوق مالی و اقتصادی که از مقررات بایسته خداست؛

و روزه‌داری در مـاه رمضـان که سپری است در برابر آتش دوزخ و کیفـر خـــدا؛

و طواف بر گرد کعبه و به جا آوردن «عمره» که افزون بر زدودن گرد و غبار محـرومیـت و پریشـانی، گنـاهـان را نیز می‌شـوید و مـی‌زداید؛

و پیوند با نزدیکان و بستگان که ثروت و امکانات را زیاد و عمر را طولانی می‌کند؛

و بخشش و انفاق نهان و آشکار که کار نخست، گناهان را می‌پوشاند و می‌زداید و کار دوّم مرگ‌های ناگوار و ناخوشایند را از انسان دور می‌سازد؛

و دیگر انجام کارهای شایسته که باعث نجات انسان از انحطاط و سقوط به دوزخ دنیا و آخرت می‌شود...

و در مورد توسّل به پیامبر و امامان راستین، که آنان نجات و رستگاری او را از بارگاه خدا بخواهند، قرآن می‌فرماید:

«... وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحیماً».(۲)

و اگر آنان هنگامی که به خویشتن ستم کرده بودند، نزد تو ای پیامبر می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و تو نیز برای آنان از بارگاه خدا آمرزش می‌خواستی، به یقین خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

۱ – نهج البلاغهٔ، خطبه ۱۱۰.

۲ – سوره نساء، آیه ۶۴.

تفسیر مردان (۳۸۷)

اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ اَنَّ لَهُمْ ما فِی الْاَرْضِ جَمیعا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِه مِنْ عَذابِ یَوْمِ الْقِیمَهِٔ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ

کسانی که کافر شدند اگر تمام آن‌چه که روی زمین قرار دارد و همانندآن، مال آن‌هاباشد و آن‌ها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند ، از آنان پذیرفته نخواهد شد و مجازات دردناکی خواهند داشت. (۳۶ / مائده)

یُریدُونَ اَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجینَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ

آن‌ها پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی نمی‌توانند خارج شوند و برای آن‌ها مجازات پایداری است. (۳۷ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مضمون این آیه در سوره « رعد » آیه ۴۷ نیز آمده است و این نهایت تأکید را در مسأله مجازات‌های الهی می‌رساند که با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه‌ها و قدرت‌ها نمی‌توان از آن رهایی جست هر چند تمام سرمایه‌های روی زمین یا بیش از آن باشد ، تنها در پرتو ایمان و تقوا و جهاد و عمل می‌توان‌رهایی‌یافت. درباره مجازات دائمی و خلود کفّار در دوزخ در ذیل آیه۱۰۸ سوره هود بحث شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرجام شوم حق‌ستیزی

در این آیه شریفه قرآن از فرجام شوم کفر و حق‌ستیزی و کفرگرایان پرده برمی‌دارد و می‌فرماید:

اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ اَنَّ لَهُمْ ما فی الْاَرْضِ جَمیعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ یَوْمِ الْقِیامَهِٔ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ

بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند، اگر هر کدامشان هرآنچه در زمین است از آنِ آنان و هر یک فرمانروایی و ثروت زمین و زمان را داشته باشند و ثروت و قدرتی به

(۳۸۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

گستردگی و بسیاری آن را نیز بر آن بیفزایند و بخواهند همه آنها را بدهند تا خویشتن را از عذاب روز رستاخیز برهانند، از آنان پذیرفته نمی‌شود و به خاطر کفر و بیداد و گمراهی و گناهانشان، کیفر و عذابی دردناک خواهند داشت.

در ادامه سخن در همین مورد می‌افزاید:

یُریدُونَ اَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجینَ مِنْها

به باور «ابو علی» منظور این است که آنان آرزو می‌کننـد که از درون آتش به درآینـد، در حالی که بیرون آمـدنی نخواهند بود؛ امّا به بـاور «حَسَن»، واژه «اراده» در آیه شـریفه به مفهـوم خواسـتن است و منظـور این است که هرچه شـعله‌های سـرکش آتش آنـان را می‌سوزانـد، آنان می‌خواهنـد از آن به در آینـد و خود را برهانند... نظیر این آیه شـــریفـه و پیـام آن، آیـه دیگـری اســت کـه مــی‌فـرمـایـد: «کُلَّمـــا اَرادُوا اَنْ یَخْـرُجـوا مِنْها مِنْ غَمٍّ اُعیدُوا فیها...»(۱)

هرگاه و هربار که بخواهند از شدّت غم و اندوه، از آن به درآیند و خویشتن را برهانند، در آن بازگردانیده می‌شوند...

و پـاره‌ای نیـز برآننـد کـه منظـور ایـن است که هنگـامی که آتش آنـان را می‌سوزانـد، نزدیـک است که از آن بیـرون آینـد، امّا بیرون آمدنی نخواهند بود. و این معنا بسان این آیه است که می‌فرماید:

«...فَـوَجَـــدا فیهـــا جِـدارا یُـریـدُ اَنْ یَنْقَـضَّ فَاَقامَهُ...»(۲)

پس در آن جـــا دیـــواری یافتنـد که نـزدیـک بود فرو ریزد و آن بنده درست‌اندیش ما، آن‌رااستوار ساخت...

۱ – سوره حج، آیه ۲۲.

۲ – سوره کهف، آیه ۷۷.

تفسیر مردان (۳۸۹)

سؤال؟

اینـک جـای این پرسـش است که دوزخیـان نگون‌بخت و تبهکـار با آگاهی از ناتوانی خویش بر این کار و بیهوده بودن تلاشـشان، چگونه در آن روز می‌خواهند از شعله‌های آتش دوزخ بــه در آینـد و جـان خـویش را نجـات دهند؟

پاسخ

پاسـخ این است که خواست انسان به چیزی که مورد نیاز اوست قرار می‌گیرد و از پی آن حرکت می‌کنـد؛ و آگاهی به این واقعیت که این کار نشدنی و ناممکن است، انسان گرفتار را گاه از تلاش و خواست خویش باز نمی‌دارد.

وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ

آری، آنـان از دوزخ بیـرون نخواهند آمد و برایشان عذابی پایدار و پایان‌ناپذیر خـواهـد بـــود.

(۳۹۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

مجـــــازات دزدان

وَالسّارِقُ وَالسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما جَزآءً بِماکَسَبانَکالاً مِنَ‌اللّهِ وَاللّهُ‌عَزیزٌحَکیمٌ

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجـام داده‌انـد به عنوان یـک مجازات الهی قطع کنیـد و خداونـد توانا و حکیم است. (۳۸ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« نَکـال » به معنی مجـازاتی است که به منظور پیشـگیری و ترک گناه‌انجـام می‌شود، این‌کلمه دراصـل به‌معنی لِجـام و افسار است و سپس به هر کاری که جلوگیری از انحراف کنـد گفته شده است. در این‌جا مرد دزد بر زن دزد بودن مقدّم داشـته شده در حالی که در آیه حـدّ زناکار ، زن زانیه بر مرد زانی مقـدّم ذکر شده است ، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل‌اصـلی بیشترمردانند و در مورد ارتکاب زنا عامل و محرّک مهمّ‌تر زنان بی‌بند و بار. سپس می گوید : « این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده‌اند و مجازاتی است از طرف خداوند » (جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ‌اللّهِ). در حقیقت در این جمله اشاره به آن است که اولاً : این کیفر نـتیجه کـار خودشـان است و چیزی است که برای خـود خریده‌انـد و ثانیـا : هـدف از آن پیشـگیری و بـازگشت به حـق و

عـدالت است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کیفر دزدی‌های نهان

در دو آیه پیش مقررات کیفری راهزنی و دزدی آشکار ترسیم گردید؛ اینک در این آیه شریفه، به بیان کیفر سرقت‌ها و دزدی‌های نهان می‌پردازد و می‌فرماید:

وَالسّـارِقُ وَالسّارِقَـةُ

در آیـه شـریفه «الـف و لام» برای بیـان جنسِ مرد و زن است. بـا این بیـان، معنـای آیه این است که: «و هـر مـرد و زن دزد را بـه سـزای آنچـه کـرده‌اند...»

و بـدان جهت این جا مرد را پیش از زن آورده است که دزدی‌هـا بیشتر به وسـیله مردان جـامعه صورت می‌گیرد؛ همان‌گونه که در آیه بیانگر کیفر فحشا، زنان را پیشتر

آورده، چرا که این زنان بی‌بند و بار هستند که بیشتر امکان انجام این عمل زشت را برای مردان هرزه پدید می‌آورند.

فَـاقْطَعُـــوا اَیْـــدِیَهُمَـــا

به بـاور گـروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که دست راستشان را ببرید.

«ابو علی» می‌گویـد: دلیـل این نکته که مردم مسـلمان پس از بریـدن دست راست، پای چپ را می‌برنـد و نه دست چپ دزد را، این است که منظور از «فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُمَا»، دست چپ نیست، چرا که اگر دست چپ بود، دسـتور صـریح قرآن را رها نمی‌کردند؛ و جمع آمـدن واژه «اَیْـدِی» در آیه شـریفه، بسان جمع آمدن واژه «قَلْب» در این آیه مبارکه است که می‌فرماید: «اِنْ تَتُوبا اِلَی اللّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما...»(۱) اگر شما دو زن به بارگاه خـدا روی تـوبـه آوریـد، بهتـر است، چـرا کـه دل‌هایتـان انحراف یافته است.

ذکر این نکته لازم است که به بیان دانشمندان، این آیه شریفه که بیانگر بریدن دست سـارق است، سربسته است و چگـونگی آن را باید از سنّت پیامبر دریافت.

بریدن دست دزد در برابر چه مبلغ و میزانی؟

در ایـن مـورد که چـه مبلـغ از سـرقـت سبـب بریدن دست دزد می‌گردد، دیـدگـاه‌ها یکسـان نیسـت:

۱ـ دانشـمندان ما برآنند که سرقت مال دیگری به بهای ۴۱ دینـار و فراتر از آن؛ و گـروهی از دانشـمنـدان اهل سـنـت، از جملـه «شـافِعی» نیـز بر همین عقیده‌اند.

«عایِشه» از پیامبر گرامی آورده است که دست دزد را باید به خاطر سرقت ربع دینـار و یا فـراتـر از آن بـرید.

۲ـ امّا گروهی از جمله «ابو حَنیفه»، ده درهم و فراتر از آن را گفته‌انـد. دلیل این دیـدگاه روایتی است از «ابن عبّاس» که می‌گویـد: کمترین چیزی که دست تجاوزکار را بـه خـاطـر آن می‌بُـرنـد، یک «سپـر» است. و بهـای یـک «سپر» در زمـان فـرود آیـه، ده درهم بوده است.

۱ – سوره تحریم، آیه ۴.

۳ـ به باور «مالِک» این میزان سه درهم و یا فراتر از آن است. و از پیامبر آورده‌انـد که دست دزدی را به خـاطـر سـرقـت سپـری که سـه درهم قیمت آن بود، برید.

۴ ـ و به‌باورپاره‌ای دربرابر سرقت پنج درهم و فراتراز آن‌می‌توان دست‌دزد را برید.

۵ ـ و پاره‌ای نیز بر این باورند که ملاک در این مورد ثبوت سرقت است و اندازه آن مهم نیست. اگر کسی دست تجاوز و تعدّی به عنوان سرقت به مال کسی گشود و سارق شناخته شد، میزان و اندازه سرقت ملاک نیست و می‌توان دست او را برید، خواه مال مسروقه کم باشد و یا زیاد. خوارج نیز این دیدگاه را پذیرفته‌اند. و دلیل اینان، خود آیه شریفه و این روایت است که از پیامبر گرامی آورده‌اند که فرمود: خدا دزد را از رحمت خود دورسازدکه به‌خاطرسرقت تخم‌مرغ‌یاریسمانی،دست‌خویش‌را ازدست‌می‌دهد.

ذکر این نکته لازم است ?Uبه باور حدیث‌شناسان، این روایت از نظر سند سست است و از نظر دلالت نیز قابل بحث است؛ چرا که دو واژه «بَیْضَه» و «حَبْل»، نه به مفهوم «تخم مرغ» و «ریسمان»، بلکه به مفهوم سپیدی سپر و بند مخصوص کشتی است.

اندازه بریدن دست دزد

در اندازه و چگونگی بریدن دست دزد نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور بیشتر فقهای اهل سنّت، دست دزد از مچ بریده می‌شود.

برای نمونه، «شافِعی» بر این باور است که برای یک بار سرقت دست راست و برای بار دوّم پای چپ و برای بار سوّم بدست چپ و برای بار چهارم پای راست دزد بریده می‌شود؛ و برای بار پنجم او را به زندان می‌افکنند.

«ابو حَنیفه» بر آن است که در مرتبه سوم دست را نمی‌برند.

۲ ـ امّا به باور دانشمندان شیعه، در مرتبه نخست باید چهار انگشت دزد را برید و کف دست و انگشت ابهام را وانهاد. در مرتبه دوّم پای چپ از اصل ساق بریده می‌شود و پاشنه پا رها می‌شود. در مرتبه سوّم برای همیشه به زندان افکنده می‌شود.

این دیدگاه در میان دانشمندان ما شهرت دارد و بر آن اِجْماع نموده و آن را از

تفسیر مردان (۳۹۳)

امیر مؤمنان آورده‌اند.

افزون بر اِجْماع در این مورد، به این آیه نیز استدلال نموده‌اند که می‌توان گفت: منظور از دست و بریدن آن، انگشتان است، چرا که قرآن می‌فرماید:

«فَوَیْلٌ لِلَّذینَ یَکْتُبُونَ الْکِتابَ بِأَیْدیهِمْ...»(۱)

پس وای بر کسانی که کتابِ ساخته و پرداخته‌ای را با دست‌های خویش می‌نویسند و آن‌گاه با دروغ و گستاخی می گویند: این از جانب خداست.

روشن است که کتاب به وسیله انگشتان نوشته می‌شود؛ به همین جهت اگر انگشتان کسی بریده شود، چنان است که گویی دست او بریده شده است.

شرایط کیفر دزد

به باور همه دانشمندان، دست دزد هنگامی بریده می‌شود که از جای محفوظی که مال و ثروت در آن نگهداری می گردد، دست به سرقت زند؛ تنها از «داوود» آورده‌اند که می گوید: بریدن دست دزد لازم است، خواه مال کسی را از جایگاه محفوظ آن برده باشد و یا از جای دیگر؛ و جای محفوظ یا «حرز»، به تناسب تفاوت آداب و رسوم جامعه‌ها و تمدّن‌ها نسبت به چیزهای گوناگون متفاوت است. به باور ما «حرز» جایی است که تنها صاحب مال و ثروت می‌توانند بدون اجازه وارد شود و از آن جا خارج گردد و

دیگـران باید با اجـازه به آن جا گـام نهند و یا در آن جا تصرّف نمایند.

کیفر عمل تجـاوزکارانه

در ادامه آیه شریفه، بریده شدن دست دزد را کیفر کار ظالمانه و تجاوزکارانه او عنوان می‌سازد و می‌فرماید:

جَزاءً بِمَا كَسَبا نَكالاً مِنَ اللّهِ

این کیفـری است در بـرابـر دست تجـاوز گشودن به حقوق دیگران و مجازاتی است از سوی خدا.

۱- سوره بقره، آیه ۷۹.

واژه «نَکـال» در فـرهنـگ عـرب بـه مفهـوم کیفر کردار ظالمانه است، که در نثـر و شعـر آمده است.

وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و خدا پیروزمند و شکست‌ناپذیر و فرزانه است.

منظـور این است کـه او در کارهایش شکست‌ناپذیر و مقرراتش همه از روی حکمـت و فـرزانگی است.

همه‌سونگری در اسلام(۱)

در آیه مورد بحث، از کنار کیفر سختی که قرآن برای دزدان و تجاوزکـاران به حقوق بنـدگان خـدا در نظر گرفته‌است، گـذشتیم. ممکن است این دستور کیفری اسلام برای برخی که از ویژگی‌های همه‌سونگر اسلام آگاهی در خور نداشته باشند، گران آید و این پرسش را طرح کنند که چگونه می‌توان به جای مبارزه با ریشه و منشأ این تبهکـاری اجتمـاعی، به قطـع شـاخ و بـرگ آن دست یازیـد؟ و چگونه می‌توان به جـای مبـارزه اساسی بـا آفت فقر و بلای اجتمـاعی محرومیت، پیکـار با فاصله‌های دهشتنـاک طبقـاتـی در بعـد اقتصـادی و سیـاسـی....

تلاش برای زدودن فقر فکری و فرهنگی و اخلاقی و معنوی....

جهـاد علمـی بـرای بـاروری اندیشـه‌ها و تـربیت صحیح و شایسته نسل‌ها،

پی افکنـدن عـدالت اجتمـاعی به مفهـوم حقیقـی آن و گستـرش عدالت اقتصـادی و سیـاسی...

و تأمین نیازهای اساسی و ضروری توده‌ها در ابعاد گوناگون، به این دستور کیفری چسبیـد و دست بـریـد؟

۱- مترجم.

پاسخ به این پندار

در راه‌زدودن این‌پندار و پاسخ‌این‌پرسش، تعمّق به‌این‌نکات‌چندگانه‌ضروری است:

۱ ـ نخست بایـد این نکته اساسی و کلیدی را همواره در نظر داشت که اسلام یک سیستم و یک مجموعه کامل و همه‌جانبه فکری، عقیـدتی، فرهنگی، اخلاقی، عبـادی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تربیتی و حقوقی است و بسان زنجیره‌ای است که هر بنـد و حلقه کوچک و یـا بزرگ آن را بایـد با دیگر حلقه‌ها و زنجیره کامل نگریست و نه بـریـده از این مجمـوعـه، تـا این حکـم کیفـری سهمگیـن بـه نظـر آیـد.

۲ ـ به بـاور مـا، در میـدان عمـل نیز بایـد این نکته را همـاره به خـاطر داشت که قوانین کیفری اسـلام تنهـا در کنار تحقّق دیگر ابعاد عقیـدتی و اخلاقی و حقوقی و اجتماعی آن کارساز و کارا و معجزه‌آسا خواهـد بود، نه به صورت بریده بریده و جداگانه. نمی‌توان

یک آیه را گرفت و آیات دیگر را رها کرد. برای نمونه، قرآن که کیفر دزد را این گونه اعلام می کند، روح و جان و هدف بعثت‌ها را نیز عـدالت اجتماعی و اقتصادی و توزیع عادلانه امکانات و ثروت‌ها و قدرت‌ها و توانایی‌های گوناگون اعلان می کند و به راستی از ثروت‌هـاو قـدرت‌های بـاد آورده و انحصـاری سـخت جلوگیری می‌نمایـد. حکومت و جامعه را موظّف به تربیت انسان‌ها و رشـد فکری و اخلاقی توده‌ها با بهترین و شایسته‌ترین روش‌ها و ارائه الگوهای راستین می‌نماید. همه را به تأمین نیازهای اساسی محرومان و فقرزدایی در همه ابعـاد زنـدگی موظّف می‌سـازد. اصـل پارسایی و ساده‌زیستی را نیز به ویژه برای صاحبان قـدرت و شـهرت لازم می‌شمارد...

۳ ـ نکته دیگر این که در نظرگـاه اسـلام واقعی و آیین دادرسـی آن، راه اثبـات جرم و جنـایت، آن قـدر ظریـف و دقیـق و انسـانی و خداپسندانه است که اگر این را نیز به خاطر داشتــه بـاشیــم درخـواهیــم یــافت که آن پنــدار و آن داوری شتـابـزده است.

۴ ـ و دیگر اینکه پیاده نمودن این دستور، شرایط تفکّر برانگیز و درس آموزی می‌طلبد و به همین سادگی نیست.

برای نمونه از جمله شرایط اینهاست:

الف: کالا یا پول سرقت شده، حدّاقل ۴۱ دینار، که تقریباً ۴۳ مثقال معمولی طلای مَسکــوک است ارزش داشتــه بــاشد.

ب: آن را از جای محفوظ، مانند مغازه،خانه، کیف و جیب‌های داخلی سرقت کند.

ج: سارق، عاقل و بالغ باشد و آگاهانه و آزادانه دست به این کار زند.

د: ایـن کار در هنگام قحطی و گرسنگی مـردم انجـام نگرفته باشد.

ه: ســرقــت از میــــوه‌هــای درختـــــان بـــاغ نبــاشــد.

و: ســرقــت پــدر از فــرزنــد و شــریــک از مــال مشترک نباشد.

ز: احتمال اشتباهی نباشد که سارق مال دیگری را با مال خود به اشتباه برده باشد.

بــا در نظــر گــرفتــن این نکـات چهارگـانه درخواهیم یـافت که در یک سیستم عادلانه اسـلامی و انسانی، جز کسانی که در خور سخت‌ترین کیفرها هستند، با این کیفــر روبــه‌رو نخــواهنــد شــد.(۱)

۱ - نگارنده.

راه خوشبختی و نجات همیشه باز است

فَمَــنْ تــابَ مِــنْ بَعْـدِ ظُلْمِه وَاَصْلَـحَ فَاِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

امــا آن کس کــه پــس از ستم کردن، تـوبه و جبران نمایـد خداونـد تـوبه او را می‌پـذیرد زیرا خــداونــد آمــرزنــده و مهــربــان است. (۳۹ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیا به وسیله توبه تنها گناه او بخشوده می‌شود و یا این که حدّ سـرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد؟ معروف در میان فقهای مـا این است که : اگر قبل از ثبوت سـرقت در دادگاه اسـلامی توبه کنـد حـدّ سرقت نیز از او برداشـته می‌شود ، ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل ، جرم او ثابت شد با توبه از بین نمی‌رود. در حقیقت توبه حقیقی که در آیه به آن اشاره شده آن است که قبل از ثبوت حکم در محکمه انجـام گیرد ، وگرنه هر سـارقی هنگـامی که خود را در معرض مجـازات دیـد اظهـار توبه خواهـد نمود و موردی برای اجرای حقّ باقی نخـواهـد مانـد و به تعبیر دیگر « توبه اختیاری » آن است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه انجام گیرد ،

وگرنه « توبه اضطراری » همانند توبه‌ای که به هنگام مشاهده عذاب الهی و یا آثار مرگ صورت می گیرد ارزشی ندارد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار پرمهر راه بازگشت و نجات را بر روی تجاوزکاران نیز مسدود نمی‌سازد بلکه می‌فرماید:

فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ اَصْلَحَ فَاِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ

و هر کس پس از سرقت، راه توبه در پیش گیرد و بعد از ستم و تجاوز به مال مردم توبه کند و به شایستگی و درستی روی آورد و کار خویش را سامان بخشد، خدای پرمهر توبه او را پذیرفته و کیفر کاری را که از آن دست کشیده و توبه واقعی کرده است، می‌بخشد.

خدا در آیه شریفه خود را با وصف توبه‌پذیر، وصف می کند و ثمره این وصف با

این ویژگی آن است که گناهکاران به توبه روی می‌آورند و از ادامه راه بیداد و تباهی پشیمان می گردند.

یادآوری می گردد که واژه «توّاب» در قرآن شریف هم در مورد آفریدگار هستی بکار رفته و هم در مورد بندگان او، که در باره خدا به مفهوم توبه‌پذیر و در مورد بندگان به معنای بازگشت کننده بسوی خداست و در هر دو مورد، مدح و ستایش است.

فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

و خدا آمرزنده و مهربان است.

و این فراز از آیه نیز به این نکته ظریف اشاره دارد که پذیرش توبه بندگان گناهکار از سوی خدا، از مهر و لطف و فزون‌بخشی او سرچشمه می گیرد.

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ یُعَذِّبُ مَنْ یَشآءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشآءُ وَاللّهُ عَلیکُلِشَیْءٍ قَدیرٌ

آیا نمی‌دانی که خداوند مالک و حکمران آسمان‌ها و زمین است ؟ هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) مجازات می کند و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد و خداوند بر هر چیزی قادر است.(۴۰ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی اشکال می کنند که اجرای این حدّ در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آن همه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده ندارد ، تا آنجا که برای دیه‌بریدن چهارانگشت یک‌انسان مبلغ‌گزافی تعیین شده‌است.

اتفاقا همین سؤال، به طوری که از بعضی از تواریخ برمی‌آید ، از عالم بزرگ اسلام ، عَلَمُ الْهُدی مرحوم سیّد مرتضی ، در حدود یک‌هزار سال قبل شد ، سؤال کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد :

یَدٌ بِخَمْسِ مِئینَ عَسْجَدٍ وُدِیَتْ ما بالُها قُطِعَتْ فی رُبْعِ دینارٍ ؟

یعنی « دستی که دیه آن پانصد دینار است، چرا به‌خاطر یک ربع دینار بریده می‌شود »؟ «سیدمرتضی» در جواب او این شعر را سرود:

عِزُّالْامانَةِ اَغْلاها وَ اَرْخَصَها ذُلُّ الْخِیانَةِ فَافْهَمْ حِکَمَةَ الْباری

« یعنی عزت امانت آن دست را گران‌قیمت کرد و ذلّت خیانت بهای آن را پایین آورد ، فلسفه حکم خدا را بدان ».(۱)

۱- در «تفسیرآلوسی»، جلد ۳، صفحه ۶ این جریان نقل شده ولی به جای علم‌الهدی، علم‌الدّین السَّخاوی آمده است .

شرایط مجازات سارق

قرآن در این حکم هماننـد سـایر احکـام ریشه مطلب را بیان کرده و شـرح آن به سنّت پیامبر واگـذار شـده است ، آن‌چه از مجموع روایات اسلامی استفاده می‌شود این است کـه اجـرای این حـدّ اسـلامی (بریدن دست) شرایط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جایز نیست از جملـه این‌که :

۱ ـ متـاعی که سرقت شـده بـاید حـداقـلّ یـک ربع دینـار بـاشد .

۲ ـ از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیب‌های داخلی سرقت شود .

۳ ـ در قحط سـالی کـه مـردم گـرسنه‌اند و راه به جـایی نـدارند نبـاشد .

۴ ـ سـارق عـاقل و بـالغ باشد و در حـال اختیار دست به این کار بزند .

۵ ـ سرقت پدر از مال فرزند، یاسرقت شریک‌از مال مورد شرکت این حکم‌را ندارد .

۶ ـ سـرقت میوه از درختـان بـاغ را نیز از ایـن حکـم استثناء کرده‌اند .

۷ ـ کلیه مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را به مال دیگری احتمالاً اشتباه کرده است از این حکم مستثنی است. و پاره‌ای از شـرایط دیگر که شـرح آن در کتب فقهی آمده است. اشتباه نشود منظور از ذکر شرایط بالا این نیست که سرقت تنهـا در صورت اجتمـاع این شـرایط حرام است ، بلکه منظور این است که اجرای حـدّ مزبور ، مخصوص این‌جـا است وگرنه سرقت به هر شکل به هر صورت و به هر اندازه و هر کیفیت در اسلام حرام است .

اندازه قطع دست سارق

معروف در میـان فقهـای مـا بـا استفاده از روایـات اهـل‌بیت علیهم‌السـلام این است که تنهـا چهـار انگشـت از دست راست بریـده می‌شود ، نه بیشتر، اگـر چه فقهـای اهل تسنّن بیش از آن گفتـه‌اند .

تفسیر مردان (۴۰۱)

آیا مجازات اسلامی سرقت خشونت آمیز است ؟

بارهـا این ایراد از طرف مخالفان اسـلام و یا پاره‌ای از مسـلمانان کم اطلاع شـده است که این مجازات اسـلامی بسیار شدیـد به نظر می‌رسـد و اگر بنا بشود این حکم در دنیـای امروز عمـل شود بایـد بسیاری از دست‌هـا را ببرنـد ، به علاوه اجرای این حکم سـبب می‌شود که یک نفر گذشته از این‌که عضو حساسی از بـدن خود را از دست دهد تا پایان عمر انگشت نما باشد. در پاسخ این ایراد بایـد به این حقیقت توجه داشت که : اولاًـ : همان‌طور که در شـرایط این حکم گفتیم هر سارقی مشـمول آن نخواهـد شـد بلکه تنها یک دسـته از سارقان خطرناک هستند که رسما مشمول آن می‌شوند. ثانیا : با توجه به این‌که راه اثبات جرم در اسلام شرایط خاصّی دارد این موضوع بازهم تقلیل پیدا می‌کند . ثالثا : بسیاری از ایرادهایی که افراد کم اطّلاع بر قوانین اسلام می‌کنند به خاطر آن است کـه یـک حکـم را به طـور مستقلّ و منهـای تمـام احکـام دیگر مـورد بررسـی قرار می‌دهنـد ، یعنی به عبـارت دیگر آن‌حکم را در یک‌جامعه صـد در صد غیراسـلامی فرض می‌کنند ، ولی اگر توجّه داشته باشـیم که اسـلام تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شـدن آن در یک اجتماع سـبب اجرای عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و تعلیم و تربیت صـحیح و آموزش و پرورش کافی ، آگاهی و بیـداری و تقوا می‌گردد ، روشن می‌شود که مشـمولان این حکم چه انـدازه کم خواهند بود اشـتباه نشود ، منظـور این نیست که در جوامع امروز این حکم نبایـد اجرا شـود بلکه منظـور این است که هنگـام داوری و قضـاوت بایـد تمـام این جوانب را در نظر گرفت. خلاصه حکومت اسـلامی موظّف است که برای تمام افراد ملّت خود نیازمنـدی‌های اوّلی زندگی را فراهم

سازد و به آن‌ها آموزش لازم دهد و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند، بدیهی است در چنان محیطی افراد متخلّف بسیار کم خواهند شد. رابعا : اگر ملاحظه می‌کنیم امروز دزدی فراوان است به خاطر آن است که چنین حکمی اجرا نمی‌شود و لذا در محیط‌هایی که این حکم اسلامی اجرا می‌گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سال‌های اخیر این حکم در آن اجرا می‌شد) امنیّت فوق العاده‌ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود . بسیاری از زائران خانه خدا با چشم خود چمدان‌ها یا کیف‌های‌پول رادرکوچه و خیابان‌های‌حجاز دیده‌اند که هیچ‌کس

(۴۰۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

جرأت دست زدن به آن را ندارد تا این‌که مأمورین « اداره جمع آوری گمشده‌ها » بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد . غالب مغازه‌ها در شب‌ها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی‌زند. جالب این‌که این حکم اسلامی با این‌که قرن‌ها اجرا می‌شد و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می‌زیستند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی‌کرد این حکم در طی چند قرن اجرا گردید. آیا بریدن چند دست خطاکار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می‌شود؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید:

اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّهَ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَالْاَرْضِ

به باور گروهی روی سخن در آغاز آیه شریفه با پیامبر گرامی است، امّا منظور، پیام به امّت است؛ درست بسان این آیه که می‌فرماید: «یا اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ...»(۱) هان ای پیامبر! هنگامی که زنان را طلاق دادید...

امّا به باور برخی روی سخن با مردم با ایمان است و بیانگر این واقعیت است که همه مقررات و وعده‌ها و هشدارهای قرآن درست است. پس بهوش باشید! مگر نمی‌دانید که فرمانروایی آسمانها و زمین تنها از آنِ خداست و اوست که در قلمرو قدرتش هرگونه بخواهد عمل می‌کند و مانع و مزاحمی برای او نشاید.

یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ

او هر کسی از بندگان گناهکارش را که بخواهد و شایسته بداند، کیفر می‌کند و هر کسی را که توبه کند و او بخواهد توبه‌اش را می‌پذیرد و گناهش را می‌آمرزد، چرا که خود وعده فرموده است که توبه واقعی را بپذیرد و خدا بر هر کار و هر چیزی تواناست.

۱- سوره طلاق، آیه ۱.

تفسیر مردان (۴۰۳)

صفات پنجگانه یاران واقعی اسلام

یآاَیُّهَاالَّذینَ امَنُوا مَنْ‌یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ‌دینِه فَسَوْفَ یَأْتِی‌اللّهُ‌بِقَوْمٍ‌یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لاآئِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشآءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیّتی را می‌آورد، که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز)اورا دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران نیرومندند، آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند. این فضل خدااست که به هرکس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد و (فضل) خدا وسیع و خداوند داناست. (۵۴ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱ـ آن‌ها به‌خدا عشق‌می‌ورزند و جزبه‌خشنودی‌او نمی‌اندیشند «هم خدا آن‌ها را دوست دارد و هم آن‌ها خدا را دوست دارند» (یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ).

۲ و ۳ـ« در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران ، سرسخت و خشن و پرقدرتند » (اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ) .

۴ـ« جهاد در راه خدا به طور مستمر از برنامه‌های آن‌ها است » (یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ) .

۵ـ آخرین امتیازی که برای آنان ذکر می‌کند این است که در راه انجام فرمان خدا و دفاع از حقّ ، از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌هراسند (وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ).

در حقیقت علاوه بر قدرت جسمانی ، چنان شهامتی دارند که از شکستن سنّت‌های غلط و مخالفت با اکثریّت‌هایی که راه انحراف را پیش گرفته‌اند و با تکیه بر کثرت عددی خود دیگران را به باد استهزاء می‌گیرند ، پروایی ندارند . بسیاری از افراد را می‌شناسیم که دارای صفات ممتازی هستند ، اما در مقابل غوغای محیط و هجوم افکار عوامّ و اکثریّت‌های منحرف بسیار محافظه کار ، ترسو و کم جرئتند و زود در

(۴۰۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

برابر آن‌ها میدان را خالی می‌کنند ، در حالی که برای یک رهبر سازنده و افرادی که برای پیاده کردن افکار او وارد میدان می‌شوند ، قبل از هر چیز چنین شهامتی لازم است ، عوام‌زدگی ، محیط زدگی و امثال آن که همگی نقطه مقابل این امتیاز عالی روحی هستند ، سدّ راه بیشتر اصلاحات محسوب می‌گردند. و در پایان می‌گوید : « به دست آوردن این امتیازات ، (علاوه بر کوشش انسان) مرهون فضل الهی است که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می‌دهد » (ذلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشآءُ). او است که دایره فضل و کرمش ، وسیع و به آن‌ها که شایستگی دارند آگاه است (وَ اللّهُ واسِعٌ عَلیمٌ). درباره این‌که آیه فوق اشاره به چه اشخاصی می‌کند و منظور از این یاوران اسلام کیانند که خدا آن‌ها را به این صفات ستوده است ؟ در روایات اسلامی و سخنان مفسّران بحث بسیار دیده می‌شود. در روایات زیادی که از طرق شیعه و اهل تسنّن وارد شده می‌خوانیم که این آیه در مورد علی در فتح خیبر ، یا مبارزه با « ناکثین » و « قاسطین » و « مارقین » (آتش افروزان جنگ جمل و سپاه معاویه و خوارج) نازل شده است و لذا می‌بینیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از عدم توانایی عدّه‌ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر ، یک شب در مرکز سپاه اسلام رو به آن‌ها کرد و فرمود : « لَاُعْطِیَنَّ الرّایَةَ غَدا رَجُلًا ، یُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ ، کَرّارا غَیْرَ فَرّارٍ، لا یَرْجِعُ حَتّی یَفْتَحَ اللّهُ عَلی یَدِهِ : به خدا سوگند پرچم را فردا به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند ، پی در پی به دشمن حمله می‌کند و هیچ‌گاه از برابر آن‌ها نمی‌گریزد وازاین میدان بازنخواهدگشت، مگر این‌که‌خدا به‌دست‌او پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند » .(۱) در روایت دیگری می‌خوانیم هنگامی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره این آیه سؤال کردند دست خود را بر شانه « سلمان »

۱- در تفسیر برهان و نورالثّقلین روایت متعددی از ائمّه اهلبیت در این باره نقل شده و از دانشمندان اهل تسنّن « ثَعْلَبی » نیز این روایات را نقل کرده است (به کتاب اِحْقاقُ الْحَقّ جلد ۳ صفحه ۲۰۰ مراجعه شود) .

تفسیر مردان (۴۰۵)

زد و فرمود : « این و یاران او و هموطنان او هستند ». و به این ترتیب از اسلام آوردن ایرانیان و کوشش‌ها و تلاش‌های پرثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه‌های مختلف ، پیشگویی کرد. سپس فرمود : « لَوْ کانَ الدّینُ مُعَلَّقا بِالثُّرَیّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِنْ اَبْناءِ الْفارْسِ : اگر دین (و در روایت دیگری اگر علم) به ستاره ثُرَیّا بسته باشد و درآسمان‌ها قرارگیرد، مردانی ازفارس آن‌را دراختیار خواهند

گرفت ».(۱) و در روایات‌دیگری می‌خوانیم این‌آیه درباره یاران‌مهدی نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آن‌ها که از آیین حقّ و عدالت مرتّد شده‌اند می‌ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می‌کنند. شکّی نیست که این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تضادّ ندارد ، زیرا این آیه همان‌طور که سیره قرآن است یک مفهوم کلّی و جامع را بیان می‌کند که علیّ یا سلمان فارسی مصداق‌های مهمّ آن می‌باشند و کسان دیگری که این برنامه‌ها را تعقیب می‌کنند نیز شامل می‌شود ، هر چند در روایات از آن‌ها ذکری نشده باشد. ولی متأسّفانه تعصّب‌های قومی در مورد این آیه به کار افتاده و افرادی را که هیچ‌گونه شایستگی ندارند و هیچ‌یک از صفات فوق در آن‌ها وجود نداشته به عنوان مصداق و شأن نزول آیه شمرده‌اند تا آن‌جا که ابوموسی اشعری که با حماقت کم نظیر و تاریخی خود ، اسلام را به سوی پرتگاه کشانید و پرچم‌داراسلام، علیّ رادرتنگنای سختی قرارداد ازمصادیق این آیه‌شمرده‌اند .(۲)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۰۸ « نور الثقلین » جلد ۱ صفحه ۶۴۲ .

۲- « تفسیر طَبَریّ » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۸۴ .

(۴۰۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«ذُلّ»: این واژه اگر به کسر ذال باشد، به مفهوم نرمش و آسانی است. و اگر به ضمّ آن آید، به معنای ذلّت می‌باشد. و «ذَلول» نیز به معنای رام ذلیل و خوار آمده است. و «اَذِلَّه» جمع ذَلول و «اَذِلاّء» جمع «ذَلیل» است، که واژه نخست در مورد افراد رام و فرمانبردار به کار می‌رود و واژه دوم در مورد افراد خوار و رسوا و زبون.

«عِزَّت»: عزیز، سختگیر، پرصلابت و شکست‌ناپذیر.

نوید به آینده‌ای روشن

در آیات گذشته، از منافقان و بداندیشی‌شان در مورد توحیدگرایان سخن رفت و قرآن روشنگری فرمود که آنان به انتظار رویدادهای ناگوار برای مسلمانان نشسته‌اند و نیز روشن ساخت که گروهی از آنان سرانجام راه ارتداد و کفر را در پیش خواهند گرفت؛ و اینک در این آیه شریفه آنان را آفت‌زده می‌خواند و می‌فرماید: آنان در مورد دین خدا به آرزوهای خام و جاهلی خویش نخواهند رسید؛ چرا که اگر گروهی راه کفر را در پیش گیرند، خداوند دین خود را به وسیله مردمی که در میان جهانیان ممتاز هستند یاری خواهد کرد.

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهُ

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما پس از اظهار اسلام و ایمان از دین و آیین خویش بازگردد و به کفر گراید، هرگز زیانی به خدا و دین او نخواهد رساند، چرا که خدا دین خود را بی‌یار و یاور نخواهد گذارد؛ به زودی خدای توانا گروهی دیگر را می‌آورد که هم خدا آنان را دوست می‌دارد و هم آنان خدا را.

اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ

اینان با ایمان آوردگان و شایسته‌کرداران فروتن و مهربانند و بر کفرگرایان و بدکرداران روزگار سختگیر.

تفسیر مردان (۴۰۷)

واژه «اَذِلّه» از «ذِلّ» به مفهوم نرمی و مهر است و نه از «ذُلّ» که به معنای رسوایی و خواری باشد.

«ابن عبّاس» می‌گوید: اینان مردمی هستند که برای اهل ایمان بسان پسر نسبت به پدر و فرمانبردار واقعی نسبت به سرور و سالار خویش‌اند، اما برای کفرگرایانِ تجاوزکار و بیدادپیشه و خودکامه بسان صیّاد نسبت به صید خویش، تا آنان را از ستم و تجاوز

بازدارند.

یُجـاهِـدُونَ فـی سَبیلِ اللّهِ وَ لا یَخـافُـونَ لَـوْمَـةَ لائِـم

در راه خدا و دین و آیین او جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای، در راه جهاد و عزت بخشیدن به دین خدا و مردم با ایمان و فرمانبرداری از او نمی‌هراسند.

این سرفرازان کیانند؟

در این مورد دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ به باور برخی، منظور «ابوبکر» و سپاه اوست که پس از پیامبر با کسانی که راه ارتداد را در پیش گرفتند، به کارزار برخاستند.

۲ ـ اما به باور برخی دیگر، منظور گروه انصار می‌باشند.

۳ ـ «مُجاهِد» بر آن است که منظور، مردم «یمن» می‌باشند، چرا که پیامبر گرامی در مورد آنان فرمود: «اَتاکُمْ اَهْلُ الْیَمَنِ هُمْ اَلْیَنُ قُلوُباً وَاَرَقُّ اَفْئِدَةً...».

مردم «یمن» که دل‌هایی نرم‌تر و قلب‌هایی پرمهرتر از دیگران دارند، به سوی شما می‌آیند... و افزودکه:ایمان و بینش و حکمت‌از «یمن» است.

«عیاض» آورده است که وقتی این آیه شریفه فرود آمد، پیامبر گرامی اشاره به «ابو موسی اشعری» نمود و فرمود: «هُمْ قَوْمُ هذا» منظور از اینان، گروه و هموطنان این بنده خدا هستند.

۴ ـ برخی آورده‌اند که منظور ایرانیان و نسل و تبار «سلمان» می‌باشند؛ و در این

(۴۰۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

مورد آورده‌اند که پیامبر گرامی در پاسخ از پرسشی در مورد تفسیر این آیه شریفه، دست خویش را بر شانه «سلمان» زد و فرمود: منظور، این مرد و هموطنان اوست: وَ رُوِیَ اَنَّ النَّبِیَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله سُئِلَ عَنْ هذِهِ الآیَةِ فَضَرَبَ بِیَدِهِ عَلی عاتِقِ سَلْمانَ فَقالَ: هذا وَ ذَوُوهُ، ثُمَّ قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : لَوْ کانَ الدّینُ بِالثُّرَیّا تَناوَلَهُ رِجالٌ مِنْ اَبْناءِ فارسٍ...».(۱)

آن‌گاه افزود: اگر دین و آیین خدا در آسمان‌ها و به ستاره «ثریا» نیز بسته شده باشد مردانی از فارس حقجویانه آن را خواهند یافت و پس از نایل آمدن به آن به مقرراتش عمل خواهند کرد.

۵ ـ و گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «عمّار» و «حذیفه» آورده‌اند که منظور، امیر مؤمنان و یاران راستین او می‌باشند؛ همانان که پس از پیامبر با پیمان‌شکنان «جمل» و بیدادگران در «صفین» و گمراهان خوارج در «نهروان» به ناگزیر به کارزار پرداختند.

این دیدگاه از دو امام نور، حضرت باقر و حضرت صادق نیز روایت شده است.

افزون بر آن، این دیدگاه به وسیله دیگر سخنان پیامبر نیز که در وصف امیر مؤمنان فرموده است، به روشنی تأیید می‌گردد. برای نمونه:

الف ـ در جنگ با یهود پیمان‌شکن و خیانتکار «خیبر» پس از روزها ناکامی و عدم موفقیت سپاه توحید به فرماندهی سران صحابه و ترس شدید آنان از یهود و ترساندن مسلمانان از سپاه یهود، پیامبر گرامی در زدودن آثار ویرانگر ترس و شکست روانی از مسلمانان فرمود:

«لاَعْطِیَنَّ الرّایَةَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیُحِبُّهُ اللّهُ وَرَسُولُهُ، کَرّاراً غَیْرَ فَرّارٍ لایَرْجِعُ حَتّی یَفْتَحَ اللّهُ عَلی یَدِهِ ثُمَّ اَعْطاها اِیّاهُ».(۲)

فردا پرچم فرماندهی سپاه توحید را به دست پرتوان مردی خواهم سپرد که هم او خدا و پیامبر را دوست می‌دارد و هم خدا و پیامبرش او را بسیار دوست می‌دارند. او

۱ - المُصَنَّف، ابن ابی شَیْبَه، ج ۱۲، ص ۲۰۶؛ المُعجَم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۲۵۱، ح ۱۰۴۷۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ۱۷۱؛ سُنَن تِرْمَذی، ج ۵، ص ۶۳۸. - تفسیر تِبْیان، ج ۲، ص ۵۵۶؛

تفسیر مردان (۴۰۹)

قهرمان شیرافکنی است که همواره به تجاوزکاران هجوم می‌برد و از برابر دشمن خیره‌سر نمی‌گریزد و از میدان پیکار باز نخواهد گشت تا خدا دژهای «خیبر» را به دست توانای او بگشاید. و آن‌گاه بامداد آن شب بود که در برابر دیدگان همه مسلمانان امیر مؤمنان را فراخواند و پرچم فرماندهی را به دست او سپرد.

از دقت در روایت دریافت می‌گردد که آن صفات و ویژگی‌هایی که در آیه آمده است، تنها در وجود گرانمایه علی علیه‌السلام موج می‌زند و بس. او قهرمان بی‌هماوردی است که با توحیدگرایان و خوبان فروتن و پرمهر و با کفرگرایان و تجاوزکاران سرسخت است. و اوست که در راه دین و آیین خدا جهاد می‌کند و از سرزنش ملامتگران نمی‌هراسد. آری، این ویژگی‌ها تنها در او گرد آمده و کسی نمی‌تواند این حقایق را نادیده گیرد.

ب ـ و نیز آخرین دیدگاه را این روایت تأیید می‌کند که: پیامبر گرامی به قریش هشدار داد که مراقب رفتار خویش باشند که امیر مؤمنان همواره نگهبان دین و دفتر است و پس از رحلت پیامبر با بداندیشان در راه حراست از دین خدا پیکار خواهد نمود. در این مورد از جمله آورده‌اند که: «سهیل بن عمر» با گروهی از قریش به حضور پیامبر گرامی شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! گروهی از بردگان ما به دین و آیین تو روی آورده و به تو پیوسته‌اند؛ از شما تقاضا داریم که آنان را به ما تسلیم سازی. پیامبر گرامی به آنان هشدار داد که: هان ای گروه قریش! یا بس کنید و در برابر حق سر تسلیم فرود آورید و یا آماده باشید که خدا بزرگمردی را برخواهد انگیخت تا برای تأویل قرآن و حراست از مقررات آن شما را سرکوب سازد؛ درست همان‌گونه که من به منظور فرود قرآن و رساندن پیام آن به بشریت، به ناگزیر شما را سرکوب ساختم و شرارت‌ها را از راه حق و عدالت برچیدم.

پرسیدند: ای پیامبر خدا! او چه کسی خواهد بود؟ آیا «ابوبکر» است؟

فرمود: نه، او کسی است که هم‌اکنون در اتاق به تعمیر کفش خویش پرداخته است.

(۴۱۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

هنگامی که همه به سوی اتاق مورد اشاره نگریستند دیدند که او جز امیر مؤمنان کس دیگری نیست.

ج ـ و نیز آورده‌اند که امیرمؤمنان در کارزار بصره فرمود: به خدای سوگند که اهل این آیه شریفه پس از پیامبر تا به امروز دست به پیکار نزده‌اند. و آن‌گاه به تلاوت این آیه شریفه پرداخت: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِیَ اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ...».

د ـ «ابو اِسحاق ثَعْلَبی» در تفسیر خود از پیامبر گرامی آورده است که: روز رستاخیز گروهی از اصحاب من بر کنار حوض کوثر نزد من می‌آیند، اما آنان را از من دور می‌کنند. من در این مورد به پروردگار خویش می‌گویم: خدایا! اینان اصحاب من هستند، اما ندا می‌رسد که ای پیامبر من! نمی‌دانی که اینان پس از رحلت تو چه کارهایی انجام دادند! اینان پس از تو به شرک و تجاوزگری عقبگرد نمودند و به بیدادگری‌ها دست یازیدند.

۵ـ و برخی بر این عقیده‌اند که آیه شریفه دارای یک پیام و معنای عمومی و جهان‌شمول است و همه کسانی را که تا روز رستاخیز بیایند و دارای چنین ویژگی‌هایی باشند، در بر می‌گیرد.

۶ـ و برخی بر این باورند که آیه شریفه در مورد مهدی موعود و یاران اوست.

«علی بن ابراهیم» در تفسیر خویش ضمن بیان این دیدگاه می‌افزاید: فراز نخست آیه مبارکه خطاب به کسانی است که درباره خاندان رسالت ستم روا داشته و ضمن پایمال ساختن حقوق و حدود و کرامت آنان، خون پاکشان را نیز بر زمین ریختند؛ و ادامه آیـه نیـز از قیـام آن اصلاحگر بی‌نظیر زمین و زمان نوید می‌دهد و از او و یارانش سخن‌دارد.

در میان دیدگاه‌های گوناگون در مورد آیه شریفه ممکن است این دیدگاه را تأیید کرد که پیام آیه را جهان‌شمول می‌نگرد و می‌گوید همه کسانی را که باید دارای این

تفسیر مردان (۴۱۱)

ویژگی‌ها باشند در بر می‌گیرد، چرا که از آمدن مردمی در آینده نوید می‌دهد و نه از نسل موجود در زمان فرود قرآن. با این بیان، آیه شریفه شامل همه کسانی است که تا روز رستاخیز بیایند و دارای این ویژگی‌ها باشند؛ گرچه کامل‌ترین و جامع‌ترین و جالب‌ترین سمبل چنین کسانی آن اصلاحگر بزرگ جهان و یاران فداکار آن حضرت می‌باشند که انبوه روایات این واقعیت را به روشنی بیان می‌کند.

ذِلِـــکَ فَضْــلُ اللّهِ یُـؤْتیـهِ مَنْ یَشـاءُ وَ اللّـهُ واسِـعٌ عَلیـــمٌ

این نیز از فضل و فزون‌بخشی خداست که آن را به هر کسی که بخواهد و او را شـایسته بـداند ارزانـی مـی‌دارد.

منظور از حقیقت مورد اشاره همان دوست داشتن خدا و پیامبر و مهر به ایمان‌آوردگان و نرمش با آنان و قاطعیت در برابر کفرگرایان تجاوزکار و بیدادگران است. آری، خـدا گشـایشگـری دانـاست؛ بخشنده‌ای است که از تمام شدن امکانات بیم ندارد و دانا به اموری است که حکیمانه می‌بخشد و به کسی و جایی که مصلحـت بـدانـد بخشش می‌نماید.

پاره‌ای نیز برآنند که رحمت و فزون‌بخشی خدا گسترده است و به حال کسی که شایسته مهر و رحمت باشد، داناست.

(۴۱۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آیــــه ولایــــت علــــیّ بن ابیطالب علیه‌السلام

اِنَّمـا وَلِیُّکُـمُ اللّـهُ وَ رَسُـولُـهُ وَ الَّـذینَ امَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُـؤْتُـونَ الـزَّکـوةَ وَ هُـمْ راکِعُـونَ

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.(۵۵ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از « عبدالله بن عبّاس » چنین نقل شده : که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله « قالَ رَسُولَ‌اللّه» حدیث دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌نمود. او را قسم داد تا خود را معرفی کنـد ، او صورت خود را گشود و صدا زد : ای مردم ! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غِفارِیّ هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد ، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « عَلِیٌّ قائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قاتِلُ الْکَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ : علیّ علیه‌السلام پیشوای نیکان است و کشنده کافران ، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او بـرخـواهـد داشت ». سپس

ابـوذرّ اضـافـه کرد : ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد نماز می‌خواندم ، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد ، ولی کسی چیزی به او نـداد ، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت : خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نـداد ، در همین حال علی علیه‌السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک

تفسیر مردان (۴۱۳)

دست‌راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد ، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت : « خداوندا ! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله‌او نیرویش‌را زیادکنی و درکارهایش شریک‌سازی. خداوندا ! من محمّد پیامبر و برگزیده‌توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز ، از خاندانم علیّ علیه‌السلام راوزیرمن گردان تا به وسیله‌او، پشتم قویّ و محکم گردد ». ابوذرّ می‌گوید : هنوز دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پایان نیافته بودکه جَبْرَئیل نازل شد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : « بخوان » ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « چه بخوانم » ، گفت : « بخوان ؛ اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ ... ». البتّه این شأن نزول از طرق مختلف (چنان‌که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیّات و خصوصیّات مطلب باهم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است .

این آیه با کلمه « اِنَّما » که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید شروع شده و می‌گوید : « ولیّ و سرپرست و متصرّف در امور شما سه کس است : خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند » (اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَامَنُواالَّذینَ یُقیمُونَالصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْراکِعُونَ). شکّ نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است ، نه به معنی خضوع ، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن ، هنگامی که رکوع گفته می‌شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعدّدی که در زمینه انگشتر بخشیدن علیّ علیه‌السلام در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد ، ذکر جمله «یُقیمُونَالصَّلوةَ» نیز شاهد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد که زکات را با خضوع بدهید ، بلکه باید بااخلاص نیّت و عدم منّت

(۴۱۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

داد. همچنین شکّ نیست که کلمه « وَلِیّ » در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند ، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را دربرمی‌گیرد ، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتّی آن‌هایی که زکات بر آن‌ها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارند که زکات بدهند ، تا چه رسد به این‌که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند ، آن‌ها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از این‌جا روشن می‌شود که منظور از « وَلِیّ » در آیه فوق وِلایَت به معنی سرپرستی و تصرّف و رهبری مادّی و معنوی است ، به‌خصوص این‌که این وِلایَت در ردیف وِلایَت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و وِلایَت خدا قرارگرفته و هرسه بایک جمله اداشده‌است. و به‌این‌ترتیب ، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نصّ قرآنی دَلالَت بر وِلایَت و امامت علیّ علیه‌السلام می‌کند. ولی در این‌جا بحث‌های مهمّی است که باید به طور جداگانه ، مورد بررسی قرار گیرد.

شهادت احادیث و مفسّران و مُورّخان در مورد آیه وِلایَت

همان‌طور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل‌تسنّن، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علیّ

علیه‌السلام نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آن‌ها اشاره به مسأله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده و تنها به نزول آیه درباره علیّ علیه‌السلام قناعت گردیده است. این‌روایت را « ابن‌عباس » و « عَمّاریاسر » و « عبداللّه‌بن سلام » و « سَلَمَةُ بْن کُهَیْل » و « اَنَس بن مالک » و « عُقْبَة بن حکیم » و « عبدالله بن اُبَیّ » و « عبدالله بن غالب » و « جابر بن عبدالله انصاری » و « ابوذر غِفاری » نقل کرده‌اند .(۱) و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شد از

۱- به کتاب « اِحْقاقُ‌الحق » جلد ۲ صفحه ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود .

خود علی علیه‌السلام نیز این روایت در کتب اهل تسنّن نقل شده است .(۱) جالب این‌که در کتاب غایَةُالْمَرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل‌تسنّن و ۱۹ حدیث ازطرق شیعه نقل کرده است .(۲) کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنّن است ، از جمله مُحِبُّ الدّین طَبَری در ذخایر العُقْبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شَوْکانِیّ در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لُبابُ النُّقُول سُیُوطِیّ صفحه ۹۰ و در تذکرة سِبْط بن جَوْزِیّ صفحه ۱۸ و در نور الابصار شَبْلَنْجِیّ صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافِی الشّافِ ابن حَجَر عَسْقَلانِیّ صفحه ۵۶ و در مَفاتیح الغَیْب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر دُرُّالْمَنْثُور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کَنْزُالعُمّال جلد۶ صفحه ۳۹۱ و مُسْنَدابن مَرْدَوَیْه و مُسْنَدابن الشیخ و علاوه بر این‌ها در صحیح نِسائِیّ و کتاب المَجْمَع بین‌الصِّحاح‌السِّتَةو کتاب‌های‌متعدّددیگری‌این‌احادیث‌آمده‌است.(۳) با این‌حال چگونه می‌توان این‌همه احادیث را نادیده گرفت ، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند ، اما گویا تعصّب اجازه نمی‌دهد که این‌همه روایات و این‌همه گواهی دانشمندان درباره شأن نزول آیه فوق مورد توجّه قرار گیرد. و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این‌همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجّه نکنیم ، زیرا درباره شأن نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

۱- به کتاب « المُراجِعات » ، صفحه ۱۵۵ رجوع شود .

۲- « مِنْهاجُ الْبَراعَه » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۵۰ .

۳- برای اطلاع‌بیشتر به‌کتاب «اِحْقاقُ الْحَقِّ» جلد۲، «الغدیر» جلد۲و«المُراجِعات»مراجعه شود.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه وِلایَت

جمعی از برادران اهل تسنّ اصرار دارند که ایرادهای متعدّدی به نزول این آیه در مورد علیّ علیه‌السلام و همچنین به تفسیر « وِلایَت » به عنوان « سرپرستی و تصرّف و امامت » بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آن‌ها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ ـ از جمله اشکالاتی که نسبت به‌نزول آیه‌فوق در مورد علیّ علیه‌السلام گرفته‌اند این‌است که آیه با توجّه به کلمه « اَلَّذین » که برای جمع است ، قابل تطبیق بر یک‌فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید : « وَلِیّ » شما آن‌هایی هستند که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند ، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علیّ علیه‌السلام قابل تطبیق‌است؟

پاسخ : در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع ، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُباهَلَة می‌بینیم که کلمه « نِسائَنا » به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعدّدی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسلام است و همچنین «اَنْفُسَنا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علیّ علیه‌السلام در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احد می‌خوانیم : « اَلَّذینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ اِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ ایمانا ».

و همان‌طور که در تفسیر این آیه در جلد سوّم ذکر کردیم بعضی از مفسّران شأن نزول آن را درباره نَعیم بن مسعود که یک فرد بیشتر نبود می‌دانند. و همچنین در آیه ۵۲ سوره مائده می‌خوانیم: «یَقُولُونَ نَخْشی اَنْ تُصیبَنا دائِرَةٌ» در حالی که آیه در مورد عبداللّه بن اُبَیّ وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اوّل سوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیده می‌شود که عموما به صورت جمع است ، ولی طبق آن‌چه در شأن نزول آن‌ها آمده منظور از آن یک‌فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیّت موقعیّت آن فرد و نقش مؤثّری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلّی عرضه شود ،

اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد ، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البتّه انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح ، خلاف ظاهر است و بدون‌قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن‌همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است ، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتّی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود .

۲ ـ فخر رازی و بعضی دیگر از متعصّبان ایراد کرده‌اند که علیّ علیه‌السلام با آن توجّه خاصّی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن‌جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجّه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجّه پیدا کند ؟

پاسخ ـ آن‌ها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجّه به خویشتن نیست ، بلکه عین توجّه به خدا است ، علیّ علیه‌السلام در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر : پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است ، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن‌چه با روح عبادت سازگار نیست ، توجّه به مسائل مربوط به زندگی مادّی و شخصی است و اما توجّه به آن‌چه در مسیر رضای خدا است ، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند ، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجّه به خدا این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجّه خود را از آن‌چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی‌گیرد.

۳ ـ اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه « وَلِیّ » است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه به معنی متصرّف و سرپرست و صاحب اختیار .

پاسخ ـ همان‌طور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه « وَلِیّ » در این‌جا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد ، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصّی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن ، یک حکم عمومی است ، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان ، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود .

۴ ـ می‌گویند علی علیه‌السلام چه زکات واجبی بر ذِمّه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحبّ است که به آن زکات گفته نمی‌شود ؟

پاسخ ـ اولاً به گواهی تواریخ علیّ علیه‌السلام از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن‌جا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود ، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود ، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد چیز مهمّی نبوده است که علی علیه‌السلام فاقد

آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریّت وجوب پرداخت زکات « فوریّت عرفی » است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.
ثانیا : اطلاق زکات بر « زکات مستحبّ » در قرآن مجید فراوان است ، در بسیاری از سوره‌های مکّی کلمه « زَکات » آمده که منظور از آن همان زکات مستحبّ است ، زیرا وجوب زکات مسلّما بعد از هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه ، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر این‌ها) .
۵ـ می گویند: ما اگرایمان به‌خلافت بلافصل علی علیه‌السلام داشته‌باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، بنابراین علیّ علیه‌السلام در آن روز «وَلِیّ» نبود و به عبارت دیگر وِلایَت در آن روز برای او «بِالْقُوَّه» بود نه «بِالْفِعْلِ» در حالی که ظاهر آیه ولایت «بِالْفِعْلِ» را می‌رساند.
تفسیر مردان (۴۱۹)
پاسخ ـ در سخنان روزمَرّه در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بِالْقُوَّة دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیّت می کند و کسی را به عنوان « وَصِیّ » خود و « قَیِّم » اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وَصِیّ و قَیِّم به آن شخص گفته می‌شود ، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است ، در روایاتی که در مورد علی علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در طرق شیعه و سنّی نقل‌شده‌می‌خوانیم که‌پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را « وَصِیّ »و« خلیفه » خود خطاب‌کرده در حالی‌که هیچ‌یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود ، در قرآن مجید نیز این گونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: « هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ یَعْقُوبَ» (۱) . در حالی که مسلّم است منظور از « وَلِیّ » در این‌جا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است ، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّة دارد.
۶ـ می گویند : چرا علیّ علیه‌السلام با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟
پاسخ ـ همان‌طور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این‌حدیث در کتب متعدّد از خود علی علیه‌السلام نیز نقل شده است از جمله در مُسْنَد « اِبْن مَرْدَوَیْه » و « ابی الشیخ » و « کَنْزُالعُمّال » و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه .
در کتاب نفیس « اَلْغَدیر » از کتاب « سُلَیْم بن قَیْس هِلالِیّ » حدیث مفصّلی نقل می کند که علیّ علیه‌السلام در میدان صِفّین در حضور جمعیّت برای اثبات حقّانیّت خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به‌همین آیه بود .(۲) و در کتاب غایَةُ الْمَرام از ابوذرّ چنین نقل شده که علی علیه‌السلام روز شُوری نیز به همین آیه استدلال کرد .(۳)

۱- « ۵ / مریم » .

۲- « الغدیر » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۹۶ .

۳- « منهاج البراعه » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۶۳ .

(۴۲۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن
۷ـ می گویند : این « تفسیر » با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آن‌ها وِلایَت به معنی « دوستی » آمده است .
پاسخ ـ بارها گفته‌ایم آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مُفاد داشته باشند لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آن‌ها به‌خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود. باتوجه به‌این‌که آیه « اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ » به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علیّ علیه‌السلام در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همان‌طور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی

پیوند آن‌ها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آن‌ها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرّف می‌باشد و شکّ نیست که شخص ولیّ و سرپرست و متصرّف ، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود . به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤن وِلایَت مُطْلَقَهْ است .

۸ـ می گویند : انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند ، علیّ علیه‌السلام از کجا آورده بود ؟ به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود ؟ آیا این‌ها دلیل بر عدم صحّت تفسیر فوق نیست ؟

پاسخ ـ مبالغه‌هایی که درباره قیمت آن انگشتر کرده‌اند به کُلّی بی‌اساس است و هیچ گونه دلیل قابل قبولی بر گران‌قیمت بودن آن انگشتر نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیّت و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی‌توان

یک واقعیّت تاریخی را با این گونه سخنان پرده پوشی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَلِیّ»: به مفهوم سرپرست، سرشته‌دار، یار، مددکار و صاحب اختیار آمده است و به همین دلیل است که به کسی که در ازدواج صاحب اختیارات است، «ولیّ نکاح» و به صاحب‌اختیار در خونِ مقتول، «ولیّ دم» و به شاه و فرمانروا و حاکم بر کشور و جامعه‌ای «ولیّ امر» می گویند؛ چرا که آنان صاحب‌اختیار در تدبیر امور مورد اشاره هستند.

پاره‌ای نیز برآنند که «ولیّ» به مفهوم برتر و زیبنده‌تر و سزاوارتر از دیگران است.

«رُکُوع»: به هیئت و شیوه خاصی که در نماز انجام می‌شود، می گویند.

ولایت و امامت امیر مؤمنان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی بزرگمردی را به تابلو می‌برد و معرّفی می کند که مقام والای امامتِ راستین و پیشوایی انسان‌ها را به او ارزانی داشته و فرمانبرداری از او را بر همه بندگانش واجب ساخته است:

اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ

سرپرست و تدبیرگر امور شما و قدرتی که بر شما ولایت دارد، تنها خداست و آن گاه پیامبر اوست که همه کارها و عملکردش به دستور خداست.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا

و دیگر کسانی که به راستی ایمان آورده‌اند. این ایمان‌آوردگان چه کسانی هستند؟ اینک آنان را وصف می کند و می‌فرماید:

الَّذِینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْ راکِعُونَ

همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

رهنمود آیه مبارکه

آیه شریفه از روشن‌ترین دلایل امامت و جانشینی امیر مؤمنان پس از پیامبر خداست؛ چرا که اگر واژه «ولی» در آیه شریفه به مفهوم

تدبیرگر امور جامعه باشد و فرمانبرداری از چنین کسی نیز بر همگان واجب باشد و آن‌گاه ثابت شود که منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا...» علی علیه‌السلام است، این‌جاست که امامت و ولایت راستین آن حضرت به صراحت قرآن شریف ثابت و روشن می گردد.

دو نکته اساسی

با این بیان، باید به دو نکته اساسی در اثبات حقیقت مورد بحث اندیشید:

۱ ـ نخست باید دید واژه «ولیّ» در فرهنگ واژه‌شناسان به چه معنای آمده است؟

با تعمّق در فرهنگ‌های لغت روشن می‌شود که واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که واژه «ولیّ» به مفهوم ولایت و سرپرستی و تدبیر امور آمده است که در بحث از واژه‌ها گذشت و نیازی به تکرار نیست.

اما در این موضوع که آیا در آیه شریفه منظور همین مفهوم و معناست، باید گفت: واژه «انّما»، حکم را به پس از خود اختصاص می‌دهد و از غیر آن سلب می‌نماید. برای نمونه: هرگاه گفته شود: «اِنَّمَا الْفَصاحَةُ لِلْجاهِلِیَّةِ»، منظور این است که فصاحت ویژه عصر جاهلیت بوده و دوران‌های دیگر از آن بهره‌ای نداشته‌اند. با این بیان، هنگامی که این واژه دارای چنین مفهومی باشد، دیگر نمی‌توان واژه «ولیّ» را که پس از آن آمده است به مفهوم دوست معنا کرد و نمی‌توان هدف آیه را دوستی و محبت عقیدتی و دینی تفسیر نمود، چرا که این مفهوم چه ویژگی دارد تا آن را برای برخی از ایمان‌آوردگان اثبات و از برخی نفی و سلب نماییم؟!

روشن است که دوستی و مهر دینی اختصاص به برخی از مؤمنان ندارد و از آنِ همه ایمان‌آوردگان است.

آفریدگار پرمهر در آیه دیگری این واقعیت را روشن می‌کند که می‌فرماید:

تفسیر مردان (۴۲۳)

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ...»(۱)

و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند...

با این بیان، نمی‌توان آن آیه شریفه را به این مفهوم تفسیر کرد و هیچ راهی جز این نیست که به همان معنای نخست باز گردیم و بگوییم منظور از «ولیّ» در آیه مورد بحث، امام معصوم و برگزیده از سوی خداست، چرا که برای واژه «ولیّ» بیشتر از دو معنا نیامده است و هنگامی که به یکی از آن دو نمی‌توان تفسیر کرد ناگزیر معنای دوم تحقق می‌یابد.

۲ ـ اما چگونه می‌توان گفت که مصداق: اَلَّذینَ آمَنُوا...، امیر مؤمنان است؟

در این مورد روایت جالب و روشنگری از محدثان شیعه و سنّی آمده است که نشانگر این واقعیت است. این روایت روشن می‌سازد که آیه شریفه در مورد علی علیه‌السلام فرود آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت در حال رکوع انگشتر خویش را در راه خدا به بینوایی انفاق کرد. به هرحال همه کسانی که واژه «وَلِیّ» را به مفهوم پیشوای معصوم می گیرند، بر این عقیده‌اند که منظور از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است و تنها مصداق آیه آن حضرت می‌باشد.

سؤال؟

ممکن است در این مورد دو پرسش دیگر قابل طرح باشد که باید به آنها پاسخ داد:

۱ ـ چگونه می‌توان واژه «اَلَّذینَ» را که جمع است، در مفرد به کار برد؟

پاسخ این است که: واژه‌شناسان و دانشمندان ادبیات، گاه واژه جمع را در مورد فرد به کار می‌برند و این هنگامی است که بخواهند از آن شخصیت تجلیل به عمل آورند و این نکته به گونه‌ای مشهور است که نیازی به استدلال ندارد.

۲ ـ ممکن است برخی «وَهُمْ راکِعُونَ» را حال نگیرند و بگویند منظور این است که

۱ – سوره توبه، آیه ۷۱.

عبادت آنان رکوع است.

پاسخ این است که در جمله «یُقیمُونَ الصَّلوةَ» رکوع هم وجود دارد، چرا که نماز بدون رکوع ممکن نیست. با این بیان، اگر جمله «و هم راکعون» را قید برای پرداخت زکات و انفاق نگیریم و بگوییم منظور این است که وصف و شیوه آنان رکوع است، مطلب بی هیچ فایده‌ای تکرار شده است. و روشن است که مفهوم برخوردار از فایده، بهتر از تفسیری است که تکراری و بدون فایده باشد.

نکته دیگر این‌که خدا در آغاز آیه شریفه همه ایمان‌آوردگان را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید: سرپرست و تدبیرگر امور شما خداست...

آن‌گاه واژه «رسول» را بیان می‌کند و بدین‌سان او را از دیگران خارج ساخته و «ولیّ» جامعه معرّفی می‌کند، سپس آن کسانی را که ایمان آورده و دارای ویژگی‌های دیگری هستند... اینک اگر گفته شود منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا»، همه ایمان‌آوردگانند، در آن صورت با آغاز آیه یکی می‌شود، در حالی که باید «وَالَّذینَ آمَنُوا...» جز صدر آیه باشد وگرنه مفهومی نخواهد داشت، چرا که مردم با ایمان خود سرپرست مردم با ایمان خواهند بود.

با این بیان:

۱ ـ واژه «ولیّ» در این جا به مفهوم سرپرست و پیشوای راستین و امام معصوم است.

۲ ـ مصداق بارز آن علی علیه‌السلام است که آیه در مورد او فرود آمده است.

وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ امَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ

و کسانی که ولایت‌خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز می‌باشد. (۵۶ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می‌کند و به مسلمانان اعلام می‌دارد که : « کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و افراد باایمانی را که در آیه قبل به آن‌ها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد ، زیرا آن‌ها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است » (وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَالَّذینَ امَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ‌اللّهِ هُمُ‌الْغالِبُونَ). در این آیه قرینه دیگری بر معنی وِلایَت که در آیه پیش اشاره شد یعنی « سرپرستی و رهبری و تصرّف » دیده می‌شود ، زیرا تعبیر به « حِزْبُ اللّه » و « غلبه آن » مربوط به حکومت اسلامی است ، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که وِلایَت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است ، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. باید توجّه داشت که مراد از «الَّذینَ امَنُوا» در این آیه ، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد. آیا منظور از پیروزی « حِزْبُ اللّه » که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادّی و معنوی را شامل می‌شود؟ شکّ نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آن‌ها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب اللّه باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتّحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند ، دلیل آن روشن است ، زیرا شرایط عضویّت در حزب اللّه که در بالا اشاره شد

در بسیاری از آن‌ها دیده نمی‌شود و به همین دلیل قدرت‌ها و نیروهایی را که برای عقب نشاندن دشمن و حلّ مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حِزْب»: در مـورد گـروه و جـامعه کوچک و بزرگی که همفکر و همدل و همگام هم باشنـد، به کـار مـی‌رود.

در آیه مورد بحث می‌افزاید:

هر کس خـدا و پیام‌آورش و کسانی را که ایمان آورده‌انـد و وصـفشان رفت، سرپرست خـود بـدانـد پیروز است، چرا که حزب و لشکر راستین خدا بر دشمنان حـقّ و عـدالـت پیـروزنـد.

تفسیر مردان (۴۲۷)

حکـم قطعـی دربـاره شراب و مراحل تدریجی آن

یاَیُّهَـا الَّـذیـنَ ءَامَنُـوا اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الاَنْصابُ وَ الاَزْلمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَـلِ الشَّیْطـنِ فَـاجْتَنِبُـوهُ لَعَلَّکُـمْ تُفْلِحُـونَ

ای‌کسانی که ایمان آورده‌ایـد شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (که یک نوع بخت آزمایی بوده) پلیدنـد و از عمل شیطانند از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید. (۹۰ / مائده)

اِنَّما یُریدُ الشَّیْطنُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

شیطان می‌خواهـد در میان شـما به وسیله شـراب و قمار عداوت ایجاد کند و شـما را از ذکر خدا و از نمـاز بـازدارد آیا (با این‌همه زیان و فساد و با این نهی اکید) خـودداری خـواهید کرد؟

(۹۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شراب‌خواری و میگساری در زمان جاهلیّت و قبل از ظهور اسلام فوق‌العاده رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی درآمده بود ، تـا آن‌جـا که بعضـی از مورّخـان می‌گوینـد عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شـد: شـعر و شـراب و جنگ و نیز از روایات اسـتفاده می‌شود که حتی بعد از تحریم شـراب مسأله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق‌العاده سنگین و مشکل بود، تا آن‌جا که می‌گفتند : « ما حُرِّمَ عَلَیْنا شَیْیءٌ اَشَدُّ مِنَ الْخَمْرِ : هیچ حکمی بر ما سـنگین‌تر از تحریم شـراب نبود ». روشن است که اگر اسـلام می‌خواست بـدون رعـایت اصول روانی و اجتمـاعی بـا این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود و لـذا از روش تحریم تـدریجی و آمـاده سـاختن افکـار و اذهـان برای ریشه‌کن کردن میگسـاری که به صورت یـک عادت ثانوی در رگ و پوست آن‌ها نفوذ کرده بود ، استفاده کرد ، به این ترتیب که نخست در بعضی از سوره‌های مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود ، « وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الاَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرا وَ رِزْقا حَسَـنا: از میوه‌های درخت نخل و انگور ، مسکرات و روزی‌های پاکیزه فراهم می‌کنید ». در این‌جا « سَکَر » یعنی مُسْکِر و شرابی را که از انگور و خرما

(۴۲۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

می‌گرفتنـد ، درسـت در مقابـل رزق حسن قرارداده است و آن را یـک نوشـیدنی ناپـاک و آلـوده شـمرده است. ولی عـادت زشـت شراب‌خواری از آن ریشه دارتر بود ، که بـا این اشاره‌هـا ریشه‌کن شود ، به‌علاوه شـراب بخشـی از درآمـدهای اقتصادی آن‌ها را نیز تأمین می‌کرد لذا هنگامی که مسـلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسـلامی تشـکیل شد ، دومین دسـتور در زمینه منع شراب‌خـواری به صورت قـاطع‌تری نـازل گشت ، تـا افکـار را برای تحریم نهـایی آمـاده‌تر سازد ، در این موقع بود که آیه ۲۱۹/بقره نـازل گردیـد «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فیهِمآ اِثْمٌ کَبیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ اِثْمُهُمآ اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما » در این آیه ضـمن اشاره به منـافع اقتصـادی مشـروبات الکلی برای بعضـی از جوامـع هماننـد جـامعه جـاهلیّت ، اهمیـت خطرات و زیان‌هـای بزرگ آن را که به درجـات از منـافع اقتصـادی آن بیشتر است یادآور می‌شود. به دنبال آن در آیه ۴۳/نسـاء « یـآ اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلَوةَ وَ اَنْتُمْ

سَکاری حَتّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ » به مسلمانان صریحا دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می‌گویند. البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز ، نوشیدن شراب مجاز بود ، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال نماز سکوت داشت و صریحا چیزی نمی‌گفت. آشنایی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آن‌ها برای ریشه‌کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آن‌ها نفوذ کرده بود ، سبب شد که دستور نهایی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید ، که همین آیه مورد بحث بوده باشد. جالب توجه این‌که در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیّت این کار مورد تأکید قرار گرفته است :

۱ ـ آیه با خطاب « یأَاَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُواْ » شروع شده اشاره به این‌که مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست .

۲ ـ بعد از آن کلمه « إِنَّمَا » که برای حصر و تأکید است به کار رفته .

تفسیر مردان (۴۲۹)

۳ ـ شراب و قمار هم ردیف « اَنْصاب » (۱) (بت‌هایی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده‌است و نشان می‌دهد ، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت‌پرستی قرار گرفته ، به‌همین دلیل در روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم «شارِبُ الْخَمْرِ کَعابِدِ الْوَثَنِ : شراب‌خوار همانند بت‌پرست است » .(۲)

۴ ـ شراب و قمار و هم‌چنین بت‌پرستی و اَزْلام (یک نوع بخت آزمایی)(۳) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده‌اند « إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الاَنْصابُ وَ الاَزْلَمُ رِجْسٌ » .

۵ ـ تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است « مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ » .

۶ ـ سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آن‌ها صادر کرده و می‌فرماید « فَاجْتَنِبُوهُ ». ضمنابایدتوجه‌داشت که اجتناب مفهومی‌رساتراز نهی دارد، زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک‌نشدن‌است که به‌مراتب‌از جمله «ننوشید» رساتر می‌باشد.

۷ ـ در پایان این آیه می‌گوید : « این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید : لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ » یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست .

۸ ـ در آیه بعد به‌پاره‌ای از زیان‌های آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می‌گوید: شیطان می‌خواهد از طریق شراب و قمار درمیان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد : « اِنَّما یُریدُ الشَّیْطنُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدوَةَ وَ الْبَغْضآءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِاللّه وَ عَنْ الصَّلوةِ » .

۹ ـ در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری ، می‌گوید : « آیا شما خودداری خواهید کرد ؟ : فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ». یعنی پس از این همه تأکید باز جای بهانه جویی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه باقی مانده است ؟

۱- درباره اَنْصاب و نُصُب در جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۶۰ بحث شده است.

۲- در حاشیه « تفسیر طبرسی » ، جلد ۷ ، صفحه ۳۱ همین حدیث در« نورالثقلین » جلد۱ ، صفحه ۶۶۹ از امام صادق نیز نقل شده است .

۳- درباره کیفیت اَزْلام مشروحا در جلد ۴ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۲۶۰ بحث شده است .

(۴۳۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَمْر»: شراب انگور؛ و بدان دلیل به آن «خَمْر» گفته می‌شود که با مست ساختن انسان، خرد او را می‌پوشاند و او را به بی‌خردی می‌کشاند.

«مَیْسِر»: به قمار گفته می‌شود. این واژه از «یُسر» که به مفهوم آسانی است برگرفته شده و به دست چپ نیز بدان دلیل «یَسار»

می گویند که با یاری به دست راست، کارها را آسان می کند و برای آسان ساختن کارها، آن را به فال نیک گرفته‌اند.
«اَنْصاب»: این واژه جمع «نُصْب» به مفهوم «بتها» است و «بت» را بدان دلیل «نُصْب» نامیده‌اند که بـرای پرستش نصب شده است.
«اَزْلام»: جمع «زَلَم» به مفهـوم تیـرهـایی است که به منظور قمار به کار می‌رفت.
«رِجْس»: به مفهـوم پلیـد، بانـگ بسیـار بلنـد و چندش آور و به معنای هر پـدیـده زشت آمده است.

تحریم شراب، قمار و ...

از پی احکـام و مقرّراتی کـه در آیـات پیش گـذشت، اینک قرآن در ایـن آیـه شـریفه مردم باایمـان را از شـیوه‌های زشـت جـاهلی بازداشته و این گونه به تحریم شراب و قمار و پرستش‌های ذلّت‌بـار برخـاسته و می‌فرماید:
یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُـوا اِنَّمَـا الْخَمْـرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْاَنْصابُ وَ الْاَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ
هـان ای کسـانی که ایمـان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلیدند و از کـارهـای شیطـان ...
به باور «ابن عبّاس» منظور از «خمر»، همه مشروبات الکلی و مست کننده است. و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خمر از نُه چیز است: از عسل، انگور، مویز، خرما، گندم، ذرّت، جـو و نـوعی از جـو که پوست ندارد.
منظور از «مَیْسِر»، «قمار» است؛ و قمار با ابزار و وسـایل بسیاری انجام می‌پذیرد.
در مـورد دو واژه «خَمْـر» و «مَیْسِـر»، ذیـل آیـه ۲۱۹ از سوره بَقَرَه بحث شد.
و در مـورد «اَنْصاب» و «اَزْلام» نیـز در دوّمیـن آیه از همیـن سـوره بحث شد.
تفسیر مردان (۴۳۱)
روشن است که منظور از حرمت و ناروا بودن شـراب، خوردن آن است و مقصود از حرمت قمار، عبارت از قماربازی و پرستش بتها و بازی با تیرهای قرعه، به منظور برد و بـاخـت اسـت.
از آیـه شـریفه چنیـن دریـافت می گردد کـه همـه اینهـا پلیـد و کارهـایی‌است شیطانی و نـادرست؛ اگرچـه همـه اینهـا از پدیـده‌ها و آفریـده‌های خداینـد، امّا چیزهـایی هسـتند که شیطان از آنها برای گسترش تباهی و افشـانـدن بـذر کینه و دشـمنی در میان مردم بهـره می‌جـوید.
شیطان مردم را به باده‌نوشـی فرامی‌خوانـد تا خردشان را بی‌فروغ سازد و به قمار وامی‌دارد تا ضدّارزشـها و اخلاق ناپسند را در میان جامعه گسترش دهـد و به پرسـتش بتها دعوت می کند تا شـرک و آفت مرگبار آن را در دلها و جامعه‌ها بیفکند و به بازی با تیرهای قرعه و برد و باخت وسوسه می کنـد تا خُلق و خُوی نادرست و گسـتاخی و سرکشـی را پدید آورد، به همین جهت خدا همه اینها را تحریم و شیطانی عنوان می‌سازد و هشدار می‌دهد که از همه اینها دوری جویید تا رستگار گردید.
فَـــاجْتَنِبُـوهُ لَعَلَّکُـــمْ تُفْلِحُـــونَ.
پس از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید
یـادآوری می گردد که مرجع ضـمیر در «فـاجتنبوه» به عمـل شـیطانی و کار ابلیسـی بازمی گـردد، گـر چـه ممکـن اسـت بـه واژه «رِجْـس» نیـز بـاز گردد.

پیام آیه

آیه شریفه از چهار جهت بر حـرمـت شـراب و قمـار و بت‌پرستی و برد و باخت با تیـرهـای قـرعه، دلالـت دارد:
۱ ـ خـدا همـه اینهـا را «رِجْس» عنـوان داده و روشـن است که «رِجْس» پلیـدی و نـاپـاکی است و هر پـدیـده ناپاک و پلیدی

نیز حرام است.

۲ـ همه آنها را کاری شیطانی عنوان داده و روشن است که کار شیطانی،

زشت و سخت ناپسند است.

۳ـ به دوری جستن از همه آنها فرمان می‌دهد و روشن است که فرمان خدا را باید با همه وجود به جان خرید و به انجام رسانید و از آنها دوری جست.

۴ـ و رستگاری دنیا و آخرت را در دوری از آنها قرار داده است.

نکته دیگر اینکه در آیه شریفه، آفریدگار هستی، شراب را در ردیف شرک و بت‌پرستی آورده تا بدین‌وسیله زشتی و شدّت حرمت آن را بهتر روشن سازد و از همین نکته دریافت می‌گردد که نه تنها خوردن شراب، که خرید و فروش و دیگر امور مربوط به آن نیز حرام است.

از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «مُدْمِنُ الْخَمْرِ کَعابِدِ الْوَثَنِ.» کسی که به خوردن شراب ادامه دهد و همواره به این عمل شیطانی آلوده گردد، بسان کسی است که در برابر بت سجده می‌کند و آن را می‌پرستد.

در ادامه سخن از تحریم شراب و قمار، به پرتوی از حکمت تحریم و لزوم دوری از آن پرداخته و روشن می‌شود که این تحریم و هشدار، تنها به خاطر تأمین خیر و صلاح دنیوی و اخروی مردم است.

اِنَّمایُریدُالشَّیْطانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَالْبَغْضاءَ فِی‌الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ

شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما دشمنی و کینه پدید آورد.

در این مورد از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: آیه شریفه به داستان «سَعْد بن ابی وَقّاص» و مردی از انصار اشاره دارد؛ چرا که آن دو با هم، پیمان برادری بسته بودند. به همین جهت مرد انصاری، «سَعْد» را به میهمانی خویش فراخواند و بر سفره غذا، شراب نیز نهادند و به اندازه‌ای نوشیدند که هر دو مست شدند و در اوج مستی و پستی، کار به فخرفروشی و آنگاه زد و خورد کشید.

مرد انصاری قطعه استخوان شتری را برگرفت و آن را به‌گونه‌ای بر بینی دوست خود کوبید که بینی‌اش درهم شکست.

و آنگاه آفریدگار فرزانه این آیه را برقلب پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خرد و ایمان فرو فرستاد که: هان ای مردم! شیطان می‌خواهد شما را با وسوسه‌ها گمراه سازد و به خوردن

شراب وادارد تا با خوردن آن خرد خویش را تباه سازید و در اوج مستی به پستی سقوط کنید و به کارهایی دست یازید که در حال طبیعی هرگز به انجام آنها روی نمی‌آورید.

«قَتاده» در این مورد آورده است که: در جاهلیت و پیش از تحریم شراب و قمار، بسیاری به این بلاهای اجتماعی آلوده بودند و گاه برخی بر سر دارایی و همسر خویش قمار می‌زدند و با باختن هستی خویش زانوی غم و اندوه در بغل گرفته، به فکر انتقام از برنده می‌افتادند و نقشه‌های خطرناک می‌کشیدند که به هر صورت ممکن، رقیب را نابود سازند و دارایی و همسر خویش را بازپس گیرند. و این‌گونه است که قماربازی نتیجه‌ای جز دشمنی و کینه‌توزی به بار نمی‌آورد.

وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.

شما را از یاد خدا باز می‌دارد تا سپاس نعمت‌های او را نگذارید.

پس آیاشمااز شراب‌وقمار بازنمی‌ایستید تا فرمان‌خدارابه‌جان بخرید و هشدارهای او را نادیده نگیرید؟

لازم به یادآوری است که آخرین جمله، گرچه بصورت پرسشی است، امّا معنای آن این است کـه انســان را به انجـام دسـتورات خـدا و دوری از محرمات او فـرمـان می‌دهـد.

و بـدین‌سان، قرآن بـا نکوهش این شیوه‌های جـاهلی و عادتهـای زشت، روشن می‌سـازد که هر گاه زشتیِ کاری برای مردم باایمان روشن شود و آنگاه از آنان سؤال گردد که: آیا از این کار باز خواهید ایستاد؟ وظیفه آنان پاسخ مثبت و وانهادن آن کار است. چرا که در حقیقت به آنـان گفته می‌شود: آیـا پس از اینکه زشـتی این کارهـا بـرایتـان روشـن شــد، بـاز هـم به آن کـارهـا دست می‌یازید؟

به هر حال، این جمله و این شیوه سخن برای هشدار و ترغیب انسان به وانهادن کار نادرست، شیوه‌ای کارسازتر و راهی درست‌تر و رساتر است و منظور این است که هشـدار خـدا را جـدّی بگیرید و دیگر گـرد شراب و قمار نروید.

(۴۳۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

دوری از مجــالس اهــل باطل

وَ اذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُـونَ فیآ ءایتِنـا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُـوا فی حَدیثٍ غَیْـرِه وَ اِمّا یُنْسِیَنَّـکَ الشَّیْطـنُ فَـلا تَقْعُـدْ بَعْـدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّلِمینَ

هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می‌کنند مشاهده نمایی از آن‌ها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد ، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیّـت ستمگـــر منشیــن.(۶۸ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« خَوْض » همان‌طور که « راغب » در کتاب « مفردات » می‌گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است ، ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شـده است امـا این کلمه در قرآن مجیـد بیشتر به وارد شـدن در مطالب باطل و بی‌اساس اطلاق گردیده است. گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او نـدارد و تمـام مؤمنـان را شامل می‌شود ، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آن‌ها شـرکت می‌کردنـد ، آن‌ها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سـخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادنـد ، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آن‌هـا بگذرنـد طبعـا سـکوت خواهنـد کرد و بـه مسایـل دیگر خواهنـد پرداخـت ، زیرا تمـام هـدف آن‌هـا نـاراحت سـاختن پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمین بود. سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیّت دارد که : « اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با این‌گونه اشـخاص سـهوا همنشین شدی به مجرد این‌که متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین » .(۱) در این‌جـا دو سؤال پیش می‌آیـد نخست این‌که مگر ممکن است شـیطان بر پیـامبر مسلّط گردد و باعث فراموشـی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و

۱- شایـد نیـاز به تـذکر نداشـته باشـد که منظور از لاتَقْعُـدْ (ننشـین) این نیست که تنها نشسـتن با چنین اشخاصـی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آن‌ها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن .

تفسیر مردان (۴۳۵)

مصونیّت از خطا حتّی در موضوعات ، ممکن است پیامبر گرفتار اشـتباه و فراموشی شود؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش‌کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفّار شرکت کردند به محض این‌که متوجه شوند باید از آن‌جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای‌روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده‌می‌شود که انسان روی سـخن را به کسـی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق

ضرب‌المثل معروف عرب که می گوید: «اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یا جارَهُ» .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در محفل گناه ننشینید!

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به پیامبر و توحیدگرایان فرمان می‌دهد که در محفل گناه ننشینند و هرجا شرک‌گرایان به استهزای آیات قرآن برخاستند، از آنجا دوری جویند. با آنان نباشند تاآنان از این رفتار زشت و ظالمانه دست کشند و از تمسخر و تکذیب آیات خدا دست بردارند.

وَ إذا رَاَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی آیاتِنا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِه

و هرگاه کسانی را نگریستی که به تمسخر آیات ما فرو رفته‌اند از آنان روی برتاب و دوری گزین تا در گفتاری جز آن در آیند.

درست است که در آیه شریفه روی سخن باپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است، امّا فرمان به همه توحیدگرایان است و این بدان دلیل است که بحث و گفتگو با کسانی که هدفشان وقت کشی و بازیگری و ریشخند است، جز از دست دادن نیرو و فرصت و پائین آوردن ارزش بحث و فرهنگ، ثمره دیگری ندارد.

وَ اِمّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلاتَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ.

و اگر شیطان تو را در این مورد به فراموشی افکند، پس از توجه، دیگر با مردم ستمکار و گمراه منشین.

در این فراز، از یاد بردن فرمان خدا را به شیطان نسبت داده است، در حالی که در

نهایت این کار، کار خداست و این بدان دلیل است که هنگامی فراموشی گریبانگیر انسان می گردد، که از اندیشه روی برتابد و از پی خاطرات بی‌ارزش و وسوسه‌های زشت و ظالمانه برود و می‌دانیم که بر انگیزاننده به سوی خاطرات زشت و وسوسه‌های بی‌اساس و گمراهگرانه، شیطان پلید است. با این بیان می‌توان شیطان را عامل آن خواند، چرا که آفت فراموشی و روی برتافتن از حق ثمره شوم وسوسه آن است. درست بسان کسی که دیگری را در سرما و یخبندان باز داشت کند تا بمیرد و بدین صورت قاتل او گردد.

آری، خدا در این آیه شریفه به پیامبرش فرمان می‌دهد که اگر شیطان فرمان ما را در مورد دوری گزیدن از بد اندیشان و نشست و برخاست نکردن با آنان را از یادت برد، به مجرد اینکه به خود آمدی و هشدار ما را به یاد آوردی در محفل آنان منشین.

«ابومُسلِم» می گوید: منظور این است که پس از شرکت در محفل آنان برای رساندن پیام خدا وظیفه خود را انجام ده و دیگر در آنجا منشین! و «بَلْخی» براین باور است که این دستور در آغاز ظهور اسلام ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و پس از گسترش اندیشه اسلامی و بالارفتن شمار مسلمانان با فرود آیه دیگری همه توحیدگرایان به انجام این فرمان موظّف شدند.(۱)

پنداری بی‌اساس در مورد پیروان اهل بیت

«جُبّائی» در تفسیر آیه مورد بحث می گوید: آیه شریفه نشانگر سستی و نادرستی عقیده پیروان اهل بیت در مورد روا شمردن «تَقیّه» بر پیامبران و امامان راستین و درست دانستن فراموشی بر پیامبران خداست. چرا که آنان هم «تقیّه» را بر پیامبران و امامان نور روا می‌دانند و هم فراموشی را برای پیامبر خدا.

۱ . سوره نِساء، آیه ۱۴۰، به تفسیر آیه مراجعه فرمایید.

پاسخ

واقعیت آن است که پیروان مذهب خاندان وحی و رسالت، اصل «تَقیّه» را ـ که یک سپر دفاعی برای پیکار فکری و فرهنگی و اجتماعی با استبدادگران و زورمداران و عناصر خشن و نادان است ـ در آنجایی که حکم خدا به گونه‌ای روشن و صریح برای مردم بیان شده و آنان درست و نادرست را می‌دانند و نیاز به گفتار دگرباره و به خطر افکندن خود و یا دیگران و به هدر دادن نیرو و امکانات نیست، در این صورت تقیّه را برای امام روا می‌دانند، چنانکه برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز رواست. چرا که اگر پیامبر خدا مقررات الهی را در مورد موضوعی بیشتر به روشنی بیان فرموده و وظیفه مردم را در آن مورد به شایستگی روشن نموده باشد، در شرایط دیگری بر اساس مصالحی می‌تواند از بیانِ دگر باره آنها خودداری ورزد؛ مگر نه اینکه درروایت است که پیامبر خدا در پاسخ پرسش «عمر» از «کَلاله»، فرمود: آیه شمشیر برای تو در این مورد بسنده است؟

با این بیان اصل «تَقیّه» در جایی که مقررات الهی روشن است، هم برای امام راستین رواست و هم برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله . امّا در صورتی که برای روشن شدن احکام خدا و حلال و حرام او نیاز به بیان صریح و روشن امام است و تنها راه فهم و درک مقررات خدا آن است که حجّت راستین او سخن گوید، به باور شیعه در اینجا امام راستین «تَقیّه» نخواهد کرد، چرا که «تقیّه» سپری است برای حفظ دین و آیین، نه سکوت برای پایمال شدن آن.

امّا فراموشی و...

به باور پیروان مذهب اهل بیت، پیامبر و امام راستین در قلمرو احکام خدا و رساندن پیام او به مردم نه دچار اشتباه می‌شوند و نه دستخوش غفلت و فراموشی و آنچه فرمان یافته‌اند به بهترین صورت ممکن و شایسته‌ترین شیوه پیام رسانی، همه را به مردم می‌رسانند و چیزی از آن را از یاد نمی‌برند؛ امّا در خارج از قلمرو دین و وظیفه

(۴۳۸) آیاتُ الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پیام رسانی، بسان دیگر انسانها غذا می‌خورند و می‌خوابند و با آن شرط که بر دستگاه خرد و اندیشه آنان ضعف و اشکالی وارد نگردد، ممکن است دچار فراموشی و سهو نیز بشوند و اینها هیچ مشکل و ابهامی در دین ایجاد نمی‌کند، همان‌گونه که به شخصیت والای آنان صدمه‌ای وارد نمی‌آورد، چرا که خواب و خوراک و ازدواج و نیز فراموشی در امور جزیی که ربطی به پیام‌رسانی و قلمرو دین ندارد، طبیعی است.

با این بیان پندار «جبایی» در مورد پیروان اهل بیت و شیعیان آنان به راستی پنداری بی‌پایه و اساس است و می‌دانیم که پاره‌ای از پندارها گناه است و باید او این‌گونه سخن نمی‌گفت.

تفسیر مردان (۴۳۹)

فرمان‌های ده‌گانه طلایی

قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُم عَلَیْکُمْ اَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا وَلاتَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ مِنْ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَلاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ

بگو: بیایید آن‌چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این‌که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید.

(۱۵۱ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پرمغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند و از آن‌ها دعوت می‌نماید که بیایند و حرام‌های واقعی الهی را بشنوند و تحریم‌های دروغین را کنار بگذارند .

نخست می گوید : « به آن‌ها بگو : بیایید تا آنچه را خدا برشما تحریم کرده‌است، بخوانم و برشمرم » (قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ماحَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ) ؛

۱ـ«این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (اَلّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا) .

۲ ـ « نسبت به پدر و مادر نیکی کنید » (وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا) .

۳ ـ«فرزندان خودرا به‌خاطر تنگدستی و فقرنکشید» (وَ لاتَقْتُلُوا اَاوْلادَکُمْ مِنْ اِمْلاقٍ).

زیرا روزی شما و آن‌ها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاهُمْ) .

۴ ـ « به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید ، خواه آشکار باشد ، خواه پنهان » ،

یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ) .

۵ ـ «دست به خون بی گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن‌ها مجاز نیست، به قتل نرسانید ، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آن‌ها داده شده باشد » (وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ). به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشترمی‌فرماید: « این‌ها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آن‌ها خودداری نمایید » (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَعالَوْا»: بیایید. این واژه از ریشه «عُلُوّ» بر گرفته شده و منظور این است که فرا خوان و دعوت کننده به کاری شایسته، در اوج قرار دارد.

«تِلاوة»: به مفهوم خواندن است.

«اِمْلاق»: فقر و تنگدستی. واژه تملّق نیز به مفهوم تلاش برای جلب منافع و دفع زیان است.

«فَواحِش»: این واژه جمع فاحشه، به مفهوم زشتکاری و زشتی شرم آور و بزرگ است. در فرهنگ عرب بیشتر در کارهای زشتِ کوچک، واژه «قَبیح» را به کار می‌برند و در زشتکاریهای بزرگ واژه «فاحِشَه» را.

فرمانهای جاودانه و زندگی ساز

در آیات پیش دیدگاه شرک گرایان در مورد برخی از چیزهای حلال و حرام ترسیم شد، اینک قرآن آنچه را براستی ناروا و حرام است به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ

هان ای پیامبر! به این شرک گرایان بگو: بیایید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم و بر شمارم.

اَلّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا

به شما دستور داده است که چیزی را همتا و نظیر و شریک او قرار ندهید.

وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا

و به شما سفارش می‌کند که نسبت به پدر و مادر نیکی کنید.

از آنجایی که نعمت وجود پدر و مادر از نظر ارزش و اهمّیت، پس از نعمتهای گران خداست، به همین جهت پس از دستور به پرستش و عبادت خدا، نیکیِ به آنان را مورد سفارش قرار می‌دهد.

وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ مِنْ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاهُمْ

به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که فرزندانتان را از بیم نیازمندی و تنگدستی نکشید؛ چرا که رزق و روزی شما و آنان از سوی ماست و ما همه شما را روزی می‌دهیم.

وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ

در تفسیر این فراز دیدگاهها متفاوت است:

۱ ـ به باور «حَسَن» منظور این است که: به کارهای زشت و گناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید.

۲ ـ امّا به باور گروهی‌از جمله «ابن عبّاس»، «ضحّاک» و «سُدی»، شرک گرایان زنای نهانی را گناه نمی‌دانستند و تنها از زنای آشکار نهی می‌کردند، امّا خدای فرزانه از هر دو بازداشت و به همگان هشدار داد.

از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایتی رسیده است که گناه آشکار را به زنا تفسیر می‌کند و گناه نهان را به دوست داشتن بتها و تمایل به پرستش آنها.

۳ ـ از دیدگاه پاره‌ای گناه آشکار کار اعضا و اندامهاست و گناه نهان کار دل می‌باشد.

به هرحال آیه شریفه هشدار می‌دهد که باید همه گناهان را وانهاد و راه پاکی را در پیش گرفت.

وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ

(۴۴۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و جان‌انسانی‌راکه خدا حرمت‌بخشیده است، جز بحق‌و براساس عدل‌وداد نکشید.

با اینکه آدمکشی در میان گناهان آشکار است و در آیه شریفه مردم را از ارتکاب آنها نهی فرموده، دگر باره به طور جداگانه از آن هشدار می‌دهد، تا بدین وسیله ارزش جان انسانها را روشن ساخته و سهمگین بودن گناه آدمکشی را خاطر نشان کند؛ چرا که جان مسلمان و کسی که با مسلمانان سرستیزندارد و با آنان با صلح و احترام متقابل و بر اساس همزیستی زندگی می‌کند نباید در خطر قرار گیرد.

اعدام در سه مورد

در سه مورد می‌توان بر اساس حق و عدالت دیگری را به مرگ محکوم ساخت:

الف: در برابر ریختن خون دیگری و به عنوان قصاص.

ب: به کیفر زنای محصنه.

ج: و به کیفر کفر گرایی و حق ستیزی به مفهوم واقعی آن پس از ایمانِ آگاهانه و آزادانه به خدا.

در این سه مورد کشتن کسانی که خونشان محترم است، به ناگزیر روا شمرده می‌شود؛ امّا کفر گرایانی که براستی به پیکار با دین خدا و دینداران واقعی برخیزند، به کیفر کار زشت و ظالمانه‌ای که بدان دست یازیده‌اند کشتن آنان رواست.

ذلِکُمْ وَصّیکُمْ بِه لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

روی سخن با همه انسانهاست و منظور این است که آنچه در آیه شریفه آمد، فرمانهای زندگی ساز و جاودانه خدای شماست، باشد که خرد خویش را در مورد آنها به‌کارگیرید و حلال خدا را حلال، و حرام اورا حرام شمارید.

یـاد آوری می‌شـود که از واژه «وصّ‌اکم»، این نکته دریـافت می گردد که واژه «وَصِیّت» از آغـاز در تقـدیر بود است. و نیز از «اَنْ لا تُشْرِکُوا» این موضوع روشن می‌شـود که فرمـان خـدا و تکلیـف، هم به انجـام کارهـای شایسـته مربـوط می‌شـود و هـم به وانهـادن کارهای نـاپسنـــد و هــــر دو دارای کیفــــر و پـاداش هستنــد.

تفسیر مردان (۴۴۳)

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُـدَّهُ وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ وَالْمیزانَ بِالْقِسْطِ لانُکَلِّفُ نَفْسا اِلّا وُسْـعَها وَ اِذا قُلْتُم فَاعْـدِلُوا وَ لَوْکانَ ذاقُـرْبی وَ بِعَهْـدِ اللّهِ اَوْفُـوا ذلِکُـمْ وَصّاکُـمْ بِـهِ لَعَلَّکُـمْ تَـذَکَّرُونَ

و به مـال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصـلاح) نزدیـک نشویـد تـا به حـد رشـد برسـد و حق‌پیمـانه و وزن را به‌عـدالت اداکنیـد، هیـچ‌کس را جز به مقـدار توانـایی تکلیف نمی‌کنیم و هنگـامی‌که سـخنی می‌گوییـد، عـدالت را رعـایت نماییـد، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد ، این چیزی است که‌خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. (۱۵۲ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۶ ـ « هیچ‌گاه‌جزبه‌قصداصلاح نزدیک‌مال‌یتیمان‌نشوید تاهنگامی‌که به‌حدّ بلوغ بـرسند » (وَ لا تَقْـرَبُوا مـالَ الْیَتیمِ اِلّا بِـالَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ) .

۷ ـ کم فروشـی نکنیـد و حـق پیمـانه و وزن را باعـدالت ادا کنیـد » (وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ) . و از آن‌جا که هرقـدر انسان دقت در پیمـانه و وزن کنـد ، بـاز ممکن است مختصر کم و زیـادی صورت گیرد که سـنجش آن بـا پیمانه‌هـا و ترازوهای معمولی امکان‌پـذیر نیست ، به دنبـال این جمله اضـافه می‌کنـد : « هیـچ‌کس را جز به انـدازه تـوانـایـی تکلیــف نمی‌کنیــــم » (لا نُکَلِّــفُ نَفْســا اِلّا وُسْعَهــا) .

۸ ـ «به‌هنگـام داوری یاشـهادت و یـا درهرمورددیگر که‌سـخنی می‌گوییـد ، عـدالت را رعایت‌کنیـد و از مسـیر حق منحرف نشویـد ، هرچند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری‌وشهادت به حق، به زیان آن‌ها تمام گردد» (وَ اِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذاقُرْبی) .

۹ ـ « به عهد الهی وفـا کنید و آن را نشکنید » (وَ بِعَهْدِ اللّهِ اَوْفُوا) .

در این‌کـه منظور از «عهـد الهی» در این آیه چیست ، مفسـران احتمالا ـتی داده‌انـد، ولی مفهـوم آیه ، همه پیمان‌هـای الهی را اعم از پیمان‌هـای « تکوینی » و « تشـریعی » و تکـالیف الهی و هرگونه عهـد و نـذر و قسم را شامل می‌شود. و باز برای تأکیـد در پایان این چهار قسمت ، می‌فرماید : «این‌ها اموری است که خداوند به‌شما توصیه می‌کند،

(۴۴۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

تا متذکر شوید» (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَشُدّ»: این واژه جمـع «شَـدّ» و به مفهـوم اوج جـوانی است، بسـان «اَشُرّ» که جمع «شـر» می‌باشـد. و به همیــن تنــاسب در مــورد بر آمــدن روز می‌گــوینــد: «شَدُّ النَّهــارِ».

«ذِکْر»: یــادآوری. و هــر گــاه به بــاب تفعیل برود به دو مفعول متعدّی می گردد.

در ادامه سخن می‌فرماید:

وَ لا تَقْـرَبُـوا مــالَ الْیَتیـمِ اِلّا بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ

و به مــال یتیم جز به نیکــوتــرین سبــک و روش نــزدیــک نشــوید.

منظـور از نزدیـک شـدن، دسـت نهـادن بر روی آن و تصـرف در آن است، و می‌دانیم که دست درازی به ثروت و دارایی هرکسـی کـاری نـارواست، امّـا بـدان دلیـل در آیه شـریفه دست درازی به مـال یتیم را خاطر نشان می‌سازد که او توان دفاع از حقوق خود را

ندارد، و به همین جهت انسانهای بی‌بندوبار بیشتر به مال او طمع می‌ورزند.

آیه شریفه نشانگر آن است که تنها در یک صورت می‌توان در مال یتیم تصرف نمود، و آن هم در صورتی است که انسان بهترین و شایسته ترین شیوه را برای اصلاح امور اقتصادی و مالی او برگزیند و با انگیزه‌ای براستی خدا پسندانه در امور مالی و اقتصادی او دخالت کند.

نیکوترین شیوه برای مدیریت مال یتیمان

در این که منظور از نیکوترین سبک و شیوه در نزدیک شدن به مال یتیم چیست؟ دیدگاهها متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این است که ثروت و دارایی او را به وسیله تجارت افزایش دهند.

۲ ـ امّا به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که سرپرست یتیم تنها به اندازه خوراک خود از آن بهره برد و نه پوشاک و یا چیز دیگر.

تفسیر مردان (۴۴۵)

۳ ـ و از دیدگاه برخی منظور این است که ثروت او را تا رسیدنش به کمال وجوانی، به صورت شایسته‌ای برایش نگاه دارند.

حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ

به مال و ثروت یتیم جز به نیکوترین شیوه نزدیک نشوید تا او به جوانی و رشد خود برسد.

در تفسیر این فراز نیز دیدگاهها یکسان نیست:

۱ ـ به باور برخی از جمله «شَبَعی» منظور از رسیدن به رشد و کمال، رسیدن به مرحله بلوغ است.

۲ ـ امّا به باور برخی دیگر رسیدن به مرز هیجده سالگی است.

۳ ـ از دیدگاه «سُدی» منظور رسیدن به مرز سی سالگی است، امّا این حکم به وسیله آیه شش از سوره نساء نسخ شده است، چرا که در آنجا می‌فرماید: و یتیمان را چون به حدّ بلوغ برسند بیازمایید و اگر در آنان رشد و کمال یافتید دارایی شان را به آنان بدهید: وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ...

۴ ـ و از دیدگاه «ابو حنیفه» منظور این است که هرگاه آنان به مرز بیست و پنج سالگی رسیدند، مال و ثروتشان را به خودشان بدهید، و پیش از این، در صورتی که رشد فکری و اجتماعی لازم برای تدبیر امور اقتصادی خود نداشته باشند، نمی‌توان مالشان را به آنان وانهاد.

۵ ـ برخی بر آنند که حدّ و مرز مشخصی از نظر سن و سال برای این موضوع نیست؛ بنابر این بنظر می‌رسد منظور این است که هرگاه یتیم به مرحله بلوغ رسید و از نظر خردِ زندگی نیز کمال یافت، و روشن شد که برای حفظ حقوق و اداره اموال خویش از رشد کافی برخوردار است، در آن صورت باید دارایی او را بازگرداند.

به نظر می‌رسد که این دیدگاه از دیدگاههای دیگر بهتر است؛ چرا که تنها بارسیدن به مرحله بلوغ نمی‌توان دارایی او را به وی داد.

(۴۴۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

از آیه شریفه و دیگر آیات در این مورد، چنین دریافت می‌گردد که به مال یتیم جز به نیکوترین سبک نمی‌توان نزدیک شد، تا او به مرحله رشد و کمال برسد، و هنگامی که او به این مرحله رسید می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به خود او وانهاد، گرچه خود این واگذاری به وسیله سرپرست اموال به نیکوترین سبک تصرّف نباشد و نگاه داشتن آن نیکوترین سبک باشد، چرا که نزدیک شدن به دارایی یتیم، تا هنگامی که به مرحله رشدو کمال نرسیده است باید به نیکوترین شیوه باشد، همان‌گونه که قرآن نیز هشدار

می‌دهد که: مال آنان را از بیم آنکه مبادا بزرگ شوند و در اختیار گیرند، به اسراف و شتاب نخورید: وَ لا تَأْكُلُوها اِسْرافا وَبِدارا اَنْ يَكْبَرُوا...(۱) امّا پس از رسیدن او به مرحله رشد و کمال می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به او واگذاشت، گرچه این واگذاری تصرّف «احسن» و یا نزدیك شدن به مال او به نیکوترین روش نباشد.

وَ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْميزانَ بِالْقِسْطِ

و کالای پیمانه و میزان را عادلانه و کامل بپیمایید و وزن کنید و چیزی از حق کسی نکاهید.

لا نُكَلِّفُ نَفْسا اِلاّ وُسْعَها

ما هر کسی را تنها در خور توان و امکاناتش تکلیف می‌نماییم.

از آنجایی که عدالت و دادگری شایسته و بایسته در وزن و پیمانه ممکن است دشوار به نظر برسد، و گاه دانه‌هایی از گندم و یا جو و برنج به ناروا جابجا شود و جلوگیری از آن دشوار و یا امکان ناپذیر به نظر آید، از این رو قرآن روشنگری می‌کند که ما از شما می‌خواهیم که تا سر حد امکان عدل و داد را در همه میدانها رعایت نموده و از پایمال شدن حقوق جلوگیری کنید، نه فراتر از امکان.

وَاِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْكانَ ذاقُرْبى

و هنگامی که به داوری و گواهی یا در هر موردی سخن می‌گویید، دادگری پیشه

۱ ـ سوره نساء، آیه ۶.

تفسیر مردان (۴۴۷)

سازید، گرچه به زیان یکی از نزدیکانتان تمام شود.

روشن است که رعایت عدل وداد تنها در گفتار ضرورت ندارد، بلکه باید در عملکردها نیز عدالت را پیشه ساخت؛ امّا بدان دلیل در اینجا به دادگری در گفتار سفارش شده است که هرکس در گفتار خویش دادگری پیشه سازد، در کردار نیز عدالت پیشه خواهد بود.

به باور برخی: هرگاه به گواهی بر می‌خیزید یا داوری می‌کنید، اگرچه به زیان یکی از خویشاوندان شما باشد، عدل و داد را رعایت کنید.

یاد آوری این نکته لازم است که این فراز کوتاه از فرمانهای جامع و کاملی است که موضوعات پر اهمیتی چون اقرار، شهادت، وصیّت، فتوا، قضاوت، بیان احکام و مقررات و دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را شامل می‌شود و مقرّر می‌دارد که در همه این میدانها و صحنه‌ها باید دادگری را پیشه ساخت.

وَبِعَهْدِ اللّهِ اَوْفُوا

و به عهد خدا وفا کنید.

در مورد این پیمان دو نظر است:

۱ ـ به باور گروهی هر آنچه خدا بر بندگان خود واجب ساخته پیمان اوست که باید با انجام آنها به عهد خویش وفا کرد.

۲ ـ امّا به باور برخی منظور نذر و عهد می‌باشد که اگر در راه نافرمانی نبود، وفای به آن لازم می‌شود. با این بیان منظور پیمانی است که انسان با خدای خویش می‌بندد.

ذلِكُمْ وَصّيكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

این دستوراتی که خدا در مورد مال یتیم،

کامل و عادلانه دادن وزن و کیل،

عمل به وظیفه تا سر حد امکان،

رعـایت راسـتـی و عـدالت در گفتار و کردار و وفای به عهـدها و پیمانها بیان فرمود، همه و همه سفارش او به شـما انسانهاست تا پند گیرید و از انجام شایسته و بـایسـتـه آنهـا غفلـت نـورزید.

(۴۴۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ اَنَّ هـذا صِـراطـی مُسْتَقیمـا فَاتَّبِعُـوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُـمْ تَتَّقُـونَ

و این‌که این راه مستقیم من است ، از آن پیروی کنید و ازراه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید کـه شـمـا را از راه حـق دور می‌سازد، این چیـزی است که خـداونـد شمـا را به آن سفـارش می‌کنـد تا پرهیزکـار شـویـد. (۱۵۳ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱۰ـ«این راه مستقیم من ، راه توحیـد ، راه حق و عـدالت ، راه پـاکی و تقوا است، ازآن پیروی کنیـد و هرگز در راه‌هـای انحرافی و پراکنـده، گام ننهیـد که شـما را از راه خـدا منحرف و پراکنـده می‌کنـد و تخم نفاق و اختلاف را در میان شـما می‌پاشد » (وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما فَاتَّبِعُوهُ وَ لاـ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ) . و در پایـان همه این‌ها برای سومین بار تأکیـد می‌کنـد که این‌ها اموری‌است که خداوند به شما توصیه‌می‌کند تا پـرهیـزکار شوید» (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِلَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ).

شروع از توحیـد و پایان به نفی اختلاف

قابـل ملاـحظه این‌کـه در ایـن دسـتـورات ده‌گـانه ، نخسـت از تحریـم شـرک شـروع شـده‌است‌که در واقـع سرچشمه‌اصـلی همه مفاسـداجتماعی و محرمـات الهی اسـت و درپایـان‌نیز بانفی‌اختلاـف‌که یک‌نوع‌شـرک‌عملی محسوب‌می‌شـود،پایان‌یـافته‌است. این موضوع اهمیت مسأله توحیـد را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می‌سازد که تـوحیـد تنهـا یـک اصل دینـی نیست ، بلکـه روح تمـام تعلیمات اسلام می‌باشد .

مـراحـل سـه‌گـانـه دریـافت احکـام

در پایان هریک از این آیات سه‌گانه ، به عنوان تأکیـد جمله « ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ » (این چیزی است که خداوند شـما را به آن توصیه می‌کنـد) آمـده ، بـا این تفـاوت‌که در آیه‌اول بـا جمله « لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ » و در آیه دوم بـا جمله « لَعَلَّکُمْ تَـذَکَّرُونَ » و در آیه سوم با جمله «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» ختم شده است . و این تعبیرات مختلف و حساب‌شده گویا اشاره به این

تفسیر مردان (۴۴۹)

نکته است که نخستین مرحله به هنگـام دریـافت یـک حکم ، «تعقـل» و درک آن است ، مرحله بعـد ، مرحله یـادآوری و «تـذکر» و جـذب آن می‌باشـد و مرحله سوم که مرحله نهـایی است ، مرحله عمـل و پیـاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است . درست است که هرکـدام از این جمله‌هـای سه‌گـانه بعـد از ذکر چنـد قسـمت از ده فرمان فوق آمـده است ، ولی روشن است که این مراحل سه‌گانه اختصـاص به احکـام معینی نـدارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و « تـذکر » و « تقوا و عمل » لازم‌دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه‌های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده‌گانه پخش گردد .

فـرمـــان‌هـای جـــاویـــدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان‌های ده‌گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد ، بلکه در همه ادیان بوده است ، اگرچه در اسلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آن‌هـا از فرمان‌هایی است که عقل و منطق به روشنـی

آن‌ها را درک می‌کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می‌شود .(۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر ، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت ، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است . این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای « تحریم آزار پدر و مادر » که هماهنگ با سایر تحریم‌های این آیه است ، موضوع « احسان و نیکی کردن » ، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن‌ها حرام است ، بلکه علاوه بر آن ، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است . و جالب‌تر این‌که کلمه «احسان» را به وسیله « بـ » متعدی ساخته و فرموده : « وَ بِالْوالِدَیْنِ

۱- ۱۳ / شوری .

اِحْساناً » و می‌دانیم «احسان» گاهی با « اِلی » و گاهی با « بـ » ذکر می‌شود ، درصورتی‌که با « اِلی » ذکر شود ، مفهوم آن ، نیکی کردن است ، هرچند به‌طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد ، اما هنگامی که با « بـ » ذکر شود ، معنی آن ، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است ، بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و ما در را باید آن‌قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود .(۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی‌آید که عرب‌های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به‌خاطر تعصب‌های غلط ، زنده به‌گور می‌کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن‌روز محسوب می‌شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می‌رسانیدند ، خداوند در این آیه آن‌هارا به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف‌ترین موجودات نیز از آن روزی می‌برند ، توجه داده و از این کار بازمی‌دارد . با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین ، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند . گرچه امروز برای سقط جنین ، دلایل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند ، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی ، یکی از دلایل عمده آن است . این‌ها و مسائل دیگری شبیه به آن ، نشان می‌دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است .

۱- « تفسیر المَنار » ، جلد ۸ ، صفحه ۱۸۵ .

منظور از «فَواحِش» چیست؟

«فَواحِش» جمع «فاحِشَهٔ» به‌معنی گناهانی‌است که فوق‌العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین‌پیمان‌شکنی و کم‌فروشی و شرک و مانند‌این‌هاا‌گرچه‌از گناهان کبیره می‌باشند، ولی ذکر آن‌ها در مقابل «فواحش»، به خاطر همان تفاوت مفهوم است .

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیربه « لا ـ تَقْرَبُوا » (نزدیک نشوید) شده است ، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است ، به نظر می‌رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که « وسوسه‌انگیز » است ، مانند زنا و فحشاء و اموال بی‌دفاع یتیمان و امثال این‌ها ، لذا به مردم اخطار می‌کند که به آن‌ها نزدیک نشوند تا تحت‌تأثیر وسوسه‌های شدیدشان قرار نگیرند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث با روشنگری و تأکید بیشتری می‌فرماید:

وَ اَنَّ هـذا صِراطی مُسْتَقیمـا فَاتَّبِعُوهُ

و این است راه راست و بی‌انحراف من؛ پس این راه را پی گیرید و در این راه هر آنچه روا شناخته شده است روا بدانید و هر آنچه تحریم شده است ناروا بشمارید و بر این باور باشید که آنچه به شما فرمان داده شده است درست و بر اساس حق و عدالت است.

«ابن عبّاس» می گوید: منظور آیه شریفه این است که: این دین حنیف و حقگرای من استوارترین و بهترین و کاملترین دین است. و به باور پاره‌ای منظور این است که: آیاتی که در مورد حلال و حرام فرود آمده، همه و همه بیانگر راه من است، راه نجاتبخشی که هرکس در آن گام سپارد به پاداش پرشکوه خدا و بهشت و نعمتهای آن خواهد رسید.

وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِه

(۴۵۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: به راههای کفر و بدعت‌آمیز گام نسپرید که شما را از راه خدا پسندانه و مورد نظراو منحرف می‌سازد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که از پیمایش راه گمراه کننده یهود و نصاری و شرک گرایان دوری گزینید؛ چرا که این بیراهه‌ها مورد پسند خدا نیست و شما را از او و راه و رسم او دور می‌سازند.

ذلِکُمْ وَصّکُمْ بِه لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.

خدا شما را این گونه و به این چیزها سفارش می کند، باشد که با دوری گزیدن از نافرمانی او به تقوا گرایید و از کیفر او در امان باشید.

«ابن عبّاس» می گوید: آیاتی که گذشت از آیات روشن و محکم قرآنند و هرگز نسخ نگردیده‌اند.

این دستورات ویژه اسلام و مردم مسلمان نیست، بلکه در تمام ادیان آسمانی بندگان خدا به گونه‌ای به این مقررات سفارش شده‌اند. این آیات، مادرِ کتاب و پایه و اساس آن هستند که هرکس به‌آنهاعمل کند به‌بهشت پرطراوت خدامی‌رسد و هرکس این آیات را واگذارد و بدانها عمل نکند فرودگاه او آتش دوزخ خواهد بود.

«کَعْب الاْحبارِ» یهودی می گوید: به خدای سوگند نخستین دستوراتی که در تورات آمده این است که: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ؛ قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ...

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ ای موسی! بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام گردانیده است برای شما بخوانم...

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات

آیات که گذشت درسهای انسانساز و ارزنده‌ای می‌دهد که سخت در خور اندیشه، باور، برنامه زندگی ساختن و به کار بستن است؛ در آن صورت است که سیمای زندگی فرد و خانواده، و جامعه را دگرگون ساخته و از شرایط موجود به صورت مطلوب و

۱ ـ مترجم .

تفسیر مردان (۴۵۳)

محبوب و زیبایی جلوه‌گر می‌سازد.

در این آیات آفریدگار هستی با ده فرمان جاودانه، انسانها را به اصول و اساس ارزشها و والاییها فرا خوانده و از زشت‌کاریها هشدار می‌دهد و چگونگی رابطه انسان با خـدا، با خویشتن، با دیگـر انسانها و با پدیده‌های هسـتـی را آن گونه که باید بـاشـد طـرح می‌کنـد، که به بـرخـی از آنها به طـور فشـرده اشـاره می‌رود.

۱ ـ دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی

توحیدگرایی به مفهوم حقیقی و قرآنی آن براستی نفی اسارتها، بردگیها، خفت‌ها، تملق‌ها، چاپلوسی‌ها، بت‌تراشی‌ها، شخص پرستی‌ها، پرستش ذلت‌بار در همه چهره‌ها و قیافه‌ها و عنوانها، و اثبات اوج آزادی و آزادگی و عزت و شکوه و هویت انسان است. و اگر ملل مسلمان سوگمندانه از نعمت عزّت و اقتدار و آزادی و آراستگی به ارزشهای والای قرآنی کم بهره یا بی‌بهره‌اند، باید در توحیـد گرایی خود تردیـد کننـد و آن را مـورد تجـدیـد نظـر قـرار دهنـد؛ قُـلْ تَعـالَـوْا اَتْـلُ مـا حَـرَّمَ رَبُّکُـمْ عَلَیْکُـمْ أَلاّ تُشْـرِکُـوا بِـه شَیْئـا ...

۲ ـ رعایت حقوق و حرمت پـــدر و مـــادر

از آنجایی که پس از اصل توحیدگرایی و چگونگی رابطه انسان با خدا، حقوق و حرمت پدر و مادر که دو معمار شخصیت وجود انسان هستند مطرح می‌شود، باید به نقش و اهمیت و عظمـت آنـان پی‌بـرد که تا کجـاست؛ وَ بِـالْـوالِدَیْنِ اِحْسـانـا ...

۳ ـ رعایت حقوق کودک

و این نیز اهمیت حقوق کودک، این نعمت گران خدا به خانواده، و این گل بوستان خانواده که قرآن حق حیات، تربیت، نگاهداری شایسته و پرورش و سازندگی روح و جـان و عـواطـف او را پس از حقوق پـدر و مادر طرح می‌کند؛ وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ...

(۴۵۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

۴ ـ ســـــازنـــــدگی بـــــرون و درون

قرآن در این آیات از زشتیهای آشکار و پلیدیهای نهان هشدار می‌دهد و بدین وسیله به سازندگی و برازندگی و شایستگی درون و برون و ظاهر و باطن فرد و جامعه و خانواده و سیاست و اجتماع فرمان می‌دهـد، چرا که فرد و خانواده و جامعه و تشکیـلات ظـاهـر ساز و ریاکار رویش دیـدنی نیسـت؛ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَـرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ...

۵ ـ رعایت حقوق بشر

حق حیات و زندگی از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست، چرا که دیگر حقوق انسان همچون حق اندیشه و تفکّر، حق زیستن به صورت موجودی بـا شعور و انتخابگر، حق معیشت، حق آزادی، حق برابری، حق حاکمیت بر سرنوشت، حق دفاع و حق

بهره‌وری از نعمتهای و امکانات، همه و همه به حق حیات و امنیّت جان و زندگی بر می گردد، و این آیات، حق حیات را پاس می‌دارد؛ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ...

۶ ـ سفارش به تفکّر و خرد ورزی

از اساسی‌ترین ویژگیهای انسان نعمتِ‌گران خرد و قدرت تفکّر و اندیشیدن است و این از حقوق طبیعی اوست که به کران تا کران هستی بنگرد و در همه آنها بیندیشد و دیگران را نیز به اندیشه و تفکّر بر انگیزد. این آیات روشنگری می کند که اندیشه در کران تا کران هستی نه تنها حق انسان است که از وظایف و مسؤولیتهای اوست و باید امکانات آزادی اندیشه را برای او فراهم ساخت، و او نیز باید بیندیشد تا پدیده‌ها و پدید آورنده آنها را بشناسد و انسانها بر اساس عدالت و آزادگی و رعایت حقوق و حدود با هم زندگی کنند؛ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

تفسیر مردان (۴۵۵)

۷ ـ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر

این آیات نشانگر آن است که در جامعه مطلوب و دنیای مورد نظر قرآن، باید حقوق همگان پاس داشته شود و حقوق و امنیّت اجتماعی و اقتصادی قشرهای آسیب‌پذیر و بی‌دفاع محترم شمرده شود؛

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ اِلاّ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ.

۸ ـ امنیت اقتصادی

و این نیز درس دیگر این آیات است که به رعایت حقوق مالی و امنیّت اقتصادی و پرهیز از کم فروشی و خیانت و تقلّب در بازار و ستم و تجاوز در سیستم تولید و توزیع سفارش می کند؛ وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ...

۹ ـ انتظار بر اساس امکانات و توانائیها

و این نیز یک اصل انسانی و اسلامی است که از هرکس باید به اندازه توان و امکانات مادی و معنوی‌اش انتظار عمل داشت، که این رمز سعادتها و سلامتهاست و هرکس نیز باید در نهایت توان و ظرفیت خود احساس مسئولیت نماید؛ لا نُکَلِّفُ نَفْسا اِلاّ وُسْعَها...

۱۰ ـ عدالت در گفتار و داوری

اگر همه گویندگان، مصاحبه شوندگان، نویسندگان، صاحبان قدرت و امکانات، رسانه‌های گروهی و ارگانهای تبلیغاتی به این اصل قرآنی بیندیشند که بر اساس عدالت و قانون و قانونگرایی سخن گویند، چه تحول مبارکی در جهت سازندگی معنوی و اخلاقی و انسانی و سیاسی و اجتماعی پدید می‌آید و دنیا چه رنگ مطلوبی به خود می گیرد! و این آیات این درس زندگی ساز را نیز می‌دهد؛ وَ اِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذاقُرْبی...

۱۱ ـ وفاداری

و به اصل وفاداری و وفای به عهد و پیمانها در همه ابعاد سفارش می کند و از مردم می‌خواهد که به عهد خود با خدا، پیامبر،

خویشتن، همدینان و همنوعان خود وفا کننـــد و از خیـــانـت و پیمـان‌شکنـی پــروا نمـاینـد؛ وَ بِعَهْـدِ اللّهِ اَوْفُـوا...
(۴۵۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

۱۲ ـ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف

این آیـات به انسانهـا این درس دگرگونساز را می‌دهـد که در شاهراه راستی و درستی گام سپارند و از راه مستقیم توحیـد و تقوا و عدالت و پاکی و صفا و وفا، که این آیات راهگشـای آن اسـت، ذرّه‌ای انحـراف نجویند؛ وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما فَاتَّبِعُوهُ...

۱۳ ـ وحدت جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی

در این آیات، قرآن از توحیدگرایی آغاز می‌کند و با هشدار از تفرقه و پراکندگی، درسهـای انسـانسـازش را به پایـان می‌برد؛ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِه.

۱۴ ـ دعوت به پرواپیشگی

دعوت به پرواپیشگی

و میوه و ثمره این درسـها نیز زندگی بر اساس پروای واقعی و حساب بردن از خدا در قلمـــرو انـدیشـــه و گفتـار و کـــردار است؛ ذلِکُـمْ وَصّیکُـمْ بِه لَعَلَّکُـمْ تَتَّقُـونَ.
تفسیر مردان (۴۵۷)

اعراف ، گذرگاه مهمی به سوی بهشت

وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الاَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسیماهُمْ وَنادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ
و در میـان آن دو (بهشتیـان و دوزخیـان) حجـابی قرار دارد و بر« اعراف » مردانی هسـتند کـه هریـک از آن دو را از سـیمایشان می‌شناسـند و به بهشتیـان صـدا می‌زننـد که درود برشـما بـاد ،امـا داخـل بهشت نمی‌شونـد ، درحـالـی کـه امیـد آن را دارنـد. (۴۶ / اعراف)
شرح آیه از تفسیر نمونه
« اَعْراف » در لغت جمع « عُرْف » به معنی محـل مرتفع و بلنـد است و این‌که به یال‌هـای اسب و پرهـای بلنـد پشت‌گردن خروس ، « عُرْفُ الْفَرَس » یا « عُرْفُ الـدّیک » گفته می‌شود ، به همین جهت است که در محل مرتفعی از بـدن آن‌ها قرار دارد . در آیات ۴۶ تا ۴۹ دربـاره « اَعْراف » کـه منطقـه‌ای است حدّ فاصـل میان بهشت و دوزخ ، بـا ویژگی‌هـایی که دارد ، سـخن می‌گویـد . نخست به حجـابی که در میـان بهشتیـان و دوزخیـان کشیده شـده است ، اشاره کرده ، می‌گویـد : « میان این دو گروه حجابی قرار دارد » (وَ بَیْنَهُمـا حِجـابٌ) . از آیات بعـد چنین استفاده می‌شود که ؛ حجاب مزبور همان « اعراف » است که مکان مرتفعی است در میان این دو گروه که مانع از مشاهده یکدیگر می‌شود ولی وجود چنین حجابی مانع از آن نیست که آواز و صدای یکدیگر را بشـنوند. بسیار دیـده‌ایم که ازهمسایگان مجاور ازپشت دیوار با یکـدیگر سـخن می‌گوینـد و از حال یکـدیگر جویا می‌شوند درحالی که یکدیگر را نمی‌بیننـد ، البته کسـانی که بر اعراف یعنی قسـمت‌های بالای این مانع مرتفع قرار دارنـد ، هردو گروه را می‌تواننـد ببیننـد . گرچه از پـاره‌ای از آیـات قرآن ماننـد آیه ۵۵ سـوره صافـات اسـتفاده می‌شود که اهـل بهشت گهگـاه می‌تواننـد از مقـام خود سـربرآورند و

دوزخیان را بنگرند ، ولی این گونه استثنائات منافاتی با چگونگی بهشت و دوزخ و وضع اصلی آن دو ندارد و آن‌چه در بالا گفته شد ، کیفیت اصلی این‌دو موقف را نشان می‌دهد ، اگرچه این

(۴۵۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

قانون نیز استثناهایی دارد و ممکن است در شرایط خاصی بعضی از بهشتیان ، دوزخیان را بنگرند . آن‌چه دراین‌جا باید قبل‌از بحث درباره چگونگی‌اعراف مؤکدا یادآور شویم ، این است که تعبیراتی که درباره قیامت و زندگی جهان دیگر می‌شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند ازتمام خصوصیات آن زندگی پرده‌برداری کند و گاهی این تعبیرات جنبه تشبیه و مثال دارد و گاهی تنها شبحی را نشان می‌دهد ، زیرا زندگی آن جهان در افقی بالاتر و به مراتب از زندگی این جهان وسیع‌تر است ، درست همانند وسعت زندگی این جهان دربرابر دنیای رَحِم‌مادر و عالَم جنین، بنابراین اگرالفاظ و مفاهیمی که‌برای زندگی‌این جهان داریم، نتواندگویای‌تمام‌آن مفاهیم‌باشد، جای تعجب‌نیست .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حجاب»: پرده و چیزی که مانع از دیدن است، و به «ابرو» نیز گفته می‌شود.

«اعـراف» و کسانی که بر فراز آن ایستاده‌اند

در آیات گذشته سخن در مورد گفتگوی بهشتیان و دوزخیان بود، اینک قرآن از فاصله میان بهشت و دوزخ که در قرآن شریف از آن به «اعراف» تعبیر شده است این‌گونه گزارش می‌کند.

وَ بَیْنَهُما حِجابٌ

و میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان دیوار و فاصله و حجابی است.

به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «مُجاهِد» و «سُدی» میان بهشتیان و دوزخیان دیواری است که آن را اعراف می‌نامند.

قرآن نیز گویی در همین مورد است که می‌فرماید: آنگاه میان بهشتیان و دوزخیان دیوار زده می‌شود که دروازه‌ای دارد: درون آن مهر و رحمت است و برونش روی به عذاب دهشتناک: ... فَضُرِبَ بَیْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ...(۱)

۱ ـ سوره حدید، آیه ۱۳.

تفسیر مردان (۴۵۹)

«جبّائی» بر آن است که فراز آن دیوار را «اعراف» نامیده‌اند. و «حَسَن» می گوید: «اعراف» به مفهوم راه وگذرگاه است.

وَ عَلَی الْاَعْرافِ رِجالٌ

در مورد این مردانی که بر فراز آن گذرگاه و آن بلندیها قرار دارند دیدگاهها یکسان نیست.

۱ ـ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «ابن مسعود»، این مردان همانانی هستند که کارهای شایسته و ناشایسته آنان در زندگی دنیا برابر بوده است که در سرای آخرت کارهای شایسته و نا شایسته شان میان آنان و بهشت و دوزخ جدایی و فاصله‌ای می‌افکند، و اینان بر فراز «اعراف» هستند تا خدا در مورد سر نوشت آنان داوری کند، و سرانجام در پرتو مهر و بخشایش خدا به بهشت راه خواهند یافت.

در این مورد آورده‌اند که «بکر مزنی» به «حَسَن» گفت: شنیده‌ام در روز رستاخیز گروهی هستندکه نیکیها و بدیهایشان برابر می‌شود. او پاسخ داد: آری اینان کسانی هستند که خدا به آنان نیرویی می‌بخشد که بهشتیان و دوزخیان را می‌بینند و می‌شناسند. نمی‌دانم، شاید برخی از آنان هم اکنون در اینجا نزد ما باشند.

۲ ـ امّا به باور گروهی دیگر از جمله «ابن عبّاس» و «ضحّاک» منظور از «اعراف» همان جایگاه بلند و پرفراز در «صِراط»، یا آن

گذرگاه سرنوشت ساز و حسّاس است که بزرگمردانی چون «حمزه» و «عباس» و امیرمؤمنان علیه‌السلام و «جعفر» بر فراز آن ایستاده و دوستداران و دشمنان خویش را با چهــره‌های سپید و سیاه می‌نگرند و می‌شناسند.

۳ـ از دیدگاه پاره‌ای، کسانی که بر فراز آن گذرگاه حساس ایستاده‌اند، فرشتگانی در سیمای مردانند که بهشتیان و دوزخیان را می‌شناسند، آنان مسؤلان بهشت و دوزخ و مراقبان عملکرد نیک و بد مردم و گواهان روز رستاخیزند.

۴ـ و از دیدگاه «مُجاهِد» و «حَسَن» منظور از آنان، چهره‌های برجسته ایمان آوردگان و شایسته کرداران است.

(۴۶۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

۵ـ «جبّائی» می‌گوید: منظور، شهیدان راه حق و عدالت‌اند که از گواهان آن روزند.

۶ـ و حضرت‌باقر علیه‌السلام می‌فرماید: آنان‌خاندان‌پاک‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند که هرکسی آنان را بشناسد و آنان او را بپذیرند و از دوستداران خویش بشناسند، به بهشت خدا می‌رود و گرنه راهی دوزخ خواهد شد: هُمْ آلُ مُحَمَّدٌ علیهم‌السلام لایَدْخُلُ الْجَنَّةَ إلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لا یَدْخُلُ النّارَ إلّا مَنْ اَنْکَرَهُمْ وَ اَنْکَرُوهُ.(۱)

۷ـ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «اعراف» تپه‌ای است میان بهشت و دوزخ هنگامی که شایستگان به بهشت گام می‌سپارند، پیامبران و جانشینان آنان با گروه گناهکاران امت خویش در آنجا قرار می‌گیرند، درست بسان فرمانده لشکری که با سپاهیان ناتوانی از لشکرخویش که عقب مانده باشند، در جایی بایستند. آنگاه جانشین هر پیامبری به گناهکاران امت او می‌گوید: خوب نظاره کنیدو ببینید که چگونه برادران شایسته کردار شما به بهشت پرطراوت و پرنعمت خدا رفتند، و اینجاست که آن گناهکاران بهشتیان را در قرار گاه خوش و شکوهبارشان می‌بینند و بر آنان سلام می‌کنند. آری این است مفهوم آیه مبارکه‌ای که می‌فرماید: آنان به بهشتیان درود می‌گویند در حالی که خود هنوز وارد بهشت نشده، امّا در آروزی آنند(۲) که با شفاعت پیامبر یا امام راستین وارد بهشت گردند.

در ادامه روایت می‌افزاید: آنگاه این گناهکاران به سرنوشت دهشتناک و شرایط هولناک دوزخیان می‌نگرند و می‌گویند: پروردگارا ما را با گروه ستمکاران قرار مده.

سپس پیامبران و جانشیان آنان که بر «اعراف» ایستاده‌اند، رو به سوی دوزخیان می‌کنند و به منظور نکوهش آنان می‌گویند: دیدید سرانجام نه ایل و تبار و دار و دسته شما به کار تان آمد و نه آن همه سرکشی و حق ستیزی سودتان بخشید؟! شما بودید که محرومان را تحقیر می‌نمودید و زرف و برق زندگی و امکانات گسترده و قدرت و هیبت انحصاری خویش را به رخ آنان می‌کشیدید، دیدید که سرانجام شما بازنده

۱ـ تفسیر عیّاشی، ج ۲ ص ۱۸.

۲ـ آیه ۴۶.

تفسیر مردان (۴۶۱)

بودید و درستکاران برنده؟!

و پس از این مرحله است که رو به همراهان خویش نموده و می‌گویند: اینک به خواست خدا و به اذن او شما نیز به سوی بهشت گام سپارید که پس از لطف و بخشایش خدا، نه بیم و هراسی خواهد بود و نه اندوهگین خواهید شد.

روایت دیگری را در این مورد آورده‌اند که روایت گذشته را تأیید می‌کند و بروشنی بیانگر این حقیقت است که امیر مؤمنان علیه‌السلام در جهان دیگر تقسیم کننده بهشت و دوزخ است: اِنَّ عَلِیّا علیه‌السلام قَسیمُ النّارِ وَ الْجَنَّةِ(۱)

و نیز آورده‌اند که پیامبر گرامی به امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: علی جان! گویی شما را در روز رستاخیز می‌نگرم که عصایی در دستداری و مردمی را به سوی بهشت راه می‌نمایی و مردمی را به سوی دوزخ می‌رانی: یا عَلِیُّ کَأَنّی بِکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ بِیَدِکَ عَصا

عَـوْسَـحَ تَسُـوقُ قَـوْمـا اِلَی الْجَنَّـةِ وَ آخَـرینَ اِلَی النّارِ.(۲)

و نیز از «اَصْبِغ بن نُباته» آورده‌اند که گفت: در محضـر امیرمؤمنان علیه‌السلام نشسـته بودم که «ابن کَوّا» شرفیاب شد و از تفسیر این آیه شریفه پرسید(۳) که آن حضرت فرمود:

وَیْحَکَ یَابْنَ الْکَوّاء! نَحْنُ نَقِفُ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ بَیْنَ الْجَنَّهِٔ وَ النّارِ، فَمَنْ یَنْصُرُنا عَرَفْناهُ بِسیماهُ فَأَدْخَلْناهُ الْجَنَّهَٔ وَ مَنْ اَبْغَضْنا عَرَفْناهُ بِسیماهُ فَاَدْخَلْناهُ النّارَ.(۴)

وای بر تو ای پسر «کَوّاء»، ما هستیم که در روز رستاخیز میان بهشت و دوزخ قرار می گیریم، و آنگاه همه کسانی را که در زندگی خویش ما و اهداف بلند و توحیدی ما را یاری رسانده‌اند می‌شناسیم، و با شناخت چهره‌هایشان آنان را به سوی بهشت راه می‌نماییم و به اذن خدا وارد بهشت می‌سازیم، و نیز کینه توزانِ بر ضد خود را نیز با چهره‌هایشان می‌شناسیم و آنان را به سوی دوزخ می‌بریم.

یَعْـرِفُـونَ کُلاًّ بِسیمـاهُمْ

۱ ـ تفسیر تبیان، طوسی، ج ۴ ص ۴۱۴.

۲ ـ تفسیر تبیان، طوسی، ج ۴، ص ۴۱۴.

۳ ـ آیه ۴۶.

۴ ـ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۸.

مردانی کـه بر گـذرگاه بلنـد «اعراف» هسـتند بهشتیـان را در سیمای فرمـانبرداران خـدا می‌شناسـند و دوزخیـان را در چهره زشت کرداران و نا فرمانان.

وَنادَوْا اَصْحابَ الْجَنَّهِٔ اَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَهُمْ یَطْمَعُونَ.

مردانی که بر بلندای «اعراف» هستند به بهشتیان ندا می‌دهند که: سـلام بر شـما! و بـدیـن سـان بـه آنـان خـوش آمـد و تبریک می گویند و به نعمت گرانی که خدا بـه آنان ارزانی داشته است شادمانی می کنند.

به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و... هنگامی آنان این تبریک و خوش آمـد را می گوینـد که خود هنوز وارد بهشت نشده‌اند امّا بر آن امید هستند که در پرتو مهر و بخشایش خدا به آنجا در آیند. و به باور «حَسَن» و «جبّائی» این امید، از آرزوها و امیـدهای بـر آورده است؛ درست بسـان امیـد ابـراهیـم است که می‌فـرمـود:

وَ الَّذی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَلی خَطیئَتی یَوْمَ الدّینِ.(۱)

... و آن خدایی که امید می‌برم در روز پاداش لغزشم را بر من ببخشاید و بیامرزد.

۱ ـ سوره شُعَراء، آیه ۸۲.

وَ اذا صُـرِفَـتْ اَبْصـارُهُـمْ تِلْقـآءَ اَصْحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمیـنَ

و هنگـامی که چشمشـــان به دوزخیان می‌افتد ، می گویند :پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قـرار مـده. (۴۷ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« تِلْقآء » دراصل ــ به گفته بعضـی از مفسـران و اهل ادب ــ مصـدر است و به معنی مقابله می‌آید ، ولی بعدا به معنی ظرف مکان به کار رفته ، یعنی مکان مقابله و جهت روبه‌رو . قابل توجه این‌که درباره مشاهده دوزخیان در آیه فوق ، تعبیر به « اذا صُرِفَتْ اَبْصارُهُمْ » شـده است ، یعنی هنگـامی که چشم آن‌هـا به‌سوی دوزخیـان بر گردانـده می‌شود و این درحقیقت اشـاره به آن است که آن‌هـا از مشاهده دوزخیان تنفر دارند ، گویا نگاهشان به آن‌ها نیز آمیخته با اکراه و اجبار است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تِلْقـاء»: رو بـه رو.

«اَبْصـار»: دیـدگـان، این واژه مفـردش «بَصَر» می‌باشد که گاه به مفهوم «بینش» نیز به کار می‌رود.

از آیه چنین دریافت می‌گردد که نگاه آنان به سوی دوزخیان از روی دوستی و تمایل نیست، بلکه نگاه به سوی دشمن است؛ به همین دلیل می‌فرماید: وَ اذا صُرِفَتْ... هنگامی که چشمانشان به سوی دوزخیان گردانده‌شود...

(۴۶۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ نادی آ اَصْحابُ الاَعْرافِ رِجالاً یَعْرِفُونَهُمْ بِسیماهُمْ قالُوا مآ اَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ

و اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان‌آن‌ها را می‌شناسـند ، صدا می‌زنند و می گـوینـد : دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبـرهـای شمـا به حالتان سـودی نداد؟ (۴۸ / اعراف)

اَهؤُلآاءِ الَّذینَ اَقْسَمْتُمْ لا یَنالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لاآ اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ

آیا این‌ها (این واماندگانی که بر اعراف هستند) همان‌ها نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد (ولی به خـاطر ایمـان و بعضـی اعمـال خیرشان ، خداونـد آن‌ها را مشـمول رحمت خود ساخت، هم‌اکنون به آن‌ها گفته می‌شود:) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می‌شوید. (۴۹ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

« اَعْراف » در اصل به معنی زمین‌های برجسته است و با قرائنی که در آیات فوق و احادیث پیشوایان اسلام آمده ، روشن می‌شود که مکان خاصـی است میان دو قطب سـعادت و شـقاوت یعنی بهشت و دوزخ که همچون حجابی میان این‌دو کشیده شده و یا همچون زمین مرتفعی در میان این‌دو فاصـله گردیده است ، به طوری که آن‌ها که روی آن قرار دارند ، مشـرف بر بهشت و دوزخند و هردو گروه را مشاهـده می کننـد و از چهره‌هـای تاریک و روشن آن‌ها می‌تواننـد آن‌ها را بشناسـند . اکنون ببینیم چه‌کسانی‌بر اعراف قرار دارند و اصـحاب اعراف چه کسانی هسـتند ؟ بررسـی آیات چهارگانه فوق نشان می‌دهد که دو گونه صفات مختلف و متضاد برای این اشـخاص ذکر شـده است ؛ در آیه ۴۶ و ۴۷ افرادی‌که بر اعراف قرار دارنـد ، چنین معرفی شده‌انـد که آرزو دارند وارد بهشـت شوند ولی موانعی آن‌ها را جلوگیری کرده است ، به هنگامی که نگاه به بهشتیان می کنند ، بر آن‌ها درود می‌فرسـتند و می‌خواهند با آن‌ها باشند ، اما هنوز

تفسیر مردان (۴۶۵)

نمی‌توانند و به هنگامی که نظر به دوزخیان می‌افکنند ، از سرنوشت آن‌ها وحشت نموده و به خدا پناه می‌برند . ولی از آیه ۴۸ و ۴۹ استفاده می‌شود که آن‌ها افرادی بانفوذ و صاحب‌قدرتند ، دوزخیان را مؤاخذه و سرزنش می کنند و به واماندگان در اعراف کمک می‌نمایند که از آن بگذرند و به سـرمنزل سـعادت برسـند . روایاتی که در زمینه اعراف و اصـحاب اعراف نقل شده ، نیز ترسیمی از دو گروه متضاد می کنـد ، در بسیاری از روایات که از ائمه اهل بیت علیهم‌السـلام نقل شـده می‌خوانیم : « نَحْنُ الْاَعْرافُ : اعراف ما هستیم »،(۱) یـا « آلُ مُحَمَّدٍ هُمُ الْاَعْرافُ: خـانـدان پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله اعرافنـد »(۲) وماننـد این تعبیرات . در بعضـی دیگر از روایات می‌خوانیم : « هُمْ اَکْرَمُ الْخَلْقِ عَلَی اللّهِ تَبارَکَ وَتَعالی: آن‌ها گرامی‌ترین مردم در پیشگاه خدا هستند » (۳) و یا « هُمُ الشُّهَداءُ عَلَی‌النّاسِ وَالنَّبِیُّونُ شُـهَدائُهُمْ: آن‌ها گواهان برمردمنـد و پیامبران، گواهان‌آن‌هاهسـتند » (۴) و روایـات دیگر که حکـایت دارد آن‌ها پیامبران و امامان و صـلحاء و بزرگاننـد. ولی دسـته دیگری از روایات می گوید : آن‌ها واماندگانی هسـتند که بدی‌ها و نیکی‌هایشان

مساوی بوده‌است یا گنهکارانی هستند که اعمال نیکی نیز داشته‌اند ، مانند حدیثی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود : « هُمْ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَناتُهُمْ وَ سَیِّئاتُهُمْ فَاِنْ اَدْخَلَهُمُ النّارَ فَبِذُنُوبِهِمْ وَ اِنْ اَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَتِه : آن‌ها گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی است ، اگر خداوند آن‌ها را به دوزخ بفرستد ، به خاطر گناهانشان است و اگر به بهشت بفرستد ، به برکت رحمت او است » .(۵)

روایات متعدد دیگری در تفاسیر اهل تسنن از « حذیفه » و « عبداللّه بن عباس » و « سعید بن جبیر » و امثال آن‌ها به همین مضمون نقل شده است .(۶) در همین تفاسیر نیز مدارکی بر این‌که اهل اعراف ، صلحاء و فقهاء و علماء و یا فرشتگان هستند ، دیده می‌شود . گرچه ظاهر آیات و ظاهر این روایات در ابتدا متضاد به‌نظر می‌رسند و شاید

۱ و ۲ و ۳- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ .

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۳ و ۳۴ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۷ .

۳- « تفسیر طبری » ، جلد ۷ ، صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ ، ذیل آیه .

(۴۶۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

همین‌امر سبب شده است که مفسران در این‌باره اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون کنند، اما بادقت روشن می‌شود که نه در میان آیات و نه در میان روایات ، تضادی وجود ندارد ، بلکه همه یک واقعیت را تعقیب می کنند. توضیح این که: همان‌طورکه گفتیم: از مجموع آیات‌و روایات چنین استفاده می‌شودکه اعراف، گذرگاه سخت و صعب‌العبوری بر سرراه بهشت سعادت جاویدان است ، طبیعی است که افراد نیرومند و قوی یعنی صالحان و پاکان باسرعت از این گذرگاه عبور می کنند ، اما افرادی که خوبی و بدی را به‌هم آمیختند ، در این مسیر وامی‌مانند . همچنین طبیعی است که سرپرستان جمعیت و پیشوایان قوم در گذرگاه‌های سخت همانند فرماندهانی که در این‌گونه موارد در آخر لشکر راه می‌روند ، تا همه سپاهیان بگذرند ، در آن‌جا توقف می‌کنند تا به کمک ضعفای مؤمنان بشتابند و آن‌ها که شایستگی نجات را دارند ، در پرتو امدادشان رهایی یابند . بنابراین در اعراف ، دو گروه وجود دارند ، ضعیفان و آلودگانی که در رحمتند و پیشوایان بزرگی که در همه حال یار و یاور ضعیفانند ، بنابراین قسمت اول آیات و روایات اشاره به گروه نخستین یعنی ضعفا است و قسمت دوم اشاره به گروه دوم یعنی بزرگان و انبیاء و امامان و صلحاء. در بعضی از روایات نیز شاهد این جمع به خوبی دیده می‌شود ، مانند روایتی که در « تفسیر علی بن ابراهیم » از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود : « اَلْاَعْرافُ کُثْبانٌ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النّارِ وَ الرِّجالُ الْاَئِمَّةُ یَقِفُونَ عَلَی الْاَعْرافِ مَعَ شیعَتِهِمْ وَ قَدْ سَبَقَ الْمُؤْمِنُونَ اِلَی الْجَنَّةِ بِلا حِسابٍ : اعراف ، تپه‌ای است میان بهشت و دوزخ و امامان آن، مردانی هستندکه براعراف درکنار شیعیان (گنهکارشان) قرارمی گیرند ، درحالی‌که مؤمنان (خالص) بدون نیاز به حساب در بهشت جای گرفته‌اند ... » . بعد می‌افزاید : « امامان و پیشوایان در این موقع به پیروان گناهکار خود می گویند : خوب نگاه کنید ، برادران باایمان خود را چگونه بدون حساب به بهشت شتافته‌اند و این همان است که خداوند می گوید" : سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ ("یعنی آن‌ها به بهشتیان درود می‌فرستند درحالی‌که خودشان هنوز وارد بهشت نشده‌اند و آرزو دارند) ، سپس به آن‌ها گفته می‌شود : دشمنان حق را بنگریدکه چگونه درآتشند و این همان است که خداوند می‌فرماید " : وَ اِذا صُرِفَتْ اَبْصارُهُمْ تِلْقآءَ اَصْحابِ النّارِ قالُوا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ " بعدبه دوزخیان

تفسیر مردان (۴۶۷)

می گویند : این‌ها (پیروان و شیعیانی که آلوده گناهانی بوده‌اند) همان‌ها هستندکه شما می گفتید هرگز مشمول رحمت‌الهی نخواهندشد (سپس رحمت الهی شامل حال آن‌ها شده) و به این دسته از گنهکاران (که بر اثر ایمان و اعمال صالحی شایستگی

عفو و آمرزش دارند) از طرف‌امامان و پیشوایان دستورداده می‌شودکه به‌سوی بهشت‌بروید نه‌ترسی‌دارید و نه غمی » .(۱) شبیه همین مضمون در تفاسیر اهل تسنن از « حذیفه » از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است .(۲) بار دیگر تکرار می‌کنیم که سخن درباره جزئیات رستاخیز و خصوصیات زندگی در جهان دیگر درست به این می‌ماند که ما از دور شبحی ببینیم و آن را توصیف کنیم ، درحالی‌که آن شبح با زندگی ما تفاوت بسیاری دارد و ما تنها با الفاظ محدود و نارسای خود می‌توانیم اشاره کوتاهی به آن کنیم . نکته قابل توجه این‌که زندگی در جهان دیگر بر اساس الگوهایی است که از این جهان گرفته می‌شود ، در مورد اعراف نیز همین‌گونه است زیرا در این دنیا مردم سه گروهند ؛ مؤمنان راستین که در پرتو ایمان به آرامش کامل رسیده‌اند ، زیرا در این دنیا مردم سه گروهند ، مؤمنان راستین که در پرتو ایمان ، به آرامش کامل رسیده‌اند و از هیچ‌گونه مجاهدتی دریغ ندارند و معاندان و دشمنان لجوج حق که به هیچ وسیله به راه نمی‌آیند و گروه سومی که در گذرگاه صعب‌العبوری میان این دو گروه قرار گرفته‌اند و بیشتر توجه رهبران راستین و پیشوایان حق نیز به آن‌ها است که در کنارشان بمانند و دستشان را بگیرند و از مرحله اعراف‌مانند نجاتشان دهند تا درصف مؤمنان حقیقی قرارگیرند. و از این‌جا نیز روشن می‌شود که دخالت انبیاء و امامان در وضع این گروه در قیامت همانند دخالتشان در زمینه رهبری در این دنیا هیچ‌گونه منافاتی با قدرت مطلقه پروردگار و حاکمیت‌او برهمه‌چیز ندارد، بلکه هرچه آن‌ها می‌کنند ، به اذن و فرمان او است .

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹ و ۲۰ .

۲- « تفسیر طبری » ، جلد ۸ ، صفحه ۱۴۲ و ۱۴۳ .

(۴۶۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَعْراف»: قلّه‌های سر به آسمان ساییده و جاهای بلند.

«سیما»: نشانه، علامت.

«نِداء»: آواز، بانگ، صدای بلند و کشیده.

آن ثروت و قدرت افسانه‌ای چه شد؟

در ادامه سخن از مردانی که بر فراز «اعراف» هستند، به ترسیم گفتار آنان با دوزخیان پرداخته و می‌فرماید: وَ نادی اَصْحابُ الْاَعْرافِ رِجالاً یَعْرِفُونَهُمْ بِسیماهُمْ و کسانی که بر فراز اعراف هستند به دوزخیانی که آنان را به نشان چهره‌هایشان می‌شناسند، ندا می‌دهند و می‌گویند ...

به باور «ابن عبّاس» منظور از این شناخت و کسانی که ندا داده می‌شوند رهبران و سردمداران شرک گرایان و ستمکارانند که اهل «اعراف» آنان را به نام و نشان می‌شناسند، امّا به باور «جبّائی» آنان را به خاطر نشانه‌هایی چون: روسیاهی و کبودی چشمها و آسیب دیدگی شدید و متلاشی شدن اندامهایشان بر اثر فشار عذاب، می‌شناسند.

و پاره‌ای نیز بر آنند که آنان را با همان چهره‌هایی که در دنیا دیده‌اند می‌بینند و می‌شناسند.

قالُوا ما اَغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ.

به آنان می‌گویند: دیدید که نه ثروت اندوزی و گردآوری یار و یاور و سازماندهی امکانات و نیروهایتان برایتان سودی بخشید و نه حق ستیزی و سرکشی وتکبر ورزیدنتان از پذیرش حق و عدالت و پرستش و بندگی خدا؟! ما خیر خواهانه شما را اندرز دادیم امّا شما در اندیشه انحصار قدرت و گردآوری ثروت بودید و به سخنان ما بها نمی‌دادید. اینک بگویید که آن ثروتهای افسانه‌ای چه شد؟!

آن اقتــدار پــوشالی کجا رفت؟

و آن حق ستیزی به کجا انجامید؟

بــه بــاور «جبّ_ائی» منظــور ایــن اسـت کـه آن نیرویی کـه شــما در مبــارزه بــا پیــامبران و در مخالفت باپیام‌حق‌وعــدالت به‌آن‌می‌نازیدیدکجارفت؟و چگونه‌برایتان‌سودی‌نبخشید؟

تفسیر مردان (۴۶۹)

«خَـوْف»: تــرس، و انتظــار رویــداد ناگـوار و هــراس انگیــز.

و با اشاره به ایمان آوردگان، به همان دوزخیان تیره بخت می گویند:

اَهـؤُلاءِ الَّــذینَ اَقْسَمْتُــمْ لا یَنــالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَـةٍ

آیا اینان هستندکه شـما سوگند یاد می‌کردید که رحمت و بخشایش خدا به آنان نخواهد رسید و به بهشت خدا در نخواهند آمد؟!

دیدید که سخن شما چیزی جز دروغ نبــود؟!

و آنگاه رو به کسانی می‌کنند که در دنیــا مـورد سرزنش دوزخیان بودند، و به آنـان می گویند:

اُدْخُلُــوا الْجَنَّــةَ لا خَـوْفٌ عَلَیْکُمْ وَلا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.

در پرتو مهر خـدا و لطف او، در اوج شادکـامی وارد بهشت گردیـد که از این پس نه بیم و هراسـی خواهیـد داشت و نه انـدوهی به سراغتـان خواهـد آمـد. و بـدین‌سان دوزخیـانی را نکوهش می‌کننـد، که همـاره در زنـدگی ننگبارشان مؤمنان محروم را ســرزنش می‌کــردند و سوگنــد یــاد می‌نمــودند که اینان دربارگاه خدا حرمت و مقــامی ندارند.

۱ ـ به باور برخی این سخن از همــان کســانی است که بر فراز «اعراف» قرار دارند.

۲ ـ امّا به باور برخی، از آفریدگار هستی است.

۳ ـ از دیدگاه پاره‌ای، گفتــار فرشتگــان است.

۴ ـ و به باور ما سـخن پیــامبـران و جانشـینان آنان می‌باشـد، که در روایت رسیده از حضــرت صــادق علیه‌السلام از نظـر شـمـا گـذشت.

(۴۷۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ نادی اَصْحابُ النّارِ اَصْحـابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفیضُوا عَلَیْنا مِنَ‌الْمآءِ اَوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ قـالُوآا اِنَّ اللّهَ حَـرَّمَهُما عَلَــی الْکـافِرینَ

و دوزخیــان، بهشتیــان را صــــدا می‌زننــد کــه (محبت کنیـد) و مقـداری آب یـا از آن‌چـه خـــدا بـه شــمــا روزی داده ، بـه ما ببخشیــد ، آن‌هــا (در پاسخ) می‌گویند : خداوند این‌ها را بــر کــــافـران تحـریـم کـــرده اســت.(۵۰ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نعمت‌های بهشتی بر دوزخیان حرام است

قرآن گفتگوی دوزخیان با بهشتیان را با جمله « نادی » که معمولاً برای سـخن گفتن از دور است ، آورده و این نشان می‌دهد که در میان این دو گروه ، فاصله بسیار زیادی است و البته این موضوع هیچ بعید نیست که حتی تا میلیون‌ها فرسنگ فاصله ، سخن یکدیگر را بشـنوند و حتی یکدیگر را در پاره‌ای از اوقات ببینند و اگر این موضوع در گذشته ممکن بود برای بعضی مشکلی ایجاد کند ، در عصـر و زمـان مـا که انتقال صـداها و تصویرها از فاصله‌های بسیاردور در همین جهان حل شـده است ، جای تعجب نخواهـد بود .
نخستین تقاضای دوزخیان در آیه فوق همان آب ذکر شده و این طبیعی است که شخصی که در آتش می‌سوزد ، قبل از هرچیز آب می‌طلبـد تـا عطش سـوزان خود را تسـکین بخشـد . جمله « مِمّـا رَزَقَکُمُ اللّهُ » (از آن‌چه‌خـدا به شـما روزی داده) که تعـبیری است

سربسته و توأم با یک نوع ابهام ، نشان می‌دهد که حتی دوزخیان نمی‌توانند از ماهیت و انواع نعمت‌های بهشتی آگاه شوند ، این موضوع با بعضی از احادیث که می گوید : در بهشت نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به‌فکر هیچ انسانی نگذشته‌است ، کاملاًـ تطبیق می کند . جمله «اِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرینَ» (خداوند آن‌ها را بر کافران حرام کرده) ، اشاره به این است که بهشتیان مضایقه‌ای از بخشیدن این نعمت‌ها ندارند زیرا نه‌چیزی از آن‌ها کم‌می‌شود و نه در درون سینه، کینه‌ای نسبت به کسی دارند حتی نسبت به دشمنانشان ، ولی وضع

تفسیر مردان (۴۷۱)

دوزخیان آن‌چنان است که نمی‌توانند از نعمت‌های بهشتی بهره گیرند ، این تحریم در حقیقت یک نوع « تحریم تکوینی » است، همانند محرومیت بسیاری‌از بیماران‌از غذاهای لذیذ و رنگارنگ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِفاضَه»: فروریختن آب از بلندی.

تقاضای عاجزانه دوزخیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی سخن دوزخیان و تقاضای عاجزانه این واماندگان سرای آخرت و آن زورمداران و سرکشان دنیا را به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

وَ نادی اَصْحابُ النّارِ اَصْحابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ اَوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ

به باور «سُدی» و «ابن زید» منظور این است که دوزخیانی که در آتش گرفتارند، به بهشتیان ندا می‌دهند که: شما را به خدا مقداری آب برای ما فروریزید تا عطش شدید خود را فرونشانیم و یا سوزاندگی و حرارت این آتش شعله‌ور را اندکی کاهش دهیم؛ و نیز از آن همه نعمت و روزیهای گوناگونی که خدا به شما ارزانی داشته است، بزرگمنشی نمایید و به ما هم بدهید.

قالُوا اِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرینَ.

بهشتیان، در پاسخ آنان می گویند: خدا این نعمتهای رنگارنگ را بر کفر گرایان و ظالمان حرام کرده است.

برخی این پرسش را طرح کرده‌اند که: بنا بر برخی روایات، بهشتیان در آسمانها هستند و دوزخیان در زمین، با این وصف چگونه با هم به گفتگو می‌پردازند؟

پاسخ این است که اگر آن روایات را درست هم ارزیابی کنیم، ممکن است خدای توانا به آنان قدرتی ببخشد که صدای یکدیگر را از هر فاصله‌ای بشنوند، و یا موانع رسیدن صدا را بی‌اثر سازد و از میان بردارد.

(۴۷۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اَلَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَهْوا وَ لَعِبا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیوةُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ نَنْسیهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا وَ ما کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ

همان‌ها که دین و آیین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند وزندگی دنیا آن‌ها را مغرور ساخت ، امروز ما آن‌ها را فراموش می کنیم ، چون لقای چنین روزی را فراموش کردند و آیات ما را انکار نمودند.(۵۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدیهی است منظور از « نسیان و فراموشی » که در این‌جا به خدا نسبت داده شده ، این است که با آن‌ها آن‌چنان رفتار می کند که شخص فراموشکار رفتار می‌نماید ، درست مثل این‌که انسان به دوست فراموشکارش می گوید : « حالا که تو ما را فراموش کردی ، ما هم تو را فراموش خواهیم کرد » ، یعنی با تو رفتار فراموش‌کارانه می‌کنیم . ضمنا از این آیه استفاده می‌شود که نخستین مرحله گمراهی و انحراف ، آن است که انسان مسائل سرنوشت‌سازخودرا جدی‌نگیرد و باآن‌هابه‌عنوان یک‌سرگرمی و بازیچه رفتار کند،

این موضوع سرانجام به کفر مطلق و انکار همه حقایق منتهی می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لَهْو»: سرگرمی نادرستی که انسـان را به فـرامـوش افکند و اندوه را از یاد ببرد.

«لَعِب»: بـازی.

«نِسْیان»: زدوده شدن چیزی از خاطره یا فراموش کردن.

آنگـاه در اشاره به دلیـل محرومیت آنان از بهشت و نعمتهـای آن می‌افـزایـد:

اَلَّذینَ اتَّخَـذُوا دینَهُـمْ لَهْـوا وَ لَعِبا وَ غَـرَّتْهُمُ الْحَیوةُ الدُّنْیا

همانـان که دین و آیین خود را که خـدا به رعایت مقررات و رهنمودهای آن فرمان داده بود، همه را سرگرمی و بازی پنداشـتند، و آنچه را خـدا رواشـناخته بود تحریم کردنـد و آنچه را تحریم فرموده بود حلال ساختنـد، و به زر و زور زنـدگی و ماندگار شدن در این سرای زود گذر فریفته شدند.

فَالْیَوْمَ نَنْساهُمْ کَما نَسُوا لِقاءَ یَوْمِهِمْ هذا

تفسیر مردان (۴۷۳)

به بـاور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که: مـا امروز آنان را در عـذاب خفت آور می‌گـذاریم، درست همانگونه که آنان این روز سرنوشت را فراموش ساخته و خـود را بـرای این روز آمـاده نکردند.

امّا به باور «جبّائی» منظور این است که: ما امروز با آنان بسان کسی رفتار می‌کنیم که در آتش و عذاب به بوته فراموشی سپرده شده است؛ از این رو نه به فریـادش پاسـخ می‌دهیم و نه به او رحم می‌کنیم چرا که آنان نیز در زنـدگی دنیا از تفکّر و انـدیشه درست در مورد دین و مقررات آن سـرباز زدنـد و از فراگرفتن مفـاهیم دینی خودداری ورزیدنـد و با حق ستیزی و خود محوری همه چیز را به بوته فراموشی سپردند.

وَ مـا کـــانُـوا بِایـاتِنـــا یَجْحَـــدُونَ.

و نیز بدان دلیل آنـان را فـراموش می‌سازیم که آیات ما را انکار می‌کردند.

گفتنی است کـه «مـا»، در هردو مـورد «مصـدری» اسـت و منظور ایـن است که مـا بـا آنـان به دو دلیـل این گـونه رفتـار می‌کنیم و فراموششان می‌نماییم: یکی به خاطر فراموشی روز رستـاخیز از سوی آنان، و دیگر به خـاطـر حـق ستیـزی و انکار آیات.

در مورد این آیه شریفه نیز بحث است:

به بـاور بـرخـی این آیــه شــریفـه سـخن خـداست و نه بهشتیـان؛ چـرا که گفتـار آنان در پایان آیه پیش پایان می‌پـذیرد؛ امّا به باور برخی دیگر گفتار بهشتیان تا نیمـی از ایـن آیــه نیـز ادامــه می‌یـابـد و دو فـراز آخــر این آیــه سـخن خـداست که از واژه «فَالْیَوْمَ» آغاز می‌گردد.

(۴۷۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

قوم لوط پایه‌گذار عمل شنیع همجنس‌بازی

وَ لُـوطا اِذْ قـالَ لِقَـوْمِهِآ اَتَـأْتُونَ الْفاحِشَـةَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمینَ

و (به خاطر بیـاوریـد) « لــوط » را هنگامی که به‌قوم خود گفت :آیا عمل شـنیعی انجام می‌دهیـد که احـدی از جهـانیـان پیش از شمـا انجـام نـداده اسـت؟ (۸۰ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این‌که این گناه علاوه بر این‌که خود یک عمل زشت و فوق‌العاده ننگین است ، قبل از شما در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است و این زشتی آن را چند برابر می‌کند ، زیرا پایه غلط و سنت شوم و وسیله‌ای برای گناه دیگران در آینده نزدیک و دور خواهد بود. از آیه فوق به خوبی برمی‌آید که این عمل زشت ، از نظر تاریخی به قوم لوط منتهی می‌شود که مردمی بودند ثروتمند و مرفّه و شهوتران و هواپرست .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لوط»:نام‌یکی‌ازپیام‌آوران‌خداست‌ویک‌واژه‌عجمی‌است‌نه‌عربی ومشتق‌نمی‌باشد.

رسالت لـــوط و دعوت اصلاحگرانه او

قرآن پس از ترسیم رسالت صالح و کیفر ثمودیان، اینک در این آیات به رسالت و دعوت اصلاحگرانه لوط(۱) و سرنوشت دردناک قوم تبهکار او پرداخته و می‌فرماید:

لوط آن پیامبر خدا را به یاد آور آنگاه که به قوم خود گفت: شما با انحراف اخلاقی و همجنس گرایی خود، به گناهی بس زشت و ظالمانه دست می‌یازید؛ به گناهی که پیش از شما کسی بدان دست نیازیده است.

بـه بـاور برخـی از جملـه «عمـرو بن دینـار» پیش از قـوم لـوط، کسی به این گنـاه زشـت دست نیـازیـده بود.

و «حَسَن» در مورد انحراف جنسی آنان می گوید: آنان نخست با بیگانه و کسی که بر جامعه و شهر آنان وارد می‌شد، این جنایت را مرتکب می‌شدند، اما این زشت کرداری به تدریج گسترش یافت.

۱ ـ لوط برادر زاده ابراهیم یا طبق دیدگاه دیگری خاله‌زاده اوست.

تفسیر مردان (۴۷۵)

اِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسآءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید، نه زنان؟ شما جمعیت تجاوزکاری هستید.

(۸۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد است و خداوند آن را به طور غریزی در هرانسانی قرار داده ، رها کنند و سراغ « جنس موافق » بروند ، کاری که اصولاً برخلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نایافته او است و نتیجه‌اش عقیم ماندن هدف آمیزش جنسی است و به تعبیر دیگر ، تنها اثرش یک اشباع کاذب جنسی و از بین بردن هدف اصلی یعنی ادامه نسل بشر می‌باشد و در پایان آیه به عنوان تأکید می گوید : « شما جمعیت اسراف‌کارید » یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده‌اید . ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که آن‌ها نه تنها در مورد غریزه جنسی راه اسراف را می‌پیمودند ، بلکه در همه چیز و همه کار گرفتار چنین انحراف و زیاده‌روی بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شَهْوَت»: کاری که برای انسان لذت بخش و دوست داشتنی است و در نهاد او ریشه دارد.

«اِسْراف»: گزافکاری و گذشتن از مرز به سوی گناه و تبهکاری.

و بر آنان باران نکوهش را باراند که:

شما از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید و از ازدواج بازنان که خدا آن را مقرّر فرموده است خود داری می کنید، این کار شما نه

تنها بر خلاف نظام خلقت است، بلکه مردمی تجاوزکار و بیداد پیشه و اسرافکارید و با این زشتکاری همه پلیدیها و تباهیها را در خود گرد آورده‌اید.

(۴۷۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ ما کانَ جَوابَ قَوْمِهِآ اِلّآ اَنْ قالُوآ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ اِنَّهُمْ اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ

ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند : این‌ها را ازشهر و آبادی خود بیرون کنید که این‌ها افراد متظاهری هستند. (۸۲ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جای تعجب نیست که یک جمعیت آلوده و گناهکار ، افراد پاکدامن را به جرم پاکدامنی از خود برانند ، آن‌ها چنین افرادی را مزاحم شهوات خویش می‌بینند و نقاط قوّت و افتخار چنین پاکدامنانی در نظر آن‌ها نقطه ضعف و عیب بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث واکنش زشت و ظالمانه آنان در برابر این دعوت اصلاحی و انسانی و آسمانی آمده است که می‌فرماید:

وَ ما کانَ جَوابَ قَوْمِه اِلّآ اَنْ قالُوا اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْیَتِکُمْ

تنها پاسخ آن جامعه زشت کردار در برابر دعوت اصلاحگرانه آن پیامبر بزرگ این بود که گفتند: او و رهروان راه آسمانی اش را از شهر بیرون برانید و بدین‌سان خیرخواهی و دلسوزی آن اصلاحگر بزرگ را با سبک مغزی و بی‌خردی پاسخ دادند.

منظور از واژه «قَرْیَه» در آیه شریفه «شهر» است؛ چنانکه «ابوعُمَر» می گفت ما رَاَیْتُ قَرَوِیَّیْنِ اَفْصَحَ مِنَ الْحَسَنِ الْبَصْری وَالْحَجّاجِ. هیچ یک از شهرنشینان را گویاتر و سخنورتر از حَسَن بصری و حجاج ندیدم.

اِنَّهُمْ اُناسٌ یَتَطَهَّرُونَ.

چرا که اینان مردمی هستند که پاکی می‌ورزند و از شیوه زشت ما دوری می‌جویند.

به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که آن تبهکاران، این کار درست و این شیوه شایسته لوط و رهروان راه آسمانی‌اش را که در حقیقت کاری خدا پسندانه بود بر آنان عیب می گرفتند و بر آن بودند که به کیفر پاکی، آنان را از خانه و کاشانه خویش برانند. امّا به باور برخی منظور آنان این بود که لوط و همراهان راه توحیدیش، خود را از راه و رسم شما تبهکاران پاک می‌شمارند.

تفسیر مردان (۴۷۷)

فَاَنْجَیْناهُ وَ اَهْلَهُ اِلَّا امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرینَ

(چون کار به‌این‌جا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم جز همسرش که با بازماندگان (در شهر) بود. (۸۳ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« غابِر » به کسی می گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند ، همان‌طور که خانواده لوط با او رفتند و تنها همسر او در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنهکاران گرفتار شد . از آیه ۱۰ سوره تحریم اجمالاً استفاده می‌شود که همسر لوط در آغاز زن سربه‌راهی بود ، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرأت بخشید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غابِر»: باقی.

در ادامه داستان درس آموز آن مردم سرکش به نجات حقگرایان و کیفر تبهکاران اشاره می‌رود.

در این مورد می‌فرماید:

پس ما لوط و خانواده‌اش را ـ جز همسرش که در شهر باقی ماند و نابود شد ـ همه را نجات بخشیدیم؛ چرا که او به آن پیامبر خدا ایمان نیاورده بود. و به باور «حَسَن» و «قتاده» از کسانی بود که ماند و گرفتار عذاب گردید.

وَ اَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَرا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمینَ

و (سپس چنان) بارانی بر آن‌ها فرستادیم (بارانی از سنگ که آن‌ها را نابود ساخت)، اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید. (۸۴ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرنوشت دردناک قوم لـوط

گرچه در آیه فوق نوع این باران ، بیان نشده است ، اما از ذکر کلمه « مَطَرا » (بارانی) به‌طور سربسته روشن می‌شود که از باران‌های معمولی نبوده ، بلکه بارانی از سنگ بوده ، چنان‌که در آیه ۸۳ سوره هود آمده است . سپس می‌گوید: « اکنون تماشا کن، ببین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید » (فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمینَ) . گرچه روی سخن در این‌جا به پیامبر است ، اما پیدا است که هدف ، عبرت گرفتن همه افراد باایمان می‌باشد . مشروح سرگذشت این جمعیت و همچنین ضررهای گوناگون عمل شنیع « لواط و همجنس‌گرایی » و حکم آن از نظر قوانین اسلام در ذیل آیات سوره هود و حجر بیان شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ اَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَرا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمینَ.

و بر مردم آن شهر بارانی از سنگ باراندیم.

در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: وَ اَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَةً مِنْ سِجّیلٍ مَنْضُودٍ(۱)

و بر آنان سنگهایی از گلهای لایه لایه و سخت باراندیم.

و بدین سان باید اندیشید و بادیده خرد نگریست که فرجام شوم گناه و گناهکاران چگونه است چگونه آنان به کیفر زشتکاریهای خویش در این سرا گرفتار می‌گردند و چگونه عذاب سهمگین جهان دیگر را برای خویش فراهم می‌سازند!

۱ ـ سوره هود، آیه ۸۲ .

از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که لوط حدود سی سال در میان آن جامعه گناهکار به سر برد و هماره آنان را به راه درست و پروای از گناه فراخواند. او از آن مردم نبود، بلکه از جای دیگری برای ارشاد و هدایت آنان آمد، امّا آن تیره بختان نه سخنان آسمانی واصلاحگرانه او را شنیدند و نه ازاو پیروی نمودند، و نه گامی در راه اصلاح و پاکسازی دورن و برون جامعه خویش از گناه برداشتند.

آنان دچار اشتباهات بزرگی بودند؛ از کارهای نادرستشان این بود که به نظافت و بهداشت بها نمی‌دادند، و خویشتن را از جنابت پاک نمی‌ساختند. مردمی بسیار تنگ چشم و بخیل بودند و همین تنگ نظری و بخل، آنان را به دردی بی‌درمان گرفتار ساخت که دچار انحراف جنسی شدند و کارشان به جایی رسید که تمایل به جنس مخالف در خود احساس نمی‌کردند واز ازدواج لذّت نمی‌بردند و گرایش به همجنس در میانشان رواج یافت.

در این مورد آورده‌اند که آنان در منطقه‌ای میان مصر و شام زندگی می‌کردند و کاروانهایی که از مصر به شام یا از شام به مصر می‌رفت، در شهر آنان فرود می‌آمد، و هماره میهمانان و مسافران بسیاری بر آنان وارد می‌شد. و از آنجایی که مردمی تنگ نظر و از

میهمـان گریزان بودنـد، بر آن شدنـد که بلایی عبرت آموز برسر میهمانـان آوردنـد تـا دیگر هرگز میهمان ناشـناس و بیگانه‌ای در شهرشـان فرود نیایـد. بـا آلوده شـدن به این گنـاه زشت، بیماری شوم همجنس خواهی و همجنس گرایی در میانشان ریشه دوانیـد و گسترش یافت و کار به جایی رسید که این آفت، و بیماری به صورت عادی یا ارزش در آمد.

در این میـان لوط مردی سـخاوتمند و بلنـد نظر بود و از میهمانـان بـا کرامت و با ادب پـذیرایی می‌کرد و قومش او را از این کار باز می‌داشـتند و بر او خرده می‌گرفتنـد. کار به جایی رسـید که به او هشدار دادند که اگر از مهمان نوازی دست نکشد، دست تجاوز به سوی میهمانانش گشوده و آنها را رسوا خواهند ساخت. آن حضرت به ناگزیر از آن

(۴۸۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پس، آمدن میهمان را از آنان پوشیده می‌داشت و مدتی نیز به این صورت بود تا خدا تصمیم به کیفر و عذاب آن زشتکاران گرفت؛ از این رو فرشته وحی را به همراه گروهی از فرشتگان به سوی آنان فرستاد.

آنهـا نخسـت بر ابراهیـم وارد شدنـد. او گوسـاله‌ای سـربرید و غـذایی فراهم سـاخت امّـا هنگـامی که غـذا را پیش روی آنـان نهـاد، نخوردند، او ناراحت و ترسان شد، امّا آنان گفتنـد: ای ابـراهیـم، ما غـذا نمی‌خوریم؛ چرا که فرشـته‌ایم و از سوی پروردگارت به سـوی قـوم لـوط می‌رویـم.

از آنجا حرکت کردند و به حضـرت لوط وارد شدند. او به آبیاری مزرعه‌اش مشغول بود که میهمانان آمدند ـ پرسید شما که هستید و از کجا می‌رسید؟

پاسخ دادند: ما مسافریم و امشب را در خـانـه شما میهمانیم.

لوط گفت: مردم این شـهر زشت کردار و همجنس گرایند و دست تجاوز به مال دیگـران می‌گشـایند و من نمی‌تـوانم امنیّت شـما را تضمین کنم.

گفتند: ما مراقب خود هستیم.

آن حضـرت به نـاگزیر به خانه آمـد و از همسـرش خواهش کرد که آمـدن میهمانان را نهان دارد، و او پـذیرفت. امّا میان او و مردم شهر نشـانی بود که روزهـا با بلنـد کردن دود از روی بام، آمـدن میهمان را به آگاهی همشـهریان می‌رسانـد و شامگاهان با شـعله‌ور ساختن آتش. از این رو با اینکه با لوط عهـد بسته بود که جریان آمدن میهمانان را پوشـیده دارد و امنیّت آنان را به خطر نیفکند، با نمایش نشانه و علامت مورد اشاره، جریان را به آگاهی آنان رسانیـد و چیزی نگذشـته بود که خانه آن پیامبر بزرگ به محـاصـره درآمـد و آن کـوردلاـن باوقـاحت باور نکردنی هـدف خود را اعلان کـردنـد و از لوط خواسـتند تا میهمـانـانش را تسلیـم آنان سازد.

در این شـرایط بحرانی بود که فرشـته وحی بـا نواختن بـال خود بر چشـمان آن کوردلاـن، نیروی بینـایی را از آنهـا گرفت و به آنان فهمانید که کیفر خدا در راه است.

تفسیر مردان (۴۸۱)

آنگاه به لوط خاطر نشان ساخت که به همراه خاندانش ـ جز همسرش ـ از آن شهر بیرون رود.

او گفت: چگونه با وجود محاصره خانه‌ام می‌توانم بیـــرون روم؟

فرشـته وحی خطّی از نـور در برابر دیـدگان او قرار داد و بـه او گفـت: شـما از همیـن راه برویـد کـه هیـچ کسـی نمی‌توانـد شـما را برگردانده و یا از رفتن باز دارد.

او وخانـدانش از آنجا بیرون رفتنـد و سپیده دم نیز از راه رسـید. درست در آن لحظه بود که جبرئیل بالهای خویش را گشود و از هر سوی شـهر بر آن زد و آن را به خواست خـدا از جای برکنـد و به گونه‌ای بالابرد که صـدای زوزه سـگها و بانگ خروسـهای آن را

آسمانیان شنیدند؛ و آنگاه شهر را وارونه ساخت و از پی آن خدای فرزانه بارانی از سنگ بر آن شهر باراند که سنگی بزرگ نیز بر سر زن لوط برخورد و او را نابود ساخت.

گفتنی است که به باور برخی شهر بر سر مردم آن وارونه گردید و همه را نابود ساخت، امّا بر کسانی که بیرون از شهر بودند از آسمان سنگ بارید.

«کَلْبی» آورده است که نخستین کسی که کار زشت همجنس بازی را در میان قوم لوط انجام داد، شیطان بود. آن موجود فریبکار در سیمای جوانی زیبا وارد آن شهر شد و آنان را به این کار ناپسند وسوسه وتشویق نمود و آنگاه بود که این زشتکاری بتدریج در آنجا گسترش یافت به گونه‌ای که زمین از شرارت و زشتکاری آنان به بارگاه خدا شکایت برد و امان خواست. آسمان نیز با شنیدن صدای دادخواهی زمین به شکایت برخاست و امان طلبید و از پی آن دو، عرش به گریه آمد، و آنجا بود که پیام رسید که ای آسمان، اینک بر آن تبهکاران بارانی از سنگ بباران! و به زمین فرمان رسید که آنان را فروبر؛ و آنها هم فرمان آفریدگار خود را به انجام رساندند.

(۴۸۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُریآ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماآءِ وَ الاْرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند ، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می گشاییم ولی (آن‌ها حقایق را) تکذیب کردند ، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم . (۹۶ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا

« بَرَکات » جمع « برکت » است ، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند ، اطلاق می گردد ، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند. منظور از « بَرَکات » زمین و آسمان ، نزول باران و روییدن گیاهان است. ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می گردد که آن‌چه در اختیار انسان قرار گرفته ، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود ، مثلاً امروز ملاحظه می کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر « مسابقه تسلیحاتی » و ساختن سلاح‌های نابودکننده صرف می گردد ، این‌ها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت ، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت ، ویرانی هم به‌بار می‌آورند ، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند ، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آن‌ها درمی‌آید و طبعا آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود. در آیه فوق کلمه « اَخَذَ » که به معنی گرفتن است ، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً کسی را که می‌خواهند مجازات کنند ، نخست می گیرند و او را با وسایلی می‌بندند که هیچ‌گونه قدرت فرار نداشته باشند ، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه موردبحث ، ناظربه وضع اقوام پیشین‌است ، ولی مسلما مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و

تفسیر مردان (۴۸۳)

دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد ، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آن‌ها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای ، سرمایه‌های آن‌ها را در کام خود فرومی گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن ، این وابسته به « کسب و اکتساب » و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد ، فیض خدا محدود و ممنوع نیست ،

همان‌طـور که مجـازات او اختصـاص به قوم و ملت معینی ندارد .

چرا ملل فاقد ایمان ، زندگی مرفه دارند ؟

از آن‌چه در بالاـ گفـتیم ، پاسخ یـک سؤال که زیـاد در میـان جمعی مورد بحث و گفتگو است ، روشن می گردد و آن این‌که اگر ایمان و تقوا ، موجب نزول انواع برکات الهی‌است و نقطه‌مقابل‌آن باعث سـلب برکات‌است، چرا مشاهده‌می‌کنیم ملت‌های بی‌ایمانی را که غرق ناز و نعمتند ، درحالی‌که جمعی از افراد باایمان به سـختی روزگار می گـذراننـد؟ پـاســخ این سـؤال با تـوجـه به دو نکتـه روشـــن می گردد ؛

۱ـ این‌که تصـور می‌شـود ملت‌هـای فاقـدایمان و پرهیزگـاری غرق در نـاز و نعمتنـد ، اشـتباه بزرگی است که از اشـتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشـبختی گرفتن سرچشـمه می گیرد. معمولاً مردم ایران این‌طور فکر می کننـد که هر ملتی صـنایعش پیشـرفته‌تر و ثروتش بیشـتر باشـد ، خوشبخت‌تر است ، در حـالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهـای جان‌کـاهی که روح و جسم آن‌ها را درهم می کوبد ، از نزدیک ببینیم ، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آن‌ها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند ، بگذریم ، از این‌کـه همـان پیشـرفت نسبی ، نـتیجه به کـار بسـتن اصـولی هماننـد کوشـش و تلاـش و نظم و حس مسؤولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد. چند سال قبل این خبر در جراید منتشـر شد که در نیویورک ، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشـرفته‌ترین نقاط دنیای مادی ، بر اثر خاموشی ناگهانی برق ، صحنه عجیبی به

(۴۸۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

وجود آمـد ، یعنی بسـیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردنـد و هستی آن‌ها را غارت کردنـد ، تا آن‌جا که سه‌هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلما تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کننـد ونیز مسـلم است که آن‌هـا غـارتگران حرفه‌ای نبوده‌انـد که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشـند ، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی‌بود. بنابراین چنین نتیجه‌می گیریم‌که با یک خاموشـی برق ، ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصـطلاح پیشـرفته تبـدیل به « غارتگر » شدنـد ، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است ، بلکه دلیل بر ناامنی شـدید اجتماعی نیز می‌باشد. خبر دیگری که در جراید بود ، این خبر را تکمیل کرد و آن این‌که یکی‌از شخصیت‌های معروف که درهمین ایام در نیویورک در یکی از هتل‌های مشـهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سـکونت داشت ، می گوید : قطع برق ، سـبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به‌صورت کار خطرناکی درآید ، به طوری‌که متصدیان هتل ، اجازه نمی‌دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد ، مبادا گرفتار غارتگران گردد ، لذا مسافران را در اکیپ‌های ده‌نفری یا بیشتر با مأمورین مسلح به اتاق‌های خود می‌فرسـتادند ، شـخص مزبور اضافه می کند که تا گرسـنگی شدید به او فشار نمی‌آورده ، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد. اما همین خاموشـی برق در کشورهای عقب‌مانده شـرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورده و این نشان می‌دهد که آن‌ها در عین ثروت و پیشـرفت صـنایع ، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند ، از این‌گذشته ناظران عینی می گویند : آدم‌کشی در آن محیط‌هـا هماننـد نوشیدن یـک جرعـه آب است به همیـن آسـانی. و می‌دانیم اگر تمـام دنیـا را به کسـی بدهنـد و در چنین شرایطی زندگی کند ، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود ، تازه مشـکل امنیت ، تنها یکی‌از مشکلات آن‌ها است ، نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آن‌ها نیز به‌نوبه خود بسیار دردناکند ، باتوجه به این حقایق ، ثروت

تفسیر مردان (۴۸۵)

را نباید با خوشبختی اشتباه کرد .

۲ ـ اما این‌که گفته می‌شود ؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هسـتند ، عقب مانده‌انـد ، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری

تنها ادعای اسلام و ادعای پای‌بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد ، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند ، ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی‌گردد. با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی ، متروک یا نیمه‌متروک مانده است و چهره این جوامع ، چهره مسلمانان راستین نیست. اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند ، کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می‌کند ، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بَـرَکات: نعمت‌هایی که در حال فزونی است.

توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا

در این آیه شریفه روشن می‌سازد که سعادت و سازندگی و نعمت و فراوانی در پرتو ایمان و پرواپیشگی است و عامل تباهی و نابودی جامعه‌های پیشین، عملکرد زشت و ظالمانه آنان بوده است. در این مورد می‌فرماید:

وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُریآ امَنُوا وَ اتَّقَواْ لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ

اگر جامعه‌ها ومردم شهرهایی که به کیفر سرکشی و حق ستیزیشان به بوته هلاکت سپرده شدند، به راستی ایمان می‌آوردند و با پذیرش دعوت‌های توحیدی پیامبران، از شرک و گناه دوری می‌جستند، ما درهای برکات روز افزون و انواع نعمت‌ها را از

(۴۸۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آسمان و زمین به وسیله باران های مناسب و حیات بخش و رویش گل‌ها و گیاهان و باروری درختان و ارزانی داشتن میوه‌های گوناگون بر روی آنان می‌گشودیم.

آری این یکی از سنّت‌های خداست؛ همان گونه که نوح آن را به جامعه و قوم خویش باز گفت و به آنان وعده داد که اگر به راستی ایمان بیاورند، برکات آسمانی بر آنان فرود خواهد آمد.

به باور برخی منظور از برکات آسمانی پذیرفته شدن دعاهاست، همان گونه که منظور از برکات زمینی برآورده شدن نیازهای مردم است.

وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ

امّا آنان دعوت‌های آسمانی و پیامبران دلسوز را تکذیب کردند و راه سرکشی و بیداد و پایمال ساختن حقوق مردم را درپیش گرفتند، ما نیز آنان را به کیفر نافرمانی و گناه و حق ستیزیشان گرفتار ساختیم و باران آسمان و نعمت و برکات زمین را از آنان دریغ داشتیم.

تفسیر مردان (۴۸۷)

اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُریآ اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتا وَ هُمْ نآئِمُونَ

آیااهل‌این‌آبادی‌هاازاین‌ایمن‌هستند که ع???ما شبانه به سراغ آن‌ها بیاید در حالی که درخواب باشند؟ (۹۷ / اعراف)

اَوَ اَمِنَ اَهْلُ الْقُریآ اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ

آیااهل‌آبادی‌هاازاین‌ایمنند که عذاب ما روز به‌سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟ (۹۸ / اعراف)

اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ فَلایَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ

آیاآن‌هااز مکرالهی غافلنددرحالی که از مکر (و مجازات) خدا جززیان‌کاران ایمن‌نخواهند بود.

۹۹ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی آن‌ها در همه حال در روز و شب ، در خواب و بیداری ، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌تواند همه زندگانی آن‌ها را درهم‌بپیچد ، بدون این‌که کمترین نیازی به مقدمه‌چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد ، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید. عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این‌که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخّر خویش ساخته ، در برابر این‌گونه حوادث ، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسان‌های گذشته بودند ، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن ، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسان‌های پیش از تاریخ ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است ، این واقعیتی است که باید همیشه مدّنظر همه باشد . ضمنا « مَکْر » در لغت عرب ، با آن‌چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم ، تفاوت بسیار دارد ، در فارسی امروز « مَکْر » به معنی نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش به کار می‌رود ، در حالی

(۴۸۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

که در ریشه اصلی لغت عرب ، « مَکْر » به معنی هر نوع چاره‌اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد ، اعم از این‌که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک‌نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از « مَکْر الهی » ، آن است که خداوند ، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوش‌گذرانی بازمی‌دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره‌کننده است . جمله‌ای که در آخر آیه سوم است ، می‌گوید : هیچ‌کس جز زیان‌کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی‌بیند ، اکنون این سؤال پیش می‌آید که ؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می‌شود ؟ بعضی چنین پنداشته‌اند که آن‌ها از این حکم خارجند و آیه فوق ، مخصوص مجرمان است ، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرامی‌گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند ، مبادا کمترین لغزشی از آن‌ها سر بزند ، زیرا می‌دانیم مقام معصوم بودن ، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آن‌ها محال است ، بلکه آن‌ها با نیروی اراده و ایمان و بااستفاده از اختیار خود و مددهای الهی در برابر خطاها و لغزش‌ها مصونیت دارند ، آن‌ها حتی از ترک اولی می‌ترسیدند و از این‌که مسؤولیت‌های سنگین‌خود را به‌انجام نرسانند، بیمناک‌بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «قُلْ اِنّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیم : بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم » . روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است ، نیز آن‌چه‌را گفتیم، تأیید می‌کند. «صفوان جمال» می‌گوید: «پشت سر امام صادق نماز می‌خواندم ، دیدم فرمودند : « اَللّهُمَّ لا تُؤْمِنّی مَکْرَکَ ـ ثُمَّ جَهَرَ ـ فَقالَ "فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ : " پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز ، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود " ؛ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ ». " در « نهج البلاغه » نیز می‌خوانیم : « لا تَأْمَنَّ عَلی خَیْرِ هذِهِ الاُْمَّةِ عَذابَ اللّهِ لِقَوْلِ اللّهِ سُبْحانَهُ"

تفسیر مردان (۴۸۹)

فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ : " حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش ، زیرا خداوند می‌فرماید " ؛ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ » .(" ۱) در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسؤولیت‌ها و خوف‌از کوتاهی در انجام وظایف‌است که همواره باید این « ترس » با « امید » به رحمت او به طور مساوی در دل‌های افراد باایمان باشد و موازنه این دو است

که سرچشمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می‌باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان « خوف » و « رجاء » از آن‌ها یاد شده است و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند ، ولی مجرمان زیان‌کار آن‌چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده‌اند که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَوْم: خوابی که چشم و گوش را از شنیدن و دیدن باز دارد.

آیا مردم این شهرهایی که در برابر پیام و پیامبران ما به سرکشی برخاسته و آنها را تکذیب می‌کنند، از این خطر ایمن هستند که عذاب دردناك ما شب هنگام در حالی که در خواب خوش فرو رفته‌اند به سراغ آنان بیاید؟! مگر نه این که بدتر از این به پیشینیان قانون شکن و تبهکارشان فرود آمد؟!

ضُحی: آغازین ساعات روز.

روشن است که از دیدگاه قرآن، کسی که سرگرم دنیاپرستی و دنیاداری باشد و آخرت را رها کند، گویی سرگرم بیهوده‌کاری و بازی است. و نیز روشن است که منظور از مردم این شهرها، هر جامعه و تمدن و مردمی است که سرگرم کارهای بیهوده و سرگرمی و دنیاداری باشند و پیام خدا و پیامبران و سرای آخرت را وانهند. آری، پیام

۱- « کلمات قصار » ، جمله ۳۷۷ .

آیه هشدار به همگان است گرچه به خاطر هشدار به شرك گرایان مکّه و سرکشی و خیره سری آنان فرود آمده است.

امن: امنیّت و ارامش، در برابر ترس و دلهره.

مکر: نیرنگ، تدبیر و چاره اندیشی.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ

به باور «جُبّائی» منظور این است که: آیا اینان از این واقعیت، که عذاب خدا به گونه‌ای آنان را فراگیرد که خود در نیابند ایمن هستند؟!

نامبرده می‌افزاید: بدان دلیل آیه شریفه عذاب خدا را مکر و تدبیر الهی نامیده است که به گونه‌ای گریبان آنان را می گیرد که خود نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ درست همان گونه که مکر و نیرنگ، طرف را غافلگیر می‌سازد.

امّا برخی بر آنند که مکر خدا این است که آنان را به وسیله نعمت‌هایی چون تندرستی، طول عمر، فراوانی مال و قدرت و شوکت پوشالی و بادآورده سرگرم و غافلگیر می‌سازد.

فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ.

درحالی که جز مردم زیانکار، هیچ‌کس خودرا از تدبیر و مکرخدا در امان نمی‌نگرد.

چگونه؟

آیه شریفه می‌فرماید جز زیانکاران هیچ کس خویشتن را از مکر الهی در امان نمی‌نگرد، در حالی که پیامبران و شایسته کرداران زیانکار نیستند و در همان حال خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند، این چگونه است؟!

پاسخ

۱ ـ به باور گروهی منظور این است که گناهکارانی خود را از مکر الهی در امان می‌نگرند که زیانکار باشند و کاری به شایسته

کرداران نـدارد؛ چرا که آنـان حسابشـان از اینهـا جـداسـت و قـرآن در مـورد آنـان می‌فـرمـایـد: پرواپیشگان در بوستان‌ها و چشمه‌سارهای بهشت‌اند: إِنَّ الْمُتَّقینَ فیجَنّاتٍ وَعُیُونٍ(۱).

۲ـ و بـه بـاور گـروهی دیگـر منظـور ایـن است کـه جز مردم زیانکـار هیـچ کس گنـاهکـاران را از عـذاب و کیفـر خـدا ایمـن نمـی‌دانـد.

۳ـ از دیـدگاه پـاره‌ای منظـور این است که جز مردم زیانکـار که از فرزانگی و حکمت خـدا آگـاهی ندارنـد، هیـچ‌کس خـود را از عذاب او در امان نمی‌نگرد.

کوتاه سـخن این که هدف و پیام آیه شـریفه این است که مردم را به گونه‌ای راهنمایی کند که از کیفر خدا بیمناک باشند و در راه فرمـانبرداری از او شـتاب گیرنـد و هرگز در این سـرا و سـرای آخرت به خود وعـده امنیّت ندهنـد و هماره مراقب انـدیشه، عقیـده، گـرایش، عملکـرد، اخـلاق و رفتـار خـویـش باشند.

۱ـ سوره حجر، آیه ۴۵.

(۴۹۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

داستان مرد دانشمندی که در خدمت فراعنه درآمد

وَاتْلُ عَلَیْهِمْ‌نَبَأَالَّذیآ ءاتَیْنهُ ءایتِنا فَانْسَلَخَ مِنْهافَاَتْبَعَهُ الشَّیْطنُ فَکانَ مِنَ الْغاوینَ

و برای آن‌ها بخوان سـرگذشت آن کس را که آیات خود رابه او دادیم ولی (سـرانجام) از (دسـتور) آن‌ها خارج گشت و شیطان به او دست‌یافت و از گمراهان‌شد.(۱۷۵ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه به روشـنی اشاره به داسـتان کسـی می‌کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشـته ، سپس از این مسیر گـام بیرون نهـاده ، به همین جهت شیطان به وسوسه‌او پرداخته‌وعاقبت‌کـارش به‌گمراهی و بـدبختی کشـیده‌شده‌است. تعبیر « اِنْسَلَخَ » که از ماده « اِنْسِلاخ » و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن است ، نشان می‌دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود ، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند ، مسیر خود را به کلی تغییر داد . از تعبیر « فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطنُ » چنین استفاده می‌شود که در آغاز شیطان تقریبااز او قطع امیدکرده‌بود ، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشـت ، امـا پس از انحراف مزبـور ، شـیطان بـه سـرعت او را تعقیـب کرد و بـه او رسیـد و بر سر راهش نشسـت و به وسـوسـه‌گـری پـرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان و شقـاوتمنـدان قـرار داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَبَأ: خبر، گزارش، سـرگذشت، داستان. اما بیشتر به گزارش از رویدادی بزرگ گفته می‌شود. واژه «نُبُوَّت» نیز از همین ریشه است و «نبیّ» به کسی گفته می‌شود که خدا در پرتو وحی به او خبر می‌دهد.

فـرجـام ننگبـار دانشمنـدان توجیـه‌گر ستم

در آیه شریفه آفریدگار هستی به پیام آور خویش دستور می‌دهد که داستان دیگری از بنی‌اسرائیل را برای مردم توحیدگرا بیان کند و بـدین وسـیله فرجام زشت و عبرت انگیز علما و دانشـمندان توجیه گر سـتم و در خدمت اسـتبداد و انحصارو اختناق و سـرکوب را برای هشدار به انسان ها به تابلو می‌برد.

تفسیر مردان (۴۹۳)

وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذیآ آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها

و تو ای پیـامبر! سـرگذشت عبرت انگیز کسـی را برای آنان باز گو که ما دلیل و برهان‌ها ونشانه‌های روشن و روشـنگر خود را به او ارزانی داشـتیم، امّیا او خویشـتن را به جهـالت و نـادانـی افکنـد و بســان چیزی که پوست انـدازد، دانش و بینش را از خــود دور ساختــه و از آنهــا برهنــه شـد.

فَـاَتْبَعَـهُ الشَّیْطـانُ فَکـانَ مِنَ الْغـاویـنَ.

از ایـن رو شیطــان نیـز او را دنبـال کرد تا گمراهش سازد و سرانجام هم به گمـراهـی و نگـونسـاری گرفتـار شــد.

این عنصر نگون بخت که بود؟

این دانشـمند دنیـا پرست و خـدمتگزار سـتم و اسـتبداد که قرآن شـریف او را زیر بـاران نکوهش گرفته است، کیست؟ در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور برخی منظور دانشـمند سرشناسـی از بنی اسـرائیل، به نام «بَلْعام» است که در عصر موسی علیه‌السلام می‌زیست و خدا به او نعمت دانش و بینشی بسیار ارزانی داشته بود، امّا او به جای حق‌گویی به توجیه سـتـم ستمکـاران پرداخت.

۲ ـ امّیا بـه بـاور برخی دیگر فرد مـورد نظر، مردی از بنی اسـرائیل بـود کـه پیرو دیـن و آییـن موسـی بـه شـمار می‌رفت و اسم اعظم می‌دانست و دعایش پـذیرفته بارگاه خـدا بود و در آن شـهری می‌زیست که مردمش کفر گرا بودنـد و موسـی می‌خواست وارد آن شهر گـردد و آنان را به توحید و تقـوا دعوت کند.

۳ ـ «ابو حمزه ثُمالی» آورده است که او «بلعم بن بـاعورا» بود.

۴ ـ و از «عبـد اللّه بن عُمَر»، «سعید بن مُسَیِّب»، «زیـد بن اَسْلَم» و«ابـو رَوْق» نیز آورده‌انــد که فـرد مورد نظـر آیـه شـریفـه «اُمَیَّـه ثَقَفــی» بود.

(۴۹۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

سرگذشت «اُمَیَّه»

نــامبـرده از افراد انگشت شماری بود که در حجـاز بهـره‌ای از دانش داشــت.

او بـا مطـالعه کتاب‌هـای آسـمانی دریـافت کـه پیـامبری در کنـار کعبـه و کهـن ترین معبـد توحیـد برانگیخته خواهـد شـد و از فرط خودپرستی چنین می‌پنداشت که آن پیامبر خدا، خودش خواهد بود. از این رو هنگامی که حضـرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسـلم به فرمان خـدا برخاست تادر پرتو وحی و رسالت مردم را به سوی خـدا و ارزش‌های والای انسانی فراخواند، او دسـتخـوش حســادت گردید و بر حق ستیـزی و بیــداد پـای فشرد.

او هنگامی که در «بَدْر» بر پیکرهای بی‌جان شرک گرایان تجاوز کار گذشت، پرسید اینـان را چه کســی کشته است؟

پـاسخ داده شد: محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم .

گفت: اگر محمــد بــه راستــی پیــامبـر خـــدا بود، خــویشــاوندان خود را این‌گــونه نابــود نمی‌ســاخت.

پس از مــرگ «اُمَیَّه»، پیــامبــر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله از خواهر وی خواست تا پاره‌ای از سرودهای نامبــرده را بخــوانــد واو چند قصیده از اشعار بـرادرش را خواند که در آنهــا ایـن‌گـــونه سروده بـود:

لَکَ الْحَمْدُ وَالنَّعْماءُ وَ الْفَضْلُ رَبَّنا وَ لاشَیْءَ اَعْلی مِنْکَ جَدّا وَ اَمْجَدا

پروردگارا! تمامی نعمت‌ها و ستایش‌ها از آن تو ویژه توست و چیزی برتر و بزرگتر و پرشکوه‌تر از تونیست.

تو بر عرش آسمان‌ها فرمانروا و پراقتداری و همه پیشانی‌ها بر آستانت به سجده فرود می‌آینـد.

و نیز در سروده دیگری به این مضمون می‌سراید که: گویی مردم برای حساب و کتاب روز رستاخیز به پا ایستاده‌اند و آنجاست که گروهی نگون بخت هستند و دچار عذاب خدایند و گروهی نیکبخت و درخور نعمت او.

تفسیر مردان (۴۹۵)

و در سروده سوّمی می گوید: هان ای مردم بهوش باشید که در روز رستاخیز شما بر آفریدگار دانا و فرمانروای عرش عرضه خواهید شد و به سوی او بازخواهید گشت که بـه آشکـار و نهـان و بـرون و ژرفـای درون آگـاه است.

روزی که وعده خدای بخشاینده و بخشایشگرفرامی‌رسد؛ چرا که وعده او سرانجـام فراخـواهـد رسید.

پروردگارا، اگر ما را مورد بخشایش و آمرزش قراردهی، امید و آروزی من همین است و اگر کیفرمان کنی تو خدای‌عادل و دادگری‌هستی که بی گناهان را کیفر نمی کنی.

پس از این که خواهر «اُمَیَّه» این فرازها را از میان قصیدها وسرودهای اوبرگزید و خواند، پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

آمَنَ شِعْرُهُ وَکَفَرَ قَلْبُهُ وَ اَنْزَلَ اللّهُ فیهِ قَوْلَهُ: وَاتْلُ عَلَیْهِ نَبَأَ الَّذی...

سرودهای او نشانگر ایمان به خدای یکتاست، امّا اندیشه قلبی و عملکرد وی نمایشگر کفرگرایی و بی‌ایمانی اوست. و درست در این هنگام بود که آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمد:

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذی آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها(۱)....

۵ ـ «سعید بن مُسَیِّب» آورده است که: منظور از این دانشمند تبهکار، «ابو عامر» راهب است که پیامبرگرامی او را فاسق و نافرمان وصف کرد. او پیش از ظهور اسلام از راهبان و تارکان دنیا بود و لباسی از پوست بر تن داشت. هنگامی که پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه آمد،او نزدحضرت شتافت وپرسید:

دین‌وآیینی‌راکه برای‌مردم آورده‌ای و همگان‌را به‌آن فرامی‌خوانی چه دینی است؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: توحید گرایی و یکتا پرستی، همان دین و آیینی که ابراهیم آورده بود.

گفت: این که چیزتازه‌ای‌نیست، من‌بردین‌ابراهیم‌هستم‌ودین‌حنیف‌راپیروی‌می کنم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: تو بر آن نیستی: چرا که چیزهایی از خود بر آن افزوده‌ای.

ابو عامر گفت: خدا دروغگو را در غربت و بی کسی بکشد، هرکدام ازما می‌خواهد باشد.

۱ ـ سوره اعراف، آیه ۱۷۵.

(۴۹۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آنگاه به شام رفت و از سوی دیگر به منافقان سفارش کرد که سلاح فراهم آورند و خود نزد فرمانروای روم رفت وسپاهی به یاری او گردآورد تا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از مدینه بیرون کند، امّا سر انجام در شام در نهایت ذلّت وغربت و بی‌یاوری جان سپرد.

۶ ـ «حَسَن» و «ابن کِیسان» نیز آورده‌اند که منظور، منافقان اهل کتاب می‌باشند؛ چرا که آنان پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله را بسان فرزندان خویش با نام و نشان می‌شناختند و نوید آمدنش را دریافت کرده بودند، امّا پس از آمدن آن حضرت، از آیات و نویدهای کتابهای آسمانی خود روی برتافتند و کفر را پیش گرفتند و خدا نیز شیطان را بر آنان مسلّط ساخت.

۷ ـ از دیدگاه «قَتاده» آیه شریفه «مَثَل» ونمونه‌ای است در مورد همه کسانی که راه حق و هدایت بر آنان عرضه گردد امّا آنان روی برتابند و نپذیرند.

۸ـ از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که : اصل آیه شریفه و اصل مَثَل، درباره «بَلعم باعورا»، آن دانشمند دنیاپرست و فریبکار است، امّا پس از او آفریدگار هستی آیه شریفه را نمونه و مثال بارزی برای همه کسانی قرار داده است که خود را پیرو قرآن و قبله می‌شمارند، امّا در قلمرو عمل، هوای دل را بر مقررات و خشنودی خدا مقدّم می‌دارند. «اَلْاَصْلُ فی ذلِکَ بَلْعَمُ، ثُمَّ ضَرَبَهُ اللّهُ مَثَلاً لِکُلِّ مُؤْثِرٍ هَواهُ عَلی هُدَی اللّهِ مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ»(۱)

۹ـ «ابو مُسْلِم» می‌گوید: منظور آیه شریفه فرعون می‌باشد که آیات و معجزه‌های موسی را نادیده می‌گرفت و بر شرک و بیداد خود پای می‌فشرد.

۱۰ـ و «حَسَن» بر آن است که منظور از آیات، هدایت و دین خداست.

۱۱ـ و «مُجاهِد» بر این باور است که منظور از آیات، نبوت است؛ امّا این دیدگاه نادرست است، چرا که پیامبران خدا فرستادگان و حجت‌های او برای مردم‌اند و از چنین خصلت و صفت ناپسندی پاک و پاکیزه می‌باشند.

۱ـ تفسیر بُرْهان، ج ۲، ص ۵۲.

بَلْعَم باعُورا دانشمند دنیاپرست و منحرف

وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْنهُ بِها وَ لکِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَی الاَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَویهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ اَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَثْ ذلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ

و اگر می‌خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم ودانش‌ها) بالا می‌بردیم (اما اجبار برخلاف سنت ماست لذا او رابه حال خود رهاساختیم) ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد ، او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری بازهمین کاررا می کند (گویی آنچنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود) این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستان‌ها را (برای آن‌ها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند).

(۱۷۶ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَخْلَدَ» از ماده « اِخْلاد » به معنی سکونت دائمی در یک‌جا اختیار کردن است ، بنابراین « اَخْلَدَ اِلَی الاَرْضِ » یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در این‌جا کنایه از جهان مادّه و زرق و برق و لذّات نامشروع زندگی مادّیّ است . مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می کند: ما او را به اختیار خودش واگذاردیم و او به جای این‌که با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بپیماید « به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد » . او بر اثر شدت هوی‌پرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده ، یک حال عطش نامحدود و پایان‌ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می‌رود ، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمارگونه‌ای همچون یک « سگ‌هار » که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود این همان حالت دنیا پرستان و هوی پرستان دون همت

است، که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.

آیات فوق نامی از کسی نبرده بلکه سخن از یک عالم و دانشمند می گوید که نخست در مسیر حق بود ، آن‌چنان که هیچ‌کس فکر

نمی‌کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیاپرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت . ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می‌شود که منظور از این شخص مردی به نام «بلعم با عورا» بوده‌است که در عصر موسی زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی‌اسرائیل محسوب می‌شد و حتی موسی از وجود او به عنوان یک مبلّغ نیرومند استفاده می‌کرد و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید ، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای‌او از راه‌حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست‌داد ، تا آن‌جا که در صف مخالفان موسی‌قرار گرفت. همچنین از امام باقر روایت شده که فرمود : « اَلاْصْلُ فی ذلِکَ بَلْعَمُ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ اللّهُ مَثَلًا لِکُلِّ مُؤْثِرٍ هَواهُ عَلی هُدَی اللّهِ مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَهْ : اصل آیه درباره بلعم است ، سپس خداوند آن‌را به عنوان یک‌مثال درباره کسانی که هوی‌پرستی را بر خداپرستی و هدایت الهی در این امّت مقدم بشمرند ، بیان کرده است » .(۱) اصولاً ـ کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می‌دهند و در اثر هوی‌پرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده «وَ اِخْلادَ اِلَی‌الاْرْضِ» همه سرمایه‌های فکری خود را در اختیار طاغوت‌ها می‌گذارند و آن‌ها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این‌گونه افراد حداکثر استفاده را می‌کنند. این موضوع اختصاص به زمان موسی یا سایر پیامبران نداشته ، بعد از عصر پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و تا به امروز نیز ادامه دارد که « بلعم باعوراها » علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۴ ، صفحه ۵۰۰ .

تفسیر مردان (۴۹۹)

گروه‌های منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیّه‌ها و بنی‌عباس و طاغوت‌ها داده و می‌دهند . این گروه از دانشمندان نشانه‌هایی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می‌توان آن‌ها را شناخت ، آن‌ها هوی‌پرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده‌اند ، آن‌ها همّت‌هایی پست دارند که به جای توجّه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می‌گرایند و به‌خاطر همین دون همتی همه‌چیز خود را از دست می‌دهند ، آن‌ها تحت وسوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند ، آن‌ها همانند سگ‌های بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌گردند و روی این جهات مسیر حق را رها کرده ، در بیراهه‌ها سرگردان می‌شوندوپیشوای گمراهانند بایداین‌گونه‌افرادرا شناخت‌وبه‌شدت ازآن‌هابرحذر بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اِخْلاد: دل بستن و گرایش شدید و در این جا منظور دنیا پرستی و چسبیدن به دنیاست.

لَهْث: برآوردن سگ زبان خود را از شدت تشنگی. و واژه «لِهاث» به مفهوم حرارت و عطش شدید است. پاره‌ای نیز «لَهْث» را به نفس نفس کردن و نفس زدن بسیار نیز معنی کرده‌اند.

در آیه مورد بحث می‌افزاید:

وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها

در مورد این فراز دو نظر است:

۱ـ به باور «جُبّائی» منظور این است که: اگر می‌خواستیم پیش از آن که او از آیات ما روی برتابد و به کفرگراید، مقامش را اوج می‌بخشیدیم و او را بالا می‌بردیم، امّا وی را به حال خود وانهادیم که خود ایمانش را استوار و افزون سازد، ولی او به کفر گرایید.

۲ـ امّا به باور «بَلْخی» و «زَجّاج» منظور این است که: اگر می‌خواستیم میان او و

(۵۰۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

گناه فاصله پدید می‌آوردیم، امّا او را به حال خود رها کردیم که خود راه تقوا در پیش گیرد و از گناه دوری جوید؛ و این

نشـانگـر قـدرت وصـف ناپذیر خداست.

وَلکِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَی الاَرْضِ وَاتَّبَـعَ هَـوْیهُ

«سعید بن جُبَیْر» و «سُدی» می گوینـد: امّـا او به دنیـا و لـذتهای زودگـذر آن روی آورد و بـا پیروی از هواهای دل خویش دنیا را بر آخرت مقـدّم شمـرد.

در ادامـه سخـن دربـاره او این گـونـه مثـال مـی‌زنـد:

فَمَثَلُـهُ کَمَثَـلِ الْکَلْـبِ اِنْ تَحْمِـلْ عَلَیْـهِ یَلْهَـثْ اَوْ تَتْرُکْـهُ یَلْهَـثْ

از این رو داستان او همچون داستان سـگ هـار است که اگر طردش کنی و برانی، یـا رهـایش کنی و نرانی به هرحـال زبان از کام بیرون می‌آورد؛ و این فـرد نیز چـه انـدرزش دهـی و یا نـدهی گمراه است و حق را نمی‌پـذیرند.

گفتنی است که همه حیوانات ممکن است در حال خستگی و ناتوانی بسیار زبانشان را بیرون آورند، امّا سگ در همه حال زبان از کام بیرون می‌آورد؛ به همین جهت است که قرآن دانشـمند خـودکـامه و تاریک‌اندیش و توجیه‌گر ستم و خشونت را بـه سـگ هـار تشبیـه می‌کنـد.

در آیه دیگری در مورد این گونه عناصر تیره‌بخت می‌فرماید:

«سَوآءٌ عَلَیْکُمْ اَدَعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صامِتُونَ»(۱) چه آنـان را به راه حق و عـدالت فراخوانیـد و یـا خاموش بمانیـد و نخوانیـد، برای شـما یکسان است.

چرا دانشمندان توجیه‌کننده ظلم به سگ تشبیه شده‌اند؟!

چرا قرآن شریف دانشمندان توجیه‌گر ستم و خشونت و بیگانه از حقیقت ومعنویت را به سـگ تشبیـه می‌کند؟

دراین مورد دیدگاه‌ها متفاوت‌است:

۱ ـ «ابو مُسْلِم» می‌گویـد: از این جهت عالم بی‌عمل و پاسـدار سـتم و فریب به سگ تشبیه شـده است که این حیوان سـمبل پلیدی و پستی و ناپاکی است و قرآن با این بیان،

۱ ـ آیه ۱۹۳ همین سوره.

پستی و فرومایگی چنین کسی را ترسیم می‌کند.

و بـدان دلیـل بر بیـرون آوردن زبـان سگ از دهانش تکیه می‌کنـد که عرب هنگامی که چیزی را به چیز دیگر تشبیه نمود، از پی آن به وصف «مُشَبَّهٌ به» می‌پـردازد، گرچه آن وصف در «مُشَبَّه» نباشد.

۲ ـ امّا به باور برخی، تشبیه دانشـمندِ گمراه و بیدادگر به سگ بدان جهت است که این جانور هنگامی که زبان از کام بیرون آورد، آهنگ حمله و اذیت و آزار دارد و اگر شـما به او حمله بری یـا او را به حـال خـود رهـا کنی، او به شـما حمله خواهـد آورد. فرد ستمکـاری که بـا زبـان خویش مردم را می‌آزارد نیز این گونه است و به همین جهت به سگ تشبیه شـــده است. و منظـور از واژه «لهث» در آیــه شریفه، کنایه از پارس کردن ســگ می‌باشد.

۳ـ از دیـدگاه «مُجاهِد»، آیه شـریفه و مثال آن در مورد هر کسـی است که قرآن را می‌خـوانـد، امّا به دسـتورات آن نمی‌اندیشد و عمل نمی‌کند؛ چنین کسی به سگ تشبیه شده است.

ذلِـکَ مَثَـلُ الْقَـوْمِ الَّـذیـنَ کَذَّبُوا بِایـاتِنا

این وصــف و داستـان آن گـروهـی است که آیـات مـا را دروغ می‌انگـارند.

«ابن عبّـاس» در این مورد آورده است که: مردم مکّه همـاره در این آرزو بودنـد که کـاش خـدا از سوی خود پیامبری برای هـدایت

آنان می‌فرستاد، امّا هنگامی که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان بعثت یافت، آنان با این که هیچ تردیدی در پیامبری و آسمانی بودن دعوتش نداشتند، او را تکذیب نمودند و در نتیجه خود را از نعمت هدایت محروم ساختند.

فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ.

پس ای پیامبر! داستان پیشنیان را برایشان باز گو، باشد که بیندیشند و درس عبرت گیرند و دست از عملکرد زشت و ظالمانه خویش بردارند و خویشتن را دچار بدبختی و نگونساری نسازند.

(۵۰۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ساآءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایتِنا وَ اَنْفُسَهُمْ کانُوا یَظْلِمُونَ

چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند ولی آن‌ها به خودشان ستم می کردند.

(۱۷۷ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه‌های معنوی علوم و دانش‌های خویش را که می‌توانند باعث سربلندی خود آن‌ها و جامعه‌هایشان گردد در اختیار صاحبان « زر » و « زور » می گذارند و به بهای ناچیز می‌فروشند و سرانجام خود و جامعه‌ای را به سقوط می کشانند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ستمکاران به خویشتن

اینک در این آیه شریفه در مورد مثالی که در آیه پیش زده شده می‌فرماید:

سآءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایاتِنا

چه زشت و نا هنجار است وصف مردمی که در مورد شان چنین مثالی زده شده است؛ چرا که مثال از روی حکمت و صواب زده شده و آنچه زشت است وصف آن مردم حق ستیز و تبهکار است.

وَ اَنْفُسَهُمْ کانُوا یَظْلِمُونَ.

اینان با دروغ انگاشتن آیات خدا و پافشاری در حق ستیزی خویش، تنها از مقام و منزلت خود کاستند و زیانی به جای دیگر نرساندند؛ چرا که اینان هستند که به کیفر گناه خویش گرفتار می گردند و می‌دانیم که آفریدگار پرمهر و بی‌نیاز، از کفرگرایی اینان زیانی نخواهد برد؛ درست همان گونه که از ایمان و فرمانبرداری کسی سودی نمی‌برد.

تفسیر مردان (۵۰۳)

مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَنْ یُضْلِلْ فَأُولآئِکَ هُمُ الْخسِرُونَ

آن‌کس را که خدا هدایت‌کند هدایت‌یافته (واقعی) اواست و آن‌ها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعی) آن‌ها هستند. (۱۷۸ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« هدایت » و « اضلال » الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی‌دلیل و بی‌حساب است ، منظور از این دو فراهم ساختن زمینه‌های هدایت و یا بازگرفتن این‌گونه زمینه‌ها است ، آن‌هم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلاً انجام داده است و در هر حال تصمیم نهایی با خود انسان است ، بنابراین آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده‌را تأیید می کرد کاملاً انطباق دارد و منافاتی درمیان آن‌ها نیست .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدی

و هر کسی را که خدا برای رسیدن به پاداش پرشکوه خود راه نماید، به سوی ایمان و خوبیها راه یافته است.

به باور «جُبّائی» این هدایت و این رهنمود خاص، ویژه مردم توحید گرا و باایمان است.

وَ مَنْ یُضْلِلْ فَاُولآئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.

و هر کسی را خدا از راه بهشت و پاداش پرشکوه خود به کیفر بد اندیشی و کفر گرایی و عملکرد زشت و ظالمانه‌اش گمراه سازد، چنین کسی به راستی زیانکار است و از بهشت پرطراوت و نعمت‌های آن محروم خواهد بود.

«بَلْخی» می گوید: واژه «مُهْتَدی» به مفهوم کسی است که با درست اندیشی و حق‌جویی هدایت خدا را پذیرفته و دعوت پیامبرش را پاسخ مثبت داده است؛ و کسی که خدا گمراهش نموده، در حقیقت آن کسی است که خود به خاطر بداندیشی و

عملکرد نا صوابش گمراهی را برگزیده و خدا نیز او را به حال خود رها کرده و به شرک و گناه مجبورش نساخته است.

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات(۱)

در برخی از آیات گذشته، قرآن شریف داستان و سرگذشت و وصف دانشمند بزرگ و عالم توانمندی را در دو جهت شوکت و معنویت و اوج و نیز در جهت سراشیبی خفّت و فریبکاری و شرارت به تابلو می‌برد که به راستی عبرت انگیز است و برای همه کسانی که خدای پرمهر بهره‌ای از نعمت گران دانش و بینش به آنان ارزانی داشته، سخت درس آموز و هشدار دهنده است؛ چرا که این خطر و این آفت تنها در عصر «بلعم باعورا» یا «اُمَیّه ثَقَفی» یا «ابو عامر راهب» نبوده و ممکن است در همه قرون و اعصار و سر راه هر دانشور و دانشمند و عالمی باشد؛ مگر نه این که در همه قرن ها و عصرها دانش و بینش و فرهنگ و معنویّت برنده ترین سلاح برای تسخیردل‌ها و جان هاست؟ و مگر نه این که در قرون و اعصار خود کامگان و استبداد گران می کوشند تا افزون بر ارتش سرکوب و سلاح، ارتشی نیز از دانشوران و شاعران و سخنوران و فرهنگیان و عالمان برای ادامه سلطه پدیدآورند و آنان را در راه خدمت به بارگاه بیداد، به توجیه خشونت و سرکوب و جنایات خویش و تملّق بافی و چاپلوسی و آراستن چهره کریه ظالمان بگمارند؟ و مگر نه این که سلاح تطمیع و تهدید و تزویر همواره آخته و آماده است؟

قرآن شریف در این آیات سرگذشت کسی را به تابلو می‌برد که:

۱ ـ نخست در اوج آگاهی و ایمان و معنویت و عرفان است، چرا که قرآن می‌فرماید: وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذی آتَیْناهُ آیاتِنا....

۲ ـ به دانش و بینش واخلاق آراسته است، به گونه‌ای که این ارزش‌ها را بسان دژ

۱ ـ مترجم .

وپوششی در برگرفته است.

۳ ـ در اوج تقرّب به خداست و اسم اعظم را می‌داند و راز و نیاز و دعایش پذیرفته است.

۴ـ امّا هموست که با گرفتار آمدن به آفت‌هایی چون حسد، خود خواهی، خودکامگی، خود سری، خود بزرگ بینی، جاه پرستی، مال دوستی، عشق به زرق برق و در یک کلام جنون قدرت و ثروت و شهوت و انتقام، یکصد و هشتاد درجه تغییر جهت می‌دهد و به واپسگرایی گرفتار می‌شود و از همه ارزش‌ها برهنه می‌شود و بسان ماری پوست می‌آندازد: فَانْسَلَخَ مِنْها....

۵ـ و باگرفتار آمدن به دام شهوت و لذت‌جوی‌ها و انحصار قدرت و امکانات، زمین گیر می‌شود و جز به خود و خواسته‌های خویش نمی‌اندیشد: وَلکِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَی الاَرْضِ و خود و خدا و حقوق مردم را به فراموشی می‌سپارد.

۶ـ و شیطان به سوی او روان می‌شود و به او دل می‌بندد...و شیطان های رنگارنگ همه توانایی‌های او را درراه هدف های ظالمانه به کار می گیرند.

۷ـ و او معامله گر می‌شود و دین و دانش و بیان و قلم و هر آن چه دارد، می‌فروشد.

۸ـ و سگ هاری در خدمت ستم و سرکوب و خشونت و بیداد و ترویج روحیه اسارت پذیری به سود خودکامگان می‌شود تا به اشاره ظالمان بگیرد و بدرد و زخم زند. راستی که حضرت‌باقر علیه‌السلام چه زیبا روشنگری کرد که فرمود: اصل آیه شریفه در مورد «بلعم باعورا» است، امّا پس از او آفریدگار هستی این آیه رامثال بارزی برای همه دانشمندانی قرار داد که بازبان و قلم، خود را پیرو قرآن و قبله بشمارند، امّا در زندگی عمل به هوای دل را بر خشنودی خدا مقدم دارند.

(۵۰۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

فرار از جهاد ممنوع

یا اَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا زَحْفا فَلا تُوَلُّوهُمُ الاَدْبارَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با انبوه کافران درمیدان نبرد روبرو شوید به آن‌ها پشت نکنید. (۱۵ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لَقیتُم» از مادّه « لِقاء » به معنی اجتماع و روبرو شدن است ولی در بسیاری از موارد به معنی روبرو شدن در میدان جنگ آمده است . «زَحْف» در اصل به معنای حرکت کردن به سوی چیزی است آن‌چنان که پاها به سوی زمین کشیده شود ، همانند حرکت کودک قبل از آن‌که راه بیافتد و یا شتر به هنگام خستگی که پای خود را به روی زمین می‌کشد سپس به حرکت لشکر انبوه نیز گفته شده است زیرا از دور چنان به نظر می‌رسد که گویی روی زمین می‌لغزند و به پیش می‌آیند . در آیه فوق به کار بردن کلمه « زَحْف » اشاره به این است که هر چند دشمن از نظر نفرات و تجهیزات فراوان و شما در اقلیّت قرار داشته باشید نباید از میدان مبارزه فرار کنید همان‌گونه که نفرات دشمن در میدان بدر چند برابر شما بود و پایداری به خرج دادید و سرانجام پیروز شدید . اصولاً فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می‌شود منتهی با توجه به بعضی از آیات قرآن ، آن را مشروط به این دانسته‌اند که جمعیت دشمن حدّاکثر دو برابر مسلمانان بوده باشد که بحث آن به خواست خداوند در همین سوره ذیل آیه ۶۵ و ۶۶ خواهد آمد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

لِقاء: برخورد نمودن و روبه رو شدن.

زَحْف: نزدیک شدن تدریجی؛ و به باور برخی به مفهوم گروهی‌است که به سوی دشمن حرکت کنند.

تَوْلِیَة: چیزی را در پی چیزی در آوردن.

تفسیر مردان (۵۰۷)

پایداری و پایمردی در برابر ستم و تجاوز

در آیات پیش سخن از این بود که آفریدگار هستی مردم با ایمان را به وسیله فرشتگان یاری فرمود و نوید پیروزی به آنان داد و با افکندن وحشت و هراس بر دل‌های کفر گرایان و حق ستیزان، مردم آزادیخواه و توحیدگرا را به اوج پیروزی و سرفرازی رساند، اینک سخن از این است که آنان را به پایداری و پایمردی در پیکار و ایستادگی در برابر تجاوزکاران و تاریک اندیشان سفارش می کند و از فرار از برابر آنان هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

یآ اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوآ اِذا لَقیتُمُ الَّذینَ کَفَرُوا زَحْفًا فَلا تُوَلُّوهُمُ الْاَءدْبارَ

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که با انبوه کفرگرایان رو به رو شدید که در حال یورش به شما هستند به آنان پشت نکنید و پا به فرار نگذارید.

روی سخن در آیه شریفه، به باور گروهی با پیکارگران در میدان بدر است و به باور گروهی با همه ایمان آوردگان.

(۵۰۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

تاکتیک جنگ و گریز

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَآهُ اِلّا مُتَحَرِّفا لِقِتالٍ اَوْ مُتَحَیِّزا اِلی فِئَةٍ فَقَدْ باآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْویهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ

و هرکس درآن هنگام به آن‌ها پشت کند، مگر درصورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به‌قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد، (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و مأوای او جهنم و چه بد جایگاهی است. (۱۶ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه دو صورت از مسأله فرار ، استثناء شده که در ظاهر شکل فرار دارد اما در باطن شکل مبارزه و جهاد . نخست صورتی است که از آن تعبیر به « مُتَحَرِّفا لِقِتال » شده «مُتَحَرِّف» از مادّه « تَحَرُّف » به معنای کناره گیری از وسط به اطراف و کناره‌ها است و منظور از این جمله این است که جنگ‌جویان به عنوان یک تاکتیک جنگی از برابر دشمن بگریزند و به کناری بروند که او را به‌دنبال خود بکشانند و ناگهان ضربه غافلگیرانه را بر پیکراو واردسازند و یا به‌صورت جنگ و گریز دشمن را خسته کنند که جنگ گاهی حمله و گاهی عقب‌نشینی به‌عنوان حمله مجدّداست و به‌قول عرب‌ها «اَلْحَرْبُ کَرٌّ وَ فَرٌّ » . شکل دوم آن است که جنگجویی خود را در میدان تنها بیند و برای پیوستن به گروه جنگجویان عقب‌نشینی کند و پس از پیوستن به آن‌ها حمله را آغاز نماید . به هر حال دستور تحریم فرار از میدان نباید به شکل خشکی تفسیر شود که مانورها و تاکتیک‌های جنگی را از میان ببرد همان مانورهایی که سرچشمه بسیاری از پیروزی‌ها است . و در پایان آیه می‌فرماید نه تنها فرارکنندگان گرفتار خشم خدا می‌شوند بلکه « جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است » (وَ مَأْویهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ). جمله « باءَ » از مادّه « بَواء » به معنای مراجعت و منزل گرفتن آمده ، ولی ریشه آن به معنای صاف و مسطح کردن یک محلّ و مکان است و از آن‌جا که انسان به هنگام منزل گرفتن محلّ خود را صاف و مسطح می کند این کلمه به این معنا آمده

تفسیر مردان (۵۰۹)

است ، همچنین چون انسان به منزلگاه خویش مراجعت می‌کند به معنای بازگشت نیز آمده است و در آیه بالا اشاره به این است که آن‌ها مشمول غضب مستمرّ و مداوم پروردگار می‌شوند گویی در خشم و غضب پروردگار منزل گرفته‌اند.« مَأْوی » در اصل به معنای پناهگاه است و این‌که در آیه بالا ـ می‌خوانیم مأوای فرارکنندگان از جهاد جهنّم است اشاره به این است که آن‌ها با فرار می‌خواهند پناهگاهی برای خود انتخاب کنند که از هلاکت مصون بمانند ولی به عکس پناهگاه آن‌ها جهنّم می‌شود نه تنها در

جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلّت و بدبختی و شکست و محرومیّت ، پناه خواهند گرفت. لذا در کتاب « عیون‌الاخبار » امام« علی بن موسی الرضا » در پاسخ یکی از دوستانش که از فلسفه بسیاری از احکام سؤال می‌کند در زمینه فلسفه تحریم فرار از جهاد می‌نویسد : « خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل می‌گردد و نیز سبب می‌شود که آن‌ها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار و از اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد کیفر دهند ، به علاوه سبب می‌شود که دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی مسلمانان به دست آن‌ها اسیر و مقتول گردند و سرانجام آیین خداوند عزّوجلّ برچیده شود ».(۱) درمیان‌امتیازات فراوانی که علی داشت و گاهی خودش به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می‌کند همین مسأله عدم فرار از میدان جهاد است آن‌جا که می‌فرماید : « اِنّی لَمْ اَفِرَّ مِنَ الزَّحفِ قَطُّ وَلَمْ یُبارَزَنی اَحَدٌ اِلّا سَقَیْتُ الاَرْضَ مِنْ دَمِهِ : من هیچ‌گاه از برابر انبوه دشمن فرار نکردم (با این‌که در طول عمرم در میدان‌های زیاد شرکت جستم) و هیچ‌کس درمیدان جنگ بامن روبرونشد مگراین‌که زمین را از خونش سیراب کردم » .(۲)

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۸ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۹ .

(۵۱۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَمَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُآ اِلاّ مُتَحَرِّفًا لِقِتالٍ اَوْمُتَحَیِّزًا اِلی فِئَةٍ فَقَدْ بآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ

و هر کسی از جنگِ با تجاوزکاران رویگردان شود و یا به فرار گذارد، سزاوار خشم خداست.و به باور گروهی به سوی خشم خدا باز می‌گردد. امّا اگر کسی سنگر یا جایگاه خویش را تغییر دهد و در این اندیشه باشد که در شرایط و موقعیت بهتری بر ضد دشمن پیکار نماید و یا بکوشد تا با جابه‌جایی خویش، به گروهی نزدیک شود و از آنان یاری بگیرد، عقب نشینی او مانعی ندارد.

وَ مَأْوَیهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصیرُ

و جایگاه کسی که در میدان جهاد از برابر دشمن بگریزد آتش دوزخ است و راستی که دوزخ بد جایگاهی است.

به باور بیشتر مفسّران این حکم و هشدار ویژه مجاهدان بدر است تنها در پیکار بدر بود که مردم توحیدگرا حق جا به جا شدن در میدان جنگ را نداشتند؛ چرا که آنان در آن کارزار تنها یک گروه بودند و موردی برای جابه جایی به منظور پیوستن به گروهی دیگر برای پیکار قهرمانانه‌تر نبود؛ امّا در جنگ های دیگر، چون امکان چنین جابه جایی هست، انسان توحید گرا در میدان پیکار به هرکجا برود به سوی دیگر مسلمانان گریخته است.

«ابن عُمَر» آورده است که پیامبر گرامی ما را به سوی جهاد فرستاد. در آن میدان، مردم مسلمان هنگام برخورد بادشمن ناگزیر به عقب نشینی و فرار شدند و به مدینه بازگشتند و گفتند: ای پیامبر خدا! ما از جنگ گریخته و به مدینه بازگشته‌ایم! اینک تکلیف ما چیست؟

فرمود: شما با دشمن پیکار نموده‌اید و من به همراه بقیه مسلمانان در مدینه گروه و پناهگاه شما هستیم و شما به سوی ما آمده‌اید و به قرارگاه خویش باز گشته‌اید.

و پاره‌ای برآنند که حکم آیه شریفه جهان شمول و عمومی است و هر مسلمانی را ـ که پشت به دشمن کند و از میدان جهاد و دفاع بگریزد را ـ شامل می‌گردد.

تفسیر مردان (۵۱۱)

اموال و اولاد شماوسیله آزمایش شماست

وَ اعْلَمُـوآا اَنَّمـاآ اَمْـوالُکُـمْ وَ اَوْلـدُکُـمْ فِتْنَـــةٌ وَ اَنَّ اللّهَ عِنْـــدَآهُ اَجْــرٌ عَظیـــمٌ

و بـدانیـد اموال و اولاـد شـمـا وسیلـه آزمـایش است و پـاداش عظیم (برای آن‌ها که از عهـده امتحـــان بـرآینـــد) نـزد خــــدا اســـت. (۲۸ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فِتْنَهْ » در این گونه موارد به معنـای وسـیله آزمـایش است و در حقیقت مهم‌ترین وسـیله آزمون ایمـان و کفر ، شخصـیت و فقـدان شخصیّت و میزان ارزش انسانی اشـخاص ، همین دو موضوع است . چگونگی به دست آوردن اموال و چگونگی خرج کردن آن‌ها و طرز نگاهـداری آن و میزان دلبستگی و علاـقه به آن ، همگی میـدان‌های آزمـایش بشـر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مسـتحبات ، بسـیار سخت‌گیرند و وفادارند ، امّا به هنگامی که پای یک مسـأله مـالی به میـان می‌آیـد ، همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عـدالت ، به دست فراموشـی سپرده می‌شود . در مورد فرزنـدان ، که میوه‌های قلب انسان و شـکوفه‌های حیات او هسـتند نیز غالبا چنین است بسـیاری از کسانی را که به ظـاهر پای‌بنـد به امـور دینی و مسائـل اخلاـقی هسـتند می‌بینیم که به هنگـامی که پـای فرزنـدشان به میـان می‌آیـد گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتـد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند ، عشق به فرزند سـبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشـمرند و برای تأمین آینـده خیالی او تن به هر کاری بدهنـد و هر حقی را زیر پا بگذارنـد ، بایـد خود را در این دو میـدان بزرگ امتحان ، به خدابسپاریم و به‌هوش باشیم که بسیار کسان، دراین دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند. در این‌جا سؤالاتی است از قبیل این‌که چرا خداونـد با آن احاطه علمـــی که دارد مـــردم را آزمایش می‌کند و این‌که چرا آزمایش خدا عمومی است و حتّی پیامبران را شـــامـــل می‌شـــود؟ و این که موادّ آزمایش الهی و راه پیروزی در آن‌ها چیست؟ که پـــاســـخ همـــه این ســـؤالات در جلــد اول تفسیـــر نمـــونـــه صفحـــه ۳۸۴ تا صفحـــه ۳۹۰ بیان شده است .

(۵۱۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

روشنگری می‌کنـد که:

وَ اعْلَمُـــــوآ اَنَّمـــــآ اَمْـــوالُکُـــمْ وَ اَوْلادُکُـمْ فِتْنَـــةٌ

بدانیـد که ثروت‌هـا و فرزنـدان شماوسـیله آزمونی برای شـما هسـتند؛ و «ابولُبـابَه» بـدان دلیـل که دارایی و خانـدانش نزد یهود بود، دستخوش خیانت شد و از احساسات و علایق مادی پیروی کرد و خود را گرفتار لغزش ساخت.

وَاَنَّ اللّهَ عِنْدَهُآ اَجْرٌ عَظیمٌ.

و خـداست کـه نزد او پاداشـی پرشـکوه است و این پـاداش از آن کسـانی است که خـدا را فرمـان برنـد و در راه او جهـاد نماینـد و دستخوش انحراف و خیانت نگردند و روشن است که پاداش خـــدا از ثـــروت و فـــرزند بهتر است.

آیه شـریفه بیانگر این نکته است که خدا انسان را به وسیله ثروت و فرزندانش آزمایش می‌کند تا به دین وسیله آنانی را که به تقدیر و اندازه گیری حکیمانه خدا خشنودند و نیز آن کسانی که ناخشنودند، به روشنی شناخته شوند.

روشن است که خدا از اندیشه وعملکرد و درون و برون انسان «آگاه است و فلسفه و حکمت این آزمون این است که انسانها کاری انجام دهند که به وسیله آن درخور پـــاداش یـــا کیفـــر گردند.

امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: لا یَقُولَنَّ أَحَدُکُمُ اللّهُمَّ اِنِّی أَعُوذُبِکَ مِنَ الْفِتْنَهِ، لاِءَنَّهُ لَیسَ اَحَدٌ اِلّا وَ هُوَ مُشْتَمِـلٌ عَلی فِتْنَهٍ...(۱)

کسـی به هنگـام نیایش با خـدا نگویـد که: بار خـدایا! من، از فتنه و آزمون به تو پناه می‌برم؛ چرا که همه انسان ها گرفتار این فتنه و

آزمون هستند. بنا بر این هر کسی به خدا پناه می‌برد باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد، چرا که خدا می‌فرماید: بدانید که داراییها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون شمایند.

۱ ـ نهج البلاغه، قصار ۹۳.

تفسیر مردان (۵۱۳)

هدف جهاد و یک بشارت

وَ قتِلُوهُمْ حَتّی لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ یَكُونَ الدّینُ كُلُّهُ لِلّهِ فَاِنِ انْتَهَوا فَاِنَّ اللّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصیرٌ

و باآن‌ها پیکار کنید تا فتنه (شرک و سلب آزادی)برچیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خداباشد و اگر آن‌ها (از راه‌شرک و فساد بازگردند و از اعمال نادرست) خودداری کنند (خداوند آن‌ها را می‌پذیرد) خدا به آن چه انجام می‌دهند بیناست. (۳۹ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فِتْنَة» مفهوم وسیعی داردکه هرگونه اعمال‌فشار را شامل‌می‌شود، لذاگاهی درقرآن کلمه فتنه به‌معنی‌شرک و بت‌پرستی که‌انواع محدودیت‌ها و فشارهارا برای‌جامعه‌دربردارد گفته‌شده، همچنین به فشارهایی که از ناحیه دشمنان برای جلوگیری از گسترش دعوت اسلام و به منظور خفه کردن‌ندای حق‌طلبان و حتی‌بازگرداندن‌مؤمنان به‌سوی‌کفر به‌عمل می‌آید «فِتْنَة» اطلاق‌شده است. در آیه فوق بعضی از مفسران فتنه را به معنی شرک و بعضی‌به‌معنی‌کوشش‌های‌دشمنان‌برای‌سلب آزادی‌فکری و اجتماعی‌از مسلمانان‌گرفته‌اند، ولی حق این‌است‌که مفهوم‌آیه‌مفهوم وسیعی است که هم «شرک» را شامل می‌شود و (به قرینه جمله وَ یَكُونَ الدّینُ كُلُّهُ لِلّهِ) و هم سایر فشارهایی که از طرف دشمنان به مسلمانان وارد می‌شد.

آیه فوق به دو قسمت از اهداف مقدس جهاد اسلامی اشاره می‌کند:

۱ ـ برچیدن‌بساط بت‌پرستی و ازمیان بردن بتکده‌ها ، زیرا آزادی دینی مخصوص کسانی است که از یکی از ادیان آسمانی پیروی کنند و در برابر آن‌ها اعمال فشار برای تغییر عقیده صحیح نیست ، ولی بت‌پرستی نه دین است و نه مکتب بلکه خرافه است و انحراف و حکومت اسلامی باید نخست از طریق تبلیغ و اگر ممکن نشد از طریق توسّل به‌زور بساط بت‌پرستی را از همه جا برچیند و بتخانه‌ها را ویران کند .

۲ ـ به دست آوردن آزادی بیان و تبلیغ و نشر اسلام ، در این قسمت نیز اسلام

(۵۱۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اجازه می‌دهد که اگر کسانی با اعمال خود جلو آزادی عمل مسلمانان را در نشر و تبلیغ و دعوت به اسلام بگیرند آن‌ها حق دارند متوسّل به جهاد آزادی بخش شوند و راه را برای تبلیغ منطقی بگشایند (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۵ تا ۱۸ مراجعه فرمایید) . در تفسیرهای اهل سنت مانند تفسیر آلوسی (تفسیر روح‌البیان) و تفاسیر مختلف شیعه از امام صادق چنین نقل شده که فرمود : « لَمْ یَجِیءْ تَأْویلُ هذِهِ الْآیَةِ وَ لَوْ قامَ قائِمُنا بَعْدُ سَیَری مَنْ یُدْرِكُهُ ما یَكُونُ مِنْ تَأْویلِ هذِهِ الْآیَةِ وَ لَیَبْلُغَنَّ دینُ مُحَمَّدٍ مابَلَغَ اللَّیْلُ حَتّی لایَكُونُ مُشْرِكٌ عَلی ظَهْرِ الْاَرْضِ : تأویل و تفسیر نهایی این آیه هنوز فرانرسیده‌است و هنگامی که قائم ما قیام کند کسانی که زمان او را درک کنند تأویل این آیه را خواهند دید، به خدا سوگند که در آن موقع دین محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله به تمام نقاطی که شب پوشش آرام‌بخش خود را بر آن می‌افکند خواهد رسید تا در سراسر روی زمین مشرک و بت‌پرستی باقی‌نماند» .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

چه سالار و یاوری!

در این آیه روی سخن با پیامبر و مردم با ایمان است و از آنان می‌خواهد که همچنان پیکار سنجیده و عادلانه خویش را برضد آفت کفر و استبداد و کفرگرایان و تجاوزکاران ادامه دهند تا دیگر تجاوز و فتنه‌ای برجای نماند: وَقاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ

با این شرک گرایان بیداد پیشه با بهترین و مؤثرترین شیوه‌ها همچنان پیکار کنید تا تاریک‌اندیش و شرک گرایی باقی نماند؛ یا همه آنان به سوی حق بگرایند وایمان آورند و یا با ایمان آوردگان پیمان ببندند و دست از شرارت بردارند، چرا که اگر جز این باشد آنان در میان قبیله و عشیره خود دیگران را به کفر و شرک و تجاوز به حقوق و امنیت حق طلبان فرا می‌خوانند و با وسوسه و شگردهایشان در دین خدا فتنه پدید می‌آورند.

۱- « مجمع البیان » .

وَیَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ

و دین حق یکسره از آن خدا گردد و مردم همه برگرد دین گردآیند و اندیشه و عقیده‌ها اصلاح گردد و توحید گرایی و پروا‌پیشگی راه و رسم همه شود.

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که پیام این آیه شریفه هنوز تحقّق نیافته و تأویل نهایی آن نرسیده است و هنگامی که قائم ماخاندان وحی و رسالت به پاخیزد، کسانی که در عصر درخشان او باشند تأویل آیه شریفه را در خواهند یافت و خواهند دید. به خدا سوگند که در آن روزگارِ دوست داشتنی دین و آیین پاک محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کران تاکران گیتی را که شب پرده آرام بخشش را بر آن می‌افکند، فراخواهد گرفت و دیگر در زمین و زمان شرک گرا و بیداد پیشه‌ای حاکم نخواهد بود و همان‌گونه که خدا نوید می‌دهد، جز یکتا آفریدگار هستی پرستش نخواهد شد: لَمْ یَجِئْتَأْویلُ هذِهِ الْآیَةِ، وَ لَوْقامَ قائِمُنا بَعْدُ سَیَری مَنْ یُدْرِکُهُ ما یَکُونُ مِنْ تَأْویلِ هذِهِ الْآیَةِ وَ لَیَبْلُغَنَّ دینُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما بَلَغَ اللَّیْلَ حَتّی لایَکُونَ مُشْرِکٌ عَلی ظَهْرِ الْاَرْضِ(۱)، کَما قالَ اللّهُ تَعالی: یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً(۲)

در ادامه آیه مبارکه می‌فرماید: فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصیرٌ

و اگر از کفر و بیداد باز ایستند، خدا به درون و برون آنان بیناست و پاداش کارشان را ارزانی می‌دارد.

۱ ـ تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۵۶؛ تفسیر بُرْهان، ج ۲، ص ۸۱.

۲ ـ سوره نور، آیه ۵۴.

خمس یک دستور مهم اسلامی

وَ اعْلَمُوآ اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاَنَ‌لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتمی وَالْمَسکینِ وَ ابْنِ‌السَّبیلِ اِنْ کُنْتُمْ ءامَنْتُمْ بِاللّهِ وَ ماآ اَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنایَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ

و بدانید هر گونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای‌پیامبر و برای‌ذی‌القربی ویتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است ، اگر شما به خدا و آن‌چه بربنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی‌ایمان یعنی‌روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خداوند بر هر چیزی قادر است. (۴۱ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با این‌که روی سخن در این آیه به مؤمنان است ، زیرا پیرامون غنایم جهاد اسلامی بحث می‌کند و معلوم است مجاهد اسلامی مؤمن است ، ولی با این حال می‌گوید : « اگر ایمان به خدا و پیامبر آورده‌اید » اشاره به این‌که نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست بلکه شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد و این عمل به خاطر اهداف دیگری انجام گیرد ، مؤمن کامل کسی است که در برابر همه دستورات مخصوصا دستورات مالی تسلیم باشد و تبعیضی در میان برنامه‌های الهی قائل نگردد.

روز جدایی حق از باطل

نام روزجنگ « بدر » دراین آیه روز جدایی حق از باطل « یَوْمَ الْفُرْقان » و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان ذکر شده ، اشاره به این‌که اولاً : روز تاریخی بدر روزی بود که نشانه‌های حقانیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ظاهر گشت ، زیرا قبلاً وعده پیروزی به مسلمانان داده بود در حالی که ظاهرا هیچ نشانه‌ای از آن وجود نداشت و چنان عوامل مختلف غیرمنتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که آن را نمی‌شد بر تصادف حمل کرد ، بنابراین صدق آیاتی که بر این پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در چنین

روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است . ثانیا : درگیری بدر (یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعان) در واقع یک نعمت بزرگ الهی برای مسلمانان بود که گروهی در آغاز از آن پرهیز داشتند امّا همین درگیری و پیروزی سال‌ها آن‌ها را جلو برد و اسم و آوازه آن‌ها در پرتو آن در سراسر جزیره عرب پیچید و همه را به اندیشه در آیین جدید و قدرت حیرت‌انگیزی که در پرتو آن در جزیره عرب تولد یافته بود وادار نمود و ضمنا در آن روز که روز « وانفسا » برای امت کوچک اسلام بود مؤمنان راستین اسلام از مدعیان کاذب شناخته شدند ، پس این روز از هر نظر روز جدایی حق از باطل بود .

منظور از ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه چیست ؟

منظور از ذی‌القربی در این آیه همه خویشاوندان نیست و نه همه خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بلکه امامان اهل بیت هستند ، دلیل بر این موضوع روایات متواتری است که از طرق‌اهلبیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است (۱)و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد .

بنابراین آن‌ها که یک سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می‌دانند در برابر سؤال قرار می‌گیرند که این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قائل شده است ، در حالی که می‌دانیم اسلام مافوق نژاد و قوم و قبیله است. ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت بدانیم با توجه به این‌که آن‌ها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند ، علت دادن این یک سهم از خمس به آن‌ها روشن می‌گردد ، به تعبیر دیگر « سهم خدا » و « سهم پیامبر » و « سهم ذی القربی » هر سه سهم متعلق به « رهبر حکومت اسلامی » است ، او زندگی ساده خود را از آن اداره می‌کند و بقیّه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است مصرف خواهد نمود ، یعنی در حقیقت در نیازهای جامعه و مردم. بعضی از

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۶ ، بحث خمس مراجعه شود .

مفسرّان اهل سنت مانند نویسنده « المَنار » چون « ذی القربی » را همه خویشاوندان دانسته است ، برای پاسخ اشکال فوق برای حکومت اسلامی پیامبر تشریفاتی قائل شده و او را موظّف دانسته که قوم و قبیله‌خویش را به وسیله اموال گرد خود نگاه دارد ،

روشن است که چنین منطقی به هیچ وجه با منطق حکومت جهانی و انسانی و حذف امتیازات قبیلگی سازگار نیست (در این زمینه توضیح دیگری داریم که در بحث‌های آینده خواهد آمد). منظور از « یتیمان » و « مسکینان » و « واماندگان در راه » تنها ایتام و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات می‌باشند ، اگرچه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی‌شود ، دلیل ما بر این تقیید روایات زیادی است که در تفسیر آیه از طرق اهل‌بیت وارد شده و می‌دانیم بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی « شرایط و قیود » آن به وسیله « سنّت » بیان شده است و این منحصر به آیه مورد بحث نیست تا جای تعجب باشد. به علاوه با توجه به آن‌که زکوهٔ بر نیازمندان بنی‌هاشم به طور مسلّم حرام است باید احتیاجات آن‌ها از طریق دیگری تأمین گردد و این خود قرینه می‌شود بر این‌که منظور از آیه فوق خصوص نیازمندان بنی‌هاشم است لذا، در احادیث می‌خوانیم که امام صادق می‌فرمود: « خداوند هنگامی که زکوهٔ را بر ما حرام کرد خمس را برای ما قرارداد بنابراین زکوهٔ بر ما حرام است و خمس حلال » .(۱)

آیا غنایم منحصر به غنایم جنگی است

موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و در حقیقت قسمت عمده بحث در آن متمرکز می گردد ، این است که لفظ « غنیمت » که در آیه آمده است تنها شامل غنایم جنگی می‌شود یا هرگونه درآمدی را دربرمی گیرد؟ در صورت اول آیه تنها خمس غنایم جنگی را بیان می کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنّت و اخبار و روایات صحیح و معتبر

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۶ ، بحث خمس و « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

استفاده کرد و هیچ مانعی‌ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمت‌های دیگری در سنت بیان شود .

مثلاً ـ در قرآن مجید نمازهای پنجگانه روزانه صریحا آمده است و همچنین به نمازهای طواف که از نمازهای واجبه است اشاره شده ، ولی از نماز آیات که مورد اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است ذکری به میان نیامده است و هیچ‌کس را نمی‌یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده است نباید به آن عمل کرد و یا این‌که چون در قرآن به بعضی از غسل‌ها اشاره شده و سخن از دیگر غسل‌ها به میان نیامده است باید از آن صرفنظر کرد ، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمی‌پذیرد. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیّه را موکول به سنت نماید و نظیر این مسأله در فقه اسلام بسیار زیاد است .

ولی با این حال باید ببینیم که « غنیمت » در لغت و در نظر عرف چه معنی می‌دهد؟ آیا راستی منحصر به غنایم جنگی است و یا هر گونه درآمدی را شامل می‌شود؟ آن‌چه از کتب لغت استفاده می‌شود ، این است که در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آن‌چه از دشمن به دست می‌آید ، نیفتاده است ، بلکه هر درآمدی را شامل می‌شود ، به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد دانشمندان و ادبای عرب است اشاره می کنیم : درکتاب «لسان العرب» جلد دوازدهم می‌خوانیم : « وَ الْغُنْمُ الْفَوْزُبِالشَّیْءِ مِنْ غَیْرِمَشَقَّةٍ ... وَ الْغُنَمُ، الْغَنیمَةُ وَ الْمَغْنَمُالْفَیْءُ ... وَ فِی الْحَدیثِ اَلرَّهْنُ لِمَنْ رَهَنَهُ لَهُ غُنْمُهُ وَ عَلَیْهِ غُرْمُهُ ، غُنْمُهُ زِیادَتُهُ وَ نِمائُهُ وَ فاضِلُ قیمَتِه ... وَ غَنِمَ الشَّیْءَ فازَ بِه ... : غُنْم یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت و " غُنْم " و " غَنیمَت " و "مَغْنَم "به معنی فیء است (فَیْء را نیز در لغت به معنی چیزهایی که بدون زحمت به انسان می‌رسد ذکر کرده‌اند) ». و در حدیث وارد شده که گروگان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته ، غنیمت و منافعش برای اوست و غرامت و زیانش نیز متوجه اوست و نیز غُنْم به معنی زیادی و نمو و اضافه

(۵۲۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

قیمت است و فلان چیز را به غنیمت گرفت یعنی به او دسترسی پیدا کرد. و در کتاب « تاج العروس » جلد نهم می‌خوانیم : « وَ الْغُنْمُ الْفَوْزُ بِالشَّیْیءِ بِلا مَشَقَّةٍ : غنیمت آن است که انسان بدون زحمت به چیزی دست یابد ». در کتاب « قاموس » نیز غنیمت به همان معنی فوق ذکر شده است. و در کتاب « مفردات راغب » می‌خوانیم : غنیمت از ریشه « غَنَم » به معنی « گوسفند » گرفته شده و سپس می گوید : « ثُمَّ اسْتُعْمِلُوا فی کُلِّ مَظْفُورٍ بِهِ مِنْ جَهَةِ الْعُدی وَ غَیْرِه : سپس در هر چیزی که انسان از دشمن و یا غیر دشمن به دست می‌آورد به کار رفته است » حتی کسانی که یکی از معانی غنیمت را غنایم جنگی ذکر کرده‌اند انکار نمی‌کنند که معنی اصلی آن معنی وسیعی است که به هرگونه خیری که انسان بدون مشقت به آن دست یابد گفته می‌شود. در استعمالات معمولی نیز « غَنیمَت » در برابر « غَرامَت » ذکر می‌شود ، همان طور که معنی « غرامت » معنی وسیعی است و هر گونه غرامت را شامل می‌شود « غنیمت » نیز معنی وسیعی دارد و به هر گونه درآمد قابل ملاحظه‌ای گفته می‌شود ، این کلمه در « نهج البلاغه » در موارد زیادی به همین معنی آمده است ، در خطبه ۷۶ می‌خوانیم : « اِغْتَنِمِ الْمُهَلِ : فرصت‌ها و مهلت‌ها را غنیمت بشمارید ». و در خطبه ۱۲۰ می‌فرماید : « مَنْ اَخَذَها لَحِقَ وَ غَنِمَ : کسی که به آیین خدا عمل کند به سرمنزل مقصود می‌رسد و بهره می‌برد ». و در نامه ۵۳ به مالک اشتر می‌فرماید : « وَ لا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعا ضارِیا تَغْتَنِمُ اَکْلَهُمْ : در برابر مردم مصر همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردن آن‌ها را غنیمت و درآمدی برای خود فرض کنی ». و در نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف می‌فرماید : « فَوَ اللّهِ ما کَنَزْتُ مِنْ دُنْیاکُمْ تِبْرا وَ لَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنائِمِها وَفْرا : به خدا سوگند از دنیای شما طلایی نیاندوختم و از غنایم و درآمدهای آن اندوخته‌ای فراهم نکردم ». و در کلمات قصار ، در جمله ۳۳۱ می‌فرماید : « اِنَّ اللّهَ جَعَلَ الطّاعَةَ غَنیمَةَ الْاَکْیاسِ : خداوند اطاعت را غنیمت و بهره هوشمندان قرار داده است ». و در نامه ۴۱ می‌خوانیم : « وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَکَ فی حالِ غِناکَ : هر کس در حالی بی‌نیازیت از تو قرضی بخواهد غنیمت بشمار ». و نظیر

تفسیر مردان (۵۲۱)

این تعبیرات بسیار فراوان است که همگی نشان می‌دهد « غنیمت » منحصر به غنایم‌جنگی نیست. و اما مفسران: بسیاری از مفسران که در زمینه این آیه به بحث پرداخته‌اند صریحا اعتراف کرده‌اند که غنیمت در اصل معنی وسیعی دارد و شامل غنایم جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان بدون مشقّت فراوانی به آن دست یابد می‌شود ، حتّی آن‌ها که آیه را به خاطر فتوای فقهای اهل تسنّن مخصوص غنایم جنگی دانسته‌اند باز معترفند که در معنی اصلی آن این قید وجود ندارد بلکه به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده‌اند. « قُرْطُبی » مفسّر معروف اهل تسنن در تفسیر خود ، ذیل آیه چنین می‌نویسد : « غنیمت در لغت خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می‌آورند ... و بدان‌که اتفاق (علمای تسنن) بر این است که مراد از غنیمت در آیه (وَاعْلَمُوا اَنَّما غَنِمْتُمْ) اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ به مردم می‌رسد ، ولی باید توجّه داشت که این قید همانطور که گفتیم در معنی لغوی آن وجود ندارد ، ولی در عرف شرع ، این قید وارد شده است » .(۱) « فخر رازی » در تفسیر خود تصریح می‌کند که : « اَلْغُنْمُ الْفَوْزُ بِالشَّیْیءِ : غنیمت این است که انسان به چیزی دست یابد » و پس از ذکر این معنی وسیع از نظر لغت می‌گوید : « معنی شرعی غنیمت (به‌عقیده فقهای اهل‌تسنن) همان غنایم جنگی است » .(۲) و نیز در تفسیر « المَنار » « غنیمت » را به معنی وسیع ذکر کرده و اختصاص به غنایم جنگی نداده اگر چه معتقد است باید معنی وسیع آیه فوق‌را به‌خاطر قیدشرعی‌مقید به غنایم جنگی کرد .(۳) در تفسیر « روح‌المعانی » نوشته « آلوسی » مفسر معروف سنی نیز چنین آمده است که : « غُنْم در اصل به معنی هرگونه سود و منفعت است » .(۴) در تفسیر « مجمع‌البیان » نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگ تفسیر کرده ، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می‌گوید : « علمای شیعه معتقدند که خمس در هر گونه فایده‌ای که برای انسان

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۴ ، صفحه ۲۸۴۰ .

۲- « فخر رازی » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۱۶۴ .

۳- « تفسیر المنار » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳ ـ ۷ .

۴- « روح المعانی » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۲ .

(۵۲۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

فراهم می‌گردد واجب است ، اعم از این‌که از طریق کسب و تجارت باشد ، یا از طریق گنج و معدن و یا آن‌که با غوص از دریا خارج کنند و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است و می‌توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد ، زیرا در" عرف لغت " به تمام این‌ها " غنیمت " گفته می‌شود » .(۱) در تفسیر المیزان نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت هر گونه فایده‌ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می‌افتد و مورد نزول آیه گرچه غنایم جنگی است ولی می‌دانیم که هیچ گاه مورد عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی‌زند .(۲) از مجموع آن‌چه گفته شد چنین نتیجه گرفته می‌شود که : آیه غنیمت معنی وسیعی دارد و هر گونه درآمد و سود و منفعتی را شامل می‌شود ، زیرا معنی لغوی این لفظ عمومیت دارد و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست. تنها چیزی که جمعی از مفسران اهل تسنّن روی آن تکیه کرده‌اند این است که آیات قبل و بعد در زمینه جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می‌شود که آیه غنیمت نیز اشاره به غنایم جنگی باشد. در حالی که می‌دانیم شأن نزول‌ها و سیاق عمومیّت آیه را تخصیص نمی‌زنند و به عبارت روشن‌تر هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه یک معنی کلّی و عمومی باشد و در عین حال مورد نزول غنایم جنگی که یکی از موارد این حکم کلی است بوده باشد و این‌گونه احکام درقرآن و سنّت فراوان‌است‌که حکم کلی‌است و مصداق‌جزیی‌است: مثلاً در آیه ۷ سوره حشر می‌خوانیم : « ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا : هر چه پیامبر برای شما می‌آورد بگیرید و هر چه از آن نهی می‌کند خودداری کنید ». این آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمان‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیان می‌کند درحالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به دست مسلمانان می‌افتد (و اصطلاحا به آن « فیء » گفته می‌شود). و نیز در آیه ۲۳۳ سوره بقره یک قانون

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۴ ، صفحه ۵۴۳ ـ ۵۴۴ .

۲- « المیزان » ، جلد ۹ ، صفحه ۸۹ .

تفسیر مردان (۵۲۳)

کلّی به صورت « لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ اِلاّ وُسْعَها : هیچ کس بیش از آن‌چه قدرت دارد تکلیف نمی‌شود » بیان شده در حالی‌که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانایی خود به آن‌ها اجرت بدهد ، ولی آیا ورود آیه در چنین مورد خاصی می‌تواند جلو عمومیّت این قانون (عدم تکلیف مالایُطاق) را بگیرد؟ خلاصه این‌که : آیه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می‌گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود که یکی از آن‌ها غنایم جنگی است خمس آن را بپردازید مخصوصا «ما» موصوله و «شیی» که دو کلمه عامّ و بدون هیچ‌گونه قید و شرطند این موضوع را تأیید می‌کنند .

آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست؟

بعضی چنین تصور می‌کنند ، که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می‌شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد ، یک نوع امتیاز نژادی محسوب می‌شود و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می‌خورد و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن ، سازگار نیست .

پاسخ : کسانی که چنین فکر می‌کنند شرایط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملاً بررسی نکرده‌اند زیرا جواب این اشکال به

طور کامل در این شرایط نهفته شده است. توضیح این‌که اولاً : نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است منحصرا باید به نیازمندان آنان داده شود ، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال و نه بیشتر ، بنابراین تنها کسانی از آن می‌توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده‌اند و بیمارند و یا کودک یتیم و کسان دیگری که به علّتی در بن‌بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند. بنابراین کسانی که قادر به کار کردن هستند ، (بالفعل و یا بالقوه) می‌توانند درآمدی که زندگی آن‌ها را بگردانند داشته باشند هرگز نمی‌توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله‌ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می‌گویند سادات

می‌توانند خمس بگیرند ، هر چند ناودان خانه آن‌ها طلا باشد ، گفتار عوامانه‌ای بیش نیست و هیچ‌گونه پایه‌ای ندارد. ثانیا : مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند و به جای آن می‌توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند .(۱) ثالثا : اگر سهم سادات که نیمی از خمس است ، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد باید آن را به بیت‌المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود. همان‌طور که اگر سهم سادات کفایت آن‌ها را ندهد باید از بیت‌المال و یا سهم « زکات » به آن‌ها داد. با توجّه به جهات سه‌گانه فوق روشن می‌شود که در حقیقت هیچ‌گونه تفاوت ازنظر مادّی میان سادات و غیرسادات گذارده نشده است. نیازمندان غیرسادات می‌توانند مخارج سال خود را از محلّ زکات بگیرند ولی از خمس محرومند و نیازمندان سادات تنها می‌توانند از محلّ خمس استفاده کنند ، امّا حق استفاده از زکات را ندارند. در حقیقت دو صندوق در این‌جا وجود دارد ، « صندوق خمس » و « صندوق زکات » و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این صندوق‌ها استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی یعنی به اندازه نیازمندی یک سال. (دقت کنید) ولی کسانی که دقّت در این شرایط و خصوصیات نکرده‌اند چنین می‌پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت‌المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه‌ای برخوردارند. تنها سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر هیچ‌گونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این‌دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره‌ای دارد؟ پاسخ این سؤال را نیز با توجه به یک مطلب می‌توان دریافت و آن این‌که میان خمس و زکات تفاوت مهمّی وجود دارد و آن این است که زکات از مالیات‌هایی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می‌شود ، لذا مصارف آن عموما در همین قسمت

۱- محروم بودن بنی هاشم از زکات امری مسلم است که در بسیاری از کتب حدیث و کتب فقهی آمده است آیا می‌توان باور کرد که اسلام برای از کار افتاده‌ها و ایتام و محرومان غیر بنی هاشم فکری کرده باشد اما نیازمندان بنی هاشم را بدون هیچ‌گونه تأمین رها ساخته باشد ؟

می‌باشد ، ولی خمس از مالیات‌هایی است که مربوط به حکومت اسلامی است ، یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این‌دستگاه ازآن تأمین می‌شود. بنابراین محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دورنگهداشتن خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این قسمت است تا بهانه‌ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلّط ساخته است. ولی از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تأمین شوند ، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش‌بینی شده که آن‌ها از بودجه حکومت اسلامی بهره‌مند گردند ، نه از بودجه عمومی ، در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست ، بلکه یک نوع کنار زدن آن‌ها ، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر این‌که هیچ‌گونه سوءظنّی تولید نشود می‌باشد. جالب این‌که به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است : در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و تقاضا کردند که آن‌ها را مأمور جمع آوری زکات چهارپایان کنند و گفتند این سهمی را که خداوند برای جمع‌آوری‌کنندگان زکات تعیین کرده‌است، مابه‌آن سزاوارتریم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود

: ای" بنی عبدالمطلب " زکات نه برای من حلال است و نه برای شما ولی من به جای محرومیّت به شما وعده شفاعت می‌دهم ... شما به آن‌چه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آن‌ها گفتند راضی شدیم » .(۱) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که بنی هاشم این را یک نوع محرومیّت برای خود می‌دیدند و پیامبر در مقابل آن به آن‌ها وعده شفاعت داد. در « صحیح مسلم » که از معروف‌ترین کتب اهل تسنّن است حدیثی‌می‌خوانیم‌که خلاصه‌اش این است: «عباس‌وربیعهٔ‌بن‌حارِث خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند و تقاضا کردند که فرزندان آن‌ها یعنی" عبدالمطلب بن ربیعهٔ "و" فضل بن عباس "که دو جوان بودند مأمور جمع‌آوری زکات شوند و همانند دیگران

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۸۶ .

(۵۲۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر ، وسایل ازدواج آن‌ها فراهم‌گردد و از محلّ خمس‌مهریّه همسران‌آن‌ها پرداخته شود » .(۱) از این حدیث که شرح آن طولانی است نیز استفاده می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اصرار داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگهدارد. از مجموع آن‌چه گفتیم روشن شد که خمس نه‌تنهاامتیازی برای سادات محسوب نمی‌شود بلکه یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است .

منظور از سهم خدا چیست ؟

ذکر سهمی برای خدا به عنوان « لِلّهِ » به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسأله خمس و تأکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی‌است ، یعنی همان‌گونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام را نیز به همان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده ، وگرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می‌داند صرف می گردد و خداوند نیاز به سهمی ندارد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

غَنیمَت: مال و ثروتی که با پیکار از کفرگرایان و تجاوزکاران به‌دست می‌آید و خدا آن را به همه مسلمانان بخشیده است.

در برابر آن واژه «فَیْء» است که بدون پیکار از آنان به دست جامعه اسلامی می‌افتد. این دیدگاه «عطاء» و مذهب شافعی در مورد «غَنیمت» است. و از امامان راستین‌نیز همین‌گونه روایت شده‌است.

امّا به باور برخی دو واژه «غَنیمَت» و «فَیْء» دارای یک معنی استو به باور

۱- « صحیح مسلم » ، جلد ۲ ، صفحه ۷۵۲ .

تفسیر مردان (۵۲۷)

طرفداران این دیدگاه آیه مورد بحث ناسخ آیه مبارکه سوره حَشْر در این مورد است.(۱)

یَتیم: کودکی که در دوران خرد سالی پدر خویش را از دست بدهد. در جهان حیوان به آنچه مادرش را از دست دهد یتیم می گویند و در جهان انسان به آن که پدرش را از دست دهد.

مِسکین: بینوا یا کسی که صدقه بر او رواست.

اِبنُ السَّبیل: مسافری که پولش تمام شده و در راه مانده است.

یک برنامه اقتصادی

در این آیه مبارکه به بیان مقررات غنایم جنگی که یک برنامه مهّم اقتصادی در جامعه اسلامی است پرداخته و می‌فرماید:

وَاعْلَمُوا اَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَاَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی

و بدانید که هرچیزی را که به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن از آن خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و برای خویشاوندان و یتیمان ... است.

چگونگی تقسیم خمس

دیدگاه دانشمندان در مورد چگونگی تقسیم خمس وکسانی که در خور دریافت آنند متفاوت است:

۱ ـ به باور دانشمندان مذهب اهل بیت، خمس به شش بخش تقسیم می‌گردد، که سه بخش آن، از آن خدا، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خویشاوندان آن حضرت‌است. این سه بخش یا سه سهم را به خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام معصوم، که جانشین اوست باید داد. و سه بخش دیگر آن، از آنِ یتیمان، بینوایان و در راه ماندگان از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و دیگران از آن بهره‌ای ندارند؛ چرا که خدا صدقه را بر آنان ناروا ساخته است.

«طَبَری» از گروهی از جمله از حضرت سجّاد و امام باقر ۸ آورده است که سهم خدا از این مال برای کعبه و آبادانی آن و باقی

۱ . سوره حَشْر آیه ۷.

این مال از آنِ کسانی است که در آیه مبارکه از آنان سخن رفته است.

به باور ما از ظاهر آیه شریفه نیز همین نکته دریافت می‌گردد که خمس باید بر شش بخش تقسیم و هزینه گردد.

۲ ـ به باور گروهی از جمله «ابن‌عبّاس» خمس به پنج بخش تقسیم می‌شود. از این پنج بخش سهم خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حقیقت یکی است که برای تهیه سلاح و ارتش اسلامی هزینه می‌گردد و باقی آن نیز به همان صورتی است که درآیه آمده است.

۳ ـ از دیدگاه «شافِعی» خمس به چهار بخش تقسیم می‌گردد که سهم خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به خود آنان و باقی آن نیز به یتیم و بینوا و در راه مانده مسلمان داده می‌شود.

۴ ـ و از دیدگاه «ابو حنیفه» و گروهی خمس به سه بخش تقسیم می‌شود؛ چرا که بهره‌پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله با رحلت آن حضرت تمام می‌شود و کسی از پیامبران چیزی به ارث نمی‌برد. سهم خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نیز، خلیفه اوّل و دوم ندادند و کسی اعتراض نکرد. بنابر این سه بخش می‌ماند که از آنِ یتیم، بینوا و در راه‌مانده است.

برخی از اینان بر آنند که اگر یک بخش از این اموال به بینوایان و نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سه سهم دیگر نیز به سه گروه یاد شده پرداخت گردد رواست؛ و نیز اگر نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم در شمار بینوایان در نظر آیند و به آنان از این مال داده شود درست است.

نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کسانی هستند؟

در این مورد نیز دو نظر است:

۱ ـ به باور «ابن عبّاس» منظور از نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «بنی‌هاشم» از فرزندان «عبد المُطَّلِب» می‌باشند، که دیدگاه ما نیز همین گونه است.

۲ ـ امّا به باور برخی از جمله «شافِعی» منظور فرزندان «هاشم بن عبد مَناف» و فرزندان «مُطَّلِب بن عبدمَناف» می‌باشند که از پیامبر

گـرامی نیـز این گونه آورده‌اند.

تفسیر مردان (۵۲۹)

تنهـا یک پنجم از غنـایم یا ...

آیـا خمس یـا یـک پنجـم مورد بحث تنهـا از غنـایم جنگی بایـد پرداخت گردد یـا از هـر گـونه سـود و بهـره و درآمـدی که نصیب انسـان می‌گردد؟

به باور پیروان مذهب خاندان رسالت، خمس تنها در غنایم جنگی نیست، بلکه شامل هر سودبری و بهره‌ای می‌شود که از راه کسب و کار و داد و ستد نصیب انسان می‌گردد؛ و نیز پرداخت یک پنجم از درآمد گنجینه‌ها، معدنها، غواصّی‌ها و دیگر کارهای مفید و روا که در کتابهـای فقهی آمـده واجب است. و دلیـل این نکته و بیان را می‌توان از خود آیه شـریفه نیز دریافت؛ چرا که در فرهنگ واژه شـناسان به همه اینها غنیمت گفته می‌شود. و واژه «غَنم» به مفهوم دسترسـی به بهره و سود و نعمت و چیزی بـدون رنج بسـیار و نیز به معنای فزونی و اضافه شدن قیمت آمده است.

بـــازگشت بــه آیـــه شـریفه

در ادامه آیه مبارکه می‌فرماید:

فَـاَنَّ لِلّهِ خُمُسَـهُ

به بـاور گروهی قرآن تقسیم خمس را، به منظور برکت جسـتن از نـام و یـاد جـان بخش خـدا، بـا نام او آغاز می‌کنـد و نشانگر این واقعیت است که هرکاری باید به منظور تقرب به خــدا انجام گیرد و گرنه کران تاکران هستی و هر آنچه هست از آن اوست.

وَلِلــرَّسُــولِ

آورده‌انـد کـه یـک پنجـم خمس از آن‌پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله اسـت که آن را در راه اداره زنـدگی خـویش هزینه نمایـد و اگرچیزی‌ماند، آن‌را برای‌تهیه سلاح و سازماندهی ارتش اسلامی‌صرف کند.

وَلِـذِی الْقُرْبـی

به باور پاره‌ای سهم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نزدیکانش با رحلت آن حضرت تمام شده است.

و «شافعی» بر آن است که سـهم پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله در راه تهیه سـلاح و سازماندهی سپاه‌اسـلام هزینه می‌گردد و سهم نزدیکان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه بنی‌هاشم و فرزندان

(۵۳۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

«عبـدالمطلب» هزینه می‌گردد. ذکر این نکته لازم است که این اسـتحقاق از راه اسم و نسب است؛ از این رو به نیازمند و بی‌نیاز آنان می‌توان پرداخت.

و به باور برخی سـهم خـدا و پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و نزدیکان آن حضـرت را بایـد به جانشـین راستیـن پیــامبـر صـلی‌الله‌علیه‌وآله پـرداخـت تــا در راه زندگیِ خود و خانواده‌اش و مصالح جـامعـه اسلامی هـزینـه نمــایــد.

یادآوری می‌گردد که این دیدگاه با مذهب ما هماهنگ است.

وَالْیَتامی وَالْمَسـاکینِ وَابْــنِ السَّبیــلِ

به باور گروهی این سه سـهم در حقیقت از آن همه مردم است و بایـد برای هر کس به همان اندازه‌ای که نیازش برطرف شود هزینه گردد. امّا به باور ما این سه سـهم به صـراحت آیه شـریفه از آن یتیمان و بینوایان و در راه مانـدگانِ خانـدان پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله

است.

اِنْ كُنْتُمْ امَنْتُمْ بِاللّهِ وَ ما اَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ

به باور برخی این فراز از آیه شریفه به آیه پیش پیوند می‌خورد که می‌فرماید: فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ مَوْليكُمْ...

و بـه بـاور بـرخـی دیگـر به آیـه مـورد بحث پیونـد دارد و منظـور این است که این فرمـان خـدا در مـورد خمس است، اینک اگر شما به خدا و قرآن ایمان آورده‌اید آن را بـه کـار بندید.

روز رویارویی دو گروه حق و باطل

روزِ رویـارویی و برخـورد دو گروه طرفـدار حق و عـدالت و گروه باطـل گرا و بیـداد پیشـه کـه در آیـه شـریفه به «يَـوْمَ الْتَقَـى الْجَمْعـانِ» تعبیر شده چه روزی است؟

در ایـن مـورد دو نظـر اسـت:

۱ ـ به بـاور گروهی منظـور از آن روز سرنوشت ساز، روز «بَدْر» است؛ چرا که در آن روز حسّاس بود که خدا توحیـد گرایـان و شرک گرایان را از هم جدا ساخت. آن روز به مسلمانان عزّت و شکوه ارزانی داشت و شرک گرایان را به ذلّت و حقارت کشید و این در حالی بود که شمار مسلمانان سیصـد و سیزده تـن و شمـار شرک گرایان حدود هزار نفـر بود و پیکاری نابرابر روی داد. آن روز هفتاد تن از سردمداران شرک و بیداد برخاک حقارت و خفت در غلطیدند

تفسیر مردان (۵۳۱)

و همین شمـار نیز به اسـارت درآمدنـد و بـاقی سپاه آنـان نیز رو به فرار نهـاد و جنگ که در بامـداد روزِ جمعه هفـدهم ماه مبارک رمضان، درست پس از گـذشت هیجـده ماه از هجرت‌سرنوشت‌ساز پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه آغاز شده‌بود درغروب‌آن روز به‌پایان رسید.

۲ ـ و به باور پاره‌ای جنگ «بَدْر» روز نوزدهم ماه رمضان روی داد و آن روز سـرنوشت ساز یا روز برخورد دوگروه حق و باطل این روز است. از حضرت صادق علیه‌السلام نیـز دیـدگـاه دوم روایـت شـده است.

وَ اللّـهُ عَلـى كُـلِّ شَـیْءٍ قَـدیـرٌ

و خدا بر هرکار و هرچیزی تواناست.

پـرتـوی از روایات در مورد خمس

۱ ـ «مِنْهـال» از چهـارمین امـام نـور و «عبـد اللّه» نـواده گرامی او در مورد خمس پرسیـد، که آن دوبزرگوار گفتنـد: خمس از آنِ ما خاندان وحی و رسالت است «هُوَ لَنا».

او گفت: خـدا در قرآن می‌فرمایـد: خمس از آن یتیمـان و بینوایـان و در راه مانـدگان است، آن را چه می‌فرماییـد؟ حضـرت سـجّاد فرمود: منظور یتیمان و تهیدستان ماست: «فَقـالَ: اَيْتـامُنـا وَ مَســاكينُنـا».(۱)

۲ ـ و نیز «عیّاشـی» از حضرت صـادق۷ آورده است کـه «نَجْدَه حَرُوری» بـه ابن عبـاس نـامـه‌ای نـوشـت و از مصــرف خمس پـرسیـد، او در پاسخ وی نوشت: به باور ما خمس از آن ماست، امّا قوم ما براین پندارنـد که از آن مـا نیست و آن را گرفته‌انـد و مـا شکیبـایی پیشـه سـاختـه‌ایـم.

۳ ـ و از ششـمین امـام نـور آورده‌انـد کـه فرمـود: اِنَّ اللّهَ لَمّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ اَنْزَلَ لَنَا الْخُمْسَ، فَالصَّدَقَةُ عَلَيْنا حَرامٌ وَ الْخُمْسُ لَنا حَلالٌ...(۲)

هنگامی که خدا صدقه را بر ما حرام اعلان کرد، خمس را برایمان بافرود آیه خمس مقرّرفرمود. بنابراین صدقه‌بر مانارواست و خمس و هدیه بر ما حلال است.(۳)

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۴۸؛ تفسیر بُرْهان، ج ۲، ص ۸۸.

۲ . تفسیر بُرْهان، ج ۲، ص ۸۸.

۳ . در مورد انبوه روایات در این مورد، به جلد ۹ وَسائِلُ الشّیعه مراجعه شود.

شش دستور در زمینه جهاد

یاَاَیُّهَا الَّذینَ ءَامَنُوآا اذا لَقیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) روبرو می‌شوید ثابت قدم باشید و خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید. (۴۵ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسران نوشته‌اند که ابوسفیان هنگامی که با تردستی خاصی کاروان تجارتی قریش را از قلمرو مسلمانان به سلامت بیرون برد کسی را به سراغ ارتش قریش که عازم میدان بدر بود فرستاد که دیگر نیاز?به مبارزه شما نیست بازگردید ، ولی « ابوجهل » که غرور و تکبر و تعصب خاصی داشت سوگند یاد کرده که ما هرگز بازنمی‌گردیم تا این‌که به سرزمین بدر برویم (و بدر قبل از این جریان ، یکی از مراکز اجتماع عرب بود که در هر سال یک بازار تجارتی در آن تشکیل می‌شد) و سه روز در آن‌جا خواهیم ماند و شترانی ذبح می‌کنیم و غذای مفصلّی راه می‌اندازیم و شراب می‌نوشیم و خوانندگان برای ما می‌خوانند و می‌نوازند تا صدای ما به گوش عرب برسد و قدرت و قوّت ما تثبیت گردد .امّا سرانجام کارشان به شکست کشید و به جای جام شراب جام‌های مرگ نوشیدند و در عوض « خوانندگان » « نوحه گران » بر عزای آن‌ها نشستند. آیات فوق هم اشاره‌ای به این موضوع دارد و مسلمانان را از این گونه کارها نهی می‌کند و هم به‌دنبال دستورهای گذشته در مورد جهاد یک سلسله دستورهای دیگر به آن‌ها می‌دهد. رویهم رفته در آیات ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ شش دستور مهم به مسلمانان داده شده است :

۱ ـ نخست می‌گوید : « ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که گروهی‌از دشمنان‌را دربرابر خود در میدان‌نبرد ببینید ثابت‌قدم باشید » (یآاَیُّهَاالَّذینَ ءَامَنُوآا اِذالَقیتُمْ فِئَةًفَاثْبُتُوا). یعنی یکی از نشانه‌های بارز ایمان ثبات قدم در همه زمینه‌ها مخصوصا در پیکار با دشمنان حق است .

۲ ـ « خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید » (وَاذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) .

شک نیست که منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست ، بلکه خدا را در درون جان حاضر دیدن و به یاد علم و قدرت بی‌پایان و رحمت وسیعش بودن است ، این توجه به

خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می‌کند و در پرتو آن احساس می‌نماید که در میدان مبارزه تنها نیست ، تکیه‌گاه نیرومندی دارد که هیچ قدرتی در برابر آن مقاومت نمی‌کند و اگر هم کشته شود به بزرگ‌ترین سعادت ، یعنی سعادت شهادت رسیده است و در جوار رحمت حق رستگار خواهد بود ، خلاصه یاد خدا به او نیرو و آرامش و قوّت و قدرت و پایمردی می‌بخشد. به علاوه یاد و عشق خدا ، عشق زن و فرزند و مال و مقام را از دل بیرون می‌راند و توجه به خدا آن‌ها را که باعث سستی در امر مبارزه و جهاد می‌شود از خاطر می‌برد ، چنان‌که « امام سجاد » زین العابدین در دعای معروف صحیفه که برای « مرزبانان اسلام » و « مدافعان

سرحدات مسلمین خوانده به پیشگاه خدا چنین عرض می کند: « وَاَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِکْرَ دُنْیاهُمُ الْخَدّاعَةِ الْغَرُورِ وَامْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَراتِ الْمالِ الْفَتُونِ وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نَصْبَ اَعْیُنِهِمْ : پروردگارا ! (در پرتو یاد خویش) یاد دنیای فریبنده را از دل این پاسداران مبارز بیرون کن و توجّه به زرق و برق اموال را از قلب آن‌ها دور ساز و بهشت را در برابر چشمان فکر آن‌ها قرار ده » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

رهنمودهایی ارزشمند

قرآن در ادامه سخن در مورد جهاد، اینک مردم توحید گرا را به پایداری در میدان پیکار فرمان می‌دهد و می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اذا لَقیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا

هان ای مردم با ایمان! هر گاه در میدان جهاد باگروهی تجاوز کار وکفر گرا برخورد نمودید، برای جنگ با آنان پایداری ورزید و پشت به دشمن نکنید.

وَاذْکُرُوا اللّهَ کَثیرا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

و خدا را بسیار یادکنید و از او یاری بخواهید تادر این جهان پیروز گردید و در جهان دیگر به رستگاری نایل آیید.

به باور برخی منظور این است که وعده‌های خدا را که در مورد یاری و پیروز ساختن‌تان به شما داده است به یاد آورید تا پایداری شما افزون گردد.

۱- « صحیفه سجادیه » دعای بیست و هفتم .

(۵۳۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

ضرورت اطاعت از رهبری

وَ اَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّبِرینَ

و اطاعت (فرمان)خدا و پیامبرش نمایید و نزاع (و کشمکش) مکنید تا سست نشوید وقدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمایید که خداوند بااستقامت‌کنندگان است.

(۴۶ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۳ ـ یکی دیگر از مهم‌ترین برنامه‌های مبارزه توجّه به مسأله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است همان دستوری که اگر انجام نمی‌گرفت جنگ بدر به شکست کامل مسلمانان منتهی می‌شد ، لذا در آیه بدر می‌گوید : « و اطاعت خدا و پیامبرش کنید » (وَاَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ) .

۴ ـ «و ازپراکندگی و نزاع‌بپرهیزید»(وَ لاتَنزَعُوا).«زیرا کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن نخستین اثرش سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است» (فَتَفْشَلُوا). «و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوّت و هیبت و عظمت شماست» (وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ). «ریح» به معنی باد است و این که‌می گوید: اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می‌شوید و به دنبال آن باد شما را از میان خواهد برد اشاره لطیفی به این معنی است که قوّت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتی‌ها به سوی منزل مقصود بوده است و در آن زمان که تنها نیروی محرک کشتی وزش باد بود این مطلب فوق‌العادّه اهمیت داشت. به علاوه وزش باد به پرچم‌ها نشانه برپا بودن پرچم که رمز قدرت و حکومت است می‌باشد و تعبیر فوق کنایه‌ای از این معنی است.

۵ـ سپس دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت می‌دهد و می گوید : « استقامت کنید که خداوند با استقامت‌کنندگان است » (وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّبِرینَ). تفاوت میان ثبات قدم (دستور اول) و استقامت و صبر (دستور

پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد ، در حالی که استقامت و صبر بیشتر جنبه‌های روانی و باطنی را شامل می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ اَطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ریحُکُمْ

و خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را فرمان برید و در هنگامه برخورد با دشمن با هم هماهنگ و یکپارچه باشید و از پراکندگی بپرهیزید که ترس از دشمن دامنگیرتان می گردد و در جهاد ناتوان می گردید و شوکت و توانایی شما از میان می‌رود.

به باور «مُجاهِد» منظور این است که پیروزی را از دست می‌دهید.

امّا به باور «اَخْفَش» منظور این است که دولت را از دست می‌دهید.

ذکر این نکته لازم است که واژه «ریح» در آیه شریفه کنایه از پیشرفت و نفوذ و رسیدن به هدف است.

از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که اگر با هم به کشمکش بپردازید دیگر نسیم پیروزی بر زندگی شما نخواهد وزید؛ چرا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: نُصِرْتُ بِالصَّبا وَ اُهْلِکَتْ عادٌ بِالدَّبُور.(۱)

من به وسیله باد صبا پیروز شدم و عادیان با باد مسموم جنوب نابود شدند.

وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّهَ مَعَ الصّابِرینَ

و برای جنگ با دشمن شکیبایی پیشه سازید؛ چرا که خدا با شکیبایان است.

۱ . مُسْنَد احمد ج ۱، ص ۲۲۸؛ سُنَن بیهقی، ج ۳، ص ۳۶۴.

ضـرورت پرهیز از غرور و خودنمایی

وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیرِهِمْ بَطَرا وَ رِئاآءَ النّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ وَاللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ

و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی هوی‌پرستی و غرور خودنمایی کردندر برابر مردم (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا بازمی‌داشتند (وسرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آن‌چه عمل‌می کنند احاطه (و آگاهی)کامل دارد.

(۴۷ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۶ـ در آخرین آیه مسلمانان را از پیروی کارهای ابلهانه و اعمال غرورآمیز و بی‌محتوا و سر و صداهای توخالی و بی‌معنی بازمی‌دارد و با اشاره به جریان کار ابوسفیان و طرز افکار او و یارانش می‌فرماید : « مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هواپرستی و خودنمایی خارج شدند ، نباشید » (وَلاتَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیرِهِمْ بَطَرا وَ رِئاءَ النّاسِ). « همان‌ها که هدفشان جلوگیری مردم از راه خدا بود » (وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ‌اللّهِ). هم هدفشان نامقدّس بود و هم وسایل رسیدنشان به این هدف و دیدیم که سرانجام با آن‌همه نیرو و ساز و برگ جنگی درهم کوبیده شدند و به جای عیش و طرب گروهی در خاک و خون غلطیدند و

گروهی در عزای آن‌ها اشک ریختند. « و خداوند به کارهایی که این‌گونه افراد انجام می‌دهند محیط است و از اعمالشان باخبر» (وَ اللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه هشدار می‌دهد که:

وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَرًا وَرِئاءَ النّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ

شما مردم با ایمان همانند شرک‌گرایان قریش نباشید که به بهانه حمایت از کاروان تجارتی خویش، اردویی‌از میخوارگان و نوازندان به راه انداخته و با سرمستی و خودنمایی، به منظور باز داشتن مردم از دین خدا، از «مکّه» به سوی

تفسیر مردان (۵۳۷)

«بَدْر» رهسپار شدند.

گفتنی است که منظور از ریاکاری آنان این بود که می‌خواستند به همگان نشان دهند که مردم مسلمان را به حساب نمی‌آورند و از آنها هراسی ندارند.

وَ اللّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحیطٌ

و خدا به کردار آنان آگاه است و به آنچه انجام می‌دهند احاطه داشته و هیچ یک از پندارها و رفتارهایشان بر او پوشیده و نهان نیست و به آنان کیفر خواهد داد.

جشنی که به عزا تبدیل گردید

«ابن‌عبّاس» در این مورد آورده است که: وقتی «ابوسفیان» کاروان تجارتی قریش را از منطقه دور ساخت، به سپاه شرک پیام داد که باز گردند، امّا «ابوجهل» گفت ما باز نخواهیم گشت تا منطقه «بَدْر»(۱) را به تصرف خود درآورده و سه روز در آنجا بمانیم و ضمن ذبح حیوانات و بهره‌وری از گوشت و شراب و تماشای برنامه‌های گوناگون نوازندگانمان، جهان عرب را از اقتدار و پیروزی خویش آگاه سازیم تا همه از نیروی ما بهراسند؛ امّا نمی‌دانستند که ثمره کفرگرایی و بیداد و بد مستی و پایمال ساختن حقوق و حرمت انسان‌ها و ریاکاری خفت و خواری است. و بر این اساس بود که آنان به هوسهای خویش نرسیدند و جشن‌شان به عزا تبدیل گردید.

۱ . منطقه «بَدْر» یکی از جاهایی بود که عرب در آنجا گرد می‌آمد و بازاری تشکیل می‌داد و به خودنمایی می‌پرداخت.

(۵۳۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

سلب نعمت‌ها، عکس‌العمل رفتار ناپسند افراد است

ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ وَ اَنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ

این به‌خاطر آن‌است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جزآن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است. (۵۳ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به‌تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد ، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند ، چنان‌چه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به‌جا آوردند ، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد ،

اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد ، در این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلاـ و مصیبت می‌کند ، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است وگرنه مواهب الهی زوال‌ناپذیر است.

عوامل‌حیات و مرگ ملت‌ها

تاریخ ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد : گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند ، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند ، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند ، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلّت و خواری سقوط کردند. بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند ، بدون این‌که کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها ، گناه را

به گردن عوامل کم اهمیّت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آن‌ها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند ، سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر ، به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می‌کنند. همه این‌ها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی « دردها » و « درمان‌ها » و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گوید : برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان‌ها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود ، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید ، هر چه هست در این‌جا است. ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند ، دست اتحاد و برادری به هم دادند ، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم ، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند ، به طور قطع پیروز شدند، امّا هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم ، محافظه‌کاری به جای شهامت ، نفاق و تفرقه به جای اتحاد ، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست ، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله « ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرا نِعْمَهً اَنْعَمَها عَلی قَوْم حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسان‌ها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست ، حتّی به آن‌ها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام‌می‌کند که شما هم سخت دراشتباهید ، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی

انسان‌هاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید. راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین ، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به‌دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید ، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد ، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود و تمدّنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت امّا چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید ، تفرقه و پراکندگی ، انزوا و بی‌تفاوتی ، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب‌ماندگی جای آن همه ترقّی را گرفت ، تا آن‌جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به

دامان دیگران بزننـد ، فرزنـدان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیـار بیگـانه کننـد ، در حـالی که یـک روز دانشـگاه‌های مسـلمانان برترین دانشـگاه‌های جهان و مرکز دانشـجویان دوست و بیگانه بود ، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادرکننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه موادّ ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند. سرزمین فلسطین آن‌ها ، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتّی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طیّ دویست سال نتوانستند آن را از دست سـربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند ، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشـمن بایـد ماه‌ها و سال‌ها چانه بزننـد چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامـد. آیا این وعده الهی که می‌فرماید : « وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ : یاری مؤمنان برعهده ماست » (۴۷ / روم) تخلـف پـذیـرفتـه؟ و یا این که می گوید : « وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ : عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است » (۸ / منافقون) منسوخ گشته؟ و یا این‌که می گوید : « وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاَْرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ : در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست »

تفسیر مردان (۵۴۱)

(۱۰۵/انبیاء) دگرگون شـده است؟ آیا خداونـد ، العیاذ باللّه ، ازانجام وعـده‌های خود عاجزاست؟ و یا وعده‌های خویش را به دسـت فراموشـی سپرده و یـا تغییر داده ؟ ... اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجـد و عظمت و قـدرت و سـربلندی و افتخار از میان رفت؟ قرآن مجیـد در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صـدها سؤال ماننـد آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن این‌که سـری به اعماق قلبتان بزنیـد و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنیـد ، ببینیـد دگرگونی‌ها از ناحیه خود شـما شروع شده است ، لطف و رحمت خدا برای همگـان گسترده است ، شـمایید که شایسـتگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردیـد و به چنین روز غم‌انگیزی افتادیـد. این آیه تنها از گذشـته سـخن نمی گوید که بگوییم گذشـته با همه تلخی و شـیرینی‌هایش گذشـته است و دیگر بازنمی گردد و سخن از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینـده نیز سـخن می گویـد ، که اگر بار دیگر به سوی خـدا آیید ، پایه‌های ایمان را محکم کنید ، اندیشه‌ها را بیـدار سازیـد ، تعهـدها و مسؤولیت‌هایتان را به یاد آریـد ، دست‌ها را به یکـدیگر بفشارید ، به‌پاخیزید و فریاد کشـید و بخروشـید و بجوشید ، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها بکار گیرید ، باز هم آب رفته به جوی آید ، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سـرنوشتی روشن در برابر شـما آشـکارمی گردد و مجـد و عظمت‌دیرین در سطحـی عالی‌تر تجـدید خواهد شد.

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این‌بحث‌را باذکر دو روایت پایان‌می‌دهیم. نخست این‌که از امام صادق نقل شده: « ما اَنْعَمَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَها اِیّاهُ حَتّی یُذْنِبَ ذَنْبـا یَسْتَحِقُّ بِذلِکَ السَّلْبِ : خداونـد هیـچ نعمتی که به بنـده‌ای بخشـیده از او نمی گیرد مگر این‌که گنـاهی کنـد که به خـاطر آن مستحـق سلـب آن نعمــت شود » .(۱)

در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم : « خداوند پیامبری را مأمور کرد که

۱ ـ« نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۳ .

(۵۴۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

این سـخن را به قوم خود بگویـد که هیـچ جمعیّت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشـی و آسایش بوده‌انـد از آن‌چه موجب رضـایت من است تغییر حـالت نداده‌انـد مگر این‌که من هم آن‌هـا را از آن‌چه دوست می‌دارنـد به آن‌چه نـاخوش دارنـد تغییر حـال داده‌ام و هر گروه و خـانواده‌ای که به خاطر معصـیت گرفتار ناراحتی بوده‌انـد ، سپس از آن‌چه موجب عـدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آن‌ها را به آن‌چه دوست دارنــد رسـانــده و تغییر موضع داده‌ام » .(۱)

جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع

موضوع مهّم دیگری که از آیه فوق به روشنی استفاده می‌شود این است که انسان سرنوشت خاصّی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تأثیر « جبر تاریخ » و « جبر زمان » و « محیط » نیست ، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می‌شود. بنابراین آن‌ها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می‌شوند و همچنین جبر مادّی که انسان را بازیچه دست غرایز تغییرناپذیر و اصل وراثت می‌داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می‌داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی‌ارزش و نادرست است ، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد. انسان ، با توجّه به اصلی که در آیه فوق خواندیم ، زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد ، درد او از خود اوست و دوای او به دست خودش تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد .

۲ ـ « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۳ .

تفسیر مردان (۵۴۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَغْییر: دگرگونی.

در آیه مورد بحث در ترسیم یکی از سنت‌های الهی در روند تاریخ و پیشرفت و انحطاط جامعه‌ها و تمدن‌ها می‌فرماید:

ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرًا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ

آنان بدین دلیل گرفتار این کیفر دردناک شدند که خدا نعمت گرانی را که به مردمی ارزانی دارد از آنان برنمی‌گیرد مگر این که اندیشه و عقیده و اخلاق شایسته خویش را به بداندیشی و زشت کرداری و بیداد تغییر دهند و به جای فرمانبرداری از خدا و زندگی بر اساس عدالت و آزادگی و پاکی، به گناه و نافرمانی خدا و بیدادگری روی آورند. آری، در این صورت است که خدا نعمت خویش را از آنان سلب می‌کند؛ چرا که این یکی از سنت‌های تغییر ناپذیر اوست که نعمتهای خویش را به کیفر کفر و بیداد بندگان و کسانی که در خور آنها نباشند از آنان می گیرد.

به باور برخی، گاه نیز خدا نعمتی را نه به منظور کیفر بندگان که به خاطر آزمونشان از آنان سلب می‌کند که این بر اساس مصالح آنان و طبق سنّت ابتلاء و امتحان برای فرد و جامعه پیش می‌آید.

«سدی» در این مورد آورده است که نعمت گرانمایه‌ای که خدا به مردم «مکّه» و قریش ارزانی داشته بود، وجود ارجمند پیامبر گرامی بود، امّا آنان دعوت و رسالت او را دروغ انگاشتند و خدا نیز این نعمت گران را از آنان گرفت و به مردم مدینه و انصار ارزانی داشت.

وَ اَنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ

و بی گمان خدا شنوا و داناست. آری، او گفتار دیگران را می‌شنوند و از راز دل‌های بندگان آگاه است.

(۵۴۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

افزایش قدرت جنگی و هدف آن

وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللّهِ وَعَدُوَّکُمْ وَ ءاخَرینَ مِنْ دُونِهِمْ لاـ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ یَعْلَمُهُمْ وَ ما

تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فی سَبیلِ اللّهِ یُـوَفَّ اِلَیْکُـمْ وَ اَنْتُـمْ لا تُظْلَمُـونَ

در برابر آن‌هـا (دشـمنان) آن‌چه توانـایی داریـد از « نیرو » آماده سازیـد (و همچنین) اسب‌های ورزیـده (برای میـدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از این‌ها را که شما نمی‌شناسید و خدامی‌شناسد و هرچه در راه خدا (و تقویت‌بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید. به‌شماباز گردانده‌می‌شود و به‌شماستم‌نخواهد شد.

(۶۰ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رِباط » به معنی بستن و پیوند دادن است و بیشتر به معنی بستن حیوان در نقطه‌ای برای نگهداری و محافظت به کار رفته ، سپس به همین تناسب به معنی محافظت و مراقبت به طور کلّی آمـده است و « مُرابَطَهْ » به معنی محافظت مرزها و همچنین به معنی مراقبت از هر چیز دیگر می‌آیـد و به محلّ بسـتن و نگاهـداری حیوانـات « رِباط » گفته می‌شود و به همین تناسب کاروانسـرا را عرب « رِباط » می‌گویـد. در جمله کوتاه فوق یک اصل اساسـی در زمینه جهاد اسـلامی و حفظ موجودیّت مسـلمانان و مجد و عظمت و افتخارات آنـان بیان شـده است و تعبیر آیه به قـدری وسیع است که بر هر عصـر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می‌کنـد. کلمه « قُوَّهْ » چه کلمه کوچک و پرمعنایی است ، نه تنها وسایل جنگی و سـلاح‌های مـدرن هر عصـری را دربرمی‌گیرد ، بلکه تمام نیروها و قدرت‌هایی را که به نـوعی از انـواع در پیروزی بر دشـمن اثردارد شامـل می‌شـود ، اعمّ از نیروهـای مـادّی و معنوی. آن‌هـا که گمـان می‌کننـد راه پیروزی بر دشـمن و حفـظ موجودیت خویش تنها بسـتگی به‌کمیّت سـلاح‌های جنگی دارد ، سـخت در اشـتباهند ، زیرا ما در همین میدان‌های جنگ عصر خود ملت‌هایی را دیدیم که با نفرات و اسلحه

تفسیر مردان (۵۴۵)

کمتر در برابر ملت‌هـای نیرومنـدتر و بـا سـلاحی پیشـرفته‌تر پیروز شدنـد،ماننـد ملت مسـلمان‌الجزایر در برابر دولت نیرومنـد فرانسه. بنـابراین علاـوه بر این‌که بایـد از پیشـرفته‌ترین سـلاح‌های هر زمـان ، به عنوان یـک وظیفه قطعی اسـلامی ، بهره گیری کرد، بایـد به تقویت روحیه و ایمان سـربازان که قوّت و نیروی مهم‌تری است پرداخت. از قـدرت‌های اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسـی ، که آن‌ها نیز در مفهوم « قُوَّهْ » مندرج هسـتند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد. جالب این است که در روایات اسـلامی برای کلمه « قُوَّهْ » تفسیرهای گونـاگونی شـده که از وسـعت مفهوم این کلمه حکایت می‌کنـد ، مثلاً در بعضـی از روایات می‌خوانیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « منظور از قُوَّهْ " تیر "است » .(۱) و در روایت دیگری که در تفسیر « علی بن ابراهیم » آمـده می‌خوانیم که منظور از آن هرگونه اسـلحه است .(۲) و باز در روایتی که در تفسیر عیاشـی آمـده می‌خوانیم که منظور از آن شمشیر و سپر است .(۳) و بالاخره در روایت دیگر که در کتاب « مَنْ لا یَحْضُـر » آمـده می‌خوانیم : « مِنْهُ الْخِضابُ السَّوادُ :(۴) یکی از مصداق‌های قوّهْ در آیه موهای سـفید را به‌وسیله رنگ سیاه‌کردن‌است » ، یعنی اسـلام حتّی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جوان‌تری می‌دهد تا دشمن مرعوب گردد از نظر دور نداشته است و این نشان می‌دهد که چه اندازه مفهوم « قوّهْ » در آیه فوق صحیـح است. بنابراین آن‌ها که تنها پاره‌ای از روایات را دیده‌اند و کلمه « قوّهْ » را به یک مصداق ، محدود ساخته‌اند گرفتار اشـتباه عجیبی شده‌اند. ولی افسوس که مسلمانان با داشتن یک چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده‌اند ، نه از فراهم سـاختن نیروهـای معنوی و روانی برای مقـابله دشـمن در میـان آن‌هـا خبری هست و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و عجیب این است که با این فراموشکاری بزرگ و پشت

۱ ـ « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

۲ و ۳ و ۴ ـ « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ .

(۵۴۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

سرانداختن چنین دستور صریح باز خود را مسلمان می‌دانیم و گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می‌افکنیم و می گوییم اگر اسلام آیین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمان‌ها عقب افتاده‌ایم؟ به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی (وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ ، عالم و غیر عالم ، نویسنده و گوینده ، سرباز و افسر ، کشاورز و بازرگان ، در زندگی خود آن‌را به‌کار بندند، برای جبران عقب ماندگیشان کافی است. سیره عملی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می‌دهد که آن‌ها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی‌کردند ، در تهیه سلاح و نفرات ، تقویت روحیه سربازان ، انتخاب محل اردوگاه و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هر گونه تاکتیک جنگی ، هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از نظر دور نمی‌داشتند. معروف است که در ایام جنگ « حُنَیْن » به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر دادند که سلاح‌تازه مؤثری در « یمن » اختراع شده‌است، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فورا کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند. در حوادث جنگ‌اُحُد می‌خوانیم‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درمقابل شعاربت‌پرستان «اُعْلُ هُبَل، اُعْلُ هُبَل: سربلند باد بت بزرگ هُبل ...» شعار کوبنده‌تر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند « اَللّهُ اَعْلی وَ اَجَلُّ : خدا برتر و بالاتر از همه چیز است و در برابر شعار « اِنَّ لَنا الْعُزّی وَ لا عُزّی لَکُمْ : بت بزرگ عزّی برای ماست و شما عُزّی ندارید » بگویند : « اَللّهُ مَوْلانا وَ لا مَوْلا لَکُمْ : خداوند ولیّ و سرپرست و تکیه گاه ماست و شما تکیه‌گاهی ندارید ». این نشان می‌دهد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان حتّی از تأثیر یک شعار قوی در برابر دشمن غافل نبودند و بهترین آن را برای خود انتخاب می‌کردند. دستور مهمّ فقهی اسلام در زمینه « مسابقه تیراندازی و اسب‌سواری » که حتی برد و باخت مالی را در زمینه آن تجویز کرده و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است ، نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است. نکته مهم دیگری که از آیه فوق استفاده می‌شود رمز جهانی و

تفسیر مردان (۵۴۷)

جاویدانی بودن آیین اسلام است ، زیرا مفاهیم و محتویات این آیین آن چنان گسترده است که با گذشت زمان به کهنگی و فرسودگی نمی‌گراید ، جمله « وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ » هزار سال پیش مفهوم زنده‌ای داشت و امروز هم چنین است و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند ، زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع « قُوَّة » نهفته است چون جمله « مَا اسْتَطَعْتُمْ » « عام » و کلمه « قُوَّة » که به صورت « نکره » آمده است عمومیت آن را تقویت کرده و هرگونه نیرویی را شامل می‌شود. در این‌جا یک سؤال پیش می‌آید و آن این‌که چرا بعد از ذکر کلمه « قُوَّة » که مفهومی چنین گسترده دارد مسأله اسب‌های ورزیده جنگی مطرح شده است؟ پاسخ این سؤال با یک جمله روشن می‌شود و آن این‌که آیه فوق در عین این‌که یک دستور وسیع برای همه قرون و اعصار بیان نموده ، دستور خاصّی هم برای عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، عصر نزول قرآن نیز بیان داشته است ، در حقیقت این مفهوم کلّی را با ذکر یک مثال روشن برای نیاز آن عصر و زمان پیاده کرده است ، زیرا اسب اگرچه در میدان‌های جنگ امروز با وجود تانک‌ها و زره‌پوش‌ها و هواپیماها و هلی‌کوپترها نقش چندانی ندارد ولی در آن عصر برای رزمندگان شجاع و پیشرو وسیله چابک و سریعی محسوب می‌شد.

هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی

سپس قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می‌کند و می‌گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتّی ملّت خود را با انواع سلاح‌های مخرب و ویرانگر درو کنید و آبادی‌ها و زمین‌ها را به ویرانی بکشانید ، هدف این نیست که سرزمین‌ها و اموال دیگران را تصاحب کنید و هدف این‌نیست که اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید ، بلکه هدف این است که « با این وسایل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید » (تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُمْ). زیرا غالب دشمنان گوششان

بدهکار حرف حسابی و منطق و اصول انسانی نیست ، آن‌ها

(۵۴۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

چیزی جز منطق زور نمی‌فهمند. اگر مسلمانان ضعیف باشند همه گونه تحمیلات به آن‌ها می‌شود ، امّا هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت و دشمنان استقلال و آزادی به وحشت می‌افتند و سرجای خود می‌نشینند. هم اکنون که تفسیر این آیه را می‌نویسیم قسمت مهمی از سرزمین‌های اسلامی در فلسطین و کشورهای دیگردر زیرچکمه‌های سربازان‌اسرائیل است ، هجوم ناجوانمردانه‌ای که به جنوب لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند و صدها نفر را به کشتن دادند و آبادی‌ها را به ویرانه‌های وحشتناکی مبدل ساختند ، بر این ماجرای غم‌انگیز فصل تازه‌ای افزود. در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور دربست این عمل را محکوم کرده و حتی دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران همصدا شده‌اند ، قطعنامه‌های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمین‌ها مأمور می‌کند ، ولی این ملت چند میلیونی گوشـشان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست ، چراکه زور دارند و اسلحه و قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تجاوزهایی کرده‌اند ، تنها منطقی که می‌تواند جوابگوی آن‌ها باشد منطق « وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْـتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... تُرْهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللّهِ وَ عَدُوَّکُمْ » می‌باشد ، گویی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می گوید آن‌چنان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد و زمین‌های غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند.جالب توجه این‌که کلمه «عَـدُوَّ اللّهِ» را با « عَـدُوَّکُمْ » قرین ساخته اشاره به این‌که در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست ، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است ، آن‌ها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا ، یعنی دشمنی با حق و عدالت و ایمان و توحید و برنامه‌های انسانی دارد، باید در این‌زمینه‌ها هدف حملات یا دفاع شماباشند. در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر « فی سَبیلِ اللّهِ » و یا « جهاد فی سَبیلِ اللّه » است که نشان می‌دهد جهاد و دفاع اسلامی نه به شکل کشورگشایی سلاطین پیشین و نه توسعه‌طلبی استعمارگران و

تفسیر مردان (۵۴۹)

امپریالیست‌های امروز و نه به‌صورت غارتگری قبایل عرب جاهلی است، بلکه همه برای خدا و در راه خدا و در مسیر احیای حق و عدالت است. سپس اضافه می کند ، « علاوه بر این دشمنانی که می‌شناسید دشمنان دیگری نیز دارید که آن‌ها را نمی‌شناسید » و با افزایش آمادگی جنگی شما آن‌ها نیز می‌ترسند و بر سر جای خود می‌نشینند (وَ ءاخِرینَ مِنْ دُونِهِمْ لا ـ تَعْلَمُونَهُمْ). آیه متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن این‌که تنها نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش را در سرحد مبارزه آن‌ها محدود سازند بلکه دشمنان احتمالی و بالقوه را نیز بایـد در نظر بگیرند و حداکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند و اگر به راستی مسلمانان چنین نکته‌ای را در نظر می‌داشتند هیچ‌گاه گرفتار حملات غافلگیرانه دشمنان نیرومند نمی‌شدند. و در پایان این آیه اشاره به موضوع مهم دیگری می کند و آن این‌که تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی و وسایل مختلف دفاعی ، نیاز به سرمایه مالی دارد ، لذا به مسلمانان دستور می‌دهد که باید با همکاری عموم این سرمایه را فراهم سازند و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا داده‌اید و هرگز گم نخواهد شد « و آن‌چه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد » (وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فی سَبیلِ اللّهِ یُوَفَّ اِلَیْکُمْ) .و تمام آن‌ها و بیشتر از آن به شما می‌رسد « و هیچ‌گونه ستمی بر شما وارد نمی گردد » (وَ اَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ). این پاداش ، هم در زندگی این جهان از طریق پیروزی اسلام و شوکت و عظمت آن به شما می‌رسد ، زیرا یک ملت ضعیف و مغلوب سرمایه‌های مالی او نیز به خطر خواهد افتاد و امنیت و آرامش و استقلال خویش را نیز از دست خواهد داد ، بنابراین ثروت‌هایی که در این راه صرف می‌شود از طریق دیگر و در سطحی بالاتر عاید انفاق کنندگان خواهد شد. و هم پاداش بزرگتری در جهان دیگر در جوار رحمت پروردگار در انتظار شماست با این‌حال نه تنها ظلم و ستمی بر شما نخواهد رفت بلکه بالاترین سود و بهره را خواهید برد. جالب توجه این‌که در جمله بالا کلمه «شَیْء» که مفهوم وسیعی دارد بکار رفته ،

(۵۵۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

یعنی هر گونه چیزی اعم از جان و مال و قدرت فکری یا نیروی منطق و یا هر گونه سرمایه دیگری را در راه‌تقویت بنیه‌دفاعی و نظامی‌مسلمانان دربرابر دشمن‌انفاق‌کنید از خدا پنهان نخواهد ماند و آن را محفوظ داشته و به موقع به شمامی‌دهد.

هدف و ارکان جهاد اسلامی

نکته دیگری که از آیه فوق استفاده می‌شود و پاسخگوی بسیاری از سؤالات و ایرادهای خرده گیران و افراد ناآگاه خواهد بود شکل و هدف و برنامه جهاد اسلامی است ، آیه به روشنی می گوید : هدف این نیست که انسان‌ها را به کشتن دهید و هدف این نیست که به حقوق دیگران تجاوز کنید ، بلکه همان‌طور که گفتیم هدف اصلی این است که دشمنان بترسند و به شما تجاوز نکنند و زور نگویند و تمام تلاش و کوشش شما باید در کوتاه کردن شرّ دشمنان خدا و حق و عدالت خلاصه شود. آیا مخالفان یک‌چنین تصویری از جهاد اسلامی را که قرآن با صراحت در آیه فوق آورده در ذهن خود ترسیم کرده‌اند که پشت سر هم به این قانون اسلامی حمله می کنند ، گاهی می گویند اسلام آیین شمشیر است و گاهی می گویند اسلام برای تحمیل عقیده متوسل به اسلحه شده است و گاهی پیامبر اسلام را با سایر کشورگشایان تاریخ مقایسه می کنند . به عقیده ما جواب همه این گونه ایرادها آن است که به قرآن بازگردند و در هدف نهایی این برنامه بیندیشند تا همه چیز بر آن‌ها روشن شود.

تفسیر مردان (۵۵۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اوج آمادگی دفاعی

پس از ترسیم نکات ارزشمندی در مورد جهاد در راه خدا، اینک قرآن شریف روشنگری می کند که مردم مسلمان پیش از رویارویی با تجاوز و تهاجم از سوی شرک گرایان و ظالمان باید به آمادگی دفاعی خویش بیفزایند و تا سرحدّ توان سلاح و نیروی آموزش دیده و کار آمد فراهم آورند.

در این مورد می‌فرماید:

وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَااسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ

و هر چه در توان دارید برای رویارویی با دشمن تجاوزکار از نیرو و مرکب‌های آماده فراهم سازید.

ازپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: منظور از «نیرو» در آیه شریفه «تیر» و نیروی «تیرانداز» است. پاره‌ای آورده‌اند که منظور از «نیرو» اتحاد و یکپارچگی، اعتماد به خدا و تلاش و کوشش در راه پاداش است. و پاره‌ای نیز «نیرو» را به معنای «دژ» تسخیر ناپذیر معنی کرده‌اند.

وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ

و اسب‌ها و مرکب‌های رهوار و ورزیده را برگزینید و برای پیکار و دفاع آماده ساخته و در جایی ببندید و هنگام ضرورت از آنها برای میدان‌های رزم بهره گیرید.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که:

اِرْتَبِطُوا الْخَیْلَ فَاِنَّ ظُهُورَها لَکُمْ عِزٌّ وَاَجْوافُها کَنْزٌ(۱)

اسب‌های ورزیده را فراهم آورید، که پشت آنها برای سواری گرفتن در میدان‌های کارزار برای شما مایه عزّت و شکوه است و شکم‌هایشان گنجینه ارزشمند.

«حَسَـن» و «عِکـرِمَـه»، واژه «قُـوَّة» را در آیـه شـریفـه به اسب نر و «رِباط» را به ماده معنی کرده‌اند.

تُـرْهِبُـونَ بِـه عَـدُوَّ اللّهِ وَ عَـدُوَّکُمْ وَ اخَـریـنَ مِنْ دُونِهِـمْ

شما با آمادگی دفاعی و فراهم آوردن نیرو و مرکب و ساز و برگ رزمی، هم شرک

۱ . تفسیر بُرْهان، ج ۲، ص ۹۱؛ تفسیر ماوَردی، ج ۲، ص ۳۳۰.

(۵۵۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

گرایان تجاوز کار «مکّه» را به وحشت خواهید افکنـد و آنان از تجاوز به شـما منصرف خواهند شد، وهم کفرگرایان عرب و دیگر بداندیشان و بدخواهان را.

اینـان چه کسـانی هستند؟

در مورد واژه «مِنْ دونِهِمْ» که به دیگران ترجمه شده است، میان مفسران بحث است که منظور از اینان کیانند؟

۱ ـ به بـاور «مُجـاهِد» منظـور یهـود «بَنی قُرَیْظِه» می‌باشنـد.

۲ ـ امّا به بـاور «سُـدی» منظـور سـاسـانیـان ایـراننـد.

۳ ـ واز دیـدگاه برخی منظور نفاقگرایان می‌باشند؛ چرا که مردم مسلمان به دشـمنی و بـداندیشی آنـان و عمـق کینه و بدخواهی شان آگـاه نبودند و قرآن توجّه می‌دهد تا هشیار باشند.

لاتَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ یَعْلَمُهُمْ

شما مردم با ایمان این دشـمنان را نمی‌شناسید؛ چرا که برخی از آنان نماز می‌خواننـد و روزه می‌گیرنـد و به یگانگی خدا و رسالت محمـد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز گواهی می‌دهنـد و بامردم به ظاهر همراه و همگام و درمیان آنانند، امّا خـدای دانا وفرزانه آنان را می‌شناسد؛ چرا که او از رازهای نهفته در ژرفای سینه‌ها آگاه است.

به باور برخی منظور از «دشمنـان دیگـر» در آیـه شـریفـه «جنّیـان» می‌باشند.

«طَبَری» ضـمن تأییـد این دیـدگاه می‌افزایـد: در آیه شـریفه دو واژه «عَدُوَّ اللّهِ» و «عَدُوَّکُمْ» همه دشـمنان آشـکار و نهـان را شـامل می‌گردد؛ از این رو منظور از «دشمنان دیگـر» آنهـایی هستنـد کـه به چشـم عـادی دیـده نمی‌شوند.

وَ ما تُنْفِقُـوا مِنْ شَـیْءٍ فی سَبیـلِ اللّهِ یُـوَفَّ اِلَیْکُـمْ وَاَنْتُم لاتُظْلَمُونَ

و هر آنچه در راه جهاد و یافرمانبرداری از خـدا هزینه کنیـد پاداش آن را در سـرای آخرت دریافت‌خواهیـد داشت و چیزی‌از پاداش شما کاسته‌نمی‌شود.

تفسیر مردان (۵۵۳)

منتظـر بـرابـری قـوا نبـاشید

یاَاَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صبِرُونَ‌یَغْلِبُوا مِاْئَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِاْئَـةٌ یَغْلِبُـوآا اَلْفا مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ

ای پیامبر! مؤمنان‌را تحریک به‌جنگ (بادشـمن) کن ، هرگاه بیست نفر با اسـتقامت ازشما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صدنفر باشند بر هزارنفر، از کسانی که کافر شدند پیروز می‌گردند چرا که آن‌ها گروهی هستند که نمی‌فهمند.(۶۵ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جنگجویان و رزمندگان هر اندازه آمادگی داشـته باشـند باز قبل از شروع به جنگ باید آن‌ها را از نظر روحی تقویت و به اصطلاح

شـارژ کرد و این در برنـامه تمـام ارتش‌های آگاه جهان گنجانیـده شـده است که فرمانـدهان و افسـران سپاه قبل از حرکت به سوی میدان ، جنگ و یا در میدان قبل از آغاز حمله با ذکر مطالب مناسبی روح جنگی آنان را تقویت می‌کنند و از خطر شـکست برحذر می‌دارنـد. منتهـا دامنـه این تشویـق و تحریص در مکتب‌هـای مـادّی و مشـابه آن محـدود است ، ولی در مکتب‌هـای آسـمانی بسـیار گسترده‌تر است ، توجّه به فرمـان پروردگار و تأثیر ایمان به خـدا و یادآوری مقام شـهدای راه حق ، فضـیلت و پاداش‌های بی‌حسابی که در انتظار آن‌ها است و افتخارها و مواهب معنوی که در پیروزی بر دشـمن در صـحنه جهاد وجود دارد ، بهترین وسیله‌برای‌تشویق و تحریک روح سلحشوری و استقامت و پایمردی در سربازان می‌باشد ، در جنگ‌های اسلامی گاهی تلاوت چند آیه از قرآن مجید آن‌چنان سـربازان مجاهد را آماده می‌ساخت که سـر از پا نمی‌شناختند و یک پارچه عشق و شور و هیجان می‌شدند. در هر حال این جمله از آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هرچه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می‌سازد. و به دنبال آن دستور دومی می‌دهد و می‌گوید : « اگر از شـما بیست نفر سـرباز بااستقامت باشد بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر ازشما صدنفرباشد بر هزار نفر از کافران

(۵۵۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

غلبه می‌کنـد » (اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صـبِرُونَ یَغْلِبُـوآا مِـأْئَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأْئَةٌ یَغْلِبُوا اَلْفا مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا). گر چه تعبیر آیه به صـورت اخبـار از غلبـه یـک نفر بر ده نفر است ، ولی به قرینه آیه بعـد که می‌گویـد : « اَلْاـٰنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنْکُمْ : هم اکنـون خـدا این تکلیف را بر شما تخفیف داد » ... روشن می‌شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده و به این ترتیب مسـلمانان نباید منتظر این باشـند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتّی اگر عدد آن‌ها یک دهم نفرات دشـمن باشـد باز وظیفه جهاد بر آن‌ها فرض است. سـپس اشاره به علت این حکم کرده و می‌گوید : « این به خاطر آن است که دشـمنان بی‌ایمان شما جمعیتی هستند که نمی‌فهمند » (بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ). این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت آور به نظر می‌رسـد که چه ارتباطی میان «آگاهی » و « پیروزی » یا « عـدم آگاهی » و « شـکست » وجود دارد ؟ ولی در واقع رابطه میان این دو بسـیار نزدیـک و محکم است چه این‌که مؤمنـان ، راه خـود را به خـوبی می‌شناسـند ، هـدف آفرینش و وجود خود را درک می‌کنند و از نتایج مثبتی که در این جهان و پاداش‌های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است باخبرند ، آن‌ها می‌دانند برای « چه » می‌جنگنـد ؟ و برای « که » پیکار می‌کننـد و در راه « چه هدف مقدّسـی » فداکاری می‌نمایند و اگر در این راه قربانی و شهید شوند حسابشان با « کیست »؟ این مسیر روشن و این آگاهی ، به آنان صبر و اسـتقامت و پایمردی می‌بخشد. امّا افراد بی‌ایمان و یا بت‌پرسـتان ، درست نمی‌دانند برای چه می‌جنگند ؟ و برای چه کسـی مبارزه می‌کنند؟ و اگر دراین راه کشـته شدند خون آن‌ها را چه کسـی جبران خواهـد کرد ؟ تنهـا روی یـک عـادت و تقلیـد کورکـورانه و یـا تعصّب خشـک و بی‌منطق به دنبـال این مکتب افتاده‌انـد و این تـاریکی راه و ناآگـاهی از هـدف و ندانسـتن پایـان کـار و نتیجه مبـارزه ، اعصاب آن‌ها را سـست می‌کنـد و توان و استقامتشان را می‌گیرد و از آن‌ها موجودی ضعیف می‌سازد .

تفسیر مردان (۵۵۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن باپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد جهاد با تجاوز کاران و جنگ افروزان، اینک می‌فرماید:

یـا اَیُّهَـا النَّبِـیُّ حَـرِّضِ الْمُـؤْمِنینَ عَلَـی الْقِتـالِ

هان ای پیامبر، مردم با ایمان را با بیان پاداش جهاد و نویـد وعده خدا و رسیدن به سـرفـرازی و پیـروزی و... به پیکـار عادلانه تشویق کن.

اِنْ یَکُـنْ مِنْکُـمْ عِشْـرُونَ صـابِـرُونَ یَغْلِبُـوا مِـاَئَتَیْـنِ

اگر از میان شما بیست نفر برای جهاد شکیبایی دلاورانه و پایداری قهرمانانه پیشه سازند، دویست نفر از نیروهای دشمن آتش افروز و خودکامه را شکست می‌دهند.

وَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوا اَلْفًا مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لایَفْقَهُونَ.

و اگر صد نفر شکیبا باشند، بر هزار تن از آنان چیره خواهند شد. این پیروزی از این جهت نصیب شما می‌گردد که شما به فرمان خدا و مقررات او گوش می‌سپارید و می‌فهمید و ضمن باور وعده‌ها و نویدهای خدا، به جهاد و تلاش برای آزادی و عدالت و تحقق حقوق بشر و زندگی در خور شأن انسان همت می‌گمارید و اینهاست که شما را به شکیبایی دلاورانه بر می‌انگیزد، امّا کفرگرایان نه فرمان خدا را در می‌یابند و نه وعده‌ها ونویدهای جانبخش او را باور دارند؛ و به همین دلیل انگیزه‌ای برای شکیبایی و پایداری سترگ و دگرگونساز ندارند.

گفتنی است که آیه مبارکه برای مردم باایمان روشنگری می‌کند که اگر به راستی ایمان دارند باید این گونه باشند و باید همّت و شکیبایی و شجاعت از خودنشان دهند که یک تن در برابر ده تن آنان بایستد و منتظر برابری نیرو و امکانات برای دفع تجاوز و ساختن دنیایی آزاد و فضایی باز و بشردوستانه نباشند.

(۵۵۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

اَلْئنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ اَنَّ فیکُمْ ضَعْفا فَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِأَئَةٌ صابِرَةٌیَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ اِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ اَلْفٌ یَغْلِبُوآا اَلْفَیْنِ بِأِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصّبِرینَ

هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد بنابراین هرگاه یک صد نفر بااستقامت از شماباشند بر دویست نفر پیروز می‌شوند واگر یک‌هزارنفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است.(۶۶ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیا آیه نخست منسوخ‌شده؟

همان‌طور که مشاهده کردیم آیه نخست ، به مسلمانان دستور می‌دهد که حتّی اگر لشکر دشمن ده برابر آن‌ها باشد از مقابله با آن‌ها سرباز نزنند ، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنزل داده است. این اختلاف ظاهری سبب شده که بعضی حکم آیه اوّل را به وسیله آیه دوم منسوخ بدانند و یا آیه اوّل را بر یک حکم مستحب و آیه دوم را بر یک حکم واجب حمل کنند ، یعنی اگر تعداد دشمنان حدّاکثر دو برابر تعداد مسلمانان‌باشد وظیفه دارند از میدان جهاد عقب‌نشینی نکنند ، امّا اگر بیش از دو برابر باشد تا ده برابر می‌توانند از جهاد خودداری کنند ، امّا بهتر آن است که باز هم دست از جهاد برندارند. ولی جمعی از مفسران را عقیده بر این است که اختلاف ظاهری که بین دو آیه دیده می‌شود نه دلیل بر نسخ است و نه دلیل بر استحباب، بلکه هریک ازاین دو حکم مورد معینی دارد : به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آن‌ها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده ، بوده باشند مقیاس سنجش همان نسبت دو برابر است ، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قویّ الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقّی می‌کند. بنابراین دو حکم مذکور در دو آیه ، مربوط به دو گروه مختلف و در شرایط متفاوت است و به این ترتیب نسخی در این‌جا وجود ندارد و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات تعبیر به نسخ شده است باید توجّه داشته باشیم نسخ در لسان روایات

تفسیر مردان (۵۵۷)

مفهوم وسیعی دارد که « تخصیص » را هم شامل می‌شود .

افسانه موازنه قوا

دو آیه فوق این حکم مسلّم را دربردارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بنشینند بلکه گاهی با دو برابر جمعیت خود و گاهی حتّی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند و جالب این‌که در بیشتر میدان‌های جنگی اسلام تعادل قوا به‌سود دشمن به‌هم‌خورده بود و مسلمین غالبا در اقلیت بوده‌اند، نه‌تنها در جنگ‌هایی که درزمان‌پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اتفاق افتاد، مانند بدر و احد و احزاب و یا جنگ‌هایی مثل مُوته که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حدّاقلّ عددی که از نفرات دشمن نوشته‌اند یکصد و پنجاه هزار نفر بود ، بلکه در جنگ‌هایی که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رخ داد این تفاوت به نحو حیرت‌انگیزی وجود داشت، مثلًا تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه « ساسانی » پنجاه هزار نفر ، در حالی که تعداد سپاهیان خسرو پرویز را پانصدهزار نفر نوشته‌اند. در واقعه « یَرْمُوك » که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان نقل کرده‌اند لشکری را که هِرْقِل گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود ، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی‌کرد . و عجیب‌تر این‌که نوشته‌اند تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاك افتادند بالغ بر هفتاد هزار نفر می‌شد. شك نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است ، ولی چه چیز سبب می‌شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمان‌ها جبران گردد؟ پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است در یك‌جا می‌گوید: «عِشْرُونَ صبِرُونَ: بیست نفر با استقامت » و «مِأْئَةٌ صابِرَةٌ: یکصد نفر بااستقامت ». یعنی روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است سبب می‌شد که هر یك نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آن‌ها پیروز گردند. و در جای دیگر می‌گوید: « بِاَنَّهُمْ

(۵۵۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ » یعنی عدم آگاهی آن‌ها از هدفشان و آگاهی شما نسبت به هدف مقدستان ، کمبود نفرات را جبران می‌کند. و در جای دیگر تعبیر « بِاِذْنِ اللّهِ » می‌کند ، یعنی امدادهای الهی و کمك‌های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان باایمان و پراستقامت است. امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند ، اما عجب این است که در بسیاری از میدان‌های جنگ نفرات مسلمین بسیار از دشمن برتری دارند ، ولی بازهم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس « مسلمین نخستین » گام برمی‌دارند. این‌ها به خاطر آن است که آگاهی کافی متأسفانه در مسلمانان امروز نیست ، روح استقامت را به‌خاطر تسلیم شدن در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده‌اند ، حمایت‌های الهی نیز به خاطر آلودگی به گناه از آن‌ها سلب شده است در نتیجه به چنین سرنوشتی گرفتار شده‌اند. ولی راه بازگشت هنوز باز است و امیدواریم روزی فرارسد که مفهوم آیات فوق بار دیگر در مسلمین زنده شود و به وضع ذلّت بار کنونی پایان دهند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از آنجایی که ایستادن یك تن در برابر ده تن دشوار بود، با پیشرفت اسلام و فزونی مسلمانان و تغییر مصلحت، حکم نیز دگرگون گردید؛ از این رو پیام آمد که:

اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فیکُمْ ضَعْفًا

هم اکنون خدای فرزانه مقررات خود را برایتان تخفیف داد و دانست که در میان شما افراد ضعیف و ناتوانی هستندوتصمیمو بینش برخی‌از شماسست و ضعیف است.

یاد آوری می‌گردد که منظور از ضعف و ناتوانی در آیه شریفه ضعف جسمی نیست، بلکه منظور ضعف ایمان و یقین و بینش و باور برخی از آنان است؛ چرا که در آغاز اسلام همه کسانی که ایمان آورده بودند، از نظر نیرو و توان جسمی توانمند نبودند، بلکه

پاره‌ای نیرومند و پرتوان و پاره‌ای ضعیف و ناتوان بودند، امّا همه آنان از

تفسیر مردان (۵۵۹)

نظر بینش و ایمان نیرومند بودند. پس از گسترش قلمرو اسلام و گرایش روز افزون مردم به آن، به تدریج کسانی به جامعه اسلامی وارد شدند که از نظر معنوی و فکری ساخته نشده و سست و ناتوان بودند و این آیه شریفه آنگاه فرود آمد.

فَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صـابِـرَةٌ یَغْلِبُـوا مِائَتَیْـنِ وَاِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ اَلْفٌ یَغْلِبُوا اَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللّهِ

پس اگر صد نفر از شما شکیبایی و پایداری ورزند و به راستی شکیبا باشند، بر دویست تن از کفرگرایان چیره خواهند شد و اگر هزار تن از شما شکیبا باشند، به یاری خـدا و خـواست او بر دو هـزار تـن از آنـان پیـروز می گـردنـد.

واژه «بِـاِذْنِ اللّهِ» را پـاره‌ای به معنـای علـم خـدا گـرفته‌اند و پـاره‌ای به فرمان خدا تفسیرکرده‌اند.

با این بیان فرمان خـدا این است که یک تن از مسلمانان بایـد در برابر دو تن پایـداری ورزد و خـدا نویدمی‌دهدکه اگر چنین کنند، پیروزی و سرفرازی برای آنان خواهد بود.

چرا؟

اکنـــون جـــای طرح ایـــن پرســـش اســـت کـــه چرا قرآن در ایـــن مـــورد میـــان افراد ضـــعیف و پرتـــوان فرق‌نمی‌گذاردوهمه‌رادرایستادگی‌دربرابردشمن‌به‌طوریکسان‌موظف‌می‌سازد؟

بـه نظـر می‌رسـد که به دو دلیـل همـــه را یکسـان می‌نگـرد:

۱ ـ نخست بـدان دلیل همه را یکسان می‌نگرد و مقرر نمی‌دارد که افراد پرتوان هرکـدام در برابر ده تن از دشـمنان پایداری ورزند و ناتوانان هرکدام در برابر دو تن، که آنـان در میـدان کارزار همه باهم بودند و جـداسـازی آنان دشوار بود.

۲ ـ دیگر این که اگر نیروی اسلام را به دو گروه پرتوان و شجاع و ناتوان و سست تقسیم می کردند و این موضوع به صراحت گفته می‌شد، عناصر ناتوان و سست، از نظر ایمان و روحیّه سست‌ترمی‌شدند و برضعف‌و ناتوانی‌شان افزوده‌می‌شد.

وَ اللّـهُ مَـعَ الصّابِرینَ.

(۵۶۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

و خدا و یاری او همراه، با شکیبایان است.

بـه بـاور بـرخـی، این آیه مـدّتها پس از آیـه پیـش فرود آمد، امّا در قرآن شـریـف در پـی یکـدیگـر قـرار گـرفتند.

با این بیان این آیه ناسخ آیه پیش از خود می‌باشـد؛ و می‌دانیم که شرط ناسخ این است که از پی آیه پیش که نسخ می گردد فرود آید، نه این که از نظر نظم در قرآن شـریـف میـان آن دو فـاصلـه بـاشـد.

و «حَسَن» بر آن است که آیه نخست به منظور سختگیری بر مردم با ایمان در پیکار «بَدْر» فرود آمد و آنگاه آفریدگار فرزانه نسبت به بندگانش تخفیف داد و تکلیف آنـان را سبک ساخت.

تفسیر مردان (۵۶۱)

همه چیز فدای هدف و برای خدا

قُلْ اِنْ کـانَ ءاباآؤُکُمْ وَ اَبْناآؤُکُمْ وَ اِخْوانُکُمْ وَ اَزْواجُکُمْ وَ عَشـیرَتُکُمْ وَ اَمْولٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجرَةٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَسکِنُ تَرْضَوْنَهاآ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ‌مِنَ‌اللّهِ وَ رَسُـولِه وَ جِهـادٍ فی سَبیلِـه فَتَـرَبَّصُـوا حَتّی یَـأْتِـیَ اللّهُ بِأَمْرِه وَ اللّهُ لایَهْـــدِی الْقَـــوْمَ الْفسِقیـنَ

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شـما ، در نظرتـان از خداونـد و پیـامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است در انتظار این باشـید که خـداوند

عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند. (۲۴ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین نقل شده : « لَمّا اذَنَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ اَنْ لا یَدْخُلَ الْمَسْجِدَالْحَرامَ مُشْرِکٌ بَعْدَ ذلِکَ جَزَعَتْ قُرَیْشٌ جَزَعا شَدیدا وَ قالُوا ذَهَبَتْ تِجارَتُنا وَ ضاعَتْ عِیالُنا وَ خَرِبَتْ دُورَنا ، فَاَنْزَلَ اللّهُ فی ذلِکَ قُلْ (یا مُحَمَّدُ) اِنْ کانَ ءاباؤُکُمْ ... : هنگامی که امیرمؤمنان علی (در مراسم حج) اعلام کرد که بعد از این هیچ مشرکی حق ورود به مسجدالحرام را ندارد فریاد (مؤمنان) قریش برخاست و گفتند : تجارت ما از میان رفت ، خانواده‌های ما ضایع شد و خانه‌هایمان ویران گشت ، آیات فوق نازل شد (و به آن‌ها پاسخ گفت) ». آخرین وسوسه و بهانه‌ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر دستور پیکار با بت‌پرستان پیدا شود و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد ، این بود که آن‌ها فکر می‌کردند که از یک سو درمیان مشرکان و بت‌پرستان ، خویشاوندان و بستگان نزدیک آن‌ها وجود دارند ، گاهی پدر مسلمان شده و پسر در شرک باقی مانده، گاهی به عکس پسران راه توحید را پیش گرفته‌اند و پدران همچنان در تاریکی شرک باقی مانده‌اند و همچنین در مورد برادران و همسران و عشیره و قبیله ، اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم بپوشند. از سوی دیگر

(۵۶۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

سرمایه‌ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود ، با آمد و شد آن‌ها به مکه آن را رونق می‌بخشیدند. و از سوی سوم خانه‌های مرفّه و نسبتا آبادی در مکه داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد و یا با تعطیل مراسم حج از طرف مشرکان از ارزش و استفاده بیفتد. آیه فوق ناظر به حال این‌گونه اشخاص است و با بیان قطعی به آن‌ها پاسخ صریح می‌دهد. در آیه بالا خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده است و حد فاصل میان مؤمنان واقعی و افراد ضعیف الایمان مشخص گردیده و با صراحت می‌گوید که اگر سرمایه‌های هشت‌گانه زندگی مادی که چهار قسمت آن مربوط به نزدیک‌ترین خویشاوندان (پدران و فرزندان و برادران و همسران) و یک قسمت مربوط به گروه اجتماعی و عشیره و قبیله است و قسمت دیگری مربوط به سرمایه‌ها و اندوخته‌ها و قسمتی مربوط به رونق تجارت و کسب و کار و سرانجام قسمتی به خانه‌های مرفه ارتباط دارد ؛ در نظر انسان پرارزش‌تر و گرانبهاتر از خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جهاد و اطاعت فرمان او است تا آن‌جا که حاضر نیست آن‌ها را فدای دین کند ، معلوم می‌شودایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است. آن روز حقیقت و روح ایمان با تمام ارزش‌هایش تجلی می‌کند که در مورد چنین فداکاری و گذشت تردید نداشته باشد. به علاوه آن‌ها که آماده چنین گذشتی نیستند در واقع به خویش و جامعه خویش ستم می‌کنند و حتی از آن‌چه می‌ترسند در آن خواهند افتاد ، زیرا ملّتی که در گذرگاههای تاریخ و لحظات سرنوشت آماده چنین فداکاری‌هایی نباشند دیر یا زود مواجه با شکست می‌شود و همان خویشاوندان و اموال و سرمایه‌هایی که به خاطر دلبستگی به آن از جهاد چشم پوشیده است به خطر می‌افتند و در چنگال دشمن نیست و نابود خواهند شد. آن‌چه درآیات فوق می‌خوانیم مفهومش بریدن پیوندهای دوستی و محبت‌با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه‌های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست ، بلکه منظور این است که بر سر دو راهی‌ها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و

تفسیر مردان (۵۶۳)

خانواده مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش بازدارد .لذا اگر انسان بر سردوراهی‌ها نباشد رعایت هر دو بر او لازم است. در آیه ۱۵ سوره لقمان درباره پدران و مادران بت‌پرست می‌خوانیم : « وَ اِنْ جاهَداکَ عَلی اَنْ تُشْرِکَ بی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْیا مَعْرُوفاً : اگر آن‌ها به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی‌دانی برای او شریک قرار دهی هرگز از آن‌ها اطاعت مکن ولی در زندگی دنیا با آن‌ها به نیکی رفتار کن » .

گـذشتـه و امـــروز در گـرو این دستور است

ممکن است کسانی چنین فکر کنند ، آن‌چه در آیه بالا آمده مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلّق به تاریخ گذشته ، ولی این اشتباه بزرگی است ، این آیات نه تنها دیروز بلکه امروز و فردای مسلمانان را دربرمی گیرد. اگر آن‌ها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند و منافع مادی خـویش را بر رضـای خـدا مقـدّم بشمـرنـد و به خـاطـر دلبستگـی‌های زیاد بـه زن و فـرزنـد و مـال و ثـروت و تجمّلات زندگی از فداکاری مضایقه کنند، آینده آن‌ها تاریک است ، نه تنها آینـده ، امروز هم در خطر خواهنـد بود و همه میراث‌های گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت ، منابع حیاتیشان به دست دیگران خواهـد افتاد و زنـدگی برای آنان مفهومی نخواهـد داشــت ، که « زنـدگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان ». آیه فوق به عنوان یک شعار بایـد به تمام فرزنـدان و جوانان مسلمان تعلیم گردد و روح فـداکاری و سلحشوری و ایمان در آن‌ها زنده شود و بتـواننـد میـراث‌های خـود را پـاسـداری کنند.

(۵۶۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ای پیـامبر! به کسـانی که از هجرت در راه حق و عـدالت و از حرکت به سوی «مـدینه» و برای ساختن دنیایی آزاد و آباد و جامعه‌ای برخـوردار از حقوق انسـانی خودداری نمودنـد، بگو: اگر پـدرانتان که وسیله ولادت یـافتن شـما هسـتند و پسـرانتان که ثمره پیوند خانوادگی شـما می‌باشـند و برادران شـما از پدر و مادرتان و همسـرانتان که با آنان پیمان زندگی مشترک بسته‌اید و خویشاوندان و ایل و تبارتان و دارایی‌ها و سـرمایه‌هایی که گردآورده‌اید و تجارت و داد و سـتدی که از کسادی آن می‌هراسـید و سـراهای خوشی که برای خود برگزیـده و بـدان‌ها دل بسته‌اید، در نظر شـما دوست داشـتنی تر و در دل‌های شـما محبوب‌تر از فرمانبرداری از خدا و پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله او و جهـاد در راه حـق است پس در انتظــار باشیـــد تـا خـــدا فرمـان خود را در باره شـما صادر کنـــد و حکـــم کیفـــرتـــان را فـــرو فرستند!

«حَسَن» و «جُبّائی» در این مورد بر آنند که: پس منتظر باشـید تا خدا دسـتور کیفر شـما را دیر یا زود صادر نماید؛ چرا که شما دنیا و ارزش‌های مادّی و پیوندهای خـانـوادگی و خـویشـاوندی را بر انجـام فرمان او و جهاد در راهش مقدم شمردید.

یاد آوری می‌گردد که این فراز از آیه، هشداری سـخت به مردم با ایمان در همه عصـــرها و نســـل‌هاست که مبـاد هـواهای دل را بـر فرمان خـدا مقـدم دارنـــد.

به باور «مُجاهِد» منظور از فرمان خدا فتح «مکّه» است. امّا به باور برخی دیگر این سـخن درست نیست؛ چـرا که این سـوره مبـارکه پس از فتح «مکّه» فرود آمده است.

وَ اللّـــهُ لا یَهْـــدِی الْقَـــوْمَ الْفـــاسِقیـــنَ.

و خدا گروه نافرمان و فاسق را راه نمی‌نماید.

تفسیر مردان (۵۶۵)

بحثی پیرامون ثروت اندوزی

یآاَیُّهَا الَّذینَ ءامَنُوا اِنَّ کَثیرا مِنَ الاَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَیَأْکُلُونَ اَمْوالَ النّاسِ بِالْبطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَلا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ فَبَشِّـرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیمٍ

ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد بسیاری از علما(ی اهل کتاب) و راهبان ، اموال مردم را به‌باطل می‌خورنـد و (آنان را) از راه خـدا

بازمی‌دارنـد و آن‌هـا را که طلاـ و نقره را گنجینه(و ذخیره و پنهان) می‌سازنـد و در راه خـدا انفاق نمی‌کننـد ، به مجازات دردناك بشارت ده.(۳۴/توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« یَکْنِزُون » از مـاده « کَنْز » بـر وزن و به معنی « گنـج » است که در اصـل به معنی جمع و جور کردن اجزاء چیزی گفتـه می‌شود ، لـذا شتـر پرگـوشـت را «کَنّازُ اللَّحْمِ» می‌نامند سپس به جمع‌آوری و نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گـران‌قیمت اطلاق گردیده است .

بنـابراین در مفهوم آن جمع آوری و نگاهـداری و گـاهی پنهـان کردن نیز افتاده است. « ذَهَب » به معنی « طلا » و « فِضَّة » به معنی « نقره » است . بعضـی از دانشـمندان لغت (طبق نقـل طبرسـی در مجمع البیـان) درباره این دو لغت تعبیر جالبی کرده‌انـد و گفته‌انـد: این‌که به « طلا » « ذهب » گفته می‌شود برای آن است که به زودی از دست می‌رود و بقایی نـدارد (ماده « ذِهاب » در لغت به معنی رفتن است) و این‌که به « نقره » « فِضَّة » گفته می‌شـود به خـاطر آن است که به زودی پراکنـده و متفرق می‌گردد (« اِنْفِضـاض » در لغت به معنی پراکنـدگی است) و برای پی بردن به چگـونگی حـال این‌گـونه ثروت‌هـا همین نامگـذاری آن‌هـا کـافی است. جـالب این‌که همـان‌گونه که سیره‌قرآن است دراین‌جـا حکم را روی همه افراد دانشـمندان یهود و راهبـان نـبرده بلکه بـا تعبیر « کَثیرا » در حقیقت اقلیت صالـح را اسـتثناء کرده است و این‌گونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیـده می‌شود که در سابق به آن اشاره کرده‌ایم.

امّا این‌که آن‌ها چگونه

امـوال مردم را بیهـوده و بـدون مجـوز و به تعبیر قرآن از طریق « باطـل » می‌خورنـد در آیـات دیگر کم و بیش به آن اشـاره شـده و قسـمتی هم در تواریـخ آمـده است. یکی این‌که: حقایق تعلیمات آیین مسیـح و موسـی را کتمان می‌کردنـد تا مردم به‌آیین جدیـد (آیین اسـلام) نگرونـد، منافع آن‌ها به‌خطر نیفتـد و هدایایشان قطع نشود ، چنان‌که در آیات ۴۱ و ۷۹ و ۱۷۴ سوره بقره به آن اشـاره شـده است. و دیگر این‌که : بـا گرفتن « رشوه » از مردم حق را باطل و باطل را حق می‌کردنـد و به نفع زورمنـدان و اقویا حکم باطل می‌دادنـد، چنان‌که در آیه ۴۱ سوره « مائـده » به آن اشـاره شـده است. یکی دیگر از طرق نامشـروع درآمـدشان این بود که به نام « بهشت فروشـی » و یا « گناه بخشـی » مبالغ هنگفتی از مردم می‌گرفتنـد و بهشت و آمرزش را که منحصـرا در اختیار خداوند است به مردم می‌فروختنـد که در تاریـخ مسیحیت سـر و صـدای زیـادی بپـا کرده و بحث‌هـا و جـدال‌هایی برانگیخته است. و امّـا جلوگیری کردنشان از راه خـدا روشن است زیرا آیات الهی را تحریف می‌کردنـد و یابه خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می‌داشـتند ، بلکه هر کس را مخالف مقام و منافع خود می‌دیدنـد متهم می‌ساختنـد و با تشـکیل « محکمه‌های تفتیش مذهبی » آن‌ها را به بدترین وجهـی محـاکمـه و به شدیـدترین وضـعی محکوم و مجـازات می‌کردنـد. و اگر به راستی آن‌ها اقـدام به چنین کاری نکرده بودنـد و پیروان خویش را قربانی مطامع و هوس‌های خود نمی‌ساختند امروز گروه‌های زیادتری آیین حق یعنی اسـلام را از جان و دل پذیرفته بودند ، بنابراین به جرأت می‌توان گفت : گناه میلیون‌ها انسان که در ظلمت کفر باقی مانده‌انـد به گردن آن‌ها است. هم‌اکنون نیز دسـتگاه کلیسـا و یهود برای دگرگون سـاختن افکـار عمومی مردم جهـان درباره اسـلام به چه کارهایی که دست نمی‌زننـد و چه تهمت‌های عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روا نمی‌دارنـد. این موضوع به قـدری دامنه دار است که جمعی از علمای روشنفکر مسیحی صریحا به آن اعتراف کرده‌اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه ناجوانمردانه با اسلام یکی از علل بی‌خبر

مانـدن غربی‌هـا از این آیین پـاك است. سپس قرآن به تنـاسب بحث دنیاپرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت‌انـدوزان پرداخته ، می‌گوید : « کسانی که طلا و نقره را جمع‌آوری و پنهان می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند آن‌ها

را به عـذاب دردناکی بشارت ده » (وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیم). از آن روز که جامعه‌های انسانی شکل گرفت مسأله مبادله فرآورده‌های مختلف در میان انسان‌ها رواج داشت ، هر کس مازاد احتیاجات خود را از فراورده‌هـای کشـاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می‌داد ، ولی در آغـاز مبادله‌هـا همـواره به صورت مبـادله جنس به جنس بود ، زیرا پول اختراع نشده بود و از آن‌جا که مبادله جنس به جنس مشـکلات فراوانی ایجاد می کرد ، زیرا چه بسا افراد مازاد نیاز خود را می‌خواسـتند بفروشـند ولی چیز دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرنـد ، امّا مایل بودنـد آن را به چیزی تبـدیل کننـد که هرگاه بخواهنـد بتواننـد با آن اجناس مورد نیاز خویش را فراهم سازنـد ، از این‌جا مسأله اختراع « پول » مطرح شد. پیـدایش « نقره » و از آن مهم‌تر « طلا- » به این فکر تحقـق بخشـید و این دو فلز به ترتیب پـول ارزان قیمت و گران قیمت را تشـکیل دادنـد و به وسـیله آن‌هـا گردش معاملات رونق بیشتر و چشـمگیرتری پیـدا کرد. بنابراین فلسـفه اصلـی پول همان گردش کامل‌تر و سریع‌تر چرخ‌هـای مبادلا-ت اقتصـادی است و آن‌هـا که پول را به صورت « گنجینه » پنهان می کننـد نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیـان بـه منـافع جـامعه می‌شونـد بلکـه عمـل آن‌هـا درسـت بر ضـد فلسـفه پیـدایش پـول اسـت. آیـه فـوق صـریحا ثروت‌انـدوزی و گنجینه‌سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می‌دهد که اموال خویش را در راه خدا و در طریق بهره گیری بندگان خـدا به کار اندازنـد و از انـدوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آن‌ها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند ، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشـند. این عذاب دردناك تنها کیفر شدید روز رسـتاخیز نیست بلکه مجازات‌های سـخت این دنیا را که بر اثر بهم

(۵۶۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

خوردن موازنه اقتصـادی و پیـدایش اختلافـات طبقـاتی دامـان فقیر و غنی را می گیرد نیز شامل می‌شود. اگر در گذشـته مردم دنیا به اهمیت این دسـتور اسـلامی درست آشـنا نبودند امروز ما به‌خوبی می‌توانیم به آن پی ببریم ، زیرا نابسامانی‌هایی که دامن بشر را ، بر اثر ثروت‌انـدوزی گروهی خودخـواه و بی‌خبر ، گرفتـه و بـه شـکل آشوب‌هـا و جنـگ‌هـا و خـونـریـزی‌هـا ظـاهـر می‌شـود بر هیـچ‌کـس پـوشیـده نیسـت .

جمع ثروت تا چه اندازه « کَنز » محسوب می‌شود ؟

در میـان مفسـران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هر گونه گردآوری ثروت اضافه بر نیازمنـدی‌های زنـدگی « کَنْز » محسوب می‌شود و طبق آیه فوق حرام است؟ یا این‌که این حکم مربوط به آغاز اسـلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات برداشته شده؟ و یا این‌که اصولاً آن‌چه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن ، بنابراین هر گاه انسان اموالی را جمع آوری کند و هر سال مرتبا مالیات اسـلامی آن یعنی زکات را بپردازد مشـمول آیه فوق نخواهد بود. در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسـنن وارد شده تفسیر سوم به‌چشم‌می‌خورد مثلاً درحدیثی‌از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین می‌خوانیم: « اَیُّ مالٍ اَدَّیْتَ زَکـاتَهُ فَلَیْس بِکَنْزٍ : هر مال که زکات آن را بپردازی کنز نیست » .(۱) و نیز می‌خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شـد کار بر مسلمانان مشـکل گردیـد و گفتنـد با این حکم هیچ‌یک از ما نمی‌تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آن‌ها را تأمین نماید... سـرانجام از پیامبر سؤال کردند ، پیغمبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « اِنَّ اللّهَ لَمْ یَفْرِضِ الزَّکوةَ اِلاّ لَیَطیبَ بِها ما بَقِیَ مِنْ اَمْوالِکُمْ وَ اِنَّما فَرَضَ الْمَواریثَ مِنْ اَمْوالٍ تَبْقی بَعْدَکُمْ : خداونـد زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این‌که باقی‌مانده اموال شـما برای شما پاك و پاکیزه باشـد ، لـذا قانون ارث را درباره اموالی که بعـد از شـما می‌مانـد قرار داده است » (۲)یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع

۱- « المنار » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۰۴ .

۲- « المَنار » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۰۴ .

بود قانون ارث موضوع نداشت. در کتاب « امالی » « شیخ » از پیامبر نیز همین مضمون نقل شده است که « هر کس زکات مال خود را بپردازد باقی‌مانده آن کنز نیست » .(۱) ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهرا و در بـدو نظر سازگار نیست ، از جمله حدیثی است که در « مجمع البیان » از علی نقل شده که فرمود : « ما زادَ عَلی اَرْبَعَةِ الافٍ فَهُوَ کَنْزٌ اَدّی زَکوتَهُ اَوْ لَمْ یُؤَدِّها وَ ما دُونَها فَهِیَ نَفَقَةٌ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیم : هرچه از چهارهزار (درهم) ، که ظاهرا اشاره به مخارج یک سال است ، بیشتر باشـد" کنز " است خواه زکاتش را بپردازند یا نه و آن‌چه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می‌شود ، بنابراین ثروت‌اندوزان را به عـذاب دردناک بشارت ده » .(۲) و در کتاب « کافی » از « معاذ بن کثیر » چنین نقل شده که می گوید از امام صادق شـنیدم می گفت : « شـیعیان ما فعلًا آزادند که از آن‌چه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقی‌ماند برای آن‌ها حلال است) امّا هنگامی که " قائم "ما قیام کنـد تمام کنزها و ثروت‌های انـدوخته را تحریم خواهـد کرد تا همه را نزداو آرنـد و از آن در برابر دشـمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خـداست که در کتابش فرموده": وَ الَّذینَ یَکْنِزُونِالـذَّهَبَ وَالْفِضَّةِ» .(" ...۳) در شرح حـال « ابوذر » نیز کرارا و در بسیاری از کتب این مطلب نقـل شـده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صـبح و شام می‌خوانـد و با صـدای بلند فریاد می‌زد : « بَشِّرْ اَهْلَ الْکُنُوزِ بِکَیٍّ فِی الْجِباهِ وَ کَیٍّ بِالْجُنُوبِ وَ کَیٍّ بِالظُّهُورِ اَبَدا حَتّی یَتَرَدَّدَ الْحَرُّفی اَجْوافِهِمْ : به گنـج انـدوزان بشارت ده که هم پیشانی آن‌ها را با این اموال داغ می کننـد و هم پهلوها و هم پشت‌هایشان را تا سوزش گرما ، در درون وجود آن‌ها به حرکت درآید » .(۴) و نیز استدلال « ابوذر » در

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۱۳ .

۲- « مجمع البیان » ذیل آیه و « نور الثقلین » جلد ۲ ، صفحه ۲۱۳ .

۳- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۱۳ .

۴- « نور الثقلین » ، جلد ۲ صفحه ۲۱۴ و « تفسیر برهان » ، جلد ۱ صفحه ۱۲۲ .

برابر « عثمان » به آیه فوق نشان می‌دهـد که او معتقـد بوده است که آیه مخصوص مانعان زکات نیست ، بلکه غیر آن‌ها را نیز شامل می‌شـود. از بررسـی مجموع احـادیث فوق به ضـمیمه خود آیه می‌توان چنین نـتیجه گرفت که در شـرایط عـادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زنـدگانی عادی بهره‌مندند ، پرداختن زکات کافی است و باقی‌مانده کنز محسوب نمی‌شود (البته بایـد توجه داشت که اصولاًـ بارعـایت موازین و مقررات اسـلامی در درآمـدها ، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی‌شود ، زیرا اسـلام آن‌قدر قید و شـرط برای آن قائل شده است که تحصـیل چنین مالی غالبا غیرممکن است). و امّا در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالـح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسـلامی می‌تواند محدودیتی برای جمع آوری امـوال قائـل شود (آن‌چنـان که در روایت علی خوانـدیم) و یـا به کلی همه انـدوخته‌ها و ذخیره‌هـای مردم را برای حفـظ موجودیت جـامعه اسـلامی مطالبه کنـد (آن‌چنـان که در روایت امـام صادق درباره زمان قیام قائم آمـده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سـایر زمان‌هـا را نیز شامـل می‌شود زیرا می‌فرمایـد : « فَیَسْـتَعینُ بِهِ عَلی عَـدُوِّه »). ولی تکرار می کنیم که این موضوع تنها در اختیار حکومت اسـلامی است و او است که می‌تواند چنین تصـمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید). و امّا داستان « ابوذر » ، ممکن است ناظر به همین موضوع باشـد که در آن روز جامعه اسـلامی آن‌چنان نیاز شدیـدی داشت که اندوختن ثروت در آن روز مخـالف منـافع جـامعه و حفظ موجودیت آن بود. و یا این‌که نظر « ابوذر » به اموال بیت‌المال بود که در دست « عثمان » و « معاویه » قرار داشت و می‌دانیم این‌گونه اموال را باوجود مستحق و نیازمندلحظه‌ای نمی‌توان ذخیره کرد ، بلکه باید به صاحبانش داد و مسأله

زکات در این‌جا به هیچ‌وجه مطرح نیست. به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می‌دهد که عثمان اموال کلانی از بیت المال را به خویشاوندان خود داد و معاویه از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ‌های ساسانیان

تفسیر مردان (۵۷۱)

را زنده کرد و « ابوذر » حق داشت که در برابر آن‌ها این آیه را خاطر نشان سازد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کَنْز: زر و سیم انباشته شده.

ذَهَب: طلا.

فِضَّة: نقره. یکی از دانشمندان می گوید: «طلا» را بدان دلیل «ذَهَب» نامیده‌اند که می‌رود و جاودانه نمی‌ماند: «یَذْهَبُ وَ لایَبْقی» و «نقره» را بدان جهت «فِضّه» گفته‌اند که پراکنده می گردد. و دوست من اگر خردمند باشی همین دو نام برای این که تو را به فناپذیری و ماندگار نبودن آن دو راه نماید کافی است.

خیانت بسیاری از احبار و رهبان

در این آیه شریفه خدا در اشاره به عملکرد بسیاری از دانشوران و زاهد نمایان یهود و نصارا می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ کَثیرا مِنَ الْاَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَیَأْکُلُونَ اَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بسیاری از دانشوران و زاهد نمایان یهود و نصارا دارایی های مردم را به ناروا می‌خورند.

در آیه شریفه از بردن ظالمانه و به ناحق حقوق دیگران، به خوردن به ناروای مال مردم تعبیر شده است، چرا که خوردن ناروای مال دیگری، به مفهوم به دست آوردن آن از راههای حرام است؛ و چون بیشترین هدف در کسب مال و ثروت، خوردن آن می‌باشد، از این رو به خوردن به باطل و ناروا، تعبیر شده است.

امّا پاره‌ای می گویند: منظور آیه شریفه پول غذا و خوردنی هاست، چرا که خوردن پول خوار بار و مواد غذایی بسان خوردن خود آن کالاهاست.

وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ

و نیز آنان مردم را از گرایش و عمل به اسلام و گام سپردن در این راه آسمانی و الهی که خدا همگان را بدان فرا خوانده و نیز از پیروی پیامبر اسلام باز می‌دارند.

(۵۷۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

[با این بیان، آیه شریفه روی دو جنایت سهمگین و دو خیانت بزرگ آنان انگشت می‌نهد و همگان را آگاه می‌سازد: یکی بردن و خوردن ثروت‌ها و حقوق مردم و دیگر بستن راه آگاهی و هدایت و نجات آنان با تحریف حقایق و بمباران دروغ و انواع عوام‌فریبی‌ها و شگردها و با ترویج آفت دنباله روی و واپسگرایی و بلای انگیزش تحقیرهای رنگارنگ و چهره‌آرایی و بت سازی از صاحبان قدرت].(۱)

وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللّهِ

و کسانی که زر و سیم‌ها را گرد آورده و بدون پرداختن زکات و دیگر حقوق آن، آنها را روی هم انباشته می‌کنند و در راه خدا آنها را هزینه نمی‌نمایند، آنان را به عذابی دردناک مژده ده!

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: «کُلُّ مالٍ لَمْ تُؤَدَّ زَکاتُهُ فَهُوَ کَنْزٌ وَ اِنْ کانَ ظاهِرا»...(۲)

هر ثروتی که زکات و حقوق آن را به طور شایسته نپردازند، گنجینه است؛ گرچه آشکار و در برابر دیدگان مردم باشد و هر ثروتی

که زکات و حقوق آن پرداخت گردد گنجینه نهانی نیست، گرچه در دل زمین نهان گردد. با این بیان، ثروتِ نخست شامل هشدار سخت آیه شریفه است، امّا هشدار سخت آیه، ثروت دوّم را شامل نمی‌شود.

این دیدگاه را در تفسیر آیه شریفه بسیاری از دانشمندان از جمله «ابن‌عبّاس»، «حَسَن»، «شعبی» و «سُدی» انتخاب کرده‌اند و «جُبّائی» می‌گوید: این دیدگاه مورد قبول همه مسلمانان است و همه بر این اجماع کرده‌اند.

از امیر مؤمنان آورده‌اند که: آنچه افزون بر چهار هزار دینار باشد گنج به شمار می‌رود، خواه زکات آن داده شده باشد و یا داده نشده باشد. این مقدار شامل هشدار آیه شریفه نیز می‌گردد و کمتر از این هزینه زندگی است.

۱ . نگارنده.

۲. نُورالثَّقَلَیْن، ج ۲، ص۲۱۳؛ تفسیر طَبَری، ج ۱۰، ص۸۳؛ اَحکام القران، جَصّاص، ج ۳، ص ۱۰۶.

به باور بیشتر مفسّران، آیه مورد بحث از آیات پیش از خود جداست و به کسانی که زکات و حقوق مالی خویش را نمی‌دهند هشدار می‌دهد. امّا پاره‌ای بر آنند که آیه شریفه پیوند به آیات پیش دارد و در مورد دانشوران و زاهدنمایان یهود و نصارا است.

به باور ما بهتر این است که آیه را جهان شمول بنگریم و بگوییم هر دو گروه را شامل می‌شود و به هر دو هشدار می‌دهد.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیم.

پس آنان را به عذابی دردناک مژده ده.

در روایت آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از فرود این آیه مبارکه سه بار از ژرفای جان فریاد بر آورد که: تَبا لِلذَّهَبِ... تَبّاً لِلْفِضَّةِ... نابود باد طلا! و نابود باد نقره!

این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر یاران سخت گران آمد، از این روی گرد آمدند و پرسیدند: هان ای پیامبر خدا، پس کدامین مال و ثروت و یا کالای دنیا پسندیده است که بر گیریم؟اَیُّ الْمالِ نَتَّخِذُ؟

آن حضرت فرمود:

لِسانا ذاکِرا وَ قَلْبا شاکِرا، وَ زَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعینُ اَحَدَکُمْ عَلی دینِهِ.(۱)

۱ـ زبانی که به یاد خدا حرکت کند.

۲ـ قلبی که سپاسگزار حق باشد.

۳ـ همسر با ایمانی که شما را در راه حق و عدالت و دین و آیین‌تان یاری کند.

۱ . مُسْنَد احمد، ج ۵، ص ۲۶۶؛ سُنَن تِرْمِذی، ج ۵، ص ۲۷۷.

تجسّم زراندوزی، در آخرت

یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ‌هذا ما کَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ

در آن روز که آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) که این همان چیز است که برای خودگنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید. (۳۵ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که اعمال انسانها از بین نمی‌روند و همچنان باقی می‌مانند و همان‌ها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می‌شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می‌گردند. در این‌که در آیه فوق چرا از میان تمام

اعضاء بـدن تنها « پیشانی » و « پشت » و « پهلو » ذکر شـده در میان مفسـران گفتگو است ، ولی از ابوذر چنین نقل شـده است که او می‌گفت : «این به خاطر آن است که حرارت سوزان در فضایی که در پشت این سه نقطه قراردارد نفوذمی‌کند و تمام وجود آن‌هارا فرامی‌گیرد» (حَتّی یَتَرَدَّدُالْحَرُّفیـاَجْوافِهِمْ) .(۱) و نیز گفتـه شـده ایـن بـه خـاطر آن اسـت کـه بـا ایـن سـه عضـو در مقابـل محرومـان عکس‌العمـل نشـان می‌دادنـد : گـاهی صورت را درهـم می‌کشـیدند و زمانی به علامت بی‌اعتنایی از روبرو شـدن با آن‌ها خودداری می‌کردنـد و منحرف می‌شدند و گاهی به آنان پشت می‌نمودند ، لذا این سه نقطه از بدن آن‌ها را با اندوخته‌های زر و سـیمشان داغ می‌کنند. در پایان این بحث مناسب است به یک نکته ادبی که در آیه موجود است نیز اشاره کنیم و آن این‌که در آیه می‌خوانیم : « یَوْمَ یُحْمی عَلَیْهـا » یعنی در آن روز آتش به روی سـکه‌ها ریخته می‌شود تا داغ و سوزان گردنـد ، در حالی که معمولاً در این گونه موارد کلمه « عَلَی » به کار برده

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۱۴ .

تفسیر مردان (۵۷۵)

نمی‌شود ، بلکه فی المثل گفته می‌شود : « یُحْمَی الْحَدیـدَ » آهن را داغ می‌کنند. این تعبیر عبارت شاید به‌خاطر این باشدکه اشاره به سوزندگی فوق العاده سکه‌ها شود ، چون اگر سکه‌ای را در آتش بیفکنند آن قدر داغ و سوزان نمی‌شود که اگر آن را به زیر آتش کنند و آتش به روی آن بریزند ، قرآن نمی‌گوید : سکه‌ها را در آتش می‌گذارند بلکه می‌گوید آن‌ها را در زیر آتش قرار می‌دهند تا خوب گداخته و سوزان شود و این تعبیر زنـده است که شدت مجازات این‌گونه ثروت اندوزان سنگدل را بازگو می‌کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اِحْماء: این واژه به مفهوم گرم کردن و حرارت دادن به چیزی است؛ درست عکس «تَبْرید» که به مفهوم سرد کردن است.

کَیّ: به مفهـوم چسبـانیـدن چیـز داغ و سوزان بر عضوی از اعضای بدن است.

پس از آن هشدار اینک در این آیه به کیفر دردناک ثروت اندوزان و پایمال کنندگان حقـوق مـردم پرداخته و می‌فرماید:

یَـوْمَ یُحْمـی عَلَیْهـا فی نـارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ

روزی که سکّه‌های زر و سیم انباشته شده را در آتش شعله‌ور دوزخ می‌گدازند و بسان آتش سرخ می‌سازند و آنگاه پیشانی و پهلو و پشت زر اندوزان را با آنها داغ می‌کنند. آری آن روز در پیش است و از آن روز و کیفر کارها گریزی نیست.

راز این کیفر سهمگین

در آیه شـریفه، به ویژه از پیشانی و پهلو و پشت زر انـدوزان نام رفته است و این بـدان دلیل است که قسـمت های مهمّ بدن انسان را همین اعضا تشکیل می‌دهند.

ابـوذر می‌گفـت: زر انـدوزان و گنجینـه داران را بـه داغ کردن چهره، پهلـو و پشـت مژده ده؛ به داغ کردنی سـهمگین که سـوزش و حرارت آن تا اعماق قلب آنان نفوذ می‌کند.

با این بیان روشن می‌گردد که دلیل نام بردن «ابوذر» از این اعضا و هشـدار از داغ نمودن آنان در روز رسـتاخیز این است که اینها بر خلاف دست و پا، از درون تهی

(۵۷۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

هستنـــد و بـــا داغ نمـــودن آنهـــا ســـوزش تا عمـــق جان و کران تا کران سازمان وجـــود انســـان نفـــوذ می‌کنـــد.

برخی بر آننـد که راز نـام بردن از این اعضـا آن است که پیشـانی به خـاطر آشـکار بودنش جایگاه نشان خفت خوردن و داغ شـدن است، پهلو جایگاه درد جانکاه است و پشت نیـز جـای خـوردن حـدّ و تحمل کیفر گناه.

امّا برخی می گویند: راز این نام بردن آن است که پیشانی جای سجده است که زر اندوز حق آن را ادا ننموده و پهلو برابر دل است که در عقیده و ایمانش اخلاص نورزیده و پشت نیز جایگاه به دوش کشیدن بار گناه است و هر سه در خور داغ نهادن.

و به باور «ابوبکر وَرّاق» راز نام بردن از اعضای سه گانه آن است که ثروتمند و توانگر با دیدن نیازمند، به جای کمک چهره درهم می کشد و خم به ابرو می‌آورد و آنگاه روی می گرداند و سر انجام به او پشت می کند.

هـــذا مـا کَنَـزْتُـمْ لِاَنْفُسِکُـــمْ

به هنگام داغ نهادن بر این اعضا و یا پس از آن، به آنان می گویند: این همان چیزی است که برای خود اندوختید و با گنجینه ساختن نعمتهای خدا و سر باز زدن از حقوق آن این کیفر را برای خویش خریدید.

فَـذُوقُـوا مـا کُنْتُـمْ تَکْنِـزُونَ

اینک این عذاب دردناك را به خاطر زر اندوزی و گرد آوردن و انباشتن زر و سیم و سر باز زدن از ادای حقوق آن بچشید.

تفسیر مردان (۵۷۷)

ارتباط مقدّرات با کوشش‌های ما

قُلْ لَنْ یُصیبَنـاآ اِلاّ مـا کَتَـبَ اللّهُ لَنـا هُوَ مَوْلینا وَ عَلَی ا????فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

بگـو هیـچ حـادثـه‌ای برای مـا رخ نمی‌دهـد مگر آنچـه خداونـد برای‌مـا نوشـته است، اومولی (و سـرپـرسـت) مـا اسـت و مـؤمنـان تنهـا بر خـدا تـوکـل می کنند . (۵۱ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند ، خیال می کنند با عقل کوچك و فکر ناتوانشان می‌توانند همه مشکلات و حوادث را پیش‌بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی‌نیازند ، آن‌ها نمی‌دانند تمام هستیشان همچون پرکاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان ، در یك روز تابستان ، اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست .

شك نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می کند مانند « وَ اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسانِ اِلاّ ما سَعی : انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش خود ندارد » (۳۹ / نجم) و «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَةٌ : هر کس در گرو اعمال خویش است » (۳۸ / مدثر) و آیات دیگر . (هر چند تأثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست). ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آن‌جاکه از حریم قدرت ما خارج است ، دست تقدیر تنها حکمران است و آن‌چه به مقتضای قانون علیّت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می‌شود مقدر شده است انجام‌پذیر خواهد بود. منتها افراد باایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند همه این مقدرات را مطابق « نظام احسن » و مصلحت بندگان می‌دانند و هرکس بر طبق شایستگی‌هایی که اکتساب کرده است مقدراتی متناسب آن دارد. یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند و این سرنوشت برای آن‌ها حتمی است ، اما یک جمعیت باایمان و آگاه و متحد و مصمم جز پیروزی ، سرنوشتی ندارند. بنابر آن‌چه گفته شد

(۵۷۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

روشن می‌شود که آیه فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسان‌ها و بی‌اثر بودن تلاش‌ها و کوشش‌ها است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه آیات قرآن روی سخن را به‌پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله نموده و می‌فرماید:

قُلْ لَنْ یُصیبَنا اِلاّ ما کَتَبَ اللّهُ لَنا

درتفسیر این‌فراز دو نظراست:

۱ـ به باور «حَسَن» منظور این است که: ای پیامبر، در پاسخ آنان بگو: هر خیر و شری که به ما برسد، خدا آن را در لوح محفوظ نوشته است و جریان آن گونه نیست که شما می‌پندارید که کارها و روند امور براساس تدبیر وحساب نیست و رویدادها تصادفی و بی‌برنامه است.

۲ـ امّا به باور «جُبّائی» و «زَجّاج» مفهوم آیه این است که : فرجام کار ما جز آنچه خدا در قرآن نوشته است نخواهد بود و جز آنچه خدا مقرر فرموده است به ما نخواهد رسید، آری، سرانجام کار ما یا پیروزی ظاهری و نابود ساختن دشمنان حق ستیز خواهد بود، که خدا وعده آن را داده است و یا به شهادت در راه حق مفتخر خواهیم گشت و به این بهره معنوی و پیروزی معنوی خواهیم رسید. با این بیان سرانجام کار هرکدام باشد ـ پیروزی یا شهادت ـ و خدا هرکدام را بر ایمان مقرّر فرموده باشد یکسره خیر و برکت خواهد بود.

هُوَ مَوْلینا

به باور برخی منظور این است که او سرپرست و مالک ماست و مابندگان او هستیم.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که او یار و یاور ماست که ما را حراست می‌کند و به ما یاری می‌رساند و زیان و گرفتاری را از ما دور می‌کند.

وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.

و ایمان آوردگان باید تنها بر خدا توکّل کنند.

این آیه شریفه فرمانی است از جانب خدا به مردم با ایمان، در مورد توکّل به آفریدگار فرزانه و خشنودی از تدبیر و تقدیر آن گرداننده هستی و اصل آن این گونه است: فَلْیَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ الْمُؤْمِنُونَ.

تفسیر مردان (۵۷۹)

در قاموس مؤمنان شکست وجود ندارد

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنآ اِلاّ اِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ اَنْ یُصیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهآ اَوْ بِأَیْدینا فَتَرَبَّصُوآ اِنّا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُونَ

بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می‌شویم و یا شربت شهادت می‌نوشیم) ولی ما انتظار داریم با عذابی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به‌دست ما (در این‌جهان) به شمابرسد،اکنون که چنین‌است شماانتظار بکشید ما هم باشما انتظار می‌کشیم.

(۵۲ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه مورد بحث به منطق عجیب محکمی برخورد می‌کنیم که راز اصلی همه پیروزی‌های مسلمانان نخستین در آن نهفته شده است و اگر پیامبر اسلام هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود و آن این‌که مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه روح آن‌ها زدوده و به آن‌ها ثابت کرده که در هر حال شما پیروزید ، کشته شوید پیروزید و دشمن را بکشید باز هم پیروزید. شما دو راه در پیش دارید که از هر کدام بروید به منزل مقصود خواهید رسید ، بیراهه و پرتگاه مطلقا در

مسیر شما وجود ندارد یک راه به سوی شهادت می‌رود که نقطه اوج افتخار یک انسان باایمان است و بالاترین موهبتی است که برای انسان تصور می‌شود که با خدا معامله کند جان را بدهد و یک حیات جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان نعمت‌های غیرقابل توصیفش خریداری کند. راه دیگر پیروزی بر دشمن و درهم شکستن قدرت اهریمنی او و پاکسازی محیط زندگی انسان‌ها از شر ظالمان و ستمگران و آلودگان است و این نیـ۲ز فیضی است بزرگ و افتخاری است مسلّم.

صفات همیشگـی منـافقـان

صفات همیشگـی منـافقـان

نبایـد این آیات را به شکل طرح یک مسأله تاریخی مربوط به گذشته مورد مطالعه قرار دهیم ، بلکه بایـد بدانیم درسـی است برای امروز و دیروز و فردای ما و همه انسان‌ها. هیـچ جامعه‌ای معمولاً از یک گروه منافق ، انـدک یا بسیار ، خالی نیست و صـفات آن‌ها تقریبا یکسان و یکنواخت است. آن‌ها افرادی هستند نادان و در عین

(۵۸۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

حـال خودخواه و متکبر که برای خویش عقـل و درایت فوق العـاده‌ای قائلنـد. آن‌هـا همیشه از راحتـی مردم در رنـج و عذابنـد و از ناراحتی‌هایشان خوشـحال و خندان. آن‌ها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و تردید و شک و حیرت به سر می‌برند و به‌همین دلیـل گـامی به پیش و گـامی به پس می‌نهنـد. در مقابـل آن‌ها مؤمنان راستین با شادی مردم شاد و با غم آن‌ها شـریک و سـهیمند ، هیـچ‌گاه به علم و درایت خود نمی‌نازند و هرگز خود را از لطف حق بی‌نیاز نمی‌دانند ، دلی لبریز از عشق خدا دارند و در این راه از هیـچ حادثه‌ای نمی‌هـراسنـد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن با پیامبر گرامی می‌فرماید:

قُـلْ هَـلْ تَرَبَّصُـونَ بِنا اِلّا اِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ

به بـاور گروهی همچون «ابن‌عبّـاس»، «مُجاهِـد» و بسـیاری مفهوم آیه این است که: هان ای پیامبر! به آنان بگو: شـما چه انتظاری در مـورد مـا می‌بریـد؟! جز انتظار یکی از دو نعمت پر شـکوه و بهره‌وری شایسـته کـه یـا بـه پیروزی بر دشـمنـان و غنـایـم بسیـار خـواهیـم رسید و یا به افتخار شهادت در راه حق و پـاداش جـاودانه آن در سـرای آخـرت؟!

وَ نَحْـنُ نَتَـرَبَّصُ بِکُـمْ اَنْ یُصیبَکُـمُ اللّـهُ بِعَـذابٍ مِـنْ عِنْـدِه اَوْ بِـاَیْدینـا

امّـا مـا در مورد شـما یکی از دو سیاه روزی را انتظـار می‌بریم و آن این است که یـا خـدا عـذابی نابود کننـده از سوی خود بر شـما بفرستد و نابود تان سازد و یا ما را بر شما پیروز گرداند و طعـم تلـخ کیفر کفر و بیداد خود را از دست ما بچشید و نابود گردید.

فَتَـرَبَّصُـــوا اِنّا مَعَکُــمْ مُتَــرَبِّصُــونَ.

گفتنی است که واژه «فَتَرَبَّصوا» گرچه به ظاهر فعل امر است، امّا منظور هشـدار به منافقان است چرا که اگر جز این باشـد، بایـد آنان در مورد انتظار بردنشان بر رویـدادهای غمبار نسبت به مردم با ایمان فرمانبردار خدا باشـند در حالی که این گونه نیست و این فـراز از آیــه بســان این آیــه هشــدار دهنــده اســت که می‌فـرماید:

«اِعْمَلُوا ما شِئْتُمْ»... (۱) هر آنچه می‌خواهید انجام دهید وبدانید که او به آنچه انجام

۱ . سوره فُصِّلَت، آیه ۴۰.

می‌دهید بیناست.

بـا این بیـان، مفهوم این فراز از آیه این است که: اینک که چنین است شـما انتظار بریـد که ما نیز به همراه شـما انتظار می‌بریم؛ برای خودمـان یـا شـهادت و بهشت جـاودانه خـدا و یـا پیروزی و غنـایم و پـاداش جهاد را و برای شـما یا زنـدگی با خفّت و خواری را و یامرگ ذلّت بار و پس از آن ورود به آتش دوزخ را. در این صورت آیه مورد بحث در حقیقت تفسـیر آیه پیش از خود می‌باشـد و پیام آن را بیان می کند.

و به باور برخی منظور آیه این است که: شـما انتظار مرگ ما را بکشـید، که ماهم انتظار نابودی شـما را می‌بریم. و از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: شـما انتظار وعده‌های پوچ شـیطان برای نابود کردن دین خدا را ببرید و ما نیز در انتظار وعده‌های خدا در مورد پیروزی دین و آیین او و یاری رسانی‌اش به‌پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و نابودی دشمنان او هستیم.

(۵۸۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فی قُلُـوبِهِمْ قُـلِ اسْتَهْـزِءآوُا اِنَّ اللّــــهَ مُخْــــرِجٌ مـــا تَحْـــذَرُونَ

منافقـان از آن بیم دارنـد که آیه‌ای بر ضـد آن‌ها نازل گردد و به‌آن‌ها از اسـرار درون‌قلبشان خبردهـد، بگو: اسـتهزاء کنیـد،خـداوند آن‌چه‌را از آن بیم‌دارید، آشکارمی‌سازد.(۶۴ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از ایـن آیه چنین اسـتفاده می‌شـود که خداونـد برای دفع خطر منافقـان از پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله گهگـاه پرده از روی اسـرار آن‌ها برمی‌داشت و آنان را به جمعیت معرفی می کرد تا مسـلمانان به هوش باشـند و به دام آن‌ها گرفتار نشونـد و آن‌ها نیز متوجه موقعیت خویش شونـد و دست و پـای خود را جمع کننـد ، روی این‌جهت غالبـا آنـان دریـک حـالت ترس و وحشت به‌سرمی‌بردند. جمله « اسْتَهْزِءوُا » (مسـخره کنید) از قبیل امر برای تهدید است ، هماننـد این‌که انسان به دشـمنش می گوید : « هرقدر کارشکنی و اذیت و آزار در قـدرت داری ، بکن ، پاسـخ آن‌هـا را یکجـا خواهیم داد » این‌گونه تعبیرات در مقـام تهدیـد ذکرمی‌شود. ضـمنا بایـد توجه داشت که از آیه فوق استفاده می‌شود که منافقان در دل از حقّانیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باخبر بودند و ارتباط او با خدا را به‌خوبی می‌دانسـتند ، ولی با این حال بر اثر لجاج و عناد و دشـمنی باحق ، به جای این‌که در برابر او تسـلیم باشند ، کارشکنی می کردند ، به همین دلیل قرآن می گوید : منافقان از این بیم داشـتند که آیاتی برضد آن‌ها نازل شود و مکنون خاطرشان را آشـکار سازد. توجه به این نکته نیز لازم است که جمله « تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ » مفهومش این نیست که این‌گونه آیات بر منافقان نازل می‌شد ، بلکه منظور این است که درباره آن‌ها و برضد آن‌ها بوده، هرچند بر شخص پیامبر نازل می گردید

تفسیر مردان (۵۸۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

حِذْر: فـراهم آوردن و سائل وامکانات برای دور سـاختن آسیب و زیان.

مُنافِق: کسـی که بر خلاف تاریک‌اندیشـی و کفر درونی خویش به‌ایمان و اسـلام تظاهر نماید. این واژه از «نافقاء» که به مفهوم لانه مـوش صـحرایی است برگرفته شـده است؛ چرا که این جـانور برای لانـه خـود دو راه می‌سـازد و یکی از آن دو راه را می‌پوشانـد و دیگری را برای ورود و خروج باز می گـذارد و بر نامه‌اش این است که اگر از یکـــی از آن دو راه بـــه ســـراغــش آمــدنــد، از راه دوّم می گــریــزد.

شأن نزول

در داسـتان فـرود آیه اوّل تا سوّم مورد بحث، روایـات گوناگون است:

۱ـ «ابن کَیسان» آورده است که این آیات درباره دوازده تن از منافقان تیره بخت که دربازگشت از تبوک در گردنه‌ای به قصد کشتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کمین کرده بودند فرود آمد. در آن رویداد فرشته وحی فرود آمد و ضمن گزارش نقشه شوم آنان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، او را از جانب خدا موظّف ساخت تا کسی رانزد آنان روانه سازد و بازدن مرکبهایشان آنان را از سر راه دور سازد.

در آن جریان «عمّار» زمام مرکب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به دست داشت و «حذیفه» آن را می‌راند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رو به «حذیفه» نمود و فرمود: حذیفه! آنان را شناختی؟

پاسخ داد: نه ای پیامبر خدا.

حضرت نام یکایک آنان را برد. «اِنَّهُ فُلانٌ وَ فُلانٌ حَتّی عَدَّهُمْ کُلَّهُمْ».

حذیفه گفت: پس چرا آنان را مورد تعقیب قرار نمی‌دهید؟

فرمود: خوش نمی‌دارم که عرب بگوید: محمد هنگامی که بر اوضاع مسلّط شد، به کشتاریاران‌خودپرداخت.«اَکْرَهُ اَنْ تَقُولَ‌الْعَرَبُ:لَمّاظَفِرَ بِاَصْحابِهِ اَقْبَلَ یَقْتُلُهُمْ»(۱)

۲ـ از حضرت باقر علیه‌السلام همین روایت را آورده‌اند، جز این که آن بزرگوار افزوده

۱ . تفسیر بُرْهان، ج ۲، ص ۱۴۰.

(۵۸۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

است که آنان در مورد کشتن‌پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به گفتگو پرداختند و قرار بر این شد که اگر آن حضرت از نقشه شوم آنان آگاه شد، بگویند، ما به شوخی چیزی گفتیم و اگر آگاه نشد نقشه شیطانی خود را جامه عمل بپوشانند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به شهادت برسانند.

۳ـ از «حَسَن» و «قَتادَه» آورده‌اند که: گروهی از نفاقگرایان در کارزار تبوک ضمن عیبجویی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتند: این مرد چنین می‌پندارد که کاخ های شام و دژهای آن را خواهد گرفت راستی که چه آرزوی بیهوده‌ای! خدا این بافته‌های ناروا را به وسیله پیک وحی، به آگاهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسانید و آن حضرت دستور توقّف لشکر را داد و آنان را خواست و از عیبجویی‌ها و رفتار زشت و شرک آلودشان آگاهشان ساخت. امّا آنان با کمال وقاحت گفتند: ای پیامبر خدا، ما به شوخی چیزی گفتیم و آنگاه برای تبرئه خویش به سوگند پناه بردند و سوگند یاد کردند. درست در این شرایط بود که این آیه شریفه فرود آمد. وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ...(۱)

۴ـ گروهی همچون «کَلْبی»، «علی بن ابراهیم» و «ابوحمزه» آورده‌اند که به هنگام بازگشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از تبوک، شماری از منافقان به تمسخر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یاران درست اندیش او پرداخته و می‌خندیدند... فرشته وحی فرود آمد و موضوع را به آگاهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رساند و آن حضرت با اشاره به آنان، به عمار فرمود: این چند تن قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به تمسخر گرفته‌اند و فرشته وحی جریان را به آگاهی من رسانده است، امّا اگر از آنان بپرسید که چه می گویند و چرا می‌خندند؟ در پاسخ خواهند گفت: سخن در مورد راه و سواران بود.

«عمار»، نزد آنان رفت و از دلیل خنده آنان پرسید، در پاسخ گفتند: از سفر و سواران سخن به میان آمد. عمّار گفت: راستی که خدا و پیامبرش درست گفتند. خدا شما را بسوزاند که خواهید سوخت.

آنان با شنیدن سخن عمّار بسرعت نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شتافته و به پوزش خواهی

۱ . آیه ۶۵.

پرداختند. خدا برای رسوایی آنان این آیات را برقلب پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فروفرستاد: یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ...(۱)

۵ ـ و گروهی دیگر از جمله «ابن عمر»، «زیـد بن اسـلم» و «محمد بن کَعْب» آورده‌اند که در کارزار «تَبوک»، عنصری بداندیش در عیبجویی از پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش گفت: من ترسوتر و دروغگوتر از اینان ندیده‌ام. «عوف» این سخن کفر آمیز را شنید و گفت: خـدای‌توراازرحمت‌خویش دورسـازدکه دروغی سـهمگین به زبان می‌رانی و عنصـری نفاق‌پیشه‌ای و آنگاه به محضـر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شـتافت تـا موضوع را به آگاهی آن حضـرت برسانـد، امّا دیـد که آن بزرگوار به وسیلـه فـرشتـه وحی از جریان آگاه شده است.

در این هنگـام آن عنصـر بدانـدیش و دروغ پرداز نیز برای پوزش خواهی نزد پیامبر آمـد و صـلی‌الله‌علیه‌وآله سوگنـد یاد کرد که به شوخی چیزی بر زبـان آورده است. و درست در این شــرایــط بــود که ایــن آیـات بر قلب مصـفای پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله مهر و گذشت فرود آمد...

۶ ـ «مُجاهِـد» آورده‌است‌که یکی‌ازمنافقـان گفت: پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله گـاه می‌گویـد شتر فلان کس در کـدامین دشت و یا درّه است، در صورتی که از غیب آگاهی ندارد و بیهوده می‌گـویـد. آنگـاه بـود که ایــن آیـات فــرود آمد...

۷ ـ و «ضَحّاک» بــر آن اســت که ایــن آیات در مورد «عبداللّه بن اُبَیّ» و دار و دسته او فرود آمد.

نقشـــه شیطـــانی بـــدانـــدیشان بر ضد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

در آیات ۶۴ تا ۷۰ آفریدگار هستی از نقشه شوم نفاقگرایان و بداندیشان بر ضد پیــامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پـرده برداشتــه و می‌فرماید:

یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ اَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فی قُلُوبِهِمْ

در تفسیر این آیه مبارکه دو نظر است:

۱ ـ به بـاور بیشتر مفسّـِران پیشین از جمله «حَسَن»، «مُجاهِـد» و «جُبّائی» منظور، گزارش از این موضوع است که منافقان می‌ترسـند با فرود سوره‌ای بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱ . آیه‌های ۶۷ . ۶۴.

اسـرارشان فاش شود. بر این اساس معنای آیه این است که: منافقان می‌ترسـند که خـدا ســوره‌ای بر پیــامبــرش فــروفــرستــد و از شــرک درونــی آنــان پــرده بردارد.

«ابومُسلِم» در این مورد می‌گویـد: آنان از روی تمسـخر اظهار ترس و دلهره می‌نمودند و به یکــدیگــر می‌گفتنــد مراقب گفتارتان باشید که آیه و یا سوره‌ای دربــاره شما بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل نشود.

و «جُبّائی» می‌گوید: آنان از این در هراس بودند که پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله در رسالت خویش راستگو باشد و با فرود فرشته وحی و آوردن سوره یا آیه‌ای بر ضد آنان درون آلوده و کفــر بــاطنــی‌شــان را بنمـایــانــد و رســوا گــردند.

۲ ـ امّا به باور پاره‌ای، گرچه آیه به صورت خبر است امّا در حقیقت امر است و مفهوم آن این است که: نفاقگرایان بایـد بترسـند که مبادا آیه و یا سوره‌ای فرود آید و از نفاق و شـرک درونی آنان پرده بردارد... و بدان دلیل «خبر» به جای «انشاء» آمده است کــه در مقــام هشــدار آنـــان است.

در ادامه سخن، در هشدار دیگری به آنان می‌فرماید:

قُلِ اسْتَهْزِؤُا اِنَّ اللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ.

ای پیامبر! به این نفاقگرایان بگو: هرچه می‌خواهید مسخره کنید، اما بدانید که خدا آنچه را از آشکار شدنش در هراسید سرانجام

برملا می‌سازد و درون آلوده و پلید شما را به پیامبرش می‌نمایاند.

تفسیر مردان (۵۸۷)

برنامه خطرناک دیگری از منافقان

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ اِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ اَبِاللّهِ وَ اياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءوُنَ

و اگر از آن‌ها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید) می‌گویند: ما بازی و شوخی می‌کردیم، بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کنید؟ (۶۵ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« خَوْضْ » چنان‌که در کتب لغت آمده است، به معنی داخل شدن تدریجی در آب است، سپس به عنوان کنایه به ورود در کارهای مختلف اطلاق شده است، ولی غالبا در قرآن به معنی ورود یا شروع به کارها یا سخنان زشت و بد آمده است. درواقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه‌ها را می‌چیدند و سمپاشی‌ها را می‌کردند به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقق یافت، به‌مقصود جدی خود رسیده‌باشند، اما اگر پرده‌ها کنار رفت و رازشان فاش شد، خود را در زیر نقاب « مزاح و شوخی » پنهان سازند و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مردم فرار کنند. منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه‌های یکنواختی دارند، از این روش بهره‌برداری فراوان می‌کنند، حتی گاه می‌شود جدی‌ترین مطلب را درلباس مزاح‌ها و شوخی‌های ساده مطرح می‌کنند، اگر به هدفشان رسیدند، چه بهتر وگرنه با عنوان کردن شوخی و مزاح، از چنگال مجازات فرار می‌کنند. اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده به آن‌ها پاسخ می‌گوید و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستورمی‌دهد که؛ « به آن‌ها بگو: آیا خدا و آیات او و رسولش را مسخره می‌کنید و به‌شوخی می‌گیرید » ؟ (قُلْ اَبِاللّهِ وَ اياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءوُنَ). آیا این‌امور که از جدی‌ترین مسائل هستند، شوخی‌پذیرند؟

(۵۸۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

خَوْض: این واژه در اصل به مفهوم پانهادن در گل و لای است، امّابه همراه قرینه، در فرورفتن در بازی و شوخی و گفتار و رفتار بیهوده نیز به کار می‌رود.

لَعِب: کاری که به خاطر لذّت جویی انجام می‌گیرد و باعث سقوط شخصیت می‌گردد.

در آیه مورد بحث، با اشاره به بیهوده گویی و بداندیشی آنان می‌فرماید:

وَ لَئِنْ سَاَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ اِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ

و اگر از بداندیشی و عیبجویی آنان از دین و آیین واز تمسخر و بیهوده گویی‌شان در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مردم با ایمان بپرسی که چرا چنین می‌کنند و این گونه رفتار می‌نمایند؟ پاسخ خواهند داد که: ما برای سپری کردن راه و سرگرمی چیزی گفتیم و هرگز در گفتارمان جدّی نبودیم و این‌گونه عذر بدتر از گناه می‌آورند.

قُلْ اَبِاللّهِ وَ اياتِه وَ رَسُولَه كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ

ای پیامبر! به آنان بگو: آیاخدا و آیات و دلایل و کتاب او و پیامبرش را مسخره می‌کنید؟!

تفسیر مردان (۵۸۹)

لا تَعْتَذِروُا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ ايمانِكُمْ اِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِاَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمينَ

(بگو :) عذرخواهی نکنید (که بیهوده‌است ، چراکه) شما پس از ایمان آوردن ، کافرشدید ، اگر گروهی از شما را (به خاطر

توبه) مورد عفو قرار دهیم ، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آن‌ها مجرم بودند. (۶۶ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این تعبیر نشان می‌دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند ، بلکه در صف مؤمنان ضعیف‌الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند. ضمنا این‌که می‌گوید : « گروهی را به خاطر جرم و گناهشان مجازات می‌کنیم » ، دلیل بر آن است که « گروه مورد عفو » افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته‌اند. روایات متعددی در ذیل این آیه وارد شده که حکایت از آن می‌کند که بعضی از این منافقان که وصف حالشان در آیات بالا آمده ، از کرده خویش پشیمان شدند و توبه کردند ، ولی بعضی دیگر همچنان بر روش خود باقی بودند (برای دستیابی به توضیح بیشتر به تفسیر « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۹ مراجعه شود) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اِعْتِذار: پوزش خواهی.

اِجْرام: بریدن از حق و گرایش به باطل و بیداد.

در ادامه سخن، به پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور می‌رسد که به آنان بگو:

لاتَعْتَذِرُوا قَدْکَفَرْتُمْبَعْدَایمانِکُمْ

از این پوزش خواهی‌های پوچ و بافته‌های دروغین دست بردارید؛ چرا که شما با این عملکرد زشت و ظالمانه خویش پس از اظهار اسلام و ایمان کفر ورزیدید.

گفتنی است که منظور، ایمانِ به زبان و اسلامِ ظاهری است؛ چرا که کفر پس از

ایمان حقیقی ممکن نیست.(۱)

و آنگاه در آخرین فراز آیه شریفه به آنان هشدار می‌دهد که:

اِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْکُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِاَنَّهُمْ کانُوا مُجْرِمینَ

منظور از «مُجرِم» در اینجا، انسان کفرگرا و حق ستیزی است که بر نفاق و کفر باطنی خویش اصرار می‌ورزد. با این بیان مفهوم آیه این است که: اگر از گروهی به خاطر توبه و تجدید نظر در اندیشه و رفتار و کردار شان بگذریم و مورد بخشایش قرارشان دهیم، آن گروه دیگر را که همچنان به نفاق خود پای می‌فشارند و توبه نمی‌کنند بشدت کیفر خواهیم کرد، چرا که آنان مجرم و گناهکار بودند.

واژه «طائِفَة» در اصل به مفهوم گروه است، امّا گاه به یک نفر نیز گفته می‌شود. برای نمونه در این آیه شریفه وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ»(۲) طبق روایات رسیده کمترین کسی که باید حضور یابد و کیفر دو زناکار را نظاره کند یک نفر است.

و در روایت نیز آمده است که منظور از این «طائفه» سه تن بودند که دو نفرشان قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مسخره می‌کردند و یکی از آن سه می‌خندید، که سرانجام او توبه کرد و مورد عفو قرار گرفت.

۱ . این سخن با برخی آیات ناسازگار است؛ چرا که انسان می تواند پس از آگاهی و ایمان، بر اثر دلایل و عوامل و وسوسه‌هایی پنداری و شیطانی راه کفر و بیداد و بی ایمانی در پیش گیرد و همه یافته‌ها و عملکردهای شایسته و درست را با پندارها و کارهای ناروا بر باد دهد. برای نمونه به آیه ۱۳۷، از سوره نساء مراجعه فرمایید.

۲ . سوره نور، آیه ۲.

نشانه‌های پنجگانه مردان (و زنانِ) منافق

اَلْمُنـافِقُونَ وَ الْمُنافِقـاتُ بَعْضُـهُمْ مِنْ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهَوْنَ‌عَنِ‌الْمَعْرُوفِ وَ یَقْبِضُونَ اَیْدِیَهُمْ نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقُونَ

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروهند ، آن‌ها امر به منکر و نهی از معروف‌می کنند و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند، خدا را فراموش کردند و خداآن‌ها را فراموش کرده (رحمتش را از آن‌ها قطع نموده) منافقان قطعا فاسقند. (۶۷ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلی می کند و آن این‌که ممکن‌است روح نفاق به‌اَشکال مختلف ظاهرشود و درچهره‌های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجه نکند ، مخصوصا خودنمایی روح نفاق در یک « مرد » با یک « زن » ممکن است متفاوت باشد اما نباید فریب تغییر چهره‌های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه بادقت روشن می‌شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می‌شود ، شریکند ، لذا می گوید : « مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماش هستند » (اَلْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ). سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می‌پردازد :

اول و دوم ؛ « آن‌ها مردم را به" منکرات ، "تشویق و از" نیکی‌ها "بازمی‌دارند» (یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ‌الْمَعْرُوفِ). یعنی درست برعکس برنامه مؤمنان راستین که دائما از طریق « امر به معروف » و « نهی از منکر » در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند ، منافقان دائما سعی می کنندکه فساد همه‌جا رابگیرد و معروف و نیکی‌از جامعه برچیده شود ، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده‌ای به اهداف شومشان برسند .

سوم ؛ آن‌ها دست دهنده ندارند ، بلکه « دست‌هایشان را می‌بندند » ، نه در راه خدا انفاق می کنند ، نه به کمک محرومان می‌شتابند و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی

(۵۹۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

آن‌ها بهره می گیرند (وَ یَقْبِضُونَ اَیْدِیَهُمْ). روشن است آن‌ها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش « انفاق » ندارند ، در بذل اموال سخت بخیلند ، هرچند آن‌ها برای رسیدن به اغراض شوم خود ، اموال فراوانی خرج می کنند و یا به عنوان ریاکاری ، بذل و بخششی دارند اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی‌زنند .

چهارم ؛ تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می‌دهد که « آن‌ها خدا را فراموش کرده‌اند » و نیز وضع زندگی آن‌ها نشان می‌دهد که « خدا هم آن‌ها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده » یعنی با آن‌ها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است (نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ). بدیهی است نسبت « نسیان » به‌خدا به‌معنی فراموشی واقعی نیست ، بلکه کنایه از این است که با آن‌ها معامله شخص فراموشکار می کند ، یعنی هیچ‌گونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آن‌ها قائل نمی‌شود. این‌گونه تعبیر حتی در سخنان روزمرّه نیز دیده می‌شود که مثلاً می گوییم : چون تو وظیفه خود را فراموش کردی ، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد ، یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد. این معنی در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز کرارا وارد گردیده است .(۱) قابل توجه این‌که موضوع نسیان پروردگار با « فاء تفریع » بر نسیان آن‌ها عطف شده است ، یعنی فراموشکاری آن‌ها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که خدا هم آن‌ها را از مواهب خویش محروم می‌سازد و این نتیجه عمل آن‌ها است .

پنجم ؛ این‌که « منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا » (اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقُونَ). آن‌چه در آیه فوق درباره صفات

مشترك منافقـان گفته شـد ، در هر عصـر و زمـانی دیـده می‌شود . منافقان عصـر ما با چهره‌های جدیـدی که به خود گرفته‌انـد ، در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشـین هسـتند ، هم تشویق به فساد می کنند ، هم جلوی کار نیك را می گیرند ، هم بخیل و ممسك هستند و هم خدا را در تمام

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۹ و ۲۴۰ .

زندگانیشان فراموش کرده‌اند و هم قانون‌شکن و فاسقند و عجیب این‌که با تمام این اوصـاف ، مـدعـی ایمـان به خـدا و اعتقـاد محکـم و مبـرم به مبـانی دینی و اسـلامی نیز هستند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برخی از خصلت‌های زشت نفاقگرایان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به برخی خصلت‌های زشت و زیانبار نفاقگرایان پـرداخته و می‌فـرمـاید:

اَلْمُنافِقُونَ وَ الْمُنـافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ

مـردان و زنـان نفـاقگـرا از یکـدیگـر و در گرد آمدن بر محور شرك و نفاق بسـان همـدیگـرنـد.

این آیه شـریفه بسان این سخن است که گفته می‌شود: او از من است و من از او، که مشتـرك بودن در عقیده و انـدیشه و هدف و راه و رسم رامی‌رساند.

به بـاور «کَلْبی» منظور این است که آنان بر دین و آیین یکدیگرنـد و به باور «ابومُسلِم» آنان در گرفتار آمـدن به خشم سـخت خـدا همگی یکسانند.

یَـأْمُرُونَ بِالْمُنْکَـرِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

آنان مردم را به شرك و گناه می‌خوانند و از کارهای شایسته و پسندیده‌ای که خدا به انجام آنها فرمان داده است باز می‌دارند.

وَ یَقْبِضُـونَ اَیْـدِیَهُـمْ

بـه بـاور «حَسَـن» و «قَتـادَه» منظـور ایـن است که: آنـان از انفـاق دارایی‌هـای خـود در راه فرمـانبرداری و خشـنودی خـدا خـود داری می‌ورزند، امّا به باور «جُبّائی» از جهاد در راه خدا خودداری می‌ورزند.

نَسُـوا اللّـهَ فَنَسِیَهُـمْ

به باور «اَصَمّ» منظور این است که آنان فرمانبرداری خدا را از یاد بردند و خدا نیز

آنـان را در آتـش وانهـاد و رحمـت و پـاداش نیـك و بخشایش و مهر خود را از آنـان دریـغ داشـت.

امّا برخی بر آننـد که: آنان خـدا را از یاد بردنـد؛ چرا که نیندیشـیدند که آنان خدایی دارند که به کارهای نیك پاداش می‌دهد و به کارهـای زشـت کیفر، تـا ایـن انـدیشه آنـان را از کفر و زشـتکاری بـاز دارد؛ بـه همیـن دلیـل خـدا نیز آنـان را از نظر پـاداش بسـان فـرامـوش شـدگان نمود.

گفتنی است که به کـار رفتن واژه «نسیان» به منظـور هماهنـگ شـدن کلاـم است و گرنه نسبت دادن نسیان به خـدای دانـا و تـوانا روانیست.

اِنَّ الْمُنافِقینَ هُمُ الْفاسِقُونَ

بی گمـان نفاقگرایـان از قلمرو ایمـان به خـدا و پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و فرمانبرداری او بیرون رفتـه‌انـد و به بـاور پـاره‌ای دیگـر،

آنـان در شرك و نفاق سر گردانند.

تفسير مردان (۵۹۵)

وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها هِىَ حَسْبُهُمْوَ لَعَنَهُـمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَـذابٌ مُقيمٌ

خداوند به مردان و زنان منافق و كفار وعده آتش دوزخ داده ، جاودانه در آن خواهندماند ، همـان بـراى آنها كـافـى اسـت و خـدا آنها را از رحمتش دور ساخته و عذاب هميشگـى بـراى آنهـا اسـت.(۶۸ / توبه)

شرح آيه از تفسير نمونه

به تعبير ديگر آنها نياز به هيچ مجازات ديگرى ندارند ، زيرا در دوزخ همه‌نوع عذاب جسمانى و روحانى وجود دارد .

شرح آيه از تفسير مجمع‌البيان

كيفـــر كفر و نفــاق

قـرآن در ادامـه سخـن در مـورد آنـان، بـه ترسيم هشدار سخت خدا پرداخته و مى‌فرمايد: وَعَـدَ اللّهُ الْمُنـافِقيـنَ وَ الْمُنـافِقاتِ وَ الْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ

خدا به مردان و ز نـان نفـاقگرا و به تمـامى كفرگرايـان و حق ستيزان وعـده آتش شـعله‌ور دوزخ را داده است. آرى، در اين آيه به هردو دسـته وعـده آتش داده شـده اسـت؛ هـم بـه آنـان كـه تظاهر به اسـلام و ايمـان مى‌كننـد، امّـا در درون جـان به خـدا و پيـامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و كتاب و مقررات آن عقيـده ندارنـد و به دسـتورات خـدا در ميدان عمل بها نمى‌دهند و هم به آنان كه در ظاهر و باطن به خدا ايمان ندارند و با حق مى‌ستيزند.

با اين كه هردو گروه كفر گراينـد، قرآن بـدان دليل هركـدام را جـداگانه نام مى‌برد كه به هركـدام به طور جـداگانه وعـده آتش و هشدار دهد تا شايد به خود آيند.

خـالِـدينَ فيهـا در آن آتش‌هـاى شعله‌ور مـانـدگار خـواهنـد بـود.

هِـىَ حَسْبُهُـمْ و همين آتش شـعله‌ور دوزخ و كيفر سهمگين آن براى آنان بس است. اين بيان و كلام در آيه شريفه، بسان اين سخن است كه گفته شود: من تو را بسنـده‌ام و در بـرابـر آنچـه انجـام داده‌اى كيفـرت خـواهـم كرد.

وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقيمٌ. و خدا آنان را از رحمت و بهشت پرطراوت خود دور ساخته و عذابى پايدار خواهند داشت.

(۵۹۶) آياتُ‌الرِّجال فِى‌الْقُرْآن

تكرار تاريخ و درس عبرت

كَالَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كـانُوآا اَشَـدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ اَكْثَرَ اَمْوالاً وَ اَوْلادا فَاسْـتَمْتَعُوابِخَلاقِهِمْ فَاسْـتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَمَا اسْـتَمْتَعَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذى خـاضُـوا اُوُلآئِكَ حَبِطَـتْ اَعْمالُهُمْ فِى الدُّنْيا وَ الْاخِرَةِ وَ اوُلآئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ

(شـما منافقـان) هماننـد كسانى هستيـد كه قبل از شـما بودنـد (و راه نفاق پوييدنـد) آنهاازشـما نيرومنـدتر و اموال و فرزنـدانشان فزونتر بودنـد، آنهـا از بهره خـود (دردنيـا در راه‌هوس‌هـا و گنـاه) اسـتفاده كردنـد ، شـما نيز از بهره خود (در اين راه) استفاده كرديـدهمان‌گونه كه آنها اسـتفاده كردنـد، شـما (دركفر و نفاق و اسـتهزاى مؤمنان) فرورفتيد همان‌گونه كه آنها فرو رفتند، (ولى سرانجام) اعمالشان در دنيا و آخرت نابود شد و آنها زيـانكاران هستند.(۶۹ / توبه)

شرح آيه از تفسير نمونه

واژه « خَلاق » در لغت به معنى نصيب و بهره است و چنان‌كه « راغب » در « مفردات » گويـد : از ريشه « خَلْق » گرفته شـده است (

گویـا بـه این جهت که انسـان بهره‌هـای خـود را متنـاسب خلـق و خـوی خـود در این جهـان دریـافت می‌دارد). آن‌هـا ممکن اسـت اسـتفاده‌های « موقت » و « محدودی » از اعمال نفاق‌آمیز خود ببرند ، ولی اگر درست بنگریم ، می‌بینیم نه در زندگی این دنیا از این رهگـذر طرفی می‌بندنـد و نه در جهـان دیگر بهره‌ای دارنـد ، همـان‌گونه که تاریـخ اقـوام پیشـین این واقعیت را روشن می‌سـازد که چگونه نکبت‌های نفاق دامانشان را گرفت و آن‌ها را به زوال و نابودی کشاند و عاقبت شوم و شـرّشان روشـنگر سـرنوشت آن‌ها در جهـان دیگر است. وقتی می‌بینیم آن‌ها با آن‌همه امکانات و اموال و فرزنـدان ، به جایی نرسـیدند و اعمالشان به خاطر بی‌ریشه بودن تحت تأثیر عامل نفاق همگی حبط و نابود شـد ، شـما که در سـطحی پایین‌تر از آن‌ها از نظر قـدرت و توانایی قرار داریـد ، به طریق اولی به چنان سرنوشت شومی گـرفتـار خـواهیـد شـد .

تفسیر مردان (۵۹۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اِسْتِمْتاع: خواستن چیزی که در آن بهره‌وری و لذت باشد.

خَـلاق: بهـــره و نصیـب زود رس و یـا دیــــررس.

وه کـه امشب چقــدر به شب گذشته شباهت دارد!

در این آیه مبارکه قرآن به مقایسه اینان با بیدادگران و حق ناپذیران پیشین پرداختـه و می‌فرمـاید:

کَالَّـذینَ مِـنْ قَبْلِکُـمْ

این وعده سـهمگین و دردناکی که بر نفاقگرایی و تمسخر آیات به وسیله شـما حق ستیزان به شما داده شده، درست بسان وعده‌ای است که به کفرگرایان پیش از شما ـ که رفتـار زشت و ناپسنـدی بسـان شما داشتند ـ داده شده بود.

آنچه در تفسیـر آیـه آمـد، دیـدگاه گروهی از جملـه «زجاج» و «جُبّائی» اسـت، امّـا به بـاور بـرخـی دیگـر منظـور این است که عملکرد و عقیده شما بسان عقیده و عملکرد کفـر گرایان و مشـرکان و زورمـداران پیشین است.

کانُوا اَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّةً

آنـان از نظـر جسمـی از شمـا تـوانمنـدتر بـودنـد.

وَ اَکْثَرَ اَمْوالاً وَ اَوْلادا

و داراییهـا و امکانـات وفرزنـدانشان نیز افزون‌تر از شـما بود، امّا هیـچ یک از آنها سودی به آنان نبخشـید و به کیفر عملکرد ظالمانه آنان عذاب خدا گریبانشان را گرفت.

فَاسْتَمْتَعُـوا بِخَـلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُـمْ بِخَـلاقِکُمْ کَمَـا اسْتَمْتَـعَ الَّذینَ مِـنْ قَبْلِکُمْ بِخَلاقِهِمْ

آنان از نصیب و بهره‌ای که در این جهان داشتند، به جای بهره‌وری صحیح و در جهت رشد و تکامل و براساس خرد و عدالت، همه را در راه گناه و لذّت جویی و کارهای نامشـروع و نادرستی که خدا از آنها هشدار داده بود به کار گرفتند و در نتیجه نابود شدند و جز کیفر زشتکاری و نام ننگ چیزی از آنان در تاریخ نماند؛ و دریغ که

(۵۹۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شما نفـاقگـرایان این امت نیـز از بهـره خویش در زندگی بسان آنان بهره گرفتید.

وَ خُضْتُـــمْ کَـالَّـــذی خـاضُـــوا

و در گرداب کفر و نفاق و تمسخر شایستگان و ایمان آوردگان فرو رفتید، درست همان سان که آنان به این گرداب فرو رفتند.

اُولئِـکَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْاخِرَةِ

آنان کسانی بودند که همه عملکرد شان در این سـرا و سرای آخرت نابود و بی‌اثر شد و کارهایی چون انفاق در راه خیر، صله رحم

و دیگر کارهای شایسته که از مردم با ایمان مورد قبول قرار می گیرد و درخور پاداش می گردد، از آنان به خاطر تظاهر و ریاکاری و نبودن ایمان واخلاص درونی برباد رفت. از این رو نه در این سرا به خاطر کفر و سرکشی و شرک گرایی در خور احترام و بزرگداشت بودند و نه در سرای آخرت پاداشی خواهند داشت.

وَ اُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.

و آنان همان زیانکارانند؛ چرا که با دست یازیدن به این گناهان هلاکت بار خود را به نابودی افکندند.

از «ابن‌عبّاس» آورده‌اند که وی در تفسیر آیه مورد بحث، به آن مثال مشهور در ادبیات و فرهنگ عرب که می گوید: «ما أَشْبَهَ اللَّیْلَةَ بِالْبارِحَةِ»، وه که امشب چقدر به شب گذشته شباهت دارد، تکیه کرده و می گوید: منظور از پیشینیان در آیه مورد بحث، بنی‌اسرائیل هستند و ما بدانها تشبیه شده‌ایم و همین اندازه می‌دانم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به خدایی که جانم در کف قدرت اوست سوگند که شما از آنان پیروی خواهید کرد تا آنجا که اگر مردی از بنی اسرائیل به سوراخ سوسماری خزیده باشد شما نیز در آن خواهید خزید.

و «ابو هُرَیره» از «ابو سعید خِدری» و او از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود:

لَتَأْخُذُنَّ کَما اَخَذَتِ الْأُمَمُ مِنْ قَبْلِکُمْ ذِراعا بِذِراعٍ وَ شِبْرا بِشِبْرٍ وَ باعا(۱) بِباعٍ، حَتّی لَوْ أَنَّ اَحَدا مِنْ اُولئِکَ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ...(۲)

شما در زندگی تان بی کم و کاست، گام به گام راه گذشتگان را در پیش خواهید گرفت تا جایی که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری خزیده باشد شما نیز خواهید خزید.

پرسیدند: منظور این است که همان عملکرد ایران و روم و پیروان کتابهای پیشین را انجام خواهیم داد؟

فرمود: مگر مردم جز آنان هستند؟ فَهَلِ النّاسُ اِلّا هُمْ؟

و عبداللّه بن مسعود می گوید: شما در سبک و رفتار شبیه‌ترین مردم به بنی‌اسرائیل هستید. رفتار و راه و رسم آنان را مو به مو پیروی می کنید، جز این که نمی‌دانم گوساله پرستی نیز خواهید کرد یا نه؟

و حذیفه می گوید: نفاقگرایانی که اینک در جامعه رشد یافته‌اند بدتر از نفاقگرایان عصر پیامبرند.

از او پرسیدند: چگونه؟

گفت: بدان جهت که آنان کفر درونی خویش را نهان می‌داشتند و اینک اینان آشکار می‌سازند.

۱ . منظور از این واژه، فاصله دو دست باز است.

۲ . تفسیر ثَعْلَبی ذیل آیه شریفه؛ تفسیر طَبَری، ج ۱۰، ص ۱۲۱؛ مُسْنَد احمد، ج ۲، ص ۳۲۷؛ سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۳۲۲.

بروز بلاها و سوانح حاصل عملکرد آدمهاست

اَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ اِبْراهیمَ وَاَصْحابِ مَدْیَنَ وَ الْمُؤْتَفِکاتِ اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوآا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ

آیا خبر کسانی که پیش‌از آن‌ها بودند، به آنان نرسیده، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم‌ابراهیم و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیر و رو شده(قوم لوط) که پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آن‌ها آمدند (ولی نپذیرفتند) خداوند به آن‌ها ستم نکرد اما خودشان بر خویشتن ستم می کردند. (۷۰ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُؤْتَفِکات » از ماده « اِئْتِفاک » به معنی انقلاب و زیر و رو شدن است و اشاره به شهرهای قوم لوط است که به وسیله زلزله شدید زیر و رو گردید. این اقوام که روزگاری بخش‌های مهمی از جهان را در اختیار داشتند ، هرکدام بر اثر تبهکاری و طغیان و سرکشی و فرار از حق و عدالت و پرداختن به انواع ظلم و بیدادگری و فساد ، به نوعی گرفتار کیفر الهی گشتند. قوم نوح با امواج کوبنده طوفان و غرقاب ، قوم عاد (قوم هود) به‌وسیله بادهای تند و وحشت‌زا، قوم ثمود (قوم صالح) با زلزله‌های ویرانگر، قوم ابراهیم با سلب انواع نعمت‌ها ، اصحاب مَدْیَن (قوم شعیب) به وسیله ابر آتش‌بار و قوم لوط با زیر و رو شدن شهرهای آنان همگی نابود شدند. تنها جسم‌های بی‌جان و استخوان‌های پوسیده در زیر خاک و یا در میان امواج آب از آنان باقی ماند. این‌ها ماجراهای تکان‌دهنده‌ای‌است که مطالعه و بررسی آن ، هر انسانی راکه کمترین احساس در قلب او باشد ، تکان می‌دهد. هرچند خداوند آن‌ها را هیچ‌گاه از لطف خود محروم نساخت ، « و پیامبرانشان را با دلایل روشن برای هدایت آنان فرستاد » (اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ). ولی آن‌ها به هیچ‌یک از مواعظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرانادادند و برای زحمات طاقت‌فرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ، ارجی ننهادند.

تفسیر مردان (۶۰۱)

« بنابراین هرگز خداوند به آن‌ها ستم نکرد ، این خودشان بودند که به خویشتن ستم روا داشتند » (فَما کانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مُؤْتَفِکات: واژگون شده‌ها، که مفرد آن «مُؤْتَفِکَة» است.

آینه تاریخ

قرآن در این آیه دگر باره روی سخن را متوجه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ساخته و می‌فرماید:

اَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ و ثَمُودَ وَ قَوْمِ اِبْرهیمَ وَ اَصْحابِ مَدْیَنَ وَ الْمُؤْتَفِکاتِ

آیا این نفاقگرایانی که به خصلتهای نکوهیده آنان اشاره رفت، از سرنوشت سیاه و درس آموز امّتها و جامعه‌های پیشین، نظیر جامعه عصر نوح، عادیان، ثمودیان، قوم ابراهیم، جامعه «مَدْیَن» و شهرهای درهم کوبیده شده و واژگون شده قوم سیاه‌کار لوط آگاه نشده‌اند و اخبارشان به اینان نرسیده است؟

در این آیه شریفه آفریدگار هستی سرگذشت جامعه‌های پیشین و چگونگی سقوط و نابودی آنان به دلیل گرفتار آمدن به آفت کفر و بیداد و انکار حق و تکذیب پیامبرانشان را به تابلو می‌برد تا این خود کامکان و حق ناپذیران آسوده خاطر نباشند و بدانند که عذابی سهمگین بسان عذابی که گریبان آنان را گرفت بر اینان نیز فرود خواهد آمد.

راستی مگر اینان نمی‌دانند که جامعه تبهکار عصر نوح به وسیله طوفان و سیلاب غرق گردید و عادیان با وزش تند باد سهمگین «صَرصَر» نابود شدند و ثمودیان با زمین لرزه مرگ آور به کام زمین رفتند و قوم ابراهیم با گرفته شدن نعمتها و هلاکت نمرود از صفحه روزگار پاک شدند و جامعه عصر شعیب به ابر آتشبار سوخت و شهرهای سه گانه واژگون شده قوم لوط بر سرشان فرو ریخت و نابود شان ساخت؟

اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ

(۶۰۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

همه آنان کسانی بودند که پیامبرانشان دلیلهای روشن بر ایشان آوردند و معجزه‌ها نشان دادند تا آنان حق را بپذیرند و دست از

بیـداد و تبهکـاری و گناه بشویند.

فَمـا کـانَ اللّهُ لِیَظْلِمَهُـمْ وَ لکِـنْ کـانُـوا اَنْفُسَهُـمْ یَظْلِمُـونَ

از این رو خدا هرگز بر آن نبود که به آنان ذره‌ای ستم روا دارد و بر اساس ستم نابودشان سازد، بلکه این خود آنان بودند که بسان شما، پیامبران خدا و پیامهای آسمانی را تکذیب نمودند و بر ستم و خودکامکی پا فشاری کردند و بدین وسیله به خویشتن ستم روا داشتند و خـدا نیز به کیفر کفر و بیداد شان آنان را نابود ساخت.

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات(۱)

در آیـاتی که گـذشت، افزون بر آنچه آمد، این سه نکته نیز در خور دقّت است:

الف: خصلت‌های نکوهیده نفـاقگرایان

در آیات هفتگانه‌ای که مورد بحث قرار گرفت، قرآن شریف هشت خصلت زشت و زیانبار نفـاقگـرایان را به روشنی ترسیم می کند که عبارتند از:

۱ ـ بداندیشی و توطئه‌گری و نقشه بر ضد دیگران کشیدن.

۲ ـ بهـا نـدادن به آیـات و مقررات خـدا و تمسخر آنها.

۳ ـ گنـــاه پیـــاپی و پـــوزش خـــواهی پیـاپی.

۴ ـ دعـوت به ضـد ارزش‌ها و تلاش در گمراهی دیگران.

۵ ـ بازداشتن از کارهای شایسته.

۶ ـ بخـل و تنـگ چشمـی در مـورد خویشاوند و بیگانه.

۷ ـ فراموش سـاختن خـدا و خویشتـن و هدف آفرینش.

۸ ـ شکستن مـرزهـای مقـررات و گـذشتـن از آنهـا.

۱ . مترجم .

تفسیر مردان (۶۰۳)

ب: کیفر سهمگین دارندگان این خصلت‌های زشت

پس از تـرسیـم خصلت‌های نکوهیده و زشت آنان، عذاب و کیفر دردناکی را به آنان وعــده می‌دهـد که عبـــارت است از:

۱ ـ آتش شعله‌ور دوزخ، که انواع کیفرها در آن موجود است.

۲ ـ مـانـدگـار شـــدن در دوزخ و یـأس از نجـــات.

۳ ـ دوری از رحمـت و بخشـایش و مهـر و لطـف خـدا.

۴ ـ و دیگر عـذاب پـایـدار و شکنجـه گسست نـاپـذیر.

ج: هشـــدار به همـــه عصـرهـا و نسـل‌هـا

نکتـه دیگـر این است که قـرآن کتـاب تـاریـخ نیست و در انـدیشه داسـتان سـرایی و داسـتان پردازی نیز نمی‌باشـد، بلکه کتـاب تربیت و سازندگی و برازندگی است؛ از این رو اگر به ترسیم برخی داستانها می‌پردازد، یا صـفات و ویژگیهای عناصـر شایسته و یا خصلتهای نکـوهیـده زشتکاران را تـرسیـم می‌کند، همه اینها در مسیـر سازندگی و هشـدار به انسان هاست.

بـا این بیـان نبایـد خود را دلخوش داشت و یا فریب داد که آنچه آمـد خصـلتهای منافقان در عصـر رسالت است، هرگز، بلکه در هر عصـر و زمان هر انسانی به این خصـلت های نکوهیده آلوده گردد هر نام و عنوان و چهره و موقعیتی هم که داشته باشد، باید از خدا پروا کنـد و آمـاده توبه و پاکسـازی درون و قلب و اخلاـق خویش و یا چشیـدن عـذاب خـدا باشـد؛ چرا که در بارگاه خـدا معنی و حقیقت و درست اندیشـی و قانون گرایی و عملکرد شایسته و بایسـته است که ارزش دارد و بدان پاداش می‌دهند نه نام و عنوانهای ساختگی و قرار دادی. همچنان که کیفر سهمگین و عذاب دهشتناکی که بدان اشاره رفت نیز گریبانگیر دارندگان این خصلت های نکوهیده خواهد شد، حال هــر که و در هر کجـا و در هر عصــر و زمــان و تحت هر نـام و عنــوانی که باشد.

(۶۰۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

نشـانـه‌های مــــردان (و زنانِ) با ایمان

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنـاتُ بَعْضُـهُمْ اَوْلِیـآءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ یُطیعُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ اُولآئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ اِنَّ اللّهَ عَزیـزٌ حَکیـمٌ

مردان و زنـان باایمـان ولیّ (و یـار و یـاور) یکدیگرنــد ، امر بـه معروف و نهی از منکر می‌کننـد و نمـاز را برپامی‌دارنـد و زکـات رامی‌پردازنـد و خـدا و رسولش را اطـاعت می‌نماینـد، خداونـد به زودی آن‌ها را مـورد رحمت خویش قرارمی‌دهـد، خداونـد توانا وحکیم است. (۷۱ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیات گذشـته علایم و جهات مشترک مردان و زنان منافق مطرح گردیـد که در پنـج قسـمت خلاصه می‌شـد ؛ « امر به منکر » ، « نهی از معروف » ، « امسـاک و بخـل » ، « فراموش کردن‌خـدا » و «مخالفت‌فرمان‌پروردگـار». در آیه مورد بحث علاـیم و نشانه‌هـای مردان و زنان باایمان بیان شده‌است که آن‌هم در پنج قسمت خلاصه می‌شود و درست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است. آیه از این‌جـا شـروع می‌شود که می‌فرمایـد : « مردان و زنـان باایمـان دوست و ولیّ و یـار و یـاور یکدیگرنـد » (وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنـاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ). جالب این‌که درباره منافقان کلمه « اَوْلِیاء » ذکر نشده بود ، بلکه جمله « بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ » که دلیل بر وحدت هـدف و همـاهنگی صـفات و کردار است ، به چشم می‌خورد ، اشـاره به این‌که « منافقـان » هرچنـد در صف واحـدی قرار دارنـد و گروه‌های مختلفشان در مشخصات و برنامه‌ها شریکند ، روح مودّت و ولایت در میان آن‌ها وجود ندارد و هرگاه منافع شخصی آنان به خطر بیفتـد ، حتی به دوسـتان خود خیـانت خواهنـد کرد ، به همین دلیـل در آیه ۱۴ سوره حشـر می‌خوانیم : « تَحْسَبُهُمْ جَمیعـا وَ قُلُوبُهُمْ شَتّی : آن‌ها را متحد فکر می‌کنی درحالی‌که دل‌هایشان پراکنده است » .

پس از بیـان این اصــل کلــی ، به شــرح جــزئیات صفات مؤمنان می‌پردازد :

تفسیر مردان (۶۰۵)

۱ ـ نخست می‌گوید: « آن‌ها مردم را به نیکــی‌هـا دعــوت می‌کننــد » (یَـــأْمُــرُونَ بِـالْمَعْــرُوفِ) .

۲ ـ « مردم را از زشتی‌ها و بدی‌ها و منکرات بازمی‌دارند » (وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ) .

۳ ـ آن‌ها به عکس منافقان که خـدا را فراموش کرده بودنـد، « نماز را بر پا می‌دارنـد » و به یاد خدا هسـتند و با یاد و ذکر او ، دل را روشن و عقل را بیدار و آگاه می‌دارند (وَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ) .

۴ ـ آن‌هـا بر خلاـف منافقـان که افرادی ممسـک و بخیـل هسـتند ، بخشـی از اموال خویش را در راه خـدا و حمـایت خلق خـدا و به بازسازی جامعه ، انفاق می‌نمایند « و زکـــات امـــوال خـــویش را می‌پـــردازنـــد » (وَ یُـؤْتُـونَ الـزَّکـوةَ) .

۵ ـ منافقان فاسق و سرکش و خارج از تحت فرمان حق ، هستند اما مؤمنان « اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می‌کنند » (وَ یُطیعُونَ اللّهَ

وَ رَسُولَهُ). در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش کرده ، می گوید : « خداوند آن‌ها را به زودی مشمول رحمت خویش می گرداند » (اوُلئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ). کلمه « رَحْمَت » که در این‌جا ذکر شده ، مفهومی بسیار وسیع دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادتی را در این جهان و جهان دیگر ، دربرمی گیرد و این جمله درحقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آن‌ها را لعنت کرده و از رحمت خود دور ساخته است. شک نیست که وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند ، از هر نظر قطعی و اطمینان‌بخش است ، « زیرا او هم قدرت دارد و هم حکیم است » ، نه بدون علت وعده می‌دهد و نه هنگامی که وعده داد ، از انجام آن عاجز می‌ماند (اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ) .

(۶۰۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پرتوی از ویــژگی‌های ایمان آوردگان

در آیات گذشته سخن در مورد خصلت‌های نکوهیده نفاقگرایان بود. روند بحث و تناسب و حکمت کلام ایجاب می‌نمود که پرتوی از اساسی‌ترین ویژگی‌ها و اوصاف ایمان آوردگان نیز ترسیم گردد؛ به همین جهت آفریدگار هستی در این مورد می‌فرماید:

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ

مردان و زنان با ایمان دوستدار و یار ویاور یکدیگرند؛ بر این اساس است که هر یک از آنان به وظیفه عقیدتی و اخلاقی و انسانی خویش می‌نگرد که خود را عضو خانواده بزرگ مؤمنان بنگرد و منافع و مصالح خود را در گرو تأمین مصالح و منافع مردم با ایمان نظاره کند و بسان عضو یک خانواده در حضور و غیاب دیگر اعضا اصل وفاداری و امانت را از یاد نبرد و از حقوق و کرامت برادران و خواهران با ایمان خویش دفاع نموده و آنها را پاس دارد. و این گونه است که همه آنان در برابر دشمنان و بداندیشان و ددمنشان تجاوزکاربه‌صورت یکپارچه‌وهمدل و همداستان‌جلوه می کنند.

یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ

منظور از «مَعْرُوف» کارهای قانونگرایانه و درست و مترقی و پسندیده‌ای است که خدا انجام آنها را واجب ساخته و مردم را در پرتو خرد و دین به انجام شایسته و بایسته آنهافرمان داده است، همچنان که «مُنْکَر» کارهای ناپسندی است که به کناره گیری از آنها دستور داده است. بااین بیان، از ویژگی‌های مردم با ایمان این است که یکدیگر را به کارهای شایسته و درست فرامی‌خوانند و از ضد ارزش‌ها و کارهای ناپسند باز می‌دارند.

وَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ

و نماز و فرهنگ انسانساز نماز را برپا می‌دارند و هماره با شور و شوق و شعور و آگاهی نماز می‌خوانند.

وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ

و زکات و حقوق مالی خویش را آن گونه که خدا فرموده است می‌پردازند و خدا

تفسیر مردان (۶۰۷)

پسندانه هزینه می کنند.

وَ یُطیعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ

و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند و بر اساس خواست و خشنودی آنان در مسیر زندگی گام برمی‌دارند.

اُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ

آنان که دارای چنین اوصاف و نشانه‌هایی هستند، خدای پر مهر به زودی همه آنان را در سرای آخرت مورد بخشایش و رحمت بی کران خود قرار می‌دهد.

اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ حَکیمٌ.

چرا که خدا شکست ناپذیر و تواناست؛ از این رو هرکه را خواست و او را شایسته دید می‌تواند مورد بخشایش و رحمت قرار دهد و هرکه را خواست و در خور کیفر بود می‌تواند کیفر دهد.

پیام آیه

از آیه شریفه، از جمله این حقیقت و این پیام دریافت می‌گردد که دو اصل انسان ساز و جامعه پردازِ دعوت به ارزش‌ها و هشدار از ضد ارزش‌ها یا امر به معروف و نهی ازمنکر، دو واجب عینی است و بر تک تک مردم با ایمان واجب است؛ چرا که در آیه شریفه این دو کار از ویژگی ها و نشانه‌های همه ایمان آوردگان و عدالتخواهان و شایسته کرداران به شمار آمده است نه از ویژگی‌های گروهی خاصّ؛ و نیز همگان، بویژه ستمدیدگان و آگاهان و روشنفکران باید ظلم و جور و حق کشی و بیداد هر عنصر قانون شکن و گناهکار، یا عملکرد هر دستگاه قانون ستیز و خودکامه را در پرتو آزادی بیان و قلم بتوانند مورد نقد و نظر و دعوت و هشدار و نظارت و محاسبه قرار دهند، نه فقط ناتوانان و بی پناهان را و نیز نباید گروهی به این بهانه و با این عنوان مقدس آزاد باشند تا هر آنچه بر خلاف میل زورمداران بود مورد هجوم مغول منشانه خویش قرار دهند و آزادی و آمنیت مردم، به ویژه آزادیخواهان را با انواع دستاویزها، عوامفریبی‌ها و بهانه‌های رسوا، حتی با ترور و جنایت و ... پایمال سازند.

(۶۰۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

پاداش آخرتیِ مردان (و زنانِ) با ایمان

وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ خالِدینَ‌فیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فی جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ

خداوند به مردان و زنان باایمان باغ‌هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر(درختان) آن‌ها جاری هستند، جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای دربهشت‌های عدن (نصیب آن‌هاساخته) و رضا (و خشنودی) خدا (از همه این‌ها) برتر است و پیروزی بزرگ همین است.

(۷۲ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« عَدْن » در لغت به معنای اقامت و بقاء در یک مکان است و لذا به « مَعْدِن » که جایگاه بقای مواد خاصی است ، این کلمه اطلاق می‌شود ، بنابراین مفهوم « عَدْن » با خلود شباهت دارد ، ولی از آن‌جا که در جمله قبل به مسأله خلود اشاره شده چنین استفاده می‌شودکه جنّات عدن ، محل خاصی‌از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ‌های بهشت امتیاز دارد. در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اَشکال مختلف بیان شده است ، در حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین آمده که فرمود : « عَدْنٌ دارُ اللّهِ الَّتی لَمْ تَرَها عَیْنٌ وَ لَمْ‌یَخْطُرْ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ ، لا یَسْکُنُها غَیْرُ ثَلاثَةٍ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ: عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می‌شوند ؛ پیامبران ، صدّیقان (آن‌ها که پیامبران را تصدیق و از آن‌ها حمایت کردند) و شهیدان » .(۱) درکتاب « خصال » از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل شده: « مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیا

حَیاتی وَ یَمُوتُ مَماتی وَ یَسْکُنُ جَنَّتِی الَّتی واعَدَنِیَ اللّهُ رَبّی ، جَنّاتِ عَدْنٍ ... فَلْیُوالِ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ وَ ذُرِّیَّتَهُ علیهم‌السلام مِنْ بَعْدِه : کسی که دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیز همانند من بوده باشد و در بهشتی که خداوند به من وعده داده، در جنات عدن ساکن شود ، باید علی بن ابی‌طالب و فرزندان بعد

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مـــورد بحـث .

تفسیر مردان (۶۰۹)

از او علیهم‌الســلام را دوســت دارد » .(۱) از ایـن حـدیث روشـن می‌شود کـه جنات عـدن ، باغ‌هـایی است از بهشت کـه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جمعی از خاصان پیروان‌او درآن‌ها مستقر خواهندشد. این مضمون در حدیث دیگری از علی نیز نقل شـده که جنـات عـدن ، جایگـاه پیامبر اسـلام صـلی‌الله‌علیه‌وآله است. سپس به نعمت وپاداش معنوی آن‌ها اشـاره کـرده و می‌فـرمایـد: «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَکْبَرُ ...». هیـچ‌کس نمی‌توانـد آن لـذت معنوی و احساس روحـانی را که به یـک انسان به خـاطر توجه رضـایت و خشـنودی خدا از او ، دست می‌دهد ، توصیف کند و به گفته بعضی از مفسران ، حتی گوشه‌ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت‌ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی‌پایانش ، برتر و بالاتر است. البته ما هیـچ‌یک از نعمت‌های جهان دیگر را نمی‌توانیم در این قفس دنیا و زنـدگانی محـدودش، در فکر خود ترسیم کنیم ، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی. البته ترسیم ضعیفی از تفاوت‌های معنوی و مادی را در این دنیا می‌توانیم در فکر خود مجسم کنیم ، مثلاً لـذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صـمیمی بعـد از فراق و جدایی ، به ما دست می‌دهد و یا احساس روحانی خاصـی‌که از درک یک مسأله پیچیده علمی که ماه‌هـا یـا سال‌ها به دنبـال آن بوده‌ایم ، برای مـا حاصل می‌شود و یا جـذبه روحانی نشاط‌انگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور قلب ، به ما دست می‌دهـد ، با لـذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذت‌های مادی قابل مقایسه نیست. در این‌جـا نیز روشن می‌شود آن‌هـا که می‌گوینـد : قرآن به هنگـام شـرح پـاداش مؤمنـان و نیکوکـاران، تنهاروی نعمت‌های مادی تکیه کرده و از جـذبه‌های معنوی در آن خبری نیست ، در اشـتباهند ، زیرا در جمله بالاـ رضـایت خـدا که مخصوصا با لفظ « نکره » بیان شده ، اشاره به گوشه‌ای از خشـنودی خدا است ، از همه نعمت‌های مادی بهشت برتر شـمرده شده و این نشان می‌دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش و گرانبها است. البته دلیل این برتری نیز روشن است ، زیرا روح

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۱ .

(۶۱۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

در واقع به ماننـد « گوهر » است و جسم همچون « صـدف » ، و « روح » فرمانده است و « جسم » فرمانبر ، تکامل روح ، هدف نهایی است و تکامل جسم ، وسـیله است به همین دلیل تمام شـعاع‌های روح از جسم وسیع‌تر و دامنه‌دارتر می‌باشـد و لـذت‌های روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست ، همان‌گونه که آلام روحی به مراتب دردناک‌تر از آلام جسمانی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عَدْن: جـاودانـه و مـانـدگـار. پـاره‌ای نیـز ایـن واژه را به قلـب بهشـت و وسـط آن معنـــی کـرده‌انـد.

رِضْوان: خشنود شدن. این واژه مصدر «رضی یرضی» است.

وعده نعمت‌های گوناگون به ایمان آوردگان

در این آیه آفریدگار هستی پس از ترسیم پرتوی از ویژگی‌های اساسی مردم با ایمـان انـواع نعمت‌ها را به آنـان وعـده می‌دهـد و می‌فرماید:

وَعَـدَ اللّهُ الْمُـؤْمِنینَ وَ الْمُـؤْمِنـاتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ

خدا به مردان و زنان با ایمان و پروا‌پیشه بوستان‌هایی سرسبز و پرطراوت و زیبایی را وعده داده است که از زیر درختان آنها جویبارها روان است.

خالِدینَ فیها

درآنجاجاودانه‌خواهندبود و زندگی خوش‌وگوارا و وصف‌ناپذیری‌خواهند داشت.

وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً

و نیز سراهایی خوش و پاک و پاکیزه به آنان وعده فرموده است؛ سراهایی که از دیدگاه برخی دانشوران از درّ و یا قوت و زبرجد سبز ساخته شده و خدا چنین مقرّر فرموده‌است که درآنها نه رنج و دردی باشد و نه مشکل و آزاری.

فی جَنّاتِ عَدْنٍ

واژه «عَدْن» در لغت به مفهوم جاودانه و ماندگار است و در تفسیر آن دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور «ابن مسعود» منظور از «عَدْن» قلب بهشت و وسط آن است.

۲ـ امّا به باور «ضَحّاک» منظور شهری است در بهشت که پیامبران و امامان راستین و شهیدان پاک باخته در آنجا هستند و مردم با ایمان برگرد آن شهر مسکن دارند و در کنار آن بهشت‌های دیگری قرار دارد.

۳ـ و از دیدگاه «مُقاتِل» و «کَلْبی»، «عَدْن» پر فرازترین و پرشکوه‌ترین بخش بهشت است و چشمه «تسنیم» نیز در آنجاست و برگرد آن بهشت‌های زیبا و پر طراوت دیگری قرار دارد و آفریدگار هستی از لحظه‌ای که آن را آفریده، پوشیده داشته است و همچنان خواهد بود، تا آنگاه که صاحبان گرانقدر آن، یعنی پیامبران، امامان راستین، شهیدان راه حق، مردم شایسته‌کردار و با اخلاص و کسانی که خدا از آنان خشنود است در آنجا گرد آیند. در آن شهر وصف ناپذیر کاخ‌هایی شکوهمند و پر معنویت از درّ و طلا و یاقوت بر پاگشته و نسیمی خوش ودلپذیر از زیر عرش بر آنها می‌وزد و انبوهی از مشک سفید را با خود برداشته و برآنها می‌افشاند.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که در این مورد فرمود:

عَدْنٌ، دارُ اللّهِ الَّتی لَمْ‌تَرَها عَیْنٌ وَ لَمْ‌یَخْطُرْ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ، لایَسْکُنُها غَیْرُ ثَلاثَةٍ: اَلنَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ، یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: طُوبی لِمَنْ دَخَلَکَ.(۱)

«عَدْن»، آن سرای خوش و وصف ناپذیری است که نه چشمی هرگز آن را دیده و نه بر قلب و مغز انسانی خطور کرده است. در آنجا تنها سه گروه راه می‌یابند که عبارتند از: پیامبران، صدّیقان و راستی پیشگان و دیگر شهیدان راه حق و فضیلت. سرایی است که خدا بدان پیام می‌دهد که: خوشا به حال کسی که در تو مسکن گزیند.

وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَکْبَرُ

به باور «جُبّائی» منظور این است که: و خشنودی خدا از کسانی که وارد آن سرای پر معنویت می‌گردند، از همه پاداشها و بخششها برتر و پرشکوه‌تر است و خشنودی خداست که انسان را به آن پاداش وصف ناپذیر می‌رساند.

به باور «حَسَن» منظور این است که شادمانی قلب و خشنودی خاطری که به انسان از رضایت و خشنودی خدا دست می‌دهد از هر چیزی برتر و بالاتر است.

۱. تفسیر طَبَری، ج ۱۰، ص ۱۲۴؛ تفسیر تِبْیان، ج ۵، ص ۲۵۹.

ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.

و این نعمتهایی که بدانها اشاره رفت کامیابی پرشکوه و بزرگی است که چیزی از آنها بزرگ‌تر نیست.

پـــرتـوی از آیات(۱)

پـــرتـوی از آیات(۱)

در دو آیـه‌ای کـه ترجمه و تفسیر آن از نظر شـما خواننـده گرامی گـذشت، آفریـدگار هستی اساسـی‌ترین نشانه‌هـا و ویژگی‌هـای انسان‌های توحیـدگرا و با ایمان را با زیبایی خاصّی به تابلو می‌برد تا حق طلبان و ارزش دوسـتان در همه قرون و اعصار دریابنـد که فرد با ایمان و جامعه با ایمان بایـد در انـدیشه چه نشانه‌ها و صـفات و ارزش‌هایی باشد و مـزرعـه وجـود خـویش را چگـونه و به وسیله کدامین گل‌ها و گل بوته‌ها عطـرآگیـن و آراستـه ســازد.

نشـانـه‌ها و ویـژگی‌هایی کـه بـدان‌ها اشـاره رفـت عبـارتنـد از:

۱ ـ همدلی و یگانگی در هدف و عقیده و ویژگی‌های اخلاقی و انسانی.

۲ ـ دعـــوت بـــه ارزش‌هـــا.

۳ ـ هشــــدار از ضــد ارزش‌هـــا.

۴ ـ برپایی شایسته و بایسته نماز و تلاش در بر پایی فـرهنـگ و راه و رسـم آن.

۵ ـ پرداخت زکـات و حقـوق مالی.

۶ ـ فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله .

و آنگـاه بـه انـواع پـاداش پرشـکـوهی که برای دارنـدگان این نشانه‌هـا و آراسـتگان به این ویـژگی‌هـا مقـرر شـده است اشـاره می‌رود که عبارتند از:

۱ ـ بخشایش و مهر خـدا.

۲ ـ بهشت پر طراوت زیبا.

۳ ـ ســـراهـــای پـــاکیـــزه و خـــوش در قلـــب بهشـــت.

۴ ـ و از همه پر شکـوه‌تر رضـوان و خشنودی خـدا از این بنـدگان شایسته.(۲)

۱ . مترجم .

۲ . نگارنده.

تفسیر مردان (۶۱۳)

جهاد در راه خدا، تجارتی بی‌نظیر

اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْدا عَلَیْهِ حَقّا فِی‌التَّوْریةِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْـدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِـرُوا بِبَیْعِکُـمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ

خداونـد از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریـداری می‌کند که (در برابرش) بهشت برای‌آنان باشد (به این گـونه که) در راه خـدا پیکـار می‌کننـد، می‌کشنـد و کشته می‌شوند، این‌وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه‌کسی از خدا به‌عهدش وفادارتر است، اکنـون بشـارت بـاد بر شـمـا به داد و سـتدی که با خدا کرده‌اید و این پیروزی بزرگی (برای شـما) است.(۱۱۱ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَاسْتَبْشِرُوا» از ماده « بِشارَت » در اصل از « بَشَرَهْ » به معنی صورت گرفته شده است و اشاره به خوشحالی و خرسندی است که آثار آن در صورت انسان آشکار شود. در این تمثیل ، خداوند خودش را « خریدار » و مؤمنان را « فروشنده » معرفی کرده و می گوید : « خداونـد از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریـداری می کند و در برابر این متاع، بهشت را به‌آنان می‌دهد» (اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ). و از آن‌جا که در هر معامله در حقیقت « پنـج رکن اساسـی » وجود دارد که عبارتند از ؛ خریدار ، فروشنده ، متاع ، قیمت و سند معامله ، خداوند در این آیه به تمام این ارکـان اشـاره کـرده است که عبارتند از ؛

خریـدار : خـداونـد . فروشنـده : مؤمنان .

متاع : جان‌ها و اموال . ثَمَن (بها) : بهشت .

منتها طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می کنـد : « آن‌ها در راه خدا پیکار می کنند و دشـمنان حق را می کشـند و یا در این راه کشته می‌شوند و شربت شهادت را می‌نوشند » (یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ). در حقیقت دست خدا

(۶۱۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

در میـدان جهـاد برای تحویـل گرفتن این متـاع اعم از جـان و یا اموالی که در جهاد مصـرف می‌شود ، آماده است. و به دنبال آن به اَسناد معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است ، اشاره کرده و می‌فرماید : « این وعده حقی است که بر عهده خداوند که در سه کتاب آسـمانی تورات ، انجیل و قرآن آمـده است » (وَعْدا عَلَیْهِ حَقّا فِی‌التَّوْریةِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْقُرْآنِ). البته با توجه به تعبیر « فی سَبیلِ اللّهِ » به خوبی روشن می‌شود که خداونـد خریـدار جان‌ها و تلاش‌ها و کوشـش‌ها و مجاهدت‌هایی است که در راه او صورت می گیرد ، یعنی در راه پیاده کردن حق و عدالت و آزادی و نجات انسان‌ها از چنگال کفر و ظلم و فساد. سپس برای تأکید روی این معامله بزرگ می‌افزایـد : « چه کسـی وفادارتر به عهـدش از خدا است » ؟ (وَ مَنْ اَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ). یعنی گرچه بهای این معامله فورا پرداخته نمی‌شود ، اما خطرات نسیه را دربرنـدارد ، چراکه خداونـد به حکم قـدرت و توانایی و بی‌نیازی از هرکس ، نسبت به عهـد و پیمانش وفادارتر است ، نه فراموش می کند، نه از پرداخت ، عاجز است و نه کاری برخلاف حکمت انجام می‌دهد که از آن پشیمان گردد و نه اَلْعَیـاذُ بِاللّه خلاف می گویـد، بنابراین هیـچ‌گونه جای شک و تردیـد در وفاداری او به عهـدش و پرداختن بها در رأس موعـد باقی نمی‌ماند. و از همه جالب‌تر این‌که پس از انجام مراسم این معامله ، همان‌گونه که در میان تجارت‌کنندگان معمول است ، به طرف مقابل تبریک گفته و معامله را معامله پرسودی برای او می‌خواهـد و می گوید : « بشارت باد بر شـما به این معامله‌ای که انجام دادید » (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ). « و این پیروزی و رسـتگاری بزرگی برای همه شما است » (وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ). نظیر همین مطلب به عبـارت دیگری در آیات ۱۰و۱۱و۱۲ سوره صف آمده است، آن‌جا که می‌فرماید: « یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ اَلیم ، تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّهِ بِاَمْوالِکُمْ وَ اَنْفُسِکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ، یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الاَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فی جَنّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ ». در

تفسیر مردان (۶۱۵)

این‌جـا انسان از این‌همه لطف و محبت پروردگار درحیرت فرومی‌رود ، خداونـدی که مالک همه عالم هستی و حاکم مطلق بر تمام جهان آفرینش است و هرکس هرچه دارد، از ناحیه او دارد ، در مقام خریـداری همین مواهبی که به بنـدگان بخشـیده ، برمی‌آیـد و اعطایی خود را به بهـایی صدچنـدان می‌خرد. عجیب‌تر این‌که جهـادی که بـاعث سـربلندی خود انسان و پیروزی و افتخار هر قوم و ملتی است و ثمراتش سـرانجام به خود آن‌هـا بازمی‌گردد، به‌عنوان پرداخت این متاع شـمرده است. و با این‌که بایـد در مقابل متاع و بهـا ، معادله‌ای باشـد ، این تعادل را نادیـده گرفته سـعادت جاویـدان را در برابر یک متاع ناپایـدار که به هرحال فانی شـدنی است (خواه در بستر بیماری و خواه در میـدان جنگ) قرار داده است. و از این مهم‌تر ، با این‌که خدا از همه راسـتگویان راسـتگوتر است و نیاز به هیچ‌گونه سند و تضمینی ندارد ، مهم‌ترین اسناد و تضمین‌ها را برای بندگانش قائل شده است. و در پایان این معامله بزرگ ،

به آن‌ها تبریک می گوید و بشارت می‌دهد، آیا لطف و محبت و مرحمت از این‌بالاتر تصورمی‌شود؟ و آیا معامله‌ای از این پرسودتر وجود دارد؟ لذا در حدیثی از «جابربن‌عبداللّه انصاری» می‌خوانیم ؛ وقتی آیه فوق نازل شد ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد بود ، آیه را با صدای بلند تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند ، مردی از انصار پیش آمد ، از روی تعجب از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید : « راستی این آیه بود که نازل شد » ؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: « آری » ، مرد انصاری گفت: « بَیْعٌ رَبیحٌ لا ـ نُقیلُ وَ لا ـ نَسْ ـتَقیلُ : چه معامله پرسودی، نه این معامله را بازمی گردانیم و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند، می‌پذیریم».(۱)

۱– « المیزان » ، ذیل آیه مورد بحث .

(۶۱۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تجارت با خدا

خرید و فروش و داد و ستد به مفهوم حقیقی‌اش، در مورد خدا شایسته نیست؛ چرا که خریدار، چیزی را که از آن او نیست خریداری می کند و می‌دانیم که در نگرش قرآنی کران تا کران هستی از آن خداست و اوست که جهان هستی و انسان را آفریده است. از این رو در آیه شریفه مفهوم مجازی دادوستد و تأکید وتشویق مورد نظر است؛ درست بسان این آیه که می‌فرماید: مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا...(۱) کیست آن کس که به بندگان خدا وامی نیکو دهد...؟

آری، بر این اساس که خدا ارزانی داشتن پاداش بر کارهای شایسته را تضمین فرموده است، از سویی واژه‌های «خرید» و «وام» در این موارد به کار رفته و از دگرسو کارهای شایسته به کالا و پاداش و ثواب به بهای آنها تعبیر شده و بدین صورت قرآن یاد آور می گردد که خدا جانهای مردم با ایمان را که در جهاد در راه حق، در طبق اخلاص می‌نهند و نیز دارایی‌هایشان را که در راه خشنودی او انفاق می کنند، خریداری نموده و دربرابراینها بهشت‌ونعمت‌های‌جاودانه‌اش‌رابه آنان ارزانی می‌دارد.

برترین و رساترین جهاد

پیکار و جهاد در راه حق و فضیلت، بر دو بخش قابل تقسیم است:

۱ ـ جهاد با دست و شمشیر.

۲ ـ جهاد با زبان و قلم.

به باور بسیاری از دانشوران جهاد با زبان و بیان در بسیاری از صحنه‌ها و میدان‌ها، رساتر و نافذتر است؛ چرا که منظور از جهاد در راه خدا، جهاد در راه اوست و دعوت به دین خدا در مرحله نخست به وسیله زبان و قلم است و گاه نوبت به شمشیر می‌رسد.

۱ . سوره بقره، آیه ۲۴۵.

تفسیر مردان (۶۱۷)

افزون بر آن، برای اثبات درستی دین و آیین و آشکار ساختن محتوا و مقررات و مفاهیم آن به منظور پیشرفت دین، که کاری ضروری و اساسی است، تنها می‌توان از زبان و قلم مدد گرفت و نه از چیز دیگر.

پیامبر گرامی در این مورد به امیرمؤمنان فرمود: یا عَلِیُّ، لأَنْ یَهْدِیَ اللّهُ عَلی یَدَیْکَ نَسَمَةً خَیْرٌ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ.(۱)

علی جان! اگر خدا انسانی را به دست تو و در پرتو دانش و بیان دگرگونساز تو هدایت نماید، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد بهتر

است.

این است آن کـــامیابی پرشکوه

نکته دیگر در این رابطه این است که آفریـدگار هستی تنها در مورد جهاد با مال و جان، تعبیر «خریـدن» را نموده و این بـدان جهت است که عبـادت و پرستش خـدا بر دوگـونه است: بـدنی و مـالی و نـوع دیگری نـدارد. از این رو می‌تـوان گفت خـدا برای تشویق بندگان به توحید گرایی و تقوا پیشگی و آراستگی به ارزش‌ها و انجام کارهای شایسته و دوری از زشتی و گناه، در حقیقت خریدار همه نیایش‌ها و پرستش‌ها و کارهای عبادی بندگان است و در برابر همه آنها پـاداشی شـایسته ارزانـی می‌دارد.

حضـرت صـادق علیه‌السـلام در ایـن مـورد می‌فرمایـد: أَلا ـ مَنْ لَیْسَتْ لَهُ هِمَّةٌ، إِنَّهُ لَیْسَ لِاٴَبـدانِکُمْ ثَمَنٌ اِلاَّ ـ الْجَنَّـةَ فَـلا ـ تَـبیعُـوهـا اِلاّ بِهـا.(۲)

هان ای مردم سست عنصر و دون همتی که به عمر و جان خویش بها نمی‌دهید! بهوش باشید که بهای بدنهای شما بهشت پر طراوت و زیبای خداست، پس جز به آن بهـای پرشکـوه، نعمت وجـودتـان را از کف مدهیـد و به کمتـر از آن نفروشید!

در ادامه آیه شریفه در اشاره به هدف از این دادوستد و معامله با خدا می‌فرماید:

۱ . کافی، ج ۵، ص ۳۶؛ مُسْتَدْرَک حاکم، ج ۳، ص ۵۹۸.

۲ . تفسیر تِـبْیان، ج ۵، ص ۲۹۷.

(۶۱۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

یُقـاتِلُـونَ فـی سَبیـلِ اللّهِ فَیَقْتُلُـونَ وَ یُقْتَلُـونَ

آنـان در راه خـدا پیکـار می‌کننـد و در این راه شـرک گرایـان و تجاوزکـاران را می‌کشـند و یـا جـان را در راه حق و عـدالت نثـار می‌نمایند و به دست شرک گرایان کشته می‌شوند و در هر دو صـورت پاداش جهاد آنان، بهشت است.

وَعْــدا عَلَیْهِ حَقّا فِی التَّـوْریةِ وَالْاٴِنْجیـلِ وَ الْقُـرْانِ

این حقیقت که بهشت پـاداش آنـان است وعـده راست و درسـتی است از سـوی خـدا، در ســه کتـاب آسـمـانی که در آن هیـچ تردیـدی نیست. به عبـارت دیگر، خـدا به آنان وعـده بهشت فرموده و این وعـده درست را خـود ضـمـانت کـرده است، وعــده و ضمـانتی که تخلّــف در آن نخـواهــد بــود.

آیه شریفه نشانگر این نکته است که خدا به هر جامعه و مردمی که فرمان جهاد داده، در برابر آن وعده‌بهشت نیز به آنان داده‌است.

تفسیر مردان (۶۱۹)

صفات نه‌گانه مردان مجاهد

اَلتّاآئِبُونَ الْعـابِـدُونَ الْحـامِـدُونَ السّاآئِحُونَ الرّاکِعُونَ السّاجِـدُونَ الْاٰمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُـدُودِ اللّهِ وَ بَشِّـرِ الْمُـؤْمِنینَ

(مؤمنان کسانی هسـتند که) توبه کنندگاننـد و عبادتکاران و سپاس گویان و سیاحت‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی‌کنندگان از منکر و حافظان‌حـدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به این‌چنین) مؤمنان. (۱۱۲ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سائِح» در اصل از ماده « سَـیْح » و « سِـیاحَت » به معنی جریان و استمرار گرفته شده است. همان‌گونه که روش قرآن مجید است که

در آیه‌ای سخن را به اجمال برگزار می‌کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می‌پردازد ، در دومین آیه مورد بحث ، مؤمنان را که فروشندگان جان و مال به خدا هستند ، با نُه صفت بارز معرفی می‌کند .

۱ ـ « آن‌ها که توبه‌کارانند » و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می‌دهند (اَلتّائِبُونَ).

۲ ـ « آن‌ها عبادت‌کارانند » و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خودسازی می‌کنند (الْعابِدُونَ) .

۳ ـ « آن‌ها در برابر نعمت‌های مادی و معنوی پروردگار سپاس می‌گویند » (الْحامِدُونَ) .

۴ ـ «آن‌ها از یک کانون عبادت و پرستش ، به کانون دیگری رفت و آمد دارند» (السّائِحُونَ) .

به این ترتیب برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت ، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود و به افق خاصی تعلق ندارد ، بلکه همه‌جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آن‌ها است و هرکجا درسی در این زمینه باشد، طالب آن هستند. منظور از « سائِح » در آیه فوق با توجه به اوصافی که قبل و بعداز آن شمرده شده ، سیر در میان کانون‌های عبادت است . در حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم:

«سِیاحَةُ اُمَّتی فِی الْمَساجِدِ : سیاحت امت من در مساجد است » .(۱)

۵ ـ « آن‌هاکه دربرابر عظمت و بزرگی خدا رکوع می‌کنند » (الرّاکِعُونَ) .

۶ ـ « آن‌هاکه سر بر آستانش‌می‌سایند وسجده می‌آورند » (السّاجِدُونَ) .

۷ ـ « آن‌هاکه مردم را به‌نیکی‌ها دعوت می‌کنند » (الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ) .

۸ ـ « آن‌ها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی‌کنند، بلکه با هرگونه فساد و منکری می‌جنگند » (وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ) .

۹ ـ « و آن‌ها که پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر ، به آخرین و مهم‌ترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حدود الهی و اجرای قوانین‌او و اقامه حق و عدالت، قیام می‌کنند » (وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ). پس از ذکر این صفات نه‌گانه ، خداوند بار دیگر چنین مؤمنان راستین و تربیت‌یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می‌کند و به پیامبرش می‌گوید : « این مؤمنان را بشارت ده » (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ). و از آن‌جا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت ، به طور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می‌فهماند که هر خیر و سعادتی را دربرمی‌گیرد ، یعنی آن‌ها را به هر خیر و هر سعادت و هرگونه افتخار بشارت ده. توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه‌گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه‌های خودسازی و تربیتی افراد است و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظایف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره‌می‌کند و آخرین صفت ، حکایت از مسؤولیت‌های همگانی در مورد تشکیل حکومت صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد .

۱- « المیزان » ، ذیل آیه مورد بحث .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«سائِح»: این واژه از سیاحت و به مفهوم گردش همراه در زمین‌است و به همین جهت به روزه‌دار نیز ـ بدان دلیل که برای فرمانبرداری از خدا ترک خواسته‌های دل را استمرار می‌بخشد ـ «سائح» گفته می‌شود.

بزرگان ما آورده‌اند که این ویژگیهای نه گانه‌ای که در آیه شریفه آمده از آن امامان معصوم و برگزیده خداست؛ چرا که در دیگران به طور شایسته و بایسته که مورد نظر قرآن است، گرد نخواهد آمد.

در این مورد آورده‌اند که «زُهَری» در راه مکّه چهارمین امام نور را دیدار کرد که در اندیشه طواف بود؛ به او نزدیک شد و گفت:

پسر پیامبر! جهاد و سختی‌های آن را وانهاده و به طواف کعبه برخاسته‌ای؟ مگر خدا در قرآنش ندا نمی‌دهد که: اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ ...؟(۱)

حضرت فرمود: چرا ادامه آن را نمی‌خوانی که اَلتّائِبُونَ...

آنگاه افزود: آری هرگاه مردمانی با این ویژگی‌ها یافتیم که آماده جهادند، در آن شرایط است که به همراه آنان به جهاد بر خواهیم خاست؛ چرا که در آن صورت پاداش جهاد از حجّ بیشتر خواهد بود.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

(۶۲۲) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

تحصیل علم و دانش ، واجب کفایی است

وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کآفَّةً فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طآئِفَةٌلِیَتَفَقَّهُوا فِی الدّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذا رَجَعُوا اِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ

شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند ، چرا از هر گروهی ،طایفه‌ای از آنان کوچ نمی کند (و طایفه‌ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آن‌ها را انذار نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.(۱۲۲ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این‌که ؛ گرچه جهاد بسیار پراهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه ، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی‌کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند ، مخصوصا در مواقعی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شخصا در مدینه باقی مانده « نباید همه به جهاد بروند ، بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند ؛ گروهی فریضه جهاد را انجام دهند و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند » .

شك نیست که منظور از « تَفَقُّه » در دین ، فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است ، زیرا در مفهوم « تَفَقُّه » ، همه این امور جمع است ، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر این‌که همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند و پس از فراغت از تحصیل ، برای تبلیغ احکام اسلام ، به نقاط مختلف مخصوصا به قوم و جمعیت خود بازگردند و آن‌هارا به‌مسائل‌اسلامی آشناسازند. بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلّم در مسائل اسلامی و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می‌کند و هم یاد دادن را و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند ، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه‌بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است .

تفسیر مردان (۶۲۳)

جواز تقلید با استفاده از آیه " نَفْر"

گروهی از علمای اسلامی با آیه فوق بر مسأله جواز تقلید استدلال کرده‌اند ، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آن‌ها ، همان تقلید است. البته آیه فوق تنها از فروع دین بحث نمی‌کند و مسائل اصولی را نیز شامل می‌شود ، ولی به‌هرحال فروع دین را نیز دربردارد. تنها اشکالی که در این‌جا به‌نظر می‌رسد ، این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آن‌ها که مسائل اسلامی را فرامی گرفتند و به دیگران می‌رساندند ، حکم مسأله گوهای

زمـان مـا را داشـتند نـه حکـم مجتهـدان را، یعنـی مسـأله را از پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله گرفتـه و عینـا بدون‌هیـچ گونه اظهارنظر برای دیگران نقل می کردند. ولی با توجه به این که اجتهاد و تقلید ، مفهوم وسیعی دارد ، می‌توان اشکال فوق را پاسخ داد. توضیح این که ؛ شک نیست که علم فقه بـا وسعتی که امروز دارد ، در آن زمـان وجود نـداشت و مسـلمانان به‌راحتی مسائـل را از پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آموختنـد ، ولی بـا این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسـلام در حکم مسأله گویان زمان‌ما باشـند، زیرا بسـیاری‌از آن‌هـا به‌عنوان قضـاوت و یـا امـارت به‌نقـاط دیگرمی‌رفتنـد و طبعـا مسـائلی پیش می‌آمـد کـه عیـن آن را از پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشـنیده بودند ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید وجود داشت ، مسـلما آن‌ها با تطبیق کلیات بر جزئیات و به اصـطلاح علمی « رد فروع به اصول » و « رد اصول به فروع » ، احکـام آن‌ها را درک می کردند و این یک‌نوع اجتهاد ساده بوده است. مسـلما این کـار و امثال آن در زمان پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و به همین دلیل ریشه اصـلی اجتهاد در میان صـحابه و یاران وجـود داشت ، هرچنـد همه یـاران و اصـحاب در این حـد نبودنـد. و از آن‌جـا که آیه فوق یـک مفهوم عـام دارد ، هم قبول گفتـار مسأله گویان را شامل می‌شود و هم قبول قول مجتهدان را و به این ترتیب با عموم آیه می‌توان استدلال بر جواز تقلید کرد .

(۶۲۴) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

جهاد با جهل و جهاد با دشمنان

جهاد با جهل و جهاد با دشمنان

مسأله مهم دیگری که از آیه می‌توان اسـتفاده کرد ، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسأله « تعلیم » و « تعلّم » قائل شده است ، تـا آن‌جـا که مسـلمانان را ملزم می‌سازد که همه در میـدان جنگ شـرکت نکننـد ، بلکـه گـروهی بماننـد و معارف اسـلام را بیاموزند. یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشـمن برآن‌ها فرض است و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست ، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل ، پیروز نشوند ، در جهاد با دشـمن پیروز نخواهند شد ، زیرا یک ملت جاهل ، همواره محکوم به شکست است. یکی از مفسـران معاصـر در ذیـل ایـن آیه مطلب جـالبی دارد ، او می گویـد: من در « طرابلس » مشـغول تحصـیل علم بـودم ، روزی فرمانـدار آن‌جا که خود از معارف اسـلامی ، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای داشت ، به من گفت : چرا دولت ، علماء و طلاب علوم دینی را از خـدمت سـربازی معاف‌می‌کنـد در حالی که این خـدمت مقدس ، شـرعا برهمه واجب است و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسـته‌ترند ، آیا این کار اشـتباه نیست؟ من بـدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم: این کار ریشه‌ای در قرآن مجیـد دارد ، آن‌جا که می گویـد : گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصـیل علم پردازند. او بسـیار از ایـن جـواب لـذت برد، خصوصـا این که از یـک فـرد مبتـدی ماننـد مـن کـه در آن روز تازه مشـغول به تحصـیل شـده بـودم ، صـادر شـده بـود (۱).

۱- « تفسیر المنـار » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۷۸ .

تفسیر مردان (۶۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَفَقُّه»: آموختن و فراگرفتن. واژه «فِقْه» در فرهنگ واژه شناسان به مفهوم فهمیدن و دانـا شـدن است و در اصـطلاح، شناخت وآگاهی از احکام و مقررات دینی است. بر این اساس است که آگاه به دین را «فَقیه» می گویند.

«حَذَر»: دوری گزیدن از چیزی به خاطر زیان آن.

شأن نزول

در شـأن نـزول و داسـتـان فـرود آیـه مـورد بحـث دو روایت آمـده است:

۱ ـ «کَلْبی» از «اِبْن عَبّاس» آورده است که: شیوه‌پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین بـود که وقـتی به سـوی میـدان جهـاد حرکت می‌کرد، جز نفاقگرایان و کسانی که به‌راستی توان و امکان همراهی آن حضـرت را نداشـتند، کسی از رفتن به میدان کارزار تخلّف نمی‌ورزید؛ امّا پس از جنگ تبوک و تخلّف نفاقگرایان و فرود آیاتی در نکوهش آنان، مردم با ایمان سوگند یاد کردند که پس از آن در تمام میدانهای جهاد ـ که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله شـرکت می‌فرمود و یا دیگری را به فرماندهی مجاهدان مسلمان بر می‌گزید و خود حضور نمی‌یافت ـ شرکت جویند. بر این اساس بود که وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در شرایط خاصّی خود به سوی میـدان کار از نمی‌رفت و دیگران رابه فرماندهی سپاه توحید بر می‌گزید، همه ایمان آوردگان به سوی جهاد می‌شـتافتند و در نتیجه پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله در مـدینه تنهـا می‌مانـد؛ و ایـن آیـات بـه منظـور سامـان دادن به این مشـکـل فـرود آمـد کـه: وَ مـا کـانَ الْمُؤمِنُونَ...(۱)

۲ ـ امّا «مُجاهِد» در داستان فرود آیه شریفه شأن نزول دیگری آورده که این گونه است: گروهی از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از آگاهی از مقررات و مفاهیم اسلام برای رساندن پیامِ پیامبر به صحرانشینان پیرامون مدینه، به سوی آنان می‌رفتند و ضمن

۱ . سوره توبه، آیه ۱۲۲.

(۶۲۶) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

کسب و کار و تلاش برای زندگی، مردم صحرانشـین را نیز به حق و فضیلت و توحید و تقوا دعوت می‌کردند و راه اسلام و ایمان را به آنان نشان داده و کسانی را که آماده بودند، هدایت می‌نمودند. امّا در یکی از سـفرها پاره‌ای به آنان خاطر نشان ساختند که شـما چگونه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مدینه تنها می‌گذارید و خود در منطقه پراکنده شده و به رساندن پیام یا دیگر امور می‌پردازید؟ و بـدین وسـیله بر آنـان خرده گرفتنـد و ایـن سـبب شـد که آنـان در دل انـدوهگین گردیـده و همگی به مـدینه و به حضـور پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدنـد؛ و خـدا به خـاطر بـازگشتِ گروهی آنـان و رهـا کردن امور دینی و ارشادی صحرانشـینان، ایـن آیـه را بر قلـب مصفّای پیـامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله فـرو فـرسـتـاد...

جهـاد علمی ورزمی

از حضـرت باقر علیه‌السـلام در این مورد آورده‌انـد که فرمود: «کانَ هذا حِینَ کَثُرَ النّاسُ فَاَمَرَهُمُ اللّهُ أنْ تَنْفَرَ مِنْهُم طائِفَةٌ و تُقیمَ طائِفَةٌ لِلتَّفَقُّهِ وَ أنْ یَکُونَ الْغَزْوُ نَوْبا.»(۱)

این فرمان خدا برای زمانی بود که مردم مسلمان شمارشان بسیار گردید و خدا بدین وسیله مقرّر فرمود که گروهی از جامعه اسلامی به جهاد رونـد و گروهی برای آموزش دین و دانش در شـهر بماننـد و رفتن به میدان کارزار بر اساس یک ترتیب عادلانه و درسـت باشد.

«اَبـو عـاصِم» در این مورد آورده است که: از آیه شـریفه این نکته دریـافت می‌گردد که دوری گزیـدن از وطن برای کسب دانش و بینش اثری شـگفت در موفقیّت انسـان در این راه دارد و او می‌توانـد در غربت چیزهایی فرا گیرد که فرا گرفتن آنها در وطن برایش میسّـر نخـواهـد بود.

۱ . تفسیر تِبْیان، ج ۵، ص ۳۲۳.

تفسیر مردان (۶۲۷)

دشمنـــان نـــزدیـــک‌تر را دریابید

یاآ اَیُّهَا الَّـذینَ امَنُـوا قـاتِلُوا الَّذینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّارِ وَ لْیَجِدوُا فیکُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوآا اَنَّ اللّـهَ مَعَ الْمُتَّقیـنَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که به شـما نزدیک‌تر هسـتند، پیکار کنیـد (ودشـمن دورتر شـمارا ازدشـمنان نزدیک غافل نکند) و آن‌ها باید در شما شدت و خشونت‌احساس کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است. (۱۲۳ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

درست است که با تمام دشـمنان بایـد مبارزه کرد و تفاوتی در این وجود نـدارد ، ولی از نظر تاکتیک و روش مبارزه ، بـدون شـک بایـد نخست ازدشـمنان نزدیـک‌تر شـروع کرد، چرا که خطر دشـمنان نزدیک‌تر بیشتر است، همان‌گونه که به هنگام دعوت به سوی اسـلام و هدایت مردم به آیین حق، بایداز نزدیک‌تر شـروع کرد، پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت خودرا به‌فرمان خداوند از بستگانش شروع کرد و سـپس مردم مکه را تبلیغ فرمود ، بعد از آن به‌سراسـر جزیره عرب، مبلّغ‌فرستاد و سپس نامه برای‌سلاطین جهان‌نوشت و بـدون‌شک این‌روش به‌پیروزی نزدیـک‌تر است. البته هرقـانونی اسـتثنایی‌دارد، ممکن‌است مواقـع فوق‌العـاده‌ای پیش‌بیایـد که دشـمن دورتر بـه مراتب خطرنـاک‌تر باشـد و قبلاً- بایـد به دفع او شـتافت امـا همـان‌گونه که گفـتیم، این یـک اسـتثناء است نه یـک قـانون همیشگی. و امـا این که گفتیـم پرداختن به دشمن نزدیک‌تر لازم است ، دلایلش واضـح است زیـرا ؛

اولاً خطر دشمـن نـــزدیـــک از خطـــر دشمنــــان دور بیشتـــر می‌بـــاشــــد .

ثانیا آگاهی‌و اطلاعات ما نسبت‌به دشمنان نزدیک‌تر افزون‌تر است و این خود به پیروزی کمک می‌کند .

ثالثا پرداختن به دور و رها کردن نزدیک ، این خطر را نیز دارد که دشـمنان نزدیک ممکن است از پشت سـر حمله کنند و یا کانون اصلی اسلام را به هنگام خالی شدن

(۶۲۸) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

مرکز درهم بکوبند .

رابعـا وسایـل و هزینه مبـارزه بـا نزدیـک ، کمتر و سـاده‌تر و تسلط بر جبهه در آن آسـان‌تر است ، به این جهات و جهات دیگر دفع این‌گونه دشـمنان ، لازم‌تر است. ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد ؛ در آن موقع که آیه فوق نازل شد ، اسلام تقریبا همه جزیرهٔ العرب را گرفته بود و بنـابراین نزدیک‌ترین دشـمن در آن روز شایـد امپراطوری روم شـرقی بود که مسـلمانان برای مبارزه با آنان به تبوک شتافتند. این را نیز نباید فراموش کرد که آیه فوق گرچه از « پیکار مسلحانه » و از « فاصله مکانی » سخن می‌گوید ، ولی بعید نیست که روح آیه در پیکارهای منطقی و فاصلـه‌های معنوی نیز حاکم باشد ، به این معنی که مسـلمانان به هنگام پرداختن به مبارزه منطقی و تبلیغـاتی بـا دشـمنان ، اوّل بایـد به سـراغ کسانی برونـد که خطرشان برای جامعه اسـلامی بیشتر و نزدیک‌تر است ، مثلاً در عصـر ما که خطر الحاد و مادّیگری همه جوامع را تهدیـد می‌کنـد ، بایـد مبارزه با آن را مقدم بر مبارزه با مذاهب باطله قرار داد ، نه این‌که آن‌هـا فراموش شونـد ، بلکه بایـد لبه تیز حمله متوجه گروه خطرنـاک‌تر گردد ، یـا مثلاً مبارزه با اسـتعمار فکری و سیاسـی و اقتصـادی بایـد در درجه اوّل قرار گیرد. دومین دسـتوری که در زمینه جهاد در آیه فوق می‌خوانیم ، دسـتور شـدت عمل است ، آیه می‌گویـد : دشـمنان بایـد در شـما یک‌نوع خشونت احساس کننـد (وَ لْیَجِدوُا فیکُمْ غِلْظَةً). اشاره به این‌که تنها شـجاعت و شـهامت درونی‌و آمادگی روانی برای ایستادگی مبارزه سرسختانه با دشمن کافی نیست ، بلکه باید این آمادگی و سرسختی خود را به‌دشمن نشان دهیـد و آن‌ها بداننـد در شـما چنین روحیه‌ای هست و همان ، سـبب عقب‌نشـینی و شـکست روحیه آنان گردد و به تعبیر دیگر

وجود قدرت کافی نیست ، بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد. و لذا در تاریخ اسلام می‌خوانیم که به هنگام آمدن مسلمانان به مکه برای مراسم زیارت خانه خدا ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن‌ها دستور داد به هنگام طواف ، باسرعت راه بروند بلکه بدوند و شدت و سرعت و ورزیدگی خود را به

تفسیر مردان (۶۲۹)

دشمنانی که ناظر آن‌ها بودند ، نشان دهند. و در داستان فتح مکه نیز آمده که ؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شب هنگام دستور داد مسلمانان همگی در بیابان آتش بیفروزند تا مردم مکه به عظمت ارتش اسلام آشنا شوند و اتفاقا این کار در روحیه آن‌ها اثر گذاشت و نیز دستور داد که ابوسفیان ، بزرگ مکه را در گوشه‌ای نگه‌دارند و ارتش نیرومند اسلام در مقابل او رژه روند. و در پایان آیه به مسلمانان با این عبارت نوید پیروزی می‌دهد که بدانید خدا با پرهیزکاران است. این تعبیر ممکن است علاوه بر آن‌چه گفته شد ، اشاره به این معنی نیز باشد که توسّل به خشونت و شدت عمل ، باید توأم با تقوا باشد و هیچ‌گاه از حدود انسانی تجاوز نکند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مباد از دشمن خانگی غافل گردید

به باور «حَسَن» این فرمان پیش از آمدن دستور کارزار با همه شرک گرایان فرود آمده بود. و به باور برخی دیگر این فرمان برای همیشه تاریخ است؛ چرا که برای هیچ جامعه و مردمی شایسته نیست که به پیکار با دشمنان دور دست بروند و نزدیکان بد اندیش را واگذارند تا با نقشه‌های زشت و تجاوز کارانه به جامعه زیان وارد آورند و آنان را از مسیر درست و عادلانه منحرف سازند. تنها در یک صورت می‌توان آنان را وا نهاد و آن زمانی‌است که آنان با مسلمانان پیمان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند.

آیه شریفه نشانگر آن است که مردم هر شهر و دیاری موظّفند تا در برابر دشمن تجاوزکاری که در اندیشه یورش به مرزها و شهرهای آنان است دلیرانه بایستند و با وجود زمامدار عادل و یا بدون آن، از کرامت و وطن خویش دفاع کنند.

در ادامه آیه شریفه به بیان دستور دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَلْیَجِدُوا فیکُمْ غِلْظَةً

کفر گرایان و تجاوزکاران از شما دست بردار نخواهند بود، از این رو باید آنان خشونت و سخت‌گیری عادلانه و بجا را از شما احساس کنند تا دست از شرارت بردارند.

(۶۳۰) آیاتُ‌الرِّجال فِی‌الْقُرْآن

جلد دوم

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۳۹)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۰)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۱)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۲)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۳)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۴)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۵)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۷)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۶۴۸)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

وای بر زبان‌های گزنده و عیب جو ●●●۶۲۴
کبر و غرور سرچشمه گناهان بزرگ ●●●۶۳۲
(۶۴۹)

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا
وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ
الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِالْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّةَاللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الاَنْبیاءِ وَالْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّلِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَالْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَمَعالِمِ الدّینِ،
الْحُجَّةِبْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ
الاَوْلِیاءِوَیامُذِلَ الاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ
فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ
اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ
(۳)

متن تأییدیه حضرت آیهًالله العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم
یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن‌گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود.
در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت‌علمای‌برجسته‌حوزه‌های‌علمیه‌تألیف ومنتشرنموده وچندین کتاب‌ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان‌شناسی، هنرهای دستی، دنیای‌حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج‌البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت‌شناسی و مفاهیم قرآن کریم‌و... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم‌از فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد.

برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزّت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصیه می‌نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند.

قم ـ جعفر سبحانی

۴/۸/۸۸

(۴)

متن تأییدیه حضرت آیت‌اللّه محمد یزدی

رئیس شورایعالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است ؛ همواره انسان‌ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسان‌ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند.

ارتباط انسان‌ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است.

کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند ؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

۱/۲/۱۳۸۸

(۵)

متن تقریظ حضرت آیۀاللّه سید علی اصغر دستغیب

نماینده محترم مجلس خبرگان رهبری

بسم اللّه الرحمن الرحیم

وَ الَّذینَ جاهَدوُا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ اِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ

(۶۹ / عنکبوت)

خداوند را بندگانی است که در راه او تلاشگر و نیکوکارند و همانها هستند که از هدایت و نصرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نورچشم گرامی و عزیزم جناب‌آقای دکتر محمد بیستونی در مسجدالرّضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیّه تعهّد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرّر بازداشت و زندانی می‌شدند و پس از پیروزی، خطیرترین کارها را در صحنه‌های مختلف با توکّل به‌خدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده

می گرفتند. اینجانب موفقیّت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذّاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. نکته قابل توجّه اینکه مشارالیه فرصت جوانی را مغتنم دانسته و در راه خدا گذرانیدند. و اکنون بحمداللّه جوانان عزیز میهن اسلامی از نتایج کار و تلاش مستمر وی بنحو شایسته‌ای بهره‌مند می‌باشند. امید است اقشار مختلف خصوصا نسل جوان با استفاده از آثار این وجود گرانمایه، معارف دینی خود را ارتقاء بخشند و مسئولین محترم فرهنگی جامعه با حمایت بی‌دریغ خود گام مؤثری در اشاعه فرهنگ قرآنی و اسلامی بردارند.

شیراز ـ سید علی اصغر دستغیب

۲۸/۱۲/۸۴

(۶)

انسان در قرآن کریم

وَاذا مَسَّ الْاِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ اَوْ قاعِدا اَوْ قآئِما فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنآ اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد ، ما را (در همه حال) درحالی‌که به پهلوخوابیده یا نشسته یا ایستاده است ، می‌خواند ، اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده ، نخوانده ،این‌گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (۱۲ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک ، کنار رفتن حجاب‌ها از روی فطرت پاک آدمی است ، در کوره حوادث ، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است ، می‌سوزد و از میان می‌رود و برای مدتی هرچند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می‌گردد. سپس می‌گوید : اما این افراد ، چنان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هستند که « به مجرد این‌که بلاـ و ناراحتی آن‌ها را برطرف می‌سازیم ، آن‌چنان در غفلت فرومی‌روند ، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند » و ما نیز به آن‌ها کمکی نکردیم (فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ). « آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است » (کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ). در این‌که چه کسی اعمال این‌گونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می‌دهد، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام، جلد ۵ « تفسیر نمونه » بحث شده است و اجمال سخن این است که ؛

زینت‌دهنده ، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هرقدر انسان به آن‌ها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می‌گیرد و نه‌تنها قبح و زشتی آن‌ها تدریجاازمیان‌می‌رود، بلکه کم‌کم‌به‌صورت عملی شایسته درنظرشان مجسم می‌گردد. و اما چرا در آیه فوق این‌گونه افراد به عنوان « مُسْرِف»

تفسیر مردان (۷)

(اسرافکار) معرفی شده‌اند ، به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاـتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلاـمت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه ، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان ، مُسرف محسوب نمی‌شوند .

درباره « انسان » تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است ؛ در آیات زیادی از او به « بَشَر » تعبیر شده و در آیات فراوانی به « انسان » و در آیاتی نیز به عنوان « بنی‌آدم » و عجیب این‌که در بسیاری از آیاتی که از او به " انسان "تعبیر شده ، صفات

نکـوهیـده و مـذمـومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً در آیات مـورد بحث انســان بـه عنـوان یـک مـوجـود فراموشکار و حق‌نشناس معـرفی شـده است.

در جای دیگر به عنوان یـک موجـود ضعیف (خُلِقَ الْاِنْسانُ ضَعیفا) «۳۸ / نساء» .

در جـای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران‌کننده (اِنَّ الْاِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفّارٌ) « ۳۴ / ابـراهیـم » .

در جـایی دیگـر انسان را بخیل دانسته است (وَ کانَ الْاِنْسانُ قَتُورا) «۱۰۰ / اسراء».

در مورد دیگر موجـودی عجول می‌شمرد (وَ کانَ الْاِنْسانُ عَجُولاً) « ۱۱ / اسراء » .

در جای دیگر کفـور و کفـران‌کننده می‌داند (وَ کانَ الْاِنْسانُ کَفُورا) « ۶۷ / اسراء » .

در مـورد دیگـر مـوجـودی پرخاشگـر دانستـه (کـانَ الْاِنْسـانُ اَکْثَرَ شَیْءٍ جَـدَلاً) « ۵۴ / کهف » .

در جـای دیگر نیز کفور مبین و کفران‌کننده آشکار آورده (اِنَّ الْاِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبینٌ) « ۱۹ / زخـــــرف » .

در مورد دیگر موجودی کم‌ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت ، بخیل و به هنگام بلا ، پرجزع است (اِنَّ الْاِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزوُعا وَ اِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعا) « ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ / معارج ». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (یا

(۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَیُّهَا الْاِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریم) « ۶ / انفطار ». و در مورد دیگر او را موجودی که هنگـام نعمت طغیـان می‌کنـد، دانسته (اِنَّ الْاِنْسانَ لَیَطْغی اَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) «۶و۷/علق». به این ترتیب می‌بینیم « انسـان » در قرآن مجیـد به عنوان موجودی که دارای جنبه‌هـای منفی فراوان و نقطه‌هـای ضـعف متعـددی است ، معرفی شـده‌است. آیـا این همـان انسـانی است که خـدا او را در « اَحْسَنِ تَقْویم » و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم) «۴ / تین». و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته ، به وی آموخته است ؟ (خَلَقَ الْاِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ) «۳و۴/الرحمن». و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا) « ۶ / انشقاق ». باید دید این‌ها چه انسـانی هسـتند که بـا آن‌همه کرامت و محبت الهی این‌همه نقـاط ضـعف و نارسایی از خود نشان می‌دهنـد؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسان‌هایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند ، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند ، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدارکننده‌ای داشته‌اند ، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنهـا از امکانات فراوان و سـرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد ، بلکه با به کار بردن آن‌ها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرنـاک و سـرانجام نـاتوان و بینوا درمی‌آیـد. وگرنه انسانی‌که با اسـتفاده‌از وجود رهبران الهی و به‌کارگرفتن انـدیشه و فکر و قرار گرفتـن در مسیر حرکت تکـاملی و حق و عـدالت به مرحله « آدمیت » گـام می‌نهـد و شایسـته نـام « بنی‌آدم » می‌شود ، به جایی می‌رسـد که به جز خـدا نمی‌بینـد ، آن‌چنان که قرآن می‌گویـد: « وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنیآ‌آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی‌الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً : ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صـفحه خشکی و دریا را جولانگاه آن‌ها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیـــدیـم و بر بسیـاری از مخلـوقات خود فضیلت و برتریش دادیم » (۷۰ / اسراء)

.

تفسیر مردان (۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نور فطرت در اعماق دلها

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسـته و یا ایستاده است، ما

را می‌خوانـد؛ امّا این یاد خـدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خـداجویی و خـدا خواهی و تو حیـد گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجـات خـویش است که خـدا را می‌خـواند.

فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَاَنْ لَّمْ یَدْعُنا اِلی ضُرٍّ مَسَّهُ

و آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی بازگردانیم، از سپاسگزاری ماروی برتافته و به همـان شـیوه گذشـته بـاز می گردد، چنـانکه گویی هرگز مـا را برای نجـات خویش از ورطه گرفتـاری و بلا نخـوانـده و از ما در خواست نجات خودرا ننموده و مارانمی‌شناسد.

کَـذلِـکَ زُیِّـنَ لِلْمُسْـرِفینَ مـا کـانُـوا یَعْمَلُونَ.

به باور برخی منظور این است که: همان گونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتـافتـن از نیـایش باخـدا به هنگـامـه خـوشـی و آسـایش را برای گنـاهکـاران آراسـته‌اند، همیـن گـونه برای اسـرافکاران نیز کردار زشـت و بیـداد شـان جلـوه داده شـــده است.

(۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آرامش روان در سایه ایمان

اَلا اِنَّ اَوْلِیـاآءَ اللّـهِ لا خَـوْفٌ عَلَیْهِـمْ وَ لا هُـمْ یَحْـزَنُونَ

آگاه باشید اولیاء (و دوستان) خدا نه‌ترسی دارند و نه غمگیـن می‌شوند. (۶۲ / یونس)

اَلَّـذینَ امَنُـوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ

همـان‌ها که ایمـان آوردند و (از مخالفت فرمان خـدا) پـرهیـز می کردند.(۶۳ / یونس)

لَهُمُ الْبُشْری فِی‌الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِـی‌الْاخِـرَةِ لا تَبْدیـلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِـکَ هُـوَ الْفَـوْزُ الْعَظیـمُ

در زندگی دنیا و در آخرت شادند (و مسرور) ، وعده‌های الهی تخلف‌ناپذیر است وایـن رسـتگـاری بـزرگـی اسـت .(۶۴ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَوْلِیـاء » جمع « وَلِیّ » در اصـل‌از مـاده « وَلی ، یَلی » گرفته شـده که به‌معنی نبودن واسـطه میـان دو چیز و نزدیکی و پی‌درپی بودن آن‌ها است ، به‌همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته‌باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام ، «وَلِیّ» گفته می‌شود، استعمال این کلمه به معنی سـرپرست و دوست وماننـد این‌ها نیز از همین‌جا است. بنابراین اولیاء خدا کسانی هسـتند که میان آنان و خدا حایل و فاصله‌ای نیست ، حجاب‌ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک ، خدا را بـا چشم دل چنـان می‌بیننـد که هیـچ‌گونه شـک و تردیـدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابـد و به خاطر همین آشـنایی با خـدا که وجود بی‌انتها و قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است و ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم‌ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است. کسی که با اقیانوس آشـنا است ، قطره در نظرش ارزشـی ندارد و کسـی که خورشـید را می‌بیند ، نسبت به یک شمع بی‌فروغ بی‌اعتنا است. و از این‌جـا روشن می‌شود که چرا آن‌هـا ترس و انـدوهی ندارنـد ، زیرا خوف و ترس معمولاًـ از احتمال فقـدان نعمت‌هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را

تفسیر مردان (۱۱)

تهدیـد کنـد ، ناشـی می‌شود ، همان‌گونه که غم و اندوه معمولاً نسـبت‌به گذشـته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشـته است. اولیاء و دوسـتان راستین خـدا از هرگونه وابسـتگی و اسارت جهان مادّه آزادند و « زهـد » به معنی حقیقیش بر وجود آن‌ها حکومت

می کند ، نه با از دست دادن امکانات مادی ، جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می‌دارد. بنابراین « غم‌ها » و « ترس‌هایی » که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می‌دارد ، در وجود آن‌ها راه نـدارد. یک ظرف کوچک آب ، از دمیدن یک انسان ، متلاطم می‌شود ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفان‌ها کم‌اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می‌نامند (لِکَیْ لا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ) (۲۳/حدید). نه آن روز که داشتند ، به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می‌شوند، غمی دارند ، روحشان بزرگ‌تر و فکرشان بالاتر از آن است که این گونه حوادث در گذشته و آینده در آن‌ها اثر بگذارد. بهاین‌ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آن‌ها حکمفرما است و به گفته قرآن ؛ «اوُلآئِکَ لَهُمُ الاَمْنُ» (۸۲ / انعام) و یا به تعبیر دیگر ؛ «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است » (۲۸ / رعد). خلاصه این که غم و ترس در انسان‌ها معمولاً ناشی از روح دنیاپرستی است ، آن‌ها که از این روح تهی هستند ، اگر غم و ترسی نداشته باشند ، بسیار طبیعی است. این بیان استدلالی مسأله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد ، به این صورت عرضه می‌شود. اولیای خدا آن‌چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن‌چنان محو مشاهده ذات پاک او می‌باشند که غیر او را به‌دست فراموشی می‌سپرند ، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد ، کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی‌اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی‌شود ، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس وحشتی داشته باشد. از آن‌چه گفتیم ، این

حقیقت نیز آشکار شد که منظور غم‌های مادی و ترس‌های دنیوی است ، وگرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالامال‌است ، ترس‌از عدم‌انجام وظایف و مسؤولیت‌ها و اندوه بر آن‌چه از موفقیت‌ها از آنان فوت شده ، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد ومایه تکامل وجود انسان و ترقی‌او است، به‌عکس ترس و اندوه‌های مادی که مایه انحطاط و تنزّل است. امیرمؤمنان علی در خطبه معروف « هَمّام » که حالات اولیای خدا در آن به عالی‌ترین وجهی ترسیم شده ، می‌فرماید : «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ : دل‌های آن‌ها محزون و مردم از شرّ آن‌ها در امان هستند » و نیز می‌فرماید : «وَ لَوْ لَا الاَجْلُ الَّذی کَتَبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحُهُمْ فی اَجْسادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقا اِلَی الثَّوابِ وَ خَوْفا مِنَ الْعِقابِ : اگر اجلی که خداوند برای آن‌ها مقرر کرده نبود، حتی یک چشم به‌هم زدن ارواح آن‌ها در بدن‌هایشان آرام نمی گرفت ، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او » .(۱) قرآن مجید درباره مؤمنان می گوید : «اَلَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السّاعَةِ مُشْفِقُونَ : کسانی که از پروردگارشان با این که او را به خشم نمی‌بینند ، می‌ترسند و از رستاخیز بیمناک‌اند » (۴۹/انبیاء) ، بنابراین آن‌ها خوف و ترس دیگری دارند .

جالب این که ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری ، اشاره به این که ایمان آن‌ها به سرحدّ کمال رسیده ولی مسأله تقوا که در عمل روزمره منعکس می‌شود و هرروز و هرساعت کار تازه‌ای می‌طلبد و جنبه تدریجی دارد ، برای آن‌ها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی درآمده است . آری این‌ها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت ، چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچ‌یک از طوفان‌های زندگی آن‌ها را تکان نمی‌دهد ، بلکه به مضمون « اَلْمُؤْمِنُ کَالْجَبَلِ الرّاسِخِ لا تُحَرِّکُهُ الْعَواصِفُ » ، همچون کوه در برابر تندباد حوادث ، استقامت به خرج می‌دهند .

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۹۳ (صبحی صالح) .

منظور از " بشارت "در این آیه چیست ؟

باتوجه به مطلق بودن این کلمه و وجود « الف و لام جنس » در « اَلْبُشْری » ، مفهوم وسیعی نهفته شده که هر گونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می‌شود و همه آن‌چه در بالاـ ذکر شد ، در آن درج است و در واقع هرکدام اشاره به گوشه‌ای از این بشارت وسیع الهی می‌باشد. و شاید این‌که در بعضی از روایات به خواب‌های خوش و رؤیاهای صالحه تفسیر شده ، اشاره به این است که هرگونه بشارت ، حتی بشارت‌های کوچک نیز در مفهوم « اَلْبُشْری » افتاده است ، نه این که منحصر به آن باشد. درواقع این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره‌ها و وحشت‌هایی که زاییده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگی‌ها است ، از روح و جسم انسان دور می‌سازد ، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه‌گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد ، باز احساس آرامش کند؟ او به یک کشتی بی‌لنگر در یک دریای طوفانی می‌ماند که امواج کوه‌پیکر هرلحظه او را به‌سویی پرتاب می‌کنند و گرداب‌ها برای بلعیدنش دهان باز کرده‌اند. چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ، ممکن است آرامش خاطر داشته باشد ، او برخلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالبا خواب‌های وحشتناکی می‌بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می‌کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آن‌ها است. طبیعی‌است یک شخص جانی به‌خصوص‌این‌که تحت تعقیب باشد ، در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می‌بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته‌اندو یا این‌که روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می‌زند و او را شکنجه می‌دهد ، لذا هنگامی که بیدار می‌شود ، همچون یزید ، « ما لی وَ لِلْحُسَیْنِ : مرا با حسین چه کار » ؟ و یا همچون حجاج ، « ما لی وَ لِسَعیدِ بْنِ جُبَیْرٍ : مرا با سعید بن جبیر چه کار » ؟ می گوید .

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

در ذیل آیات‌فوق روایات‌جالبی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: امیرمؤمنان علی آیه ۶۲ این سوره را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد : « می‌دانید "اَوْلِیاءَ اللّهِ " چه اشخاصی هستند » ؟ عرض کردند : « ای امیرمؤمنان شما خودتان بفرمایید که آنان چه کسانی هستند » ؟ امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ اَتْباعُنا فَمَنْ تَبِعَنا مِنْ بَعْدِنا طُوبی لَنا وَ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ، قالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ ما شَأْنُ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ؟ اَلَسْنا نَحْنُ وَ هُمْ عَلی اَمْرٍ ؟ قالَ : لاَِنَّهُمْ حُمِلُوا ما لَمْ تَحْمَلُوا عَلَیْهِ وَ اَطاقُوا ما لَمْ تُطیقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می‌آیند ، هستند . خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن‌ها ، بعضی پرسیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن‌ها هردو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی‌باشد؟ فرمود: نه، آن‌ها مسؤولیت‌هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به‌مشکلاتی‌می‌دهند که شمانمی‌دهید » .(۱) کتاب « کمال‌الدین » از ابوبصیر از امام صادق نقل می‌کندکه : « طُوبی لِشیعَةِ قائِمِنَا الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِه فی غَیْبَتِه وَ الْمُطیعینَ لَهُ فی ظُهُورِه ، اُولئِکَ اَوْلِیاءُ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ‌یَحْزَنُونَ: خوشا به‌حال پیروان‌امام قائم که درغیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می‌کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند، آن‌ها اولیای‌خدا هستند، همان‌هاکه نه ترسی دارند و نه غمی » .(۲) یکی از دوستان امام صادق نقل می‌کند که امام فرمود: « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می‌بینند که چشمشان با آن روشن می‌شود » ، راوی می گوید : من اصرار کردم ؛ « چه چیزی می‌بینند » ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می‌کرد که ؛ « می‌بینند » ، در آخر مجلس رو به‌سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این‌که اصرار داری بدانی چه چیز را می‌بینند » ؟ گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به

۱ و ۲ ـ « نورالثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

حال من رقّت کرد و فرمود : « آن دو را می‌بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر » ؟ فرمود : « پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی‌پوشد مگر این‌که این دو بزرگوار را خواهد دید که به‌او بشارت می‌دهند »، سپس فرمود: « این‌را خداوند درقرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره » ؟ فرمود : « در سوره یونس ، آن‌جا که می گوید"؛ اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی الاْخِرَةِ». "روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت‌های افراد باایمان و متّقی است ، نه همه آن بشارت‌ها و نیز روشن است که این‌مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است ، زیرا می‌دانیم در جهان برزخ که فاصله‌ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می‌ماند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَوْف»: بسان دو واژه «فَزَع» و «جَزَع» همانند وهم معنا هستندو از ترس و اضطراب درونی از رویدادن رویدادی ناگوار خبر می‌دهند. با این بیان خوف به مفهوم دلهره، ترس و احساس ناامنی است که در برابر آن، آرامش خاطر و امنیّت است.

«حُزْن»: به مفهوم اوج اندوه ـ در برابر شادمانی ـ است. این واژه دراصل از ریشه «حَزْن» که به معنای زمین سخت است، برگرفته شده است.

امنیّت واقعی در پرتو ایمان و تقوا

پس از ترسیم گرفتاری و نگونساری شرک گرایان و بیداد پیشگان در آیات پیش، اینک روشنگری می کند که امنیّت و آرامش در این سراوسرای آخرت تنها در گرو ایمانِ آگاهانه و خالصانه و پرواپیشگی است و بر این اساس است که آن مردم شایسته کرداری که بر فرمان خدا دل می‌سپارند و براساس مقررات او زندگی می کنند، خدا آنان را دوست می‌دارد و در روز رستاخیز نیز نه بیمی از کیفر دارند و نه اندوهگین خواهند شد.

(۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و از دیدگاه چهارمین امام نور امام سجاد علیه‌السلام منظور ازدوستان خدا کسانی هستند که مقررات او رااحترام گذارند و به فرمان پیامبرش عمل کنند، از آنچه خدا تحریم فرموده است بپرهیزند و در این سرای زود گذر و فناپذیر پارسایی پیشه سازند و به پاداش پرشکوه خدا مشتاق باشند، روزی حلال و پاکیزه را در زندگی بجویند و هزینه کنند و نظرشان از به دست آوردن ثروت و امکانات، فخر فروشی و روی هم انباشتن آنها نباشد و حقوق آن را بپردازند. چنین کسانی همانها هستند که خداوند آن‌چه را کسب کرده‌اند برای آن‌ها مبارك و پر تداوم می گرداند و به خاطر آن‌چه که برای آخرتشان پیش می‌فرستند به آن‌ها پاداش می‌دهد .

اولیاء خدا از دیدگاه روایات

در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می کنیم: امیرمؤمنان علی آیه ۶۲ این سوره را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد : « می‌دانید "اَوْلِیاءَ اللّهِ " چه اشخاصی هستند » ؟ عرض کردند : « ای امیرمؤمنان شما خودتان بفرمایید که آنان چه کسانی هستند » ؟ امام فرمود : « هُمْ نَحْنُ وَ اَتْباعُنا فَمَنْ تَبِعَنا مِنْ بَعْدِنا طُوبی لَنا وَ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ، قالُوا یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ ما شَأْنُ طُوبی لَهُمْ اَفْضَلُ مِنْ طُوبی لَنا ؟ اَلَسْنا نَحْنُ وَ هُمْ عَلی اَمْرٍ ؟ قالَ : لاَِنَّهُمْ حُمِلُوا ما لَمْ تَحْمَلُوا عَلَیْهِ وَ اَطاقُوا ما لَمْ تُطیقُوا : دوستان خدا ، ما و پیروان ما که بعد از ما می‌آیند ، هستند . خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آن‌ها ، بعضی پرسیدند : چرا بیشتر از ما ؟ مگر ما و آن‌ها هردو پیرو یك مکتب نیستیم و کارمان یکنواخت نمی‌باشد؟ فرمود: نه، آن‌ها مسؤولیت‌هایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به‌مشکلاتی‌می‌دهند که شمانمی‌دهید » .(۱) کتاب « کمال‌الدین » از ابوبصیر از امام صادق نقل می کند که : « طُوبی لِشیعَةِ قائِمِنَا الْمُنْتَظِرینَ لِظُهُورِه فی غَیْبَتِهِ وَ الْمُطیعینَ

لَهُ فی ظُهُورِه ، اُولئِکَ اَوْلِیاءُ اللّهِ لا ـ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا ـ هُمْ یَحْزَنُونَ: خوشا به‌حال پیروان‌امام قائم که درغیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می‌کشند و به

هنگام ظهورش مطیع فرمان او هستند، آن‌ها اولیای‌خدا هستند، همان‌هاکه نه ترسی دارند و نه غمی » .(۱) یکی از دوستان امام صادق نقل می‌کند که امام فرمود : « پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می‌بینند که چشمشان با آن روشن می‌شود » ، راوی می‌گوید : من اصرار کردم ؛ « چه چیزی می‌بینند » ؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هربار امام تنها به این جمله قناعت می‌کرد که ؛ « می‌بینند » ، در آخر مجلس رو به‌سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: « مثل این‌که اصرار داری بدانی چه چیز را می‌بینند » ؟ گفتم : « آری قطعا » ، سپس گریستم ، امام به حال من رقّت کرد و فرمود : « آن دو را می‌بینند ، اصرار کردم کدام دو نفر » ؟ فرمود : « پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی را ، هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی‌پوشد مگر این‌که این دو بزرگوار را خواهد دید که به‌او بشارت می‌دهند »، سپس فرمود: « این‌را خداوند درقرآن بیان کرده » ، سؤال کردم : « در کجا و کدام سوره » ؟ فرمود : « در سوره یونس ، آن‌جا که می‌گوید " ؛ اَلَّذینَ امَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ ، لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی الْاخِرَةِ ». "روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارت‌های افراد باایمان و متّقی است ، نه همه آن بشارت‌ها و نیز روشن است که این‌مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی‌است ، زیرا می‌دانیم در جهان برزخ که فاصله‌ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می‌ماند .

«بُشْری»: به مفهوم بشارت و نویدی است که آثار شادی و شادمانی‌را در چهره آشکار می‌سازد.

۱ ـ « نورالثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹ .

منظور از این نوید و مژده

منظور از نوید و مژده این جهان و جهان دیگر که در آیه شریفه آمده، چیست؟

۱ ـ به باور گروهی از جمله «قَتادَة»، «زُهَری» و «جُبّائی»، منظور از نوید در دنیا همان نویدی است که فرشتگان به هنگامه مرگ به ایمان آوردگان می‌دهند و به آنان می‌گویند: نترسید و اندوهگین نباشید و به بهشت پرطراوت و زیبا بشارتتان باد.(۱)

۲ ـ از دیدگاه پاره‌ای منظور ازنویددر زندگی دنیا خوابهای خوش و خوبی است که انسان با ایمان در مورد خود می‌بیند و یا دیگران در مورد او می‌بینند و نوید در سرای آخرت نیز آن است که در روز رستاخیز و به هنگام بیرون آمدن از رحم زمین او را به بهشت پرطراوت و زیبا مژده می‌دهند. این بیان از حضرت باقر علیه‌السلام و نیز از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است.

و از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که به یکی از بندگان خدا فرمود: «یا عُقْبَةَ! لا ـ یَقْبَلُ اللّهُ مِنَ الْعِبادِ یَوْمَ الْقِیامَةِ إلّا هذَا الدّینَ الَّذی أَنْتُمْ عَلَیْهِ وَ...»(۲)

هان ای عقبه! خدا در روزرستاخیز از بندگان خود جز همین دین و آیینی که شما بر آن هستید نخواهد پذیرفت و چیزی میان یکی از شما و میان دیدن آنچه دیدگانش را روشن سازد ـ جز آنکه نفس او به گلوگاه رسد ـ فاصله‌ای نیست. آنگاه فرمود: این واقعیت در کتاب خدا نیز آمده است و از پی‌آن به تلاوت این آیه پرداخت که: لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا...

و پاره‌ای نیز آورده‌اند که: برای انسان با ایمان دری از قبرش به سوی بهشت پرطراوت و زیبا گشوده می‌شود و پیش از آنکه او وارد بهشت گردد، آنچه را برایش آماده شده است به چشم خود می‌نگرد.

لا تَبْدیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ.

۱ . سوره فُصِّلَتْ، آیه ۳۰.

۲ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۳۳.

رابطه تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی

وَ ما مِنْ دآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلّا عَلَی اللّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَهاکُلٌّ فِی کِتابٍ مُبینٍ

هیچ جنبنده‌ای در زمین‌نیست مگر این‌که روزی‌او بر خدا است، او قرارگاه و محل‌نقل و انتقالش را می‌داند ، همه این‌ها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه « دابَّةٍ » از ماده « دَبیب » به معنی آهسته راه‌رفتن و قدم‌های کوتاه برداشتن است ، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود . «رِزْق» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته‌می‌شود . این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادّی و معنوی را شامل می‌گردد ، لذا می‌گوییم: « اَللّهُمَّ ارْزُقْنی عِلْما تامّا: خداوندا علم کامل به من روزی کن » و یا می‌گوییم: «اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَةَ فی سَبیلِکَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان » . البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هرچند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست . «مُسْتَوْدَعَ» و «وَدیعَة» از یک مادّه است و در اصل به معنی رهاکردن چیزی است . و از آن‌جاکه امورناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، « مُسْتَوْدَع » گفته می‌شود، وَدیعَة را نیز به‌خاطر این‌که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی بازگردد ودیعه گفته‌اند . در حقیقت آیه فوق می‌گوید : تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آن‌هارا در خانه‌هایشان می‌آورند ، بلکه هرکجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرارمی‌گیرند و

هم‌از تمام نقاطی‌که به آن نقل و مکان می‌کنند ، باخبر است . از حیوانات غول پیکر دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هریک مناسب حالشان آن‌چه را لازم دارند مقرر کرده است . این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر « کمیّت » و « کیفیّت » کاملاًـ منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آن‌ها است ، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است ، هرماه بلکه هر روز ، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد ، هرچند ظاهرا یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این‌که ظاهرا ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد ، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است . « کِتابٍ مُبینٍ » به معنی نوشته آشکار است و اشاره به‌مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به « لوح محفوظ » می‌شود . ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچ‌کس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصورکند ممکن‌است درگرفتن سهم خویش، به اصطلاح ، از قلم بیفتد ، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است ، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند . آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود ؟

در مورد « رِزْق » بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در این‌جا از نظر می‌گذرانیم :

۱ ـ « رزق » به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم ازاین‌که مادّی باشد یا معنوی ، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه این‌ها رزق گفته می‌شود و آن‌ها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادّی‌می‌کنند ، توجه به موارد استعمال آن دقیقا ندارند ، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید « بَلْ اَحْیاءُ عِنْدَ رَبِّهُمْ یُرْزَقُونَ : آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند » (۱۶۹ / آل عمران)

روشن است که روزی شهیدان ، آن هم در جهان برزخ ، نعمت‌های مادّی نیست ، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای مادر این زندگی مشکل است .

۲ ـ مسأله‌تأمین نیازمندی‌های‌موجودات‌زنده ـ و به تعبیر دیگر رزق و روزی آن‌ها ـ جالب‌ترین مسایلی است که باگذشت زمان و پیشرفت علم ، پرده از روی اسرار آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف ، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرارگرفته و هیچ‌کس به هیچ‌وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد ، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌هازندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همان‌گونه که قرآن می‌گوید خداوند ، هم جایگاه و « آدرس‌اصلی » آن‌ها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این‌که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به « دابَّة و جنبنده » شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه « انرژی » و « حرکت » است ، می‌دانیم هرجا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد ، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد. و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد ، زیرا آن‌ها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر « نموّ » دارند ، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله « نموّ » شمرده‌اند .

۳ ـ آیا « روزی » هرکس از آغاز تا پایان‌عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد ؟ یا این‌که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر « شرطِ عقل است جستن از درها ». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق ، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر ، می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه

معاش زیاد تلاش کند ، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند . این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیّت‌های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیّت‌ها ، به عذر این‌که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده ، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این فرصت خوبی به دست استثمارگران می‌دهد که هرچه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آن‌ها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند . درحالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی‌بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آن‌جا که در جمله شعارگونه قرآنی « لَیْسَ لِلْاِنْسانَ اِلّا ما سَعی » بهره انسان‌را منحصرا در کوشش و کارش قرارمی‌دهد . پیشوایان اسلامی برای این‌که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توان‌فرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند ، از چوپانی گرفته ، تا خیاطی ، و زره بافی وکشاورزی ، اگر مفهوم تضمین روزی‌از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی‌باشد ، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این‌همه برای روزی تلاش کنند . بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هرکس مقدر و ثابت است ، ولی

درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت . این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم « هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر » مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیانبخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند ، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این‌که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن‌چه

سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند . نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی رامرتکب می‌شوند ، به‌گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود . آیات قرآن و احادیث اسلامی به این‌گونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند واز طریق نامعقول و نامشروع برای تهیّه روزی تلاش ننمایند ، همین اندازه که آن‌ها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آن‌ها را تأمین می‌کند . البتّه نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن برود یا نرود ، به سراغ او می‌آیند . آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیّت به سراغ ما می‌شتابد ؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است ؟ ولی این‌گونه مواهب به اصطلاح بادآورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا ، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خودازآن به‌طور صحیحی نگهداری نکنیم آن‌ها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند . حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود : « وَ اعْلَمْ یا بُنَیَّ ! اِنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ : بدان فرزندم ، روزی دوگونه است ، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی ، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تواست و به سراغ تومی‌آید » (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود ، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها ، موهبتی نصیب او می‌شود ، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد ، بدون شک حساب این‌گونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و

۱- « نهج البلاغه » ، وصیّت امام علی به فرزندش امام حسن .

کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالا ممکن است اشاره به این‌ها نیز باشد . ولی به هرحال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی ، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط‌است

۴ ـ در آیه موردبحث تنها اشاره به‌مسأله « رزق و روزی » شده ، در حالی که در چند آیه بعد ، آن‌جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید ، اشاره‌به « مَتاع حَسَن » (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است . مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان ، انسان‌ها ، حشرات ، درندگان ، نیکان و بدان ، همگی بهره‌ای از روزی است ، ولی « متاع حسن » و « مواهب شایسته و ارزنده » تنها مخصوص انسان‌های با ایمانی است که خود را با آب توبه از هرگونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به‌کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

خـدای روزی رسـان و آگـاه

آفریدگار هستی همه جنبندگان روی زمین از انسان گرفته تا جن، پرنده، چرنده، جانوران، حیوانات اهلی و وحشی و دیگر موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمت روزی می‌رساند!

وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها

در تفسیر این فراز، سه نظر رسیده است:

به باور «ابن عبّاس» و «ربیع»، واژه «مُسْتَقَرّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفته و از آن خارج می‌گردند. با این بیان مفهوم آیه شریفه این است که: و خدا قرار گاه آنان و آرامگاهشان را که در آن مدفون می‌گردند می‌شناسد.

تفسیر مردان (۲۵)

سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آن‌ها در دنیاست

یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ اِلّا بِاِذْنِه فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعیدٌ

آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچ‌کس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی از آن‌ها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَعید » از ماده « سعادت » به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و « شَقِیّ » از ماده « شقاوت » به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است. گاه چنین تصور می‌شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقا نفی تکلم می‌کند منافات دارد ، مانند آیه ۶۵ سوره یس : « اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیآ اَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنآ اَیْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ : امروز بر دهان آن‌ها مهر می‌نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می‌گویند و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند » و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می‌خوانیم : «هذا یَوْمٌ لا یَنْطِقُونَ: امروز روزی است که آن‌ها سخن نمی‌گویند ». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این‌که : مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیمایند که هر مرحله ویژگی‌هایی دارد ، در پاره‌ای از مراحل هیچ‌گونه پرسش و سؤالی از آن‌ها نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشان می‌نهند ، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده‌اند با زبان بی‌زبانی سخن می‌گویند ، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می‌شود و به اذن خداوند به سخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می‌نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می‌گوید : « گروهی در آن‌جا شقی و گروهی سعیدند ، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند » (فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعیدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند

(۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آن‌ها است و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند. این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان دردنیانیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شِقاء»: تیره بختی و نیک‌بختی ضد آن است.

چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریافت می گردد که در روز رستاخیز، تنها به اذن و فرمان او سخن گفته می‌شود و نه بدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می گردد که در آن روز کسی سخن بر زبان نمی‌آورد و از کسی پرس و جو نمی‌شود. برای نمونه:

قرآن در این مورد می‌فرماید: هذا یَوْمٌ لایَنْطُقُونَ وَ لایُؤْذَن لَهُمْ فَیَعْتذِرُونَ(۱) روز رستاخیز، روزی است که مردم، دم نمی‌زنند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بخواهند.

و نیز می‌فرماید: در آنروز هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود. فَیَوْمَئِذٍ لایُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لا جانٌّ(۲)

و نیز می‌فرماید: و آنان را باز داشت کنید که خودشان مسئولند. وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ(۳)

و آیات دیگری که همین مفهوم و پیام را دارد. اینک جای طرح این پرسش است که آیا این دسته از آیات با آیه مورد بحث ناسازگار نیستند؟

۱ . سوره مُرْسَلات، آیه ۳۵ ـ ۳۶.

۲ . سوره رحمن، آیه ۳۹.

۳ . سوره صافّات، آیه ۲۴.

تفسیر مردان (۲۷)

در این مورد سه پاسخ آمده که هر سه جالب است:

۱ ـ روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توفقگاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنها به مردم اجازه سخن داده می‌شود و در برخی اجازه داده نمی‌شود و هر کدام از این دو گروه از آیات ناظر به برخی از ایستگاه‌ها و گذرگاه‌های روز رستاخیز است.

۲ ـ و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید: در آن روز سخن نمی گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شود، منظور این است که از روی منطق و استدلال سخن نمی گویند وگرنه در آنجا و آن روز بزرگ، گناهکاران در مورد گناهان خویش زبان به اعتراف می گشایند و یکدیگر را سرزنش می کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، امّا هیچ یک از اینها گفتار حساب شده ومنطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، بسان سخن کسی است که به گوینده بی‌منطقی می گوید: شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی.

و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است که مردم بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکّر نمی کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.(۱)»

۳ ـ در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی گیرد،(۲) نیز، باید توجّه داشت که معنای آیه این است که: آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می گیرد، که در

۱ . سوره بَقَرَه، آیه ۱۸.

۲ . سوره رحمن، آیه ۳۹.

(۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آیه شریفه می‌فرماید: آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند.(۱)

به بیان دیگر می‌توان گفت: قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می کند، امّا به منظور نکوهش و سرزنش را هرگز؛

و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میـان آیــات نیسـت.

در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به دو دسـته تقسیـم می گـردند:

تیره بختان روز رستاخیز

فَمِنْهُـمْ شَقِـیٌّ وَ سَعیـدٌ.

پارهای از آنـان تیره بخت خواهنـد بـود و پارهای نیکبخـت، کـه گروه نخست در خور کیفـر و عـذابنـد و گـــروه دوّم در خــور پــاداش و ثــواب.

یاد آوری میگردد که شقاوت یا تیره بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می گردد، همان گونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شـدن نعمت‌هـا بـه نیکبختـان اسـت. بـا ایـن بیـان، انسـان تیره‌بخـت آن کسـی اسـت که به خـاطر عملکرد زشت و ظـالمـانه‌اش در نـافـرمـانی خـدا تیـره بخت گـردیـده و انسـان نیکبخت آن کسـی است که در راه فرمـانبـرداری خـدا و به خـاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختـی پـر کشیده است.

در آیـه شـریفه، ضـمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النّاس»(۲) کـه در آیـه پیش است بـاز می گردد؛ گـرچـه پـارهای بر آننـد کـه بـه واژه «نَفْس»(۳) که اسـم جنس است بـاز می گردد.

۱ . سوره صافات، آیه ۲۴.

۲ . آیه ۱۰۳.

۳ . آیه ۱۰۵.

تفسیر مردان (۲۹)

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

فَاَمَّا الَّـذینَ شَقُـوا فَفِـی النّارِ لَهُـمْ فیهـا زَفیـرٌ وَ شَهیـــقٌ

اما آن‌ها که شقاوتمند شـدنـد در آتش‌اند و برای آن‌ها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است.(۱۰۶ / هود)

خلِـدینَ فیهـا مادامَتِ السَّمواتُ وَ الْاَرْضُ اِلّا ما شاۤءَ رَبُّکَ اِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُریدُ

جاودانه درآن خواهند ماند، تا آسـمان‌ها و زمین‌برپاست، مگر آن‌چه پروردگارت بخواهدکه پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (۱۰۷ / هود)

وَ اَمَّا الَّـذیـنَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خلِدینَ فیها مادامَتِ السَّمواتُ وَالْاَرْضُ اِلّا مـاشـاۤءَ رَبُّـکَ عَطـاءً غَیْـرَ مَجْـذُوذٍ

امـا آن‌هـا که سـعادتمند شدنـد در بهشت جـاودانه خواهنـد بود ، مـادام که آسـمان‌ها وزمین برپـاست مگـر آن‌چـه پـروردگــارت بخـواهــد، بخششــی است قطـع نشدنی. (۱۰۸ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« زَفیر » به معنی فریـاد کشیـدنی است که بـا بیرون فرسـتادن نفس توأم باشـد و «شَـهیق» نـاله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند ، ناله‌ای که تمام وجود آن‌ها را پر می کند و نشانه نهایت ناراحتی و شـدت عـذاب است. بایـد توجه داشت که « زَفیر » و « شَـهیق » هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سـنگین بر دوش گرفتن است و چـون چنیـن کـاری سرچشـمه آه و نـاله می‌شـود بـه آن زفیر گفته می‌شـود و شـهیق در اصـل به معنی طولا‌نی بـودن اسـت همــان‌گونه که بــه کـوه بلنــد « جَبَلٌ شاهِقٌ » می گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است .

بعضی خواسته‌اند ازآیات فوق‌ذاتی بودن‌سعادت و شقاوت‌را اثبات‌کنند درحالی‌که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت‌می‌کندکه سعادت و شقاوت‌اکتسابی‌است، زیرامی‌گوید: « اَمَّا الَّذینَ شَقُوا » (آن‌ها که شقاوتمند

شدند) و یا می‌گوید : « اَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا » (آن‌ها که سعادتمند شدند) اگرشقاوت و سعادت‌ذاتی بودمی‌بایست گفته‌شود«اَمَّا الْاَشْقِیاءُ وَ اَمَّاالسُّعَداءُ»و مانندآن و ازاین‌جاروشن‌می‌شودآن‌چه‌درتفسیر فخررازی آمده‌که «در این آیات خداوند ازهم‌اکنون حکم‌کرده‌که گروهی درقیامت‌سعادتمندند و گروهی‌شقاوتمند و کسانی‌را که‌خداوند محکوم به‌چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهندبود محال‌است تغییرپیدا کنند، والا لازم می‌آیدکه خبر دادن خداوند کذب و علمش‌جهل شود و این‌محال است » ... به‌کلی بی‌اساس‌است. این همان ایراد معروف « علم خدا » در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن‌از قدیم داده‌شده است و آن این‌که: اگر ما افکارپیش ساخته‌خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات‌می‌گوید: در آن‌روز گروهی در پرتو اعمالشان‌سعادتمند و گروهی به‌خاطر اعمالشان‌شقاوتمند و خدامی‌داند چه‌کسانی به‌اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن‌چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چراکه همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند. شاهد سخن این‌که آیات فوق به دنبال داستان‌های اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آن‌ها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستان‌ها را بازگو می‌کند. اصولاً اگر ما ، آن‌چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند ، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود . آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤآخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب

می‌گردد. آن‌ها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را ، جبر الهی ، یا جبر طبیعی ، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند ، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند ، به همین دلیل اگر به حقوق آن‌ها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این‌که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف‌نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است ، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است. به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسان‌ها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است. تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان بامیل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشی‌ها برکنار ساخت. جالب‌این‌که در آیات فوق « شَقُوا » به‌عنوان فعل‌معلوم «سُعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید ، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

اسباب سعادت و شقاوت

سعادت‌که گم‌شده همه انسان‌هااست و هرکس آن‌را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه‌مقابل آن‌شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از : نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل‌است. بنابراین هرکس ازنظر شرایط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والا- در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است. و هرکس گرفتارکمبودها، نارسایی‌ها ، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و بی‌بهر۰از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت ، اراده و خواست خود انسان است ، او است که می‌تواند وسایل‌لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن‌شود. در منطق‌انبیاء سعادت و شقاوت چیزی‌نیست که در درون‌ذات انسان‌باشد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت دربرابرتصمیم و اراده‌خود انسان، قابل‌تغییر و دگرگونی است، مگر این‌که ما اصل‌اراده و آزادی انسان‌را انکارکنیم و اورا محکوم‌شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهلبیت علیهم‌السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آن‌ها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم ، آشنا می‌سازد و به جای این‌که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی‌اساسی را اسباب‌سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید :

۱ ـ امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل می‌کند : « حَقیقَةُ

تفسیر مردان (۳۳)

السَّعادَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ حَقیقَةُ الشِّقاوَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقاوَةِ : حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادتمندانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوتمندانه خاتمه یابد ».(۱) این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند .

۲ ـ در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «اَلسَّعیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِه وَالشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِه : سعادتمند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد » .(۲) این سخن علی نیز تأکید مجددی‌است براختیاری‌بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند .

۳ ـ پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَاَرْبَعٌ مِنَ الشَّقاوَةِ فَالاَرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ الْمَرْئَةُ الصّالِحَةُ وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ وَ الْجارُ الصّالِحُ وَ الْمَرْکَبُ الْبَهِیُّ وَ الاَرْبَعُ الَّتی مِنَ الشَّقاوَةِ الْجارُ السُّوءُ وَ الْمَرْئَةُ السُّوءُ وَ الْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ وَ الْمَرْکَبُ السُّوءُ : چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است : اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است : همسر صالح ، خانه وسیع ، همسایه شایسته و مرکب خوب است . و چهار چیز که از اسباب شقاوت است : همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است » .(۳) با توجه به این‌که این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می‌تواند باشد ، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان

را به انواع نیکی‌ها تشویق می کند ، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش

۱- « نور الثقلین » جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

۲- « نهج البلاغه » صبحی صالح خطبه ۸۶ .

۳- « مکارم اخـلاق » ، صفحـــه ۶۵ .

می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید ، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می کند ، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامل مؤثری است ، در حالی که مرکب قـراضـــه و زوار دررفتــه یک عامل عقب ماندگی است ، چراکه کمتر می‌تواند صـاحبش را به مقصـد برساند .

۴ـ و نیزاز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این حدیث نقل‌شده‌است: «مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ : از نشانه‌های شـقاوت آن است که هرگز قطره اشـکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سـنگ دلی و حرص شدیـد در تحصـیل روزی و اصـرار بر گنـاه است » .(۱) این امور چهارگـانه که در حـدیث فوق آمـده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشـمه می گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسـباب شقاوت در اختیار خود انسان‌ها است. اگر اسـبابی را که برای سـعادت و شـقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیّت همه آن‌ها و نقش مؤثرشان در زنـدگی بشـر بـا اسـباب و نشانه‌هـای خرافی که حتی در عصـر ما ، عصـر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندنـد مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسـلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسـیارند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی ، روز سـیزده را سـبب بـدبختی ، پریـدن از روی آتش را در بعضـی از شب‌هـای سال سـبب خوشـبختی و آواز خوانـدن مرغ را سـبب بـدبختی، پاشـیدن آب‌را پشت‌سـر مسافر سـبب خوشـبختی و رد شدن زیر نردبان‌را سـبب‌بدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به‌وسـیله نقلیه سبب‌خوشـبختی و عطسه را نشانه بـدبختی در انجام کار مورد نظر می‌داننـد و امثال این خرافات که در شـرق و غرب در میـان اقوام و ملل مختلف فراوان است. و چه بسـیار انسان‌هایی که بر اثر گرفتار شـدن به این خرافات از فعالیت در زنـدگی بازمانده‌اند و گرفتار مصیبت‌های فراوانی شده‌اند . اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۹۸ .

کشیـده و سعـادت و شقـاوت انســان را در فعــالیت‌های مثبــت و منفــی و نقاط قــوت و ضعــف اخــلاقی و برنامه‌های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می‌داند کــه نمــونــه‌هایی از آن در چهــار حــدیــث فــوق به روشنــی بیــان شده است .

استثناء در آیه چه مفهومی دارد ؟

در رابطه با جمله اسـتثنائیه « اِلّا ما شآءَ رَبُّکَ » (مگر آن‌چه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ذکر شده است باید گفت از آن‌جا که این آیات از دو گروه شـقی و سعید بحث می کند و شقاوتمندان همگی الزاما افراد بی‌ایمـانی که مستحق خلود باشـند نیستند ، بلکه ممکن است در میـان آن‌هـا گروهی از مؤمنـان خطاکـار وجود داشته باشـند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است . ولی این سؤال پیش می‌آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت ؟ (در مورد سـعادتمندان) . در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤمنان خطـاکــار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند ، سپس به صف بهشتیــان بپیوندند ، در حقیقت استثنــاء در جملــه اول نسبت بــه آخر کار است و در جملــه دوم نسبت بــه آغـاز کـار .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زَفیر»: به‌آغاز صدای‌الاغ و نیزبه دم‌وبازدم پیاپی‌واندوهناک‌وپرصداگفته می‌شود.

«شَهیق»: آخر صــدای الاغ و نیـز صــدای جـانسوزی که از ژرفای دل‌بر می‌آید.

بـدان دلیـل قران آنـان را پیش از ورود به دوزخ، به شـقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کنـد که رفتار و کردار آنان به گونه‌ای است که کارشـان را به تیره بختی سوق می‌دهـد و به دوزخشـان می‌کشانـد. و این روایت که از پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد رسیده است که: «اَلشَّقِیُّ شَقِیٌّ فی بَطْنِ اُمِّهِ...»(۱) انسان تیره بخت، در شکم مادرش تیره بخت

۱ . مُسنَد احمد، ج ۲، ص ۱۷۶.

(۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

است، بسان آیه شریفه از آینده کسی خبر می‌دهد که خود با دست یازیدن به کارهای زشت و ناروا راه بدبختی را پیش می‌گیرد و با گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسد؛ درست همان گونه که در مورد کسی که پدری کهنسال دارد، می‌گویند: او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پدر را از دست می‌دهد، نه اینکه هم اکنـــون یتیــم اســت.

لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَشَهیقٌ.

«زَجّـاج» بـر آن اســت کــه دو واژه «زفیـر» و «شهیـق» به صــدای انســان اندوه زده گفته می‌شود.

و پاره‌ای دیگر بر آننـد که «زَفیر» به صـدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شـــود. «شَـهیـق» به نـالــه سخـت و بلنـد و نیـز به صدای ناهنجار همانند صدای‌الاغ گفته‌می‌شود.

و به باور «ابن عبّاس» واژه «شَهیق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و درد آلود و دم و بـاز دمِ بلنـــد است.

«خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می‌گویند.

«دوام»: بقــــــــای همــــــاره و همیشــــــه.

در تفسیـــر و تــأویـل ایـن آیــه شـریفـه دو بحـث است و هــر دو از جـاهـای مشکـل قـرآن است:

۱ ـ نخست این بحث مطرح است که: مانـدگار بودن تیره بختان در دوزخ، به مـدت برپـایی و پـایـداری آسمـانها و زمین محـدود شده است که بسیار جای بحث دارد.

۲ ـ و بحث دوّم در مفهوم این فراز میباشـد که به صورت استثنا آمـده و می‌فرمایـد: تـا آسـمانها و زمین برپـاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد اِلّا ما شاءَ رَبُّ...

تفسیر مردان (۳۷)

تفسیر فراز نخست

در مـورد فـراز نخســت آیـه شــریفه ـ که می فرمایـد: خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ... تا آسـمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود ـ دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ بـه بـاور برخی از جمله «جُبّائی» و «ضَـحّاک» منظـور آسـمان و زمین آخرت است کــه بــر خــلاف آســمــان و زمیـــن دنیــا جــــاودانــه و فنـا نـاپـذیر است.

۲ ـ از دیدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که: تا رسـتاخیز برپاست، آنان در آتش شعله‌ور دوزخ ماندگارنـد. و می‌دانیم که رسـتاخیز و جهــان دیگـر جاودانه و همیشـگی است؛ چنانکه دوام آسـمان و زمین دنیا به انـدازه عمـر و دوام دنیــاست.

۳ـ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابدیّت و جاودانگی یک مطلب، این گونه سخن می گویند. برای نمونه: هنگامی که هرگز نمی‌خواهند کاری را انجام دهند، می گویند: لاافْعَلُ ذلِکَ مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ مادامَتِ السَّمواتُ وَ الأَرْضُ وَ ما نَبَتَ ال..???????

تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسمان و زمین برپاست و گیاه می‌روید و شتر ناله می کند و یادهانش کف می کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد... من چنین کاری را نخواهم کرد.

یاد آوری می گردد که آنان به پندار خودشان این چیزها را ماندگار و غیر قابل تغییر می‌دانستند و بدین وسیله بر پایدار بودن تصمیم خود پای می‌فشردند و قرآن نیز در این آیه شریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

(۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تفسیر فراز دوّم

در تفسیر فراز دوّم نیز که می‌فرماید: اِلّا ما شاءَ رَبُّکَ... دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ـ به باور گروهی از جمله «زَجّاج»، «فرّاء»، «علی بن عیسی» و... استثنای مورد بحث، بیانگر زیادی عذاب دوزخیان و بسیاری نعمت بهشتیان میباشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزاید. این فراز، به این گفتار می‌ماند که فردی به دوست خود بگوید: من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دیناری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجا دو هزار دینار هرگز از یکهزار استثنا نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر استثنا کرد. به بیان دیگر، «اِلاّ» در آیه شریفه به مفهوم «سوی» می‌باشد و همان گونه که در جمله «ما کانَ مَعَنا رَجُلٌ اِلّا زَیْدٌ»، واژه «اِلّا» به مفهوم «سِوی» می‌باشد ومفهوم جمله این است که: مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شریفه نیز منظور این است که: دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد.

۲ـ امّا به باور برخی از جمله «مازَنی» و «جُبّائی» این استثنا، در مورد توقف تیره بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقّف آنان در عالم برزخ می‌باشد و منظور این است که: تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارند، جز آن مدتی که پروردگارت بخواهد در عالم برزخ و قیامت و محشر پیش از ورود به دوزخ بمانند؛ چرا که اگر این استثنا نباشد ممکن است کسی بپندارد که کفر گرایان و بیدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می گردند! آری این استثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشر و حسابرسی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است.

پرسشی باید طرح گردد و پاسخ داده شود، این است که: چگونه قرآن واژه «شَقِیّ» را در مورد ایمان آوردگان گناهکار به کار می‌برد، بویژه که اینان برای مدتی به دوزخ

تفسیر مردان (۳۹)

می‌روند و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می گشایند و در حقیقت «نیکبخت» هستند و نه «تیره بخت»؟

در این مورد پاسخ داده شده است که دو واژه «شَقِیّ» و «سعید» با توجّه به حالات گوناگون انسانها، در مورد آنان به کار می‌رود آنان زمانی که در دوزخ هستند و در میان تیره بختان و کفر گرایانند، در زمره آنها قرار می گیرند و واژه «تیره بخت» در مورد شان به کار می‌رود و هنگامی که به بهشت راه می‌یابند و در زمره شایسته کرداران وارد می گردند «نیکبخت» به حساب می آیند. با

این بیـان به کار رفتن هر کدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است.

در این مورد از «ابن عبّاس» آورده‌انـد که: منظور از این تیره بختان، مؤمنان گناهکارند که به خاطر دست یازیدن به گناه برای مدتی به دوزخ می‌رونـد و آنگاه به فضل و مهر خدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی کـه بـه دوزخ می‌رونـد از تیـره بختان هستنـد و زمـانی که به بهشت راه می‌یابند از سعـادتمنـدان به شمار می‌آیند.

«قَتاده» می‌گویـد: خـدا، خود می‌دانـد که بـا آنان چگونه رفتار کنـد؛ ما همین انـدازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می‌گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خـود آنـان را از دوزخ نجـات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هستند که شفـاعت شامل حال آنان می‌گردد.

«اَنَس» از پیـامبـر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: در قیامت گروهی از دوزخ نجـات یـافته و بیـرون می‌آینـد.

به باور ما این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است.

«جَذّ»: قطع.

گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجا نیز مطرح است و تنها این نکته نیست که برخی از تیره بختان ممکن است از دوزخ نجات یافته و وارد بهشت

(۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

گـردنـد امّا هـرکس وارد بهشت گـردیـد، دیگر بیرون نخواهد رفت.

حقیقت سعادت و شقاوت(۱)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشرفت و وجود موانع گوناگون در مسیر کمال انسان و رشد او.

بـا ایـن بیـان، هرکس از نظر شـرایط جسـمی، روحی، فکری، خـانوادگی، اجتمـاعی، فرهنگی، سیاسـی، جغرافیـایی، صـنعتی و دیگر شرایـط، اسـباب و امکانات بهتر و بیشتـری بـرای رشـد و رسـیدن به هـدف های والا در دسترس داشـته باشـد سـعادتمندتر است و هرکس کمتر، از سعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است.

به نظر می‌رسد این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت.

بـرای نمـونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می شود:

۱ـ پیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله در ترسـیم شـماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهمّ مادی و معنـوی کـه هر کـدام می‌تواننـد نقش سـرنوشت سازی در پـویـایی و یـا ایستـایی انســان داشتـه باشـنـد، انگشت می‌گـذارد و می‌فرماید:

اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبـابِ السَّعـادَةِ وَاَرْبَـعٌ مِنْ اَسْبـابِ الشَّقاوَةِ، فَالْاَرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَـــرْأَةُ الصّالِحَــةُ،

وَالْمَسْکَنُ الْواسِعُ،

وَالْجــارُ الصّالِحُ،

وَالْمَـرْکَبُ الْبَهِـیِّ.

وَالْاَرْبَـعُ الَّتـی مِـنَ الشَّقـاوَةِ: الْجـارُ السُّـوءُ وَالْمَـــرْأَةُ السُّـوءُ وَالْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ، وَالْمَـرْکَـبُ السُّـوءُ.(۲)

۱ . مترجم.

۲ . مَکارِمُ الاَخْلاق، ص ۶۵.

تفسیر مردان (۴۱)

چهار چیز از وسایل نیک‌بختی و چهار چیز از اسباب بدبختی است:

امّا آن چهار چیزی که از اسباب نیکبختی است عبارتند از: همسر شایسته و برازنده، خانه وسیع و گسترده، همسایه نیکوکردار و درست‌کار و دیگر مرکب خوب و مناسب.

و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نا مناسب.

۲ ـ در بیان انسانساز دیگری در ترسیم برخی نشانه‌های شقاوت می‌فرماید:

مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ، وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ.(۱)

از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است:

۱ ـ دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترسِ از خدا اشکی نریزند.

۲ ـ سنگدلی و قساوت قلب.

۳ ـ حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق.

۴ ـ گناه بر روی گناه.

۳ ـ امیرمؤمنان در ترسیم حقیقت نیک‌بختی می‌فرماید:

اَلسَّعیدُ مَنْ وَعَظَ بِغَیْرِه، وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِهِ.(۲)

نیکبخت آن کسی است که از سر نوشت دردناک و یا خوش دیگران درس عبرت گیرد و بدبخت آن کسی است که فریب هوای دل و غرور خویشتن را بخورد و بیدار نگردد.

۴ ـ و نیز می‌فرماید:

اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ السَّعادَةِ اَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ الشِّقاوَةِ أَنْ یُخْتَمَ

۱ . تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

(۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشِّقاوَةِ.(۱)

از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زندگی انسان سعادتمندانه پایان یابد و حقیقت بدبختی این است که فرجام زندگی وعمر، شقاوتمندانه پایان پذیرد.

آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟(۲)

نکته مهمّ و حیاتی دیگر در این مورد پاسخ به این پرسش است که اساس نیکبختی و بدبختی فرد و خانواده و جامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیا همان گونه که پاره‌ای می‌پندارند، در گرو شانس، اقبال، اتفاق، تصادف یا این ابر قدرت و آن شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام یک؟

در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است:

بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یاثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛ و بسیاری دیگر نیکبختی و بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند.

امّا به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند

۱ . تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲ . مترجم.

و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادتمندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، امّا هرچه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و هم‌نوعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: به همه اینها سوگند که هرکس جان را پاک گرداند و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی گمان درباخت و زیان کرد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیها...(۱)

۱ . سوره شَمْس، آیه ۱۰.

بخشی از زندگینامه حضرت یوسف علیه‌السلام

ضرورت توجه پدران در ابراز محبت نسبت به فرزندان

لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهآ ءَایتٌ لِلسّاآئِلینَ

در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود.

(۷/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته‌اند که این سؤال‌کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید : « برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است ». چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهرا ضعیف و تنها ، تمام کوشش خود را به کار گیرند ، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند ، این نشان می‌دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را ، حتّی به دست مخالفین آن کار ، پیاده کند ، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و گر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهند کرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و از جمله این درس‌های عبرت این است که چگونه گروهی از فرزندان پیامبری از پیامبران خدا، نقشه اذیّت و آزار پدر و برادر خود را طرح کردند و به انگیزه حسادت ورزی و بد خواهی تا جایی از ارزش‌های انسانی فاصله گرفتند که حاضر شدند برادر خود را به چاه افکنند. امّا با همه بد اندیشی‌های آنان، هنگامی که برادرشان در پرتو مهر و قدرت خدا بر آنان اقتدار یافت، چگونه بزرگوارانه از بیداد آنان گذشت و گناهشان را نادیده گرفت، که حتی به سرزنش و نکوهش آنان نیز زبان باز نکرد. و راستی که چنین عفو و چنین گذشت و کرامتی برتر از جریان طبیعی است و برای کسی که در اندیشه دین و ثمره دین باوری و دینداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزها و درسهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که: پس از هر سختی و فشاری، گشایشی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ چرا که آن گرانمایه عصرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت‌انگیز و درس‌آموز جز ازراه وحی‌ورسالت‌ازکجا ممکن‌ومیسر است؟

بااین بیان، سوره مبارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشی‌اش به کسانی که در مورد سرگذشت آن حضرت از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستی رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و راستی گفتارش را گواهی می‌کند.

یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنان ـ که به نام‌های «روبیل»، «شمعون»، «لاوی»، «یهود»، «ریانون» و «یشجر» خوانده می‌شدند ـ از همسرش «لیا»، دختر «لیان»، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند.

این همسر ارجمند یعقوب، جهان را بدرود گفت و آن حضرت با خواهر وی «راحیل» پیمان زندگی مشترک بست و از او نیز دو فرزند دیگر که یوسف و بنیامین خوانده می‌شدند ولادت یافتند و چهار فرزند دیگرش که «دان»، «نفتالی»، «حاد» و «آشر» نام داشتند، از دو کنیزش «زلفه» و «بلهه» به دنیا آمدند.

(۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ اَحَبُّ اِلیآ اَبینا مِنّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اَبانا لَفی ضَللٍ مُبینٍ

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند درحالی که ما نیرومندتریم ، مسلما پدر ما ، در گمراهی آشکار است. (۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُصْبَة» به‌معنی جماعت و گروهی‌است که دست به دست هم می‌دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند ، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی‌برای آن‌نیست. یعقوب دوازده‌پسرداشت، که دونفر ازآن‌ها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند ، که « راحیل » نام داشت ، یعقوب نسبت به‌این دوپسر مخصوصا یوسف‌محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچک‌ترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعا نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانیا طبق بعضی‌از روایات‌مادر آن‌ها «راحیل» از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند ، از آن گذشته مخصوصا دریوسف، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود ، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آن‌ها ابراز علاقه بیشتری کند. برادران حسود بدون‌توجه به‌این جهات ازاین موضوع سخت ناراحت شدند، به‌خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز درمیانشان طبعا وجودداشت، لذا دورهم نشستند « و گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند ، با این‌که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم » و زندگی پدر را به‌خوبی اداره‌می‌کنیم و به‌همین دلیل بایدعلاقه او به‌ما بیش‌از این‌فرزندان خردسال باشد که کاری از آن‌ها ساخته نیست. و به این ترتیب باقضاوت یک

جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: « به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است » (اِنَّ اَبانا لَفی ضَللٍ مُبینٍ). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی‌داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هرکس حجابی بر روی افکار او می‌افکند و به قضاوت‌هایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد.

تفسیر مردان (۴۷)

البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چراکه آیات آینده نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به‌او ایرادمی گرفتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عُصْبَة»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق وامنیّت وآزادی هم دفاع می کنند، «عُصْبَه» می گویند. پاره‌ای بر آنند که به یک گروه ده تا پانزده نفری گفته می شود، امّا به باور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه بسان واژه «قَوْم»، «رَهْط» و «نَفَر» از خود مفرد ندارد.

آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقوب از ما که گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌توانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوترند.

آنان بدان دلیل چنین پنداشتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسد ورزیدند و با آگاهی از خواب وی، آفت حسد در جانشان ریشه دوانید و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد.

به باور پاره‌ای از مفسّران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین»، آن دو را بیشتر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد.

ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود: رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگرش را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار با ایمانی از فشار گرسنگی و محرومیت، به در سرای یعقوب آمد و غذا خواست، اما خاندان یعقوب با اینکه صدای او را شنیدند، تقاضایش را

(۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

جدّی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومیدگردید و تاریکی شب او را فرا گرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خدا شکایت برد و همان گونه شب را گرسنه به صبح آورد و دگرباره گرسنه و تشنه نیّت روزه کرد؛ و خاندان یعقوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و دچار آمدن پدر به فراق و جدایی محبوب‌ترین عضو خاندانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبتها شکیبایی پیشه‌ساز. و درست همان شب بود که یوسف آن خواب شگفت‌انگیز را دید.

اِنَّ اَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ.

به‌راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است.

مستی قدرت و امکانات(۱)

از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می گردد که برادران یوسف به فزونی نفرات و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست‌اندیشی و ریشه‌یابی محبّت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد.

۱ . مترجم.

تفسیر مردان (۴۹)

امیرمؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید:

یَنْبَغی لِلْعاقِلِ اَنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُکْرِ الْعِلْمِ، وَ سُکْرِ الْمَدْحِ، وَ سُکْرِ الشَّبابِ، فَاِنَّ لِکُلِّ ذلِکَ رِیاحا خَبیثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقارَ(۱)

بر انسان خردمند و با اندیشه زیبنده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملّق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشتن را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد.

۱ . اَلْحَیاةُ، ج ۱، ص ۱۵۹.

(۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اُقْتُلُوا یُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضا یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ اَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْما صالِحینَ

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد وبعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله دلیل بر آن است که آن‌ها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می کردند. ولی مسأله مهم این‌جا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد. و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه ، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود ، اما گفتگو از توبه قبل از گناه ، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد ، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد ، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران برمی‌آیم ، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم ، توبه می کنم ، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام‌می‌دهم و سرانجام آثار گناه را می‌شویم. یعنی همان گونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد ، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد ، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر این که آن‌ها گفتند پس از دور ساختن یوسف ، توجه پدر و نگاه او به سوی شما

تفسیر مردان (۵۱)

خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ « وَجْهُ » اَبیکُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یَخْلُ لَکُمْ « قَلْبُ » اَبیکُمْ) چراکه اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آن‌ها باشد کافی است

.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این فراز چنین دریافت می گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدند، امّا خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

پشنهاد دهنده که بود؟

در این مورد نیز که این دو پیشنهاد شوم از کدامین آنان بود، دو نظر است:

۱ ـ به باور برخی از جمله «وهب»، این «شمعون» بود که پیشهاد کشتن و یا افکندن یوسف به سرزمینی دور دست را به برادران داد.

۲ ـ امّا به باور «مقاتل» پیشنهاد دهنده «روبین» بود.

(۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالَ قاآئِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسُفَ وَ اَلْقُوهُ فی غَیبَتِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ‌السَّیّارَهِٔ اِنْ کُنْتُمْ فعِلینَ

یکی از آن‌ها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را درنهان‌گاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« جُبّ » به معنی چاهی است که آن را سنگ‌چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین طور است و « غَیابَت » به معنی نهان‌گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این‌که در قعر چاه ، نزدیک به سطح آب ، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند ، بی‌آن‌که خود وارد آب شود و طبعا از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت ازآن تعبیربه «غَیابَت» شده‌است.(۱) در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا باوجدان‌تر بود ، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت : « اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید ، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از رهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند » و از چشم ما و پدر دور شود. بدون شک قصد این پیشنهادکننده آن نبوده که یوسف را آن‌چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرار گیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسد. از جمله « اِنْ کُنْتُمْ فعِلینَ » چنین استفاده می‌شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد ، شاید ترجیح می‌داد که

۱ـ اقتباس از « تفسیر المَنار » ، ذیل آیه .

تفسیر مردان (۵۳)

اصلاً نقشه‌ای بر ضد یوسف طرح نشود .

نقش ویرانگر حسد در زندگی انسان‌ها علیه‌السلام

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود ، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند ، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این که آرزو می کند همان گونه که دیگران دارند ، او هم داشته باشد ، این حالت را « غِبْطَهْ » می‌خوانند و حالتی است قابل ستایش ، چراکه انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرِّبی در اجتماع ندارد. دیگر این که آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم « حَسَد » است ، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد ، بی آن که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت « بُخْل » و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دگران لذت ببرد. چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند ، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آنچه را دارد در اختیار دگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را « ایثار » می گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده‌ای دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه : از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود: «خداوند

موسی‌بن‌عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود : اِنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمی صادٌّ لِقَسْمِی الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَ مَنْ یکُ کَذلِکَ فَلَسْتَ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی : شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بربندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می کند، هرکس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».(۱) از امام صادق می‌خوانیم: « آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است : حسد و خودپسندی و فخرفروشی ». و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم:«اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُوَالْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لا یَغْبِطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد».(۲)

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم ، ولی به هرحال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود ، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند ، آن‌چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه کار وامی‌دارد ، آن‌چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش ؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود ، فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعا نیاز به محبت بیشتر داشت ، پدر برادر بزرگ‌تر را به صورت خدمتکاری برای او درآورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد ، به آن دوست

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۷ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۳۰۷ .

عزیز گفتم فکر نمی کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد ، او که این سخن را باورنمی کرد، به یک‌طبیب

روانی‌ماهر مراجعه کرد، طبیب به‌او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این‌همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام باقر فرمود : « من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم ، درحالی‌که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن‌چنان که برادران یوسف به یوسف کردند ، نکند » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَیابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حسّ انسان را ازوجود چیزی در آن بگیرد.

«سَیّارَة»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه‌سیر می‌کنند.

«اِلْتِقاط»: یافتن و برداشتن چیزی از راه.

گوینده این گفتار، به باور «قَتاده» و «ابن اسحاق»، «روبین»، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زَجّاج» و «اَصَمّ»، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود. و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد.

در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قرار دادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۷۸ .

(۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ ـ «قَتاده» می‌گوید: چاه، بیت المقدس بود.

۲ ـ به باور «وَهَب» چاه مورد اشاره، در «اُردن» بود.

۳ ـ «کَعْب» آن را میان مصر و مدین می‌داند.

۴ ـ و «مُقاتِل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت.

اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ.

به باور ؛ «ابن عبّاس» منظور این است که اگر به‌راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید.

از «حَسَن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟

او پاسخ داد: مگر سر گذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟!

تفسیر مردان (۵۷)

یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود

قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الْاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ

(یوسف) گفت : مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم.

(۵۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌دانست یک ریشه مهمّ نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است ، اکنون که آن‌ها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند ، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد ، از تبعیض‌ها تا آن‌جا که قدرت دارد بکاهد ، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد . مخصوصا

مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیّت بود ، زیر نظر بگیرید و با توجّه به این‌که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است ، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حدّ جیره‌بندی ، صرفه‌جویی کند و آن‌ها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید ، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد ، دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد ، هر چند آیه ۸۸ که می گوید : برادران به او گفتند : « یا ایها العزیز » ، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت ، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجا طی کرده باشد ، نخست به مقام خزانه‌داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک ، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت ؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیه فوق جلب توجه می کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد ، خزانه‌داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است ، او به عنوان یکی انسان «حَفیظٌ عَلیمٌ» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب

(۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شد ، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آن‌ها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد ، مخصوصا حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می گردد به آن‌ها برساند. در « فقه » در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این‌بحث به‌طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست ، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می گردد ، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهلبیت علیهم‌السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرّشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند .

اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی‌که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند نیستیم ، ولی با این‌حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت ، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می کند ، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانه‌داری گذاشت ، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر ، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت‌اقتصادی می‌تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌ای به این موضوع داده شده است ، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی‌مردم (قِوامُ‌الدّینِ وَ الدُّنْیا) مسائل‌اقتصادی قرار داده شده است ، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است .

تفسیر مردان (۵۹)

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می گوید : « اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ » دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست ، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است ،

چراکه «عَلیم» را در کنار «حَفیظ» قرار داده است . و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی‌از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آن‌ها در شرایط واگذاری پست‌ها ، همان مسأله امانت و پاکی است با این‌که سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد ، آن‌ها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت‌ودرستکاری اهمیت می‌دادند.

مدح خویش یا معرفی‌خویشتن

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است ، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست ، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه‌داری مصر خود را با جمله « حَفیظٌ عَلیم » ستود ، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید ؟ فرمود : « نَعَمْ اِذَا اضْطُرَّ اِلَیْهِ اَما سَمِعْتَ قَوْلَ یُوسُفَ اِجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ‌الاْرْضِ اِنّی حَفیظٌ‌عَلیمٌ وَ قَوْلَ الْعَبْدِالصّالِحِ وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ: آری هنگامی‌که ناچار شود مانعی ندارد ، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود : مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح

(۶۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم » .(۱) و از این‌جا روشن می‌شود این‌که در خطبه « شقشقیه » و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به‌مدح خویشتن می‌پردازد و خودرا محور آسیای خلافت می‌شمرد ، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این‌تعریف‌ها همه برای این‌است‌که مردم‌ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت: این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می‌کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبارسازی و نگاهداری و فروش بجا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برازنده شئون را به عهده گیرد؟

درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن‌گاه افزود:

قالَ اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ

اینک که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانه‌ها و گنجینه‌های ملّی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا درآورم.

إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ.

چرا که من نگهبانی توانا و دانا هستم.

به باور گروهی از جمله «قَتادَه» و «جُبّائی» منظور این است که: من، هم از ثروت و امکانات مردم درست نگهداری می‌کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۴۳۳ .

تفسیر مردان (۶۱)

نمـوده و در کجـا سرمایه‌گذاری کنم و به‌چه‌کسی‌ازآن بدهم و از چه کسی دریغ دارم.

امّا به باور «وَهَب» منظور این است که: من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امیـــن هستـــم.

از دیـدگاه «کَلْبی» منظور این است که: من حسـاب سـال هـای قحطی و خشـکسالی را درست نگـاه داشـته و به هنگـامه نیـاز مردم و کمک به آن‌ها دانا هستم.

و از دیـدگاه «سُـدی» منظـور این است که: من به حسـاب دارایی‌هـا و امکانـات ملّی، امیـن و نگهبـان و به زبـان‌هـای گـونـاگـون مـردم که بـرای تهیّه مـواد غـذایـی از هر سو به مصـر سـرازیـر خواهنــد شد، دانـا و تـوانـا هستم.

از آیه شـریفه این نکته دریـافت می‌گردد که برای هر انسانی رواست که خویشتن را در جایی که او را نمی‌شناسـند، وصف کنـد و نقاط قوّت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و نه، با آیه شـریفه‌ای که از خودستایی نهی می‌کند و هشدار می‌دهد(۱) ناسازگـار می‌باشـد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتـداری خویش سـخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امـور جـامعــه و آبـــادانی و عمـران شهـرها منصوب کند.

پس از پیشـنهاد یوسف، فرمانروای مصـر به او گفت: چه کسـی از شـما برای تدبیر امـور زیبنــده‌تر و سـزاوارتـر است؟ و آن گـاه کـار اداره کشـور را به او سپـرد.

به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشـور را به او سپـرد و عـزیـز مصـر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت.

امّا به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصر بر کنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید.

برخی بر آنند که: پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف درآورد و

۱ . سوره نَجْم، آیه ۳۲.

(۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت: آیا این راه، بهتر از آن نبـود که تـو در انـدیشــه‌اش بـودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نـام آنـان را «اِفـرائیم» و «میشـــا» نهـــاد.

پاره‌ای آورده‌اند که: روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشـکوه وصف‌ناپذیری از راهی می‌گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت: ستایش از آنِ خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قـدرت پـایین می‌کشـد و به ذلّت و خفّت می‌نشانـد و بردگـان و بنـدگان را به پاداش فرمانبرداری و کردار شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْــدُ لِلّهِ الَّــذی جَعَـلَ الْمُلُـوکَ بِـالْمَعصِیَـــةِ عَبیـــداٍ و العَبیــدَ بِالطّاعَـــةِ مُلُــوکاً.

یوسف بـا شـنیدن این سـخن ارزشـمند از آن زن، دسـتور داد او را به خانه بردنـد و اداره امـور او را – بســان خانواده خویش – به عهده گرفت، امّا با او ازدواج نکرد.

در تفسیر «علیّ بن ابراهیم» آمـده است که: عزیز مصـر در همان سال‌های قحطی و خشـکسالی از دنیا رفت و همسـرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است ســر راه یـوسف قرار گیری و از او کمک بخـواهـی، گفت: من از او شرم می‌کنم و هرگز نمی‌تـوانم با او رو به رو شوم.

سرانجـام روزی سـر راه یوسف نشت و هنگـامی که آن حضـرت در میان یاران به آنجا رسـید، زلیخا برخاست و گفت: پاک و منزه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می‌کشـد

و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند.
سُبْحانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعْصِیَةِ عَبیداً، و العَبیدَ بالطّاعَةِ مُلُوکاً.
یوسف با شنیدن صدای او، گفت: آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟
او، آهی سرد از دل بر کشید و گفت: آری، این منم که به کیفر گناه به این روز
تفسیر مردان (۶۳)
افتاده‌ام. یوسف پرسید: آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت: اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می‌کنی؟ یوسف فرمود: هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت: آیا به یاد داری که در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که کسی بسان من گرفتار نبود. یوسف گفت: چگونه؟ گفت: من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگرسو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوّم در عشق تو سراپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من نگشودی.
پرسید: اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت: خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند.
یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت.
«ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بباراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی‌گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار... همان ساعت او، وی را به حکومت مصر برمی‌گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری حکومت به او را به تأخیر افکند.
(۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

چگونه دل با یاد خدا آرام می‌گیرد

اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد. (۲۸ / رعد)
شرح آیه از تفسیر نمونه
همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان‌ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسان‌ها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق « صحیح » و « کاذب » جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می‌گویند : به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون « وبا » از هر ده نفر که ظاهرا به علت وبا می‌میرند اکثر آن‌ها به علت نگرانی و ترس است و تنهااقلیتی از آن‌ها حقیقتا به‌خاطرابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند. به طور کلی « آرامش » و « دلهره » نقش بسیار مهمی در « سلامت » و « بیماری » فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسان‌ها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آن‌ها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است . ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمغز ، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید : « بدانید که یاد خدا آرام‌بخش

دل‌هـا است » .

ذکـــر خــــدا چیست و چگـــونـه است ؟

« ذِکْر » همان‌گونه که « راغب » در « مفردات » گفته است : گـاهی به معنی حفـظ مطـالب و معـارف آمـده است بـا این تفاوت که کلمه « حفـظ » به آغـاز آن گفته می‌شود و کلمه « ذکر » به‌ادامه آن و گـاهی به‌معنی یـادآوری چیزی به‌زبـان یـا به قلب است ، لـذا گفته‌انـد ذکر دو گونه است : « ذکر قلبی » و « ذکر زبـانی » و هر یـک از آن‌هـا دوگونه است یـا پس از فراموشـی است و یـا بـدون فـراموشـی. و به هر حـال منظور در آیه فوق از ذکر خـدا که مـایه آرامش دل‌هـا است تنهـا این نیست که نـام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیـح و تهلیـل و تکبیر گویـد ، بلکه منظور آن است که بـا تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهیش و حاضـر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجـاد کنـد ، ایـن اسـت حقیقـت « ذکر » کـه آن همـه آثـار و برکـات در روایـات اسـلامی برای آن بیـان شـده اسـت. در حـدیـث می‌خوانیم که از وصـــایـایی که پیـامبر به علی فرمود این بود: « یـا عَلِیُّ ثَلاثٌ لا تُطیقُها هـذِهِ الْاُمَّهُ الْمُواساتُ لِلْاَخِ فی مالِهِ وَ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِکْرُ اللّهِ عَلی کُلِّ حالٍ وَ لَیْسَ هُوَ سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لکِنْ اذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیْهِ خـافَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَکَهُ : ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارنـد (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشـتن دادن و یاد خدا در هر حال ، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ نیست ، بلکه یاد خـدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید » .(۱) در حـدیـث دیگری می‌خوانیم علی فرمود : « اَلـذِّکْرُ ذِکْرانِ : ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمُصیبَهِ وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَما حَرَّمَاللّهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ حاجِزا : ذکر دو گونه است : یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقـامت ورزیدن)و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات

۱ ـ « سفینـــهٔ البحـــار » ، جلـــد ۱ ، صفحـــه ۴۸۴ .

یاد کنـد و میان او و حرام سدی ایجاد نمایـد » .(۱) و به همین دلیل است که در بعضـی از روایات ذکر خداونـد به عنوان یک سپر و وسیله دفـاعی شـمرده شـده است ، در حـدیثی از امـام صـادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود : «اِتَّخِذُوا جُنَنا فَقـالُوا یـا رَسُولَ اللّهِ اَمِنْ عَـدُوٍّ قَـدْ اَظَلَّنا ؟ قالَ لا وَ لکِنْ مِنَ النّارِ قُولُوا سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْـدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَاللّهُاَکْبَرُ: سپرهایی برای خـود فراهم‌کنیـد عرض کردنـد: ای رسول‌خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله آیـا در برابر دشـمنان کـه اطراف مـا را احـاطه کرده و بر مـا سـایه افکنده‌انـد؟ فرمود : نه ، از آتش (دوزخ) بگوییـد : سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُلِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُاَکْبَرُ " خدا را به پاکی بستایید و بر نعمت‌هـایش شـکر گوییـد و غیر از او معبودی انتخـاب نکنیـد و او را از همـه چیـز برتر بدانیـد » .("۲) و اگر می‌بینیـم در پـاره‌ای از احادیث ، پیامبر به عنوان « ذِکْرُ اللّهِ » معرفی شده ، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند . از امام صـادق در تفسیر « اَلا ـ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » نقـل شـده است که فرمـود : « بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِکْرُ اللّهِ وَ حِجابُهُ : به‌وسیلـه محمّـد دل‌هـا آرامش می‌پـذیـرد و او است ذکر خــدا و حجـاب او » .

عــوامل هشتگــانه نگــرانـــی و پـــریشـــانی

۱ ـ گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند ، احتمال زوال نعمت‌ها

، گرفتاری در چنگال دشمن ، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج ، همه این‌ها آدمی را رنج می‌دهد ، اما ایمان به خداوند قادر متعال ، خداوند رحیم و مهربان ، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند این گونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی ،

۱ ـ « سفینة البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۴ .

۱- « سفینة البحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۴ .

خدایی داری توانا ، قادر و مهربان .

۲ ـ گاه گذشته تاریک زندگی ، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد ، نگرانی از گناهانی که انجام داده ، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها ، اما توجه به این‌که خداوند ، غفار ، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است ، به او آرامش می‌دهد ، به او می‌گوید : عذر تقصیر به پیشگاهش بر ، از گذشته عذرخواهی کن و در مقام جبران بر آی ، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن .

۳ ـ ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی ، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم ؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود ، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز دربرابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد ، با خود می‌گوید : آری من تنها نیستم ، من در سایه خدا ، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها ، چه در گذشته ، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره کننده آنان ، حتی در آن‌جایی که تک و تنها بوده‌اند ، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده ، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می‌گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است ، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم .

۴ ـ گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان ، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است ، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند ، نه از زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد ،

سرگردان و مضطرب است .

۵ ـ عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود ، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند ، این ناسپاسی او را شدیدا رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرومی‌برد ، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه آن‌ها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه‌جای نگرانی و ناآرامی است؟

۶ ـ سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکارکردکه توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن‌ظن که وظیفه هر فرد باایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد .

۷ ـ دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان‌ها بوده و هست ، تا

آن‌جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با « زهد و پارسایی سازنده » و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد ، هنگامی که روح انسان « علی‌وار » آن‌گونه وسعت یابد که بگوید : « دُنْیاکُمْ هذِه اَهْوَنُ عِنْدی مِنْ وَرَقَةٍ فی فَم جَرادَةٍ تَقْضِمُها : دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود » (۱)نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۲۲۴ .

در قلب و فکر او ایجاد کند .

۸ـ یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسان‌ها را آزار می‌داده است و از آن‌جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماری‌ها ، جنگ‌ها ، ناامنی‌ها وجود دارد ، این نگرانی می‌تواند عمومی باشد. ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم (همان‌گونه که مادیون جهان می‌پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملاًـ به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید ، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی‌است ـ بلکه چنین مرگی ، هر گاه در مسیر انجام‌وظیفه بوده باشد ـ دوست‌داشتنی و خواستنی است. البته عوامل نگرانی منحصر به این‌ها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد ، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد. و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است « اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » .

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است ؟

بعضی از مفسران در این‌جا ایرادی مطرح کرده‌اند که خلاصه‌اش این است : ما از یک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم : « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ : مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می‌شود قلبشان ترسان می‌گردد » آیا این دو با هم منافات دارد؟ پاسخ سؤال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل

مادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالاـ ذکر شد ، ولی مسلما افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌توانند نگران نباشند و به تعبیر دیگر آن‌چه در آن‌ها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آن‌ها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث که ادامه پیام آیه پیش است می‌فرماید:

الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ

همان کسانی که پس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خدا و صفات ویژه او ایمان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرند و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خدا فرود آمده است گردن می گذارند و دل هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد.

واژه «ذِکْر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. با این بیان، در این آیه خدا انسان باایمان را این گونه وصف می‌کند که با یاد خدا به آرامش قلب می‌رسد و در آیه دیگری می‌فرماید: ایمان‌آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد...

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.(۲)

۱- درجلد ۷ تفسیرنمونه صفحه ۸۶ نیز دراین‌باره توضیحاتی داده شده‌است.

۲ . سوره اَنْفال، آیه ۲.

در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشکوه او به ساحل آرامش‌خاطرمی‌رسد و درآنجا منظوراین است‌که با یادخدا و توجه به عدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می گردد.

أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.

به هوش باشید که با یاد خداست که دل‌ها آرامش می‌یابد.

و بدین سان خدای فرزانه بندگانش را تشویق می‌کند که دل‌های طوفان‌زده خود را با یاد مهر و لطف و نعمت های بی‌کران و پاداش پرشکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویدهای خدا نیست.

شکـــر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ

(همچنین) به خاطر بیاورید هنگامی‌را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است. (۷ / ابراهیم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« تَأَذَّن » از باب تَفَعُّل و به معنی اعلام با تأکید است زیرا ماده افعال از آن «ایذان » به معنی اعلام است و چون به باب تفعل درآید اضافه و تأکید از آن استفاده می‌شود. این آیه ممکن است دنباله کلام موسی به بنی اسرائیل باشد که آن‌ها را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمت‌های فراوان دعوت به شکرگزاری کرد و وعده فزونی نعمت به آن‌ها داد و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود و نیز ممکن است یک جمله مستقل و خطاب به همه مسلمانان بوده باشد ، ولی به هر حال از نظر نتیجه چندان تفاوت ندارد، زیرا اگر خطاب به بنی اسرائیل هم باشد به عنوان درسی سازنده برای ما در قرآن مجید آمده است. جالب این‌که در مورد شکر با صراحت می گوید : « لَأَزیدَنَّکُمْ » (مسلما نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی‌گوید شما را مجازات می‌کنم بلکه تنها می گوید « عذاب من شدید است » و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است .

بدون شک خداوند در برابر نعمت‌هایی که به ما می‌بخشد نیازی به شکر ما ندارد و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب

نعمت دیگری بر مـا و یـک مکتب عـالی تربیتی است. مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست ؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می‌تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد. حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن « اَلْحَمْدُلِلّهِ » و مانند آن نیست ، بلکه شکر دارای سه مرحله است : نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست ؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است و از آن که بگذریم

تفسیر مردان (۷۳)

مرحله زبان فرا می‌رسد ، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است ، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آن را در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده‌ایم ، همان‌گونه که بزرگان فرموده‌اند : « اَلشُّکْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمیعَ ما اَنْعَمَهُ‌اللّهُ تَعالی فیما خُلِقَ لاَجْلِه ». راستی چرا خدا به ما چشم داد و چرا نعمت شنوایی و گویایی بخشید ؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم ، راه زندگی را بشناسیم و با این وسایل در مسیر تکامل گام برداریم ؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نماییم و با باطل بجنگیم ، اگر این نعمت‌های بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم ، شکر عملی او است و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است. امام صادق می‌فرماید : « اَدْنَی الشُّکْرِ رُؤْیَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللّهِ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ یَتَعَلَّقُ بِها دُونَ اللّهِ وَ الرِّضا بِما اَعْطاهُ وَ اَنْ لا تَعْصیهِ بِنِعْمَةٍ وَ تُخالِفَهُ بِشَیْءٍ مِنْ اَمْرِه وَ نَهْیِه بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَتِه : کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی ، بی‌آن‌که قلب تو مشغول به آن نعمت شود و خدا را فراموش کنی و همچنین راضی بودن به نعمت او و این‌که نعمت خدا را وسیله عصیان او قرارندهی و اوامر و نواهی‌او را بااستفاده‌از نعمتهایش زیر پانگذاری ».(۱) و ازاین‌جا روشن‌می‌شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است و کفران آن‌ها چگونه است؟ حدیثی که از امام صادق در تفسیر « نور الثقلین » نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است ، آن‌جا که می‌فرماید : « شُکْرُ النِّعْمَةِ اِجْتِنابُ الْمَحارِمِ : شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود » .(۲) و نیز از این‌جا رابطه میان « شکر » و « فزونی نعمت » روشن می‌شود ، چراکه هرگاه انسان‌ها نعمت‌های خدا را درست در همان هدف‌های واقعی نعمت صرف کردند ، عملاً ثابت

۱- « سفینـــة البحـــار » ، جلــد ۱ ، صفحــه ۷۱۰ .

۲- « نـــور الثقلیـــن » ، جلــد ۲ ، صفحــه ۵۲۹ .

(۷۴)آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کردند که شایسته و لایق هستند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون‌تر می‌گردد. اصولاً ما دو گونه شکر داریم ، « شکر تکوینی » و « شکر تشریعی ». « شکر تکوینی » آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد ، برای نمو و رشدش استفاده کند ، فی المثل باغبان می‌بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می‌کنند و هر قدر از آن‌ها پذیرایی بیشتر می‌کند شکوفاتر می‌شوند ، همین امر سبب می‌شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از درختان باغ بگمارد و مراقبت از آن‌ها را به کارکنان خویش توصیه کند ، چراکه آن درختان به زبان حال فریاد می‌زنند ای باغبان ! ما لایق هستیم ، ما شایسته‌ایم ، نعمتت را بر ما افزون‌کن و اوهم به این ندا پاسخ مثبت می‌دهد. و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می‌بیند که پژمرده شده‌اند ، « نه طراوتی ، نه برگی ، نه گلی ، نه سایه دارند » و نه میوه و بری ، این کفران نعمت سبب می‌شود که باغبان آن‌ها را مورد بی‌مهری قراردهد و در صورتی‌که این وضع ادامه پیدا کند ، دستور می‌دهد ارّه بر پای آن‌ها بگذارند .

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را

در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد و صرفا تسلیم قوانین تکوینی است ، اما انسان‌ها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی ، می‌توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند. بنابراین آن

کس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می‌دهد به زبان حال فریاد می‌کشد : خداوندا ! لایق این نعمت نیستم و آن کس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می‌گیرد به زبان حال می‌گوید : پروردگارا ! شایسته‌ام افزون کن. این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل برآییم ، خود این توانایی بر شکر در هر مرحله موهبت تازه‌ای است و به این ترتیب اقدام بر شکر ، ما را مدیون نعمت‌های تازه او می‌سازد و به این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همان‌گونه که در مناجات شاکرین از

تفسیر مردان (۷۵)

مناجات‌های پانزده‌گانه امام سجاد می‌خوانیم : « کَیْفَ لی بِتَحْصیلِ الشُّکْرِ وَ شُکْری اِیّاکَ یَفْتَقِرُ اِلی شُکْرٍ ، فَکُلَّما قُلْتُ لَکَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَیَّ لِذلِکَ اَنْ اَقُولَ لَکَ الْحَمْدُ : چگونه می‌توانم حق شکر ترا به جای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد و هر زمان که می‌گویم لَکَ الْحَمْدُ بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لَکَ الْحَمْدُ ». و بنابراین برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمت‌های او کند ، همان‌گونه که در حدیثی از امام‌صادق می‌خوانیم که فرمود : « فیما اَوْحَی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلی مُوسی اُشْکُرْنی حَقَّ شُکْری فَقالَ یا رَبِّ وَ کَیْفَ اَشْکُرُکَ حَقَّ شُکْرِکَ وَ لَیْسَ مِنْ شُکْرٍ اَشْکُرُکَ بِه اِلاّ وَ اَنْتَ اَنْعَمْتَ بِه عَلَیَّ قالَ یا مُوسی اَلْانَ شَکَرْتَنی حینَ عَلِمْتَ اَنَّ ذلِکَ مِنّی : خداوند به‌موسی وحی‌فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد : پروردگارا ! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را به جامی‌آورم این موفقیت خود نعمت‌تازه‌ای برای من‌خواهدبود، خداوند فرمود : ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون می‌دانی حتی این توفیق از ناحیه من است » .(۱)

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد

چهار نکته مهم در زمینه شکر نعمت

۱ ـ علی در یکی از کلمات حکمت‌آمیز خود در نهج‌البلاغه می‌فرماید : «اذا وَصَلَتْ اِلَیْکُمْ اَطْرافُ النِّعَمِ فَلا تُنَفِّرُوا اَقْصاها بِقِلَّةِ الشُّکْرِ: هنگامی که مقدمات نعمت‌های خداوند به‌شما می‌رسد سعی کنید باشکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آن که با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید » .(۲)

۱- « اصول کافی » ، جلد ۴ ، صفحه ۸۰ (بابُ الشُّکْرِ) .

۲- « نهج البلاغه » ، کلمات قصار شماره ۱۳ .

(۷۶) آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرْآن

۲ ـ این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمت‌ها کافی نیست ، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آن‌ها را از این طریق ادا کرد و آن‌ها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود ، در حدیثی از امام علی بن الحسین می‌خوانیم که فرمود : « روز قیامت که می‌شود خداوند به بعضی از بندگانش می‌فرماید : آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی ؟ عرض می‌کند : پروردگارا ! من شکر تو را به جا آوردم ، می‌فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی » ، سپس امام فرمود: « اَشْکُرُکُمْ لِلّهِ اَشْکُرُکُمْ لِلنّاسِ : شکرگزارترین شما برای خدا آن‌ها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را به جا می‌آورند ».(۱)

۳ ـ افزایش نعمت‌های خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده ، تنها به این نیست که نعمت‌های مادی تازه‌ای به آن‌ها ببخشد ، بلکه نفس شکرگزاری که توأم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازه‌ای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ

روحـانی است که در تربیت نفوس انسان‌هـا و دعوت آنـان به اطـاعت فرمان‌های الهی ، فوق‌العاده مؤثر است ، بلکه شـکر ذاتا راهی است برای شـناخت هر چه بیشتر خداوند و به همین دلیل علمای عقاید در علم کلام برای اثبات « وجوب معرفهٔ اللّه » (شـناخت خدا) از طریق وجوب شکر «مُنْعِم» (نعمت بخش) وارد شده‌اند .

۴ ـ احیای روح شـکر گزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سـپاس از آن‌ها که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت ، یا با سایر مجاهـدات در طریق پیشبرد اهـداف اجتماعی خدمت کرده‌اند یک عامل مهم حرکت و شـکوفایی و پویایی جامعه است. در اجتماعی که روح تشـکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند و به عکس آن‌ها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند ، ملت‌هایی با نشاط‌تر و پیشروترند. توجه به همین حقیقت سبب شده است

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۸۱ حدیث ۳۰ .

تفسیر مردان (۷۷)

که در عصر ما به عنوان قدردانی از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال ، هزارمین سال ، زاد روز و در هر فرصت مناسب دیگر ، مراسمی برای بزرگداشت آن‌ها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند. فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد سال و آغاز دوران جدیدی بود ، وقتی می‌بینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز ، خاطره شهیدان انقلاب زنده می‌شود و بر آن‌ها درود می‌فرستند و به تمام کسانی که به آن‌ها منسوبند احترام می گذارنـد و به خـدماتشان ارج می نهنـد ، این خود سبب می‌شود که عشق و علاقه به فـداکاری در دیگران پرورش یابـد و سـطح فـداکاری مردم بالاـتر رود و بـه تعبیر قرآن شـکر این نعمت بـاعث فزونی آن خواهـد شـد و از خـون یـک شـهید هـزاران مجاهـد می‌روید و مصداق زنده لَأَزِيدَنَّكُم می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَأَذُّن: اعلام داشتن. یادآوری می گردد که «أَذَّنَ» و «تَأَذُّن» نظیر یکدیگر هستند، بسـان «اَوْعَـدَ» و «تَوَعَّدَ».

یک قانون جهان‌شمول

در آیـات پیش، از نعمت‌هـای خـدا به مردم سـخن رفت، اینـک به وظیفه سپاسـگزاری در برابر نعمت‌ها و ره‌آورد سازنـده آن و نیز ناسپاسی و فرجام شوم آن پرداخته و بدین صورت در ترسیم یک سنّت و قانون جهان‌شمول می‌فرماید:

وَ إِذْ تَـــأَذَّنَ رَبُّكُــــمْ

و هنگــامی را به یـاد آور که پرودگارتان اعلام داشت...

این دیـد گاه «حَسَن» و «بَلْخی» در مورد آغـاز آیه است، امّا به باور «ابن عباس» منظور این است که: و هنگامی را به یاد آور که خـدا به شما فرمود... و «جُبّائی» می گـویـد: هنگـامی را به یاد آور که خدا به شما خبر داد...

لَئِــنْ شَكَــرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ

(۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کــه اگــر سپاس خــدا و نعمت‌های او را بــداریــد و شکر گزاری کنید، بر نعمت‌های شمــا خواهم افزود.

وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ.

امّا اگــر ناسپــاسی کنید عذاب من سخــت خواهــد بــود.

حضـرت صـادق علیه‌السـلام در این مورد می‌فرمایـد: از آیه شـریفه این واقعیت دریـافت می گردد که به هر بنـده‌ای از بنـدگان خـدا نعمتی ارزانی گردیـد و او به راستی به آن اقرار نمود و سپاس آن را در عرصه‌های اندیشه و بیان و عمل به جا آورد، هنوز سپاسـش

به پایان نرسیده، خدا فرمان می‌دهد که بر نعمت او افزوده شود.

اَیُّما عَبْدٍ اَنْعَمْتُ عَلَیْهِ نِعْمَةً فَأَقَرَّ بِها بِقَلْبِهِ، وَ حَمِدَ اللّهَ عَلَیْها بِلِسانِهِ، لَمْ‌یَنْفَدْ کَلامُهُ حَتّی یَأْمُرَ اللّهُ لَهُ بِالزِّیادَةِ.(۱)

رابطه ایمان و سپاس با فزونی نعمت‌ها

درس دیگر این آیات این است که این‌راز زندگی‌ساز رابه تابلو می‌برد و روشنگری می‌کند که میان سپاس واقعی نعمت‌ها و ارزانی دارنده آنها در میدان اندیشه و عمل از سوی انسان‌ها و فزونی نعمت‌ها و فراوانی آنها از سوی خدا، رابطه گسست‌ناپذیر و ظریفی وجود دارد؛ درست همان گونه که میان کفران و ناسپاسی و زوال نعمت‌ها از جامعه‌ها و تمدّن‌ها رابطه دقیقی است؛ و این نکته بسیار ظریف ودرس‌آموز،یکی از سنّت‌های خدا و یکی از رازهای پیشرفت و صعود و یافروپاشی و سقوط نظام‌ها و حکومت‌هاست.

قرآن در ترسیم این اصل جهانشمول می‌فرماید:

وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ.

و آن گاه را به یاد آورید که پروردگارتان اعلام فرمود که اگر به راستی سپاس نعمت‌ها را بگزارید، من نعمت‌ها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر ناسپاسی پیشه سازید، بدانید که عذاب و کیفرم سخت خواهد بود.

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۶۸.

تفسیر مردان (۷۹)

مفهوم و مراحل سپاس واقعی

پاره‌ای، سپاس و سپاسگزاری از نعمت‌ها را در قلمرو واژه‌ها و بیان می‌پندارند و پاره‌ای آن را به یک عقیده قلبی و حالت درونی معنی می‌کنند، در حالی که سپاس و سپاسگزاری از نعمت‌ها از این‌ها برتر و فراتر و گسترده‌تر است.

سپاس واقعی دارای مراحل چند گانه‌ای است که نخستین گام بلند در این‌راه، پاکسازی قلمرو دل و جان از شرک و پندارهای شرک‌آلود و باور این حقیقت است که همه نعمت‌های گوناگون، تنها از آن ارزانی‌دارنده یکتا و بی‌همتا و پرمهر است، نه هیچ‌کس و هیچ قدرت دیگر.این پایه نخست سپاس می‌باشد، که آگاهی و باور است.

گام دوّم در این راه به زبان آوردن این حقیقت و ایمان و توجّه به آن است، که با همه وجود او را سپاس می‌گوییم.

امّا سپاس آن گاه کامل و در خور پاداش و فزونی نعمت می‌گردد که در میدان عمل تجلّی یابد و هر نعمتی را در همان راهی که ارزانی‌دارنده‌اش مقرر فرموده است به کار گیریم، نه در قلمرو دیگری، که در آن صورت کفران و ناسپاسی و بیداد پدیدار می‌گردد و ما زیبنده نعمت نبودن خود را اعلان کرده‌ایم.

ششمین امام نور فرمود: اَدْنَی الشُّکْرِ رُؤْیَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللّهِ مِنْ غَیْرِ عِلَّةٍ یَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِها دُونَ اللّهِ، وَ الرِّضا بِما اَعْطاهُ، وَ اَنْ لا تُعْصِیَهُ بِنِعْمَةٍ وَ تُخالِفَهُ بِشَیءٍ مِنْ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ بِسَبَبٍ مِنْ نِعْمَتِهِ.(۱)

فروترین مرحله سپاسگزاری به بارگاه خدا این است که ـ بی آنکه دل شیفته آنها گردد و ارزانی‌دارنده نعمت‌ها فراموش شود ـ همه نعمت‌ها را از خدا بدانی؛ و نیز به نعمتی که به تو ارزانی داشته است خشنود گردی؛ و دیگر این که هرگز نعمت‌ها را وسیله گناه نسازی و با بهره‌ور از نعمت‌هایش، فرمان‌هاوهشدارهای‌او را نادیده بگیری.

و نیز فرمود: شُکْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنابُ الْمَحارِمِ.(۲) سپاسگزاری از نعمت‌ها، دوری جستن

۱ . سَفینَةُ الْبِحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

۲ . نُورُ الثَّقَلَیْن، ج ۲، ص ۵۳۰.

(۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

از گناهان است. امیـرمـؤمنان علیه‌السلام فرمود: اذا وَصَلَتْ اِلَیْکُمْ اَطْرافُ النِّعَم فَلاتَنْفِرُوا اَقْصاها بِقِلَّـةِ الشُّکْــرِ.(۱) هنگـامی که آغـازیـن مراحل نعمت‌ها به شـما رسـید، با کمیِ سپاسـتان مراحل بعدی را از خود نرانید؛ چرا که انسان و یا جامعه و تمدنی که سپاس نعمت‌ها را نمی‌گزارد و آنها را در راه خداپسندانه به کار نمی‌گیرد، در حقیقت با عمل خود فریاد برمی‌آورد که در خور نعمت و بهره‌وری از نعمت‌ها نیست؛ و ارزانی‌دارنده هستی، نباید نعمت‌ها را در دست فرد یا جامعه‌ای قرار دهد که در خور آنها نیست؛ و همین نکته ظریفی است که رابطـه سپاس نعمت و فزونی آنها، یا ناسپاسی و سلب نعمت‌ها را تـرسیـم می‌کنـد.(۲)

۱ . نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار ۱۳.

۲ . مترجم.

تفسیر مردان (۸۱)

آیا ایجاد تفاوت در رزق و روزی با عدالت سازگار است؟

وَ اللّهُ خَلَقَکُمْ ثُمَّ یَتَوَفّیکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ اِلی اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئـا اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ قَدیرٌ

خـداونـد شـما را آفرید، سپس شـما را می‌میراند ، بعضـی از شـما به سـنین بالای عمرمی‌رسند ، به طوری که بعد از علم و آگاهی چیزی نخواهند دانست (و همه‌چیز را فراموش می‌کنند) خـداونـ۷د عالم و قادر است. (۷۱ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَرْذَل » از ماده رَذْل به معنی چیز پست و نامطلـوب است و منظـور از « اَرْذَلِ الْعُمُرِ »، سنین بسیار بالا است که ناتوانی و نسیان وجود انسان را فرامی‌گیرد به حـدی که قادر به انجام حوائج‌ابتـدایی خود نیست و به‌همین دلیل قرآن آن را سال‌های نامطلوب عمر شـمرده است ، بعضی از مفسران آن را سن ۷۵ سالگی و بعضی ۹۰ سالگی و بعضی ۹۵ سالگی شمرده‌اند ، ولی حق آن است که سن معینی نـدارد و نسـبت به اشـخاص متفـاوت است. هم حیات از ناحیه او است و هم مرگ، تا بدانیـد این شـما نیستیـد که آفریننـده مرگ و حیاتیـد. مقـدار طول عمر شـما نیز در اختیارتان نیست ، بعضـی درجوانی یا نزدیک به پیری از دنیا می‌رونـد ولی « بعضـی از شـما به بالاـترین و بـدترین سالیـان عمر یعنی نهـایت پیری بازمی‌گردنـد » (وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ اِلی اَرْذَلِ الْعُمُرِ). « و نتیجه این عمر طولاـنی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست » و همـه چیز را به دست فراموشـی می‌سپارند (لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَـیْئا). درست ماننـد آغاز عمر و سـنین کودکی که یک پارچه نسـیان بود و فراموش‌کاری و ناآگاهی ، آری « خداوند آگاه و قادر است » (اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ قَدیرٌ). همه قدرت‌ها در اختیار او است و به هر مقدار که صلاح بداند می‌بخشد و به هرموقع که لازم ببیند می‌گیرد .

(۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نعمت مـــال و راز تفـــاوت روزی‌ها

در ترسیم نعمت‌های گوناگون خدا به انسان، اینک به بیان نعمت دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَ اللّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ

و خـداست که بر اساس حکمت خویش روزی برخی را گسترده ساخته و روزی برخی دیگر را تنگ و محـدود مقرّر داشـته و بدین وسیله برخی از شما را در رزق و روزی بـر بـرخـی دیگـر برتری و فـزونی بخشیـده است.

فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلی ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَواءٌ

در تفسیـر این فـراز دو نظـر است:

۱ ـ به بـاور گروهی از جمله «مُجاهِـد»، «قَتـادَه» و «اِبن عَبّاس» منظور این است که آنان بنـدگان و بردگان خود را در ثروت و دارایی خود سـهیم نمی‌کننـد تـا بـا هم برابر شونـد و فاصله طبقـاتی را از میـان بردارنـد؛ چرا که این کـار را برای خود عیب می‌شـمارند و نمی‌تواننـد آن را برای خود بپذیرند. با این وصف بندگان مرا شـریک و همتای من می‌انگارند و همان گونه که مرا می‌پرستند تا به من تقرب جویند، آن خدایان ساخته و پـرداختـه و دروغیـن را نیز به همین منظـور و بـرای این هـدف می‌پـرستنـد.

«اِبن عَبّاس» آورده است که آیه مورد بحث درباره مسیحیان نجران فرود آمـده و پیام آن این است که شـمـا نصـارا که حـاضـر نیستید بردگانتان در ثروت و دارایی شـما شـریک و سـهیم گردند، پس چگـونـه می‌پذیرید که مسیح علیه‌السلام که بنده خداست، شریک و همتای او گردد؟!

۲ ـ امّا به باور پاره‌ای منظور این است که آن کسانی که خـدا به آنان رزق و روزی و ثروت بسیاری داده است هرگز روزی‌دهنـده بردگان و خدمتکاران خود نیستند، بلکه این خداست که روزی هر دو گروه را می‌دهد؛ چرا که آنچه را برده‌دار به برده‌اش می‌دهد، از همـان ثروتی اسـت کـه خـدا بـه او ارزانی داشـته اسـت. بنـابراین، این خـداست که روزی‌دهنـده به همگـان است و در این مـورد برده‌داران و بردگان و نیازمندان و ثروتمندان با هم یکسانند.

أ فَبِنِعْمَـةِ اللّهِ یَجْحَـدُونَ.

پس آیا این کفرگرایان و ناسپاسان این نعمت‌هایی را که برشمردیم انکار می‌کنند؟

تفسیر مردان (۸۳)

وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجا وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً وَرَزَقَکُمْ مِـنَ الطَّیِّبـاتِ اَفَبِـالْبـاطِـلِ یُـؤْمِنُـونَ وَ بِنِعْمَـتِ اللّـهِ هُـمْ یَکْفُـرُونَ

و خداوند برای‌شما از جنس‌خودتان همسرانی‌قرارداد و برای شما از همسرانتان ،فرزندان و نوه‌ها و از طیبات به شما روزی داد ، آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت خدا را انکار می‌کنند.(۷۲ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حَفَدَةً » جمع « حافِد » در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش ، با سرعت همکاری می‌کند ، ولی در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران ، منظور نوه‌ها است و بعضی خصوص نوه‌های دختری را گفته‌اند. « اَلطَّیِباتِ » در این‌جا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه روزی پاکیزه را شامل می‌شود خواه جنبه مادی داشته باشد یا معنوی ، جنبه فردی داشـته باشـد یا اجتماعی. این چه نوع قضـاوتی است ؟ واین چه برنـامه نـادرستی است ؟ که انسـان سرچشـمه نعمت‌هـا را فراموش کرده و به سـراغ بت‌هـا رود که منشـأ کمترین اثـری نیست و مصـداق روشن « باطل » در تمام ابعاد است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

حَفَدَة: جمع «حافِد» و در اصل به مفهوم «سرعت در کار» آمده است و بدان دلیل که یاران و نوادگان، در انجام کار و فرمانبرداری از انسان می‌کوشند و فروگذار نمی‌کنند، بــه آنـــان نیــز «حَفَـدة» گفتــه می‌شــود.

نعمت همسر و فرزند و یار و یاور

در آیــه مــورد بحث به ترسیم نعمت‌های ارزشمند دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَ اللّهُ جَعَـلَ لَکُـــمْ مِـنْ أَنْفُسِکُـمْ أَزْواجـاً

و خداست که از جنس شما برایتان همسـرانی آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.

وَ جَعَـلَ لَکُـمْ مِـنْ أَزْواجِکُـمْ بَنِیـنَ وَ حَفَـدَةً

و از همسـرانتـان برای شمـا فرزندان و نوادگان ویارانی قرار داد تا زینت و شـادی زنـدگی شما و یـار و یـاورتـان باشند.

در مورد واژه «حَفَدَة» دیدگاه‌ها متفاوت است:

(۸۴) آیاتُالرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ـ به باور گروهی از جمله «حَسَن» و «اِبن عَبّاس» منظور یاران و خدمتگزاران انســـان مـی‌بـاشنـد.

۲ـ امّا در روایت آمده است که منظور کسانی هستند که به وسیله دختر با انسان نسبت و پیوند پیدا می‌کنند و گروهی از جمله «اِبن مَسْعود» و «سَعید بن جُبَیْر» نیز این دیـدگاه را برگـزیـده‌اند.

و از حضـرت صـادق علیه‌السلام نیز روایتی که بیانگر این دیدگاه است روایت کرده‌اند.

۳ـ از «اِبن عَبّاس» در روایتـی آورده‌انـد که منظور پسـر و فـرزندان پسر است.

۴ـ در روایـت سـومـی از «اِبن عَبّاس» آورده‌انـد کـه منظور پسران همسر از شـوهـر دیگـر اسـت.

۵ـ و از دیـدگـاه «مُقـاتِل» منظـور از «بَنینَ» پسـران کوچک است و منظور از «حَفَدَة» پسران بزرگی می‌باشد که یـار و یاور پدر در فراز و نشیب زندگی هستند و بـرای او کـار می‌کننـد.

وَ رَزَقَکُمْ مِـنَ الطَّیِّبـاتِ

و چیـزهای پـاک و پـاکیـزه را که می‌پسندید برایتان روا ساخت و آنها را روزی شمـــا نمـود و در دستـرس شمـا قـرار داد.

گفتنی است که «مِنَ الطَّیِّباتِ» نشـانگر آن است که هر نعمت پـاک و هر چیز پـاکیزه‌ای رزق و روزی نیست؛ چرا که رزق و روزی چیزی است که انسان بتواند در آن تصرّف نمـاید و دیگـری از تصـرّف او جلوگیری نکند.

أَ فَبِـالْبـاطِلِ یُــؤْمِنُـونَ

آیا این شرک‌گرایان به بت‌ها و خدایان دروغین و آنچه تحریم شده و شیطان در نظـــرشـان آراستـــه اسـت می‌گـراینـــد؟!

وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ.

و آیا اینــان به نعمت‌هـای خـدا ـ که ترسیم شد ـ کفر می‌ورزند؟

«اِبن عَبّاس» می‌گویـد: منظور نعمت هـای معنوی، همچون: نعمت یکتـاپرستی و توحیـدگرایی، نعمت قرآن و اسـلام و نعمت وجود گرانمایه پیامبر است.

تفسیر مردان (۸۵)

بـــرابــری مـــرد و زن

مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلوُنَ

هرکس عمل‌صالـح کنـد، درحالی که مؤمن است ، خواه مرد باشـد یا زن ، به او حیات‌پاکیزه می‌بخشـیم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد. (۹۷ / نحل)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب معیار ، تنها « ایمان » و « اعمال صالح زاییده آن » است و دیگر هیچ قید و شـرطی نه از نظر سن و سال ، نه از نظر نژاد، نه ازنظر جنسیّت و نه‌ازنظر پایه و رتبه اجتماعی در کارنیست. و نتیجه این عمل صالـح مولود ایمان در این جهان ، حیات طیبه است

یعنی تحقق جامعه‌ای قرین بـا آرامش ، امنیّت ، رفـاه ، صـلح ، محبّت ، دوسـتی ، تعـاون و مفـاهیم سازنـده انسـانی خواهـد بود و از نابسامانی‌ها و درد و رنج‌هایی که بر اثر اسـتکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی به وجود می‌آیـد و آسـمان زنـدگی را تیره و تار می‌سازد در امان است . این از یکسو و از سوی دیگر خـدا آن‌هارا « بر طبق بهترین‌اعمالشان » پاداش خواهد داد .
بی شک ، زن و مرد تفاوت‌هایی از نظر جسم و روح دارنـد و به همین دلیل در احراز پست‌های اجتماعی متفاوت هسـتند و هرکاری از کسـی ساخته است ، ولی هیچ یک از این‌ها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آن‌ها و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هردو کاملاً برابرند و به همین دلیل معیاری که بر شخصـیت و مقام معنوی آن‌ها حکومت می کند ، یک معیار بیش نیست و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسـی هر دو به آن یکسان است. آیه فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهـان بیهوده‌گویـانی را که در گذشـته یـا حـال در شخصـیت انسانی زن ، شک و تردیـد داشـتند و یا برای او مقامی پایین‌تر از مقام انسانی مرد قایل بودند می‌بندد و ضمنا منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می‌سازد و ثابت می کند که
(۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
برخلاف پندار کوته فکران ، اسلام دین مردانه نیست ، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد. این هر دو جنس در صورتی که?? مسـیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده‌که از انگیزه‌های‌ایمانی مدد گیرد ، هردو به یکسان دارای « حیـات طیبه » خواهنـد بود و هر دو از اجر و پـاداش مسـاوی در پیشـگاه خـدا بهره‌منـد می‌شونـد و موقعیت اجتماعی آن‌هانیز همانند خواهد بود مگر این‌که از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد .

حیات طیبه چیست ؟

مفسـران در معنی « حیات طیبه » (زندگی پاکیزه) تفسـیرهای متعددی آورده‌اند: بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده‌اند. بعضـی به قنـاعت و رضـادادن به نصـیب. بعضـی به رزق روزانه. بعضـی به عبادت توأم با روزی حلال. و بعضـی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن . ولی شاید نیاز به تذکر نداشـته باشد که حیات طیبه ، مفهومش آن‌چنان وسیع و گسترده است که همه این‌ها و غیر این‌ها را دربرمی گیرد ، زندگی پاکیزه از هر نظر ، پاکیزه از آلودگی‌ها ، ظلم‌ها و خیانت‌ها ، عداوت‌ها و دشمنی‌ها ، اسارت‌ها و ذلت‌هـا و انواع نگرانی‌هـا و هرگونه چیزی که آب زلال زنـدگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد. ولی با توجه به این‌که در دنبال آن ، سـخن از جزای الهی به نحو احسن به میـان آمـده اسـتفـاده می‌شـــود که حیــات طیبـــه مربوط به دنیا است و جـزای احســـن مــربــوط بـه آخـرت .
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش شایسته ایمان و عمل در دنیا صرفنظر از مرد یا زن‌بودن

در آیـه مـورد بحـث به شـرایـط و ویـژگـی‌های زنـدگی پاک و پاکیزه و در خـور شـأن انسان پـرداخته و می‌فرماید:
مَـنْ عَمِـلَ صـالِحاً مِنْ ذَکَـرٍ أَوْ أُنْثـی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً
هر کس کاری شایسته ای انجام دهـد و در همان حال دارای ایمان و باور باشد ـ زن باشد یا مرد ـ ما به او زندگی پاک و پاکیزه‌ای ارزانی خـواهیم داشت.
آری ،این یکی از وعـده‌های خـداست که به زنان و مردان توحیـدگرا و شایسـته‌کرداری که ایمان به خـدا و پیامبرش بیاورنـد و کار شایسته انجام دهند وعده
تفسیر مردان (۸۷)

می‌دهد که زندگی نیکو و شایسته‌ای خواهند داشت و پاداشی وصف‌ناپذیر به آنان ارزانی می گردد.

زندگی پاک و پاکیزه کدام است؟

منظور از زندگی پاك و پاکیزه چیست؟

این زندگی دارای چه ویژگی‌ها و نشانه‌هایی است؟

و چنین زندگی شایسته‌ای کدام است؟ در این مورد دیدگاه‌هایکسان نیست:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» منظور رزق و روزی پاکیزه و حلال و درآمد عادلانه است.

۲ ـ امّا به باور «حَسَن» و «وَهَب» منظور زندگی شرافتمندانه همراه با قناعت و خشنودی از آن نعمتی است که خدا بهره انسان ساخته است و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز همین روایت شده است.

۳ ـ از دیدگاه گروهی همچون «مُجاهِد»، «قَتادَه» و «اِبن زَیْد» منظور بهشت پرطراوت و زیباست. «حَسَن» در این مورد آورده است که زندگی خوش و پاکیزه، تنها در بهشت است.

«اِبن‌عَبّاس» می گوید: مگرنه‌اینکه قرآن‌از زبان‌مردم درسرای آخرت آورده است که آرزومی کنند که ای‌کاش برای این زندگی آخرت زاد و توشه‌ای از پیش فرستاده بودند.

یا لَیْتَنی قَدَّمْتُ لِحَیاتی.(۱)

۴ ـ و از دیدگاه پاره‌ای منظور رزق و روزی شبانه‌روزی است.

۵ ـ و برخی برآنند که منظور از آن زندگی خوش و پاکیزه در عالم برزخ است.

وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.

و پاداششان را برابربهترین‌ونیکوترین کارهایی که انجام‌می‌دادندبه‌آنان‌خواهیم‌داد.

یادآوری می‌گردد که این فراز در تأکید مطلب آمده است.

۱ . سوره فَجْر، آیه ۲۴.

(۸۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

توحید و نیکی به پدر و مادر سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی

وَ قَضی رَبُّکَ اَلاّ تَعْبُدُوا اِلاّ اِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانااِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ اَحَدُهُما اَوْکِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَ لا تَنْهَرْ هُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما

پروردگارت فرمان‌داده جز اورا نپرستید و به‌پدر و مادرنیکی کنید ، هرگاه یکی از آنها یا هر دو آنها ، نزد تو ، به‌سن پیری برسند کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو. (۲۳ / اسراء)

وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِ‌ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیرا

بال‌های تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرودآر و بگو پروردگارا همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرار ده. (۲۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قَضاء » مفهوم مؤکّدتری از « امر » دارد و امر و فرمان قطعی و محکم و پایان دادن به چیزی را می‌رساند و این نخستین

تـأکیـد در این مسأله است. مطلق بودن « اِحْســان » که هرگونه نیکی را دربرمی گیرد و همچنین ، « والِدَیْن » که مسلمان و کافر را شـامـل می‌شـــود ، تأکیـد دیگـری در این جملـــه است .

دقت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر

در حقیقت در دو آیه‌ای که گذشت ، قسمتی از ریزه‌کاری‌های برخورد مؤدبانه و فـوق‌العـاده احتـرام‌آمیز فـرزنـدان را نسبت به پدران و مـادران بـازگو می کند:

۱ ـ از یـک سو انگشت روی حالات پیری آن‌هـا که در آن موقع از همیشه نیازمنـدتر به‌حمـایت و محبت و احترام‌هستندگذارده، می گوید: کمترین سخن‌اهانت‌آمیزرا به‌آن‌ها مگو. آن‌ها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جابرخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند ، در این مواقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود. آیا وجـود چنین پـدر و مـادری را مایه رحمت می‌دانند و یا بلا و مصیبت و عذاب .

۲ ـ از سوی دیگر قرآن می گویـد : در این هنگـام به آن‌هـا اف مگو ، یعنی اظهـار نـاراحتی و ابراز تنفر مکن و بـاز اضافه‌می کنـد با صـدای بلنـد و اهانت آمیز و داد و فریاد با آن‌ها سخن مگو و باز تأکیـد می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آن‌ها سـخن بگــو که همه آن‌ها نهــایت ادب در سخــن را می‌رســانـد که زبان کلید قلب است .

۳ ـ از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد ، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر .

۴ ـ سرانجـام می گـویـد : حتی مـوقعـی کـه روبه سـوی درگـاه خـدا می‌آوری پـدر و مـادر را (چه در حیـات و چه در ممـات) فـرامـوش مکـن و تقاضای رحمت پـروردگـار بـرای آن‌هـا بنمـــا .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زنجیره‌ای از مقررات انسانساز

در آخرین آیه از آیات پیش، قرآن شریف مردم را از شـرک و کفر و پرسـتش‌های ذلّت‌بار برحذر داشت، اینک در این آیات، که زنجیره‌ای از مقررات انسانسـاز را ترسیم می کنـد و یـک رشته از رواهـا و نارواهـا و بایـدها و نبایـدها را به تـابلو می‌برد، نخست از تـوحیـد و یکتـاپـرستی آغـاز می کند و می‌فـرمـاید:

وَ قَضـی رَبُّکَ اَلّا تَعْبُـدُوا اِلّا اِیّاهُ

و پـروردگــارت مقـرر فـرمـود که جز او را نپرستید.

به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «قَتادَه» و «اِبن عَبّاس»، منظور این است که: و پروردگارت فرمان قطعی داد که...

و به باور «اَنَس»، پروردگارت لازم و واجب ساخت که...

«مُجـاهِد» می‌گـویـد: و پـروردگـارت سفـارش فـرمـود که تنها او را بپـرستیـد و جـز او را نپـرستید.

وَ بِـالْـوالِـدَیْـنِ اِحْســانــا

و نیز مقرر فرمود که درباره پدر و مادر نیکی کنید.

اِمّا یَبْلُغَـــنَّ عِنْـدَکَ الْکِبَـرَ اَحَـدُهُمـا اَوْ کِـلاهُمـا

هـــان ای انســان! اگـر پدر و مادرت یا یکـــی از آن دو، نزد تو ماندند و به کهنســـالی رسیـدنـد...

این سفارش بدان جهت است که انسان با رسیدن به کهنسالی از جهاتی بسان کودک می‌شود و نیاز به یاری و حمایت پیدا می کند.

با اینکه رعایت احترام پدر و مادر در سراسر زندگی‌شان لازم است، بدان جهت در آیه شریفه تنها به دوران پیری آنها اشاره رفته است که انسان در مرحله سالخوردگی نیاز بیشتری به خدمت و یاری پیدا می کند؛ از این رو به ویژه احترام به آنان در این مرحله را یادآور می گردد.

آیه مورد بحث بسان این آیه است که در مورد مسیح علیه‌السلام می‌فرماید: وَ یُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا...(۱)

و او در گاهواره به اعجاز و در کهنسالی به وحی سخن می گوید.

با اینکه همه انسانها در مرحله پیری سخن می گویند و این مطلب ویژه مسیح نیست، بدین صورت یادآوری می کند که او به خواست خدا زنده می‌ماند تا به مرحله کهنسالی می‌رسد و آنگاه در آن سن و سال نیز، با مردم سخن می گوید.

و نیز در آیه دیگری از این نمونه می‌فرماید: «وَ الأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّهِ»(۲) در آن روز فرمانروایی از آن خداست.

با اینکه فرمانروایی همه جا و همواره از آن خداست، با این وصف در آیه شریفه روشنگری می کند که در روز رستاخیز فرمان و فرمانروایی تنها از آن اوست و بس، چرا که در آن روز دیگر فرمانروایی برای کسی جز او نخواهد بود.

به باور پاره‌ای تفسیر آیه این است که اگر تو فرزند انسان، به مرحله تکلیف رسیدی

۱ . سوره آل عِمْران، آیه ۴۶.

۲ . سوره اِنْفِطار، آیه ۱۹.

تفسیر مردان (۹۱)

و پدر و مادرت نزد تو بودند و افتخار خدمت آنان را داشتی، کمترین اهانت بر آنان روا مدار.

فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ

پس به آنان کمترین اهانت روا مدار و اف مگو.

حضرت رضا علیه‌السلام از ششمین امام نور آورده است: «لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْكِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لَأَتی بِهِ».(۱)

اگر خدا در هشدار از ستم و اهانت ننمودن به پدر و مادر، واژه‌ای کوتاه‌تر و چکیده‌تر از این واژه پر معنا سراغ داشت و می‌دانست، همان را بکار می‌برد.

در روایت دیگری آمده است که: اَدْنَی الْعُقُوقِ اُفٌّ وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ لَفْظَةً اَوْجَزَ فی تَرْكِ عُقُوقِ الْوالِدَیْنِ مِنْ اُفٍّ لَأَتی بِهِ.(۲)

کمترین مرحله نافرمانی و بیداد در حق پدر و مادر، گفتن و به کاربردن همین واژه است؛ و اگر خدا چیزی کوتاه‌تر و ناچیزتر از آن در ترک اهانت به آنان می‌شناخت، آن را مـی‌آورد و هشدار می‌داد.

و نیز در روایت آورده‌اند که: اهانت کننده به پدر و مادر و ستمکار در مورد آنان، هر کاری می‌خواهد انجام دهد، امّا بداند که هرگز وارد بهشت نخواهد شد. «فَلْیَعْمَلِ الْعاقُّ ما یَشاءُ اَنْ یَعْمَلَ فَلَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ».(۳)

با این بیان منظور این است که پدر و مادر را هرگز نباید آزرد، چه زیاد و چه اندك.

«مُجاهِد» در این مورد می گوید: منظور آیه این است که: اگر پدر و مادرت به مرحله‌ای از کهنسالی رسیدند که کنترل نداشتند و لباس خود را آلوده کردند، نباید از آنان اظهار تنفّر کنی، بلکه باید به یاد داشته باشی که تو را در کودکی تر و خشك کرده‌اند و تو همان‌گونه رفتار کنی.

۱ . تفسیر تِبْیان، ج ۶، ص ۴۶۶.

۲ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳ . تفسیر سَمَرْقَندی، ج ۲، ص ۲۶۴ و ۲۶۵.

(۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به نظر می‌رسد که هشدار قرآن از به کار بردن «اُفّ» در برابر پدر و مادر بدان جهت است که فرد خشمگین زیاد آن واژه را به کار می‌برد و این واژه نشانگر خشم و نفرت گوینده است.

«ابو عُبَیْدَه» می گوید: دو واژه «اُفّ» و «تُفّ» به مفهوم چرک میان انگشتان است.

«اِبن عَبّاس»، آن را چیزی ناخوشایند تفسیر می کند.

و به باور پاره‌ای، به مفهوم چیز بد بوو دارای بوی ناخوشایند است.

وَ لا تَنْهَرْهُما

و آن دو را با تندی و فریاد مرنجان و بر سرشان فریاد مزن.

به باور پاره‌ای منظور این است که: آنان هرآنچه از تو خواستند و در توان داری، به آنان بده و درنگ مکن. این فراز بسان آن آیه است که می‌فرماید: «وَ اَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ».(۱)

وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَریما.

و با آنان با گفتار سنجیده و ظریف و بزرگمنشانه سخن بگو و از گفتار نادرست و بیهوده در برابر آنان بر حذر باش و بدین وسیله آنان را گرامی دار و مورد مهرشان قرار ده؛ چراکه گفتار پسندیده و درست در حقیقت نشان گرامیداشت کسی است که انسان با او سخن می گوید.

«سَعید بن مُسَیِّب» می گوید: در برابر پدر و مادر بسان برده و خدمتگزاری گناهکار، که در برابر سرورش ایستاده است، سخن بگو.

۱ . سوره ضُحی، آیه ۱۰.

تفسیر مردان (۹۳)

باز هم نیکی به پدر و مادر

در ادامه سخن در این مورد می‌افزاید:

وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ

و در برابر آن دو، تا آنجایی که در توان داری، از نظر گفتار و عملکرد فروتنی کن و بال تواضع و کوچکی را فرو آور.

واژه «ذُلّ»، نه به مفهوم ذلّت و خواری، که به مفهوم تواضع و فروتنی و نرمی است و تعبیر فرود آوردن بال و پر فروتنی در برابر آنان، پرنده‌ای را در نظر انسان مجسم می‌سازد که با گشودن بال مهر و محبّت جوجه‌های خود را پناه می‌دهد؛ و بدین سان آفریدگار هستی به انسان سفارش می کند که با گشودن بال و پر مهر و احسان پدر و مادرت را زیر بال فروتنی و محبت گیر، درست همان‌گونه که آنان در دوران کودکی تو، بال‌های مهر و لطف خویشتن را بر سرت گشودند و تو را پروردند.

گفتنی‌است که «عرب» هرگاه‌بخواهد کسی‌را رعایت‌کننده حرمت‌پدرومادر بخواند و بگوید: او در برابر پدر و مادرش پرمهر و نرمخوست، می گوید: او، همواره بال فروتنی خود را، از سر مهر و محبت، در برابر آنان فرود آورده است، «قالُوا هُوَ خافِضُ الْجَناحِ».

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود:

لاتَمْلَأْ عَیْنَیْکَ مِنَ النَّظَرِ اِلَیْهِما اِلاّ بِرَأْفَةٍ وَ رَحْمَةٍ وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوْقَ اَصْواتِهِما وَ لا یَدَیْکَ فَوْقَ اَیْدیهِما وَ لا تَتَقَدَّمْ قُدّامَهُما.(۱)

مفهوم آیه شریفه این است که جز با مهر و دلسوزی به آنان نگاه نکن و هرگز صدای خود را از صدای آنان فراتر نبر و

دست خویشتن را بر فراز دست آنان مگـذار و از پیشـاپیش آنـان راه نرو.

وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَمـا رَبَّیانی صَغیرا.

و در باره آنان آمرزش بخواه و از خدای پر مهر تقاضا کن که در زندگی و پس از

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۸۵ ؛ کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

مرگشان، آمرزش و رحمت خود را بر آنان بباراند، چراکه آنان تو را در دوران کودکی و ناتوانی و نیاز، پروراندند و تربیت کردند یادآوری می‌گردد که آمرزش‌خواهی برای آنان در صورتی است که با ایمان و تـوحیـدگرا باشنـد و نـه کفـرگـرا.

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعای فرزنـد برای آمرزش پـدر و مـادری که جهـان را بـه درود گفتـه‌انـد پـذیرفته می‌شود وگرنه خدا به این کار دستور نمـی‌داد و سفــارش نمـی‌فـرمـود.

به بـاور پـاره‌ای، خـدا بـدان جهت به فرزنـدان فرمـان می‌دهـد که به پـدر و مادر سالخورده نیکی کننـد، امّا به پـدر و مادر سـفارش فرزنـدان را نمی‌کنـد که محبت فرزنـدان به پـدران و مـادران کهنسـال انـدک است در حالی که آنان فرزنـدانشان را بسیار دوست می‌دارنـد. و بـدان دلیل به دوران پیری آنان اشاره می‌کنـد، که در آن مرحله نیاز به مهر و یاری پیـدا می‌کنند و فرزندان باید، هم از نظر عواطف انسانی و اخلاقی و هم تأمین اقتصادی به آنان خدمت کنند و برسند.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ، رَغْمَ اَنْفِهِ،

قـالُـوا: مَـنْ یـا رَسُـولَ اللّـهِ؟

قالَ: مَـنْ اَدْرَکَ اَبَـوَیْهِ عِنْـدَ الْکِبَـرِ اَحَدُهُما اَوْ کِلاهُما وَ لَم‌یَدْخُلِ الْجَنَّةَ.(۱)

بینی‌اش به خـاک مالیـده شود، بینی‌اش به خـاک مالیـده شود... بینی‌اش به خاک مـالیـده شـود! پـرسیـدنـد: چـه کسـی ای پیـامبـر خـدا؟

فرمود: آن کسی که پـدر و مـادرش یا یکی از آن دو نزد او به مرحله پیری رسـند و با مهر و نیکی به آنان خشـنودی خـدا را فراهم نکند تا وارد بهشت پرطراوت و زیبا گردد.

و«اَبو اُسَیْد اَنْصاری» آورده است که: مـا در حضور پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که مردی از تیره «بَنی سَلَمة» شـرفیاب گردیـد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم

۱ . صحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۹۷۸.

بـاز هـم کـار شـایستـه‌ای مـانـده است کـه در حـق آنان انجام دهم؟ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آری.

پـرسیـد: چـه کنـم؟

فرمود: نماز، طلب آمرزش وفا به عهد و پیمان آنان، احترام به دوستانشان و دیگر پیوند با نزدیکان آنان و صله رحم با آنان.

یـا رسُـولَ اللّهِ! هَـلْ بَقِـیَ مِـنْ بِـرِّ اَبَـوَیَّ شَـیْءٌ اَبَـرُّهُمـا بِـهِ بَعْـدَ مَـوْتِهِمـا؟

قالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله : نَعَم، اَلصَّلاةُ عَلَیْهِما،وَ الْاِسْتِغْفارُ لَهُما وَ اِنْفاذُ عَهْدِهِما مِنْ بَعْدِهِما وَ اِکْرامُ صَدیقِهِما وَ صِلَـةُ الرَّحِـمِ الَّتـی لا تُوصَلُ اِلّا بِهِما.(۱)

«قَتادَه» پس از تلاوت آیـه می‌گویـد: آری، این گـونه آمـوزش داده شدیـد و این سـان فرمـان یافتیـد، پس رهنمودهـا و درس‌هـای انسانساز خدا را برگیرید و به سیستم اخلاقی و تربیتی مورد سفارش او آراسته گردید.

۱ . سُنَن اَبی داود، ج ۴، ص ۳۳۶ ؛ سُنَن اِبنِ ماجَه، ج ۲، ص ۱۲۰۸.

(۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

دوازده حکم مهم اجتماعی قابل توجه ویژه آقایان

وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِیّاکُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبیرا

و فرزندانتان را از ترس فقر به قتل نرسانید ، ما آن‌ها و شما را روزی می‌دهیم ، مسلما قتل آن‌ها گناه بزرگی است. (۳۱ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در تعقیب بخش‌های مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد در آیات ۳۱ تا ۳۵ به بخش دیگری از این احکام پرداخته و شش حکم مهم را ضمن ۵ آیه با عباراتی کوتاه اما پرمعنی و دلنشین شرح می‌دهد. نخست به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره کرده می‌گوید : « فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید : وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ...». از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آن‌قدر سخت و ناراحت کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانایی اقتصادی به قتل می‌رساندند. در این‌که عرب جاهلی آیا فقط دختران را به زیر خاک پنهان می‌کرد و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می‌رساند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی معتقد هستند این‌ها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می‌دادند یکی این‌که مبادا در آینده در جنگ‌ها به اسارت دشمنان درآیند نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد. دیگر این‌که فشار فقر و عدم توانایی بر تأمین هزینه زندگی آن‌ها سبب قتلشان می‌شد، چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبود غالبا مصرف‌کننده محسوب می‌شد.

درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می‌نگریست و حاضر به از دست دادن آن‌ها نبود. بعضی دیگر عقیده دارند که آن‌ها دو نوع قتل فرزند داشتند : نوعی که به

تفسیر مردان (۹۷)

پندار غلط خودشان به‌خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت و نوعی دیگر که از ترس فقر صورت می‌گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد. ظاهر تعبیر آیه که ضمیرجمع مذکّر در آن به‌کار رفته « قَتْلَهُمْ» می‌تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد ، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می‌رسد.

اما این‌که گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه‌ای محسوب می‌شدند کاملاً صحیح است ، ولی این در صورتی است که توانایی بر هزینه آن‌ها در کوتاه مدت داشته باشند ، درحالی که گاهی آن‌قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر اداره زندگی آن‌ها درکوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد). به هرحال این یک توهم بیش نبود که روزی‌دهنده فرزندان پدر و مادر هستند ، خداوند اعلام می‌کند که این پندار شیطانی را از سر بدر کنند و به تلاش و کوشش هرچه بیشتر برخیزند ، خدا هم کمک نموده ، زندگی آن‌ها را اداره می‌کند. ضمنا باید توجه داشت که جمله « کانَ خِطْأً کَبیرا » با توجه به این‌که « کانَ » فعل ماضی است اشاره و تأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان گناهی است بزرگ که از قدیم در میان انسان‌ها شناخته شده و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد ، لذا مخصوص به عصر و زمانی نیست .

(۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیات پیش، قرآن شریف پرتوی از مفاهیم بلند و معارف انسانساز عقیدتی و فکری و اجتماعی را به همراه بیش از ده دستور سازنده و تحول‌آفرین ترسیم کرد، اینک در ادامه سخن به ترسیم دوازده دستور سازنده دیگر پرداخته و در آیه مورد

بحث می‌فـرمـایـد:

وَ لا تَقْتُلُوا اَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلاقٍ

فـرزنـدان خـــود را از بیم فقـر و تنگـدستـی نکشیـد.

واژه «لاـ تَقْتُلوا» ممکن‌است منصوب و بر «اَن لاتَعْبُدُوا» پیونـد داشـته باشـد و ممکن‌است مجـزوم و نهـی بـاشـد؛ وبـدین وسیله آفریدگار هستی مردم را از فرزندکشی و تجاوز به حق حیات کودکان هشدار می‌دهد، چراکه آنان دختران خود را زنـده بـه گـور می‌کـردنـد.

نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِیّاکُمْ ما، هم آنان را روزی می‌دهیم و هم شما را.

اِنَّ قَتْلَهُـمْ کـانَ خِطْئـاً کَبیرا.

راستـی که کشتن آنـان هم در جاهلیـت گنـاهی بـزرگ بـود و هـم اینک گنـــاهـی بــــزرگ اسـت.

تفسیر مردان (۹۹)

هشدار از «زنا» و پیامدهای آن

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ سـاءَ سَبیلاً

و نـزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بدراهی است.(۳۲ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گناه بزرگ دیگری که آیه بعد به آن اشاره می‌کند مسأله زنا و عمل منافی عفت است. در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده است. نمی‌گوید زنانکنید ، بلکه‌می‌گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید ، این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمـل نهفته شـده ، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنـا غالبا مقـدماتی دارد که انسان را تـدریجا به آن نزدیک می‌کنـد ، چشم چرانی یکی از مقـدمات آن است ، برهنگی و بی‌حجابی مقـدمه دیگر ، کتاب‌های بـدآموز و « فیلم‌های آلوده » و « نشریات فاسد » و « کانون‌های فساد » هریک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود. همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نـامحرم دریـک مکـان خـالی و تنهـا) عامـل وسوسه‌انگیز دیگری است. بالاـخره ترک ازدواج برای جوانـان و سـخت‌گیری‌های بی‌دلیل طرفین در این زمینه ، همه از عوامل « قرب به زنا » است که در آیه فوق با یک جمله کوتاه همه آن‌ها را نهی می‌کنـد و در روایات اسلامی نیـز هرکـدام جداگـانه مـورد نهی قرار گرفته است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در راه زدودن گناه و زشـتکاری از کران تـا کران جامعه و سوق دادن مردم به پاکی و پاکـدامنی، به تحریم گناه بزرگ دیگری پرداخته و می‌فرماید:

وَ لا تَقْـرَبُوا الـزِّنی

و به کـار ننگین و نفـــرت‌انگیز «زِنا» نزدیک نشوید.

روشن است که منظور از «زِنا» آمیزش آگاهانه با بیگانه و خارج از چهارچوب مقررات شرعی است.

اِنَّهُ کـانَ فـاحِشَـةً

چرا که آن کاری زشت و ظالمانه و گناهی بزرگ است. به بیان روشن‌تر، منظور این

(۱۰۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

است که این عمل زشت، هم در جاهلیت زشت و ظالمانه بوده و هم اکنون زشت و ننگباراست؛ و نظیراین تعبیر در قرآن بسیار است

که همه را باید همین گونه تفسیر کرد.

وَ ســـاءَ سَبیـــلاً.

و بـد راهـی است.

چرا که هم خرد سالم آن را زشت و بـد می‌شـمارد و هم وجـدان زنـده. ما می‌دانیم که فرزنـدان انسان دورانی طولانی نیاز به پدر و مادر دارند، اگر این راه زشت باز شود و کودکان از پدران و مادران ناشناخته و زشتکار ولادت یابند، هم نسبت‌ها و پیوندها گسسته می‌شود و هم مقررات ارث بیهوده جلوه می‌کنـد؛ هم صـله رحم و پیوند با نزدیکان و بستگان بی‌ثمر می‌شود و هم رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر و فرزندان. همه اینها را خرد و وجدان بشری زشت و ظالمانه می‌شمارد.

امیر مؤمنـان علیه‌السـلام از پیـامبر گرامی صـلی‌اللهعلیه‌وآله آورده است که فرمود: فِی الزِّنـا سِتُّ خِصـالٍ: ثَلاثٌ فِی الـدُّنْیا وَ ثَلاثٌ فِی الْآخِرَهِ. فَأَمَّا اللَّواتی فِی الـدُّنْیا فَیَذْهَبُ بِنُورِ الْوَجْهِ وَ یَقْطَعُ الرِّزْقَ وَ یُسْـرِعُ الْفَنـاءَ. وَ اَمَّا اللَّـواتـی فِی الْآخِرَهِ فَغَضَبُ الرَّبِّ وَ سُوءُ الْحِسابِ وَ الدُّخُولُ فِی النّارِ ـ أَوِ الْخُلُـودُ فِـی النّارِ.(۱)

در کـار زشت و ظالمـانه «زِنا» شـش پیامـد زیانبار است که سه پیامـد آن در دنیا گریبان انســان را می‌گیـرد و سـه پیـامـدش در سـرای آخـرت.

امّا آن پیـامـدهای شـومـی کـه در دنیـا دامانگیـر زناکار می‌شود عبارتند از:

۱ ـ صفـا و روشنـایی دل و جـان را از انسـان می‌گیرد.

۲ ـ رزق و روزی را قطـــــــــع مـی‌کنـــــــــد.

۳ ـ و نـابـودی انسـان را ســـرعــت می‌بخشـــــد.

و امّا سـه پیـامـد آن در سـرای آخـرت عبـارتنـد از:

۱ ـ خشـم خـــدا.

۲ ـ سختـی عـذاب.

۳ ـ و ورود در آتـــش و یـا مـــانــدگـــاری در آن.

۱ . کَنْزُ الْفَوائِد، ج ۲، ص ۱۵۲.

تفسیر مردان (۱۰۱)

ضرورت پرهیز از قتل و درگیری

وَلاتَقْتُلُواالنَّفْسَ الَّتیحَرَّمَاللّهُ اِلاّبِالْحَقِّ وَ مَنْقُتِلَ مَظْلُوما فَقَدْجَعَلْنالِوَلِیِّه سُلْطانا فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُورا

و کسـی‌را که خداوند خونش را حرام شـمرده به قتل نرسانید ،جز به حق و آن کس که مظلوم کشـتــه شـده بـرای ولیّش سلطـه (حق قصاص) قـرار دادیم ، اما در قتل اسراف نکند ، چـرا کـه او مـورد حمـایـت اسـت. (۳۳ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حکم دیگر که این آیه به آن اشاره می‌کنـد احترام خون‌انسان‌ها و حرمت شدیـد قتل نفس است. احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس از مسـایلی است که همه شـرایع آسـمانی و قوانین بشـری در آن متفق هسـتند و آن را یکی از بزرگ‌ترین گناهان می‌شـمرند ، ولی اسـلام اهمیت بیشتری به این مسأله داده است تا آن‌جا که قتل یک انسان را همانند کشـتن همه انسان‌ها شمرده است : « مَنْ قَتَلَ نَفْسـا بِغَیْرِ نَفْسٍاَوْ فَسادٍ فِیالْاَرْضِ فَکَاَنَّما قَتَلَالنّاسَ جَمیعا » (۳۲ / مائده). و حتی از بعضـی از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که مجـازات خلود در آتش که مخصوص کفـار است برای قاتـل تعیین شـده است ، این تعبیر دلیل آن باشـد که افرادی که دسـتشان به

خون بی گناهان آلوده می‌شود با ایمان از دنیا نخواهـد رفت : « وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِنا مُتَعَمِّدا فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِدا فیها» (۹۳ / نساء). ولی درست به همین دلیل مواردی پیش می‌آید که احترام خون برداشته می‌شود و این در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی هماننـد آن شده‌انـد ، لـذا در آیه فوق بعـد از ذکر یـک اصل کلی در زمینه حرمت قتل نفس بلافاصـله باجمله « اِلّا بِالْحَقِّ » این گونه افراد را استـثناء می کند. در حدیث معروفی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « خون هیچ مسلمان که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام می‌دهد حلال نیست مگر سه گروه : قاتل ، زانی محصن و آن کس که دین خود را رها

(۱۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کند و از جماعت مسلمین بیرون رود » . (۱) قتل مرتد (فراز سوم حدیث بالا) جلو هرج و مرج را در جامعه اسـلامی می گیرد ، این حکم یک حکم سیاسی برای حفظ نظام اجتماعی در مقابل اموری است که نه تنها امنیت اجتماعی بلکه اصل نظام اسـلام را تهدید می کنـد. اصولاً ـ اسـلام کسـی را مجبور به پـذیرش این آیین نمی کنـد ، بلکه برخورد آن با پیروان آیین‌های دیگر تنها یک برخورد منطقی توأم با بحث آزاد است، ولی اگر کسـی اسلام را با میل خود پذیرفت و جزء جامعه اسلامی شد و طبعا از اسرار مسلمین آگاه گردید ، سپس تصمیم گرفت از این آیین بازگردد و عملاً اساس نظام را تضعیف کند و تزلزل در ارکان جامعه اسلامی ایجاد نماید مسـلما این کار قابل تحمل نیست و با شـرایطی که در فقه اسلامی آمده است حکم آن اعدام است .(۲) البته احترام به خون انسان‌ها در اسلام مخصوص مسلمان‌ها نیست ، بلکه غیر مسلمانانی که با مسلمین سرجنگ ندارند و در یک زندگی مسالمت‌آمیز با آن‌ها به سرمی‌برنـد ، جـان و مـال و ناموسـشان محفوظ است و تجـاوز به آن حرام و ممنوع. ضـمنا در ارتبـاط با فراز پایانی آیه بایـد گفت : مسـأله رعـایت عـدالت حتی در مورد قاتلاـن در آن حـد و پـایه است که در وصایای امیر مؤمنان می‌خوانیم که فرمود: « ای فرزنـدان عبدالمطلب مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه‌ور شوید و بگویید امیرمؤمنان کشته‌شد و به بهانه آن خون‌هایی بریزید ، آگاه باشـید تنها قاتل من (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد ، درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه‌ای که او بر من زده‌است شهید شوم تنها یک‌ضربه‌کاری براو بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکنید ».(۳)

۱- « صحیح بخاری » و « صحیح مسلم » بنابر فی ظلال ، جلد ۵ ، صفحه ۳۲۳ .

۲-در زمینـه ارتـداد و فلسـفه سـخت‌گیری در مجـازات آن بحث مشـروحی ذیـل ۱۰۶ / نحـل در جلـــد ۱۱، تفسیـــر نمـــونـه داشتیـــم .

۳-« نهج البلاغه » بخش نامه‌ها شماره ۴۷ .

تفسیر مردان (۱۰۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تـــأمین حـــق حیـــات

در آیـــه مورد بحث، در راه تضمین حق حیات انسان ـ که طبیعی‌ترین حـق بشری است ـ می‌فرماید:

وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتـی حَـرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ

و کسی را که خدا جان و خونش را پاس داشته و محترم شمرده است ـ جز بر اساس حـق و عدالت ـ نکشید.

آری خون‌ها و جان‌ها را خـدا گرامی داشـته است، مگر اینکه کسـی کفرگرا و حق‌ستیز باشـد، یا پس از ایمان و اسـلام، راه کفر در پیش گیرد و یا دست به ریختن خون بی گناهی بزند و یا به زنای محصنه دست یازد که در این چند صورت به دست خویش حرمت جان و حق حیات خود را پایمال ساخته است.

وَ مَـــنْ قُتِـــلَ مَظْلُـومــا فَقَــدْ جَعَلْنـا لِـوَلِیِّـهِ سُلْطـانــا

و کسی که به ناروا کشته شود، ما به سرپرست و خونخواه او این حق را داده‌ایم که از قاتل خونبها بگیرد یا او را مورد عفو و بخشش قرار دهد و یا به کیفر گناه بزرگش او را بکشد.

آنچه آمد، دیدگاه برخی ازجمله «اِبن عَبّاس» است، امّا «قَتادَه» می گوید: سرپرست و خونخواه مقتول، تنها می تواند قصاص کند.

فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُورا.

و او نباید در کشتن زیاده‌روی کند و از مرز مقررات بگذرد، که او برای رسیدن به حق خویش و کیفر قاتل یاری شده است.

(۱۰۴) آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرْآن

رعایت مال یتیم و وفای به عهد و پیمان

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ اِلاّ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً

و به مال یتیم، جز به طریقی که بهترین طریق است ، نزدیک نشوید تا به سرحد بلوغ برسد و به عهد (خود) وفا کنید که از عهد سؤال می‌شود. (۳۴ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَشُدَّ » از ماده « شَدّ » به معنی « گروه محکم » است ، سپس توسعه یافته و به هرگونه استحکام جسمانی و روحانی گفته شده است و منظور از « اَشُدّ » در این‌جا رسیدن به حد بلوغ است ، ولی بلوغ جسمانی در این‌جا کافی نیست ، بلکه باید بلوغ فکری و اقتصادی نیز باشد ، به گونه‌ای که یتیم بتواند اموال خود را حفظ و نگهداری کند و انتخاب این تعبیر برای همین منظور است که البته باید از طریق آزمایش قطعی مشخص گردد. این آیه چهارمین و پنجمین دستور از سلسله احکام را شرح می‌دهد نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته است.

می گوید نه تنها اموال یتیمان را نخورید بلکه حتی حریم آن را کاملاًـ محترم بشمارید. ولی از آن‌جا که ممکن است این دستور دستاویزی گرددبرای افراد ناآگاه که تنها به‌جنبه‌های منفی می‌نگرند و سبب شود که اموال یتیمان را بدون سرپرست بگذارند و به دست حوادث بسپارند ، لذا بلافاصله استثناء روشنی برای این حکم ذکر کرده می گوید : « مگر به طریقی که بهترین طرق است : اِلاّ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ ». طبق این تعبیر جامع و رسا ، هرگونه تصرفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ ، اصلاح ، تکثیر و اضافه بوده باشد و جهات لازم برای پیشگیری از هدر رفتن این اموال در نظر گرفته شود مجاز است ، بلکه خدمتی است آشکار به یتیمان که قادر بر حفظ مصالح خویشتن نیستند. البته این‌وضع تا زمانی ادامه دارد که به حدّ رشد فکری و اقتصادی

تفسیر مردان (۱۰۵)

برسد آن‌گونه که قرآن در ادامه آیه مورد بحث از آن یاد می‌کند : « تا زمانی که به حد قدرت برسد : حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ ». سپس به مسأله وفای به عهد پرداخته می گوید : « وَ اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدِ کانَ مَسْؤلاً ». عهد و پیمان معنی وسیعی دارد که هم شامل عهدهای خصوصی در میان افراد در رابطه با مسایل اقتصادی و کسب و کار و زناشویی و امثال آن می گردد و هم شامل عهد و پیمان‌هایی که در میان ملت‌ها و حکومت‌ها برقرار می گردد و از آن بالاتر شامل پیمان‌های الهی و رهبران آسمانی نسبت به امت‌ها و امت‌ها نسبت به آن‌ها می‌شود .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در پاسداری از حقوق یتیمان و رعایت پیمان‌ها می‌فرماید:

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ

و به ثروت و دارایی یتیمان نزدیک نشوید؛

اِلّا بِالَّتی هِـیَ اَحْسَـنُ

مگـــر به نیکــوتــریــن شیـــوه و بهتـــرین راه،

حَتّی یَبْلُـغَ اَشُـــدَّهُ

تا آنان به حدّ و مرز و مرحله رشد خویش نایل آیند.

وَ اَوْفُـــوا بِالْعَهْـــدِ

و به پیمان‌هـای خویش وفـادار باشـید و در مورد مـال یتیم و دیگر مطالب و مسائل، به محتوای وصیت بنگریـد و بر اساس آن رفتار نمایید.

به بـاور دانشوران همه آنچه را که خـدا از راه فرمـان بر انسان واجب ساخته و یا از راه نهی و هشـدار، تحریم فرموده است، همه آنها عهد و پیمان به حساب می‌آید. افزون بر

۱- در زمینه اهمیت وفای به عهـد و سوگند در جلد ۱۱ ، تفسیرنمونه ذیل آیه ۹۱ تا ۹۴ سوره نحـل بحث مشـروحی مطـرح شـده اسـت .

(۱۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آنها، گاه انسان به وسیله عهـد و یا نـذر و یا دیگر راه‌ها، چیزی را به عنوان عهد بر خود واجـب می‌ســازد کـه رعــایـت همـه اینهــا لازم است.

اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً.

چـرا که در مـورد پیمــان‌ها پـرسش خـواهـد شــد و انسان در برابر چگـونگـی برخـورد با آنهـا به پـاداش و کیفـر می‌رسد. به باور پاره‌ای منظور این است که از خود عهـد و پیمان می‌پرسـند که به چه چیز و چگونه تو را شکسـتند؟ درست همان‌گونه که از دختران زنده به گور پرسش می‌شود، که چرا و به کدامین گناه کشته شده‌اند؟! «وَ اِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ.»(۱)

۱ . سوره تَکْویر، آیه ۸.

تفسیر مردان (۱۰۷)

زیان کم فروشی

وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ اِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقیمِ ذلِکَ خَیْـرٌ وَ اَحْسَـنُ تَأْویلاً

و به‌هنگامی‌که پیمانه می‌کنیـد حق پیمانه‌را ادانماییـد و با ترازوی‌درست وزن کنید این برای شـما بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۱ ـ نخستین نکته‌ای که باید در این‌جا مورد توجه قرارگیرد این است که در قرآن مجیدکرارا روی مسأله مبارزه با کم‌فروشی و تقلب در وزن و پیمـانه تکیه و تأکیـد شـده است ، دریـک جـا رعـایت این نظم را در ردیف نظـام آفرینش در پهنه جهـان هستی گـذارده می‌گوید : «وَالسَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ‌الْمیزانِ اَلاَّ تَطْغَوْا فِی‌الْمیزانِ : خداوندآسمان رابرافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت ، تا شما دروزن و حساب تعـدی و طغیان نکنیـد » (۷ـ۸/رحمن). اشـاره به این‌که مسأله رعایت عـدالت در کیل و وزن مسأله کوچک و کم‌اهمیتی نیسـت ، بلکـه جزیی از اصـل عـدالت و نظـم است که حـاکم بر سراسـر هسـتی است. در جـایی دیگر بـا لحنی شدیـد و تهدیـدآمیز می‌گوید : « وَیْلٌ لِلْمُطَفِفینَ الَّذینَ اِذَا اکْتالُوا عَلَی‌النّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَ اَذا کالُوهُمْ اَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ ، اَلا یَظُنُّ اُولئِکَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظیمٍ : وای بر کم‌فروشـان آن‌ها که به هنگام خریـد ، حق خود را به طور کامل می‌گیرنـد و به هنگام فروش از کیل و

وزن کم می گذارند ، آیا گمان نمی کنند که در روز عظیمی برانگیختـه خواهند شد ، روز رسـتاخیز در دادگاه عدل خدا » (۱ ـ ۴ / مطففین). حتی در حالات بعضـی از پیامبران در قرآن مجید می‌خوانیم که لبه تیز مبارزه آن‌ها بعد از مسأله شرك متوجه کم‌فروشی بود و سرانجام آن قوم ستمگر اعتنایی نکردند و به عذاب شدید الهی گرفتار و نابود شدند (به جلد شـشم تفسیرنمونه صفحه ۲۴۹ ذیـل آیه ۸۵ سـوره اعراف پیرامون رسـالت شـعیب در مـدین مراجعه فرماییـد). اصولاً ـ حق و عـدالت و نظم و حسـاب درهمه‌چیز و همه‌جایك‌اصل‌اساسی و حیاتی‌است و همان گونه که گفتیم اصلی است که بر کل عالم

هستی حکومت می کنـد ، بنـابراین هرگونه انحراف از این اصل خطرناك و بـدعاقبت است ، مخصوصا کم‌فروشـی سـرمایه اعتماد و اطمینـان را که رکن مهم مبادلاـت است از بین می‌برد و نظـام اقتصـادی را به هم می‌ریزد. این موضوع نیز قابل توجه است که از نظر حقوقی کم‌فروشـان ضـامن و بـدهکار در برابر خریـداران هسـتند و لـذا توبه آن‌هـا جز به ادای حقوقی را که غصب کرده‌انـد ممکن نیست ، حتی اگر صاحبانش را نشناسد بایـد معـادل آن را به عنوان رد مظالم از طرف صاحبان اصلی به مستمندان بدهند .

۲ ـ نکته دیگر این که گـاهی مسأله کم فروشـی تعمیم داده می‌شود به گونه‌ای که هرنوع کم کـاری و کوتـاهی در انجـام وظایف را شامل می‌شود ، به این ترتیب کارگری که از کار خود کم می گـذارد ، آموزگار و اسـتادی که درست درس نمی‌دهد کارمندی که به‌موقع سرکار خود حاضر نمی‌شود و دلسوزی لازم را نمی کنـد ، کارمنـدی همه مشـمول این حکم هسـتند و در عواقب آن سـهیم هسـتند. البته الفاظ آیاتی که در بالا گفته شد مستقیما شامل این تعمیم نیست ، بلکه یك توسعه عقلی است و تعبیری که در سوره « الرحمن » خواندیم : « وَالسَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانَ اَلاّ تَطْغَوْا فِی الْمیزانَ » اشاره‌ای به این تعمیم دارد .

۳ ـ « قِسْطاس »بـه کسـر قـاف و ضم آن (بر وزن مقیـاس و گـاهی هم بر وزن قرآن نیز اسـتعمال شـده است) به معنی ترازو است ، بعضـی آن را کلمه‌ای رومی و بعضـی عربی می‌داننـد و گـاهی گفته می‌شود در اصل مرکب از دو کلمه « قسط » به معنی عــدل و « طـاس » به معنی کفـه ترازو است و بعضـی گفته‌اند « قِسْطاس » ترازوی بزرگ است درحالی که « میزان » به ترازوهای کـوچك هم گفته می‌شـود . (۱) به‌هر حـال قسـطاس مسـتقیم ترازوی صـحیح و سالمی‌است که‌عادلانه‌وزن کنـد، بی کم وکاست. جالب این که در روایتی از امام باقر در تفسیر این کلمه می‌خوانیم : « هُوَالْمیزانُ الَّذی لَهُ لِسانٌ :

۱- « تفسیــر المیــزان » ، « فخــر رازی » ، « مجمــع البیــان » ذیــل آیــه مــورد بحـث .

قسطاس ترازویی است که زبانه دارد » . (۱) اشاره به این که ترازوهای بدون زبانه حرکات کفه‌ها را به طور دقیق نشان نمی‌دهد ، اما هنگامی که ترازو زبانه داشته باشد کمتـرین حرکات کفه‌ها روی زبانه منعکس می‌شود و عدالت کاملاً رعایت می گردد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عدل و داد در روابط اقتصادی

در ادامه سخن، بـه رعـایت عـدل و انصـاف در داد و سـتدها و روابـط اقتصـادی پـرداختـه و ضـمـن هشــدار از کــم‌فــروشـی، می‌فرماید:

وَ اَوْفُـــوا الْکَیْـــلَ اِذا کِلْتُـــمْ

هنگـامی که چیزی را برای دیگران پیمـانه می کنیـد و می‌سـنجید، آن را بر اساس عـدل و داد بسـنجید و حقوق مردم را آن گونه که شایسته و بایسته است بپردازید و چیزی از آن فروگذار نکنید که به کم فروشی دچار خواهید شد.

وَزِنُـوا بِالْقِسْطـاسِ الْمُسْتَقیـمِ

به بـاور «زَجّـاج» واژه «قِسْطـاس» به مفهـوم «میزان» است، خواه کوچک باشد و یا بـزرگ.

امّا به بـاور «حَسَن»، منظـور «قپـان» یا دیگر وسایل بزرگ است که در سنجش به کار می‌رود.

«مُجـاهِـد» می گـویـد: این واژه «رومی» است و به مفهوم عـدل و داد آمـده و منظور این است که کالاهـا را به وسیلـه میـزانی که زیانی متوجّه کسی نگردد بسنجید و حقـوق یکـدیگـر را رعایت کنید.

ذلِـکَ خَیْـرٌ

به بـاور «قَتـادَه» منظــور این است که، پاداش این کار، بیشتر و پرارزش‌تر است.

۱- « تفسیـر صـافـی » ، ذیـل آیـه مــورد بحـث .

امّا به باور «عَطاء» منظور این است که این شیوه، به خدا نزدیکتر است.

و برخی بر آننـد که اگر حقوق و حـدود مردم به وسـیله سـنجش و پیمانه، بر اساس عـدل و داد رعایت گردد، برای دنیای شـما بهتر است، چراکه هم باعث خوشنامی شما می گردد و هم ارزش خدا پسندانه امانت و امانتداری، زندگی شما را رونق و صفا می‌بخشد.

وَ اَحْسَنُ تَأْویلاً.

و سرانجـام ایـن راه و رسم عـادلانــه، برای آخرت نیز بهتـر است.

و بـدین‌سـان آفـریـدگار هستـی مـردم را به رعایت حقوق یکدیگر تشویق می کنــد و از آنان می‌خواهد که در داد و ستـدهـا و معاملات و تجارت‌ها کالا را بـه‌دقّـت وزن کننـد و بـر اسـاس عـدل و انصـاف رفتـار نمایند.

تنهــــا از علـــم پیـــروی کن

وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَ‌السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ اُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً

از آنچـه نمی‌دانـی پیـروی مکـن، چرا که گوش و چشم و دل‌هـا همه مسـؤول هستند.

(۳۶/اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« لا تَقْفُ » از ماده « قَفْو » به معنی دنباله روی از چیزی است ، می‌دانیم دنباله روی از غیرعلم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آن‌چه را گفتیم شامل می‌شود. نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسایل اعتقادی و گفتار و شـهادت و قضاوت و عمل را شامل می‌شود. روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز ، علم و یقین است و غیر آن خواه « ظن و گمان » باشد یا « حدس و تخمین » یا « شک و احتمال » هیچ‌کدام قابل اعتمـاد نیسـت. این‌که چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده دلیلـش روشن است ، زیرا معلومات حسّی انسان غالبا از این دو طریق حاصل می‌شود و بقیه تحـت‌الشعـاع آن‌هـا هستنـد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَفْو»: بر وزن «عَفْو» به مفهوم پی گرفتن اثر چیزی یا کسی و دنباله‌روی از آن است و واژه «وَ لا تَقْفُ» از آن بـرگـرفته شـده است.

گفتار و کردار باید آگاهانه و مسئولانه باشد

اینک به ترسـیم این درس انسانساز می‌پردازد که گفتار و کردار انسان توحیـدگرا بایـد بر اساس آگاهی و مسئولیت باشـد و تنها از دانش و آگاهی پیروی شود نه پندارها و بافتـه‌ها و هـواها. در این مـورد می‌فرمایـد:

وَ لا تَقْــفُ مــا لَیْـسَ لَــکَ بِـــهِ عِلْـــمٌ

و از آنچــه بــه آن دانش و آگــاهـی نــداری پیـــروی مکـــن.

به باور «اِبن عَبّاس» و «قَتادَه» منظور این است که، چیزی را که ندیده و نشنیده و نمی‌دانی، نگو شنیده و دیده‌ام و می‌دانم.

امّا بـه بــاور «حَسَـن» منظــور این است که: پشت سر بنــدگان خــدا بیهــوده مگــوی و از آنــان غیبت نکن.

و «مُحمّد حَنَفیّه» می‌گـویـد: منظـور این است که:هرگز گواهی دروغ و ناروا نده.

امّـا به بـاور مـا آیه شـریفه عمومیت دارد و هرگونه گفتـار، کردار، نوشـتار و آهنگی را که بر اساس دانش و آگاهی نباشـد، همه را شامـل می‌شـود و منظـور این است که تنهـا آنچه را می‌دانی درست است بگـو و تنهـا آنچه را یقین داری حقیقت دارد پیروی کن و جـز آنچـه را که به درستـی آن ایمان و یقین نداری نگو و انجام نده و پیروی منما.

گروهی از اصحاب ما با استدلال به این آیه برآنند که عمل به خبر واحد و نیز اعتماد و عمل به قیاس درست نیست، چرا که قرآن از پیروی آنچه انسان به آن یقین ندارد و به راستی و درستی آن آگاه نیست، نهی فرموده است.

اِنَّ السَّمْـعَ وَ الْبَصَـرَ وَ الْفُـؤادَ کُلُّ اُولِئِـکَ کـانَ عَنْهُ مَسْئُولاً.

به راستی که گوش از آنچه شـنیده، چشم از آنچه دیـده و دل از آنچه خواسـته، بازخواست خواهـد شد. به بیان دیگر، همه صاحبان گوش و دل و چشم مسئولند و در بـرابـر کـارهایی که به وسیله این ابزارهای شناخت و این نعمت‌های گران خدا انجـام می‌دهنـد پرسش خـواهنـد شد.

بـه بـاور بـرخـی خـود ایـن اعضـا و ایـن ابـزارهـای شنـاخت مسئولند و از خـــود آنهـــا پـرسش مـی‌شـود.

و از «اِبـن عَبّاس» اســت کـه گفــت:

خـدا از همـه بنـدگـان می‌پـرسـد که این نعمت‌ها را در چه راه به کار گرفته و از آنهـا چگــونه بهــره‌ور شـده‌انـد.

از پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اندکه فرمود:

لا یَزُولُ قَدَمُ عَبْـدٍ یَـوْمَ الْقِیامَهِٔ بَیْـنَ یَـدَیِ اللّهِ عَـزَّ وَ جَـلَّ حَتّی یَسْأَلَهُ عَنْ اَرْبَعِ خِصالٍ:

عُمْـــرُکَ فیمـــــا اَفْنَیْتَـــهُ،

وَ جَسَـــدُکَ فیمـــا اَبْلَیْتَـــهُ،

وَ مالُکَ مِنْ اَیْنَ کَسَبْتَهُ وَ اَیْنَ وَضَعْتَهُ،

وَ عَـــنْ حُبِّنـا اَهْـــلِ الْبَیْـــتِ.(۱)

در روز رسـتاخیز هیچ بنده‌ای در حضور پروردگار گامی به سوی بهشت نمی‌نهد تا از چهـار چیـز مـورد بـازخـواست و پـرسـش قـرار گیـرد؛ خـــدا از او می‌پرسد:

۱ـ دوران زندگی‌ات را در چه راه و کاری سپری کردی؟

۲ـ جسم و نیروهای آن را چگــونه و در خـدمت چه هدف‌هایی فرسوده ساختی؟

۳ـ ثـروت و دارایی خویش را از کـدامیـن راه گـردآوری و کجـا هزینه نمودی؟

۴ـ و دیگـر از محبت ما خـانـدان رسالت می‌پرسند.

۱ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۲۰ ـ ۹۱.

هشدار از آفت کبر و غرور

وَ لا تَمْشِ فِـی الْاَرْضِ مَـرَحـا اِنَّـکَ لَنْ تَخْـرِقَ الْاَرْضَ وَ لَـنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً
روی زمین باتکبر راه مرو، تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی‌رسد؟
(۳۷ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مَرَحَ » به معنی شـدت خوشـحالی در برابر یـک موضوع باطـل و بی‌اساس است. اشاره به این‌که افراد متکبر و مغرور غالبا به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می‌کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند ، گردن به آسـمان می‌کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند. ولی قرآن می‌گوید : آیا تو اگر پای خود را بر زمین بکوبی هرگز می‌توانی زمین را بشـکافی یـا ذره نـاچیزی هستی بر روی این کره عظیم خـاکی . آیـا تو می‌توانی هرقـدر گردن خود را بر فرازی هم طـراز کوه‌ها شوی یا این‌که حـداکثر می‌توانی چنـد سانتی‌متر قامت خود را بلنـدتر نشان دهی درحالی که حتی عظمت بلندترین قله‌های کوه‌های زمین در برابر این کره ، چیـز قابل ذکـری نیست و خود زمین ذره بی‌مقداری است در مجموعه جهان هستی .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَرْق»: شکـــــافتـــن.

«مَرَح»: شادمانی و خوشحـالی بسیـار به چیزی باطل و بیهوده.

در آیه مورد بحث در مبارزه با آفت خودپرستی و خودبزرگ‌بینی و غرور هشدار مـی‌دهــد و می‌فـرمـایـد:

وَ لا تَمْشِ فی الْاَرْضِ مَرَحا

در روی زمین از روی خودخواهی و خود بزرگ‌بینی گام مسپار.

«زَجّـــاج» می‌گـویـد: منظـور این است کـه در روی زمیـــن با خودخواهی و فخـــر فـروشی راه نـــرو.

تفسیر مردان (۱۱۵)

و به بـاور برخـی واژه «مَرَح»، به مفهوم شادی به چیزی باطل و بی‌اساس است.

اِنَّکَ لَـنْ تَخْـرِقَ الْاَرْضَ

چـرا که تـو نمی‌تـوانی سینه زمین را زیر پای خود بشکافی.

وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً.

و براثر تجاوز از مرز خود به کوه‌های بلند هم نمی‌توانی برسی.

به بیـان دیگر، خـدا در این آیه در قـالب مثـالی می‌فرمایـد: هـان ای انسان تو به وسـیله آفت کبر و غرور به آنچه می‌خواهی نخواهی رسـید، همان‌گونه که این کارها از تو ســاختـه نیسـت. بنابراین چرا به کاری که هم‌بر توگران است و هم به صلاح تو نیست، تـــن می‌دهـی؟

قرآن بـدان دلیـل به بیان این نکته پرداخته است که، پاره‌ای مردم به هنگام راه رفتن کبر و فخر می‌فروشـند و برای خودنمایی، سـر و گردن خود را بالا می‌گیرنـد و پاها را بر زمین می‌کوبند تا بدین وسـیله خود را بزرگ جا زنند. آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که اینـان در درون خویش و در عـالم حقیقت بسیار ناتواننـد. نمونه‌ای از ناتوانی‌شـان همین است که نه می‌تواننـد با کوبیـدن پاهای خویش بر زمین آن را بشکـافنـد و نه با راست کردن سر و گردن به کوه‌های بلند برسند.

و بدیــن‌سان به بندگان درس تواضع و فروتنی و وقار می‌دهد.

(۱۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کُـلُّ ذلِـکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوها

همه این‌ها گناهش نزد پروردگار تو منفور است. (۳۸ / اسراء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از این تعبیر روشن می‌شود که برخلاف گفته پیروان مکتب جبر ، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سربزند ، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کـراهت و ناخشنـودی که در ایـن آیـه روی آن تـأکیـد شده است سازگار نبود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیـه مـورد بحـث در اشـــاره بـه گنـاهـان و ضـدارزش‌هایی کـه از آنهـا سـخن رفـت و خـدا یکـی را پـس از دیگری تحـریـم فـرمـود، اینک می‌فـرمـاید:

همه آنچه از آنها هشدار داده شد، گناهش در پیشگاه خدا ناروا و ناپسند است. آری ذات پاك او این زشتکاری‌ها را نمی‌پسندد و نمی‌خواهـد کـه بنـدگانش بـه آنهـا دست یازنـد. از این آیه شـریفه این نکته دریـافت می گردد که پنـدار جبرگرایـان ـ که انسـان را نـاگـزیر از انجـام گنـاه می‌نگـرنـد ـ پـوچ و بی‌اســاس است، چراکه به بیان روشنِ این آیه، خـدا کارهـای زشت و ظالمـانه را نمی‌پسـندد و نمی‌پـذیرد، با این وصف چگـونـه مـردم را به انجـام آنهـا ناگـزیر می‌سازد؟ چگونه یک چیز، هم می‌توانـد مـورد پسند خـدا باشد و هم مورد نفرت او؟! تفسیر مردان (۱۱۷)

جهان میدان آزمایش است

اِنّا جَعَلْنـا مـا عَلَـی الاَرْضِ زینَـةً لَهـا لِنَبْلُـوَهُـمْ اَیُّهُـمْ اَحْسَـنُ عَمَــلاً

مـا آن‌چـه را روی زمیـن است زینـت آن قـرار دادیـم، تـا آن‌هـا را بیـازمـاییم کدامینشان بهتر عمل می کنند؟ (۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان آزمایش برای انسان‌ها و توضیحی برای خط سیر انسان دراین مسیر است .

جهـان پرزرق و برق سـاختیم که هر گـوشه‌ای از آن دل برمی‌برد ، دیـدگان را به خـود مشـغول می‌دارد و انگیزه‌هـای مختلف را در درون آدمی بیـدار می کنـد ، تـا در کشاکش ایــن انگیــزه‌ها و درخشـش این زرق و بــرق‌ها و چهره‌های دل‌انگیز و دلربا ، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد. جالب این که تعبیر به « اَحْسَنُ عَمَلاً » شده ، نه « اَکْثَرُ عَمَلاً » ، اشــاره به ایــن که آن‌چه در پیشگاه خدا ارزش دارد حسن عمل و کیفیت عالی آن است ، نه فـزونی و کثـرت و کمّیّت و تعداد آن .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن اینک در این آیه روشـنگری می کنـد که پدیدآورنده نعمت‌ها خداست و بازگشت انسان‌ها نیز به سوی اوست و این جهان نیز میدان بزرگ آزمون است تا کدامین انسان‌ها بهتر رفتار کنند:

اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی‌الاَرْضِ زینَةً لَها

ما هر آنچـه را که بـر روی زمیـن است زینت و زیـوری بـرای آن سـاختیـم.

بـه بیـان دیگـر، مـا رودخانه‌های خروشـان، درختـان برافراشــته، گیاهـان و روییــدنی‌هـا و جـانــدار و بی‌جـــان را بــرای زمیـن و ساکنان آن ـ که مردم باشند ـ زینــت و زیــور قـــرار داده‌ایم.

(۱۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً

تا بدین وسیله مردم را بیازماییم و برای پژوهندگان معلوم سازیم که کدامین آنان شایسته کردارترند.

آیه‌شریفه روشنگرآن‌است که رفتار و شیوه کار خدا بسان شیوه کار کسی است که می‌خواهد به‌وسیله آزمون به درون و باطن مردم پی‌برد و از رفتار آنان آگاه گردد، نه اینکه او در حقیقت می‌خواهد با این هدف آنان را بیازماید، چراکه ذات پاک او به ژرفای جان‌ها و اندیشه و عملکرد آنان آگاه و بر همه نهان‌ها داناست.

گفتنی است که نظیر این مطلب و این آیه، در سوره‌های دیگر نیز آمده است.

پاره‌ای برآنند که منظور از آزمون و امتحان مردم، همان فرمان و هشدار دادن به مردم است، چراکه به وسیله فرمان و هشدار و بیان مقررات است که فرمانبرداران و سرکشان شناخته می‌شوند.

در مورد مفهوم «زینت زمین» نیز دو نظر آمده است:

۱ـ به باور برخی زینت و آراستگی زمین، مردان آن هستند.

۲ـ امّا به باور برخی دیگر، دانشمندان و دانشوران و پیامبران خدایند.

تفسیر مردان (۱۱۹)

وَ اِنّا لَجاعِلُونَ ما عَلَیْها صَعیدا جُرُزا

(ولی این زرق وبرق‌ها پایدار نیست) و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی‌گیاهی قرار می‌دهیم.(۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«صَعیدا» از ماده «صُعُود» در این‌جا به معنی صفحه روی زمین است ، صفحه‌ای که در آن خاک کاملاً نمایان باشد. «جُرُز» به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی‌روید گویی گیاهان خود را می‌خورد و به تعبیر دیگر «جُرُز» به سرزمینی گفته می‌شود که به‌خاطر خشک‌سالی و کمی باران تمام گیاهانش از میان بروند. آری این منظره زیبا و دل‌انگیزی راکه درفصل‌بهار در دامان‌صحرا و کوهسارمی‌بینیم گل‌هامی‌خندند، گیاهان می‌رقصند ، برگ‌ها نجوا می‌کنند و جویبارها زمزمه شادی سرداده‌اند ، اما به همین حال باقی نمی‌ماند، فصل خزان فرامی‌رسد، شاخه‌ها عریان می‌شوند، جویبارها خاموش، غنچه‌ها می‌خشکند ، برگ‌ها پژمرده می‌شوند و آوای حیات به خاموشی می‌گراید .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صَعید»: سطح و ظاهر زمین؛ و نیز راهی که در آن گل و گیاه نروییده باشد.

«جُرُز»: زمین تهی از گل و گیاه و برهنه از کشت و زرع به خاطر نیامدن باران.

در آیه مورد بحث به ناپایداری زینت و زیور زمین پرداخته و می‌فرماید: آنچه را در روی زمین می‌نگرید پایدار و جاودانه مپندارید، ما هر آنچه را که بر روی زمین است از میان می‌بریم و خود زمین را پس از آبادی و آبادانی‌اش ویران می‌سازیم و روی آن را صاف و هموار می‌نماییم، به گونه‌ای که سراسر آن خشک و بدون گل و گیاه گردد.

از آیات مورد بحث، این نکته دریافت می‌گردد که خدا از بندگانش، درست اندیشی و انجام کارهای شایسته می‌خواهد؛ و کارهایی که مردم انجام می‌دهند، به خواست و اختیار خود انجام می‌دهند؛ و هیچ اجباری از سوی خدا بر سر آنان نیست؛ چرا که اگر جز این بود آزمون درست نبود؛ و از این دو نکته، پوچ بودن پندار جبرگرایان دریافت می‌گردد.

(۱۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آغاز ماجرای مردان مشهور به اصحاب کهف

آغاز ماجرای مردان مشهور به اصحاب کهف

اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ ایاتِناعَجَبا

آیا گمــان کردی اصحــاب کهـف و رقیم از آیات عجیب مابودند؟ (۹ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رَقیم » در اصل از ماده « رَقَم » به معنی نوشـتن است و به عقیده غالب مفسـران این نام دیگری است برای اصـحاب کهف ، چرا که سرانجـام نام آن‌ها را بر لوحه‌ای نوشـته و بر در غار نصب کردنـد. از آن‌جا که قرآن مسایل کلی حساس را غالبا در ضـمن مثال و یا مثال‌ها و یا نمونه‌هایی از تاریـخ گذشـته مجسم می‌سازد ، در این‌جا نیز نخست به بیان داسـتان اصـحاب کهف پرداخته و از آن‌ها به عنوان یک « الگو » و « اُسْوَهْ » یاد می کند. گروهی از جوانان باهوش و با ایمان که در یک زندگی پرزرق و برق در میان انواع ناز و نعمت به سـرمی‌بردند ، برای حفظ عقیـده خود و مبارزه با طاغوت عصـر خویش به همه این‌ها پشت‌پا زدند و به غاری از کوه که از همه‌چیز تهی بود پناه بردنـد و از این راه اسـتقامت و پـایمردی خود را در راه ایمـان نشـان دادنـد. جالب این‌که قرآن در این‌جا با به کارگرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست سرگذشت این گروه رابه‌طور اجمال ، برای آمادگی ذهن شنوندگان ، ضمن چهار آیه نقل کرده ، سپس به تفصیـل آن در ضـمن چهارده آیه می‌پـردازد. نخست می گوید : « آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند: اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحــابَ الْکَهْــفِ وَ الرَّقیمِ کانُوا مِـنْ ایـاتِنـا عَجَبـا ». ما آیات عجیب‌تری در آسمان و زمین داریم که هریک از آن‌ها نمونه‌ای است از عظمت و بزرگی آفرینش و نیز در زنـدگی تو اسـرار عجیبی وجود دارد که هریک نشـانه‌ای است از حقـانیت دعوتت و هم‌چنین در این کتـاب بزرگ آسـمانی تو آیات عجیب فراوان است و مسـلما داسـتان اصـحاب کهف از آن‌ها شگفت‌انگیزتر نیست. این‌که نام این گروه « اصحاب کهف » (یاران غار) گذارده شده به‌خاطر همان است که آن‌ها برای نجات جان خود به غاری پناهنده شدند چنان‌که در شرح حالاتشان خواهد

تفسیر مردان (۱۲۱)

آمد. ضـمنا نباید تردید کرد که این دو (اصـحاب کهف و رقیم) اشاره به‌یک گروه‌است و شـأن نــزول آیــات نیــز این حقیقــت را تأییــد مـی کنــد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کَهْف»: غـار بـزرگ.

«رَقیم»: نوشته؛ «رَقْم لباس» به مفهوم خط آن است. و «اَرْقَم» به مفهوم مار خـوش‌خط و خال است.

شأن نزول

درمورد شأن نزول و داستان فرود آیات ۹ تا ۱۶ آورده‌اند که:

سردمداران شـرک و بیداد در راه پیکار با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، دوتن از مغزهای متفکّر و فریبکار خویش رانزد سران یهود گسیل داشـتند تـا در مورد پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و رسـالت او پژوهش کننـد و با بیان وصف‌ها و ویژگی‌های آن حضـرت و پیام و کتاب آســمانی‌اش بـه آنــان، از آنهــا ـ کـه کتــاب آســمــانی دارنــد و بـه مفــاهیــم و معــارف الهی آشــنا هســتنـد و از دانش و آثــار پیــامبران برخوردارند ـ در مورد چگونگی رویارویی با پیــامبــر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دعــوت تـوحیــدی او چــاره‌انــدیشی کنند.

«نَضـــر بـن حــارِث» و «عُقْبــهٔ»، بـه مــدینه رفتنـد و ضــمن دیــدار بـا یهــود و رسانـدن پیـام ســــردمــداران مکّــه، از آنـان یـاری و چـاره‌انـدیشی خواستند.

آنها گفتند: شما سه چیز از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بپرسید، اگر اینها را پاسخ داد، بدانید که او پیامبر خداست و اگر پاسخ نداد آگاه باشید که دروغ‌پرداز است و شما می‌توانید هر تصمیمی دربـاره‌اش داریـد بی‌هیـچ دلهره و هراسی پیاده کنید.

آنگـاه آن سـه پـرسش را ایـن‌گـونه طـرح کـردنـد:

۱ـ از او در مـورد سـرنوشت جوانـان آزادی‌خـواهی بپرسـید کـه از شـهر و جـامعه خـود کنـاره گرفتنـد و بیـرون رفتنـد، تـا او از سرگذشت شگفت‌انگیز آنان به شما خبر دهد که آنـان چـه شـدنـد؟

(۱۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۲ـ از او در مورد سرگذشت و سرنوشت مردی که در حال سیر و سفر شرق و غرب عالم را زیر پا نهاده است بپرسید که او کیست و چه می‌کند؟

۳ـ از او در مورد «رُوح» بپرسید تا برای شما پاسخ آورد.

و برخی آورده‌اند که گفتند: اگر دو پرسش اوّل و دوّم شما را هم پاسخ داد بدانید که پیـامبر خـداسـت.

آنـان به مکّه بازآمدنـد و به سـردمداران شـرک و بیـداد گفتنـد: اینـک با خود طرحی آورده‌ایم که می‌توانـد سیاست ما را با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسیر درستی قرار دهد و کار ما را بـا او یکسـره نمـاید.

پـرسیـدنـد: چگـونـه؟ و از چـه راهـی؟

آنـان برنـامه خـود را با آنهـا در میان نهادند و پس از آن، همگی به حضور پیـامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله شتـافتند.

پس از رویـارویی بـا آن حضـرت، سه پرسـش مورداشـاره را طرح کردنـد و از آن بزرگوار پاسخ آنهـا را خواسـتند، امّـا پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اینک برای سه پرسش پیچیده شما پاسخی ندارم، فردا پاسخ شما را خواهم داد.

در این مورد آورده‌انـد که پانزده روز از آن جریان گـذشت، امّا وحی فرود نیامـد و در نتیجـه پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله پاسـخی برای آنان نداشت، چراکه در وعده‌اش به آنان، «اِنْ شـاءَ اللّه» نگفته بود.

در این مـدّت در مکّه طوفانی از شایعه‌سازی‌ها و دروغ‌پراکنی‌ها و پندارهای درست و نادرست از سوی دشـمن و دوست به راه افتاد و قلب پرمهر پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله را ـ که کـانون عشق به خـدا و محبت و خیرخواهی به مردم بود ـ آزرد؛ و آنگاه بود که فرشـته وحی فرود آمـد و سوره کَهْـف را بر آن قلـب مصـفّا خوانـد و در آیـات آن، هـم سـرگذشت پر اسرار و شـگفت‌انگیز آن جوانـان آزادی‌خواه و روشـنفکر و سـتم‌ستیز را آورد و هم داستان آن مرد جهانگرد را که معمای تاریخ بود؛ و در پاسخ سومین پرسش آنان نیز

تفسیر مردان (۱۲۳)

آیـه دیگـری(۱) آورد کـه به دسـتور پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سـوره دیگـری قرار گرفت.

«اِبن اِسْحاق» در این مورد می‌افزاید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرشته وحی فرمود: چرا زودتر پـاسـخ آنـان را نیـاوردی؟

گفت: وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلاّ بِاَمْرِ رَبِّکَ...(۲)

مـا فرشتگـان جـز به فـرمان پروردگار تو فرود نمی‌آییم... و فرمانروایی بر کـران تا کـران هستی از آن اوست.

پرتوی از سرگذشت درس‌آموز جوانان آزادی‌خواه

قرآن در این آیه، نخست به سبـک هنرمندانه و زیبایی به ترسیم دورنمایی از داسـتان پراسـرار این جوانـان روشنفکـر و ستم‌ستیـز پـرداختـه و می‌فـرماید:

هان ای پیامبر! چنین پنداشتی که سرگذشت اصحاب «کَهْف» و «رقیم» از آیات شگفت‌انگیـز و نشـانـه‌های پـراسرار قدرت بی‌کران

ماست؟

به باور «مُجاهِد» و «قَتادَه»، منظور این است که: ای پیامبر آیا می‌پنداری که سرگذشت «اَصحاب کَهْف» و «رَقیم» از آیات شگفت‌انگیز قدرت ماست؟ نه، آفرینش آسمان‌ها و زمین از این سرگذشت‌ها نیز شگفت‌انگیزتر است.

امّا به باور برخی هنگامی که جواب سه پرسش شرک‌گرایان به وسیله فرشته وحی نیامد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به امید ایمان آنان در انتظار پیام خدا بود، این آیه آمد که: هان ای پیامبر! تو چنین پنداشتی که داستان اصحاب «کَهْف» و «رَقیم» شگفت‌انگیز است و اگر اینها را برای آنان بازگویی ایمان خواهند آورد؟

یادآوری می‌گردد که منظور از «کَهْف» همان غاری است که آن جوانان ستم‌ستیز به آن پناه بردند.

۱ـ سوره اِسْراء، آیه ۸۵.

۲ . سوره مَرْیَم، آیه ۶۴.

اصحاب «رَقیم» چه‌کسانی بودند؟

در مورد واژه «رَقیم» و یا سرگذشت گروهی که به این نام آمده‌اند، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور «اِبن عَبّاس» و...، این واژه به مفهوم آن کوه و دشتی است که غار در آنجا بود و اصحاب کَهْف به آن پناه بردند.

۲ـ امّا «حَسَن» آن را نام آن کوه می‌داند.

۳ـ از دیدگاه «کَعْب» و «سُدی» واژه «رَقیم» نام شهر و دیاری است که این جوانان روشنفکر و با ایمان از آنجا بیرون رفتند و در دفاع از آزادی و حقوق خویش دست به هجرت زدند.

۴ـ و از دیدگاه «سَعید بن جُبَیْر»، نام آن تخته سنگی است که سرگذشت اصحاب کَهْف را بر آن نگاشتند و بر در غار نصب کردند.

یادآوری می‌گردد که «بَلْخی» و «جُبّائی» نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند.

۵ـ پاره‌ای بر آن هستند که، به مفهوم یک تابلو و لوح سنگی است که سرگذشت اصحاب کَهْف در آن آمده، امّا آن را بدان دلیل که بسیار جالب و گرانبها و حقیقت‌آور بود در خزانه شاهان به امانت نهادند.

۶ـ پاره‌ای دیگر چون: «اِبن زَیْد» بر آن است که «رَقیم» کتابی است که در آن سرگذشت‌های شگفت‌انگیز آمده و خدا از محتوای آن ما را آگاه نساخته است.

۷ـ و برخی همچون «نُعْمان بن بَشیر» آورده است که آنان نیز بسان «اَصْحاب کَهْف» گروهی ستم‌ستیز و آزادی‌خواه بودند که به غاری پناه بردند و درِ غار بر اثر زمین لرزه‌ای به هم آمد و در آنجا گرفتار آمدند و شمارشان سه تن بود.

آنان پس از بسته شدن درِ ورودی غار گفتند: اینک که راه نجات و رهایی مسدود است، بیایید هر کدام از ما ضمن دعا و نیایش به بارگاه خدا، یکی از بهترین کارهای خوب و خالصانه زندگی خود را باز گوییم و از خدا رهایی خود را بخواهیم. آنان چنین کردند و خدا نجاتشان داد.

اِذْ اَوَی‌الْفِتْیَهُ اِلَی‌الْکَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا اِتِنا مِنْ‌لَدُنْکَ رَحْمَهً وَ هَیِّیءْ لَنا مِنْ اَمْرِنا رَشَدا

زمانی را به‌خاطر بیاور که این گروه جوانان به غار پناه بردندو گفتند پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز. (۱۰ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله « اَوَی الْفِتْیَةُ » از ماده « مَأْوی » گرفته شده که به معنی « جایگاه امن و امان » است ، اشاره‌به‌این که‌این‌جوانان‌فراری‌ازمحیط فاسد هنگامی که به‌غاررسیدند احساس آرامش کردند. « فِتْیَةُ » جمع « فَتی » دراصل به‌معنی « جوان نوخاسته و شاداب » است ، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می‌شود و معمولاً این کلمه با یک نوع مدح به‌خاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است. شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق نقل شده است : امام از یکی از یاران خود پرسید " : « فتی " به چه کسی می گویند ؟ »او در پاسخ عرض کرد " : « فتی " را به جوان می گوییم » امام فرمود : « اَما عَلِمْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ کانُوا کُلُّهُمْ کُهُولاً ، فَسَمّاهُمُ اللّهُ فِتْیَةً بِایمانِهِمْ : آیا تو نمی‌دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند ، اما خدا از آن‌هابه عنوان " فِتْیَةً " نام برده چون ایمان به پروردگار داشتند ». سپس اضافه فرمود : « مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ اتَّقی فَهُوَ الْفَتی : هرکس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند جوانمرد است » .(۱) تعبیر به « مِنْ لَدُنْکَ : رحمتی از ناحیه خودت » اشاره به این است که آن‌ها وقتی به غار پناه بردند دست خود را از همه‌جا کوتاه می‌دیدند و تمام اسباب و وسایل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند .

۱ - « نورالثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۴۴ و ۲۴۵ .

(۱۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَوی»: بازآمد و پناه برد.

«فِتْیَة»: جوانان و مفرد آن «فَتی» است.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ اِلَی الْکَهْفِ

هان ای پیامبر! آنگاه را به یاد آور که این جوانان حق‌جو و آزادمنش به آن غار پناه بردند، تا دین و آزادی خود را از شرارت استبداد و از دسترس آن حفظ کنند.

فَقالُوا رَبَّنا اتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً

هنگامی که به در غار رسیدند، نیایشگرانه رو به بارگاه خدا کردند که: پروردگارا رحمت و بخشایش‌خود را برما بباران، تا در پرتو مهر تو از شرارت ظالمان نجات یافته و از رنجها و گرفتاری‌ها آسوده گردیم.

وَ هَیِّیءْ لَنا مِنْ اَمْرِنا رَشَدا.

و کارمان را به سامان‌آور و وسیله رشد و راهیابی به سوی خود و دیار نور و هدایت را برایمان فراهم آور.

به باور پاره‌ای منظور این است که: پروردگارا! برای ما وسیله رشد و تکاملی را فراهم ساز که خشنودی تو را به دست آوریم.

دیدگاه‌ها در مورد این جوانان پرشور و ستم‌ستیز

۱ ـ به باور گروهی، این جوانان، انسان‌های آزادی‌خواه و توحیدگرایی بودند که از ترس دیکتاتور بیدادپیشه روزگار خویش «دَقْیانوس»،اندیشه و عقیده مترقی خویش را از او و عوامل حکومت استبدادی او نهان می‌داشتند، چراکه وی از نظر اندیشه و عقیده واپسگرا و بت‌پرست بود و مردم را به پرستش‌های ذلت‌باری چون بت‌پرستی دعوت می‌نمود و مخالفان را سخت سرکوب می‌کرد و از پا درمی‌آورد.

تفسیر مردان (۱۲۷)

۲ـ امّـا بـه بـاور بـرخـی او مجـوسـی بـود و مردم را بـه کیش مجوس دعوت می کـرد و جـوانـان آزادی‌خـواه کـه بـا او به مخـالفت برخاستند و به غار پناه بـردنـد، مسیحی مذهب بودند.

۳ـ از دیدگاه پاره‌ای این جوانان درست اندیش و روشنفکر، از نزدیکان دربار و بستگان سردمدار استبداد بودند که ایمان و باور مترقّی خود را از یکدیگر نهان می‌داشتند و از اندیشه آزادی‌خواهانه یکدیگر نیز آگاه نبودند که در راهگذر زندگی با هم آشنا شدند و راز خود را با هم در میان نهادند و با هماهنگی دقیق به غار پناه بردند.

۴ـ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، این رویداد شگفت‌انگیز و قیام این جوانان مترقی و آگاه، پیش از بعثت مسیح علیه‌السلام بود.

(۱۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَضَـرَبْنـا عَلـی اذانِهِـمْ فِـی الْکَهْفِ سِنیـنَ عَـدَدا

مـا (پـرده خـواب را) بر گـوشـشـان زدیـم و سال‌ها در خواب فرورفتند. (۱۱ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله « ضَرَبْنا عَلی اذانِهِمْ : پرده بر گـوش آن‌هـا زدیم » در لغت عرب کنـایه ظریفی است از « خوابانـدن » گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می‌شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است. به همین دلیل خواب حقیقی ، خوابی است که گوش‌های انسان را ازکار بینـدازد و نیز به‌همین دلیل هنگامی که کسـی را می‌خواهند بیـدار کنند غالبا از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوایی او بیدارش می کنند .

تعبیر به « سِنینَ عَدَدا : سال‌های متمادی » اشاره به آن است که خواب آنان سالیان دراز به طول انجامید چنان که شرح آن در تفسیر آیات آینده خواهد آمد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حِزْب»: گروه.

«اَمَد»: سـرآمـد و پـایـان مـدّت مقـرّر.

«ضَرَبْنا عَلی آذانِهِمْ»: خواب را بر آنان چیره گردانیدیم.

در آیـه اول مورد بحـث، در ترسیـم سرنوشت آنـان در درون غـار می‌فرماید:

مـا دعـای آنـان را پـذیرفتیم و بـا افکنـدن پرده‌های خواب بر گوش آنان، برای سالیانی طولانی آنان را به خواب عمیق فرو بردیم، به گونه‌ای که نه صدایی را می‌شنیدند تا بیدار گردند و نه اثری از هیاهو و غوغای‌طبیعت در گوش‌آنان‌نفوذمی کرد تابه‌خودآیند.

از آیه شـریفه دریافت می گردد که آنان نمرده بودند، بلکه زنده و در خوابی عمیق و خوش فرورفته بودند و این حقیقت را قرآن در اوج فصاحت و بلاغت ـ که نمونه و نظیـری بـرای آن نمی‌تـوان یـافت و با هیـچ واژه‌ای نمی‌توان آن را ترجمه نمود.

تفسیر مردان (۱۲۹)

ثُمَّ بَعَثْناهُمْ لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِـزْبَیْـنِ اَحْصی لِما لَبِثُوا اَمَدا

سپس آن‌ها را برانگیختیم تا آشکار گردد کدام‌یک از آن‌دو گروه مدت خواب خود را حساب بهتر کرده‌اند. (۱۲ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به « بَعَثْناهُمْ » در مورد بیدار شدن آن‌ها ، شاید به این جهت است که خواب آن‌ها به‌قدری طولانی شد که همچون مرگ بود و بیـداری آن‌هـا همچـون رسـتاخیز و زنـدگی پس از مرگ. جمله « لِنَعْلَمَ تـا بـدانیم ... » مفهومش این نیست که خداونـد می‌خواسته دراین‌جـا علم تـازه‌ای کسـب کنـد ، این تعبیـر در قرآن فـراوان اسـت و منظور از آن تحقق معلوم الهی است یعنی مـا آن‌ها را از

خواب بیدار کردیم تا این معنی تحقق یابد که آن‌ها درباره میزان خوابشان از هم سؤال کنند. تعبیر به « اَیُّ الْحِزْبَیْنِ » اشاره به چیزی است که در تفسیر آیات آینده خواهد آمد که بعضی از آن‌ها خواب خود را یک روز و بعضی یک نیمه روز می‌دانستند ، درحالی که سالیان دراز خوابیده بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آورده است:

ثُمَّ بَعَثْناهُمْ

آنگاه آنان را از آن خواب گران و طولانی بیدار کردیم.

لِنَعْلَمَ اَیُّ الْحِزْبَیْنِ اَحْصی لِما لَبِثُوا اَمَدا.

تا آنچه در علم ما گذشته بود آشکار گردد و معلوم گردانیم که کدام‌یک‌از دو گروه، مدّت خواب خویشتن را بهتر به شمار آورده است.

گفتنی است که دانش بی‌کران خدا بر کران تا کران هستی احاطه دارد و پیش از هر چیزی است؛ و این نمونه از تعابیر در قرآن بسیار است که تفسیر روشن آن را در آیات پیش آوردیم.

(۱۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به باور برخی منظور این است که: ما می‌خواستیم روشن سازیم که کدام یک از دو گروه با ایمان و شرک‌گرای جامعه معاصر اصحاب کَهْف مدت خواب آنان را بهتر و دقیق‌تر به شمار آورده است؛ و این بدان دلیل بود که در مورد دوران خواب آنان در غار گفتگو بود و هر گروه چیزی می‌گفتند؛ از این رو خدا آنان را بیدار ساخت تا این معمّا حل گردد.

امّا به باور برخی دیگر منظور از دو گروه در آیه شریفه، خود آنان هستند، چراکه وقتی بیدار شدند، در مورد مدّت خواب خود دستخوش اختلاف شدند و هر گروه چیزی گفت، که قرآن در اشاره به این دو دیدگاه می‌فرماید: وَ کَذلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنَهُمْ...(۱)

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۹.

تفسیر مردان (۱۳۱)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ اٰمَنُوابِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً

ما داستان آن‌ها را به‌حق برای تو بازگو می‌کنیم، آن‌ها جوانانی‌بودندکه به‌پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم.

(۱۳ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرگذشت مشروح اصحاب کهف

بعد از بیان اجمالی این داستان قرآن مجید به شرح تفصیلی آن ضمن چهارده آیه پرداخته است. از آیات قرآن به طور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده می‌شود که اصحاب کهف در محیط و زمانی می‌زیستند که بت‌پرستی و کفر ، آن‌ها را احاطه کرده بود و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولاً حافظ و پاسدار شرک و کفر و جهل و غارتگری و جنایت است بر سر آن‌ها سایه شوم افکنده بود .

اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند سرانجام به فساد این آیین پی بردند و تصمیم بر قیام و در صورت عدم توانایی ، مهاجرت‌کردن از آن محیط آلوده گرفتند .

جـــوانمردی و ایمان

همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است ، هم از آن‌ها سرچشمه می گیرد و هم در آن‌ها تأثیر متقابل دارد ، به همین دلیل در این داستان اصحاب کهف می‌خوانیم آن‌ها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند. و باز روی همین جهت بعضی از دانشمندان گفته‌اند : « رَأْسُ الْفُتُوَّةِ الْایمانُ : سرچشمه جوانمردی ایمان است » . و بعضی دیگر گفته‌اند : « اَلْفُتُوَّةُ بَذْلُ النَّدی وَ کَفُّ الْاذی وَ تَرْکُ الشَّکْوی : جوانمردی بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات ». بعضی دیگر « فُتُوَّت » را چنین تفسیر کرده‌اند : « هِیَ اجْتِنابُ الْمَحارِمِ وَ اسْتِعْمالُ الْمَکارِمِ : جوانمردی پرهیز از گناهان و به کارگرفتن فضایل انسانی است » .

(۱۳۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ایمان و امدادهای الهی

اگر انسان گام‌های نخستین را در راه « اللّه » بردارد و برای او به‌پاخیزد ، کمک و امداد الهی به سراغ او می‌شتابد، در یک‌جا می گوید : « آن‌ها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم ». و نیز در سوره محمّد آیه ۱۷ می‌خوانیم : «وَالَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً : آن‌ها که راه هدایت را پوییدند خدا بر هدایتشان می‌افزاید ». می‌دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواری‌های فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است. و لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حق‌جو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ادامه سرگذشت اصحاب کَهْف

پس از بیان چکیده داستان در آیات پیش، اینک به شرح آن پرداخته و می‌فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَاَهُمْ بِالْحَقِّ

هان ای پیامبر! ما سرگذشت آنان را بدون کم و کاست و آن گونه که بوده است برای تو بازمی گوییم.

اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً.

آنان جوانان درست‌اندیش و شایسته کرداری بودند که به پروردگار خویش ایمان آوردند و ما نیز به پاداش ایمانشان بر بینش آنان افزودیم و به لطف و مهر خویش آنان را در راه ایمان و تقوا استواری بخشیدیم.

جوانان یا جوانمردان یا هردو؟

چرا قرآن شریف «اصحاب کَهْف» را «جوانان با ایمان» می‌نامد؟ آیا آنان از نظر سن و سال جوان بودند یا این عنوان و تعبیر دلیل دیگری دارد؟

به باور پاره‌ای قرآن بدان دلیل آنان را جوان می‌خواند که دوران جوانی، دوران شکوفایی ایمان و ارزش‌های اخلاقی و انسانی در سازمان وجود انسان است.

تفسیر مردان (۱۳۳)

به باور پاره‌ای دیگر، بدان دلیل که جوانی دوران بخشندگی و ایثار و زمان وانهادن بازی‌های کودکانه و اذیّت و آزار دیگران است.

و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور، جوانی و شکوفایی اخلاقی و معنوی و بهاران ارزش‌های والای انسانی در وجود آنان و وانهادن گناه و بدی و پیراستگی از ضدارزش‌هاست.

از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که فرمود:

اَما عَلِمْتَ اَنَّ اَصْحابَ الْکَهْفِ کانُوا کُلُّهُمْ کُهُولاً فَسَمّاهُمُ اللّهُ فِتْیَةً بِایمانِهِمْ.(۱)

آیا نمی‌دانی که «اَصْحاب کَهْف» همگی سالخورده و کامل بودند، امّا خدا آنان را به خاطر شکوفایی ایمان و اخلاقشان جوان نامید و جوانمرد عنوان داد؟

و آنگاه فرمود:

مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ اتَّقی فَهُوَ الْفَتی.(۲)

هر کس به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد، او جوان و جوانمرد است.

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۳، ص ۲۴۵. نگارنده.

(۱۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ اِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُ‌السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِه اِلها لَقَدْ قُلْنا اذا شَطَطا

ما دل‌های آن‌ها را محکم ساختیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگارماپروردگار آسمان‌ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم که اگر چنین گوییم سخنی به گزاف گفته‌ایم.(۱۴ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« شَطَط » به معنی خارج شدن از حدّ و افراط در دوری است ، لذا به سخنانی که بسیار دور از حق است ، شَطَط گفته می‌شود و اگر به حاشیه نهرهای بزرگ « شَطّ » می گویند به خاطر آن است که از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است. از جمله « رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ » استفاده می‌شود که نخست فکر توحید در دل آن‌ها پیدا شد ولی توانایی بر اظهار آن را نداشتند ، اما خداوند دل‌های آن‌ها را استحکام بخشید و به آن‌ها قدرت و شهامت داد تا بپاخیزند و آشکارا ندای توحید سردهند. آیا نخستین بار در برابر پادشاه جبار زمان « دَقْیانُوس » چنین اظهاری را کردند و یا در میان توده مردم و یا هر دو و یا خودشان در میان خود ؟ درست روشن نیست ، ولی ظاهر تعبیر به « قامُوا » این است که این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته‌اند. در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (اِلهَهٔ) به دلیل روشنی دست زدند و آن این‌که ما به وضوح می‌بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است ، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می‌باشیم ، بنابراین پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است .

تفسیر مردان (۱۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید:

وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ

ما دل‌های آنان را به مهر و لطف خویش و با نام و یاد و خاطرات نیروبخش ایمان و تقوا استوار ساختیم، از این رو دلیرانه به پاخاستند تا حق را بگویند و آشکار سازند و در راه توحیدگرایی و یکتاپرستی پایداری ورزند و بر فشارها و رنج‌ها و غربت و دوری از خانه و وطن شکیبایی پیشه سازند.

اِذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ

اثر آن ایمان استوار و پایداری و پایمردی آنان آنگاه آشکار گردید که در برابر زمامدار خودکامه روزگار خویش که با پایمال ساختن آزادی و امنیت مردم بر آن بود تا ایمان‌آوردگان را از ایمانشان بازدارد و از توحید به شرک درآورد، به پاخاستند و دلیرانه گفتند: پروردگار ما، همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است و ما برای او همتا و نظیری به رسمیت نخواهیم شناخت و به او شرک نخواهیم ورزید.

لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلها

آری، ما هرگز خدایی جز او نخواهیم خواند و نخواهیم پرستید....

لَقَدْ قُلْنا اذا شَطَطا.

چراکه اگر جز او خدایی بخوانیم، گفتاری بر زبان رانده‌ایم که دور از حقیقت و نمونه کامل گزافه گویی و باطل گرایی است.

(۱۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِه الِهَةً لَوْلا یَأْتُونَ‌عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی‌اللّهِ کَذِبا

این‌قوم ما معبودهایی جزخدا انتخاب کرده‌اند، چرا آن‌هادلیل آشکاری بر این معبودان نمی‌آورند؟ چه کسی ظالم‌تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟ (۱۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این « اِفْتِراء » هم ستمی است بر خویشتن ، چراکه انسان سرنوشت خود را به دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده و هم ظلمی است بر جامعه‌ای که این نغمه را در آن سرمی‌دهد و به انحراف می‌کشاند و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او. این جوانمردان مُوَحِّد تا آن‌جا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرک از دل‌ها و نشاندن نهال توحید در قلب‌ها، تلاش و کوشش کردند ، اما آن‌قدر غوغای بت و بت‌پرستی در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و بیدادگری شاه جبار ، نفس‌های مردان خدا را در سینه‌ها حبس کرده بود که نغمه‌های توحیدی آن‌ها در گلویشان گم شد. ناچار برای نجات خویشتن و یافتن محیطی آماده‌تر تصمیم به « هجرت » گرفتند و لذا در میان خود به مشورت پرداختند که به کجا بروند و به کدام سو حرکت نمایند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه آیات به ترسیم دیدگاه توحیدگرایانه اصحاب کَهْف ادامه می‌دهد که گفتند:

هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِه الِهَةً لَوْلا یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ

اینان هموطنان و مردم ما هستند که به جای پرستش خدای یکتا، به پرستش خدایان دروغین پرداخته و در اندیشه و عقیده، دنباله‌روی کورکورانه را پیش گرفته و به راهی می‌روند که هیچ دلیلی بر درستی آن ندارند؛ راستی چرا آنان چنین می کنند؟

تفسیر مردان (۱۳۷)

و برای چه بر شرک و انحرافشان دلیل و برهانی نمی‌آورند؟

بدین‌سان آیه شریفه از واپسگرایی و دنباله‌روی کورکورانه سخت نکوهش می کند و روشنگری می‌نماید که دین باوری و دینداری باید بر اساس منطق و برهان روشن باشد و نه دنباله‌روی و خرافه‌پذیری.

فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا.

چه کسی بیدادپیشه‌تر از کسی است که به خدا دروغ می‌بندد و چنین می‌پندارد که برای خدای یکتا شریک و همتایی است؟

(۱۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَما يَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّهَ فَأْوُا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْلَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّيءْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقا

و هنگامی که از آن‌ها و آن‌چه را جز خدا می‌پرستند کناره گیری کردید به غار پناهنده شوید، که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند و راه آسایش و نجات به رویتان می گشاید.

(۱۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« يُهَيِّئُ » از ماده « تَهِيَّة » به معنی آماده ساختن است. «مِرْفَق» به معنی چیزی‌است‌که وسیله لطف و راحتی و رِفْق باشد، بنابراین مجموع جمله « يُهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقا » یعنی خداوند ، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می‌سازد.

پناهگاهی به نام غار

الف و لام در کلمه « اَلْكَهْفِ » شاید اشاره به این باشد که آن‌ها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک به آن غار پناه برند. « کهف » کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدایی‌ترین نوع زندگی بشر را به‌خاطر می‌آورد ، محیطی که در آن نور و روشنایی نیست و شب‌های تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسان‌های محروم‌است ، نه‌از زرق‌و برق‌دنیای‌مادی درآن خبری‌است، نه‌از بستر نرم و زندگی مرفه. مخصوصا با توجه به آن‌چه در تواریخ نقل شده که اصحاب کهف وزیران و صاحب‌منصبان بزرگ شاه بودند که بر ضد او و آیینش قیام کردند روشن می‌شود که گذشتن از آن زندگی پر ناز و نعمت و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت و گذشت و همت و وسعت روح می‌خواهد ؟ ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش و احیانا خطرناک از نظر حمله حیوانات موذی، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود. آری این‌جوانمردان مُوَحِّد آن دنیای آلوده را که باتمام وسعتش زندان جانکاهی بود ترک گفتند و به غار خشک و تاریکی که ابعادش همچون فضایی بی کران می‌نمود

تفسیر مردان (۱۳۹)

روی آوردند. درست همچون یوسف پاکدامن که هرچه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوس‌های سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی ، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است ، او بر استقامتش افزود و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت : « رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِمّا يَدْعُونَني اِلَيْهِ وَ اِلاّ تَصْرِفْ عَنّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ اِلَيْهِنَّ : پروردگارا ! زندان با آن‌همه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می کنند ، محبوب‌تر است و اگر وسوسه‌های آن‌ها را از من دفع نکنی من در دام آن‌ها گرفتار خواهم شد » (۳۲ / یوسف) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِعْتِزال»: کناره گیری کردن.

در آیه مورد بحث تصمیم دلیرانه و خردمندانه آنان را ترسیم می کند که به یکدیگر گفتند:

وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّهَ

هنگامی که از این جامعه و مردم شرک گرا و آنچه را جز خدا می‌پرستند کناره گیری کردید...

به باور «اِبن عَبّاس»، این بیان از بزرگ گروه و رهبر آنان، «تَمْليخا» است که به آنان گفت: دوستان! هنگامی که از شرک گرایان و بیدادپیشگان و خدایان دروغین آنان کناره گرفتید و به پرستش خدای هستی بسان گذشته همت گماشتید در این راه پایداری بورزید و هرگز برای او شریک و همتایی نگیرید.

فَأْوُوا اِلَى الْكَهْفِ

اینک به سوی غار حرکت کنید و آنجا را پناهگاه خویش قرار دهید.

یَنْشُـرْ لَکُـمْ رَبُّکُـمْ مِـنْ رَحْمَتِـهِ

تا پـروردگـار شمـا رحمت و بخشـایشش را بر شمـا بگستراند.

وَ یُهَیِّـیءْ لَکُـمْ مِـنْ اَمْـرِکُـمْ مِـرْفَقـا.

از دیـدگـاه «اِبن عَبّاس» واژه «مِـرْفَـق» به مفهـوم هرچیز آسـان آمـده و منظور این است کـه: و خـدا با گشـودن راهی به سوی آرامش و آسایش، دشواری‌ها را بر شـما آسان کنـد و دسـت بیـداد شـاه را از سر شمـا کـوتـاه سـازد و مهـر و لطـف خود را شـامل حـال شما گرداند.

به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: و تـا خـدا امور معاش و راه زنـدگی و نیازهای مادّی شـمـا را سامان بخشیـده و وسیله رفاه و آسایش و آرامش شما را فراهم سازد.

از آیه شـریفه این نکته ارزشمند دریافت می‌گردد که هجرت در راه دین و آزادی و آزادگی، بسیار پرارج و با ارزش است و ماندن در قلمرو کفر و بیداد ـ در صورتی که انسان را ناگزیر به اظهار کفر و تحمل ستم و خفّت نما و حقوق و آزادی و امنیت او را پایمال سازند ـ سخت زشت و زیانبار است.

موقعیت دقیق اصحاب کهف

وَ تَرَی الشَّمْسَ اِذا طَلَعَتْ تَزاوَرُعَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ اِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمـالِ وَ هُـمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِوَ مَنْ یُضْلِـلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا

خورشـید را می‌دیـدی که به هنگـام طلوع به طرف راست (غار) آن‌ها متمایل می‌گردد و به هنگام غروب به طرف چپ و آن‌ها در محل وسـیعی از غار قرار داشـتند ، این از آیات خـدا است ، هرکس را خـدا هـدایت کنـد ، هدایت یافته واقعی او است و هرکس را گمراه کند ولی و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت. (۱۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دراین آیه و آیه بعد قرآن به ریزه‌کاری‌های مربوط به زندگی عجیب اصـحاب کهف در آن غار پرداخته و آن‌چنان دقیق و ظریف ، جزییـات آن را فـاش می‌کنـد که گویی انسـان در برابر غـار نشسـته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می‌کنـد. در این دو آیه بـه شش خصـوصیت اشاره شده است :

۱ ـ دهانه غار رو به شمال گشوده می‌شد و چون در نیم‌کره شمالی زمین قطعا بوده است نور آفتاب به درون آن مستقیما نمی‌تابید. و به این ترتیب نور مسـتقیم آفتـاب که تـداوم آن ممکن است موجب پوسـیدگی و فرسودگی شود به بـدن آن‌ها نمی‌تابیـد ، ولی نور غیرمسـتقیم به قدر کافی وجود داشت. تعبیر به « تَزاوَرُ » که به معنی تمایل پیدا کردن است این نکته را دربردارد که گویی خورشـید مـأموریت داشت از سـمت راست غـار بگـذرد و هم‌چنین تعبیر « تَقْرِضُ » که معنی قطع‌کردن و بریـدن دارد، نیز مفهوم مـأموریت را دربردارد و از این گذشـته « تَزاوَرُ» که از مـاده « زیارت » است توأم با آغازگری است که مناسب طلوع آفتاب می‌باشـد و « تَقْرِضُ » قطع و پایـان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز مشـخص می‌کنـد. بودن دهـانه غار به سوی شـمال سبب می‌شـد که بـادهـای مـلایـم و لطیفی که معمولاً از سمت شمال می‌وزد به آسانی

در درون غـار وارد شـود و در همـه زوایـای آن روح تـازه‌ای بـدمـد.

۲ ـ « آن‌ها در یک محل وسیع از غار قرارداشتند: وَهُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ » .

اشاره به‌این‌که دهانه‌غار که معمولاً تنگ است جایگاه آن‌ها نبود ، بلکه قسمت‌های وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود و هم از تابش مستقیم آفتاب. در این‌جا قرآن رشته سخن را قطع می‌کند و به یک نتیجه‌گیری معنوی می‌پردازد ، چرا که ذکر همه این داستان‌ها برای همین منظور است. می‌گوید : « ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیًا مُرْشِدًا ». آری آن‌ها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنان را مشمول لطف خود می‌سازد ، نه فقط در اساس کار ، که در جزییات هم لطفش شامل حال آن‌ها است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَرْض»: بریدن و عبور نمودن.

«فَجْوَة»: زمین گسترده. «فَجْوَةُ الْبَیْت»، منظور وسعت آن است.

خداجویان آزادی‌خواه

در سومین فراز از داستان اصحاب کَهْف، اینک قرآن در آیات ۱۷ و ۱۸ به ترسیم موقعیت دقیق و شرایط تفکّرانگیز آنان در درون آن «غار» تماشایی پرداخته و به منظور نمایش ظرافت‌ها و لطافت‌ها و شگفتی‌های این سرگذشت حیرت‌آور می‌فرماید:

وَ تَرَی الشَّمْسَ اذا طَلَعَتْ تَزاوَرُ عَنْ کَهْفِهِمْ ذاتَ الْیمینِ

و موقعیت غار و خفتگان آن به گونه‌ای بود که اگر به خورشید می‌نگریستی، درمی‌یافتی که هنگام طلوع در سمت راست غار آنان قرار می‌گیرد و بدین‌سان بی‌آنکه به طور مستقیم بر آنان بتابد و زیانشان برساند، از نور و برکت خویش به خواست خدا آنان را بهره‌ور می‌سازد.

وَ اذا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذاتَ الشِّمالِ

تفسیر مردان (۱۴۳)

به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: و به هنگام غروب و ناپدید شدنش در سمت مغرب در طرف چپ غار قرار می‌گیرد و بدین‌سان قرآن روشنگری می‌کند که خورشید هرگز پرتوی خود را به درون غار نمی‌تابید و ضمن بهره‌دهی به آن غار و ساکنان آن، از آنجا انحراف داشت تا مبادا مستقیم بر درون غار بتابد و زیانی بر خفتگان وارد آورد.

وَ هُمْ فی فَجْوَةٍ مِنْهُ

و آنان درفراخنای «غار» قرارداشتندودرگستره‌آن‌غنوده بودند.

به باور «قَتادَه»: آنان در فضای غار خفته بودند.

به باور پاره‌ای، فضای غار به گونه‌ای بزرگ و گسترده بود که اگر کسی بر دهانه آن می‌ایستاد آنان را نمی‌دید و نسیم دل‌انگیز و بادهای ملایم و لطیفی به درون آن می‌وزید و به آنان آسایش و آرامش می‌بخشید.

گریزپایان حق‌جو و باطل‌ستیز

در این مورد آورده‌اند که:

آن جوانان حق‌جو و ستم‌ستیز، در فراخنای آن غار، از لطف و مهر بی‌پایان خدا بهره‌ور بودند و در آن خوابگاه خوش و آرام و دور

از سر و صدای انسان‌ها، تنها خدا مراقب و نگهبان و نگهدار آنان بود. شب‌های تاریک ستارگان هفت‌برادران و هفت اورنگ، رو به روی خوابگاه آنان سوسو می‌کردند و از سینه و اعماق آسمان به آن گریزپایان حقیقت پژوه، چشمک می‌زدند. روزها و شب‌ها و ماه‌ها و سال‌ها، از پی یکدیگر سپری می‌شد و خورشید بسان همیشه بامدادان اشعه تابناك و گرمابخش خود را در همه‌جا می‌گسترانید و به هنگام غروب، دامان برمی‌چید و در افق مغرب سرفرو می‌برد و دست تقدیر «اَصْحاب کَهْف» را طبق یک نقشه و برنامه دقیق به غاری رهنمود شده بود که در سایه و نیم‌سایه‌ای آرام‌بخش و دل‌انگیز فرو رفته و در پرتو تابناك خورشید، آنان را نمی‌آزرد.

(۱۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در آنجا محیط به طور کامل برای یک خواب عمیق و طولانی مساعد بود و آنان در این مدت طولانی، از گرما و سرما مصون بودند، به گونه‌ای که نه رنگ پوست آنان تغییر کرد و نه لباسشان فرسوده گردید.

در فراخنای آن غار پر اسرار وزش دل‌انگیز و ملایم نسیم فرح‌بخش شمالی، خفتگان را نوازش می‌داد، چراکه غار رو به شمال بود و شرایط برای آسایش و آرامش دراز مدت فراهم.

قرآن در اشاره به همین شرایط می‌فرماید:

ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ

این، نمونه‌ای ار نشانه‌های قدرت بی‌کران خدا و پرتوی از دلیل‌ها و برهان‌های روشن ذات پاك اوست.

مَنْ یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

هرکس را خدا راه نمود و بسان اصحاب کَهْف به راه سرفرازی و رستگاری رهنمونش گردید، او راه یافته واقعی است و از هدایت خدا برخوردار است.

وَ مَنْ یُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِیّا مُرْشِدا.

و هر کسی را با وانهادن به حال خود، به کیفر بداندیشی‌اش گمراه سازد و بسان «دَقْیانوس» و سپاهش از هدایت خدا به دور باشند و گمراه گردند، برای آنان دوست و یاری ارشادگر و رهنما نخواهی یافت.

تفسیر مردان (۱۴۵)

وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَهُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا

(اگر به آنها نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند ، درحالی که‌در خواب فرو رفته بودند و ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها دست‌های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی‌می‌کرد) اگر به آنها نگاه می‌کردی فرار می‌نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می‌شد. (۱۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۳ـ خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود ، « اگر به آنها نگاه می‌کردی خیال می‌کردی آنها بیدارند ، در حالی که در خواب فرورفته بودند : وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَ هُمْ رُقُودٌ ». و این نشان می‌دهد که چشمان آنها کاملاً باز بوده است ، درست همانند یک انسان بیدار ، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند چراکه از انسان بیدار می‌ترسند و یا به خاطر این‌که منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی‌جرأت ننماید به‌آنها نزدیک شود و این خود یک سپر حفاظتی برای آنها بوده باشد.

۴ـ برای این‌که بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی ، اندام آنها نپوسد: «ماآنها را به سمت راست و چپ

می گرداندیم:نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ‌الْیَمینِ وَ ذاتَ‌الشِّمالِ ». تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند اثر زیان‌بار نگذارد.

۵ ـ در این میان « سگی که همراه آن‌ها بود بر دهانه غار دست‌ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود : وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ ». « وَصید» چنان‌که «راغب» درکتاب «مفردات» می گوید: «در اصل به‌معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند و دراین‌جا به‌معنی دهانه غار است ». با این‌که در آیات قرآن تاکنون سخنی از سگ اصحاب کهف نبوده ولی قرآن مخصوصا

(۱۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در ذکر داستان‌ها گاه تعبیراتی می کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می‌شود ، از جمله بیان حالت سگ اصحاب کهف دراین‌جا نشان می‌دهد که آن‌ها سگی نیز به همراه داشتند که پا به پای آن‌ها راه می‌رفت و گویی مراقب و نگاهبانشان بود. در این‌که این سگ از کجا با آن‌ها همراهی کرد ، آیاسگ « صید » آن‌ها بود و یا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند و هنگامی که چوپان آن‌ها را شناخت حیوانات را روبه سوی آبادی روانه کرد و خود که جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود با این پاکبازان همراه شد ، سگ نیز دست از دامنشان برنداشت و به راه خود ادامه داد. آیا مفهوم این سخن آن نیست که در راه رسیدن به حق همه عاشقان این راه می‌توانند گام بگذارند و درهای کوی دوست به روی کسی بسته نیست ، از وزیران توبه کار شاه جبار گرفته ، تا مرد چوپان و حتی سگش؟ مگر نه این است که قرآن می گوید : « تمام ذرات موجودات در زمین و آسمان و همه درختان و جنبندگان ذکر خدا می گویند ، عشق او را در سر و مهر اورا به دل دارند » (۴۴ / اسراء) .

۶ ـ « منظره آن‌ها چنان رعب‌انگیز بود که اگر به آن‌ها نگاه می کردی فرار می‌نمودی و سرتاپای تو از ترس و وحشت پر می‌شد : لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا ». این اولین و آخرین بار نیست که خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می کند ، در آیات سوره آل عمران آیه ۱۵۱ نیز به صحنه‌ای از همین امر برخورد می کنیم که خداوند می گوید : « سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ: مابه زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنیم ».(۱) در دعای ندبه نیز درباره پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ : خداوندا تو پیامبرت را به وسیله رعب و وحشت که در دل دشمنانش افکندی یاری نمودی ». ضمنا جمله « وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا : سرتا پای وجود تو از ترس پر می‌شد »در حقیقت علت است برای جمله « لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فِرارا : اگر آن‌ها را می‌دیدی فرار می کردی » یعنی به

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۲۲ و جلد ۷ ، صفحه ۱۰۶ به بعد .

تفسیر مردان (۱۴۷)

این دلیل فرار می کردی که ترس و وحشت قلب تو را احاطه می کرد ، بلکه گویی از قلب که کانون اصلی آن است نیز سربرآورده ، به تمام ذرات وجود نفوذ می کرد و همه را مملو از وحشت می‌ساخت به هرحال هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرد از ساده‌ترین راه ، مهم‌ترین نتیجه را پدید می‌آورد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِیقاظ»: این واژه جمع «یَقِظ» و «یَقْظان» به مفهوم بیدار است.

«رُقُود»: جمع «راقِد» به مفهوم خواب آمده است.

«وَصید»: آستانه در و دهانه «غار»

در ادامه سرگذشت آنان می‌افزاید:

وَ تَحْسَبُهُمْ اَیْقاظا وَ هُمْ رُقُودٌ

اگر به هنگامی که «اَصْحاب کَهْف» در فراخنای غار خفته بودنـد، به آنان می‌نگریستی، آنان را بیـدار و آگاه می‌پنداشتی، در حالی که آنان در حقیقت در خوابی خـوش و عمیـق فـرورفتـه بودند.

بـه بـاور گروهی از جملـه «جُبّائی»، منظور ایـن است که آنـان بـا اینکه در خـواب بودنـد، دیـدگانشان بـاز بـود و به آرامی تنفّس می‌کردند، به گونه‌ای که می‌خواستند با هم گفتگو کنند، امّا سخنی نمی‌گفتند.

امّا بـه بـاور پـاره‌ای دیگـر، آنـان بسـان کسانی که بیدار باشند، به این پهلو و آن پهلـو جـا بـه جـا می‌شـدنـد.

وَ نُقَلِّبُهُـمْ ذاتَ الْیَمینِ وَ ذاتَ الشِّمالِ

و بدان جهت که پیکر آنان در این خواب درازمدّت، خسته و آزرده نگردد و زمین بدن آنان را فرسوده نکند و لباسشان نو بماند و بدن آنان را از سرما و گرما حفظ کند، ما آنان را از پهلوی راست به سمت چپ و از پهلوی چپ به سمت راست می‌گردانیدیم.

«اَبو هُرَیرة» در این مـورد می‌گـویـد: بدن آنان سالی دوبار پهلو به پهلو می‌شد.

(۱۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

امّا «اِبن عَبّـاس» می‌گـویـد: سـالـی یکبـار بدنشـان گـردانیـده می‌شـد.

وَ کَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَیْهِ بِالْوَصیدِ

در ایـن میـان، سـگ باوفـایی که از پـی آنـان آمـده بود، دست‌های خود را در دهـانـه غـار گسـترده بـود.

به باور گروهی از جمله «اِبن عَبّاس»، «مُجاهِد» و... منظور این است که سگ آنان در آستـانـه غـار آرمیده بـود.

امّا بـه بـاور بـرخـی، بـر در غـار خفته بود.

پـاره‌ای بر آننـد که سگ آنان بر در غار نیارمیـده، بلکه بر در فراخنای غار، یا در آستانه آن خفته بود، چراکه بیـدادگران در پی آن گروه آزادی‌خواه و به منظور دسـتگیری‌شان تا دهانه آن غار آمدند؛ از این رو اگر سگ آنان در بیرون غار یا در آسـتـانـه بیـرونی آن بـود، به وجود آنان در آنجا پی‌می‌بردند و آنان را رها نمی‌کـردند تا نومیـدانه و با حقـارت تمام بازگردند.

برخی از جمله «جُبّائی» می‌افزایـد: آنان پیش از خواب عمیق خویش دهانه غار را با سـنگ مسـدود کردنـد و پس از مـدتی، شبانی دهـانه آن را گشـود و در دهـانه بیرونی آن، برای گوسـفندانش جایگـاهی برای اسـتراحت فراهم سـاخت و کـاری به درون غـار که اصحـاب کَهْـف در فراخنـای آن خفتـه بودنـد، نداشـت و متـوجّه آنـان نشد.

و «عَطـــاء» می‌گـــویـد: منظـــور از واژه «وَصیـد»، آستـانـه در اســـت.

داستان سگ «اصحاب کَهْف»

۱ ـ بیشتر مفسّـِران از جمله «اِبن عَبّاس» برآنند که «اصحاب کَهْف» در راه هجرت خویش به شبانی برخوردند که سگی به همراهش بود. شبان پس از گفتگو بـا آن جوانـان پرشور و روشـنفکر، به راه و رسم آنـان گرایش یـافت و خود به همراه آنان به راه افتـاد و سـگ او نیز از پـی آنـــان روان گـردیـد.

۲ ـ امّا برخی از جمله «کَعْب» می‌گوید: آنان در سر راه خویش به سگی برخوردند

تفسیر مردان (۱۴۹)

که از پی آنها روان گردیـد و با اینکه او را چنـدین بار به عقب راندنـد باز نگشت و سـرانجام به خواست خـدا به زبان آمد و گفت: هـان ای بنـدگان خـدا! از مـن نهراسـید کـه مـن به شـما خیـانت نخواهم کرد، چراکه من دوسـتداران خـدا را دوست می‌دارم؛ شما بخـوابیـد تـا مـن نگهبـانی شمــا را بـه عهـده گیـرم.

۳ ـ پاره‌ای برآنند که این سگ باوفا، سگ شکاری آنان بود.

«مُقاتِل» می گوید: این سگ زرد رنگ بود.

امّا به باور «اِبن عَبّاس»، سفید و سیاه و نامش «قمطیر» بود.

و در «تفسیر حَسَن» آمده است که این سگ سیصد و نه سال بدون آب و غذا و خواب در آستانه درونی غار به حالت آماده خوابید.

لَو اطَّلَعتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرارا وَ لَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْباً.

اگر به درون «غار» می‌رفتی و آنان را در آن حالی که خفته بودند می‌دیدی، از آن مکان و آن منظره می‌ترسیدی و فرار می کردی و دلت از ترس آکنده می‌شد.

آری، خدا برای محیط غار رعب و هراسی پدید آورده بود که کسی جرأت و جسارت نزدیک شدن به غار را نداشته باشد و دست کسی به آنان نرسد، تا بدون مزاحمت هیچ موجود زنده‌ای تا مدتی مقرّر در آنجا بخوابند.

برخی برآنند که فضای آن غار به گونه‌ای هراس‌انگیز بود که هر کس از دهانه آن به درون می‌نگریست دلش از ترس لبریز می‌شد و به‌نظرمی‌رسد که‌عوامل‌استبدادازپی اصحاب‌کَهْف تا آنجا آمدند، امّا از فضای هراس‌انگیز غار جرأت نیافتند که به درون آن وارد شوند؛ از این رو در غار را از بیرون مسدود ساختند تا اگر کسانی در درون آن هستند، جان سپارند؛ و این هم لطفی از سوی خدا بود تا درنده یا انسانی به محیط غار وارد نگردد و آنان در امنیّت کامل باشند و هیچ خطری جان و سلامت آنان را تهدید نکند.

و برخی گفته‌اند: در آن مدت طولانی مو و ناخن «اصحاب کَهْف» به گونه‌ای بلند

(۱۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شده بود که هر کسی آنان را می‌دید دستخوش هراس می‌شد، امّا این سخن درست نیست چرا که آنان هنگامی که از آن خواب گران بیدار شدند، از یکدیگر می‌پرسیدند: چه مدتی را در خواب بوده‌اند؟ یک روز یا کمتر؟(۱)

«سَعید بن جُبَیْر» از «اِبن عَبّاس» آورده است که در جنگ روم به همراه «مُعاوِیَه» دجّال خیره‌سر اموی بودم که سپاه، به غار «اصحاب کَهْف» رسید و «معاویه» گفت: کاش می‌توانستیم «اصحاب کَهْف» را ببینیم.

گفتم: تو را به این کار دسترسی نیست، چراکه خدا پیامبر برگزیده‌اش را از این کار بازداشت و فرمود: لَوِ اطَّلَعْتَ...(۲) گفت: من این کار را پی می گیرم تا از حال آنان آگاه گردم.

برای این کار گروهی را انتخاب کرد که به درون غار روند و از آنجا گزارش آورند، امّا هنگامی که آنان به آن غار وارد شدند، بادی سخت وزیدن گرفت و آنان را از آنجا بیرون راند.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۹.

۲ . سوره کَهْف، آیه ۱۸.

تفسیر مردان (۱۵۱)

بیداری بعد از یک خواب طولانی

وَ كَذلِكَ بَعَثْناهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْما اَوْ بَعْضَ يَوْم قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ اِلَى الْمَدينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّها اَزْكى طَعاما فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَ لا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدا

همین‌گونه ما آن‌ها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند ، یکی از آن‌ها گفت: چه مدت خوابیدید؟ آن‌ها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (و چون درست نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند : پروردگارتان از مدت خوابتان آگاه‌تر

است، اکنون یک نفر را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید تا بنگرد کدامین نفر از آن‌ها غذای پاک‌تری دارند ، از آن مقداری برای روزی شما بیاورد ، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.(۱۹ / کهف)

اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ اَوْ یُعیدُوکُمْ فیمِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا اذا اَبَدا

چرا که اگر آن‌ها ازوضع شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند ، یا به آیین خویش شما را باز می گردانند و در آن صورت هرگز روز رستگاری را نخواهید دید. (۲۰ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خواب اصحاب کهف آن‌قدر طولانی شد که به ۳۰۹ سال بالغ گردید و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ و بیداریش همانند رستاخیز .

تردید در مدت خواب شاید به خاطر آن بوده که طبق گفته جمعی از مفسران آن‌ها در آغاز روز وارد غار شدند و به خواب فرورفتند و در پایان روز بیدار شدند ، همین سبب شد که اول چنین فکر کنند که یک روز خوابیده‌اند همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند .

(۱۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پاک‌ترین طعام

در این داستان خواندیم که اصحاب کهف بعد از بیداری بااین‌که قاعدتا بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آن‌ها در این مدت طولانی مصرف شده بود ، ولی باز به کسی که مأمور خرید غذا می‌شود توصیه می کنند هر غذایی را نخرد ، بلکه بنگرد درمیان فروشندگان کدامین نفر غذایش از همه پاک‌تر است آن را انتخاب کند. این جمله مفهوم وسیعی دارد که هرگونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می‌شود و این توصیه‌ای است به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند ، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانیشان نیز باشند ، پاک از هرگونه آلودگی ، حتی در بحرانی‌ترین لحظات زندگی نیز این‌اصل را فراموش نکنند. امروز بسیاری از مردم جهان به اهمیت این دستور دریک قسمت پی‌برده‌اند و سعی دارند غذای آن‌ها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد ، غذاها را در ظرف‌های سرپوشیده و دور از دست‌های آلوده و گرد و غبار نگهداری می کنند ، البته این کار بسیار خوبی است ، ولی به این مقدار نباید قناعت کرد ، بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام ، ربا ، غش و تقلب و هرگونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد. در روایات اسلامی تأکید فراوانی روی غذای حلال و تأثیر آن در استجابت دعا و صفای قلب شده است. در روایتی می‌خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد : « اُحِبُّ اَنْ یُسْتَجابَ دُعائی : دوست دارم دعای من به اجابت برسد ». پیامبر فرمود : «طَهِّرْ مَأْکَلَکَ وَ لا تُدْخِلِ بَطْنَکَ الْحَرامَ : غذای خود را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما » .(۱)

۱- « وسائل » ، جلد ۴ ، « ابواب دعا » باب ۶۷ ، حدیث ۴ .

تفسیر مردان (۱۵۳)

تقیه سازنده

از تعبیرات آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که اصحاب کهف اصرار داشتند در آن محیط کسی از جایگاه آن‌ها آگاه نشود ، مبادا آن‌ها را مجبور به قبول آیین بت‌پرستی کنند و یا به بدترین وضعی آن‌ها را به قتل برسانند یعنی سنگسارشان کنند، آن‌ها می‌خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را برای مبارزات آینده و یا لااقل برای حفظ ایمان خویش نگهدارند.

این خود یکی از اقسام « تقیه سازنده » است ، زیرا حقیقت تقیه این است که انسان از به هدر دادن نیروها جلوگیری کند و با پوشاندن خویش یا عقیده خویش موجودیت خود را حفظ کند ، تا در موقع لزوم بتواند به مبارزات مؤثر خود ادامه دهد. بدیهی است آن‌جا که اخفای عقیده باعث شکست هدف و برنامه‌ها است در این‌جا تقیه ممنوع است ، باید همه‌چیز را آشکار کرد « وَ لَوْ بَلَغَ ما بَلَغَ : هر آن‌چه بادا باد » .

کانون قرآن لطف است

جمله « وَلْیَتَلَطَّفْ » که طبق مشهور درست نقطه وسط قرآن مجید از نظر شماره کلمات است خود دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است ، زیرا از ماده « لطف و لطافت » گرفته شده که در این‌جا به‌معنی دقت و ظرافت به‌خرج دادن است ، یعنی مأمور تهیه غذا آن‌چنان برود و بازگردد که هیچ کس از ماجرای آن‌ها آگاه نشود. و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لُطْف و تَلَطُّفْ تشکیل می‌دهد .

(۱۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و این‌گونه آنان‌را پس از آن خواب طولانی بیدار کردیم

در چهارمین فراز از سرگذشت درس‌آموز و تفکّر انگیز «اصحاب کَهْف»، بیدار شدن آنان پس از آن خواب عمیق و چندصد ساله را به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

وَ کَذلِکَ بَعَثْناهُمْ لِیَتَساءَلُوا بَیْنَهُمْ

همان گونه که سراسر این داستان حیرت‌انگیز است و ما در مورد آنان کارهای شگفت‌آور بسیاری داشتیم و برای مدتی بسیار طولانی آنان را به خواب فرو بردیم، آنگاه که خواستیم این‌گونه آنان را از خواب برانگیختیم و از آن شرایط مرگ‌آسا زندگی بخشیدیم، تا پس از بیداری میان آنها بحث و گفتگو در مورد مدت خوابشان پدید آید و بدین وسیله از این خواب و بیداری تفکّرانگیز به قدرت بی‌کران آفریدگار هستی بهتر و بیشتر بیندیشند و پی‌برند و روشنی فروغ ایمان در کانون قلب و کران تا کران جانشان جلوه و روشنایی بیشتر پدید آورد.

قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ

به باور مفسّران منظور این است که آنان بامدادی وارد آن غار شده بودند و به هنگام غروب روزی دیگر پس از صدها سال از خواب بیدار شدند؛ از این رو هنگامی که سر از آن خواب نوشین برداشتند، یکی از آنان گفت: چقدر خوابیده‌اید؟

قالُوا لَبِثْنا یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ

آنان در پاسخ وی گفتند: یک روز تمام؛ امّا هنگامی که سر از دهانه غار بیرون آوردند و دیدند خورشید هنوز در آسمان بلند نورافشانی می‌کند، پنداشتند که هنوز بخشی از روز باقی است؛

از این رو گفتند: گویی بخشی از یک روز را خوابیده‌ایم نه تمام آن را.

قالُوا رَبُّکُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ

به باور «اِبن عَبّاس» گوینده این فراز حکیمانه و پرمعنا رئیس گروه بود که «تَمْلیخا»

تفسیر مردان (۱۵۵)

نام داشت و او بود که آگاهی از مدت خواب را به ذات پاک آفریدگار هستی بازگردانید و گفت: دوستان! خدای

شما به مدت خـوابتان داناتر است و او بهتـر می‌داند که چقدر خوابیده‌اید.

فَابْعَثُوا اَحَدَکُمْ بِوَرِقِکُمْ هذِهِ اِلَی الْمَدینَةِ

«اِبن عَبّاس» می گویـد: آنان از سکّه‌های دیکتاتور معاصـر خود به همراه داشـتند و بی‌خبر از خواب چندصـد ساله خود، به یکـدیگر گفتند: اینک یکی از شما این پول‌ها را برگیـرد و بـرای فـراهـم سـاختن مـوادّ غـذایی به شهـر بـرود.

فَلْیَنْظُر اَیُّها اَزْکی طَعاما

به بـاور «اِبن عَبّـاس» منظور این است که: و بایـد هر کس از پی تهیّه غـذا می‌رود نیک بیندیشـد و بنگرد که کـدامین غـذاها پاکتر و پسـندیده‌تر است، چراکه جـامعه آنـان مجوسـی بـود و در میانشـان انسان‌هـای بـا ایمـانی نیز بودنـد که از شـرارت استبداد حـاکم و سرانگشـتان آن جرأت آشکار ساختن ایمان خود را نداشتند؛ و بدان دلیل که آنان در تهیّه موادّ غذایی و سربریدن حیوانات مقررات دینی را رعایت می‌نمودند غذای آنان پـاک و خداپسندانه بود.

«کَلْبی» می گـویـد: منظـور ایـن است که بـایـد دقت کند که کدامین غذا بهتـر و پاکیـزه‌تر است.

و «عِکْرِمَه» بر آن است که: بایـد بنگرد که نزد کـدامین فروشـنده، خوراکی‌های بیشتری است، چراکه چنین فروشـگاه مهمّ و بزرگی غذاهایش بهتر است.

و به باور پاره‌ای دیگر این سفارش بدان دلیل بود که آنان برخی از غذاهای شهر را حلال و روا نمی‌شمردند.

فَلْیَأْتِکُـمْ بِـرِزْقٍ مِنْـهُ

و از آن مـواد غـذایی چیزی برایتان فراهم آورد تا بخورید و به وسیله آن گرسنگی را بـرطـرف ســازیـد.

وَ لْیَتَلَطَّـــــــــفْ

و آن کسی که به سوی شهر و فراهم آوردن خوراکی می‌رود باید با تدبیر و درایت بسیار عمل کند که مردم شهر او را نشناسند و از حال او آگاه نگردند و بدین وسیله دستگاه امنیّتی و جاسوسی استبداد باخبر نشود.

وَ لا یُشْعِرَنَّ بِکُمْ اَحَدا

و به گونه‌ای رفتار کند که کسی از شرایط حســاس شما و پناهگاهتان آگاهی نیابد.

به باور برخی منظور این است که به هنگام داد و ستد و خریدن کالا با فروشنده درگیـر نشـود و با ظـرافت و درایـت رفتار کند.

در آیــه مـورد بحث نیـز در ترسیــم ادامــه داستــان و گفتــار آنان می‌فرماید:

اِنَّهُـــمْ اِنْ یَظْهَـــرُوا عَلَیْکُـــمْ یَرْجُمُـــوکُـمْ

چـرا که اگر آنان پناهگاه شـما را پیـدا کنند و بر شـما دست یابند، بی‌رحمانه شـما را سـنگبـاران و سنگســار خـواهنـد کرد و به فجیـع‌ترین و دشـوارتـرین سبـک شمــا را خواهند کشت.

اَوْ یُعیدُوکُمْ فی مِلَّتِهِمْ

یا اینکه شما را به راه ظالمانه و کیش ارتجاعی و شرک‌آلود خویش بازخـواهنـد گـردانیـد.

این دیـدگاه «حَسَن» در مورد آیه است، امّـا «اِبن جُرَیْج» می گویـد: منظور این است که: آنـان شـمــا را زیر فشار خواهنـد گذاشـت وباخشونت و تندی‌حرف‌های‌زشت نثــارتان خــواهند کرد.

وَ لَنْ تُفْلِحُـوا اِذا اَبَـدا

و در آن شرایط است که دیگر هرگز راه نجات و نیک‌بختی را نخواهید یافت و هرگز رستگــار نخـواهید شد.

یک پرسش در مفهوم آیه

به گونه‌ای که از آیات و روایات و نیز خرد انسان دریافت می‌گردد، اگر کسی را زیر فشار و اذیت و آزار ناگزیر سازند که کفر بر زبان برانند و سخنان شرک‌آلود بگوید، هیچ گناهی نخواهد داشت و صدمه‌ای به ایمان و رستگاری او وارد نمی‌شود؛ با این بیان چگونه آیه شریفه می‌فرماید... در آن صورت شما رستگار نخواهید شد؟

پاسخ

آیه شریفه بیانگر آن است که اگر آنان به شما دست یابند یا سنگسارتان خواهند کرد و یا از راه دعوت به کیش خود، شما را به شرك و بیداد بازخواهند گرداند، نه اینکه اجبارتان خواهند ساخت. پس ممکن است منظور بازگرداندن آنان از راه وسوسه و فریب و دجالگری و بمباران تبلیغاتی باشد.

افزون بر آن، ممکن است در آن روزگار «تقیه» روا نبوده و پس از آن آمده است، با این بیان اگر آنان سخنی کفرآمیز بر زبان می‌آوردند، اگرچه از روی فشار و اجبار، باز هم به رستگاری آنان لطمه می‌خورد.

(۱۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پایان ماجرای اصحاب کهف

وَ کَذٰلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ اَنَّ‌السّاعَةَ لا رَیْبَ فیها اِذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقالُوا ابْنُوا عَلَیْهِمْ بُنْیانا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذینَ غَلَبُوا عَلی اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِدا

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست، در آن هنگام که میان خود دراین باره نزاع می‌کردند، گروهی می‌گفتند : بنایی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگویید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاه‌تر است (ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند : ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود). (۲۱ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت درآن محیط ، در همه جا پیچید و شاه جبار سخت برآشفت ، نکند هجرت یا فرار آنها مقدمه‌ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد و یا به مناطق دور و نزدیک بروند و به تبلیغ آیین توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی بپردازند. لذا دستور داد مأموران مخصوص همه‌جا به جستجوی آنها بپردازند و اگر ردپایی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند و آنها را به مجازات برسانند. اما هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند و این خود معمایی برای مردم محیط و نقطه عطفی در سازمان فکر آنها شد و شاید همین امر که گروهی از برترین مقامات مملکتی پشت‌پا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات راپذیراگردند سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد. ولی به هرحال داستان اسرار آمیز این گروه در تاریخشان ثبت گردید و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت و صدها سال بر این منوال گذشت .... اکنون به سراغ مأمور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد ، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند ، شکل ساختمان‌ها به کلی

تفسیر مردان (۱۵۹)

دگرگون شده ، قیافه‌ها همه ناشناس ، لباس‌هاطرز جدیدی پیدا کرده و حتی طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است ، ویرانه‌های دیروز تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه‌ها مبدل گردید. شاید در یک لحظه کوتاه فکر کرد هنوز خواب است و آنچه می‌بیند رؤیا است ، چشم‌های خود را به‌هم می‌مالد اما متوجه می‌شود آنچه را می‌بینند عین واقعیتی عجیب و

باورنـاکردنی است .او هنوز فکر می‌کنـد خوابشـان در غار یک روز یا یک نیمه‌روز بوده است پس این‌همه دگرگونی چرا؟ این‌همه تغییرات در یـک روز چگـونه امکان‌پـذیر است. از سوی دیگر قیـافه‌او برای‌مردم نیز عجیب و نامأنوس است ، لبـاس او ، طرز سـخن گفتن او و چهره و سیمای او ، همه برای آن‌هاتـازه است و شایـد این وضـع نظر عـده‌ای را به سوی او جلب کرد و به دنبـالش روان شدنـد. تعجب او هنگـامی به نهایت رسـید که دست در جیب کرد تا بهای غـذایی را که خریـده بود بپردازد ، فروشـنده چشـمش به سکـه‌ای که به ۳۰۰ سـال قبـل و بیشتر تعلق داشت و شایـد نـام « دَقْیـانُوس » شاه جبار آن زمان بر آن نقش بود ، هنگامی که‌توضـیح خواست ، او در جواب گفت : تازگی این سـکه را بـه‌دست آورده‌ام. کم کم از قراین احوال بر مردم مسـلم شـد که این مرد یکی از گروهی‌است که نامشان را درتاریـخ ۳۰۰ سال قبل خوانده‌اند و در بسـیاری از محافل سـرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است. و خود او نیز متوجه شد که او و یارانش در چه خواب عمیق و طولانی فرورفته بودند. این مسأله مثل بمب در شـهر صدا کرد و زبان به زبان در همه‌جا پیچیـد. بعضـی از مورخان می‌نویسـند در آن ایام زمامـدار صالـح و موحـدی بر آن‌ها حکومت می‌کرد ، ولی هضـم مسأله معاد جسـمانی و زنـده شـدن مردگان بعد از مرگ برای مردم آن محیط مشکل‌بود جمعی از آن‌ها نمی‌توانسـتند باورکنند که انسان‌بعـد ازمردن به زنـدگی بازمی‌گردد ، اما ماجرای خواب اصـحاب کهف دلیل دنـدان شـکنی شـد برای آن‌ها که طرفـدار معـاد جسـمـانی بـودنـد. و لـذا قرآن می‌گویـد : «همـان گونه که آن‌هـا را به خواب فرو بردیم ازآن خواب‌عمیق و طولانـی بیـدارکردیم و مردم‌را متوجه‌حالشان نمودیم تا

(۱۶۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بداننـد وعـده رسـتاخیز خداونـد حق است : وَ کَذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِمْ لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ ». « و در پایان جهان و قیام قیامت شـکی نیسـت : وَ اَنَّ السّاعَهَ لا ـ رَیْبَ فیهـا ». چرا کـه ایـن خـواب طولانـی کـه صـدها سال بـه طـول انجامیـد بی‌شـباهت بـه مرگ نبـود و بیدارشدنشان همچون رسـتاخیز ، بلکه می‌توان گفت این خواب و بیداری از پاره‌ای جهات از مردن و بازگشـتن به حیات ، عجیب‌تر بود ، زیرا صدها سال بر آن‌ها گذشت درحالی که بدنشان نپوسید ، درحالی که نه غذایی خوردند و نه آبی نوشیدند ، در این مدت طولانی چگونه زنـده ماندنـد؟ آیا این دلیل بر قـدرت خدا بر هرچیز و هرکار نیست ؟ حیات بعد از مرگ با توجه به چنین صـحنه‌ای مسـلما امکان‌پذیر نیست. بعضی از مورخان نوشته‌اند که مأمور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت ، همگی در تعجب عمیق فرورفتنـد و از آن‌جاکه احساس می‌کردنـد همه فرزندان و برادران و دوسـتان را از دست داده‌اند و هیـچ‌کس از یاران سابق آن‌ها زنـده نمانـده ، تحمل این زنـدگی برای آن‌ها سـخت و ناگوار بود ، از خدا خواسـتند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد. آن‌ها چشم‌ازجهان پوشیدند و جسدهای‌آن‌هادرغار مانده بود که مردم به سراغشان‌آمدند. « در این‌جا نزاع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آن‌ها درگرفت . مخالفان سعی داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود و این دلیل دندان‌شکن را از دست موافقان بگیرند ، لـذا پیشـنهـاد کـردنـد در غـار گـرفته شود ، تـا برای همیشـه از نظر مردم پنهـان گردنـد » « اِذْ یَتَنـازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقـالُوااْبْنُوا عَلَیْهِـمْ بُنْیانـا ». و برای خـاموش کردن مردم می‌گفتنـد زیـاد از آن‌هـا سـخن نگوییـد ، آن‌هـا سـرنوشت اسرارآمیزی داشـتند کـه « پروردگارشـان از وضع آن‌هـا آگـاه‌تر است : رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ ». بنـابراین داسـتان آن‌هـا را رهـا کنیـد و به حـال خودشـان واگذاریـد. درحـالی کـه « مؤمنـان راستین کـه از ایـن امر آگـاهی یـافته بودنـد و آن را سـند زنـده‌ای برای اثبـات رسـتاخیز به مفهـوم حقیقیش می‌دانستند ، سعی داشتند این

تفسیر مردان (۱۶۱)

داسـتان هرگز فراموش نشود و لذا گفتند : ما در کنار مدفن آن‌ها مسجد و معبدی می‌سازیم » تا مردم یاد آن‌ها را از خاطره‌ها هرگز نبرند، به علاوه از روح پاک آن‌ها استمـداد طلبنـد « قـالَ الَّـذیـنَ غَلَبُـوا عَلـی اَمْـرِهِـمْ لَنَتَّخِـذَنَّ عَلَیْهِـمْ مَسْجِـدا » .

مسجـــد در کنار آرامگاه و ایجاد بنای یادبود

ظـاهر تعبیر قرآن این است که اصـحاب کهف سـرانجام بـدرود حیـات گفتنـد و به خـاك سپرده شدنـد و کلمه « عَلَیْهِمْ » شاهـد این مدعااست ، سپس علاقه‌مندان به آن‌ها تصمیم گرفتند معبدی در کنار آرامگاه آنان بســازنــد ، قــرآن این مــوضــوع را در آیــات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می‌دهـد که ساختن معبد به احترام قبــور بــزرگان دین نه تنها حرام نیست ، آن‌چنان که وهابی‌ها می‌پندارنـد ، بلکه کـار خــوب و شــایسته‌ای است. اصولاًـ بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنـده می‌دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست و یک نوع قدردانی از گذشـتگان و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است ، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده بلکه آن را مجاز شمرده است. وجود این گونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیت‌ها و برنامه و تاریخشان است ، به همین دلیل پیامبران و شخصـیت‌هایی که قبر آن‌ها متروك مانده تاریخ آن‌ها نیز مـورد تردید و استفهام قرار گرفته است. این نیز واضح است که این گونه بناها کم‌ترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به « اللّه » نـدارد ، زیــرا « احتــرام » ، مطلبـی است و « عبادت » و پرستش مطلبی دیگر .

(۱۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَثَر»: از ریشه «اِعْثار» به مفهوم آگاهی بخشیدن و توجّه دادن است و «عاثُور» گودالی است که برای شکار شیر کنده می‌شود.

چگونگی این رویداد از دیدگاه مفسّران

قــرآن در تــرسیــم فــراز شگفت‌انگیـــز دیگری از این داستان تفکرانگیز و الهـام بخش می‌فرمـاید:

وَ کَـذلِکَ اَعْثَرْنا عَلَیْهِـمْ

و همان‌سـان که آنـان را به خوابی چندصـد سـاله فروبردیم و آنگاه بیـدارشان ساختیم، درست همان‌گونه مردم آن سـرزمین و دیگر عصرها و نسل‌ها را از سرگذشت بهت‌آور آنان آگاه کردیم.

در چگــونگی این رویداد عجیب مفسران آورده‌اند که:

پس از فرار هدفـدار و هجرت قهرمانـانه آن مردان آگـاه و آزادی‌خواه و پنـاه بردنشان به آن «غـار» و آن پناهگاه طبیعی، فرمانروای بداندیش و ددمنش آن سـرزمین دستور داد که تلاشی برای بیرون کشیدن آنان از عمق غار صورت نگیرد بلکه دهانه غار با مصالح ساختمانی مسدود گردد تا مخالفان استـبداد در آن زندان طبیعی از گرسـنگی و تشـنگــی جــان سپــارند و همــانجا گورستان آنان گردد...

پس از انجام این شقاوت به وسیله گماشتگان ستم و فریب، دو عنصر با ایمان و آزادی‌خواه دیگر، نام و نشان و اندیشه و هدف آنان و بیـداد حکومت را بر لوحی نگاشـتند و بـا جاسـازی آن در صـندوقی از «مس» و قرار دادن آن در تـابوتی از فلز مانـدنی، آن را در دیوار دهانه غار نهان کردنـد، بـدان امیـد که در نسل‌های آینـده مردمی توحیـدگــرا و آزادی‌خــواه بــا درآوردن و خــوانــدن آن سنــگ‌نوشته‌ها از سرگــذشــت آزادمــردان روزگــار آنــان آگــاه گــردنـد.

تفسیر مردان (۱۶۳)

از ورق‌گردانی لیل و نهار اندیشه کن!

راستی زندگی همواره در حال دگرگونی است و جز ذات پاک و بی‌زوال خدا چیزی ماندگار نیست. اسـتبداد زمان اصحاب کَهْف و

جامعه آنان نیز به پایان عمر خود رسیدند و رفتند... و پس از «دقیانوس» فرمانروای درست‌اندیش و شایسته‌کرداری به نام «ندلیس» زمام امور آن سرزمین را به کف گرفت در عصر او آزادی اندیشه و عقیده محترم شمرده شد و مردم آزادانه گروهی راه توحید و تقوا و ایمان به خدا و روز رستاخیز را گام سپردند و دسته‌ای نیز راه شرك را و در نتیجه رستاخیز را مورد تردید قرار دادند.

آن مرد درست‌اندیش از این کشمکش بیهوده فکری آزرده خاطر شد و عاجزانه رو به بارگاه خدا کرد که:

پروردگارا! تو بر کشمکش این مردم در مورد رستاخیز گواهی، به شکوه و معنویت خودت سوگند که دلیلی روشن و روشنگر برای اینان پدیدار ساز و برهانی گویا بفرست تا دریابند که رستاخیز حق و فرارسیدنی است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

و آنگاه...

و آنگاه بود که خدای پرمهر به قلب یکی از مردم آن روزگاران و آن سرزمین الهام فرمود که دیوار آن غار را بردارد و با گشودن دهانه آن برای گوسفندان خویش جایگاهی برای استراحت صحرایی فراهم آورد و درست با تخریب دهانه غار، آن خفتگان چند صد ساله نیز از خواب شیرین بیدار شدند و با احساس گرسنگی، یکی را برای فراهم آوردن غذا به سوی شهر گسیل داشتند.

پس از این رویداد شگفت بود که مردم شهر از حال و روز «اصحاب کَهْف» آگاهی یافتند و شاه را در جریان قرار دادند تا هر چه سریعتر به سوی آن غار برود و نمونه‌ای از دلایل روشن و روشنگر خدا، در زنده شدن مردگان و بیدار شدن خفتگان چندساله را نظاره کند.

(۱۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

او با دریافت خبر آن رویداد شگرف خدای را سپاس گفت و به همراه مردم به سوی غار رهسپار گردید.

هدف از این کار شگفت‌انگیز

آیه شریفه در ترسیم هدف این رویداد تفکرانگیز می‌فرماید:

لِیَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ

ما این گونه مردم را از حال آنان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا حق است.

وَ اَنَّ السّاعَةَ لا رَیْبَ فیها

و در فرا رسیدن رستاخیز هیچ تردیدی نیست.

آری، شاه و مردم آن سرزمین از این رویداد عجیب آگاه شدند و ثمره آن این بود که آنان دریافتند که وعده خدا در مورد فرارسیدن رستاخیز و زنده شدن مردگان برای حساب و کتاب و پاداش و کیفر تردیدناپذیر است، چرا که وقتی قدرتی بتواند گروهی را صدها سال به خواب عمیق فرو برد و در آن حال زنده نگاه دارد و پس از آن خواب شگفت و چند صد ساله بیدار کند، چرا نتواند جان آنان را برگیرد و آنگاه آنان را در آستانه رستاخیز زنده سازد؟

اِذْ یَتَنازَعُونَ بَیْنَهُمْ اَمْرَهُمْ

و ما این برنامه آموزنده را هنگامی پیاده ساختیم و این دلیل روشن و روشنگر را روزگاری پدید آوردیم که مردم آن زمان در مورد زنده شدن مردگان و فرارسیدن رستاخیز با هم کشمکش داشتند.

سه دیدگاه

آنـان در ایـن مـورد بـه سـه گروه تقسیم می‌شدند:

۱ ـ گروهی رستاخیز و زنده شدن مردگان را نمی‌پذیرفت و آن را ممکن نمی‌پنداشت.

۲ ـ گروه دیگری بر این باور بود که رستاخیز فرا می‌رسد و این وعده خداست، امّا روح و جان انسان‌ها در روز رستاخیز محشور می گردند و بس، چرا که جسم آنان

تفسیر مردان (۱۶۵)

متلاشی شده است و روح ماندگار است.

۳ ـ امّا گروهی دیگر براین باور پای می‌فشرد که درآستانه رستاخیز خدای توانا مردگان را زنده می‌سازد و مردم با جسم و جان و کالبد و روان به صحرای محشر می‌روند.

به باور «اِبن عَبّاس» منظور از این کشمکش نه اختلاف در مورد رستاخیز، بلکه در مورد اصحاب کَهْف است، چرا که شاه و مردم پس از آگاهی از جریان شگفت‌انگیز آنان، در مورد مدت طولانی خوابشان و نیز، در مورد شمار آنان و چگونگی گرامیداشت یاد و نامشان و همچنین در مورد پناهگاهشان دستخوش بحث و گفتگو شدند، چرا که پس از ورود شاه و مردم به آن غار و اطراف آن و آغاز پرس‌وجو از آنان، به حکمت خدا آنان روی زمین دراز کشیدند و جهان را به درود گفتند. و شاه و مردم با پیکر سرد و بی‌جان آنان روبه‌رو شدند.

شاه گفت: راستی که رویداد شگفتی است! اینک چه باید کرد؟ برخی گفتند: باید بنای یادبودی بر سر آنان بنیاد کنیم تا سرگذشت شگفت‌انگیز آنان هماره الهام بخش عصرها و نسل‌ها باشد.

اما پاره‌ای بر آن بودند که به جای ساختن آرامگاه و مقبره برای آنان در آستانه غار مسجد و معبدی ساخته شود تا پرستشگاه یکتاپرستان گردد.

و این بحث و گفتگو پس از مرگ آنان پیش آمد.

فَقالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيانا

گروه شرک‌گرا پیشنهاد کرد که: در برابر غار و پناهگاه آنان بنایی برپا دارید و آنان را رها کنید تا از چشم‌انداز مردم نهان شوند و گفتگوها در مورد آنان فروکش کند.

رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ

چرا که خدا در مورد مدّت خواب، چگونگی بیداری، هدف از این رویداد و دیگر پرسش‌هایی که در این سرگذشت شگفت‌انگیز مطرح است، داناتر و آگاه‌تر است.

به باور پاره‌ای این فراز ادامه گفتار شرک‌گرایان نیست، بلکه گفتار پروردگار است و

(۱۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روشنگری می کند که: پروردگارشان به حال آنان و اختلاف مردم در مورد پرسش‌هایی که در مورد آنان مطرح شده، داناتر است.

اما به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که خدا بهتر می‌داند که آنان زنده هستند و دگرباره به خواب رفته‌اند، یا جهان را به درود گفته‌اند. چرا که برخی بر این باورند که اصحاب کَهْف جهان را ـ پس از بیداری ـ به درود گفتند و پاره‌ای بر این عقیده‌اند که تا روز رستاخیز در خواب عمیق و طولانی هستند.

قالَ الَّذينَ غَلَبُوا عَلى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدا.

فرمانروای باایمان آن سرزمین و انبوهی از یاران و دوستان و طرفدارانش گفتند: در اینجا مسجدی بنیاد می کنیم تا پرستشگاه مردم

توحیدگرا باشد و مردم از یاد و نام اصحاب کَهْف تا قیامت الهام گیرند و خدای یکتا را بپرستند و به ارزش‌های خداپسندانه آراسته شوند و درون جان را پالایش و صفا بخشند...

به باور پاره‌ای، آنان دوستان و یاران«اصحاب کَهْف» بودند که این طرح را پیشنهاد دادند.

و به باور پاره‌ای دیگر، بزرگان آن شهر و آن سرزمین این ایده را طرح کردند.

«حَسَن» در تفسیر آیه می گوید: منظور این است که آنان گفتند: در اینجا پرستشگاهی بسازیم تا هرگاه آنان از خواب گران خویشتن برخاستند، در آن نماز بخوانند...

و در روایت آمده است که: وقتی فرستاده آن جوانان پرشور و باایمان که برای آوردن موادّ غذایی رفته بود، از شهر بازگشت و دوستانش را از مدت خوابشان آگاه ساخت آنان از خدا خواستند که از سر مهر آنان را به حال اوّل بازگرداند و اینجا بود که خدا، آنان را به حال نخستین باز گرداند و میان آنان و مردم شهر فاصله افکند، به گونه‌ای که آنان نتوانستند به درون غار راه یابند.

تفسیر مردان (۱۶۷)

سَیَقُولُونَ ثَلٰثَةٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ وَ یَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ رَجْما بِالْغَیْبِ وَ یَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ قُلْ رَبّی اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ما یَعْلَمُهُمْ اِلّا قَلیلٌ فَلا تُمارِ فیهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا وَ لا تَسْتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ اَحَدا

گروهی خواهند گفت آنها سه نفر بودند که چهارمین‌شان‌سگ آنها بود و گروهی می گویند پنج نفر بودند که ششمین آنها سگشان بود، همه این‌ها سخنانی‌بدون دلیل‌است و گروهی‌می گویند آن‌ها هفت‌نفر بودند و هشتمین‌شان سگ‌آن‌ها بود ، بگو پروردگار من از تعداد آنها آگاه‌تر است ،جز گروه کمی‌تعداد آن‌هارا نمی‌داند، بنابراین درباره آنها جز با دلیل سخن مگوی و از هیچ‌کس پیرامون آن‌ها سؤال منما. (۲۲ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِراء» به‌طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: دراصل‌از «مَرَیْتُ النّاقَةَ» یعنی « پستان شتر را به دست گرفتن برای دوشیدن » گرفته شده است، سپس به‌بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده است. و بسیار می‌شود که در گفتگوهای لجاجت آمیز و دفاع ازباطل به‌کار می‌رود، ولی ریشه‌اصلی آن محدودبه این‌معنی نیست، بلکه هرنوع‌بحث و گفتگو را درباره هر مطلبی که محل تردید است شامل‌می‌شود. «ظاهِر» به‌معنی غالب و مسلط و پیروز است. « رَجْم » در اصل به معنی سنگ یا پراندن سنگ است ، سپس به هر نوع تیراندازی اطلاق شده‌است و گاه به معنی کنایی « متّهم ساختن » یا « قضاوت به ظن و گمان » استعمال می‌شود و کلمه « بِالْغَیْبِ » تأکیدی بر این معنا است، بنابراین تعبیر « رَجْما بِالْغَیْبِ » یعنی غائبانه قضاوت بی مأخذ درباره چیزی کردن. این تعبیر شبیه همان چیزی است که در فارسی می گوییم « تیر در تاریکی انداختن » از آن‌جا که انداختن تیر در تاریکی غالبا به هدف اصابت نمی کند این نوع قضاوت‌ها غالبا درست از آب درنمی‌آید .

(۱۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

« واو » در جمله « وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ »

در آیه فوق جمله « رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ » و « سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ » هر دو بدون واو آمده است درحالی که جمله « وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ » با « واو » شروع می‌شود ، از آن‌جا که تمام تعبیرات قرآن حتما دارای نکته‌ای است مفسران در معنی این « واو » سخن فراوان گفته‌اند. شاید بهترین تفسیر این‌باشد که این « واو » اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف است ، چنان‌که در ادبیات امروز نیز اخیرا این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی ، تمام افراد آن بحث را بدون واو ذکر می کنند ، اما آخرین آنها حتما با واو خواهدبود ، مثلاًمی گوییم « زید ، عمر ، حسن و محمّد آمدند » این واو اشاره‌به پایان کلام و بیان‌آخرین مصداق و موضوع است. گرچه در

جمله‌های فوق قرآن با صراحت تعداد آن‌ها را بیان نکرده است ، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می‌توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است ، چراکه به دنبال قوم اوّل و دوّم کلمه « رَجْما بِالْغَیْبِ » (تیر در تاریکی) که اشاره به بی‌اساس بودن آن‌ها است آمده ، ولی درمورد قول سوّم نه تنها چنین تعبیری نیست ، بلکه تعبیر « بگو پروردگارم از تعداد آن‌ها آگاه‌تر است » و هم‌چنین « تعداد آن‌ها را تنها گروه کمی می‌دانند » ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول و در هرحال در پایان آیه اضافه می‌کند « در مورد آن‌ها بحث مکن جر بحث مستدلّ و توأم با دلیل و منطق : فَلا تُمارِ فیهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا...». جمله « فَلا تُمارِ فیهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا » مفهومش این است که آن‌چنان با آن‌ها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد. مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آن‌ها سخن بگویی زیرا محکم‌ترین دلیل در این زمینه همین است .

تفسیر مردان (۱۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مِراء»: بحث و گفتگو.

«رَجْم»: در اصل به مفهوم سنگ و سنگ‌پرانی آمده و به همین تناسب در «تیراندازی» و «رگبار تهمت بستن به دیگران» و نیز «داوری بر اساس پندار و گمان» آمده است.

«ظاهِر»: چیره و پیروز.

پایان آن رویداد و گفتگوی مردم

اینک در این آیه شریفه، قرآن داستان آنان را به پایان می‌برد و در مورد گفتگوی مردم و پندارهای گوناگون آنان درباره «اصحاب کَهْف» از جمله در رابطه با شمار آنان می‌فرماید:

سَیَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ کَلْبُهُمْ

به زودی گروهی از مردم خواهند گفت:«اصحاب کَهْف» سه تن بودند و چهارمین آنان سگ باوفایشان بود.

وَ یَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ کَلْبُهُمْ

و گروهی می‌گویند آنان پنج تن بودند و ششمین آنان سگشان بود.

رَجْما بِالْغَیْبِ

اینان همه، از سر پندار و بدون آگاهی و دلیل حرف می‌زنند و در تاریکی تیر می‌افکنند و هرگز در این مورد یقین ندارند.

وَ یَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ کَلْبُهُمْ

و گروهی هم می‌گویند: آنان هفت تن هستند و هشتمین آنان سگشان بود.

برخی می‌گویند: در آیه شریفه آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که به زودی در مورد شمار«اصحاب کَهْف» اختلاف پدیدار می‌گردد و این پیشگویی و خبر، پس از آمدن هیئت نصارای «نَجْران» به «مدینه» پدید آمد، چرا که آنان هنگامی که به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شدند، گروهی‌از آنان که «یعقوبی» بودند گفتند: اصحاب کَهْف سه

(۱۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

نفرند و چهارمین آنان سگشان می‌باشد، اما «نصارای نسطوری» گفتند: آنان پنج نفرند و ششمین آنان سگشان می‌باشد و در برابر آن دو گروه، مردم مسلمان بودند که گفتند: آنان هفت نفرند و هشتمین آنان سگشان می‌باشد.

قُلْ رَبّی اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ

هان ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بگو پروردگار من به شمار آنان‌داناتر است.

ما یَعْلَمُهُمْ اِلّا قَلیلٌ

و جز گروه اندکی از مردم، کسی شمار آنان را نمی‌داند.

«قَتادَه» می گوید: تنها گروه اندکی شمار آنان را می‌دانند.

و «عَطاء» می گوید: منظور این است که شمار کمی از پیروان کتاب‌های آسمانی، از شمار «اصحاب کَهْف» آگاه است.

«اِبن عَبّاس» در این مورد می گوید: و من از همان شمار اندك هستم؛ و به باور من «اصحاب کَهْف» هفت نفر و هشتمین آنان سگشان بود.

به نظر می‌رسد که نامبرده این دیدگاه را از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرا گرفته است.

«ضَحّاك» از «اِبن عَبّاس» آورده است که نام «اصحاب کَهْف»، عبارت است از:

۱ ـ مکسلمیسا. ۲ ـ تملیخا. ۳ ـ مرطولس. ۴ ـ نینونس.

۵ ـ سارینوس. ۶ ـ دربونس. ۷ ـ و«کشوطینونس»، که شبان بود.

فَلاتُمارِ فیهِمْ اِلّا مِراءً ظاهِرا

در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی چون «اِبن عَبّاس»، «مُجاهِد» و «قَتادَه»، منظور این است که: هان ای پیامبر! در مورد شمار «اصحاب کَهْف» جز بر اساس دلیل روشن و روشنگری که از سوی خدا دریافت داشته‌ای با آنان گفتگو مکن.

۲ ـ و به باور گروهی دیگر منظور این است که با آنان با شیوه‌ای روشن و در پرتو دلیل‌های روشنگر بحث و گفتگو نما، به آنان بگو: شمار مورد نظر شما را همه

نمی‌پذیرند و دیگران شمار دیگری را ارائه می‌دهند که ممکن است آمار شما یا آنان درست باشد؛ با این بیان بیایید تا این موضوع را از روی دلیل و برهان برایتان روشن سازم.

۳ ـ و از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: هان ای پیامبر! هرگونه بحث و گفتگو در این مورد باید در برابر دیدگان مردم و علنی باشد، چرا که اگر در پشت درهای بسته با آنان گفتگو شود، آنان حقایق را تحریف می کنند و با دروغبافی و دروغ‌پردازی سخنان تو را تغییر می‌دهند و مردم را به اشتباه می‌اندازند و چنین وانمود می کنند که آنان دارای دانش پیچیده‌ای هستند که آگاهی از شمار اصحاب کَهْف از آن سرچشمه می گیرد.

وَ لا تَسْتَفْتِ فیهِمْ مِنْهُمْ اَحدا.

و در این مورد هرگز از اهل کتاب نظرخواهی مکن.

گروهی، از جمله «مُجاهِد»، «اِبن عَبّاس» و... ضمن بیان مطلب فوق برآنند که در آیه شریفه، در حقیقت جامعه مورد خطاب است و به آنان هشدار می‌دهد که در مورد«اصحاب کَهْف»، از یهود چیزی نپرسند، چرا که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله با باور عمیق و ایمان وصف‌ناپذیرش به خدا، به پیام آسمانی اعتماد داشت و از کسی پرسش نمی کرد تا به او هشدار داده شود.

در بیان کارهای آینده از لفظ «انشاءاللّه» استفاده کنید

وَ لا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ اِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا

و هرگز نگو من فردا کاری انجام می‌دهم. (۲۳ / کهف)

اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ اِذا نَسیتَ وَ قُلْ عَسی اَنْ یَهْدِیَنِ رَبّی لِاَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدا

مگر این که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی (جبران نما)و پروردگارت رابه‌خاطر بیاور و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند. (۲۴ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها، حتما جمله « اِنْشاءَاللّه» را اضافه کن ، چرا که اولاً ـ تو هرگز مستقل در تصمیم‌گیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ‌کس توانایی بر هیچ‌کار را ندارد، بنابراین‌برای این‌که ثابت‌کنی نیروی‌تو از نیروی لایزال او است و قدرتت وابسته به‌قدرت‌او جمله « اِنْشاءَاللّه » (اگر خدابخواهد) راحتما به سخنت اضافه کن. ثانیا خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می‌رود صحیح و منطقی نیست و چه بسا دروغ از آب درآید ، مگر این‌که با جمله « اِنْشاءَاللّه » همراه باشد. شأن نزولی که در مورد این آیات نقل شده است نیز تفسیر فوق را تایید می‌کند ، زیرا پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله بدون ذکر اِنْشاءَاللّه به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤال کرده بودند قول‌توضیح و جواب داد، به‌همین‌جهت مدتی وحی‌الهی به تأخیر افتاد، تاپیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله در این زمینه هشدار داده‌شود و سرمشقی برای همه مردم باشد . سپس در تعقیب این جمله، قرآن می‌گوید : « وَاذْکُرْ رَبَّکَ اِذا نَسیتَ ». اشاره به این‌که اگر به خاطر فراموشی جمله «انشاءاللّه» را به سخنانی که از آینده خبر می‌دهی نیفزایی هر موقع به یادت آمد فورا جبران کن و بگو انشاء اللّه ، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد. از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون انشاءاللّه بگوید

تفسیر مردان (۱۷۳)

خدا او را به خودش وامی گذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می‌برد .(۱) در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : امام دستور داده‌بود نامه‌ای‌بنویسند ، هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند ملاحظه کرد ، انشاءاللّه در آن نبود ، فرمود : « کَیْفَ رَجَوْتُمْ اَنْ یَتِمَّ هذا وَ لَیْسَ فیهِ اسْتِثْناءٌاُنْظُرُوا کُلَّ مَوْضِعٍ لایَکُونُ فیهِ اسْتِثْناءٌ فَاسْتَثْنُوا فیهِ : شما چگونه امیدوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد درحالی که انشاءاللّه در آن نیست ، نگاه کنید درهرجای آن نیست بگذارید ». در آیه فوق خواندیم خداوند به پیامبرش می‌گوید : « هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن » .(۲) اشاره به این‌که اگر تکیه بر مشیّت او با جمله انشاءاللّه نکردی هرگاه به خاطرت آمد جبران نما. در احادیث و روایات متعددی که در تفسیر آیه فوق از اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده ، نیز روی این مسأله تأکید گردیده است که حتّی پس از گذشتن یک سال نیز به خاطرتان آمد که ان شاء اللّه نگفته‌اید‌گذشته را جبران‌نمایید.(۳) اکنون این‌سؤال پیش می‌آید که نسیان مگر برای پیامبر ممکن است درحالی که اگر نسیان به فکر او راه یابد مردم به‌گفتار و اعمال‌او اعتمادکامل نمی‌توانندداشته باشند و همین‌استدلیل‌معصوم‌بودن‌پیامبران و امامان ازخطا و نسیان‌حتّی‌در موضوعات. اما باتوجه به‌این‌که در بسیاری از آیات قرآن دیده‌ایم روی سخن به‌پیامبران است امامقصود و منظور توده‌مردم‌هستند ، پاسخ این سؤال روشن می‌شود و طبق ضرب‌المثل عرب‌از باب «اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یاجارَهُ» است‌یعنی «روی سخنم با تواست ای کسی‌که نزد من‌هستی اما همسایه، توبشنو». (۴)

۱- « نورالثقلین » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۴ .

۲ و ۳ ـ« نورالثقلین » جلد ۳ ، صفحه ۲۵۳ و ۲۵۴ .

۴- معادل آن در فارسی ضرب‌المثل معروفی است که می گوید :

در به‌تو می گویم دیوار تو بشنو .

(۱۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث روی سخن را متوجه پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله ساخته و می‌فرماید:

وَ لا تَقُولَنَّ لِشَأْیءٍ اِنّی فاعِلٌ ذلِکَ غَدا.

هان ای پیامبر! هرگز نگو من این کار را فردا انجام خواهم داد...

اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ

مگر اینکه خدا بخواهد؛

در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که، خدا به پیامبرش فرمان می‌دهد که هرگاه از انجام کاری در آینده خبرداد و گفت: فردا چنین کاری خواهم کرد، آن را به خواست خدا مقید سازد و بگوید: به خواست خدا چنین خواهم کرد.

«اَخْفَش» می گوید: تقریر آیه این گونه بوده است: «اِلّا اَنْ تَقُولَ اِنْ شاءَ اللّهُ»، که «تَقُولَ» حذف شده و «شاءَ» به مضارع تبدیل شده است و بدین وسیله آفریدگار هستی مردم را به ادب اسلامی و انسانی تربیت می کند و به آنان می‌آموزد که هرگاه از انجام کاری در آینده خبر می‌دهند و تصمیم خود را بیان می کنند، این خبر را مقید به اراده و خواست خدا سازند تا اگر انجام نگرفت نه دروغی گفته باشند و نه اگر بر انجام آن سوگند یاد کرده‌اند، با سوگند خود مخالفت نموده باشند.

۲ ـ امّا به باور «فَرّاء»، «اِنْ یَشَإِ اللّهُ» به ظاهر جانشین مصدر می‌باشد و منظور این است که: مگو فردا کاری را انجام خواهم داد مگر به خواست خدا؛ و روشن است که خدا نیز جز فرمانبرداری بندگان و انجام کارهای شایسته از آنان نمی‌خواهد. با این بیان گویی مفهوم آیه این است که: مگو: من چنین و چنان خواهم کرد، بلکه بگو: من تنها آنچه را خدا می‌خواهد و خداپسندانه است، به خواست او انجام خواهم داد.

گفتنی است که این دیدگاه بهتر است، چرا که افزون بر آنچه آمد به حذف و تقدیر نیز نیازی نیست.

تفسیر مردان (۱۷۵)

اینک جای این پرسش است که در این صورت انسان به هنگام خبر از برنامه‌ها و کارهای آینده خود تنها می‌تواند از انجام کارهای شایسته که فرمانبرداری خدا باشد، خبر دهد، نه از کارهای مباح، بسان سفر تفریحی و کارهای پسندیده دیگر که جنبه عبادی ندارد.

امّا باید به خاطر داشت که این نهی و هشدار برای حرمت نیست، بلکه برای ارشاد و راهنمایی است، چرا که اگر کسی این فرمان را اطاعت نکند، بدون تردید مرتکب گناه نشده است.

۳ ـ به باور «جُبّائی» آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که نگوید من فردا چنین و چنان خواهم کرد، چرا که ممکن است پیش از انجام آن کار بمیرد و یا به رویدادهای ناگواری چون بیماری گرفتار گردد و نتواند آن کاری را که آهنگ آن را داشت و وعده می‌داد، انجام دهد؛ و یا ممکن است از تصمیم خود بازگردد و انجام ندهد، که در هر دو صورت دروغگو می‌شود؛ با این بیان بهتر است کار را به خواست خدا مقیّد سازد و بگوید: من فردا به خواست خدا چنین می کنم، یا به مسجد می‌روم و... تا در صورت انصراف و یا عدم انجام کار از دروغ گفتن در امان بماند.

به هر حال همان گونه که پیشتر نیز اشاره رفت، شرک‌گرایان به راهنمایی و وسوسه یهود، از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد سرنوشت «اصحاب کَهْف» و سرگذشت «ذوالقَرْنین» پرسش کردند و آن حضرت وعده داد که فردا پاسخ دهد، امّا «اِنْ شاءَ اللّهُ» نگفت و کارش را به خواست خدا پیوند نزد، از این رو فرشته وحی مدتی نیامد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به رنج و اندوه گرفتار

گردید و آنگاه که فرشته وحی فرود آمد و پاسخ پرسش شرک گرایان را آورد این آیه نیز آمد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان رسید که: هرگاه وعده می‌دهد خواست خدا را ازیاد نبرد و بگوید به خواست خداچنین خواهم کرد.

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ اِذا نَسیتَ

در مورد مستقل بودن این فراز از آیه شریفه و یا پیوند آن به پیش از

خود، دو نظر آمده است:

الف: به باور گروهی این فراز از آیه به جمله پیش پیوند می‌خورد و در تفسیر آن دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «اِبن عَبّاس» منظور این است که: اگر در گفتارت یاد خدا و پیوندزدن کار به خواست او را فراموش کردی، هنگامی که ـ پس از مدتی خواه یک روز، یک ماه یا یک سال ـ به یادت آمد، بی‌درنگ پروردگارت را به یادآور و بگو: به خواست او، این کار را انجام خواهم داد یا چنین خواهم گفت و یا از اینجا خواهم رفت.

یادآوری می گردد که از امامان نور نیز همین دیدگاه روایت شده است.

به نظر می‌رسد که اگر چنین کاری انجام دهد، پاداش از دست رفته نصیب او می گردد، بی‌آنکه این استثنا در سخن اثری بگذارد.

و نیز ممکن است اگر سوگندی برای انجام آن کار خورده است، بدین وسیله کفاره آن برداشته شود.

۲ ـ امّا به باور «حَسَن» و «مُجاهِد»، منظور این است که تا از آن محفل و مجلس بیرون نرفته‌ای خدا را به یادآور و ان شاء اللّه بگو.

۳ ـ پاره‌ای می گویند: اگر هنوز گفتارت ادامه دارد و به یادت آمد که خدا را یاد نکرده‌ای، ان شاء اللّه بگو؛ چراکه هنوز فرصت از دست نرفته است. و این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد.

۴ ـ و «اَصَمّ» می گوید: هرگاه ان شاء اللّه نگفتی و از گفتار خود پشیمان شدی، پروردگارت را یاد کن.

ب: امّا به باور برخی، فراز مورد بحث ارتباطی به گذشته ندارد و مستقل است و در تفسیر آن نیز سه نظر آمده است:

۱ ـ «عِکْرِمَه» می گوید: منظور این است که: هرگاه خشمگین شدی، از خدا آمرزش بخواه تا آتش خشمت فرونشیند.

۲ـ و «جُبّائی» بر آن است که: انسان به هنگام گفتار و تصمیم باید به یاد خدا باشد و مفهوم آیه این است که: هرگاه چیزی را که مورد نیازت می‌باشد فراموش کردی، خدا را به یادآور تا تو را به خود آورد.

۳ ـ و به باور «سُدی» و «ضَحّاک» منظور نماز می‌باشد و مفهوم آیه این است که هرگاه نماز را فراموش کردی، آنگاه که به یادت آمد بخوان.

وَ قُلْ عَسی اَنْ یَهْدِیَنِ رَبّی لِاَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدا.

و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این راه نماید و دلیل‌ها و معجزه‌هایی برای اثبات رسالت و دعوت آسمانی‌ام به من ارزانی دارد که از داستان «اصحاب کَهْف» نیز رساتر باشد.

«زَجّاج» در این مورد می گوید: آفریدگار هستی به پیامبرش دلیل‌ها و معجزه‌هایی رساتر ارزانی داشت، چراکه او را از دانش‌های غیبی در مورد سرگذشت پیامبران آگاه گردانید و اینها دلایلی روشن‌تر و رساتر از سرگذشت «اصحاب کَهْف» بود.

و «جُبّائی» می گوید: منظور این است که: از خدا بخواه تا هرگاه چیزی را فراموش کردی به یادت آورد و بگو: اگر پروردگارم آنچه را فراموش ساخته‌ام به یادم نیاورد، به جای آن، چیزی را به یادم خواهد آورد که برایم سودبخش‌تر و سازنده‌تر خواهد افتاد.

خواب اصحاب کهف

وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنینَ وَازْدادُوا تِسْعا

آن‌ها درغار خود سیصدسال درنگ‌کردند و نه سال نیز بر آن افزودند. (۲۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آن‌ها در غار سیصد و نه سال بود. جمعی معتقدند این تعبیر که به جای ۳۰۹ سال، فرموده‌است ۳۰۰ سال و نه‌سال برآن افزودند، اشاره به تفاوت سال‌های شمسی و قمری است چرا که آن‌ها به حساب سال‌های شمسی سیصد سال توقف کردند و با محاسبه سال‌های قمری سیصد و نه سال و این از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزیی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آخرین فراز از سرگذشت درس‌آموز «اصحاب کَهْف» اینک قرآن به ترسیم مدت خواب طولانی آنان پرداخته و می‌فرماید:

از روزی که «اصحاب کَهْف» وارد آن غار شدند و در آنجا خفتند، تا آنگاه که خدا آنان را بیدار کرد و مردم را از سرنوشت عجیب و خواب شگفت‌انگیزشان آگاه ساخت، سیصد و نه سال بر آنان گذشت.

در آیه شریفه برای واژه «تِسْعاً» تمیز نیاورده است، چرا که با آمدن «سِنین» دیگر نیازی به تکرار آن به عنوان تمیز نیست؛ و بسان این جمله است «عِندی مِأَةُ دِرْهَمٍ وَ خَمْسٌ» که نیاز به تمیز ندارد.

۱- تفاوت سال‌های شمسی و قمری تقریبا یازده روز است ، که اگر آن را در سیصد ضرب کنیم و سپس بر عدد روزهای سال قمری که ۳۵۴ روز است تقسیم کنیم نتیجه آن همان عدد نه می‌شود (البته در این‌جا کسر مختصری می‌ماند که چون کمتر از یک سال است قابل محاسبه نیست).

تفسیر مردان (۱۷۹)

قُلِ اللّهُ اَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْبِهِ وَ اَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا یُشْرِکُ فی حُکْمِهِ اَحَدا

بگو: خداوند از مدت توقفشان آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن او است راستی چه بینا و چه شنوا است ؟آن‌ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ‌کس در حکم او شریک نیست.(۲۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کسی که از پنهان و آشکار ، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد. به همین دلیل ساکنان آسمان‌ها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند « ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ ». و درپایان آیه‌اضافه می‌کند «هیچ‌کس در حکم خداوند شریک نیست: وَ لایُشْرِکُ فی حُکْمِهِ اَحَدا ». در حقیقت این تأکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد و نه کسی شریک در ولایت او است ، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکا شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن می‌افزاید:

قُلِ اللّهُ اَعْلَمُ بِما لَبِثُوا

ای پیامبر! اگر پیروان کتاب‌های پیشین آسمانی با تو در این مورد به گفتگو و کشمکش پرداختند، بگو: خدا به مدت درنگ آنان در غار داناتر است.

گفتنی است که این در پاسخ مسیحیان «نَجْران» بود که می‌گفتند: به باور ما آنان سیصد سال در غار خوابیدند و نه

بیشتر و قرآن روشنگری کرد که نه بلکه سیصد و نه سال.

پاره‌ای برآنند که منظور آیه شریفه این است که: خدا بهتر می‌داند که آنان تا آن

(۱۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

زمان که جهان را به درود گفتند، چقدر در آن غار بودند.

از «قَتادَه» آورده‌اند که آغاز آیه شریفه، گفتار یهود است و قرآن گفتار آنان را ترسیم می‌کند و دلیل این نظر نیز ادامه آیه است که می‌فرماید: خدا به مدت درنگ آنان در غار داناتر است و تنها او می‌داند که چه مدت را در آنجا سپری کردند.

امّا این دیدگاه درست به نظر نمی‌رسد، چرا که از آیه چنین دریافت می‌گردد که خدا از مدت خواب آنان خبر می‌دهد و بدون دلیل نمی‌توان از ظاهر آیه دست کشید و آن را به نکته دیگری سوق داد.

افزون بر ظاهر آیه شریفه، هدف از بیان این حقیقت، نشان دادن قدرت بی‌کران و شگفت‌انگیز خدا و علم بی‌پایان اوست و این هنگامی درست می‌شود که مدت خواب آنان روشن شود. بنابراین خدا در آغاز آیه مدت خواب آنان را ترسیم می‌کند و از پی آن پندارهای اهل کتاب را که در این مورد دستخوش کشمکش بودند بی‌اساس اعلان می‌نماید و منظور این است که: هان ای پیامبر! بگو: خدا به مدت خواب آنان داناتر است؛ بر این باور هر آنچه او خبر می‌دهد، همان را بپذیرید و پندارهای اهل کتاب را واگذارید...

لَهُ غَیْبُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ

واژه «غَیْب» به مفهوم نهان و چیزی است که از قلمرو دریافت انسان فراتر است. با این بیان منظور این است که آگاهی از نهان آسمان‌ها و زمین تنها از آن اوست و چیزی در کران تا کران هستی وجود ندارد که خدا از آن بی‌خبر باشد. آری هرآنچه در آسمان‌ها و زمین برای انسان نهان است و دریافت آن ممکن نیست برای او که آفریدگار و تدبیرگر هستی است عیان می‌باشد.

اَبْصِرْ بِه وَ اَسْمِعْ

راستی چه آفریدگار بینا و شگفت چه خدای شنوایی است!

او همه چیز را می‌داند و می‌بیند و می‌شنود و در کران تا کران هستی

تفسیر مردان (۱۸۱)

چیزی بر او پوشیده نیست.

این جمله برای بیان شگفتی و تعجّب از شکوه و عظمت و دانایی و شنوایی خدا آمده و در مقام ستایش ذات پاک اوست.

در روایت است که یکی از یهودیان از امیرمؤمنان علیه‌السلام در مورد مدت درنگ «اصحاب کَهْف» در غار پرسید، که آن حضرت فرمود سیصد و نه سال و آنگاه همین آیه را برای او تلاوت کرد.

او گفت: در کتاب ما سیصد سال آمده است.

حضرت فرمود: آنچه در کتاب شما آمده، بر اساس سال‌های شمسی است و آنچه در قرآن آمده هماهنگ با سال‌های قمری است.

مالَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ

همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، جز ذات پاک او یار و سرپرستی ندارند که آنان را یاری نمایند.

وَ لا یُشْرِکُ فی حُکْمِهِ اَحَدا.

و او هیچ کس را در فرمانروایی خود شریک نمی‌سازد و کسی را نرسد که بر خلاف فرمان و داوری او حکم کند.

به باور برخی منظور این است که خدا هیچ کس را در آنچه از غیب خبر می‌دهد، شریک خود نمی‌سازد.

و بنا به قرائت دیگر منظور این است که: هان ای انسان! کسی را در فرمانروایی و داوری شریک و همتای خدا مساز.

(۱۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اتْـلُ ما اُوحِیَ اِلَیْـکَ مِنْ کِتابِ رَبِّکَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِه مُلْتَحَدا

آن‌چه به تو از کتـاب پروردگـارت وحی شـده تلاوت کن ، هیـچ چیز سـخنان او را دگرگون نمی‌سـازد و ملجـاء و پناهگاهی‌جز او نمی‌یابی. (۲۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُلْتَحَد » از مـاده « لَحْد » بـه معنی حفره‌ای است که از وسط به یکی از دو طرف مایـل شـده باشـد (هماننـد لحـدی که برای قـبر می‌سازنـد) و به همین دلیـل جهت « مُلْتَحَد » به جـایی گفته می‌شود که انسان تمایل به آن پیـدا می‌کنـد و سـپس به معنی « ملجأ و پناهگاه » آمـده است. دوآیه اخیراز چندین‌راه، احاطه‌علمی خداوندرا به همه‌موجودات عالم‌بیان‌کرده‌است: نخست می‌گوید : « غیب آسـمان‌ها و زمین از آن او است » و به همین دلیل او ازهمه آن‌ها آگاه‌است. سپس اضافه‌می‌کند: « او چه بینا و چه شنوا است ؟ » باز می‌گوید : « تنها ولی و سرپرست او است و او از همه آگاه‌تر است »و نیز اضافه‌می‌کند: « هیچ‌کس درحکم او شرکت‌ندارد تاعلم و دانش‌او محدود شود». سپس‌می‌فرماید: «درعلم و کلام‌او تغییر و تبدیلی‌پیدا نمی‌شود» تا از ارزش و ثبات آن بکـاهـد و در آخرین جمله می‌گوید : « تنها پناهگاه در عالم او است و طبعا او از تمـام پنـاهندگان خویش آگـاهـی دارد ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در آیـه مـورد بحث می‌فـرمـایـد:

وَ اتْـلُ مـا اُوحِـیَ اِلَیْـکَ مِنْ کِتـابِ رَبِّـکَ

هـان ای پیـامبر! آنچه خـدا در بـاره اصـحاب کَهْـف به سوی تو فرو فرسـتاده است همه را بـرای مـردم بخـوان، چـرا کـه حقیقت سـرگـذشـت آنان در این آیات است.

به باور پاره‌ای منظور این است که: از قرآن و آیات آن پیروی کن و به مقررات آن احتـرام گـذار و در پـرتـو آن رفتار نما.

لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه

تفسیر مردان (۱۸۳)

برای مقررات خـدا و پیشگویی‌هایی که او می‌کنـد و از آینـده خبر می‌دهـد، تغییر دهنـده و دگرگونسازی نیست و کسـی نمی‌تواند سنت‌ها و قراین جاودانه و جهان‌شمول حـاکـم بر رونـد جـامعه و تـاریـخ را که او مقـرر فرموده است، دگرگون سازد.

وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدا.

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: اگر از قرآن پیروی نکنی، جز ذات پاک خدا پنـاهگاهی نخواهی یافت.

امّابه‌باور«ابن‌عباس»،جایگاه‌وپناهگاه‌استواری‌نخواهی‌یافت.

«قَتـادَه» می‌گـویـد: بـازگشتگـاهی نخـواهـی یافت.

به بـاور ما همـه این دیـدگاه‌ها به هـم نـزدیک هستند و تفاوت چندانی ندارند.

پـرتـوی از آیـات(۱)

پـرتـوی از آیـات

در آیات ۹ تا ۲۷ که سرگذشت شگفت‌انگیز «اصحاب کَهْف» یا آن جوانان توحیدگرا و آزادیخواه را به تابلو می‌برد، از نظر شما

خواننده قرآن پژوه گذشت؛ و بدین‌سان داستان درس‌آموز و پراسرار آنان در چندین فراز و چندین پرده ترسیم گردید، اینک به پاره‌ای دیگر از نکات درس‌آموز آن اشاره می‌رود:

۱ ـ به هیچ انگاشتن افسانه جبر محیط و حاکمیت بیداد

داستان شگفت‌انگیز اصحاب کَهْف، پیش از هر درس و هر پیام، این درس را به انسان‌های آزاده و تاریخ‌ساز می‌آموزد که هرگز نباید تن به ذلّت سپرد و به افسانه جبر محیط یا استبداد و اختناق و اسارت، سر فرود آورد؛ بلکه باید از بهترین و مؤثرترین شیوه‌ها برای دگرگونی مطلوب جامعه و محیط و روزگار خویش بهره گرفت و آراست و درست کرد و تاریخ ساخت و اگر همه راه‌ها را هم بیدادگران به طور موقّت بستند باید از محیط اختناق و تباهی و جامعه ذلت‌زده و زور پرست دوری گزید و دست به

۱ . مترجم .

هجرت زد و هجرت سازنده و هدفدار و حساب‌شده یکی از راه‌های مبارزه با بیداد و از مقدمات پیروزی بر ظلم است: وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ اِلاَّ اللّهَ فَأْوُوا اِلَی الْکَهْفِ ...(۱)

۲ ـ از تو حرکت، از او یاری بسیار

از جای جای این سرگذشت، این پیام امیدبخش و حرکت‌آفرین به گوش جان طنین‌انداز است که: هان ای بندگان خدا! ای انسان‌ها! از شما بیداری و حرکت و قیام و تلاش برای خودسازی، جهاد با نفس، پیکار با شیطان، رویارویی با ضد ارزش‌ها، ایستادگی در برابر ذلّت و اسارت و آنگاه یاری از آفریدگار توانای هستی، اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدیً.(۲)

آنان جوانان و جوانمردانی بودند که به پروردگار خویش ایمان آوردند وما نیز بر راهیابی و هدایت و رشد آنان افزودیم. وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ ...(۳) و ما دل‌های آنان را استواری بخشیدیم آنگاه که به پاخاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است و ما هرگز جز او را نخواهیم پرستید...

وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا...(۴)

و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، بی‌گمان ما راه‌های رستگاری و نجات خود را به آنان می‌نماییم...

۳ ـ حرکت، تنها در پرتو آگاهی و منطق نه پرخاشگری

سومین‌درس داستان انسانساز جوانمردان آزادی‌خواه این است که‌حرکت‌های‌فردی،خانوادگی،اجتماعی،اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و هنری، همه‌جا باید بر اساس آگاهی عمیق و ژرف‌اندیشی و منطق استوار و هدف مقدس و وسیله عادلانه باشد و نه به دنباله‌روی ناآگاهانه، حرکت‌های کور و برخاسته از طوفانی که

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۶.

۲ . سوره کَهْف، آیه ۱۳.

۳ . سوره کَهْف، آیه ۱۴.

۴ . سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

احساسات و تعصّبات وبداندیشی‌ها و غرض‌ها و مرض‌ها و پندارها... که ره‌آوردی جز ندامت و نگونساری نخواهد داشت.

وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ اذْ قامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ اِلها لَقَدْ قُلْنا اذا شَطَطا. هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ الِهَةً لَوْلا یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُلْطانٍ بَیِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا...

جوانمردان آزادی‌خواه پایه و اساس حرکت و قیام اصلاحی‌شان بر این بنیان استوار و خداپسندانه بود که:

الف ـ پروردگار ما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است و او ما را آزاد و سرفراز خواسته است و ما جز او معبود دیگری نخواهیم گرفت و بندگی و بردگی هیچ بت چوبی و گوشتی و سنگی را نخواهیم پذیرفت، چرا که در آن صورت به انحراف و کژی بافته‌های بی‌اساس در غلطیده و به نگونساری افتاده‌ایم.

ب ـ استبداد حاکم که جز این می‌گوید، چرا دلیل روشنی بر درستی پندار و کردارش نمی‌آورد؟ و ماهرگزکورکورانه‌وبدون‌دلیل‌وبرهان چیزی را نخواهیم پذیرفت.

ج ـ کسی که بخواهد بافته‌های بی‌اساس خود را به زور و فریب به مردم تحمیل کند و آنها را به خدا هم نسبت دهد این بیدادترین انسان‌هاست و ما با بهترین و شایسته‌ترین شیوه‌ها در برابر او خواهیم ایستاد.

۴ ـ غار و زندان به از تحمّل اختناق و استبداد

چهارمین درس انسانساز و جامعه‌پرداز این داستان این نکته ژرف و بنیادی است که زندگی در غار با سرفرازی و آزادی برای انسان ـ اگرچه محروم از امکانات هم باشد ـ به از اسارت و تحمل اختناق در کاخ‌های سر به آسمان کشیده و زندگی خفت‌آور با تجاوزکاران به حقوق و آزادی و امنیت انسان‌هاست. به همین جهت است که جوانمردان آزادی‌خواه تاریکی و سرما و گرما و خطر حیوانات وحشی و جانوران

(۱۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

موذی را به جان می‌خرند تا با ددمنشان سیاهکار نباشند فَأْوُوا اِلَی الْکَهْفِ ...(۱)

و از همین زاویه است که قهرمان بهترین داستان‌ها رو به بارگاه خدا می‌آورد که:

پروردگارا زندان با آن همه دردها و رنج‌های جانکاهش، از نظر من محبوب‌تر از این اسارت‌ها و آلودگی‌هایی است که زورپرستان مرا بدانها می‌خوانند...

رَبِّ السِّجْنُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی اِلَیْهِ...(۲)

۵ ـ معیار و ملاک شخصیت و برتری

گروهی ملاک برتری و فروتری انسان‌ها را در گرو برخورداری و یا محرومیت آنان از ثروت و امکانات مادّی و نعمت‌های زندگی می‌نگرند و بر این اساس به زورداران بها می‌دهند و به محرومان ارجی نمی‌گذارند؛ و گروهی دیگر برتری و فروتری را در گرو برخورداری از زور و قدرت و مقام و موقعیت‌های اجتماعی می‌پندارند.

پاره‌ای این را در گرو نژاد و تبار ارزیابی می‌کنند و پاره‌ای دیگر در این مورد موقعیت جغرافیایی و منطقه زندگی را بسیار کارساز می‌دانند.

امّااین‌داستان نشانگر آن است که ملاک برتری و کمال بزرگی، توسعه فکر و گسترش شخصیت معنوی و عقیدتی و فرهنگی و انسانی است نه امتیازهای ظاهری و برخورداری از زر و زور؛ چراکه در اینجا فردی را که به ظاهر چوپان و بیابان‌زاده است، در

صف گروهی از جوانان و جوانمردان آزادی‌خواه و برخوردار از امتیازات ظاهری و معنوی می‌نگریم که بر سر دوراهی زندگی معنویت و کمال را برگزیده‌اند و آن چوپان محروم از امتیازات ظاهری، به دلیل بهره‌وری از فکر و فهم و آگاهی و گزینش درست مسیر زندگی، همردیف و همتا و همراه آنان می‌شود؛ چراکه راه توحید و تقوا، راه برادری و برابری و راه زندگی انسانی است.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۶.

۲ . سوره یوسف، آیه ۳۳.

۶ ـ راز جاودانگی‌ها و ماندگاری‌ها

از دورترین کرانه‌های تاریخ انسان تا جهان معاصر سرگذشت‌ها و داستان‌ها و چهره‌ها و شخصیت‌های بسیاری ظهور نموده و هر کدام بر اساس دیدگاه خویش در مورد هستی و هستی‌بخش و انسان و زندگی در خور شأن انسان و به تناسب برنامه‌ها، هدف‌ها و آرمان‌های خویش اثرات گوناگونی در این سرای فانی نهاده و گاه مسیر تاریخ و راه جامعه‌ای را تغییر داده‌اند؛ امّاهمه آنهاسرانجام پس‌از پشت سرنهادن‌مراحل گوناگون زندگی، به‌تدریج‌رو به‌ضعف و پیری‌نهاده‌وپس‌از پیمایش‌فرازونشیب‌های زندگی سرانجام به پایان خط رسیده و جای خود را به چهره‌های جدید و رخدادها و داستان‌های نوین داده و خود به موزه‌ها و به بایگانی تاریخ پیوسته‌اند، چرا که گذشت زمان و گردش روزگار بر چهره هر پدیده جدید و رویداد تازه‌ای گرد کهنگی و غبار فرسودگی و فراموشی می‌پراکند؛ و تنها راز ماندگاری و جاودانگی، به نوعی پیوند با آفریدگار هستی و گرداننده جهان است.
آری، این راز جاودانه است که جوانمردان آزادی‌خواه را جاودانگی می‌بخشد و نه تنها آنان که حتی سگ آنان نیز که همراهی و نگهبانی آنان را به عهده می‌گیرد، رنگ ماندگاری به خود می‌گیرد؛ و این درس دیگر این سرگذشت عبرت‌آموز و عبرت‌انگیز است که راز صعودها و ماندگاری‌ها پیوند با حق و عدالت و سرچشمه آنهاست.

۷ ـ نقش سازنده یا ویرانگر غذاهای پاکیزه و یا ناپاک

درس دیگر این سرگذشت پر راز و رمز، نمایش اهمیّت تغذیه جسم و جان و تن و روان و نقش بهداشت جسم و روح و اثر سرنوشت‌ساز غذاهای پاک و پاکیزه و یا آلوده و حرام، در سازمان وجود انسان‌هاست که آن یکی انسان را به سلامت جسم و سلامت روان و قلب حق‌پذیر و گوش شنوای حق رهنمون و مجهّز می‌سازد و این یک او را مسخ می‌کند.
بر این اساس است که جوانمردان آزادی‌خواه درس بهره‌وری از پاک‌ترین و

پاکیزه‌ترین غذاها را می‌دهند.
فَلْیَنْظُر اَیُّها اَزْکی طَعاماً...(۱)
و در آیه دیگری از قرآن همه انسان‌ها به نگرش و تعمّق در غذای جسم و روح فرمان می‌یابند:
فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ اِلی طَعامِهِ...(۲)
امیر مؤمنان علیه‌السلام در این مورد به بهره‌وری از غذای حلال و پاکیزه و دوری گزیدن از غذای حرام و ناپاک و غذایی که در روا و حلال بودن آن تردید و چون و چراست، سفارش می‌کند و می‌فرماید: وَ ما ظَنَنْتُ اَنَّکَ تُجیبُ اِلی طَعامِ قَوْمٍ عائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ وَ

غَنِيُّهُمْ مَـدْعُـوٌّ فَـانْظُـرْ اِلـى ما تَقْضِمُـهُ مِـنْ هـذَا الْمَقْضَـمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفُظْهُ وَ ما اَيْقَنْـتَ بِطيـبِ وَجْهِـهِ فَنَلْ مِنْه.(۳)

...من گمـان نمی‌بـردم که تـو استـانـدار و نماینده دولت من، دعوت کسانی را بپذیری که محرومان جامعه را از خود می‌رانند و گرسنگان را سیر نمی‌کنند و برخوردارانشـان را گرامی می‌دارند و پذیرایی می‌نمایند.

هـان ای فرزنـد «حَنیـف»! همـاره به آنچه می‌خـواهی بخـوری، نیـک بنگر که حلال است یـا حرام؟ روا و عادلانـه و پـاکیزه است یا ناپـاک...؟ آنگـاه آنچه روا و شایسته بودنش برای تو روشن نبود و در آن جای تردیـد و چون و چرا بود، آن را دور بیفکن و آنچه پاکیزگی و روا بودنش روشن بود از آن بهره‌ور باش.

و سالار شایسـتگان حضـرت حسـین علیه‌السـلام یکی از علـل حق‌سـتیزی و کـوردلی و حق‌ناپـذیری سـیاه تبهکـار یزیـد را همین حرامخـوارگی و بهره‌وری از غــذاهای حرام و اثر منفـی آن ارزیـابی می‌کنـد و می‌فـرمـایـد: ... وَ قَـدْ مُلِئَـتْ بُطُـونُكُمْ مِنَ الْحَرامِ...(۴)

آری یکـی از رازهـای حق‌ستیـزی و حق‌ناپذیری شما این است که شکم‌های

۱ . سوره کَهْف، آیه ۱۹.

۲ . سوره عبس، آیه ۲۴.

۳ . نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۴ . عاشورا غمبارترین روز تاریخ، از همین قلم.

شمـا از حـرام آکنــــده شــده است.

۸ ـ از شمار اندک حق‌طلبان نباید دلسرد شد

انسـان‌هـا در گـزینـش راه زنـدگـی به چنـد دسته قـابـل تقسیـم‌انـد:

۱ ـ گروهی که در زندگی هرگز دارای اندیشه و انتخاب نیستند و به حق و باطل و درســت و نـادرست نمـی‌اندیشـنـد و بسـان چهـارپـایـان زنـدگی را بـا دنبـالــه‌روی سپـــری می‌کننــد.

لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها اُولئِكَ كَالاْنْعامِ بَـلْ هُـمْ اَضَـلُّ اُولئِـكَ هُـمُ الْغـافِلُـونَ.(۱)

آنان دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌دارند و دیدگانی دارند که به وسیله آنها واقعیت‌ها را نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آنها ندای حق و عدالت را نمی‌شنـونـد؛ آنان بسان چارپایان، بلکه گمراه‌ترند؛ آری آنان همان غفلت‌زدگانند.

۲ ـ گروه دوّم کسـانی هستند کـه تـوان تفکّر و ارزیـابی و گزینش حق از باطـل و داد از بیـداد و درست از نـادرست و ارزش‌هـا از ضدارزش‌ها را دارند، امّا فرصت‌طلبان و دنیاپرسـتان و حقیرانی هستند که برای منافع زودگذر، پا روی خرد و وجدان و انتخاب خود می‌گذارنـد و استدلالشان این است که بایـد همرنگ زمانه و همرنگ زورداران بود تا بهره‌ور زیست، خواه آنان درست باشـند و یا نادرست...

امیر مؤمنان علیه‌السلام در راز حقارت این دنیاپرستان می‌فرماید: لِاَنَّ النّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلى مائِدَةٍ شَبْعُها قَصيرٌ وَ جُوعُها طَويلٌ...(۲)

راز ایـن حقـارت و فرصت‌طلبـی این اســت کـه مـردم بر سر سـفره دنیایی نشسته‌اند که سیری آن اندك و گرسنگی‌اش طولانی است.

۳ـ و گروه سوّم انسان‌هایی آگاه و آزاده و هدفدارند که با دو ویژگی آگاهی و

۱ . سوره اَعْراف، آیه ۱۷۹.

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

(۱۹۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پای‌بندی به حق و عدالت و شیفتگی به ارزش‌ها و والایی‌ها راه زندگی را برمی‌گزینند؛ و جوانمردان آزادی‌خواه کَهْف از آنان بودند؛ و آنان این درس را به عصرها و نسل‌ها می‌دهند که باید هم آگاهانه زیست و آگاهانه انتخاب کرد و هم درست و بر اساس حق و عدالت راه زندگی را گام سپرد و از شمار کم حق‌طلبان و شایستگان در راه حق نهراسید.

امیر مؤمنان علیه‌السلام در این مورد روشنگری می‌کند که:

لا تَسْتَوْحِشُوا فی طَریقِ الهُدی لِقِلَّةِ اَهْلِهِ...(۱)

مبادا در راه حق و هدایت از شمار کم حق‌پذیران و حق‌طلبان و حق‌پرستان به وحشت افتید و به راه بیداد و باطل که پرهیاهوست درغلطید...

۹ ـ برخورد روشنگرانه و انسانی با دیگران

مرام‌ها و مسلک‌های گوناگون بشری و یا مذاهب تحریف شده آسمانی و نیز گروه‌های سلطه جو و جریان‌های قدرت طلب، هماره در برخورد با دیگران بدون تعمّق شایسته و تفکّر و آگاهی زیبنده، بافته و یافته‌ها و سلیقه‌ها و برداشت‌های خود را درست و مطابق با حقیقت جا می‌زنند و دیگران را نادرست و ناروا و باطل عنوان می‌دهند و بدین‌وسیله بر اصل نفی و طرد و حذف دیگران پای می‌فشارند و بدترین بیدادها را در راه هدف‌های جاه‌طلبانه خویش روا می‌شمارند و حقوق و آزادی و امنیت دیگران را بازیچه خودکامگی‌های خویش می‌سازند.

سرگذشت جوانمردان آزادی‌خواه یا اصحاب کَهْف این درس را نیز می‌دهد که انسان شایسته‌کردار و درست‌اندیش با وجود یقین به برداشت درست خویش از موضوعات و مفاهیم و مسائل گوناگون، باید با دیگران بر اساس منطق و خرد و روشنگری و استدلال روبه‌رو شود(۲) و نه با طرد و حذف و فشار... چراکه شیوه

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲ . سوره کَهْف، آیه ۱۵ و ۱۶.

تفسیر مردان (۱۹۱)

فشار و طرد و نفی، نشان بی‌محتوایی و بی‌خردی و زورمداری و پوکی و پوچی خطوط و جریان‌ها و گروه‌ها و حکومت‌هاست.

آری، آیات این داستان، نشانگر توسعه شخصیت و گستردگی فکر و اندیشه و برخورد شایسته و خردمندانه و انسانی آنان با دیگران بود، امّا در برابر آنان استبداد و اختناقی را نشانگر است که بر زورمداری تکیه دارد(۱).

۱۰ ـ قدرت بی‌کران خدا

در سراسر این داستان قدرت بی‌کران گرداننده هستی جلوه‌گر است و همه جا انسان را به شگفتی و حیرت وا می‌دارد که، چگونه گروهی‌ازانسان‌هافراتراز‌سیصد سال به‌خواب عمیق‌فرو می‌روند؟!

چگونه در آن روزگار طولانی موادّ مورد نیاز سازمان وجود آنان تأمین می‌گردید؟!

چگونه از انواع خطرها مصون و محفوظ می‌ماندند و گرما و سرما، جانوران و درنـدگـان و دیگـر آفت‌های سـلامت و زنـدگی، به حـریم آنان راه نمی‌یافت؟!

چگـونـه آفـریـدگـار هسـتـی وحشت و هـراس از آنـان را به عنوان سپر دفـاعی برای آن غار و خفتگان در آن غار، به خـدمت گرفت؟!

و چگونه پس از سیصد و چنـد سـال در همـان شـرایط و سن و سـال از خواب بر خاسـتند و گـذشت روزگار و عامل زمان در آنها کارساز نیفتاد؟!

اینهـا و دههـا چرا و چگونه؟ و پرسـش تفکّرانگیز دیگر، نشـانگر قـدرت بی‌کران گـردانـنـده هسـتـی و اراده تـوانـایی است که بر کران تا کران طبیعت و جامعه و تـاریخ حکـومت می‌کنـد.

۱ . سوره کَهْف، آیه ۲۰.

۱۱ ـ چرا معـــــاد ممکن نباشد؟

و دیگر این درس را می‌دهـد که رسـتاخیز جهـان و انسـان امکان‌پـذیر است و این بیـداری اصـحاب کَهْف پس از یک خواب عمیق چندصد ساله، نمونه‌ای کوچک از آن بیـداری عمـومی و رستاخیز انسان‌هاست.

وَ کَـذلِـکَ اَعْثَـرْنـا عَلَیْهِـمْ لِیَعْلَمُـوا اَنَّ وَعْـدَ اللّهِ حَـقٌّ وَ اَنَّ السّاعَةَ لا رَیْبَ فیها ...(۱)

و بدین‌سان مردم را بر حال آنان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در فرارسیدن رستاخیز هیچ تردیدی نیست...

۱ . سوره کَهْف، آیه ۲۱.

همنشینی با پـاکدلان پـابرهنه افتخار است

وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْنـاکَ عَنْهُـمْ تُریدُ زینَـةَ الْحَیـوةِ الـدُّنْیـا وَ لا تُطِـعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْـرِنا وَ اتَّبَـعَ هَـویـهُ وَ کـانَ اَمْـرُهُ فُـرُطا

باکسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصـر می‌خواننـد وتنها ذات او را می‌طلبنـد، هرگز چشم‌های خود را ، به‌خاطرزینت‌های دنیا ، از آن‌ها برمگیر و از کسانی که قلبشـان را از یـاد خود غافـل ساختیـم اطاعـت مکـن ، همان‌هـا که پیروی هوای نفـس کردند و کارهایشـان افراطی است. (۲۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« لا ـ تَعْدُ » از ماده « عَدایَعْدُو » به معنی تجاوزکردن است ، بنابراین مفهوم جمله این است « چشم از آن‌ها برمگیر تا به دیگران نگاه کنی ». «فُرُط» به معنی تجاوز از حد است و هر چیزی که از حد خود خارج بشود و به اسـراف متوجه گردد به آن « فُرُط» می گویند.

تعبیر به « وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ : خود را شـکیبا دار » اشـاره به این واقعیت است که پیغمبر صـلی‌اللهعلیه‌وآله از نـاحیه دشـمنان مسـتکبر و اشـراف آلوده در فشار بوده که گروه مؤمنان فقیر را از خود براند ، لذا خداوند دسـتور می‌دهد که در برابر این فشار فزاینده ، صبر و استقامت پیشه کن و هرگز تسلیم آن‌ها مشو. تعبیر به «صبح و شام» اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند. و تعبیر به « یُریدُونَ وَجْهَهُ : ذات او را می‌طلبند » دلیل بر اخلاص آن‌ها است و اشاره به این‌که آن‌ها از خداوند خود او را می‌خواهند ، حـتی بـه خـاطر بهشـت (هرچنـد نعمت‌هـایش بزرگ و پرارزش‌اسـت)و بـه خـاطر ترس از دوزخ و مجازات‌هـایش (هرچند

عـذاب‌هایش دردنـاک‌است) بندگی‌خـدا نمی‌کننـد . سـپس به عنـوان تـأکیـد ادامه می‌دهـد : « وَ لاـ تَعْـدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیـدُ زِینَهَ الْحَیـوهِ الـدُّنْیا... » .

(۱۹۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه‌ها

نه تنها آیه فوق ، با تقسیم جامعه به دو گروه اشـراف و فقراء مبارزه می‌کند ، بلکه در بسـیاری از آیات قرآن روی این مطلب تأکید شـده است. اصولاًـ جـامعه‌ای که گروهی از آن (که طبعـا اقلّیّتی خواهنـد بود) مرفّه‌ترین زنـدگی را داشـته باشـند ، در نـاز و نعمت غـوطه‌ور و در اسـراف و تبـذیر غرق باشـند و به مـوازات آن آلوده انواع مفاسـد گردنـد ، درحـالی که گروه دیگری که اکـثریت را تشـکیل می‌دهنـد از ابتدایی‌ترین و ساده‌ترین وسـیله زندگی انسانی محروم باشـند چنین جامعه‌ای نه جامعه‌ای است که اسـلام آن را بپسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد. چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید ، ظلم و ستم ، خفقان و سلب آزادی ، استعمار و استکبار، حتما برآن سایه خواهد انداخت، جنگ‌های خونین غالبا از جامعه‌هایی که دارای چنین بافتی هستند برخاسته و ناآرامی‌ها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی‌گیرد. در جامعه جاهلی زمان نوح نیز اشراف بت پرست به نوح همین ایراد را می‌کردند که چرا به تعبیر آن‌هـا «اَراذل» از تو پیروی کرده‌انـد ؟ (اراذل به معنی پست‌هـا ، چرا که این کوردلاـن مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می‌پنداشـتند) « فَقـالَ الْمَلَأُـ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مـا نَریـکَ اِلاّـ بَشَـرا مِثْلَنـا وَ ما نَریکَ اتَّبَعَکَ اِلاَّالَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا » (۲۷ / هـود). و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرسـتان بی‌ایمان حتّی از نشستن در کنار تهیدستان باایمان، ولو برای‌چند لحظه، اباداشتند و نیز در تاریخ اسـلام خوانده‌ایم که چگونه پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله با کنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه‌ای ساخت به معنی واقعی کلمـه ، « توحیـدی » ، جـامعه‌ای کـه اسـتعدادهای نهفتـه در آن شـکوفا گشـت و ملاـک ارزش و شخصـیت، نبوغ‌هـا و ارزش‌های‌انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل‌صالح بود.

تفسیر مردان (۱۹۵)

رابطـــه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خـدا پر می‌کنـد و یا هوا ، که جمع میان این دو ممکن نیست ، هواپرستی سرچشـمه‌غفلت ازخـدا و خلق‌خـدا است، هواپرستی عامل‌بیگـانگی‌از همه‌اصول‌اخلاـقی است و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشـتن فرو می‌برد و از همه حقایق جهان دور می‌سازد. یـک انسـان هواپرست جز به اشـباع شـهوات خویش نمی‌اندیشـد آگـاهی ، گـذشت ، ایثار ، فـداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد. رابطه این دو با هم در آیه فوق به خوبی بازگو شده است ، آن‌جا که می‌گوید :« تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَویهُ وَ کـانَ اَمْرُهُ فُرُطـا ». در این‌جـا نخست غفلت از خـدا مطرح است و به دنبـال آن پیروی از هوا و جـالب این‌که نـتیجه آن افراط کاری آن‌هم به طور مطلق ذکر شـده است. چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است ، شایـد یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت‌های مادی همیشه گرفتار افراط است و رو به افزون‌طلبی می‌رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می‌شد امروز با آن مقدار نشئه نمی‌شود و باید تدریجا بر مقدار آن بیفزاید ، کسی که دیروز یک قصر مجهز چندهزار متری او را سیر می‌کرد امروز برای او یـک امر عـادی است و به همین ترتیب در همه شاخه‌هـای هـوا و هـوس ، دایمـا رو به افـراط گـام برمی‌دارنـد تـا خود را هلاک و نابود کنند .

نـــزدیک شـــدن به ثــروتمنــدان بـــه خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیه فوق به ما می‌آموزد این است که مانبایـد از ارشاد و هدایت این گروه و آن گروه به‌خاطر آن‌که ثروتمندند ، یا زنـدگی مرفهی دارنـد پرهیز کنیم و به اصـطلاح قلم سـرخی دور آن‌هـا بکشـیم ، بلکه آن‌چه مـذموم است آن است که مـا به خاطر بهره‌گیری از دنیای مادی آن‌ها به سـراغ آن‌ها برویم و به گفته قرآن مصداق «تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیوةِ الدُّنْیا» باشیم، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آن‌ها و حتی بهره‌گیری از امکاناتشان برای فعالیت‌های مثبت و ارزنـده اجتماعی باشد تماس با آن‌ها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است .

(۱۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«فُـرُط»: تجـاوز، زیـاده‌روی، گـزافـه‌کاری و بیرون رفتن از مرز مقررات عادلانه و انسانی.

شـأن نـزول

در شأن نزول و فرود آیه مورد بحث آورده‌انـد که، این آیه در بـاره گروهی از پاکـدلان و شایسته‌کرداران عصـر رسالت، همچون: «سَـلْمان»، «اَبـوذَر»، «عَمّـار»، «خَبّـاب»، «حَـبیب» و... فرود آمـد، چراکه گروهی از زرداران و زورمـداران شـرک‌گرا به حضور پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدنـد و گفتند: ای پیامبر خدا! این محرومان و تهیدسـتان، چه کسانی هستند که بر گرد خود راه داده و در محفل خویش پذیرفته‌ای؟ اگر این بینوایانی را که لباس‌های خشن و پشمینه بر تن دارند و بوی نامطبوع عرق از بدنشان به فضا برمی‌خیزد و از زر و زیور و قدرت و امکانات بی‌بهره‌اند، اگر اینان را از خود برانی و دور سازی، ما به همراه دیگر اشـرافان و سردمداران مکّه بر گردت حلقه خواهیم زد و تو را در صـدر مجلس خواهیم نشاند و... امّا با بودن اینان هرگز...

درست در پاسخ این تقاضای بیجا و برتری جویی آنان بود که این آیه شـریفه به قلب مصفای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمد و آن بزرگوار فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ‌یُمِتْنی حَتّی اَمَرنی اَنْ اُصَبِّرَ نَفْسی مَعَ رِجالٍ مِنْ اُمَّتی مَعَکُمُ الْمَحْیا وَ مَعَکُمُ الْمَماتُ.(۱)

سـتـایش از آن خـداونـدگاری است کـه مـرا زنـده نگـاه داشت و بـا مردان درســت‌انـدیش و شــایسـتـه‌کـرداری همـدم و همنشیـن سـاخـت. آری زندگی بـا شمـا و مـرگ هـم با شمـا خـوش و پسنـدیـده اسـت.

۱ . اَسْبابُ النُّزول، «واحِدی»، ص ۱۷۱.

تفسیر مردان (۱۹۷)

با محرومان شایسته‌کردار نه برخورداران بیدادگر

اینـک در این آیـه روی سخن را به پیـامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله نمـوده و می‌فـرمـاید:

وَ اصْبِـرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوةِ وَ الْعَشِیِّ

هـان ای پیـامبر! بـا شـکیبایی و بردباری خویش همـدم و همراه کسانی باش که هماره نماز می‌گزارنـد و بامـداد و شامگاه خـدای را می‌خواننـد و هـدفی جز خشـنودی خدا نـدارنـد؛ آری اینـان روز را با یاد خـدا و با نیایش با او آغاز می‌کننـد و شامگاهان نیز بـا دعـا و راز و نیـاز با او روز را به پـایـان می‌بــرند.

یُـریــدُونَ وَجْهَــهُ

و از ایـن کـار تنهـا خشنودی خــــدا را می‌جویند.

به باور برخی منظور آنان از این کار بزرگـداشت خـدا و سـتایش او و تقرّب به بارگاه اوست و آفت ریا و تظاهر و بازیگری در کار آنان نیست.

وَ لا تَعْـدُ عَیْنـاکَ عَنْهُـمْ تُـریـدُ زینَـةَ الْحَیـوةِ الـدُّنْیا

و هرگز دیدگان خود را از این مردم با ایمان برمگیر و به دنیاداران و دنیاپرستان توجّه مکن، که بدین وسیله بخواهی همراهی و همنشینی زرداران و زورمداران را برگزینی.

به باور مفسّران پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله علاقه بسیاری به حق‌پذیری و ایمان شرک گرایان داشت، چراکه با ایمان آوردن آنان راه برای حق‌پذیری و هدایت دنباله‌روها و پیروان آنان گشوده می‌شد وگرنه آن بزرگوار به دنیا و دنیاداران علاقه‌ای نداشت و اگر گاه و بیگاه به آنان روی خوش نشان می‌داد و با آنان ملایمت می‌کرد و آنان را به پیام خود دعوت می‌نمود، همه این گام‌ها بدان امید بود که آنان ایمان آورند. به همین دلیل در این آیه شریفه به آن حضرت دستور می‌رسد که از آنان روی برگرداند و به محرومان درست‌اندیش و با ایمان روی آورد و با آنان همدم و همراه گردد و فکر همنشینی با زورمداران و زرپرستان را به مغز خویش راه ندهد که آنان در ادّعای خود صداقت

(۱۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ندارند و در برابر حق سر فرود نمی‌آورند.

وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا

در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور پاره‌ای منظوراین است که: هان ای پیامبر! از کسانی که قلب آنان را از یاد خود غافل ساختیم و به کیفر بداندیشی و گناهانشان پیرو هوای دل خویش هستند، پیروی مکن.

آیه مورد بحث، بسان این آیه شریفه است که می‌فرماید: «فَلَمّا زاغُوا اَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ...»(۱)

پس هنگامی که از حق برگشتند، خدا دل‌هایشان را برگردانید...

۲ـ امّا به باور پاره‌ای دیگر، خدا نسبت غفلت به دل‌های آنان می‌دهد و دل‌های آنان را غفلت‌زده می‌خواند، درست همان‌گونه که گفته‌می‌شود: «اکفره»، «او را کفرگرا نامید». با این بیان مفهوم آیه اینچنین است که: از کسانی که: دل‌هایشان را غفلت‌زده نامیدیم و نسبت غفلت به دل‌های آنان دادیم، پیروی مکن.

۳ـ از دیدگاه برخی منظور این است که: از کسانی که دل‌های آنان را از یاد خود غفلت‌زده یافتیم، پیروی مکن.

۴ـ و از دیدگاه برخی دیگر تفسیر آیه این است که، در دل آنان نشان ایمان که در دل‌های مردم با ایمان است، قرار ندادیم که فرشتگان آنان را به این نشان بشناسند.

۵ـ و «حَسَن» می‌گوید: آنان را به کیفر گناهانشان به حال خود رها کردیم و شیطان را بر آنان چیره ساختیم.

وَ اتَّبَعَ هَویهُ

از آنان که از هوای نفس خود پیروی کردند؛

وَ کانَ اَمْرُهُ فُرُطا.

۱ . سوره صَفّ، آیه ۵.

تفسیر مردان (۱۹۹)

و آنان که شیوه کارشان افراط کاری است و به آفت اسراف و زیاده‌روی گرفتار شده‌اند، آری از اینان پیروی مکن.

به باور «اَخْفَش»، منظور کسی است که از مرز خود تجاوز کرده است.

امّا به باور «مُجاهِد» و «جُبّائی»، منظور کسی است که زندگی و سعادت خود را تباه می‌سازد.

«زَجّاج» می‌گوید: منظور کسی است که در کار خود ناتوان است؛ با این بیان منظور این است که از کسی که ایمان و دل‌سپردن به آیات خدا را رها کرده و پیروی هوای نفس را برگزیده است، پیروی مکن.

مـال و فرزندان مایه آزمایش هستند

اَلْمـالُ وَ الْبَنُـونَ زینَـةُ الْحَیـوةِ الـدُّنْیـا وَ الْبـاقِیـاتُ الصّالِحـاتُ خَیْـرٌ عِنْدَ رَبِّـکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلًا

مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند و باقیات صالحات(ارزش‌های پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امیدبخش‌تر است. (۴۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اموال و فرزندان شکوفه‌ها و گل‌هایی می‌باشند که بر شاخه‌های این درخت آشکار می‌شوند ، زودگذر هستند ، کم دوام هستند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر « اللّه » رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی‌اعتبارند. در حقیقت در آن آیه انگشت روی دو قسمت از مهم‌ترین سرمایه‌های زندگی دنیا گذارده شده است که بقیّه به آن وابسته است ، « نیروی اقتصادی » و « نیروی انسانی » چرا که برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادّی حتما این دو نیرو لازم است و به همین دلیل آن‌ها که بر تخت قدرت می‌نشینند سعی در جمع‌آوری این دو نیرو می‌کنند ، مخصوصا در زمان‌های گذشته هرکس فرزندان بیشتری داشت خود را نیرومندتر احساس می‌کرد ، چرا که آن‌ها یکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می‌دادند، در آیه ۳۴ همین سوره نیز دیدیم که آن مرد ثروتمند بی‌ایمان اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می‌کشید و می‌گفت : « اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً ـ وَ اَعَزُّ نَفَرا ». سپس اضافه می‌کند : « وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلًا ». مفهوم این تعبیر آن‌چنان وسیع و گسترده است که هرفکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته‌ای که طبعا باقی می‌ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرارمی‌گیرد شامل می‌شود. اگر می‌بینیم در بعضی از روایات به نماز شب و یا مَوَدَّت اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده بدون شک منظور بیان مصداق‌های روشن است، نه منحصر ساختن مفهوم در این امور ، به خصوص این‌که در پاره‌ای از این روایات « مِنْ » که دلالت بر تبعیض می‌کند به‌کار رفته است. مثلاً در روایتی از امام صادق

می‌خوانیم که فرمود : « لا تَسْتَصْغِرْ مَوَدَّتَنا فَاِنَّها مِنَ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ : دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است ». و در حدیث دیگری از پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله می‌خوانیم که فرمود : « از گفتن تسبیحات اربع مضایقه نکنید که آن‌ها از باقیات صالحات است ». حتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند درمسیراللّه قراربگیرند آن‌ها هم به رنگ باقیات صالحات درمی‌آیند ، چرا که ذات پاک خداوند جاودانی است و هرچیزی برای او و در راه او قرارگیرد جاودانه خواهد بود .

زرق و بـــرق نـاپـایـدار دنیـــا

بار دیگر در آیات فوق با نقش سازنده مثال در تجسم معانی روبرو می‌شویم که چگونه قرآن‌مجید، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان‌پذیر نیست با ذکر یک‌مثال زنده و روشن درآستانه حس آن‌ها قرارمی‌دهد. به‌انسان‌ها می‌گوید آغاز و پایان زندگی شما همه‌سال دربرابر چشمانتان‌تکرارمی‌شود، اگر شصت سال عمر کرده‌اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده‌اید. در بهاران گامی به‌صحرا بگذارید و آن‌صحنه زیبا و دل‌انگیز راکه ازهر گوشه‌اش آثارحیات و زندگی‌نمایان است بنگرید ، در پاییز نیز به همان صحرای سرسبز فصل‌بهار گام‌بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه‌ای نمایان است. آری شما هم یک‌روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد جوانی‌می‌شوید همچون گلی پرطراوت، سپس پیر و

ناتوان می‌شوید، به‌مانند گل‌های پژمرده خشکیده و برگ‌های زرد و افسرده و سپس طوفان اجل، شمارا درومی کند و بعداز چندصباحی خاک‌های‌پوسیده شما به‌کمک‌طوفان‌ها به هرسو پراکنده می گردد. ولی این ماجرا گاهی به صورت غیرطبیعی‌است و در نیمه‌راه زندگی، صاعقه یا طوفانی آنرا پایان می‌دهد ، آن‌گونه که درآیه ۲۴ سوره یونس آمده است: « اِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ اَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْاَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الْاَنْعامُ حَتّی اِذا اَخَذَتِ الْاَرْضُ

زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ اَهْلُها اَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها اَتاها اَمْرُنا لَیْلاً اَوْ نَهارا وَ جَعَلْناها حَصیدا کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ: زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند می‌روید ، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را از آن گرفته و اهل آن مطمئن می‌شوند ، ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می‌رسد (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن‌چنان آن را درو می‌کنیم که گویی هرگز نبوده است ». ولی بسیار می‌شود که حوادث نیمه راه زندگی باعث نابودی آن نمی‌گردد و مسیر طبیعی خود را طی می‌کند ولی پایان آن نیز پژمردگی و پراکندگی و فنا و نیستی است ، همان‌گونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است. بنابراین زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند ، دیر یا زود دست فنا دامانش را خواهد گرفت .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به ارزیابی موقعیت ثروت و نیروی انسانی که دو پایه اساسی زندگی مادی است پرداخته و می‌فرماید:

اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیوةِ الدُّنْیا

ثروتها و فرزندان انسان وسیله زینت و آراستگی دنیا و مایه فخر و مباهات مردم هستند و خود به خود برای سرای آخرت سودبخش نخواهند بود.

آری، دارایی و فرزند در این جهان مایه جمال و آراستگی انسان و نیروی دفاعی او هستند. از این روی این دو رکن حیات، زیور و زینت دنیا می‌باشند و از آنجایی که فناپذیر هستند برای آخرت سودی نخواهند داشت، مگر اینکه به عنوان مقدّمه و وسیله‌ای برای جهان دیگر، مورد بهره‌برداری قرار گیرند.

وَ الْباقِیاتُ الصّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوابا وَ خَیْرٌ اَمَلاً.

کارهای شایسته و فرمانبرداری از خدا و هر کار نیکی، «باقیات صالحات» گفته می‌شود، چراکه این ارزش‌ها، به بیان «ابن عَبّاس» و «قَتادَه» جاودانه و ماندگارند و پاداش آنها برای انسان از زر و زیور دنیا و فرزندان آن بهتر است. این بدان دلیل است

که پاره‌ای از ارزش‌ها و دلبستگی‌های انسان پنداری و دروغین هستند و بسیار ناپایدار؛ امّا ارزش‌ها و دلبستگی‌های سرای آخرت و آرمان‌های آن حقایقی راستین و پایدارند، چراکه هرکسی کار شایسته‌ای را به امید پاداش انجام دهد، بی‌تردید به پاداش در خور و آرزوی شایسته خود می‌رسد.

به باور پاره‌ای «باقیات صالحات» کارهای شایسته‌ای است که چهره‌های ارزشمندی چون: «بِلال»، «سَلْمان»، «حَبیب» و دیگر مسلمانان تهی‌دست انجام می‌دادند و می گفتند: «سُبْحانَاللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ...».

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که به پیروان خویش فرمود: هان ای بندگان خداجو! ای توحیدگرایان با اخلاص! سپر خویشتن را برگیرید.

گفتند: ای پیامبر خدا برای چه؟ برای اینکه به وسیله آن از دشمن و هجوم آن از خود دفاع کنیم؟

فرمود: هان ای مردم! سپر خود را برگیرید تا شما را از آتش دنیا و آخرت حفظ کند.

پرسیدند: چگونه؟

فرمود: بگویید: «سُبْحـانَ اللّهِ وَ الْحَمْـدُ لِلّهِ وَ لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ».

خدا، پاک و منزه است و ستایش تنها از آن اوست و خدایی جز خدای یکتا نیست و او بـزرگ‌تـر است.

آنگاه فرمود: هان بدانید که این کلمات و عقیده به اینها و عمل بر اساس اینها وسیله پیشرفت انسان، باعث پذیرفته شدن او و دعایش در پیشگاه خدا، نگهبان انسان در بـرابـر بـلاهـا و آفـت‌ها و «باقِیـات صـالِحات» او هستند.(۱)

ایـن روایـت را دانشـمنـدان مـا نیز از امامـان نور و آنان از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌انـد کـه ایـن جملـه نیـز ادامـه آن اســت کـه:

«وَ لَذِكْرُ اللّهِ اَكْبَرُ» و یاد خدا بزرگ‌تر و پرشکوه‌تر است.

گفتنی است که یاد خدا آن است که انسان در برخورد با هرکار روا و حلال و یا ناروا

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۳۲۷.

و حرامی به یاد خـدا باشد و خداپسندانه رفتار کند؛ قالَ: ذِكْرُ اللّهِ عِنْدَما اَحَلَّ اَوْ حَرَّمَ.(۱)

و نیز از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: اگر از شب زنده‌داری و عبادت خدا و جهـاد در روز ناتـوان هستیـد از این کار ناتـوان نیستیـد که با همه وجود بگویید:

«سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْـدُ لِلّهِ وَ لاـ اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَكْبَرُ» و آنگاه یادآوری فرمود که اینها «باقیـات صـالحات» هسـتنـد، پس فـرامـوش نکنید(۲).

به بـاور گروهی از جمله «اِبن مَسْعود» و «سَعید بن جُبَیْر»، نمازهـای پنجگـانه انسان کارهای شـایسته‌ای هستند که مانـدگـارنـد و براستی «باقِیـات صـالِحـات» هستند.

از امـام صـادق علیه‌السلام نیز از نمازهای شبانه‌روزی به ارزش‌های شایسته و ماندگار تعبیـر شـده است.

و نیز از آن حضرت آورده‌اند که: نمازهای نافله شب کارهای شایسته و ماندگارند.

پـاره‌ای برآننـد که تـربیـت دختـران شایسته‌کردار «باقیات صالحات» هستند.

و به باور ما آیه شریفه همه اینها را شامل می‌گردد، چرا که همه اینها در قلمرو فرمانبردای خداست.

و نیز در کتاب «اِبن عُقْدَة» است که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هان ای «حُصَیْن»! دوستـی ما خـانـدان رسالت را کوچک مپندار که این از ارزش‌های همراه جاودانه است: لا تَسْتَصْغِـرْ مَـوَدَّتَنـا فَاِنَّهـا مِنَ الْباقِیاتِ الصّالِحاتِ.

او گفت: ای پسر پیامبر! من به آن مباهات می‌کنم و خدای را بر این نعمت‌گران می‌ستایم.

یـادآوری می‌گـردد کـه بـدان دلیـل فـرمـانبـرداری خـدا و انجـام کارهـای شایسـته را «صالحات» و یـا ارزش‌هـای پایـدار نامیده‌انـد که اینها شایسته‌ترین کارهاینـد، چراکه خدا به انجام آنها فرمان داده و در برابر آنها نویـد پاداش و بهشت پر طـراوت و زیبـا داده و از تـرک آنهـا هشـدار می‌دهد.

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۳۲.

۲ . همان مدرک.

کوروش بزرگ مرد تاریخ ایران

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرا

و از تو درباره « ذوالقرنین » سؤال می کنند ، بگو به زودی گوشه‌ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد. (۸۳ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ذوالقرنین که بود ؟

در این که ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می‌شود ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهم‌ترین آن‌ها سه نظریه زیر است .

اول : بعضی معتقدند او کسی جز « اسکندر مقدونی » نیست ، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می‌خوانند.

دوم : جمعی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان « یمن » بوده (پادشاهان یمن به نام « تُبَّع » خوانده می‌شدند که جمع آن « تَبابِعَهٔ » است) .

سومین : نظریه که ضمنا جدیدترین آن‌ها محسوب می‌شود همان است که دانشمند معروف اسلامی « ابوالکلام آزاد » که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود ، در کتاب محققانه‌ای که در این زمینه نگاشته است آمده است .(۱) طبق این نظریه ذوالقرنین همان « کورش کبیر » پادشاه هخامنشی است. از آن‌جا که نظریه اوّل و دوّم تقریبا هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوّم متمرکز می کنیم و در این‌جا لازم می‌دانیم به چند امر دقیقا توجه شود:

الف : نخستین مطلبی که در این‌جا جلب توجه می کند این است که « ذوالقرنین » (صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است ؟

بعضی معتقدند این نام‌گذاری به خاطر آن است که او به شرق و غرب عالم رسید

۱- این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام « ذوالقرنین یا کورش کبیر » انتشار یافته است .

(۲۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

که عرب از آن تعبیر به قَرْنَیِ‌الشَّمْسِ (دو شاخ آفتاب) می کند. بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد و در این‌که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند. بعضی می گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد .

ب : از قرآن مجید به‌خوبی استفاده‌می‌شود که ذوالقرنین دارای صفات ممتازی بود:

ـ خداوند اسباب پیروزی‌ها را در اختیار او قرار داد .

ـ او سه لشگرکشی مهم داشت : نخست به غرب ، سپس به شرق و سرانجام به منطقه‌ای که در آن‌جا یک تنگه کوهستانی وجود داشته و در هریک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که شرح صفات آن‌ها در تفسیر آیات می‌آید .

ـ او مردمؤمن و موحِّد و مهربانی‌بود و ازطریق عدل و داد منحرف نمی‌شد و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود . او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود و به مال و ثروت دنیا علاقه‌ای نداشت .

ـ او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز .

ـ او سازنده یکی از مهم‌ترین و نیرومندترین سدها است ، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت‌الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یأجوج و مأجوج بوده است .

ـ او کسی‌بوده که قبل از نزول قرآن نامش درمیان جمعی از مردم شهرت داشت و لذا قریش یا یهود از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره آن سؤال کردند ، چنان که قرآن می گوید : «یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ : از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند » .

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی‌شود هرچند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنان‌که در تفسیر آیات آینده می آید. از بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام

نقل شده نیز می‌خوانیم : « او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود » .(۱)

ج ـ اساس قول سوم (ذوالقرنین کورش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :

نخست این که : سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده‌اند و یا قریش به تحریک یهود ، بنابراین باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد. از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی گردیم ، در آن‌جا چنین می‌خوانیم : « در سال سلطنت " بَلْ شَصَّر " به من که دانیالم رؤیایی مرئی شد بعد از رؤیایی که اولاً به من مرئی شده بود و در رؤیا دیدم و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصر " شوشان " که در کشور " عیلام " است بودم و در خواب دیدم که درنزد نهر" اُولای "هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود و شاخ‌هایش بلند ... و آن قوچ را به سمت " مغربی " و " شمالی " و " جنوبی " شاخ زنان دیدم و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد و از این‌که احدی نبود که از دستش رهایی بدهدلهذاموافق رأی‌خودعمل‌می‌نمود و بزرگ‌می‌شد...».(۲) پس از آن در همین کتاب از « دانیال » چنین نقل شده : جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود : قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و فارس است (یا ملوک ماد و فارس). یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آن‌ها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس و پیروز شدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد. چیزی نگذشت که « کورش » در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد و همان‌گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ‌هایش را به غرب و

۱ـ « نورالثقلین » ، جلد ۳ ، به صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ مراجعه شود .

۲ـ کتاب « دانیال » ، فصل هشتم ، جمله‌های ۱ ـ ۴ .

شرق و جنوب می‌زندکورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد. یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آن‌ها داد. جالب این‌که در تورات درکتاب « اشعیا » فصل ۴۴ شماره ۲۸ چنین می‌خوانیم : « آنگاه در خصوص کورش می‌فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیّتم را به اتمام رسانده به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد ». این جمله نیز قابل‌توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات، از کورش تعبیر به عقاب مشرق و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا، فصل ۴۶، شماره ۱۱).

دوم : این‌که‌در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر « مُرْغاب » مجسمه‌ای از کورش کشف شد که تقریبا به قامت یک انسان است و کورش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد و تاجی به سردارد که دو شاخ همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود. این مجسمه که نمونه بسیار پرارزشی از فنّ حجّاری قدیم است آن‌چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفرکردند. از تطبیق مندرجات تورات با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوّت گرفت که نامیدن « کورش » به « ذوالقرنین » (صاحب دو شاخ) از چه ریشه‌ای مایه می گرفت و همچنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بال‌هایی همچون بال عقاب است و به این ترتیب بر

گروهی از دانشمندان مسلّم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاًـ آشکار شده است. آن‌چه این نظریه‌را تأییدمی کند اوصاف‌اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته‌اند. هِرُدُوت مورخ یونانی می‌نویسد : « کورش » فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند و لشگر کورش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که توده ملت ، مصائب جنگ را احساس نکردند. و نیز « هِرُدُوت » درباره او می‌نویسد : کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود ،

تفسیر مردان (۲۰۹)

مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود ، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می‌ساخت و هرچه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می‌داشت. و نیز مؤرخ دیگر « ذی نوفن » می‌نویسد : کورش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوك با فضایل حکماء در او جمع بود ، همّتی فائق و جودی غالب داشت ، شعارش خدمت انسانیّت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود. جالب این‌که این مؤرخان که کورش را این چنین توصیف کرده‌اند از تاریخ‌نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او ، بلکه اهل یونان بودند و می‌دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی‌کردند ، زیرا با فتح « لیدیا » به‌دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم‌گشت. طرفداران این عقیده می‌گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذوالقرنین با اوصاف کورش تطبیق می‌کند. ازهمه گذشته کورش سفرهایی به شرق ، غرب و شمال انجام داد که درتاریخ زندگانیش به‌طور مشروح آمده است و با سفرهای سه‌گانه‌ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می‌باشد: نخستین لشگرکشی کورش به کشور « لیدیا » که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت. هرگاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم‌دید که قسمت‌اعظم ساحل در خلیجك‌های کوچك غرق می‌شود ، مخصوصا درنزدیکی « اِزْمیر » که خلیج صورت چشمه‌ای به خود می‌گیرد. قرآن می‌گوید : ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گل‌آلودی فرومی‌رود. این صحنه همان صحنه‌ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجك‌های ساحلی مشاهده کرد. لشگرکشی دوّم کورش به جانب شرق بود ، چنان‌که « هِرُدُوت » می‌گوید : این هجوم شرقی کورش بعد از فتح « لیدیا » صورت گرفت ، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت. تعبیرقرآن «حَتّی اِذابَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ

(۲۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا» اشاره به سفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می‌کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به این‌که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند. کورش لشگرکشی سومی داشت که به سوی شمال ، به طرف کوه‌های قفقاز بود ، تا به تنگه میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آن‌جا بودند در برابر تنگه سدّ محکمی بنا کرد. این تنگه در عصر حاضر تنگه « داریال » نامیده می‌شود که در نقشه‌های موجود میان « ولادی کیوکز » و « تِفْلیس » نشان داده می‌شود ، در همان‌جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن درباره سدّ ذوالقرنین بیان کرده کاملاً بر آن تطبیق می‌کند. این بود خلاصه آن چه در تقویت نظریه سوم بیان شده است . (۱)

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند ، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مسأله طرح کردند : یکی تاریخچه اصحاب کهف ، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنین که پاسخ مسأله روح در سوره اِسْراء آمده و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سوره کهف. اکنون نوبت داستان ذوالقرنین است: سوره کهف اشاره به سه داستان شده که هرچند ظاهرا با هم مختلف هستند اما دارای یك قدر مشترك می‌باشند ، (داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذوالقرنین) این هر سه

مشتمل بر مسایلی است که ما را از محدوده زندگی معمولی بیرون می‌برد و نشان می‌دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آن‌چه می‌بینیم و به آن خو گرفته‌ایم نیست. داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیرزمان تاکنون به خود مشغول داشته و برای شناخت او تلاش فراوان کرده‌اند. ما

۱- به کتاب « ذوالقرنین یا کورش کبیر » و « فرهنگ قصص قرآن » مراجعه شود .

تفسیر مردان (۲۱۱)

نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین ، که مجموعا ۱۶ آیه است می‌پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته‌ها. سپس برای شناخت شخص او با استفاده از قراین موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می‌شویم. و به تعبیر دیگر ما نخست از « شخصیت » او سخن می گوییم و آن‌چه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است. نخستین آیه می گوید : « وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ ...». تعبیر به « سَاَتْلُوا » با توجه به این‌که « سین » معمولاً برای آینده نزدیک است ، درحالی که در این مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بلافاصله از ذوالقرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد ، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب‌زدگی است ، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است. آغاز این آیه نشان می‌دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاًـ مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود ، به همین دلیل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توضیحات لازم را در این زمینه خواستند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَرْن»: شاخ گوسفند و دیگر حیوانات.

«ذِکْر»: به خاطر داشتن و یا به زبان آوردن.

سرگذشت‌شگفت‌انگیز «ذوالقَرنَین»

در آیات ۸۳ تا ۹۲ قرآن شریف به داستان درس‌آموز و شگفت‌انگیز دیگری پرداخته و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ

و از تو ای پیامبر، در باره «ذو القَرنَیْن» می‌پرسند.

در مورد «ذو القَرنَیْن» دیدگاه‌ها متفاوت است.

۱ ـ به باور گروهی، از جمله «مُجاهِد» و «عبداللّه بن عُمَر»، نامبرده پیامبری از پیامبران خدا بود که جهان به دست او فتح شد و او همه کشورها را زیر پا نهاد.

(۲۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۲ ـ امّا به باور برخی او پادشاهی دادگر و شایسته کردار بود.

۳ ـ از امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده‌اند که در مورد «ذو القَرنَیْن» فرمود: او بنده شایسته‌کرداری بود که محبوب خدا و دوستدار خدا بود و مردم را به پرواپیشگی و درستکاری راه می‌نمود. مردم بداندیش شمشیری بر بخشی از سر او فرود آوردند و او برای مدتی از میان مردم ناپدید گردید. پس از مدّتی بازگشت دگرباره دعوت خویش را به سوی توحید و تقوا آغاز کرد. تبهکاران شمشیر دیگری به قسمت دیگر سرش زدند؛ و به همین جهت «ذو القَرنَیْن» نامیده شد.

و آنگاه افزود: در میان شما نیز همانند او هست.(۱)

چرا «ذو القَرنَیْن»؟

در این مورد که چرا او را «ذو القَرنَیْن» نامیده‌اند دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور «حَسَن» بدان دلیل او را به این نام می‌خواندند، که دو گیسو داشت و موهای خود را بر دو بخش مرتب می‌کرد.

۲ ـ و به باور «ابن عُبَیْد» بدان دلیل که در دو طرف سرش برآمدگی خاصی بسان دو شاخک بود که آنها را زیر کلاه نهان می‌داشت.

۳ ـ «زُهَری» و «زَجّاج» برآنند که، بدان جهت او را به این نام می‌خواندند که فرمانروایی او شرق و غرب جهان را فرا گرفت.

۴ ـ و «وَهَب» می‌گوید: بدان سبب به این نام خوانده شد که در عالم رؤیا به گونه‌ای به خورشید نزدیک گردید که دو شاخ شرقی و غربی آن را فراگرفت؛ و هنگامی که داستان خواب خود را برای یاران خود بازگفت، او را «ذو القَرنَیْن» یا کسی که شرق و غرب گیتی را گرفته است نامیدند.

۱. منظور، خود آن حضرت است که بسان «ذو القَرنَیْن» مردم را به توحید و تقوا فرا می‌خواند و به سوی عدل و آزادی راه می‌گشود و در این راه رنجها کشید.

به باور پاره‌ای از تاریخ‌نگاران، او به مدت دو قرن زندگی کرد و از سوی پدر و مادر اصیل و بزرگ و ریشه‌دار بود.

و به باور «مُعاذ» او همان «اسکندر رومی» است که «اسکندریه» را بنیاد کرد.

به هرحال در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:

قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً.

هان ای پیامبر! بگو: به زودی فشرده‌ای از داستان او را برای شما بازخواهم گفت.

سنجیده و حساب شده سخن گفتن(۱)

بسیارند که خود را در همه رشته‌ها و حرفه‌ها صاحب‌نظر می‌پندارند و به هنگام گفتن، بدون تعمّق و احساس مسؤلیّت در برابر خدا و خلق و تاریخ، رطب و یا بسی و لاف و گزاف و سخنان ناسنجیده و بدون سند و دلیل می‌بافند و به کسی نیز اجازه چون و چرا و یا دلیل‌خواهی نمی‌دهند و این از آفت‌های رشد فرد و جامعه و تمدن است و روسیاهی رستاخیز به بار می‌آورد.

این داستان در نخستین آیه‌اش این درس را می‌دهد که انسان باید سنجیده بگوید و اگر نمی‌داند شکیبایی پیشه سازد تا از راهی مطمئن بداند و لب به گفتار بگشاید: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُو...

۱. مترجم .

اِنّامَکَّنّالَهُ فِی‌الْاَرْضِ‌وَاتَیْناهُ مِنْ کُلِ‌شَیْءٍسَبَبا

ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هرچیز را در اختیارش نهادیم.

(۸۴ / کهف)

فَاَتْبَعَ سَبَبا

او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد. (۸۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم « سَبَب » را که در اصل به معنی طنابی است که به وسیله آن از درختان نخل بالا می‌روند و سپس به هرگونه وسیله اطلاق شده، در مفهوم خاصی محدود کنند ، ولی پیدا است که آیه کاملاً مطلق است و مفهوم وسیعی

دارد و نشان می‌دهد که خداوند اسباب وصول به هرچیزی‌را دراختیار ذوالقرنین گذارده‌بود : عقل و درایت کافی ، مدیریت صحیح ، قدرت و قوت ، لشگر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن‌چه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف‌ها لازم بود در اختیار او نهادیم .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اِنّا مَکَّنّا لَـهُ فـِی‌الْاَرْضِ

ما در روی زمین به او قدرت و امکانات و حکومت و توانمندی بخشیدیم و او نیز با بهره‌وری شایسته از نعمت خـدا، به سـازندگی و آبـادانی زمین و زمان و به سامان درآوردن نـا بـه سـامـانـی‌ها پـرداخــت.

از امیـر مـؤمنـان علیه‌السلام آورده‌انـد کـه در ایـن مـورد فـرمـود:

آفریدگار هستی «ابر» را برای او رام ساخت و او بر آن سوار گردید؛ و افزون بر آن، همه وسایل و اسباب قدرت را به او ارزانی داشت؛ و همه‌جا را برای او روشن ساخت، به گـونه‌ای که شب و روز برای او یکسان گردید.

و این مفهـوم اقتـدار و امکاناتی بود که خـدا در روی زمین به او ارزانی داشت.

وَ اتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً.

و بـه او دانشـی ارزانی داشـتیم کـه در پرتـو آن بتوانـد هر چیزی را از راه سـبب آن بخـواهـد و اسـبـاب هر چیزی را در اختیـارش نهادیم تا به هدف خود دست یابد.

تفسیر مردان (۲۱۵)

به باور پاره‌ای منظور این است که: هرآنچه را که فرمانروایان بزرگ برای آفریدن پیـروزی و سـرافـرازی لازم دارنـد، همـه را در دستـرس او قـرار دادیـم.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که، ما راه رسیدن به هرچیزی را به او نشان دادیم؛ درست نظیر پیام این آیه که می‌فرماید: لَعَلّی اَبْلُغُ الْاَسْبابَ اَسْبابَ السَّماواتِ...(۱)

و فرعـون گفـت: هـان ای هـامـان! بـرای مـن آسمانخراشـی بساز تـا شایـد بـه آن راههـا بـرسـم؛ یـا بـه راههـای دستیـابی به آسمان‌ها...

فَـاَتْبَـعَ سَبَبـاً

و او نیز از اسباب و راههـایی کـه بـه او آمـوخته بـودیم برای رسیدن بـه هـدف بهره گرفـت و آنهـا را دنبـال کرد و از آن جمله راه فرودگاه‌خورشید و جایگاه‌غروب‌آن‌راپیش گـرفت و بـه آنجـا رفـت.

هرجـایی راهـی و هر پیروزی وسیله‌ای می‌طلبد(۲)

این دومین درس این سرگذشت درس‌آموز است که نظام این جهان نظام حساب و کتاب است و هرجایی راهی دارد و هر موفقیت و پیروزی و سرفرازی در این جهان و سرای آخرت، وسیله‌ای می‌طلبد. وَ اتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ سَبَباً.

راز مـوفقیـت و پیروزی

راز موفقیت «ذو القَرنَیْن» در بال گشودن به شرق و غرب گیتی و فتح سبز تاریخ، سازنـدگی گروهها و جامعه‌ها، ایجاد سدّ دفاعی عظیم و به یاد ماندنی، رسیدگی به خواسته‌ها و درمان دردهای توده‌ها، تأمین امنیّت، استقلال، آزادی و آسایش واقعی برای مردم، در گرو ایـن حقیقت سرنوشت‌ساز بـود که او هر کـاری را از راه شایسته و بایسته آن پی‌می‌گرفت و خـود و دیگران را بـا سخنان

پرزرق و برق و ادعای پرطمطراق سرگرم نمی‌ساخت. فَاَتْبَعَ سَبَباً. و شگفت این است که این اصل و این درس را بارها در این سرگذشت تکرار می کند.

۱. سوره غافر، آیه ۳۶ ـ ۳۷.

۲. مترجم .

(۲۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

حَتّی اِذابَلَغَ مَغْرِبَ‌الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماقُلْنا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ اِمّا اَنْ‌تُعَذِّبَ وَ اِمّا اَنْ تَتَّخِذَ فیهِمْ حُسْنا

تا به غروبگاه آفتاب رسید (درآن‌جا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا)ی‌تیره و گل‌آلودی فرومی‌رود و درآن‌جا قومی را یافت، ما گفتیم ای ذوالقرنین ! آیامی‌خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکویی را درباره آن‌ها انتخاب نمایی؟ (۸۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حَمِئَة » در اصل به معنی گل سیاه بدبو و یا به تعبیر دیگر « لجن » است و این نشان می‌دهد که سرزمینی را که ذوالقرنین به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود ، به طوری که ذوالقرنین به هنگام غروب آفتاب احساس می کرد خورشید در آن لجنزارها فرومی‌رود ، همان‌گونه که همه‌مسافران دریا و ساحل‌نشینان چنین‌احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سربرمی‌آورد. بعضی‌از مفسران از تعبیر « قُلْنا » (ما به ذوالقرنین گفتیم) می‌خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی‌توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حَمِئَة»: گل سیاه یا لجن بدبو.

در آیه مورد بحث، در ادامه سرگذشت او می‌افزاید:

حَتّی اِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ

او در این سیر علمی و اکتشافی‌اش به جایی رسید که پایان آبادی‌ها و آبادانی‌ها بود و پس از آن جای آبادی به چشم نمی‌خورد.

با این بیان منظور از غروبگاه خورشید، پایان آبادی و آبادانی‌های روی زمین است و نه جایگاه غروب خورشید؛ چرا که کسی به آنجا نمی‌رسد.

تفسیر مردان (۲۱۷)

هنگامی که به آنجا رسید، چنین احساس کرد که گویی خورشید در چشمه‌ای گل‌آلود و تیره‌رنگ فرو می‌رود؛ و این در حالی بود که خورشید در حقیقت در پشت آن چیزی که احساس می کرد نهان می‌شد و نه در چشمه‌ای فرو می‌رفت؛ چرا که خورشید در آب غروب نمی کند و در آن فرو نمی‌رود، بلکه آن مشعل فروزان در آسمان است و انسان هنگامی که در کنار دریا و یا در روی امواج آبها باشد چنین می‌پندارد که خورشید در درون آبها غروب می کند و زمانی که در خشکی باشد این احساس به او دست می‌دهد که خورشید در خاک غروب می‌نماید، درحالی که هیچ یک از این دو احساس حقیقت ندارد.

منظور از «عَیْنٌ حَمِئَة»، چشمه‌ای گل‌آلود و سیاه‌رنگ است؛ و اگر «عَیْنٌ حامِیَةٌ» خوانده‌شود به مفهوم چشمه‌ای از آب گرم می‌باشد. «کَعْب» در مورد این داستان می گوید: در تورات دیده‌ام که می گوید: در آنجا احساس کرد که خورشید در آب و گل می‌نشست.

وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوماً

و در آنجا به گروهی از انسان‌ها برخورد و مردمی را یافت که بر سر آن چشمه بودند.

قُلْنـــا یا ذَا الْقَــرْنَیْنِ اِمّا اَنْ تُعَــــذِّبَ وَ اِمّا اَنْ تَتَّخِـذَ فیهِــمْ حُسْنــاً.

به او گفتیم: هـان ای «ذو القَرنَیْن» تو در مورد آنـان آزاد هستی، می‌خواهی آنان را کیفر کن و یا راه و روشـی نیکو در میانشان قرار ده و آنان را تربیت نما.

از ایـن فراز این نکته دریـافت می گردد که آن مردم، کفرگرا و بیـدادپیشه بودنـد، چرا که خـدا به او فرمـان داد که آنـان را به کیفر کارشان کیفر کند و نابود سازد و یا به بند اســارت کشـــد و آنان را بر اساس ادب و اخلاق انسانی تربیت نماید و عدالت و آزادی و ارزش‌هـــای الهــــی را در میـــانشـان رواج بخشـــد.

(۲۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آیا او پیامبر بود؟

و در این مــورد پـاســخ‌ها یکسـان نیست.

کسانی که «ذو القَرنَیْن» را پیامبر می‌دانند، به همین آیه استدلال می کنند و بر آنند که خدا به او اختیار داد که آنان را به کیفر کفر و بیدادشان بکشد و یا ببخشاید و تربیت کند؛ و روشن است که دریافت خواست خدا و فرمان ا و از راه وحی و رسالت ممکن است و آن هــم ویــژه پیـامبـــران خــداست.

«کَعْبی» بر آن است که خدا به او الهام‌فرمود.

«ابن اَنْباری» می گویـد: ممکن است او پیامبر خـدا باشـد و خدا به او وحی نماید و یا انسان شایسـته‌کرداری باشد و به او الهام گردد؛ درست همان‌گونه که به مام پرفضیلت مــوسی الهــام گردید: وَ اَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی...(۱) و ما به مادر موسی الهام نمودیم که...

و «قَتاده» می گوید: سیاست و تدبیر «ذو القَرنَیْن» هماهنگ با خواست خدا و فــرمــان او بـــود.

۱. سوره قَصَص، آیه ۷.

تفسیر مردان (۲۱۹)

قالَ اَمّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ اِلی رَبِّه فَیُعَذِّبُهُ عَذابا نُکْرا

گفت : اما کسانی که سـتم کرده‌اند آنها را مجازات خواهیم کرد سپس ، به سوی پروردگارشان بــازمی‌گــردند و خـدا آنهــا را مجــازات شـدیــدی خــواهــد نمود. (۸۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُکْر» از ماده « مُنْکَرْ » به معنی ناشـناخته است ، یعنی عـذاب ناشـناخته‌ای که هرگز آن را باور نمی‌کرد. این ظالمان و سـتمگران هم مجازات این دنیا را می‌چشند و هم عذاب آخرت را .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«نُکْر»: از ماده «مُنْکَر» به مفهوم ناشناخته است که در آیه شریفه منظور عذابی سخـــت و هـــراس‌انگیــــز اســت.

پس از دریــافت پیـام خـدا گفت:

قــالَ اَمّا مَــنْ ظَلَــمَ فَسَــوْفَ نُعَــذِّبُهُ

امّا آن کسانی را که به خود و دیگران ستم روا داشته‌اند، آنان را کیفر خواهیم نمود.

«ابن عبّاس» می گوید: منظور این است که هر کس شرک ورزد و راه بیداد در پیش گیرد، او را خواهیم کشت، مگر اینکه روی توبه به بارگاه خدا بیاورد و توبه نماید و راه و روشی عادلانه و انسانی در پیش گیرد.

ثُــمَّ یُــرَدُّ اِلی رَبِّـه فَیُعَـذِّبُـهُ عَذاباً نُکْراً.

آنگاه به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود و خدا نیز او را به عذابی سخت و ناشناخته کیفر خواهد کرد که از عذاب و کیفر این جهان سخت‌تر است.

دو اصـــل تشویق و کیفر عادلانه و بجا(۱)

تشویـق درست و بجـا و عادلـانه زبـانی و عملی، معجزه می‌کنـد؛ از سـویی فرد شایسـته‌کردار را انرژی و همت بلنـد و توان ادامه راه می‌بخشد و از دگرسو توانایی‌ها و توانمندی‌های خفته را برمی‌انگیزد، خوبان را در خوبی‌هایشان دلگرم و زشتکاران را در زشتکاری دلسرد می‌سازد، همـان‌گونه که تشویق نادرست و نابجا و ظالمانه نیز فاجعه‌ها به بار می‌آورد و عناصـر و جریانات خمود و گمراه و نادان را در حماقت و شرارت و زشتکاری و بیداد جسارت می‌دهد.

امیـر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرمایـد: وَ لاتَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسیءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَةٍ سَواءٍ...(۲)

هـان ای مالک! مبـاد که شایسـته‌کردار و زشـتکار در نظرگـاه تو یکسـان جلوه کننـد و در تشویق اینان و کیفر آنان رسالت خود را وانهی کـه در آن صـورت شایســته‌کرداران جــامعــه در کــار خــویش بی‌انگیــزه و بی‌رغبـت می‌گردنـد و زشـتکاران در زشـتی و بیــداد خــود جســورتــر و درنــده‌خــوتــر.

و ایــن درس دیگــر داســتــان «ذو القَــرنَیْن» اســت: اَمّا مَــنْ ظَلَــمَ ... و اَمّا مَنْ آمَنَ...

۱. مترجم .

۲. نَهْجُ البَلاغَه، نامه ۵۳.

وَ اَمّا مَنْ امَــنَ وَ عَمِلَ صالِحــا فَلَــهُ جَزاءً الْحُسْنی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنا یُسْرا

و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت و مادستور آسانی به او خواهیم داد. (۸۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد و هم تکالیف سـخت و سـنگین بر دوش او نخواهیم گذارد و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت. گویا هـدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحیـد و ایمان و مبارزه با ظلم و شـرک و فساد ، به دو گروه تقسیم خواهنـد شد : کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئنا پاداش نیک خواهند داشت و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد. اما آن‌ها که در برابر این دعوت موضع‌گیری خصـمانه داشته باشنــد و به شــرک و ظلــم و فســاد ادامه دهنـد مجازات خواهنـد شـد. ضـمنا از مقابله «مَنْ ظَلَمَ» با « مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا » معلوم می‌شود که ظلم در این‌جا به معنی شـرک و عمـل ناصالح است که از میـوه‌های تلـخ درخت شـوم شرک می‌باشد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اصل برخورد سهل و آسان با مردم(۱)

راز دیگر سـرفرازی و مـوفقیت آن جهانگشـای بزرگ و عـدالت‌پیشه ایـن بـود کـه در اوج نظـم و برنـامه و دقّـت و سـنجیده بـودن کارهـایش بـا مردم بر اساس سـهولت و آسانی برخورد می‌کرد و از سـختگیری و بـدبینی و بـدرفتاری ـ که وجود او و حکومتش را بــاری گران احســاس کننـد ـ سخت دوری مـی‌جسـت و با همه وجود یار آنان بود.

وَ سَنَقُــولُ لَــهُ مِــنْ اَمْــرِنــا یُسْــراً.

۱. مترجم .

(۲۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبا

سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت.(۸۹ / کهف)

حَتّی اذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْرا

تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن‌جا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع‌می‌کند که جز آفتاب برای آن‌ها پوششی قرار نداده بودیم.(۹۰ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« ذوالقرنین » سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد. «درآن‌جامشاهده‌کردکه خورشید برجمعیتی طلوع‌می‌کندکه جزآفتاب برای آن‌ها پوششی قرار نداده بودیم». احتمالی که در تفسیر این جمله گفته‌اند این است که سرزمین آن‌ها یک بیابان فاقد کوه و درخت‌بود و چیزی که آن‌ها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن در این مورد می‌فرماید:

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً.

ذو القَرنَیْن سفر خود به غرب را پایان داد و آنگاه در راه دیگری گام سپرد تا به مشرق بازگردد. و بدین‌سان راهی جدید در پیش گرفت و از اسباب و وسایل دیگری که در اختیار داشت در راهی دیگر بهره گرفت.

حَتّی اذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً.

و همچنان به راه خویش ادامه داد تا در خاور زمین به آخرین نقطه آبادی و آبادانی رسید؛ به جایی که دیگر کوه و درخت و ساختمانی برروی زمین نبود.

۱- « فی‌ظلال » و « فخر رازی » ذیل آیه مورد بحث .

تفسیر مردان (۲۲۳)

در آنجا به مردمی برخورد نمود که جز نور خورشید برای آنان پوششی قرار نداده بودیم. هنگامی که خورشید طلوع می‌کرد، به درون آبها و پناهگاه‌ها پناه می‌بردند تا از گرمای سوزان آن اندکی بیاسایند و از آب و سایه آرامش‌بخش بهره‌گیرند و زمانی که خورشید غروب می‌کرد از آبها و پناهگاه‌ها بیرون می‌آمدند و به کار و تلاش می‌پرداختند.

از حضرت باقر علیه‌السلام در این مورد آورده‌اند که فرمود: آنان به صنعت خانه‌سازی و ساختمان‌سازی آشنا نبودند؛ از این‌رو در برابر گرمای سوزان خورشید به آبها و پناهگاه‌های طبیعی پناه می‌بردند.

(۲۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کَذلِکَ وَ قَدْ اَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْرا

(آری) این چنین بود (کار ذوالقرنین) و ما به‌خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم.

(۹۱ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی از مفسران این احتمال را در تفسیر آیه داده‌اند که جمله فوق اشاره‌ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین در برنامه‌ها و تلاشهایش .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ترسیم ادامه داستان در این آیه شریفه می‌افزاید:

کَذلِکَ

آری، اینان نیز بسان مردمی بودند که در مغرب زمین زندگی می‌کردند.

به باور پاره‌ای منظور این است که، آری، «ذو القَرنَیْن» همچنان که راه دیار غرب را پیش گرفت و به آنجا رفت، پس از آن راهی دیار شرق گردید و تا خاستگاه خورشید پیش رفت.

وَ قَدْ اَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً.

و ما به خوبی می‌دانیم که چه نیرو و سلاح و سپاهی در اختیار ذو القَرنَیْن بود و ما به همه این کارها و امکانات او آگاهی کامل داشتیم.

به باور پاره‌ای منظور این است که: ما از کارهای او آگاه بودیم و پیش از آنکه او به‌جای برسد و دست یابد به سرنوشت او دانا بودیم؛ درست همان‌گونه که او را در کارهایش آموزش می‌دادیم و همواره راهنمایی‌اش می‌نمودیم.

و بدین‌سان آفریدگار هستی کارهای او را می‌ستاید و خشنودی خودش را از او و اندیشه و عقیده و عملکردش اعلان می‌کند.

۱- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۹۱ .

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبا

(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد.(۹۲ / کهف)

حَتّی اِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْما لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً

(و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید و درآن‌جا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. (۹۳ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این‌که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آن‌جا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظرتمدن در سطح پایینی بودند ، چرا که یکی از روشن‌ترین نشانه‌های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است. بعضی نیز این احتمال را داده‌اند که منظور از جمله « لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً » این نیست که آن‌ها به زبان‌های معروف آشنا نبودند ، بلکه آن‌ها محتوای سخن را درک نمی‌کردند ، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً

و آنگاه از راه دیگری به حرکت درآمد و راه جدیدی را در پیش گرفت تا بر منطقه‌ای تازه دست یابد.

از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که زمین کروی شکل است، چرا که می‌فرماید: او از همان راهی که آمده بود باز نگشت، بلکه از همانجا راهِ سمت و سوی دیگری گردید.

«سَدّ»: بستن؛ و مانعی بزرگ پدیدآوردن میان دو چیز.

و اینک داستان سدّ «ذو القَرنَیْن»

در آیات ۹۳ تا ۹۷ قرآن شریف به بخش دیگری از سفر تاریخی و سازنده آن مرد خدا پس از بازگشت از شرق و غرب زمین پرداخته و روشنگری می‌کند که او چگونه در میان آن دو کوه بلند که گذرگاه و راه نفوذ تبهکاران بود سدّی استوار ایجاد کرد و چگونه درس توحید و معاد داد و مردم را به سوی خدای یکتا فراخواند و با سپاس نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بود، راه سپاس نعمت‌ها را به آنان آموخت.

در نخستین آیه مورد بحث می‌فرماید:

حَتّی اِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ

تا آنگاه که «ذو القَرنَیْن» میان دو کوه رسید.

گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «قَتاده» و... بر آنند که، اینک آفریدگار هستی به ترسیم جریان بازگشت او از شرق، حرکت او از میان دو کوه و پدید آوردن سدّی استوار در میان آنها به منظور جلوگیری از نفوذ یأجوج و مأجوج و دار و دسته تبهکار آنان پرداخته و می‌فرماید: حَتّی اِذا...

او راه خود را همان‌گونه ادامه داد تا به میان دو کوه رسید.

وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَولاً.

در آنجا به مردمی برخورد که زبان و لغتی را نمی‌فهمیدند و خود به شیوه‌ای خاصّ سخن می‌گفتند.

«ابن عبّاس» می‌گوید: آنان به گونه‌ای بودند که به سختی مطالب دیگران را می‌فهمیدند و دیگران نیز به دشواری می‌توانستند زبان و خواسته آنان را دریابند و با آنان همنشین و همسخن گردند.

تفسیر مردان (۲۲۷)

قالُوا یا ذَاالْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجا عَلی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدّا

(آن گروه به او) گفتند : ای ذوالقرنین یأجوج و مأجوج دراین سرزمین فساد می‌کنند آیاممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن‌ها سدی ایجاد کنی؟ (۹۴ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از این جمله استفاده می‌شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند ، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند ، لذا حاضر شدند هزینه این سدّ مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد .

یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند ؟

در قرآن مجید در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده ، یکی در آیه مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه ۹۶. آیات قرآن به خوبی گواهی می‌دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته‌اند. در تورات در کتاب « حِزْقیل » فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم و در کتاب رؤیای « یُوحَنّا » فصل بیستم از آن‌ها به عنوان « گوگ » و « مأگوگ » یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج می‌باشد. به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبایی در « المیزان » از مجموع گفته‌های تورات استفاده می‌شود که مأجوج یا یأجوج ، گروه یا گروه‌های بزرگی بودند که در دوردست‌ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارتگر بودند .(۱) دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان‌های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته ، مردم این

منطقه به سرعت زاد و ولد می‌کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر

۱- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۴۱۱ .

(۲۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌شدند و همچون سیل روانی این سرزمین‌ها را زیر پوشش خود قرار می‌دادند و تدریجا درآن‌جا ساکن می‌گشتند. برای حرکت سیل آسای این اقوام ، دوران‌های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آن‌ها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری « آتیلا » بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند. و دوران دیگر که ضمنا آخرین دوران هجوم آن‌ها محسوب می‌شود در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که بر ممالك اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند. در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آن‌ها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود ، ولی در این تاریخ ، حکومت متحد ماد و پارس به وجودآمد و اوضاع تغییرکرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد. به این ترتیب نزدیک به نظر می‌رسد که یأجوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده‌اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آن‌ها را از وی نمودند و او نیز اقدام به ساختن سد معروف ذوالقرنین نمود (۱).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان پس از آگاهی از اقتدار و امکانات و دانش وصف‌ناپذیر «ذو القَرنَیْن»، به او نزدیک شدند و گفتند:

قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ

هان ای «ذو القَرنَیْن»! «یَأجوج» و «مَأجوج» در روی زمین تبهکاری می‌کنند.

ممکن است خدا زبان آنان را به «ذو القَرنَیْن» الهام فرمود، درست همان‌گونه که به «سلیمان» زبان پرندگان را آموخت.

و نیز می‌توان گفت که فرد زبان‌شناس و زباندانی حضور داشت و تقاضای آنان را

۱- برای‌توضیح بیشتر به‌کتاب «ذوالقرنین یا کورش کبیر» و «فرهنگ قصص‌قرآن» مراجعه نمایید.

تفسیر مردان (۲۲۹)

برای آن حضرت ترجمه کرد و روشن ساخت که دار و دسته تبهکار و بیدادگر «یَأجوج» و «مَأجوج» به آنان یورش می‌آورند و به کشتار آنان و تاراج دارایی و ثروتشان می‌پردازند و آنان تقاضای یاری دارند.

«کَلْبی» در این مورد می‌گوید: آنان در بهاران هجوم می‌آوردند و همه ذخایر و امکانات غذایی و کشت و زرع آنان را می‌خوردند و می‌بردند.

و به باور برخی منظور این است که آنان از «یأجوج» و «مأجوج» و دار و دسته آن دو، احساس خطر می‌کردند و پیش‌بینی می‌نمودند که آنان در آینده دست به تبهکاری و تجاوز خواهند زد.

یَأجوج و مَأجوج

در این مورد که یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند؟ دیدگاه‌ها یکسان نیست:

۱ ـ «حُذَیْفِه» از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که در پاسخ پرسش وی در مورد این دو تن و دار و دسته آنان، فرمود: آنان هرکدام مردمی هستند که به چهارصد قبیله و تیره تقسیم می‌گردند و مردان آنان در دوران زندگی هزار مرد پیکارگر از نسل خود را می‌بینند.

۲ـ و «وَهَب» و «مُقاتِل» آورده‌اند که آنان از نسل و تبار «یافث»، فرزند «نوح» بودند که پـدر تـرک‌هـاست.

۳ـ به باور «سُدی» ترک‌ها گروهی از تیره‌های «یَأجوج» و «مَأجوج» بودنـد که از منطقه جغرافیایی و سرزمین خود حرکت کردند و ذو القَرنَین با ایجاد سدّی عظیم راه را بر آنـان بست و دیگر نتوانستند به سرزمین خود بازگردند.

امّا به باور «قَتاده» آنان از سرزمین خویش حرکت کردند و «ذو القَرنَیْن» با بستن سدّی عظیم بر سر راه آنان از حرکت بیست و یک قبیله جلوگیری کرد و تنها یـک گروه از آنـان از سـرزمین خود بیرون آمـده بودنـد که دیگر نتوانسـتند دگربـاره بازگردنـد؛ و آنان همین ترک‌زبان‌هاهستند.

(۲۳۰) آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرْآن

فَهَلْ نَجْعَـلُ لَکَ خَـرْجاً عَلی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدّاً.

پس آیـا هزینـه و بـودجه‌ای از خـود، بر این اسـاس در اختیـار شـما قرار بـدهیم که میـان مـــا و آنـــان ســـدی عظیـــم پـدیـد آوری؟

در آیه شـریفه به جای واژه «خَرْج»، «خَراج» نیز آمده است؛ و تفاوت میان این دو واژه در این است که «خَراج» به مفهوم چیزی است که از زمین خارج می‌گردد، امّا «خَرْج» چیزی‌است که از ثروت و دارایی جدا می‌شود.

بـرخـی بر آننـد که «خَراج» به «غلّه» گفته می‌شود و «خرج» به مزد و اجرت کار.

امّـا به بـاور برخی دیگر «خَراج» به مفهوم مالیـات زمین است و خرج به مالیات سـرانه گفته می‌شود و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌انـد که خراج به مفهوم مالیات سالانه است و «خَرج» چیـزی است که یک‌بار گرفته می‌شود.

تفسیر مردان (۲۳۱)

قالَ ما مَکَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ فَاَعینُونی بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْما

(ذوالقرنین) گفت : آن‌چه را خدا در اختیار من گذارده بهتراست (از آن‌چه شـما پیشـنهادمی‌کنید) مرا با نیـرویی یـاری کنید ،تا میـان شمـا و آن‌ها سد محکمی ایجاد کنم. (۹۵ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رَدْم » دراصل به معنی پرکردن شکاف به‌وسیله سنگ است ، ولی بعدا به معنی وسیع‌تری که شـامل هـرگونه سـد و حتی شامل وصله کردن لباس می‌شود گفته شـده است. جمعی از مفسـران معتقدند که « رَدْم » به سد محکم و نیرومند گفته می‌شود (۱) و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آن‌ها قول داد که بیش از آن‌چه انتظار دارند بنا کند. ضمنا باید توجه داشت که سَدّ و سُدّ به یک معنی است و آن حـایلی است که میـان دوچیز ایجاد می‌کننـد، ولی به گفته « راغب » در مفردات بعضـی میان این دو فرق گذاشته‌اند ، اولی را مصنـوع انسـان و دومـی را حایـل‌هـای طبیعـی دانسـته‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رَدْم»: بـه سـدّ نیـرومنـد گفتـه می‌شـود.

امّا «ذو القَرنَیْن» پس از شنیدن پیشنهاد آنان و تقاضای یاریشان برای آزاد زیستن و تأمین امنیت و دفاع از حقوق و حدودشان، گفت:

قالَ ما مَکَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ

ثروت و قدرتی را که خدای توانا به من ارزانی داشته است، از آنچه شما به من پیشنهاد می‌کنید و وامی‌گذارید بهتر و بالاتر است.

فَاَعینُونی بِقُـوَّةٍ اَجْعَلْ بَیْنَکُـمْ وَ بَیْنَهُــمْ رَدْمــاً.

شمـا مرا با تأمین نیروی انسانی و فراهم آوردن ابزار کار یاری کنیـد تا به خواست خـدا میان شـما و آنان سـدّی عظیم پدیـد آورم تا دیگر آنان نتوانند دست تجاوز به سوی

۱- « روح‌المعانی » ،« تفسیرصافی » و « تفسیر کبیر » .

(۲۳۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شما بگشایند و از دهانه این کوه عبور کنند.

تأمین حقوق و امنیّت مردم(۱)

فلسفه وجودی دولت در جامعه‌های مترقّی و پیشرفته به منظور سامان دادن به نابسامانی‌ها، گشودن راه‌های تعالی و ترقی برای همه، توزیع امکانات مادّی و معنوی به صورت عادلانه و تأمین حقوق و آزادی و امنیّت انسان‌هاست؛ در غیر این صورت عدمش به ز وجود آن است، تا چه رسد که خود آن، آفت آزادی و امنیّت و پایمال کننده حقوق انسان‌ها گردد.

هر چهره و تشکیلاتی در صورت اوّل ماندنی و شرافتمند و در نظرگاه افکار عمومی و مردم روشن و آگاه، در خور احترام است و در صورت دوّم منفور و مردود، گرچه روزگاری با زور عریان و نیمه‌عریان خود را تحمیل کند.

راز دیگر موفقیت «ذو القَرنَیْن» در بال گشودن به شرق و غرب گیتی یکی هم همین اصل ظریف و دقیق و اساسی بود؛ به همین جهت برای تأمین حقوق انسان‌ها و ارزانی داشتن امنیّت برای آنان تدابیری می‌اندیشد و از آن جمله آن سدّ عظیم دفاعی را پدید می‌آورد.

و بدین‌سان این درس را می‌دهد که نه خود حقوق و امنیّت شهروندانش را بازیچه خودسری‌ها و خودکامگی‌ها می‌سازد و نه به دیگران اجازه این کار را می‌دهد. ...اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً.

اصل مشارکت ملّی

راز دیگر موفقیت ذو القَرنَیْن این واقعیت است که خود را برنامه‌ریز و طراح و مبتکر کارها می‌نگرد و راه را نشان می‌دهد و پیشتاز است و از خود مایه می‌گذارد، امّا به راستی به اصل مشارکت ملّی در روند جامعه و اداره امور و پیشرفت کارها می‌اندیشد. فَاَعینُونی بِقُوَّةٍ...

۱. مترجم .

تفسیر مردان (۲۳۳)

اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ حَتّی اِذا سَاوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتّی اِذا جَعَلَهُنارا قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرا

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید (و آنها رابه روی هم‌چید) تا کاملاً میان دو کوه راپوشانید ، سپس گفت : (آتش‌در اطراف آن بیافروزید و) در آتش بدمید ، (آنها دمیدند)تا قطعات آهن‌را سرخ و گداخته کرد، گفت: (اکنون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم.(۹۶ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« زُبَر » جمع « زُبْرَة » به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است. « صَدَف » در این‌جا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشن می‌شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یأجوج و مأجوج از آن وارد می‌شدند ، ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند. هنگامی که قطعات آهن آماده شد ، دستور چیدن آنها را به روی یکدیگر صادر کرد « تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند : حَتّی اِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ ». به هر حال سومین دستور ذوالقرنین این بود که به آنها گفت مواد آتش‌زا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دوطرف این سد قرار دهید و با وسایلی که در اختیار دارید « در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را ، سرخ و گداخته کرد : قالَ انْفُخُوا حَتّی اِذا جَعَلَهُ نارا ». در حقیقت او می‌خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه‌ای بسازد و

با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز به‌وسیله جوشکاری انجام می‌دهند انجام داد ، یعنی به قدری حرارت به آهن‌ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند. سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد : « گفت مس ذوب شده برای من‌بیاورید تا به‌روی این سد بریزم: قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرا ». و به این ترتیب مجموعه آن سدّ آهنین را با لایه‌ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد. بعضی از مفسران نیز گفته‌اند که در دانش امروز به اثبات رسیده که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند ،

(۲۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ذوالقرنین چون از حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُبَر»: قطعه‌های آهن و یا مس. این واژه جمع «زُبْرَه» بر وزن «غرفه» می‌باشد.

«قِطْر»: آهن و یا مس گداخته و مذاب.

«صَدَف»: کناره کوه.

آنگاه برای آغاز عملیات بزرگ سدسازی به آنان دستور داد:

اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ

اینک قطعات آهن را نزدیک بیاورید و به من بدهید تا کار را به یاری خدا آغاز نمایم.

حَتّی اِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ

پس از آماده شدن قطعات بزرگ آهن، «ذو القَرنَیْن» میان دو کوه را با چیدن آنها هموار گردانید، به گونه‌ای که میان دو کوه پوشانده شد.

«اَزْهَری» می گوید:بدان دلیل به دو سوی کوه «صَدَف» گفته می‌شود که از دو سو با هم برابرند و در یک خط مستقیم به یکدیگر می‌رسند.

و پس از چیده شدن قطعات آهن بود که سومین دستور را صادر کرد و گفت:

قالَ انْفُخُوا

اینک به وسیله دم آهنگران در آتشی که بر روی آنها افروخته بود، بدمند.

حَتّی اِذا جَعَلَهُ ناراً

تا بر اثر آن دمیدن پیاپی و بسیار در آن آتش، قطعات آهن بسان آتش سرخ گداخته شد و همه آنها به هم جوش خوردند و به هم پیوستند.

قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً.

و سرانجام دستور داد که: مس ذوب شده یا آهن مذاب بیاورید تا برروی آنها بریزم و روی آنها را بپوشانم. این کار نیز انجام شد و

تفسیر مردان (۲۳۵)

همه روزنه‌ها مسدود گردید و سدّ پولادین، بسان دیواری استوار و تزلزل‌ناپذیر که مصالح ساختمانی آن به جای آجر و گل از آهن و مس ذوب شده بود، راه را بر تجاوزکاران مسدود ساخت.

اصل استحکام در کارها(۱)

این آیات نشانگر این نکته است که «ذو القَرنَیْن» کار خود را با تدبیر و دقّت آغاز می کرد و هماهنگ با دقیق‌ترین شیوه‌های

مهندسی، آن را پیش می‌برد و به بهترین صورت به انجام می‌رسانید و در همه مراحل، اصل استحکام در کارها و محکم‌کاری راه و رسم او بود. اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ...

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله است که ضمن داستان درس‌آموزی فرمود: ...وَ لکِنَّ اللّهَ یُحِبُّ عَبْداً اذا عَمِلَ عَمَلاً اَحْکَمَهُ.(۲)

امّا خدای فرزانه بنده‌ای را دوست می‌دارد که وقتی انجام رساندن کاری را به عهده گرفت، آن را به بهترین و شایسته‌ترین صورت ممکن به انجام رساند.

۱. مترجم .

۲. اَمالی صَدُوق، ص ۴۴۳.

(۲۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَمَا اسْطاعُوا اَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَااسْتَطاعُوا لَهُ نَقْبا

(سرانجام آن‌چنان سد نیرومندی ساخت) که آن‌ها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.(۹۷ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام این سد به قدری نیرومند و مستحکم شد که « آن گروه مفسد ، قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتَطاع»: این واژه به سه صورت آمده است: «اِسْتَطاعَ، یَسْتَطیعُ» و «اِسْطاعَ ، یَسْطیعُ» و «اِسْتاعَ ، یَسْتیعُ».

در آیه مورد بحث در اشاره به پایان یافتن عملیات سدسازی و ترسیم پاره‌ای از ثمرات آن می‌فرماید:

پس از ایجاد آن سدّ نیرومند و تسخیرناپذیر، دارو دسته تبهکار «یأجوج» و «مأجوج»، دیگر نتوانستند از آن سدّ بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند و راه نفوذی پدید آورند، چرا که آن سدّ، هم بسیار پولادین و نفوذناپذیر ساخته شده بود و هم ارتفاع زیادی داشت.

به‌باور برخی‌این «سدّ» در پشت‌دریای «روم» درمیان دوکوه قرارداشت و این‌دو کوه به اقیانوس امتداد می‌یافت.

امّا به باور برخی دیگر در پشت دربند و نزدیکی‌های ارمنستان و آذربایجان بود.

و برخی نیز عرض آن را پنجاه و ارتفاع آن را دویست متر خاطرنشان ساخته‌اند.

تفسیر مردان (۲۳۷)

قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبّی حَقّا

گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن‌رادرهم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است. (۹۸ / کهف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا ذوالقرنین با این‌که کار بسیار مهمی انجام داده بود و طبق روش مستکبران می‌بایست به آن مباهات کند و بر خود ببالد و یا منتی بر سر آن گروه بگذارد ، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است : قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی». اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می‌توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است . و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار

است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده‌ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم. سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه « هنگامی که فرمان پروردگارم فرارسد آن را درهم می‌کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می‌سازد ». ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، قرآن ادب انسانی و مراتب حق‌شناسی و سپاس او به بارگاه خدا را به تابلو می‌برد، که در برابر قدردانی و ستایش مردم به خاطر کار بزرگ و ارزنده‌اش خاضعانه گفت:

قالَ هـذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی

این «سدّ» عظیم، رحمت و بخشایشی از پروردگار من است که آن را برای دفع شرارت تبهکاران به بندگان خود ارزانی داشته است.

(۲۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ

و هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد و نشانه‌های رستاخیز پدیدار گردد، خدا این «سدّ» و هر بنای استواری همانند آن را نیز با زمین یکسان می‌سازد؛ و این پس از فرود «عیسی» و کشته شدن «دَجّال» به دست او خواهد بود.

وَ کـانَ وَعْـدُ رَبّی حَقّـاً.

و وعده پروردگار من درست و تخلّف‌ناپذیر است.

پرتوی از آیات(۱)

هدف‌های تربیتی و اخلاقی داستان «ذو القَرنَیْن»

قرآن را نباید یک کتاب تاریخی پنداشت که در پی ترسیم رویدادها، رخدادها، جریانات، حوادث و فراز و نشیب‌های زندگی و جامعه‌ها و یا در اندیشه وقایع‌نگاری است، بلکه یک کتاب فکری، فرهنگی، عقیدتی، خانوادگی، معنوی، حقوقی، تربیتی و کتاب نوید و هشدار است که انسان را به زندگی پرافتخار انسانی و خداپسندانه فرامی‌خواند؛ و در این راه و این هدف بزرگ است که به ترسیم سرگذشت پیامبران، شایسته‌کرداران، آزادیخواهان، تعالی‌جویان و انسان‌ها و جامعه‌های مترقّی و بلندهمت می‌پردازد و گاه فرازهای شگفت‌انگیز و درس آموزی به تابلو می‌برد تا بدین وسیله پیروانش را به اندیشیدن و اندیشاندن برانگیزد و ترسیم فرازهایی از سرگذشت ذوالقَرنَیْن با نکات آموزنده تربیتی و اخلاقی‌اش باید در این راستا مورد نگرش قرار گیرد.

هشدار از آفت غرور و خودکامگی

«ذو القَرنَیْن» با اینکه خاور و باختر گیتی را می‌گشاید و همه جا را زیر پا می‌نهد و همه قدرت‌ها در برابرش سر تسلیم‌فرود می‌آورند، نه به آفت غرور گرفتار می‌شود و نه

۱. مترجم .

تفسیر مردان (۲۳۹)

به بلای خودسری و خودکامگی و بدمستی. و شگفت‌انگیز است که هماره به قدرت بی‌کران خدا توکّل و اعتماد می‌کند و هرچه دارد همه را پرتوی از رحمت و بخشایش او عنوان می‌سازد. هـذا رَحْمَةٌ مِـنْ رَبّی.

فنـاپذیری دنیـا

درس دیگر این داستان آن است که هشدار می‌دهد که در غوغای زندگی و در اوج ساختن و آراستن و آباد کردن زمین و زمان و آراستن چهره زندگی، این جهان، زودگذر و فناپذیر است تا مباد انسان‌ها آن را به جای سرای ماندگار برگیرند...فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَكّاءَ...

و دیگر معادشناسی و ایمان به جهان دیگر

و در فرجام داستان نیز همین فرمانروای پراقتدار و همین فاتح سبز تاریخ درس معادشناسی می‌دهد و روشنگری می‌کند که رستاخیز فرا می‌رسد و وعده خدا تخلف‌ناپذیر است.(۱) وَ كانَ وَعْدُ رَبّی حَقّاً.

و بدین‌سان می‌نگریم که قرآن در ترسیم سرگذشت شایسته‌کرداران هدف‌های تربیتی را پی‌می‌گیرد.

درس یکتاپرستی و توحیدگرایی

درس دیگر این سرگذشت انسانساز این است که از آغاز تا فرجام، آفریدگار هستی را حاکم بر کران تا کران هستی و حاکم بر جامعه و تاریخ می‌نگرد.

در آغاز داستان روشنگری می‌کند که، همه قدرت‌ها و عزّت‌ها و اقتدارها و امکانات و نعمت‌ها، از اوست و او سرچشمه همه اینهاست، اِنّا مَكَّنّا لَهُ فِی الْاَرْضِ...

و در ادامه سرگذشت، این واقعیت را ترسیم می‌کند که باید بر اساس مقررات و

۱. دریافت از تفسیر نمونه ـ نگارنده.

قوانین خدا تدبیر امور کرد، نه به دلخواه: قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ اِمّا اَنْ تُعَذِّبَ وَ اِمّا اَنْ تَتَّخِذَ فیهِمْ حُسْناً.

در گام سوّم یادآوری می‌کند که خدا بر همه رویدادها آگاه است و بر همه چیز احاطه دارد؛ كَذلِكَ وَ قَدْ اَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً.

و در مراحل بعد نشان می‌دهد که، آنچه پروردگار انسان به او ارزانی دارد، بهتر و ماندگارتر است. ما مَكَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ ...

و در پایان داستان نیز همه دل‌های حق‌پذیر را متوجه رحمت و بخشایش خدا می‌سازد. هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبّی...

تذکر پسر به پدر

وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ اِبْراهیمَ اِنَّهُ كانَ صِدّیقا نَبِیّا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (۴۱ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «صِدّیق» صیغه‌مبالغه‌از صدق و به‌معنی کسی‌است که بسیار راستگواست، بعضی گفته‌اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت « نبوت » بیان شده ، گویی زمینه‌ساز شایستگی برا?پذیرش نبوت است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«صِدّیق»: کسی که در حق‌پذیری و گواهی به حق بسیار جدّی و پرشور است.

پرتوی از سرگذشت ابراهیم

در آیات ۴۱ تا ۵۰ پرتوی از سرگذشت انسانساز ابراهیم، پدر توحیدگرایان به تابلو می‌رود. نخست در این مورد می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِبْرهیمَ

هان ای پیامبر! در این کتاب از ابراهیم قهرمان توحید و تقوا یاد کن...

روشن است که این یادکرد و گرامیداشت به خاطر ویژگی‌های اخلاقی و انسانی او بود که می‌فرماید: اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبِیّاً.

چرا که او پیامبری بزرگ و بسیار تصدیق کننده دین و مفاهیم و مقررات آن بود. این دیدگاه «جُبّائی» در تفسیر آیه‌است.

امّا به باور «ابو مُسْلِم»، او مردی بسیار راستگو و پیامبری بزرگ بود.

(۲۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ویژگی راستگویی و راستی پیشگی(۱)

ویژگی ارجدار راستگویی و راستی‌پیشگی از صفات ارزشمند اخلاقی و انسانی است؛ و آفریدگار هستی آن را با سرشت انسان‌ها هماهنگ ساخته است.

بر این اساس است که آدمیان دوست می‌دارند هماره در شرایطی باشند که راست بگویند و سخن درست بشنوند و دروغگویی و دروغبافی را انحراف از سرشت و ناهماهنگ با وجدان و خرد و بیگانه‌روی از راه فطرت و شریعت می‌نگرند و هنگامی که بر اثر فشار و خشونت در محیط خانه و یا حاکمیت استبداد در جامعه و یا به خاطر عدم انجام وظیفه یا هر انگیزه و بهانه دیگری به دروغ پناه می‌برند، بی‌درنگ حرکت‌های ناموزون چشم‌ها،

لرزش ناخواسته اندام‌ها،

به خشکی گراییدن آب دهان،

ضربان تند و نامنظم قلب،

صدای بریده بریده و غیر طبیعی،

و دیگر علائم و نشانه‌های انحراف از جاده راستی و راستی‌پیشگی، زنگ‌های خطر را به صدا درمی‌آورد.

و گویی به همین دلیل است که در سرگذشت ابراهیم دو بار و در دو آیه درس راستی می‌دهد و از او و خاندانش با این ویژگی یاد می‌شود...(۲) وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ اِبْرهیمَ اِنَّهُ کانَ صِدّیقاً نَبِیّاً...

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد می‌فرماید:

اَقْرَبُکُمْ مِنّی غَداً فِی الْمَوْقِفِ اَصْدَقُکُمْ فِی الْحَدیثِ وَ اَدّاکُمْ لِلْاَمانَةِ وَ اَوْفاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ اَحْسَنُکُمْ

۱. مترجم .

۲. سوره مریم، آیه ۴۱ و ۵۰.

تفسیر مردان (۲۴۳)

خَلْقاً وَ اَقْرَبُکُمْ مِنَ النّاسِ.(۱)

در روز رستاخیز این چند گروه به من نزدیک‌تر خواهند بود:

۱ ـ کسانی که در زندگی راستگوترین‌ها باشند؛

۲ ـ در ادای امانت‌ها بیشتر درستکاری و جدیّت نشان دهند؛

۳ـ در پیمـانهای خـویش باوفـاتـر باشند؛

۴ـ در اخلاق و رفتار انسانی به ارزش‌های اخلاقی آراسته‌تر باشند؛

۵ـ و با درست‌اندیشی، درست‌گویی و رفتار عادلانه و انسانی، به مردم نزدیک‌تر و پرمهر و دگر دوست‌تر باشند.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰.

اِذْ قالَ لِاَبیـهِ یا اَبَتِ لِـمَ تَعْبُـدُ مـا لا یَسْمَـعُ وَ لا یُبْصِـرُ وَ لا یُغْنی عَنْکَ شَیْئا

هنگامی که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنـی که نمی‌شنود ونمـی‌بیند و هیـچ مشکلی را از تو حل نمی‌کند؟

(۴۲ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم

«اَب» در لغت عرب گاهی به معنی پـدر و گاه به معنی عمو آمـده‌است. این بیان کوتاه و کوبنـده یکی ازبهترین دلایل نفی شـرک و بت‌پرستی است، چرا که یکی از انگیزه‌های انسان در مورد شـناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله « دفع ضـرر محتمل » کرده‌انـد. او به عمویش آزر می‌گوید: «چرا تو به‌سـراغ معبودی می‌روی که نه تنها مشـکلی از کار تو نمی‌گشایـد ، بلکه اصـلاً قدرت شـنوایی و بینـایی نـدارد». درحقیقت‌ابراهیم دراین‌جا دعوتش‌را از عمویش شـروع می‌کند ، به این دلیـل که نفـوذ در نزدیکـان لازم‌تر است ، همان‌گونه که پیامبر اسـلام صـلی‌الله‌علیه‌وآله نخست مـأمـور شـد که اقـوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند ، همان گونه که در آیـه ۲۱۴ سـوره شعـراء می‌خـوانیـم : « وَ اَنْـذِرْ عَشیـرَتَـکَ الْاَقْـرَبیـنَ »

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیـه مـورد بحث می‌فرماید:

اِذْ قالَ لِاَبیهِ یا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا یَسْمَعُ

آنگاه که «ابراهیم» به پدرش «آزر» گفت: پدرجان! چرا کسی و یا چیزی را می‌پـرستـی که نـدایی را نمی‌شنود؟

وَ لا یُبْصِرُ

و پـرستشگران خود را نمی‌بیند...

وَ لا یُغْنـــی عَنْـــکَ شَیْئـــاً.

و در زنـدگی این جهان سود و زیانی به حال تو ندارد و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌سازد، چـرا چنیـن چیـزی را می‌پـرستی؟!

یـا اَبَـتِ اِنّـی قَـدْ جـاءَنی مِنَ الْعِلْـمِ ما لَـمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی اَهْدِکَ صِراطا سَوِیّا

ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تونشده ، بنابراین از من پیروی کـن تـا تـو را بـه راه راست هـدایـت کنـم.

(۴۳ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

دلیل پیروی از عـالِم

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می‌کند ، با این‌که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ‌تر بوده و در آن جامعه سرشناس‌تر و دلیل آن را چنین ذکر می‌کند « که من علمی دارم که نزد تو نیست » (قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ). این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آن‌ها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می‌سازد ، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود ، بلکه از اساسی‌ترین مسأله اصول دین سخن می‌گفت ، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی‌های دانشمند استفاده کرد ، تا هدایت به صراط سَوِیّ که همان « صراط مستقیم » است ، حاصل گردد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به ترسیم منطق روشن ابراهیم در دعوت به یکتاآفریدگار هستی و هشدار از شرک ادامه می‌دهد که گفت:

یا اَبَتِ اِنّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ

پدرجان! من به خاطر لطف خدا و دریافت پیام او به شناخت و معرفت روشنی از ذات پاک و صفات او نایل آمده‌ام که چنین دانش و بینشی برای تو حاصل نیامده است، پس بیا و از من پیروی نما...

فَاتَّبِعْنی اَهْدِکَ صِراطاً سَوِیّا.

تا به خواست خدا و در پرتو لطف او تو را به راه راست و بی‌انحراف که هرگز تو را از حق دور نسازد و گمراه نکند، رهبری نمایم.

یا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّا

ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود.

(۴۴ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

البته پیدا است که منظور از عبادت در این‌جا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به‌جا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می‌شود. معنی عبادت و پرستش آن‌قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می‌گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله چنین نقل شده : « مَنْ اَصْغی اِلی ناطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَاِنْ کانَ النّاطِقُ عَنِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللّهَ وَ اِنْ کانَ النّاطِقُ عَنْ اِبْلیسَ فَقَدْ عَبَدَ اِبْلیسَ : کسی که به سخن سخن‌گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می‌گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می‌گوید ابلیس را عبادت کرده » .(۱) به هر حال ابراهیم می‌خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی‌تواند باشد یا خط اللّه و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم‌گیری کند و خیر و صلاح خودرا دور از تعصب‌ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

۱- « سفینة البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۵ (ماده عبد) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هشـــدار از پرستش شیطان!

و در ادامه سخن او را از پرستش و پیروی شیطان هشدار داد و گفت:

یـا اَبَـتِ لا تَعْبُـدِ الشَّیْطـانَ

پدرجان! شیطـان را فـرمـانبرداری مکـن، که بسـان پرستشگر او خواهی بود.

روشن است که انسان کفرگرا شیطان را نمی‌پرستد، بلکه وسوسه او را پیروی مـی‌کنـد و فـرمـانبـرداری و پیـروی، در نگـرش قـرآنی بسـان پـرستـش و مـرحلـه‌ای از آن اسـت.

اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّا.

چـرا که شیطـان عصیانگر و نافرمان بارگاه خدای بخشاینده است.

(۲۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یـا اَبَتِ اِنّی اَخـافُ اَنْ یَمَسَّکَ عَـذابٌ مِـنَ الـرَّحْمـنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطانِ وَلِیّا

ای پـدر ، من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیـه خـداونـد رحمـن به تـو رسـد در نتیجـه از دوستـان شیطـان باشـی. (۴۵ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در این‌جا بسیار جالب است از یک‌سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله « اَنْ یَمَسَّکَ » نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک‌ترین ناراحتی به آزر نـاراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به « عَذابٌ مِنَ الرَّحْمنِ » اشاره به این نکته می‌کند کار تو به واسطه این شرک و بت‌پرستی به‌جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می‌گیرد و مجازاتت می‌کند ، ببین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش ، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است .

راه نفوذ در دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت‌پرست و بت‌تراش و بت‌فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می‌شده ، به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف ، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق ، منطقی آمیخته با احترام ، محبت ، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد ، چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد ، هر چند عده‌ای در برابر ایـن روش بـاز هم مقـاومت نشـان می‌دهنـد که البته حساب آن‌ها جدا است و بایـد برخـورد دیگری با آن‌ها داشت .

تفسیر مردان (۲۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابراهیـم به روشنگـری خـود ادامـه می‌دهـد که:

یـا اَبَتِ اِنّی اَخـافُ اَنْ یَمَسَّکَ عَـذابٌ مِـنَ الَّرحْمـانِ

پـدرجان! من نگران آن هستم که مباد از سوی خـدای بخشایـنده عـذابی به سراغ تو بیایـد، چرا که تو بر کفرگرایی خویش اصـرار می‌ورزی.

فَتَکُـونَ لِلشَّیْطـانِ وَلِیّـا.

به باور «جُبّائی» منظور این است که: در نتیجه به شیطان وانهاده می‌شوی و او نیز برایت سودبخش نخواهد افتاد.

امّا به بـاور «مُسْلِم» منظـور ایـن است که: در آن صـورت، در خواری و لعنت پیـرو شیطـان خـواهـی شد.

از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: آنگاه است که در آتش شعله‌ور دوزخ، همدم و همنشین شیطان خـواهی شد.

و از دیدگاه پاره‌ای دیگر، آنگاه است که به ولایت و سرپرستی شیطان وانهاده شده و او بر تو ولایت خواهد کرد.
این تعبیر که در آیه شریفه او را دوست و همنشین شیطان می‌خواند و نه شیطان را همنشین او، به خاطر آن است که او را بیشتر سرزنش نموده باشد و رسوایی‌اش را بیشتر سازد و منظور این است که: در آن صورت به عذاب خدا گرفتار می گردی و شیطان نیز تو را یاری نخواهد کرد و خوار و نگونسار خواهی شد.
(۲۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
قـالَ اَراغِبٌ اَنْـتَ عَنْ ءَالِهَتِـی یا اِبْراهیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنی مَلِیّا
گفت: ای‌ابراهیم‌آیا تو ازخدایان من روی گردانی؟ اگر (ازاین کار) دست برنداری تو را سنگسار می کنم ، از من برای مدتی طولانی دورشو. (۴۶ / مریم)
شرح آیه از تفسیر نمونه
کلمه « مَلِیّا » به گفته « راغب » در « مفردات » از ماده اِمْلاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در این‌جا مفهومش آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو. نه تنها دلسوزی‌های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان ، سخت برآشفت. جالب این‌که اولاً « آزر » حتی مایل نبود تعبیر انکار بت‌ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آن‌ها را بر زبان آورد ، بلکه به همین اندازه گفت : « آیا تو روی گردان از بت‌ها هستی » مبادا به بت‌ها جسارت شود ، ثانیا : به هنگام تهدید ابراهیم ، او را به سنگسار کردن تهدید نمود ، آن هم با تأکیدی که از « لام » و « نون تأکید ثقلیه » در « لَأَرْجُمَنَّکَ » استفاده می‌شود و می‌دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است . ثالثا : به این تهدید مشروط قناعت نکرد ، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت : برای همیشه از نظرم دور شو. این تعبیر بسیار توهین‌آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می‌برند و در فارسی گاهی به جای آن « گورت را گم کن » می گوییم ، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو ، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم .
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
«اَلرَّغْبَةُ عَنِ الشَّیْء»: به مفهوم روی گردانیدن از چیزی آمده است.
«اِنْتِهاء»: خودداری.
«رَجْم»: سنگباران ساختن؛ و به مفهوم بدگویی و ناسزا گفتن نیز آمده است.
«مَلِیّ»: روزگاری طولانی؛ دیرزمان.

پدر ابراهیم که بود؟

همان گونه که پیشتر اشاره رفت، «آزر» پدر «ابراهیم» نبود، بلکه نیای مادری او بود و نام پدر ابراهیم «تارخ» بود، چرا که به باور دانشوران شیعه، پیامبر گرامی اسلام از ریشه و تباری پاک و پاکیزه برخاسته و همه پدران او تا آدم مسلمان و توحیدگرا بودند.
تفسیر مردان (۲۵۱)
از خود پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:
لَمْ یَزَلْ یَنْقُلُنِی اللّهُ مِنْ اَصْلابِ الطّاهِرینَ اِلی اَرْحامِ الْمُطَهَّراتِ حَتّی أَخْرَجَنی فی عالَمِکُمْ هذا...(۱)
خدای پرمهر همواره مرا از راه پدران و مادران پاک و پاکیزه و درست‌اندیش، پیش آورد تا به دنیای شما و در عصر و زمان شما به دنیا آورد.
و می‌دانیم که قرآن شریف کفرگرایان را به پاکی وصف نمی کند و می‌فرماید: اِنَّما الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ...

جز این نیست که شرک گرایان ناپاکند.

امّا آزر در برابر خیرخواهی و دعوت توحیدی او واکنش نابخردانه‌ای نشان‌داد و باخشونت و تندی به تهدید او پرداخت که:

قـالَ اَراغِـبٌ اَنْـتَ عَـنْ الِهَتـی یا اِبْرهیمُ

هان ای ابراهیم! آیاتو از پرستش خدایان من روی برتافته‌ای؟

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّکَ

اگر دست از ایـن انـدیشـه و رفتـارت برنـداری تـو را سنگباران خواهم کرد.

به‌باورپاره‌ای‌منظوراین‌است‌که:اگردست‌ازتوحیدگرایی‌واعلان بیزاری از شرک و کفر برنداری باران ناسزا را بر تو می‌بارانم.

و به‌باور پاره‌ای‌دیگر تورا خواهم‌کشت.

وَ اهْجُـرْنی مَلِیّـا.

در مـورد این فـراز نیز دو نظر است:

۱ ـ به باور گروهی از جمله «حَسَن»، «مُجاهِد»، «سعید بن جُبَیر» و... منظور این است که برای مدتی طولانی از من دورشو.

۲ ـ امّا به بـاور گروهی دیگر از جمله «ابن عبـاس» منظور این است که: از من دور شو تااز کیفرم درامان باشـی و به سـلامت بمانی، چرا که واژه «مَلِیّ» به مفهوم «سالم» است.

۱. اعتقادات صَدُوق، ص ۱۱۰.

(۲۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالَ سَلامٌ عَلَیْکَ سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبّی اِنَّهُ کانَ بی حَفِیّا

(ابـراهیـم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می کنم ، چرا که او نسبت به من مهربان است. (۴۷ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد ، ابراهیم ، « آزر » را ترک گفت. در واقع ، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر ، مقابله به ضد نمود ، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در این‌جا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد ، با این‌که می‌دانیم آزر ، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است. پاسـخ این سـؤال به طـور مشـروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر شده است (تفسیر نمونه ، جلد ۸ صفحه ۱۰۶) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حَفِیّ»: پر مهـر و لطفـی که همـه نعمت‌هـا را به بنـدگـان ارزانـی مـی‌دارد.

امّا ابـراهیـم در بـرابـر آن تنـدی و خشـونـت بسیـار «آزر» بـا منطـق قـانع کننـده و مهـر بسیـار بـه او نـزدیـک شـد و گفـت: سـلام بـر تـو بـاد!

قَـــالَ سَـــــلاَمٌ عَلَیْــــکَ

به باور «جُبّائی» و «ابـو مُسْلم»، این درود و سلام، نشان فراق و خداحافظی است.

امّا به بـاور پـاره‌ای، درود و سـلام احترام و نیکی است و منظور این است که: پـدرجان! بـا اینکه من درست می گویم و شـما خوب نمی‌اندیشـی، بـا این وصـف به منظور ادای حقـوق پـدری و بزرگی به گفتـارت بهـا می‌دهم و تو را نافرمـانی نمی کنم و از نـزدت می‌روم، چشـم خداحافـظ.

آنگـاه افـزود: سَاَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبّی

مـن بـه زودی از پـروردگـارم بـرای تـو آمرزش و هدایت خواهم خواست...

تفسیر مردان (۲۵۳)

در تفسیـر این جملـه دیـدگـاه‌ها متفـاوت است:

۱ ـ به باور پاره‌ای «ابراهیم» به حکم خرد و انـدیشه خویش و تشویق او به تفکّر، به او نویـد آمرزش خواسـتن از بارگاه خدا داد، چرا که تا آن زمان پیامی از سوی خدا در مـورد زشتـی و نـادرستـی آمـرزش خـواهی بـرای کافران دریافت نداشته بود.

۲ ـ امّا به بـاور «جُبّائی» منظور این است که اگر پرسـتش‌های ذلت‌بار را وانهی، من نیز برای تو از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.

۳ ـ و از دیـدگاه «اَصَمّ» منظور این است که: اگر دست از شـرک برداری و به راه توحیـدگرایی گـام سپاری، از پروردگـارم خواهم خواست که در دنیا گرفتار عــذاب نگـردی.

اِنَّهُ کانَ بی حَفِیّا.

به باور «ابن عبّاس» و «مُقاتِل»، منظور این است که: چرا که خدا نسبت به من همواره پـرمهــر اسـت.

امّا به بــاور پاره‌ای، خــدا همـاره به من نیکــی نمــوده و نیکی خواهد نمود.

و بـه بـاور پــاره‌ای دیگــر منظور این است که: چرا که خدا به گفتگوی من و تو آگاه و داناست.

(۲۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ اَدْعُوا رَبّی عَسی اَلّا اَکُونَ بِدُعاءِ رَبّی شَقِیّا

و از شـما و آن‌چه غیر از خـدا می‌خوانیـد کنـاره‌گیری می‌کنـم و پروردگــارم را می‌خـوانم و امیـدوارم دعـایـم در پیشـگـاه پـروردگـارم بی‌پـاسـخ نمـاند. (۴۸ / مریم)

فَلَمَّا اعْتَـزَلَهُـمْ وَ مـا یَعْبُـدُونَ مِـنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنـا لَـهُ اِسْحـقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنا نَبِیّا

هنگـامی که از آن‌هـا و از آن‌چه غیر خـدا می‌پرستیدنـد، کنـاره‌گیری کرد، ما اسـحاق و یعقوب را بـه او بخشیــدیم و هـر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم.(۴۹ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم به‌گفته خود وفا کرد و بر سر عقیـده خویش با اسـتقامت هر چه تمام‌تر باقی مانـد ، همواره منادی توحیـد بود ، هر چند تمام اجتماع فاسـد آن روز بر ضـد او قیام کردنـد ، اما او سـرانجام تنها نماند ، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد ، به طوری که همه خداپرسـتان جهان به وجودش افتخار می‌کنند. گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسـحاق و سـپس یعقوب (فرزند اسـحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ ، فرزندی همچون اسحاق و نوه‌ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند ، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت‌ها و کناره‌گیری از آن آیین باطل از خـود نشان داد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابـراهیـم پـس از ایـن روشنگـری و ادب‌آمــوزی و امیـدبخشـی افــزود:

وَ اَعْتَـــزِلُکُـــمْ وَ مـــا تَـــدْعُـــونَ مِـــنْ دُونِ اللّـــهِ

و من‌از پرستش‌های ذلت‌باری که در میان شما رواج دارد باز هم کناره‌گیری می‌کنم.

وَ اَدْعُـــــوا رَبّـــی

و یکتـا پروردگار خویشتن را می‌خوانم و می‌پرستم.

عَسـی اَلّا اَکُـونَ بِـدُعـاءِ رَبّی شَقِیّـا.

تفسیر مردان (۲۵۵)

امید که در خواندن پروردگارم ـ بسان شما بت‌پرستان تیره‌بخت ـ بی‌بهره و نگون‌بخت نباشم.

به باور پاره‌ای منظور این است که: امیدوارم که خدا پرستش و فرمانبرداریم را بپذیرد و با نپذیرفتن آن تیره‌بختم نسازد، چرا که انسان با ایمان هماره میان بیم و امید است.

و در آیه مورد بحث، قرآن در گواهی بر توحیدگرایی و استواری او در دعوتش، به پرتوی از پاداش پرشکوه خدا به او اشاره نموده و می‌فرماید:

فَلَمّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَهَبْنا لَهُ اِسْحقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلّاً جَعَلْنا نَبِیّا.

پس هنگامی که او از آنان و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد و به سوی بیت‌المقدس رفت، ما نیز فرزندی بسان «اسحاق» و فرزند زاده‌ای چون «یعقوب» به او ارزانی داشتیم و بدین وسیله سوز جدایی و فراق خویشاوندان را با ارزانی داشتن فرزندانی شایسته‌کردار به او، آرامش بخشیدیم؛ و فرزندانش را نیز به افتخار رسالت مفتخر ساختیم.

(۲۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا

و از رحمت خود به آن‌ها ارزانی داشتیم و برای آن‌ها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امت‌ها) قرار دادیم. (۵۰ / مریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است : « وَاجْعَلْ لی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْاَخَرینَ : خدایا برای من لسان صدق در امت‌های آینده قرار ده » در واقع آن‌ها می‌خواستند آن‌چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند ، امّا بر عکس ، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری‌ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند ، آن‌چنان آن‌ها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان‌های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می‌شوند. « لِسان » در این‌گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می‌شود و هنگامی که آن را اضافه به « صِدْق » کنیم و لِسانَ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره‌خوب در میان‌مردم‌است و هنگامی‌که باکلمه «عَلِیّا» که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود ، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند. ناگفته پیدا است ابراهیم نمی‌خواهد با این تقاضا ، خواهش دل خویش را بر آورد ، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان‌ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می‌تواند الگویی برای مردم جهان باشد ، برای همیشه از خاطره‌ها محو کنند. در روایتی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم : « لِسانُ الصِّدْقِ لِلْمَرْءِ یَجْعَلُهُ اللّهُ فِی‌النّاسِ خَیْرٌ مِنَ الْمالِ یَأْکُلُهُ وَ یُورِثُهُ : خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره

تفسیر مردان (۲۵۷)

می گیرد و هم به ارث می گذارد ، بهتر و برتر است » .(۱) اصولاً ـ قطع نظر از جنبه‌های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم ، می‌تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه‌های آن را فراوان دیده‌ایم. در این‌جا سؤالی پیش می‌آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل ، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده ، با این‌که نام یعقوب که نوه ابراهیم است ، صریحا آمده است ؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل ، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده ، آن‌جا که از زبان ابراهیم می گوید :

« اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ اِسْماعیلَ وَ اِسْحاقَ : شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید » (۳۹ / ابراهیم). پاسخ این سؤال چنین است که : علاوه بر این‌که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است ، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیك و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند ، تحقق یافت و می‌دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به‌وجود آمده‌اند، هرچنداز دودمان اسماعیل‌نیز بزرگ‌ترین پیامبران یعنی پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله قدم به عرصه هستی گذارد ، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود. لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم : « وَ وَهَبْنا لَهُ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْکِتابَ: ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قراردادیم ».

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۹ .

(۲۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لِسان»: زبان ستایش و نکوهش.

و در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا

و فراتر از فرزند و افزون بر مقام والای رسالت، نعمت‌های دیگری نیز به آنان ارزانی داشتیم که از آن جمله رحمت ویژه است که تنها از آن بندگان خالص و بزرگمردان مجاهد فداکار است.

وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّا.

و آنان را در میان عصرها و نسل‌ها بلندآوازه و پرشکوه گردانیدیم و برایشان نام نیك و جاودانه ارزانی داشتیم، به گونه‌ای که همگان او و فرزندانش را دوست می‌دارند و می‌ستایند و آنان را از خود و راه و رسم خود و خود را از آنان می‌دانند.

به باور پاره‌ای منظور این است که: ما نام آنان را جاودانه و بلند آوازه ساختیم، چرا که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیروانش تا روز رستاخیز از آنان به عظمت یاد می‌کنند و در نماز و تشهد نماز به آنان درود و سلام نثار می‌کنند و می گویند: خداوندا به محمد و خاندانش درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و خاندانش درود فرستادی... کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ...

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات

از آیات ۴۰ تا ۵۰ که پرتوی از سرگذشت درس‌آموز ابراهیم پدر توحیدگرایان را به تابلو می‌برد، این نکات ارجدار و ارزشمند نیز، بسیار در خور تعمّق و تفکر است:

۱. مترجم .

(۲۵۹) تفسیر مردان

از خود و نزدیکانمان آغاز کنیم

دومّین درس انسانسازی که از این آیات دریافت می گردد این است که مربیان و اصلاحگران و آموزگاران ارزش‌ها و والایی‌ها باید

از خود و نزدیکانشان اصلاح و سازندگی و آراستگی را آغاز کنند؛ درست همان گونه که ابراهیم از خاندان خویش روشنگری و اصلاح را شروع کرد... اِذْ قالَ لِأَبیهِ وَ قَوْمِهِ...(۱)

و خدا به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز همین فرمان را می‌دهد:

وَ اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الاْقْرَبینَ. (۲)

هان ای پیامبر! نخست بستگان و نزدیکانت را هشدار ده و پیام آسمانی‌ات را به آنان برسان.

و امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرمود:

مَنْ نَصَّبَ نَفْسَهُ لِلنّاسِ اِماماً فَلْیَبْدَءْ بِتَعْلیمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلیمِ غیرِهِ وَلْیَکُنْ تَأْدیبُهُ بِسیرَتِهِ قَبْلَ تَأدیبِهِ بِلِسانِهِ...(۳)

دعوت تنها بر اساس آگاهی و بینش

چهارمین درسی که پدر توحیدگرایان به فرزندان فراموشکارش می‌دهد این است که او تنها در پرتو دانش و آگاهی و بینش و یقین دعوت می‌کند و لب به سخن می‌گشاید، نه بر اساس پندارها، اوهام، خرافات، بافته‌های میان تهی و وعده‌های غیر عملی.

از این رو باید دعوت‌ها و فراخوان‌ها به راستی بر اساس آگاهی و یقین باشد و اظهار نظرها مسئولانه انجام گیرد تا حقوق و کرامت‌ها پاس داشته شود.

۱. سوره شُعَراء، آیه ۷۰.

۲. سوره شُعَراء، آیه ۲۱۴.

۳. نَهْجُ البَلاغَه، قصار ۷۳.

واکنش‌ها

از دگرسو باید پذیرش‌ها و حرکت‌ها و نفی و اثبات‌ها و واکنش‌ها نیز بر اساس دانش و آگاهی و بینش و اندیشوری صورت گیرد، درست همان گونه که ابراهیم می‌گوید و می‌خواهد.

و درست همان گونه که قرآن در آیه دیگری بر چنین حرکت و پذیرش و گزینش و انتخابی درود می‌فرستد و نوید نجات و سرفرازی می‌دهد.

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اُولئِکَ الَّذینَ هَدیهُمُ اللّهُ...(۱)

۱. سوره زمر، آیه ۱۸.

گمراهی پدران جواز گمراهی پسران نیست

وَ لَقَدْ اتَیْنا اِبْراهیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنّا بِه عالِمینَ

ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم.

(۵۱ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رُشْدَ » در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در این‌جا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود و ممکن است اشاره به هرگونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد. تعبیر بـه « مِنْ قَبْلُ » اشاره به قبل از موسی و هـارون است. جمله « کُنّا بِهِ عـالِمینَ » اشاره به شایستگی‌های ابراهیم برای کسب این مواهب است ، درحقیقت خـدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی‌دهـد، این شایستگی‌ها است که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است ، هـرچنـد مقـام نبوت یک مقام موهبتی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر توحیدگـرایان و رشد و برازندگی او

پس از ترسیم پرتوی از داستان «موسی» و «هارون»، در آیات ۵۱ تا ۶۰ به ترسیم پرتوی از سرگذشت «ابراهیم»، پدر توحیدگرایان و تدبیر او در مبارزه با پرستش‌های ذلّت‌بـار و ارتجـاعی پـرداخته و می‌فرماید:

وَ لَقَـدْ آتَیْنـا اِبْـراهیـمَ رُشْـدَهُ مِـنْ قَبْـلُ

و به یقین ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم رشد فکری شایسته و زیبنده او را ارزانی داشتیم.

در مـورد «پیشتر» دیـدگاه‌ها متفاوت است:

(۲۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱ـ به باور پـاره‌ای منظـور پیش از رسـالت «مـوسـی» می‌باشد.

۲ـ اما به باور پاره‌ای دیگر منظور پیش از رسالت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

۳ـ و از دیدگاه برخی منظـور پیش از رسیدن خود «ابراهیم» به سن بلوغ می‌باشد.

با این بیان منظور این است که: ما پیشتر به پیامبرمان ابراهیم، دلیل و برهان شـناخت خـدا و توحیـدگرایی و یکتـاپرسـتـی را ـ کـه راه رشد و تکامل است ـ ارزانـــی داشتیـــم.

وَ کُنّا بِـــهِ عـالِمینَ.

و ما می‌دانستیم که او برای رشد و رساندن پیام خدا در پرتو گفتار و کردار، بسیار شایسته و برازنده است.

تفسیر مردان (۲۶۳)

اِذْ قالَ لِاَبیهِ وَ قَوْمِه ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ

آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه‌های بی‌روحی را که شما همواره پرستش می‌کنید چیست؟ (۵۲ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« ابراهیم » بـا این تعبیر بت‌هـایی را که در نظر آن‌هـا فوق العاده عظمت داشت شدیـدا تحقیر کرد . اولاً : با تعبیر « ما هـذِهِ » (این‌ها چیست؟) ثانیـا : بـا تعبیر به « تَماثیـل » زیرا « تَماثیـل » جمع « تِمْثال » به معنی عکس یا مجسـمه بی‌روح است (تاریخچه بت پرستی می‌گویـد : این مجسـمه‌ها و عکس‌هـا در آغـاز جنبه یـادبود پیامبران و علماء داشته ، ولی تـدریجا صورت قـداست به خود گرفته و معبود واقع شـده است). جمله «اَنْتُمْ لَهـا عـاکِفُونَ» بـا توجه به معنی « عُکُوف » که به معنی‌ملازمت توأم با احترام است نشان می‌دهد که آن‌ها آن‌چنان دلبستگی به‌این بت‌ها پیدا کرده بودند و سر برآستانش می‌ساییدند و بر گردنشان می‌چرخیدند که گویی همواره ملازم آن‌ها بودنـد. این گفتار ابراهیم در حقیقت اسـتدلال روشنی است برای ابطال بت پرستی ، زیرا آن‌چه از بت‌ها می‌بینیم همین مجسـمه و تمثال است ، بقیه تخیل است و توهم و پنـدار است ، کـدام انسان عاقل به خود اجازه می‌دهـد ، که برای مشتی سـنگ و

چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد ؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است ، در برابر مصنوع‌خویش، این چنین خضوع و کرنش کند و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به یکی از فرازهای درس‌آموز و الهام‌بخش زندگی او پرداخته و می‌فرماید: این رشادت و برازندگی ابراهیم هنگامی جلوه کرد که به پدر و جامعه‌اش گفت: این پیکره‌هایی که آنها را می‌پرستید، چیست؟

واژه «تِمْثال» به‌مفهوم چیزمصنوعی می‌باشد که به یکی از مخلوقات شباهت دارد.

و پاره‌ای برآنند که بت‌ها پیکره دانشمندان و علمای گذشته بود. اما پاره‌ای بر این باورند که آنها پیکره و مجسّمه پدیده‌های کیهانی بودند و نه زمینی.

(۲۶۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالُوا وَجَدْنا اباءَنا لَها عابِدینَ

گفتند : ما پدران خود را دیدیم که آن‌ها را عبادت می کنند. (۵۳ / انبیاء)

قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَ اباؤُكُمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ

گفت: مسلماشما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید.(۵۴ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کثرت طرفداران و دوام یک فکر

از آن‌جا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی کند و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقل‌تر و عالم‌تر از نسل‌های بعد باشند ، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون باگذشت زمان علم و دانش‌ها گسترده‌تر می‌شود ، ابراهیم بلافاصله به آن‌ها « پاسخ گفت : هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید ». جالب این‌که بت‌پرستان درجواب‌ابراهیم، هم‌روی کثرت نفرات تکیه کردند و هم طول زمان ، گفتند : « ما پدران خود را بر این آیین و رسم یافتیم ». ابراهیم هم در هر دو قسمت به‌آن‌ها پاسخ گفت، که هم‌شما و هم پدرانتان، همیشه درضلال مبین بودید. یعنی انسان عاقل‌که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی کند، نه‌کثرت طرفداران طرح‌وسنتی‌را دلیل‌اصالت‌آن می‌داند و نه‌دوام‌وریشه‌داربودن‌آن را .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بت‌پرستان و شرک‌گرایان به جای پاسخ درست به دنباله‌روی از پدران و نیاکان خویش چسبیدند و گفتند: ما پدران خویشتن را پرستشگر آنها یافتیم و به راه آنان گام سپردیم. و بدین‌سان هم نشان دادند که بر این راه و رسم ذلت‌بار واپسگرایانه که در پیش گرفته‌اند، دلیل و برهان ندارند و کارشان تنها دنباله‌روی است و هم نشان دادند که دنباله‌روی و تقلید کورکورانه یکی از آفت‌های جامعه‌ها و رشد و شکوفایی تمدّن‌ها و سدّ راه اصلاح و اصلاحگران عصرها و نسل‌هاست.

«ابراهیم» شجاعانه و خیرخواهانه به روشنگری پرداخت و آنان را سرزنش کرد که:

واقعیت این است که هم خودتان و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید که بت‌ها را به جای آفریدگار هستی می‌پرستید.

تفسیر مردان (۲۶۵)

قالُوا اَجِئْتَنا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللاّعِبینَ

گفتند: تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا شوخی می کنی؟ (۵۵ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

زیرا آن‌ها که به پرستش بت‌ها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می‌پنداشتند، بـاور نمی‌کـردنـد کسـی جـدا با بت پرستی مخالفت کند ، لذا از روی تعجـب این سؤال را از ابـراهیم کردند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان با شنیدن منطق توحیدگرایانه «ابراهیم» و سخن قاطعانه و روشنگرانه و جدی او گفتند: آیا تو به راستی حق را برای ما آورده‌ای و دعوتت به یکتاپرستی و نکوهش بت‌ها حقیقت دارد یا از بازیگرانی و به شوخی چنین می گویی؟

آنـان بـدان دلیـل ایـن پـرسـش را از آن حضـرت کـردنـد که انکـار بت و بتکـده و بت‌پـرسـتـی را از او بسیـار دور می‌پنـداشـتـنـد، چـرا کـه او را انسـانی شـایسته و حـق‌جـو می‌پنـداشتنـد و چون خود به بت‌پرستی خو گرفته بـودنـد، آن را شیوه درستی می‌پنـداشتنـد.

(۲۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ

گفت : (کاملاًـ حق آورده‌ام) پروردگـار شـما همان پروردگارآسـمان‌ها و زمین است که آن‌ها را ایجاد کرده و من از گواهان این مـوضـوع هستـم. (۵۶ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آن‌ها و زمین و همه موجودات است ، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ، ارزش پرستش را ندارند ، مخصوصا با جمله « وَ اَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ » اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم ، بلکه همه آگاهان و فهمیـده‌ها همان‌ها که رشـته‌های تقلیـد کورکورانه را پاره کرده‌اند گواه بر این حقیقتند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ابـراهیـم در بـرابـر پـرسش آنـان گفـت:

قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ

نه، من از بازیگران نیستم و به شوخی سخن نمی‌گویم، بلکه پروردگارتان، همان پروردگار آسـمان‌ها و زمین است و بایـد او را از راه نگرش بر کران تا کران هستی و پـدیـده‌هـای گـونـاگـون و نظـام حیـرت‌انگیـز آفـرینـش شنـاخـت.

وَ اَنَـــا عَلـــی ذلِکُـــمْ مِـــنَ الشّاهِـدیـــنَ

واژه «شاهِد» به مفهوم دلیل و راهنماست و بر این اساس «ابراهیم» خود را گواه معرفی می‌کند، چرا که با گفتار و عملکرد خود مردم را راه می‌نماید و به گواهی و ارشاد خود اطمینان دارد و می‌گوید: من بر این گفتار و دعوت خویش گواه می‌باشم.

تفسیر مردان (۲۶۷)

وَ زَکَرِیّا اِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنی فَرْدا وَ اَنْتَ خَیْرُ الْوارِثینَ

و زکریا را (به‌یادآور) در آن هنگام‌که پروردگارش‌را خوانـد (و عرض کرد) پروردگار من! مرا تنها مگـذار (و فرزنـد برومنـدی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی. (۸۹ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سال‌ها بر عمر زکریا گذشت و برف پیری بر سرش نشست ، اما هنوز فرزندی نـداشــت و از سـوی دیگـر همسـری عقیـم و نـازا داشت .

او در آرزوی فرزنـدی بود که بتواند برنامه‌های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغیش نیمه تمام نماند و فرصت‌طلبان بعد از او بر

معبد بنی اسرائیل و اموال و هدایای آن که باید صرف راه خدا می‌شد ، پنجه نیفکنند. در این هنگام با تمام قلب به درگاه خدا روی آورد ، تقاضای فرزند صالح و برومندی کرد و با دعایی که توأم با نهایت ادب بود خدا را خواند ، نخست از « رَبّ » شروع کرد ، همان پروردگاری که از نخستین لحظات زندگی لطفش شامل انسان می‌شود ، سپس با تعبیر « لا تَذَرْنی » که از ماده « وَذْر » به معنی ترک کردن چیزی به خاطر کمی و بی‌اعتنایی آمده ، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم فراموش خواهم شد ، نه من که برنامه‌های من نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود و سرانجام با جمله « وَ اَنْتَ خَیْرُ الْوارِثینَ » این حقیقت را بازگو کرد که من می‌دانم این دنیا دار بقاء نیست و نیز می‌دانم تو بهترین وارثانی ، ولی از نظر عالَم اسباب دنبال سببی می گردم که مرا به هدفم رهنمون گردد .

(۲۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تذرنی»: این واژه از ریشه «وذر» به مفهوم واگذاردن چیزی به خاطر بی‌اعتنایی به آن آمده است.

پرتوی از سرگذشت «زَکَرِیّا»

پرتوی از سرگذشت «زَکَرِیّا»

در آیه ۸۹ سوره انبیاء ضمن اشاره به پرتوی از سرگذشت «زکریّا» می‌فرماید:

وَ زَکَرِیّا اِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لاتَذَرْنی فَرْداً

و «زکریّا» را به یاد آور آن گاه که پروردگارش را در تنهایی ندا داد که: پروردگارا! مرا بی‌وارث، بی‌فرزند و تنها مگذار و به من فرزندی ارزانی دار تا در کارهای دین و دنیا یاورم و پس از مرگ وارثم گردد.

وَ اَنْتَ خَیْرُ الْوارِثینَ

و من بر این عقیده‌ام که تو بهترین ارث برانی، اما از بارگاه تو فرزند شایسته‌کردار می‌خواهم.

و بدین‌سان او، هم دعا می‌کند و هم پروردگارش را با همه وجود و به زیبایی می‌ستاید و روشنگری می‌کند که او تنها زنده و پاینده است، او بهترین بازمانده مردگان است و جز او همه خواهند مرد.

تفسیر مردان (۲۶۹)

فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ اَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ اِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی‌الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنارَغَبا وَ رَهَبا وَکانُوا لَناخاشِعینَ

ما دعای او را مستجاب‌کردیم و «یحیی» را به او بخشیدیم‌و همسرش را برای او اصلاح کردیم ، چراکه آن‌ها در نیکی‌ها سرعت می‌کردند و به خاطر عشق (به رحمت) و ترس (ازعذاب) مارامی‌خواندند و برای ما خاشع بودند (خضوعی توأم با ادب و ترس از مسؤولیت). (۹۰ / انبیاء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نجات زکریا از تنهایی

« رَغَبا » به معنی رغبت و میل و علاقه است و « رَهَبا » به معنی ترس است. خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد و خواسته او را تحقق بخشید . سپس اشاره‌به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده. ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آن‌ها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلت‌ها و غرورهایی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف

الایمان را به‌هنگام وصول به‌نعمت می گیرد نمی‌شدنـد ، آن‌ها در همه حال نیازمنـدان را فراموش نمی کردنـد و در خیرات ، سـرعت داشـتند ، آن‌هـا در حـال نیـاز و بی‌نیازی ، فقر و غناء ، بیماری و سـلامت ، همواره متوجه خـدا بودنـد و بالاخره آن‌ها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غـرور نمی‌شـدنـد ، بلکه همـواره خاشع و خاضع بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رَغَباً»: به مفهوم شـور و شـوق و تمـایل آمـده است.

«رَهَباً»: به مفهوم بیـم و ترس است.

در آیــه مـورد بحث می‌فرماید:

فَـاسْتَجَبْنــا لَـهُ

و ما نیز دعـای او را پذیرفتیم و خواسته‌اش را برآوردیم.

وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی

(۲۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و فرزند ارجمندی چون «یحیی» را به او ارزانی داشتیم.

وَ اَصْلَحْنــا لَــهُ زَوْجَــهُ

و مـا همسـر «زکریّا» را که زنی نـازا و سـالخورده بود به جوانی و شایسـتگی بـاروری و آوردن فـرزنـد بازگردانیـدیم و کـارش را اصـلاح کردیم.

پـاره‌ای بر آننـد که منظـور ایـن است کـه: مـا همسـر او را از سـالخوردگی بـه جـوانی، از نابـاروری به بـاروری و از تنـدخویی و بداخلاقی به خوش‌اخلاقی دگرگون سـاختیـم و اصــلاح کــردیــم.

اِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی‌الْخَیْراتِ

چـرا که خـانـدان «زکـریّا» مردمی بودنـد که به سوی انجام کارهای نیك و شـایسـتـه شتاب می‌گرفتنـد و به بنـدگی خـدا و پـرستش و فـرمـانبـرداری او شـور و شـوق نشـان می‌دادند.

وَ یَـدْعُـونَنـا رَغَبـاً وَ رَهَبـاً

و ما را به امیـد پـاداش و از بیـم کیفر، خالصانه می‌خواندند و عبادت می کردند.

وَ کـانُوا لَنـا خـاشِعیــنَ

و در بـارگــاه مـا فــروتــن و بیمنــاك بـودنـد.

برخی آوردەانـد که آنـان در اوج بهره‌وری و نعمت نیایشگرانه می گفتنـد: پروردگـارا! مـا را غـافلگیر مساز؛ و در حال محرومیت و گرفتاری می گفتند: خداوندا! مباد که این گرفتـاری کیفـر گنـاه ما باشد.

از آیه شریفه دریافت می گردد که شتاب در فرمانبرداری خدا و نیایش و نماز پسنـدیده‌تـر و شایسته‌تر است.

تفسیر مردان (۲۷۱)

صفات برجسته مردان شایسته

قَـدْ اَفْلَـحَ الْمُؤْمِنُـونَ

مـؤمنـان رستگـار شـدنـد. (۱ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

انتخـاب نـام « مُؤْمِنُونَ » برای این سوره ، به خـاطر آیـات آغـاز این سوره است که ویژگی‌های مؤمنان را در عباراتی کوتاه ، زنـده و پرمحتوا تشـریح می کنـد. « اَفْلَحَ » از مـاده « فَلَح » و « فَلاح » در اصل به معنی شـکافتن و بریـدن است ، سـپس به هر نوع پیروزی و رسـیدن به مقصد و خوشـبختی اطلاق شده است. در حقیقت افراد پیروزمند و رسـتگار و خوشـبخت موانع را از سر راه برمی‌دارند و راه خود را به سوی مقصد می‌شـکافند و پیش مـی‌روند. البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی‌های مادی را شامل می‌شود و هم معنوی را و در مورد مؤمنان هر دو بُعْد منظور اســت. پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند و عزیز و بی‌نیاز زنـدگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان‌پذیر نیست و رسـتگاری آخرت در این است که در جـوار رحمت پـروردگـار در میـان نعمت‌های جـاویـدان در کنار دوسـتـــان شـــایسـتـه و پـــاک و در کمـال عـــزت و سربلنـدی به ســر بــرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سرنوشت شوق آفرین و دوست داشتنی مردم با ایمان

در آغازین آیات این سوره، آفریـدگار هستی سـخن را با سـرنوشت شوق‌آفرین و پرشـکوه مردم با ایمان آغاز می کنـد و در پی آن اساسـی‌ترین ویژگیهـای ایمان‌آوردگـان راستیــن را به تـابلــو می‌بــرد و روشـنگــری می کنــد که فــرد و خانواده و تشـکیــلات و جــامعه با ایمان، فراتر از قلمرو گفتار و ادّعا و نوشتار، در میدان اندیشه و عقیده و عملکرد چگونه است.

(۲۷۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در آیــه مورد بحث می‌فرماید:

قَـــدْ اَفْلَـــحَ الْمُـــوءمِنُــوْنَ

راستی که مردم با ایمان به اوج فلاح و رسـتگاری پر کشـیدند؛ چرا که آنان به خدا و پیامبران و برنامه‌های آسمانی‌شان ایمان آورده و آنها را راه و رسم زندگی ساختند و در نتیجـــه رستگــار شــدنـد.

و پــاره‌ای نیــز بر آننــد که منظــور این است کــه: کــارهای شایستـه مــردم بــا ایمـــان مــانــدگـــار است.

و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که مردم با ایمان نیکبخت و شاهد سعادتند.

«فَــرّاء» می‌گــویـد: واژه «قَـدْ» در آغــاز آیه ممکن است به خــاطـر یکی از دو جهـــت آمـــده بــاشـــد:

۱ ـ یا به خــاطر تأکید بر رستگاری و فلاح مردم با ایمان که کسی در آن تردید روا نــدارد و تــردیــدافکنــی نکند.

۲ ـ و یا به خــاطـر نزدیک ساختـن گذشته به حال، چرا که وقتی گفته می‌شود:

«قَـدْ قـامَـتِ الصَّلـوةُ» نشـانگر آن است که هــم‌اکنـون نمـاز برپــا می گردد.

بـا این بیـان مفهوم آیه شـریفه این است که: ایمان‌آوردگـان راستین در گذشـته زنـدگی خویش به برکت درست‌اندیشـی و ایمان و عملکرد شایسته رستگار شدند و این رستگاری آنان همچنان ادامه دارد.

تفسیر مردان (۲۷۳)

نوید رستگاری و نجات(۱)

آیه موردبحث ، قرآن شـریف این نویـد و این مژده را می‌دهـد که: مردم توحیدگرا و با ایمان رسـتگارند؛ و در همه ابعاد و راهها به فلاـح و نجـات و رستگاری پر کشیده و بـه هــدفهــای دنیــوی و اخروی، مـادی و معنـوی و الهی و انسـانی خـویش نایـل آمـده و شــاهــد نیـک‌بختی را در آغــوش کشیـده‌اند.

اینان در زنـدگی، در پرتو ایمان آگاهانه و خالصانه و راستین، از همه اسارتها آزاد، از همـه خـرافـه‌ها برکنار و از همه ذلّتها رها و به اوج عزّت و سرفرازی، آزادی و استقلال و پـاکی و عـدالت اوج گـرفتـه‌اند؛

و در سـرای آخـرت نیـز به بهشـت پـرطـراوت و زیبا و نعمتهای بی‌شـمار خدا و خشـنودی او و همنشینیِ پیامبران و امامان نـور نائل آمده‌اند و چه رستگاری بـرتـر و بهتـر از اینهـا!

۱ . مترجم .

(۲۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَلَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ

آن‌هـا که در نمـازشـان خشـوع دارند. (۲ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از این آیه تا آیه ۹ ، صـفات برجسته مؤمنان تشریح شده است. « خاشِعُونَ » از ماده « خُشُوع » به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شـخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد. این‌جا قرآن « اِقامَه صَلوهْ » (خوانـدن نمـاز) را نشـانه مؤمنـان نمی‌شـمارد، بلکه خشوع در نمـاز را از ویژگی‌های آنان می‌شـمارد، اشاره به این‌که نماز آن‌ها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقـد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آن‌چنان حالت توجه به پروردگار در آن‌ها پیـدا می‌شود که از غیر او جدامی‌گردنـد و به او می‌پیوندنـد ، چنـان غرق حـالت تفکر و حضور و راز و نیـاز بـا پروردگار می‌شونـد که برتمام ذرات وجودشان اثر می‌گذارد، خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران. در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند ، فرمود : « اَمّا اَنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ : اگر در قلبش خشوع بود ، اعضـای بدنش نیز خـاشع می‌شد » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مردم با ایمان و شایسته کردار کسانی هستند که در نماز خویش خاشع و فروتن هستند و دیـده بر سجده‌گاه خود دارند و به این سو و آن سو نمی‌نگرند و دلشان در گـرو مهـر و عشـق بـه خـداست.

در روایـت اسـت کـه پیـامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله بنـده خـدایی را در حـال نمـاز نگریست که بـا ریش خـود بـازی می‌کرد؛ آن حضرت فرمود: اَما اِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ.(۲)

اگر این بنده خدا در نماز خویش دل و قلبی فروتن و ترسان داشت، دیگر اعضا و

۱- « مجمـع البیـان » ، ذیـل آیـه مـورد بحث .

۲ . مَعالِمِ التّنزیل، بَغَوی، ج ۴، ص ۱۳۸؛ کَشّاف، ۳، ص ۲۵.

تفسیر مردان (۲۷۵)

اندامهای بدنش نیز فروتن بود.

از این بیـان ارزنـده چنین دریافت می‌گردد که ویژگی خشوع در نماز و نیایش با خـدا بایـد از قلب سرچشـمه گیرد و کران تا کران سازمان وجود انسان و از آن جمله اعضا و اندامها را فرا گیرد. و خشوع راستین دل نیز آن است که انسان از همه چیز روی گرداند و با همه وجود به بارگاه آن گرداننده فرزانه هستی روی آورد و آنگونه با او به نیایش بپـردازد و او را بپـرستـد.

فروتنی و خشوع اعضا و انـدامها نیز این‌گونه است که دیـده را فرو نهـد و با پرهیز از بیهـوده‌کـاری و بیهـوده‌اندیشـی، جز به ذات پاک و بی‌همتای خدا به هیچ چیز و هیـچ کـس تـوجـه نکنـد.

«ابن عبّاس» می‌گوید: مفهوم خشوع دل این است که انسان به گونه‌ای دل به خدا دهـد که در ایـن سـو و آن سـوی او، کسـانی

را که ایستاده‌اند نشناسد.

در مـورد پیشـوای گـرانقـدر تـوحید آورده‌انـد کـه: «کانَ یَرْفَعُ بَصَرَهُ اِلَی السَّماءِ فی صَلوتِهِ»(۱)

آن حضرت به هنگام نماز خویش چشم به سوی آسمان می‌دوخت و دیگر جز به خدا، به هیچ چیز و هیچ کس و هیچ رویدادی فکر نمی‌کرد؛ امّا پس از فرود این آیه شریفه، دیگر در نمازها سر را به حالت فروتنی و خضوع پایین می‌افکند و دیدگان را بر سجده‌گاه می‌دوخت و دل به خدا می‌سپرد و زبان به نیایش می‌گشود.

۱ . تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۳؛ الوسیط واحدی، ج ۳، ص ۲۸۴؛ تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۴۶؛ مُسْتَدْرَک حاکم، ج ۲، ص ۳۹۳.

(۲۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

و آن‌ها که از لغو و بیهودگی روی گـردان هستنـد. (۳ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می‌کند ، هدفی مفید و سازنده چرا که « لَغْو » به معنی کارهای بی‌هدف و بدون نتیجه مفید است. در حقیقت لغو همان‌گونه که بعضی‌از مفسران بزرگ گفته‌اند ، هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه‌ای نداشته باشد و اگر می‌بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل ، بعضی به معنی همه معاصی ، بعضی به‌معنی دروغ ، بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام ، بعضی به معنی غنا و لهو و لعب و بالاخره بعضی به معنی شرک ، تفسیر کرده‌اند ، همه این‌ها مصداق‌های آن مفهوم جامع و کلی است. البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی‌شود ، بلکه افکار بیهوده و بی‌پایه‌ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آن‌چه مفید و سازنده است ، به خود مشغول می‌دارد ، همه در مفهوم لغو جمع است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

مردم با ایمان کسانی هستند که از هر گفتار و نوشتار و عملکرد بیهوده و بی‌ثمر و بی‌اهمیت روی می‌گردانند؛ چرا که به باور آنان چنین گفتار و کردار بیهوده‌ای، زشت و ناپسند است و باید از آن دوری جست .

در مورد مفهوم «لَغْو» و بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی، دیدگاهها متفاوت است:

۱ ـ به باور «ابن عبّاس» منظور از «لَغْو» هر کار باطل و ظالمانه و بی‌ثمر است؛

۲ ـ امّا به باور «حَسَن» منظور، هرگونه گناه و نافرمانی خداست؛

۳ ـ از دیدگاه «سُدی» منظور، پرهیز از دروغ و دروغگویی است؛

۴ ـ امّا از دیدگاه «مُقاتِل» منظور، رویگردانی از بدگویی و فحّاشی است؛ چرا که

تفسیر مردان (۲۷۷)

کفرگرایان و ظالمانِ حاکم بر مکّه به پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و یارانش ناسزا می‌گفتند؛ از این‌رو قرآن به مردم با ایمان دستور می‌دهد که از پاسخ‌گویی به یاوه‌سراییهای آنان بپرهیزند.

۵ ـ از پنجمین امام نور آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود:

هُوَ اَنْ یَتَقَوَّلَ الرَّجُلُ عَلَیْکَ بِالْباطِلِ، اَوْ یَأْتِیَکَ بِما لَیْسَ فیکَ فَتُعْرِضَ عَنْهُ لِلّهِ.(۱)

کار لغو و بیهوده آن است که فردی در مورد تو به ناروا سخن گوید و یا به تو نسبت بی‌اساسی دهد و تو برای خدا و خشنودی او، با کرامت و سعه صدر از او روی بگردانی.

و در روایت دیگری از آن حضرت آورده‌اند که فرمود: اِنَّهُ الْغِناءُ وَالْمَلاهی.(۲)

منظور از بیهوده گویی، غنا و گفتار و کردار بیهوده و بی‌فایده است.

۱ . بِحار الاَنوار، ج ۶۹، ص ۴۰.

۲ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۸۸.

(۲۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِلزَّکوةِ فاعِلُونَ

و آن‌ها که زکات را انجام می‌دهند. (۴ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« زکات » منحصرا به معنی زکات واجب نیست ، بلکه زکات‌های مستحب در شرع اسلام فراوان است ، آن‌چه در مدینه نازل شد ، زکات واجب بود ولی زکات مستحب قبلاً نیز بوده است. بعضی‌از مفسران نیز این‌احتمال را داده‌اندکه زکات به‌صورت یک حکم وجوبی اما بدون حد و حدود در « مکه » بوده است ، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند ، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تأسیس بیت‌المال زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصاب‌ها و مقدارهای معینی برای آن قرار داده شد و مأمورین جمع زکات از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به هرسو اعزام شدند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث، به جای پرداخت و ادای زکات و حقوق مالی، واژه «فاعِلُون» به کار رفته چرا که آمده: آنان کسانی هستند که زکات را انجام می‌دهند؛ و این تعبیر بدان دلیل است که پرداخت زکات و ادای حقوق مالی، در حقیقت، انجام کار است؛ و این شیوه سخن در نثر و شعر عرب رواج دارد؛ چنانکه در مورد گروهی گفته‌اند: «اَلْمُطْعِمُونَ الطَّعامَ فی سَنَةِ الْاَزْمَةِ وَ الْفاعِلُونَ لِلزَّکَواتِ»؛ آنان کسانی هستند که در سال قحطی و خشکسالی، گرسنگان و محرومان را تغذیه می‌کنند و زکات و حقوق مالی خود را می‌پردازند.

تفسیر مردان (۲۷۹)

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ

و آن‌ها که دامان خود را از آلودگی به بی‌عفتی حفظ می‌کنند. (۵ / مؤمنون)

اِلّا عَلی اَزْواجِهِمْ اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ

تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آن‌ها ملامت نمی‌شوند.

(۶ / مؤمنون)

فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْعادوُنَ

و هرکس غیر این طریق را طلب کند ، تجاوزگر است. (۷ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فُرُوج » جمع « فَرْج » کنایه از دستگاه تناسلی است. چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی و عفت به‌طورکامل و پرهیز از هرگونه آلودگی جنسی قرار داده است. تعبیر به « محافظت فروج » گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی گیر در این زمینه نباشد ، بیم آلودگی فراوان است. تعبیر به « همسران » شامل همسران دائم و موقت هردو می‌شود. تعبیر به « غَیْرُ مَلُومینَ » (آن‌ها مورد ملامت قرار نمی‌گیرند) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده‌است که آن‌ها هرگونه آمیزش جنسی را خلاف شأن انسان می‌پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می‌دانند تا آن‌جا که کشیشان کاتولیک و

همچنین زنـان و مردان تـارک دنیـا ، در تمـام عمر مجرد زنـد گی می کننـد و هر گـونه ازدواج را مخـالف این مقـام روحـانی تصـور می کنند (هرچند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا بعضی از آن‌ها طرقی برای‌اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتاب‌های نویسـند گان خودشان پر است از داسـتان‌هایی که در این زمینه نوشته‌اند) .(۱) به‌هرحال امکان نـدارد خداوند غریزه‌ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن‌را به‌کلی تحریم

۱- « تاریخ ویل دورانت » .

(۲۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یا مخالف مقام انسانی بداند. این نکته چندان نیاز به یادآوری نداردکه حلال‌بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست ، مانند حالت عادت ماهیانه و امثال آن. همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرایط متعددی‌است که درکتب فقهی آمـده و چنـان نیسـت کـه هرکنیزی بـه صـاحب آن حلاـل باشـد و در واقع در بسـیاری از جهـات و شـرایـط ، همـان شـرایط همسـران را دارد .

همسر دائم و موقت

اشاره

از آیات فوق اسـتفاده می‌شودکه تنها دوگروه از زنان بر مردان حلال هستند؛ نخست همسران و دیگر کنیزان (باشرایط خاص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحث‌هـای نکاح در موارد بسیاری مورد اسـتناد قرار گرفته است. جمعی از مفسـران و فقهای اهـل سـنت خواسته‌اند از این آیه شاهـدی برای نفی ازدواج مـوقت بیاورنـد و بگوینـد آن هم در حکم زنـا است. امـا بـاتوجه به‌این حقیقت‌که « ازدواج موقت » (متعه) به‌طور مسـلم در زمان پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله حلال بوده‌است و اَحدی از مسلمانان آن را انکار نمی کننـد ، منتها بعضـی می گوینـد در آغاز اسـلام بوده و بسـیاری از صـحابه نیز به آن عمل کرده‌انـد ، سـپس نسـخ شـده و بعضـی می گویند : عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد. باتوجه به این واقعیت‌ها مفهوم سـخن این دسـته از دانشـمندان اهل تسـنن این خواهـد بود که پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله العیاذ باللّه زنا را حـداقل برای مـدتی مجاز شـمرده و این غیرممکن است. از این گذشـته متعه برخلاف پنـدار این گروه یک‌نوع ازدواج است ، ازدواجی‌است موقت و دارای شـرایط ازدواج دائم، بنابراین قطعا در جمله « اِلاّ عَلی اَزْواجِهِمْ » داخـل است و به همین دلیـل به هنگـام خوانـدن صـیغه ازدواج مـوقت ، از همـان صـیغه‌های ازدواج دائم (اَنْکَحْتُ و زَوَّجْتُ) بـا قیدمـدت اسـتفاده می‌شود و این بهترین دلیـل بر ازدواج بودن آن‌است. دربـاره ازدواج موقت و دلایل مشـروعیت آن در اسـلام و عدم نسخ این‌حکم و همچنین فلسـفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۲۴ سوره نسـاء مشروحا بحث شده است .

تفسیر مردان (۲۸۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از حفظ دامان خویش، این است که رابطه جنسی آنان تنها در قلمرو خانه و خانواده و در چارچوب مقررات شرعی و اخلاقی و انسـانی است و هرگز خود را به پستی و زشتی گناه آلوده نساخته و دامان به حرام و گناه نمی‌آلاینـد و چشم و دل و جسم از حرام حفظ می کنند.

اگر جز این باشـد و دامـان عفت از حرام حفـظ نکننـد، در خـور نکـوهش بـوده و مورد سرزنش قرار می گیرنـد؛ آری آنـان تنهـا با همسران و کنیزان خویش رابطه قانونی جنسی دارنـد کـه در این مـورد هیـچ سـرزنـش و نکـوهشـی بر آنـان نخواهد بود.

منظور از «ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ»، «کنیز» است؛ چرا که به باور همه مفسران، رابطه جنسی با کنیز حلال و رواست؛ امّا با «غلام» حرام است و باید در مورد او دامان را پاک و پاکیزه نگاه داشت.

چرا از «کنیز» به «مِلْک یَمین» تعبیر شده است

در این مورد گفته‌اند: «مِلْکِ یَمین» تنها در مورد «کنیز» کاربرد دارد امّا در مورد خانه و دیگر چیزها نمی‌توان این اصطلاح را به کار برد زیرا اینها را می‌توان به دیگران به عنوان عاریه داد، امّا کنیز را نمی‌توان برای بهره برداری جنسی عاریه داد.

نکته دیگر این است که در آیه شریفه اگرچه روا و حلال بودن رابطه جنسی با همسر و کنیز خود، بدون قید و مطلق آمده است امّا روشن است که منظور، شرایط عادی و حلالِ آن است و چون آیه شریفه در مقام بیان همه حالات نیست، از این رو به ممنوع‌بودن‌آن درحال حیض‌وباعدّه‌کنیزی ـ که‌درعدّه‌دیگری است ـ اشاره‌نرفته است.

کسانی که جز این راه درست و قانونی، راهی دیگر در رابطه جنسی پیش گیرند و جز همسران و کنیزان خود را بجویند، آنان تجاوزکار و بیداد پیشه‌اند و از مرز مقررات خدا گذشته و به‌سوی حرام می‌روند.

(۲۸۲) آیاتُ الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِاَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ

و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می‌کنند. (۸ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

حفظ و ادای امانت به‌معنی وسیع کلمه و نیز پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق ، از صفات بارز مؤمنان است. در مفهوم وسیع امانت ، امانت‌های خدا و پیامبران الهی و همچنین امانت‌های مردم جمع است ، نعمت‌های مختلف خدا هریک امانتی از امانات او هستند ، آیین حق ، کتب آسمانی، دستورالعمل‌های پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پست‌ها و مقام‌ها، همه امانت‌های او هستند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آن‌ها می‌کوشند ، تا در حیاتند ، از آن پاسداری می‌کنند و به هنگام ترک دنیا آن‌ها را به نسل‌های برومند آینده خودمی‌سپارند و چنین نسلی‌را برای پاسداری آن تربیت می‌کنند. دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در این جا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده ، گاهی امانت به معنی " امامت امامان معصوم "که هر امام آن را به امام بعد از خود می‌سپارد ، تفسیر شده (۱) و گاه به مطلق ولایت و حکومت. جالب این‌که « زراره » که از شاگردان بزرگ امام باقر و امام‌صادق علیهماالسلام است ، چنین می‌گوید : « منظور از جمله " اَنْ تُؤَدُّوا الْاَماناتِ اِلی اَهْلِها (" ۵۸/نساء) این‌است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » .(۲) و این نشان می‌دهد که حکومت از مهم‌ترین ودیعه‌های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد. به‌هرحال مسلّم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهم‌ترین پایه‌های نظام اجتماعی بشر است و بدون آن‌ها هرج و مرج در سراسر جامعه به‌وجود خواهد آمد ، به همین دلیل حتی افراد و ملت‌هایی که اعتقاد الهی و مذهبی ندارند ، برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت ، خود را موظف به انجام این دو برنامه حداقل در مسائل کلی اجتماعی می‌دانند. در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه ۵۸ سوره نساء و در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲ سوره انفال و در زمینه وفاء به‌عهد در جلد چهارم

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

۲- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

تفسیر مردان (۲۸۳)

تفسیرنمونه ذیل آیه ۱ سوره مائده و جلد ۱۱ تفسیر نمونه ذیل آیه ۹۱ سوره نحل مشروحا بحث شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

امانتهای خدا و مردم

امانتهایی که آیه شریفه به آنها اشاره دارد و مردم با ایمان را بدین وسیله به رعایت آنهـا بر می‌انگیـزد، بر دو بخش قابل تقسیمند:
۱ ـ امانتهـای خـدا
۲ ـ امانتهـای مـردم
منظور از امانتهای خدا، عبارت از کارهای عبادی است که در راه پرسـتش او و در جهت به دست آوردن خشنودی او انجام می‌شود که از جمله آنها نمازهای گوناگون، روزه‌ها، غسلها و رعایت دیگر مقررات خداست.
و امانتهای مردم نیز آن کارهایی است که در درجه نخست، انسان با آنها و حقوق و حدودشـان روبـروسـت؛ کارهـایی چـون: امـانتهـا، عاریـه‌هـا، گواهـی‌هـا، تـوزیـن کالاها،کیل اجناس، روابط تجاری و داد و سـتـدها،
و انواع قراردادها، که رعایت حرمت آنها بر انسان توحیدگرا و شایسته‌کردار کاری لازم و بـایسـتـه اسـت.

اقسام پیمانها

امّا پیمانهـایی که آیه شـریفه، مردم را به رعـایت آنهـا برمی‌انگیزد و وفـاداری و رعـایت آنهـا را از ویژگیهـای مردم بـا ایمان عنوان می‌سازد، بر سه بخش قابل تقسیم‌اند:
۱ ـ فـرمـانهـا و مقـرّرات خـــدا.
۲ ـ قـراردادهـا و پیمـانهایی که میـان مردم در ابعاد گوناگون به امضا می‌رسد.
۳ ـ دیگـر نـذرهای گوناگونی که انسان انجـام آنهـا را بر خـود لازم می‌سـازد.
همه اینهـا امانتها و پیمانهـایی هسـتند که انسـان توحیـدگرا و بـا ایمـان بایـد آنهـا را رعـایـد نمـایـد؛ چـرا که رعـایـت آنهـا از ویـژگیهای مـردم با ایمـان است.
(۲۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
وَ الَّذينَ هُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ
و آنها که از نمازها مـواظبت می‌نمـاینـد. (۹ / مؤمنون)
شرح آیه از تفسیر نمونه
بالاـخره نهمیـن آیـه ، آخرین ویژگی مؤمنـان را که محـافظت بر نمازهـا می‌باشـد ، بیـان کرده است. جـالب این‌که نخسـتین ویژگی مؤمنـان را « خشـوع در نمـاز » و آخرین صـفت آن‌هـا را « محـافظت بر نمـاز » شـمرده است ، از نمـاز شـروع می‌شود و به نماز ختم می‌گـردد ، چـرا که نمـاز ، مهـمترین رابطه خالق و خلق است. نماز برترین مکتب عالی تربیت است ، نماز وسیلـه بیـداری روح و جـان و بیمه‌کننـده انسان در برابر گناهان است ، خلاصه نماز هرگاه با آدابش انجام گیرد ، زمینه مطمئنی برای همه خـوبـی‌هـا و نیکـی‌ها خـواهـد بود .
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان
در آیه مورد بحث، به ویژگی دیگر مردم بـا ایمـان که پیونـد ناگسـتنی و ارتبـاط شورانگیز و خالصـانه بـا آفریـدگار هستی است پرداخته و می‌فرماید:
آنان کسانی هستند که در حفظ حرمت نمازهای خویش و درست و به هنگام خوانـدن آنها می‌کوشـند و مراقبت می‌نمایند و آن را

تباه نمی‌سازند.

قرآن شریف در این آیات که مردم با ایمان را وصف می‌کند، از بزرگداشت نماز و رعایت حرمت آن و انجام شایسته و بایسته‌اش دوبار سخن به میان آورده است تا شکــوه و عظمت آن را بیشتر روشن سازد.

ویژگیهای ایمان‌آوردگان(۱)

در آیات ۲ تا ۹ قرآن کریم به ترسیم اساسیترین ویژگیهای آنان پرداخته و روشنگری می‌کند که فرد و جامعه و خانواده و حکومت و نظام و تمدّن با ایمان، آن فرد و نظام و جامعه و تمدّنی است که رابطه‌اش با خدا، خالصانه و دوستانه و راستین،

رابطه‌اش‌بامردم بر اساس رعایت حقوق و حرمت آزادی آنان،

رابطـــه‌اش بـا خـــودش بر اســاس پـاکی و راستـی،

۱ . مترجم .

و رابطه‌اش با هستی بر اساس هدفداری باشد؛

و آنگاه این ویژگیهای را برای آنان می‌شمارد:

۱ ـ خشـــوع در نمـاز یـا پیـوند بـا خـــدا

۲ ـ دوری گزیدن از اندیشه، گفتار و عملکرد بیهوده و ظالمانه،

۳ ـ ادای حقـوق همه مردم بویـژه محـرومان و ناتـوانـان؛

۴ ـ ویژگی امانت و امانتداری در همه ابعاد گوناگون حیــات،

۵ ـ پـاکی و پـاکدامنی و قـداست و عفّت،

۶ ـ وفـاداری و پـای‌بندی به تعهّدات فـردی و اجتمـاعی،

۷ ـ و دیگـر مـراقبـت و محـافظـت از نمـاز و یاد خــدا.

اوُلئِـکَ هُـمُ الْوارِثـُونَ

(آری) آن‌ها وارثـان هستند. (۱۰ / مؤمنون)

اَلَّـذینَ یَـرِثُـونَ الْفِـرْدَوْسَ هُـمْ فیهـا خـالِدوُنَ

که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند. (۱۱ / مؤمنون)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فِرْدَوْس » در اصل به گفته بعضی یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می‌دانند و به معنی " باغ " است ، یا باغ مخصوصـی که تمام نعمت‌ها و مواهب الهی در آن جمـع است و لذا می‌توان آن‌را به‌عنوان « بهشت برین » (بهترین و برترین باغ‌های بهشت) نامید. تعبیر به « ارث بردن » ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می‌رسند ، همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است ، درست است که نایل شدن به مقامات عالی بهشت ، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می‌خواهـد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیـز به قـدری زیـاد است که گـویی انســان بی‌زحمـت بـه آن رسیــده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری! کسانی که به این ویژگیها آراسته و از این صفات ارزشمند بهره‌ور باشند، سراها و جایگاه‌های دوزخیان را در بهشت پرطراوت و زیبا به ارث می‌برند.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: ما مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اِلاّ لَهُ مَنْزِلانِ: مَنْزِلٌ فِی الْجَنَّةِ وَ مَنْزِلٌ فِی النّارِ، فَاِنْ ماتَ وَ دَخَلَ النّارَ وَرِثَ اَهْلُ الْجَنَّةِ مَنْزِلَهُ.(۱)

هر کدام از شما دارای دو سرا و دو جایگاه است که یکی از آنها در بهشت پرطراوت و زیباست و دیگری در آتش شعله‌ور و سوزان دوزخ؛ از این رو هر کس جهان را بدرود گوید و به خاطر بداندیشی و بیداد به دوزخ رود، سرای او را در بهشت،

۱ . سُنَن ابن ماجَه، ج۲، ۱۴۵۳/۴۳۴۱ کتاب الزُّهْد؛ تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۵.

بهشتیان به میراث می‌برند.

امّا به باور پاره‌ای، منظور این است که کسانی که دارای این صفات برجسته و ویژگیهای ارزشمند باشند، سرانجام ـ بسان وارثی که به ارث می‌رسد ـ به بهشت پرطراوت و پرنعمت خواهند رسید.

واژه «فِرْدَوس» یکی از نامهای دلانگیز بهشت است.

به باور پاره‌ای، نام یکی از بوستانهای پرطراوت بهشت است.

و پاره‌ای بر آنند که منظور، بوستان و باغ ویژه‌ای از بهشت زیبای خداست.

اصل واژه «فِرْدَوس» به باور پاره‌ای، یک واژه «رومی» است که به فرهنگ قرآن و عرب وارد شده است؛ امّا به باور پاره‌ای دیگر، یک واژه عربی بوده و به مفهوم تاکستان و بوستان انگور است.

«جُبّائی» در مورد این میراث‌بری و ارث پرشکوه و گرانبها می‌گوید: منظور این است که بهشت پرطراوت و پرنعمت خدا، به خاطر آراستگی آنان به صفات برجسته‌ای که گذشت، بدون رنج و زحمت نصیب آنان خواهد شد.

مجازات مردان زناکار

اَلزّانِیَةُ وَ الزّانی فَاجْلِدوُا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍوَ لاتَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فی دینِ اللّهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ

زن و مرد زناکار را هریک صد تازیانه بزنید و هرگز در دین‌خدا رأفت (و محبت کاذب) شما را نگیرد، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن‌ها را مشاهده کنند.(۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است ؛

۱ ـ حکم‌مجازات زنان‌ومردان آلوده به‌فحشاء (منظور از زنا،آمیزش‌جنسی مرد و زن غیر همسر و بدون مجوّز شرعی است) .

۲ ـ تأکید براین‌که در اجرای این حد الهی گرفتار محبت‌ها و احساسات بی‌مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه‌ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد، منتها برای خنثی‌کردن انگیزه‌های این‌گونه احساسات ، مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می‌کشد ، چراکه نشانه ایمان به مبدأ و معاد ، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است ، ایمان به خداوند عالِم حکیم سبب می‌شود که انسان بداند هرحکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی‌دلیل تشریع نشده و ایمان به معاد سبب می‌شود که انسان در برابر تخلف‌ها احساس مسؤولیت کند. در این‌جا حدیث جالبی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که توجه به آن لازم است : « روز قیامت بعضی از زمامداران را که

یک تازیانه از حد الهی کم کرده‌اند ، در صحنه محشر می‌آورند و به او گفته می‌شود : چرا چنین کردی ؟ می‌گوید: برای رحمت به بندگان تو ، پروردگار به او می‌گوید : آیا تو نسبت به آن‌ها از من مهربان‌تر بودی ؟ و دستور داده می‌شود او را به آتش بیفکنید ، دیگری را می‌آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده ، به او گفته می‌شود : چرا چنین کردی ؟ در پاسخ می‌گوید : تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند ، خداوند می‌فرماید : تو از من

آگاه‌تر و حکیم‌تر بودی؟ سپس دستور داده می‌شود: او را هم به آتش دوزخ ببرند » .(۱)

۳ ـ دستور حضورجمعی‌از مؤمنان درصحنه مجازات‌است،چراکه‌هدف‌تنها این نیست‌که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود و به تعبیر دیگر ؛ باتوجه به بافت زندگی اجتماعی بشر ، آلودگی‌های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی‌ماند و به جامعه سرایت می‌کند ، برای پاکسازی باید همان‌گونه که گناه برملا شده ، مجازات نیز برملا گردد. و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می‌دهد آبروی انسانی درجمع بریزد، روشن می‌شود، زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است ، خداوند ستّار العیوب ، راضی به پرده‌دری نیست ، اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه ، باید به گونه‌ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین بازگردد. اصولاً در یک جامعه سالم باید « تخلف از قانون » بااهمیت تلقی شود ، مسلما اگر تخلف تکرار گردد، آن اهمیت شکسته می‌شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است. این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مسأله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند و همین علنی‌شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس‌های سرکش آن‌ها است .

چرا زن زناکار بر مرد زناکار مقدم ذکر شده است؟

بدون شک این عمل منافی عفت ، از همه‌کس قبیح است ولی از زنان زشت‌تر و قبیح‌تر است ، چرا که آن‌ها از حجب و حیای بیشتر برخوردارند و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است. از این‌گذشته عواقب شوم این‌امر گرچه دامنگیر هردو می‌شود ، اما در مورد زنان ، عواقب شومش بیشتر است. این احتمال نیز هست که سرچشمه وسوسه این کار بیشتر از سوی آن‌ها صورت می‌گیرد و در بسیاری از موارد

۱- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۳ ، صفحه ۱۴۸ .

عامل اصلی هستند. مجموع این‌جهات سبب‌شده که زن‌آلوده بر مردآلوده درآیه فوق مقدّم داشته شده است. ولی زنان و مردان پاکدامن و باایمان از همه این مسائل برکنار هستند .

مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به‌صورت « امر » است ، وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می‌رساند ، ولی ناگفته پیدا است که قرآن شرط نکرده حتما در ملأ عام این حکم اجرا شود ، بلکه برحسب شرایط و مصالح متفاوت می‌گردد ، حضور سه‌نفر و بیشتر کافی است ، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است. فلسفه این حکم نیز روشن است ، زیرا همان‌گونه که گفتیم ، اولاًـ درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ، ثانیا شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد ، ثالثا هرگاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود، قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد. رابعا حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده‌روی در اجرای حد می‌گردد.

خامسا ممکن است مجرم بعـد از اجرای حد ، به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضـی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلوی فعالیت‌های تخریبی او در آینـده را می گیرد و فواید دیگر .

حد زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نسـاء چنین برمی‌آیـد که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بـدکار ، اگر محصـنه بوده‌انـد ، مجـازات آن‌هـا زنـدان ابـد تعیین شـده است (فَاَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده‌انـد ، مجازات آن‌ها ایذاء و آزار بوده است (فَآذوُهُما). ولی مقدار این آزار تعیین نشده است ، اما آیه مورد بحث آن رادر یک‌صد تازیانه محدود و معین نموده ، بنابراین حکم اعدام

تفسیر مردان (۲۹۱)

در مورد محصنه ، جایگزین زندان ابد و حکم یک‌صد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای کسب اطلاعات بیشتر بـه جلد سوم « تفسیر نمونه » ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء مراجعه فرمایید) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«جَلْد»: نـواختن تازیانه.

«رَأْفَة»: مهر و دلسوزی.

در آیه مورد بحث، به بیان این آیات پرداخته و پیش از هر چیزی در مورد کیفر بی‌عفّتی و زشتکاری جنسی می‌فرماید:

الـزّانِیَـةُ وَ الـزّانِی فَاجْلِدُوا کُـلَّ وَاحِـدٍ مِنْهُمَـا مِئَـةَ جَلْـدَةٍ

زن و مردی را که دست به بی‌عفّتی یازنـد، در صورتی که آزاد و مجرد باشـند، به هر یک از آن دو یک صـد تازیانه بزنیـد؛ امّا اگر هر دو تن یـا یکی از آن دو دارای همسـر باشـد، آن که بـا داشـتن همسـر به این زشتی دست یازیـده است برابر مقرّرات و با در نظر گرفتن همه شرایط حقوقی و قانونی باید سنگسار گردد و این دیدگاه همه مفسّران و کـارشنـاسان فقـه اســلامـی است.

در مورد بردگان نیزدر صورتی که همسر نداشته باشند، آن یک صد تازیانه به نصف کاهش می‌یابد؛ چرا که قرآن می‌فرماید:

فَإِنْ أَتَیْنَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَیْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَی الْمُحْصَناتِ مِنَ الْعَذابِ.(۱)

و اگـر آنـان دست به بی‌عفّتـی یـازنـد، بر آنان نیمی از کیفر زنان آزاد است...

۱ . سوره نِسـاء آیه ۲۵؛ لازم به یـادآوری است که آیه شـریفه درباره کنیزان دارای همسـر است؛ امّا به باور همه مفسّـران، در مورد آنان میان همسردار و بی‌همسر، از نظر کیفر بی عفّتی تفاوتی نیست.

(۲۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

چـــرا نخست کیفـــر زنـــان؟

آیه شـریفه بدان دلیل نخست به بیان کیفر زنان ـ در صورتی که دست به کار زشت و بی‌عفّتی یـازنـد ـ می‌پـردازد که بی‌عفّتــی بر آنــان زشت‌تر و ناهنجـارتر و به خـاطر بـاردار شــدنشــان زیـانبارتر و فـاجعـه‌آمیزتر و به باور برخی، نیروی سـرکش جنســی در آنان نیرومندتر است.

آری! به خـاطر همین نکـات سه‌گـانه است که نخست کیفر آنـان را بیـان می کنـد و از پی آن به ترسیم کیفـر مـردان آلوده دامـان می‌پردازد.

اجرای حدّ زنا بر عهده امام یا نماینده اوست

به باور مفسّران و کارشناسان فقه، زدن این تازیانه و پیاده کردن مقرّرات کیفری وظیفـه دو نفـر است و دیگـران نمی‌تواننـد دست به چنین کار خطیـری بـزنند:

۱ ـ این کار وظیفه امام راستین و پیشوای بر حق جامعه است.

۲ ـ و دیگر کسی که از سوی او برای این کار گمارده شده است.

یـادآوری می‌گـردد که در این مـورد نظر دیگری نیامده و همه بر این عقیده‌اند.

در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:

وَ لاتَأْخُذْکُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِینِ اللّهِ ان کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَومِ الْآخِرِ

و اگر شـمایان به خـدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایـد، در انجام فرمان خـدا نسبت به آن تبهکاران دلسوزی بی‌جا و بی‌مورد نشان ندهیـد؛ و کیفر را بـا قـدرت اجرا کنیـد و تازیـانه را سـخت بزنیـد و از مـرزهـای عـدل و داد بـه هـر صــورت فراتر نرویـد و از وانهـادن مقرّرات خـدا بترسید.

منظور از «دین خدا» در آیه شریفه، به باور پاره‌ای، فرمانبرداری خدا و به باور پـاره‌ای دیگـر، فرمان خداست؛ درست بسان مفهـوم این آیه شریفه که می‌فرماید:

ماکانَ لِیَأْخُذَ اَخاهُ فیدینِ الْمَلَکِ...(۱)

... این گـونه به یوسـف این تـدبیر را آموختیم؛ چرا که او در دین و آیین و طبق فرمـان شــاه نمی‌توانست بـرادرش را بـازداشـت نمـایـد.

۱ . سوره یوسف، آیه ۷۶.

تفسیر مردان (۲۹۳)

وَلْیَشْهَـدْ عَـذَابَهُمَـا طَـائِفَـةٌ مِـنَ الْمُـؤْمِنِیـنَ

و به هنگام اجرای «حدّ» و کیفر آنان، بایـد گروهی از مردم با ایمان حضور یابنـد و چشیدن طعم تلخ کیفر کار زشت آن دو تن را بنگرند.

به باور برخی، منظور از گروهی که بایـد حضور یابند، این است که شـمارشان فراتر از سه نفـر باشد.امّا بـه بـاور بـرخـی دیگـر، دو نفـر و سه نفر نیز بسنده است.

و پاره‌ای حضـور یک تـن را نیـز کافی دانسته‌اند.

از حضرت باقر علیه‌السلام نیز همین نکتـه روایـت شـده است، چرا که قرآن در آیه دیگری می‌فرماید:

و اگر دو گروه از مردم با ایمان با هم به پیکـار برخاستند، میان آن دو صلح و آشتی پدید آورید؛

وَ انْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما...(۱)

و ما می‌دانیم که اگر دو تن از ایمان‌آوردگان نیز با هم به جنگ برخاسـتند حکم خـدا همان است که در این آیه شـریفه آمده و این دستور هم برای فرد می‌باشد و هم برای گـروه و جـامعه.

دیدگـاه دیگر در این مورد این است که این گـروه نباید کمتـر از چهار نفر باشد.

امّا دیدگاه دیگری بیانگر آن است که برای این کار شـمار ویژه‌ای در نظر گرفته نشده و تصمیــم در ایـن مـــورد با امـام عـادل و پیشـوای راستیـن امـت اسـت.

فلسفه حضور تماشاگران در اجرای حدّ زنا

آیه شـریفه نشانگر آن است که مرد و یا زن زشت‌کردار باید کیفر کارش را در حضور شـماری چند و یا گروهی از ایمان‌آوردگان

بچشد و فلسفه این کار از جمله آن است که این تماشاگران و حاضران موضوع را سربسته و درس‌آموز به دیگران برسانند و دیگران را اندرز و هشدار دهند تا همگان عبرت گیرند و گرد بی‌عفّتی نگردند.

۱ . سوره حجرات، آیه ۹.

مرد زناکار فقط می‌تواند با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند

اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لا یَنْکِحُها اِلّا زانٍ اَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند ، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود درنمی‌آورد و این کار بر مؤمنان تحریم شده است. (۳ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصا می‌خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار بازدارد ، چراکه بیماری‌های اخلاقی همچون بیماری‌های جسمی غالبا واگیردار است. و از این گذشته این کار یک‌نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می‌شود. به‌علاوه فرزندانی که در چنین دامان‌های لکه‌دار یا مشکوکی پرورش می‌یابند ، سرنوشت مبهمی دارند. روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است. شاهد این تفسیر جمله « وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ » است که در آن تعبیر به تحریم شده است. و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر پیشوایان معصوم علیهم‌السلام در این زمینه به ما رسیده و آن را به‌صورت یک حکم تفسیر کرده‌اند. حتی بعضی‌ازمفسران‌بزرگ‌درشأن نزول‌آیه چنین‌نوشته‌اند: « مردی از مسلمانان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه خواست که با "اُمّ مهزول "زنی که در عصر جاهلیت به‌آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسایی بر درِ خانه خود نصب کرده بود ، ازدواج کند ، آیه فوق نازل شد و به آن‌ها پاسخ گفت » .(۱) در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام می‌خوانیم : « این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آلوده زنا بودند ، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آن‌ها نهی کرد و هم‌اکنون نیز مردم مشمول این حکمند ، هرکس مشهور به این عمل شود و حد

۱ - « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

الهی بر او جاری گردد ، با او ازدواج نکنید تا توبه‌اش ثابت شود » .(۱) ضمنا باید توجه داشت که عطف « مشرکان » بر « زانیان » درواقع برای بیان اهمیت مطلب است ، یعنی گناه « زنا » هم‌طراز گناه « شرک » است ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « لا یَزْنِ الزّانی حینَ یَزْنی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لا یَسْرِقُ السّارِقُ حینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاِنَّهُ اذا فَعَلَ ذلِکَ خُلِعَ عَنْهُ الْایمانُ کَخَلْعِ الْقَمیصِ : شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می‌شود ، مؤمن نیست و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد ، چراکه به هنگام ارتکاب این عمل ، ایمان را از او بیرون می‌آورند ، همان‌گونه که پیراهن‌رااز تن » .(۲)

شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیهٔ

اشاره

ظاهر آیه فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است ، البته این حکم در روایات اسلامی مقیّد به مردان و زنانی شده است که مشهور به

این عمل بوده و توبه نکرده‌اند ، بنابراین اگر مشهور به این عمل نباشند ، یا از اعمال گذشته خود کناره‌گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده‌اند ، ازدواج با آن‌ها شرعا بی‌مانع است. در حدیث معتبری از امام صادق می‌خوانیم که : فقیه معروف « زراره » از آن حضرت پرسید : « تفسیر آیه "اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً " ...چیست »؟ امام فرمود : « این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند و امروز نیز چنین است، کسی که حد زنا بر او اجرا شود ، یا مشهور به این عمل شنیع گردد ، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود » .(۳)

۱ - « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۶ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۳۳۵ .

(۲۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مواردی که حکم زنا اعدام است

آن‌چه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده ، یک حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله « زنای مُحْصِن و مُحْصِنَهْ » است که حد آن با تحقق شرایط، اعدام است. منظور از « مُحْصِن » مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است و « مُحْصِنه » به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است ، هرگاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا شود ، حد او اعدام می‌باشد ، شرایط و کیفیت‌اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است. و نیز حکم زنا با محارم ، اعدام است. و همچنین حکم زنا به عنف و جبر نیز اعدام است. البته در بعضی از موارد علاوه بر مسأله تازیانه ، تبعید و پاره‌ای دیگر از مجازات‌ها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهی خواند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

الزَّانِی لَا یَنْکِحُ اِلاّ زَانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً

مرد آلوده دامان جز با زنی بسان خود و یا زنی شرک گرا و بی‌ایمان، پیمان زندگی مشترک نمی‌بندد و جز آنها را به همسری نمی‌برد.

وَ الزَّانِیَةُ لَا یَنْکِحُهَا اِلاّ زَانٍ اَوْ مُشْرِکٌ

و زن آلوده دامان را، جز مرد آلوده و یا شرک گرا به همسری نمی گیرد.

آنچه آمد ترجمه ظاهری آیه است و در تفسیر آن دیدگاهها یکسان نیست:

۱ـ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس»، «مُجاهِد»، «قَتادَه» و...، منظور از واژه «نِکاح» در این آیه، عقد است و نه آمیزش؛ با این بیان منظور این است که: مرد آلوده به بی‌عفّتی تنها می‌تواند زنی بسان خویش و یا زنی شرک گرا را به عقد خود درآورد.

و برآنند که یکی از مسلمانان ازپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله اجازه خواست تا با زنی که آلوده دامان بود ازدواج کند که در آن هنگام این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمد و او را از این کار بازداشت.

تفسیر مردان (۲۹۷)

با این بیان منظور، تحریم عقد است گرچه به صورت خبر آمده است.

روایتی از حضرت باقر علیه‌السلام و فرزند گرانقدرش امام صادق علیه‌السلام در این مورد رسیده است که این دیدگاه را تأیید می کند؛ آن دو بزرگوار می‌فرمایند: در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان و مردانی بودند که بقایای خلق و خوی جاهلیت و

زنگارهای آن هنوز بر دلهایشان حاکم بود و به بی‌عفّتی شناخته شده بودند؛ و خدای فرزانه بدین وسیله از ازدواج با چنین عناصر آلوده‌ای هشدار داد تا آنان به خود آیند و راه پاکی پویند.

از این رو اگر کسی به بی‌عفّتی شناخته شد و در یک داوری و دادگاه عادلانه و شایسته بر او کیفر مقرّر شد باید از ازدواج با او خودداری گردد تا توبه و تجدیدنظر او در رفتارش پدیدار گردد.

۲ ـ امّا به باور گروهی دیگر همانند «ضحّاک»، «ابن زید»، «سعید بن جُبَیر» و «ابن عبّاس» در روایتی دیگر، منظور از واژه «نِکاح» در آیه مورد بحث، «آمیزش» است؛ و تفسیر آیه این است که: زن و مرد زناکار، هردو در این کار زشت و کیفر و عذاب آن شریک و مسؤولند؛ چراکه بیشتر زنان و مردان آلوده‌دامان با توافق همدیگر به این گناه و به این کار ننگبار دست می‌یازند.

۳ ـ گروهی از جمله «سعید بن مُسَیِّب» بر آنند که: آیه شریفه، در حقیقت ازدواج مردم با ایمان با چنین زنان و مردان آلوده‌ای را تحریم می‌کند؛ امّا این حکم به وسیله آیه دیگری نسخ شده است که می‌فرماید: وَ اَنْکِحُوا الْاَیامی مِنْکُمْ...(۱)

بی‌همسران خود و بردگان درستکارتان را همسر بدهید...

۴ ـ و از دیدگاه گروهی از صحابه نیز منظور از واژه «نکاح» در آیه مورد بحث، «عقد» می‌باشد و تفسیر آیه این است که: اگر مردی با زنی زنا کرد دیگر نباید با او ازدواج نماید.

گفتنی است که آیه شریفه بدان دلیل مرد و یا زن آلوده دامان را در کنار زن و مرد

۱ . سوره نور، آیه ۳۲.

(۲۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرک‌گرا قرار داده است که بدین وسیله زشتی و پلیدی بی‌عفّتی را به نمایش نهد و مردم را از این گناه که گویی همسنگ و هموزن شرک و کفر است هشدار دهد.

و به باور مفسران، آیه شریفه در مقام بیان یک خبر و گزارش نیست که زن و مرد آلوده‌دامان و یا شرک‌گرا، باهم ازدواج می‌کنند؛ بلکه منظور نهی مردم با ایمان از ازدواج با چنین عناصر آلوده‌ای است گرچه به صورت خبر آمده است؛

و واژه «نِکاح» نیز اگرچه در فرهنگ واژه شناسان به مفهوم آمیزش است، امّا در آیه شریفه منظور، نفی و تحریم «عقد» و آمیزش است.

وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ.

و ازدواج با عناصر بی‌عفت، بر مردم با ایمان تحریم شده است.

به باور گروهی منظور این است که: و کار زشت و ننگین بی‌عفّتی بر مردم با ایمان حرام شده است.

با این بیان مردان با ایمان نباید با زنان آلوده ازدواج کنند و یا با آنان طرح دوستی ناروا بریزند و تن به زشتی دهند و تنها مردان آلوده یا شرک‌گرا هستند که با چنین زنان بی‌عفّتی ازدواج می‌کنند و یا به گناه و زشتی دست می‌یازند.

تدابیری برای پاکی و پاکدامنی(۱)

اگر اسلام را دین پاکی و پاکدامنی و عفّت نام نهیم و قرآن را کتاب پاکدامنی و امانتداری و پرواپیشگی و شایسته‌کرداری و کتاب عدالت و آزادگی بخوانیم سخنی درست و به حق گفته‌ایم؛ چراکه این دین و این کتاب یکی از ویژگیهای اساسی مردم توحیدگرا و با ایمان را عفت و پاکدامنی می‌نگرد و می‌فرماید:

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ...(۲)

مردم با ایمان و توحیدگرا آنانی هستند که دامان خویش را از بی‌عفّتی و حرام

۱ . مترجم .

۲ . سوره مؤمنون، آیه ۵.

پـــاک و پـاکیـــزه نگـــاه دارنـــــد...

و نیز یکی از سوره‌های قرآن به گونه‌ای در انـدیشه پاسـداری شایسـته و بایسـته و عمل به عفت عمومی و گوهر نجابت و پاکـدامنی است که آن را سوره عفت و پاکدامنی و پیکـار شایسـته با آفتهای عفّت می‌توان نام نهاد.(۱)

در این سوره مبـارکه قرآن، برای ایجـاد حال و هوا و فضای درستی که در آن گل‌ها و گل بوته‌های شـرافت و عفّت پرورش یافته و شکوفا گردد و همه آفت‌های پاکـدامنی و خارهای بی‌مقـدار آن محو و راههای آلودگی مسـدود شونـد تدابیری سازنده و عملی به تـابلـو رفتـه است که اهـم آنهـا عبـارتنــد از:

۱ ـ دستـــور تشکیـــل خـــانـــواده.

۲ ـ موظّف ســاختــن جامعــه و حکـومت به آسان و هموار ساختن راه ازدواج.

۳ ـ تحریم چشـم چـرانی و هــرز گی.

۴ ـ تحریم آفت برهنگی و بی‌بند و باری در پوشش.

۵ ـ هشـــــدار از جلـــــوه گــــریها.

۶ ـ تحـریم بی‌عفّتـی و آلـوده‌دامنی.

۷ ـ مقـــــــرّرات کیفـــــــــــری.

۸ ـ هشـــــــدار از ســوء ظـــــنّ.

۹ ـ کیفر دردناک اخروی برای بی‌عفّتی.

۱۰ ـ تحـریـم اشـاعـه فحشـــاء...

آری! اینهـا تدابیری است که اگر به درستـی به کار بسته شود عفّت عمومی تضمیـن و راه تبـاهی مســدود می گردد.

۱ . سوره نور را می‌توان به این نام خواند.

مــجازات تهمت اخلاقی مرد به همسر

وَالَّذینَ یَرْمُونَ اَزْواجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَداءُ اِلّاَ اَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ اِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقینَ

کسانی که همسـران خود را متهم به (عمل منافی عفت) می کننـدو گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است. (۶ / نور)

وَ الْخـامِسَـةُ اَنَّ لَعْنَـتَ اللّـهِ عَلَیْـهِ اِنْ کـانَ مِـنَ الْکـاذِبینَ

و در پنجمین بـار بگوید: لعنت خدا براوباد اگر ازدروغگویان باشد. (۷ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیـات ۶ تـا ۱۰ از ســوره نـور در حکم اسـتثناء و تبصره‌ای بر حکم قذف است ، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کنـد و بگویـد : او را در حـال انجـام این کار خـلاف با مـرد بیگــانه‌ای دیـدم ، حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی‌شود و از سوی دیگر ادعای او بـدون دلیل و شاهـد نیز در مورد زن پـذیرفته نخواهد شد ، چراکه ممکن اسـت

راست‌بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید. در این‌جا قرآن راه حلی پیشنهاد می‌کند که مسأله به بهترین صورت و عادلانه‌ترین طریق حل می‌گردد. و آن این‌که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است .
به‌این‌ترتیب شوهر برای اثبات ادعای خود از یک‌سو و دفع حد قذف از سوی دیگر ، چهار بار این جمله را تکرار می‌کند ؛ « اُشْهِدُ بِاللّهِ اِنّی لَمِنَ الصّادِقینَ فیما رَمَیْتُها بِهِ مِنَ الزّنا » (من به خدا شهادت می‌دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم ، راست می‌گویم). و سپس در مرتبه پنجم می‌گوید : « لَعْنَتُ اللّهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکاذِبینَ » (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم)
تفسیر مردان (۳۰۱)
شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در مورد شأن نزول و داستان فرود آیات ۶ تا ۱۰ دو روایت آمده است:
۱ ـ گروهی از مفسّران از «ابن عبّاس» در این مورد آورده‌اند که:
پس از دو آیه پیش، در تحریم تهمت به زنان پاکدامن و شوهردار و مقرّر شدن کیفر شدید برای کسانی که نتوانند چهار گواه بر ادّعای خویش بیاورند، یکی از مسلمانان به نام «عاصم بن عُدَیّ» به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب گردید و گفت:
ای پیامبر خدا! اینک پس از فرود این آیات، براستی اگر کسی همسر خویش را با مردی بیگانه یافت و از خیانت او خبر داد و به شما شکایت آورد و نتوانست چهار گواه برای خود حاضر سازد، باید تازیانه بخورد؟!
آنگاه افزود: ای پیامبر خدا! شما خود بفرمایید که اگر کسی به خیانت همسر خویش آگاه گردید و او را با بیگانه‌ای یافت، در آن حال از کجا چهار گواه پیدا کند؟ آیا نه این است که تا او در اندیشه یافتن گواه باشد، آنچه نباید رخ دهد، رخ داده و آن بیگانه نیز پی کار خود رفته است!
پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:آنچه من آورده‌ام‌وحی‌الهی‌است‌وخدا این گونه فروفرستاده است.
«عاصم» پس از شنیدن سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دیگر چیزی نگفت و راه خانه خود را در پیش گرفت؛ امّا در میان راه به مردی به نام «هِلال بن اُمَیّه» برخورد کرد که با خشم و ناراحتی به او گفت: خود با چشم خویشتن مردنمایی پلید به نام «شریک بن سمحا» را نزد همسر خود دیده و به خیانت آن دو یقین کرده است!
«عاصم» از همانجا نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشت و جریان «هِلال» را به آن حضرت گزارش کرد.
پیامبر گرامی همسر «هِلال» را خواست و موضوع را از او جویا شد؛ امّا او جریان را انکار کرد و گفت: «شریک» با آگاهی شوهرم «هِلال» برای آموزش قرآن به خانه ما
(۳۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن
می‌آمد و گاه می‌شد که حتّی «هِلال» او را با من تنها می‌گذاشت و از پی کار خود می‌رفت و او نیز پس از آموزش قرآن به من از پی کارش می‌رفت و هیچ موضوعی در مورد بدبینی همسرم نبود.
امّا در این روزها نمی‌دانم چرا او بدبین شده و غیرت کاذب او به هیجانش افکنده و یا اینکه از پرداخت هزینه زندگی وامانده و این اتّهام را ساز کرده است.
درست در این شرایط پیچیده بود که فرشته وحی فرود آمد و با آوردن آیات مورد بحث، برپیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راه حلّ آورد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تلاوت آیات این پرداخت که:
وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ یَکُن لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلاَّ أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّهِ...(۱)

۲ـ امّا «حَسَن» در این مورد آورده است که:

پس از فرود دو آیه گذشته(۲) و تحریم شدید تهمت به زنان پاکدامن و شوهردار، «سَعْد بن عُبادَه» به‌پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای پیامبر عزیز! با این وصف اگر مرد تیره‌بختی، بیگانه‌ای را با همسر خود یافت و او را به کیفر خیانت نابود کرد، شما او را به عنوان قصاص خواهید کشت؟ و اگر نزد شما آمد و از آن خیانت شکایت کرد و چهار گـواه نداشت شما او را هشتاد تازیانه خواهید زد؟!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من به حکم خدا عمل خواهم نمود.

نامبرده افزود: ای پیامبر خدا! اگر کسی مردنمایی بیگانه را بر روی ران همسرش دید و به‌ناگزیر از پی چهار گواه رفت و آن خیانتکار، کار خود را انجام داد و رفت و آنگاه آن بنده خدا از آن خیانت به شما خبر آورد و شکایت کرد، باید هشتاد شلاق بخورد؟

پیامبر گرامی گویی از این سخن «سَعْد» بوی اعتراض احساس کرد، از این رو خطاب به انصار فرمود:

۱. سوره نور، آیه ۶.

۲. سوره نور، آیه ۴ـ ۵.

شما درباره گفتار بزرگ و سرور قبیله خود چه می‌گویید؟

آنان با نهایت ادب گفتند: ای پیامبر خدا! شما او را ـ که مردی غیرتمند و در این مورد بسیار حسّاس و سختگیر است ـ سرزنش نفرمایید.

او در این مورد چنان است که هرگز جز با دوشیزه‌ای ازدواج نکرده و زنی را طلاق نگفته است که کسی پس از وی با او ازدواج نماید.

خود «سَعْد» گفت: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد! من یقین دارم که آنچه شما آورده‌ای از سوی خدا و قانون اوست، امّا من در مورد این قانون خدا در بهت و حیرتم!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حکم خدا در این مورد همین است.

او گفت: صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ.

از این گفت و شنود چیزی نگذشته بود که عموزاده او «هلال بن امیّه» شب‌هنگام از بوستان خویش به خانه‌اش وارد شد و در آن ساعت شب، مرد بیگانه‌ای را در کنار همسرش دید.

فردای آن روز، او نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و جریان را باز گفت. امّا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شنیدن خبر آن خیانت خانوادگی که برای یک مسلمان پیش آمده بود سخت آزرده‌خاطر شد.

«هِلال» با دیدن آثار ناراحتی در سیمای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای پیامبر خدا! می‌دانم شما از شنیدن این موضوع اندوه‌زده و ناراحت شدید، امّا به خدای سوگند که من راست می‌گویم و امیدوارم خدای پرمهر برایم گشایشی پدید آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان دلیل که او گواهانی بر ادعای خویش نداشت تصمیم گرفت او را شلاّق بزنند.

«انصار» با شنیدن این جریان گرد آمدند و گفتند: سرانجام به همان چیزی گرفتار آمدیم که «سَعْد» پیش‌بینی می‌کرد و اینک «هِلال» نه تنها شکایت و گواهی‌اش بر خیانت همسرش پذیرفته نیست که هشتاد تازیانه نیز خواهد خورد...

درست در این شرایط بحرانی و سخت بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیات را بر پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد که:

وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از دریافت وحی رو به «هلال» نمود و در میان حاضران فرمود: «هلال»! مژده‌ات باد که خدای فرزانه در کارت گشایشی پیش آورد: اَبْشِرْ یا هِلالُ فَاِنَّ اللّهَ تَعالی قَدْ جَعَلَ فَرَجاً...

«هِلال» سپاس خدا را گفت و پس از سپاس به بارگاه او، گفت: ای پیامبر خدا! من به بارگاه او امیدوار بودم:

فَقالَ قَدْکُنْتُ اَرْجُو ذلِکَ مِنَ اللّهِ تَعالی.(۱)

آنگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زن او را احضار فرمود و پس از انکار او، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مراسم «لِعان»(۲) را میان آن دو پیاده کرد و آن دو بدین وسیله از یکدیگر جدا شدند وپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله ضمن سخنانی فرمود: پس از این عمل منافی با عفّت اگر فرزندی به دنیا آمد و این نشانه‌ها را داشت، آن فرزند از آن شوهر این زن می‌باشد و اگر شباهت به آن مرد خیانتکار داشت، از آن اوست.

کیفر تهمت به همسر

در آیات گذشته، کیفر کسی که به انسان پاکدامن و درستکاری نسبت بی‌عفّتی دهد بیان گردید؛اینک‌درباره کسی که‌به‌همسرخویش‌چنین‌نسبت‌نارواوزشتی‌دهد می‌فرماید:

آن کسانی که به همسران خویش نسبت بی‌عفّتی می‌دهند و جز خویشتن گواهانی ندارند که گفتارشان را گواهی نماید هر کدام از آنان باید چهار بار خدای را به گواهی گیرد و به نام او سوگند یاد کند که در گفتار خود از راستگویان است و همسر خود را به

۱ . تفسیر طَبَری، ج ۱۸، ص ۶۵؛ اَسباب النُّزول واحدی، ص ۱۸۱؛ مَعالِم التّنزیل، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲ . منظور، راه حل ظریف و دقیقی است که در تفسیر آیات مورد بحث، خواهدآمد.

ناروا تهمت نمی‌زند و واقعیت دردناکی را به زبان می‌آورد.

و نیز می‌افزاید:

وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللّهِ عَلَیْهِ إِنْ کَانَ مِنَ الْکَاذِبِینَ.

و در گواه گرفتن خدا برای پنجمین بار به راستگویی خویش در نسبتی که به همسرشان داده‌اند، هر یک باید بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر دروغ می‌گوید و از دروغگویان است و این نسبت را، به دروغ به همسر خویش داده است.

با این بیان، مردی که خیانت همسرش را دیده است، برای اثبات گفتار خویش از یک سو و برای نجات از کیفر «قذف» یا نسبت بی‌عفّتی دادن به همسرش از سوی دیگر، نخست چهار بار سوگند یاد می‌کند که: من خدای را به گواهی می‌گیرم که در این نسبت ناروایی که به این زن داده‌ام راست می‌گویم.

«اِنّی اَشْهَدُ بِاللّهِ اَنّی لَمِنَ الصّادِقینَ فیما رَمَیْتُها بِهِ مِنَ الزِّنا».

و بار پنجم می‌افزاید: لعنت و نفرین خدا بر من باد اگر در این مورد دروغ بگویم و در این نسبت دادن از دروغگویان باشم.

«لَعْنَةُ اللّهِ عَلَیَّ انْ کُنْتُ مِنَ الْکاذِبینَ».

و بدین وسیله هم شکایت خود را طرح نموده و هم با اینکه گواهان لازم را ندارد، از حد «قَذْف» نجات یافته است.

(۳۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللّهِاِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبینَ

آن زن نیز می‌توانـد کیفر (زنا) را ازخود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شـهادت طلبـد که آن مـرد (در این نسبتـی که به او می‌دهـد) از دروغگویان است. (۸ / نور)

وَ الْخـامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیْهـا اِنْ کـانَ مِـنَ الصّادِقیـنَ

و در مرتبه پنجم بگوید : غضب خـدا بر او باد اگـر آن مـرد از راستگویان باشد.(۹ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا زن بر سر دو راهی قرار دارد ، اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی اتهام از خود (به ترتیبی که در آیات بعد می‌آیـد) نشود ، مجازات و حـد زنا در مورد او ثابت می‌گردد. اما « او نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد ، از دروغگویان است » .

و به این ترتیب زن در برابر پنـج بـار گـواهی مرد دایر به آلـودگی او ، پنـج بـار گـواهی بر نفی این اتهـام می‌دهـد ، به این نحـو که چهاربـار این عبـارت را می‌گویـد؛ « اُشْـهِدُ بِاللّهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبینَ فیما رَمانی بِهِ مِنَ الزِّنا » (خـدا را به شـهادت می‌طلبم که او در این نسبتی کـه بـه مـن داده است ، دروغ می‌گویـد). و سپس در مرتبه پنجم می‌گویـد : « اِنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیَّ اِنْ کـانَ مِنَ الصّادِقینَ » (غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید). انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه « لعن » در عبارات فوق « لِعان » نامیده‌شـده، چهـار حکـم قطعی برای این دو همسر در پی‌خواهـد داشت ؛ اول این که بـدون نیـاز به صیغه طلاق فـورا از هم جـدا می‌شونـد. دیگر این‌که برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردنـد یعنی امکان بازگشـتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود نـدارد. سوم این کـه حـد قـذف از مرد و حد زنا از زن برداشـته می‌شود (اما اگر یکی از آن‌ها از اجرای این برنامه سـر باز زند، اگر مرد باشـد، حد قذف و اگر زن باشد، حد زنا در مورد او اجرا می‌گردد). چهارم این‌که فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده ، از مرد منتفی است،

تفسیر مردان (۳۰۷)

یعنـی با او نسبتی نخـواهــد داشــت ، اما نسبتش با زن محفـوظ خـواهــد بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنگـاه نوبت دفـاع زن می‌رسـد و او ممکن است یکی از این سه راه را برگزینـد:

۱ـ ممکن است زبان به اقـرار بگشـاید و اتهام شوهر را بی کم و کاست بپذیرد.

۲ـ ممکن است زبان به اقرار نگشاید، امّا سکوت کند و حاضـر نشود به گونه‌ای که خواهد آمد از خود دفاع و کیفر بی‌عفّتی را که به او نسبت داده شده است، از خود دور ســازد و خویشتن را نجـات دهد، که در این دو صورت گناهکار و در خور کیفر شنــاخته خـواهـد شـد.

۳ـ امّا راه سوم این است که او می‌تواند کیفر بی‌عفّتی را از خود دور سازد همان گونه که قرآن می‌فرماید:

و کیفر بی‌عفّتی از آن زن برداشـته می‌شود در صورتی که چهار بار به طور پیاپی بگویـد: من خدا را به گواهی می‌خوانم که شوهرم در این نسبت ناروایی که به من می‌دهــد دروغگــوست.

و نیــز می‌افــزایــد:

وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیْهـا إِنْ کـانَ مِنَ الصَّادِقِینَ.

در پنجمیـن مرحلـه از گفتـار خـویش، می‌گویـد: خشـم خـدا بر مـن بـاد اگر شـوهرم در ایـن نسبت نـادرستی که به من می‌دهـد از

راستگویانست.

بدین‌سان زن، در برابر پنج مرتبه به گواهی گرفتن خدا به وسیله شوهرش که بمنزله گواهان مورد نیاز به حساب آمده، می‌تواند پنج بار با نام و یاد خدا و به گواهی گرفتن او، نسبت داده شـده را نفـی کنـد و مـردود شمارد.

او نخسـت چهـار بـار می گـوید:

أُشْهِدُ بِاللّهِ اَنَّهُ لَمِـنَ الْكـاذِبِينَ فيما رَماني بِهِ مِنَ الزِّنا.

من خـدای را به گـواهی می‌خـوانم که شوهرم در نسبت ناروایی که به من

می‌دهـد دروغگـوست.

و بار پنجم می گوید:

اَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَيَّ ان كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ.

خشـم خـدا بر مـن بـاد، اگر شـوهـرم راست می گـویـد.

و با این برنامه که به تناسب آیات مورد بحث و واژه «لعنت» در آنها «لِعان» نامیده شـده است، هـم مـرد می‌تـواند شکایت خود را طرح نماید و دادخواهی کند و هم زن می‌تـوانـد از خود دفـاع نماید.

پس از این برنامه، حاکم شـرع بـدون نیاز به اجرای صیغه طلاق، میان آنان اعلام جدایی و گسیختن پیوند خانوادگی می کند و آن زن و مرد برای همیشه بر یکدیگر حرام می گردند و زن باید پس از انجام برنامه «لِعان»، عده نگاه دارد.

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّهَ تَوّابٌ حَكيمٌ

و اگر فضـل و رحمت خـدا شامل حال شما نبود و این‌که او توبه پذیر و حکیم است (بسیـاری از شما گـرفتـار مجـازات سخـت الهی می‌شدید). (۱۰ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در واقع این آیه اشـاره اجمـالی برای تأکیـد احکام فوق است ، زیرا نشان می‌دهـد که برنامه « لِعان » یك فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حـل می کنـد. از یـک‌سو مرد را مجبور نمی‌کنـد که اگر کـار خلافی در مورد همسـرش دید، سـکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شـرع نیاید. از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنای محصـنه قرار نمی‌دهد و حق دفـاع به او عطا می کند. از سوی سوم شوهر را ملزم نمی‌کند که اگر با چنین صـحنه‌ای روبرو شد، به دنبـال چهـار شاهـد برود و این راز دردنـاک را برملاـ سـازد. از سوی چهـارم این مرد و زن را که قـادر به ادامه زنـدگی مشترک زناشویی نیستند ، از هم جـدا می‌سازد و حتی اجازه نمی‌دهـد که در آینـده باهم ازدواج کنند ، چراکه اگر این نسبت راست باشد، آن‌ها از نظر روانی قادر به ادامه زندگی زناشویی نیستند و اگر هم دروغ باشد ، عواطف زن آن‌چنان جریحه‌دار شده که بازگشت به زنـدگی مجـدد را مشـکل می‌سازد ، چراکه نه سـردی بلکه عـداوت و دشـمنی محصـول چنین امری است. و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می‌سازد. این است فضل و رحمت خداوند و توّاب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشـکل را گشوده است و اگر درست بیندیشیم ، حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشـده ، بلکـه هر یـک از این چهـار « شـهـادت » را در مـورد زن و شوهر ، جـانشیـن یک « شاهـد » کـرده و بخشـی از احکام آن را برای این قائل شده است .

چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده است ؟

نخستین سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود ، همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارنـد که این حکم‌استثنایی درمورد اتهـام آن‌هـا صادر شـده است؟ پاسخ این سؤال را از یک‌سو می‌توان در شأن نزول آیه پیـدا کرد و آن این‌که هر گاه مردی همسـرش را با بیگانه‌ای ببیند ، اگر بخواهد سکوت کند ، برای او امکان‌پذیر نیست ، چگونه غیرتش اجازه می‌دهد هیچ‌گونه عکس‌العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسـش نشان ندهـد ؟ اگر بخواهـد نزد قاضـی برود و فریاد بکشـد که فورا حد قذف درباره او اجرا می‌شود ، زیرا قاضی چه می‌داند که او راست می‌گوید ، شاید دروغ باشد و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد ، این نیز با حیثیت و آبروی او نمی‌سازد ، به‌علاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان‌گیرد. از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکـدیگر را متهم می‌سازنـد ولی مرد و زن کمتر یکـدیگر را به این مسائـل متهم می‌کننـد و به همین دلیل در مورد بیگانگان ، آوردن چهار شاهـد لازم است وگرنه حـد قـذف اجرا می‌گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگی‌های آن‌ها است .

بـرنـامه مخصوص « لِعـــان »

از توضیحاتی که در تفسیر آیـات بیان شـد ، به این‌جا رسـیدیم که برای دفع حدقـذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته ، لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می‌گوید که درحقیقت هریک از این چهار شـهادت در این مورد خاص جانشین شاهـدی شـده است و در مرتبه پنجم برای تأکیـد بیشتر ، لعنت خـدا را به جان می‌خرد ، اگر دروغگو باشـد. باتوجه به این‌که اجرای این مقررات ، معمولاً در یک محیط اسـلامی و توأم با تعهـدات مـذهبی است ، چنین قاطعانه خـدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد ، غالبا از اقدام به چنین خلافی خودداری می‌کند و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد ، این در مورد مرد. اما این‌که زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است ، به خاطر این

تفسیر مردان (۳۱۱)

می‌باشـد که تعادل میان شـهادت مرد و زن برقرار شود و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته ، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبـارت مرد ، از خـود دفـاع می‌کنـد و غضـب خـدا را بر خـود می‌خرد اگر مرد راسـت گفته باشـد ، می‌دانیم « لعنت » ، دوری از رحمت است امـا « غضب » چیزی بالاتر از دوری از رحمت می‌باشـد ، زیرا غضب مسـتلزم کیفر و مجازاتی‌است بیش از دور ساختن از رحمت و لـذا در تفسیر سوره حمـد گفته شـده است ؛ « مَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ » از « ضـالّین » (گمراهـان) بدترنـد بـا این‌که « ضالّین » مسلما دور از رحمت خدا می‌باشند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیــه مــورد بحث می‌فرماید:

وَلَولا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّهَ تَوَّابٌ حَکِیمٌ.

اگر فزونبخشـی و بخشـایش و مهر خـدا بر شـما نبـود و اگر ایـن نبـود کـه خـدا توبه‌پـذیر و فـرزانـه است و شـمــا را از بی‌عفّتی و زشـتکــاری نهــی نمی‌فرمود و برای آن کیفری عادلانه و در خور مقرّر نمی‌داشت، هم مردم به تباهی می‌افتادند و هم نسلها تبــاه و نسبهــا گسستــه می‌شــد.

به بــاور پــاره‌ای دیگــر، منظـور این است که: اگر بخشایش و رحمت خدا بر شـما نبود و توبه توبه‌کاران را نمی‌پذیرفت، به کسـی که دروغ می‌گفت بی‌درنگ عذاب می‌فرستاد و با معرّفی او به مردم، او را کیفر می‌کرد.

و از دیــدگــاه بــرخــی، منظــور ایــن است که: اگــر بخشــایش و مهر خـدا و تــوبــه‌پـذیری و فــرزانگی ذات پاک و بی‌همتای

او نبود، در کیفر شما شتاب می‌کرد و شمـــا را رســوا می‌ســاخت.

(۳۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تعلّق مردان و زنان ناپاک به یکدیگر

اَلْخَبیثاتُ‌لِلْخَبیثینَ وَالْخَبیثُونَ‌لِلْخَبیثاتِ‌وَالطَّیِّباتُ‌لِلطَّیِّبینَ‌وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ اُولئِـکَ مُبَـرَّؤُنَ مِمّا یَقُـولُـونَ لَهُـمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ

زنـان خبیث و ناپـاک از آنِ مردان خبیث و ناپاکنـد و مردان‌ناپـاک نیز تعلق به‌زنـان ناپـاک دارنـد و زنان پاک از آنِ مردان پاک و مردان پاک از آنِ زنان پاکند ، اینان از نسبت‌های ناروایی که به آن‌هـا داده می‌شـــود ، مبرّا هستند و برای آن‌هـا آمرزش (الهی) و روزی پـرارزش است.

(۲۶ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« خبیثـات » و « خبیثون » اشاره به زنان و مردان آلوده‌دامان است ، به‌عکس « طیّبات » و « طیّبون » که به‌زنان و مردان پاکـدامن اشاره می کند .

در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده که : « این آیه همانند " اَلزّانی لایَنْکِحُ اِلّا زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً " می‌باشد ، زیرا گروهی بودندکه تصمیم گرفتند بازنان آلوده ازدواج کنند ، خداوند آن‌ها را از این کار نهی کرد و این عمل را ناپسند شمرد » .(۱) در روایـات کتـاب نکـاح نیز می‌خوانیم که : یاران امامان ، گـاه سؤال از ازدواج با زنان « خبیثه » می‌کردنـد که با جواب منفی روبرو می‌شدنـد ، این خود نشان می‌دهـد که « خبیثه » اشاره به زنان ناپاک است نه سـخنان و نه اعمال ناپاک .(۲) در این‌جا سؤالی مطرح است و آن این‌که در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی‌را می‌بینیم‌که با این قانون هماهنگ نیست ، به عنوان مثال در خود قرآن آمـده که ؛ « همسـر نوح و همسر لوط زنان بـدی بودنـد و به آن‌ها خیانت کردنـد » (۱۰ / تحریم) و در مقابـل « همسر فرعون از زنان باایمان و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت

۱- « مجمـــع البیـــان » ، ذیـل آیـات مـورد بحـث .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۳۳۷ ، باب ۱۴.

تفسیر مردان (۳۱۳)

بی‌ایمان گشته بود » (۱۱ / تحریم). در مورد پیشوایان بزرگ اسـلام نیز کم و بیش نمونه‌هایی‌از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می‌باشد. در پاسخ عــلاوه بر این کــه هر قــانــون کلی استثناهایی دارد ، باید به دو نکته توجه داشت ؛

۱ ـ درتفسیرآیه گفتیم‌که منظوراصلی‌از «خبائث» همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و « طیّب » بودن نقطه مقابل آن می‌باشد ، به این ترتیب پاسـخ سؤال روشــن می‌شـود ، زیرا هیـچ‌یک از همسـران پیـامبران و امامـان به‌طـور قطع انحراف و آلودگی جنسـی نداشـتند و منظور از" خیانت "در داستان نوح و لوط ، جاسوسی‌کردن به نفع‌کفار است نه خیانت ناموسی. اصولاً این عیب از عیوب تنفرآمیز محسوب می‌شود و می‌دانیم محیط زنـدگی شخصـی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است، پـاک باشــد تا هـدف نبوت که جذب مردم به آیین خدا است، عقیم نماند .

۲ ـ ازاین گذشـته همسـران پیـامبران و امامـان در آغـاز کار حتی کافر و بی‌ایمان هم نبودنـد و گاه بعـد از نبوت به گمراهی کشـیده می‌شدنـد که مسلما آن‌ها نیز روابط خود را مانند سابق با آن‌ها ادامه نمی‌دادند ، همان‌گونه که همسـر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد ، به موسـی ایمـان نیـاورده بود ، اصولاً ـ موسـی هنوز متولـد نشـده بود ، بعـدا که موسـی مبعـوث شـــد ، ایمان آورد و چـاره‌ای جـز ادامــه زنــدگی توأم با مبارزه نــداشــت ، مبـارزه‌ای که ســرانجــامش شهــادت ایــن زن باایمـــان بود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَبیث»: پلید و ناپاک، که در آیه شریفه منظور، ناپاکی و پلیدی درقلمرو اندیشه، عقیده، گفتار و عملکرد است.

«طَیِّب»: پاک و پاکیزه؛که‌منظور، پاکی‌در رفتاروگفتار یاپاکی معنوی و اخلاقی است.

کبوتر با کبوتر ...

در آیات پیش، قرآن شریف، تهمت‌تراشی و نارواگویی در مورد زنان و مردان پاکدامن را در چندین آیه و در قالبهای گوناگون، گناهی زشت و نابخشودنی خواند و برای آن کیفر دردناک دنیوی و اخروی مقرّر فرمود؛ اینک در بیان یکی از سنّتهای

طبیعی و تشریعی می‌فرماید:

الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ

زنان پلید و ناپاک برای مردان پلیدند و مردان پلید و زشتکار نیز برای زنان پلید.

در تفسیر این فراز، دیدگاهها یکسان نیست:

۱ ـ به باور گروهی منظور این است که سخنان زشت و پلید از آن مردان پلید است و آنان نیز برای سخنان زشت و ناروا؛ و گفتار شایسته و زیبا و نیکو برای مردان نیکوکردار و درستکار است و مردان نیک‌اندیش و شایسته‌کردار برای سخنان نیک و شایسته و این همان است که انسان وقتی از مرد بزرگ و درست‌اندیشی سخنان شایسته می‌شنود بر او دعا می‌کند و می‌گوید خدایش او را بیامرزد که این گفتار، با سبک و راه و رسم و خلق و خوی او هماهنگ است.

۲ ـ امّا به باور گروهی دیگر، منظور این است که گناهان زشت از آن مردان پلید و مردان پلید برای گناهان زشت و ناشایسته‌اند؛ و کارهای شایسته و خداپسندانه از آن مردان نیکوکردار و مردان نیکوکردار و روشنفکر و آگاه نیز برای انجام کارهای شایسته و خداپسندانه‌اند.

۳ ـ از دیدگاه پاره‌ای، منظور این است که زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و در برابر آنها زنان پاک و پاکدامن از آن مردان پاک و امانتدارند و مردان پاک برای زنان پاک و پاکیزه.

دیدگاه سوم از دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است؛ و این دو بزرگوار برآنند که آیه مورد بحث بسان این آیه است که می‌فرماید:

اَلزّانی لایَنْکِحُ اِلاّ زانِیَةً اَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لایَنْکِحُها اِلاّ زانٍ اَوْ مُشْرِکٌ...(۱)

مرد زشتکار جز زن زشت‌کردار و یا شرک‌گرا را به همسری نمی‌گیرد

و زن زشتکار و بی‌عفّت را نیز جز مرد زشتکار و شرک‌گرا به همسری نمی‌گیرد...

۱ . سوره نور، آیه ۳.

آری! آیه مورد بحث، نظیر آیه‌ای است که ترسیم گردید و این آیه هنگامی فرود آمد که گروهی بر آن شدند که با زنان آلوده‌دامان پیمان زندگی مشترک ببندند و خدا با فروفرستادن آیه مورد بحث، آنان را از این کار هشدار داد و این را کاری ناپسند شمرد.

وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ

و در برابر آنها، زنان پاک و پاکدامن نیز از آن مردان پاک و مردان پاک و درستکار برای زنان پاکدامن هستند.

اُولئِکَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یَقُولُونَ

ایـن زنـان و مـردان پـاک و پـاکـدامـن از نسبتهـای نـاروایـی که پلیـدان به آنها می‌دهنـد برکنـارند.
به باور «قَرّاء»، این فراز اشاره به جریان «اِفْک» دارد و بدین وسیله «عایشه» و «صَفْوان» را از تهمت رسوای دروغسازان، پاک و برکنار اعلان می‌کند.
لَهُـــمْ مَغْفِـــرَةٌ وَرِزْقٌ کَـــرِیـــمٌ.
اینـان از سـوی پـروردگـارشـان آمرزش و رزق و روزی ارزشـمندی خواهنـد داشـت و در بهشت پرطـراوت و زیبـا از آن بهـره‌ور خواهند شد.
(۳۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

مردها مواظب چشمان خود باشند

مردها مواظب چشمان خود باشند

قُـلْ لِلْمُـؤْمِنینَ یَغُضُّـوا مِـنْ اَبْصـارِهِمْ وَ یَحْفَظُوافُرُوجَهُمْ ذلِکَ اَزْکی لَهُـمْ اِنَّ اللّـهَ خَبیـرٌ بِما یَصْنَعُونَ
به مؤمنـان بگو : چشم‌هـای خود را (از نگـاه به نامحرمـان) فروگیرنـد و فروج خود را حفظ کننـد ، این برای آن‌ها پاکیزه‌تر است ، خداوند از آن‌چه انجام می‌دهید ، آگاه است. (۳۰ / نور)
شرح آیه از تفسیر نمونه
«یَغُضُّوا» از مـاده « غَضّ » در اصـل به‌معنی کم‌کردن و نقصـان است و در بسیاری از موارد در کوتـاه کردن صـدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود ، بنابراین آیه نمی‌گویـد : مؤمنان باید چشم‌هایشان را فروبندند ، بلکه می‌گوید : باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این‌منظور که اگر انسـان به‌راستی هنگـامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود ، بخواهـد چشم خود را به‌کلی ببنـدد ، ادامه راه رفتن وماننـد آن برای او ممکن نیست ، اما اگر نگاه را از صورت و انـدام او برگیرد و چشم خود را پایین انـدازد ، گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است ، از منطقه دید خود به‌کلی حذف نموده است. از آن‌چه گفتیم ، ایـن نکتـه روشن می‌شـود که مفهـوم آیه فـوق این نیست که مردان در صـورت زنـان خیره نشونـد تـا این‌که بعضـی چنین اسـتفاده کننـدکه نگاه‌هـای غیرخیره مجـاز اسـت ، بلکـه منظـور ایـن اسـت که انسـان به هنگـام نگـاه کردن معمولاً ـ منطقه وسیعی را زیرنظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفـت ، چشم را چنـان گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود ، یعنی به او نگـاه نکنـد اما راه و چاه خود را ببینـد و این‌که « غَضّ » را به معنی کاهش گفته‌انـد ، منظور همین است. دومین دسـتور در آیه فوق همـان مسأله حفـظ « فروج » است. « فَرْج » در اصـل به معنی شـکاف و فاصـله میـان دو چیز است ، ولی در این‌گونه موارد کنـایه از عـورت می‌باشـد و مـا برای حفـظ معنی کنـایی آن در فارســی کلمـه « دامـان » را به‌جـای آن می‌گـذاریم. منظور از « حفـظ فرج » به‌طوری‌که در روایات وارد شده‌است ،
تفسیر مردان (۳۱۷)
پوشانیـدن آن از نگـاه کردن دیگران است ، در حـدیثی از امـام صـادق می‌خـوانیم : « هر آیه‌ای در قرآن که سـخن از حفـظ فروج می‌گویـد ، منظور حفظ کردن از زنا است ، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است » .(۱) و از آن‌جا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسـلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است ، نهی کرده ، در پایان آیه می‌فرماید : « این برای آن‌هـا بهتر و پـاکیزه‌تر می‌باشـد » (ذلِکَ اَزْکی لَهُمْ). سـپس به‌عنوان اخطـاربرای کسـانی‌که نگـاه‌هوس‌آلود و آگاهـانه به زنان‌نامحرم می‌افکننـد و گاه آن را غیراختیاری قلمـداد می‌کنند ، می‌گوید : « خداوند از آن‌چـه انجـام می‌دهنـد ، مسلمـا آگــاه

است » (اِنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما یَصْنَعُونَ) .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَضّ»: این واژه در اصل به مفهوم کم و کوتاه کردن صدا و نگاه آمده است.

«فَرْج»: در اصل به مفهوم «شکاف» و فاصله میان دو چیز است؛ امّا در آیه شریفه، کنایه از «عورت» آمده است.

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث، از پنجمین امام نور حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که:

این آیه شریفه، در مورد جوانی از انصار فرود آمد؛ چراکه او روزی در سر راه خویش با زنی زیبا و خوش‌سیما روبه‌رو گردید که از کوچه می‌گذشت؛ و چون در آن روزگاران زنان روسری خویش را پشت گوشهای خویش قرار می‌دادند و چهره و گردن و گلو و بخشی از سینه آنان به‌طور طبیعی نمایان می‌گردید، این جوان با دیدن چهره زیبا و گردن و گلوی آن زن، به تماشای او ایستاد و پس از گذشتن آن زن از برابرش، با دیدگان خویش به بدرقه او پرداخت؛ درست در همان لحظاتِ چشم چرانی و بدرقه زن بود که صورتش به استخوانی که در دیواری قرار داده شده بود، خورد و خون

۱- «نورالثقلین»، جلد۳،صفحه ۵۸۷و۵۸۸ .

سرازیر شد؛ و او پس از رفتن زن، تازه متوجّه بلایی شد که به سرش آمده بود.

با همان چهره شکافته و خون آلود به‌پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله برخورد و گفت باید جریان را آن‌گونه که بوده است به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بگویم.

پس‌از بیان داستان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که فرشته وحی فرود آمد و این آیه را آورد که:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ...(۱)

پدیده برهنگی و چشم‌چرانی

در آیات ۳۰ تا ۳۱ قرآن شریف بر آن است که مردم را از دو آفت برهنگی و نگاه‌های ناروا باز دارد و بدین وسیله از پاکی و عفّت عمومی پاس دارد؛ از این رو در بیان احکام نگاه کردن زن و مرد به یکدیگر می‌فرماید:

قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِن أَبْصَارِهِمْ

هان ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو، دیدگان خویشتن را از نگاه‌های هوس‌آلود و از دیدن آنچه بر آنان روا نیست، فرو بندند.

وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ

و هماره پاکدامنی و پاکی ورزند و هرگز به بی‌عفّتی نیندیشند.

«ابن زید» می‌گوید:در قرآن شریف هرکجا به پاکدامنی ورزیدن یا «نگاهداشتن عورتها» سفارش شده، منظور پاکدامنی و دوری گزیدن از بی‌عفّتی است؛ و تنها در این آیه شریفه است که منظور از این تعبیر، پوشیدن اعضا و اندامهای جنسی است.

از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در این مورد آورده‌اند که فرمود: برای مرد روا نیست که به عورت برادر خویش بنگرد و زنان با ایمان نیز نباید به یکدیگر نگاه کنند.

ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ

این شیوه برای دین و دنیای آنان سودمندتر و بهتر و برای پاک ماندن از اتّهامات گوناگون مؤثّرتر و به پروا نزدیکتر است.

إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ.

و بی‌گمان خدا از آنچه آنان انجام می‌دهند آگاه است.

۱ . وَسائل الشّيعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹ و تفاسير ذيل آيه شريفه. (از نگارنده)

توصیه قرآن برای ازدواج آقا پسرها با تضمین رفع فقر از سوی خدا

وَ اَنْكِحُوا الْايامى مِنْكُمْ وَ الصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَاِمائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُواسِعٌ عَليمٌ

مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان وکنیزان صالح و درستکارتان را اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد، خداوند واسع و آگاه است. (۳۲ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اَنْكِحُوا » (آنها را همسر دهید) با این‌که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است ، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، ازطریق کمک‌های مالی در صورت نیاز ، پیدا کردن همسر مناسب ، تشویق به مسأله ازدواج و بالاخره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست ، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هرگونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود. « اَيامى » جمع « اَيِّم » در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد ، سپس به مردی که همسر ندارد ، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرّد در مفهوم این آیه داخل هستند ، خواه بکر باشند یا بیوه. در حدیثی از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم : « اَفْضَلُ الشَّفاعاتِ اَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فى نِكاحٍ حَتّى يَجْمَعَ اللّهُ بَيْنَهُما : بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی گری کنی تا این امر به سامان برسد » .(۱) در حدیث دیگری از امام کاظم می‌خوانیم : « ثَلاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللّهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ ، يَوْمَ لا ظِلَّ اِلاّ ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ اَخاهُ الْمُسْلِمَ اَوْ اَخْدَمَهُ اَوْ كَتَمَ لَهُ سِرّا : سه طایفه هستند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند ، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست ؛ کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش‌را فراهم‌سازد و کسی که به‌هنگام‌نیاز به‌خدمت، خدمت‌کننده‌ای‌برای او

۱ - « وسائل الشيعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۷ .

فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد » .(۱)

و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای بگوید ، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می‌نویسند » (كانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاها اَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِها فى ذلِكَ عَمَلُ سَنَةٍ قِيامُ لَيْلِها وَ صِيامُ نَهارِها) .(۲)

منظوراز جمله «وَالصّالِحينَ مِنْ‌عِبادِكُمْ وَ اِمائِكُمْ» چیست؟

قابل توجه این‌که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید ، به طورکلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید ، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد ، آن را مقیّد به « صالح بودن » می‌کند. جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالی‌قدر « تفسیر المیزان » و همچنین « تفسیر صافی ») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند

، درحالی‌که اگر چنین باشد ، این قید در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است. بعضی دیگر گفته‌اند که : منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است ، چراکه صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیربردگان این قید نیامده است؟ احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این‌که ؛ در شرایط زندگی آن‌روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند ، به‌طوری‌که هیچ‌گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند ، اگر با این حال اقدام به تزویج آن‌ها می‌شد ، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند ، لذا دستور داده شده است ؛ در مورد آن‌ها که صلاحیت اخلاقی دارند ، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند ، سپس اقدام به ازدواجشان گردد .

۱ - « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۷ .

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۲۷ .

تفسیر مردان (۳۲۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَیِّم»: این واژه در اصل به مفهوم زن بی‌شوهر آمده و آنگاه به تناسب، به هر بی‌همسری از زن گرفته تا مرد گفته می‌شود و جمع آن «ایامی» می‌باشد.

«اَنْکِحُوا»: آنان را همسر دهید.

«إِماء»: کنیزان.

فرمان تشکیل خانواده و تشویق به ازدواج

در آیات ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ آفریدگار هستی برای پاکی و پاکدامنی مردان و زنان با ایمان و مبارزه با هر نوع زشتکاری و گناه، از سویی فرمان تشکیل خانواده و ازدواج سهل و آسان می‌دهد و از دگر سو پدران و مادران و بزرگان جامعه را موظّف می‌دارد که وسایل و امکانات تشکیل خانواده را برای نسل جوان فراهم آورند.

در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ أَنْکِحُوا الْاَیَامی مِنْکُمْ وَالصَّالِحِینَ مِنْ عِبَادِکُمْ وَإِمَائِکُمْ

هان ای مردم با ایمان! مردان و زنان بی‌همسر خویش را همسر دهید؛ و نیز بردگان شایسته‌کردار و پاکدامن خویش را در راه ازدواج با یکدیگر یاری کنید و وسیله ازدواج آنان را فراهم آورید.

این دستوری که در آیه شریفه آمده است یک دستور پسندیده و تشویق و ترغیب به کاری شایسته است امّا یک دستور واجب و بایسته نیست.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:

مَنْ اَحَبَّ فِطْرَتی فَلْیَسْتَنَّ بِسُنَّتی وَ مِنْ سُنَّتِی النِّکاحُ(۱)

ص هر کس راه و رسم طبیعی و هماهنگ با فطرت انسانی مرا دوست بدارد، به سنّت و روش من می‌گراید و ازدواج و تشکیل خانواده از راه و رسم من است.

۱ . سُنَن کُبری، بیهقی، ج۷، ص۷۸ ؛ الوسیط، واحدی، ج۳، ص۳۱۸ ؛ کافی، ج۵، ص۳۲۹.

(۳۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و نیز فرمود:

یا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْکُمُ الْباهَ فَلْیَتَـزَوَّجْ فَـاِنَّـهُ اَغْضی لِلْبَصَرِ وَ اَحْسَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَـنْ لَـمْ یَسْتَطِـعْ فَعَلَیْـهِ بِـالصَّـوْمِ(۱)

ص هـان ای جوانـان! هر کـدام از شـما از شـرایط لازم برای ازدواج بهره‌ور است، تشـکیل خانواده دهـد؛ چراکه ازدواج برای پاکی چشم و دامان بهتر است؛ و هر کس توانایی و امکانات مالی این کار را نـدارد و در فشار غریزه جنسـی است برای چیره‌شـدن بر آن، روزه بـدارد؛ چـرا کـه روزه، شکننـده نیـروی جنسـی و آرام‌بخـش آن است.

از «سعید بن جُبَیر» آورده‌اند که در سفر حج به «ابن عبّاس» برخورد نمودم و ضمن گفتگـو از من پـرسیـد ازدواج کـرده‌ای؟

پـاسـخ دادم: نــه؛

گفت: برو ازدواج کن.

سال بعد دگرباره به او برخورد کردم و از من جویا شد آیا تشکیل خانواده داده‌ام؟

پـاسخ دادم: نـــه؛

گفت: «سـعید»! برو ازدواج کن چراکه بهترین و والاـترین انسانهای عصـرها و نسـلهاپیامبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله است که ازدواج کرد...

و در ادامــه آیـه شریفـه مـی‌افـزایـد:

وَ الصّالِحیـنَ مِـنْ عِبـادِکُـمْ وَ إِمائِکُـمْ

و نیز به بردگان شایسته‌کردار و پاکدامن خویش همسر دهید.

بـه بـاور پـاره‌ای، منظـور، غـلامـان و کنیـزان با ایمان است که بـایـد وسیلـه ازدواج آنـان را فـراهـم آورنـد.

۱ . صحیح بُخاری، ج ۷، ص ۲ ؛ صحیح مُسلِم، ج ۲، ص ۱۰۱۸ ؛ سُنَن تِرْمِذی، ج۳، ۳۹۲، ۱۰۸۱.

تفسیر مردان (۳۲۳)

آنگـاه در مورد انسانهای آزاد می‌فرمـاید:

إِنْ یَکُونُوا فُقَـراءَ یُغْنِهِـمُ اللّهُ مِـن فَضْلِـهِ

اگر این جوانانی که تشـکیل خانواده می‌دهنـد مردمی تنگدست و بینوا باشـند، خدای بخشاینده از فزونبخشـی خویش آنان را بی‌نیاز خواهد ساخت.

وَ اللّـهُ واسِـعٌ عَلیـمٌ.

و خدا گشایشگر و داناست.

هم بخشایش و کرامت او بسیار است و هم به حال و روز و مصلحت بنـدگانش آگاه بـوده و بر اسـاس حکمـت و مصلحت با آنـان رفتـار می‌کنـد.

ششـمین امام نور حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرمود: کسی که از بیم تنگدستی و نیـازمنـدی تشکیـل خـانـواده ندهد دچار پندار بد و سوء ظنّ است؛ چراکه قرآن می‌فرماید: به بی‌همسران جامعه خود همسر دهید؛ اگر آنان تهیدست باشند خدا آنـان را از فـزونبخشـی خـود بی‌نیـاز خـواهـد سـاخـت...

(۳۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تجـارت و کسب و کار مردان خـدا را از انجام وظایف دینی غافل نمی‌سازد

رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَ اِقامِ‌الصَّلوةِ وَ ایتاءِ الزَّکوةِ یَخافُونَ یَوْما تَتَقَلَّبُ فیهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصارُ

مردانی که نه‌تجارت و نه معـامله، آنها را از یاد خـدا و برپاداشـتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کنـد، آنها از روزی می‌ترسـند که دل‌ها و چشم‌ها در آن زیر و رو می‌شود. (۳۷ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که این بیوت ، همان مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقایق اسلام و احکام خدا از آن نشر می‌یابد و در این معنی وسیع و گسترده ، مساجد ، خانه‌های انبیاء و اولیاء ، مخصوصا خانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خانه علی جمع است. و این‌که برخی مفسران آن‌را منحصرا به‌مساجد و یابیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده‌اند ، دلیلی بر این انحصار نیست و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات مانند روایتی از امام باقر نقل شده که فرمود : « هِیَ بُیُوتُ الْاَنْبِیاءِ وَ بَیْتُ عَلِیٍّ مِنْها: این آیه اشاره به‌خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می‌شود » (۱)

، یا در حدیث دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند : « منظور چه بیوتی است » ؟ فرمود : «بُیُوتُ الْاَنْبِیاء» است ، ابوبکر پرسید : « این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است » ؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها : آری این از برترین آن‌ها است » .(۲)

همه این‌ها اشاره به مصداق‌های روشن است ، زیرا می‌دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر ، مصادیق روشن را بیان می‌کند. آری هر کانونی که به فرمان خدا برپا شده و نام خدا در آن برده

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۶۰۷ .

۲- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

تفسیر مردان (۳۲۵)

می‌شود و هر صبح و شام مردان باایمانی که زندگی مادی آن‌ها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی‌کند ، به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند ، چنین خانه‌هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است. در این آیه هم « تجارت » آمده است و هم « بیع » با این‌که به نظر می‌رسد هر دو یک معنی داشته باشد ولی ممکن است تفاوت این‌دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است ، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است. توجه به‌این‌امر نیز ضروری‌است که نمی‌فرماید : آن‌ها مردانی هستندکه به‌سوی تجارت و بیع نمی‌روند، بلکه می‌گویند: تجارت و بیع آن‌ها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌افزاید:

رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّهِ وَإِقامِ الصَّلاةِ وَ إِیْتاءِ الزَّکوةِ

در این خانه‌ها مردانی خدا را به پاکی و شکوه می‌ستایند که نه تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و فرهنگ انسانساز آن بازمی‌دارد و نه خرید و فروش و تلاشهای اقتصادی.

منظور از تسبیح خدا در آیه شریفه، خواندن نماز است؛ چراکه هر تسبیحی در قرآن به مفهوم نماز آمده است.

امّا به باور پاره‌ای، منظور، منزّه و پاک شمردن ذات بی‌همتای او از هر عیب و کاستی در قلمرو اوصاف و تدبیر امور است.

از دو امام راستین حضرت صادق و پدر گرانقدرش علیهماالسلام آورده‌اند که:

«اِنَّهُمْ قَوْمٌ اذا حَضَرَتِ الصَّلوةُ تَرَکُوا التِّجاراتَ وَ انْطَلَقُوا اِلَی الصَّلوةِ وَ هُمْ اَعْظَمُ اَجْراً مِمَّنْ یَتَّجِرُ»(۱)

۱ . تِبیان، ج ۷، ص ۴۴۱.

(۳۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اینان مردان توحیدگرا و شایسته‌کرداری هستند که به هنگام فرارسیدن وقت نماز، تجارت و داد و ستد را وانهاده و به سوی نماز می‌روند و روشن است که پاداش آنان از کسی که تجارت می‌کند پرشکوه‌تر است.

یَخافُونَ یَـوْمـاً تَتَقَلَّـبُ فِیـهِ الْقُلُوبُ وَالاْءَبْصارُ.

آنان مردمی هستند که از روز رستاخیز که روز دگرگونی‌دلها و دیدگان و روز سـوختن و پختـه شـدن اعضـا و انـدامهـاست، می‌ترسند.

امّا به باور برخی، منظور این است که: آنـان از روزی می‌ترسند که دلهـا در بیم و امیـد است و چشـمها گـاه به سوی راست توجّه می‌یابند و گاه به طرف چپ؛ تا بنگرند که نامه عمل انسانها از کدامین سمت به دست آنان داده می‌شود، سمت راست یا چپ؟

دیدگاه سوّم در تفسیر آیه بر آن است که: آنان مردمی هستند که از روز رستاخیز ـ که دلها جابه‌جا گردیده و به گلوگاه‌ها می‌رسند و دیدگان نابینا می‌گردند ـ می‌ترسند.

و دیدگاه دیگری بر آن است که: آنان مردمی هستند که از روز رستاخیز ـ که دلها از تردید به ایمان و یقین می‌گرایند و دیدگان از بهت و حیرت به رشد و هدایت می‌رسند و کسانی که در دنیا در تردید بودند به اوج یقین می‌رسند و بر دانش و بینش آنان افزوده می‌شود ـ می‌ترسند؛ درست همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

«فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ(۱)

»براستی که تو از این حال در غفلت بودی امّا ما پرده‌ات را از برابر دیدگانت بـرداشتیـم و دیـده‌ات امـروز تیـز است.

۱ . سوره ق، آیه ۲۲.

تفسیر مردان (۳۲۷)

پـاداش ویژه مردان خـدا

پـاداش ویژه مردان خـدا

لِیَجْـزِیَهُـمُ اللّهُ اَحْسَـنَ مـا عَمِلُـوا وَ یَـزیـدَهُـمْ مِنْ فَضْلِهِوَ اللّهُ یَـرْزُقُ مَنْ یَشـاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ

هـدف این است که خداونـد آن‌ها را به بهترین اعمالی که‌انجام داده‌اند ، پاداش دهد و از فضـلش بر پاداش آن‌ها بیفزاید و خداوند هر کس را بخواهد ، بی‌حساب روزی می‌دهد (و از مواهب بی‌انتهای خویش بهره‌مند می‌سازد). (۳۸ / نور)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به پاداش بزرگ این پاسـداران نور هدایت و عاشقـان‌حق و حقیقت اشاره می‌کند. در این‌که منظور از « اَحْسَنَ ما عَمِلُوا » در این آیه چیست ؟ بعضی معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر پاداش می‌دهد ، چنان که درآیه ۱۶۰ سوره‌انعام می‌خوانیم: « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها: کسی که کار نیک کند ، ده برابر پاداش می‌گیرد » و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق‌کننـدگان پاداشـی معـادل هفتصـد برابر و یـا مضـاعف آن ذکر شـده است. این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است که خداوند تمام اعمال آن‌ها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد ، حتی اعمال کم‌اهمیت و متـوسطشـان هـم‌ردیـف بهتـرین اعمـالشـان در پـاداش خـواهـد بـود.

و این از فضـل خداونـد دور نیست ، چراکه در مقـام عـدالت و مجـازات برابری ضـروری است ، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می‌رسـد ، مـواهب و بخشـش‌ها بـی‌حسـاب اسـت ، چـرا کـه ذات پـاکش نـامحـدود است و « نعمتـش نـامتنـاهی و کرمش بی‌پایان » .

(۳۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فـرمـاید:

لِیَجْـزِیَهُـمُ اللّهُ أَحْسَـنَ مَـا عَمِلُوا

آنان در زندگی، این کارهای شایسته را بدان جهت انجام می‌دهند که خدا آنان را نیکوتر و پرشکوه‌تر از کارهایی که انجام داده‌اند پاداش دهد.

وَ یَـزِیـدَهُـمْ مِـنْ فَضْلِـهِ

و از فـزونبخشی خـویش بر پـاداش آنـان بیفـزاید.

وَاللّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ.

و ایـن شـگفت‌انگیز هـم نیسـت؛ چراکه پـاداش به حسـاب و حسابرسـی است و بخشـایش و کرامت بـدون حسـاب است و خـدا هر کسـی را بخواهـد و شایسـته بدانـد از راه فزونبخشـی و کرامت خویش بی‌حسـاب روزی می‌بخشـد و از نعمتها و موهبتهای خـود بهـره‌ورش مـی‌سـازد.

تفسیر مردان (۳۲۹)

صفات دوازده‌گانه مردان شایسته

وَ عِبـادُ الرَّحْمـنِ الَّـذینَ یَمْشُـونَ عَلَـی الاْرْضِ هَـوْنـا وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما

بنـدگان خـاص خداونـد رحمن آن‌هـا هسـتند که بـا آرامش وبی‌تکبر بر زمین راه می‌رونـد و هنگـامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بـزرگـواری می‌گذرند).(۶۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« هَوْنَ » مصـدر است و به معنی نرمش و آرامش و عـدم تکبر می‌باشد. آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صـفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می‌کند که بعضی به جنبه‌های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره‌ای اجتماعی ، قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی‌هم رفته مجموعه‌ای است از والا‌ترین ارزش‌هـای انسانی. نخستین توصـیفی که از « عِبادُ الرَّحْمنِ » شـده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که درتمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشـکار می‌شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمـال و گفتـار و حرکـات انسـان نشـان می‌دهنـد، تا آن‌جا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می‌توان بـا دقت و موشـکافی به قسـمت قابـل توجهی از اخلاق او پی‌برد. در حـدیث جالبی از پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم که روزی از کـوچه‌ای عبور می‌کردنـد جمعی از مردم را در یـک نقطه مجتمع دیدنـد ازعلت آن سؤال کردنـد عرض کردنـد دیوانه‌ای است که اعمـال جنـون‌آمیز و خنـده‌آورش مردم را متـوجه خود سـاخته آن‌هـارا به سوی خود فراخوانـد و فرمود : می‌خواهیـد دیوانه واقعی را به شـما معرفی کنم ؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می‌دادند. فرمود : « اَلْمُتَبَخْتِرُ فی مَشْیِه ، اَلنّاظِرُ فی عِطْفَیْهِ ، اَلْمُحِرِّکُ جَنْبَیْهِ بِمِنْکَبَیْهِ الَّذی لایُرْجی خَیْرُهُ وَ لا یُؤْمَنُ شَرُّهُ ، فَذلِکَ الْمَجْنُونُ وَ هذا مُبْتَلًی : کسـی که با تکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دوطرف خود نگاه می‌کنـد ، پهلوهای خود را با شانه خودحرکت می‌دهـد (غیر از خود نمی‌بینـد و انـدیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود)

(۳۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کسـی که مردم به خیر او امیـد ندارنـد و از شـر او درامـان نیسـتند دیوانه واقعی او است امـا این را که دیدیـد تنها یک بیمار است ». دومین وصف آن‌ها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید : « وَ اِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاما ». سـلامی که نشانه بی‌اعتنایی تؤام با بزرگواری است ، نه ناشـی از ضعف ، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان

است ، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آن‌ها است ، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است ، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«هَوْن»: وقــار و فـروتنی و در برابر تکبّر است.

در آیه شریفه از این انسان‌های شریف و فروتن به بندگان خدا تعبیر می‌کند و این بیان به منظور گرامیداشت آنان است؛ بدین صورت خدا آنان را در راه شایسته و شیوه درست و انسانی خودشان تشویق می‌کند و روشن می‌سازد که او از بندگان، جز این شیوه و عملکرد انتظاری ندارد و باید چنین باشند.

این تعبیر تشویق آمیز بسان بیان پدری پر مهر و خردمند است که در تشویق فرزند شایسته کردارش می‌گوید: فرزند من، آن کسی است که در زندگی به گونه‌ای بیندیشد و رفتاری درپیش گیردکه من‌از او خشنودگردم‌ورفتاری‌درست و خداپسندانه‌داشته باشد.

او بدین صورت فرزند درست کردار و خردمند خویش را تشویق می‌کند و به فـرزنـدان وظیفـه ناشناس نیز هشدار می‌دهد که بخود آیند.

از حضـــرت صـادق علیه‌السلام آورده‌انـد کـــه فـــرمـــود:

هُوَ الرَّجُلُ یَمْشی بِسَجِیَّتِهِ الَّتی جُبِلَ عَلَیْها لایَتَکَلَّفُ وَ لایَتَبَخْتَرُ.(۱)

ص۱ . بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۳۲؛ و ج ۶۹، ص ۲۶۰.

منظور از این انسان شایسته کردار آن کسی است که بر اساس فطرت انسانی و وجدان اخـلاق خـویـش زنـدگی کنـد و از خـود بـزرگی بینـی و تکبـر و خودکامگی بپرهیزد.

پـاره‌ای می‌گـوینـد: منظور آیه شریفه آن انسان‌های فروتن و شایسته کرداری می‌باشند که به بردبـاری و آگاهی آراسته‌اند و در برابر نادانی و خیره سری و گستـاخی دیگـران وقـار و شکـوه معنـوی خـویشتـن را از دست نمـی‌دهنـد.

وَ اِذا خَـاطَبَهُـمُ الْجَـاهِلُـونَ قَـالُـوا سَـلاماً.

و هنگـامی کـه که عنـاصـــر و جـریـان‌های نادان و گمراه و تاریک‌اندیش به آنـان سخن ناپسنـدی نثـار کنند، پـاسخ آنان را بـه زشتی نمی‌دهنـد و دهـان بـه سخنان نـاروا نمی‌آلایـنـد و بـه گنـاه نمی‌افتنـد، بلکـه خـدا پسندانه و انسانی بـه روشنگـری و پـاسخگـویی می‌پـردازنـد.

به بـاور پـاره‌ای منظـور ایـن است که در بـرابـر نادانی و گستاخی‌نادانان، به آنان سلام می‌گویند.

قرآن در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید:

وَ اِذا سَمِعُـوا اللَّغْوَ اَعْـرَضُـوا عَنْـهُ وَ قـالُـوا لَنا اَعْمالُنا وَ لَکُمْ اَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.(۱)

و هنگـامی کـه سـخـن بیهـوده‌ای بشـنـونـد از آن روی بـر می‌تـابنـد و می‌گوینـد: عملکرد مـا از آن مـا و عملکرد شـما از آن شماست! سلام بر شما، ما جویای معـاشـرت و درگیـری با نـادانـان نیستیـم.

«قُتـادَة» در ایـن مـورد آورده است کـه: شیـوه اخـلاقی مردم توحیدگرا این بـود که با عنـاصر نادان کشمکش نمی‌کردنـد.

و «اِبْن عَبّاس» می‌گوید: آنان در برابر کسانی که نادانی می‌ورزیدند، پافشاری نمی‌کـردند و بسـان آنان رفتـار نمی‌نمـودند.

۱ . سوره قَصَص، آیه ۵۵.

وَ الَّذینَ یَبیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدا وَ قِیاما

آن‌ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.

(۶۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سُجَّد » جمع « ساجِد » و « قِیام » جمع « قائِم » است. در این آیه به سومین ویژگی آن‌ها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است. در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند ، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان کسانی هستند که شب‌ها بیدار می‌مانند و در پیشگاه پروردگار خویش گاه در حال قیام هستند و گاه در حال سجده و او را خالصانه و عاشقانه عبادت می کنند و از بارگاه با عظمت او پاداش می‌خواهند و یاری می‌جویند.

تفسیر مردان (۳۳۳)

وَ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنّا عَذابَ جَهَنَّمَ اِنَّ عَذابَها کانَ غَراما

آن‌ها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است. (۶۵ / فرقان)

اِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرّا وَ مُقاما

آن بدجایگاه و بدمحل اقامتی است. (۶۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «غَرام» در اصل به‌معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سرانسان برندارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید ، پی گیر و پردوام است. چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این‌که آن‌ها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسؤولیت‌ها است ، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است ، همان ترسی که به‌سان یک پلیس نیرومند از درون ، انسان را کنترل می کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنان کسانی هستند که نیایشگرانه دست به سوی خدا برداشته و هماره می گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ و آتش شعله‌ور آن را از ما برطرف سازد که عذاب آن سخت و پاینده و جدایی‌ناپذیر است .

چرا که دوزخ برای ماندن بد جایگاه و زشت و بد قرارگاهی است.

(۳۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ اِذا اَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواما

آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه سخت گیری ، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند. (۶۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه «قَوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قِوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که

مـایـه قیام و استقـرار بوده باشد.

در تفسیر « اِسْراف » و « اِقْتار » که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارنـد کـه روح همـه بـه یـک امر بازمی‌گردد و آن این که « اسراف » آن است که بیش از حد و در غیـر حـق و بیجـا مصـرف گـردد و « اقتار » آن است که کمتر از حـق و مقـدار لازم بـوده بـاشـد.

در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای « اسراف » و « اقتار » و حد اعتدال شده است و آن این‌که هنگامی که امام صادق این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان « اقتار » و سخت‌گیری است ، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرموداین«اسراف»است، بارسوم مشت‌دیگری برداشت وکمی دست خود راگشود به‌گونه‌ای که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان « قَوام » است.(۱)

ص

۱- « تفسیر نورالثقلین » ، جلـد ۴ ، صفحـه ۲۹ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بـه بـاور پـاره‌ای «اِسْـراف» بـه مفهـوم هزینـه کردن مـال و ثروت در راه گنـاه و نافرمـانی خـداست و واژه «اِقْتار» بـه معنـای خـودداری از هـزینـه درست و شایسته در راه حـق و عـدالـت اسـت.

بـا این بیـان تفسیر آیه این است که: بنـدگان خاصّ خـدا کسانی هستند که دارایی و ثروت خود را نه در راه گناه و بیـداد مصرف می‌کنند و نه از هزینه آن در راه حق و عـدالت خـودداری می‌ورزنـد، بلکـه آن را در راه حـق هـزینـه می‌نمـاینـد.

و پاره‌ای بر آنند که، واژه «اِسْراف» به مفهوم زیاده‌روی و «اِقْتار» به معنای خودداری از ادای حق خداست که در این صورت تفسیر آیه این است که: و بندگان خاص خدا، کسانی هستند که در هزینه کردن مال خود، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیـری، بلکه به طـور درست و بجـا هـزینه می‌نمـایند و از آن بهره می‌برند.

«مُعـــاذ» در ایــن مـــورد آورده اســت کـــه:

سَـأَلْتُ رَسُـولَ اللّهِ عَـنْ ذلِکَ

از پیـامبر گـرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیه پرسیدم، که فرمود:

مَنْ اَعْطی فی غَیْرِ حَقٍّ فَقَدْاَسْرَفَ، وَ مَنْ مَنَعَ عَنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَرَ.(۱)

ص هر کس دارایـی خـود را در راه ستـم و نافرمانی خـدا هـزینـه کنـد، راه اسراف را پیمـوده است و هر کس از هـزینـه آن در راه حـق و عـدالت خود داری ورزد، راه «بخـل» و تنـگ‌نظـری در پیـش گـرفتـه اسـت.

و از امیـرمـؤمنـان آورده‌انـد کـه فـرمـود:

لَیْـسَ فِـی الْمَـأْکُـولِ وَ الْمَشْـرُوبِ سَـرَفٌ و اِنْ کَثُـر.(۲)

ص۱ . تفسیر ماوَرْدی، ج ۴، ص ۱۵۶.

۲ . تفسیر تِبْیان، ج ۷، ص ۵۰۶.

هزینه نمودن مال در راه خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های حلال و روا، ـ گرچه زیاد هم باشد ـ اسراف به شمار نمی‌رود.

وَ کـــانَ بَیْـــنَ ذلِـــکَ قَـــوامـــاً.

و شیوه هزینه مال و ثروت، شیوه‌ای میانه این دو روش ناپسند می‌باشد.

با این بیان شیوه پسندیده، نه اسراف‌کاری و ولخرجی است و نه سخت‌گیری و تنگ چشمی، بلکه روش اعتدال و میانه و پسندیده است.

و منظور از واژه «قوام» در آیه شریفه آن شیوه‌ای است که انسان را در زندگی از دیگران بی‌نیاز ساخته و به طور خودکفا استوار و سر پا دارد.

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که «قَوام» به فتح قاف، به معنای روشن میانه است.

اَلْقَوامُ هُوَ الْوَسَطُ.(۱)

ص از آن حضرت آورده‌اند که فرمود:

اَرْبَعَةٌ لایُسْتَجابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ:

رَجُلٌ فاتِحٌ فاهُ، جالِسٌ فی بَیْتِهِ فَیَقُولُ: یا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ لَهُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالطَّلَبِ؟

وَ رَجُلٌ کانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ یَدْعُوا عَلَیْها، یقولُ: یا رَبِّ اَرِحْنی مِنْها، فَیَقُولُ: أ لَمْ أَجْعَلْ اَمْرَها بِیَدِکَ؟

وَ رَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فَأَفْسَدَهُ، فَیَقُولُ: یا رَبِّ ارْزُقْنی، فَیَقُولُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالْاِقْتِصادِ؟

وَ رَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فَأَدانَهُ بِغَیْرِ بَیِّنَةٍ فَیَقُولُ: أ لَمْ آمُرُکَ بِالشَّهادَةِ؟(۲)

ص دعای چهار نیایشگر و دعا کننده پذیرفته نمی‌شود:

۱ ـ نخست آن مردی که در خانه بنشیند و دهان بگشاید و بگوید:

پروردگارا، مرا روزی بخش! چرا که در پاسخ او پروردگارش می‌فرماید: آیا به تو

۱ . تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۱۰۶، ج ۳۱۵.

۲ . کافی، ج ۲، ص ۳۷، ح ۲، کتاب الدعا؛ دَعَوات راوندی، ص ۳۳، ح ۷۵.

دستور تلاش و کوشش برای به دست آوردن رزق و روزی ندادم؟

۲ ـ و مردی که درباره زن ناسازگار و ستمکار خویش نفرین کند و بگوید: پروردگارا، مرا از دست این زن نجات بده! به او نیز پاسخ داده می‌شود که: آیا کار او را به دست تو نسپردم و امکان گسستن پیوند با او را به تو ندادم؟

۳ ـ و نیز دعای مردی پذیرفته نمی‌شود که خدا به او ثروت و امکاناتی بدهد و او آن را تباه سازد و آن‌گاه دست به دعا بر دارد که پروردگارا، روزیم را بده! چرا که خدا به او می‌فرماید: آیا به تو ثروت نداده و فرمان اعتدال و میانه‌روی در هزینه کردن آن نفرستادم؟

۴ ـ و دیگر مردی که مال خود را بدون دلیل و گواه به عنوان وام، به دیگری بدهد و آن‌گاه که وام گیرنده نداد، دست به سوی آسمان بردارد که خدایا یاریم کن! خدا به او می‌فرماید: آیا به تو دستور ندادم که به هنگام وام دادن به دیگری سند و گواه بگیری؟

وَالَّذینَ لایَدْعُونَ مَعَ‌اللّهِ اِلهاآخَرَ وَ لایَقْتُلُونَ‌النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاما

آن‌ها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی‌رسانند و زنا نمی‌کنند و هرکس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.(۶۸ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« اِثْم » و « اَثام » در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌سازد ، سپس به هرگونه گناه اطلاق شده است ، ولی در این‌جا به معنی جزای گناه است. ششمین ویژگی « عِبادُ الرَّحْمنِ » که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آن‌ها را از هرگونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. هفتمین صفت، پاکی آن‌ها از آلودگی به خون بی‌گناهان است : « وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ ». از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی دراصل محترمند و ریختن خون آن‌ها ممنوع است ، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت‌الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث در اشاره به ششمین ویژگی «بندگان شایسته خدا» می‌فرماید:

وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ

بندگان شایسته خدا کسانی هستند که با خدای یکتا و بی‌همتا خدایی نمی‌گیرند و نمی‌خوانند، بلکه تنها او را می‌پرستند.

وَلایَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلّابِالْحَقِّ

و هرگز انسانی را که خدا خون و جانش را محترم شمرده و کشتن او را تحریم کرده است، نمی‌کشند؛

چرا که می‌دانند ریختن خون مسلمان و پایمال ساختن حق زندگی او و نیز کشتن

تفسیر مردان (۳۳۹)

اهل کتاب که با مردم مسلمان هم‌پیمان هستند، حرام است؛ و نیک باور دارند که جز کافر حربی و کسی که دیگری را به طور عمد و نا روا کشته و یا مرتکب زنای محصنه شده و یا به راستی راه ارتداد و پیکار با دین خدا را در پیش گرفته و یا در روی زمین به راستی و بر طبق معیارها و ملاک‌های دقیق و عادلانه به تبهکاری برخاسته است، هیچ کسِ دیگری را نمی‌توان کشت، چرا که حق حیات از طبیعی‌ترین و ابتدایی ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست و باید تضمین و تأمین گردد.

به همین جهت است که در وصف بندگان شایسته و درست‌اندیش و درستکار خدا در ادامه آیه شریفه به نشان ویژگی دیگر آنان پرداخته و می‌فرماید:

وَ لا یَزْنُونَ

بندگان خاصّ خدا دامان خود را پاک نگاه می‌دارند و هرگز به بی‌عفتی و آلودگی روی نمی‌آورند.

از این آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که بزرگ‌ترین گناهان پس از شرک گرایی و آدم‌کشی، آلوده دامنی است.

«ابن مسعود» در این مورد آورده است که ازپیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: کدامین گناه از همه گناهان بزرگ‌تر و سهگین‌تر است؟

سَأَلْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله : أَیُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ؟

قالَ: أنْ تَجْعَلَ لِلّهِ نِدّاً وَ هُوَ خَلَقَکَ،

قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟

قالَ: تَقْتُلُ وَلَدکَ مَخافَةَ أنْ یَطْعَمَ مَعَکَ،

قالَ: قُلْتُ: ثُمَّ اَیُّ؟

قالَ: أنْ تَزْنِیَ حَلیلَةَ جارِکَ، فَاَنْزَلَ اللّهُ تَصْدیقَها وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ اِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلّا بِالْحَقِّ وَ لایَزْنُونَ...(۱)

۱ . صَحیح بُخاری، ج ۶، ص ۱۳۷؛ صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۴۱.

(۳۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ص آن حضرت فرمود: این گناه بزرگ که برای خدا همتا و نظیری بپنداری و در حالی که او تو را آفریده است بر او شرک‌ورزی.

گفتم: پس از شرک گرایی کدامین گناه؟

فرمود: این گناه بزرگ که از ترس این که مباد فرزندت با تو هم غذا شود، او را بکشی و حق حیات او را پایمال سازی.

پرسیدم: پس از این، کدامین گناه؟

فرمود: این که به همسر همسایه یا هر آشنا و بیگانه‌ای دست خیانت دراز کنی و دامان آلوده سازی.

درست در این هنگام بود که خدای فرزانه درستی گفتار پیامبرش را با فروفرستادن این آیه شریفه گواهی کرد که:

وَ الَّذینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللّهِ...

در ادامه آیه شریفه می‌فرماید:

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ اَثاماً.

و کسی که دست به این کارهای زشت و ظالمانه یازد با کیفری سخت رو به رو خواهد شد.

واژه «اَثام» به باور پاره‌ای به مفهوم کیفر است، امّا پاره‌ای بر آنند که نام جایگاه بسیار بدی در دوزخ می‌باشد.

تفسیر مردان (۳۴۱)

یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیمَهِْ وَ یَخْلُدْ فیهِ مُهانا

چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و باخواری همیشه درآن خواهد ماند.

(۶۹ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا دو سؤال پیش می‌آید: نخست این‌که چرا عذاب این‌گونه اشخاص مضاعف می گردد ؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند ؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است؟ دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است ، در حالی که می‌دانیم خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می‌باشد و اما قتل نفس و زنا نمی‌تواند سبب خلود گردد؟ مفسران در پاسخ سؤال اول گفته‌اند : منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هریک از این گناهان سه گانه که دراین آیه مذکور است مجازات جداگانه‌ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است .

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می‌شود ، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است. و اما درپاسخ سؤال دوم می‌توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی‌ایمان‌ازدنیا رفتن‌می‌شود، همان‌گونه که درباره قتل نفس در ذیل ۹۳ سوره نساء گفته‌ایم .(۱)

درمورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد .

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۴ ، صفحه ۶۸ .

(۳۴۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه روشنگری می کند که کیفر چنین کسی چند برابر می‌شود و نه اینکه استحقاق او را چند برابر می‌سازد، چرا که خدای عادل کسی را بیشتر از استحقاقش کیفر نمی‌دهد.

وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً.

و برای همیشه در دوزخ با خفت و خواری گرفتار خواهد شد.
این جمله نشانگر آن است که این گروه در دوزخ طعم تلخ عذاب و کیفر را با خواری و خفت می‌چشند، نه اینکه تنها گرفتار عذاب گردند، چرا که گاه برخی دردها و گرفتاری‌ها به پاره‌ای از انسان‌ها می‌رسد که منظور اهانت به آنان نیست و این با آن چه آیه شریفه بیان می کند متفاوت است.

تفسیر مردان (۳۴۳)

اِلّا مَنْ تابَ وَ امَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُاللّهُ سَیِّاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّهُ غَفُورا رَحیما

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. (۷۰ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تبدیل سیئات به حسنات

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محومی کند و به جای آن حسنات می‌نشاند ، چنان‌که در روایتی از ابوذر از پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم: « روز قیامت که می‌شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می‌دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید ، به او گفته می‌شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره‌ها را بپوشانید ، به او گفته می‌شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است .

در این‌جا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می‌دهد به جای هر سیئه حسنه‌ای به او بدهید ، عرض می کند پروردگارا ! من گناهان مهمی داشتم که آن‌ها را در این جا نمی‌بینم ». ابوذر می گوید : در این هنگام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تبسم کرد که دندان‌هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود : «فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» .(۱)

۱- «نورالثقلین»، جلد۴،صفحه۳۳ .

(۳۴۴) آیاتُالرِّجالِ فِیالْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث توبه کاران راستین را جدا می‌سازد و می‌فرماید:

اِلّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَاُولئِکَ یُبَدِّلَ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

مگر کسانی که‌از زشتکاری خویش توبه‌نموده‌وبه‌خدا ایمان‌آورده و به‌انجام کارهای شایسته همت گمارند، آری اینان کسانی هستند که خدا توفیق بازگشت به سوی حق و دوری گزیدن از گناه و نافرمانی، پس از انحراف و لغزش، به آنان ارزانی داشته و پس از فراموش ساختن خدا، به یاد او زندگی را آغاز کرده و پس از بدی و گناه نیکی کرده‌اند.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: خدا پس از توبه اینان گناهان‌شان را می‌بخشد و به جای آنها ثواب و کارهای نیک برایشان می‌نویسد.

دلیل این دیدگاه‌روایتی‌است‌ازپیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: یُؤْتی بِالرَّجُلِ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَیُقالُ:اِعْرِضُوااعَلَیْهِصِغارَ ذُنُوبِهِ وَنَحُّوا عَنْهُ کِبارَها،فَیُقالُ:عَمِلْتَ‌یَوْمَ‌کَذا... وَ هُوَ مُقِرٌّ لایُنْکِرُوَ هُوَ مُشْفِقٌمِنَ‌الْکَبائِرِ فَیُقالُ: اَعْطُوهُ مَکانَ کُلِّ سَیِّئَةٍ عَمَلَها حَسَنَةًفَیَقُولُ:اِنَ‌لیذُنُوباًمااَرَاهَا هَاهُنَا...(۱)

در روز رستاخیز فردی را می‌آورند و می گویند: گناهان کوچك او را برایش نمایش دهید و گناهان بزرگش را از او دور سازید.

آن گاه است که فرشتگان یک یک گناهان کوچک او را به او می‌نمایانند و می گویند در فلان روز و در کدامین مکان چنین کردی...، او می‌پذیرد در حالی که دلش از ترس گناهان بزرگ آکنده از هراس است.

سپس گفته می‌شود، اینک به جای هر بدی و گناه او، یک پاداش و ثواب به حساب او بگذارید، او شادمان می گردد می گوید: خدایا، تو را سپاس! من گناهان بزرگی داشتم که گویی بخشیده‌ای و اثری از آنها نمی‌بینم.

این روایت را از «اَبوذَر» آورده و افزوده‌اند که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که گفتارش به اینجا رسید، از شادمانی به گونه‌ای خندید که دندانهایش هویدا گردید.

وَکانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً. و خدا هماره آمرزنده گناه بندگان توبه‌کار است و در پرتو بخشایش و مهر خویش به آنان نعمت ارزانی می‌دارد.

۱ . صَحیح مُسْلم، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۳۱۴.

تفسیر مردان (۳۴۵)

وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاِنَّهُ یَتُوبُ اِلَی اللّهِ مَتابا

و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد). (۷۱ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مَتاب » مصدر میمی به معنی توبه است و چون در این‌جا مفعول مطلق است تأکید را بیان می کند. یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد. بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هرچند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«علیّ بن عیسی» در تفسیر آیه شریفه میان بازگشت از گناه و زشتی و بازگشت به سوی خدا فرق گذاشته و بر آن است که بازگشت به سوی خدا کاری است که در خور پاداش است، امّا بازگشت از زشتی و گناه به خودی خود این خاصیت را ندارد.

بنابراین منظور آیه این است که: هرکس از گناهان خویش بازگشت، باید به سوی خدا باز گردد و هدفش از توبه به دست آوردن پاداش و خشنودی او باشد.

و به باور پاره‌ای دیگر، منظور از توبه و انجام کارهای شایسته که در آیه آمده، گسستن و بریدن از همه چیز و همه کس و پیوستن به خداست.

یک انسان هنگامی که تن به خدمت یکی از فرمانروایان گیتی می‌سپارد، در برابر این تصمیم و عملکردش گرامی می گردد، حال باید دید که اگر کسی از همه چیز و همه کس بگسلد و به خدا روی آورد و به راستی فرمان او را گردن گزارد و هشدارهایش ر ا به جان بپذیرد، چگونه عزّت یافته و در پرتو لطف آفریدگار و فرمانروای واقعی دنیا و آخرت به اوج سرفراری و عظمت پر می کشد.

(۳۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ضرورت فرار از بیهودگی

وَ الَّذینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ اِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّواکِراما

آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و هنگامی که با لغـو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند. (۷۲ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مفسـران بزرگ این‌آیه را دوگونه تفسیرکرده‌اند: بعضی همان‌گونه‌که در بالا گفتیم ، شهادت « زُور » را به معنی « شهادت به باطل » دانسته ، زیرا « زُور » در لغت به معنی تمـایـل و انحـراف است و از آن‌جـا که دروغ و باطـل و ظلم از امور انحرافی است ، بـه آن «زُور» گفته می‌شود .

تفسیر دیگراین‌که : منظور از « شهود » همان « حضور » است ، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی‌کنند. و در بعضـی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است به مجلس « غِناء » تفسیر شده، همان مجالسی‌که در آن‌ها خوانندگی لهوی توأم بـا نواختن آلات موسیقی یـا بـدون آن انجـام می‌گیرد. بـدون شک منظوراز این‌گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع « زُور » را محـدود به « غنـا » کنـد بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شـرب خمر و دروغ و غیبـت و امثال آن را نیز دربرمی‌گیرد. بـه ایـن ترتیب عبـاد الرحمـان و بنـدگان خـاص خـدا نه شـهادت دروغ‌می‌دهنـد و نه درمجـالس لهو و باطـل و گنـاه حضور می‌یابنـد، چرا که حضور دراین مجـالس علاوه بر امضای گناه ، مقـدمه آلودگی قلب و روح است. سپس در ذیل آیه به نهمین صـفت برجسته آنان که داشتـن هـدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می‌گوید : « وَ اذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراما ». در حقیقت آن‌ها نه در مجلس باطل حضور پیدا می‌کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می‌شوند. و با توجه به این‌که «لَغْو» شامل هرکاری که هـدف عاقلانه‌ای در آن نباشـد می‌گردد ، نشان می‌دهد که آن‌ها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده‌ای را تعقیب‌می‌کنند و از

تفسیر مردان (۳۴۷)

بیهوده‌گرایـان و بیهوده‌کـاران متنفرنـد و اگراین‌گونه کارهـا در مسـیر زنـدگی آنـان قرار گیرد، چنـان از کنـار آن می‌گذرنـد که بی‌اعتنـایی آن‌هـا خود دلیـل عـدم رضـای باطنیشـان به این اعمـال است و آن‌چنـان بزرگوارنـد که هرگز محیط‌هـای آلوده درآنـان اثرنمی‌گذارد و رنگ نمی‌پذیرند. بدون شک بی‌اعتنایی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی بـرای مبـارزه با فسـاد و نهـی از منکـر ، بهتـر از آن نـداشتـه باشنـد وگرنه بدون شک آن‌ها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخـرین مـرحلـه انجـام می‌دهنـد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«زُور»: این واژه در اصل به مفهوم انحراف از حق و عدالت است و به همین مناسبت بـه دروغ ـ که انحـراف از راه راست و گفتـار درسـت است ـ «زُور» گفتـه می‌شـود.

«لَغْو»: به هـر کـاری که از دیـدگـاه خـرد، هـدف و ره‌آورد شایسته‌ای ندارد، گفته می‌شود.

در آیـه مـورد بحث، در تـرسیـم نهمیـن ویـژگی بندگان خاصّ خدا می‌فرماید:

وَ الَّـــــذِیـــنَ لا یَشْهَـــــــدُونَ الــــــــزُّورَ

و بنـدگان خـاصّ خـدا آن کسـانی هسـتند که در مجـالس باطـل و بیهوده حضور نمی‌یابنـد. مجـالس باطل، شامـل مجـالس غنـا و بیهوده‌گویی و فحش نیز می‌گردد.

به باور پاره‌ای واژه «زُور» به مفهوم شرک است.

امّا به باور پاره‌ای دیگر به معنای دروغ است و م?دانیم که دروغی زشت‌تر از شرک وجـود ندارد.

و برخی بر آننـد که «زُور» به معنای گواهی دروغ می‌باشد. با این بیان منظور آیه شـریفـه این است که: بندگان خدا کسانی هستند که گواهی دروغ نمی‌دهند.

در این مورد آورده‌اند که: «عُمَر» گواهی دهنده دروغ را چهل تازیانه می‌زد و چهره‌اش را سیاه می‌کرد و او را در بازار می‌گرداند.

یادآوری می‌گـردد کـه «زُور» به مفهـوم تـزویـر و جلـوه دادن بـاطـل و بیداد

بـه صـورت حـق و عـدالت است.

وَاِذا مَـرُّوا بِاللَّغْـوِ مَـرُّوا كِـرامـاً.

و هنگامی که بر کار بیهوده‌ای عبورشان افتد و از گناهان و زشتی‌ها بگذرنـد، بزرگوارانه می‌گذرند و به روشنی نشان می‌دهند که از این کارهـا خشنود نیستند؛ چرا که آنان خود را برتر از این می‌داننـد که در این کارها وارد شونـد و یا با مردمی که به این کارها دست می‌زنند معاشرت نمایند.

روشن است که بزرگواری و بزرگ‌منشی این بندگان شایسته خدا، به آنان اجازه نمی‌دهـد که مقـررات و شئـون دینـی و انسانی خود را زیر پا گذارند و با هر کس و نـاکس نشسـت و برخـاست کننـد.

بـه بـاور پـاره‌ای منظـور از برخـورد بزگـوارانه و بزرگ‌منشـانه ایـن است که وقتی به کسانی می‌رسنـد که به آنـان زشت و نـاروا می‌گویند، چشم پوشی می‌کنند و هنگامی کـه به کسانی می‌رسند که از آنان یـاری می‌خواهنـد، آنـان را یـاری می‌نمایند.

از حضـرت باقر علیه‌السـلام آورده‌انـد که، منظور آیه شـریفه این است که: آنان نام اعضا و انـدام‌های جنسـی را به اشاره و کنایه یاد می‌کنند و بطور تحریک‌آمیز سخن نمی‌گویند.

به بـاور مـا «لَغْـو» در اصـل به کارهای بیهوده و بی‌فایـده گفته می‌شود خواه بـاطـل و ناپسنـد باشنـد یا نه، به همین جهت به کـار آدم غافل و فراموشـکار نیز کار لغو و بیهوده گفته می‌شـود در حالی که کار چنین انسانی نه پسندیده است و نه ناپسند، مگر اینکه زیان آن به دیگری برسد که در آن صورت مورد بحث است که آیا پسنـدیـده اسـت و یـا نـاپسنـد؟

وَ الَّـذیـنَ اِذا ذُكِّـرُوا بِایـاتِ رَبِّهِـمْ لَـمْ يَخِـرُّوا عَلَيْهـا صُمّـا وَ عُمْيـانـا

آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آن‌ها گوشزد شود کر و کور روی آن نمی‌افتند.(۷۳ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

راه خدا را با چشم وگوش بسته نمی‌توان پیمود

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا ، داشـتن چشم بینا و گوش شنوا به‌هنگام برخورد با آیات پروردگار است. راه خدا را بـاچشم و گوش بسـته نمی‌توان پیمود، قبـل‌از هرچیز گوش‌شـنوا و چشم‌بینـا برای پیمودن این راه لازم است ، چشـمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوشـی حساس و نکته‌شـناس. و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشـمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم هنگامی که از تفسـیر این آیه از محضـرش سؤال کردند فرمود : « مُسْتَبْصِرِينَ لَيْسُوا بِشَكّاكٍ: منظور این است که آن‌ها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بنـدگـان خـاص خـدا آن کسـانی هسـتنـد که چون به آیـات و دلیل‌های یکتـایی پـروردگـار خـویش پنـد و انـدرز داده شوند، کر و کور بر روی آن‌ها نمی‌افتند، بلکه با چشم بینا و گوش شنوا و دل حق‌ناپذیر به سوی آن‌ها روی می‌آورند و بهره معنوی می‌برند و راه می‌یابند.

«حسن» در این مورد می گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، اما در آن نمی‌اندیشند و کـور و کـر می‌مانند.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۳ .

(۳۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

درخواست همسر و فرزند صالح، و مدیریت بر مؤمنین

وَ الَّـذینَ یَقُـولُـونَ رَبَّنا هَـبْ لَنـا مِنْ اَزْواجِنـا وَ ذُرِّیّاتِنـا قُرَّةَ اَعْیُنٍ وَاجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما

آن‌ها هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما. (۷۴ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قُرَّةَ عَیْنٍ » معادل نور چشم است که در فارسی می گوییم ، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه « قُرّ » گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آن‌جاکه معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است ، لذا قرةعین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود ، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی. یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آن‌ها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قایلند. بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند ، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش.

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این‌که آن‌ها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آن‌چنان والا است که می‌خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند. لذا در پایان آیه می‌فرماید: « وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ اِماما » .

تفسیر مردان (۳۵۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قُرَّةَ عَیْن»: مایه چشم روشنی، چرا که واژه «قُرَّة» به مفهوم آرامش و قرار و خنکی چشم به هنگام شادی و شادمانی آمده است.

«حَسَن» در این مورد می گوید: چه بسیار کسانی که قرآن را می‌خوانند، امّا در آن نمی‌اندیشند و کور و کر می‌مانند.

و می‌افزاید:

وَ الَّـذِینَ یَقُـولُـونَ رَبَّنَا هَـبْ لَنا مِنْ اَزْواجِنا وَ ذُرِّیاتِنَا قُرَّةَ اَعْیُنٍ

یازدهمین وصف ویژگی این بندگان شایسته کردار خدا این است که با احساس مسئولیت در برابر خانه و خانواده و نسل و تبار خویش، افزون بر انجام وظایف، به بارگاه خدا روی می‌آورند که: پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی دیدگانی به ما ارزانی دار که با پرستش شایسته و بایسته تو و انجام کارهای شایسته در این سرا ما را دل خوش و شادمان سازند و در سرای آخرت نیز به بهشت پرطراوت و زیبا در آیند.

وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ اِمَاماً.

و ما را پیشوای پرواپیشگان قرار ده تا آنان به ما اقتدا نمایند و ما را الگو و سرمشق خویش قرار دهند.

(۳۵۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّةً وَ سَلاما

آن‌ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی‌شان‌به آنان پاداش داده می‌شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می‌شوند.(۷۵ / فرقان)

خالِدینَ فیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّا وَ مُقاما

جاودانه در آن خواهند ماند ، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی.(۷۶ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پاداش عِبادُالرَّحْمان (بندگان ویژه خدا)

« غُرْفَه » از ماده « غَرْف » به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَهٔ به چیزی می‌گویند که بر می‌دارند و تناول می‌کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و در این‌جا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است. و از آن‌جا که « عِبادُ الرَّحْمنِ » با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد. قابل توجه این‌که می‌گوید : این مقام عالی به خاطر این به آن‌ها داده‌می‌شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند ، ممکن است چنین تصور شودکه این وصف دیگری از اوصاف آنان است ، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است ، مگر بندگی پروردگار ، مبارزه با طغیان شهوات ، ترک شهادت زور ، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت ، امکان‌پذیر است؟ بنابراین صبر در این‌جا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است. سپس اضافه می‌کند : « وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّهً وَ سَلاما ». بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آن‌ها واز همه بالاتر خداوند به آن‌ها سلام و تحیت می‌گوید ، چنان‌که در آیه ۵۸ سوره یس می‌خوانیم : « سَلامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحیمٍ : برای آن‌ها سلامی

تفسیر مردان (۳۵۳)

است از سوی پروردگار رحیم » و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم: «وَالْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ: فرشتگان از هر دری بر آن‌ها وارد می‌شوند و به آن‌ها می‌گویند سلام بر شما ». در این که آیا « تحیّت » و « سلام » در این جا دو معنی دارد یا یک معنی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به این‌که « تحیّت » در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و « سلام » از ماده سلامت است و به معنی دعا برای کسی است ، بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است ، هرچند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاداش پرشکوه بندگان خاص خدا

اینک پس از ترسیم ویژگی‌های بندگان خاص خدا، در اشاره به پاداش پرشکوه آنان می‌فرماید:

اُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا

آنان هستند که با این ویژگی‌های و اوصاف و به پاس آنکه در زندگی خویش در فرمانبرداری از خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و فراز و نشیب‌های زندگی شکیبایی ورزیدند، غرفه‌های پرشکوه بهشت برین به آنان پاداش داده می‌شود.

اصل واژه «غُرْفَهٔ» به مفهوم ساختمان است که بر فراز ساختمان دیگری بنیاد می‌گردد، امّا به باور برخی نام برترین منزلگاه‌های

پرطراوت و زیباست، درست همان‌گونه که در این جهان نیز به طبقات فوقانی منازل و اطاق‌های بالا غرفه می گویند.

وَ یُلَقَّـوْنَ فیهــا تَحِیَّـــةً وَ سَـلاماً.

و در بهشت و غرفه‌های پرشـکوه آن، فرشـتگان آنـان را بـا درود و سـلام و سـخنان شـــادی‌بخش و نـویـد و مـژده بـه پـاداش وصـف ناپذیر خـدا دیـدار می کنند.

(۳۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قُلْ مـا یَعْبَؤُا بِکُـمْ رَبّی لَوْلا دُعـاؤُکُـمْ فَقَـدْ کَـذَّبْتُـمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاما

بگو پروردگار من برای شما ارجی قایل نیست اگر دعای شمانباشد ، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.(۷۷ / فرقان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید

این آیه که آخرین سوره فرقـان است در حقیقت نتیجه‌ای است برای تمـام سوره و هم برای بحث‌هـایی که در زمینه اوصـاف « عِبـادُ الرَّحْمنِ » در آیات گذشـته آمده است ، روی سخن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کرده می گوید : « بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی قایل نیست اگر دعای شـما نباشد : قُلْ ما یَعْبَؤُبِکُمْ رَبّی لَوْلا دُعاؤُکُمْ ». « یَعْبَؤُ » ازماده « عَبْأ » (بر وزن عبد) به‌معنی سـنگینی است ، بنـابراین جمله « لایَعْبَأُ» یعنی وزنی قایل نیست و بـه تعبیر دیگر اعتنایی نمی کنـد. گرچه درباره معنی دعا در این‌جا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریبا به یک اصل باز می گردد که همان ایمان و توجه به پروردگار است. بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود : آن‌چه به شـما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می‌دهـد همـان ایمان و توجه به پروردگار و بنـدگی او است. سـپس می‌افزاید : « فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاما ». ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتبـاط و انسـجام لاـزم دیـده نمی‌شود ، ولی با کمی دقت روشن می‌شود که منظور اصـلی این است شـما در گذشـته آیات خـدا و پیامبران او را تکـذیب کردیـد اگر به سوی خـدا نیاییـد و راه ایمان و بنـدگی او را پیش نگیریـد هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکـذیبتان قطعا دامانتان را خواهد گرفت. از جمله شواهد روشـنی که این تفسیر را تأیید می کند حدیثی است که از امام باقر نقل شده: از آن حضـرت سؤال کردند : « کَثْرَةُ الْقَرائَةِ اَفْضَلُ اَوْ کَثْرَةُ الدُّعاءِ ؟ » : آیابسـیار تلاوت قرآن‌کردن افضل‌است یا بسیار دعانمودن ؟ » . امام در پاسخ فـرمـود : « کَثْـرَةُ الـدُّعـاءِ اَفْضَـلُ وَ قَرَءَ هذِهِ الاْیَةَ : بسیار دعا کردن افضـل است و

تفسیر مردان (۳۵۵)

سپس آیـه فـوق را تلاوت فرمود » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و می‌افزاید:

خالِدِینَ فِیْها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقاماً.

در آن بهشت پرطراوت و زیبـا و در میان غرفه‌ها و بوسـتان‌های پرنعمت آن، هماره پاینـده و جاودانه خواهنـد مانـد؛ و راستی که چه جایگاه پرشکوه و خوبی و چه اقـامت‌گـاه زیبـا و دل‌انگیــزی!!

منظور این است که به شـرک‌گرایان خـاطر نشان گردد که نیکوکاری و یا بـدرفتاری شـما برای خـدا سود و زیانی نـدارد تا خـدا به خاطر سود و زیان خویش شـما را به دین‌باوری و دینـداری فرا خوانـد و از گناه و بیداد هشدار دهد، بلکه این حکمت و فـرزانگــی اوست که بنــدگــانش را به وسـیله پیامبران و کتاب‌های آسـمانی به راه راست فرا می‌خواند و از کجـروی و بدانــدیشی و شـــرک

و بیـداد برحذر می‌دارد.

به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: اگر یکتـاپرستی و ایمان و کارهای شایسته شـما انسان‌ها نبود، هرگز پروردگارم بهـایی به شـما نمی‌داد.

با این بیان واژه «دُعاء» در اینجا به مفهوم عبادت و پرسـتش است و آیه شریفه نشانگر این حقیقت است که هرکس خدا را نشناسد و او را خالصانه نپرستد و مقررات او را رعایت ننماید در بارگاه او ارزشی نخواهد داشت.

و بـه بـاور پـاره‌ای دیگـر منظـور این است که: اگـر نه این بـود که شـما به هنگـام روی آوردن گـرفتـاری‌هـا و مشکلات در فراز و نشیب‌های زندگی با همه وجود به سوی او روی می‌آورید و دعـا می‌کنید خدا به شـما بهایی نمی‌داد و در بـارگـاه او قـدر و منزلتی نداشتید.

در تأیید این دیدگاه از پنجمین امام نور آورده‌اند که فردی از آن حضرت پرسید:

کَثْـرَةُ الْقِرائَةِ اَفْضَلُ اَمْ کَثْرَةُ الـدُّعاءِ اَفْضَـلُ؟

هان ای پسر پیامبر! آیا تلاوت بسیار قرآن شریف از دیدگاه شما برتر و ارجمندتر است یـا راز و نیـاز و نیـایـش فـراوانتـر؟

آن حضـرت در پـاسـخ فـرمـود:

کَثْـرَةُ الـدُّعـاءِ اَفْضَلُ وَ قَـرَأَ هذِهِ الْآیَةَ...(۱)

بسیاری دعا و نیایش خالصانه با خدا برتر از بسیاری تلاوت قرآن است و آن‌گاه به تـلاوت آیـه مـورد بحـث پـرداخت کـه:

قُـلْ ما یَعْبَـؤُا بِکُمْ رَبّی لَـوْلا دُعـاؤُکُـمْ...

هـان ای پیـامبر، بگو: اگر دعا و نیایش خالصانه شما نباشد پروردگارم به شما بهـایی نمی‌دهـد.

فَقَـدْ کَـذَّبْتُـمْ فَسَـوْفَ یَکُـونُ لِـزاماً

چرا که شما کفرگرایان دعوت خدا و پیامبرش را دروغ شمردید و دیری نخواهد پایید که کیفر کارتان دامانتان را خواهد گرفت.

به باور پاره‌ای منظور این است که: این حق‌ستیزی و حق‌گریزی و مخالفت شما با دعوت خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، دامانگیرتان شده و راه توبه و بازگشت به سوی خدا را بر روی شمـا می‌بنـدد و کیفـر می‌شـویـد.

و از دیدگاه برخی دیگر، هم در این سرا کیفر کفر و بیدادتان گریبانتان را می‌گیرد و هم در سرای آخرت.

۱ . فَلاح السّائل، ۳۰.

ویژگی‌های بندگان خاص خدا(۱)

در آیـاتی که ترجمه و تفسیر آنها گـذشت، قرآن شـریف صـفات و ویژگی‌های بنـدگان شایسـته و بایسـته و برجسـته خـدا یا «عِبادُ الرَّحْمـان» را به تـابلو می‌برد تـا به کسـانی که مـدّعی بنـدگی خـدا و ایمـان راستین و فرمـان‌برداری از او هسـتند نشان دهـد که باید این‌گونه باشـند و خود را از نظر اندیشه و عقیده، ایمان و باور قلبی، اخلاق و آراستگی به ارزش‌های انسانی، رفتار و عملکرد فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و سیـاسی این‌گـونـه آراستـه سـازنـد، این ویـژگی‌های دوازده‌گـانه عبـارتنـد از:

۱ ـ فـروتنـی و تـواضـع در زنـدگی،(۲)

۲ ـ بـردبـاری در بـرابـر ناآگـاهـان،(۳)

۳ ـ پرستش و عبادت عاشقانه و خالصانه،(۴)

۴ ـ بیـم و تـرس از کیفر خـدا و چـاره‌انـدیشـی برای نجـات و رستگـاری،(۵)

۵ ـ اعتـدال و میـانه‌روی و پـرهیز از افراط و تفریط در زندگی،(۶)

۶ ـ توحیـدگرایی خالص و ناب و دوری از شرك و آفت‌های آن،(۷)

۷ ـ رعـایت حق حیـات و زنـدگی انسان‌ها و دست نیالودن به خون بی‌گناهان،(۸)

۸ ـ پـاکـدامنـی و عفـت ورزیـدن،(۹)

۹ ـ رعـایـت حقـوق دیگـران و پـرهیـز از زورمـداری،(۱۰)

۱۰ ـ هدفداری در زندگی و دوری از بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی،(۱۱)

۱ . مترجم .

۲ . سوره فُرْقان، آیه ۶۳.

۳ . سوره فُرْقان، آیه ۶۳.

۴ . سوره فُرْقان، آیه ۶۴.

۵ . سوره فُرْقان، آیه ۶۴.

۶ . سوره فُرْقان، آیه ۶۷.

۷ . سوره فُرْقان، آیه ۶۸.

۸ . سوره فُرْقان، آیه ۶۸.

۹ . سوره فُرْقان، آیه ۶۸.

۱۰ . سوره فُرْقان، آیه ۷۲.

۱۱ . سوره فُرْقان، آیه ۷۲.

(۳۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۱۱ ـ حـق‌جویی و حـق‌پویی و حق‌طلبی و دوری از تعصّب کور و حق‌ستیزی،(۱)

۱۲ ـ احساس مسئولیت در نظام خانواده و در اندیشه نسل بودن،(۲)

۱۳ ـ داشتـن همـت بلنـد و آرمـان والا و جهـاد در ایـن راه.

آری، این زنجیره و فهرستی از صـفات برجسته و نشانه‌هـای غرور آفرین و ویژگی‌هـای درس‌آموز و الهـام بخش «عبـاد الرحمن» یا بندگان خاص خداست، که آراستگی به‌این نشانه‌هااندیشه‌ای بلندوهمتی‌والا و اخلاص و ایمانی عمیق می‌طلبد.

پاداش پرشکوه آنان(۳)

پاداش پرشـکوه آنان افزون بر سـرفرازی و سـر بلنـدی این سـرا و افزون بر زنـدگی سـرشار از آرامش و آسایش روحی و وجدانی و افزون بر احساس خوشبختی راستین، به گونه‌ای که در این آیات آمده است عبارتند از:

۱ ـ بهشـت پـرطـراوت و پـرنعمت خـدا،

۲ ـ بـرتـرین و بهتـرین قرارگاه‌های بهشت،

۳ ـ رویـارویی با احتـرام و گـرامیداشت خـدا و فرشتگان او و همه شایستگان عصـــرها و نسـل‌ها.

۴ ـ زنـدگـی پر افتخار و جاودانه در بهشت،

۵ ـ و دیگـر خشنـودی خـــدا از آنـان.

نقش دعا در زندگی انسان‌ها(۴)

آخرین آیه مورد بحث نیز نشانگر نقش سرنوشت‌ساز دعا و نیایش و راز و نیاز با خدا در خودسازی و خودشناسی و یکتاپرستی و شایسته‌کرداری، در زندگی انسان‌هاست و نشان می‌دهد که به راستی اگر دعا و نیایش انسان‌ها نباشد خدا به آنان بهایی نمی‌دهد، چرا که دعاست که انسان را با سرچشمه هستی

۱ . سوره فُرْقان، آیه ۷۳.

۲ . سوره فُرْقان، آیه ۷۴.

۳ . مترجم .

۴ . مترجم .

پیوند می‌دهد و او را با خدا آشنا می‌سازد.

با یاد اوست که زنگارهای دل را شستشو می‌دهد و آن را صیقل و جلا می‌بخشد.

برای رسیدن به خواسته خویش از بارگاه اوست که اندیشه و عملکرد را می‌تواند خدا پسندانه سازد.

و در راه پذیرفته شدن دعاست، که همه تلاش و کوشش خویش را به کار می‌گیرد و آن‌گاه در بن‌بست‌ها با امید و پرنشاط دست به دعا بر می‌دارد.

آری، به راستی که دعا به انسان بها و ارج و قدر و منزلت می‌دهد...

پیامبر گرامی فرمود:

اَلدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ، وَ عَمُودُ الدّینِ وَ نُورُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ.(۱)

دعا سلاح انسان توحیدگرا و با ایمان، پایه دین و مایه روشنایی آسمان‌ها و زمین است.

امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود:

اَلدُّعاءُ مَفاتیحُ النَّجاحِ، وَ مَقالیدُ الْفَلاحِ وَ خَیْرُ الدُّعاءِ ما صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِیٍّ وَ قَلْبٍ تَقِیٍّ.(۲)

دعا کلید پیروزی و سرفرازی و راز رستگاری و شکوه است و بهترین دعا نیز آن دعایی است که از سینه پاک و قلب پروا پیشه بر خیزد.

بار خدایا، ما را از بندگان خاصّ و شایسته کردارت قرار ده! آمین یا رَبَ‌الْعالَمین.

۱ . اُصول کافی، ج ۲، ص ۴۰.

۲ . اُصول کافی، ج ۲، ص ۴۰.

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر دختر به پسر، بلامانع است

قالَ اِنّی اُریدُ اَنْ اُنْکِحَکَ اِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی اَنْ‌تَأْجُرَنی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرا فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما اُریدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنی اِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحینَ

(شعیب به موسی) بگفت : من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به‌همسری تو درآورم ، به‌این‌شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی ، محبتی از ناحیه تو است ، من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء اللّه مرا از صالحان خواهی یافت.(۲۷ / قصص)

قـالَ ذلِـکَ بَیْنِـی وَ بَیْنَـکَ اَیَّمَا الْاَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَـلا عُـدْوانَ عَلَـیَّ وَ اللّـهُ عَلـی مـا نَقُـولُ وَکیـلٌ

(موسـی) گفت : (مانعی نـدارد) این قراردادی میان من و توباشـد ، البته هرکدام از این دومدت‌را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن‌چه‌ما می گوییم ، گواه است.(۲۸ / قصص)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حِجَـج » جمع « حِجَّة » است و « حِجَّة » بـه معنی یک‌سـال اسـت ، نظر بـه این‌کـه معمـول عرب این‌بودکه در هرسـال یـک‌حج به‌جامی‌آوردنـد و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود. نام دختران شـعیب را «صـفورهٔ» (صـفورا) و «لیا» نوشـته‌اند که اولی با موسـی ازدواج کرد.(۱) از این داسـتان استفاده می‌شود آن‌چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می‌دانند ، درست نیست ، هیچ مانعی ندارد که پدر و بستگان دختر شخصی را که لایق همسری فـرزنـدشان می‌داننـد ، پیـدا کنند و به او پیشـنهـاد دهنـد همـان‌گـونه که شعیب چنیـن کـرد و در حـالات بعضـی از بـزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۴۹ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیـــه مـــورد بحـــث می‌فـــرمـــایـــد:

قالَ ذلِـکَ بَیْنِـی وَ بَیْنَکَ

«موسـی» رو به «شُـعَیْب» کرد و گفت: آنچه بر اسـاس این قرارداد و پیمان بر عهـده من است، به خواست خـدا به شایسـتگی به انجام می‌رسانم و آنچه شما وعده کرده‌ای که در برابر آن به من بدهی، آن هم پاداش من باشد.

آن‌گـــاه افـــزود:

أَیَّمَـا الْاَءَجَلَیْـــنِ قَضَیْـــتُ فَـلا عُـدْوانَ عَلَـیَّ

البته من هر یک از دو مـدت را به انجام رسانـدم و هشت یا ده سال خـدمت کردم، انتخاب با من باشـد و چنـان نبـاشـد که بر من ستمی روا گردد و مجبور شوم که بیـش از آن خــدمت کنم.

وَ اللّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ.

و خـدای یکتـا بـر آنچـه می‌گوییم میـان مـن و شمـا وکیـل و گـواه باشد.

و بدین‌سـان مـوسـی به خـانـه و کـاشـانه و زن و زندگی و آسایش و آرامش و آزادی و امنیـت رسید!

مردانی که تا آخرین نفس در راه انجام وظیفه الهی مقاومت کرده‌اند

مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِـــرُ وَ مـــا بَـدَّلُـــوا تَبْـدیـلًا

در میان مؤمنان مردانی هسـتند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند. (۲۳ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه « نَحْب » بـه معنی عهد و نذر و پیمان است و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سـرعت سیـر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده .

(۱) جملـه «قَضـی نَحْبَهُ» همـه شـهدای اسـلام را که قبل از ماجرای جنگ « احزاب » شـربت شـهادت نوشـیده بودند شامل می‌شود و

منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند و افرادی هم‌چون « حمزه سیدالشهداء » و « علی » در رأس این دو گروه قرار داشتند. لذا در تفسیر « صافی » چنین آمده است : « اِنَّ اَصْحابَ الْحُسَیْنِ بِکَرْبَلاءَ کانُوا کُلَّ مَنْ اَرادَ الْخُرُوجَ وَدَعَ الْحُسَیْنَ وَ قالَ : السَّلامُ عَلَیْکَ یا بْنَ رَسُولِ اللّهِ فَیُجیبُهُ : وَ عَلَیْکَ السَّلامُ وَ نَحْنُ خَلْفَکَ وَ یَقْرَءُ" فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ: "یاران امام حسین در کربلا و هرکدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام وداع می کردند و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام و وداع) امام نیز به آن‌ها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ ». از کتب مقاتل استفاده می‌شود که امام حسین این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری هم‌چون « مسلم بن عوسجه » و به هنگامی که خبر شهادت

۱- « مفردات راغب » « مجمع‌البیان » و « لسان‌العرب » (نحب) .

« عبداللّه بن یقطر » به او رسید نیز تلاوت فرمود . (۱) و از این‌جا روشن می‌شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می‌شود، چه آن‌ها که جامه شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آن‌ها که بدون هیچ‌گونه تزلزل بر سر عهد و پیمان باخدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِبن قُتَیْبَه» می گوید: واژه «نَحْب» به مفهوم «نَذْر» می‌باشد و به باور او منظور این است که آنان نذر کردند که اگر با دشمن روبه‌رو شدند، تا سرحد شهادت و یا رسیدن یاری و پیروزی خدا پایداری ورزند و پاره‌ای به آن عهد و نذر وفا کرد و به شهادت رسید و بسان «حمزه» جان را در طبق اخلاص نهاد.

و از «اَنَس بن مالک» آورده‌اند که گفت: عمویم نتوانست در جنگ «بَدْر» شرکت کند، از این رو در جبران کار خویش که نتوانسته است در نخستین پیکار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با شرک و بیداد شرکت کند، نذر کرد که اگر خدا به او توفیق دهد، در پیکار آینده‌ای که در پیش خواهد آمد شرکت خواهد جست؛ ازاین رو هنگامی در پیکار «اُحُد» شرکت کرد و در آنجا مسلمانان پس از یک موفقیت بزرگ، بر اثر یک اشتباه نظامی از سوی ستونی از مدافعان اسلام، دستخوش شکست شدند و بسیاری پشت به دشمن نموده و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را با امیرمؤمنان و تنی چند از شیرمردان پیکارگر تنها نهادند، او رو به بارگاه خدا کرد که: پروردگار، من از آنچه اینان انجام دادند و پشت به دشمن کردند پوزش می‌طلبم و از عملکرد زشت و تجاوزکارانه شرک‌گرایان نیز بیزاری می‌جویم و آنگاه او به میدان نهاد و به دفاعی دلیرانه و تحسین برانگیز پرداخت، به گونه‌ای که به گواهی ناظران، پیکارش کم‌نظیر و بسیار شجاعانه بود و سرانجام هم با تحمّل هشتاد و

۱- « تفسیر صافی » ذیل آیه مورد بحث .

هفت زخم شمشیر و نیزه و تیر سر بر بستر شهادت نهاد و آن‌گاه بود که این آیه فرود آمد که:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ...

پاره‌ای از توحیدگرایان راستین به عهد خود با خدا وفا کردند و جان را در این راه فدا کردند.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ

و پاره‌ای از آنان نیز در انتظار به دست آوردن فرصت مناسب برای وفای به عهد خویشند.

به‌باور «محمّد بن اسحاق» گروه نخست آن کسانی هستند که در روز «بَدْر» و «اُحُد» به شهادت رسیدند و گروهی که در انتظار وفای به عهد هستند، آنان می‌باشند که در انتظار شهادت به همراه یاران و یا رسیدن یاری و پیروزی خدا و شکست شرک و بیداد به

پایداری و شکیبایی به وظیفه خویش عمل کردند.

وَ مَـا بَـدَّلُـوا تَبْـدِیلًا

و هرگز عقیـده خویشـتن را تغییر نـداده و بسان برخی عناصر سـست ایمـان و نفـاقگرا و اصـــلاح‌نـاپـذیر از پیمان خویش انحراف نجستند.

به باور «ابن عَبّاس» منظور از گروه نخست حمزه سید الشـهداء و «انس بن نضـر» و یـاران آنــان هسـتنــد، که در «اُحُـد» در راه دین خـدا به شهـادت نـایـل آمـدنـد.

«حـاکـم حَسَکـانی» با سنـد خـود از امیـرمـؤمنان علیه‌السلام آورده است که فرمود:

فینــا نَـزَلَتْ: رِجـالٌ صَـدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ...

این آیـه درباره ما فرود آمده است که می‌فرماید:

ازمیان‌ایمان‌آوردگان مردانی‌هستندکه‌به‌آنچه‌باخداعهدبستند،صادقانه‌وفاکردند...

آن‌گـاه افـزود: و به خـدای سوگنـد که من در انتظـار شهـادت هستم و هرگز عهـد خود را با خـــدا تغییـر و تبـدیلی نـداده‌ام.

فَــاَنَــا وَ اللّـهِ الْمُنْتَظَـرُ وَ مـا بَـدَّلْـتُ تَبْـدیـلًا.(۱)

۱. شَواهِدُ التَّنْزیل، ج ۲، ص ۲.

تفسیر مردان (۳۶۵)

ده صفت برجسته مردان با ایمان

اِنَّ الْمُسْـلِمیـنَ وَالْمُسْـلِمـاتِ وَالْمُـؤْمِنیـنَ وَالْمُؤْمِنـاتِ وَالْقـانِتینَ وَالْقـانِتـاتِ وَالصّادِقینَ وَالصّادِقاتِ وَالصّـابِرینَ وَالصّـابِراتِ وَ الْخاشِـعینَ وَالْخاشِـعاتِ وَالْمُتَصَـدِّقیـنَ وَالْمُتَصَـدِّقـاتِ وَالصّـائِمیـنَ وَالصّائِمـاتِ وَالْحـافِظینَ فُرُوجَهُـمْ وَالْحـافِظـاتِ وَالـذّاکِـرینَ اللّهَ‌کَثیراوَالذّاکِراتِ‌اَعَدَّاللّهُ‌لَهُمْ مَغْفِرَةًوَاَجْراعَظیما

مردان مسـلمان و زنـان مسـلمان ، مردان با ایمان و زنان باایمان ، مردان مطیع فرمان خـدا و زنانی که از فرمان خـدا اطاعت می‌کننـد، مردان راست‌گو و زنـان راست‌گو، مردان صـابر و شـکیبا و زنـان صـابر و شـکیبا، مردان باخشوع و زنان‌با خشوع ، مردان انفاق‌گر و زنـان انفـاق کننـده، مردان روزه‌دار و زنـانی که روزه می‌گیرنـد، مردانی که دامـان خود را از آلودگی به بی‌عفتی حفـظ می‌کننـد و زنانی که پاک دامنند و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خـدا می‌کنند، خـداونـد برای همه آن‌ها مغفـرت و پـاداش عظیمـی فراهم ساخته است.

(۳۵ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« قانِت » از ماده « قُنُوت » به معنی اطاعت توأم با خضوع است ، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سرزند و این اشاره به جنبه‌های عملی و آثار ایمان می‌باشد .

به دنبال بحث‌هایی که درباره وظایف همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیات گذشته ذکر شد در آیه مورد بحث ، سخنی جامع و پرمحتوی درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آن‌ها بیان شده است و ضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان ، پاداش عظیم آن‌ها را در پایان آیه بر شمرده است. بخشـــی از این اوصاف ده‌گانه از مراحل ایمان سخن می‌گوید (اقرار به زبان ، تصــدیق به قلب و جنان و عمل به ارکان). قسـمت دیگری پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در زندگی و اخلاق انسان‌ها می‌باشد بحث می‌کند. و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در

برابر حوادث سنگین یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات یعنی ذکر پروردگار سخن

(۳۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به میان می‌آورد. می گوید : « اِنَّ الْمُسْلِمینَ ... وَالْقانِتاتِ ». گرچه بعضی از مفسران ، « اسلام » و « ایمان » را در آیه فوق به یک معنی گرفته‌اند ، ولی پیدا است که این تکرار نشان می‌دهد منظوراز آن‌ها دو چیز متفاوت است و اشاره به همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده : « قالَتِ الاَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلکِنْ قُولُوا اَسْلَمْناوَ لَمّا یَدْخُلِ الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ: اعراب گفتند ما ایمان آورده‌ایم ، بگو : هنوز ایمان نیاورده‌اید ، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایمو ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است ». اشاره به این که اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می‌دهد و مشمول احکام آن‌ها می کند ، ولی ایمان تصدیق به قلب و دل است. در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است. در روایتی چنین می‌خوانیم « یکی از یاران امام صادق درباره « اسلام » و « ایمان » از آن حضرت سؤال کرد و پرسید آیا این‌ها باهم مختلفند ؟ امام در پاسخ فرمود : آری ، ایمان با اسلام همراه است ، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد ». او توضیح بیشتر خواست امام فرمود : « اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است ، هرکس اقرار به این دو کند جانش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود و ازدواج مسلمانان با او جایز و می‌تواند از مسلمین ارث ببرد و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلام هستند ، اما" ایمان "نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می گیرد و اعمالی است که به دنبال آن می‌آید » . (۱) سپس به یکی دیگر از مهم‌ترین صفات مؤمنان راستین ، یعنی حفظ زبان پرداخته می گوید : « وَ الصّادِقینَ والصّادِقاتِ ». از روایات اسلامی استفاده می‌شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او است : « لا یَسْتَقیمُ ایمانُ امْرِءٍ حَتّی یَسْتَقیمَ قَلْبُهُ وَلا یَسْتَقیمُ قَلْبُهُ حَتّی یَسْتَقیمَ لِسانُهُ : ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود و قلبش درست

۱- «اصول کافی» جلد۲، صفحه ۲۱، بابُ‌اَنَ‌الْایمانَ‌یَشْرَکُ‌الْاِسْلامَ .

تفسیر مردان (۳۶۷)

نمی‌شود تا زبانش درست شود » . (۱) و از آن‌جا که ریشه ایمان ، صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات است و نقش آن در معنویات انسان هم‌چون نقش « سر » است در برابر « تن » پنجمین وصف آن‌ها را این گونه بازگو می کند : « وَ الصّابِرینَ وَالصّابِراتِ ». از طرفی می‌دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی ، کبر و غرور و حب جاه است و نقطه مقابل آن « خشوع » ، لذا در ششمین توصیف می‌فرماید : « وَالْخاشِعینَ‌وَالْخاشِعاتِ ». گذشته از حب جاه ، حب مال ، نیز آفت بزرگی است و اسارت در چنگال آن ، اسارتی است دردناک و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است : « وَالْمُتَصَدِّقینَ وَالْمُتَصَدِّقاتِ ». گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است ، زبان و شکم و شهوت جنسی ، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره‌شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان اشاره کرده می گوید: « وَ الصّائِمینَ وَ الصّائِماتِ ». « وَ الْحافِظینَ فُرُوجَهُمْ وَالْحافِظاتِ ». سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته می گوید : « والذّاکِرینَ اللّهَ کَثیرا وَالذّاکِراتِ ». آری آن‌ها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط ، پرده‌های غفلت و بی‌خبری را از قلب خود کنار می‌زنند ، وسوسه‌ها و همزات شیاطین را دور می‌سازند و اگر لغزشی از آنان سرزده ، فورا در مقام جبران برمی‌آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند. در این‌که منظور از « ذکر کثیر » چیست ؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسرین ، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهرا همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آن‌ها می‌شود. از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «اذا اَیْقَظَ الرَّجُلُ اَهْلَهُ مِنَ اللَّیْلِ فَتَوَضَّئا وَصَلّیا کُتِبا مِنَ‌الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیرا وَالذّاکِراتِ : هنگامی که مرد همسرش را شبان گاه بیدارکند و هردو وضوبگیرند و نماز (شب)

۱- « مَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ » جلد ۵ ، صفحه ۱۹۳ .

(۳۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بخوانندازمردان و زنانی خواهندبودکه بسیار یاد خدا می‌کنند».(۱) و در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « هرکس تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام را در شب بگوید ، مشمول این آیه است ».(۲) بعضی از مفسران گفته‌اند : « ذکر کثیر » آن است که در حال قیام و قعود به هنگامی که به بستر می‌رود یاد خدا کند. اما به هر حال ذکر نشانه فکر است و فکر مقدمه عمل ، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست. در پایان آیه پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگی‌های ده‌گانه فوق هستند چنین بیان می‌کند :« اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما ». نخست با آب‌مغفرت گناهان آن‌هارا که موجب آلودگی روح و جان آن‌ها است می‌شوید ، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی‌داند در اختیارشان می‌نهد ، در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر جلب ملایمات. تعبیر به « اجرا » خود دلیل بر عظمت آن است و توصیف آن با وصف « عظیم » تأکیدی بر این عظمت است و مطلق بودن این عظمت ، دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن ، بدیهی است چیزی راکه خداوند بزرگ ، بزرگ بشمرد فوق‌العاده عظمت دارد. این نکته نیز قابل توجه است که جمله «اَعَدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی ، بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش و عدم وجود تخلف و یا اشاره‌ای به این‌که بهشت و نعمت‌هایش از هم‌اکنون برای مؤمنان آماده است .

مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا

گاه بعضی چنین تصورمی‌کنند که اسلام کفه‌سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند ، شاید منشاء اشتباه آن‌ها پاره‌ای از تفاوت‌های حقوقی‌است‌که هرکدام دلیل‌وفلسفه‌خاصی‌دارد. ولی بدون شک قطع نظر از این‌گونه تفاوت‌ها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی آن‌ها دارد

۱- « مجمع البیان » و « قُرْطُبی » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

تفسیر مردان (۳۶۹)

هیچ‌گونه فرقی از نظر جنبه‌های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه‌های اسلام وجود ندارد. آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگی‌های مؤمنان و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی و اخلاقی و عملی زن و مرد را در کنار یکدیگر هم‌چون دو کفه یک ترازو قرار می‌دهد و برای هر دو پاداشی یکسان بدون کمترین تفاوت قایل می‌شود. به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را هم‌چون تفاوت روحی آن‌ها نمی‌توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می‌کند ، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را هم‌چون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین ، زیر سؤال نمی‌برد که آیا زن واقعا انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه ؟ ، نه تنها زیر سؤال نمی‌برد بلکه هیچ‌گونه تفاوتی از نظر روح انسانی درمیان این دو قایل نیست ، لذا در سوره نحل آیه ۹۵ می‌خوانیم: مَنْ عَمِلَ صالِحا مِنْ ذَکَرٍ اَوْاُنْثی وَ هُوَمُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَ هُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ : هر کس عمل صالح کند ، خواه مرد باشد خواه زن ، در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می‌کنیم و حیات پاکیزه‌ای به او می‌بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می‌داده می‌دهیم ». اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قایل شده که برای مرد ، برخلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقا استقلال اقتصادی قایل نیستند. به‌همین دلیل در « علم‌الرجال » اسلامی ، به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند برخورد می‌کنیم که از آن‌ها به عنوان شخصیت‌هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است. اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم و وضع زنان را در آن جامعه

بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند و حتی گاهی حق حیات برای آن‌ها قایل نمی‌شدند و پس از تولد آن‌ها را زنده به گور می کردند و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلااراده‌ای در دست گروهی از انسان‌نماهای مدعی تمدّن در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آن‌ها دارد ؟ (۱)

۱- بحث‌دیگری در جلد ۲ تفسیر نمونه، صفحه ۱۱۲ ذیل ۲۲۸/بقره مطرح شده است و در جلد ۱۱ صفحه ۳۹۱ ذیل ۹۷ / نحل آمده است .

(۳۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مُقاتل» در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث آورده است که: «اَسْماء» همسر «جَعْفَر طَیّار» پس از بازگشت از «حبشه»، نزد همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و از آنان پرسید: آیا درباره زنان و حقوق و شخصیت آنان نیز آیه‌ای فرود آمده است؟

آنان گفتند: نه، در این مورد چیزی نیامده است. او به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب گردید و گفت: ای پیامبر خدا! آیا زنان پس از آمدن قرآن و اسلام نیز در زیان و خسرانند؟!

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هرگز؛ تو چرا این گونه می‌اندیشی؟

گفت: برای اینکه در قرآن از آنان به خوبی یاد نشده و از حقوق و شخصیت و حرمت آنان کمتر از مردان سخن رفته است!

درست در آنجا بود که فرشته وحی فرود آمد و در تجلیل از شخصیت زن و برابری انسانی او در بارگاه خدا این آیه را فرود آورد:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ

به یقین مردان اسلامگرا و زنان اسلامگرا که در فرمانبرداری خدا خالص و خشنودی او را خواهانند...

به باور پاره‌ای منظور این است که: آن زنان و مردانی که اسلام را پذیرفته و می‌پذیرند و به باور پاره‌ای دیگر، منظور این است که: آن مردان و زنانی که فرمانبردار خدایند و...

وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ

و مردان توحیدگرا و زنان توحیدگرا که به راستی به یکتایی و بی‌همتایی خدا ایمان آورده‌اند...

به باور بیشتر مفسّران، دو واژه اسلام و ایمان، دارای یک معنا و مفهوم و یک بار و

تفسیر مردان (۳۷۱)

محتوا هستند، امّا به باور پاره‌ای با هم تفاوت دارند، چرا که اسلام به مفهوم پذیرش و اقرار با زبان است، امّا ایمان، به باور دل گفته می‌شود. گواه این نکته و این تفاوت آیه شریفه است که می‌فرماید:

قالَتِ الْاَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا اَسْلَمْنا(۱)

پاره‌ای از صحرانشینان گفتند: ما ایمان آوردیم؛ هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آوردیم، چرا که هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است...

برخی برآنند که: نام این دین و آیین اسلام است و باور و گواهی آن، ایمان. و «بَلْخی» می گوید: خود پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله اسلامگرا و با ایمان را معرفی کرد و فرمود:

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ وَ يَدِهِ وَ الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ جارَهُ بَوائِقَهُ.(۲)

اسلامگرای راستین آن کسی است که مردم از گزند او در امنیّت باشند؛ و انسان با ایمان آن است که همسایه‌اش از گزند و آزار رساندن او در امان باشد.

آن گاه افزود:

وَ ما آمَنَ بی مَنْ باتَ وَ جارُهُ طاوٍ.(۳)

به من و راه و رسم بشردوستانه و آسمانی من ایمان نیاورده است، آن کسی که خود سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه بماند.

وَ الْقَانِتِینَ وَ الْقَانِتَاتِ

و مردان و زنان فروتن که همواره در اندیشه انجام کارهای شایسته‌اند...

به باور پاره‌ای مردان و زنانی که دست به دعا و نیایش برمی‌دارند،

وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقَاتِ

۱ . سوره حُجُرات، آیه ۱۴.

۲ . مُسْنَداحمد ج۲،ص ۳۷۴؛ صحیح‌بُخاری ج۱، ص ۹، کتاب‌الایمان ج ۸ ص۱۲.

۳ . ثَوابُ الاَعْمال، ۲۹۸؛ مَحاسِن بَرْقی، ص ۹۸/۶۲.

و مردان راستگو و زنان راستگویی که در ایمان و اسلام خویش، راستگو هستند و نهان و آشکارشان یکی است...

وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِرَاتِ

و مردان شکیبا و زنان شکیبایی که بر انجام فرمان خدا و در آنچه مورد آزمون قرار گیرند شکیبایی پیشه می‌سازند...

وَ الْخَاشِعِینَ وَ الْخَاشِعِینَ

و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار...

به باور پاره‌ای و مردان و زنانی که از خدا می‌ترسند.

وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

و مردانی که زکات و حقوق مالی واجب و مستحب خویش را می‌دهند و زنانی که چنین‌اند...

وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِمَاتِ

و مردانی که روزه می‌دارند و زنانی که روزه می‌گیرند و در این کار خشنودی خدا را می‌جویند...

وَ الْحَافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ

و مردان پاکدامن و درست‌کردار و زنانی که دامان عفاف خویشتن را پاک و پاکیزه نگاه می‌دارند و هرگز بر گرد زشتی و گناه نمی‌گردند...

وَالذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیرا وَ الذَّاکِرَاتِ

و مردانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند و زنانی که خدا را فزون یاد می‌کنند...

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِیمًا

آری، خدا برای کسانی که به این ویژگی‌ها آراسته‌اند، آمرزش و پاداشی پرشکوه فراهم ساخته است.

«ابوسعید خِدْری» از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: هرگاه مردی خانواده

خود را برای نماز شب از خواب بیدار کرد و آن دو با هم وضو ساختند و نماز خواندند، آن دو از کسانی شمرده می‌شوند که خدا

را بسیار یاد می‌کنند. اذا اَیْقَظَ الرَّجُلُ اَهْلَهُ مِنَ اللَّیْلِ فَتَوَضَّآ وَ صَلَّیا کَتَبا مِنَ الذّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَالذّاکِراتِ.(۱)

«مُجاهِد» می‌گوید: هیچ زن و یا مردی از «بسیار یادکنندگان خدا» به شمار نمی‌آید، مگر اینکه در حال ایستاده و نشسته و در هر شرایط خدا را بسیار یاد کند.

و از حضرت صادق آورده‌اند که فرمود: مَنْ باتَ عَلی تَسْبیحِ فاطِمَةَ علیه‌السلام کانَ مِنَ الذّاکِرینَ اللّهَ وَالذّاکِراتِ.(۲)

مرد و یا زنی که با گفتن خالصانه تسبیح فاطمه علیه‌السلام دخت گرانمایه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر بر بالش گذارد، از «فراوان یادکنندگان خدا» به شمار می‌آید.

۱ . سُنَن ابن ماجَه، ج ۱، ص ۴۲۳/ ۱۳۳۵.

۲ . بِحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۷۶؛ ج ۸۵، ص ۳۳۵، ج ۸۷، ص ۱۷۴.

یک توصیه اخلاقی به مردان در ارتباط با طلاق

یا اَیُّهَاالَّذینَ اٰمَنُوا اذا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّطَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمیلاً

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عده‌ای برای شما بر آن‌ها نیست که بخواهید حساب آنرا نگاه دارید، آن‌هارا باهدیه مناسبی بهره‌مند سازید و به طرز شایسته‌ای آن‌ها را رها کنید.
(۴۹ / احزاب)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَراح جَمیل » به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام و ترک هرگونه خشونت و ظلم و ستم و بی‌احترامی است. در این‌جا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلّقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست و از این تعبیر به دست می‌آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است. تعبیر به « مؤمنات » دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است ، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آن‌ها بوده باشد ، بنابراین با روایت و فتاوای مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان کتابیه را مجاز می‌شمرد منافاتی ندارد. ضمنا از تعبیر « لَکُم » و هم‌چنین جمله « تَعْتَدُّونَها » (عده را محاسبه کنید) استفاده می‌شود که عده نگهداشتن زن یک نوع حق برای مرد محسوب می‌شود و باید چنین باشد ، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب می‌شود که وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود ، گذشته از این‌که نگهداشتن عده فرصتی به مرد و زن می‌دهد که اگر تحت تأثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد. و اما این‌که بعضی ایراد کرده‌اند که اگر عده حق مرد باشد ، باید بتوان آن را اسقاط نمود درست نیست ، زیرا در فقه حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست ، مانند حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند و یا حقی که فقراء در زکات دارند

هیچ‌یک را نمی‌توان با اسقاط کردن ساقط نمود. سپس به حکم دیگری از احکام « زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته‌اند » می‌پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده‌است ، می‌فرماید : « فَمَتِّعُوهُنَّ ». بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد ، همان‌گونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است : « لا جُناحَ عَلَیْکُمْ اِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ مالَمْ تَمَسُّوهُنَّ اَوْ تَفْرِضُوالَهُنَّ فَریضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ : گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به‌عللی) طلاق

دهید، ولی در این‌موقع آن‌ها را (با هدیه‌ای مناسب) بهره‌مند سازید ». بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هردو را شامل می‌شود ، ولی به قرینه آیه سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به موردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد ، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول پرداختن نصف مهر واجب است (همان‌گونه که در آیه ۲۳۷ سوره بقره آمده). این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده‌اند که حکم « پرداختن هدیه‌ای مناسب » در آیه مورد بحث عام است ، حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می‌شود. در این که مقدار این « هدیه » چه اندازه باید باشد ؟ قرآن مجید در سوره بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است : « مَتاعا بِالْمَعْرُوفِ : هدیه‌ای مناسب و متعارف » (۲۳۶ / بقره) و باز در همان آیه می گوید : « عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ: آن‌کس که توانایی‌دارد به اندازه تواناییش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش ». بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه ، خادم، لباس و مانند آن ذکر شده بیان مصداق‌هایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شؤون زن تفاوت می کند. آخرین حکم آیه مورد بحث این است که « زنان مطلقه را به طرز شایسته‌ای رها کنید و به صورت صحیحی از آن‌ها جدا شوید » « وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحا جَمیلاً ». همان‌گونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است یا باید همسر را به طور شایسته نگاهداشت و یا با نیکی و احترام رها کرد « فَاِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْریحٌ بِاِحْسانٍ ». هم

(۳۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد و هم جدا شدن ، نه این‌که هرگاه شوهر تصمیم برجدایی گرفت هرگونه بی‌مهری ، ظلم ، بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعا غیر اسلامی است. بعضی از مفسران « سَراح جَمیل » را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته‌اند و در روایتی که در تفسیر « علی بن ابراهیم » و « عیون الاخبار » آمده نیز این معنی منعکس است ، ولی مسلم است که « سَراح جَمیل » محدود در این معنی نیست هرچند یکی از مصادیق روشن آن همین است. درباره اصل معنی «سَراح» و ریشه‌لغوی‌آن و این‌که چرادراطلاقات‌متعارف به‌معنی رهاساختن‌به‌کار می‌رود، شرحی درذیل آیه ۲۸ همین سوره «احزاب» داشتیم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

انحلال خانواده یا جدایی شرافتمندانه

دراین‌دو آیه روی‌سخن با ایمان‌آوردگان به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیشوای آسمانی آنان است. در آیه نخست گوشه‌ای از مقررات جدایی شرافتمندانه زن و شوهر و انحلال خانواده، برای کسانی که راه ادامه زندگی نمی‌نگرند، بیان می گردد و در آیه دیگر گوشه‌ای از مقررات برای زندگی خانوادگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ؛ نخست می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر زنان با ایمان را به همسری خویش برگزیدید، آن گاه پیش از آمیزش با آنان، به دلیلی طلاقشان را دادید، دیگر بر عهده آنان هیچ گونه عدّه‌ای که آنان را برشمارید و به حساب آورید، به سود شما نیست.

منظور از «عدّه» در آیه شریفه اشاره به سه عادت ماهانه و پاکی است، که آن را سه ماه و ده روز می‌شمارند؛ و بدین وسیله این «عدّه»، از این گروه از زنان برداشته می‌شود، چرا که با این گروه از زنان آمیزش نشده و رحم آنان از نطفه پاک است و می‌توانند در صورت تمایل همان روز جدایی با دیگری ازدواج نمایند.

تفسیر مردان (۳۷۷)

فَمَتِّعُوهُنَّ

بنابراین آنان را با هدیه‌ای در خور بهره‌ور سازید.

«ابن عبّاس» بر آن است که این کار زمانی انجام می‌شود که برای مهریه چیزی مقرّر نشــده باشــد، امّا اگــر بــرای چنیــن زنــی مهریه‌ای در نظر گرفته شـده است، در آن صــورت نیمــی از مهــریه بـایـد پــرداخت گــردد و افزون بر آن، به دلخواه مرد اســت کــه هرچه خــواست به او هدیه بدهد و او را خشنــود ســازد.

این دیدگاه از امامان راستین ما نیز رسـیده است؛ از این رو آیه به موردی تفسـیر می‌گردد که برای زن مهریه‌ای مقرر نشده و در آن صورت است که باید او را به گونه‌ای شــایستــه و پسندیده بهره‌ور ساخت.

وَ سَــرِّحُــوهُــنَّ سَــــرَاحًا جَمِیلًا

و آنان را به شیوه‌ای نیکو رها کنید.

به باور «جُبّائی» منظــور این است که: آنــان را بدون هیچ ستم و آزاری رها کنید.

و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: و آنان را از خانه رها کنیـد تا به سراغ سـرنوشت خویش بروند، چرا که عدّه‌ای بر ایشان نیست تا آن مدت را در خانه شوهری کــه طلاق‌شان گفتــه است بمــاننــد؛ از این رو بــایــد بدون هیچ اذیّت و ستمی، آنــان را به صـورت پسندیده رها کرد.

منظور از «رهاکردنی نیکو»، یا «سَراحاً جَمیلاً» نیز این است که آنان را با عنایت به شــرایط مالی و اقتصادی خویش از نظر گشایش و تنگنا، بهره‌ور سازد.

«حبیب‌بن ابی‌ثابت» آورده است که در حضور چهارمین امام نور نشسته بودم که مردی شـرفیاب گردید و گفت: هان ای پسر پیامبر! من با فلان زن ازدواج کردم در حالی که آن روز او را طلاق داده شـده و بـدون مانع می‌گفتم و می‌پنداشـتم؛ آیا انـدیشه‌ام درست است؟ حضـرت فرمـود: برو ازدواج کن و آسوده خـاطر بـاش که خـدا نکـاح را پیش از طــلاق قــرار داده اســت و در این مــورد وسوسه لازم نیست؛ و آن گاه به تــلاوت آیــه مـورد بحــث پرداخت.

(۳۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سرگذشت مردی که کرامت الهی را برای خود رقم زد

ضْــرِبْ لَهُــمْ مَثَلًا اَصْحابَ الْقَـرْیَۀِ اِذْجاءَهَاالْمُرْسَلُونَ

برای آن‌ها، «اصحــاب قـریه» را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آن‌ها آمدند.

(۱۳ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْیَه» در اصل نام برای محلّی است که مردم در آن جمع می‌شوند، بنابراین مفهوم گسترده‌ای دارد که هم شـهرها را شامل می‌گردد و هـم روسـتاها را، هر چنـد در زبـان فارسـی معمـولی تنهـا به روستا اطلاق می‌شـود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجیـد کرارا به شهرهـای مهم و عمـده ماننـد «مصـر» و «مکّه» و امثال آن اطلاق شـده است. در این که این شـهر کـدام یك از شـهرها بوده است، معروف و مشـهور در میان مفسـران این است که «انطاکیه» از شـهرهای شامات بوده است و این شـهر یکی از شهرهای بسیار معروف روم قـدیـم بـوده و هــم اکنـون از نظر جغـرافیـایی جزء قلمـرو کشور تــرکیــه است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بــه بــاور مفســران، قــریه یا شهر مورد نظر، «انطاکیه»، از شهرهای مشهور و شناخته شده روم قدیم بوده است.

تفسیر مردان (۳۷۹)

سرگـــذشـت سه پیامبر

اِذْ اَرْسَلْنـا اِلَیْهِـمُ اثْنَیْنِ فَکَـذَّبُوهُما فَعَزَّزْنـا بِثالِثٍ فَقالُوا اِنّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ

هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آن‌ها فرستادیم، اما آن‌ها رسولان (ما) را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو ، شخص سوّمی فرستادیم، آن‌ها همگی گفتند: ما فرستادگان (خـدا) به سوی شما هستیـم.(۱۴ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یک نفر در اثناء برای تقویت آن‌ها) به سوی این قوم گمراه آمدند. در این که این رسولـان چه‌کسانی بودنـد، درمیان مفسّران گفتگو است، جمعی گفته‌انـد : نام آن دو نفر «شـمعون» و «یُوحَنّا» بود و نام سوّمین «بُولُس» و بعضـی نـام‌هـای دیگـری برای آن‌هـا ذکر کرده‌انـد. و نیز دراین‌که آن‌هاپیـامبران و رسولـان خداونـد بودنـد و یا فرسـتادگان حضـرت مسیح علیه‌السلام (و اگر خداونـد می‌فرمایـد: مـا آن‌ها را فرستادیم، به خاطر آن است که رسولان مسیـح هم رسولان او هستند) باز در میان مفسّران گفتگو است، هر چند ظاهر آیات فوق موافق تفسیـر اوّل است، گر چـه تفـاوتی در نتیجه‌ای که قرآن می‌خواهد بگیرد، نمی‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سخن به شرح سرگذشت آنان پرداخته و می‌فرماید:

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُمَا

آن گاه که دو تن از فرستادگان و پیامبران خود را به سوی آنان فرستادیم و آن دو به ارشاد و هدایت آن مردم برخاستند و پیام ما را به آنان رساندند.

فَکَـذَّبُـوهُمَـا

امّا آن مـردم به جـای حق‌پذیری و هدایت به حق‌ستیزی برخاسته و آن دو پیـامبر را دروغگـو انگـاشتنـد

فَعَـزَّزْنَا بِثَالِثٍ

(۳۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سپس آن دو فرستاده خود را بـا سـفیر و پیـامبر سوّمی نیرو و اقتـدار بخشـیدیم. واژه «عَزَّزْنا» از ریشه «عِزَّت»، به مفهوم عزیز شـدن و ارجمنـد گردیـدن آمـده است؛ و از همین نمونه است که در ادبیات عرب گفته می‌شود: مَنْ عَزَّ بَزَّ: هرکس توانمند و شـکست‌ناپذیر شد، چیره و پیروز گردید.

برخی از مفسـران برآننـد که آنان فرسـتادگان مسیـح علیه‌السـلام و از یاران او بودنـد؛ و بـدان دلیل خدا آنان را فرسـتادگان خویش شمرد که عیسی علیه‌السلام آنان را به فرمان خدا و برای دعوت به دیـن او به آنجا گسیل داشت.

فَقَالُوا إِنَّا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُـونَ

پس آن فـرسـتـادگـان ما همـدل و همـداستان گفتند: هان ای مردم! خدا ما را به سوی شما فرستاده است.

تفسیر مردان (۳۸۱)

قـالُوا ما اَنْتُمْ اِلّا بَشَـرٌ مِثْلُنـا وَ مـا اَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَیْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلّا تَکْذِبُونَ

اما آن‌ها (در جواب) گفتند: شـما جز بشـری همانند ما نیستید و خداوند رحمان چیزی نازل نکـرده، شـمـا فقـط دروغ می‌گـوییـد. (۱۵ / یس)

قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ اِنّا اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ

آن‌ها گفتند: پروردگارما آگاه‌است،که قطعافرستادگان (او) به سوی شما هستیم.(۱۶/یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اگر بنابود فرستاده‌ای از طرف خدا بیاید، باید فرشته مُقَرَّبی باشد، نه انسانی همچون ما و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند. درحالی‌که شاید خودشان نیز می‌دانستند که در طول تاریخ همه پیامبران از نسل آدم بوده‌اند، از جمله ابراهیم را که همگی به رسالت می‌شناختند، مسلما انسان بود و از این گذشته مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسان‌ها را جز انسان می‌تواند درک کند؟ (۱) در این‌که چرا در آیه روی صفت «رحمانیّت» خداوند تکیه شده، ممکن است از این نظر باشد که خداوند ضمن نقل سخن آن‌ها، مخصوصا روی این صفت تکیه می‌کند، که پاسخ آن‌ها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامّش سراسر عالم را فراگرفته است، پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان نفرستد؟ این احتمال نیز داده شده است که آن‌ها مخصوصا روی وصف رحمان تکیه کردند که بگویند خداوند مهربان کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف مشکل نمی‌کند، آن‌ها را آزاد می‌گذارد. این منطق سست و بی‌پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.

۱- درباره‌فلسفه‌همگونی پیامبران باامّت‌ها درجلد۱۲ «تفسیرنمونه»،صفحه۲۸۹ ذیل ۹۴/اسراء مشروحا بحث شده است .

(۳۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مأیوس نشدند و ضعف و سستی به خود راه ندادند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واکنشِ شهر حق‌ناپذیر

آری، آنان بر این پندار پوچ بودند که هرکس بسان آنان از نژاد و تبار آدم باشد، نمی‌تواند پیام‌آور و پیام‌رسان خدا گردد و رسالت و پیامبری با انسان بودن سازگار نیست؛ و گویی فراموش ساخته بودند که خدای فرزانه هرکسی را بخواهد و شایسته بداند به رسالت برمی‌گزیند و پیام خود را به سوی او می‌فرستد؛ و اوست که از درون و برون و حال آنان آگاه است و می‌داند که آن شایسته‌کردارانی را که به رسالت برگزیده است هم شایسته ارزانی شدن وحی هستند و هم در خور این افتخار و هم می‌توانند بار گران رسالت و مسئولیت‌های بزرگ آن را به دوش کشند.

تفسیر مردان (۳۸۳)

وَ مـا عَلَیْنـا اِلاَّ الْبَـلاغُ الْمُبیـنُ

و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۷ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مسلّما آن‌ها تکیه بر ادّعا نکردند و تنها به سوگند قناعت ننمودند، بلکه از تعبیر «بلاغ مبین» اجمالاً استفاده می‌شود که دلایل و معجزاتی از خود نشان دادند وگرنه ابلاغ آن‌ها مصداق «بلاغ مبین» نبود، زیرا «بلاغ مبین» باید چنان باشد که واقعیّت را به همه برساند و این‌جز به‌کمک دلایل مُتْقَن و معجزات گویا ممکن نیست. در بعضی از روایات نیز آمده است که آن‌ها همانند حضرت مسیح علیه‌السلام بعضی از بیماران غیرقابل علاج را به فرمان خدا شفا دادند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این پیامبران بشردوست آنان را به توحید و تقوا و آراستگی به ارزش‌های والای انسانی دعوت نموده و از شرك و کفر و سرکشی و بیداد هشدار دادند و در پاسخ آنان گفتند: هرگز این گونه که شما می‌پندارید نیست و پروردگار ما نیک می‌داند که ما فرستادگان او به سوی شما مردم هستیم.

قَـالُـوا رَبُّنَا یَعْلَـمُ إِنَّا إِلَیْکُـمْ لَمُـرْسَلُـونَ

روشن است که این پیـام‌آوران و پیام‌رسانان پس از بارانـدن بارانی از دلیل و بُرْهان بر شـرک‌گرایان و نمایان ساختن درستی دعوت خویش به وسیله معجزه، بر رسالت خود پـای فشـردند، امّا آن مـردم حق‌ناپذیر باز هم دعـوت آنـان را انکار کردند.

به بیان دیگر آنان با دلیل و بُرْهان و روشـنگری و آوردن معجزه، آن بندگان غفلت‌زده خدا را به اندیشیدن برانگیختند و ناگزیرشان ساختنـد تـا بـا نگرش بر دعوت و محتوای دعوت و معجزه پیـامبران دریابنـد که آنان فرسـتاده خداینـد و در دعوت آسـمانی خویش راستگو می‌باشند؛ و همین شیوه قانع‌کننده و انسان‌ساز آنان هشداری

(۳۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سخت به حق‌ناپذیران است!

و گویی از همین دیدگاه است که پس از روشنگری بسیار، به آنان هشدار دادند که:

وَمَا عَلَیْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ

و خبـــر رسـانیـدن آشکـار و روشـــن پیـــام خـــدا هیـچ وظیفـــه‌ای بـر عهـــده مـــا نیســـت.

به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: و بر عهـده مـا نیست که شـما را به ایمـان و انجام کارهـای شایسته نـاگزیر سازیم؛ چرا که در دین‌باوری و دینداری اجبار و اکراه راه ندارد و ما نیز نمی‌توانیم شما را به پذیرش حق مجبور سازیم.

تفسیر مردان (۳۸۵)

قـالُوا اِنّا تَطَیَّـرنا بِکُـمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُـمْ وَ لَیَمَسَّنَّکُـمْ مِنّا عَـذابٌ اَلیمٌ

آن‌هـا گفتنـد: مـا شـما را به فال بـد گرفته‌ایم (و وجود شـما شوم است) و اگر از این‌سـخنان دست برنـداریـد، شـما را سنگ‌ســـار خواهیـم کـرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

(۱۸ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ممکن است مقارن آمـدن این پیامبران الهی بعضـی مشـکلات در زنـدگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شـده باشـد، چنان‌که بعضـی از مفسّران نیز نقل کرده‌انـد که، مدّتی نزول باران قطع‌شد،(۱) ولی آن‌ها نه‌تنها عبرتی‌نگرفتنـد، بلکه این‌حادثه را به‌دعوت رسولان‌پیوند دادند.(۲) باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیّات شوم و زشت خود را ظاهر ساختند و گفتند: «اگر از این سـخنان دست برندارید، مسلّما شما را سنگ‌سار خواهیم کرد و مجازات دردنـاکـی از مـا به شـما خواهـد رسـید». آری طرفـداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضه‌ای‌ندارنـد، همیشه تکیه برتهدید و فشار و خشونت می‌کننـد، غافل از آن که رهروان راه «اللّه» ، هیچ‌گاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر اسـتقامتشان خواهند افزود، آن روز که آن‌ها پا به این میـدان گـذاشتند جان خود را برکف گرفتند و آماده ایثار گشتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَطَیَّـرْنا»: از «تَطَیُّـر» به مفهـوم شـوم گـرفتـن و فـال بـد زدن آمـده است.

کفرگرایـان هنگـامی که در برابر منطق قانع‌کننـده و دل‌انگیز پیـامبران از بهـانه‌جویی و تردیـدافکنی ناتوان شدنـد، به جای نگرش بر گفتار دلنشین و معجزه‌های آنان، از تفکر و اندیشـه روی برتافتنـد و گفتنـد: ما شمـا را به فـال بـد گرفته و وجود شما را مـایـه شـومی و بـدبختـی خود می‌نگریم.

۱- «تفسیر قرطبی» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- دربـاره «تَطَیُّـر» و فـال بـد زدن و ریشه اصـلی این لغت به‌طور مشـروح در جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۳۱۷ ذیل ۱۳۱ / اعراف و

جلد ۱۵ ، صفحه ۴۹۱ ، ذیل ۴۷ / نمل بحث شده است .

(۳۸۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

قـالُوا طائِرُکُمْ مَعَکُمْ اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

گفتند: شومی شما از خودتان است، اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف کارید.

(۱۹ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اگر بدبختی و تیره‌روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فراگرفته و برکات الهی از میان شما رخت بربسته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت‌پرستی و هوی‌پرستی و بیدادگری و شهوت‌رانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده و برکات خدا را از خود قطع کرده‌اید. درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می‌آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حقّ است و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است، سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است، بالاخره اگر در برابر خیرخواهی خیرخواهان آن‌ها را تهدید به مرگ می‌کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شما است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پیامبران در پاسخ بهانه‌جویی‌ها و تهمت‌پراکنی‌های آنان گفتند: شومی شما تیره‌بختان و فال بد زدنتان از خود شماست که به کفرگرایی و بیداد پافشاری می‌کنید و اما در فرا خواندن به توحیدگرایی و پرستش خدای یکتا، نه‌تنها بدبختی و انحطاط نیست، که نهایت خیر و برکت و اوج نیک‌بختی و سعادت در اینجاست.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

آری، در وجود و گفتار و دعوت ما چیزی که مایه بدبختی و یا شوم بودن و به فال بد گرفتن باشد نیست، بلکه این شما هستید که در تکذیب پیامبران و پیام خدای آنان و نافرمانی و گناه راه افراط پیموده و هیچ حد و مرزی را رعایت نمی‌کنید و این حق‌ناپذیری و اصلاح‌ستیزی مایه بدبختی شماست.

واژه «اِسْراف» به مفهوم تباه کردن کارها و تجاوز از حدود و مرزهاست و «سَرف» به مفهوم تباهی و فساد آمده است .

تفسیر مردان (۳۸۷)

داستان مجاهدی جان بر کف

وَ جاءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدینَةِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ

مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرارسید، گفت ای قوم من، از فرستادگان خدا پیروی کنید.(۲۰ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این مرد که غالب مفسّران نامش را «حبیب نجار» ذکر کرده‌اند، از کسانی بوده که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آن‌ها و عمق تعلیماتشان پی‌برد و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار درآمد، هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده‌اند و شاید قصد شهید کردن آن‌ها را دارند، سکوت را مجاز ندانست و چنان‌که از کلمه «یَسْعی» برمی‌آید، با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آن‌چه در توان داشت در دفاع از حقّ فروگذار نکرد. تعبیر به «رَجُل» به صورت ناشناخته ، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادّی بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی‌اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از

مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤمنان عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آغاز اسلام که عدّه قلیلی بیش نبودند، سرمشق بگیرند و بدانند حتّی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسؤولیّت است و سکوت برای او جایز نیست. تعبیر به «اَقْصَی الْمَدینهْ» نشان می‌دهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد و دل‌های آماده را تحت تأثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دوردست‌شهرهمیشه‌مرکزمستضعفانی‌است‌که‌آمادگی‌بیشتربرای‌پذیرش‌حقّ دارند، به عکس، درقلب‌شهرها مردم‌مرفهی زندگی‌می‌کنندکه جذب‌آن‌ها به سوی حقّ به سادگی ممکن نیست. تعبیر به «یا قَوْم» (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است، خالصانه که هیچ

نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

درست در همان شرایط حسّاس مردمی با ایمان و بشردوست از دورترین جای شهر شتابان در رسید...

گروهی از مفسران از جمله «ابن عبّاس» برآنند که: نام این مرد حقگرا و توحیدگرانه از دورترین نقطه شهر دوان دوان در رسید، «حَبیب نَجّار» بود. نامبرده پس از ورود پیامبران به شهر و شنیدن دعوت آسمانی آنان، راه خویش را برگزیده و به آنان ایمان آورده بود و چون خانه‌اش در دورترین بخش شهر و در کنار دروازه‌ای از دروازه‌های شهر بود، با شنیدن خبر تکذیب پیامبران از سوی قوم و تصمیم خطرناک آنان به کشتن آن نداگران توحید و تقوا، بی‌درنگ به آهنگ یاری رسانی به حق و عدالت و هشدار دادن به ظالمان حرکت کرد و شتابان خود را به آنجا رسانید!

قَالَ یَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ

و پس از رسیدن به آنان رو به سردمداران جامعه حق‌ستیز و اصلاح‌ناپذیر خود کرد و گفت: هان ای سران قوم! ای مردم! از این فرستادگان خدا که از سوی او آمده‌اند و پیام نجات‌بخش او را برایتان آورده‌اند پیروی کنید و به رسالت آنان ایمان آورید.

این مرد آگاه و درست‌اندیش به رسالت آن فرستادگان خدا آگاهی یافته و در این مورد به یقین رسیده بود، چرا که وقتی آنان پیش از این مرحله او را به توحید و تقوا دعوت کردند، از آنان پرسید آیا برای رساندن پیام خدا مزدی هم می‌خواهند؟

آنان پاسخ دادند: هرگز! و بدین سان یکی از نشانه‌های نداگران پراخلاص توحید و تقوا را در آنان دیده بود.

سرگذشت رسولان انطاکیه

۱ـ در این مورد آورده‌اند که عیسی علیه‌السلام دو تن از حواریون را به سوی مردم شهر «انطاکیه» فرستاد تا مردم آن سرزمین را به توحیدگرایی و آراستگی به ارزشها و دوری از گناه و ستم فرا خوانند و آنان در دروازه شهر به مرد سالخورده‌ای رسیدند که گوسفندانش را به چرا آورده بود.

آن مرد «حبیب»، صاحب «یس» بود که فرستادگان مسیح علیه‌السلام به او برخورد کردند پس از سلام و ادای احترام بر او، «حبیب» به آنان گفت: شما که هستید؟

آنان گفتند: ما فرستادگان مسیح علیه‌السلام به سوی شهر شما هستیم و آمده‌ایم که شما را از پرستش بت‌های گوناگون بازداشته و به سوی خدای یکتا دعوت کنیم.

گفت: آیا نشانه و معجزه‌ای دارید؟

گفتند: آری؛ ما به خواست خدا بیماران را شفا و گرفتارانِ به جذام و بیماری «بَرَص» را بهبود می‌بخشیم؛ او گفت: من پسری

دارم که در بستر بیماری است و اینک سال‌هاست که توان حرکت را از دست داده است.

آنان گفتند: ما را به سرای خود ببر تا او را ببینیم و از حال و روزش جویا گردیم.

و از پی آن، به همراه «حبیب» به خانه‌اش آمدند و با کشیدن دستی بر پیکر فرزند بیمارش، به خواست خدا، او شفا یافت و از جا حرکت کرد.

این خبر به سرعت در سراسر شهر پیچید و خدا بیماران بسیاری را به دست آنان شفا بخشید و آمدن آنان و دعوت‌شان به توحیدگرایی و یکتاپرستی بر سر زبانها افتاد.

در آن سرزمین فرمانروایی بت‌پرست و انحصارگر بر مسند قدرت بود که با رسیدن خبر به او، آنان را به کاخ خود فرا خواند و پرسید، شما که هستید؟

آنان خود را فرستادگان مسیح علیه‌السلام معرفی کردند و یادآور شدند که: ما آمده‌ایم تا تو را از پرستش بت‌های بی‌جانی که نه می‌شنوند و نه می‌بینند بازداشته و به پرستش

خدایی دعوت کنیم که هم می‌شنود و هم می‌بیند.

او گفت: آیا جز همین خدایانی که می‌پرستیم، برای ما خدای دیگری است؟

گفتند:آری، همان‌خدای‌بی‌همتایی که تو و خدایان‌ساختگی‌ات‌راپدیدآورده است.

گفت: پسر برخیزید تا در باره شما بیندیشیم و بدین سان آنان را هشدار داد!

و از پی آن، گروهی از مردم، آن دعوت‌کنندگان به خدای یکتا را در بازار شهر گرفتند و کتک زدند!

۲ـ در روایت دیگری آورده‌اند که: این دو پیام‌رسان را مسیح علیه‌السلام به شهر «انطاکیه» فرستاد، امّا آنان در آنجا به فرمانروای شهر دسترسی پیدا نکردند و دوران توقف آنان به طول انجامید.

روزی فرمانروا از کاخ خود بیرون آمده بود که آنان بر سر راهش قرار گرفته و با طنین‌افکن ساختن «اللّه اکبر» نام پرشکوه خدا را بردند و او با شنیدن نام خدای یکتا، دستور بازداشت و زندان آنان را صادر کرد و هر یک را به یکصد تازیانه محکوم ساخت.

هنگامی که آن دو پیام‌رسان مسیح علیه‌السلام تکذیب شدند و شلاق خوردند، مسیح علیه‌السلام «شمعون» را، که از چهره‌های بزرگ و نامدار «حواریون» بود، از پی آنان گسیل داشت و به او دستور داد تا با تدبیر حکیمانه‌ای آنان را از بند رها ساخته و در راه دعوت به توحیدگرایی و یکتاپرستی یاریشان نماید.

«شمعون» در چهره مردی ناشناس وارد شهر «انطاکیه» شد و با درباریان شاه طرح دوستی ریخت. آنان هنگامی که با او نشست و برخاست کردند و با درایت و حکمت و اخلاق شایسته‌اش آشنا شدند، جریان را به فرمانروای خویش گزارش کردند و او نیز این مرد فرزانه را نزد خویش فرا خواند و پس از آشنایی با او و لذت بردن از گفتار و رفتارش وی را گرامی داشت و به همنشینی خویش برگزید.

تدبیری سنجیده و حکیمانه

روزی «شمعون» در گرماگرم سخن با فرمانروای شهر، رو به او کرد و گفت: هان ای شاه! شنیده‌ام شما دو انسان فرزانه را زندانی ساخته و زمانی که تو را به راه و رسمی جز مرام و مسلکی که داری دعوت کرده‌اند، آنان را کتک زده‌ای، آیا این خبر درست

است؟

شاه گفت: آری!

پرسید: آیا به دعوت آنان گوش سپرده‌ای تا بدانی چه می گویند؟

گفت: نه! چرا که خشم من مانع شنیدن دعوت آنان گردید!

«شمعون» با تدبیری ظریف و هنرمندانه افزود: اینک اگر صلاح می‌دانید بجاست که آن دو را فرا خوانید تا سخنانشان را بشنویم و ببینیم چه دارند و چه می گویند؟

شاه آن دو را خواست و «شمعون» به گونه‌ای که گویی هرگز آن دو را نمی‌شناسد، رو بـه آنان کرد و گفت: چه کسی شما را به اینجا فرستاده است؟

گفتند: خداوندی که پدیدآورنده هر چیزی است و شریک و همتایی ندارد...

پرسید: اگر شما به راستی فرستاده خدا هستید، نشانه و معجزه خود را بنمایانید و بگویید چه معجزه‌ای آورده‌اید؟

گفتند: هر آنچه شما بخواهید!

آنان از پاسخ دو فرستاده «مسیح» شگفت‌زده شدند و آن گاه شاه دستور داد پسر نابینایی را ـ که جای دو چشمش بسان پیشانی‌اش صاف شده بود ـ آوردند و آن دو، دست دعا به بارگاه خدا برداشته و او را خواندند تا در برابر دیدگان حیرت‌زده حاضران جایگاه دو چشم او شکافته شده و آن دو تن، دو فندق گلبن از زمین برگرفته و به جای دو چشم او نهادند و به خواست خدا به دو چشم بینا و زیبا تبدیل گردید.

شاه غرق در حیرت شد و «شمعون» رو به او آورد که: هان ای فرمانروای شهر! این معجزه این دو پیامبر و پیام‌آور خدا، اینک اگر صلاح می‌دانید شما نیز از خدایان خویش بخواهید تا چنین کاری را انجام دهند و بدین وسیله برای خود و شما که آنان

(۳۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

را می‌پرستید مایه شرافت و مباهاتی پدید آورند!

شاه گفت: دوست عزیزا! من چیزی از شما نهان نمی کنم، حقیقت این است که خدایان ما ـ نه می‌توانند سودی به پرستندگان خود برسانند و نه زیانی به کسی وارد می‌آورند!

آن گاه رو به فرستادگان «مسیح» کرد و گفت: اگر خدای شما بتواند مرده‌ای را که اینک هفت روز است جهان را بدرود گفته است زنده سازد، ما به او ایمان خواهیم آورد.

آنان گفتند: خدای ما بر هر کاری تواناست.

شاه گفت: در اینجا مرده‌ای است که اینک هفت روز از مرگش می گذرد و ما او را به خاک نسپرده‌ایم تا پدرش از سفر بازگردد؛ و آن گاه جسدی را آوردند که سخت دگرگون گردیده و در حال تباه شدن بود.

آن دو رو به بارگاه خدای یکتا آوردند و زنده شدن آن مرده را از بارگاه او تقاضا کردند و «شمعون» نیز در اعماق جان خدا را به یاری خواند و آن گاه بود که آن پیکرِ درحال تلاشی و تباهی برخاست و گفت: دوستان! من هفت روز پیش مُردم، پس از مرگ به هفت وادی آتش افکنده شدم و اینک که به دعای اینان و خواست خدا بازآمده‌ام به شما هشدار می‌دهم که به خدای یکتا ایمان آورید.

شاه غرق در بهت و حیرت گردید و «شمعون» هنگامی که اثر عمیق آن معجزه شگفت‌انگیز و گفتار آن مرد را در شاه دید، بی‌درنگ او را به توحیدگرایی و یکتاپرستی فراخواند و شاه نیز ایمان آورد و از پی او بیشتر مردم جامعه‌اش نیز راه توحیدگرایی و ایمان را برگزیدند و گروهی نیز به کفرگرایی خویش پای فشردند. درپاره‌ای از روایات آمده است که آن مرده‌ای که پس از هفت

روز زنده شد، پسر فرمانروای آن سرزمین بود، که پس از به خاکسپاری به دعای آن پیامبران و رسولان حق از دل خاک بیرون آمد و در حالی که گرد و غبار خویش را می‌افشاند و خاک را از

تفسیر مردان (۳۹۳)

سر و روی خود دور می‌ساخت، در برابر چشمان حیرت‌زده حاضران ایستاد.

شاه رو به او آورد و گفت: پسرم چگونه‌ای؟

گفت: پدر جان! من مرده بودم، درست در آن حال دیدم دو مرد سر به سجده آورده و از خدای یکتا زنده شدن مرا می‌خواهند!

شاه گفت: پسرم! اگر آن دو را اینک ببینی می‌شناسی؟

گفت: آری!

به دستور فرمانروای شهر مردم را در بیابانی گسترده گرد آوردند و همه را یکی پس از دیگری از برابر پسر شاه عبور دادند واو از میان آن جمعیت بی‌شمار، آن دو تن را شناخت و به پدر معرفی کرد؛ و آن گاه بود که فرمانروای «انطاکیه» و مردم آن ایمان آوردند.

«اِبْنِ اِسْحاق» در این مورد آورده است که: پس از این نشانه‌ها و معجزه‌های شگرف، باز هم فرمانروای شهر به کفر و بیداد خویش پای فشرد و برای کشتن پیامبران خدا با دارودسته‌اش همدست و همداستان گردید؛ این جریان به گوش «حَبیب» رسید و او از دورترین نقطه شهر شتابان خود را به آنجا رساند و شهامتمندانه به دفاع از حق و عدالت برخاست و مردم را به ایمان و تقوا و پیروی از پیامبران فرا خواند!

(۳۹۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ اَجْرا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ

از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی‌خواهد و خود هدایت یافته‌اند.(۲۱ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این خود نخستین نشانه صدق آن‌ها است که هیچ منفعت مادّی در دعوتشان ندارند، نه از شمامالی‌می‌خواهند و نه‌جاه و مقام و نه‌حتّی‌تشکّر و سپاسگزاری ونه‌هیچ‌اجر و پاداش دیگر. این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ، به عنوان نشانه‌ای از اخلاص و بی‌نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده، تنها در سوره شعراء پنج بار این جمله : «وَ ما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ» تکرار گردیده است.(۱) سپس می‌افزاید (وَ هُمْ مُهْتَدُونَ). اشاره به این که عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حقّ نیست و به بیراهه و گمراهی می‌کشاند و یا این که حقّ است، اما مطرح‌کنندگان منافع خاصّی در سایه آن کسب می‌کنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این، دیگر چه جای تأمل و تردید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از کسانی پیروی کنید که در برابر دعوت به توحید و تقوا از شما مزد و پاداشی نمی‌طلبند و از ثروت و امکاناتتان در برابر دلسوزی و خیرخواهی‌شان چیزی نمی‌خواهند.

۱- آیات ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۴۵ ، ۱۶۴ و ۱۸۰ شعراء.

تفسیر مردان (۳۹۵)

وَ ما لِیَ لا اَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

من چرا کسی‌را پرستش‌نکنم که مراآفریده‌است و همگی به سوی او باز گشت می کنید؟(۲۲/یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس به دلیل دیگری می‌پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده‌ترین نکته دعوت این رسولان بوده است، می‌رود و می گوید : «من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است»؟ کسی شایسته‌پرستش است که خالق و مالك و بخشنده مواهب باشد، نه این بت‌ها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست، فطرت سلیم می گوید: باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی‌ارزش را. جالب این که نمی گوید: «وَ ما لَکُمْ لا تَعْبُدُونَ الَّذی فَطَرَکُمْ: چرا خدایی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است» بلکه می گوید : «من چرا چنین نکنم» یعنی در حقیقت از خود شروع می کند تا مؤثّرتر واقع شود. و به دنبال آن هشدار می‌دهد که مراقب باشید: (وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ). یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز، تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می‌باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هردو جهان سرنوشت را به دست گرفته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با ادامه فداکاری و روشنگری او، پاسداران ظلمت و اختناق بر سر او ریخته و ضمن بازداشت او وی را به سوی سردمدار ستم و تباهی بردند و او مغرورانه روی به آن مرد ایمان و اخلاص کرد و گفت: آیا تو هستی که از این پیامبران پیروی نموده و راه و رسم آنان برگزیده‌ای؟

او دلیرانه زبان به سخن گشود و گفت:

وَ مَا لِی لَا أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی

مگر مرا چه شده است که آن خدایی را که مرا پدید آورد و به من نعمت‌ها ارزانی داشت و به سوی حق و عدالت راهنماییم کرد، اینك او را نپرستم؟! آری، من راه توحیدگرایی و یکتاپرستی را که سرلوحه دعوت آنان است برگزیده‌ام!

وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ

و آن گاه به آنان هشدار داد که: و به هوش که شما نیز در روز رستاخیز تنها به سوی او بازگردانده می‌شوید و اوست که کیفر کفر و بیدادتان را به شما خواهد داد.

(۳۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ اٰلِهَةً اِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئا وَ لا یُنْقِذُون

آیا غیراز او معبودانی‌را انتخاب‌کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند، شفاعت آن‌ها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد.

(۲۳ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و در سوّمین استدلال خود به وضع بت‌ها پرداخته و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی‌عبودیت از بت‌ها تکمیل می کند. باز در این‌جا از خودش سخن می گوید، تا جنبه تحکّم و آمریت نداشته باشد و دیگران حساب کار خود را برسند. او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت‌پرستان می گذارد که می گفتند : «ما این‌ها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند»، می گوید: چه شفاعتی و چه کمك و نجاتی؟ آن‌ها خود نیازمند به کمك و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آن‌ها برای شما ساخته است؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن گاه رو به آنان کرد و در نفی به خدایی و پرستش گرفتن بتها و خدایان دروغین گفت:

أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَانُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنقِذُونِ

آیا جز خدای یکتا خدایانی برگیرم و آنها را بپرستم که اگر خدای بخشاینده بخواهد زیانی به من برساند و یا نابودم کند، نه شفاعت این خدایان دروغین به کارم آید و خطر را از من دور سازد و یا سودی به من برساند و نه می‌توانند مرا نجات بخشند؟ نه هرگز چنین نخواهم کرد!

تفسیر مردان (۳۹۷)

اِنّی اِذا لَفی ضَلالٍ مُبین

اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. (۲۴ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی‌شعور زانو زند و آن‌ها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و بدین سان روشنگری می‌کند که جز خدای یکتا که آفریدگار و ارزانی‌دارنده اصول نعمت‌ها و امکانات حیات و هدایت و نیک‌بختی است، هیچ کس دیگر در خور پرستش و عبادت نیست، چرا که نعمت کدامین نعمت‌دهنده‌ای می‌تواند با نعمت‌های او برابری کند؟!

(۳۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنّی امَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُون

(به‌همین‌دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم، به سخنان من گوش فرا دهید.(۲۵ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که مخاطب در این جمله و همچنین جمله «اِنّی امَنْتُ بِرَبِّکُمْ» کیست؟ ظاهر آیات قبل نشان می‌دهد که همان گروه مشرکان و بت‌پرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به «رَبِّکُم» (پروردگار واقعی شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفّار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است. (۱) و همچنین‌جمله «فَاسْمَعُونِ: به‌سخنان من گوش‌فرادهید» مخالفتی‌با آن‌چه که گفته شد، ندارد، چرا که این جمله را برای دعوت آن‌ها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده است، همان‌گونه که در داستان مؤمن آل‌فرعون آمده آن‌جا که خطاب به فرعونیان می‌گوید : «یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ اَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ : ای قوم من، از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم» (۳۸/غافر).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن مسعود» آن توحیدگرای پرشور رو به پیامبران خدا کرد و به آنان گفت: بی‌گمان من به پروردگار شما پیامبران خدا ایمان آوردم، پس ندای ایمان و اخلاص مرا بشنوید تا در بارگاه خدا بر آن گواهی دهید!

۱- آیات ۳ و ۳۲/یونس ،۳و۵۲/هود،۲۴/نحل‌و۲۹/کهف.

تفسیر مردان (۳۹۹)

قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ

(سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد : وارد بهشت شو ، گفت: ای کاش قوم‌من می‌دانستند.

(۲۶ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری سخنان پر شور و هیجان‌انگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود، در آن قلب‌های سیاه و سرهای پر از مکر و غرور، نه تنها اثر مثبتی نگذاشت، بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی‌رحمی به جان این مرد مؤمن شجاع افتادند، به روایتی او را سنگ باران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگ‌ها ساختند که بر زمین‌افتاد و جان‌به‌جان‌آفرین تسلیم‌کرد، در حالی‌که پیوسته این سخن را بر لب داشت که : «خداوندا! این قوم مرا هدایت کن که آن‌ها نمی‌دانند». (۱) و به روایت‌دیگری او را زیرپاها چنان لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد. (۲) تعبیر مندرج در آیه نشان می‌دهد که شهادت این مرد مؤمن همان و داخل شدن او در بهشت همان، آن چنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او، دخول او را در بهشت بیان کرده و چه نزدیك است راه بر شهیدان، راه بهشت و سعادت جاویدان. روشن است منظور از بهشت در این‌جا بهشت برزخی است، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می‌شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤمنان خواهد شد، همان‌گونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است. بنابراین بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه‌ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می‌باشد، چنان که در روایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در مورد قبر وارد شده است، «اَلْقَبْرُ اِمّا رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النّیرانِ:

۱- «تفسیر قُرْطُبی» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- «مَجْمَعُ الْبَیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

قبر یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هنگامی که مردم گمراه و حق‌ستیز او این حق‌پذیری و عشق به حق را از او دیدند و ندای ایمان و اخلاص را از او شنیدند، بر او یورش بردند و آن خداجوی دلیر را زیر دست و پای خود از پا درآوردند؛ درست در همان لحظاتی که روح بلندش به سوی ملکوت در پرواز بود، به او گفته شد: هان ای بنده خدا! اینك به پاس ایمان و فداکاریت به بهشت پرطراوت و زیبای خدا درآی!

قِیلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ

و بدین سان او به سوی بهشت خدا پرواز کرد و در آنجا زنده و ماندگار است و از روزی خدا بهره‌ور می‌گردد.

«قَتادَه» می‌گوید: آن جامعه و مردم گمراه و بیدادپیشه او را سنگسار کردند و آن قدر بر او سنگ باراندند که جان داد. به‌باور «حَسَن» و «مُجاهِد» هنگامی که گمراهان بر او یورش بردند تا وی را بکشند، خدا او را به سوی خویش و بهشت پرطراوت و نعمت بالا برد و او در آنجا زنده و ماندگار است و تا روز رستاخیز و نابودی این جهان و بهشتی که او در آن است زنده خواهدبود؛ چرااونه‌دربهشت جاودانه‌سرای‌آخرت،بلکه‌دربهشت‌پرنعمت دیگر است.

و پاره‌ای بر آنند که آنان آن شیرمرد ایمان و اخلاص را کشتند، امّا خدای توانا او را زنده ساخت و به بهشت پرطراوت خود درآورد و او هنگامی که وارد بهشت گردید و چشمش به آن زیبایی‌ها و نعمت‌های وصف‌ناپذیر افتاد، گفت: ای کاش جامعه و مردم من این حقیقت را می‌دانستند...

قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ

۱- «بِحارُالْاَنوار» ، جلد ۶ ، صفحه ۲۱۸ .

بِما غَفَرَلی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ

که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است. (۲۷ / یس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ای کاش چشم حق‌بینی داشتند، چشمی که با حجاب‌های ضخیم و سنگین جهان مادّی محجوب نگردد و آن‌چه را در پشت این پرده است ببیند، یعنی تا این همه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانت‌های آن‌ها خداوند چه لطفی در حقّ من فرموده است، ای کاش می‌دیدند و ایمان می‌آوردند، امّا افسوس. در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی‌اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : «اِنَّهُ نَصَحَ لَهُمْ فی حَیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ : این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آن‌ها را داشت». (۱) جالب توجه این که او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی می کند، سپس بر اکرام، چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد. این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می‌شود و اصولاً «تقوی» و «اکرام» دوش به دوش هم پیش می‌روند : « اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقاکُمْ» (۱۳ / حجرات) ولی «اکرام» به طور کامل و بدون هیچ‌گونه قید و شرط درقرآن‌مجید درباره دوگروه‌آمده است: نخست؛ «فرشتگان مقرب خدا» که قرآن درباره آن‌ها می گوید : «بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمرِهِ یَعْمَلُونَ: آن‌ها بندگان گرامی خدایند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و فرمانش را به کار می‌بندند» (۲۷ / انبیاء) و دیگر بندگان کامل‌الایمان که قرآن از آن‌ها به عنوان «مخلصین» یاد کرده و درباره آن‌ها می گوید : «اُولئِکَ فی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ : آن‌ها در

۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۸ ، صفحه ۵۴۶۴ .

(۴۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

باغ‌های بهشت گرامی داشته می‌شوند» (۳۵ / معارج). (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آرزومندانه افزود ای کاش می‌دانستند که: پروردگارم چگونه مرا در خور آمرزش و عفو خود قرار داد.

بِمَا غَفَـرَ لِـی رَبِّـی

ای کاش می‌دانستند که چه پاداش و ثواب بسیاری روزی من ساخت تا در پرتو این آگاهیِ به حق روی می‌آوردند و با گرایش به توحیدگرایی و پرستش خدا و شور و ایمان و انجام کارهای شایسته به این پاداش پرشکوه و به این آمرزش خدا مفتخر می‌شدند! ای کاش می‌دانستند!

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:

سُبّاقُ الْاُمَمِ ثَلاثَةٌ لَمْ یَکْفُرُوا بِاللّهِ طُرْفَةَ عَیْنٍ: عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ علیه‌السلام وَصاحِبُ «یسآ» وَ مُؤْمِنُ آلِ فِـرْعَـوْنَ فَهُمُ الصِّدّیقُونَ وَ عَلِیٌّ اَفْضَلُهُمْ(۲)

پیشگامان و پیشتازان جامعه‌ها سه نفر بودند که هرگز به اندازه چشم بر هم زدنی نیز از توحید و اخلاص نبریدند. آن سه پیشتاز عبارتند از: امیرمؤمنان علیه‌السلام ، «حبیب نجار» و توحیدگرای آل فرعون. آنان پیام خدا و پیامبر او را در گفتار و عملکرد، با همه وجود تصدیق و یاری کردند و علی علیه‌السلام برترین آنان بود.

وَ جَعَلَنِـــــی مِـــنَ الْمُکْـــــرَمِیـــــنَ

این جمله‌نیزادامه‌سخن‌آن توحیدگرای پراخلاص‌است‌که افزود: ای کاش مردم من می‌دانستند که پروردگارم مراآمرزید و ازبندگان‌گرانمایه و ارجمند خویش‌قرارم داد.

منظور این است که: افزون بر آمرزش و بخشایش، مرا به بهشت پرنعمت

۱- «المیـــــــزان» ، جلـــد ۱۷ ، صفحـــــــه ۸۲ ، ذیــــل آیـــات مـــورد بحـــث .
۲ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۱۵، ص ۲۰.

تفسیر مردان (۴۰۳)

خـویش درآورد و نعمت‌هـای گـونـاگـونی به مـن ارزانـی داشـت؛ چرا که واژه «اکـرام» به مفهوم ارزانی داشتن مقـام والاـ و منـزلـت بلند به کسی، به پاس گرامیداشت اوست.

آیه شریفه نشانگر وجود عالم برزخ و نعمت و عذاب در عالم قبر است؛ چرا که این مرد توحیدگرا هنگامی این آرزو را کرد و این حقایق را بر زبان آورد که مردم گمراه و بیدادگر او در دنیا بودند و خودش به دست آنان به شهادت رسیده بود؛ و روشن است که وقتی زنـدگی عالم قبر و نعمت‌های آن را بپـذیریم، بایـد عذاب آن را نیز باور داریم؛ چـرا کسانی که تردید می‌کننـد، در مورد هر دو تردید دارند و باورکنندگان نیز هر دو را بـــاور می‌دارند.

(۴۰۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

تمثیلـی از مردان موّحد و مشرک

ضَرَبَ‌اللّهُ مَثَلًا رَجُلًا فیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَرَجُلًاسَلَما لِرَجُلٍ هَلْ‌یَسْتَوِیانِ مَثَلًا اَلْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ

خداوند مثالی زده‌است؛ مردی راکه مملوک شرکائی‌است که درباره او پیوسته به مشاجره مشغولند و مردی را که تنها تسلیم یک‌نفر است، آیا این دو یکسانند ؟ حمد مخصـوص خــدا اسـت ، ولـی اکثـر آن‌هـا نمـی‌داننـد. (۲۹ / زمر)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُتَشـاکِسُونَ » از مـاده « شَـکاسَۀ » به معنی سوء خلق و دعوا و خصومت است ، بنـابراین « مُتَشـاکِس » به کسانی گفته می‌شود که با عصـبانیت و بـدخلقی به جرّ و بحث و نزاع مشغولند. خداونـد در این آیه مثلی گویا و زیبا را ترسـیم می‌نماید ؛ برده‌ای است دارای چند ارباب که هرکدام او را به کاری دستور می‌دهد ، این می‌گوید : فلان برنامه را انجام ده و دیگری نهی می‌کند ، او در این میان سرگردان و حیران است و در وسط این دسـتورهای ضد و نقیض ، متحیر مانده و نمی‌داند خود را با نوای کدام‌یک هماهنگ سازد؟ و از آن بـدتر این‌که برای تأمین نیازهای زنـدگی این یکی او را به دیگری حواله می‌دهـد و دیگری به این و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی‌نوا و سـرگردان است و سپس « مردی را ذکر می‌کند که تنها تسلیم یک‌نفر است » (وَ رَجُلًا سَلَما لِرَجُلٍ). خط و برنامه او مشـخص و صاحب‌اختیـارش معلوم است ، نه گرفتـار تردیـد است و نه سـرگردانی ، نه تضـاد و نه تنـاقض ، بـا روحی آرام گـام برمی‌دارد و بـا اطمینـان خـاطر به پیش می‌رود و تحت سرپرستی کسـی قرار دارد که در همه‌چیز و همه‌حـال و همه‌جـا از او حمایت می‌کند. « آیا این دو یکسانند » (هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا). و این‌گونه است حال « مشرک » و « موحد » ؛ مشرکان در میان انواع تضادها و تناقض‌ها غوطه‌ورند ، هر روز دل به معبودی می‌بندند و هر زمان به اربابی رو می‌آورند ، نه آرامشـی ، نه اطمینانی و نه خط روشنی. اما موحدان دل در گرو عشق خدا دارند ، از

تفسیر مردان (۴۰۵)

تمام عالَم او را برگزیده‌اند و در همه‌حال به سایه لطف او که مافوق همه‌چیز است ، پناه می‌برند ، از ماسوی‌اللّه چشم برداشته و دیده به او دوخته‌انـد ، خط و برنامه آن‌ها واضـح و سـرنوشت و سـرانجامشان روشن است. درروایتی‌از امام علی نقل شده‌است که فرمود : «اَنَا ذاکَ الرَّجُلُ السَّلَمُ لِرَسُولِ اللّهِ صـلی‌الله‌علیه‌وآله : منم آن مردی که همواره تسـلیم رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله بود ». در حدیث دیگری نیز آمده : « اَلرَّجُلُ السَّلَمُ لِلرَّجُلِ حَقّا عَلِیٌّ وَ شیعَتُـهُ : مـردی کـه حقیقتـا تسلیـم بـود ، علـی و شیعـه او بودند » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَشاکُسْ»: ایـن واژه از ریشـه «شَکاسَهٔ» به مفهوم درگیری و کشمکش آمده است.

در این آیه ، قرآن در قالب مثالی زیبا شرایط نامطلوب و مطلوب شرک‌گرایان و یکتاپرسـتان را به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکَاءُ مُتَشَاکِسُونَ

خدا مثلی زده است: مردی را بنگرید که برده چند شـریک بی‌خرد و ناسازگار است و آنان با اخلاق تند و ناپسـند خویش هماره در باره او کشمکش می‌کنند و هرکدام به او دستوری می‌دهد که با دستور شریک دیگر سازگار نیست و از آن سو هرکدام تدبیر امور او را بـه دیگری وامی‌گـذارد. درست است که خـدا این نمونه را برای شـرک‌گرایان عصـر رسـالت می‌آورد، امّا مثال و نمونه به گونه‌ای است که بیـانگر حال و روز و سـرنوشت همه شـرک‌گرایان است؛ به همین جهت چنان است که گویی این مثال برای همـه آنـان می‌بـاشـد و نه بـرای یک تـن و یا شـرک‌گـرایان عصـر رسـالت.

منظور از جمله «رَجُلًا فیه شُـرَکاءُ» این است که آن مرد خـدایان رنگارنگی را برای خود ساخته و پرداخته و معبودهای گوناگونی را عبادت می‌کند و آن خدایان نیز با هم ناسازگار و ناهماهنگ و در باره آن برده و بنده خویش کشمکش دارند؛ یکی او را به کاری فرمان می‌دهـد که این کار را انجام بده و دیگری از راه می‌رسد و نهی می‌کند که نه، هرگز! سومی می‌گوید: تنها باید او را خدمت کند و چهارمی عکس او را از وی

۱- « مجمـــع البیـــان » ، بـــه نقـــل از « عیـــاشی » در تفسیـرش .

(۴۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌طلبد و او در میـان آن خـواستـه‌ها و فرمـانهای ضـد و نقیض سرگردان است.

از سـوی دیگر هرکـدام از آن برده‌داران و یـا خـدایان دروغین که خـدمت آن برده را به طـور کامـل برای خـود می‌خواهنـد، هزینه زنـدگی و تـدبیر امـور و تأمین نیازمنـدیهای آن بیچـاره را بـه دیگری حـواله می‌دهنـد و او در میـان کشــمکش صاحبـان بی‌خرد و ناسازگار خویش گرسنه و برهنه و حیران و سرگردان می‌ماند و به راستی نمی‌داند چه کند و به کجـا روی آورد؟!

این حال و روز پریشان، سـرنوشت کسی است که به صاحبان گوناگونی خدمت می‌کند که هرکدام هوای دل خویش را می‌جوید و تنها در انـدیشه خویش است؛ آری، سـرنوشت شـرک‌گرایان و کسانی که به جای خـدای یکتا خدایان دروغین برگرفته‌اند و تــن به پـرستش‌هـای ذلّت‌بـار سپـرده‌اند این گـونـه است.

در ادامه آیه شریفه در اشاره به سرنوشت و حال و روز انسان توحیدگرا می‌فرماید: وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ

و مردی را بنگریـد که تنهـا فرمـانبردار یـک فرمانروای دادگر و فرزانه است؛ تنها کمر خـدمت به بارگاه او را بسته و تنها به امیـد او نشسته است ؛ نه فرمان دیگر را گردن می‌گـذارد و نه به کسی جز فرمانروای خـویش امیــد می‌بنـدد.

روشن است که فردی بـا این وصـف به ثمره فرمـانبرداری و اخلاـص خـویش می‌رسـد و امیـد او به ناامیـدی نمی‌گرایـد، به‌ویژه که فرمانروایی فرزانه و دانا را فرمان برد و به بارگاه قـدرت پراقتـدار و توانایی امید بندد، چرا که هم برنامه و وظیفه او معلوم است و هم صاحب و فرمانروایش؛ هم امیدش به او بجاست و هم در صورت انجام شایسته وظیفه از سوی آن فرمانروای توانا حمایت و پشتیبانی می‌گردد.

از امیـر مؤمنان آورده‌انـد که فرمود: اَنـا ذاکَ الـرَّجُـلُ السَّلَمُ لِـرَسُـولِ اللّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله (۱)

من آن مردی هستم که هماره فرمانبردار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خداست.

و از پنجمیـــن امـــام نـــور آورده‌انـــد کـــه فـرمـود:

۱. شواهدالتنزیل،حاکم‌حسکانی،ص۱۱۹؛تفسیربرهان،ج۴،ص۷۵.تفسیرنورالثقلین،ج۴،ص۴۸۵.

مردی که به راستی فرمانبردار حق بود علی علیه‌السلام و شیعیان راستین او هستند و آنانند که فرمان خدا و پیامبر را از دل و جان می‌برند. (۱)

هَـلْ یَسْتَـوِیَـانِ مَثَلًا

آیا این دو فرمانبردار در حال و روز و سرنوشت و تأمین نیازهای گوناگون یکسانند؟!

روشن است که هرگز، چرا که آن یکی در میان انواع تضادها و حیرتها و کشمکشها سرگردان است و این یکی دارای خطوط روشن و برنامه منظّم و یک فرمانروای فرزانه و دانا و توانا؛ آن یکی نه آرامش و آسایشی دارد و نه امنیّت و امیدی، امّا این یکی غرق در آسایش و آرامش و آکنده از امید و نوید و از نظر ظاهر و باطن تأمین است و درست همین گونه است حال و روز توحیدگرایان و شرک‌گرایان قرون و اعصار.

در آخرین فراز از آیه شریفه می‌فرماید:

الْحَمْـدُ لِلَّـهِ ستایش از آن خداست.

ذات پاک و بی‌همتای او را بر این حقایقی که در قالب این مثال به شما آموخت و ضمن آن، آفتها و زیانهای شرک و کفر و آثار زندگی‌ساز توحید و ایمان را بیان فرمود و بدین سان هرگونه تردید و شبهه‌ای را از دلهای حق‌پذیر زدود و بر درستی یکتاگرایی و یکتاپرستی راه نمود، ستایش کنید.

به باور پاره‌ای منظور این است که: خدای را بر این نعمت بزرگ که به شما لطف فرمود تا تنها او را بپرستید و ایمانتان را بر او خالص گردانید، سپاس گزارید چرا که این نعمتی گران است.

بَلْ أَکْثَـرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ

امّابیشترشان‌نمی‌دانند و به‌حقیقت‌این‌دلایل‌روشن و برهانهای‌آشکار پی نمی‌برند.

۱. تفسیر عیاشی، ذیل آیه شریفه؛ تفسیر برهان، ج ۴، ص ۷۵.

(۴۰۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فرزندان همه هدایای خدا هستند

اَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرانا وَ اِناثا وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشاءُ عَقیما اِنَّهُ عَلیمٌ قَدیرٌ

یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آنها می‌دهد و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد ، زیرا که او دانا و قادر است. (۵۰ / شوری)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همه ریز خوار خوان نعمت او هستند و نیازمندان لطف و رحمت او ، لذا نه غرور به هنگام نعمت ، منطقی است و نه یأس به هنگام مصیبت. نمونه روشنی از این واقعیت که هیچ‌کس از خود چیزی ندارد و هر چه هست از ناحیه او است این‌که : « به هر کس اراده کند ، دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر » (یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ اِناثا وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشاءُ الذُّکُورَ) . و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند : آن‌هایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند و آن‌ها که دختر دارند و در آرزوی پسری و آن‌ها که هر دو را دارند و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می‌کشد . و عجب این‌که هیچ‌کس نه در زمان‌های گذشته و نه امروز که علوم و دانش‌ها پیشرفت فراوان کرده ، قدرت انتخاب در این مسأله را ندارد و علیرغم تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها هنوز کسی نتوانسته است ، عقیمان واقعی را فرزند ببخشد و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند ، گرچه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی‌توان انکار کرد ، ولی باید دانست که این‌ها همه احتمال را

افزایش می‌دهد و نتیجه هیچ‌یک قطعی نیست . و این‌یک‌نمونه بارز ازعدم‌توانایی انسان‌ازیک‌سو و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است . جالب این‌که : در این آیه اناث (دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از یک‌سو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می‌دهد و از سوی دیگر به آن‌ها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند ، بگوید او برخلاف خواسته شما آن‌چه را که به آن تمایل ندارید ، می‌دهد و این دلیل بر این است که

تفسیر مردان (۴۰۹)

انتخاب به دست شما نیست . تعبیر به « یَهَبُ » (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و فرق‌گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست ، هر دو « هبه » او می‌باشند. توجه به این نکته نیز لازم است که « عقیم » از ماده « عُقْم » در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می‌شود و زنان عقیم ، به زنانی می‌گویند که رحم آن‌ها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد ، بادهای « عقیم » را از این جهت عقیم می‌گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران‌زا نیست و روز « عقیم » به روزی گفته می‌شود که سرور و شادی در آن نباشد و این‌که از روز قیامت به عنوان « یوم عقیم » یاد شده ، به‌خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَانًا وَإِنَاثًا

یا اگر بخواهد هم پسرانی به آنان می‌بخشد و هم دخترانی و از هر دو جنس برای آنان گرد می‌آورد و ارزانی می‌دارد.

وَیَجْعَلُ مَنْ یَشَاءُ عَقِیمًا

و هرکس را بخواهد نازا و عقیم قرار می‌دهد و به او فرزندی ارزانی نمی‌دارد؛

إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ

چرا که ذات پاک و بی‌همتای خدا به حال بندگانش دانا و در آفرینش و تدبیر امور هستی تواناست.

(۴۱۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ای انسان به پدر و مادر نیکی کن !

وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْسانا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاوَ وَضَعَتْهُ کُرْها وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرا حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضیهُ وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند ،مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین‌می‌گذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش، سی‌ماه است، تا زمانی‌که به‌کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می‌گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی ، به‌جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به‌سوی تو بازمی‌گردم و توبه می‌کنم و من از مسلمینم. (۱۵ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« وَصِیَّة » و « تَوْصِیَة » به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصربه سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در این‌جا آن را به معنی " امر و دستورو فرمان "تفسیرکرده‌اند. «اَوْزِعْنی» از ماده « ایزاع » است که به چند معنی آمده ؛ توفیق ، الهام‌کردن ، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف. «مادر» درطول این‌سی ماه، بزرگ‌ترین‌ایثار و فداکاری‌را درموردفرزندش

انجام می‌دهد. از نخستین روزهای انعقاد نطفه ، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید ، حالتی که به حالت « ویار » نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است ، روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند : بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد. هرقدر جنین رشد و نمو بیشتری می‌کند، مواد بیشتری از شیره جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می‌گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل ، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند ، تمام

این ناملایمات را تحمل می‌کند. دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است ، فرامی‌رسد تا آن‌جاکه گاه مادر، جانش‌را برسر فرزند می‌نهد. به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده ، دوران سخت دیگری شروع می‌شود ، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند ، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ‌گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد ، اگر دردی دارد ، نمی‌تواند محل درد را تعیین‌کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به‌بیان آن نیست ، جز این‌که ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام ، یک‌یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. نظافت فرزند در این دوران ، مشکلی طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می‌شود، ایثاری بزرگ است. بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آن‌ها برخیزد ، مشکل دیگری است. این‌که قرآن در این‌جا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر ، سخنی نگفته ، به خاطر عدم اهمیت آن نیست ، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات ، شریک مادر است ، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد ، بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و عرض کرد : «مَنْ اَبَرُّ؟ قالَ: اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اُمَّکَ ، قالَ : ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ : اَباکَ : ای رسول خدا به چه‌کسی نیکی کنم ؟ فرمود : به مادرت ، عرض کرد : بعد از او به چه کسی؟ فرمود : به مادرت، برای سومین بار عرض‌کرد: بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود: به مادرت و در چهارمین‌بار وقتی این سؤال را تکرارکرد، فرمود: به پدرت » .(۱) درحدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود ، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید ، عرض کرد : « هَلْ اَدَّیْتُ حَقَّها : آیا حق مادرم‌را این‌سان ادا کرده‌ام »؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جواب فرمود : « لا وَ لا بِزَفْرَةٍ

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۶ .

واحِدَةٍ : نه حتی یک نفس او را جبران نکردی » .(۱) دراین‌جا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره ، دوران شیرخوارگی ، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است : « وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند ، آن‌ها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند ». در حالی که مجموع « دوران حمل و شیرخوارگی » در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده ، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند : آری حداقل دوران حمل ، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ، ۲۴ ماه است ، حتی از جمعی‌از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن‌سینا» نقل‌شده‌که گفته‌اند: خود باچشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعداز شش‌ماه به‌دنیا آمده‌است. ضمنا از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هرقدر از مقدار حمل کاسته شود ، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی‌افزود، به‌گونه‌ای که مجموعا ۳۰ ماه تمام‌را شامل گردد . از « ابن عباس » نیز نقل شده که : « هرگاه دوران بارداری زن ، ۹ ماه باشد ، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل ، ۶ ماه باشد ، باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون

طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کنـد ، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی بایـد جبران گردد. سپس می‌افزایـد : « حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد » (حَتّی اِذابَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَةً). بعضـی از مفسران ، « بُلُوغ اَشُدّ » (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکیـد می‌دانند ، ولی ظاهر این است که « بُلُوغ اَشُدّ » ، اشاره به" بلوغ جسمانی "و رسیدن به « اَرْبَعینَ سَنَةً » (چهل سالگی) اشاره بـه" بلوغ فکری و عقلانی "است ، چراکه معروف است که انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که : غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت ، مبعوث شدند.

۱- « فی ظِلالِ الْقُرآن » ، جلد ۷ ، صفحه ۴۱۵ .

ضمنا در این‌که سن بلوغ قدرت جسمانی ، چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضـی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شـده ، درحالی‌که در بعضـی‌از روایات تصریح شـده که سن هیجده سالگی می‌باشـد. البته مانعی نـدارد که این تعبیر در موارد مختلف، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود. در حدیثی آمده است : « اِنَّ الشَّیْطانَ یَجُرُّ یَدَهُ عَلی وَجْهِ مَنْ زادَ عَلَی الاَرْبَعینَ وَ لَمْ یَتُبْ وَ یَقُولُ بِاَبی وَجْهٌ لایُفْلِحُ: شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند ، می‌کشد و می‌گوید : پـدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود » (و در جبین ایـن انسان ، نور رستگاری نیست) .(۱) بـه هرحـال قرآن در ادامـه ایـن سـخن می‌افزایـد : این انسان لایق و باایمان ، هنگامی که به چهـل سـالگی رسید ، سه چیز را از خـدا تقاضـا می‌کنـد ؛ نخسـت می‌گویـد : « پروردگـارا! به من الهـام ده و توفیق بخش تا شـکر نعمتی را که به من و پـدر و مـادرم ارزانی داشتی، به‌جا آورم » (قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْـکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ). این تعبیر نشـان می‌دهـد که انسـان باایمان در چنین سن و سالی ، هم از عمق و وسـعت نعمت‌های خـدا بر او آگاه می‌گردد و هم از خـدماتی که پـدر و مـادر به او کرده است تـا به این حـد رسیده ، چراکه در این سن و سال ، معمولاً خودش پـدر یا مادر می‌شود و زحمـات طاقت‌فرسـا و ایثارگرانه آن‌دو را بـاچشم‌خود می‌بینـد و بی‌اختیـار به یـاد آن‌هـا می‌افتـد و به جـای آن‌هـا در پیشـگاه خـدا شکرگزاری می‌کنـد. در دومیـن تقاضـا عرضه می‌دارد : « خداونـدا ! به من توفیق ده تـا عمل صالـح به‌جا آورم ، عملی که تو از آن خشـنود باشـی » (وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحا تَرْضـیهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند : « خداوندا! صـلاح و درستکاری را در فرزنـدان و دودمـان من تـداوم بخـش » (وَ اَصْلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی). تعبیر به « لی » (برای من) ضـمنا اشـاره به این است که صـلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود. و تعبیر به « فی ذُرِّیَّتی »

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۷ .

(در فرزنـدان من) به طور مطلق ، اشاره به تداوم صـلاح و نیکوکـاری در تمام دودمان او است. جالب این‌که در دعای اول ، پدر و مادر را شـریک می‌کنـد و در دعای سوم ، فرزندان را ، ولی در دعای دوم ، برای خود دعا می‌کند و این‌گونه است انسان صالح که اگر بـا یـک چشم به خویشتن می‌نگرد ، بـا چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارنـد ، نگاه می‌کنـد. در پایان‌آیه دومطلب را اعلام می‌دارد که هر کـدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است ، می‌گوید : « پروردگـارا ! من در این سن و سال به سوی تو بازمی‌گردم و توبه می‌کنم » (اِنّی تُبْتُ اِلَیْکَ). به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد ، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنـده‌ای چون من چقدر زشت و نازیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان بـا آب توبه نشویم. و دیگر این‌که می‌گویـد : « من از مسلمین هستم » (وَ اِنّی مِنَ الْمُسْلِمینَ). در حقیقت این دو جمله پشـتوانه‌ای است برای آن دعاهای سه‌گانه و مفهومش این است که : « چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در بـرابـر فـرمـان تو هسـتم ، تو

نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما » .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَوْزِعْنی»: واژه «ایزاع» در اصل به مفهوم واداشتن به کاری کاری با نرمش و لطف و مداراست.

وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْـرا

و بـار برداشـتن مـادر و بـه دنیـا آوردن کـودک و از شیـر گرفتن او ســی‌مـاه بـه‌طـول می‌انجـامـد، چرا کـه کمـترین مـدت بارداری مادر و دوران کامل شیرخوارگی کودک سی‌ماه است.

«ابن عبـاس» بر آن است که: هرگـاه دوران بـارداری زن نُه ماه به طول انجامـد، در آن صورت دوران شـیرخوارگی کودک بیست و یک ماه خواهد بود؛ امّا اگر مادری شش‌ماهه کودک خویش را به دنیا آورد، کودک او بیست و چهار ماه شیر خواهد خورد.

تفسیر مردان (۴۱۵)

حَتَّی إِذَا بَلَـــغَ أَشُـــدَّهُ

تـا آن گاه که آن فرزنـد به اوج توانمنـدی و رشـد کامل خویش نایل آمـد . به باور پـــاره‌ای منظـور چهـل ســالگـی است و این همــان اوج کمــال و مرحله‌ای است کــه پیــامبـــران به دریــافت وحــی و پیام خـــدا مفتخــر شــدنــد.

وَ بَلَـــغَ أَرْبَعِیـــــنَ سَنَـــةً و به مــرز چهــل ســالگــی رسیـــد.(۱)

با این بیان چنین دریافت می‌گردد که دوران کمال، رسیدن به چهل‌سالگی است و انسان دراین مرحله‌به نعمت خرد و خردمنـدی و تجربه و آگاهی و قدرت مقایسه و انتخــاب و رأی می‌رســد.

قَــالَ رَبِّ أَوْزِعْنِــی أَنْ أَشْکُـــرَ نِعْمَتَـکَ الَّتِــی أَنْعَمْـتَ عَلَـیَّ وَ عَلَـی وَالِدَیَّ

در این مرحله است که می‌گویـد: پروردگـارا! به من الهام بخش و توفیق ارزانی دار تا سپــاس نعمتــی را کـه به من و پـدر و مادرم ارزانــی داشتــی بجــا آورم؛

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ

و یاریم کن تا کاری شایسته انجام دهــم که تو از آن کار خشنود گردی.

وَ أَصْلِـحْ لِی فِـی ذُرِّیَّتِی

و تو ای پروردگـار من! بر من منت گـذار و درسـتکاری و صـلاح و رسـتکاری و فلاـح را در دودمــان مــن قرار ده و بــرای من در آنهــا شایستگی و نام نیک گذار.

از دیدگاه برخی این فراز از آیه شـریفه دعا می‌باشد که به منظور اصلاح و سازندگی آنان از بارگاه خدا خواسته می‌شود تا آنان در زندگی فرمان خدا را اطاعت و مقررات او را رعایت کنند و یکتاپرست باشند. به باور ما نیز این دیدگاه بهتر به نظر می‌رسد، چرا که اگر فرزندان انسان خدا را فرمان برند، در حقیقت به پدر و مادر نیز نیکی

۱. در روایـات رسیده نیز به صورت‌هـای مختلف به چهـل سالگی به عنوان مرحله کمال انسان اشاره رفته است. در روایت است که شیطان بر چهره کسی که به چهل سالگی رسیده، امّا تربیت نیافته و توبه نپذیرفته است، دست می‌کشد و می گوید: بَابِی وَجْهٌ لایُفْلِحُ. پدرومادرم فدای‌چهره‌ای بادکه هرگزرستگار نخواهد شد.روح‌المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

(۴۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کرده‌اند. و واژه «ذُرِّیَّهْ» در دعا نشانگر آن است که او به نسل و تبار و دودمانش دعا می‌کند، چرا که این واژه در مورد فرزندانی که پس از انسان به دنیا می‌آینـد، به کار می‌رود. «سـهل بن عبـدالله» در تفسـیر این جمله می‌گویـد: منظور این است که: پـروردگــارا! فــرزنــدان مــرا بــرای من نسلــی شــایستــه و پرافتخار و برای خــودت بنــدگــانی درستکــار و شــایستــه کردار قرار ده.

إِنِّی تُبْـتُ إِلَیْـکَ

من از گناهان و لغـزش‌هایم بـه سـوی تو بـازمی گردم.

وَإِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ

و از اسلامگـرایان واقعی و فرمانبرداران بارگاه تو هستم.

فیلمی کوتاه از آغاز تا فرجام یک زندگی خداپسندانه(۱)

در آیـه مـورد بحث قرآن از جمله این درس را می‌دهـد که فیلمی کوتاه و گویا از آغاز زندگی یک انسان مترقی و شایسته‌کردار تـا فرجام زنـدگی او و نیز آرزوهـا و آرمـان‌هـا و خواسته‌ها و هـدفها و سـرانجـامِ او را به تـابلو می‌برد که راهگشـا و راهنمـا و الهـام‌بخش است که این گـونه تـرسیـم می گردد:

۱ـ در مرحلـه نخست بـایـد به سلامت جسـم و رشـد جسمی انسان اندیشید.

۲ـ در گـام دوّم، سـخن‌از رشـد فکری و عقلی وعـاطفی و روحی و وجـدانی‌انسان است، که در تـربیـت بـایـد مـورد نظـر مربیان قرار گیرد.

۳ـ آن گاه است که انسان به مرحله سپاس آفریـدگار خویش می‌رسـد و راه بنـدگی و پـروا و عـدالت و آزادگی و رعایت حقوق انسانها و تضمین حقوق بشر را در دستور کـار قـرار می‌دهد.

۱ ـ انتخـاب این قبیـل تیترهـا توسـط «مترجم» بوده است و منظور از مترجم در زیرنویسـهای کـل این کتـاب ، دانشـمند فرزانه جنـاب حجهٔالاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات ، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند.

تفسیر مردان (۴۱۷)

۴ـ و نیز به سپاس گزاری از پدر و مادر و مربّیان و آموزگاران و کسانی که در تربیت و سـازنـدگی او کوشیـده‌اند.

۵ـ این انسان در صورتی که دستخوش لغزش گردید، بی‌درنگ به بارگاه خدا بازمی گـردد و تـوبه می کنـد.

۶ـ و نیز با همـه وجود به انجـام کار شـایسته پـای می‌فشـارد.

۷ـ و نیز به تربیت نسـل شایسته و فرزندان نیکوکردار همت می گمارد.

۸ـ و سرانجام هم به جایی اوج می گیرد که سراسر تسلیم خدا می‌شود.

آری، مربیان و آموزگاران و حکومت و جامعه باید در تربیت نسل‌ها این نکات و مراحل را در نظر داشته باشند.(۱)

۱. روح‌المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶.

(۴۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

اُولئِـکَ الَّذینَ نَتَقَبَّـلُ عَنْهُـمْ اَحسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فی اَصْحـابِ الْجَنَّـةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذی کـانُـوا یُـوعَـدُونَ

آن‌هـا کسـانی هسـتند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیمو از گناهانشان می گـذریم و در میان بهشتیان جای دارنـد ، این وعـده صدقی است که وعده داده می‌شدند. (۱۶ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه ، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شـکرگزار صالح‌العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شـده است. نخست می‌فرمایـد : « آن‌هـا کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم ». با این‌که خداونـد همه اعمال نیک رامی‌پـذیرد ، چرا می گویـد : « بهترین اعمـال آن‌ها را پـذیرا می‌شود »؟ در پاسـخ این سؤال ، جمعی از مفسـران گفته‌انـد : منظور از بهترین اعمال ، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است ، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر

و ثوابی به آن تعلق گیـرد .(۱) پاسخ دیگر این‌که خداونـد ، بهترین اعمال آن‌ها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو و کم‌اهمیت آن‌ها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می‌گـذارد، این‌درست به‌آن می‌مانَـد که خریداری به عنوان فضـل و کرم ، اجنـاس متفـاوتی را که ازطرف‌فروشـنده‌ای عرضه شـده است، به بهـای جنس اعلاء محاسـبه کنـد و از فضل و لطف خداونـد، هر چـه گفتـه شـود ، عجیـب نیسـت. موهبت دوم ، پاکسـازی آن‌هـا است ، می‌گویـد: « مـا از گناهانشـان می‌گـذریم ». « درحالی‌که در میان بهشتیان جای دارند » و این سومین موهبت الهی نسبت به آن‌ها است که آنان را با این‌که لغزش‌هایی داشته‌اند ، شستشو داده ، در کنـار نیکـان و پاکـانی جـای می‌دهـد که از مقـربـان درگـاه اوینـد .

۱- « مجمــع البیــان » ، « المیـــزان » و غیـــره ، ذیـــل آیـــات مـــورد بحـــث .

تفسیر مردان (۴۱۹)

انســان بهشتی از دیدگــاه قرآن

دو آیه مورد بحث ، تـرسیمـی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زنـدگی طی می‌کند ؛

۱ ـ رشـــد جسمـــانـــــی .

۲ ـ کمـــــال عقلـــــــی .

۳ ـ شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار .

۴ ـ شکر زحمات طاقت‌فرسای پدر و مادر .

۵ ـ به موقع از لغزش‌ها و خطاها توبه کردن .

۶ ـ به انجام اعمال صالح از جملــه تـربیـت فـرزنـدان اهتمــام ورزیدن .

۷ ـ و سرانجام بـه مقـام تسلیم مطلق در برابر فرمـان الهی ، صعود کردن و همین امر سبب می‌شـود که غرق در رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود. آری باید یک انسان بهشتی را از این صفـاتش شناخت .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظـور از آنــان همـان کســانی هستنـد کـه در آیـات گذشته از آنـان سـخن رفـت و از ایمـان و عمـل شـایسته، سپاس از نعمت‌هـای خـدا و تـوبـه و فـرمـانـبرداری از ذات بی‌همتـای او ســخـن می‌گفتنـد؛ و منظـور از کـارهـای شـــایستـه یا شایستـه‌تـرین کارها، عبادت‌های واجب و مستحب آنان است که بـرتـرین پـاداش را دریـافـت مـــی‌دارنــــد.

وَ نَتَجــــاوَزُ عَـنْ سَیِّئَــاتِهِـــمْ

و از گناهان آنان نیـز می‌گـذریـم.

فِــی أَصْحَــــــابِ الْجَنَّـــــةِ

این فراز از آیه شریفه در موضع نصب و حال می‌باشد و منظور این است که: این در

(۴۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

حالی است که آنان در زمره اهل بهشت هستند.

وَعْـدَ الصِّـدْقِ الَّـذِی کَـانُـوا یُوعَـدُونَ

این همــان وعـده راست و درستی است که همـاره به آنان وعـده داده می‌شــد.

منظورازاین‌وعده‌راست وعده‌خدامی‌باشدکه‌به‌ایمان آوردگان وعده فرمود که کارهای شایسته شایسته‌کرداران را پذیرفته و لغزش‌ها و گناهانشان را می‌بخشاید و در پرتو فضل و کرم خویش اگر بخواهد عذاب را با توبه و آمرزشخواهی یا بدون آن از آنان برخواهد

داشت.

لازم به یـادآوری است که ایـن وعـده، همـاره از زبان پیام‌آوران خدا به مردم داده شـــده اسـت.

تفسیر مردان (۴۲۱)

پایمال‌کننـــدگان حقوق پدر و مادر

وَ الَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَ قَدْخَلَتِ الْقُرُوْنُ مِـنْ قَبْلـی وَ هُما یَسْتَغیثانِ اللّهَ وَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلّا اَساطیرُ الاَوَّلینَ

کسـی که به پـدر و مادرش می‌گویـد: اف بر شـما ! آیا به من‌وعده می‌دهید که روز قیامت مبعوث می‌شوم ؟ در حالی‌که قبل از من اقوام زیادی بودنـد (و هرگز مبعوث نشدنـد) و آن‌ها پیوسـته فریاد می‌کشـند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو ، ایمان بیاور که وعده خدا، حق است، امـا او پیـوسته می‌گـویـد : این‌هـا چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.(۱۷ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیـات قبل ، سـخن از مؤمنانی در میان بودکه در پرتو ایمان و عمل‌صالـح و شـکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پـدر و مادر و فرزنـدان، به مقام قرب الهی راه می‌یابنـد و مشـمول الطاف خاص او می‌شوند. اما در آیات ۱۷ تا ۱۹ ، سـخن از کسانی است که در نقطه مقابل آن‌ها قرار دارند ، افرادی بی‌ایمان‌و حق‌نشـناس و عاق‌پدر ومادر. اوصافی‌که از این آیه درباره آن گروه استفاده می‌شود، چنـد وصف است؛ بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پـدر و مادر ، زیرا « اُفّ » در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود. دیگر ایـن‌کـه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رسـتاخیز ندارند ، بلکه آن‌را به‌باد مسخره گرفته ، جـزء افسانه‌ها و پندارهای خرافی می‌شمرند. وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشـته است. آری پـدر و مادر دلسوز او هرچه تلاش و کوشـش می‌کنند که او را از گرداب جهل و بی‌خبری نجـات دهنـد ، تـا این فرزنـد دلبنـد گرفتـار عـذاب دردنـاک الهی نشود ، او همچنان در کفر خــود پافشــاری می‌کنــد و اصــرار مــی‌ورزد و سرانجــام ناچار او را رها می‌کنند.

(۴۲۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اینـک سخـن از کسـانی است که نه سپاس نعمـت‌های خـدا را می‌کنند و نه حقـوق پـدر و مـادر را پـاس می‌دارنـد.

در این مورد در آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ الَّـــذِی قَـــالَ لِـــوَالِـدَیْـهِ أُفٍّ لَکُمَـــا

و آن کسـی که هرگـاه پـدر و مـادرش از سر مسئولیت و دلسـوزی و خیرخواهی او را به ایمـان و پروا و انجـام کارهـای شایسـته و آراسـتگی به اخلاق و ارزش‌های انسانی دعوت می‌کنند، به آنان پرخاشگرانه فریاد برمی‌آورد که: اف بر شما! این جمله نشان خشم و نفرت و حرمت‌شـکنی و بی‌ادبی است و مفهوم آن این است که: «بُعْـداً لَکُما» از رحمت خـدا دور باشـید؛ یا از برابر دیـدگانم دور باشید تا شما را نبینم.

به بـاور پـاره‌ای منظـور این است که گسـتاخانه به آنـان می‌گویـد: کثافت‌هـا! زبـالـه‌ها! درست همان گونه که انسان به هنگامی که بوی نامطبوعی به مشامش بـرسـد واکنش نشان می‌دهد و اظهار تنفر و انزجار می‌نماید.

أَتَعِـدَانِنِی أَنْ أُخْـرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی

آیـا به من وعـده می‌دهیـد که در آسـتانه رسـتاخیز و روز قیـامت از گور خویش زنـده و برانگیخته خواهم شـد، بـا اینکه جامعه‌ها و

امت‌هایی پیش از من مرده‌اند و روزگارشان سپری گردیده و هرگز بازنیامده‌اند و به زندگی بازنگشته‌اند؟!

وَ هُمَــــا یَسْتَغِیثَــــانِ اللَّـــــهَ

امّا آن پدر و مادر با ایمان و درست‌اندیش در برابر این پرخاشجویی و خیره‌سری فرزند خویش به بارگاه خدا روی می‌آورند و در حالی که خدا را به فریادرسی می‌خوانند و از ذات پاک و بی‌همتای او می‌خواهند تا دست فرزندشان را با مهر و لطف و بخشایش خویش بگیرد و او را به سوی ایمان و پذیرش حق راه نماید، در همان شرایط به فرزند خویش می‌گویند:

تفسیر مردان (۴۲۳)

وَیْلَــکَ آمِــنْ

وای بر تو! وای... از روز رستاخیز و حساب خدا پروا کن و به آنچه پیامبر خدا آورده است و مردم را راه می‌نماید ایمان آور!

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ

چرا که بی‌گمان وعده خدا در مورد برانگیخته شدن مردگان و حساب و کتاب و پاداش و کیفر روز رستاخیز حق است؛

فَیَقُــولُ مَا هَــذَا اِلاّ أَسَـاطِیـرُ الْأَوَّلِیــنَ

امّا آن فرزند خیره‌سر با گستاخی و حق‌ناپذیری می‌گوید: این قرآن و آنچه که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست و هیچ کدام واقعیت ندارد!

گروهی از جمله «حسن» و «زَجّاج» برآنند که: پیام آیه جهانشمول و عام است و هر فرزند گستاخ و خیره‌سری را شامل می‌گردد که به جای حق‌پذیری و نمک‌شناسی، با پدر و مادر بدرفتاری کند و سخنان درست و سنجیده آنان را نپذیرد. این‌حقیقت از ادامه‌آیات نیز دریافت‌می‌گردد.

(۴۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اوُلئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ‌قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ اِنَّهُمْ کانُوا خاسِرینَ

آن‌ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آن‌ها از جن و انس بودند ، درباره آن‌ها مسجل شده ، چرا که همگی زیانکار بودند. (۱۸ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان‌طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح‌العمل بیان شد، در این‌جا سرانجام کار کافران جسور و خیره‌سر را نیز بیان کرده است. در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می‌کنیم. آن‌ها مدارج رشد و تکامل خود را طی می‌کنند ، درحالی‌که این‌ها همه سرمایه‌های خویش را از دست می‌دهند و زیانکارند. آن‌ها حق‌شناسند و شکرگزار ، حتی در برابر پدر و مادر ، اما این‌ها حق نشناسند و جسور و بی‌ادب ، حتی نسبت به والدینشان. آن‌ها « همراه مقربان خداوند » در بهشتند و این‌ها در « زمره اقوام بی‌ایمان » در دوزخند و هریک به‌گروه همجنس‌خود ملحق می‌شوند. آن‌ها از لغزش‌های خود توبه می‌کنند و در برابر حق ، تسلیم هستند اما این‌ها طغیانگر و سرکش و خودخواه و متکبر هستند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان همه گرفتار کیفر کردارشان می‌گردند چرا که همه آنان از زیانکاران بودند. آری، آنان با گناه و نافرمانی خدا خویشتن را به کام هلاکت و عذاب افکندند و کدامین زیان از این سهمگین‌تر و رسواتر؟!

تفسیر مردان (۴۲۵)

وَ لِکُــلٍّ دَرَجــاتٌ مِمّـا عَمِلُـوا وَ لِیُوَفِّیَـهُـمْ اَعْمـالَهُـمْ وَ هُـمْ لا یُظْلَمُـونَ

و برای هرکدام از آن‌ها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آن‌ها را بی‌کم‌وکاست به‌آنان

تحویل‌دهد و به آن‌ها هیچ ستمی‌نخواهدشد.(۱۹ / احقاف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« دَرَجات » جمع « دَرَجَة » معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سـمت بالا می‌رونـد و « دَرَکات » جمع « دَرَک » به پله‌هایی گفتـه می‌شـود که از آن به طرف پـایین حرکت می‌کننـد ، لـذا در مـورد بهشت ، « درجـات » و در مـورد دوزخ ، « درکـات » گفته می‌شود ، ولی در آیه مورد بحث ، که هردو باهم ذکر شـده ، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان ، هر دو به عنوان « درجات » آمده و به اصـطلاح از باب « تغلیب » است. چنان نیست که بهشتیان یادوزخیان ، همه در یک‌درجه باشند ، بلکه آن‌ها نیز به‌تفاوت اعمالشان و به‌تناسب خلوص نیّت و میزان معرفتشان ، مقامات متفاوتی دارند و اصـل عدالت ، دقیقا در این‌جا حاکم است. سـپس می‌افزاید : « وَ لِیُوَفِّیَهُمْ اَعْمالَهُمْ » ، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله « تجسم اعمال » کـه در آن‌جا اعمال آدمی با او خواهد بود ، اعمال نیکش ، مایه رحمت و آرامش او اسـت و اعمـال زشتـش ، مـایـه بـلا و ناراحتی و رنـج و عـذاب او .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور «ابن زید» و «ابومسلم» منظور این است که: هرکدام از ایمان‌آوردگان شایسته‌کردار و کفرگرایان گناهکار و ستمکار متناسب بـا شـرایط و عملکردشـان درجـات و مراتبی خواهنـد داشت و روشن است که درجـات شایسـته‌کرداران در بهشت پرنعمت و زیبـای خداست و درجات کافران و ظالمان، عبـارت از درکات دوزخ است.

وَلِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ

هـدف این است که پـاداش و کیفـر کارهایشان را به طـور کامل به آنان بدهیم.

وَ هُـمْ لاَ یُظْلَمُـونَ

و به آنان هیچ ستمی نخواهد رفت.

آری، بـا آنـان براسـاس عـدل و داد رفتار می‌گردد، به گونه‌ای که در مورد کسـی که در خور عـذاب و کیفر نیست، ذرّه‌ای عـذاب نخواهد بود و کسی که در خور پاداش است ذرّه‌ای از او دریـغ نخـواهــد شـــد.

(۴۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پنج ویژگی یاران ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِرُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی‌الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِه یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ‌الْکُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هسـتند در برابرکفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند ، پیوسته‌آن‌ها را در حال رکوع و سـجود می‌بینی ، آن‌ها همواره فضل خـدا و رضای‌او را می‌طلبند ، نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سـجده نمایان است ، این توصیـف آن‌ها در تـورات است و تـوصیـف آن‌هـا در انجیل هماننـد زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پـرداختـه ، تـا محکـم شـده و بر پـای خـود ایستاده است و به قـدری نمـو و رشـد کرده که زارعـان را به شـگفتـی وامی‌دارد،این برای آن است که کافران را به خشم آورد ، خداونـدکسانی از آن‌ها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعــده آمـرزش و اجر عظیمی داده است. (۲۹ / فتح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه ترسیم بسـیار گویایی را از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله و آن‌ها که در خط او بودند، از لسان تورات و

انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آن‌ها که در « حدیبیه » و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده‌ای است‌برای همه مسلمانان درتمام قرون و اعصار. در آغاز می‌فرماید : « محمد فرستاده خدا است ». سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آن‌ها را در طی پنج صفت چنین بیان می کند :

۱ ـ «کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند» (وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ).

تفسیر مردان (۴۲۷)

۲ ـ در دومین وصف می گوید: «اما درمیان خود رحیم و مهربانند» (رُحَماءُبَیْنَهُمْ).

آن‌ها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان . در حقیقت عواطف آن‌ها در این « مهر » و « قهر » خلاصه می‌شود .

۳ ـ در سومین صفت که از اعمال آن‌ها سخن می گوید می‌افزاید : « پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند » (تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا). این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش « رکوع و سجود » ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آن‌ها ذکر می کند ، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور ، از وجود ایشان است .

۴ ـ در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آن‌ها بحث می کند ، می‌فرماید : « آن‌ها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند » (یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا) .

نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند ، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آن‌ها در تمام زندگی همین است و بس. حتی تعبیر به « فَضْل » نشان می‌دهد که آن‌ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند ، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوندا ! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما .

۵ ـ در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آن‌ها بحث کرده، می گوید: « نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است » (سیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ) .

«سیما» در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هرچند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و

(۴۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وضع ظاهری چهره گفته می‌شود. به تعبیر دیگری « قیافه » آن‌ها به خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند ، نه تنها در صورت آن‌ها ، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است. به‌هرحال‌قرآن بعداز بیان همه این‌اوصاف می‌افزاید: « این توصیف آن‌ها (یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) در تورات است » (ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْریةِ). این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که‌از پیش از هزارسال قبل نازل شده است. سپس به توصیف آن‌ها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی « انجیل » پرداخته ، چنین می گوید : « توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد » (وَ مَثَلُهُمْ فِی‌الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ). «شَطْأ» به‌معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. « آزَرَ » از ماده « مُؤازَرَة » به معنی معاونت است .

« اِسْتَغْلَظَ » از ماده « غلظت » به معنی سفت و محکم شدن است. جمله « اِسْتَوی عَلی سُوقِهِ » مفهومش این است که به حدی

محکم شده که بر پای خود ایستاده ، (توجه داشته باشید که « سوق » جمع « ساق » است). تعبیر « یُعْجِبُ الزُّرّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می‌روند. جالب این‌که : در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ذکر شده است ، (جوانه زدن ـ کمک کردن برای پرورش ـ محکم شدن ـ برپای خود ایستادن ـ نمو چشمگیر اعجاب‌انگیز). درحقیقت اوصافی که در تورات برای آن‌ها ذکر شده ، اوصافی است که ابعاد وجود آن‌ها را ازنظرعواطف و اهداف و اعمال و صورت‌ظاهر بیان‌می کند و اما‌اوصافی که در انجیل آمده بیانگرحرکت و نمو و

تفسیر مردان (۴۲۹)

رشد آن‌ها در جنبه‌های مختلف است. آری آن‌ها انسان‌هایی هستند با صفات والا که آنی از « حرکت » باز نمی‌ایستند ، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و بارور می‌شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند. سپس در دنباله آیه می‌افزاید : این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت ، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد ، سبب خشم کفار می‌شود : « این برای آن است که کافران را به خشم آورد » (لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ) . و در پایان آیه می‌فرماید : « خداوند کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است » (وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلوُا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظیما). بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود ، بنابراین تکرار این دو وصف ، اشاره به تداوم آن است ، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتند ، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند. جمله « وَالَّذینَ مَعَهُ » (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست ، چراکه منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظوراز « مَعَهُ » به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است. بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استفاده کنیم. ولی‌هرگاه خودرا از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد : جمله «رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ » در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران وانصار نیست ، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار « وَالَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ » قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آن‌ها پیروی می کنند.

(۴۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

همان‌گونه‌که «تابعان» اگر یک‌روز در خطایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی‌کردن) قرار گیرند، از زیرچتر رضایت‌الهی خارج‌می‌شوند. عین‌این‌مطلب درباره «صحابه» نیز می‌آید ، زیرا آن‌ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آن‌ها سلب شود از دایره رضایت الهی بیرون خواهند رفت. و به‌تعبیردیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد « تابعان » است و هم در مورد « متبوعان » ، بنابراین هر کدام از این دو ، « خط احسان » را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود .

محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است ، تأکید فراوانی بر روی اصل « رُحَماءُ بَیْنَهُمْ » دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند ، تنهایش نمی گذارد ، تهدیدش نمی کند و

سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند ، تا مطابق گفته خداوند «رُحَماءُ بَیْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آن‌ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید ، آن‌گونه که انصار در عصر رسول اللّه بودند » . (۱) ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی‌هایی که برای مؤمنان راستین ویاران رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند ، فاصله گرفته‌اند ، گاه آن‌چنان به جان هم می‌افتند و کینه‌توزی و خونریزی می‌کنند که هرگز دشمنان اسلام آن‌چنان نکردند. گاه با کفار آن‌چنان پیوند دوستی می‌بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه‌خبری‌از آن رکوع و سجود است و نه آن نیات پاک و « اِبْتِغاءِ فَضْلِ‌اللّه » و نه‌آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی

۱– « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱ .

پای خود ایستادن. و عجب این‌که هرقدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم؟ باز «حمیّت‌های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کُفّار»: در این جا به مفهوم کشاورز آمده است، چرا که کشاورز بذرها و دانه را در دل‌خاک‌می‌پوشاند و هرچیزی‌را انسان‌بپوشاند، به‌کاراو کُفْر و حق‌پوشی گفته می‌شود.

سیمای جامعه اسلامی

در آیه مورد بحث در ترسیم سیمای جامعه مورد نظر اسلام می‌فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده و پیام‌آور خداست.

در آغاز آیه قرآن نام مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به صراحت می‌برد تا جایی‌برای تردید و تردید افکنی در مورد حقانیت دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماند.

آن گاه می‌افزاید:

وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ

و کسانی که به همراه پیامبرند، در برابر تجاوز و زورمداری کفرگرایان تجاوزکار سخت‌گیر و پرصلابت هستند، امّا در جامعه و با مردم خویش نرمخو و پرمهر و بسیار فروتن می‌باشند. «حسن» می‌گوید: سخت‌گیری مردم با ایمان نسبت به کفرگرایانِ تجاوزکار به جایی رسیده بود که از لباس آنان نیز دوری می‌جستند تا به لباس‌شان نچسبد. و نیز از دست و بدن آنان دوری می‌جستند تا به بدنشان نرسد. امّا در میان جامعه و مردم خویش مهر و نرمخویی‌شان چنان بود که هیچ انسان توحیدگرا و با ایمانی به برادر دینی خویش نمی‌رسید، جز آن که با او دست مهر می‌داد و چهره‌اش را می‌بوسید و او را مورد لطف و تفقد قرار می‌داد و حقوق و حرمت آنان را پاس

می‌داشت.(۱) کارشان درست هماهنگ با مفهوم این آیه شریفه بود که می‌فرماید:

اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرینَ(۲)

مردم با ایمان نسبت به یکدیگر سراپا خیرخواهی و ادب و فروتنی هستند و در برابر کفرگرایان و ظالمان و تجاوزکاران سرسخت و پرصلابت.

در ادامه آیه در وصفِ جامعه مطلوب می‌افزاید:

تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا

آنان را هماره در حال رکوع و سجده و عبادت خدا می‌نگری، چرا که آنان بسیار نماز می‌خوانند و راه و رسم نماز و فرهنگ آن را برپا می‌دارند.

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا

و بدین وسیله فزون‌بخشی و مهر خدا را می‌جویند و از بارگاه او نعمت‌ها و خشنودی ذات بی‌همتایش را می‌خواهند.

سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور «ابن عباس» و برخی دیگر منظور این است که: علامت و نشانه آنان در روز رستاخیز این است که جایگاه سجده آنان در پیشانی‌شان بسیار سپید و درخشان است.

۲ـ امّا از دیدگاه گروهی از جمله «سعیدبن جُبَیر» منظور این است که: اثر سجده‌های طولانی را در پیشانی آنان می‌نگری و این اثر در پیشانی همان اثر خاکی است که پس از سجده بر جای می‌ماند، چرا که آنان بر خاک سجده می‌کنند، نه پارچه و فرش.

ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ

۱. در رابطه با رعایت حقوق متقابل در جامعه اسلامی به تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۷؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۹ بنگرید.

۲. سوره مائده، آیه ۵۴.

تفسیر مردان (۴۳۳)

این وصف یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جامعه و مردم مورد نظر او در تورات است؛ چرا که همان وصفی که برای آنان در قرآن آمده است در تورات نیز ترسیم شده است.

در ادامه آیه به وصف آنان در انجیل پرداخته و می‌افزاید: وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ

و وصف آنان در انجیل بسان کِشته و زراعتی است که جوانه‌های خود را از دل زمین بیرون آورده و رو به سوی آسمان دارد.

فَآزَرَهُ

آن گاه آن را نیرومند و پرتوان ساخته و بدان استحکام بخشیده است.

به باور پاره‌ای منظور این است که: این جوانه‌ها به شاخه‌های مادر پیوسته و بسان آن‌ها نیرومند و پرتوان شده است.

فَاسْتَغْلَظَ

تا ستبر شده و رشد نموده است.

فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ

و بر ساقه‌های خود ایستاده است.

آری، این کِشته و زراعت به گونه‌ای رشد نموده و بر ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخه‌های پرتوان خود ایستاده، به گونه‌ای که گویی جوانه‌ها با اصله‌ها همانند شده‌اند. واژه «سُوق» جمع ساق و ساقَة است و منظور این است که: این زراعت و کِشته به رشد نهایی خود رسیده است.

يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ

آری، این کِشته و این زراعت به گونه‌ای رشد نموده و به محصول فراوان رسیده است که حتی کشاورزان را نیز ـ که خود آن را کاشته‌اند ـ شادمان و شگفت‌زده ساخته است.

«واحدی» در این مورد می گوید: در آیه شریفه خدای فرزانه در قالب این مثال به

(۴۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وصف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ایمان‌آوردگان پرداخته که منظور از کِشت و زراعت وجود گرانمایه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و جوانه‌ها یاران فداکار و پراخلاص آن حضرت که بر گرد خورشید وجود او هستند. آنان در آغاز طلوع اسلام ناتوان و بی‌یار و یاور بودند، همان گونه که هر نهال و زراعتی در آغاز ضعیف است و آن گاه به تدریج قوت و توان می‌یابد و رشد می‌کند، مردم توحیدگرا و با ایمان نیز دست یاری بر دست یکدیگر نهادند و رفته رفته با ایمان و اخلاص و خودسازی و پروا و دانش و بینش و مدیریت درست، به قدرتی شکست‌ناپذیر تبدیل شده و بر کارها تسلّط یافتند.

لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ

این وصف شگفت‌انگیز و شادی‌بخش و این رشد و حرکت کمال‌جویانه و سریع، همان گونه که دوستداران حق و عدالت را شادمان می‌سازد، کفرگرایان و بداندیشان و ستمکاران را به خشم می‌آورد. آری، هدف این است که خدا با این کار کفرگرایان را به خشم آورد و اصلاح ستیزان را ناراحت کند.

به باور گروهی منظور این است که: خدا توحیدگرایان و ایمان‌آوردگان را نیرو بخشید و پرتوان ساخت تا با شمار بسیار آنان و اتحاد و یگانگی‌شان در راه حق و عدالت و بندگی خدا، کفرگرایان را به خشم آورد.

در آخرین فراز آیه می‌افزاید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا

خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و پاداشی پرشکوه داده است.

آری خدای پرمهر به کسانی که ایمان آورده و در فرمانبرداری خدا پایداری ورزیده‌اند وعده فرموده است که گناهانشان را بپوشاند وبزداید و به آنان پاداشی شکوهبار و ماندگار ارزانی دارد.

تفسیر مردان (۴۳۵)

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات

در آیات روح‌بخش و روشنگری که گذشت افزون بر آنچه در ترجمه و تفسیر آن‌ها آمد این نکات انسان‌ساز نیز در خور تعمق و تفکّر است.

آفت ویرانگر تَعَصُّب

بی‌تردید انسان به هر نژاد و قبیله و سرزمین، یا جریان فکری و عقیدتی پیوند خاطر داشته باشد، نسبت بدان عشق می‌ورزد و این پیوند درونی و علاقه باطنی او با سرزمین و نژاد و همفکران و همدینانش ـ در صورتی که از حالت اعتدال و توازن و انصاف و حق‌جویی نگذرد و به صورت دفاع افراطی و حمایت‌های بی قید و شرط و دنباله‌روی‌ها و پافشاری‌های بی دلیل و برهان درنیاید ـ نه تنها ناروا نیست که عامل سازنده‌ای برای هماهنگی و همدلی و تعاون اجتماعی و پیشرفت و ترقی است؛ امّا اگر از حالت حق‌جویی

و اعتدال گذشت، آن گاه است که دیگر ویرانگر و فاجعه‌آفرین می گردد؛ و منظور از تعصّب و حساسیت‌های کور نژادی، مردمی، فکری، مذهبی، که آفت آزادی اندیشه و عقیده و زندگی مسالمت‌آمیز انسانی شناخته شده و انسان‌ها را به گروه‌های برتر و فروتر یا خودی و غیرخودی و یا برگزیده و فرمانبردار تقسیم می کند، سخت مورد نکوهش قرار گرفته، همین افراط کاریها و تندروی‌ها و حمایت‌ها و دنباله‌روی‌های بی دلیل و نابخردانه از زورمداران و عشق و نفرت‌های بی‌اساس است.(۲)

آری، تعصب و تعصب‌ورزی، حمایت غیرمنطقی و بی پایه و اساس است. به حفظ

۱ ـ مترجم .

۲. واژه «تَعَصُّب» از ریشه «عَصَب» برگرفته شده و به مفهوم پی‌هایی است که مفصل‌ها را به هم پیوند می‌دهد، امّا در اصطلاح به هر نوع گرایش و طرفداری غیرواقع‌بینانه و افراطی از فرد و گروه، قبیله و عشیره، رنگ و نژاد، سرزمین و منطقه جغرافیایی، حزب و سازمان، شخص و نهاد، ارزش‌ها و جریان‌های فکری و مذهبی و سیاسی گفته می‌شود.

(۴۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و حراست از موجود پنداری و خرافی و موهوم و یا یک ارزش بدلی و تحمیلی و ظالمانه و پوچ برخاستن است. یک ضد ارزش و یک رذیلت اخلاقی است.

سرچشمه بسیاری از گناهان، جنگ‌ها و کشتارهای خونبار تاریخ بشر، مایه شورش‌ها و عصیان‌ها و وحشت و ترورهای پایان‌ناپذیر، منشاء خودسری‌ها و خشونت‌ها و ددمنشی‌ها و تجاوزها و عامل ویرانگری در انتقال خرافات و اوهام و فرهنگ‌های جاهلی از نسلی به نسلی دیگر، تحت عنوان آداب و رسوم نیاکان یا سنن و ارزش‌های خیالی و ساختگی مذهبی است.

ریشه تَعَصُّب

تعصّب از خودخواهی ریشه می گیرد و از خود دوستی آبیاری می گردد و از خودپرستی ساقه و تنه و شاخ و برگ می‌رویاند و به بار می‌نشیند و میوه تلخ و زهرآگین خویش را عرضه می کند و با پراکندن بوی نامطبوع و متعفّن خود، فضای زندگی فرد، خانواده، جامعه و تمدّن را آلوده و انسان را مسموم می‌سازد؛ و آن گاه او را از اندیشه درست و آزاد و رسیدن به حق و عدالت و دست یافتن به واقعیت‌ها باز می‌دارد و صحنه حیات انسان را به ظلمت و جهالت و تباهی و تیره‌بختی می کشد؛ و از پی آن استبداد و اختناق را جایگزین حرّیّت و استقلال، کینه و نفرت را به جای مهر و مهرورزی، جهل و جنایت را به جای آگاهی و بشردوستی، آتش و خون را به جای صلح و آزادی، کشتمان را به جای گفتمان، مسلسل و تیربار را به جای قلم و روزنامه و انحطاط و افول و غروب تمدنها و جامعه‌ها را به جای رشد و شکوفایی و فراز آن‌ها می‌نشاند؛ کتابخانه‌ها و کتاب‌ها را می‌سوزاند، شهرها و مزرعه‌ها را به آتش می کشد، کارگاه‌ها و پارک‌ها و دانشگاه‌ها را ویران یا بی‌محتوا و به گورستان سرد و خاموش تبدیل می کند و قبرستانها را آباد می‌سازد؛ مراکز علمی، فکری، صنعتی، هنری، اَقْطاری، اجتماعی، فرهنگی، تحقیقی و بشردوستانه را سرد و بی‌روح و سیاه‌چال‌ها، دخمه‌ها، زندان‌ها و دهلیزهای مرگ را برپا و پررونق و آکنده از انسان‌های کمال‌جو،

تفسیر مردان (۴۳۷)

آزادیخواه، سلطه‌ناپذیر و اصلاح‌طلب می‌سازد؛ به ویژه که این تعصّب‌ها رنگ نژادی، ملّی، حزبی و مذهبی نیز بر خود بگیرد و با ریاکاری و عوامبازی و سوادگری تزیین گردد و با دست پلید شیفتگان قدرت و پایمال کنندگان حقوق بشر ـ که در همین کمین گاه کمین کرده‌اند ـ آن چنان تزیین بشود. بی دلیل نیست که در میان شگردهای تخریبی، رایج‌ترین شیوه تهاجم به حیات و شخصیت انسان‌های آزادیخواه و اصلاح‌طلب، شیوه ایجاد تعصّب سیاه و مرز ناشناس بر ضد آگاهان و آزادی‌خواهان و روشنفکران و در کنارش ایجاد حساسیّت کور و کینه و عقده و نفرت و خشونت نسبت به مخالفان استبداد و انحصار و اختناق است.

علائم بیمـــاری

مبتلایان به بیماری تعصّب برای هر آنچه و هر آن کسی که به آنان پیوند خورد، بسیار اهمّیّت می‌دهند، برای آن پدیده یا شخصیت، ارزش بی‌حساب و کتابی را برمی‌شمارند و به گونه‌ای افراطی از آنها جانبداری می‌نمایند.

آنـان شهـر و دیـار خویش را جالب‌ترین‌ها،

نـژاد و رنـگ و خـون خود را برتـریـن‌ها،

قبیله و عشیره و دودمان خود را شریف‌ترین‌ها،

شغل و حرفه و کـار خـود را ارزشمندترین‌ها،

لهجـه و زبـان و خـط خود را دل‌نشین‌ترین و غنی‌تـرین و زیبـاتریـن‌هـا،

اندیشه و فکر و فرهنگ خود را با رسالت‌ترین و انسان‌سازترین و پـویاتریـن‌ها،

حزب و گروه و جمعیت و انجمن خود را صالح‌ترین و صدق‌ترین‌ها و ارزش گراترین‌ها،

جهـان‌بینی، ایـدئـولـوژی و عقیده و مذهب و طرز تفکّر و برداشت و تفسیر خـود را کـامل‌ترین و جامع‌ترین و مترقّی‌ترین‌ها،

و پیشـوا و مقتـدا و پیشتـاز و الگـو و سمبـل و راهگشـایـان خود را با

کفـایت‌تـرین، ارزشمنـدتـرین، مجـرّب‌ترین و عـادل‌تـرین‌هـا می‌پنـدارند!

تعصب‌ورزان و تاریک‌انـدیشان به هیـچ عنوان برتری دیگران را در هیـچ بُعدی از ابعاد نمی‌پذیرند و احتمال آنرا هم نمی‌دهند و بی دلیـل و برهـان و لجوجانه و متعصّبانه انکار می‌کننـد و هرگز حاضـر به تفکّر آزاد و انـدیشه حق‌جویانه و مطالعه بی‌طرفانه و تعقّل و تحقیـق و تعمّـق و بررسـی حق‌طلبـانه نیسـتند؛ چـه کـه انـدیشه آنـان در اسـارت تعصّبات سیاه و پیشـداوری‌های ابلهـانه و در کمند برانگیزانندگان تعصّب‌ها و حساسیت‌های کور است. از همین زاویه است که چنین فرد و جمعی برای هیچ اندیشه و عقیده و مذهب و جریـانی، جز برداشت و طرز تفکر عقیـدتی و سیاسـی خـویش حق طرح و بحث و حیـات قائـل نیسـتند و آزادی در اقـامه شـعائر و برگزاری مراسم و کنفرانس، بیـان مطـالب و طرح انـدیشه‌های خـارج از چهـارچوب افکـار و بافته‌هـای خویش را نمی‌دهنـد و برای سرکوبی آنها به هر کار ناپسـندی، حتی جوّسازی و عوام‌فریبی، سانسور و تفتیش عقائد، اجبار و اکراه، خشونت و بی‌رحمی، سـر به نیست کـردن مخـالفـان و شعله‌ور ساختن جنگ‌های هستی‌سوز مرامی و مذهبی دست مـی‌آلاینـد، کـه:

جنگ‌هـای خـونین و متعصّبـانـه صلیبـی،

استبـداد خشـن و دیـرپـا و سیـاه کلیسـا در قـرون وسطـی با آن همه فجـایـع هـول‌انگیـز،

برخـوردهای خونین و مداوم فرقه‌ای در هند،

فجایع نازیسم و هیتلر،

استبـداد و خـودسری موسولینـی و فاشیسم،

مظالم نژادپرستان متعصّب صهیونیزم و اردوگاه.... و نـژادپرستـان سفیــد،

درگیریهای خونبار شیعه و سُنی، بحران‌آفرینی پایان‌ناپذیر استبداد و انحصار بر ضد آزادی و اصلاحات در جهان اسلام در چند قرن اخیر و جنگ‌های منطقه‌ای و

جهانی از آن جمله‌اند، چرا که به قول مولوی:

سخت‌گیری و تعصّب خامی است تا چنینی کار خون‌آشامی است.

در چنین شرائط و جوّ نامساعد و دودآلودی از تعصّبات است که گروه غالب و ظالم، نه خود از آزادی اندیشه و فکر و برداشت صحیح و واقع‌بینانه و تشخیص صواب از ناصواب برخوردار است و نه به دیگران اجازه می‌دهد که خارج از سلطه فکری خشونت خودکامگان با آزادی اندیشه و استقلال فکر، راه تعالی و تکامل، رشد و ترقی، آزادی و معنویت عدالت و دموکراسی و سازندگی و اصلاحات را در پیش گیرند و با آزادی در اندیشه، منطق در گفت‌گو و قانونمداری در میدان عمل، با مهر و بشردوستی به سوی یک جامعه باز و توسعه یافته و آزاد از خشونت و تعصّب و خرافه و دنباله‌روی و وحشت و ترور و داغ و درفش و دخمه‌های نهان و آشکار و گروه‌های فشار و اوباش گام سپارند.

راستی که یکی از اساسی‌ترین علل انحطاط و عقب‌ماندگی شرق و کشورهای اسلامی در این زنجیره از آفت‌هاست.

مروجین خشونت و پرچمداران آن

برانگیزاننده تعصّب و خشونت و پرچمدار و مروّج این آفت و تباهی، در مرحله نخست شیطان است و از پی آن دو گروهند که به نمایندگی از شیطان به این تبهکاری و تباه‌آفرینی دست می‌یازند. این دو گروه عبارتند از:

۱ـ خودکامگان سیاسی، نظامی و اقتصادی و...

۲ـ جاه‌طلبان و زاهدنمایان فکری و مذهبی و ملّی و...

این‌ها هستند که به منظور انحصار قدرت و امکانات عمومی و تسلّط ظالمانه بر توده‌ها، در کنار شیوه‌های تخریبی، شیوه ایجاد تعصّبات سیاه و خشونت و مرز ناشناس را نیز به کار می‌گیرند. بدین وسیله از سویی می‌کوشند تا با شگردها، ترفندها، تردستی‌ها و بمباران تبلیغاتی و سانسور و سلب حق دفاع از ناراضیان، به

(۴۴۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

سود فرد یا گروه یا جریان فکری و عقیدتی و سیاسی مورد نظر خویش، ایجاد شور و شعار و احساسات کور و تعصّبات سیاه نمایند و از طرف دیگر در کنارش کینه و نفرت، عقده و خصومت و بدبینی نسبت به دیگران را ایجاد و تشدید کنند. فاجعه آنجاست که این دو گروه دست در دست هم نهند، متحد گردند، منافع و مصالح خویش را در همدلی و همسویی و هماهنگی با هم بیابند و دوشادوش هم به استثمار و استضعاف مردم و سرکوب آزادی‌خواهان بپردازند امیر مؤمنین علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید:

فَعَدُوُّ اللّهِ اِمامُ الْمُتَعَصِّبینَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرینَ الَّذی وَضَعَ اَساسَ الْعَصَبِیَّةِ...

شیطان بود که به خاطر نخوت و غیرت کاذب و تفاخر به اصالت و آفرینش خویش در برابر آدم تعصّب پیشه ساخت و این تعصب کور او را از اطاعت خدا منحرف ساخت. این دشمن خداست که امام پیشوای متعصّبان و سرسلسله و پیشتاز برتری‌جویان است و اوست که پایه و اساس تعصّب سیاه و سخت‌گیری و خشونت و فریب و خودسری را پی نهاد.(۱)

و می‌فرماید: اَمّا اِبْلیسَ فَتَعَصَّبَ عَلی آدَمَ لِاَصْلِه وَ طَعَنَ عَلَیْهِ فی خِلْقَتِه، فَقالَ اَنَا نارِیٌّ وَ اَنْتَ طینِّیٌ.(۲)

شیطان در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید، آدم را مورد طعن قرار داد و گفت «من از آتشم و تو از خاک.»

و هشدار می‌دهد که:

اَلا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طاعَةِ ساداتِکُمْ وَ کُبَرائِکُمُ الَّذینَ تَکَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ... فَاِنَّهُمْ قَواعِدُ اَساسِ الْعَصَبِیَّةِ وَ دَعائِمُ اَرْکانِ الْفِتْنَةِ وَ سُیُوفُ اعْتِزاءِ الْجاهِلِیَّةِ.(۳)

زنهار، زنهار، از پیروی و اطاعت بزرگان و سردمداران خود برحذر باشید؛ همان‌هایی که به واسطه موقعیت خود تکبر می‌فروشند و خویشتن را برتر و بالاتر از

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۳. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

نسب خود می‌شمارند؛ کارهای ناصواب را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمت‌های خدا برخاسته تا با قضاء الهی ستیزه کنند و نعمت‌هـای او را نادیـده گیرنـد. اینـان هسـتند کـه بنیانگـذار تعصّـبات کـور و پایه‌گـذار فتنـه و فسـاد و آشـوب و خشـونت از نیـام‌کشنـدگـان شمشیـرهای تفـاخـر جـاهلیـت هستنـد.

و راز این شیوه منحطّه را چنین ترسیم می‌کنـد: وَ لَقَـدْ نَظَرْتُ فَما وَجِـدْتُ اَحَداً مِنَ الْعالَمینَ یَتَعَصَّـبُ لِشَیْءٍ مِـنَ الاْشْـیاءِ اِلاّ عَنْ عِلَّهٍ تَحْتَمِلُ تَمْویهَ الْجُهَلاءِ اَوْ حُجَّهٍ تَلیطُ بِعُقُـولِ السُّفَهـاءِ...(۱)

من در اعمـال و کردار جهانیـان نظر افکنـدم هیـچ کس را نیافتم که در مورد چیزی تعصّب ورزد جز اینکه یا به خاطر فریب توده‌ها، که واقعیت‌ها را بر آنان مشتبه سازد و یا به منطق سفیهان بچسبد و در عقل و اندیشه سفیهان نفوذ کند.

تعصـــب‌پـــذیران

هم‌چنانکه بیماری قتّال استبداد و انحصار دوجانبه است، که در یک سو، گروه استبدادگر و انحصارگر و انحصارطلب قرار دارند و در سوی دیگر استبدادپذیران و تحمل‌گران ستم و بیداد و خودسری و خشونت، بیماری تعصّب نیز این گونه است؛ چرا که در آنجا نیز در یـک سو برانگزاننـدگان فریبکـارِ تعصب و جاه‌طلبـان شیفته قـدرت و زاهـدنمایان احمق قرار دارنـد ـ که به ایجاد تعصّب و انگیزش حساسیت کـور و تئوریزه کردن خشـونت و سـخت‌گیری و جنـایت بـا بهانه‌هـای گونـاگون در تلاشنـد ـ و در سوی دیگر تعصّب‌پـذیران و ساده‌انـدیشان و دنباله‌روهـای کور و کر، که بافته‌هـای فریبکـارانه آنان را بـدون انـدیشه و تفکّر و بی‌دلیل و برهان می‌پذیرند و از پی آنان می‌دوند و خود را به هر آب و آتش می‌زنند و از هیچ شقاوت و پایمال‌ساختن حقوق مردم پروا نمی‌دارند!

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

اگـر تعصّـب سـلاح بـرنـده و مـرگبـارِ جـاه‌طلبـان و تزویرگران اسـت، منطـق ابلهـان و نـابخـردان و دنبـالـه‌روهـا نیـز هسـت.

هم‌چنانکه ستم‌پذیری و تحمّل استبداد، یک جرم سیاسی و مذهبی و انسانی است، تعصّب‌پذیری و بر گرد تعصّب‌انگیزان گشتن، به ساز آنان رقصیدن، به میل آنان قیام و قعود کردن، خواسته آنان را گردن نهادن و شعارشان را سر دادن، با تحریک‌پذیری از سوی آنان، فاجعه آفریدن و بحران پدیدآوردن نیز جنایت و ظلمی سهمگین است: ظلم به خویشتن، به فرد، خانواده و جامعه، به همدینان و هم‌نوعـان، بـه عصرها و نسل‌هـا، بـه خـدا و مـذهب و ارزش‌هـای آسـمانی و به همه والایی‌هـا و قـداست‌هـا و حـرمـت‌هـاست، بنـابـرایـن در تعصّب، سـه گروه محکوم هستند و در خـــور کیفـــر:

۱ـ تعصب انگیزان،

۲ـ تعصب پـذیران،

۳ـ و نظاره‌گران بی‌تفاوتی که می‌فهمنـد و قـدرت مبارزه با چنین آفت ویرانگر و جوّ آلوده و فضای تیره و تاری را دارند، امّا دم فرو می‌بندنـد و دل نمی‌سوزاننـد و بـا ایـن آفـت انحطـاط‌آفرین و ظالمـانه درنمی‌افتنـد؛ درسـت هماننـد پدیـده سـتم و اسـتبداد کـه هم ستمکاران و خودکامگان منفورنـد و هم ستم‌پذیران و هم کسانی که نـدای دادخواهی سـتمدیدگان و مظلومان را بشـنوند و پایمال

شدن حقوق بشر را نظاره کنند و با این وصـف به کمـک قـربانیان نشتابند و مردگانی باشند متحرّک.

امیرمؤمنان در این مورد می‌فرماید:

صَدَّقَهُ اَبْناءُ الْحَمِیَّهِٔ وَ اِخْوانُ الْعَصَبِیَّهِٔ وَ فُرْسانُ الْکِبْرِ وَ الْجاهِلِیَّهِٔ...

و تعصب‌ورزان گفتار زشت و ظالمانه شیطان را شنیدند و یکه‌تازان میدان خـودخـواهی و بـرتـری‌جـویی و جهـالـت آن را پـذیـرفتند و گواهی نمودند...

تفسیر مردان (۴۴۳)

انواع و اقسام تَعَصُّب

بـلای انسان‌سوز تعصّب بیماری پیچیده‌ای است که دارای انواع و اقسامی است:

تعصب شخصـی، گروهی، حزبی، صـنفی، طبقـاتی، نژادی، قبیله‌ای، جغرافیایی، فکری، سیاسـی، ایـدئولوژیکی، عقیـدتی، مـذهبی و تعصب در آداب و رسوم پیشینیان و نیاکان؛ و تمامی این‌ها زشت و ناروا و انحطاط‌آفرین است؛ چرا که تعصب، قدرت اندیشیدن و شنـاخت درست را از انسان می‌گیرد، انـدیشه بشـر را اسیر خرافه‌هـا و تباهی‌هـای خود می‌سازد، هرگونه اسـتقلال فکر و عمل را از انسـان سـلب می‌کنـد، او را از هـدایت و رشـد، خودسـازی و سـاختن جـامعه شایسـته و دنیـای نو و فضای باز و توسـعه یافته محروم می‌سازد. بخش مهمی از کشـتارها، غارت‌ها، انهـدام‌ها، انحطاط‌ها، عقب‌ماندگی‌ها، توسـعه‌نیافتگی‌ها، کشـمکش‌ها و سیاهی‌ها، به راستی میوه تلـخ و زهرآگین آن است و نیز عـاملی است برای انتقـال شـرک و میکرب مرگبار کفر و خرافات و سـخـت‌گیـری‌ها و نابـردبـاری‌ها و خشـونت‌ها و بیدادگریها از پیشنیان به نسل‌های کنونی و آینده.

مسخ‌شدگی

اندیشـمندان دسـتگاه تعقّـل و تفکّر انسـان را به آیینه تشبیه کرده‌انـد؛ همـان گونه که آیینه هرچه صاف و شـفاف و بی‌زنگار باشـد، پدیـده‌ها در آن بهتر و زیباتر نمایانـده می‌شوند و در صورت تیره و تار و زنگارزدگی، آن‌ها را آن گونه که هستند نشان نمی‌دهد، صفحه ذهن و اندیشه انسان نیز چنین است. هنگامی که در دسـتگاه اندیشه انسان ایجاد حساسیت شود و صفحه مغزش از پندارهای ناروا، نفرت‌ها، کینه‌ها، عقــده‌ها، پیشــداوری‌ها و تعصبّات کــور و عشــق و نفــرت بی‌جا و بی‌اساس آکنده گردد، دیگر رویدادها و چهره‌هـا و جریان‌هـا را آن گونه که هسـتند و روی داده‌انـد، نشـــان نمی‌دهـــد و دیگـــر درســـت نمی‌نمـــایـــانـــد و به حقیقت راه نمی‌گشـــایـــد.

آری، انسان تنها هنگامی ممکن است به شناخت درست و برداشت صحیح دست

(۴۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یابد که دسـتگاه ذهنی و فکر خویش را از حساسیت‌پذیری منفی و تخریبی و بی دلیل و برهان مصون و از تعصبات کور و دوستی‌ها و دشـمنی‌ها و پیشداوری‌ها و سـخت اندیشی و توطئه‌پنداری‌ها پاک سازد؛ در غیر این صورت چه بسیار که زشت را زیبا می‌نگرد و زیبا را زشت؛ نیک را بـد می‌یابد و بد را نیک، نقاط قوت را ضـعف می‌بیند و نقاط ضـعف را کمال و جمال؛ چه که آفت تعصّب، آزادی اندیشه و اسـتقلال فکر و قدرت شـناخت و برداشت درست و داوری و قضاوت عادلانه را از انسان می‌گیرد و او را در مسیـر زندگی و هنگــامه تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌سازبه تباهی سوق‌می‌دهد.

مبتلایان به بیماری تعصّب دستخوش افراط و تفریط می‌شوند و از تعادل و توازن و عدل‌وانصاف به بیراهه می‌روند.

آنان عیب‌های‌خود و وابستگان به‌اردوگاه‌خودراکمال،

زشتی‌های آنان را زیبایی،

شکست‌شان را پیروزی،

ضعف آنان را قوّت،

ذلّت و خفّت آنهارا سرفرازی،

بردگی و اسارت شان را آزادی و آزادگی،

وابستگی آنان را استقلال،

ناآگاهی و عدم رشدشان را رشد و آگاهی،

جهل و نادانی آنان را دانش و بینش،

خمودی و قشرگری‌شان را خرد و تحرک و ژرفنگری،

ظلمت زدگی آنان را نور و پرتو افکنی،

رذیلت‌شان را فضیلت،

پوکی‌شان‌را هوشیاری‌ومحتوا،

دنباله روی‌شان را انتخابگری و ابتکار،

تفسیر مردان (۴۴۵)

ابلهی و ساده‌لوحی‌شان را تفکّر و ابداع،

ترس‌شان را شهامت،

جبن‌شان را شجاعت،

پژمردگی‌شان را شور و طراوت،

افسردگی‌شان را خروش،

سکونشان را حرکت،

سکوتشان را فریاد،

فقرشان را رفاه،

پسرفت‌شان را پیشرفت،

بی‌بند و باری‌شان را تقوا و پاکی،

پلیدیشان را پاکیزگی،

بیدادشان را داد،

ظلم آنان را عدل،

ستم‌پذیریشان را حق‌پذیری،

خشونت و شرارتشان را مهر و محبت،

فریب‌شان را حقیقت و مصلحت،

سخت‌اندیشی و سخت‌گیری و خامی آنان را پختگی و کارآیی،

نابردباری و عدم تحمل و تساهل آنان را غیرت و قاطعیت،

شقاوت آنان را سعادت،

استبـداد و اختنـاق و سانسـور و خودکامگـی‌شـان را اوج آزادی و عـدالت،

کمنـد و زنجیـر و.... فرزندانشـان را دانشگـاه،

و دوزخشـان را بهشت پرطراوت و زیبـا می‌نگرنـد و در مورد غیرخودی و بیگـانه به عکس به پیشـداوری می‌پردازنـد و خون‌شان را مباح اعلام می‌کنند و ترور و کشتار و

(۴۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

زنـدان آنـــان را لازم!

قرآن وضـعیت آشـفته فکری و درونی قربانیان تعصّب را به تابلو می‌برد و روشـنگری می‌کنـد که آنان به صورتی مسخ می‌شوند که زشت را زیبا و زیبا را زشت می‌نگرند و ارزش‌هـا و پسنـدیده‌هـا را نـاپسنـد و ضـد ارزش اعـلام می‌کننـد:

أَفَمَـنْ زُیِّـنَ لَهُ سُـوءُ عَمَلِه فَرَآهُ حَسَناً(۱)

آیا آن کسی که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می‌نگرد، بسان انسان درست‌اندیش و شایسته کردار است؟

و نیز در باره قربانیان تعصب می‌فرماید:

وَ کَـذلِـکَ زُیِّـنَ لِکَثیرٍ مِنَ الْمُشْـرِکینَ قَتْلَ اَوْلادِهِمْ شُرَکاؤُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ...(۲)

و این گونه برای بسیاری از تعصب‌ورزانِ شرک‌گرا، بت‌هایشان کشتن فرزندانشان را آراستند، تا نابودشان سازند و دین و آیین‌شان را بر آنان مشتبه گردانند...

و در مـورد سردستـه انحصـارگران و تعصب‌انگیـزان می‌فـرمـاید:

وَ کَـذلِـکَ زُیِّـنَ لِفِـرْعَـوْنَ سـوءُ عَمَلِـه وَ صُـدَّ عَـنِ السَّبیـلِ.(۳)

و این گونه‌برای‌فرعون زشتی‌کارش آراسته‌شدوزیباجلوه‌کرد واز راه‌راست‌باز ماند...

و می‌فـرمـایـد:

وَ زَیَّـنَ لَهُـمُ الشَّیْطـانُ اَعْمـالَهُـمْ فَصَـدَّهُـمْ عَـنِ السَّبیـلِ(۴)

و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته و آنان را از راه راست بازداشته بود و در نتیجه حق را نمی‌یافتند.

و می‌افـزایـد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرینَ اَعْمـالاً... وَ هُمْ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً...(۵)

۱. سوره فاطر، آیه ۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۳۸.

۳. سوره غافر، آیه ۳۸.

۴. سوره نمل، آیه ۲۴.

۵. سوره کهف، آیه ۱۰۶.

تفسیر مردان (۴۴۷)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی هستند که تلاش‌شان در زنـدگی این جهان به هـدر رفته و خـود باز هم می‌پنـدارنـد که کـار خـوب انجام می‌دهند.

پیامبر از سـه مرحله انحطـاط و پسـرفت که در کمین امت است هشدار می‌دهـد که در این بحث سخـت در خـور تعمق است:

کَیْفَ بِکُمْ اِذا فَسَدَت نِسائُکُمْ وَ فَسَقَ شَبابُکُمْ وَ لَمْ تَأمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ؟

فَقیلَ لَهُ: وَ یَکُونُ ذلِکَ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذلِکَ

کَیْفَ بِکُمْ اِذا اَمَرْتُمْ بِالْمُنْکَرِ وَ نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ قیلَ یا رَسُولَ اللّهِ وَ یَکُونُ ذلِکَ؟ قالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذلِکَ! کَیْفَ بِکُمْ اِذا رَاَیْتُمْ اَلْمَعْرُوفَ مُنْکَراً وَالْمُنْکَرَ مَعْرُوفاً...(۱)

هان ای مردم، چه خواهید کرد آن گاه که زنان شما دستخوش تباهی گردند و نسل جوانتان به گناه روی آورند و شما را از دعوت به سوی حق و قانونگرایی و هشدار از گناه و قانون‌شکنی خودداری ورزید؟

پرسیدند: ای پیامبر! آیا چنین روزگاری پیش خواهد آمد؟

فرمود: آری و بدتر از این...

آن گاه فرمود: چه خواهید کرد آن گاه که مردم را به ستم و گناه فرمان دهید و به قانون‌شکنی ترغیب نمایید و از قانون‌گرایی و بشردوستی و نیکی بازدارید؟

پرسیدند: آیا چنین شرایط زشت و ظالمانه‌ای پیش‌خواهد آمد؟

فرمود: آری و بدتر از این...

سپس فرمود: چگونه خواهید بود آن گاه که نیکی‌ها و ارزش‌های واقعی در نظر شما گناه و ناروا شناخته شوند و زشتی‌ها و ستم‌ها و نارواها و پایمال ساختن حقوق مردم نیک و پسندیده در نظر آیند؟

۱. قُرْبُ الْاِسْنادِ، ص ۲۶، به نقل از در مکتب اهل بیت، ج ۱، ص ۱۴۷.

(۴۴۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

با این بیان ممکن است دستگاه تفکر و شناخت انسان به گونه‌ای دچار آفت و تعصب گردد که رواها را ناروا و نارواها را روا بنگرد و عدالت، آزادی، حقوق بشر، حقوق شهروندی، داوری و قضاوت براساس معیارهای ملّی و فراملّی، افکار عمومی جهانی، نظارت‌پذیری و نقدپذیری، پاسخگویی در برابر عملکردها به مردم و... همه را ارزش‌های ساخته استعمار و بیگانه بنگرد!!

امیر مؤمنان در این مورد تحلیل جالبی دارد که می‌فرماید:

مَنْ عَشِقَ شَیْئاً اَعْشی بَصَرَهُ وَ اَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ یَنْظُرُ بِعَیْنٍ غَیْرِ صَحیحَةٍ وَ یَسْمَعُ بِاُذُنٍ غَیْرِ سَمیعَةٍ.(۱)

کسی که با احساسات و بدون اندیشه درست و با شعارِ بدون شعور ژرف عاشق گردد، چنین دوستی و دشمنی یا عشق و تعصّب احساسی، چشم او را کور و خرد او را بیمار و نارسا می‌سازد. او در آن شرایط به پدیده‌ها با چشمی غیرواقع‌بین و با گوشی ناشنوا می‌نگرد و گوش می‌سپارد و روشن است که از راه حق دور می‌افتد.

آری، انحصارگران و خودکامگان در راه قبضه قدرت و امکانات توده‌ها، آنان را با انواع شگردها و از آن جمله انگیزش تعصّب کور به این بیماری و مسخ‌شدگی می‌کشند؛ به گونه‌ای که اگر زورمداران سپیدی را سیاهی جلوه دادند و یا سیاهی را سپیدی، آنان به راحتی می‌پذیرند و به خود اجازه اندیشه و چون و چرا نمی‌دهند و آگاهان و ستم‌ستیزان و انتقادگران و روشنفکران را، که آزادی اندیشه و منطق در گفتار و قانونگرایی در عمل را می‌خواهند، در خور مرگ و ترور می‌نگرند؛ نه زندگی و آزادی و آن گاه است که بسان آب خوردن آدم می‌کشند و بر آن جنایت افتخار هم می‌کنند و از سوی قربانیان جهالت و تعصّب با سلام و صلوات بدرقه و استقبال نیز می‌گردند.

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۰۷.

تفسیر مردان (۴۴۹)

مبارزه اسلام با آفت تَعَصُّب

اسلام با همه عصبیت‌ها مبارزه می‌کند و انسان را به آزاداندیشی و آزادمنشی فرا می‌خواند، چرا که تعصّب هرگونه که باشد زشت و انحطاط آفرین است.

تعصب، خواه نژادی یا قبیله‌ای، طبقاتی یا حزبی، گروهی یا ملّی، فکری و یا مذهبی و حتی در مورد پیشوایان معصوم و برگزیده بارگاه حق نیز با انسان شدن و آزاد اندیشیدن و شناخت حقایق و بال گشودن به واقعیت‌ها و رشد و هدایت سخت ناسازگار است؛ چرا که تعصب، اندیشه و فکر انسان را اسیر تباهی‌های خود می‌کند و هرگونه قدرت درک و دریافت و فهم درست را سلب می‌نماید. آفت تعصّب از «من» پرستی ریشه می‌گیرد؛ هرچند که در راه حق باشد.

حق‌دوستی و حمایت از حق و جانبداری از حقیقت زمانی پسندیده است که برای حق و به خاطر واقعیت باشد و نه برای «من».

دفاع از حق برای اینکه دین من است، آئین پدر و مادر من است، میراث گذشتگان من است، آداب و رسوم پیشینیان من است، گزیده خویشان و یاران من است، راه و رسم ایل و تبار من است، چنین دفاع از حق جز من‌پرستی چیز دیگری نیست. و می‌دانیم که در نگرش توحیدی و انسانی اسلام «من» بایستی برای حق باشد و نه حق بهانه و سرپوشی و ابزار و وسیله‌ای برای «من».

پیامبر گرامی در نکوهش از آفت تعصّب و تعصّب‌انگیزی و تعصب‌ورزی ـ که آفت رشد جامعه و آزادی اندیشه است ـ فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ اَوْ تُعَصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلامِ مِنْ عُنُقِه(۱)

کسی که در زندگی تعصب ورزد و یا برانگیزد و اجازه دهد تا در مورد او تعصب ورزند، پیوند خود را با اسلام گسسته است.

۱. اثبات‌الهداة، ج ۱، ص ۴۷، ثواب الاعمال، ص ۴۷۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲.

و فرمود:

مَنْ کانَ فی قَلْبِه حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِیَّةٍ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ مَعَ اَعْرابِ الْجاهِلِیَّةِ(۱)

هرکس به اندازه دانه خردلی تعصّب و عصبیت در دل داشته باشد، خدا او را در روز رستاخیز با مردم عصر جاهلیت محشور خواهد ساخت.

و نیز فرمود:

اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُعَذِّبُ سِتَّةً بِستٍّ: اَلْعَرَبَ بِالْعَصَبِیَّةِ وَالدَّهاقِنَةَ بِالْکِبْرِ وَالْأُمَراءَ بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهاءَ بِالْحَسَدِ وَالتُّجّارَ بِالْخِیانَةِ وَ اَهْلَ الرُّسْتاقِ بِالْجَهْلِ.(۲)

خدای فرزانه شش گروه را به خاطر شش خصلت زشت و زیانبار کیفر خواهد کرد: عرب را به خاطر تعصّب‌ورزی و برتری‌جویی، زرداران و زمین‌داران را به کیفر کبر و غرور، زمامداران را به‌خاطر استبداد و ستم، فقیهان‌را به کیفرحسدورزی ، تاجران و بازرگانان را به کیفر فریب‌کاری و خیانت در کسب و کار و روستائیان و ناآگاهان را به کیفر عقب ماندن از جامعه و تاریخ و نیاموختن.

ونیزآورده‌اندکه‌آن‌انسان والاـ همواره‌ازاین‌آفت‌هابه‌خداپناه می‌برد:آفت شرك و حق‌ناپذیری، آفت تردیددردین‌خداو یکتایی او، ازآفت تعصّب و تعصب‌ورزی وازخشم،ستم‌و حسدورزی.

کانَ رَسُولُ اللّهِ یَتَعَوَّذُ فی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ سِتٍّ: مِنَ الشَّكِّ وَالشِّرْكِ وَ الْحَمِیَّةِ وَالْغَضَبِ وَالْبَغْیِ وَ الْحَسَدِ.(۳)

امیر مؤمنان ضمن بیان روشنگر و اندیشانندهای در نکوهش آفت تعصّب، تعصّب‌انگیزان و تعصّب‌ورزان و تباهی‌ها و سیاهی‌های آن

فرمود: اِعْتَرَضَتْهُ الْحَمِیَّهُ فَـافْتَخَـرَ عَلـی آدَمَ بِخَلْقِـهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَیْـهِ لِأَصْلِـه فَعَدُوُّ اللّهِ اِمـامُ الْمُتَعَصِّبیـنَ وَ

۱. نَهْجُ‌الفَصاحه، ص ۸۱؛ ثواب الاعمال، ص ۴۷۶؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱.

۲. بحار، ج ۷۳، ص ۲۸۹؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱.

۳. بحار، ج ۷۳، ص ۲۸۹.

سَلَفُ الْمُسْتَکْبِـرینَ الَّـذی وَضَعَ اَساسَ الْعَصَبیَّهِ...(۱)

خداونـد در آفرینش انسـان به فرشـتگان فرمود: من بشـری را از گـل‌و خـاک خلق‌می کنم‌هنگامی که آفرینش‌او پایان‌یافت و جان در اودمیدم،برای‌او به‌فرمان خداسجده کنید. فرشتگان‌همگی سجده کردند، مگرابلیس که نخوت‌و غیرت کاذب او را فرا گرفت و بر آدم به خـاطر خلقت خود فخر فروخت و در برابر آدم تعصّب سیاه را پیشه‌ساخت. پس‌این دشـمن‌خداست که‌پیشوای مُتعصّـِبان و پیشـتاز استکبار گران‌است و اوست که پایه و اساس تعصّب را بنیاد گذاشت...

و می‌فـرمـایـد: اَمّا اِبْلیسُ فَتَعَصَّـبَ عَلـی آدَمَ لِأَصْلِـه وَ طَعَـنَ عَلَیْهِ فی خِلْقَتِه...(۲)

ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصّب پیشه ساخت و آدم را طعنه‌باران کرد.

و هشدار می‌دهد که: أَلا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طاعَهِ ساداتِکُمْ وَ کُبرائِکُمْ الَّذینَ تَکَبَّرُوا عَنْ حَسَـبِهِـمْ... فَاِنَّهُـمْ قَـواعِـدُ اَساسِ الْعَصَبیَّهِ وَ دَعائِمِ اَرْکانِ الْفِتْنَهِ وَ سُیُوفُ اعْتِزاءِ الْجاهِلِیَّهِ.

هـان ای مردم، بترسـید! بترسـید از پیروی از رهبران و بزرگانتان، از آنان که به گوهر وجود خویش نازیدنـد و نژاد خویشـتن را برتر دیدند... اینان هستند که بنیانگذار تعصّب و تعصّب‌ورزی و ارکان و ستون‌های فتنه و شمشیرهای تفاخر و نازش به جـاهلیّـت‌اند.

و در تعصّب‌ورزی زرانـدوزان هشدار می‌دهد که:

وَ اَمَّا الْأَغْنِیاءُ مِنْ مُتْرَفَهِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِاثارِ مَواقِعِ النِّعَمِ فَقالُوا: نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوالاً وَ اَوْلاداً...

اما ثروتمنـدان و انحصـارگران امکانـات مردم تعصّب ورزیـدنشان به خاطر ثروت‌های بادآورده‌ای است که در اختیار دارنـد؛ همان گونه که خود می‌گفتند: ثـروت‌هـا و فـرزنـدان ما از همه بیشتـر است و ما هـرگـز کیفر نخـواهیم شد.

و در مورد تعصب‌پذیران می‌فرماید: صَدَّقَهُ بِه اَبْناءُ الْحَمِیَّهِ وَ اِخْوانُ الْعَصَبیَّهِ وَ فُرْسانُ

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

الْکِبْـرِ وَ الْجـاهِلِیَّهِ...(۱)

و تعصّب‌ورزان و فرزنـدان نخوت و برادران تعصّب و یکه‌تازان میـدان خودخواهی و نـادانی گفتـار و عملکـرد ناروای شیطـان را گـواهی کـردند.

و هشدار می‌دهد که: فَاَطْفِئُوا ما کَمَنَ فی قُلُوبِکُمْ مِنْ نیرانِ الْعَصَبیَّهِ وَ اَحْقادِ الْجاهِلِیَّهِ، فَاِنَّما تِلْکَ الْحَمِیَّهُ تَکُونُ فِی الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَراتِ الشَّیْطانِ وَ نَخَواتِهِ...(۲)

پس آتش تعصب را کـه در ژرفـای دل‌هایتـان نهفته است، بـا درایت و دقت و نواندیشـی و خردورزی خـاموش سازیـد و کینه‌هـای جاهلیت را براندازید که این آفت‌ها در انسان مسلمان از آفت‌های شیطان‌است واز تباهی‌ها و وسوسه‌های آن موجود پلید.

حضرت صادق علیه‌السلام در نکوهش از این آفت رشد و آزادی فرمود: مَنْ تَعَصَّبَ اَوْ تُعُصِّـبَ لَـهُ فَقَـدْ خَلَـعَ رِبْقَـهَ الْایمـانِ مِـنْ عُنُقِـــهِ.(۳)

کسی که تعصّب ورزد، یا برای او تعصّب ورزند، پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است و فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَـهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِعِصابَهٍ مِنْ نارٍ.(۴)

هرکس تعصّب ورزد خداوند پیشانی‌بندی از آتش بر سر او خواهد بست و فرمود: مَنْ تَعَصَّبَ حَشَـرَهُ اللّهُ یَوْمَالْقِیامَـهِٔ مَعْ اَعْرابِ الْجاهِلِیَّهٔ.(۵)

هرکس تعصّب ورزد و بامسائل و پدیـده‌ها و موضوعـات ، آزادمنشانه و حق‌جویانه و حرّیّت‌طلبانه و منصـفانه برخورد نکنـد، خـداونـد در هنگامه رستاخیز او را با مـردم عصـر جـاهلیت محشـور خـواهـد نمـود.

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۹۲.

۳. ثواب الاعمال، ص ۴۷۶؛ اصول کافی، ج ۲، باب العصبیهٔ، ص ۲۵۲؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲.

۴. ثواب الاعمال، ص ۴۷۴؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۲.

۵. ثواب الاعمال، ص ۴۷۵، نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱

تفسیر مردان (۴۵۳)

پیکار اسلام با این آفت

اسلام و پیام‌آور آزادی‌بخش آن از سپیده‌دم حیات خویش با آفت تعصب و تعصب‌انگیزان روبه‌رو شدند؛ این گونه:

۱ـ گروهی از آنان هرگز حاضر به شنیدن پیام توحید و آزادی نشدند و چنان در کمند این آفت بودند، که چشم و گوش خویش را از زیبایی و کمال و جاهلیت و روح انسـان‌پـرور و آزادی بخشـی آن می‌بستنـد و حقـایـق را گـوش نمی‌سپردند!

۲ـ گـروه دیگـر از تعصـب‌ورزان پیـام پیـامبـر آزادی را می‌شـنیـدنـد، امّا تصـمیم گرفته بـودنـد که نـه تنهـا بـه آن دل نسپـارنـد کـه در انکـار و ردّ آن پـافشـاری و اصـرار کننـد و از همـه بهـانه‌جـویـی و اهـانـت و استهـزاء در نفـی آن خـودداری نـورزنـد!

۳ـ گـروه سـوم کسـانی بـودنـد که پیـام دیـن را می‌شنیـدنـد و جان و روح آن را درمی‌یـافتنـد، امّا برای فریب وجدان خود و دیگران، از موضع تعصّب و خشونت تهمت شعر و افسـون و اسطـوره و افسانه می‌نواختند و برای ایجاد حسّاسیّت و کینه و عقده و نفرت بر ضـد پیـام و پیامبر آزادی و عـدالت و انگیزش تعصّب و خشونت، به آداب و رسوم و فرهنگ پوسیده جاهلیّت، به عنوان میراث نیاکـان و پیشینیـان چنـگ می‌زدند...

۴ـ و گروه چهـارم که ادعـای پیروی از کتاب‌هـای آسـمانی و پیـام‌آوران پیشـین را داشـتند، بـا آن که دارای شـناخت و آگـاهی در درستی دعوت پیامبر بودند، لجوجانه و متعصّبـانه، این حقیقت را کتمـان می کـردند و واقعیّت‌هـا را پوشیـده می‌داشتند.

(۴۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

راه‌های مبارزه با این آفت هستی‌سوز

اسلام در این جوّ تیره و این فضـای مسـموم علاوه بر نکوهش شدیـد تعصّب و تحریم برانگیختن تعصّبات، بـا منشـاء و ریشه و نیز ره‌آورد زیانبـار آن به طور جـدّی و بی‌وقفه و منطقی و علمی به نهی شدیـد تعصّب و تحریم برانگیختن تعصّبات، با منشاء و ریشه و نیز ره‌آورد زیانبار آن به طور جدّی و بی‌وقفه و منطقی و علمی به مبارزه برخاست و به روشنگری و خرافه‌زدایی پرداخت:

اسلام در گام نخست، خودپرستی، نژادپرستی، هواپرستی، ماده‌پرستی، قدرت‌پرستی، ثروت‌پرستی، شخص‌پرستی، تشکیلات‌پرستی،

من‌پرستی، مُـدپرستی، خرافه‌پرستی، حزب‌پرستی و دیگر پرسـتش‌های ذلّت‌بـار و گرایش‌هـای بی دلیـل و برهـان و حمایت‌هـای تعصّب‌انگیز را، که ضد آزادی فکر و استقلال اندیشه‌اند به شدّت محکوم ساخت و شیوه حکمت، موعظه، خیرخواهی و روشنگری، انتقاد و ارشاد، دعوت به حق و آزادی و بازداری از انحراف و بیدادگری، تشویق به ابداع و ابتکار استنباط و اجتهاد، مشاوره و تبادل نظر، نقـد و چون و چرا، دلیـل خواهی و برهان‌طلبی، مهر و احسان، برخورد حقجویانه و منصـفانه با دیـدگاهها و دعوت‌ها به معالجه مبتلایان به بیماری قَتّال تعصّب پرداخت و هماره و در همه حال انسان را به رعایت حقوق و آزادی دیگران، تحمّل و مـدارا، تساهل و نقدپـذیری، بردبـاری فرهنگی و برخورد درست و خردمنـدانه با انـدیشه‌ها و عقیـده‌ها، آزادگی و آزادمنشـی و پرهیز از سانسور و اختنـاق و یکدنـدگی سـفارش کرد و برای رسـیدن به فضـایی بـاز و جـامعه‌ای توسـعه یـافته و دنیـایی آبـاد و آزاد تـدابیری عمیق و آزادمنشانه و عادلانه و انسانی اندیشـید، که تنها سـرخط برخی از این تدابیر اندیشانند ـ که فرصت بحث شـایسـته و گسـتـرده در مـورد آنها نیست، عبـارتند از:

تفسیر مردان (۴۵۵)

۱ـ بیـان حقیقـت و دوری گزیدن از کتمان آن،(۱)

۲ـ تحریـم آمیختـن حـق بـه باطـل،(۲)

۳ـ دعوت به حق و عدالت تنهااز راه‌های شایسته و نیکـو و قانونی،(۳)

۴ـ شنیـدن آزادمنشـانه دیـدگـاه‌هـا و گزینـش بهتریـن‌هـا،(۴)

۵ـ آزادمنشـی و انصـاف در آمـوزش‌هـا(۵)

۶ـ تعمّـق در دعـوت و منطـق نـه بـه فـراخـوان و گوینـده،(۶)

۷ـ مطالبه دلیـل و برهـان،(۷)

۸ـ دعـوت تنهـا بـراسـاس آگـاهـی و شنـاخـت،(۸)

۹ـ رجـوع به آگـاهـان،(۹)

۱۰ـ تنها حقجـویی و حق محوری و حق‌گرایی و حق‌پذیری و بس.(۱۰)

۱. سوره بقره آیه ۴۲ . سوره مائده آیه ۱۰۶. سوره آل عمران آیه ۷۳.

۲. سوره بقره، آیه ۴۲؛ غافر، آیه ۵.

۳. سوره نَحْل، آیه ۴۲؛ غافر، آیه ۵.

۴. سوره زُمَر، آیه ۱۸، اعراف، آیه ۱۴۵.

۵. در این مورد در روایات عناوین جالب و آزادمنشانه بسیاری داریم، نظیر: الف ـ اَلْحِکْمَـةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِالْحِکْمَـةَ وَلَوْ مِنْ اَهْلِ النِّفاقِ. ب ـ اَلْحِکْمَـةُ ضالَّةُالْمُؤْمِنِ فَخُذِالْحِکْمَـةَ وَلَوْ مِنْ اَهْلِ الضَّلالِ. ج ـ اَلْحِکْمَـةُ ضالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِالْحِکْمَـةَ وَلَوْ مِنْ عِنْدِالْمُشْرِکِ، ص ۴۷.

۶. لا تَنْظُرْ اِلی مَنْ قالَ، بَلِ انْظُرْ اِلی ما قالَ. اثبات الهُداة، ج ۱ ص ۴۶.

۷. سوره بقره، آیه ۱۱۱؛ سوره انبیاء، آیه ۲۴.

۸. سوره اسراء، آیه ۳۶؛ سوره انعام، آیه ۱۱۹.

۹. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره مریم، آیه ۴۵.

۱۰. اِقْبَلِ الْحَقِّ مِمَّنْ اَتاکَ بِهِ مِنْ صَغیرٍ اَوْ کَبیرٍ وَاِنْ کانَ بَغیضاً بَعیداً وَاَرْدُدِ الْباطِلَ عَنْ مَنْ جائَکَ بِهِ مِنْ صَغیرٍ اَوْ کَبیرٍ وَاِنْ کانَ حَبیباً قَریباً. دیـدگاه و سـخن حق‌را از هرآن کـه شـنیدی بپـذیر، گرچه گوینـده آن دشـمن و بیگـانه باشـد! و نـاحق‌را از هرکس شـنیدی

نپذیر، گرچه گوینده‌اش دوست‌وآشناباشد. اثبات الهُداة، ج ۱، ص ۱۳۶.

اهمیت اخوت اسلامی

اِنَّمـا الْمُؤْمِنُـونَ اِخْـوَةٌ فَاَصْلِحُـوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

مؤمنان برادر یکدگرند ، بنابراین میان دو برادر خود صلح‌برقرار سازید و تقوای الهی پیشه‌کنید تا مشمول رحمت او شوید. (۱۰ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید ، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید. چه تعبیر جالب و گیرایی ؟ که همه مؤمنان برادر یکدگرند و نزاع و درگیری میان آن‌ها را درگیری میان برادران نامیده ، که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد. و از آن‌جا که در بسیاری از اوقات « روابط » در این گونه مسائل جانشین « ضوابط » می‌شود ، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید : « تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید » (وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ) . و به این ترتیب یکی از مهم‌ترین مسؤولیت‌های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود .

جمله « اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ » که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا ، عمیق ، مؤثر و پرمعنی. دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم‌مسلکان خود کنند از آنان به عنوان « رفیق » یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری ، مطرح می کند و آن علاقه دو « برادر » نسبت به یکدیگر است. روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند و دیگری در غرب. در مراسم « حج » که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند ، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک ، کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی. به تعبیر دیگر اسلام تمام

مسلمان‌ها را به حکم یک خانواده می‌داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند. در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده و مخصوصا جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پرمحتوای زیر را از نظر می گذرانیم :

۱ ـ درحدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است : «اَلْمُسْلِمُ اَخُو الْمُسْلِمِ ، لایَظْلِمُهُ ، وَ لا یَخْذُلُهُ ، وَ لا یُسَلِّمُهُ : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند ، دست از یاریش بر نمی‌دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد » . (۱)

۲ ـ در حدیث دیگری از همان حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده : « مَثَلُ الاَخَوَیْنِ مَثَلُ الْیَدَیْنِ یَغْسِلُ اِحداهُمَا الاْخَرَ : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید، (با یکدیگر کمال همکاری‌را دارند و عیوب هم را پاک می کنند) .(۲)

۳ ـ امام صادق می‌فرماید : « اَلْمُؤْمِنُ اَخُو الْمُؤْمِنِ ، کَالْجَسَدِ الْواحِدِ ، اِذَا اشْتَکی شَیْئا مِنْهُ وُجِدَ اَلَمُ ذلِکَ فی سائِرِ جَسَدِهِ وَ اَرْواحُهُما مِنْ روُحٍ واحِدَةٍ : مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند ، که اگر عضوی به درد آید ، دیگر عضوها را نماند

قرار و ارواح همگی آن‌ها از روح واحدی گرفته شده است » .(۳)

حقوق سی‌گانه مؤمن نسبت به برادران ایمانی

۴ ـ در پایان این بحث به روایتی اشاره می‌کنیم که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامع‌ترین روایات در این زمینه است: پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن‌حاصل‌نمی‌کند، مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او:

۱- « المحجهٔ البیضاء » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۲- « المحجهٔ البیضاء » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۳- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۳ .

۱ ـ لغزش‌های او را ببخشد . ۲ ـ در ناراحتی‌ها نسبت‌به او مهربان باشد .

۳ ـ اسرار او را پنهان دارد . ۴ ـ اشتباهات او را جبران کند .

۵ ـ عذر او را بپذیرد . ۶ ـ در برابر بدگویان ، از او دفاع کند .

۷ ـ همواره خیرخواه او باشد . ۸ ـ دوستی او را پاسداری کند .

۹ ـ پیمان او را رعایت کند. ۱۰ ـ در حال مرض از او عیادت کند .

۱۱ ـ در حال مرگ ، به تشییع او حاضر شود .

۱۲ ـ دعوت او را اجابت کند . ۱۳ ـ هدیه او را بپذیرد .

۱۴ ـ عطای او را جزا دهد . ۱۵ ـ نعمت او را شکر گوید .

۱۶ ـ در یاری او بکوشد . ۱۷ ـ ناموس او را حفظ کند .

۱۸ ـ حاجت او را برآورد . ۱۹ ـ برای خواسته‌اش شفاعت کند .

۲۰ ـ عطسه‌اش را تحیت گوید . ۲۱ ـ گمشده‌اش را راهنمایی کند .

۲۲ ـ سلامش را جواب دهد . ۲۳ ـ گفته او را نیکو شمرد .

۲۴ ـ انعام او را خوب قرار دهد . ۲۵ ـ سوگندهایش را تصدیق کند .

۲۶ ـ دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند .

۲۷ ـ در یاری او بکوشد ، خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد ، به این است که او را از ظلمش بازدارد و در حالی که مظلوم است ، به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند .

۲۸ ـ او را در برابر حوادث ، تنها نگذارد .

۲۹ ـ آن‌چه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد .

۳۰ ـ آن‌چه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد » .(۱)

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۲۳۶ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برادری در ایمان و اخلاق

به باور مفسّران، این آیه اشاره به آیه پیش دارد و منظور این است که: جز این نیست که مردم با ایمان برادران دینی یکدیگرند؛ از این رو اگر میان دو تن و یا دو گروه از آنان کشمکش و پیکاری پیش آمد، شما به یاری ستمدیده بروید و با حمایت از مظلوم، شرارت ظالم را دفع و او را به عدالت و انصاف بازگردانید و آن‌گاه براساس عدالت میان آن دو صلح و آشتی برقرار سازید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

و از خدا بترسید که در پدید آوردن صلح و آشتی در میان مردم با ایمان کوتاهی کنید و یا از ادای حقوق دیگران دریغ نمایید، تا مورد مهر و رحمت خدا قرار گیرید.

«زَجّاج» می‌گوید: مردم با ایمان در صورتی که از نظر عقیده و عملکرد همانند باشند برادر یکدیگر خوانده می‌شوند؛ چرا که در دین و اخلاق یکسانند و در اندیشه و عملکرد بسان همدیگر. آنان از نظر نسب نیز از یک پدر و مادرند؛ چرا که همه فرزندان آدم و حواء هستند.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: اَلْمُسْلِمُ اَخَ الْمُسْلِم، لا یَظْلِمُ وَ لا یُسْلِمُهُ، مَنْ کانَ فی حاجَةِ اَخیهِ کانَ اللّهُ فی حاجَتِهِ وَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ کُرْبَةً فَرَّجَ اللّهُ بِها عَنْهُ کُرْبَةً مِنْ کُرُوبِ یَوْمِ الْقِیامَةِ. وَ مَنْ سَتَرَ مُسْلِماً یَسْتُرُهُ‌اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ.(۱) انسان مسلمان برادر مسلمان است؛ نه به او ستم روا می‌دارد و نه او را در فراز و نشیب‌های زندگی رها می‌سازد. هرکس در اندیشه برآوردن نیاز برادر مسلمان خویش باشد، خداوند نیاز او را برمی‌آورد و هرکس اندوه و رنجی را از دل مسلمانی بزداید، خدای مهربان به پاداش آن در روز رستاخیز اندوهی از اندوه‌های گران آن روز را از دل و چهره او می‌زداید و هرکس عیب مسلمانی را بپوشاند، خدا در روز رستاخیز عیب او را می‌پوشاند.

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۸؛ المَحَجَّةُالْبَیْضاءُ، ج ۳، ص ۳۳۲، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

یادآوری می‌گردد که این روایت را «بخاری» و «مسلم» در کتاب‌های خود آورده‌اند.

برادری اسلامی

در پرتو این اصل دایره مهر و مهرورزی و دوستی را، از دایره تنگ خوددوستی و روابط خانوادگی و نژادی و قبیله‌گی به دائره گسترده امت گسترش بخشید و فرمود: همه مردم با ایمان با هم برادرند و باید شرایط برادری اسلامی و انسانی را رعایت کنند. برای نمونه به شماری از روایات که بیانگر این اصل اساسی است می‌نگریم:

۱ـ از پیامبر آورده‌اند که فرمود: اَلْمُسْلِمُ اَخُ الْمُسْلِمِ، لا یَظْلِمُ وَ لا یَخْذُلُهُ وَ لا یُسْلِمُهُ.(۱)

مسلمان، برادر مسلمان است؛ براین اساس است که نه در حق او ستم روا می‌دارد، نه دست‌از یاری‌او می‌کشد و نه درفراز و نشیب‌های‌زندگی‌او را به‌حال خود رها می‌کند!

۲ـ و نیز فرمود: مَثَلُ الْاَخَوَیْنِ مَثَلُ الْیَدَیْنِ، یَغْسِلُ اِحْداهُمَا الْآخَرَ.(۲)

وصفِ دو برادر اسلامی وصف دو دست در یک پیکر است که هریک دیگری را می‌شوید و پاک و پاکیزه می‌سازد.

۳ـ و فرمود: اَلْمُؤْمِنُ اَخُ الْمُؤْمِنِ عَیْنُهُ وَ دَلیلُهُ، لا یَخُونُهُ وَ لا یَظْلِمُهُ وَ لا یَغُشُّهُ وَ لا یَعِدُهُ عِدَةً فَیُخْلِفُ.(۳)

انسان توحیدگرا و با ایمان برادر انسان با ایمان و آزادمنش است و بسان چشم و راهنمای اوست. بر این باور است که نه هرگز در

حق او خیانت روا می‌دارد و نه ستم و بیداد؛ نه او را فریب می‌دهد و کلاه بر سرش می گذارد و نه وعده‌ای پوچ و میان‌تهی که بدان وفا نکند.

۱. المَحَجَّهُ‌الْبَیْضاءُ، ج ۳، ص ۳۳۲؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۸.

۲. المَحَجَّهُ‌الْبَیْضاءُ، ج ۳، «کتاب آداب‌المعاشرهٔ»

۳. المَحَجَّهَ‌الْبَیْضاءُ، ج ۳، ص ۳۲۰ کتاب آداب‌المعاشرهٔ؛ نورالثقلین؛ ج ۵، ص ۸۶.

۴ـ و نیز فرمود: اَلْمُؤْمِنُ اَخُ الْمُؤْمِنِ، کَالْجَسَدِ الْواحِدِ، اِذَا اشْتَکی شَیْءٌ مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذلِکَ فی سائِرِ جَسَدِه وَ اَرْواحُهُما مِنْ رُوحٍ واحِدَهٍ.(۱)

انسان با ایمان برادر مردم با ایمان است و همه آنان بسان عضوهای گوناگون یک پیکر؛ به گونه‌ای که اگر عضوی از آن پیکر به درد آید و رنجیده شود، رنج و بی‌قراری در همه عضوها و سراسر پیکر اثر می گذارد و روح‌های همگی آنان از یک روح سرچشمه می گیرد.

۵ـ و در ترسیم این حقوق برادری فرمود:لِلْمُسْلِمِ عَلی اَخیهِ ثَلاثُونَ حَقّاً، لا بَرائَهَ لَهُ مِنْها اِلاّ بِالْأَداءِ اَوِالْعَفْو

انسان مسلمان در زندگی سلسله حقوقی را نسبت به دیگر مسلمانان به عهده دارد که جز بارعایت و ادای آنها یا گذشت صاحبان حقوق از انجام آنها معاف نخواهد شد.

آن گاه در ترسیم شماری از آن حقوق سی مورد را به تابلو می‌برد تا با رعایت آنها از سوی جامعه و مردم زندگی سراسر رنگ مهر و عشق و صفا و پاکی و عدالت و آزادگی و امنیت و کرامت و رعایت حقوق انسانها به خود گیرد. در این مورد فرمود:

۱ـ یَغْفِرُ زَلَّتَهُ، از جمله آن حقوق این است که: مسلمان لغزش دیگری را می‌بخشد،

۲ـ وَ یَرْحَمُ عَبْرَتَهُ، در رنجها و دردها به او مهر می‌ورزد.

۳ـ وَ یَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، اسرار او را نهان می‌دارد،

۴ـ وَ یُقیلُ عَثْرَتَهُ، اشتباهات او را به گونه‌ای بزرگوارانه جبران می کند،

۵ـ وَ یَقْبِلُ مَعْذِرَتَهُ، عذر او را می‌پذیرد،

۶ـ وَ یَرُدُّ غیبَتَهُ، در برابر بداندیشان و بدگویان از او دفاع می کند،

۷ـ وَ یُدیمُ نَصیحَتَهُ، همواره نسبت به او خیرخواهی می کند،

۸ـ وَ یَحْفَظُ خُلَّتَهُ، دوستی او را پاس می‌دارد،

۹ـ وَ یَرْعی ذِمَّتَهُ، عهد و پیمان او را رعایت می کند،

۱. کافی ج ۲ ص ۱۳۳؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۸۶.

۱۰ـ وَ یَعُودُ مَرَضَهُ، به هنگام بیماری او به عیادتش می‌شتابد،

۱۱ـ وَ یَشْهَدُ مَیِّتَهُ، در مرگ او به مشایعت پیکرش می‌رود،

۱۲ـ وَ یُجیبُ دَعْوَتَهُ، فراخوان او را پاسخ مناسب می‌دهد،

۱۳ـ وَ یَقْبِلُ هَدِیَّتَهُ، هدیه او را با رعایت ادب و اخلاق می‌پذیرد،

۱۴ـ وَ یُکافَأُ صِلَتَهُ، پیوند و بخشش او را پاداش می‌دهد،

۱۵ـ وَ یَشْکُرُ نِعْمَتَهُ، نعمت بخشی او را سپاس می گذارد،

۱۶ـ وَ یُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، در یاری او شایسته عمل می‌کند،

۱۷ـ وَ یَحْفَظُ حلیلَتَهُ، از ناموس او حراست می‌کند،

۱۸ـ وَ یَقْضی حاجَتَهُ، نیاز او را برمی‌آورد،

۱۹ـ وَ یَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، در برآمدن خواسته‌اش شفاعت می‌کند،

۲۰ـ وَ یُسَمِّتُ عَطْسَتَهُ، عطسه‌اش را با درود و سلامت‌خواهی پاسخ می‌گوید،

۲۱ـ وَ یُرْشِدُ ضالَّتَهُ، گمشده‌اش را راه می‌نمایـد،

۲۲ـ وَ یَردُّ سَلامَهُ، درودش را پاسخ می‌دهد،

۲۳ـ وَ یَطیبُ کَلامَهُ، سخن او را شایسته می‌شمارد،

۲۴ـ وَ یَبِرُّ اِنْعامَهُ، نعمت‌های او را خوب وصف می‌کند،

۲۵ـ وَ یُصَدِّقُ اَقْسامَهُ، سوگندش را گواهی می‌نماید،

۲۶ـ وَ یُوالی وَلِیَّهُ، دوست او را دوست می‌دارد،

۲۷ـ وَ لا یُعادیهِ و با او دشمنی نمی‌ورزد،

۲۸ـ وَ یَنْصُرُهُ ظالِماً وَ مَظْلُوماً: وَ اَمّا نُصْرَتُهُ ظالِماً فَیَرُدَّهُ عَنْ ظُلْمِه وَ اَمّا نُصْرَتُهُ مَظْلُوماً فَیُعینُهُ عَلی اَخْذِ حَقِّه.

و او را در هنگامه ستم کردن و ستمدیدن یاری می‌کند؛ چرا که اگر او را ستمکار دید، از ظلم و بیداد بازش می‌دارد و اگر ستمدیده یافت، به او یاری می‌رساند تا حقوق خویش را از ستمکاران بازپس گیرد و داد خود را بستاند.

تفسیر مردان (۴۶۳)

۲۹ـ وَ لا یُسْلِمُهُ و نیز او را در برابر رویدادهای گوناگون تنها رها نمی‌کند،

۳۰ـ وَ لا یَخْذُلُهُ و دست از یاری او برنمی‌دارد،

۳۱ـ وَ یُحِبُّ لَهُ مِنَ الْخَیْرِ ما یُحِبُّ لِنَفْسِه، آنچه از خوبی‌ها را برای خود می‌پسندد، برای او نیز می‌پسندد،

۳۲ـ وَ یَکْرَهُ لَهُ مِنَ الشَّرِّ ما یَکْرَهُ لِنَفْسِه و آنچه از بدیها برای خویش نمی‌خواهد برای او نیز نخواهد خواست.

۲ـ برادری انسانی

و نیز قرآن و اسلام در پرتو اصل انسانی و ماندگار دائره مهرورزی و صلح و آشتی را به گستردگی همه فرزندان آدم و تمامی عصرها و نسل‌ها گسترش بخشید و شعار انسان‌دوستی و انسان‌خواهی و انسان‌نوازی داد و دگردوستی را راه و رسم آزادمنشانِ خداجو و بشردوست شمرد: برای نمونه:

۱ـ قرآن در وصف پیامبر مهر و آزادگی می‌فرماید:

لَقَدْ جائَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّم...(۱)

بی‌گمان برای شما انسان‌ها پیامبری از خودتان آمد که رنج و گرفتاری شما بر او گران است و به هدایت و رستگاری و نجات شما بی‌قرار...

۲ـ و او را مهر و رحمت برای همه جهانیان می‌نگرد و نه تنها برای مردم مسلمان.

وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمینَ.(۲)

و امیر مؤمنان در برنامه جاودانه دولت عادلانه و انسان‌دوست خویش فرمود: وَ اَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَ لا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضارِیاً تَغْتَنِمُ اَکْلَهُمْ، فَاِنَّهُمْ صِنْفانِ: اِمّا اَخٌ لَکَ فِی الدّینِ اَوْ نَظیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ...

و گستره دل و کران تا کران قلب خویش را از مهر ورزیدن به توده‌های مردم آکنده

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

ساز و پوشش ده و نسبت به آنان دوستی ورز و مهر و رحمت پیشه ساز. هرگز بسان جانوری شکارافکن مباش که دریدن و خوردن آنان را غنیمت شماری؛ چرا که مردم از دو دسته بیرون نیستند: بخشی از آنان در دین با تو برادرند و برادر و خواهر اسلامی تو هستند و بخش دیگر در آفرینش با تو برابر و همانندند و دارای حقوق انسانی هستند، که باید انسان دوستانه آنان را هم دوست بداری.

راستی اگر مردم مسلمان به این فرهنگ مهرآفرین و فرهنگ‌ساز و زندگی‌بخش درست بنگرند، آیا جایی برای بی‌مهری‌ها، ددمنشی‌ها، غیبت‌ها، تهمت‌ها، مارک‌زدن‌ها، لقب‌های زشت تراشیدن، اهانت‌ها، عیب‌جویی‌ها، خشونت‌ها، خودسری‌ها، افراط‌گری‌ها، جنون‌ها، جنایت‌ها، ترورها، کشتارها، زورمداری‌ها، حق‌کشی‌ها، تفسیق‌ها، تکفیرها و شعارهای مرگ و نیستی و زشتی‌خواهی برای همدینان و همفکرانی که تنها جرمشان اندیشیدن و فکر کردن و کمال‌جویی و ترقّی‌خواهی و آزادگی و آزادمنشی و آزادی‌خواهی و سلطه‌ناپذیری و نفی روش‌های تخریبی و چنگیزی است می‌ماند؟

و ایا حکومت و مردمی که این فرهنگ و این تعالیم را در عمل براستی رعایت کنند در پایمال ساختن حقوق بشر رکورد جهانی را می‌شکنند؟ و مجبور می‌شوند برای تبرئه خویش آسمان و ریسمان را بهم ببافند و به خود نیایند؟!

د ـ اصلاح میان امّت

و براساس آن چه گذشت یکی از حقوق مسلمانان بر عهده هر توحید و پروایپیشه‌ای آن است که با همه وجود در میان امت، مردم را به عدالت و آزادی و صلح و آشتی فرا خواند و شعار و کردارش دلسوزی و خیرخواهی و اصلاح میان مردم باشد و این آیین برادری اسلامی است که قرآن بر آن پافشاری می‌کند: فَاَصْلِحُوا بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ.

امیرمؤمنان در آخرین سخنان خویش در این مورد فرمود:

صَلاحُ ذات بَیْنِکُمْ اَفْضَلُ مِنْ عامَّةِ الصَّلوةِ وَالصِّیام(۱)

و ایجاد صلح و آشتی میان دو مسلمان یا دو انسان برتر از یک سال نمازگزاردن و روزه داشتن است.

اِحْقاق حق نه فَصْل خصومت

و نکته بسیار دقیق دیگر این است که قرآن در آیین برادری اسلامی و در تلاش برای اصلاح میان مسلمانان در صورت درگیری و پیکار و کشمکش، سفارش اصلاح براساس دادگری و انصاف و برافکندن ریشه و اساس فتنه و درگیری می‌کند، نه آتش‌بس بی‌حاصل. به احقاق حق و گرفتن داد ستمدیده از بیدادگر و رفع تجاوز فرمان می‌دهد، نه فقط فصل خصومت و وانهادن ستمکار به ادامه ستم و توصیهٔ به مظلوم که ستم را تحمل کند و دم نیاورد!(۲) آری، این شاهکار دیگرِ قرآن شریف است که می‌فرماید: فَاَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ...(۳)

پس اگر گروه ستمکار به فرمان خدا بازگشت، در میان آنان براساس عدل و داد آشتی دهید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۲۴.

۳. آیه ۹.

(۴۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

ممنوعیت استهزاء ، بدگمانی ، غیبت ، تجسس و القاب زشت

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی اَنْ یَکُونُوا خَیْرا مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی اَنْ یَکُنَّ خَیْرا مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْایمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشندو نه زنانی از زنان دیگر ، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب‌زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند ، ظالم و ستمگرند.

(۱۱/حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این‌جا مخاطب مؤمنانند ، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت بپرهیزند ، چراکه سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. و این « خود برتر بینی » بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد ، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر ، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است ، او را وادار به سخریه می‌کند ، در حالی که معیار ارزش درپیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد. سپس در دومین مرحله می‌فرماید : « و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید » (وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ). « لا تَلْمِزُوا » از ماده « لَمْز » به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است. جالب این‌که قرآن در این آیه با تعبیر « اَنْفُسَکُمْ » به وحدت و یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفْس واحدی‌هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید ، در واقع از خودتان عیب‌جویی

تفسیر مردان (۴۶۷)

کرده‌اید. و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید : « و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید » (وَ لا تَنابَزُوا بِالْاَلْقابِ). بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند و از این طریق آن‌ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا احیانا از آنان انتقام گیرند و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک‌شده باز هم لقبی که بازگوکننده وضع سابق باشد، بر او بگذارند. اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«وَ لاـ تَلْمِزُوا»: واژه از ریشه «لَمْز» به مفهوم طعنه زدن و عیبجویی کردن آمده که کاری زشت و نارواست، مگر این که فرد یا گروهی که از آنان بدگویی می‌شود قانون‌شکن و ظالم و فاسق باشند؛ چرا که در روایت آمده است که: قُولُوا فِی‌الْفاسِقِ ما فیهِ کَیْ یَحْذَرُهُ النّاسُ. هر خصلت زشت و کار نکوهیده‌ای که قانون‌شکن و گناهکار بدان آلوده است بگویید تا مردم از او برحذر باشند و به دام وی نیفتند. و واژه «هَمْز» نیز به‌همین مفهوم آمده است.

«لاـ تَنابَزُوا»: این واژه از ریشه «نَبْز»، به مفهوم سرزنش نمودن افراد یا گروه‌ها با لقب‌های ناروایی که بر آنان می‌تراشند و مارک می‌زنند، آمده است .

هشدار از ترور شخصیت

به باور برخی از واژه‌شناسان و مفسران واژه «قَوْم» در مورد مردان به کار می‌رود، چرا که آنان هستند که در انجام کارها برخی بر دیگری تکیه می‌کنند و بر دیگری قائم هستند.

واژه «سُخْرِیَّة» به مفهوم به ریشخند گرفتن و استهزا نمودن آمده و در آیه از آن هشدار داده شده است.

به باور «مُجاهِد» منظور این است که: هرگز ثروتمندی حق ندارد انسان محرومی را

(۴۶۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

به خاطر فقر و نیازش مسخره کند، چه بسا که آن فقیر در پیشگاه خدا از آن ثروتمندی که به ظاهر شریف و آراسته جلوه می‌کند، مقام و مرتبه‌ای والاتر و بالاتر داشته باشد و از او بسیار انسان‌تر زندگی کند.

«ابن زید» می‌گوید: آیه مورد بحث مردم مسلمان را از مسخره کردن کسانی که به نوعی به گناه و قانون‌شکنی درغلطیده‌اند، هشدار می‌دهد، چرا که ممکن است آن فرد مورد تمسخر به لغزشی ناخواسته دچار شده و اینک از نظر عقیده و اندیشه در بارگاه خدا از مسخره‌کننده بهتر و بالاتر باشد و یا ممکن است در اعماق جان و ژرفای دل ایمان به خدا آورده و اسلام را برگزیده باشد و از گناه و لغزش گذشته‌اش سخت نادم است و توبه کرده است.

آن گاه از شگرد زشت و ظالمانه دیگری هشدار می‌دهد که: وَلاَ تَلْمِزُوا أَنفُسَکُمْ

و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و به هم ناروا و ناسزا نگویید.

به باور گروهی از مفسران پیشین از جمله «ابن عباس» در آیه مورد بحث به «اَنْفُسَکُمْ» تعبیر می‌کند، درست بسان این آیه که می‌فرماید: وَ لا تَقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ(۱) «و یکدیگر را نکشید» ـ و یا «خودکشی نکنید» و این تعبیر نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن همه مردم با ایمان بسان یک نفر هستند و بر این اساس هرکدام حق حیات دیگری را به خطر اندازند، چنان است که گویی به خودکشی دست یازیده‌اند.

در ادامه آیه از ابزار دیگر ترور شخصیت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: وَ لاَ تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ

و یکدیگر را با لقب‌های زشت و ناپسندیده یاد نکنید.

واژه «اَلْقاب» جمع «لَقَب» می‌باشد و منظور از آن، نامی است که جز نام موردپسند و دلخواه‌انسان باشد.

پاره‌ای برآنند که: «لَقَب» نامی است که برای کسی می‌تراشند، به گونه‌ای که با

۱. سوره نساء، آیه ۲۹.

تفسیر مردان (۴۶۹)

شنیدن آن احساس رنج و ناراحتی می‌کند. امّا اگر از آن نام احساس ناراحتی نکند خواندن با آن نام ناپسند نیست. به عنوان نمونه، به کسی فقیه، قاضی، داور، عادل ، علّامه و... گفته شود و او از این عنوان‌ها ناراحت نمی‌شود و احساس تحقیر و ریشخند نمی‌کند.

به باور برخی منظور آن است که یکدیگر را با عنوان‌های زشت، نظیر کافر، فاسق، منافق و... یاد نکنید.

از «حسن» آورده‌اند که در صدر اسلام هنگامی که برخی از یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان می‌آوردند، باز هم پاره‌ای آنان را یهودی و مسیحی ندا می‌دادند، که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد هشدار داد و این فراز از آیه نیز ناظر به همان نکته است و از آن گونه نداها و صداها هشدار می‌دهد.

از «ابن عباس» آورده‌اند که: منظور از هشدار در این مورد این است که اگر انسانی دستخوش گناه و لغزشی شد و آن گاه توبه

کرد، به خاطر آن گناه او را به باد نکوهش نگیـرید که این یـاد کردن به «لَقَب» زشت است.

بِئْسَ الاِسْـمُ الْفُسُـوقُ بَعْـدَ الْإِيمَـانِ

در تفسیر این فراز نیز دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور گروهی از جمله «حسن» منظور از واژه «فُسُوق» پس از ایمان، آن است که به انسان توحیـدگرا و با ایمانی عنوان یهودی یا مسیحی دهند. با این بیان تفسیر آیه این‌گونه است: چه ناپسندیده و زشت است که انسان توحیدگرا و با ایمان را با عنوان شـرک و کفـری که پیش از اعـلام اسـلام و ایمـان داشتـه است می‌خـوانیـد!

۲ـ امّا به بـاور برخی منظور این است که: بـد چیزی است نـام فسق را پس از ایمان و اسـلام با غیبت مسلمانان و عیب‌جویی از آنان برای خود خریدن! پس از این گناهان دوری جویید و این عنوان را نپذیرید و خود را پس از اعلام اسلام در خور آن نسازید.

امّا به نظر می‌رسد که این تفسیر نشانگر آن نیست که دو عنوان «فِسْق» و «ایمان» در

(۴۷۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

کنار هم نمی‌تواننـد باشـند، چرا که تفسیر دوم بسان این است که گفته شود: «بِئْسَ الْحالُ الْفُسُوقُ بَعْـدَ الشّیبِ» گناهکاری به همراه پیری و سالخوردگی حال ناپسـندیده‌ای است ؛ در حالی که آیه نشانگر مفهوم دیگری می‌باشـد و آن این است که می‌گوید: کفر و فسقی که پس از ایمان بیاید و جایگزین آن شود بد چیز و بد، نامی است از این رو دیگـران را بـا این نـام نخوانید.

وَ مَـنْ لَمْ یَتُبْ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ

و هرکس از گناه و زشتی و عیب‌جویی و ستم توبه نکند و به قانون‌گرایی و عمل به مقررات خدا بازنگردد به خود ستم روا داشته و چنین کسانی همان ستمکارانند و درخور عذاب سخت و آتش دوزخ.

تفسیر مردان (۴۷۱)

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیرا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ‌الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُـکُمْ بَعْضااَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا فَکَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ تَوّابٌ رَحیمٌ

ای‌کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری‌از گمان‌ها بپرهیزیدچراکه بعضـی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران)تجسّس نکنید و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود رابخورد ؟ (به‌یقین) همه شما از این امر کراهت داریـد، تقـوای الهی پیشه کنید که خـداونـد توبه پذیر و مهربان است. (۱۲ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

منظور از « کَثیرا مِنَ الظَّنِّ » گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است ، لذا از آن تعبیـر به کثیر شده و گرنه « حسن ظن و گمان خیر » نه تنهـا ممنوع نیست بلکه مستحسن است. در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که گمان بد و خوب غالبـا اختیـاری نیست ، یعنـی بر اثـر یـک سلسله مقـدمات که از اختیـار انسـان بیـرون است در ذهـن منعکس می‌شــود ، بنـابراین چگونه می‌شود از آن نهی کرد ؟

۱ ـ منظـور از ایـن نهی ، نهی از ترتیب آثـار است ، یعنی هر گـاه گمـان بـدی نسبت به مسلمانی در ذهن شـما پیـدا شـد ، در عمل کوچـک‌ترین اعتنایی به آن نکنیـد ، طرز رفتـار خـود را دگرگون نسازیـد و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهیـد ، بنابراین آن‌چه گنـاه است « ترتیب اثر دادن به گمان‌بـد » می‌باشـد. لـذا در حـدیثی از پیغمبر گرامی اسـلام صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنُ ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ : سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیسـت و راه فـرار دارد، از جمله سوءظن است که راه فرارش ایـن است که به آن جامه عمل نپوشاند » .(۱)

۲ ـ انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از

۱- « محجـهٔ البیضاء » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۶۹ .

موارد از خود دور سازد ، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صـحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد ، در ذهن خود مجسم سازد و تـدریجا بر گمان بـد غلبـه کنـد. بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشـد . لـذا در روایات دسـتور داده شـده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سـخنی که از برادر مسـلمانت صـادر شـده گمـان بـد مبر ، مـادام که می‌توانی مَحْمِل نیکی برای آن بیابی ، قالَ اَمیرُ الْمُـؤْمِنینَ : «ضِـعْ اَمْرَ اَخیـکَ عَلی اَحْسَـنِه حَتّییَأْتیکَ‌مایُقَلِّبُـکَ‌مِنْهُ، وَ لاتَظُنَّنَ‌بِکَلِمَـهٍٔ‌خَرَجَتْ مِنْ‌اَخیـکَ‌سُوءً وَ اَنْتَ‌تَجِـدُلَها فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً».(۱) به هر حال این دسـتور اسـلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دسـتورها در زمینه روابط اجتماعی انسان‌ها است ، که مسـألـه امنیـت را به‌طور کامـل در جـامعه تضـمین می‌کنـد. توجه به‌این‌نکته نیز لازم‌است‌که منظور از «ظن» در این‌جا گمان‌های بی‌دلیـل است، بنـابراین درمـواردی‌که گمـان متکی به دلیـل یعنی ظن معتبر باشـد، از این حکم مستثنی است، ماننـد گمـانی که از شهـادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. سـپس در دسـتور بعـد مسأله « نهی از تجسـس » را مطرح کرده ، می‌فرمایـد: « و هرگز درکار دیگـران تجسـس نکنیـد » (وَ لا ـ تَجَسَّسُوا). « تجسـس » و « تحسـس » هر دو به معنی جسـتجوگری است ، ولی اولی معمولاً ـ در امور نـامطلوب می‌آیـد و دومی غالبـا در امر خیر ، چنان‌که یعقوب به فرزنـدانش دسـتور می‌دهـد : « یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ : ای فرزندان من ، بروید و از « گمشده من » یوسف و برادرش جسـتجو کنید » (۸۷ / یوسف). در حقیقـت گمـان بـد عاملی است برای جستجوگری و جسـتجوگری عـاملی است بـرای کشــف اسـرار و رازهای نهانی مردم و اسـلام هرگز اجازه نمی‌دهـد که رازهـای خصوصـی‌آن‌هافاش شود. و به تعبیر دیگر اسـلام می‌خواهـد مردم در زنـدگی خصوصـی خود از هر نظر در امنیت باشـند ، بدیهی است اگر اجازه داده شود ، هر کس به

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، حدیث ۳ .

جسـتجوگری دربـاره دیگران برخیزد ، حیـثیت و آبروی مردم بر بـاد می‌رود و جهنمی به‌وجود می‌آیـد که همه افراد اجتمـاع در آن معــذب خواهنــد بـود. البته این‌دسـتور منافـاتی باوجوددسـتگاه‌های اطلاعـاتی در حکومت اسـلامی برای مبـارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند. و بالاخره در سومین و آخرین دسـتور که درحقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است، می‌فرماید : « هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند » (وَ لا یَغْتَـبْ بَعْضُـکُمْ بَعْضـا). و به‌این‌ترتیب گمان‌بد سرچشـمه تجسـس و تجسـس موجب افشای عیوب و اسـرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسـلام از معلول و علت همگی نهی کرده است. سـپس برای این‌که‌قبح و زشتی این‌عمل‌را کاملاًمجسم کند، آن‌را در ضـمن یک‌مثـال گویـا ریخته، می‌گویـد: « آیـا هیـچ‌یک‌از شـما دوست‌داردکه گوشت برادر مرده خود را بخورد » (اَیُحِبُّ اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخیهِ مَیْتا). « و به یقین همه شـما از این امر کراهت داریـد » (فَکَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسـلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به‌وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به « مرده » به خـاطر آن است که « غیبت » در غیـاب افراد صورت می‌گیرد ، که همچون مردگـان قـادر بر دفاع از خویشـتن نیسـتند. و این ناجوان مردانه‌ترین سـتمی است که ممکن است انسـان دربـاره برادر خود روا دارد. آری این تشـبیـه بیـانگـر زشتی فوق‌العـاده غیبت و گنـاه عظیم آن است. پیغمبر گرامی صـلی‌الله‌علیه‌وآله در حـدیثی می‌فرماید : «اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْـلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَـهُ ، وَ اَنْ یُظَـنَّ بِـهِ السُّوءُ : خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و هم‌چنین گمان بد درباره او بردن » .(۱) گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با

مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده

۱- «المحجـةالبیضــاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸ .

(۴۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

از غربت و انزوا فراهم سازد ، چنان‌که در حدیثی از امیر مؤمنان علی آمده است : « مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ : کسی که گمان بد داشته باشـد از همه کس می‌ترسـد و وحشت دارد » .(۱)

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیـدیم قرآن با صـراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آن‌جا که هیـچ‌گونه قیـد و شـرطی برای آن قائل نشـده ، نشان می‌دهـد که جسـتجوگری در کـار دیگران و تلاـش برای افشـای اسـرار آن‌ها گناه است ، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است ، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصـی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آن‌جا کـه تأثیـری در سرنوشت جامعه نداشته باشد ، نیز ایـن حکـم صادق است. اما روشن است آن‌جا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند ، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد ، لذا شخص پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آن‌هـا به‌عنـوان « عیون » تعـبیر می‌شود ، تـاآن‌چه را ارتبـاط بـا سـرنوشت جـامعه اسـلامی در داخـل و خـارج داشت ، برای او گردآوری کننـد. و نیز بـه همیـن دلیـل حکـومت اسـلامی می‌توانـد مـأموران اطلاعـاتی داشـته باشـد ، یـا سازمـان گسـترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس‌کند و آن‌جاکه بیم توطئه برضد جامعه و یابه خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصـیل اسـلامی شـود و افرادی‌به‌بهـانه مسـأله «توطئه» و «اخلـال امنیت» به‌خود اجازه‌دهنـد‌که به‌زندگی‌خصوصـی مردم یورش برنـد، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آن‌ها هجـوم آورنـد. خلاصه این‌که مرز

۱- « غــــرر الحکـــــم » ، صفحـــــه ۶۹۷ .

تفسیر مردان (۴۷۵)

میان « تجسس » و « به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه » بسیار دقیق و ظریف است و مسؤولین اداره امور اجتماع ، باید دقیقا مراقب این مرز باشند ، تاحرمت اسرارانسان‌ها حفظ‌شود و هم‌امنیت‌جامعه و حکومت‌اسلامی به خطر نیفتد.

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم سـرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انـداخته باشـد ، بلکه گـاه ترور شخصـیت از ترور شـخص مهم‌تر محسوب می‌شود و این‌جـا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سـنگین‌تر است. یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آن‌ها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسـلام آن را با اهمیت‌بسیارتلقی‌می‌کند. نکته دیگر این‌که « غیبت » ، « بدبینی » می‌آفرینـد ، پیونـدهای اجتمـاعی را سـست می‌کنـد ، سـرمایـه اعتمـاد را از بیـن می‌بـرد و پایه‌هـای تعـاون و همکـاری را متـزلـزل مـی‌سـازد. می‌دانیم که اسـلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسـلامی و انسـجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند ، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از

عوامل مهم تضعیف است. ازاین‌هاگذشته«غیبت»بذرکینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد . خلاصه این که اگر دراسلام‌غیبت به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده ، به‌خاطر آثارسوء فردی و اجتماعی‌آن است. روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد : «یا مَعْشَرَ مَنْ امَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ ، وَ لا تَتَّبِعُوا عَوْراتَهُمْ ، فَاِنَّهُ مَنْ تَتَبَّعَ عَوْرَةَ اَخیهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ ، وَ مَنْ تَتَبَّعَ اللّهُ عَوْرَتَهُ یُفْضِحْهُ فی جَوْفِ بَیْتِهِ : ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب ، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آن‌ها جستجو ننمایید ، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند ، خداوند اسرار او را فاش

می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند » .(۱) روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم، امام صادق می‌فرماید : « مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ ، وَ هَدْمَ مُرُوَّتِهِ ، لِیَسْقُطَ مِنْ اَعْیُنِ النّاسِ ، اَخْرَجَهُ اللّهُ مِنْ وِلایَتِهِ اِلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ ، فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ: کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد ، خداونداوراازولایت خودش بیرون کرده،به‌سوی ولایت شیطان‌می‌فرستد و اما شیطان هم اورانمی‌پذیرد».(۲) تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به‌خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به‌خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر این‌که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع ، چراکه وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود ، اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود .

مفهوم غیبَت

« غیبَت » چنان‌که‌از اسمش پیدا است ، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی که عیبی‌از عیوب اورافاش سازد، خواه این عیب‌جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها. بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند ، غیبَت نخواهد بود ، مگر این‌که قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد ، که در این صورت حرام است ، مثل این‌که در مقام مذمت بگوید ،

۱- « المحجة البیضاء » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۵۲ .

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۸ ، باب ۱۵۷ حدیث ۲ صفحه ۶۰۸ .

آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاهرنگ ، یا کوسه. به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد ، غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است ، خواه آن را درمفهوم غیبت وارد بدانیم‌یانه. این‌ها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد ، داخل در عنوان « تهمت » خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « اَلْغیبَةُ اَنْ تَقُولَ فی اَخیکَ ما سَتَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ ، وَ اَمَّا الاْمْرُ الظّاهِرِ فیهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَ الْعَجَلَةِ فَلا وَ الْبُهْتانُ اَنْ تَقُولَ ما لَیْسَ فیهِ: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد » .(۱) و از این‌جا روشن می‌شود ، عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست ، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید : این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ، درحالی‌که اگر صفتش نباشد، تهمت است نه غیبت. یا این که می‌گوید : این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف ، نه تنها

از گناه غیبت نمی کاهـد، بلکه به‌خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به‌بار می آورد .

علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری‌از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی‌آید ، به گونه‌ای که غیبت‌کننده از کار خود لذت می‌برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس‌رضایت و خشنودی‌می کند و این‌یکی‌ازمراحل‌بسیار خطرناک اخلاقی است. این‌جا است که غیبت‌کننـده بایـد قبل از هر چیز به درمـان انگیزه‌هـای درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می‌زند بپردازد ،

۱- «اصول کافی»، جلد ۲،باب‌الغیبة والبهت حدیث ۷ .

(۴۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

انگیزه‌هـایی همچون «بخـل» و «حسـد» و «کینه‌توزی» و«عـداوت» و «خودبرتربینی». بایـد از طریـق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومـی که ببار مـی‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از جـان و دل‌بشوید، تا بتواند زبـان‌را از آلـودگی به غیبت بـازدارد. سـپس در مقـام تـوبه برآیـد و از آن‌جـا که غیبت جنبه « حق النـاس » دارد ، اگر دسترسـی به صاحب غیبت دارد و مشـکل تازه‌ای ایجاد نمی کند ، از او عذرخواهی کند ، هر چند به‌صورت سربسته باشد ، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نـادانی و بی‌خبری از شـما غیبت کرده‌ام ، مرا ببخش و شـرح بیشتری ندهـد، مبـادا عامـل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسـی به طرف نـدارد یـا او را نمی‌شـناسد، یا از دنیا رفته است ، برای او اسـتغفار کنـد و عمل نیک انجام دهـد ، شایـد به برکت آن خـداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد .

موارد استثناء غیبت

آخریـن سـخن دربـاره غیبت این‌که ، قـانون غیبت ماننـد هر قانون دیگر اسـتثناهایـی دارد ، از جمله این‌که گاه در مقام « مشورت » مثلاً برای انتخاب همسر ، یا شـریک در کسب و کـار و ماننـد آن کسـی سؤالی از انسان می کند ، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسـلامی است، ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سـراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد ، حرام نیست. همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق‌حق و تظلم‌صورت‌گیرد. البته کسـی که آشـکارا گناه می کند و به اصـطلاح « متجاهر به فسق » اسـت از موضوع غیبت خارج است و اگر گنـاه او را پشـت سـر او بـازگو کننـد ، ایرادی نـدارد ، ولی بـایـد تـوجه داشت این حکم مخصـوص گنـاهی است که نسبت به آن متجـاهراست. این نکته نیز قابـل توجه است که نه تنهـا غیبت کردن حرام است،گوش به غیبت‌دادن و درمجلس غیبت حضور یـافتن، آن نیز جزء محرمات است، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند ، یعنی در برابر

تفسیر مردان (۴۷۹)

غیبت به دفـاع برخیزنـد و از برادر مسـلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کننـد و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لا یَغْتَبْ»: این واژه از ریشه «غیبَت» برگرفته شـده و «غیبَت» آن است که انسان پشت سـر دیگران عیب هایی را که دارنـد، بازگوید، امّا اگر پشت سر دیگران چیزی گفته شود کـه در آنـان نیست، ایـن کـار بهتـان و تهمت نـام دارد که گنـاهی بـزرگ است.

سه آفت دیگر امنیت و آرامش

در ایـن آیـه نیز قرآن شـریف بـه تحریـم دیگر شـگردهای ترور شخصـیت و آفت‌هـای آرامش و امنیت جـامعـه پـرداختـه و می‌فرماید:

یَـا أَیُّهَا الَّـذِینَ آمَنُـوا اجْتَنِبُـوا کَثِیـرا مِـنَ الظَّـنِّ

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها و پندارهای ناروا بپرهیزید.

بـه بـاور «زَجّاج» منظـور آن اســت کـه انســان نسبت به خـوبـان و نیکـان بـدگمــان نشـود و در مـورد آنـان به پنـدارهای نـاروا نپـردازد، امّا در مورد زشــت‌کـرداران و گنـاه‌پیشــه‌ها همـان‌گونه که از ظاهر حال و رفتار آنان هـویـداست، انسان حـق دارد به آنان بـدگمان شود.

درست به همین جهت هم در ادامه آیه می‌افزاید:

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

چـــرا کـه پـــاره‌ای از گمــانهــا گنــاه است.

به بـاور بـرخـی از جملـه «مُقاتِل» منظور از این گمانها که گناه است و در خور کیفـر، گمـانی است که انســان نسبت به مـردم شـایستـه‌کـردار بر زبـان آورد.

به باور برخی از مفسران از آیه مورد بحث به روشنی دریافت می‌شود که، بر انسان لازم است که نسبت به دیگر برادران و خواهران دینی خویش خوش‌بین باشد و تا آن‌جـایـی که خـردپذیر است، کار آنان را گرچه به ظاهر مورد پسندش نباشد

تـوجیـه نیک نماید و حمل بر صحّت کند.

در ادامـه آیـه بـه تحریـم شـگرد دیگر زورمـداران و فریبکـاران در ترور شخصـیت آزادی‌خـواهـان و ستم‌ناپذیران و اصـلاح‌طلبان می‌پردازد و می‌فرماید:

وَلَا تَجَسَّسُوا

و هرگز در کار دیگران جاسوسی نکنید.

به بـاور گروهی از جمله «ابن عبـاس» و «مُجاهـد» منظور این است که: و در جسـتجوی لغزش‌های مردم با ایمان و انسان‌های درسـت اندیش نباشید.

در روایت آمـده است که: اِیّاکُمْ وَالظَّنَّ فَاِنَّ الظَّنَّ اَکْذِبُ الْحدیثِ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا تَقاطَعُوا وَ لا تَحاسَدُوا وَ لا تَنابَزُوا وَ کُونُوا عِبادَاللّٰهِ اِخْواناً(۱) هشـدارتان بـاد که از گمانها و پنـدارهای ناروا بپرهیزیـد، چرا که‌سخن براساس گمان و پنـدار دروغ‌ترین سـخنان است و هرگز در اندیشه عیوب دیگران نباشیـد و جاسوسـی نکنید و با دیگران رابطه خویش را قطع ننمایید و به کسی حسد نورزید و نام بد و ناروا به همدیگر نتراشید. هان ای بندگان خدا با هم خواهران و برادرانی آگاه و با ادب و همدینان و همنوعانی بافرهنگ باشید.

در ادامه آیه در تحریم گناه و زشت‌گویی دیگری می‌فرماید: وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا

و پشـت سـر یکـدیگـر سخـن نگــوییـد و غیبَـت نکنیــد.

واژه «غیبَت» در اینجـا به مفهـوم یـادآوری عیب‌های دیگران نه در برابر آنان که دفـاع کننـد، بلکـه پشت سر آنان است.

در روایـــت آمـــــده اســـت کــه:

اذا ذَکَرْتَ الرَّجُلَ بِما فیهِ مِمّا یَکْرَهُهُ اللّٰهُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ وَ اِذا ذَکَرْتَهُ بِما لَیْسَ فیهِ فَقَدْ بَهَتَّهُ.(۲)

هنگامی که در مورد کسـی از عیبی سـخن گفتی که خدا آن عیب را ناخوش می‌دارد و بر بنده‌اش نمی‌پسندد، در آن صورت غیبت

او را نموده‌ای؛ امّا اگر عیبی برای او

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۳ـ۹۱.

۲. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۴.

ساختی که در او چنین عیبی نیست، در آن صورت به او تهمت زده‌ای.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود:اِیّاکُمْ وَالْغیبَةَ، فَاِنَّ الْغیبَةَ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا. ثُمَّ قالَ: اِنَّ الرَّجُلَ یَزْنی ثُمَّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّ صاحِبَ الْغیبَةِ لا یَغْفَرُ لَهُ حَتّی یَغْفِرَ لَهُ صاحِبُهُ.(۱)

از غیبتِ دیگران بپرهیزید که گناه آن از گناه بی‌عفتی زشت‌تر و سخت‌تر است. آن‌گاه فرمود: چرا که فردی در زندگی دستخوش لغزش می‌شود و دامان به گناه آلوده می‌سازد و آن گاه با خردورزی و آگاهی به بارگاه خدا روی توبه می‌آورد و خدای مهربان او را می‌آمرزد؛ امّا غیبت‌کننده جز با بخشش از سوی طرف غیبت شده مورد بخشایش خدا قرار نخواهد گرفت.

در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه برای غیبت مثالی می‌زند که عبرت‌انگیز است و از آن به خوردن گوشت مرده برادر خویش تعبیر می‌کند و می‌فرماید:

أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ

آیا هیچ یک از شما دوست می‌دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بدرد و بخورد؟ بی‌گمان شما از این کار نفرت دارید.

«زَجّاج» در این مورد می‌گوید: این مثال بدان جهت آمده است که: همان گونه که اگر گوشت مرده‌ای را برادرش بخورد، بدان دلیل که مرده است دردی را حس نمی‌کند، به هنگام سخن از پشت سر دیگری نیز او همان حالت را دارد چرا که حضور ندارد تا از خود دفاع کند.

«مُجاهِد» می‌گوید: همان گونه که خوردن گوشت بدن مرده برادرتان را زشت و نفرت‌انگیز می‌شمارید، پشت سر او نیز زبان به بدگویی از او باز نکنید و از این کار ظالمانه دوری جویید.

وَاتَّقُوا اللَّهَ

۱. نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۵.

این فراز به فعلی که در تقدیر است عطف شده، چرا که تقدیر آیه می‌توان این گونه باشد: «فَکَما کَرِهْتُمْ لَحْمَهُ مَیْتاً فَاکْرَهُوا غیبَتَهُ حَیّاً» پس همان گونه که از خوردن گوشت مرده برادرتان بیزارید و آن را ناخوشایند می‌شمارید، درست همان گونه سخن گفتن از پشت سر او را نیز ناخوش دارید.

در تفسیر آیه از «میمون‌بن شاهٔ» ـ که به خاطر دیدن اساتیدی برجسته در تفسیر قرآن و خودسازی، بر «حسن» برتری داشت ـ آورده‌اند که: در عالم رؤیا به ناگاه جنازه‌ای در برابرم افکنده شد و ندایی رسید که: هان ای عبدالله از این لاشه تباه شده بخور! پرسیدم: چرا؟ندا آمد بدان جهت که در حضور تو غیبت فلان کس را کردند و تو شنیدی.گفتم به خدای سوگند من نه در مورد او خیری گفتم و نه شرّی. ندا آمد درست است، اما به غیبت او گوش دادی و خشنود شدی.

و این بنده خدا پس از آن رؤیا دیگر اجازه نمی‌داد در حضور او زبان به غیبت باز شود.

و نیز آورده‌اند که: مردی به «ابن سیرین» گفت: من غیبت شما را کرده‌ام مرا حلال کنید. او پاسخ داد: من دوست ندارم چیزی را که خدا حرام کرده است حلال نمایم.

إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ

بی گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و نسبت به خوبان و شایسته‌کرداران مهربان است.

تحریم پندارها و گمان‌های ناروا و ناسنجیده

در آیاتی که گذشت قرآن درراه ساختن‌جامعه انسانی و اخلاقی و خردمندانه و نوین خویش، نخست به صلح و آشتی فرامی‌خواند و راه‌های آن را ترسیم و همه را به آن موظف می‌سازد، آن گاه با اشاره به بسیاری از ریشه‌های تباهگر و آتش‌افروز و دشمن‌ساز را از بیخ و بن برکند و شرایط سالم و فضای درستی پدید آورد که چهار سرمایه بزرگ انسان ـ که جان، ثروت، خانواده و آبروی او باشند ـ در امنیت قرار گیرند

تفسیر مردان (۴۸۳)

و نه تنها از سوی دست و زبان زورمداران و عمله‌های مسخ‌شده آنان مورد تهاجم قرار نگیرند که در محیط اندیشه و فکر آنان نیز هدف پندارها و گمان‌ها و تئوری‌های توطئه‌ساز و توطئه‌پرداز واقع نشوند.

به باور ما در این راه است که قرآن با صراحت بسیار به ایمان‌آوردگان هشدار می‌دهد که از بسیاری از گمان‌ها و پندارها دوری جویند اِجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ(۱)

و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: اِنَّ اللّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ اَنْ یَظُنَّ بِهِ السُّوءَ(۲) به یقین خدا خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگری حرام کرده و نیز بدگمانی و پندار ناروا در مورد او را.

و اگر جامعه انسانی به این مرحله از ایمان اوج گیرد، آن گاه است که به امنیت راستین و وصف‌ناپذیری اوج گرفته است.

در این شرایط است که هم، چنین فرد و خانواده و جامعه قانون‌گرا و اخلاق‌گرا و بشردوست از بدگمانی و تهاجم به حیثیت و کرامت و آبروی دیگران حتی در منطقه فکر و اندیشه خلوت خویش خودداری می‌کند و از بداندیشی و توطئه‌پردازی و دنیای تیره و تاری که مبتلایان به این آفت برای خود و دیگران می‌سازند نجات پیدا می‌کند و هم می‌تواند به تعاون و همکاری و همراهی با مردم روی آورد و از انزوای اجتماعی و منطقه‌ای و جهانی رها شود و هم همگان از توطئه‌پردازی او آزاد می‌شوند و نفس راحت می‌کشند.

امیر مؤمنین گویی در اشاره به این بلای روانی است که می‌فرماید: مَنْ لَمْ یُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ(۳)

کسی که فکر خویشتن را از بدگمانی و بداندیشی پاس ندارد و به این

۱. آیه ۱۲.

۲. المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۷.

۳. اَلْمَحَجَةُالْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۶۸.

(۴۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آفت گرفتار گردد از هر کس و هر چیزی دچار ترس و توهّم توطئه می‌شود.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ثَلاثٌ فِی الْمُؤْمِنِ لا یُسْتَحْسَنْ وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ اَنْ لا یُحَقِّقَهُ.(۱) سه آفت است که برای انسان توحیدگرا و با ایمان ناپسند است و برای نجات از آن‌ها نیز راه نجات و فرار دارد: از جمله آن آفت‌ها، بدگمانی است که راه فرار از تباهی‌های آن بها ندادن و گوش نسپردن به آن است و علی علیه‌السلام می‌فرماید: ضَعْ اَمْرَ اَخیکَ عَلی اَحْسَنِهِ حَتّی یَأْتیکَ ما یُقَلِّبُکَ مِنْهُ. وَ لا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ اَخیکَ سُوءً وَ اَنْتَ تَجِدُ لَها فِی‌الْخَیْرِ مُحْتَمَلاً.(۲) کار برادران و خواهران خویش را به نیکوترین صورت تفسیر کن، مگر اینکه دلیل خردمندانه و روشنی خلاف آن را نشان دهد. و هرگز نسبت به گفتاری که از آنان رسیده است ـ تا آن گاه که می‌توانی برای آن تفسیر نیکویی بیابی ـ گمان بد مبر.

۱. اَلْمَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ نهج‌البلاغه، قصار ۳۶۰؛ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۱.

مرد یا زن بودن نشانه برتری نیست بلکه معیار تقوای الهی است

یـا اَیُّهَـا النّاسُ اِنّـا خَلَقْنـاکُـمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ اُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعـارَفُـوا اِنَّ اَکْـرَمَکُـمْ عِنْـدَاللّهِ اَتْقیکُـمْ اِنَّ اللّـهَ عَلیمٌ خَبیرٌ

ای مردم ، مـا شـما را از یـک مرد و زن آفریـدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم ، تا یکـدیگر را بشناسـید، ولی گرامی‌ترین شـما نـزد خـداونـد باتقواترین شمـاست، خداوند دانا و خبیر است.

(۱۳ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در ایـن آیـه مخـاطب کـل جـامعه انسـانی اسـت و مهم‌تریـن اصـلی را کـه ضـامن نظم و ثبـات است ، بیـان می‌کنـد و میـزان واقعـی ارزش‌هـای انســانـی را در برابر ارزش‌هــای کــاذب و دروغین‌مشــخص‌می‌سازد. منظـور از آفرینش مردم از یــک مرد و زن همـان بازگشت نسب انسان‌ها به « آدم » و « حواء » است ، بنابراین چون همه از ریشه واحـدی هسـتند ، معنی نـدارد که از نظر نسب و قبیله بر یکـدیگر افتخار کننـد و اگر خداونـد برای هر قبیله و طایفه‌ای ویژگی‌هایی آفریـده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است ، چراکه این تفاوت‌هـا سبب شـناسایی است و بـدون شـناسایی افراد ، نظم در جـامعه انسـانی حکم‌فرما نمی‌شود ، چراکه هر گاه همه یکسان و شبیه‌یکدیگر و همانند بودند ، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می‌گرفت. در این که میان « شعوب » (جمع « شَعْب » بر وزن صـعب) به معنی « گروه عظیمی از مردم » و « قبایل » جمع « قبیله » ، چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند ، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است ، همانطور که « شَعْب » امـروز بـر یـک « ملت » اطلاق می‌شود. به‌هرحال قرآن‌مجید بعداز آن‌که بزرگترین مایه‌مباهات و مفاخره عصرجاهلی‌یعنی نسب و قبیله‌را ازکار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشـی رفته ، می‌افزایـد : « گرامی‌ترین شـما نزد خـداونـد باتقواترین شـما است » (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّهِ اَتْقیکُمْ). به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی

کشـیده و اصالت و واقعیت را به مسأله تقوا و پرهیزکاری و خداترسـی می‌دهد و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ســاحت مقـدس او هیـچ امتیـازی جز تقوا مؤثر نیست. اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسـلمان می‌شـمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند ، معلوم نیست. در نظام ارزشی جاهلی که بر محور « تفاخر به آباء و اموال و اولاد » دور می‌زد ، یــک مشــت دزد و غــارتگر پرورش می‌یــافت ، امــا بــا دگرگــون شــدن ایــن نظــام و احیــای اصــل والاــی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ‌عِنْدَاللّهِ‌اَتْقیکُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون‌سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقدادبود. مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام‌ارزشی آن واحیای این اصل اصیل اسلامی‌است.

حقیقـــت تقــــــوی

حقیقـــت تقــــــوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرارداده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسان‌ها می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می‌گوید : « وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی» (۱۹۷/بقره). و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد : « وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ » (۲۶ / اعراف). و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را « تقوی » ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را « اهل تقوی » می‌شمرد و می‌گوید : « هُوَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ » (۵۶ / مدثر). قرآن « تقوی » را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود ، علم و دانش می‌آفریند : « وَاتَّقُوا اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ » (۲۸۲/ بقره). و نیز «نیکی» و «تقوی»را قرین‌هم‌می‌شمرد: (وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی) (۲ / مائده). و « عدالت » را قرین « تقوی » ذکر می‌کند : (اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی) (۸ / مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این‌همه امتیازات چیست ؟ قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد : در آیات متعددی جای تقوی را « قلب » می‌شمرد ، از

تفسیر مردان (۴۸۷)

جمله می‌فرماید : « اوُلئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی : آن‌ها که صدای خود را در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پایین می‌آورند و رعایت ادب می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است » (۳ / حجرات). قرآن « تقوی » را نقطه مقابل « فجور » ذکر کرده ، چنان‌که در آیه ۸ سوره شمس می‌خوانیم: «فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد ».

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد ، بر اساس « تقوی » می‌شمرد ، چنان‌که در آیه ۱۰۸ سوره توبه دربارهمسجد « قبا » که منافقان مسجد « ضرار » را در مقابل آن ساختند ، می‌فرماید : «لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ عَلَی‌التَّقْوی مِنْ اَوَّلِ یَوْمٍ اَحَقُّ اَنْ تَقُومَ فیهِ: مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی ». ازمجموع این‌آیات به‌خوبی استفاده‌می‌شودکه «تقوی» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان درقلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از « فجور » و گناه بازمی‌دارد، به‌نیکی و پاکی و عدالت دعوت‌می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. هنگامی‌که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم ، زیرا « تقوی » از « وِقایة » به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این‌گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است. بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند:

۱ـ نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .

۲ـ پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .

۳ـ خویشتن‌داری در برابر آن‌چه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص ، بلکه خاص الخاص است .(۱) از لابلای مجموع

۱ ـ « بحار الانوار » ، جلد ۷۰، صفحه ۱۳۶ .

(۴۸۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

این تعبیرات‌حقیقت و روح تقوی به‌خوبی‌روشن‌می‌شود.امام علی‌بن‌موسی‌الرضا می‌فرماید: « ایمان یک درجه برتر از" اسلام "است و "تقوی "درجه‌ای است بالاتر از" ایمان "و" یقین "درجه‌ای برتر از" تقوی "است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از" یقین "تقسیم نشده است » .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شُعُوباً»: واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب» به مفهوم مِلَّت، آمده امّا به باور پاره‌ای در مورد کسانی به کار می‌رود که «عَرَب» را کوچک

شمرده و برای آن هیچ نوع امتیاز و برتری بر دیگر ملّت‌ها به رسمیت نمی‌شناسند. و به همین دلیل برخی در آیه شریفه «شُعُوباً» را به مفهوم «عَجَم» تفسیر کرده‌اند، همان گونه که «قَبایِل» را که جمع «قَبیلَة» است از عَرَب دانسته‌اند.

«اَبُوعُبَیْدَة» می گوید: واژه «شُعُوب» به مفهوم عَجَم آمده و اصل آن از «تَشَعُّب» به مفهوم پراکندگی آنان در نسب و تبار است. و هنگامی که گفته می‌شود «شُعَّبْتُهُ» منظور «جَمَعْتُهُ» می‌باشد این واژه از اضداد است و به معنای «فَرَّقْتُهُ» نیز آمده.

برابری انسان‌ها

روشن است که با این بیان همه انسان‌ها در ریشه و تبار برابرند، چرا که پدر و مادرِ همگی آنان آدم و حوا می‌باشند.

و بدین وسیله قرآن همه برتری‌جویی‌های ناروا، نژادپرستی‌ها، فخرفروشی‌ها و نازیدن به نیاکان و استخوان‌های پوسیده، همه را نفی می کند و به همگان در این‌مورد هشدار می‌دهد.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که در این مورد فرمود: اِنَّما اَنْتُمْ مِنْ رَجُلٍ وَ امْرَأَةٍ کَجِمامِ الصّاعِ لَیْسَ لِأَحَدٍ عَلی اَحَدٍ فَضْلٌ اِلاّ بِالتَّقْوی(۲) جز این نیست که همه شما از زن و مردی آفریده

۱ – « بحار الانوار » ، جلد ۷۰ ، صفحه ۱۳۶ .

۱ـ نورالثقلین، ج ۵، ص ۹۸، با اندک تفاوت؛ در این مورد به «تفسیر قُرْطُبی، ج ۹، ص ۶۱۶۱» نیز بنگرید.

تفسیر مردان (۴۸۹)

شده‌اید مانند پیمانه یک صاع و هیچ کس بر دیگری، جز در پرتو پروای خدا و شایسته‌کرداری و رعایت حقوق خدا و خلق برتری نخواهد داشت.

در ادامه آیه در اشاره به راز نسب‌ها و گروه‌های مختلف مردم می‌افزاید:

وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوبا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا

و شما را به صورت تیره‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها درآوردیم تا از یکدیگر باز شناخته شوید، نه آن که بر یکدیگر تفاخر کنید و به نژاد و رنگ خویش بنازید و آن را ابزاری برای برتری‌طلبی و سلطه‌جویی درآورید.

واژه «شُعُوب» جمع «شَعْب»، به مفهوم ملت و توده‌های انسانی است. و «قَبایل» جمع «قَبیلَة» به مفهوم گروه‌های کوچکتر است.

از دیدگاه «حسن» «شُعُوب» به گروه‌های کمتر از قبیله گفته می‌شود و بدان دلیل به آنان شُعُوب گفته‌اند که رشته رشته و پراکنده‌اند.

امّا ازدیدگاه پاره‌ای منظور از «شُعُوب» ایرانیان هستند و منظور از قبایل امت عرب.

از حضرت صادق آورده‌اند که واژه «شُعُوب» در مورد «عَجَم» به کار رفته و واژه «قَبایل» به قوم‌های عرب و واژه «اَسْباط» نیز در مورد بنی‌اسرائیل.

با این بیان منظور آیه شریفه این است که: هان ای مردم! ما شما را از مرد و زنی که پدر و مادر نخستین شما هستند آفریدیم و آن گاه شما را به صورت گروه‌ها و جامعه‌ها و قبیله‌های گوناگون درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید، چرا که اگر جز این بود روابط اجتماعی‌ناممکن،دادوستدهاناشدنی، نقل‌روایت و گزارش خبرمحال‌ودنیاتباه‌می‌شد.

إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ

به یقین گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست.

آری، آن کسی که بیشتر از همگان از قانون‌شکنی و نافرمانی خدا پروا کند و از همه بیشتر مرزهای مقررات او را پاس دارد و فرمانش برد، او از همه ارجمندتر است.

مردی از حضرت مسیح پرسید: اَیُّ النّاسِ اَفْضَلُ؟ کدامین انسان از دیگر مردم برتر

(۴۹۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

است؟ آن حضرت دو کف از خاک برگرفت و فرمود: کدام یک از دو کف خاک برتر است؟ اَیُّ هاتَیْنِ اَفْضَلُ؟ آن گاه افزود: واقعیت این است که مردم از خاک آفریده شده‌اند و هرکدام پرواپیشه‌تر و قانون‌گراتر و رعایت کننده حقوق دیگران باشد، او برتر است.

اَلنّاسُ خُلِقُوا مِنْ تُرابٍ، فَاَکْرَمُهُمْ اَتْقاهُمْ.

در آخرین فراز از آیه مورد بحث می‌افزاید:

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

به یقین خدا همواره دانا و آگاه است.

آری، ذات پاک و بی‌همتای او نسبت به کارهای شما دانا و از حال و روز شما آگاه است.

تفسیر مردان (۴۹۱)

قالَتِ الْاعرابُ امَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوااَسْلَمْنا وَ لَمّا یَدْخُلِ الْایمانُ فی قُلُوبِکُمْ وَ اِنْ تُطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ شَیْئا اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو شماایمان نیاورده‌اید ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اماهنوزایمان واردقلب شمانشده است و اگر ازخدا و رسولش اطاعت کنید، پاداش اعمال شما را به طور کامل می‌دهد، خداوند غفور و رحیم است.

(۱۴ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرق «اسلام» و «ایمان»

طبق این آیه تفاوت «اسلام» و «ایمان»، در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در سلک مسلمانان وارد می‌شود و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد. ولی «ایمان» یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. «اسلام» ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی، ولی «ایمان» حتما از انگیزه‌های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه می‌گیرد و همان است که میوه حیات‌بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می‌شود. این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: «اَلْاِسْلامُ عَلانِیَةٌ، وَ الْایمانُ فِی الْقَلْبِ: اسلام امر آشکاری است، ولی جای ایمان دل است». (۱) و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم «اسلام» منحصر به اقرار لفظی شمرده شده، در حالی که ایمان اقرار تؤام با عمل معرفی شده است (اَلْایمانُ اِقْرارٌ وَ عَمَلٌ، وَالْاِسْلامُ اِقْرارٌ بِلا عَمَلٍ). (۲) ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۳۸.

۲- «کافی»، جلد ۲، باب اَنَّ الْاِسْلامَ یُحْقِنُ بِهِ الدَّمُ، حدیث ۱ و ۲.

(۴۹۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اطلاق می‌شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد. سپس در آیه مورد بحث می‌افزاید: «اگرازخداورسولش اطاعت کنید،ثواب‌اعمالتان‌را به‌طورکامل می‌دهد و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی‌کند» (وَ اِنْ تُطیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ لا

یَلِتْکُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ‌شَیْئا) . چراکه « خداوند غفور و رحیم است » (اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ). «لایَلِتْکُمْ» از ماده « لَیت » (بر وزن رَیْب) به‌معنی کم‌گذاردن حق است. جمله‌های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال « ایمان » است ، می‌گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می‌یابد و خداوند حتی کوچک‌ترین حسنات شما را می‌پذیرد و پاداش می‌دهد و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«لا یَلِتْکُمْ»: از ریشه «لَیت» به مفهوم کم گذاردن از حق آمده است.

حقیقت اسلام و ایمان

در آیه مورد بحث در ترسیم تفاوت ایمان و اسلام و حقیقت هریک می‌فرماید:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا

برخی از صحرانشینان عرب گفتند: ما ایمان آوردیم.

این گروه از صحرانشینان که به دروغ اعلام ایمان و اسلام می‌کردند، طایفه‌ای از «بَنیاَسَد» بودند که در شرایط خشکسالی و قحطی به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و برای دریافت کمک‌های مالی و غذایی اعلام ایمان کردند و گفتند: ما به آنچه بر پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی شده است ایمان آورده و همه را گواهی می‌کنیم، امّا از جانب خدا پیام آمد که این گونه نیست و بدین وسیله با خبر از باطن آنان معجزه و سند دیگری بر درستی رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارائه فرمود.

قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا

تفسیر مردان (۴۹۳)

هان ای پیامبر! به آنان بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید ما اسلام آوردیم امّا هنوز ایمان در قلب شما وارد نشده است.

به باور برخی از مفسران از جمله «سعیدبن جُبَیْر» منظور این است که: شما در حقیقت و در باطن ایمان نیاورده‌اید، بلکه از ترس اسارت و برای حفظ جان و به دست آوردن امتیازات مالی و کمک‌های غذایی اظهار اسلام می‌کنید.

در ادامه آیه با اشاره به جایگاه ایمان که قلب انسان است می‌فرماید:

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ

امّا ایمان هنوز بر گستره دل شما در نیامده است.

«زَجّاج» می‌گوید: اسلام عبارت از اعلام قانون‌گرایی و فرمانبرداری از حق و پذیرش ره‌آورد وحی و رسالت است.

با همین اعلام است که امنیت انسان تضمین می‌گردد، امّا اگر این اعلام همراه با عقیده قلبی باشد، از آن به ایمان تعبیر می‌شود و به دارنده آن مسلمان و با ایمان می‌گویند؛ امّا کسانی که تنها با زبان اعلام اسلام کنند و به خاطر کسب امتیاز و دفع خطر به این شیوه روی آورند، اینان از دایره ایمان بیرون هستند، گرچه به ظاهر مسلمان شمرده می‌شوند.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که فرمود: اَلْاِسْلامُ عَلانِیَةٌ وَ الْایمانُ فِی الْقَلْبِ اسلام آشکار است و به وسیله زبان هویدا می‌شود، امّا ایمان یک واقعیت و عقیده قلبی است. و آن گاه با دست به سینه خویش اشاره کرد.

وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا

و اگر خدا و پیامبرش را فرمان برید، پاداش کارهایتان به طور کامل به شما می‌دهد و چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد و

ذره‌ای نمـی‌کـاهـد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُـورٌ رَحِیـمٌ بی‌گمان خـدا بسیار آمـرزنده و مهربان است.

پرتوی از آیات(۱)

الف ـ تحریم سازافزارهای ترور شخصیت

تحریم سازافزارهای ترور شخصیت

قـرآن، کتـاب زنـدگی اسـت، کتـاب مهـر و رحمـت، صفـا و عشـق، بشـردوستی و مردم‌خـواهی، عـدالت و آزادی، پـروا و ایمـان، اخـلاص و کرامت و ارزش‌هـای والای انســانی اسـت.

به همین جهت، هم به زنـدگی و حیـات شخصـی سـخت بها می‌دهـد و آن را از خطرها پاس می‌دارد و برای گرامیـداشت آن از راه احیـای وجـدان بشـری، مقررات عادلانه و انسانی و مقررات کیفری همّت می‌گمارد و هم به حیاتِ شخصیت و کرامت و وجاهت و اعتبـار انسـان. درسـت از ایـن زاویـه اسـت کـه هم ترور شـخص و به خطر افکنـدن زنـدگی او را سـخت دشـمن می‌دارد و هم ترور شخصـیت او را. در آیاتی که گذشت قرآن در این راه و در این هدف همه سازافزارهای ترور شخصیت و تهاجم به امنیّت و کرامت انسان از سوی خودکامگان و زورمداران را به عنوان شگردهای ابلیسی و ضدبشری استبداد تحریم می‌نماید تا انسان با آرامش خاطر و امنیّتِ همه‌جانبه به زنـدگی و تلاش بپردازد. تا آزاد بیندیشـد، آزاد سـخن بگویـد، آزادانه و مسـئولانه و براساس عدل و داد عمل کند و از تهاجم به خویشتن از سوی گماشتگان انحصار و استبداد در امان باشد و احساس کند که نه‌تنها از دست تجاوزکار آنان در امـان است که از زبـان گزنـده و فراتر از آن از انـدیشه و فکر خمود و سـنگواره‌ای و بسـته آنـان نیز در امـان است و در منطقه افکار بـدخواهان و ددمنشان و زورمداران و انحصارگران نیز هدف تیرهای تهمت و افتراء و بدگمانی و بداندیشـی قرار نخواهد گرفت، تا چه رسد به تیرهای کینه‌توزانه زبان و قلم آنـان در سطح جـامعه؛ برای نمـونه:

۱ ـ مترجم .

۱ـ تحریم جاسوسی

از شـگردهای استبدادگران و سلطه‌جویان در راه بـه بنـد کشـیدن دیگران، تجسّـس در امـور و شئون مردم و راهیـابی بـه زنـدگی خصوصـی و خانوادگی و حریم آنان برای نجات یافتن دستاویزها و لغزش‌هایی است که آنها را چماقی برای پرونده‌سازی و اسـارت و سرکوب آنان سازند و به پذیرش ستم و خودسری رام نمایند.

قرآن این شـیوه ضـد دینی و ضـد انسـانی را بـا صـراحت بسـیار محکوم و به همگـان هشـدار می‌دهـد که: هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از پندارها بپرهیزید و به آنها بها ندهید... و هرگز در کار مردم جاسوسی نکنید... وَ لا تَجَسَّسُوا.

بدین سان قرآن با صـراحتی تفکرانگیز و بدون هیچ قید و شـرط جاسوسـی در زندگی دیگران و تلاش در کسب راز و رمز زندگی آنان و یا به دست آوردن اسرار و برملا نمودن آنها را گناهی بزرگ و کاری زشت و ظالمانه اعلام نموده و تحریم می‌کند.

این حکم در زنـدگی خصوصـی مردم؛ امّـا در زنـدگی اجتماعی نیز همین برنامه و دسـتور بایـد به کار گرفته شود، مگر جایی که با

سرنوشت جامعه و کیان امت ربط پیدا کند، که در آن صورت حکومت عادلانه و برخاسته از قدرت و اراده همین جامعه و مردم می‌تواند تشکیلاتی سالم و درستکار، با مدیریّتی قوی و پرواپیشه و بشردوست و پاسخگوی به مردم و نمایندگان و برگزیدگان آنان و نقد و نظارت‌پذیر، با افرادی برجسته و وارسته و صاحبان نظر و اندیشه باز و توسعه یافته پدید اورد تا آنان دیدگان بینا و بیدار همین جامعه و حکومت برگزیده و برخاسته از این مردم باشند و در مواردی که به راستی احساس خیانت و نقشه‌های تجاوزکارانه نمودند، براساس حق و عدالت برای کشف آن براساس مقرّرات اقدام کنند! امّا نباید هرگز با دستاویز ساختن دشمن و یا توهم توطئه و اخلال در امنیت ملی و یا بهانه‌های رایج دیگر حریم حرمت مردم را در هم شکسته و این اصل اساس تحریم جاسوسی را نادیده گیرند و یا به بهانه خدمت به دین و جامعه به زندگی مردم وارد شوند و با شگردهای گوناگون از باز کردن

نامه‌ها، بازرسی تلگراف‌ها، کنترل تلفن‌ها، شنود نهادن بر خانه‌ها و دفترها تا نفوذ دادن مهره‌ها و... امنیت را از مردم بگیرند، امید که چنین باد.

۲ـ تحریم غیبت

غیبت و سخن گفتن از پشت سر دیگران نیز از سازافزارهای انسان‌های خوددوست و خودکامه و سازمان‌های بی‌پروا و ستم‌پیشه و گروه‌های خودسر و تجاوزکار است. اینان به جای نقد دیگران به طور آشکار و در جهت ارشاد و سازندگی آنان، به بافتن رَطْب و یابِس از پشت سر دیگران می‌پردازند و به بیان قرآن و روایات به دریدن پیکر بی‌جان برادر و خواهر مرده خویش دست می‌یازند و گوشت مرده می‌خورند و بوی تعفن می‌پراکنند و فضای جامعه را مسموم می‌سازند.

در آیاتی که گذشت دیدیم که قرآن، غیبت یا سخن گفتن از پشت سر دیگران ـ جز خودکامگان و ظالمانی را که با تحمیل اختناق و سانسور و سرکوب اجازه نقد و ارائه نظر نمی‌دهند و حق آزادی دیگران را پایمال می‌سازند و ستم می‌کنند ـ را سخت تحریم می‌کند، چرا که:

۱ـ نخستین حق از حقوق طبیعی انسان، حق حیات و زندگی اوست که سرچشمه و منشاء دیگر حقوق است و «غیبَت» این ابتدائی‌ترین و گرانبهاترین حق را به خطر می‌افکند.

۲ـ بزرگترین سرمایه هر انسانی در زندگی، آبرو و کرامت و شخصیت اوست و غیبت آن‌ها را به خطر می‌اندازد و حرمت‌ها را بر باد می‌دهد و از ابزار ترور شخصیت است.

۳ـ غیبت بداندیشی و بدبینی پدید می‌آورد و رشته‌های پیوند و مهر و عواطف انسانی را در خانواده‌ها و جامعه‌ها می‌گسلد و اعتمادها را می‌خشکاند و پایه‌های همکاری را ویران می‌سازد و ملت و دولت را از هم جدا می‌سازد.

۴ـ غیبت یکی از بزرگترین هدف‌های وحی و رسالت را ـ که تحقق اتحاد و

هماهنگی و یکپارچگی جامعه، با وجود تنوّع سلیقه‌ها و رنگارنگی اندیشه هاست ـ به‌خطر می‌اندازد و از ابزارهای تفرقه و پراکندگی است.

۵ـ غیبت بذر کینه و دشمنی را در مزرعه دل‌ها و کران تا کران جامعه بشری می‌پاشد و کشتارها و کشمکش‌ها پدید می‌آورد. درست به خاطر همین ره‌آوردهای زشت و تباهی‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، ملّی، فراملّی و جهانی آن است که اسلام آن را تحریم می‌کند و آن را گناهی زشت و نفرت‌انگیز اعلام می‌دارد.

پیامبر گرامی در تحریم این آفت امنیت فرمود: یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بَقَلْبِه! لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ...(۱)

هان ای مردمی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با دل و جان، از غیبت مردم مسلمان دوری جویید و پشت سر دیگران حرف نزنید و ناروا نبافید.

و نیز فرمود:اَلْغیبَةُ اَسْرَعُ فی دینِ الرَّجُلِ مِنَ الْاَكِلَةِ فی جَوْفِه(۲)

اثـر تخـریبی غیبت در دین و ایمان انسان از تباهگری خوره در وجود او سریع‌تر و نـابـودکننـده‌تر است.

و فـرمـود: مَنْ ماتَ تائِباً مِنَ الْغیبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ ماتَ مُصِراً عَلَیْها فَهُوَ اَوَّلُ مَـنْ یَـدْخُـلُ النّـارَ.(۳)

آن کسـی که از غیبت دیگران توبه کند و در آن حال از دنیا رود، آخرین کسی است که وراد بهشت پرطراوت و زیبا می‌شود و آن کسی که در حال غیبتِ دیگران و ادامه این گناه بمیرد، نخستین کسی‌است که به دوزخ درخواهدآمد.

۱. المَحَجَّةُالْبَیْضاء، ج ۵، ص ۲۵۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶، نورالثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۹۵ـ۹۱.

۳. المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۳.

(۴۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۳ـ تحریم تمسخر و استهزاء دیگران

این خصلت نکوهیده ـ که کسـی به خود اجازه می‌دهد تا به جای احترام به دیگران و تکریم آنان ـ به تحقیر و تمسخر آنان بپردازد، از آفت خودبزرگ‌بینی و برتر و فراتر پنداشتن خویشتن و غرور و بـدمستی و تکبّر و خودخواهی جنون‌آمیز سرچشـمه می‌گیـرد و ثمـــره شـوم بیمـاری‌هـای اخـلاقـی و انسـانی دیگـری است.

هنگـامی کـه فردی از نظر ارزش‌هـای مـادّی و دنیـوی، نظیر: ثروت، خـانواده، فامیـل، منطقـه زنـدگی، مرکـب و وسائـل تجمّلی و تشـریفاتی، قیـافه و چهره آراسته‌تر و زیبـاتر و از نظر زورمـداری و قـدرت، یـا حـتی ارزش هـایی چـون: دانش و علـم و معنـویت و اخلاق‌پنـداری، خود را جلوتر و پیشـرفته‌تر و توانمندتر دید و دیگران را ناتوان‌تر پنداشت، آن جاست که به خود اجازه می‌دهد تا به جای سپاس پدیدآورنده نعمت‌ها و حمایت از محرومان، آنان را به تمسخر بگیرد و ریشخند کند و با تحقیر و توهین و تحمیل ذلّت بر آنـان احسـاس بزرگی نمایـد! و چه بسـا بـا بکـارگیری ایـن شـگرد شیطانی و ایـن ابزار سیاست ابلیسـی لایقـان و شایسـتگان و آزادی‌خواهـان و سـلطه‌ناپذیران را به‌گـونه‌ای از سـر راه یکه‌تازی‌هـای خـویش بردارد و بـا ترور شخصـیت آنـان، راه را برای ترور فیزیکی‌شان هموار سازد.

درســـت از ایــن زاویــه و با عنــایــت به آثــار تباهگر این شـیوه نکوهیـده است که قرآن به مردم با ایمان هشدار می‌دهــد و آن را تحـریم می‌کنــد: یا اَیُّهَاالَّذینَ آمَنُوا لا یَسْخَـرْ قَـــوْمٌ مِــنْ قَـوْمٍ...(۱)

۱. آیه ۱۱.

تفسیر مردان (۴۹۹)

۴ـ تحریم عیب‌جویی

قرآن در اندیشه ساختن جامعه برتر، جامعه نمونه، جامعه ادب و اخلاق و جامعه رعایت حقوق و حرمت و امنیّت انسان‌هاست و آفت عیب‌جویی و عیب‌تراشـی و طعنه‌زدن به یکـدیگر با این هـدف والا سـخت ناسازگار است و امنیت انسان‌ها را به خطـر می‌افکنـد و تبـاهی‌هـا و کشتـارهـا و جنـگ‌هـا ممکن است پدیـد آورد. درست به‌همین دلیل است که قرآن عیب‌جویی را با صـراحت بسیار

تحریم می‌کند و می‌فرماید: و شما مردم با ایمان و شایسته‌کردار عیوب یکدیگر را مجویید.

وَ لا تَلْمِزُوا اَنْفُسَکُمْ.(۱)

پیامبر گرامی در این مورد در سخنانی ماندگار، عصرها و نسل‌های مسلمان را مخاطب ساخت و فرمود: یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسانِهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِقَلْبِه! لا تَغْتابُوا الْمُسْلِمینَ وَ لا تَتَّبِعُوا عَوْراتِهِمْ، فَاِنَّهُ مَنْ یَتَّبِعُ عَوْرَةَ اَخیهِ یَتَّبِعُ اللّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ یَتَّبِعُ اللّهُ عَوْرَتَهُ یَفْضَحُهُ فی جَوْفِ بَیْتِه(۲)

هان ای کسانی که به ظاهر و زبان ایمان آورده‌اید، نه با دل و عمل! پشت سر مسلمانان حرف نزنید و عیوب نهانی آنان را نجویید، چرا که آن کسی که نهان برادر و خواهر دینی یا نوعی‌اش را بجوید و عیب او را بخواهد، خدا به کیفر کارش عیوب و اسرارش را برملا می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند.

و امام صادق فرمود: مَنْ رَوی عَلی مُؤْمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَیْنَهُ وَ هَدْمَ مُرُوَّتِه، لِیَسْقُطَ مِنْ اَعْیُنِ النّاسِ اَخْرَجَ اللّهُ مِنْ وِلایَتِه اِلی وِلایَةِ الشَّیْطانِ، فَلا یَقْبَلُهُ الشَّیْطانُ!(۳)

آن کسی که در اندیشه عیب‌جویی و به خطر افکندن آبرو و کرامت انسانِ شایسته‌کرداری سخنی نقل کند، خدا او را از قلمرو مهر و رحمت خویش بیرون رانده و

۱. آیه ۱۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۴، المَحَجَّةُ الْبَیْضاءُ، ج ۵، ص ۲۵۲.

۳. وسائل، ج ۸، ص ۶۰۸.

به قلمرو وسوسه‌های شیطان گسیل می‌دارد و شیطان نیز او را نمی‌پذیرد!

۵ـ مارک زدن و لقب ناروا تراشیدن

بسیاری از خودکامگان یا عمله‌های بی‌بند و بار و بی‌پروا و بت‌ساز و بدزبان آنان در راه تحکیم پایه‌های خودسری و استبداد و تحقیر و از میان برداشتن انسان‌های آزادیخواه و آزادمنش و سلطه‌ناپذیر و یا جریانهای حق‌طلب، می‌کوشند تا با مارک زدن و نام و عنوان زشت تراشیدن به آنان، شخصیت آنها را بکوبند و اندیشه و فکر رهایی‌بخش و ستم‌ستیز آنان را بی‌اثر سازند و با ترور شخصیت آنان راه را برای به بند کشیدن و یا ترور فیزیکی‌شان باز کنند.

در این راستاست که سلطه‌جویان و توپخانه‌های دروغ‌پراکنی آنان از سویی برای خود و مهره‌های خود لقب‌های دهن پر کن و دروغین می‌تراشند و از آنان بت می‌سازند و در برابر آن به مخالفان ستم، لقب‌های زشت می‌گذارند و آنان را فاسق، بی‌بندوبار، فاسد، مفسد، توطئه‌گر، مهره بیگانه، جاسوس و... نثار می‌کنند و حقایق را تحریف می‌نمایند!

قرآن شریف، درست برای آفرینش امنیت و آزادی و کرامت و تضمین حیات شخصی و حیات معنوی انسان‌ها این شیوه زشت و ظالمانه خشونت‌طلبان و بداندیشان را تحریم می‌کند و می‌فرماید: اگر به راستی ایمان دارید به یکدیگر القاب و عناوین زشت متراشید و با آن‌ها یکدیگر را یاد نکنید. وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ.(۱)

ب ـ منشور برابری

منشور برابری

همه انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که هماره در اندیشه کمال و ترقّی و رشد هستند و می‌کوشند تا به اوج کرامت و ارجمندی دست یابند و درست از این دیدگاه است که به وسایل گوناگونی توسّل می‌جویند تا خود را برتر و بالاتر از دیگران بسازند؛ برای نمونه:

۱. آیه ۱۱.

تفسیر مردان (۵۰۱)

۱ـ گروهی برتری را در ریشه و تبار می‌پندارند و می‌کوشند که تا با تمسک به برتری نژادی و خانوادگی خویش خود را برتر از همگان به خورد دیگران بدهند.

۲ـ گروهی ملاک برتری را در ثروت و امکانات بادآورده می‌نگرند، به همین جهت در این راه تلاش می‌کنند و ثروت هنگفت خود را به رخ دیگران می‌کشند تا برتری آنان را بپذیرند و سلطه انحصاری و استبداد و قارونی آنان را گردن گذارند.

۳ـ برخی میز و قدرت و زوربادآورده و تشریفات افسانه‌ای را...

۴ـ برخی عناوین و القاب پر زرق و برق و پرطمطراق را به همین جهت با واسطه و بی‌واسطه به خود لقب می‌بخشند و تا حزب خدا و سایه خدا و... بالا می‌روند.

۵ـ و برخی دیگر دانش و فرهنگ و ارزش‌های اکتسابی را...

در آیاتی که گذشت قرآن شریف ملاك برتری نژادگرایان و زرداران و زورمداران و ریاکاران و عوامبازان را مردود می‌شمارد و ملاك و معیار برتری را در ارزش‌های نوین و ماندگار و ثمربخش و زندگی‌سازی چون: آگاهی و ایمان، شایسته‌کرداری و آزادمنشی، رعایت حقوق و کرامت دیگران، تقوا و پروا و اخلاص راستین عنوان می‌دهد و هر چیزی که در راه رعایت حقوق بشر و مرزهای مقررات خدا و حقوق انسان‌ها نباشد، به آن بها نمی‌دهد، گرچه دانش و ایمان و اخلاق خشك و بیروح و فریبكارانه‌ای باشد که در راه سلطه‌گری به کار افتد و آن را به عنوان ارزش‌گرایی جازنند تا مردم را به بند کشند و بدین سان با در هم نوردیدن ارزش‌ها و ملاك های دروغین و برتری‌طلبانه و استبدادخیز، منشور برابری انسان‌ها را به تابلو می‌برد که:

هان ای انسان‌ها، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و به صورت تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، بی‌گمان ارجمندترین شما در پیشگاه خدا پرواپیشه‌ترین شماست.

و چه پروایی برتر از پروا داشتن از مال، جان، ناموس، آزادی، امنیت، کرامت و حرمت انسان‌ها یا رعایت حقوق بشر!

(۵۰۲) آیاتُ الرِّجالِ فِی الْقُرْآن

پیامبر گرامی در این مورد فرمود: اِنَّ اللّهَ لاـ یَنْظُرُ اِلی اَحْسابِکُمْ وَ لا اِلی اَنْسابِکُمْ وَ لا اِلی اَجْسامِکُمْ وَ لا اِلی اَمْوالِکُمْ وَ لکِنْ یَنْظُرُ اِلی قُلُوبِکُمْ، فَمَنْ کانَ بِه قَلْبٌ صالِحٌ تَحَنَّنَ اللّهُ عَلَیْهِ وَ اِنَّما اَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَ اَحَبُّکُمْ اِلَیْهِ اَتْقاکُمْ.(۱)

هان ای مردم! خدای فرزانه، نه به ریشه و تبار شما می‌نگرد و نه حسب و نسب شما؛ نه به جسم زیبای شما می‌نگرد و نه ثروت‌های بادآورده شما، بلکه ذات پاك و بی‌همتای او به قلب‌های اصلاح شده و اندیشه‌های اصلاحگر و بشردوست می‌نگرد و به آن‌ها مهر و رحمت می‌آورد و بها می‌دهد. آگاه باشید که همه شما فرزندان آدم هستید و در انسانیت برابر و محبوب‌ترین شما در پیشگاه خدا باتقواترین شماست.

۱. به «تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۲؛ فی ظِلال القرآن، ج ۷، ص ۵۳۸، نیز در این مورد بنگرید.

تفسیر مردان (۵۰۳)

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِه ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللّهِ اوُلئِکَ هُمُ الصّادِقوُنَ

مؤمنان واقعی تنها کسانی‌هستندکه به خدا و رسولش ایمان‌آورده‌اند ، سپس هرگز شك و تردیدی به‌خود راه نداده وبا اموال و

جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند ، آن‌ها راستگویانند. (۱۵ / حجرات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جان‌ها) است. به این ترتیب اسلام به سراغ روشن‌ترین نشانه‌ها رفته است : ایستادگی و ثبات قدم و عدم شک و تردید از یک‌سو و ایثار مال و جان از سوی دیگر. چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد، درحالی‌که انسان از بذل مال و جان در راه‌محبوب مضایقه نمی‌کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، اینان هستند که راستگویان و راست‌کردارانند. اینان هستند که در گفتار خویش صداقت دارند، نه آن کسانی که چیزهایی بر زبان می‌آورند که در اعماق قلب و ژرفای دلشان اثری از آنها نیست.

(۵۰۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بحثی پیرامون رزق و روزی و راه‌های افزایش آن

وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ

روزی شما در آسمان است و آن‌چه به شما وعده داده می‌شود.(۲۲ / ذاریات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گستردگی مفهوم رزق هم باران را شامل می‌شود ، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می‌آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق‌العاده حساس است و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است. و اما جمله « ما تُوعَدُون » (آن‌چه به شما وعده داده می‌شود) می‌تواند تأکیدی بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده ، باشد و یا به معنی بهشت موعود ، چراکه در آیه ۱۵ سوره « والنجم » می‌خوانیم : « عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی : بهشت موعود نزد سدرة المنتهی در آسمان‌ها است » و یا اشاره به هر گونه خیر و برکت و یا عذابی است که از آسمان نازل می‌گردد و یا ناظر به همه این مفاهیم است، چراکه جمله «ما تُوعَدُون» مفهومش وسیع و گسترده است. چیزی که مانع بصیرت آدمی می‌شود و او را از مطالعه اسرار آفرینش ، اسرار زمین و شگفتی‌های وجود خودش بازمی‌دارد، همان حرص برای روزی است، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان‌می‌دهد که روزی او تضمین شده است ، تا بتواند با خیال راحت به شگفتی‌های جهان هستی بنگرد و جمله «اَفَلا تُبْصِرُون» در مورد او تحقق یابد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه به نگرش به آسمانها و پدیده‌های کیهانی توجه می‌دهد و می‌فرماید:

وَفِی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ

و روزی شما در آسمان است و از آنجا بر شما فرود می‌آید.

آری، مگر نه این است که باران از آسمان بر زمین می‌بارد و آن گاه زمین پژمرده و افسرده به جنب و جوش و زندگی برمی‌خیزد و انواع خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و هزاران پدیده ارزشمند را برای شما می‌رویاند؟

تفسیر مردان (۵۰۵)

وَ مَا تُوعَدُونَ

و نیز آنچه به شما وعده داده است، آنها هم در آسمان هستند و از آنجا بر شما فرود می‌آیند.

در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ـ به باور برخی منظور پاداش و کیفری است که به انسان‌ها وعده داده شده است.

۲ـ امّا به بـاور بـرخی دیگـر منظـور بهشت و دوزخ می‌باشد.

۳ـ و از دیـدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که: و انـدازه‌گیری رزق و روزی شـما در آسـمان است و در کتـاب آفرینش یـا لوح محفوظ به ثبت رسـیده است. و همین گونه هر آنچه به شـما وعـده داده شـده است، چرا که فرشـتگان برای نوشـتن عملکرد انسـان، آوردن عذاب برای ظالمان، گرفتن جان‌ها و نیز آوردن پاداش و کیفر انسان در روز رسـتاخیز از آسمان فرود می‌آیند؛ درست همان گونه که قرآن می‌فرماید: و روزی که آسمان با ابری سپید از هم بشکافد و فرشتگان فرود آورده شوند.(۱)

۱. سوره فرقان، آیه ۲۵.

(۵۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فَـوَ رَبِّ السَّمـاءِ وَ الْاَرْضِ اِنَّـهُ لَحَـقٌّ مِثْـلَ مـا اَنَّکُـمْ تَنْطِقُـونَ

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان‌گونه که شما سخن می‌گویید. (۲۳ / ذاریات)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کار به‌جایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتـش بـرای اطمینان دادن به بنـدگان شـکاك و دیرباور و ضـعیف‌النفس و حریص ، سوگنـد یاد می‌کنـد که آن‌چـه به شـما در زمینه رزق و روزی و وعده‌های ثواب و عقاب قیامـت وعـده داده شــده ، همه حق است و هیـچ شـك و تردیـدی در آن نیست. تعبیر به « مِثْلَ ما اَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ » (همان‌گونه که سـخن می‌گوییـد) تعبیـر لطیف و حساب شـده‌ای اسـت که از محسوس‌ترین اشیاء سخن می‌گوید ، چراکه گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می‌شود ، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه نـدارد ، که انسان احساس کنـد سـخن گفتـه ، در حالی که سـخن نگفته باشـد، لـذا قرآن می‌گوید: « همان اندازه که سخـن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد ، رزق و روزی و وعده‌های الهی نیز همین‌گونه است » .

بهره‌گیری از نشانه‌های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سـخن از اسـرار آفرینش و نشانه‌های خـدا در عالم هستی می‌گویـد ، گـاه می‌فـرمـاید : « این‌ها نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌شـنوند » (لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ) (۶۷ / یونس). و گـاه می‌گویـد : « برای آن‌هـایـی که تفکـر می‌کننـد » (لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) (۳ / رعـد). گـاه می‌فرمـایـد : « بـرای کسانی که تعقل می‌کننـد » (لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) (۴ / رعـد). گاه می‌گویـد : « برای کسانی که بسیار شـکیبا و شـکرگزارند » (لِکلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ) (۵ / ابراهیم). گـاه می‌فـرمـایـد : « برای کسـانی که ایمـان دارنـد » (لِقَومٍ یُؤْمِنُونَ) (۷۹ / نحـل). گـاه می‌گویـد: « برای همه صاحبـان مغز » (لَآیاتٍ لِاُولِی النُّهی) (۵۴ / طه). گاه می‌فرمایـد: « برای آن‌ها که هوش سرشار دارنـد » (لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ) (۷۵/حجر). و بالاخره گاهی می‌گویـد: «برای دانشـمندان» (لَآیاتٍ لِلْعالِمینَ) (۲۲ / روم).

تفسیر مردان (۵۰۷)

این تعبیرات به‌خوبی نشـان می‌دهـد که برای استفاده و بهره‌گیری از آیـات بی‌شـمار و نشانه‌هـای بسیار که برای وجود پـاك او در سراسر عالم آفرینش وجود دارد ، زمینه آماده‌ای لازم است ، چشمی بینا ، گوشی شنوا ، فکری بیدار و دلی هشیار و روحـی آمـاده پـذیرش و تشنه حقـایق لازم است و گرنه ممکن است انسان سال‌ها در لابلای این آیات زنــدگی کنـد ، اما همچون حیـوانات جز اصطبل و علف نشناسد .

بحثی پیرامون رزق و روزی و راه‌های افزایش آن

در احادیث اسلامی تعبیرات جالبی در این زمینه دیده‌می‌شود. در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : «اِنَّ الرِّزْقَ لا یَجُرُّهُ حِرْصُ حَریص، وَ لا یَصْرِفُهُ کُرْهُ کارِهٍ: روزی از سوی خداوند مقدر شده ، نه حرص حریص آن را جلب می کند و نه اکراه افراد آن‌را منع می‌نماید » .(۱) در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود ، فرمود : « وَ اِنْ کانَ الرِّزْقُ مَقْسُوما فَالْحِرْصُ لِماذا ؟ ...: هرگاه رزق قسمت شده است ، حرص برای چیست ... » ؟ .(۲) هدف ازاین بیانات این نیست که جلو تلاش‌را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدربودن رزق‌از حرصشان بازمی‌دارد. این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان وسیله جذب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است. در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « وَالَّذی بَعَثَ جَدّی بِالْحَقِّ نَبِیّا اِنَّ اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی یَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلی قَدْرِ الْمُرُوَّةِ ، وَ اِنَّ الْمَعُونَةَ تُنْزَلُ عَلی قَدْرِ شِدَّةِ الْبَلاءِ : سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان را به قدر مروت و شخصیتش روزی می‌دهد و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است » .(۳) در حدیث دیگری از همان حضرت آمده‌است: «کَفُّ الاْذی وَ قِلَّةُ الصَّخَبِ یَزیدانِفِی‌الرِّزْقِ: ترک آزار مردم و جار و جنجال ، روزی را افزایش

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ .

۳- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱) .

(۵۰۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

می‌دهد » .(۱) از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز نقل شده است که فرمود : « اَلتَّوْحیدُ نِصْفُ الدّینِ وَ اِسْتَنْزِلِ الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ : توحید نیمی از دین است و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن » .(۲) و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه و شستشو و تمیز کردن ظروف ، از اسباب افزایش روزی معرفی شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بدین‌وسیله خدای فرزانه به شکوه و عظمت خود سوگند یاد می کند که آنچه در مورد رزق و روزی شما بیان فرمود حقّ است و برابر با واقع و در آن هیچ تردیدی نیست.

به باور «کَلْبِیّ» منظور این است که: به پروردگار آسمان و زمین سوگند که آنچه در کتاب حکم آن رفته و گذشته است حق است؛

مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ

درست همان گونه که شما سخن می گویید و در این که سخن می‌گویید تردیدی ندارید، همان گونه یقین داشته باشید که آنچه به شما وعده داده شده است خواهد آمد و تحقّق خواهد پذیرفت.

در این فراز، تحقّق یافتن وعده‌های خدا به تردیدناپذیری نطق و قدرت گویایی انسانِ گویا تشبیه شده است، تا روشنگری گردد که وعده‌های او حقّ است؛ درست همانند این که شما به دیگری بگویید: این مطلب حقّ است، همان گونه که شما اینجا هستید. یا بگویید: این مطلب حقیقت دارد، درست همان‌سان که تو اینک با من گفتگو می کنی و منظور درهمه این مثال‌هااین‌است‌که: تحقق این وعده‌ها و راست بودن آمدن آن‌ها، همانند آنچه که به آن آگاهی و یقین داری و تردید نمی کنی ضروری است.

۱- «نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶(حدیث ۳۵ و ۳۷) .

۲- « نورالثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷) .

تفسیر مردان (۵۰۹)

مردانی از جنس فولاد

اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّـذیـنَ یُقـاتِلُونَ فـی سَبیلِـهِ صَفّـا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ

خـداونـد کسـانی را دوسـت می‌دارد که در راه او پیکـار می کنند همچـون بنائی آهنین.

(۴/صف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« صَف » در اصـل معنی مصـدری دارد و به معنی " قرار دادن چیزی در خـط صـاف "است ، ولی این‌جـا معنی اسم فاعـل را دارد. « مَرْصُوص » از ماده « رَصاص » به معنی" سـرب "است و از آن‌جا که گاه برای اسـتحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب کرده و در لابلای قطعات آن می‌ریختنـد ، به طوری که فوق‌العاده محکم و یکپارچه می‌شد ، به هر بنای محکمی « مَرْصُوص » اطلاق می‌شود و در این‌جا منظور این است که مجاهدان راه حق در برابر دشـمن یک دل و یک جان و مسـتحکم و اسـتوار بایستند ، گویی همه یک واحد به هم‌پیوسـته‌اند که هیچ شکافی در میان آن نیست. در حدیثی آمده است که امیر مؤمنان علی در میدان « صفین » هنگامی که می‌خواست یاران خود را آماده پیکار کند ، فرمود : « خداوند عزّوجل شما را به این وظیفه راهنمایی کرده است ... و فرموده: اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقـاتِلُونَ فی سَبیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ، بنابراین صـفوف خودرا همچون یک بنای آهنین محکم‌کنیـد ، آن‌ها که زره پوشـند ، مقـدّم شوند و آن‌ها که بی‌زره هسـتند ، پشت سـر آنان قرار گیرند ، دندان‌ها را محکم به هم بفشارید که ... و در برابر نیزه‌هـا در پیـچ و خم باشـید که برای رد کردن نیزه دشـمن مؤثرتر است ، به انبوه دشـمن خیره نگاه نکنیـد تا قلبتان قوی‌تر و روحتان آرام‌تر باشد، سـخن کمتر بگویید که سستی را دور می‌کند و با وقار شما مناسب‌تر است ، پرچم‌های خود را کج نکنید و آن‌ها را از جا تکان ندهید و جز به دست دلیران مسپارید » .(۱) از

۱- «نورالثقلین»، جلد۵، صفحه۳۰۱ .

آیـه بـالا ـ استفاده می‌شود که نفس پیکار مطرح نیست ، بلکه مهم این است که پیکار « فی سَبیلِ اللّه » بـاشـد و آن هم با اتحـاد و انسجـام کامل همـانند سدّی فـولادین .

ضـــرورت وحـــــدت صفــوف

از مهم‌ترین عوامل پیروزی در برابر دشـمنان ، به‌هم‌پیوسـتگی و انسجام صفوف در میدان نبرد است ، نه تنها در نبردهای نظامی ، که در نبرد سیاسـی و اقتصـادی نیز جز از طریق وحـدت کـاری سـاخته نیست. در حقیقت قرآن دشـمنان را به سـیلاب ویرانگری تشبیـه می کنـد که تنهـا با سـدّ فـولادین آن‌ها را می‌توان مهار کرد ، تعبیر به «بُنیان مَرصوص» جـالب‌ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد ، در یـک بنـا یا سدّ عظیم هر کـدام از اجزاء نقشـی دارنـد ، ولی این نقش درصورتی مؤثرمی‌شودکه هیچ‌گونه‌فاصـله و شکاف درمیان‌آن‌هانباشـد و چنان متحد گردند که گویی یک واحد بیش نیسـتند ، همگی تبدیل به یک دست و یک‌مُشت عظیم و محکم شوند که فرق دشـمن را در هم می‌کوبد و متلاشـی می‌کند. افسوس که این تعلیم بزرگ اسـلام امروز فراموش شده و جامعه بزرگ اسـلامی نه تنها شـکل « بُنیان مَرصوص » نـدارد ، بلکه به صـفوف پراکنـده‌ای تبدیل گشـته که در مقابل هم ایستاده‌اند و هر کدام هوایی در سـر و هوسی در دل دارند. باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی‌آید ، نیاز به « وحدت هدف » و « وحدت عقیده » دارد و این چیزی است که بدون خلوص نیّت و معرفت واقعی و تربیت صـحیح اسـلامی و احیای‌فرهنگ قرآن‌ممکن نیست. اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مرصـوص هسـتند ، پس این جمعیت‌های پراکنده را دشمن می‌دارد و هم‌اکنون آثار خشم خـدا و غضب الهی را در این جامعه چنـد صد میلیونی با چشم خود می‌بینیم که یک نمونه آن تسلط

گروه کوچک « صهیونیست‌ها » بر سرزمین‌های اسلامی است . (خدایا ! به ما آگاهی و بیداری و آشنایی با قرآن و تعلیمات حیات‌بخش آن را مرحمت فرما) .

تفسیر مردان (۵۱۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

صَفّ: به معنای مصدری آمده که منظور ردیف ساختن و قرار دادن چیزی در یک خط صاف و بی‌انحراف است.

رَصَّ: این واژه به مفهوم محکم ساختن «بنا» آمده است، چرا که‌وقتی گفته می‌شود: «رَصَصْتُ الْبِناءَ» به معنای بنا را محکم ساختم آمده است. واژه «مَرْصُوص» نیز از «رَصاص» به‌مفهوم «سُرب» آمده و منظور این است که: آن را به گونه‌ای بنیاد ریختم که گویا از سرب ریخته شده است.

پیکارگران راستین و استوار

به هر حال منظور از آیه شریفه دو نکته است:

نخست این نکته که خدا کسانی را دوست می‌داردکه در میدان جهاد ثابت‌قدم و تزلزل‌ناپذیر و استوار باشند، درست بسان دیواری محکم و سدی پولادین.

نکته دوم این است که منظور از مهر و محبت خدا به اینان، آن است که‌پاداش پرشکوهی را در این سر او سرای آخرت به آنان ارزانی می‌دارد.

(۵۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بعضی از زنان و فرزندان دشمن شما هستند، از آن‌ها برحذر باشید

بعضی از زنان و فرزندان دشمن شما هستند، از آن‌ها برحذر باشید

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنَّ مِنْ اَزْواجِکُمْ وَ اَوْلادِکُمْ عَدُوّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند ، از آن‌ها برحذر باشید و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. (۱۴ / تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

در روایتی از امام باقر می‌خوانیم که در مورد این آیه فرمود : « منظور این است که وقتی بعضی بعضی از مردان می‌خواستند هجرت کنند ، پسر و همسرش دامن او را می‌گرفتند و می‌گفتند : تو را به خدا سوگند هجرت نکن ، زیرا اگر بروی ، ما بعد از تو بی‌سرپرست خواهیم شد ، بعضی می‌پذیرفتند و می‌ماندند ، آیه‌فوق نازل‌شد و آن‌ها را از قبول این‌گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه‌ها برحذر داشت ، اما بعضی دیگر اعتنا نمی‌کردند و می‌رفتند ولی به خانواده خود می‌گفتند : به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما بیایید ، ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم‌کرد ولی به آن‌ها دستور داده شد که هروقت خانواده‌شان به آن‌ها پیوستند ، گذشته را فراموش کنند و جمله « وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوافَاِنَّاللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ »

نــاظـر به همیـن معنــی است ».

بـدون شک نه همه فرزنـدان چنین هسـتند و نه همه همسـران و لـذا در آیه با تعبیر «مِنْ» تبعیضـیه به‌همین معنی اشاره‌می‌کند که تنها بعضـی از آن‌هـا چنین هسـتند ، مراقب آن‌هـا باشـید. البته این دشـمنی گـاه در لباس دوستی است و به گمان خـدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می‌گیرد و یا به قصد منافع خویشتن. مهم این

تفسیر مردان (۵۱۳)

است که وقتی انسان بر سـر دوراهی قرار می‌گیرد که راهی به سوی خـدا می‌رود و راهی به سوی زن و فرزنـد و این دو احیانا از هم جـدا شده‌اند ، نباید در تصـمیم‌گیری تردید به خود راه دهد و رضای حق را بر همه‌چیز مقدم بشـمارد ، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است. ولی از آن‌جا که ممکن است این دسـتور ، بهانه‌ای برای خشونت و انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسـران گردد ، بلافاصـله در ذیل آیه برای تعدیل آن‌ها می‌فرماید : « و اگر عفو کنید و صرف‌نظر نمایید و ببخشید ، خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهـد ». بنابراین اگر آن‌ها از کار خود پشـیمان شدنـد و در مقام عـذرخواهی برآمدند و یا بعد از هجرت به شـما پیوسـتند ، آن‌ها را از خود نرانیـد ، عفو و گـذشت پیشه کنید ، همان‌طور که انتظار دارید خدا هم با شـما چنین کند. در این‌که فرق میـان « عفو » و « صـفح » و « غفران » چیست ، بـا توجه به مفهوم لغوی آن‌هـا روشن می‌شود که سلسـله مراتب بخشـش گنـاه را بیان می‌کند ، زیرا « عفو » به معنــی" صرفنظر کردن از مجـازات "است و « صفح » مرتبه بالاتری است یعنی" ترک هرگونه سرزنش "و « غفران » به معنی" پوشانـدن گنـاه و به فراموشـی سپردن آن "است. به این ترتیــب افراد بـاایمــان در عین قـاطعیـت در حفظ اصول اعتقـادی خـویش و عــدم تسـلیم در مقــابل زن و فــرزنــدانی کــه آن‌هــا را بــه راه خطــا دعــوت می‌کننــد ، بایــد تـا آن‌جـا که می‌تواننــد در تمـام مراحــل از محبت و عفو و گـذشت دریغ نـدارنــد که همــه این‌ها وسیلــه‌ای است برای تربیت و بازگــردانـدن آنــان به خط اطاعت خدا .

(۵۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

از آیه چنین دریافت می‌گردد که پاره‌ای از همسـران و فرزنـدان این گونه‌اند، نه همه آنــان و به همیــن دلیــل هــم «مِنْ» تبعیـض بــه کــار رفتــه اســت.

امّا این که چرا پاره‌ای از آنان دشمن هستند، دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به بـاور پـاره‌ای بـدان دلیـل که برخی از همسـران و فرزنـدان انسـان، آرزوی مرگ او را می‌کننـد تا ثروت او را به ارث برنـد؛ و روشن است که هیچ دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که آرزوی مــرگ او را بــرد تا ثــروت‌اش را بخــورد.

۲ ـ امّـا به باور پاره‌ای دیگر، برخی از همسـران و فرزنـدان به منظور سودجویی شخصـی، پـدر را وسوسه می‌کننـد تا دست به گناه و ستم زند و در جهت هواهای آنان مقررات خدا را پایمال سازد؛ و روشن است که دشمنی برای انسان بدتر از آن کسی نیست که در جهت هواها و منافع خویش او را به گناه و بیداد سوق دهد.

در ادامــه آیــه می‌افـزایـد: وَ إِنْ تَعْفُـــوا وَ تَصْفَحُـــوا وَ تَغْفِـــرُوا

و اگر شـما مردم باایمان گـذشت کنید و از کیفر لغزش‌های آنان بگذرید و نادیده بگیـرید و ببخشـــایید، خـــدا نیـز از لغـزش‌های شمــا می‌گــذرد...

هنگامی که پاره‌ای از این توحیـدگرایان و کمال‌طلبان با وجود مخالفت همسـر و فرزنـدانشان دست به هجرت می‌زدند و می‌رفتند و آن گـاه می‌دیدنـد که سـبقت‌گرفتگان به ایمـان و هجرت در خودسازی و پالایش جان و آراسـتگی روح به دانش و بینش، از آنان پیش افتاده‌انـد، تصـمیم می‌گرفتنـد که وقتی به زن و فرزنـدان خود رسیدند، آنـان را به خاطر مانع‌تراشـی در راه هجرت ـ که باعث عقب‌مانـدگی پـدرشان شـده است ـ کیفر کننـد و یادیگر به‌آنان روی خوش نشان‌ندهند‌که این‌آیه به‌آنان هشدار داد که: نه، هرگز،

بلکه مرد گذشت و کرامت باشید تا خدا هم از لغزش‌های شما بگذرد و بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَـإِنَّ اللّـهَ غَفُـورٌ رَحِیـمٌ

«جُبّائیّ» بر این باور است که: پیام آیه شریفه همگانی و جهان شمول است و روشنگری می‌کند که: اگر کسی بر شما ستمی روا داشت و شما از او به جا و خردمندانه گذشتید و او را بخشیدید، خدا هم از لغزش‌های شما می‌گذرد.

تفسیر مردان (۵۱۵)

امـوال و فرزندانتان وسیلـه آزمایش شما هستند

اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ

اموال‌وفرزندانتان وسیله آزمایش شماهستند و اجر و پاداش‌عظیم نزد خدااست.(۱۵/تغابن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در آیه گذشته تنها سخن از عداوت « بعضی » از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته و به گناه و گاهی به کفر می‌کشانند ولی در این‌جا سخن از « همه » فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسان هستند. در واقع خداوند برای تربیت انسان ، دائما او را در کوره‌های داغ امتحان قرار می‌دهد و با امور مختلفی او را می‌آزماید ، اما این دو (اموال و فرزندان) مهم‌ترین وسایل امتحان او را تشکیل می‌دهند ، چراکه جاذبه اموال از یک‌سو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می‌کند که در مواردی‌که رضای خدا از رضای آن‌ها جدامی‌شود، انسان سخت در فشار قرار می‌گیرد. تعبیر به « اِنَّما » کـه معمـولاً ـ بـرای حصـر آورده می‌شـود ، نشـان می‌دهد که این دو موضوع بیش از هـر چیـز دیگـر ، وسیلـه امتحـان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جز این نیست که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون و امتحان هستند و باعث گرفتاری و سرگرمی و بازماندن از کار آخرت و ساختن آباد آن سرا؛ درست به‌همین دلیل‌است‌که بسیاری به وسیله ثروت‌ها و فرزندان خویش، از انجام وظایف ملی‌ودینی‌وانسانی‌بازمانده‌و به‌گناه و ستم‌درغلطیده‌ودرآزمون‌زندگی‌مردود می‌شوند.

واژه «فِتْنَةٌ» در آیه به مفهوم آزمون و آزمایش است و بر این باور منظور این است کـه: هیـچ کـس نگـوید که بار خـدایـا، من از آزمون و امتحان به تو پناه می‌برم، چرا که همه انسان‌ها به نوعی دارای وسیله آزمون هستند، بلکه در دعاها بگوید: بـارخـدایا، از آزمون‌های گمراهگرانه به تو پناه می‌برم.

(۵۱۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پاره‌ای از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که: آن حضرت روزی بر فراز منبر بود و مردم را پند و اندرز می‌داد که دو نور دیده‌اش، حسن و حسین که درود خدا بر آنان باد، درحالی که جامه‌هایی گلرنگ و زیبا بر تن داشتند و به خاطر خردسالی می‌افتادند و برمی‌خاستند وارد مسجد شدند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دیدن آن منظره، بی‌درنگ از منبر فرود آمد و آن دو را در آغوش کشید و دگرباره بر منبر رفت و در حالی که آنان را بر دامان نشانده بود، فرمود: راستی که خدای فرزانه چه زیبا فرموده است که: «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ»؛ جز این نیست که دارایی‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شمایند؛ آن گاه افزود: هنگامی که از فراز منبر دیده‌ام به این دو کودک ارجمند روشن شد که راه می‌روند و می‌لغزند، گویی نتوانستم شکیبایی کنم تا گفتارم به پایان رسد، به همین جهت سخن را وانهادم و به سوی آنان فرود آمدم و آن گاه به ادامه گفتارم پرداختم...(۱)

وَ اللّـهُ عِنْـدَهُ أَجْـرٌ عَظِیـمٌ

و خـداست کـه پـاداشی پـرشکـوه نـزد اوسـت.

آری، پاداش پرشکوه که بهشت پرطرات و زیباست، نزد اوست، بنابراین برای خوشایند زن و فرزند و یا به وسوسه آنان مقررات خدا را زیر پا نگذارید و آنان را به جـای بهشـت پـرنعمـت و خشنـودی خـدا برنگزینید.

۱ . در مورد مهر وصف ناپذیر پیامبر به آن دو انسان والا از جمله به صَحیح مُسْلِم، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ بابُ فَضائِلِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ، ح ۵۸ بنگرید.

تفسیر مردان (۵۱۷)

شرایط طلاق و جدایی مردان از زنان

بِسْـمِ اللّـهِ الـرَّحْـمـنِ الـرَّحیـم

بنـام خـداوند بخشنده بخشـایشـگر

یااَیُّهَاالنَّبِیُّ اِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ اَحْصُواالْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخْرُجْنَ اِلاّ اَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ تِلْکَ حُدوُدُاللّهِ وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدوُدَاللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْری لَعَلَ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَذلِکَ اَمْرا

ای پیامبر ! هر زمان خواستیـد زنان را طلاق دهیـد ، در زمان عدّه طلاق گویید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشنـد) و حساب عـدّه را نگه داریـد و از خدایی که پروردگار شـما است ، بپرهیزید ، نه شـما آن‌ها را از خانه‌هایشان بیرون کنیـد و نه آن‌ها (در دوران عدّه) بیرون روند ، مگر این‌که کار زشت آشـکاری انجام دهند ، این حدود الهی است و هر کس از حدود الهی تجاوز کند ، به خویشـتن ستم کرده است، تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این ، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند. (۱ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این نخستین حکم از احکام پنجگانه‌ای است که در این آیه آمـده است ، منظور این است که صـیغه طلاق در زمانی اجرا شود ، که زن از عادت ماهیانه پاک شـده و با همسـرش نزدیکی نکرده باشد ، زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره بقره ، عِدّه طلاق باید به مقدار « ثَلاثَةَ قُـروُءٍ » (سه بار پاک شدن) بوده باشد و در این‌جا تأکید می‌کند که طلاق باید با آغاز عِدّه همراه گردد . این نخستین شـرط طلاق است. سپس به دومین حکم که مسأله نگهداشـتن حساب عِدّه است ، پرداخته و می‌فرماید : «حساب عِدّه را نگه دارید» (وَ اَحْصـُوا الْعِدَّةَ). « اَحْصُوا » از مـاده « اِحْصـاء » به معنی " شـمارش "است و در اصـل از « حصـی » به معنی " ریـگ "گرفته شـده است ، زیرا بسـیاری از مردم در زمان‌های قـدیم که به خواندن و نوشـتن آشـنا نبودند ، حساب موضوعات مختلف را با ریگ‌ها نگه می‌داشـتند. دقیقا ملاحظه کنیدکه زن ، سه‌بار ایام پاکی خود را به پایان رساند و

(۵۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

عـادت ماهیـانه ببینـد ، هنگـامی که سومین دوران پـاکی پایان یافت و وارد عادت ماهیانه سوم شـد ، ایام عِدّه سـرآمده و پایان یافته است. اگر در این امر دقت نشـود ، ممکن است دوران عِدّه بیش از مقـدار لازم محسـوب گردد و ضـرر و زیـانی متوجه زن شود ، چراکه او را از ازدواج مجـدد بازمی‌دارد و اگر کمتر باشد ، هدف اصـلی از عِدّه که حفظ حریم‌ازدواج اول و مسأله عدم‌انعقاد نطفه است ، رعایت نشده . قابل توجه این‌که مخاطب به نگهداری حساب عِدّه ، مردان هستند ، این به خاطر آن است که مسأله « حق نفقه و مسکن » بر عهـده آن‌هـا است و همچنین « حق رجوع » نیز از آنِ آنـان‌است وگرنه زنان موظفنـد که برای روشن شـدن تکلیفشان حسـاب عِدّه را دقیقـا نگـه دارنـد. بعـد به سـومین و چهـارمین حکم که یکی مربـوط به شـوهران است و دیگری مربـوط به زنـان ،

می‌فرمایـد : « لاـ تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ ». گرچه بسـیاری از بی‌خبران ، این حکم اسـلامی را به هنگام طلاق اصـلاً اجرا نمی‌کنند و به محض جاری شدن صـیغه طلاق ، هم مرد به خود اجازه می‌دهد که زن را بیرون کند و هم زن خود را آزاد می‌پندارد که از خـانه شوهر خـارج شود و به خـانه بسـتگان بـاز گردد ، ولی این حکم اسـلامی فلسـفه بسیار مهمی دارد ، زیرا علاـوه بر حفظ احترام زن ، غالبـا زمینـه را برای بـاز گشت شـوهر از طلاـق و تحکیـم پیونـد زنـاشویی ، فراهـم می‌سـازد. پشت‌پـا زدن به‌ایـن حکم مهم‌اسـلامی که در متن قرآن مجیـد آمـده است ، سـبب می‌شود که بسیاری از طلاق‌ها به جدایی دائم منتهی شود، درحالی که اگر ایـن حکـم اجرا می‌شـد، غالبـا بـه آشـتی و بـاز گشت مجـدد منتهی می‌گشـت. ولی از آن‌جـاکه گـاهی شـرایطی فراهم می‌شـود که نگهـداری زن بعداز طلاق در خانه ، طاقت‌فرساست ، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت اسـتثناء اضافه کرده و می‌گوید : «مگر این‌که آن‌ها کار زشت آشـکاری را انجام دهند » (اِلَّا اَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ) . مثلاً آن‌قدر ناسازگـاری ، بدخلقی و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل ، باعث مشکلات بیشتر گردد. این

معنـی در روایـات متعـددی که از ائمه اهـل بیت : نقل شـده است ، دیـده می‌شود .(۱) البته منظور هر مخـالفت و ناسازگـاری جزئی نیست ، زیرا در مفهـوم کلمه « فاحِشَـةٌ » ، کـار زشت مهمی نهفته است خصوصـا این‌که بـا وصـف « مُبَيِّنَـةٌ» نیز توصـیف شـده است. چراکه این قوانین و مقررات الهی ضامن مصالح خود مکلفین است و تجاوز از آن خواه از ناحیه مرد باشد ، یا زن ، لطمه به سـعادت خود آنان می‌زنـد (وَ تِلْكَ حُدوُدُ اللّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدوُدَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ). و در پایان آیه ضـمن اشاره لطیفی به فلسـفه عِدّه و عدم خروج زنـان از خـانه و اقامتگـاه اصـلی ، می‌فرمایـد : (لا تَـدْری لَعَلَّ اللّهَ يُحْـدِثُ بَعْدَ ذلِكَ اَمْرا). با گذشـتن زمان ، طوفان خشم و غضب که غالبا موجب تصـمیم‌های ناگهانی در امر طلاق و جـدایی می‌شود ، فرومی‌نشـیند و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مـدت عِـدّه و یـادآوری عواقب‌شوم طلاـق، مخصوصـا در آن‌جـا که پـای فرزنـدانی در کـار است و اظهار محبت هریک نسـبت به‌دیگری، زمینه‌ساز رجوع‌می‌گردد و ابرهای‌تیره و تاردشـمنی و کدورت را غالبا از آسـمان زندگی آن‌ها دور می‌سازد . به خواست خدا بعدا خواهیم گفت که همه این‌ها مربوط‌به «طلاق‌رجعی» است .

طلاق ، منفورترین حلال‌ها

بـدون شـک قرارداد زوجیـت از جمله قراردادهـایی است که بایـد قابـل جـدایی باشـد ، چراکه گـاه عللی پیش می‌آیـد که زنـدگی مشترک زن و مرد را باهم غیرممکن یا طاقت‌فرسا و مملو از مفاسـد می‌کنـد و اگر اصـرار داشـته باشـیم که این قرارداد تا ابد بماند ، سرچشـمه مشـکلات زیادی می‌گردد ، لذا اسـلام با اصل طلاق موافقت کرده است و هم‌اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق را در جوامع مسیحی ، ملاـحظه می‌کنیم که چگونه زنـان و مردان زیـادی هسـتند که به حکم قانون تحریف یافته مـذهب مسیح طلاق را ممنوع می‌شمرند و قانونا همسر یکدیگرند ، ولی در عمل جدا از

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۵۰ و ۳۵۱ .

یکدیگر زندگی کرده و حتی هرکدام برای‌خود همسری غیررسمی انتخاب کرده‌اند. بنابراین اصل مسأله طلاق ، یک ضرورت است ، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد و تا آن‌جا که راهی برای ادامه زوجیت است ، کسی سراغ آن نرود. به همین دلیل در روایات‌اسـلامی، شدیـدا ازطلاق مذمت‌گردیـده و به‌عنوان مبغوض‌ترین حلال‌ها،ازآن‌یادشده است ، چنان‌که در روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خوانیم : « ما مِنْ شَـیْءٍ اَبْغَضُ اِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَيْتٍ يَخْرَبُ فِی‌الْاِسْـلامِ بِالْفُرْقَـةِ يَعْنِی الطَّلاقَ: هیچ عملی نـزد خــداونـد متعـال منفــورتـر از ایــن نیســت کــه اســاس خــانه‌ای در اســـلام بـــا جـــدایی یعنی طلاـــق‌ویران‌گردد».(۱)

طلاق،مشکلات‌زیادی‌رابرای خانواده‌ها،زنان،مردان و خصوصا فرزندان به‌وجود می‌آورد که آن‌ها را عمدتا در سه قسمت می‌توان خلاصه کرد ؛

۱ ـ مشکلات عاطفی ـ بدون شک مرد و زنی که سال‌ها یا ماه‌ها با یکدیگر زندگی کرده‌اند، سپس ازهم جدامی‌شوند و از نظر عاطفی جریحه‌دار خواهند شد و در ازدواج آینده ، خاطره ازدواج گذشته ، دائما آن‌ها را نگران می‌دارد و حتی به همسر آینده با یک نوع بدبینی و سوء ظن می‌نگرند ، آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست و لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می‌پوشند .

۲ ـ مشکلات اجتماعی ـ بسیاری از زنان بعد از طلاق ، شانس زیادی برای ازدواج مجدد ، آن هم به طور شایسته و دلخواه ندارند و از این نظر گرفتار خسران شدید می‌شوند و حتی مردان نیز بعد از طلاق دادن همسر خود ، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود ، مخصوصا اگر پای فرزندانی در میان باشد ، لذا غالبا ناچار می‌شوند تن به ازدواجی دردهند که نظر واقع آن‌ها را تأمین نمی‌کند و از این نظر تا پایان عمر رنج می‌برند .

۳ ـ مشکلات فرزندان ـ که از دیگر مشکلات ، مهم‌تر است . کمتر دیده شده است که نامادری‌ها همچون مادر ، دلسوز و مهربان باشند و بتوانند خلأ عاطفی فرزندانی را

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۵ ، صفحه ۲۶۶ ، حدیث ۱ .

که از آغوش پُرمهر مادر بریده شده‌اند ، پُر کنند ، همان‌گونه که اگر زن سابق فرزند خود را با خود ببرد ، در مورد ناپدری نیز این مسأله صادق‌است . البته هستند زنان و مردانی‌که نسبت به‌غیرفرزندان خود ، پُرمحبت و وفادارند ، ولی مسلما تعداد آن‌ها کم است و به همین دلیل فرزندان بعد از طلاق ، گرفتار بزرگترین زیان و خسران می‌شوند و شاید غالب آن‌ها سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می‌دهند. و این ضایعه‌ای است نه تنها برای آن خانواده، بلکه برای کل جامعه ، چراکه چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر محروم می‌شوند ، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی‌آیند که بدون توجه تحت تأثیر روح انتقام‌جویی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می‌گیرند. اگر اسلام این‌همه درباره طلاق ، سختگیری کرده ، دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است. و نیز به همین دلیل قرآن مجید صریحا دستور می‌دهد که هر گاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود ، بستگان دو طرف در اصلاح میان آن دو بکوشند و از طریق تشکیل « محکمه صلح خانوادگی » (۱) از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع ، یا به مسأله طلاق و جدایی ، مانع شوند. و باز به همین دلیل آن‌چه به خوشبختی زن و مرد و تحکیم پایه‌های‌علایق خانوادگی کمک کند، ازنظراسلام مطلوب و آن‌چه آن‌را متزلزل و سست سازد ، مبغوض و منفور است .

دلایل و انگیزه‌های پنجگانه طلاق

طلاق مانند هر پدیده اجتماعی دیگری دارای ریشه‌های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن جلوگیری از بروز چنین حادثه‌ای مشکل است و لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه‌های آن را در جامعه بخشکانیم ، این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم‌ترین آن‌ها است ؛

۱- شرح « محکمه صلح » را می‌توانید در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۷۵ به بعد ذیل آیه ۳۵ سوره نساء مطالعه فرمایید .

۱ ـ توقعات نامحدود زن یا مرد یکی از مهم‌ترین عوامل جدایی است و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود سازند و از عالَم

رؤیاها و پندارها بیرون آیند و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند و در حدودی که ممکن است توقع داشته باشند ، جلوی بسیاری از طلاق‌ها گرفته خواهد شد .

۲ ـ حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده‌ها عامل مهم دیگری است که مخصوصا زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگه می‌دارد و با انواع بهانه گیری‌ها راه طلاق و جدایی را صاف می کند .

۳ ـ دخالت‌های بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر و مخصوصا در اختلافات آن‌ها ، عامل مهم دیگری محسوب می‌شود . تجربه نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات میان دو همسر ، آن‌ها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا از آن به آتش این اختلاف دامن نزنند ، چیزی نمی گذرد که خاموش می‌شود ولی دخالت نزدیکان دو طرف که غالبا با تعصب و محبت‌های ناروا همراه است ، کار را روز به روز مشکل‌تر و پیچیده‌تر می‌سازد. البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند ، بلکه منظور این است که آن‌ها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند ، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه‌دار درآمد ، با توجه به مصلحت طرفین و اجتناب و پرهیز از هر گونه موضع گیری یک‌جانبه و تعصب‌آمیز دخالت کنند و مقدمات صلحشان‌را فراهم سازند .

۴ ـ بی‌اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر ، مخصوصا آن‌چه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد ، مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد ، همچنین هر زن نیز چنین انتظاری‌را از شوهرش دارد ، ولی این از اموری است که غالبا حاضربه اظهار آن نیستند ، این‌جاست که بی‌اعتنایی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم و ژولیده و کثیف بودن، همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، مخصوصا اگر در محیط زندگی آن‌ها افرادی باشند که

تفسیر مردان (۵۲۳)

این امور را رعایت کنند ولی آن‌ها کاملاً نسبت به این مسأله بی‌اعتنا باشند. لذا در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده است ، چنان‌که در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « لا یَنْبَغی لِلْمَرْأَةِ اَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَها : سزاوار نیست که زن خود را بدون زینت و آرایش برای شوهرش بنماید» (۱) و در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که فرمود : « وَ لَقَدْ خَرَجْنَ نِساءٌ مِنَ الْعِفافِ اِلَی الْفُجُورِ ما اَخْرَجَهُنَّ الاّـ قِلَّةُ تَهْیئَةِ اَزْواجِهِنَّ : زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جُز این نداشت که مردان آن‌ها به خودشان نمی‌رسیدند » .(۲)

۵ ـ عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز یکی از عوامل مهم طلاق است و این مسأله‌ای است که باید قبل از اختیار همسر دقیقا مورد توجه قرارگیردکه آن‌دو علاوه براین‌که « کفو شرعی » یعنی مسلمان باشند، « کفو عرفی » نیز باشند ، یعنی تناسب‌های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود ، در غیر اینصورت نباید از به‌هم‌خوردن چنین ازدواج‌هایی تعجب کرد.

فلسفه نگهداشتن عِدّه

بدون شک « عِدّه » دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است : نخست مسأله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری و دیگر وجود وسیله‌ای برای بازگشت به زندگی اول و از بین بردن عوامل جدایی است که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود ، خصوصا این‌که اسلام روی این مسأله تأکید می‌کند که زنان در دوران « عِدّه » باید درخانه مرد بمانند و طبعا یک معاشرت دائمی چند ماهه خواهند داشت که به آن‌ها مجال می‌دهد مسأله جدایی را دور از هیجانات زودگذر مجددا مورد بررسی قرار دهند. مخصوصا در مورد طلاق

۱ و ۲- « مکارم الاخلاق » ، صفحه ۹۱ و ۱۰۷ .

(۵۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

رجعی (۱) که بازگشت به زوجیت نیازی به هیچ‌گونه تشریفات ندارد و هرکار یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد، رجوع محسوب می‌شود، حتی اگردست بر بدن زن با شهوت و یا بدون شهوت بگذارد ، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد، رجوع محسوب می‌شود. به این ترتیب اگر این مدت با شرایطی که در بالاـ گفتیم ، بگذرد و آن دو با هم آشتی نکنند ، معلوم می‌شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند و مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَحْصُوا: از ریشه «اِحْصاء» به مفهوم شمردن آمده است.

فاحِشَة: به کار بسیار زشت و ناپسند گفته می‌شود.

به باور مفسران در آیه مبارکه گرچه روی سخن با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، امّا مورد خطاب امت او هستند و بدان دلیل که آن بزرگوار پیشوای توحید و تقوا است، خدای فرزانه به او پیام می‌دهد تا مقررات او را بر مردم بیان کند و خود آن حضرت نیز بسان دیگران مخاطب پیام و موظّف به رعایت مقررات است و همه دانشمندان بر این اصل اتفاق نظر دارند.

نظیر این آیه در قرآن فراوان است، از آن جمله این آیه که می‌فرماید:

اذا قُمْتُم اِلَی الصَّلوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ اَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ...(۲)

هنگامی که به عزم نماز برخاستید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید...

و نیز این آیه که می‌فرماید:

فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیم(۳)

۱- منظور از « طلاق رجعی » ، طلاقی است که برای اولین بار و یا دومین بار صورت می‌گیرد و تصمیم بر جدایی ، از ناحیه مرد است به طوری که زن نه مهر خود را بذل می‌کند نه مال دیگر را .

۲ . سوره مائده، آیه ۶.

۳ . سوره نَحْل، آیه ۹۸.

تفسیر مردان (۵۲۵)

پس آن گاه که قرآن را می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

آری، در همه این آیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بسان یکی از امت و به عنوان پیشوا و سرمشق آنان موظّف به رعایت مرزهای مقررات خداست و آن حضرت نیز در همه زندگی و سبک و سیره مترقّی خود چنین بود.

امّا منظور از طلاق در دوران عدّه، که در آیه آمده این است که: باید طلاق در زمان پاکی زن از خون ماهانه یا حیض، که شوهر با او همبستر نشده است واقع گردد. با این بیان باید طلاق در زمان پاکی زن از حیض و زمان همبستر نشدن شوهر با او در آن دوران پاکی، داده شود و این نخستین شرط طلاق و جدایی است.

و روشن است که این حکم برای آن زنانی است که با همسران خویش همبستر شده‌اند وگرنه عدّه‌ای نخواهند داشت و قرآن به این نکته توجه می‌دهد که می‌فرماید:

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذانَکَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها...(۱)

هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر زنان باایمان را به نکاح خویش درآوردید و آن گاه پیش از آن که با آنان همبستر گردید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آنان عدّه‌ای که آن را به شمار آورید به سود شما نیست...

با این بیان از آیه مورد بحث چنین دریافت می‌گردد که اگر کسی زن خویش را در زمان عادت ماهانه حیض و یا در دوران طُهر و

پاکی او که همبستر شده است طلاق دهـد، این طـلاق درست نیست، چرا که «امر» در آیه شریفه وجوب را نشانگر است.

۱ . سوره احزاب، آیه ۴۹.

(۵۲۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روایاتی درنکوهش طلاق

از علـی علیه‌السلام آورده‌اند که پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

تَـزَوَّجُوا وَ لاتُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلاقَ یَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ.(۱)

ازدواج کنیـد و طـلاق ندهید که طلاق و جدایی عرش خدا را به لرزه درمی‌آورد.

و نیز «ثَوْبان» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود:

أَیُّمَا امْرَأَةٍ سَـأَلَتْ زَوْجَهَـا الطَّـلاقَ فی غَیْـرِ مـا بَـأْسٍ فَحَـرامٌ عَلَیْهـا رائِحَةُ الْجَنَّةِ.(۲)

هر زنی کـه بـدون دلیـل و جهـت قانع‌کننـده‌ای از شـوهر خـویش طلاـق بخواهـد، بـوی خـوش بهشـت زیبـای خـدا بر او حـرام می‌گـردد.

و نیـز «اَشْـعَـرِیّ» از آن حضـــرت آورده است کـه فرمـود: لاـتُطَلِّقُوا النِّسـاءَ اِلاّـ مِنْ ریبَـةٍ، فَـاِنَّ اللّـهَ لاـ یُحِـبُّ الـذَّوّاقیـنَ وَ الـذَّوّاقـاتِ.(۳)

زنان خویش را جز آن گاه که در مورد پاکدامنی و عفت آنان به راستـی دستخـوش تـزلـزل شـدیـد، طلاق ندهید، چرا که خدا مردان طـلاق‌دهنده و زنـان طـلاق گیـرنـده را دوسـت نمـی‌دارد.

و نیـز «اَنَـس» آورده اسـت کـه فـرمـود:

مـا حَلَـفَ بِالطَّـلاقِ وَ لاَ اسْتَحْلَـفَ بِه اِلاّ مُنـافِقٌ.(۴)

جـز نفـاقگـرا و تاریک اندیش کسی بدون دلیل قانع‌کننده سوگند به طلاق دادن و طـلاق گـرفتن نمی‌خورد.

گفتنـی است که این چهـار روایـت از تفسیـر «ثَعْلَبـی» نقـل شـده اسـت.

۱ . صَحیح مُسْلِم، کتاب الطّلاق، ج ۲، ص ۱۹۱۰؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۴۹.

۲ . وَسائِل الشّیعة، ج ۱۵، ص ۲۶۸، روایت ۷.

۳ . وَسائِل الشّیعة، ج ۱۵، ص ۲۶۸، روایت ۸؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۴۹؛ تفسیر ثَعْلَبی، ذیل آیه مورد بحث.

۴ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۴۹؛ تفسیر ثَعْلَبی، ذیل آیه مورد بحث.

تفسیر مردان (۵۲۷)

در ادامـه آیـه شریفـه می‌فرماید: وَ أَحْصُـوا الْعِـدَّةَ

و زمـان عـدّه را به حسـاب آوریـد و بشمـاریـد.

بـه بـاور پـاره‌ای منظـور ایـن اسـت کـه: روزهـای عـادت ماهـانه‌ای کـه زنـان بـه آن عـادت دارنـد، آن روزهـا را بشمـاریـد.

این دسـتور قرآن به شـمارش دوران عدّه برای این است که در آن زن دارای حق نفقه و هزینه زندگی و مسکن است که شوهر باید برای او فراهم آورد و شـوهر نیز در آن دوران حق دارد تـا در صـورت تمایـل به سوی همسـر خویش بـازگردد و پیونـد گسسـته را دگـربـاره به حـال نخسـت برگـردانـد و او را از جـدایـی همیشـه بـاز دارد.

با این بیان دستور به شمارش عدّه برای آگاهی از هنگامه و فرصت رجوع شوهر، هنگامه پایان فرصت رجوع و حرمت آن زن بر آن

مرد، پایان یافتن پرداخت هزینه زندگی و مسکن زن از سوی شوهر و نیز آگاهی از زمان فوت شوهر است، تا به هرصورت، نه حقوق زن نادیده گرفته شود و نه حقوق مرد.

در ادامه آیه می‌فرماید: وَ اتَّقُوا اللّهَ رَبَّکُمْ

از خدایی که پروردگار شماست بترسید و پروا کنید و به آنچه مقرر شده است، عمل نمایید و از قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی دوری جویید.

لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ

شما مردانی که همسرانتان را طلاق می‌دهید، آنان را در زمان «عِدَّهْ» از خانه‌هایشان بیرون نسازید؛

وَ لا یَخْرُجْنَ

و آن زنان نیز در دوران «عِدَّهْ» از خانه و محل زندگی مشترک با شما بیرون نروند.

با این بیان در دوران «عدّه طلاق»، نه مرد حق دارد زن خود را از خانه‌اش بیرون کند و نه آن زن حق دارد تا پایان عدّه طلاق و گسست کامل پیوند زناشویی بدون دلیل و ضرورت از خانه بیرون برود که تخلف هر کدام گناه و حرام است.

(۵۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِلّا أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ

مگر این که چنین زنانی به کار زشت آشکاری دست یازیده باشند.

در مورد منظور از واژه «فاحِشَهْ» در آیه دیدگاه‌ها متفاوت است:

۱ ـ به باور گروهی از مفسران پیشین، نظیر «حَسَن»، «مُجاهِد» و «ثَعْلَبی» منظور این است که: مگر این که آنان به بی‌عفتی آشکاری دست یازیده باشند که آنان را ناگزیر برای کیفر کردارشان باید از خانه بیرون برند.

۲ ـ امّا به باور «ابن عبّاس» منظور ناسازگاری و بدزبانی آن زن با اهل منزل است، که در آن صورت می‌توان چنین زنی را از خانه بیرون کرد، چرا که ادامه حضور او در خانه مشکلات را حادتر می‌کند. گفتنی است که این نظر از دو امام راستین حضرت باقر علیه‌السلام و صادق علیه‌السلام روایت شده است.(۱)

و از حضرت رضا آورده‌اند که در تفسیر آیه فرمود:

اَلْفاحِشَةُ اَنْ تُؤْذِیَ اَهْلَ زَوْجِها وَ تَسُبَّهُمْ.(۲)

منظور از «فاحِشَهْ» عبارت از اذیت و آزار خاندان شوهر از سوی زن و فحاشی و بدزبانی به آن‌هاست.

۲ ـ از دیدگاه «قَتادَه» منظور سرکشی و پرخاشگری و نشوز است؛ از این رو اگر به‌خاطر سرکشی و نشوز او را طلاق داده‌اند و باز هم به آن شیوه اصرار می‌ورزد، باید از خانه بیرون رود.

و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: هر گناه و نافرمانی خدا به صورت آشکار «فاحشه» می‌باشد.

وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ

و این‌ها مرزهای مقررات خداست که در مورد طلاق و شرایط آن مقرر فرمود و به

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۲ ـ ۳۵۰، روایات ۲۰ ـ ۱۷.

۲ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۱.

تفسیر مردان (۵۲۹)

صورت روشنی بیان کرد که باید رعایت نمود و از آن‌ها عبور نکرد.

وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ

و هر کس از مرزهـای مقررات خـدا عبور کنـد در حقیقت به خویشـتن سـتم روا داشـته است؛ چرا که بـا این تجـاوز از مرز قوانین و مقررات خدا به گناه و نافرمانی روی آورده و بـه کاری دست زده است که خـود را در خور کیفر ساخته است.

لا تَدْری لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً

تو ای پیامبر، از عالم غیب و آینـده بدون آگاهی یافتن از راه وحی و رسالت خبر نداری و نمی‌دانی چه پیش خواهد آمد، شاید خدا پس از این طلاق و اعلام جـدایی، رابطه تازه‌ای برای آن زن و مرد پدیـد آورد و وسـیله‌ای برای اصـلاح آنان پیـدا شود و از جدایی منصـرف شونـد؛ چرا که اگر تحولی در دل و انـدیشه شوهر پدیـد آیـد و محبت همسـرش در دل او گُل کنـد و پس از این طلاق یا طلاق دوم و یا حتی میان طلاق دوم و سوم تصمیم بگیرد می‌تواند از فروپـاشی خانواده جلوگیری نماید.

از آیه شـریفه چنین دریـافت می‌گردد که بایـد سه طلاق به صورت جـدا جـدا انجام شود و نه یکباره و در یک نشـست، که این روا نیست؛ چرا که در آیه شریفه می‌فرماید:

فَطَلِّقُـوهُـنَّ لِعِـدَّتِهِـنَّ وَ أَحْصُـوا الْعِـدَّةَ وَ اتَّقُـوا اللّـهَ رَبَّکُــمْ...

هنگـامی که خواستیـد زنـان خود را طلاـق دهیـد، آنان را در زمان‌بنـدی عـدّه آنان طلاق دهیـد و زمان عـدّه را به حساب آوریـد و بشمارید و از خدا، که پروردگار شماست پروا کنید...

بـدین وسیله قرآن شـریف «فَطَلِّقُوهُنَّ...» را با دستور به شـمارش و به حساب آوردن «عِدَّة» مورد تأکیـد قرار می‌دهد و از پی آن با دستور به رعـایت پروا و تقـوا همـان واقعیت را مـورد تأکیـدی دیگر قرار می‌دهـد و روشـنگری می‌کنـد که از مرز مقررات او عبور نکننـد؛ و بـار سـوم همین نکته سازنـده را بـا بیـان حقـوق زن وشـوهر پس از طلاـق و در دوران «عـدّه» مـورد تـوجّه قرار می‌دهـد و می‌فرماید: نه شما مردانی که زنان خود را

(۵۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

طلاق می‌دهید حق دارید آنان را در دوران «عدّه» از خانه‌هایشان بیرون کنید و نه زنان حق دارند بـروند.

لاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخْرُجْنَ

و روشن است که در این صورت امکان بازگشت و رجوع برای شوهر می‌ماند که از حقـوق اوسـت.

و بار دیگر می‌فرماید: و این مرزهای مقررات خداست و کسی که از این مرزها و مقررات عبور کند و بدون رعایت دقیق این شرایط طلاق دهد، هم گناه کرده و هم طـلاق او فاقد شرایط و باطل است.

و سـرانجام می‌فرمایـد: لَعَلَّ اللّهَ یُحْـدِثُ بَعْـدَ ذلِکَ أَمْراً؛ شاید خدا پس از این رویداد تلخ، موقعیت و رویداد تازه‌ای پدید آورد؛ که بدین وسـیله ضـمن تأکید بر همه شـرایط و مرزهای مقررات خدا در طلاق و اعلام جدایی، روشـنگری می‌کند که با طلاق اوّل، حق رجوع و بـازگشت برای مرد پایـان نیـافته و می‌توانـد از طلاق باز گردد، چرا که ممکن است این رویـداد پس از طلاق، همان ایجاد مهر در دل مرد به خواست خدا و تصمیـم او بـه رجـوع و جلـوگیـری از فـروپـاشی ارکـان خـانـواده گـردد.

بـا ایـن بیـان، از خـود آیـه شریفه چنین دریافت می‌گردد که سه طلاق باید جـداجـدا انجـام شود، چرا کـه:

۱ ـ پیش از هر چیز، طلاق را تنها در زمان پاکی از خون دیدن ماهانه قرار می‌دهد.

۲ ـ آن را به شرط همبستر نشدن با زن در آن زمان پاکی و طُهر او درست می‌داند.

۳ ـ در آیه، «فَطَلِّقُوهُنَّ...» را با دستور به شـمارش و به حساب آوردن دقیق «عدّه» مورد تأکید قرار می‌دهد، چرا که اگر می‌توان سه طلاق را در یک نشست گفت و تمام کرد، دیگرشمارش‌دقیق «عدّه» چرا؟

۴ ـ دسـتـور به پـروای خـدا پس از دسـتـور به شمـارش «عـدّه» نیـز بیانگر همـین نکتـه است که باید سـه طـلاق بـه صـورت جـداجـدا انجـام شـود.

تفسیر مردان (۵۳۱)

۵ـ و همین گونه دستور به زن و مرد که در دوران «عدّه» بایـد زن از خانه بیرون نرود و مرد هم نمی‌تواند او را بیرون کند، چرا که حقوق هر دو در میـان است و امکان رجوع در این فـرصت، با گـذشت زمـان و فـرو نشسـتن طوفان خشم و حضور چنـد ماهه زن در خـانه و در کنـار شـوهـر در زمـان «عـدّه» و تـدبر و تفکر در کـار و یـادآوری فرجـام شـوم طلاـق و... همـه و همه زمینه‌ساز بازگشت مرد و رجوع او و جلوگیری از فـروپـاشی کـانون خـانـواده است.

۶ـ و آن گاه این جمله تفکرانگیز که: وَ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ... و این از مرزهای مقررات خداست که باید به دقت رعایت گردد.

۷ـ و سـرانجام این جمله که می‌فرمایـد: لَعَلَّ اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْرا؛ امیـد که خـدا پس از این طلاق نخست و این پیشامـد تلخ شرایط تازه‌ای پدید آورد، که ممکن است یکی از این شـرایط تـازه همـان بازگشت و رجوع مرد به زندگی زناشویی باشد.

بـا این بیـان اگر سه طلاـق را به صورت جـدا جـدا در نظر نگیریم، همه این نکات هفت‌گانه دقیق و ظریف و حکیمانه و راهگشا در آیه نادیده انگاشته می‌شود.

(۵۳۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

با سازش یا جدایی خداپسندانه

فَإذا بَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَاَمْسِـکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ اَوْ فـارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ اَشْـهِدوُا ذَوَیْ عَـدْلٍ مِنْکُمْ وَ اَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الاْخِرِ وَ مَنْ یَتَّـقِ اللّهَ یَجْعَـلْ لَهُ مَخْرَجا

و هنگامی که عدّه آن‌ها سـرآمد یا آن‌ها را به طرز شایسـته‌ای نگهدارید و یا به طرز شایسـته‌ای از آن‌ها جدا شوید و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیریـد و شـهادت را برای خـدا برپاداریـد، این چیزی است که افرادی که به خـدا و روز قیامت ایمان دارنـد، به آن اندرز داده می‌شوند و هـر کس تقـوای الهـی پیشه کند ، خـداوند راه نجاتی برای او فراهم‌می‌کند. (۲ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در فراز نخست این آیه ، یکی از مهم‌ترین و حساب‌شـده‌ترین دسـتورهای مربوط به زندگی زناشویی مطرح است و آن این‌که زن و مرد یا باید به طور شایسـته باهم زندگی کنند و یا به طور شایسته از هم جدا شوند ، همان‌گونه که زندگی مشترك باید روی اصول صحیـح و طرز انسانی و شایسـته باشد ، جدایی نیز باید خالی از هرگونه جار و جنجال و دعوا و نزاع و بدگویی و ناسـزا و اجحاف و تضییع حقوق بوده باشد . این مهم است که همان‌گونه که پیوندها با صلح و صفا انجام می‌گیرد ، جدایی‌ها نیز توأم با تفاهم باشـد ، چراکه ممکن است در آینـده این زن و مرد بـار دیگر به فکر تجدیـد زنـدگی مشترك بیفتنـد ، ولی بـدرفتاری‌های هنگام جـدایی ، چنان جوّ فکری آن‌ها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آن‌ها می‌بنـدد و به فرض این‌که بخواهنـد مجـددا باهم ازدواج کننـد ، زمینه فکری و عـاطفی منـاسبی ندارنـد ، از سـوی دیگر بالاـخره هر دو مسـلمانند و متعلق به یـك جـامعه و جـدایی توأم با مخاصـمه و امـور ناشـایست نـه تنهـا در خـود آن‌هـا اثر می‌گـذارد ، بلکـه در فامیـل دو طرف هم اثرات زیانبـاری دارد و گـاه زمینه همکاری‌هـای آن‌هـا را در آینـده به کلی بر بـاد می‌دهـد. راستی چه خوب است که نه فقـط در زنـدگی زناشویی ، بلکه درهرگونه دوستی و برنامه

تفسیر مردان (۵۳۳)

مشترك، انسـان تـا آن‌جـا که می‌توانـد به همکاری شایسـته ادامه دهـد و هرگاه نتوانست ، به طرز شایسـته جـدا شود ، که « جـدایی شایسـته » نیز نـوعی پیروزی و مـوفقیت برای طرفین است. از آن‌چه که گفـتیم ، معلوم شـد که « امسـاك به معروف » و « جـدایی به معروف » معنی وسـیعی دارد کـه هر گـونه شـرایط واجـب و مسـتحب و برنامه‌هـای اخلاـقی را دربرمی‌گیرد و مجمـوعه‌ای از آداب

اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می کند. شاهد گرفتن برای آن است که اگر در آینده اختلافی روی دهد ، هیچ‌یک از طرفین نتوانند واقعیت‌ها را انکار کنند (وَ اَشْهِدوُا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ). مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف ، مانع شهادت به حق باشد ، نباید جُز خدا و اقامه حق ، انگیزه دیگری در آن راه یابد (وَ اَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ). ضمنا تعبیر به « ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ » ، دلیل بر این است که دو شاهد باید" مسلمان" ، "عادل "و" مرد "باشند. این تعبیر ، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده این احکام است ، به گونه‌ای که اگر کسی آن‌ها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد ، گویی به خدا و روز قیامت ایمان ندارد (ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْاخِرِ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زندگی تحسین‌برانگیز و یا جدایی خداپسندانه

فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

پس آن گاه که دوران «عدّه» سپری گردید و به پایانش نزدیک شد، یا باید همسر خودرا به‌سبک شایسته و خداپسندانه‌ای نگاه‌دارید و تصمیم‌دگرباره برای‌ادامه زندگی مشترک بگیرید و از پرداخت هزینه زندگی و مسکن و در پیش گرفتن رفتار و کردار و گفتار خوش و انسانی کوتاهی نکنید...

أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

و یا این که آنان را رها کنید تا از دوران «عدّه» خارج گردند و به گونه‌ای خداپسندانه از آنان جدا شوید.

(۵۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

روشن است که منظور آیه، نه سپری شدن دوران «عدّه» که منظور رو به پایان نهادن آن است، چرا که پس از سپری شدن «عدّه» دیگر راه بازگشت مسدود می‌شود و مرد، دیگر حق رجوع ندارد و زن در آن هنگام می‌تواند با هر کس که خواست ازدواج کند و به یک طلاق بدون رجوع شوهر جدا شده است.

وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ

و به هنگام جدایی و طلاق، دو شاهد عادل مرد از میان خودتان بر این کار برگزینید.

به باور مفسران، قرآن به مردهایی که زنان خویشتن را طلاق می‌دهند، دستور می‌دهد که به هنگام طلاق و نیز به هنگام رجوع دو گواه عادل بگیرند تا به هنگام پیش آمدن اختلاف بر سر رجوع به هنگام «عدّه» یا انکار طلاق از سوی مرد را گواهی کنند.

امّا پاره‌ای نیز بر آنند که: باید آنان برای حفظ دین خودشان و پایمال نشدن حقوق یکدیگر دو گواه عادل برگیرند.

از امامان معصوم نیز روایت در تأیید دیدگاه دوم رسیده است و به نظر می‌رسد که این دیدگاه بهتر باشد، چرا که اگر گرفتن گواهان عادل را بر طلاق حمل کنیم، اقتضاء وجوب می‌کند، در حالی که گرفتن آن دو گواه از شرایط صحت طلاق است. از دیدگاه کسانی که گواه خواستن و گواه گرفتن را برای رجوع می‌گیرند، دراین صورت آن را کاری مستحب می‌شمارند.

وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلّـهِ

و آن دو گواه نیز وظیفه دارند که به هنگام نیاز برای خشنودی خدا و تقرب به بارگاه او بر اساس حق و عدالت گواهی دهند و در اندیشه جلب دوستی نابجای ظالم یا ستمکار نباشند.

ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُوءْمِنُ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ

این توجه به خدا و رعایت عدالت چیزی است که هر کس به خدا و روز واپسین ایمان بیاورد، به آن اندرز داده می‌شود و می‌تواند از این اندرزهای سازنده بهره گیرد.

تفسیر مردان (۵۳۵)

و بدین سان قرآن به مردم باایمان روشنگری می‌کند که با توجه به این نکات و رهنمودها از باطل و بیداد دوری جویند و به رعایت مقررات عادلانه و انسانی روی آورند. و بدان دلیل روی سخن را به مردم باایمان می‌کند و آنان را ویژه پندآموزی و اندرزپذیری قرآن وصف می‌کند که اینان به دلیل ایمان به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مقررات آسمانی باید بیشتر از هر کس دیگر از این پند و اندرزها بهره برند و پندپذیری واقعی آن است که انسان مقررات او را بشناسد و در عرصه‌های زندگی به کار بندد و رعایت کند و پاداش کارش را از خدا بگیرد و از آنچه ستم و بیداد و حق‌کشی و قانون‌شکنی است، نهی فرموده است، هشدار پذیرد و دوری جوید.

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّه یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً

و هر کس از خدا پروا کند و از گناه و ستم و کارهای ناروا که از آن‌ها هشدار داده شده است، دست نگاه دارد، خدا برای او راه نجاتی قرار می‌دهد و از رنج و درماندگی دنیا و تیره‌بختی آخرت در امانش می‌دارد.

از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که به هنگام تلاوت این آیه فرمود:

مِنْ شُبَهاتِ الدُّنْیا، وَ مِنْ غَمَراتِ الْمَوْتِ، وَ شَدائِدِ یَوْمِ الْقِیامَهِْ.(۱)

منظور این است که اگر کسی به راستی پروای خدا را پیشه سازد، خدا او را از شبهات زندگی دنیا و از گرفتاری‌ها و غمرات مرگ و از فشارها و سختی‌های روز رستاخیز نجات می‌دهد.

و نیز آورده‌اند که فرمود: مَنْ اَکْثَرَ الْاِسْتِغْفارَ جَعَلَ اللّهُ لَهُ مِنْ کُلِّ هَمٍّ فَرَجا وَ مِنْ کُلِّ ضیقٍ مَخْرَجا.(۲)

کسی که بسیار آمرزش بخواهد و روی توبه به بارگاه خدا آورد، خدای مهربان او را از هر غم و اندوهی نجات داده و از هر تنگنا و رنجی برایش گشایش پدید می‌آورد.

۱ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۶۰؛ نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۶۱.

(۵۳۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا

و او را از جایی که گمان ندارد ، روزی می‌دهد و هر کس بر خداوند توکل کند، کفایت امرش را می کند ، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. (۳ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می‌دهد که از مشکلات حق نهراسند و مجری عدالت باشند و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند ، چراکه خداوند تضمین کرده است که مشکلات پرهیزکاران را بگشاید و آنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند ، روزی دهد . خداوند ضمانت کرده که هر کس بر او توکل نماید ، درنمی‌ماند و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است. جمله «قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریع و تکوین است ، یعنی این دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده ، همه طبق حساب و اندازه‌گیری دقیق و حکیمانه‌ای است ، همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می‌دهد ، هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایانی دارد ، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند و زبان به شِکوه بگشایند و یا برای حل مشکلات به بی‌تقوایی‌ها توسل جویند ، بلکه باید با نیروی تقوا و خویشتن‌داری به جنگ آن‌ها رفته و حل‌نهایی را از خدا بخواهند .

ارتبـــاط بیـــن تقوا و نجات از مشکلات

آیـات فوق از امیـدبخش‌ترین آیـات قرآن مجیـد است که تلاوت آن دل را صـفا و جان را نور و ضـیاء می‌بخشـد ، پرده‌های یأس و ناامیدی را می‌درد ، شـعاع‌های حیـاتبخش امیـد را به قلب می‌تابانـد و به تمـام افراد پرهیزگار باتقوا وعـده نجات و حل مشکـلات می‌دهـد. در حـدیثـی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « اِنّی لَأَعْلَمُ آیَةً لَوْ اَخَذَ بِهَا النّاسُ لَکَفَتْهُمْ ؛ وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا . . . فَمازالَ یَقُولُها وَ

تفسیر مردان (۵۳۷)

یُعیدُها : من آیـه‌ای را می‌شنـاسـم که اگـر تمـام انسـان‌ها دسـت به دامن آن زنند، برای حل مشکلات آن‌ها کافی‌است، پس آیه « وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ » را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد » .(۱) و در حدیث دیگری از همان حضـرت صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است : « مَنْ اَکْثَرَ الْاِسْتِغْفارِ جَعَلَهُ اللّهُ لَهُ مِـنْ کُلِّ هَمٍّ فَرَجا وَ مِنْ کُلِّ ضیـقٍ مَخْرَجا : هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشویـد) خـدا برای او از هر انـدوهی ، گشایشـی و از هر تنگنایی ، راه نجاتی قرار می‌دهد » .(۲) جمعی از مفسـران گفته‌اند که این آیه دربـاره « عوف بن مالک » نازل شـده که از یاران پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله بود ، دشـمنان اسـلام فرزنـدش را اسیر کردنـد ، او به محضـر پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد ، ایشان فرمودند : « تقوا را پیشه کن و شکیبا باش و بسیـار ذکر " لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّه " را بگو » ، او این کار را انجام داد ، ناگهان درحالی که در خانه‌اش نشسته بود، فرزندش از درآمد، معلوم‌شدکه ازیک لحظه غفلت دشـمن اسـتفاده کرده و فرار نموده است و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است (این‌جـا بود که آیه فوق نـازل شـد و از گشایش مشـکل این فرد باتقوا و رسـیدن روزی از جایی که انتظارش را نـداشت ، خبر داد). ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه این نیست که انسان تلاش و کوشـش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد و بگوید در خانه می‌نشـینم و تقوا پیشه می‌کنم و ذکر " لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللّه " می‌گویم تا از آن‌جا که گمان ندارم به من روزی برسـد ، نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست ، هـدف تقوا و پرهیزگـاری توأم بـا تلاـش و کوشـش است ، اگر بـا این حال درها به روی انسان بسـته شد ، خداوند گشودن آن‌ها را تضـمین فرموده است . و لذا در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق « عمر بن مسلم » مدتی خدمتش نیامد ، حضرت جویای حال او شد ، عرض کردند : « او تجارت را ترک گفته و رو به عبادت آورده است » ، فرمود : « وای بر او ، آیا نمی‌داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید ، دعایش مستجاب نمی‌شود (اَما

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۰۶ .

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۵۷ .

(۵۳۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

عَلِمَ اَنَّ تارِکَ الطَّلَبِ لا یُسْتَجابُ لَهُ) ». سـپس افزود : جمعی از یاران رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی آیه وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ نازل شـد ، درها را به روی خود بسـتند و رو به عبادت آوردنـد و گفتند : « خداوند روزی ما را عهده‌دار شده » این جریان به گوش پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله رسـید ، کسـی را نزد آن‌ها فرسـتاد که : «چرا چنین کرده‌اید»؟ گفتند : « ای رسول خدا ! چون خداوند روزی ما را تکفل کرده ، ما مشغول عبادت شدیم » پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « اَنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذلِکَ لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ عَلَیْکُمْ بِالطَّلَبِ: هر کس چنین کند ، دعایش مستجاب نمی‌شود ، بر شما باد که تلاش و طلب کنید » .(۱)

مفهـــــوم روح توکـــــل بـــــر خـــــدا

منظور از توکل بر خدا ، این است که انسان تلاشگر کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد ، خدایی که

از تمام نیازهای او آگاه است ، خدایی که نسبت به او ، رحیم و مهربان است و خدایی که قدرت حل هر مشکلی را دارد. کسی که دارای روح توکل است ، هرگز یأس و ناامیدی را به خود راه نمی‌دهد ، در برابر مشکلات ، احساس ضعف و زبونی نمی‌کند ، در برابر حوادث سخت ، مقاوم است و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می‌دهد که می‌تواند بر مشکلات پیروز شود و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است ، به یاری او می‌آید و او را از شکست و ناتوانی رهایی می‌بخشد. در حدیثی از پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که فرمود : «از پیک وحی خدا ، جبرئیل ، پرسیدم : توکل چیست ؟ گفت : حقیقت توکل این است که انسان بداند مخلوق نه زیان می‌رساند و نه نفع ، نه عطا می‌کند و نه منع ، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود ، انسان جُز برای خدا کارنمی‌کند، به‌غیراو امیدندارد، از غیراونمی‌ترسد و دل

۱- «نورالثقلین»،جلد۵،صفحه۳۵۴،حدیث۳۵.

به‌کسی جُزاو نمی‌بندد، این روح توکل است».(۱) « توکل » با این محتوای عمیق ، شخصیت تازه‌ای به انسان می‌بخشد و در تمام اعمال او اثر می‌گذارد ، لذا در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد : «پروردگارا ! چه عملی از همه اعمال برتر است (اَیُّ الاَعْمالِ اَفْضَلُ)»؟ خداوند متعال فرمود : « لَیْسَ شَیْءٌ عِنْدی اَفْضَلَ مِنَ التَّوَکُّلِ عَلَیَّ وَ الرِّضا بِما قَسَمْتُ : چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من و خشنودی به آن‌چه قسمت کرده‌ام، نیست ».(۲) بدیهی است توکل به این معنی همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است ، نه تنبلی و فرار از مسؤولیت‌ها.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به باور پاره‌ای این آیه در مورد فردی به نام «عوف اشجعی» فرود آمد، چرا که فرزند او به دست دشمن اسیر گردید و او به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و این خبر را با آن حضرت در میان نهاد و از فقر و محرومیت شکایت کرد؛ پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

اِتَّقِ اللّهَ وَ اصْبِرْ وَ اَکْثِرْ مِنْ قَوْلِ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ.(۳)

هان ای عَوْف! از خدا پروا کن و شکیبایی پیشه ساز و هر چه بیشتر به او پناه بر و به او اعتماد کن و بگو: هیچ نیرو و قدرتی جز نیرو و قدرت بی‌کران او نیست و هیچ توانمندی جز به یاری و قدرت او نمی‌تواند کاری انجام دهد.

آن مرد دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به جان خرید و ضمن آراسته ساختن جان به پروای خدا، راه شکیبایی را در زندگی پیش گرفت و به آن ذکر توسّل جست و آن گاه چیزی نگذشته بود که پسرش به خواست خدا با غفلت اسارت‌گیرندگانش فرار کرد و خود را

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۶۹ ، صفحه ۳۷۳ ، حدیث ۱۹ .

۲- « سفینهٔ البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۸۳ (ماده وکل) .

۳. تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۶۰.

به خانه رساند و شتری نیز که بر آن سوار شده بود با خود به غنیمت آورد. و این جلوه‌ای کوچک از پیام آیه مورد بحث است که فرمود: هر کس پروای خدا را پیشه سازد، خدا برای او بیرون رفتن از مشکلات و تنگناها می‌گشاید و ر???او را از جایی که حساب آن را هم نکرده است می‌سازد.

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: منظور از «وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» این است که: خدا به کسی که پروا پیشه سازد، به آنچه به او داده است برکت می‌بخشد.

يُبارِكُ لَهُ فيما اتاهُ.(۱)

و «ابوذر غِفاری» از پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود:

اِنّى لَاَعْلَـمُ آيَـةً لَوْ اَخَـذَ بِهَـا النّاسُ لَكَفَتْهُـمْ: وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا... فَما زالَ يَقُـولُهـا وَ يُعيـدُهـا.(۲)

من آیه‌ای را از قرآن شـریف نشـان دارم که اگر همه انسان‌هـا دست به دامـان آن زننـد، برای حـل مشـکلات و رفع تنگناهـای آنان بسـنده است؛ و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحـث پـرداخت و بـارهـا آن را تکرار کرد که: وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِـبُ...

در ادامه آیه می‌فرماید: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

و هر کس بر خدا اعتماد کند، همو برایش بسنده است.

آری، اگر انسـانی به او ایمان داشـته باشـد و کار دنیا و آخرت خویش را به تـدبیر و تقـدیر او واگـذارد، خـدای فرزانه او را کفایت می‌کند و با او به گونه‌ای رفتار می‌کند که دنیـای آبـاد و آزاد و بهشت پرطراوت را به دست آورد.

در روایتـی آمـده است کـه: هـر کس شـادمـان می‌گردد که پرتوان‌ترین انسـان‌هـا گـردد، بایـد بـه خـدا اعتمـاد نمـاید.

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲ . تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۶۰.

مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَكُونَ اَقْوَى النّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ.(۱)

در ادامه آیه می‌افزاید:

إنَّ اللّهَ بـالِـغُ أمْـــرِهِ

چرا که خدا به دلیل دانش و قدرت بی‌کرانش، خواست و فرمان خود را به انجام می‌رساند و هیچ کسی نمی‌تواند جلو تدبیر و تقدیر او، در پدید آوردن پدیده‌ها و تـدبیـــر هستی را بگیرد.

به باور پاره‌ای منظور این است که: بی‌گمان فرمان خدا در مورد کسانی که به او توکّل نمایند و یا اعتماد نکنند انجام‌شدنی است.

قَـــدْ جَعَـلَ اللّـهُ لِكُـــلِّ شَـــيْءٍ قَـــدْراً

به یقین خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است که آن نظام و تقدیر بی کم و کـاست رعـایت می‌گردد.

به باور پاره‌ای منظور این است که: خدا برای هر چیزی بر اساس مصلحت و رحمت مقرراتی در حلال و حرام و روا و ناروا و ترغیب و هشـدار قرار داده است؛ درست همان گونه که در پدیـده طلاق و دوران «عِـدَّه» و موضوعاتی نظیر این‌ها مقررات و قـوانین خـود را به روشنی بیان فرموده است.

۱ . نورُ الثَّقَلَیْن، ج ۵، ص ۳۵۸.

احکام زنان مطلّقه و حقوق آن‌ها

وَ اللاّئى يَئِسْنَ مِنَ الْمَحيضِ مِنْ نِسائِكُم اِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ اَشْـهُرٍ وَ اللاّئى لَمْيَحِضْنَ وَاُولاتُ الاَحْمالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ يَضَـعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْـرِهِ يُسْـرا

زنانی از شما که از عادت ماهانه مأیوسند ، اگر در وضع آن‌ها (از نظر بارداری) شک کنید ، عِدّه آنان سه ماه است و همچنین آن‌ها که عادت ماهانه ندیده‌انـد و عِدّه زنان باردار این‌است که بار خودرا بر زمین بگذارند و هر کس تقوای الهی پیشه کند ، خداوند کار

را بر او آسـان می‌سازد.(۴ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله احکـامی که از آیات گذشـته استـفاده شـد ، لزوم نگهداشـتن عِـدّه بعـداز طلاق است و از آن‌جاکه در آیه ۲۲۸ سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می‌بیننـد ، در مسأله عِـدّه روشن شده است که باید سه بار پاکی را پشت سـر گذاشـته و عادت ماهیانه ببینند ، هنگامی که برای بار سوم وارد ماهانه شدند ، عِدّه آن‌ها پایان یافته ، ولی در این میان افراد دیگری هسـتند که به عللی عادت ماهیـانه نمی‌بیننـد و یا باردارنـد ، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عِـدّه راتکمیل می کنـد. به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشـخص شـده است ، دو گروه بایـد سه ماه عِدّه نگهدارند و گروه سوم یعنی زنان بـاردار بـا وضـع حمـل ، عِـدّه آنان پایان می گیرد ، خواه یک‌ساعت بعـداز طلاق ، وضع حمل کننـد یا مثلاً هشت ماه. و بالاخره در پایان آیه مجـددا روی مسـأله تقوا تکیه می کنـد و می‌فرمایـد : « هر کس تقوای الهی پیشه کنـد، خداونـد کـار را بر او آسـان می‌سازد (وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ اَمْرِهِ یُسْرا) ». هم در این جهـان و هم در جهان دیگر مشـکلات او را ، چه در رابطه مسأله جـدایی و طلاق و احکـــام آن و چــه در رابطـــه با مســائـل دیگـــر بـه لطفــش حــل می کنــد .

تفسیر مردان (۵۴۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به ترسیم تفاوت احکام و مقررات «عِدَّة» زنان طلاق داده شده، به تنـاسب تفـاوت احـوال آنـان پرداخته و در بیان احکام و حقوق آنان می‌فرماید: وَ اللاّئِی یَئِسْنَ مِـنَ الْمَحِیـضِ مِنْ نِسـائِکُـمْ إِنِ ارْتَبْتُـمْ فَعِـدَّتُهُـنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ

زنـانی که از دیـدن خون ماهـانه مـأیوس شده‌انـد، اگر در مـورد آنـان از نظر بـاردار بودن یـا نبودن دسـتخـوش تردیـد و دودلـی گـردید، دوران «عدّه» آنان سه ماه تمام است.

منظور از این زن‌ها آنـانی هستند که در شـرایط و سن و سـالی هسـتند که امثال آنـان خون ماهانه می‌بیننـد، اگر چنین زن‌هایی در موردشان تردیـد پدیـد آمـد که به دلیل سن و سال از دیـدن خون ماهانه مأیوس شده‌اند و یا به خاطر رخدادی دیگر، دراین‌صورت «عـدّه» آنـان سـه مـاه است. این دیـدگـاه از پیشـوایان دین روایت شده است.

وَ اللاّئِی لَـمْ یَحِضْنَ

و همیــن گـونـه زن‌هـایـی که خون ماهانه ندیده‌انـد و هنوز حیض نمی‌شونـد، آنـان نیـز بـایـد سه ماه تمام «عدّه» نگاه دارند؛ و حذف کلام به خاطر دلالتی است کـه بیـانگر آن است.

گفتنی است که منظور از این دسته از زنان، آنانی هستند که هم سن و سال‌شان خـون‌ماهانه می‌بینند.

وَ أُولاتُ الْأَحْمـالِ أَجَلُهُـنَّ أَنْ یَضَعْـــنَ حَمْلَهُـــنَّ

گروه سوم از آنان آن دسته از زنان هستند که باردار می‌باشنـد و «عـدّه» آنان این است که فرزنـد خود را به دنیا آورنـد، خواه یک ساعت و یا یک روز پس از طلاق، کودک خویش را به دنیا آورند یا پس از چند ماه.

«ابن عبّاس» می گویـد: این فراز از آیه تنهـا در مورد زنان بارداری است که طلاق داده شـــده‌انـد. در ایــن مـورد از امـامـان اهل بیـت هـم روایـت رسیده است.

امّا آن زنانی که شوهرشان از دنیا رفته است، اگر باردار باشند، باید بیشترین دوران

(۵۴۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

را کـه «عـدّه» بـه دنیـا آوردن کـودک خـویش و یا«عدّه» وفات باشد، نگاه دارند.

«عـدّه» وفات عبارت از چهار ماه و ده روز است که اگر در این مـدت کودک او به دنیا نیامـد، باید تا ولادت کودک خویش «عدّه»

نگاه دارد.

بیشتر فقها و پاره‌ای از مفسران پیشین بر آنند که آیه مورد بحث برای زنان شوهرمرده و همه زنان بارداری است که طلاق داده شده‌اند و به همین دلیل «عدّه» همه آنان به دنیا آمدن کودک آنان است؛ از این رو اگر زنی به دو کودک باردار باشد، نباید پس از ولادت یکی ازدواج کند، بلکه باید در انتظار ولادت فرزند دیگرش بماند، چرا که آیه می‌فرماید: «أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» و عدّه زنان باردار آن است که کودک خویش را به دنیا آورند و این شامل یک و یا چند کودک می گردد.

وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً

و کسی که پروای خدا را در رعایت فرمان‌ها و هشدارهایش پیشه سازد و مقررات او را در زندگی رعایت کند، خدا در کارهای دنیا و آخرت او گشایش و آسانی برایش فراهم می‌آورد و یا در برابر تنگناهای این جهان پاداش شکوهباری در سرای آخرت به او ارزانی می‌دارد.

تفسیر مردان (۵۴۵)

ذلِکَ اَمْرُ اللّهِ اَنْزَلَهُ اِلَیْکُم وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ اَجْرا

این فرمان خدا است که بر شما نازل کرده و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهان او را می‌بخشد و پاداش او را بزرگ می‌دارد. (۵ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَیِّئات » گاهی به معنی " گناهان صغیره "آمده ، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید به" عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره" اطلاق شده ، مثلاً در آیه ۶۵ سوره مائده آمده : « وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتابِ امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ: اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، ما تمام گناهان گذشته آن‌ها را می‌بخشیم ». مسلم است که ایمان و قبول اسلام ، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«ربیع» می گوید: خدای فرزانه مقرر فرموده است که:

۱ ـ هرکس در زندگی براو توکل‌واعتمادکند، اوراکفایت‌نمایدوکارش‌رارادیف سازد.

وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ(۱)

۲ ـ و نیز هر کس صادقانه و خالصانه به او ایمان آورد، دل او را به‌سرمنزل مقصود راه نماید.

وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ(۲)

۳ ـ و هر کس به او وامی نیکو دهد و از بندگانش گره گشایی کند، به او پاداشی چندین و چند برابر بدهد.

انْ تُقْرِضُوا اللّهَ قَرْضا حَسَنا یُضاعِفْهُ(۳)

۴ ـ و هر کس به رشته هدایت او و مهر و قدرت بی‌کرانش چنگ زند و از او

۱ . سوره طلاق، آیه ۳.

۲ . سوره تَغابُن، آیه ۱۱.

۳ . سوره تَغابُن، آیه ۱۷.

(۵۴۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرآن

یاری بخواهد، او را به راه راست راه نماید.

وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ(۱)

۵ـ و نیز کسی که دعا کند و او را بخواند، دعای خالصانه او را پاسخ دهد.
وَ اِذا سَأَلَکَ عِبادی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ...(۲)

ازدواج محبوب‌ترین چیزها نزد خداست (۳)

از آیات و روایات رسیده به روشنی چنین دریافت می گردد که دوست داشتنی‌ترین خانه‌ها و بناها آن خانه‌ای است که با ازدواج مطلوب و آگاهانه و سرشار از مهر و عشق دو انسان هدفدار و مسئولیت پذیر آباد گردد و رونق یابد و روح زندگی و نشاط و نسیم حیات و سعادت در آن وزیدن گیرد.

ما مِنْ بِناءٍ فِی الْاِسْلامِ اَحَبُّ اِلَی اللّهِ مِنَ التَّزْویجِ.(۴)

درست از این زاویه است که قرآن شریف در ترغیب و تشویق جامعه و حکومت و خانواده‌ها به این موضوع می‌فرماید:

وَ اَنْکِحُوا الْاَیامی مِنْکُمْ وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ اِمائِکُمْ...(۵)

مردان و زنان بدون همسر را، در جامعه خویش همسر بدهید و نیز غلامان و کنیزان شایسته کردار جامعه خود را؛ اگر تنگدست و نیازمند باشند، خدا آنان را از فزون‌بخشی خویش بی‌نیاز می‌سازد.

و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد فرمود:

یُفْتَحُ اَبْوابُ السَّماءِ فی اَرْبَعَةِ مَواضِعَ: عِنْدَ نُزُولِ الْمَطَرِ، وَ عِنْدَ نَظَرِ الْوَلَدِ فی وَجْهِ الْوالِدِ، وَ عِنْدَ فَتْحِ بابِ الْکَعْبَةِ، وَ عِنْدَ النِّکاحِ.(۶)

۱ . سوره آل عِمران، آیه ۱۰۱.

۲ . سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۳ . مترجم.

۴ . بِحارُ الاَنْوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۲.

۵ . سوره نور، آیه ۳۲.

۶ . ازدواج در اسلام، ص ۱۷.

تفسیر مردان (۵۴۷)

در چهار هنگام است که درهای رحمت و مهر خدا بر روی انسان‌ها گشوده می‌شود:

۱ـ هنگام فرو ریختن باران،

۲ـ به‌هنگام نگاه‌سرشاز از ادب‌واحترام‌فرزند برچهره‌پدر و نخستین مربی خویش،

۳ـ آن گاه که درب خانه کعبه گشوده می‌شود،

۴ـ و آن گاه که دو یار دلداده پیمان زندگی مشترک هدفدار می‌بندند.

و نیز فرمود:

مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ اَحْرَزَ نِصْفَ دینِهِ، فَلْیَتَّقِ اللّهَ فِی النِّصْفِ الْباقی.(۱)

هر کس ازدواج کند، در حقیقت یک دوّم از دین و اخلاق انسانی‌اش را حفظ کرده و باز یافته است و از آن پس باید در اندیشه یک دوّم دیگر باشد و پروای خدا را در آن مورد پیشه سازد.

و نیز فرمود: مَن تَزَوَّجَ فَقَدْ اُعْطِیَ نِصْفَ السَّعادَةِ.(۲)

کسی که ازدواجی آگاهانه و هدفدار نماید، در حقیقت به یک دوم از سعادت و نیک‌بختی زندگی نایل

آمـده اسـت.

ایـن دیـدگـاه اسـلام در ازدواج و پیـونـد دو انسـان و آبـادی و آزادی خـانه بـا ازدواج؛ روشـن است کـه وقتـی دیـن و آیینـی این گـونـه به پیونـد و اسـتحکام نظـام خـانواده می‌اندیشـد، هرگز رضـایت نمی‌دهـد که این پیونـد بـا هواهـا و هـوس‌های کـودکانه و یا بهانه‌های احمقانه و یا عوامل و عوارض ناسنجیده دیگر فـرو پـاشـد و ویـران گردد...

۱ . بِحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۹.

۲ . مُسْتَدْرَک الوَسائل، باب اول، از ابواب مقدمات.

نـارواترین رواهـا یا منفـورترین حلال‌ها(۱)

درست به همین دلیل است که از جدایی و گسستن و طلاق نفرت دارد، امّا به ناگزیر آن را روا و حلال شمرده است، تا در شرایطی که زندگی به درگیری و کشمکش و آتش سوزانی تبدیل می‌گردد و زندگی شایسته و انسانی به بن‌بست رسیده است، هر کدام به راه خـود بروند و به وسیلـه طـلاق جدا شوند.

بـا این بیان طلاق در حقیقت یک ضـرورت است که بایـد تا سـرحد امکان از آن دوری جست و تنها در شـرایط سـخت و بحرانی و پس از آزمون همه راه‌های خردمندانه و مصلحـانه و حکیمـانه برای سـازش و زنـدگـی شـرافتمنـدانه به آن روی آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:مامِنْ شَیْءٍ اَبْغَضُ اِلَی اللّهِ مِنْ بَیْتٍ یُخْرَبُ فِی الْاِسْلامِ بِالْفُرْقَهِ،یَعْنِی الطَّلاقَ.(۲)

هیـچ کاری در بارگاه خـدا منفورتر از این نیست که ارکان خانه و خانواده‌ای به وسیله طـلاق و جـدایی از هم فرو پاشـد و ویران گردد.

و نیز هشدار داد که:

تَزَوَّجُوا وَ لاتُطَلِّقُوا، فَاِنَّ الطَّلاقَ یَهْتَزُّ مِنْهُ الْعَرْشُ.(۳)

ازدواج کنیـد و طـلاق نـدهیـد کـه طـلاق پـدیـده‌ای است که عرش خدا را بـه لـرزه درمـی‌آورد.

و از حضـرت صـادق علیه‌السلام آورده‌انـد که فرمود:

ما مِنْ شَیْءٍ مِمّا اَحَلَّهُاللّهُ اَبْغَضُ اِلَیْهِ مِنَ الطَّلاقِ.(۴)

چیـزی از کارهای حـلال و روا در بارگاه خدا منفورتر از طلاق و جدایی نیست.

روشن است که این هشدارها و بازدارندگی‌های قانونی و حقوقی و اخلاقی و اجتماعی و... به خاطر عوارض ویرانگر و ره‌آورد شوم طلاق و جدایی زن و مرد است کـه در این فـرصت تنهـا می‌تـوان بـه ره‌آورد ویـرانگـر عـاطفـی طـــلاق،

۱ . مترجم.

۲ . وَسائِلُ الشّیعهْ، ج ۱۵، ص ۲۶۶.

۳ . وَسائِلُ الشّیعهْ، ج ۱۵، ص ۲۶۸.

۴ . وَسائِلُ الشّیعهْ، ج ۱۵، ص ۲۶۷.

ره‌آورد اجتماعی وحشتناک آن،

و ره‌آورد خطرناک تربیتی آن که بر روی فرزندان آنان و حتی نسل‌ها بر جای می‌گـذارد، می‌تـوان اشـاره کـرد.

چرا طلاق؟(۱)

می‌دانیم که هیچ پدیده‌ای از پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی بدون ریشه‌ها و انگیزه‌های گوناگون نمی‌تواند پدید آید و دوام یابد و بر این اصل برای مبارزه با آن‌ها باید ریشه‌یابی کرد و با شناخت و آگاهی، آن ریشه‌ها و انگیزه‌های آن آسیب‌ها، آن‌ها را خشکانید و از میان برداشت.

و هنگامی که از دید جامعه‌شناختی به این پدیده شوم و ریشه‌های آن می‌نگریم این عوامل را مهم‌ترین عوامل طلاق و گسترش آن می‌یابیم:

۱ ـ فقدان تناسب و سنخیت در اندیشه و فکر و باورها و ارزشها،

۲ ـ انتظارات بی‌جا و نامحدود زن و مرد از یکدیگر و رفتار فراقانونی آنان در نظام خانواده،

۳ ـ رواج روح تجمل‌پرستی و چشم و هم‌چشمی و اسراف و تبذیر، که عامل پیدایش نارضایتی‌ها و کشمکش‌ها و سرانجام جدایی‌ها می‌گردد،

۴ ـ نادیده انگاشتن حقوق و خواسته‌های قانونی و اخلاقی یکدیگر و عدم رعایت مسایل عاطفی و هنری، انسانی و آرمانی و بهداشتی و زینتی و آرایشی.

برای نمونه امام صادق علیه‌السلام فرمود:

لا یَنْبَغی لِلْمَرْئَةِ اَنْ تُعَطِّلَ نَفْسَها.(۲)

بر زن همسردار در نظام خانواده شایسته نیست که خود را بدون آرایش و آراستگی نگاه دارد.

۱ . مترجم.

۲ . مَکارِمُ الْاَخلاق، ص ۱۰۷.

(۵۵۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

و به مردان همسردار نیز فرمود: وَ لَقَدْ خَرَجْنَ نِساءٌ مِنَ الْعِفافِ اِلَی الْفُجُورِ ما اَخْرَجَهُنَّ اِلاّ قِلَّةُ تَهْیِئَةِ اَزْواجِهِنَّ.(۱)

زنانی از جامعه شما از راه پاکدامنی بیرون رفتند که علت این انحراف این بود که مردان آنان از نظر ظاهر و آراستگی و بهداشت و آرایش به خود نمی‌رسیدند.

این همه تدابیر و شرایط برای طلاق چرا؟(۲)

در آیاتی که گذشت قرآن شریف ضمن روا و حلال شمردن طلاق به عنوان یک ضرورت اجتماعی در نظام خانواده، شرایط سنگین و تدابیر متنوّعی برای انجام آن مقرّر فرموده است که پاره‌ای از آن‌ها عبارتند از:

۱ ـ طلاق باید در زمان پاکی و عدّه صورت گیرد،

۲ ـ باید در آن پاکی و عدّه، مرد با زن خویش همبستر نشده باشد،

۳ ـ نگاه داشتن عدّه لازم است،

۴ ـ زن در دوران عدّه باید با هزینه مرد و در خانه او زندگی کند،

۵ ـ زن حق ندارد در دوران عدّه، بدون ضرورت از خانه خارج شود،

۶ ـ گرفتن دو گواه عادل برای طلاق،

۷ ـ و سرانجام چندین بار سفارش به پروا و ترس از خدا و رعایت دقیق مقررات،

۸ ـ اندیشیدن و مشاوره بر این واقعیت که آیا سازش انسانی و زندگی شرافت مندانه ممکن است یا نه؟

۹ ـ سفارش به ایجاد دادگاه صلح و سازش خانوادگی،(۳)

۱۰ ـ هشدار از سخت گیری بر زنان و در تنگنا قرار دادن آنان،

۱۱ ـ دستور به مشاورهای خداپسندانه در مورد سرنوشت کودک یا

۱ . مَکارِمُ الاْخلاق، ص ۹۱.

۲ . مترجم.

۳ . سوره نساء، آیه ۳۵.

کودکان، اگر در میان باشند.

ایـن‌ها اهـمّ تـدابیر و شرایط برای انجام طلاق است، راستی چرا؟ فلسفه این همه تـدبیر و دقّت چیست؟

آیا جز این است که طلاق‌ها به هنگام ضرورت و آن گاه که به راستی راه زندگی خداپسندانه و انسانی بسته است، انجام پذیرد و در نتیجه خانوادها و جامعه‌ها و عصرها و نسل‌ها از عوارض دهشتناک و ویرانگر آن در امان بمانند.

و آیا با تعمّق در این تـدابیر درنمی‌یابیم که طرح طلاق و سبک انسانی و اخلاقی و بـزرگمنشانه جـدایی نیـز از دیدگاه قرآن به گونه‌ای طراحی شـده است کـه اگر در جامعه آموزش و تربیت شایسته قـرآنی بـود و رعـایت می گردیـد، آمار جدایی‌ها بـه شـدت کـاهـش می‌یافت و تا سرحد امکان، همان جدایی‌ها با رجوع و بازگشت و پیوند قرین می‌شد.

اَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ وَ اِنْ کُنَّ اُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَکُمْ فَاتُوهُنَّ اُجورَهُنَّ وَ اْتَمِروُا بَیْنَکُمْ بِمَعْروُفٍ وَ اِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْری

آنها (زنان‌مطلّقه) را هرجا خودتان سکونت‌دارید و در توانایی شما است، سکونت دهید و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنیـد (و مجبوربه ترک‌منزل شونـد) و هرگاه باردار شوند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند و اگر برای شما فرزند را شیردهنـد ، پاداش آنها را بپردازیـد و (درباره فرزنـدان کار را) با مشاوره شایسته انجام دهید و اگر به توافق نرسیدید ، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد. (۶ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در فراز نخست آیه درباره چگونگی مسکن زنان مطلّقه می‌فرماید : « آنها را هر جا خودتان سکونت دارید و امکانات شما ایجاب می کنـد ، سکونت دهیـد » (اَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ). « وُجْد » به معنی " توانایی و تمکن "است . «راغب» نیز در «مفردات» می گویـد : تعبیر به « مِنْ وُجْدِکُمْ » مفهومش این است که به مقدار توانـایی و بهانـدازه امکانـات و غنـای خود ، مسکن مناسب برای زنان مطلّقه در نظر بگیرید. سپس به حکم دیگری پرداخته و می گوید : « به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند » (وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ). مبادا کینه‌توزی‌ها و عداوت و نفرت ، شما را از راه حق و عـدالت منحرف سازد و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید و آن‌چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده و فرار کننـد. در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید : « و اگر باردار باشنـد ، مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند ، بدهید » (وَ اِنْ کُنَّ اُولاتِ حَمْلٍ فَاَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) . زیرا مادام که وضع حمل نکرده‌اند ، در حال عِدّه هستند و نفقه و مسکن بر همسر واجب است. و در چهارمین حکم درباره حقوق « زنان شیرده » می‌فرماید : « اگر حاضر شدند بعد از جدایی ، فرزندان را شیر دهند ،

اجر و پاداش آنها را بپردازیـد » (فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَکُمْ فَاتُوهُنَّ اُجورَهُنَّ). اجرتی که متناسب بامقدار و زمان شیردادن برحسب عرف و

عادت باشد. سپس می‌فرماید : « درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته‌ای تصمیم بگیرید » (وَ ائْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ بِمَعْرُوفٍ). جمله « اِئْتَمِرُوا » از مـاده « ائتمـار » بـه معنی "مشاوره "می‌باشـد و تعـبیر «بِمَعْرُوفٍ» تعـبیر جـامعی است کـه هر گـونه مشـاوره‌ای را که خیر و صـلاح در آن باشـد ، شامل می گردد. مبادا اختلافات دو همسر بر منافع کودکان ، ضـربه‌ای وارد سازد و از نظر جسـمی و ظاهری گرفتار خسـران شوند و یا از نظر عاطفی از محبت و شـفقت لازم ، محروم بمانند ، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر بگیرنـد و منافع نوزاد بی‌دفاع را فدای اختلافات و اَغراض خویش نکنند. و از آن‌جا که گاهی توافق لازم میان دو همسـر بعد از طلاـق برای حفـظ مصالـح فرزنـد و مسأله شیـر دادن حاصل نمی‌شود ، در ششـمین حکم می‌فرمایـد : « و اگر هرکـدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری (دایه) می‌تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکش‌ها ادامـه نیـابـد » (وَ اِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْری).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

دفاع از حقوق زن به هنگام جدایی و طلاق

به باور گروهی از مفسـران پیشین از جمله «حَسَن»، «سُدّی»، «جُبّائیّ» منظور از «مِنْ وُجْدِکُمْ» عبارت از این است که: زنان طلاق داده شده را هر جا خودتان سکونت دارید و در تـوان شمـا و ملـک شمـاست، سکـونـت دهید؛ چرا که واژه «وُجْدِکُمْ» از «وِجْـدان» می‌بـاشــد و منظـور این است که آن مسکن و خانه‌ای که در توان شمــاست و می‌یابید، آنان را آنجا سکونت دهید.

و پاره‌ای بر آننـد که واژه «وِجْـدان» که در آیه به کار رفته است، نشانگر آن است که: مردان، زنان طلاق داده شـده را باید به میزان توان و امکانات خویش از نظر مسکن و هزینه زندگی تأمین نمایند؛ به همین جهت اگر از وسعت و درآمد خوبی بهره‌ورند، بـایـد آنـان را نیـز در همـان شـرایـط تأمین نمایند و اگر در تنگنا هستند باز هم

(۵۵۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بـه میـــزان درآمــدشــان.

به هر حال روشن است که برای زنانی که با «طلاق رِجْعِیّ» طلاق داده شده‌اند، هـزینـه زنـدگی و مسکـن تا پایان «عدّه» بر عهده شوهر است، امّا در مورد زنانی کـه با طـلاق «خُلْـع» و «مُبـارات» جـدا شـدنـد دیـدگـاه‌هـا متفاوت است.

در ادامــه آیـــه می‌افـزایـد:

وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُـوا عَلَیْهِـنَّ

به زنـانی که طلاـق داده‌ایـد، فشـار و زیـان وارد نیاوریـد تـا کـار را بر آنان سـخت گیریـد و کـاری کنیـد که ناگـزیـر گردنـد از سکونت در خانه شما و یا دریافت هزینه بگذرند و جـان خـود را نجـات دهنــد.

«ابومُسْلِم» می‌گویـد منظور این است که: به زنـان خـود که طلاـق آنـان را داده‌ایـد به‌گـونــه‌ای هـزینــه زنـدگی بدهیـد و از نظر مسـکن آسایش آنان را تأمین نماییـد کـه زنـدگی و راحتـی و آرامــشِ فکـریِ آنــان را بسـنده کند و کاری نکنید که زنـدگی برایشــان دشــوار گردد.

وَ إِنْ کُنَّ أُولاتِ حَمْـلٍ فَأَنْفِقُـوا عَلَیْهِـنَّ حَتّی یَضَعْـنَ حَمْلَهُـــنَّ

و اگر باردار باشـند هزینه زنـدگی آنان را تا پایان به دنیا آوردن فرزنـدشان بدهیـد، چرا که با به دنیا آمدن فرزندشان «عدّه» آنان به پایان می‌رسد.

با این بیان قرآن شریف هزینه زندگی و مسکن را برای هر زن طلاق‌داده‌ای که باردار باشد واجب می‌سازد، خواه جدایی او با طلاق «رِجْعِیّ» باشد و خواه «بائِن».

فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

و اگر آن زن‌ها حاضر شدند تا فرزندتان را، پس از جدایی شیر دهند، مزد آنان را براساس عدل به آنان بپردازید.

وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ

و در مورد سرنوشت فرزندتان با آنان مشورت کنید و به گونه‌ای شایسته با یکدیگر برای سلامت و سعادت او همکاری نمایید.

به باور گروهی روی سخن در آیه با مرد و زنی است که درگیر طلاق و جدایی هستند و واژه «اِئْتَمِرُوا» که از ماده «اِئْتِمار» برگرفته شده، به مفهوم پذیرش فرمان و

تفسیر مردان (۵۵۵)

دستور و قانون‌پذیری است؛ و بدین وسیله قرآن به زن و مردی که در کشمکش طلاق و جدایی هستند دستور می‌دهد که فرمان خدا را در مورد شیر دادن کودک، پرداخت اجرت در این مورد و رعایت حرمت و حقوق متقابل را بپذیرند تا فرزندشان از این راه صدمه نخورد.

امّا به باور پاره‌ای منظور این است که: وقتی زن و مردی از هم جدا شدند و در آن میان پای کودک شیرخواری در میان بود، هرکدام از شما که می‌توانید آن مادر را به شیر دادن شایسته به کودک خویش و آن پدر را به پرداخت هزینه و اجرت عادلانه راضی سازید تا نه مرد و زن در این میان حق خویش را پایمال شده‌بنگرند و نه‌کودک‌از شیرخوردن و پرستاری‌دچار کمبود گردد.

«کِسائیّ» می گوید: واژه «اِئْتِمار» به مفهوم مشورت نمودن است و آیه «يَأْتَمِرُونَ بِكَ...» نیز در سوره دیگر به مفهوم همین مشاوره و مشورت‌نمودن آمده‌است؛ به همین دلیل در آیه مورد بحث منظور این است که: شما زن و مردی که با طلاق و جدایی، پیوند خانوادگی را گسستید، اینک در مورد شیر دادن و پرستاری کودک نورس خویش با یکدیگر به مشورت و چاره‌اندیشی بنشینید و با خردمندی و خردورزی راهی در پیش گیرید که فرزندتان از مهر مادر و محبت پدر و ظرافت‌های تربیتی و عاطفی محروم نگردد.

وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى

و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و نتوانستید در مورد شیر دادن کودک و اجرت آن کار به توافق برسید، دیگری می‌تواند فرزند شما را شیر دهد تا کشمکش‌ها در این مورد پایان پذیرد.

به بیان روشن‌تر منظور این است که اگر: زن و مردی که جدا شده‌اند در مورد شیردادن و پرستاری کودک خود نتوانستند به توافق عادلانه و انسانی نایل آیند، پدر می‌تواند کودک را برای شیرخوارگی و پرستاری به زن دیگری که دارای شرایط لازم باشد بسپارد و اجرت او را بدهد.

(۵۵۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمّا اتيهُ اللّهُ لايُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسا اِلاّ ما اتيها سَيَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍيُسْرا

آن‌ها که امکانات وسیعی دارند ، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آن‌ها که تنگدست هستند ، از آن‌چه خدا به آن‌ها داده ، انفاق نمایند ، خداوند هیچ‌کس را جُز به مقدار توانایی که به‌اوداده، تکلیف‌نمی‌کند، خداوندبه‌زودی بعداز سختی‌ها، آسانی قرارمی‌دهد.(۷ / طلاق)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این دستور مربوط به ایام عِدّه است که در آیات قبل به طور اجمال به آن اشاره شده بود. می گوید : آن‌ها که توانایی کافی دارند ،

نباید مضایقه و سختگیری کنند و آن‌ها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانایی‌خود مأمور نیستند و زنان نمی‌توانند ایرادی به آن‌ها داشته باشند. به این ترتیب نه آن‌ها که دارند ، بخل کنند و نه آن‌هاکه ندارند مستحق ملامتند. و در پایان آیه می‌فرماید: « خداوند به زودی بعد از سختی‌ها ، آسانی و راحتی قرار می‌دهد » (سَیَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْرا). یعنی غم نخورید ، بی‌تابی نکنید ، دنیا به یک حالت نمی‌ماند ، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند .

احکام « طلاق رجعی »

گفتیم « طلاق رجعی » آن‌است که شوهر مادام‌که عِدّه به سر نیامده ، هر زمان بخواهد می‌تواند بازگردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد ، بی‌آن‌که نیاز به عقد تازه‌ای باشد و جالب این‌که رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد ، حاصل می‌گردد. بعضی از احکامی که در آیات ۴ تا ۷ فوق آمده مانند نفقه و مسکن ، مخصوص عِدّه‌طلاق رجعی است و همچنین مسأله خروج زن از خانه همسرش در حال عِدّه ولی در «طلاق بائن» یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد. تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است. تعبیر «لا تَدْری لَعَلَ‌اللّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ اَمْرا: تو نمی‌دانی‌شاید خداوند وضع تازه‌ای به

تفسیر مردان (۵۵۷)

وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق ، مربوط به طلاق رجعی است .(۱)

خدا تکلیف مالایُطاق نمی‌کند

نه تنها حکم عقل ، بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف انسان‌ها باید در حد توانایی آن‌ها باشد ، جمله « لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسا اِلاّ ما اتیها » که در ضمن آیه ۷ آمده ، نیز اشاره به همین معنی است. ولی در بعضی از روایات می‌خوانیم که منظور از « ما اتیها » در واقع" ما اَعْلَمَها " است ، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می‌کند که به او «اعلام» کرده است. بنابراین آیه می‌تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم" عدم قدرت "را شامل می‌شود و هم" جهل "را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می‌گردد .

اهمیت نظام خانواده

اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلّقه و حقوق آن‌ها در آیات فوق به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه‌کاری‌های این مسأله در آیات قرآن که در حقیقت قانون اساسی اسلام است ، بازگو شده ، دلیل روشنی است بر اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است. از طلاق تا آن‌جاکه ممکن‌است ، جلوگیری می‌کند و ریشه‌های آن را می‌خشکاند ، اما هرگاه کار به بن‌بست کشید و چاره‌ای جُز طلاق و جدایی نبود ، اجازه نمی‌دهد حقوق فرزندان و یازنان دراین کشمکش‌پایمال گردد، حتی طرح جدایی را طوری می‌ریزد که غالبا امکان بازگشت وجود داشته باشد. دستوراتی همچون " امساک به معروف و جدایی به معروف "و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سخت‌گیری نسبت به زنان و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان و مانند این‌ها که در آیات فوق آمده است ، همگی گواه بر این معنی آمده است. اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی ، سبب شده است که در هنگام جدایی و

۱- «جواهرالکلام»، جلد۳۲، صفحه ۱۲۱.

(۵۵۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

طلاق مشکلات زیادی برای خانواده‌ها و مخصوصا فرزندان ، به وجود آید و این نیست جُز به خاطر این‌که مسلمانان از چشمه فیض‌بخش قرآن دور ماندند . مثلًا با این‌که قرآن با صراحت می‌گوید : زنان مطلّقه نباید در دوران عِدّه از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آن‌ها را بیرون بفرستد ، کاری که اگر انجام شود ، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است ، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می‌کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند و این به راستی مایه تأسف است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ممکن است منظور این باشد که: پدران ثروتمند که کودک خود را به هنگام جدایی و طلاق به مادر کودک و یا هر زن دیگری می‌سپارند، در خور توان و امکانات خویش بزرگمنشانه اجرت دهند،

وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّا آتاهُ اللّهُ

و کسانی که تنگدست هستند و امکان مالی آنان محدود است، آنان نیز در خور توانشان هزینه نمایند.

لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً اِلّا ما آتاها

خدای فرزانه هیچ کس را جز به اندازه توان و امکاناتش موظف به انجام کار نمی‌سازد و هرگز از هیچ انسانی کاری فراتر از شعور و قدرت او نمی‌خواهد.

سَیَجْعَلُ اللّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً

به زودی خدا پس از سختی و گرفتاری، آسانی و راحتی و پس از تنگدستی و فقر، توانگری و توسعه پیش می‌آورد.

به نظر می‌رسد که فراز پایانی آیه بیانگر یک اصل کلّی و در راه آرامش خاطر بخشیدن به همه مردم، به ویژه یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در آن زمان در شرایط سخت اقتصادی زندگی می‌کردند و از ثروت و امکانات بی‌بهره بودند؛ آری، به آنان روشنگری می‌کند که روزگار هماره یک رنگ و یک حال نخواهد بود و آنان نیز خواهند توانست در پرتو مشورت و همکاری با یکدیگر و چاره‌اندیشی و تدبیر شایسته کارها، تاریخ را تغییر دهند و به رفاه و آسایش برسند.

تفسیر مردان (۵۵۹)

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلیکُمْ نارا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ ما اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌ها است ، نگاهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می‌نمایند.

(۶ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی‌از منکر و فراهم‌ساختن محیطی‌پاک و خالی از هرگونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه‌ای است که باید از نخستین سنگ بنای‌خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه‌ریزی صحیح و با نهایت دقت ، تعقیب‌شود. به‌تعبیردیگر حق‌زن و فرزند تنها باتأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن‌ها

حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آن‌ها و به‌کار گرفتن اصول‌تعلیم و تربیت‌صحیح است. قابل توجه این‌که تعبیر به « قُوا» (نگاهدارید) اشاره به این است که اگر آن‌ها را به حال خود رها کنید ، خواه‌ناخواه به‌سوی آتش دوزخ پیش می‌روند ، شما هستید که باید آن‌هارا از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. «وَقُود» به معنی " آتشگیره "یعنی ماده قابل اشتعال مانند « هیزم » است (نه به معنی " آتش‌زنه "مانند « کبریت » ، چراکه اعراب آن را « زِناد » می گویند). به‌این‌ترتیب آتش‌دوزخ مانندآتش‌های این‌جهان نیست، شعله‌های آن ازدرون وجود خود انسان‌ها زبانه می‌کشد و از درون سنگ‌ها. روشن است هر مأموری برای کاری گمارده شود ، باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد و مأموران عذاب طبعا باید خشن باشند ، چراکه جهنم کانون رحمت نیست ، کانون خشم و غضب الهی است ، اما درعین‌حال این مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی‌شوند و فرمان خدا را

بی کم‌وکاست اجرا می کنند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قُوا: از ریشه «قِ» به مفهوم نگاه داشتن آمده و در اینجا در قالب فعل امر می‌باشد و منظور این است که: خود را از آتش دوزخ نگاه دارید.

وَقُود: به‌مفهوم «آتشگیره»، که به‌آن «سوخت» ویا«هیزم» گفته‌می‌شود، آمده است.

مسئولیت‌های چندگانه انسان در زندگی

با این بیان، بر هر انسان توحیدگرا و باایمانی در درجه نخست الزام است که با شکیبایی در اطاعت و فرمانبرداری از خدا و دوری گزیدن خردمندانه و سنجیده از گناه و نافرمانی او و پیروی از هواهای دل، خود را از آتش دوزخ و نگون ساری در آن حفظ کند و نجات دهد و در کنار این مسئولیتِ بزرگ خودسازی و خودشکوفایی، به خانه و خانواده و نزدیکان خود بیندیشد و آنان را نیز در پرتو اخلاص و خیرخواهی و آموزش مفاهیم و مقررات خدا و رهنمود و هشدار و تشویق و ترغیب به سبک و سیره انسانی و دینی هدایت و از آتش گناه و زشتی و ستم نگاه دارد.(۱)

در ادامه آیه در وصف آن آتش شعله‌ور و سهمگین می‌افزاید:

عَلَیْهـا مَـلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ

آن آتش شعله‌وری که شما را از درغلطیدن به آن هشدار دادیم، آتشی است که هیزم آن مردم اصلاح‌ناپذیر و ستمکار و سنگ‌ها هستند و فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که پر خشم و سخت‌گیر و سخت‌دل و بسیار پرتوان و نیرومندند و بر دوزخیان مهرورحمتی نخواهندداشت.

گفتنی است که منظور از این آتش دهشتناک، آتش شعله‌ور دوزخ و نگهبانان آن می‌باشند.

۱ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۷.

لا یَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ

آن مأموران و گماردگانی که هرگز خدا را در آنچه به آنان دستور داده است، نافرمانی نمی‌کنند و بی‌درنگ و با قدرت و قوت انجام می‌دهند و راه گریزی نمی گزارند.

از این فراز چنین دریافت می گردد که این فرشته‌های عذاب نیز از کارهای ناروا پاک و پاکیزه و در انجام فرمان خدا جدّی هستند و معصوم و پاکند.

«جُبّائیّ» می گوید: منظور آیه این است که این فرشته‌ها در دنیا فرمان خدا را به جان می‌خرند و نافرمانی او نمی کنند، نه در سرای آخرت، چرا که این جهان جای عمل شایسته است و نه جهان دیگر؛ و می‌دانیم که آنجا سرای پاداش و کیفر است.

نکته دیگر این که آنها در سرای آخرت نگهبانی دوزخ را به فرمان خدا به عهده گرفته و به ستمکاران کیفر کارشان را می‌چشانند و در این کار از این که فرمان خدا را می‌برند شاد و شادمان هستند و لذت می‌برند؛ درست همان گونه که انسان‌های باایمان در بهشت پرطراوت از نعمت‌های آن لذت می‌برند و از خدا خشنودند.

پس از هشدار به انسان، اینک شرایط تکان‌دهنده کفرگرایان و اصلاح‌ناپذیران را در آستانه دوزخ و یا میان شعله‌های سهمگین آتش به تابلو می‌برد و می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ

(۵۶۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

یـا اَیُّهـا الَّذیـنَ کَفَـرُوا لا تَعْتَـذِرُوا الْیَـوْمَ اِنَّما تُجْـزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ای کسانی که کافر شده‌اید ! امروز عذرخواهی نکنید ، چراکه تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید.

(۷ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرار گرفتن این آیه بعد از آیه گذشته که در آن مؤمنان ، مخاطب بودند ، اشاره به این واقعیت است که اگر به وضع زن و فرزند و خانواده خود نرسید ، ممکن است کار شما به جایی رسد که در قیامت مخاطب به این خطاب شوید. تعبیر « اِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » بار دیگر این حقیقت را تأیید می کند که جزای گنهکاران در قیامت خود اعمال آن‌ها است که در برابر آنان ظاهر می‌شود و با آن‌ها خواهد بود ، تعبیر آیه گذشته که آتش جهنم از درون وجود خود انسان‌ها زبانه می کشد ، نیز مؤید همین معنی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیه شریفه نشانگر آن است که ستمکاران و اصلاح‌ناپذیران با دیدن آتش و چشیدن طعم تلخ گناهان و بیدادگری‌های خود به پوزشخواهی روی می‌آورند، امّا دیگر چه سود که جای توبه نیست و آنان باید به کیفر مسئولیت‌ناپذیری خود در زندگی و عدم احساس مسئولیت در برابر سرنوشت خانه و خاندان و عصر و نسل خویش پاسخگو باشند.

تفسیر مردان (۵۶۳)

یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا عَسی رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ یَوْمَ لا یُخْزِی اللّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذینَ امَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ بِاَیْمانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنا اَتْمِمْ لَنا نُورَنا وَ اغْفِرْ لَنا اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! توبه کنید توبه خالصی، امید است با این کار، پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است ، وارد کند ، در آن روزی که خداوند ، پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند ، خوار نمی کند . این در حالی‌است که نور آن‌ها از پیشاپیش آن‌ها و از سوی راستشان در حرکت است و می گویند : پروردگارا ! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر کاری قادری. (۸ / تحریم)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه راه نجات از آتش دوزخ را نشان داده و می گوید : « یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نَصُوحا ». « نَصُوح » از ماده « نُصْح » در اصل به معنی " خیرخواهی خالصانه "است و لذا به عسل خالص، « ناصِح » گفته می‌شود و از آن‌جاکه خیرخواهی واقعی

باید توأم‌با محکم‌کاری باشد ، واژه « نصح » گاه به این معنی نیز آمده است ، به همین جهت به نمای محکم « نصاح » و به خیاط ، « ناصح » گفته می‌شود و این هر دومعنی یعنی " خالص بودن "و" محکم بودن ، "در توبه « نصوح » باید جمع باشد. نخستین گام برای نجات ، توبه از گناه است ، توبه‌ای که از هر نظر خالص باشد ، توبه‌ای که محرّک آن فرمان خدا و ترس از گناه ، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن ، بوده باشد ، توبه‌ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد. می‌دانیم حقیقت توبه ، همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و اگر کاری بوده که قابل جبران است ، در صدد جبران برآید و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است و به این ترتیب ارکان توبه را می‌توان در پنج چیز خلاصه کرد : «ترک گناه ، ندامت ، تصمیم بر ترک در آینده ،

جبران گذشته و استغفار» .

ثمرات پنجگانه توبه نصوح

در حقیقت « توبه نصوح » ، پنج ثمره بزرگ دارد ؛

۱ ـ بخشودگی سیّئات و گناهان .

۲ ـ ورود در بهشت پُرنعمت الهی .

۳ ـ عدم رسوایی در آن روز که پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق آشکار می گردد و دروغگویان تبهکار خوار و رسوا می‌شوند ، آری در آن روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان آبرومند خواهند بود ، چراکه آن‌چه گفتند به واقعیت می‌پیوندد .

۴ ـ این‌که نور ایمان و عمل آن‌ها از پیشاپیش و سمت راست آن‌ها حرکت می کند و مسیر آن‌هارا به سوی بهشت روشن می‌سازد (بعضی‌از مفسران نوری‌را که پیشاپیش حرکت می کند ، نور « عمل » دانسته‌اند ، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره حدید در جلد ۲۳ تفسیرنمونه آورده شده است) .

۵ ـ این‌که توجهشان به خدا بیشتر می گردد ، لذا رو به سوی درگاه خدا می‌آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش را می کنند .

تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر ، یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند ، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده است ، به خوبی استفاده می‌شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین‌تری دارد و موظف است تا آن‌جا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آن‌ها بکوشد ، آن‌ها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید ، نه این‌که تنها به تغذیه جسم آن‌ها قناعت کند. در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که « خانواده » نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن‌ها آسان‌تر است ، اصلاح گردد ، کل جامعه نیز اصلاح می‌شود و این مسؤولیت در

درجه اول بر عهده پدران و مادران است. مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است ، برای خنثی کردن آن‌ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تری انجام گیرد. نه تنها آتش‌های قیامت ، بلکه آتش‌های دنیا نیز از درون وجود انسان‌ها سرچشمه می گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش‌ها

حفظ کند. در حدیثی می‌خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد ، کسی از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال کرد : « چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم » ؟ حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : «تَأْمُرُهُمْ بِما اَمَرَ اللّهُ وَ تَنْهاهُمْ عَمّا نَهاهُمُ اللّهُ ، انْ اَطاعُوکَ کُنْتَ قَدْ وَقَیْتَهُمْ وَ انْ عَصَوْکَ کُنْتَ قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ: آن‌ها را امربه‌معروف و نهی‌از منکر می کنی ، اگر از تو پذیرفتند ، آن‌هارا از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند ، وظیفه خود را انجام داده‌ای » .(۱)

توبه دری به سوی رحمت خدا

بسیار می‌شود که از انسان ـ مخصوصا در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی اللّه ـ لغزش‌هایی سر می‌زند ، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود ، مأیوس می گردد و برای همیشه از راه می‌ماند و لذا در مکتب تربیتی اسلام ، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق‌العاده‌ای مطرح‌است و ازتمام گنهکاران دعوت‌می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته ازاین در، واردشوند. به قدری مسأله توبه در روایات تأکید شده که در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم: «اَنَّ اللّهَ تَعالی اَشَدُّ فَرَحا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَضَلَّ راحِلَتَهُ وَ زادَهُ فی لَیْلَةٍ ظَلْماءٍ فَوَجَدَها: خداوند از توبه بنده‌اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد ، شاد می گردد » .(۲) این تعبیرات آمیخته با بزرگواری همه برای تشویق به این

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۷۲ .

۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب التوبة ، حدیث ۸ و ۱۰ .

(۵۶۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

امر مهم و حیاتی است. ولی باید توجه داشت که توبه تنها لقلقه زبان و گفتن "اَسْتَغْفِرُ اللّه "نیست ، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوح در آیات فوق به آن اشاره شد ، هرگاه توبه با این شرایط انجام گیرد ، آن‌چنان اثر می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند ، لذا در حدیثی از امام باقر می‌خوانیم : « اَلتّائِبُ مِنَ‌الذَّنْبِ کَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ وَالْمُقیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ کَالْمُسْتَهْزِءِ : کسی که از گناه توبه کند ، همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده و کسی که به گناه خود ادامه دهد ، در حالی که استغفار می‌کند مانند کسی است که مسخره می کند» .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَصُوح: این واژه از ماده «نُصْح» به مفهوم خیرخواهی خالصانه آمده‌است و بدان دلیل که در هر خیرخواهی و اخلاص، تدبیرو استحکام هست، در آیه منظور توبه‌ای خالص و تزلزل‌ناپذیر و اساسی است.

توبه‌ای خالص و راستین یا راه نجات و رستگاری

«مُعاذ» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد «توبه نَصُوح» پرسید که آن حضرت فرمود: توبه نَصُوح آن است که گناهکار روی توبه به بارگاه خدا آورد و در توبه‌اش چنان خالص و استوار و شکست‌ناپذیر باشد که دیگر به گناه بازنگردد؛ درست همان‌سان که شیر به پستان باز نمی گردد.

قالَ مُعاذٌ: یا رَسُولَ اللّهِ! مَا التَّوْبَةُ النَّصُوحُ؟

قالَ: اَنْ یَتُوبَ التّائِبُ ثُمَّ لایَرْجِعُ فی ذَنْبٍ کَما لایَعُودُ اللَّبَنُ اِلَی الضَّرْعِ.(۲)

در ادامه آیه می‌فرماید: عَسی رَبُّکُمْ أنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ

امید است که پس از توبه راستین و خالصانه، پروردگارتان بدی‌هایتان را از

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب التوبة ، حدیث ۸ و ۱۰ .

۲ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۷؛ تفسیر قُرْطُبی، ج ۸، ص ۱۹۸.

پـرونده زندگی شما بزداید و پاک کنـد.

وَ یُـدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ

و شما را به بوستان‌هایی از بهشت پرنعمت و زیبا که از زیر درختان و کاخ‌های آن، جـویبـارها جـــاری اســت، درآورد.

به بـاور پـاره‌ای از مفسـران واژه «عَسی» در مـورد خـدا به مفهـوم واجب آمـده است، بنـابـرایـن منظـور ایـن است که بـر خــدا بایسته اســت کــه چنیــن کنـد.

یَوْمَ لایُخْزِی اللّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ

این کرامت و این کار روزی خواهـد بود، که خـدا پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و کسانی را که بااو ایمان آورده‌انـد با کشانـدن در آتش دوزخ و شـکنجه و عـذاب خـوار نمی‌سـازد، بلکـه بـه آنـان شکـوه و عظمتـی وصـــف‌نـاپـذیر می‌بخشـــد و آنــان رابـه بهشت پرطراوت و زیبـا راه می‌نمـایـد.

به بـاور پـاره‌ای از مفسـران منظور این است که: خـدا در روز رسـتاخیز در کارهـا با پیام‌آورش مشورت نمی‌کنـد، بلکه او را به مقام شفاعت مفتخر می‌سازد و تا شفاعت کند، آن را می‌پذیرد.

نُــورُهُمْ یَسْعی بَیْــنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ

نور و روشنایی‌معنوی مردم باایمان‌از پیشاپیش آنان و سمت راست‌شان‌روان است.

امـــام صـــادق علیه‌السلام فـــرمـــود:

یَسْعـی اَئِمَّــةُ الْمُـؤْمِنیـنَ یَـوْمَ الْقِیـامَـةِ بَیْنَ اَیْـدیهِـمْ وَ بِأَیْمانِهِــمْ حَتّی یُنْزِلُوهُمْ مَنـازِلَهُمْ فِی الْجَنَّةِ.(۱)

در روز رسـتـاخیـز امـامـانِ معصـــومِ مـردم تـوحیـدگرا و باایمـان در پیشـاپیش و کنـار آنـان می‌رونـد تـا آنـان را بـه سـراهای پرشکوهشان در بهشت راه نمایند.

یَقُـولُونَ رَبَّنـا أَتْمِـمْ لَنـا نُـورَنـا

مردم باایمان رو به‌بارگاه خدا می‌آورندکه: پروردگارا! نور و معنویت‌مارا کامل ساز.

به باور پاره‌ای این جمله حال است و در محل نصب می‌باشد و تقدیر آن این گونه

۱ . تفسیر قُمّی، ج ۲، ص ۳۷۸.

است که: و این در حالی است که مردم باایمان رو به بارگاه خدا می‌گویند: پروردگارا نـور و روشنـایی مـا را کامل ساز.

و از دیدگاه برخی منظور این است که: وَفِّقْنا لِلطّاعَةِ الَّتی هِیَ سَبَبُ النُّورِ بارخدایا! ما را به انجـام کـار شـــایسته‌ای موفـق دار که بـاعث نور و روشنایی کامل می‌گردد.

وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

و گنـاهـانمـان را بیـامرز و بر ما ببخشـای که تو بر هر کار و هر چیزی توانایی.

شرایط توبه راستین(۱)

نکته بسیار ظریف و دقیق در این راستا این است که هر کار سِتُرگی دارای شرایط و ویژگی‌هایی متناسب با خود می‌باشد و به همین دلیـل اصـلاح‌پذیری و اصـلاح طلبی و بـازگشت به سوی حق و توبه راستین و خالصـانه و رعـایت مقررات خـدا و حقوق مردم نیـز

شـرایط ویـژه خود را دارد.

در این راستاست که توبه و بازگشت چیزی فراتر از بیان و تکرار واژه‌ها و جمله‌ها و ادّعاهای رنگارنگ و حتی چیزی فراتر از تحوّل و دگرگونی دل و قلب و مغز و اندیشه است و به تحوّل ژرف در سبک و شیوه و میدان عمل و شرایطی چند نیاز دارد که با فراهم آمدن آن‌ها،به گونه‌ای تحوّل‌آفرین و دگرگونساز می‌گردد که توفانی از اعماق جان به راه می‌اندازد و کران تا کران زندگی و ابعاد وجود توبه‌کار را دگرگون می‌سازد و راه و رسم او را تغییر می‌دهد، تا آن جایی که او را از فرماندهی سپاه بیداد اموی به یار و همراه اصلاح شده و اصلاح طلب بزرگ پرچمدار اصلاح طلبی و حقوق بشر حسین علیه‌السلام تغییر جهت و عمل می بخشد!!

به همین دلیل امیرمؤمنان در ترسیم شرایط توبه می‌فرماید:

ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ أَتَدْرِی مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِی الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَداً وَ الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّیَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ

۱ . مترجم.

عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّیَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِی نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.(۱)

[حضرت به کسی که در محضر او استغفرالله گفت فرمود: [مادر بر تو باید گریست می‌دانی استغفار چیست ؟

بیداری از خواب غفلت و هشیاری از مستی گناه و قدرت و ثروت بادآورده و آن گاه آمرزش‌خواهی و اصلاح‌طلبی درجه انسان‌های فرهیخته و والامقام است و نه هرکس و دارای شش شرط می‌باشد:

۱ ـ پشیمانی از گذشته و نقد صادقانه آن،

۲ ـ تصمیم آهنین به عدم بازگشت به گناه و قانون‌شکنی و خودکامگی،

۳ ـ پرداختن حقوق و رعایت حرمت و آزادی و کرامت و امنیت انسان‌ها؛ به‌گونه‌ای که در روز رستاخیز خدا را پاک و پاکیزه از حقوق مردم دیدار کنی و چیزی بر عهده‌ات نباشد.

۴ ـ همه واجب‌ها و حقوق ضایع شده خدا را در زندگی جبران کنی،

۵ ـ گوشتی که بر اندامت از حرام‌خوارگی روییده است، با اندوه فراوان و ندامت عمیق آب کنی؛ به گونه‌ای که پوست بدنت به استخوان چسبیده و گوشت تازه در بندگی خدا و با رعایت حقوق بشر و فرمانبرداری خدا بروید.

۶ ـ و دیگر رنج بندگی و قانون‌گرایی را به تن خود بچشانی؛ چنان که شیرینی پنداری گناه و قانون‌شکنی را به آن چشانده بودی! و آن گاه با رعایت این شرایط و مفاهیم، تو به راستی آمرزش‌خواه و اصلاح‌طلب هستی و می‌توانی آمرزش بخواهی و امیدوار باشی.

۱ . نَهْجُ البَلاغه، قِصار ۴۱۷.

انسان شناسیِ قرآن کریم

انسان شناسیِ قرآن کریم

اِنَّ الْاِنْســـانَ خُلِـــقَ هَلُوعــــا

انسان، حریص و کم‌طاقت‌آفریده شده‌است. (۱۹ / معارج)

اذا مَسَّـــــهُ الشَّـــرُّ جَـــزُوعـــا

هنگامی که بدی به او رسد ، بی‌تابی می کند. (۲۰ / معارج)

وَ اذا مَسَّـــــهُ الْخَیْـــرُ مَنُـــوعـــــا

و هنگامی که خوبی به او رسد ، مانع دیگران می‌شــود. (۲۱ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمعی از مفسران و ارباب لغت « هَلُوع » را به معنی" حریص "تفسیر کرده‌انـد و جمعی دیگر آن را به معنی " کم‌طاقت و بخیل" گرفته‌اند . البته این دو صـفت لازم و ملزوم یکدیگرند و هر دو در معنی‌حریص، جمع می‌باشـند، زیرا آدم‌های حریص غالبا بخیلند و در برابر حوادث ناگوار کم‌تحمل و البته عکس آن نیز صادق می‌باشد.

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان

در این جـا سه سؤال به شــرح زیر مطـرح است که بـایـد به آن‌ها پاسخ داد :

۱ ـ اگر خداوند انسان را برای سعـادت و کمـال آفریـده ، چگونـه در طبیعت او شـر و بدی را قرار داده است؟

۲ ـ آیـا ممکــن است خـداونـد چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خــود را مــذمّت کند؟

۳ ـ قرآن در آیه ۴ سوره « تین » صریحا می گویـد : « لَقَـدْ خَلَقْنَـا الْاِنْســانَ فی اَحْسَــنِ تَقْـویـم: ما انســان را بـا بهتـرین صــورت و ســاختمــان آفــریــدیــم » .

مسلما منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بـد است ، بلکه کلّ خلقت انسـان بـه صــورت « اَحْسَـنِ تَقْویـم » است و همچنین‌آیـات دیگری که مقـام والای انسـان‌را می‌ستایند، این‌آیـات بـا آیه موردبحث چگونه‌سازگـار است؟ پاسخ همه‌این سؤالات با توجه به یک نکته‌روشن می‌شود و آن این‌است‌که خداوندنیروها و

تفسیر مردان (۵۷۱)

غرایز و صـفاتی‌را در انسان آفریـده است که این‌هـا بالقوّه وسـیله تکامل و ترقّی و سـعادت او محسوب می‌شونـد، بنابراین‌صـفات و غرایزمزبور ذاتا بد نیست، بلکه وسـیله کمال‌است، اما هنگامی‌که همین‌صـفات در مسیرانحرافی‌قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود ، مایه نکبت و بدبختی و شرّ و فساد خواهد بود. برای مثال همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی‌دهد به زودی از تلاش و کوشـش بازایستد و بارسیدن به نعمتی سیر شود ، این یـک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلّط است، اگر این‌صـفت در مسیر تحصـیل علم و دانش به کار افتد و انسان حریص در علم و یا به تعبیر دیگر تشـنه و عاشق بی‌قرار علم باشد ، مسلما مایه کمال اوست ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتـد ، مایه شـر و بدبختی و بُخل می گـردد . به تعبیر دیگر : این صـفت شاخه‌ای از حُبّ ذات است و می‌دانیم حُبّ ذات چیزی است که انسـان را به‌سوی کمـال می‌فرسـتد ، امـا اگر در مسیر انحرافی واقع شـود ، به سوی انحصارطلبی ، بخل ، حسـد وماننـد آن پیش می‌رود. در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین‌گونه است، خداونـد قـدرت عظیمی در دل اتـم آفریـده کـه مسلما مفیـد و سودمنـد است ، ولی هــر گــاه از این قــدرت درونی اتم سـوء اسـتفاده شـود و از آن بمب‌هـای ویرانگر بسازنـد ، نه نیروگاه‌هـای برق و وسایـل صـنعتی دیگر ، این مایه شـر و فساد خواهـد بود. و با توجه به بیان فـوق ، می‌تـوان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است، جمع کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هَلُوع: به‌مفهوم‌حرص و آزبسیار و نیزبی‌تابی فراوان‌آمده است.

حالت انسان کم‌ظرفیت

هنگامی که به این انسان رنج و زیانی رسد و تهی دست و محروم گردد، سخت به عجز و لابه می‌پردازد و عنان شکیب از کف می‌دهد.

سپس می‌افزاید: امّا هنگامی که خیر و خوبی به او برسد و ثروت و قدرت به دست آورد، بخل می‌ورزد و از احسان و نیکی در حق محرومان سخت خودداری می‌ورزد.

ویژگی‌های نُه‌گانه انسان‌های شایسته

اِلَّا الْمُصَلّینَ

مگر نمازگزاران. (۲۲ / معارج)

اَلَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ

آن‌ها که نمازها را مرتّبا به جا می‌آورند. (۲۳ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این نخستین ویژگی و خصوصیت آن‌ها است که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند و این ارتباط از طریق نماز تأمین می‌گردد، نمازی که انسان‌را ازفحشاء و منکر بازمی‌دارد، نمازی‌که روح و جان انسان را پرورش می‌دهد، او را همواره به یاد خدا می‌دارد و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور و فرورفتن در دریای شهوات و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می‌شود. بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین، نماز را انجام می‌دهند. اصولاً- هر کار خیری آن‌گاه در انسان اثرمثبت می‌گذارد که تداوم‌داشته باشد، لذادر حدیثی‌ازپیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده‌است: «اِنَّ اَحَبَ‌الاَعْمالِ اِلَی‌اللّهِ مادامَ وَ اِنْ قَلَّ: محبوب‌ترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هرچند کم باشد ».(۱) در حدیثی از امام باقر نقل شده که فرمود: « این آیه اشاره به نافله است و آیه « وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ » ناظر به نماز فریضه است » .(۲) این تفاوت ممکن است از این‌جا باشد که تعبیر به" محافظت ، "مناسبِ نمازهای واجب است که دقیقا آن‌ها را باید در وقت‌های معیّن انجام داد ، اما تعبیر به" تداوم ، "مناسبِ نمازهای مستحب است ، چراکه انسان می‌تواند آن‌ها را انجام دهد و گاه ترک کند .

۱- «المعجم‌المفهرس لِاَلفاظ الحدیث»، جلد۲، صفحه ۱۶۰ (ماده دوام).

۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۱۶ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، راستی که انسان سخت آزمند و بی‌تاب است، مگر نماز گزاران ژرف‌نگر و پراخلاص.

آن‌گاه در ترسیم ویژگی‌های این انسان‌های ساخته شده و تربیت یافته و خود شکوفا می‌فرماید:

اَلَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دآئِمُونَ

همان کسانی که بر نماز خویش و پیوندشان با سرچشمهٔ هستی و جلوه‌گاه کمال و جمال پایداری می‌ورزند.

اینان هم نماز خویش را هماره می‌خوانند و هم به وقت و به هنگام و شایسته، حق آن را رعـایت می کننـد، چـرا که نمـاز را رمـز دوستـی و پیوند با خدا می‌دانند.

از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود:

اِنَّ هـذا فِـی النَّوافِلِ.(۱)

این بیـان قـرآن در مـورد کسانی است که نمازهای نافله و مستحبی را نیز این‌گونه ارج می گـذارنـد و گـرامـی مـی‌دارنـد.

در روایت دیگری آن بزرگوار با تلاوت آیهٔ شریفهٔ وَ الَّذینَ هُمْ عَلی صَلَوتِهِمْ یُحافِظُونَ.(۲) فرمود: این آیه نیز نشانگر اهمیت دادن مردم با ایمان به نمازهای واجب و مـراقبـت و مواظبـت از آنهـاسـت.(۳)

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۵.

۲. سوره موءمنون، آیهٔ ۹.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۶.

(۵۷۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذیـنَ فی اَمْـوالِهِـمْ حَـقٌّ مَعْلُــومٌ

و آنهـا که در امـوالشان حقّ معلــومی است. (۲۴ / معارج)

لِلسّائِـــــلِ وَ الْمَحْـــــــروُم

بـــرای تقــاضــاکننــدگــان و محـــرومـان. (۲۵ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مراد از « حَقٌّ مَعْلُوم » چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می‌شـمرد که به نیازمنـدان دهـد . شاهد این تفسیر حدیثی از امـام صـادق است که: وقتی از تفسیر این آیه سؤال کردنـد که آیـا این چیزی غیر از زکات است ؟ فرمود: « آری این درباره کسـی است که خداونـد ثروت و مالی به او می‌بخشد و او به مقدار هزار یا دوهزار یا سه‌هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رَحِم می کنـد و مشقّـت را از قـوم خود برمی‌دارد » .(۱) تفـاوت میـان « سائـل » و « محروم » این است که « سائـل » کسـی است که حاجت خود را می گویـد و تقاضا می کنـد و « محـروم » کسـی است که شـرم و حیا مانع تقاضای اوست. در این زمینه در حـدیثی از امام صادق نیز آمـده است: « محروم کسـی است که زحمت در کسب و کار می کشد ، ولی زندگی او پیچیده شده است » .(۲) این حـدیـث نیـز منــاسـب همــان تفسیری است که ذکر شده ، زیرا چنیــن اشخــاصی کمتـر روی سـؤال دارند .

۱ و ۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۱۷ ، حدیث ۲۵ و ۲۷ .

تفسیر مردان (۵۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری اینــان حقــوق آسیب‌پــذیـران و محــرومــان جـامعه را به آنان می‌دهند.

لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُوم

منظور از درخواست‌کننـده، آن انسان محرومی است که تقاضای کمک می کنـد، امّا «محروم» آن بینوای آبرومنـدی است که دست نیاز دراز نمی کند و می‌سوزد و می‌سازد.

از امــام صــادق علیه‌السلام آورده‌انــد کـه فرمود:

«اَلْحَقُّ الْمَعْلُومُ لَیْسَ مِنَ الزَّکاةِ وَ هُوَ الشَّیْءُ الَّذی تُخْرِجُهُ مِنْ مالِکَ اِنْ شِئْتَ کُلَّ جُمُعَةٍ وَ اِنْ شِئْـتَ کُـلَّ یَوْمٍ...».(۱)

حق معلوم و مشخص، زکات و حقوق مالی واجب نیست؛ بلکه عبارت از بخشـی از ثروت است که انسان دگردوست و خـداجو در

هر جمعه و یا هر روز از مال خود جدا می کند و به محرومان می‌رساند و این بخشش و انفاق بستگی به فضیلت و سخاوت هر انسانی دارد و مقدار آن با خود اوست.

و نیز از همان انسان والا آورده‌اند که فرمود:

«هُوَ اَنْ تَصِلَ الْقَرابَهَ وَ تُعْطِیَ مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصَدَّقَ عَلی مَنْ عاداکَ.»(۲) امّا حق معلوم آن است که با ثروت خویش صله رحم نمایی و هر کس که تو را بی‌بهره ساخت، به او بهره برسانی و بر کسی که با تو بدرفتاری کرد و دشمنی ورزید انفاق و بخشش کنی.

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸.

۲. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۱۸.

(۵۷۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدّینِ

و آنها که به روز جزا ایمان دارند. (۲۶ / معارج)

وَ الَّذینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند .(۲۷ / معارج)

اِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ

چراکه هیچ‌گاه خود را از عذاب پروردگار درامان نمی‌بینند.(۲۸ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آن‌ها از یک سو ایمان به روز جزا دارند و با توجه به تعبیر « یُصَدِّقُونَ » که فعل‌مضارع است و دلالت بر استمرار دارد ، آن‌ها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزایی درکار است. ولی از آن‌جا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد ، اما خود را مشمول مجازات نشمرد ، می‌گوید : « آن‌ها هرگز خود را در امان نمی‌بینند » یعنی دائما احساس مسؤولیت می کنند و حسنات خود را ناچیز و سیّئات خویش را بزرگ محسوب می‌دارند ، لذا در حدیثی از امیرمؤمنان آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود : « خَفِ اللّهَ خَوْفا اَنَّکَ لَوْ اَتَیْتَهُ بِحَسَناتِ اَهْلِ الاْرْضِ لَمْ یَقْبَلْها مِنْکَ وَارْجُ اللّهَ رَجاءً اَنَّکَ لَوْ اَتَیْتَهُ بِسَیِّئاتِ اَهْلِ الاْرْضِ غَفَرَها لَکَ : (فرزندم !) آن‌چنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین‌را بیاوری، احتمال بده‌از تو نپذیرد و آن‌چنان به‌او امیدوارباش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی ، احتمال ده تو را بیامرزد » .(۱) حتی خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود : « لَنْ یُدْخِلَ الْجَنَّهَ اَحَدا عَمَلُهُ قالُوا وَ لا اَنْتَ یا رَسُولَ اللّه ؟ قالَ وَ لا اَنا ، اِلاّ اَنْ یَتَغَمَّدَنِیَ اللّهُ بِرَحْمَتِهِ : هیچ‌کس با عملش وارد بهشت نمی‌شود ، عرض کردند : حتی خودشما ای‌رسول‌خدا؟ فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر آن که رحمت خدا شامل من شود » .

۱- « جامع الاخبار » ، صفحه ۱۱۳ .

تفسیر مردان (۵۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به همین دلیل هم در گفتار و کردار خویش سخت مسئولانه عمل می کنند تا حقوق دیگران و مقررات خدا را پاس دارند.

اِشْفاق: به مفهوم رقت قلب داشتن و نازک دل بودن آمده است.واژه «مُشْفِقُونَ» اسم فاعل از همین ریشه و باب و به مفهوم بیمناک آمده است، چراکه به خاطر رقت قلب، در برابر آیات خدا اثر پذیر و اصلاح‌پذیر است. در برابر آن قلب سخت و زنگار گرفته قرار دارد، که نه اثر می‌پذیرد و نه اصلاح.

چرا که هیچ انسان خردمند و خردورزی دستخوش غرور و خودخواهی نمی گردد و خود را از عذاب پرورگارش در صورت گناه و

ستم در امان نمی‌بیند؛ و شایسته‌کرداران این گونه‌اند.

به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: این احساس ترس و ناامنی به خاطر آن است که انسان خردمند، هماره در این اندیشه است که آیا به فرمان‌های خدا آن گونه که شایسته است عمل نموده و از هشدارهایش هشدار پذیرفته است، یانه؟ آری ، اگر انسان یقین داشته باشد که دریافت او از دین خدا دقیق و مطابق با خواست اوست و به نیکویی هم انجام داده و آن را پس از انجام، از آفت‌ها هم مصون داشته است، در آن صورت می‌تواند از هر ترسی در امان باشد.

(۵۷۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِفُروُجِهِمْ حافِظُونَ

و آن‌ها که دامان خویش را از بی‌عفّتی حفظ می کنند. (۲۹ / معارج)

اِلّا عَلی اَزْواجِهِمْ اَوْ ما مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ

و آمیزش جنسی جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند) ندارند و در بهره گیری از این‌ها مورد سرزنش نخواهند بود. (۳۰ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« فُروُج » جمع « فَرْج » ، کنایه از دستگاه تناسلی است. بدون شک غریزه جنسی از غرایز سرکش انسان و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا آن‌جا که بعضی معتقدند در تمام پرونده‌های مهم جنایی اثری از این غریزه دیده می‌شود ، لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه‌های مهم تقوی‌است و به‌همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است . استثنایی که ذیل آن آمده نشان می‌دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالبا غیرممکن و به فرض امکان غیرمنطقی و لذا رهبان‌ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند و اگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند ، بسیاری از آن‌ها چون به خلوت می‌روند ، کار دیگری می کنند. رسوایی‌هایی که از این رهگذر به بار آمده ، کم نیست . مورّخان مسیحی همچون « ویل دورانت » و غیر او پرده از روی آن برداشته‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مردم شایسته کردار و کمال‌جو آن کسانی هستند که دامان عفت خود را به راستی پاک و پاکیزه نگاه می‌دارند و حفظ می کنند.

تفسیر مردان (۵۷۹)

فَمَنِ ابْتَغی وَراآءَ ذلِکَ فَاُولئِکَ هُمُ الْعادوُنَ

و هر کس ماوراء این را طلب کند ، متجاوز است. (۳۱ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به این ترتیب اسلام طرح جامعه‌ای را می‌ریزد که هم به غرایز فطری در آن پاسخ داده می‌شود و هم آلوده فحشاء و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست. البته کنیزان از نظر اسلام دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباط‌های قانونی او هستند ، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عادی: به مفهوم تجاوزگر، در گذرنده از مرز عدالت و بیدادپیشه‌آمده است.

کسانی که در روابط زناشویی چیزی فراتر از این را بجویند و بخواهند و از مقررات تجاوز کنند، اینان از مرزهای قوانین

گذشته و به تجاوز و گناه در افتاده‌اند.

(۵۸۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُمْ لِاَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ

و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند. (۳۲ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَمانَة» معنی وسیعی دارد که نه تنها امانت‌های مادی مردم را از هر نوع دربرمی‌گیرد، بلکه امانت‌های الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می‌شود. هر یک از نعمت‌های الهی امانتی از امانات او است، پُست‌های اجتماعی و خصوصا" پست حکومت" از مهم‌ترین امانات است و لذا در حدیثی از امام باقر و امام‌صادق علیهماالسلام در تفسیر آیه ۵۸ سوره نساء (اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاماناتِ اِلی اَهْلِها) صریحا آمده است که: « ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » .(۱) در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز مسأله تکلیف و مسؤولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است : « اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ عَلَی السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ » و از همه مهم‌تر دین و آیین خدا و کتاب قرآن ، امانت بزرگ اوست که باید در حفظ آن کوشید. «عَهْد» نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می‌شود و هم عهدها و پیمان‌های الهی را. زیرا «عهد» هرگونه التزام و تعهدی‌است که انسان نسبت به‌دیگری‌می‌دهد و بدون‌شک کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می‌آورد، با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همانان که امانت‌ها را رعایت می‌کنند و در همۀ میدان‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دیگر عرصه‌ها به عهدها و پیمان‌های خویش وفادارند و از خیانت و عهدشکنی دوری می‌جویند.

گفتنی است که امانت دامنۀ گسترده‌ای دارد که وصیت‌ها و امانت‌های مالی و حتی مدیریت‌ها(۲) و حکومت را نیز شامل می‌گردد.(۳)

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۱ ، صفحه ۳۸۰ .

۲. سوره نساء، آیه ۵۸.

۳. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۸۰.

تفسیر مردان (۵۸۱)

وَ الَّذینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ

و آن‌ها که قیام به ادای شهادت حق می‌نمایند. (۳۳ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن در این آیه کریمه و آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده و کتمان را گناه شمرده است . (۱) در فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد ۷و پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه‌ای دارد. آن‌ها که می‌گویند : چرا ما با شهادت و گواهی دادن بر ضدّ این و آن مثلاً نان زن و بچه آن‌ها را قطع کنیم یا عداوت این‌ها را بخریم و دردسر برای خود بیافرینیم ، افرادی بی‌اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیرمتعهد نسبت به اجرای عدالتند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

منظور از گواهی و شهادت در مورد فرد و یا گروه و یا چیزی، آن است که انسان چیزی را با چشم خود نظاره کند و یا با قرائن و شواهد و دیدن چیزهایی که انسان می‌تواند اظهار نظر درست نماید.

۱- ۲۸۳ و ۱۴۰ / بقره ، ۱۰۶ / مائده و ۲ / طلاق .

(۵۸۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ الَّذینَ هُـمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ

و آن‌هـا که بـر نمـاز مـواظبـت دارنـد. (۳۴ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نمـاز» دراین‌جـا اشـاره‌به" نمـاز واجب "و درآیه‌گذشـته اشاره به" نماز نافله "دارد. البته در نخستین وصف اشاره به « تـداوم » نماز بوده ، امـا در این‌جاسـخن‌از «حفـظ‌آداب و شـرایط و ارکـان و خصوصـیات‌آن» است، آدابی‌که هم ظـاهر نماز رااز آن‌چه مایه فساد است، حفظ می‌کنـد و هم روح نماز راکه حضورقلب است، تقویت می‌نمایـد و هم موانع اخلاقی را که سدّ راه قبول آن است از بین می‌برد، بنـابراین هرگز تکرار محسوب نمی‌شود. این آغـاز و پایـان نشـان می‌دهـد که در میان تمـام این اوصـاف نه‌گـانه انسان‌های برجسـته و شایسـته تـوجه بـه نمـاز برتریـن و مهم‌تریـن آن‌هـاست ، چرا چنین نباشـد ، در حـالی که نمـاز « مکتب عـالی تربیت » و « مهم‌ترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جـامعه و سـتـون اصلی خیمه دین » است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: اُولآئِکَ اَصْحابُ الْخَمْسینَ صَلوةً مِنْ شیعَتِنا.

آنـان از آن گـروه از رهـروان راه مـا هستنـد کـه در زنـدگی اهل نمازهای واجـب و نافله می‌باشند.

و از امام‌بـاقر علیه‌السلام آورده‌انـدکه فرمود: هذِهِ‌الْفَریضَـةُ مَنْ‌صَـلّاهالِوَقْتِها، عارِفا بِحَقِّها، لا یُؤْثِرُ عَلَیْها غَیْرَها کَتَبَ اللّهُ لَهُ بِها بَرائَـةً لا یُعَذِّبُهُ...(۱)

این نمازهای واجب را هر کسی در وقت مقرر آنها، آن گونه که شایسته و بایسته است بخواند و حق آنها را بشناسد و کار دیگری را بر آنها مقدم نـدارد، به برکت آن‌ها سنـد آزادی و نجات او از آتش و عذاب رسـتاخیز نوشـته می‌شود؛ امّا کسـی که آن‌ها را در وقت غیر مقرّر بخواند و حق آنها را نشناسد و دیگر امور را بر آن‌ها مقدم دارد، در آن صورت کار او به فضل خدا بسته است که او را ببخشد و مورد لطف قرار دهد، یا دچار عذاب و آتش سازد.

۱. نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۲۰.

تفسیر مردان (۵۸۳)

اُولئِـکَ فی جَنّـاتٍ مُکْرَمُـــونَ

این افـراد در باغ‌های بهشتی گرامیند. (۳۵ / معارج)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و در پایان این سـخن مسیر نهایی صاحبان این اوصاف را بیان می کند ، همان‌گونه که در آیات‌گذشـته مسیرنهایی مجرمان را شرح داد. چرا گرامی نباشنـد ؟ در حـالی که میهمان‌های خـدا هسـتند و خداونـد قادر و رحمان تمام وسایل پـذیرایی را برای آن‌ها فراهم سـاخته و در حقیقت دو تعبیر (« جَنّات » و « مُکْرَمُون ») اشـاره بـه نعمت‌هـای مــادی و معنــوی اسـت کـه شــامـل حـال ایـن گـروه اسـت .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آری، کسـانی که به این وصف‌هـا و ویژگی‌هـا آراسته‌اند، همـان کسانی هسـتند که در بـوسـتـان‌های پرطـراوت و زیبـای بهشـت گرامی داشته می‌شوند.

پرتوی از آیات(۱)

دوازده ویژگی انسان‌های شایسته کردار

در آیات انسان پروری که گذشت قرآن شریف نکات ارزشمندی را طرح می کند و توجه می‌دهد که سخت در خور تعمق هستند؛ این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱ ـ دوستی با خدا بارمز این‌دوستی همواره، که نماز واقعی است.

۲ ـ مداومت و گسست ناپذیری این دوستی به وسیلهٔ نماز.

۳ ـ پرداخت حقوق مالی و رعایت حقوق انسان‌ها.

۴ ـ ایمان به معاد و پاداش و کیفر خدا.

۵ ـ ترس از عدل خدا و کیفر او در مورد ستمکاران.

۱. مترجم.

(۵۸۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

۶ ـ زندگی درحالت خوف و رجا، نه غفلت و بدبینی و یا خودخواهی و خوش‌بینی سادهلوحانه.

۷ ـ پاکدامنی و رعایت‌مقررات خدا در روابطزناشویی و بهره‌وری از غریزه جنسی.

۸ ـ قانون گرایی و رعایت مرزهای مقررات.

۹ ـ امانتداری.

۱۰ ـ وفاداری و رعایت عهدها و پیمان‌های فردی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، منطقه‌ای، ملّی و فراملّی و جهانی.

۱۱ ـ آمادگی مسئولانه برای گواهی به حق به‌خاطر بر پایی عدالت و دفاع از حقوق مردم و عدم بی‌تفاوتی و کتمان نکردن حقایق.

۱۲ ـ مراقبت از رابطهٔ دوستانه و همواره با خدا و ادامهٔ خالصانه و عارفانهٔ آن.

محور این ویژگی‌ها

اگر به این ویژگی‌ها نیک بنگریم، در می‌یابیم که قرآن در این برنامه‌های تربیتی و انسانی خویش می کوشد تا به انسان توجه دهد و او را یاری کند تا دریابد که نیک‌بختی و سعادت و رستگاری او در گرو این چهار اصل است که محور این آیات می باشد:

۱ ـ رابطهٔ دوستانه و منطقی با پدید آورنده هستی،

۲ ـ رابطهٔ دوستانه با همنوعان و همدینان،

۳ ـ رابطهٔ شایسته و عادلانه و کمال جویانه، با خویشتن،

۴ ـ و رابطهٔ دوستانه با طبیعت و همهٔ پدیده‌ها.

تفسیر مردان (۵۸۵)

رابطه «تقوا» و «عمران و آبادی»

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّارا

به آن‌ها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش طلبید که او بسیار آمرزنده است. (۱۰ / نوح)

یُرْسِلِ السَّماآءَ عَلَیْکُمْ مِدْرارا

تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد. (۱۱ / نوح)

وَ یُمْدِدْکُمْ بِاَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ اَنْهارا

و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد. (۱۲ / نوح)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نوح در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می‌کند و به آن‌ها وعده مؤکد می‌دهد که اگر از شرک و گناه توبه کنند ، خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آن‌ها می‌گشاید .

پاداش دنیوی ایمان

می‌گوید : « آسمان را بر شما می‌فرستد » یعنی آن‌قدر باران می‌بارد که گویی آسمان دارد نازل می‌شود ، اما چون باران رحمت است نه ویرانی می‌آورد و نه آسیبی می‌رساند ، بلکه در همه جا مایه خرّمی و سرسبزی و طراوت است. خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پربرکت مادی او شما را فرامی‌گیرد. به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی و پنج نعمت بزرگ مادی را به آن‌ها وعده داده ؛ نعمت بزرگ معنوی ، بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی کفر و عصیان‌است، اما نعمت‌های مادی، ریزش باران‌های مفید و به موقع و پربرکت، فزونی اموال ، فزونی فرزندان (سرمایه‌های انسانی) ، باغ‌های پربرکت و نهرهای آب جاری. آری ایمان و تقوا طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است. دربعضی‌از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند ، خشکسالی و قحطی

آن‌ها را فراگرفت و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند ، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می‌آوردند ، نوح به آن‌ها گفت : اگر ایمان بیاورید ، همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد ، ولی آن‌ها اعتنایی به او نکردند و همچنان سرسختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرارسید و همه را درو کرد .

از آیات مختلف قرآن از جمله آیات فوق ، این نکته به خوبی استفاده می‌شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه‌ها و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است. در آیه ۹۶ اَعراف می‌خوانیم : « وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّمآءِ وَالْاَرْضِ: اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آن‌ها می‌گشاییم » و در آیه ۴۱ سوره روم می‌خوانیم : « ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ : فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد ». و درآیه ۳۰ سوره‌شوری آمده است : « وَ ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ : هر مصیبتی به شما می‌رسد ، به خاطر اعمال شماست ». این « رابطه » تنها یک رابطه معنوی نیست ، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می‌بینیم ، رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد. کفر و بی‌ایمانی ، منشأ عدم احساس مسؤولیت ، قانون شکنی و فراموش کردن ارزش‌های اخلاقی است و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه‌ها ، متزلزل شدن پایه‌های اعتماد و اطمینان ، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی و به هم خوردن تعادل اجتماعی است. بدیهی است که جامعه‌ای که این امور بر آن حاکم گردد ، به سرعت عقب‌نشینی کرده و راه سقوط و نابودی را در پیش می‌گیرد. و اگر می‌بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند ، آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و علماء در طول قرن‌هاست. علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی

می‌شود ، از جمله: در حدیثی از علی آمده که فرمود : « اَکْثِرِ الْاِسْتِغْفارَ تَجْلِبِ الرِّزْقَ: زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی » .(۱) در حقیقت مجازات بسیاری از گناهان ، محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوا را پیش گیرد ، خداوند این مجازات را از او برطرف می‌سازد .

گناه و ویرانی جامعه‌ها

این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز دیده می‌شود. جالب این‌که در روایات‌اسلامی می‌خوانیم که « ربیع بن صبیح » می‌گوید : نزد حسن بصری بودم ، مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد . حسن به او گفت : « استغفار کن » ، دیگری آمد از فقر شکایت کرد ، به او نیز گفت : « استغفار کن » ، سومی آمد و به او گفت : دعاکن که خداوند پسری به من بدهد، به او نیز گفت : « استغفار کن » . ربیع می‌گوید : (من تعجب کردم و) به او گفتم : « هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی ، به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید ». وی درجواب من گفت : « آن چه را گفتم ، از پیش خود نگفتم ، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم»، سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکرشد ، تلاوت کرد.(۲) آن‌ها که عادت دارند از این مسایل آسان بگذرند ، فورا یک نوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند. ولی اگر بیشتر دقت کنیم ، در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم ، که توجه به آن‌ها مسایل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۲۴ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۶۱ .

را جانشین آن سازد و زمین‌های خرّم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفّهی داشته باشد. کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند و در عین حال نیرومند و پابرجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند.

با صراحت باید گفت : هیچ مسأله اخلاقی نیست مگر این‌که اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر این‌که در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزایی دارد. آن‌ها که مسایل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسایل مادی جدا می‌کنند ، نه مسایل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مسایل مادی را.

اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری خالی از محتوا در میان مردم باشد ، بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آن‌گاه که اعتقادات معنوی و روحانی آن‌چنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد ، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچ‌کس مخفی نخواهد ماند. ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است .

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد و این نشان می‌دهد کاربرد عقاید دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسایل اجتماعی و سیاسی زیاد است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

مِدْرار: به ریزش پیاپی و بسیار باران گفته می‌شود و از ریشهٔ «دَرّ» آمده است و در اصل به مفهوم ریزش شیر از پستان می‌باشد.

اِمْداد: به مفهوم یاری رساندن و کمک کردن آمده است.

اَمْوال: این واژه جمع «مال» به مفهوم ثروت و دارایی است، امّادر فرهنگ عرب در اصل به شتر گفته می‌شد.

تأثیر توبه و استغفار در افزایش رزق و روزی و فرزندان

«شَعْبیّ» آورده است که در روزگار «عُمَر» باران نیامد و بلای خشکسال و گرفتاری به خودنمایی پرداخت. او به منبر رفت تا طلب باران کند، امّا نتوانست و به ناگزیر به آمرزش‌خواهی و استغفار پرداخت و فرود آمد. به او گفته شد که ما از تو طلب باران نشنیدیم؛ پاسخ داد من آمرزش خواستم تا آسمان را برانگیزد و باران را بر ما بفرستد؛ و آن‌گاه به تلاوت این آیات پرداخت که: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراًیُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً

به هر حال حضرت نوح به بیان خود ادامه داد که:

وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ

از او آمرزش‌بخواهیدتابرثروت‌و فرزندان شمابیفزاید و شمارا ازاین‌راه‌یاری‌رساند.

وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنّاتٍ

و برایتان بوستان‌های سرسبز و پرطراوت پدید آورد.

وَ یَجْعَلْ لَکُمْ أَنْهاراً

و جویبارهایی لبریز از آب زلال برایتان روان سازد.

«قتاده» می‌گوید: نوح از آز و حرص آنان به دنیا و ارزش‌های دنیوی آگاه بود، به همین جهت از آنان خواست تا برای رسیدن به دنیای آزاد و آباد هم که شده است به خدای یکتا ایمان آورند و راه عدالت خواهی را در پیش گیرند.

(۵۹۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

«ربیع» آورده است که: کسی نزد «امام حسن» آمد و از قحطی و خشکسالی شکوه کرد. او، آن مرد را به آمرزش خواهی و توبه فراخواند.

مرد دیگری آمد و از فقر و بینوایی نالید، او را نیز به توبه و آمرزش‌خواهی و دعا سفارش کرد.

مرد سومی از راه رسید و از نازایی همسر و نداشتن فرزند شکوه کرد و دعا خواست تا خدا به او پسری روزی سازد، که به او نیز همین نسخه را داد.

ما به او گفتیم چگونه برای دردها و خواسته‌های رنگارنگ یک نسخه می‌نگارد؟

او پاسخ داد: دوستان! من از قرآن آموخته‌ام که درمان هر سه درد و راه نجات از هر سه مشکلی که عنوان گردید، توبهٔ راستین و آمرزش‌خواهی واقعی و بازگشت خالصانه به سوی خدا و مقررات اوست و آن‌گاه به تلاوت آیات مورد بحث پرداخت.

و نیز آورده‌اند که: مردی به حضور «امام جواد» شرفیاب گردید و گفت: سرورم! من ثروت بسیاری دارم، امّا از نعمت فرزند محروم هستم، چه کنم؟

فَقالَ جُعِلْتُ فِداکَ اِنّی کَثیرُ الْمالِ وَ لَیْسَ یُولَدُ لی وَلَدٌ فَهَلْ مِنْ حیلَةٍ؟

آن حضرت فرمود: چاره کار این است که به مدت یک سال، هر شب از خدای خویش آمرزش بخواهی و خالصانه دعا کنی؛ و اگر شبی فراموش کردی در روز آن، قضای آن را به جا آور که به خواسته‌ات خواهی رسید، چرا که خدا در قرآن می‌فرماید:

اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ...(۱)

۱. سوره نوح، آیه ۱۰.

پناه بردن مردان به مردانی از جن سبب گمراهی و طغیان آنهاست

وَ اَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْاِنْسِ یَعُوذوُنَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادوُهُمْ رَهَقا

و این‌که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند و آن‌ها سبب گمراهی و طغیانشان می‌شدند. (۶ / جن)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« رَهَق » در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و چون « گمراهی » و « گناه » و « طغیان » و « ترس » بر قلب و روح آدمی مسلط شده و آن را می‌پوشاند، به‌این‌معانی تفسیر شده است. مفهوم آیه ، مفهوم وسیعی است که هرگونه پناه بردن افرادی از انسان‌ها به جن را شامل می‌شود ، زیرا در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه « جن » بسیاری از مشکلات را حل می‌کنند و از آینده خبر می‌دهند. ضمنا از این آیه استفاده می‌شود که طایفه جن نیز ، مرد و زن دارند ، زیرا در آن تعبیر به « رِجالٌ مِنَ الْجِن » شده است .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

رَهَق: این واژه به مفهوم پوشاندن و فراگرفتن آمده است، به همین جهت به نوجوانی که به مرحله بلوغ برسد، می‌گویند: راهِقُ الْغُلامُ. دوران بلوغ آن نوجوان را فرا گرفت، یا آن نوجوان به مرحلؤ بلوغ نایل آمد.

به باور «مجاهد» و «حسن» منظور این است که پاره‌ای از مردان، از انسان‌ها به برخی از مردان گروه پریان پناه می‌بردند تا از شرارت و رخدادهای بد روزگار در امان مانند.

فَزادُوهُمْ رَهَقاً

و از این راه بر سرکشی و گمراهی آنان می‌افزودند.

به باور پاره‌ای با این کار هر دو گروه آدمیان و پریان بر گمراهی و سرکشی خود افزودند و هرروز گناه و نافرمانی‌تازه‌ای را پیش گرفتند.

اما به باور پاره‌ای هر روز شرارت تازه‌ای در پیش گرفتند.

اِنَّ الْاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُورا

ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.(۵ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

« ابن عباس » می‌گوید : حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند ، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی فرمودند : « ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی » ، علی و فاطمه علیهاالسلام و فضّه که خادمه آن‌ها بود ، نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند ، سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهماالسلام نیز گفتند

: ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت که هر دو شـفا یافتند ، در حـالی که از نظـر مـواد غذایی ، در مضـیقه بودند ، علی سه من جو قرض نمود و فاطمه علیهاالسلام یک‌سوم آن را آرد کرده و نان پخت . در هنگام افطار سائلی بر درِ خانه ایشان آمد و گفت: « اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّد صـلی‌الله‌علیه‌وآله : سـلام‌بر شـما‌ای خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ، مستمندی از مستمندان مسـلمین هسـتم ، غـذایی به من بدهیـد ، خداونـد به شـما از غـذاهای بهشتی مرحمت کنـد » . آن‌ها همگی مسـکین را بر خود مقدم داشـتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جُز آب ننوشیدند. روزدوم را همچنان روزه گرفتند و موقع‌افطار وقتی غذا (نان جوین) را آماده کرده‌بودنـد، یتیمی‌بر درِ خانه آمـد، آن‌روز نیز ایثارکردنـد و غـذای‌خود را به‌او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). در سومین روز اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمـد ، بـاز سهـم غذای خود رابه او دادند ، صبح کـه شـد، علی ، دست حسـن و حسین علیهم‌السـلام را گرفتـه بـود و خـدمت پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله آمدنـد . هنگـامی کـه پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌ها را مشاهده کرد ، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند . فرمود : « این حالی را که در شما می‌بینم ، برای من بسیار گران است » ، سپس برخاست و با آن‌ها حرکت کرد . هنگامی که وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شد ، دید در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته ، پیامبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله

نـاراحت شــد . در همیـن وقت جبرئیـل نـازل گشت و گفت : « ای محمـد صـلی‌الله‌علیه‌وآله ! این سوره را بگیر ، خداونـد به خـاطر داشـتن چنین خانـدانی به تو تهنیت می‌گویـد » . سـپس سوره « انسـان » (هَلْ اَتی) را بر او خوانـد (بعضـی گفته‌انـد که از آیه « اِنَّ الاَبْرار » تـا آیه « کـانَ سَعْیُکُـمْ مَشْـکُورا » که مجموعـا هیجـده آیه است ، در این‌جا نازل گشت). آن‌چه را در بالا آوردیم ، نصّ حـدیثی است که با کمی اختصار در « الغـدیر » به عنوان « قـدر مشترک » میان روایات زیادی که دراین‌باره نقل شده ، آمده است و در همان کتاب از ۳۴ نفر علمای معروف اهل سنّت نام می‌برد که این حـدیث را در کتاب‌های خود آورده‌انـد (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). به این ترتیب روایت فوق از روایـاتی است که در میان اهل سـنت مشـهور بلکه متواتر است .(۱) و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارنـد که این هیجده آیه یا مجموع این سوره ، در ماجرای فوق نازل شده است و همگی بدون اسـتثناء در کتب تفسـیر یا حـدیث ، روایـت مربـوط بـه آن را بـه عنـوان یکی از افتخــارات و فضایــل بزرگ علی و فـاطمه زهرا علیهاالســلام و فرزنــدانشان علیهم‌السـلام آورده‌اند. حتی چنان‌که در آغاز سوره گفتیم ، این مطلب به قدری معروف و مشـهور است که در اشعار شُعراء و حتی در شعـر معروف « امـام شـافعی » آمـده اسـت. نکتـه‌ای را کـه در اینجـا لازم به یـادآوری می‌دانیم ، این است که به گفته جمعی از دانشـمندان اسلامی از جمله « آلوسی » مفسر معروف اهل سنّت ، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره برشمرده شده است ولی از « حور العین » که غالبا در قرآن مجید در شـمار نعمت‌های بهشتی آمده ، مطلقا سخنی مطرح نیست ، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا و همسـر و فرزندانش علیهم‌السـلام باشد که به‌احترام بانوی‌اسلام علیهاالسلام ذکری از « حور » به میان نیامده است .(۲) « اَبْرار » جمع « بَرٌّ » در اصل به معنی "وسـعت و گسترد‌گی "است و به همین جهت صـحراهای وسیع را « بَرّ » می‌گویند و از آن‌جا که افراد نیکوکار اعمالشان ، نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد ، این واژه بر آن‌ها اطلاق می‌شود و « بِرّ » (با کسر باء) به معنی " نیکوکاری "است . بعضی گفتـه‌اند فرق بیـن آن و « خیر » ، این است که « بَرّ » به‌معنی " نیکی توأم با توجه" اسـت ، در حالی که

۱- « الغـدیر » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱ .

۲- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۵۸ .

« خیـر » ، معنی اعمّی دارد. « کـافُور » درلغت معانی‌متعـددی دارد و یکی‌از معـانی معروفش" بـوی خوش "است و نیز گیاهی‌اسـت

خوشبو و از دیگر معانی‌اش همان " کافور "معمولی است که بوی تندی دارد و برای مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن ، به‌کار می‌رود. به هر حال طبق آیه فوق این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می‌برد و هم شامّه .

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن‌که انسان‌ها را به دو گروه « شکرگزار » و « کفران‌کننده » تقسیم کرد ، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت‌کفران‌کنندگان کرده بود ، آیات مورد بحث به سراغ پاداش‌های شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می‌رود و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می‌کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَبْرار: این واژه جمع «بَرّ»و«بارّ» بسان «ناصِر»و«اَنْصار» و به‌معنی‌نیکوکارآمده است.

کَأْس: به پیاله یا ظرف شراب گفته می‌شود.

واژه «اَبْرار» جمع «بَرّ» به معنی نیکوکار و شایسته‌کردار آمده، و در آیه منظور کسی است که خدا را اطاعت می‌کند و کارهای خوب انجام می‌دهد.

از دیدگاه خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و رهروان راه آنان و بسیاری از مخالفان آنان، نیکان و پاکان و شایستگان مورد نظر آیه عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین ـ که درود خدا بر آنان باد ـ و آیه مورد بحث و آیات پس از آن در وصف آنان فرود آمده است.

نکته دیگر این است که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که «اَبْرار»، این خاندان گرانمایه هستند،(۱) اما این ادعا در باره دیگران سخت مورد اختلاف است.

۱. اختصاص مفید، ۹۶.

تفسیر مردان (۵۹۵)

عَیْنا یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیرا

ازچشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند.

(۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« یُفَجِّرُونَ » از ماده « تَفْجیر » در اصل از ریشه « فَجْر » گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است ، خواه شکافتن زمین باشد یاچیز دیگر و از آن‌جاکه نور صبح گویی پرده شب‌را می‌شکافد ، به آن « فَجْر » گفته‌اند و به شخص فاسق از این رو « فاجِر » می‌گویند که پرده حیا و پاکی را دریده و از مسیر حق خارج شده است ، اما در آیه مورد بحث به معنی " شکافتن زمین "است. این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباداللّه است که هرجا اراده کنند، از همان‌جا سر برمی‌آورد و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر نقل شده که در توصیف آن فرمود : « این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که از آن‌جا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود » .(۱) آری همان‌گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود ، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است ، چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می‌جوشد و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد. قابل توجه این‌که در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده است ، نخستین نعمت « شرابِ طهورِ معطّرِ خاصی » ذکر شده و این شاید به خاطر

آن است کـه پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گـام که در بهشت می‌نهنـد ، بـا نوشیدن از این شراب ، هرگونه انـدوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند و سرمست از عشق حق ، به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند .

۱- « روح المعـــانی » ، جلـد ۲۹ ، صفحـــه ۱۵۵ .

(۵۹۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اوصاف پنجگانه مردان نیک که آن‌ها را مستحقّ بهشت می‌سازد

در این آیات به ذکر اعمال و اوصافی که « ابرار » و « عباداللّه » دارند ، پرداخته و با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آن‌ها را نسبت به این‌همه نعمت‌های بی‌مانند تـوضیـح می‌دهـد .

۱ ـ آن‌ها بــه نــذر خـــود وفـــا مـــی‌کننــد .

۲ ـ از روزی‌که عذاب و شرّآن گسترده‌است، می‌ترسند .

۳ ـ اطعـــــــــــام مـــی‌کننـــــــــــد .

۴ ـ در اعمـــال خـــود اخــــــلاص دارنــــد .

۵ ـ در هر حالـی از خداونــد خــوف دارنـــــد .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اختصـاص دادن چشمـه و نـوشیـدن از آن به بنـدگان خـدا به خاطر گرامیداشت آنان است.

یُفَجِّـرُونَهـا تَفْجِیراً

از هر کجـا که بخواهند آن را از برابر کـاخ‌ها و سـراهای خویش روان می‌سازند.

واژه «تَفْجیر» به معنی شکافتن و روان‌ساختن آب، یا شکافتن هر چیزی آمده و در بهشت برای جاری ساختن چشمه و نهر بسان دنیا نیـاز به حفـاری و گودبرداری نیست، بلکه انسـان شایسته‌کردار هنگـامی که بخواهـد جویبـاری در برابر کـاخ و یـا به سوی بوسـتان خویش پـدید آورد و روان سازد، با کشیدن یک خط آب جوشیدن آغاز می‌کند و روان‌می‌گردد.

تفسیر مردان (۵۹۷)

یُـوفُـونَ بِالنَّـذْرِ وَ یَخـافُـونَ یَـوْما کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیرا

آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که عذابش گسترده است ، می‌ترسند. (۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُسْتَطیر » به معنی " گسترده و پراکنـده "است و اشـاره به عـذاب‌های گونـاگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشـد. به هر حال وقتی آن‌هـا بـه نـذرهایی که بر خویشتن واجب کرده‌انـد ، وفـا می‌کننـد ، به طریـق اولی واجبـات الهی را محترم شـمرده و در انجـام آن می‌کوشند. ترس آن‌ها از شرّ آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مسأله معاد و احساس مسؤولیت شدید در بـرابـر فرمـان الهی است. آن‌هـابه‌خوبی معـادرا بـاور کرده‌انـد و به‌تمـام کیفـرهـای بـدکاران در آن روز ایمان دارنـد و اثر این ایمان در اعمالشان کـامـلاً نمـایان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَذْر: تعهد بر انجام کار شایسته‌ای است که انسان انجام آن را بر خود لازم می‌سازد.

مُسْتَطیـر: گسترده و فراگیر و گاه به معنی ماندگار هم آمده است.

به بـاور «عِکْرِمَـهْ» و «قَتـادَهْ» منظـور این است که آنـان به این وصف اخلاـقی و انسـانی آراسـته بودنـد که به نـذر و عهـد خویش وفا

می‌نمودنـد. وفـای به نـذر آن است که انسـان وقتی برای عبـادت و انجـام کار شایسـته‌ای با خـدا عهـد بست و کاری را بر خود لازم شمـرد آن را آن گـونـه که شایسته و بایسته است به انجام رساند.

در آیه شریفه از عذاب و کیفر روز رستاخیز، به «شَرّ» تعبیر می‌کند؛ چرا که آن روز برای تجاوزکاران و ظالمان خیری نیست، گرچه در واقع آن روز روزی نیکوست و آنان در خور این کیفر هستند.

(۵۹۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ یُطْعِمُـونَ الطَّعـامَ عَلـی حُبِّـهِ مِسْکینـا وَ یَتیمـا وَ اَسیـرا

و غـذای (خـود) را با این‌که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند.

(۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطعـام کردن آن‌هـا سـاده نیست ، بلکه تـوأم بـا ایثـار در هنگـام نیـاز شدیـد است و از سـوی دیگر اطعـامی است گسـترده که انـواع نیازمنـدان را از « مسکین » و « یتیم » و « اسیر » شامل می‌شود و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است . ضـمیر در « عَلی حُبِّهِ » ، به " طعـام "بـازمی‌گردد، یعنی در عین این‌که علاقه به طعـام دارنـد، آن را انفـاق می‌کننـد. معنی «مِسْـکین» و «یَتیم» و «اَسیـر» روشن است اما این‌که این اسیر اشاره به کدام اسیر است، در میان مفسران گفتگو است. بسیاری گفته‌اند منظور اسیرانی است که از مشـرکان و کفار می‌گرفتنـد و به قلمرو حکومت اسـلامی در مدینه می‌آوردند. دراین‌جا این سؤال پیش می‌آیدکه مطابق شأن نزول، مرد اسیر هنگـام افطار بر درِ خـانه علی آمـد ، مگر اسـیران زنـدانی نبودنـد؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشـن می‌شود که طبق نقـل تواریـخ در زمـان پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله مطلقا زنـدانی وجود نـداشت و حضـرت صـلی‌الله‌علیه‌وآله اسیران را تقسـیم‌کرده وبه دست مسـلمانان می‌سپرد و می‌فرمود : « مراقب آن‌ها باشید و به آن‌ها نیکی کنید » و گاه که توانایی بر تأمین غذای آن‌ها نداشـتند ، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند و آن‌هـا را همراه خود و یا حتی بدون همراهـی خود به سراغ سـایر مسـلمانان می‌فرسـتادند تا به آن‌ها کمک کننـد ، زیرا در آن موقع مسـلمانان سـخت در مضـیقه بودنـد. البته بعـدا که حکومت اسـلامی گسترش پیدا کرد و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت ، زیاد شدند ، زندان به وجود آمد و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت‌المال صوت می‌گرفت .

تفسیر مردان (۵۹۹)

سیـــــر کـــــردن گرسنگـــان از بهتریـــن حسنات است

نه تنهـا در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسـته ابرار و عباداللّه می‌شـمرد ، بلکه در بسـیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکیـد شـده است و نشان می‌دهد این کار در پیشگـاه خدا محبوبیت خاصـی دارد. و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفراز گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن‌قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزنـد که حسابی برای آن نیست ، اهمیت این دسـتور اسـلامی از یکسو و دوری دنیـای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد. در روایات و احادیث اسلامی نیز تأکید بسیـاری در این زمینـه دیـده می‌شـود که به عنـوان نمونه چند حدیث را در این‌جا می‌آوریم ؛

۱ ـ در حـدیثی از پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله آمده : « مَنْ اَطْعَمَ ثَلاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ اَطْعَمَهُ اللّهُ مِنْ ثَلاثِ جَنانٍ فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ : کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند ، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمان‌ها اطعام خواهد کرد » .(۱)

۲ ـ و امـام صادق فرموده‌انـد : « مَنْ اَطْعَمَ مُؤْمِنا حَتّی یُشْبِعَهُ لَمْ یَدْرِ اَحَـدٌ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ما لَهُ مِنَ الاَجْرِ فِی الْاخِرَةِ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ ، وَ لا

نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اِلاَّ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ : کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود ، احدی از خلق خـدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد و نه فرشتگان مقرّب الهی و نه پیامبران مرسل ، جُز خداوند که پروردگار عالمیان است » .(۲)

۳ـ در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: « لاَنْ اُطْعِمَ مُؤْمِنا مُحْتاجا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اَزوُرَهُ وَ لاَنْ اَزوُرَهُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ عَشَرَ رِقابٍ : اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم ، نزد من محبوب‌تر است از این‌که تنها به دیدار او بروم و اگر به

۱ و ۲- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب اطعام المؤمن ، حدیث ۳ و ۶ .

دیدار او بروم ، نزد من محبوب‌تر است از این که ده برده را آزاد کنم » .(۱)

قابل توجه این‌که در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده ، بلکه در بعضی صریحا آمده است که " اطعام مؤمنان ، هرچند بی‌نیاز باشند ، "همچون آزاد کردن برده است و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندی‌ها ، جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است ، به عکس آن‌چه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک ، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند ، هرکدام باید سهم خود را بپردازند ، گویی مسأله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است . در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هرچند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است ، چنان‌که در روایتی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده که فرمود : « مِنْ اَفْضَلِ الاَعْمالِ عِنْدَاللّهِ اِبْرادُ الْکِبادِ الْحارَّةِ وَ اِشْباعُ الْکِبادِ الْجائِعَةِ وَ الَّذی نَفْسُ مُحَمَّدٍ ۹ بِیَدِهِ لا یُؤْمِنُ بی عَبْدٌ یَبیتُ شَبْعانَ وَ اَخُوهُ ـ اَوْ قالَ جارُهُ ـ الْمُسْلِمُ جائِعٌ : یکی از برترین اعمال نزد خدا ، خنک کردن جگرهای داغ است و سیر کردن شکم‌های گرسنه ، سوگند به کسی که جان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در دست اوست ، بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر ـ یا فرمود همسایه ـ مسلمانش گرسنه باشد ، به من ایمان نیاورده است » .(۲) ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است ، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود .

۱- « اصول کافی » ، جلد ۲ ، باب اطعام المؤمن ، حدیث ۱۸ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۷۴ ، صفحه ۳۶۹ .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این فراز خدای فرزانه ویژگی بشردوستی و مردم‌خواهی آنان را به تابلو می‌برد و نشان می‌دهد که آنان در فراز و نشیب‌های زندگی دیگران را بر خود مقدم داشته و در اوج گرسنگی و نیاز و علاقه شدید به غذا و مواد غذایی که تنها می‌توانست نیاز آنان را برطرف سازد، آن را برای خشنودی خدا به دیگری هدیه می‌کنند.

این ویژگی پاکان و نیکان در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید:

وَ یُؤْثِرُونَ عَلی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ(۱)

و هر چند در خود نیازی سخت احساس کنند، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و ثروت و امکانات خود را در اختیار آنان قرار می‌دهند.

«ابو سعید» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده است که فرمود: ما مِنْ مُسْلِمٍ اَطْعَمَ مُسْلِماً عَلی جُوعٍ اِلاّ اَطْعَمَهُ‌اللّهُ مِنْ ثِمارِ الْجَنَّةِ وَ ما مِنْ مُسْلِمٍ کَسا اَخاهُ عَلی عُریً اِلاّ کَساهُ‌اللّهُ مِنْ خُضْرِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقی مُسْلِماً عَلی ظَمَأٍ سَقاهُ‌اللّهُ مِنَ الرَّحیقِ.(۲)

هر انسان توحیدگرایی مسلمان دیگری را که در فشار گرسنگی است میهمان نماید و سیر کند، خدا او را از میوه‌های بهشت می‌خوراند و کسی که دیگری را از برهنگی بپوشاند، خدا او را از لباس‌های بهشت بهره‌ور می‌سازد و کسی که مسلمانی را سیراب

سـازد و از تشنگـی نجـات دهـد، خـدا او را از نـوشـابه‌های سربسته و وصف‌نـاپـذیـر بهشت سیـراب خـواهـد ساخت.

در مـورد ضـمیر «حُبِّه» در آیه شـریفه دو نظر است: به بـاور «ابن عبـاس» ضـمیـر، به واژه «طَعـام» برمی‌گردد و منظور این است که: آنان با وجـود عشـق و عـلاقـه به غذای خویش آن را در راه خشنودی خدا به همنوعان و همدینان خویش می‌خـورانند.

امّا به باور پاره‌ای ضـمیر به «خدا» باز می‌گردد و منظور این است که: و به پاس عشـق به خـدا و دوستی او یتیـم و بینـوا و اسیـر را غـذا می‌دهند.

مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً

۱. سورۀ حشر، آیه۹.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ص ۶۹۱۲.

(۶۰۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنَّمـا نُطْعِمُکُــمْ لِـوَجْـهِ اللّـهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُورا

(و می گویند :) ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیـم و هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم.

(۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این برنـامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداونـد است و هیـچ چشـمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آن‌ها نیست و اصولاً در اسلام ، ارزش عمل به خلوص نیّت است وگرنه اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشـته باشـند ، خواه ریاکارانه باشـد و یا به خاطر هوای نفس و یا تشـکر و قـدردانی مردم یا پاداش مادی ، هیچ‌گونه ارزش معنوی‌و الهی ندارد و حدیث مشهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (لا عَمَلَ اِلاّ بِالنِّیَّةِ وَ اِنَّمَا الاَعْمـالُ بِالنِّیّاتِ) اشاره به همین معنی است. منظور از « وَجْـهُ اللّه » همان ذات خـدا است وگرنه خـدا « صورت » جسـمانی نـدارد و این همـان چیـزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است ، در آیه ۲۷۲ سوره بقره می‌خوانیم : « وَ ما تُنْفِقُونَ اِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ : شما جُز برای خداوند انفاق نکنید . »

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مجاهد» و «سـعید بن جبیر» برآنند که: آنان این نکته را نه به زبان آورده‌اند و نه به قلم، بلکه این خدای آگاه و حق‌شـناس است که آنـان را بـه خـاطر اخلاـص و بشـردوستی‌شان می‌سـتاید و کارشـان را پـاس می‌دارد تـا دیگران بر این روش ترغیب گردنـد و اصـل بشـردوستی و محروم‌نوازی و دست یاری به سوی مردم گشودن، یک شیوه و روش همگی و عمومی شود و جای خصلت نکوهیده، خودخواهی و خـودپسنـدی را بگیرد.

تفسیر مردان (۶۰۳)

اِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْما عَبُوسا قَمْطَریرا

ما از پروردگارمان خائفیم ، در آن روز که عبوس و شدید است. (۱۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سـخن ممکن است زبان حال ابرار باشد یا زبان قال آن‌ها. تعبیراز روز قیامت به روز « عَبُوس » و « قَمْطَریر » (سخت) با این‌که « عَبُوس » از صـفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده ، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن‌قـدر حوادث آن روز سـخت و ناراحت‌کننـده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسـند ، بلکه گویی خـود آن روز نیز عبوس است.

در این‌جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می‌کنند ، پس چرا می‌گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم ، آیا انگیزه الهی با انگیزه ترس‌از عذاب قیامت ، سازگار است؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این‌که آن‌ها به هر حال به خاطر خدا گام برمی‌دارند و اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است و اگر به نعمت‌های بهشتی علاقه دارند ، چون این نعمت‌ها از ناحیه او است و این همان چیزی است که درباره « نیّت عبادت » در فقه مطرح است که می‌گویند : قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب و ترس از عذاب و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز اِسْتِسْقاء برای نزول باران) ندارد ، زیرا همه این‌ها بازگشت به خداوند می‌کند و به اصطلاح از قبیل « داعی بر داعی » است ، هرچند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد ، بلکه یکپارچه به عنوان « حُبّا لِلّه » انجام گیرد.

نکته قابل توجه این‌که دومین وصف از اوصاف پنجگانه و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است ، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و

(۶۰۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت ، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شرّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمّی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی آن را .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَمْطَرِیر: به معنی بلای سخت و گرفتاری هراس‌انگیز و ویرانگر آمده است.

وصف روز قیامت به «عَبُوس» به خاطر سختی آن روز است، در این مورد «ابن‌عباس» می‌گوید: انسان کفرگرا و تجاوزکار آن روز از شدت حرارت و فشار به گونه‌ای گرفته و عبوس می‌گردد که از میان دو چشم او دانه‌های عرق، بسان مس گداخته و مذاب سرازیر می‌گردد.

تفسیر مردان (۶۰۵)

فَوَقِیهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَلَقّیهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

از این رو خداوند آن‌ها را از شرّ آن روز نگه می‌دارد و از آن‌ها استقبال می‌کند ، در حالی که شادمان و مسرورند. (۱۱ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که ابرار دارند ، اشاره کرده و می‌فرماید : به خاطر همین‌ها خداوند آن‌ها را از شرّ آن روز نگهداری می‌کند و در حالی که باطراوت و مسرور و شادمان هستند ، از آن‌ها استقبال می‌کند. « نَضْرَةً » به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد ، رنگ رخسار آن‌ها نیز در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن روز بیمناک بودند ، خداوند در عوض آن‌ها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می‌کند. تعبیر به « لَقّیهُمْ » از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد خداوند بزرگ ازاین میهمانان‌گرانقدر بالطف خاصش استقبال می‌کند و آن‌ها را که غرق شادی و سرورند ، در سایه رحمتش جای می‌دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وِقایَةُ: این واژه مصدر و به معنی نگاه‌داشتن و حفظ نمودن و جلوگیری از رسیدن اذیت و آزار به فرد و یا چیزی آمده است.

نَضْرَةُ: به معنی رنگ‌های زیبا و گیاه خوشرنگ و تماشایی آمده‌است. واژه «نَضیر» و «نَضِر» نیز به معنی خوشرنگی و زیبایی است.

سُرُور: باور و عقیده به رسیدن به منافع آمده و همین باور و یا رسیدن به سود است که آثار شادمانی در چهره را نمایان می‌سازد.

(۶۰۶) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

پاداش‌های پانزده‌گانه بهشتی برای مردان نیک

وَ جَـزاهُـمْ بِمـا صَبَـرُوا جَنَّـةً وَ حَـریـرا

خداوند در برابر شکیبایی آنان ، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آن‌ها پاداش می‌دهد.

(۱۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذاب‌های دردناك روز قیامت و رسیدن آن‌ها به لقای محبوب و غرق در سرور و شادمانی شدن ، در آیات ۱۲ الی ۲۲ این سوره به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته ، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات برمی‌شمرد: نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می گوید . آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آن‌ها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آن‌ها می‌پوشاند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

به خاطر شکیبایی و پایداریشان در خودسازی و در برابر موانع و مشکلات گوناگون رشد و کمال و اطاعت خدا ، به آنان بوستانی پرطراوت و زیبا و لباس فاخر و پرشکوه ابریشمین ارزانی می گردد.

تفسیر مردان (۶۰۷)

مُتَّکِئیـنَ فیهـا عَلَـی الْارائِـكِ لا یَـرَوْنَ فیهـا شَمْسـا وَ لا زَمْهَـریـرا

این درحالی‌است که بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آن‌جا می‌بینند، نه سرما را.

(۱۳ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَرائِك» جمع «اَریکَة» دراصل به‌تخت‌هایی می گویند که درحجله‌عروس می‌نهند و این‌جا منظور تخت‌های زیبا و فاخر است. « زَمْهَریر » از ماده « زَمْهَر » به معنی شدت سرما است. ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها) ، اشاره به آرامش و راحتی کامل آن‌ها است ، چراکه انسان معمولاً در هنگام آرامش در چنین حالتی به سر می‌برد و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است. نه‌این که خورشید و ماه در آن‌جا وجود نداشته باشد ، بلکه تابش ناراحت کننده خورشید با وجود سایه‌های درختان بهشتی وجود ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اَرائِك: این واژه جمع «اَریکَة»، به معنی تخت‌هایی پرشکوه و زیباست که در حجله عروس می گذراند. پاره‌ای نیز آن را به معنی بالش‌های نرم و فاخر گرفته‌اند.

زَمْهَریر: سرمای سخت؛ و به جایی گفته می‌شود که از همه سردخانه‌ها سردتر است.

به باور گروهی از جمله «ابن عباس» آنان در سراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

امّا به باور «زجاج» منظور تکیه‌زدن و شادمان بودن است، چرا که «اَریکَة» به مفهوم هر چیزی است که به آن تکیه می‌زنند.

به باور گروهی از جمله «ابن‌عباس» آنان درسراها و حجله‌های زیبا و آراسته همسران بهشتی‌خویش، بر تخت‌ها تکیه می‌زنند.

و از دیدگاه «ابومسلم» واژه «ارائك» به معنی فرش‌هایی است که بر روی آن تخت‌های پرشکوه افکنده شده است.

(۶۰۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ دانِیَـةً عَلَیْهِمْ ظِـلالُها وَ ذُلِّلَـتْ قُطُـوفُها تَذْلیلاً

و در حـالی است کـه سـایـه‌های آن (درختـان بهشتی) بـر آن‌هـا فـروافتـاده و چیـدن میـوه‌هـایـش بسیـار آسـان اسـت. (۱۴ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نه مشکلی وجود دارد ، نه خاری در دست می‌رود و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است. اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است و آن‌چه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها اشاراتی است پرمعنی به آن مواهب عظیم ، وگرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آن‌جا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. « ابن عباس » سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است ، می‌گوید : آن‌چه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده ، مثل و مانندی ندارد ، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است، نام می‌برد ؛ مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با « زنجبیل » ممزوج شده است، این مـاده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پاره‌ای برآنندکه خورشید دربهشت به‌گونه‌ای می‌تابد که سایه‌ها را از میان نمی‌برد.

این میوه‌ها به گونه‌ای آماده و در دسترس نیکان و پاکان هستند، که با برخاستن آنان میوه‌ها نیز بالا می‌روند و با نشستن و یا خوابیدن آنان فرود می‌آیند و به آنان نزدیک می‌گردند.

به بـاور پـاره‌ای دست نیکـان و پـاکـان برای چیـدن میـوه‌هـای بهشتـی، نه بـا خـاری رو بـه رو می‌گردد و نه دوری و موانع دیگری.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

تفسیر مردان (۶۰۹)

وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِـانِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَکْوابٍ کانَتْ قَواریرا

و در گرداگرد آن‌ها ظرف‌هایی از نقره و قدح‌هایی بلورین می‌گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها). (۱۵ / انسان)

قَـواریـرَ مِـنْ فِضَّـةٍ قَـدَّروُها تَقْـدیرا

ظرف‌های بلورینی از نقره که آن‌ها را بـه انـدازه لازم آمـاده کـرده‌انـد . (۱۶ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« آنِیَة » جمع « اِنـاء » به معنی هرگونه ظرف است و « اَکْـواب » جمع « کوُب » (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشـد کـه گـاه از آن تعبیر به « قَـدَح » می‌شود . « قَواریر » جمع « قـارُورَة » به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای اسـت. در این ظرف‌ها انواع غـذاهای بهشتی و در آن قـدح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت‌بخش و نشاط‌آفرین ، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارنـد ، موجود است و خـدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آن‌هـا دور می‌زننـد و به آن‌هـا عرضه می‌کننـد. عجیب این‌که می‌فرماید : ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده است ، در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصـی که ذوب می‌کننـد ، می‌سازنـد . ولیکن در واقع همـان خـدایی که این امکـان رادر سنگ تیره آفریدکه قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد ، می‌تواند این امکان را در فلزی همچون نقره نیز بیافریند. و به هر حال از این تعبیر استفاده می‌شود که ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد و هم درخشندگی و زیبایی نقره را و نوشابه‌هایی که در آن

است ، کاملاًـ نمایان است. قابل توجه این‌که در حدیثی از امام‌صادق آمده است که: «یَنْفُذُ الْبَصَرُ فی فِضَّةِ الْجَنَّةِ کَما یَنْفُذُ فِی الزُّجاجِ: نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند ، آن‌چنان‌که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد » .(۱) این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۰ .

که از اجسام تیره نیز عبور می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد. « ابن عباس » می گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد، جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست .(۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اَکْواب» جمع «کَوْب»، به معنی ظرف‌ها و لیوان‌های نقره‌ای و بدون دسته آمده است؛ امّا به باور «مجاهد» به معنی کاسه‌های بزرگ است.

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: ظرف‌های نقره‌ای بهشت بسان شیشه و بلور زیبا و سفید و تماشایی است و چشم از پشت آنها می‌بیند و داخل و خارج آنها نمایان است.

«ابوعلی» می گوید با این که شیشه از جنس سنگ و ریگ است، اما نقره این گونه نیست، چگونه شیشه و بلور می‌تواند از نقره باشد؟

پاسخ این است که وقتی پدیده‌ای با پدیده دیگری نزدیک و یا به فراوانی با آن در آمیزد و مخلوط شود، گرچه در واقع از جنس آن نباشد می‌توان گفت از آن است و این گونه وصف می گردد.

]این بیان نظیراین سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که در وصف سلمان با این که نه هاشمی بود و نه عرب فرمود: سلمان، از ما خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. «اَلسَّلْمانُ مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ.»

این سبک سخن در شعر عرب نیز نمونه‌های بسیاری دارد.[

«ابن عباس» می گوید: شیشه و بلور هر زمینی از خاک آن ساخته می‌شود و بدان دلیل که زمین بهشت نقره‌ای است، شیشه و بلور آن جا نیز نقره‌فام است.

۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۹ ، صفحه ۱۵۹ .

وَ یُسْقَوْنَ فیها کَأْسا کانَ مِزاجُها زَنْجَبیلًا

و درآن‌جااز جام‌هایی سیراب می‌شوندکه لبریزاز شراب طهوری‌است‌که بازنجبیل آمیخته است.

(۱۷ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته ؛ یکی به اصطلاح نشاط‌آور و محرک و دیگری سست‌کننده و آرامبخش که اولی را با « زنجبیل » می‌آمیخته و دومی را با « کافور » و از آن‌جا که حقایق عالَم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد ، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معنی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود. گرچه درباره معنی « زنجبیل » تفسیرهای مختلفی نقل شده ، ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا و نوشابه‌ها به کار می‌رود ، تفسیر کرده‌اند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

زَنْجَبیل: نوعی از ادویه است که بسیار خوش‌طعم می‌باشد و زبان‌را می‌سوزاند. از این ادویه به همراه عسل، مربایی خاص می‌سازند، که با آن برخی بیماری‌ها را می‌توان برطرف ساخت. هنگامی که آن را با شراب بیامیزند لذت‌بخش‌تر است و عرب به وسیله آن چیزها را عطرآگین می‌ساخت.

«ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی که خدا آنها را در قرآن یاد می‌کند، در این جهان نظیر و مانند ندارد، اما خدا بدان دلیل که با زبان مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را به نام‌هایی که در دنیا هست می‌خواند و بدان جهت که عرب با زنجبیل خود را عطرآگین می‌ساخت، خدا آن را در آیات قرآن آورده و وعده فرموده است‌که نیکان‌وپاکان‌راازنوشابه‌هایی که‌آمیخته به‌زنجبیل‌است، سیراب‌خواهد ساخت.

(۶۱۲) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

عَیْنا فیها تُسَمّی سَلْسَبیلًا

از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است. (۱۸ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« سَلْسَبیل » نوشیدنی بسیار لذیذی را می گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملاً گواراست ، بسیاری عقیده دارند که از ماده « سَلاسَة » به معنی "روانی "گرفته شده است، همان‌گونه که به عبارت‌های روان و جالب نیز « سَلیس » گفته‌می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَلْسَبیل: به معنی شراب ملایم و لذت‌بخش آمده است.

«ابن اعرابی» می‌گوید: این واژه را که نام چشمه‌ای در بهشت است فقط در قرآن دیدم و شنیدم و این از ابداعات این کتاب است.

به باور پاره‌ای این چشمه بهشتی بدان جهت «سلسبیل» نامیده شده است که هماره در سراها و کاخ‌های پرشکوه نیکان و پاکان برایشان می‌جوشد و سرچشمه آن، بهشت جاودانه و زیر عرش است.

امّا به باور «قَتادَة» بدان دلیل که آب آن روان و رام آنان است و هر کجا بخواهند روان می‌گردد، بدان نام خوانده شده است.

تفسیر مردان (۶۱۳)

وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ اذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤا مَنْثُورا

و بر گِرد آن‌ها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرایی) می‌گردند که هرگاه آن‌ها را ببینی، گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند. (۱۹ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هم خودشان در بهشت جاودانی هستند ، هم طراوت و زیبایی و نشاط جوانی آن‌ها جاودانی است و هم پذیرایی کردن آنان ، زیرا تعبیر «مُخَلَّدُون» از یک‌سو و تعبیر «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ» (بر آن‌ها طواف می‌کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است. تعبیر به « لُؤْلُؤا مَنْثُورا » (مرواریدهای پراکنده) اشاره‌ای است به زیبایی و صفا و درخشندگی و جذّابیت آن‌ها و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برای پذیرایی آنان و بزرگداشت‌شان نوجوانانی هماره زیبا و جاودانه بر گردشان می گردند و هر آنچه بخواهند برایشان آماده می‌سازند،

که چون آنان را ببینی می‌پنداری که بسان مرواریدهایی درخشان و زیبا پراکنده‌اند، به باور پاره‌ای منظور این است که در زیبایی و درخشندگی و فراوانی بسان مرواریدهایی پراکنده‌اند.

امّا به باور پاره‌ای دیگر منظور پراکندگی آنان برای پذیرایی است، چرا که اگر آنان در یک صف و یک ردیف از نیکان پذیرایی می‌کردند، آنان را منظم و ردیف شده وصف می‌کرد.

(۶۱۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

وَ اِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعیما وَ مُلْکا کَبیرا

و هنگامی که آن‌جا را ببینی ، نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی. (۲۰ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

واژه « نَعیم » که در لغت به‌معنی " نعمت‌های فراوان "است و « مُلْک کَبیر » که از عظمت و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد ، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای ذیل‌الذکر مصادیقی از آن است. ازجمله در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم : « معنی آیه این است که مُلکی است که هرگز زایل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد » .(۱) یا بهشتیان هرچه اراده‌کنند، به‌آن دست می‌یابند. یا پایین‌ترین فرد بهشتی قلمرو مُلکش به اندازه‌ای است که وقتی نگاه می‌کند ، فاصله هزار سال راه را می‌بینند. یا به معنی مُلک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوهاست .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از امام صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: نعمت‌های گرانقدر و شکوه و عظمت فناناپذیری را می‌نگری لا یَزُولُ وَ لا یَفْنی.

به باور برخی منظور این است که: و هنگامی که آنجا را بنگری نعمت‌های بی‌شمار و وصف‌ناپذیری را بنگری که تنها پاره‌ای را قرآن وصف می‌کند.

از دیدگاه برخی منظور این است که نیکان بارگاه خدا قدرت و شوکتی در بهشت دارند که هر چه بخواهند بر انجام آن توانا می‌شوند.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

تفسیر مردان (۶۱۵)

عالِیَهُمْ ثِیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا اَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقیهُمْ رَبُّهُمْ شَرابا طَهُورا

بر اندام آن‌ها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی‌ازنقره‌تزیین‌شده‌اند و پروردگارشان شراب‌طهور به‌آن‌هامی‌نوشاند.(۲۱ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تا این‌جا به قسمتی از نعمت‌های بهشتی از قبیل ؛ « مساکن » ، « تخت‌ها » ، « سایه‌ها » ، « میوه‌ها » ، « نوشیدنی‌ها » ، « ظرف‌ها » و « گروه پذیرایی‌کنندگان » اشاره شد، اکنون نوبت "وسایل تزیینی "بهشتیان است. « سُنْدُس » به‌معنی پارچه ابریشمین نازک است ، در حالی که «اِسْتَبْرَق» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است ، بعضی آن را از کلمه فارسی « اِستبر » یا « ستبر » می‌دانند و بعضی احتمال داده‌اند که از ریشه عربی « برق » به معنی تلألؤ گرفته شده است. « اَساوِر » جمع «اَسْوِرَة» و آن نیز به نوبه خود جمع «سُوار» یا «سِوار» است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به‌معنی " دستبند "گرفته‌شده و به‌هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده و به‌صورت « سوار » درآمده است . بهشتیان با دستبندهایی از نقره تزیین شده‌اند، نقره‌هایی شفاف که همچون بلور می‌درخشد و از یاقوت و درّ و مروارید زیباتر است. انتخاب رنگ سبز برای لباس‌های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار

نشـاط‌آفرین ، هماننـد برگ‌هـای زیبـای درختـان و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد که هر کـدام لطف خاص خود را دارنـد. در بعضـی از آیات قرآن مانند آیه ۳۱ سوره کهف چنین آمـده است : « بهشتیـان با دسـتبندهایی از طلا تزیین می‌شونـد » (یُحَلَّوْنَ فیهـا مِنْ‌اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ) و این منافاتی با آن‌چه در آیه مورد بحـث آمده است ندارد ، زیرا ممکن است از جهت تنوع ، گاه با این تزیین کننـد و گاه با آن. در این‌جا این سؤال پیش می‌آیـد که مگر دسـتبند طلا و نقره زینت زنانه نیست ؟ پس چگونه برای مردان بهشتی ایـن زینت ذکر شـده است؟ ولی جـواب آن روشن است ، زیرا در بسـیاری از محیط‌هـا زینت طلاـ و نقره هم برای مردان است و هم برای زنان (هرچند که اسلام زینت طلا را برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای زنان و مردان متفاوت است و در

آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده ، می‌خوانیم : « فَلَوْ لا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ : پس چرابه موسی دسـتبندهایی از طلا داده نشـده است » ؟ که نشان می‌دهد دسـتبند طلا برای‌مردان درمحیط مصـر نشانه عظمت محسوب می‌شد. به علاوه همان‌گونه که بارهـا اشـاره کرده‌ایم ، چون برای نعمت‌های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست ، راهی جز این وجود نـدارد که با این الفـاظ ، اشـاراتی به آن نعمت‌هـای عظیم و توصیف‌ناکردنی شـود. و در پایـان آیه به عنـوان آخـرین و مهـم‌تـرین نعمت از این نعمت‌هـا می‌افزایـد: « و پروردگارشـان شـراب طهـور بـه آن‌هـا می‌نوشانـد ». درسـت است که در لابلای این نعمت‌هـا نیز سـخن از نوشـیدنی‌های گوارا و جام‌هایی که از چشمه سلسبیل پر می‌شود و بهشتیان از آن سیراب می‌گردند ، بود ولی میان آن‌ها و آن‌چه در این آیه آمـده است ، فرق بسـیاری وجود دارد ، زیرا از یک سو در آن‌جا ، ساقی « وِلْدانٌ مُخَلَّدُوُن » بودنـد ، اما در این‌جا ، ساقی « خـدا » است و چه تعبیر عجیبی . مخصوصا با تکیه بر کلمه « رَب » (خداونـدی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است) ، وی را در مراحل تکامل همواره پیش برده تا به آخرین مرحله رسـیده و اکنون نوبت آن است که ربوبیّتش را به حدّ اعلا برساند و با دست قدرتش از جام شـراب طهور ، ابرار و نیکان را سیراب و سـرخوش کند. و از سوی دیگر « طَهـُور » به معنی چیزی اسـت که هم پـاک است و هم پاک‌کننـده ، به این ترتیب این شـراب ، جسم و روح انسـان را از هرگـونه آلـودگی و ناپـاکی پـاک می‌کنـد و آن‌چنـان روحـانیت و نورانیت و نشاط به او می‌بخشـد که وصـفش در هیـچ عبارتی نمی‌گنجـد ، حتی در حـدیثی از امام صـادق نقـل شـده :«یُطَهِّرُهُمْ عَنْ کُلِّ شَیْءٍ سِوَی اللّهِ : قلب و جان آن‌ها را از همه چیز جز خـداونـد پاک می‌کنـد » .(۱) پرده‌های غفلت را می‌دَرَد ، حجاب‌ها را از بین می‌برد و انسان را شایسته حضور دائم در جِوار قرب خدا می‌کند ، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر و از هر موهبتی بالاـتر است. اگر شـراب آلوده دنیـا عقـل را زایـل می‌کنـد و انسـان را از خـدا دور می‌سـازد ، اما شـراب طهوری که با دست ساقی اَلَسْت داده می‌شود ، او را از « ما سِوَی اللّه » بیگانه کرده ، غرق در جمال و جلال

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۱۱ .

او می‌کنـد. خلاـصه این‌کـه لطفی‌که دراین‌آیه و در این‌نعمت نهفته است ، از همه برتر و بالاـتر است. از حـدیثی که از رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده ، استفاده می‌شود که چشـمه شـراب طهور بر دَرِ بهشت قرار دارد: « جرعه‌ای از این شـراب طهور به آن‌ها داده می‌شود و خداوند به وسـیله آن قلوب آن‌ها را از حسد (و هرگونه صـفات رذیله) پاک می‌سازد » .(۱) جالب این‌که تعبیر به « طَهـُور » در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده ، یکی در مورد باران (۴۸ / فرقان) که همه چیز را پاک و زنده می‌کند و دیگری در این آیه‌که‌درباره‌شراب‌مخصوص‌بهشتی‌که آن نیز پاک‌کننده و حیاتبخش است،آمده‌است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سُنْـدُس: لبـاس ابـریشمـی زیبـا و گـران‌قیمـت.

اِسْتَبْرَق: دیبای ستبری است که می‌درخشد و جلوه می‌کند.

از امـام صـادق علیه‌السلام آورده‌انـد کـه: بر روی لبـاس آنـان جامه‌هایی از حریر سبـز نـازک و از دیبـای ستبـر است.

گفتنی است که منظور از ضخامت و درشتی نه در بافت لباس و پارچه آن که اشاره به بالابودن ارزش آن لباس‌ها می‌باشد.

وَ حُلُّـوا أَسـاوِرَ مِـنْ فِضَّـةٍ

و آنـان با دستبنـدهایی سیمیـن آراستـه شـده‌انـد.

آری، با دستبندهایی از نقره درخشان و بلورین که زیباتر از درّ و یاقوت و مروارید اسـت و ارزشمنـدتر از طلای نـاب.

پـاره‌ای برآننـد که: آنـان گـاه بـا وسایل زینتی نقره‌ای خود را آراسته می‌سازنـد و گاه با طـلاهـا تا به انـواع زینت‌هـا و زیـورها آراستـه بـاشند.

در آیـه دیگری از قرآن در مـورد بهشتیـان آمده است که:

یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَسـاوِرَ مِـنْ ذَهَبٍ...(۲)

۱- « نـور الثقلـین » ، جلـد ۵ ، صفحـه ۴۸۵ ، ذیل حدیـث ۶۰ .

۲. سورهٔ کهف، آیهٔ ۳۱.

(۶۱۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

آنـان هستنـد که بهشت‌های جـاودانـه از آن آنهاست... در آنجا با دستبندهایی از طـلا آراستـه می‌شـونـد.

گفتنـی است که گـرچـه نقـره در این جهـان از نظر ارزش از طلا ـ فروتر است، امـا نقره بهشت بـا وصفی که از آن آمـد در اوج بـرتـری است؛ افزون بر این نکته در سـرای آخرت این وسایل آراستگی و تزیینی برای شادی و طراوت است، نه خرید و فـروش تا قیمـت مطـرح باشـد.

وَ سَقـاهُـمْ رَبُّهُمْ شَـراباً طَهُـوراً

و پروردگارشان به آنان شرابی پاک و ناب می‌نوشاند.

منظور از شـراب پاک، عبارت از شـرابی است که هم از ناپاکی شراب‌های دنیا به دور است و اگر بر دست و پای انسان برسد آلوده نمی‌سازد و هم از عوارض و پلیدی‌ها و بدمستی‌های شراب‌های دنیا و چیزی است که جسم و روح انسان را از پلیدی‌های ظـاهـری و اخلاقی پـاک می‌کند.

به بـاور پـاره‌ای این شـراب پـاک بسان شـراب دنیا باعث فزونی ادرار نمی‌گردد، بلکه در پیکر آنان به صورت رطوبت و عرق روان می‌گردد که از مشک خوشبوتر و عطرآگین‌تر است؛ به همین دلیل است که در بهشت پرطراوت و نعمت، یک مرد دارای قدرت و خوراک و همسرخواهی یکصد مرد در این دنیاست و هر آنچه به صورت خوردنی و نوشیدنی مصرف می‌کند، فزونی مصرف بدن به صورت عرق که خوشبوتر از مشک و عنبر است از پوست بدنش خارج می‌شود و دگر باره میل او به غذاها و شـراب‌های پـاک بهشـت و همسـران زیبـایش را در خـود احسـاس می‌کنـد.

از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که این شراب پاک جسم و جان آنان را از همه چیز جز از ذات پاک و بی‌همتای خدا پاک و پاکیزه می‌سازد، چرا که تنها ذات پاک خـدا و یـاد و نـام اوست که انسان را از آلوده‌شدن به ناپاکی‌ها و نارواها باز می‌دارد و او را پـاک و پـاکیـزه می‌سازد و به او رنگ خدا می‌بخشد.

تفسیر مردان (۶۱۹)

اِنَّ هـذا کـانَ لَکُـمْ جَزاءً وَ کـانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُورا

این جزای شماست و سعی و تلاش‌شما موردقدردانی‌است. (۲۲ / انسان)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداش‌های عظیم را بی‌حساب می‌دهند ، این‌ها همه جزای سعی و عمل است و پاداش مجاهدت‌ها و خودسازی‌ها و چشم‌پوشی از گناه است. بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ یا فرشتگان او ، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آن‌ها می گویند : این‌ها همه پاداش اعمال شما است و سعی شما مشکور است ، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت‌ها و موهبتی است بالا‌تر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تلاش و کوشش شما در راه خشنودی خدا و اطاعت او و دوری گزیدنتان از گناه و ستم و نافرمانی حق در خور سپاس و قدردانی است و این گونه از آن قدردانی و حق‌شناسی می گردد.

پرتوی از آیات(۱)

پرتوی از آیات

آیات دلنواز و الهام‌بخشی که از «ابرار»، یا بندگان ویژه خدا و نیکان و پاکان بارگاه او سخن می گوید از ابعاد گوناگونی در خور نگرش و درس گرفتن است:

۱ ـ برتری و شکوه وصف‌ناپذیر خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

به گونه‌ای که در شأن نزول و داستان فرود آیه‌های ۲۲ ـ ۵ بیان شد، این ۱۸ آیه در مورد شخصیت والای علی و فاطمه و دو نوردیده آنان حسن و حسین ـ که سلام خدا

۱. مترجم.

(۶۲۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

بر آنان باد ـ و داستان اخلاص و ایمان و بشردوستی و مردم‌خواهی آنان فرودآمد و در حقیقت سندی است بزرگ و پرافتخار بر فضیلت آنان.

بر این حقیقت همه دانشمندان و قرآن‌پژوهان و محدثان مذهب اهل بیت اتفاق نظر دارند و بیشتر علمای مشهور و نامدار اهل سنت نیز بر این واقعیت معترف هستند و این را نوشته و پاره‌ای این داستان را در قالب شعر ریخته‌اند، که صاحب «الغدیر» در کتاب ارزشمند خویش ۳۴ نفر از علمای نامدار آنان را نام می‌برد که این حدیث و این موضوع را در کتاب‌های خود آورده‌اند و نام کتاب و صفحه مورد نظر را نیز نشان می‌دهد. همین گونه صاحب کتاب «اِحْقاقُ الحق» این داستان افتخارآفرین و حدیث آن را از ۳۴ نفر از علمای اهل سنت با بیان مدرک و مأخذ ترسیم می‌نماید.(۱)

با این بیان نیکان و پاکان و شایستگان راستین و بی‌نظیر بارگاه خدا خاندان پیامبرند و آنان هستند که سمبل ایمان و اخلاص و خدادوستی و بشردوستی و محروم‌نوازی می‌باشند و بر ماست که آنان را سرمشق و الگو سازیم و با رعایت مقررات خدا و راستی و درستی بکوشیم تا در دایره وسیع‌تر «اَبْرار» درآییم.

۲ ـ پرتوی از ویژگی‌های ابرار

در این آیات از ویژگی‌ها و اوصاف آنان این گونه یاد می گردد و در برابر چشم‌انداز کمال‌جویان قرار می گیرد:

۱ ـ وفاداری در برابر خدا و بندگان او.

۲ ـ خداترسی و احساس مسئولیت در برابر خدا و بازخواست و حسابرسی ذات پاک او.

۳ـ رسیـدگـی به محـرومـان و آسیب‌دیدگان جـامعـه با غذا و لباس و پنـاه‌دادن به آنـان و مهرورزیدن به آنها.

۴ـ ایثـار و فداکاری و از خودگذشتگـی و دگـر دوستـی بی‌نظیـر و مثال‌زدنی.

۵ـ ویـژگـی اخـلاص و یـاری رسـانی و گـره‌گشـایی بـدون منـت و

۱. الغَدیر، ج ۳، ص ۱۱۱ ـ ۱۰۷؛ اِحْقاقُ الْحَقِّ، ج ۳، ص ۱۷۰ ـ ۱۵۷.

فخـرفـروشـی و ریـاکـاری و خـودنمـایـی.

۶ـ تـرس از روز سهمگیـن رستـاخیـز.(۱)

۳ـ پاداش شکوهبار آنان در سرای آخرت

این آیات نشانگر آن است که خدای بنده‌نواز و حق‌شناس، افزون بر بلندآوازه ساختن یاد و نام آنان و بارش بارانی از مهر و لطف خویش بر آنان در هماره زندگی، این پاداش پرشکوه و متنوع را نیز برایشان بر می‌شمارد:

۱ـ نعمت امنیـت و آرامـش.

۲ـ نعمت مسکن پرشکوه در بهشت پرطراوت و زیبا.

۳ـ نعمت لبـاس‌های فـاخـر و تمـاشایی بهشـت.

۴ـ تخت‌ها و فرش‌های زیبا.

۵ـ سایه آرام‌بخش و دل‌انگیز.

۶ـ هـوای مطبـوع وملایـم.

۷ـ انواع میوه‌ها و خوردنی‌ها.

۸ـ انـواع نوشیـدنی‌ها و شـراب پاک و پاکیزه‌ساز و زداینده غفلت‌ها و رنج‌ها و پلیـدی‌هـای ظـاهری و باطنی.

۹ـ ظروف زیبای پـذیـرایی.

۱۰ـ وسـایـل زینتـی.

۱۱ـ پـذیـرایی‌کننـدگـان خـوب و سـرشـار از ادب و کمـال و جمـال.

۱۲ـ و از همـه پرشکـوه‌تر قـدردانـی و حق‌شنـاسی خـدا از شایستگان.(۲)

گفتنی است که نعمت‌های شکـوهبـار بهشتی که خدا وعده آنها را به «اَبْرار» می‌دهد، همه و همه متناسب با سرای آخرت است و در دنیا نظیر و مانند نـدارد، اما قرآن بـدان دلیل که با زبان و فرهنگ مردم دنیا سخن می‌گوید، آن نعمت‌ها را با نام نعمـت‌هـای مـورد نظـر مـردم دنیـا می‌شمـارد و بـه تـابلـو مـی‌بـرد.

۱. آیه‌های ۱۰ ـ ۷.

۲. آیه‌های ۲۲ـ۱۰.

وای بر عیبجویان و غیبت‌کنندگان

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

وَیْـلٌ لِکُـلِّ هُمَـزَةٍ لُمَـزَةٍ

وای بر هر عیبجـــوی مسخره کننده‌ای

(۱ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آنها کـه بـا نیش زبـان و حرکـات دسـت و چشـم و ابرو : در پشت سـر و پیش رو ، دیگران را اسـتهزاء کرده یـا عیبجـویی و غیبـت می‌کننـد ، یا آنهـا را هـدف تیرهای طعن و تهمت قرار می‌دهند . « هُمَزَهْ » و « لُمَزَهْ » هر دو صـیغه مبالغه است ، اولی از ماده « همز » در اصـل به معنی " شکسـتن "است و از آنجـا که افراد عیبجو و غیبت‌کننـده شخصـیت دیگران را درهم‌می‌شـکنند ، به آنها « همزهْ » اطلاـق شـده است و دومی از مـاده « لمز » (بر وزن رمز) در اصـل به معنی " غیبت‌کردن و عیبجـویی نمـودن "می‌باشـد. از مجمـوع کلمـات اربـاب لغت این‌طـور اسـتفاده می‌شـود که دو واژه « هُمَزَهْ » و « لُمَزَهْ » به یـک معنی است و مفهوم وسـیعی دارد که هرگونه عیبجویی و غیبت و طعن و اسـتهزاء ، به وسـیله زبـان و علاـیم و اشارات و سـخن‌چینی و بـدگویی را شامل می‌شود . « وَیْـل» تهـدید شدیـدی است نسـبت به این گروه و اصولاًـ آیات قرآن موضـعگیری سـختی در برابر این‌گونه افراد نموده و تعبیراتی دارد که درباره هیـچ گنـاهی ماننـد آن دیـده نمی‌شود . اصولاً آبرو وحیثیت اشـخاص ازنظر اسـلام بسـیار محترم است و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد ، گنـاه بزرگی اسـت. درحـدیثی از پیغمـبر اکرم صـلی‌اللهعلیه‌وآله آمـده‌است : « اَلا ـ اُنَبِّئُکُمْ بِشِرارِکُمْ ؟ قـالـوُا : بَلی یا رَســوُلَ اللّهِ صـلی‌اللهعلیه‌وآله قالَ : اَلْمَشّاؤوُنَ بِالنَّمیمَهِْ ، اَلْمُفَرِّقوُنَ بَیْنَ الاَْحِبَّهِْ ، اَلْباغوُنَ لِلْبُرَآءِ الْمَعایِبَ : آیا شـما را از شریرترین افراد خبر دهم ؟ گفتند : آری ای رسول خدا. فرمود: آنهاکه بسیار سخن‌چینی می‌کننــد، در میان دوسـتان‌جدایی می‌افکنند و برای افراد پاک و بی‌گناه در جستجوی عیوبند » .

تفسیر مردان (۶۲۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

هُمَزَهْ: این واژه از ریشه «هَمْز» به معنی طعنه زدن و متلک پرانی بسیار است، و در اصل به معنی «شکستن» آمده است؛ و از آن جایی که عیب‌جو و طعنه زننده با کار خویش شخصیت و اعتبار دیگران را به ناروا هدف عیبجویی و آماج تیرهای غیبت و تهمت و طعنـه می‌سـازد، این واژه در ایـن مـورد به کار می‌رود.

لُمَزَهْ: از ریشه «لَمْز» به معنی عیبجویی رویارو آمـده است. با این بیان تفاوت میان این دو واژه این است که «هُمَزَهْ» به معنی عیبجویی نهان و پشت سر دیگران است، امّا «لُمَزَهْ» به معنی عیب‌جویی آشکار و رویارو.

واژه «لُمَزَهْ» به معنی تحقیر و آزار دیگری با اشاره چشم و ابرو.

وای بـــر زبـــان‌های گزنده و عیب‌جو

به باور پاره‌ای منظوراین است که: وای بر هر عیبجویی که در نهان و آشکار و یا رویارو و پشت سر، عیب دیگران را می‌جوید.

امّا از دیــدگـاه «ابن عبـاس» آیـه شــریفه هشــداری است به کســانی که غیبت دیگران را می‌کننــد و بــا سـخـن چینی و دو به هـم زدن بـذر کینـه و دشمنـی و جـدایی در دل‌هـا می‌افشـانند.

(۶۲۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اَلَّذی جَمَعَ مـالاً وَ عَـدَّدَهُ

همـان کس که مـال را جمع‌آوری و شماره کرده (بی‌آن‌که‌حساب مشروع و نامشروع کند).

(۲ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« عَدَّدَه » در اصل از ماده « عد » به معنی " شمارش "است . آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می‌شمرد و از برق درهم و دینار و پولهای دیگر ، لذت می‌برد و شادی می کند . آیه ناظر به ثروت‌اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می‌نگرند و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند ، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند و آنرا تنها نشانه عظمت و شخصیت می‌دانند. آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی‌خواهند و به همین دلیل هر قدر به اموالشان افزوده شود ، حرصشان بیشتر می گردد وگرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع نه تنها مذموم نیست ، بلکه در قرآن مجید گاهی‌از آن به‌عنوان « فضل اللّه » تعبیر شده ، آنجاکه می‌فرماید: « وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ » (۱۰ / جمعه) و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می کند: « کُتِبَ عَلَیْکُمْ اذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ انْ تَرَکَ خَیْرا الوَصِیَّةُ: بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی‌از شما فرارسد ، اگر خیری (مالی) از خود به یادگار گذارده ، وصیت کند » (۱۸۰ / بقره) . چنین مالی مسلما نه مایه طغیان است ، نه وسیله تفاخر ، نه بهانه استهزای دیگران . اما مالی که معبود و هدف نهایی است ، ننگ است و ذلت ، مصیبت است و نکبت و مایه دوری از خدا و ماندن ابدی در آتش دوزخ است. و غالبا جمع آوری مقدار زیادی از این مال جز با آلودگی‌های فراوان ممکن نمی‌شود. لذا در حدیثی‌از امام علیّ‌بن‌موسی الرّضا می‌خوانیم که فرمود : «لایَجْتَمِعُ الْمالُ اِلّا بِخَمْسِ خِصالٍ ؛ بُخْلٌ شَدیدٌ وَ اَمَلٌ طَویلٌ ، وَ حِرْصٌ غالِبٌ ، وَ قَطیعَةُ رَحِمٍ ، وَ ایثارُ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ: مال زیاد جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی‌شود ؛ بخل

شدید ، آرزوهای دور و دراز ، حرص زیاد ، قطع ارتباط با خویشاوندان و مقدم داشتن دنیا بر آخرت » . (۱) زیرا کسانی که سخاوتمند هستند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیستند ، مراقب حلال و حرامند ، به ارحام خود کمک می کنند و غالبا اموال نزد آنها جمع نمی‌شود، هر چند درآمدشان زیاد باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عَدَّدَهُ: از ریشه «عدَّ» به معنی شمردن آمده است.

به باور «فَرّاء» منظور این است که به شمردن و نازیدن به آن اموالِ بسیار پرداخت. اما به باور «زَجّاج» آن را برای روزها و سال‌های آینده آماده ساخت.

از دیدگاه «جُبّائیّ» ثروتی بسیار از راه حرام گرد آورد، و بدون پرداختن حقوق مالی خویش، آن را برای روز مبادا ذخیره کرد.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۶۶۸ ، حدیث ۷ .

یَحْسَبُ اَنَّ مالَهُ اَخْلَدَهُ

گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی اوست. (۳ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جالب اینکه « اَخْلَد » دراینجا به‌صورت « فعل ماضی » آمده ، انسان مال‌پرست گمان می کند اموالش او را به‌صورت یک موجود جاودانه درآورده است ، نه مرگ می‌تواند به سراغ او آید ، نه بیماریها و حوادث جهان مشکلی برای او ایجاد می کند ، چراکه مشکل‌گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل‌گشا را در دست دارد. چه پندار غلط و خیال خامی . اموالی که آنقدر در اختیار قارون بود که کلید گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی‌داشت ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانستند مرگ او را ساعتی به تأخیر اندازند و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد : « فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْاَرْضَ (۸۱ / قصص)». اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصر بود ولی به مصداق « کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ

زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَريمٍ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فيها فاكِهينَ : چه بسیار باغها و چشمه‌ها از خود به‌جای گذاشتند و زراعتها و قصرهای جالب و گرانقیمت و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند » (۲۵ تا ۲۷ / دخان)، ولی همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید : « كَذلِكَ وَ اَوْرَثْناها قَوْما اخَرين » (۲۸ / دخان) . ولذا در قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود، آنها به اشتباه بزرگشان پی می‌برند و فریادشان بلند می‌شود: « ما اَغْنى عَنّى مالِيَهْ ، هَلَكَ عَنّى سُلْطانِيَهْ : مال و ثروتم هرگز مرا بی‌نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست رفت » (۲۸ و ۲۹ / حاقه) . اصولاًـ انسان از فنا و نیستی متنفر است و طرفدار جاودانگی است و همین علاقه درونی به ما در بحث معادشناسی کمک می‌کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است والّا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود . ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست، گاه جاودانگی خودرا در اموری

تفسیر مردان (۶۲۷)

می‌بیند که درست مایه فنا و نیستی اوست ، مثلاً مال و مقام را که غالبا دشمنان بقای او هستند ، وسیله جاودانگی می‌شمرد . از این بیان روشن شد که تصور جاودانگی به‌وسیله مال دلیلی برای جمع مال و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان محسوب می‌شود .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «اَخْلَدَ» گرچه در قالب ماضی است، امّا به مفهوم مضارع یا «يُخْلِدُ» می‌باشد، و قرینه این سخن واژه «يَحْسَبُ» در آیه است. و با این که قطعی بودن مرگ بر همگان روشن است، این تعبیر بدان جهت که آن زرسالار مغرور و مست، رفتارش به گونه‌ای بود که گویی می‌پنداشت ثروت و قدرت بادآورده‌اش می‌تواند او را از مرگ نجات دهد.

(۶۲۸) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

كَلّا لَيُنْبَذَنَّ فِى الْحُطَمَةِ

چنین نیست که او می‌پندارد، به زودی در حطمه (آتشی خرد کننده) پرتاب می‌شود.

(۴ / همزه)

وَ ما اَدْريكَ مَا الْحُطَمَةُ

و تو چه‌می‌دانی حطمه‌چیست؟(۵ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« حُطَمَة » صیغه مبالغه ازماده « حطم » به‌معنی "درهم‌شکستن چیزی "است و این نشان می‌دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می‌شکند ، ولی طبق بعضی از روایات « حُطَمَة » نام تمام جهنم نیست ، بلکه نام بخش فوق‌العاده‌سوزانی ازآن است . (۱) فهم این معنی که آتش به‌جای سوزاندن ، اعضا را درهم‌بشکند ، شاید در گذشته مشکل بود، ولی امروز که مسأله شدت تأثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده است که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب نه تنها انسان‌ها بلکه میله‌های محکم آهن و ستون‌های عظیم ساختمان‌ها را درهم بشکند ، مطلب عجیبی نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نَبْذ: این واژه در اصل به معنی دور افکندن چیزی به خاطر حقیر و ناچیز شمردن آن آمده است، و واژه «لَيُنْبَذَنَّ» از این باب است.

حُطَمَة: از ریشه «حَطْم» به معنی شکستن و خردکردن آمده است و یکی از نام‌های دوزخ است.

به باور «مُقاتِل» این واژه در اصل به معنی خُردکننده و شکننده آمده، و منظور این است که: او در آتش دوزخ که استخوان‌هارا خرد می‌کند و درهم می‌شکند افکنده خواهد شد.

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۷ و ۱۹ ، حدیث ۶۰ و ۶۴ .

تفسیر مردان (۶۲۹)

نـارُ اللّـهِ الْمـُوقَــدَةُ

آتش برافروخته الهی است. (۶ / همزه)

اَلَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ

آتشـی که از دلها سرمی‌زند. (۷ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به « نـارُ اللّه » (آتش الهی) ، دلیـل بر عظمت آن است . تعبیر به « مُوقَـدَة » ، دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است . عجیب اینکه این آتش برخلاف تمام آتشهای دنیاکه نخست پوست را می‌سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند ، اول بردلها شراره‌می‌زند و درون را می‌سوزانـد ، نخسـت قلـب را و بعـد مغز و اسـتخوان را و سـپس بـه خـارج سـرایت می کنـد . این چه آتشـی است که اولین جرقه‌هایش بر دل آدمی ظاهر می‌شود ؟ این چه آتشـی است که درون را قبل از برون می‌سوزاند ؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسـیار دارد ، حتی آتش سوزانش . چرا چنین نباشـد در حالی‌که قلبهای آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حبّ دنیـا و ثروت و مـال ؟ چرا آتش قهر و غضب الهی قبـل از هرچیز بر قلوب آنها مسـلط نشود ، درحالی‌که آنها دل مؤمنان را در ایـن دنیـا بـا سـخریه‌هـا و عیبجویی و غیبـت و تحقیـر سـوزاندنـد ، عـدالـت الهی ایجـاب می کنـد کـه آنهـا کیفـری همـانند اعمـالشان را ببیننـد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اضافه شدن آتش به نام بلند و با عظمت خدا نشان‌دهنده آن است که این آتش چیـزی جز آتـش دنیاست.

به‌باور پـاره‌ای منظور این‌است که: این آتش بر خلاف آتش دنیا ازاعماق دل، زبـانـه مـی‌کشــد و بـاطــن را مـی‌ســوزانـد تـا بـه ظـاهـر بـرسـد.

(۶۳۰) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

اِنَّها عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَةٌ

این آتش بر آنهـا به صـورت دربستـه اسـت. (۸ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

« مُؤْصَـدَة » از مـاده « ایصـاد » بـه معنی " بستن در و محکـم کردن آن "اسـت . در حقیقت همـان‌گونه که آنهـا امـوال خـود را در گاوصندوقها و مخازن دربسته نگاه می‌داشتند ، خداوند هم آنها را در عذاب دربسته دوزخ کـه راه خـلاص و نجـات از آن نیسـت ، زنـدانـی می کند .

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این آتش شـعله‌ور، بر آن تبهکـاران و ظالمان به صورت در بسته است؛ چرا که وقتی آنان را به دوزخ افکندنـد برای نومیـد ساختن آنان از نجات و رهایی، درها را بر روی آن‌ها می‌بندند و آنان در محاصره قرار می گیرند.

تفسیر مردان (۶۳۱)

فــی عَمَــدٍ مُمَــدَّدَةٍ

در ستون‌های کشیده و طولانی. (۹ / همزه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عَمَد» جمع «عمود» به معنی " ستون یا هر شیء طولانی "مانند قطعات چوب و آهن است و «مُمَدَّدَة» نیز به معنی " کشیـده و طویل "

است . جمعی از مفسران این‌تعبیر را اشاره به میخ‌های عظیم آهنی دانسته‌اند که درهای جهنم محکم با آنها بسته می‌شود ، به گونه‌ای که راه خروج مطلقا از آن وجود ندارد و بنابراین تأکیدی است بر آیه قبل که می‌گوید : درهای جهنم را بر آنها می‌بندند و از هر طرف محصورند . بعضی نیز تفسیر دیگری به کمک اکتشافات اخیر برای آن ذکر کرده‌اند و آن این است که شعله‌های سوزان جهنم به صورت ستون‌های کشیده و طولانی بر آن‌ها مسلط می‌شود . آن‌ها می‌گویند: در اکتشافات اخیر ثابت شده است که اشعه مخصوص ایکس (رونتگن) بر خلاف اشعه‌های دیگر که به‌صورت مخروطی پخش می‌شود، به‌صورت استوانه‌ای درست مانند ستون منتشر می‌گردد و عجیب اینکه این اشعه در تمام وجود انسان نفوذ می‌کند و حتی بر قلب مسلط می‌شود و به همین دلیل برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می‌کنند ، معلوم می‌شود که اشعه‌ای از آتش سوزان جهنم برمی‌خیزد که چندان بی‌شباهت به اشعه فوق نیست .(۱)

کبر و غرور سرچشمه گناهان بزرگ

"خودبرتربینی "بلای بزرگی است که خمیرمایه بسیاری از معاصی محسوب می‌شود . غفلت از خدا ، کفران نعمت‌ها ، غرق‌شدن در عیاشی و هوسبازی، تحقیر دیگران و استهزای مؤمنان همه از آثار شوم این صفت رذیله است ، افراد کم‌ظرفیت همین که به نوایی می‌رسند ، چنان گرفتار کبر و غرور می‌شوند که مطلقا ارزشی برای

۱- « طنطاوی » ، ذیل آیات مورد بحث .

دیگران قائل نیستند و همان سبب جدایی آنها از جامعه و جدایی جامعه از آنها می‌شود . در عالمی از پندار فرومی‌روند ، خود را تافته‌ای جدابافته و حتی از مقربان خدا می‌شمارند و همین باعث می‌شود که عِرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها بی‌ارزش و بی‌مقدار باشد ، به « همز » و « لمز » مشغول می‌شوند و با عیبجویی و مذمت دیگران ، به گمان خود بر عظمت خویش می‌افزایند . جالب اینکه در بعضی از روایات ، این‌گونه افراد به" عقرب "تشبیه شده‌اند که کارشان نیش زدن است (و اگر نیش عقرب نه از ره کین است، نیش آنها از راه کینه‌توزیها است).در حدیثی آمده‌است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : « من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می‌کردند و به آنها می‌خوراندند، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: هؤُلاءِ الْهَمّازُونَ مِنْ اُمَّتِکَ، اللَّمّازوُنَ:این‌ها عیبجویان و استهزاکنندگان از امت تو هستند» .(۱) درباره مال و ثروت، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند که حلّال تمام مشکلاتش می‌دانند و لذا جای تعجب نیست که این گروه دایما به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد. در نقطه مقابل این گروه جمعیتی هستند که برای مال و ثروت کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می‌ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا می‌دانند. ولی در برابر این دو عقیده که در طرف «افراط» و «تفریط» قرار دارد، آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می‌شود ، این است که مال، خوب‌است اما به‌چند شرط؛ نخست‌اینکه «وسیله» باشد نه «هدف». دیگر اینکه انسان را «اسیر» خود نسازد ، بلکه‌انسان «امیر» برآن باشد. سوم اینکه از طرق مشروع به‌دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد . علاقه به چنین مالی نه‌تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است و لذا در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که وقتی

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۶۶۷ ، حدیث ۵ .

حضرت ذهب و فضه (طلا‌ـ و نقره) را لعن و نفرین فرمود، یکی از یاران تعجب کرد و علت را از امام سؤال نمود، ایشان فرمودند:

«لَیسَ حَیْثُ تَذْهَبُ اِلَیْهِ اِنَّمَا الذَّهَبُ الَّذی ذَهَبَ بِالدّینِ وَ الْفِضَّةُ الَّتی اَفاضَتِ الْکَفْرَ: منظور از ذهب، چیزی است که دین را از بین ببرد و منظور از فضه، چیزی است که سرچشمه کفر و بی‌ایمانی می‌شود ».(۱) و درحدیثی از امام علی آمده : « اَلسُّکْرُ اَرْبَعُ سَکَراتٍ؛ سُکْرُ الشَّرابِ وَ سُکْرُ الْمالِ وَ سُکْرُ النَّوْمِ وَ سُکْرُ الْمُلْکِ: مستی چهار نوع است؛ مستی شراب، مستی مال، مستی خواب و مستی قدرت ».(۲) در حدیث دیگری از امام صادق آمده است که: مردی خدمت ایشان آمد و عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت باد، مرا موعظه‌ای کن»، فرمود: «انْ کانَ الْحَسَناتُ حَقّا فَالْجَمْعُ لِماذا؟ وَ انْ کانَ خَلْفٌ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقّا فَالْبُخْلُ لِماذا؟: اگر حسنات حق است و به آن ایمان داریم ، جمع مال برای چیست ؟ (چرا در راه خدا انفاق نکنیم ؟) و اگر پاداش و جبران الهی حق است، بخل برای چیست»؟(۳) بسیاری از افراد هستند که تا پایان عمر به جمع‌آوری مال مشغولند و سرانجام برای دیگران وامی‌گذارند، حسابش را آنها باید بدهند و بهره‌اش نصیب دیگران است، لذا در حدیثی می‌خوانیم که از امیرمؤمنان علی سؤال کردند: «مَنْ اَعْظَمُ النّاسِ حَسْرَةً؟ چه‌کسی حسرتش از همه بیشتر است»؟ فرمود: «مَنْ رَأی مالَهُ فی میزانِ غَیْرِهِ وَ اَدْخَلَهُ اللّهُ بِهِ النّارَ وَ اَدْخَلَ وارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ: کسی که اموالش را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند، خدا او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کند و و ارثش را به خاطر آن وارد بهشت سازد».(۴) و در حدیث دیگری از امام صادق در تفسیر آیه « کَذلِکَ یُریهِمُ اللّهُ اَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ (این گونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می‌دهد)،

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۷۳ ، صفحه ۱۴۱ ، حدیث ۱۷ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۷۳ ، صفحه ۱۴۲ .

۳- «توحیدصدوق»، به‌نقل «نورالثقلین» جلد۵، صفحه۶۶۸، حدیث۸ .

۵ و ۶- « بحار الانوار » ، جلد ۷۳ ، صفحه ۱۴۲ .

(۶۳۴) آیاتُ‌الرِّجالِ فِی‌الْقُرْآن

فرمود: « هُوَ الرَّجُلُ یَدَعُ الْمالَ لا یُنْفِقُهُ فی طاعَةِ اللّهِ بُخْلاًثُمَّ یَمُوتُ فَیَدَعَهُ لِمَنْ یَعْمَلُ بِهِ فی طاعَةِ اللّهِ اَوْ فی مَعْصِیَتِهِ: این درباره کسی است که مالی را وامی‌گذارد و بخاطر بخل در راه طاعت الهی انفاق نمی‌کند، سپس می‌میرد و آنرا برای کسی می‌نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می‌کند».سپس امام افزود: « اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند، آن را در میزان عمل دیگری می‌بیند و حسرت می‌خورد، چرا که مال او بوده و اگر در معصیت الهی صرف کند، سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسرتش متوجه او است)»(۱) .آری موضع‌گیری انسان‌ها در برابر اموال، مختلف است، گاه از آن بت خطرناکی می‌سازند و گاه وسیله سعادت بزرگی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واژه «عَمَد» جمع «عَمُود» به معنی ستون است، و «مُمَدَّدَة» به معنی هر پدیده دراز و کشیده می‌باشد.

«حسن» بر آن است که منظور از «عَمَد» ستون‌های سراپرده و چادری از آتش است که به بیان قرآن، خدا برای بیدادگران آماده ساخته و آنان را در بر می‌گیرد. اِنّا اَعْتَدْنا لِلظّالِمینَ نارا اَحاطَ بِهِمْ سُرادِقُها...(۲)

در روز رستاخیز آنان را در آن چادرها می‌افکنند و ستون‌ها را می‌کشند و دریایی از آتش آنان را به کام می‌کشد.

امّا «کلبی» بر آن است که منظور وسیله‌ای از وسایل عذاب دوزخ است که دوزخیان را با آن به بند می‌کشند.

۱ـ سوره کهف، آیه ۲۹.

تفسیر مردان (۶۳۵)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».